5994
5994
KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No. 5994
Dated

ALLAMA IQBAL LIBRARY
MSS NO. 37
UNIVERSITY OF KASHMIR

سن ثمانی عشر

لعمر حسینی و یرعلیه

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بناه میگیرم و التجا میسازم بالله بمعبود بر حق و خداوند مطلق من الشیطان الله فرمود سوره و
فریبنده سرکش یاور نمانده از رحمت حق الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا نازانده
گشته از طبقات آسمان سورة فاتحة الکتاب مکیة سبع آیة بسم الله بنام خدای سزای پرستش
الرحمن نیک بخشنده بر خلق موجود و نعمت جنان الرحیم بخشاینده بر ایشان بیقاد و حفظ
از آفات و بلیات الحمد ثنای و آفرینی که از ازل الابد موجود و معلوم بود و دست خواهد بود
از جملگان تمام و کمال لله مر خدایرا که مستحق موصوف است بهمه اسما و صفات کمالیه رب العالمین
آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده کار رهبر عالمیان از ملائکه و جن و انس و حوش
و طیور و سباع و حیوانات خشکی و آبی طرآن الرحمن بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از
فنای جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار در هشت جاودان بر نعمت و رحمت مومنان زاد و در زود
ایشان مالک یوم الدین خداوند روز جزا با متصرف در آن و زیر چیز خواهد با حافظ اعمال بندگان
تا در دادن و رسیدن تا صاحب خلط نقود یا قاضی روز جزا در حساب که میان بندگان حق حکم کند
یا دارنده و ترا پادشاه ایاک نعبد ترا میپرستیم بس و انکه غیر تو مستحق عبادت نیست کس
و ایاک نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سایر الحوایج در مهمات اهدنا
ما را راه نمای الصراط المستقیم راه راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان
افراط و تفریط صراط الذین ثابت دار ما را براه مستقیم که دین و اسلام و سنت سید الانام
علیه الصلوة و السلام و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق و دین خواجه عبد الله انصاری
قدس الله سره العزیز درین معنی نکته بلند و کلمه ارجمند فرموده اند که بنای ما را راه راست

بیعت ذات خود مرا مشرف دار تا از التفات بخود و غیر تو آزاد گشته بنای گرفتار تو گردم
غیر از تو نه بینم و جز تو نه اندیشم با آنکه بنای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تو راست
بنسبت هر موجودی که آن موجود بیدای ندارد و بغایت کمال خود بی آن نرسد تا در همه احوال
بر تو نه بینم و از تو به غیر از تو آزاد گردیم تا بما را راه راست یعنی آن راه افضل خود انعمت علیهم انعام
کرده بر ایشان بمعیت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صالحیت ما را راه
آنها که انعام نمودند در کتاب نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بجمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت است
غیر المغضوب علیهم نه راه آنکسانیکه خشم کرده بر ایشان یعنی
قهر از موجود و مکروه ساخته و لا الضالین نه راه آنکسانیکه گم کرده بر ایشان یعنی
قهر از وجود بعرض غضب تو در آمدند و بدان سبب بر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب
تمرد در معاندة و مکابره و قتل انبیا و تحریف کتب الهی خشم گرفته و لا الضالین و نه راه
گمراهان یعنی کسانیکه بعد از وجود حق طریق مخالف و سبیل منحرف افتاده یا راه نصاریان که بوساطت
افراط در خلاف مسیح و تفریط در باب حبیب الله صلوات الله و سلامه علیهما گمراه گشته آمین
چنین باد سورة البقرة مکیة و مائتان و سبع و ثمانون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
الم حرف مقطعه اسرار قرآن است و هر کس بر آن اطلاع ندارد و گفته اند معنی الم انا الله اعلم
است یعنی منم خدای تا اثر ذلک این کتاب که خدا بعالی در کتب متقدمه با نزال آن وعده داده
بود الکتاب آن کتاب کامل است یعنی قرآن لا ریب هیچ شکی و شبهه نیست فیه درین کتاب
معنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که تردد و اتامل کنند از ریب باز استد و
داند که شبهه را در و مجال نیست هدی دلالت کننده و راه نماینده للمتقین مر پرهیزگاران که
از آن بر و منتفع شدند الذین آنانکه در صدق و عقیدة یؤمنون میگروند بالغیب بنادیده
خدا تعالی است و ملایکه و قیامت و مابعد آن با چه شنیده که وحی است و گفته اند غیب
قضاء قدرت که مومنان بر آن ایمان می آرند و یقیمون و بجای میاورند و ادا میکنند الصلوة
نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن و مما رزقناهم و از آنچه بدادیم ایشان عطا کردیم ینفقون
نفقه میکنند بر اهل عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق و الذین یؤمنون و آنانکه ایمان
می آورند بما انزل بدان چیز که فرستاده شده است الیک بسوی تو از قرآن و ما انزل

وآنچه منزل گشته من قبلک یعنی از قرآن بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریت و زبور و انجیل و قرآن
وبالآخرة هم یوقنون و بسرای دیگر یعنی دار بعد از مرگ یقین میکنند یعنی بهشت و دوزخ
آن متیقن اند اولئک علی هدی من ربهم آن گروهی که موصوف بدین صفات و موسوم بدین سمات اند که رسم کرده شد
علی هدی براه راست و نشان درست اند من ربهم از پروردگار ایشان یعنی بمدد و توفیق و
راه صواب یافتند و بهمانگروه اولئک هم المفلحون ایشان اند رستگاران از عقاب و
بهوشگان بدرجات ثواب ایراد کلمه هم در فاجب و بدین قوم نظم چو ایشان را طریق رستگاری
است : سزای رستگاران رستگاری است : آورده اند این آیات در شان مومنان است از اهل
اسلام و اهل کتاب چون عبد الله بن سلام و اصحاب او رضی الله علیه و در مدح مومنان نازل شد که
میفرماید ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه از روی عناد کفروا بپوشیدند انور ایمان را بنظر
کفر سواء علیهم یکسان است بر ایشان ءانذرتهم آنانکه بیم کنی تو ای محمد صلی الله علیه و سلم ایشان را
از عذاب ام لم تنذرهم یا نترسانی ایشان را یعنی یکسان است بر ایشان لا یؤمنون ایمان
نمی آرند ختم الله بر نهاده است خدا تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا بیان حق نشنوند
و علی سمعهم و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند و علی ابصارهم و بر دیدهای ایشان
غشاوة پوشیدنی است نار او حق نمی بینند و لهم و مر ایشان را از روی استحقاق عذاب
عظیم عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسیری در عقبی بخزی و قهر و این مرد آیه در شان کافران
و فجرکان که بحق نه و تعالی بعلم قدیم دانست که ایشان بر کفر میرند چون ابو جهل و کسان او بدر بعد
از مدت یکسال رسیده آیت در شان اهل نفاق فرستاده که فضاحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع
از کار اصلی زیاده است و من الناس از آدمیان من یقول گاه که میگویند آمنا بگرویدیم
بالله بخدای و بالیوم الآخر و روز پسین یعنی قیامت و ما هم و حالانکه نیستند
ایشان بمؤمنین گرویدگان براستی کویان یخادعون الله فریب میدهند خدا را بر حسب خود
خدایرا والذین آمنوا و آنانرا که گرویده اند ایمان آورده اند یعنی صحابه چون منافقان بالفبان
اظهار ایمان میکرد و اندر روی خداع و ما یخدعون و نمی فریبند الا انفسهم مگر نفسهای خود را
چه وبال فریب مکر بدایشان باز میگردد و ما یشعرون و نمی دانند که چنین است فی قلوبهم

در دلهای ایشان مرض بیماریست و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مومنان و حسد
بدایشان فزادهم الله پس زیاده کرد خدا تعالی ایشان را مرضا بیماری یعنی قرآن زود آید شک و
شبهه ایشان بسیار آید و حقد و حسد ایشان روی باز زیاده می نهد ولهم ایشانرا است عذاب
الیم عذابی دردناک که او را انقطاع نباشد بما کانوا بسبب آنچه بودند با مومنان یکذبون
دروغ میگفتند از روی نفاق و اظهار ایمان میکردند واذا قیل و چون گفته شود یعنی بمومنان
لهم مر منافقانرا لا تفسدوا فی الارض مباشید بتباهی و تعدیدی در زمین بکفر و معصیت و ترک
مومنان قالوا گویند انما نحن جز این نیست که ما مصلحون بصلاح آرندگانیم کار خود را
بمصالحت خیر آن الا بدرستی که ایشان هم المفسدون ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان ولکن لا یشعرون اما نمیدانند ایشان مفسدانند و اذا قیل
لهم و چون گفته شود مر ایشان منافقانرا آمنوا بگروید بدین لما کما آمن الناس چنانکه گرویدند الناس آدمیان
از مهاجر و انصار قالوا با خود گویند یا در میان خود انؤمن آیا گرویم کما آمن
السفهاء همچنانکه گرویدند سفیهان و بیخردان اهل نفاق یا آنکه مومنان عقلا
زیرا که ایشان را سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم و اعقل اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه ایشان را
بابن ان بر روی رد و گفت الا بدرستی ندای مومنان هم بدرستی که منافقان هم السفهاء ایشان جاهلان
زیرا دانمان نظر در عاقبت دارند و فکر آخرت فرو میگذارند ولکن لا یعلمون و لیکن نمیدانند
قبیح نمیدانند واذا لقوا و چون به بینند اهل نفاق در وقت ملاقات کنند الذین آمنوا
آنانی را که ایمان آورده اند از صحابه قالوا آمنا گویند ما نیز ایمان داریم بمحمد ایمان سفارد
اصحاب رسول آمده بود عبد الله بن ابی و منافقان او و ذری صدیق و فاروق و مرتضی رضی الله عنهم
دیده و دیدار از روی خوش آمدی و مدحها گفتند مرتضی گفت یا ابن ابی از خدا ترس
و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت آنکه با همچو شما هم و مومن و معتقد
حق سبحانه چنین خبر داد که ایشان چون مومنانرا به بینند گویند ما ایمان داریم همچو شما داریم
واذا خلوا و چون باز گردند الی شیاطینهم بسوی دیوان خود یعنی بشیوان و یاران که دارند
بغیر ایشان که شیاطین الانس اند مغرور میشوند قالوا گویند منافقان از روی صدق که انا معکم

بدرستی که ما با شما هم دینیم و آنچه میخواهید ما ما را نمیسازیم ما نحن جزاین نیست که ما مستهزئون دارندگانیم و استهزا
کنندگانیم ما فوس ما با موسنان الله خدا جزا دهنده که یستهزئ بهم خواهد بحقیر و سزای ایشان ایشان را
رساند و تسمیه جزا باسم فعل بسبب مزاوجت و رعایت فواصل است کفت پس مهلت الله خدا
مکافات کند ایشان را ویمدهم مهلت دهد و فرو کذارد زمانی دراز مر ایشان را فی طغیانهم در کمراهی
اسراف مرکشی و جهل و تکبر ایشان یعمهون متحیر میباشند اولئک آنها که اهل ضلالت اند
الذین آنکسانند که از روی نادانی اشتروا بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند الضلالة کمراهی را
بالهدی بدل یا بملکی و کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل العلم و نفاق را باخلاص اولئک ایشان تجارت
پس نیست و بود سود ایشان فما ربحت پس سود کرد و نفع رسانید تجارتهم بازرکانی ایشان را و ما کانوا
و ایشان کروه نیستند مهتدین راه یافتکان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن ایشان مثلهم مانند ایشان
باصفت ایشان کمثل الذی مانند صفت کسی است که شب تاریک ابر تاریک و بیابان استوقد نارا بر افروزد
برای آنها آتشی بجهة آنکه راه بیند تا نجاتی قرار کرفته تا مار و زیان و دیوان و درندکان از ایشان بشنیند فلما
اضاءت پس آن هنکام که روشن کرداند آن نور آتش ما حوله آنچه کرد و بر دامت ذهب الله
برد خدا تعالی بنورهم نور آتش ایشان را و ترکهم و کذارد ایشان را فی ظلمات در تاریکیها و بقیه آن تاریکی
شب و ظلمت ابر لا یبصرون می بینند که و آکر خود را اصم ایشان کرند از شنیدن سخن حق بکم و کنکان
می کشتند عمی کانند از تحقیق حق جهة زبان ایشان در اقرار ایمان موافقت نیست پس کویا سخن نکفتند
عمی کورانند بدیده و بصیرت از دیدن حق فهم لا یرجعون پس ایشان باز نکردند در ایمان و جهت حشو
و تخصیص بوجه القیامة علی وجوهم عمیا و بکما و صما مثل منافقان که در شبهه و ظلمت ضلالت از جهة
شبهت مسلمانان آتش کفر شبهات افروخته و جهان عقاد روشنی از زنس قتل این شده چه میکذرانند
اهتمام بعد مرکت خود اقرار ایشان منطفی کشته بعد ظلمات ذلت و انحطاط و خفوت در ماند مثل ایشان او کصیب
که یا ران ابر تاریک قطرات که بسبب نماز بر آید من السماء از آسمان یا از ابر فیه یا بدان باران در آن
باریدن آن باران فظلمات تاریکیها یا شدت زنار ابر و تاریکی شب و رعد و آواز صوت که از ان
شنیده شود و برق و روشنی که لامع کردد یجعلون در می آورند اصابعهم انکشتان خود را فی آذانهم در کوشهای خود من الصواعق از صدای صاعقها

بر بدیشان رسد و صاعقه آواز است با آتش استطرابی زیاده و دود که هر جا که رسد بسوزد و بیش کرد و
آنکشان در کوش کنند حذر الموت برای پرهیز و کاهدانست خود از خوف هلاک و هم مرک والله محیط و خدای
تعالی بعلم احاطه کننده است بالکافرین بنا کردیدکان و افعال اقوال ایشان بر وجه مشاهده نیست و جزا
مکافات ایشان بر وجهی که باید بدیشان خواهد رسانید یکاد البرق نزدیک باشد که برق و روشنائی برق
یخطف برباید ابصارهم بینائی های ایشان را کلما اضاء لهم هر کاه روشن کردد و آن درخشیدن
روشنی که اطرافی ایشان مشوا فیه برفتند ایشان در آن روشنائی و اذا اظلم چون تاریک
کردد راه علیهم بر ایشان بواسطه انطفاء انوار برق قاموا بایستادند و متحیر کردند و لو شاء الله
و اکر خواستی خدای ذهاب سمع و بصرهم ایشان را لذهب بهم بردی بر ایشان شنوائی ایشان را و آواز
رعد و ابصارهم و بردی بینائی های ایشان را بدرخشیدن برق ان الله بدرستی که خدا بر
کل شیء قدیر بر همه چیزها توانا است خداوند توانا و دیرین آیه تمثیل و تشبیه میکند منافقان را بمردی
که در شب تاریک میان بیابانی که جهت کمشدکان و اسیران مرکم و بیابانی سخت آتش افروخته و غرض
رعد و درخشیدن برق بیان شنوا و سودمند تمامه از جهالت آواز صاعقه کشته بر کوشها نهند و در آن
ظلمات جاده بر ایشان پوشیده شود و هر کاه که برق درخشیده شود راه بیدا کرده و فرو نهند و
فبازکه ابر برق در کذشته تاریکی کردی بماند که متوقف در سرکردان بماند اکر اسلام کشف بدی بود
سبب حیات قلوب است و ظلمات آنچه ثابت کرد بار باران نفاق و شبهات چون تکالیف شرعیه و ترک
حیات جهاد با اقربا و ترک دیدن قرابه و آنها را بر خود ایشان ظلمات کفته و رعد محاوف و شبهه که شنیده
و برق غنیمت یا ظفر که روی نماید و صوعقه هنیدید و عید اهل کفر و نفاق بین منافقان که ظاهر
اسلام قبول کرده چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد و خوف بر ایشان احتمالی
یافت که بیاید حکم آنچه تقبل بطلان شود و دریابد محبوب شدند که کوش از استماع قرآن بر نهند هر کاه که
برق نعمت مال حصول غنایم بر ایشان حاصل میکرد یا مید نعمت دولت و فتح و فتوحی بودند
و اذا تم محنت و شمن غیبی و احوال منافقان مهیا میشد ایشان رباهم بیشک مراد بعد منابع شوند ما
بوقت شدت منازع شوند ما جود دولت در آید همه جا کرد ما بیشک زهر دشمنی بر دند ما انجاء الناس
اعبدوا ای مردمان پرستید و بندکی کنید ربکم پروردکار خود را که سخن پرستش ذات الذی

آن خدای که بقدرت کامله خلقکم بیافرید شما را و از نیست بهستی داشید والذین بیافرید آن
کسانیکه پیش از شما بودند من قبلکم از شما و نتیجه این آنست که شما را بعبادت فرمود لعلکم متقون تا باشید
شما پرهیزیده از خشم خدا و عذاب الذی آن خدائیکه بحکمت بالغه جعل لکم ساخت برای نفع و
فایده شما الارض فراشا زمین را بساط گسترده جهت آرام و حرکت بر وی والسماء و گردانید آسمان را
بناء سقفی برافراشته وانزل و فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء آبی را
فاخرج پس بیرون آورد بسبب آن رقیه که بخاک آمیخته شد من الثمرات
از انواع میوه ها و نباتات رزقا گلگونه روزی ساخته و پرداخته برای شما فلا تجعلوا پس مگیرید
لله مر خدا را انداد همتایان و انبازان در ملک او و انتم حالانکه شما تعلمون میدانید
که او را مثل نیست و نعت بدیع نباشد که همچو کس غیر او را بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات
قادر نیست وان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک گمان مما نزلنا از آن چیز که ما فرو
فرستادیم آنرا بتدریج علی عبدنا بر بنده خود محمد صلی الله علیه وسلم مگر که آن حق
و بیافریدیم فاتوا پس بیارید شما ابن برابر هست بسورة بسورة بمقدار سه آیه یعنی کلامیکه
در قصد حقیقت حوالت و اخبار از امور غیبیه باشد من مثله مانند قرآن وادعوا و بخوانید اگر بتوانید
تا معارضه نمایید شهداءکم گواهان خود را از شعرا یا خطبا یا بخوانید تا بیاری خدا من دون الله جز خدا ان کنتم اگر هستید شما صادقین
با هر که را بعبادت بجای شما من دون الله جز خدا ان کنتم اگر هستید شما صادقین
راست گویان بدان که این کلام بشر است فان لم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گفته شد
بمثل آن سوره خاوید و دید ولن تفعلوا و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فاتقوا النار
پس بپرهیزید از آتش دوزخ التی آن آتشی که مهارست از مسایر آتشها با آنکه وقودها آتش گیرنده
الناس مردمانند یعنی کافران آتش والحجارة و سنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است و بوی
آن ناخوش تر اعدت آماده کرده شده است جهت آن فی للکافرین برای ناسپاسان و بشر
الذین و بشارت ده آنکسانیکه بتوفیق حق آمنوا گرویدند بخدا و رسول و قرآن وعملوا الصالحات
و بجای آوردند نیکاییها که اداء فرایض و سنن و مضاعف بین مضمون بشارت بهشت ان لهم آنکه مر ایشان را
راست در آخرت جنات در وی همه انواع میوه ها باشد تجری میرود من تحتها الانهار از زیر

درختان یا بجای درختها مطلق آب میرود تمر و عسل کلما رزقوا هر گاه روزی داده شوند بهشتیان
منها از آن درختان من ثمرة رزقا روزی ساخته و طعامی پرداخته قالوا گویند
هذا الذی این آن میوه است رزقنا من قبل روزی بودند ما را پیش ازین در دنیا و گفته اند
در بهشت قول اول اشهر است واتوا به و بیارند بشبه میان آن میوه هفت قشرها مانند میوه
دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشد چه مزه همه میوه ها در یک میوه باشد ولهم فیها و
ایشان را بآنجا خواهند بود ازواج زنان جوانی و انسی مطهرة پاکیزه و صاف جوهر و نکو منظر
پاک از آلایشها و عیب زنان دنیا را باشد وهم فیها و ایشان را بآن بهشتیان خالدون جاوید
باشند که ان الله بدرستی که ان الله لا یستحیی ترک نکند و باک نداره ان یضرب آنکه بیان کند
مثلا مثلی هر چه باشد یا بزرگی هر بیانی آورده اند که یهودی در قرآن ذکر مگس عنکبوت شنوده و استهزا
میکردند که این سخن خدای چه مانند حق تعالی این آیه فرستاد که هو الذی ضرب المثل هر آینه ندارد و الحیوة
مانند منتظر ما بعوضة پشه خورد و فما فوقها پس آنچه فراتر از آن باشد چون زباب و عنکبوت
فاما الذین آمنوا پس آنکسانیکه گرویدند و دانسته اند که قرآن کلام حق است فیعلمون پس میدانند که
انه الحق مثل ما ضرب المثل بدرستی که درست راست من ربهم از نزد پروردگار ایشان
واما الذین کفروا و آنانیکه بهوشیده اند حق را فیقولون پس میگویند از روی جدال و عناد
بالله راه طرد افسوس اذا اراد الله چه چیز خواست خدا بهذا مثلا این گفته مثلا از روی تمثیل
ایضا فرمان نمیدانند که حق تعالی بعدل و خوش فضل ممکن کرده اند بدان مثل کثیرا بسیار از کافر و منافق
که در آن تامل نکنند و حکمت او را در نیابند ویهدی و بهدی به و بفضل خود راه نماید بهمان مثل کثیرا بسیار
از مومنان که در آن تفکر نمایند وما یضل و گمراه نکند خدا بآن مثل که زده الا الفاسقین مگر
بیرون فنکار از مقام ایمان و فرمان بردار الذین این فاسقان آنانند ینقضون می شکنند عهد
و خیانت عهد الله پیمان و عهد خدا را که از ایشان گرفته است من بعد میثاقه از پس استوار آن
پیمان برادران عهد است که در توریت با بنی اسرائیل بسته اند و مشایعت پیغمبر آخر الزمان پس فاسقان
بعد از آن با مثل پیمان و پیروز میثاق است پس اهل فسق کفار و منافقان باشند یقطعون و می بریدند این
پیوندها یعنی فاسقان عهد شکنان ما امر الله آنچه خداوند فرموده به بدان چیز ان یوصل که گرو

بیوند ندیم صور جسم کافران رحم مهربان بر شخص می رسد مع قبیله اعرب بود که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم قرآنی نوا شنیده بود و نیز نسب رحم میکرد و بدین بیان آنحضرت از جمله اخوت اسماعیل علیه السلام
خویشی بود وَتُفْسِدُونَ و بهمین کردن فساد میکنید فِي الْأَرْضِ در زمین بمخالفت قرآن و مقابلت
نفس أُولَٰئِكَ آن قوم هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیانکاران کَيْفَ كَفَرُونَ چگونه کافر میشوید
بخدا بالله بحق اعتبار وَكُنْتُمْ و حال که شما بودید أَمْوَاتًا مردگان یعنی اجزاء که آرامیات نبود
چون نطفه و علقه فَأَحْيَاكُمْ پس زنده کرد شما را خدا تعالی شما را بخصوص روح در اباء آن شما بعد از شد
ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میمیراند شما را در وقت انقضاء آجال شما ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس دیگر باره زنده کرداند شما را برای
مجازات ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی حسابگاه او تُرْجَعُونَ باز کردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِي
آن خدا ذیست که بقدرت بعلت خَلَقَ پیدا فرید لَكُمْ برای انتفاع شما مَا فِي الْأَرْضِ آن چیزها که در زمین
است جَمِيعًا همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان و غیر آن ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس بعد از آنکه
زمین پیدا کرد إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفرینش آسمان فَسَوَّاهُنَّ پس بر راست کرد مستعد و محفوظ و مطیع حاجات
آنها را سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و بر او همه چیز را عَلِيمٌ نیک دانا است یعنی دانا
که چیز چون آسمانها و برای چه آفرید وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ و یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ
مر فرشتگان را یا جمع که بسالی در زمین بودند بعد از قبلت الجان بنی الجان إِنِّي جَاعِلٌ بدرستی که
من آفریننده فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی که مطلق زمین باشد خَلِيفَةً مدلی از قوم عاد الجان
یا کسی که از عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و اثبات باطل مخلفه
من و در بحر الخلایق خلیفه را بمعنی گفته اند که خلیفت از جمیع موجودات و همه مکونات مخلوقات
یا جمع لطفا را و کی قوانید و بنکه جمع غرایب منبع عجایب و منبع عجایب و حیثما یا و اوست
جامع حقایق علوی و سفلی همه مرا و نظم آدمی جیست بزرگی جامع ؛ صورت خلق حق در او واقع ؛
متصل یا و قایق جبروت ؛ مشتمل حقایق ملکوت قَالُوا گفتند آن ملایکه که مخاطب بودند أَتَجْعَلُ
آیا آفرینی تو ایشان را در زمین مَنْ يُفْسِدُ کسی را که فساد میکند و ناخوشی و معاصی میشود فِيهَا در زمین
وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و میریزد خون شهوت و غیر حق و دو قول الشیطان و میرسد با مصالح حق و جبروت
یا مشتمل حقایق ملکوت یا اخبار الهی بود یا در لوح محفوظ خوانده بود یا در عقول الانسان که کوید که

غصب خاصه انسان است و بجمله این معنی گفته اند که آنچنان کسانرا خلیفه وَنَحْنُ و ما علاکه ما
نُسَبِّحُ بجای یاد میکنیم ترا بِحَمْدِكَ با مر تو یا بتوفیق تو که موجب مدحت وَنُقَدِّسُ لَكَ و تنزیه میکنیم از هر
نا مناسبی قَالَ گفت خدا تعالی بآن ملایکه إِنِّي أَعْلَمُ بدرستی که من میدانم از قرینش این خلیفه مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه
شما نمیدانید وَعَلَّمَ آدَمَ و بیاموخت حق سبحانه و تعالی آدم مر آدم را که خلیفه عبارت از وجود الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا همه آن
از علوم و اسماء عقلیات ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ پس عرض کرد ایشان را بر ملایکه که آنچنان بودند فَقَالَ
پس گفت وَأَمَرَ خدا تعالی تکلیف میکند بطریق تنبیه بخبر آن ان که خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ
بنامهای اینها معروض شدند بر ملایکه إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست که بیان در طریق استحقاق خلافت
آدم علیه السلام و علاکه خلیفه را علم بود شما را نیست قَالُوا گفتند فرشتگان بعد از تحیر و حیران شدن سکتی
که بطریق اعتذار که سُبْحَانَكَ ما میکنیم ترا از همه نقصان لَا عِلْمَ لَنَا کردنی لَا عِلْمَ لَنَا هیچ دانش نیست ما را
إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچه در ما موجود تا ما را إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ بدرستی که تو ای آموزگار الْحَكِيمُ کار کاه و صاحب دار قَالَ گفت
خدا تعالی بواسطه یا آدم يَا آدَمُ خبر ده ای آدم این ملایکه را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای ایشان که خوانند فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ پس آنگاه
که آدم خبر داد ملایکه را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای ایشان قَالَ گفت خدا تعالی مر ملایکه را پس عتاب أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم مر شما
إِنِّي أَعْلَمُ بدرستی که من میدانم غَيْبَ السَّمَاوَاتِ آنچه پوشیده است از خواص آسمانها وَالْأَرْضِ و آنچه پوشیده است در
زمین أَعْلَمُ میدانم وَأَعْلَمُ و میدانم آنچه ظاهر میکنید نماز کنهار آنچه پنهان میکنید وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای محمد چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ
فی بوسیده بدار که هست معزول شدن از نحو حکومت بر زمین وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای محمد که نزد گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را
بسکار اسْجُدُوا سجده کنید لِآدَمَ آدم را سجده تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند مر آدم را إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس
که از ازل بود که وی قبول الجن ابی الجان بود حق سبحانه فرمایی او را اهل الجن ابی و ابیت نا امید از رحمت
أَبَىٰ و سر باز زد از سجده آدم وَاسْتَكْبَرَ و تکبر کرد و کافر شد وَكَانَ و بود مر علم خدا تعالی مِنَ الْكَافِرِينَ
از جمله انکار کردگان وَقُلْنَا يَا آدَمُ و گفتیم ای آدم که یا آدم اسْكُنْ تو ساکن شو أَنْتَ وَزَوْجُكَ و حوا تو
لینی حوا الْجَنَّةَ در بهشت وَكُلَا مِنْهَا و بخورید از میوه بهشت یعنی از میوه ها رَغَدًا و رغدا خوردن بسیار حَيْثُ
شِئْتُمَا هر جا که خواهید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مگردید هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را یعنی انگور و انجیر و انجیر
کنند مر شکوک فَتَكُونَا پس باشید شما اگر نزدیک شوید مِنَ الظَّالِمِينَ پس بستم کاران شما از تیمکاران بر نفس خود و کار
نافرمانی فَأَزَلَّهُمَا پس بلغزانید ایشان را حق سبحانه و تعالی آدم و حوا الشَّيْطَانُ آن ابلیس نافرمان بردار عَنْهَا

از بهشت بعد از نه هزار سال ماه رجب در آن بهشت در آمده بود و حوا و آدم را وسوسه کرد فا
اخرجهما پس بیرون کرد ایشان را از بهشت از غیر شیطان مجازاست چه شیطان بیرون کرد آدم و
حوا را فکانا فیه از آنچه بودند در آن چیز از کرامت و نعمت مما کانا فیه یعنی از طاعت و انس با
آدم و حوا را و اهل که همه فرود آیید از بهشت بعضکم لبعض بعضی از شما لبعض بعضی دیگر اعداء
دشمن باشید چون ابلیس و مار که دشمن اولاد آدم و آدم اند ولکم مستقر است فی الارض مستقر موضع
قرار و متاع و برخورداری و منفعت الی حین تا هنگام رسیدن آجال قیامت فتلقی پس فرا گرفت آدم از حق
از پروردگار خود کلمات سخن چند که آن بقول اشهر است ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن
من الخاسرین و این تعلیم و تلقین بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بر زبان اندیب و دست سال گریست
حق تعالی بر او برایشان بخشایش نمود چون آدم این مناجات کرد فتاب علیه پس نواخت قبول کرد آن بدیرفت
توبه او را انه بدرستی که خدای تعالی هو التواب است در دست قبول دهنده بندگان الرحیم مهربان بر ایشان قلنا گفتیم
و دیگر بار اهبطوا فرود آیید منها از بهشت جمیعا همه با یکدیگر فاما پس اگر بیاید شما منی از جانب من
هدی راه راست و راهنمائی از کتاب فمن تبع پس هر که متابعت کند و پیروی رود هدای راه راست و پیمای من
فلا خوف پس نیست ترسی از تحمیل حمول گناه علیهم بر ایشان در متابعت که اند رسول را و آنچه ایشان از آفات
دین بشنوند ولا هم یحزنون و نیست اندوه بر ایشان بر فوت مطالب ایشان والذین کفروا و آن کسانیکه نپذیرفتند حق را و کذبوا بآیاتنا و دروغ داشتند دلایل و علامت
ما را و بیاد نکردند و نیز آن را اولئک آن گروه اصحاب النار اهل آتش اند هم فیها ایشان در آتش خالدون
جاوید خواهند بود یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی نعمت را لفظ نعمت واحد است
بمعنی اوسع التی آن نعمتانیکه از فضل خود انعمت علیکم انعام کردم و برسانیدم بر شما و بگوئید بجای
آباء شما هم نگونست بجای اولاد و غیر و مباشات پدران ایشان نیز حال است و اوفوا و وفا کنید بعهدی
به پیمان من که در شان پیغمبر من است که با شما بسته ام در توریت اوف بعهدکم بعهدکم تا بیفزایم وفا
بشما بسامان و ایای فارهبون و از من بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان و آمنوا و بگروید بما انزلت
بآنچه فرو فرستاده ام از قرآن مصدقا گواه حاکم که آن فرو فرستاده شده که موافقت است در توحید و عد
و وعید لما معکم مر آنچه را که با شما است در توریت ولا تکونوا و مباشید اول کافر بدو گروه ناکردیدگان

از اهل کتاب بقرآن ولا تشتروا و بدل نکنید بآیاتی با بهای کتاب مکنید در توریت ثمنا قلیلا بهای کم
مناصب علما یهود نه که هدایای و صلات که پیش از اسلام از آیات توریت تحریف میکردند امر
محمد را علیه السلام پوشیدند و آیاتی فاتقون از من بترسید در فعل کتاب بیان بحلال و حرام
فلی و لا تلبسوا و مباهمیزید الحق سخن راست درست اگر در توریت است از صفات محمد صلی الله علیه و سلم
بالباطل بدروغی راست بدست خود بنویسید و تکتموا الحق و پوشیدید سخن راست که صفت محمد صلی الله علیه
و سلم است و انتم تعلمون و شما میدانید که آن عرب است و نعت او پوشیدید و اقیموا الصلوة و بر پا بدارید نماز
مسلمانان را بر آن چنان که ایشان میکنند و آتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را بطریق مال سلام و ارکعوا و نماز کنندگان را مع
الراکعین با رکوع کنندگان یا رکوع کنید زکوة را یا نماز کنید با نمازگزاران یا نماز کنید با نمازگزاران امر بمعروف
و تنسون و فراموش میکنید انفسکم تضییع خود را و انتم و حالانکه شما تتلون الکتاب میخوانید شما توریت را افلا تعقلون
آیا بر عقل خود را کار نمیفرمائید این آیه در شان جمعی از یهود بود که با یاران خود گفتند که اسلام آورده بود و در
اقناع حکم مرغی خطبه میکردند و خود را از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند و استعینوا و بیاری خواهید بالصبر
بشکیبائی از گناه و در ادای طاعت و بر آزار مشرکان والصلوة و بگذارید و نماز را و انها بدرستی که نماز بر خلق
مسلمانان لکبیرة دشوار گرانست الا علی الخاشعین مگر بر ترسندگان و آرام یافتگان بر طاعت که موحدانند
طاعات بر ایشان آسان است زیرا که نفس ایشان بر مستحق حق مرتاض شده و مجاهده با نفس عطا از ایشان
بدیشان رسیده الذین جمعی که یقین دارند و حق ایشان شود تا سلوک و مشقت آسان شود پس در صفت خاشعان صفت
الذین یظنون آنانکه یقین میدانند انهم ملاقوا ربهم بدرستی که ایشان مستحقان اند جزای پروردگار خود را و انهم
بدرستی که ایشان نیز مرد اند که ایشان الیه بسوی پروردگار خود راجعون باز گردانده اند یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی
التی انعمت علیکم آن نعمتانیکه از فضل خود انعمت علیکم انعام کردم و برسانیدم بر شما و بگوئید بجای آباء شما
و آنرا که یاد کنید بدرستی که من فضلتکم فضل دادم بعبادت شما را و فضل دادم بکل العالمین بر عالمیان که در روزگار
ایشان بودند و اتقوا و بترسید و بپرهیزید از عذاب و بترسید از روزی که در آن روز لا تجزی جزا نگذارند و نمیدهند نفس هیچ نفسی هیچ مدهد عن
نفس از نفسی کافر شیئا اندکی چیزی از مکافات یا اندکی چیز از عذاب ولا یقبل و نپذیرد منها از عذاب الا بعدل و نپذیرد فدیه چیزی نشود منها از
نفس کافر فدیه برای او شفاعة و در خواست که کسی شفاعت کند ولا یؤخذ و فرا گرفته نشود منها از آن نفس کافره عدل فدیه
فدیه که بود و بدهد برای شدن عذاب ولا هم و نباشند کافران در آن روز ینصرون یاری داده شوند بیتی

بجملگی نشان و آیات کاملات و رفع عذاب و ادبار بجنگام که بنا کردیم بنی اسرائیل را بر بحر دریا و دادیم ایشان را و بعد از آن
منت بر فرزندان شما از حصول اولاد و نسب باد و بعد از آن بر ما نیدیم ایشان را بر دریا و دادیم ایشان را و بعد از آن
متعلق باین مضمون سوم نوع آنکه بر وند و بحث نمیدند شما را سوء العذاب بد عذرین عذاب یذبحون ایشان را که می کشتند
پسران شما را و طلب میکردند پسران را که فرعون بوده بود که پسری شود که هلاک کند قبط و خرابی ملک بدست او بود و
و باقی میگذاشتند نساءکم زنهای شما را فی ذلکم و در این ذبح پسران و عزت فرمودن زنان بلاء از آزار و ایذای بود شما را
من ربکم عظیم از تربیت و مدد کار شما از رب شما و اذ فرقنا و یاد کنید آن زمانی که فرق کردیم بکم بشما البحر
دریا که فرو رفتید فانجیناکم پس نجات دادیم شما را و اغرقنا آل فرعون و غرق کردیم آل فرعون را و انتم
و شما اینجا تنظرون می نگریستید بدان قتل و غرق شدن و بعد از آن بعد از آن آسمان بیاید و جوان آن قوم
شنیدند که جماعت عمرانند و موسی را بر آن خبر تحریص کرد و میگفت خداوند من باشی امر اهل حکم کرد که کار
قوم او کی شدند چون تا آن زمان باز زنده گردانید چنانچه فرمود ثم بعثناکم پس انگیختیم و زنده گردانیدیم
شما را من بعد موته از پس مرگ شما بعد از آنکه میرانیده بودیم شما را لعلکم تا باشید که شما لعلکم تشکرون
سپاس گزارید و شکر کنید و سپاس و دعا و ثنا روزی کردن شما را و حصول نعمت و ظللنا و جای ساختیم
علیکم بر شما الغمام ابر را مانند حرارت آفتاب حضرت نشود و این قضیه بود که بنی اسرائیل در بیابان مانده بودند
با ارباب خیمه و سایبان نبود و انزلنا و فرو فرستادیم علیکم بر شما و بر شما المن ترنجبین و السلوی مرغی
بر شکل سمانی و آن طایریست در طرف یمن از انجنس که مرغ از آن بسوی خورد و تر و نفر میرسد بکه آن عرض شما
کرده شدند و قطوع نعمات خوش اصوات و لطف آن ظاهر رسید بس بسیار بود آن مرغ
و بدر با آن نان بر مرغ بود بگیرد و بریان بدل برد و بجوش و سرخی آن بر سید آنند و باز سخن
انگیزن عمل آمدند کلوا و انعم بخورید از من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه های آن چیزی روزی کردیم شما را
بوسی چیزی روزی میرسد و بخورید برای فراوان خوره میکنید پس آن خلاف کرده از خوره می نهادند و بسته عمل
و منفعتی نمی شدند و ما ظلمونا و ستم نکردند بما بر این نافرمانی و لکن کانوا و لیکن بودند انفسهم
انفس خود یظلمون بستم خود ستم میکردند که بر زیان حق اعتماد نکردند و دور از خیر کوشیدند
و اذ قلنا و یاد آورید چون گفتیم شما را که در آیید هذه القریة در میان این دیه که قریه جبار است
فکلوا منها پس بخورید از آن دیه میوه ها و طعامهای وی هر جا که خواهید رغدا خورده گوارنده

وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری سُجَّدًا سجده کنان سجده شکر خدای یا فتح از تیاقولوا و بگویید
حِطَّةٌ فرو ریزد از ما گناهان ما یا خطیب این لفظ استغفار است یا دعا یعنی بیامرز ما را نَغْفِرْ لَكُمْ
تا بیامرزیم مر شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را یا بعد از عبادت وَسَنَزِيدُ و زود باشد که زیاده کنیم الْمُحْسِنِينَ نیکوکاران
را و ثواب بیشتر فَبَدَّلَ الَّذِينَ پس بدل کردند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند قَوْلًا سخنی را
بر خود غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را جز حطه
فرموده بود بگو بدل حطه ایشان گفتند حنطا سعد ابی وقاص گفت که مردم هرج بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خود
فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر آنانکه ستمکاری کردند بر تغییر قول رِجْزًا عذابی و عقوبتی
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا كَانُوا بدان چیز که بودند يَفْسُقُونَ بیرون شدند از حد فرمان بر از آن عذاب
آتشی بود از آسمان فرود آمده بمدینه یا بطاعون در ایشان که هفت هزار مرد بیک ساعت بمرد یا هزار
کس بمرد و بقول مفسران دوازده هزار وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى و یاد آر آنرا که چون موسی آب خواست از بارگاه مر قومی را
خود بعد از خوردن من و سلوی تشنه شده فَقُلْنَا پس گفتیم یا وحی فرستادیم اِضْرِبْ بِعَصَاكَ
بزن بعصای خود که از شعیب علیه السلام بود سیده الْحَجَرَ سنگی معین یا آن سنگی مربع بود و هر روی
سر آدمی که حق تعالی نام ذات او مستناد بود موسی را دکو بیند سنگی معین بود پس موسی بفرمان مولا عصا
بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس شکافته شد مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط
بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بس بدانست هر کس که انسی كُلُّ أُنَاسٍ هر یک از آدمیان یعنی اسباط مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود
كُلُوا بخورید از من و سلوی وَاشْرَبُوا و بیاشامید مِنْ رِزْقِ اللَّهِ از روزی که خدا تعالی منح و نوب شما داده وَلَا
تَعْثَوْا و از حد در نگذرید فِي الْأَرْضِ از زمین مُفْسِدِينَ در حالتی که شما تباه کارانید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى
و یاد آر مرا از آنکه گفتید ای موسی لَنْ نَصْبِرَ ما هرگز نتوانیم کرد عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ بطعام یگانه یعنی من و سلوی هر دو
طعام در بود ما هر روز در هر سر منزلی می ساختند فَادْعُ لَنَا پس بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را وَأَخْرِجْ
و از درده خواه تا بقدرت خود لَنَا بیرون آرد برای ما مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آن چیزی که از امیر و باند از
زمین نسبت نبات بزمین مجازست چه بحقیقت حق سبحانه هر دو باند مِنْ بَقْلِهَا از سبزه و ترای زمین وَقِثَّائِهَا
و از خیار و بادرنگ وَفُومِهَا و باز کند مرج با سیر او وَعَدَسِهَا و دال نجد وَبَصَلِهَا و پیاز ترا و
قَالَ گفت خدا تعالی یا آنکه موسی را فرمود أَتَسْتَبْدِلُونَ آیا بدل میکنید الَّذِي آن چیزی را که بحسب واقع

هُوَ أَدْنَى و آن فرو تر و خوارتر است چون سیر بجای بَالَّذِي بآن چیزی که هُوَ خَيْرٌ و بهتر است اهْبِطُوا
چون بهیمین گوشت مرغ و انگور و بنیند گوید اهْبِطُوا فرود آیید مِصْرًا در شهری از شهرهای مصر
فَإِنَّ لَكُمْ پس که شما مر ران شهر است مَا سَأَلْتُمْ آنچه خواستید از آن بقبول
وَضُرِبَتْ زده شده یعنی لازم گشت عَلَيْهِمُ بر ایشان الذِّلَّةُ خواری و زبونی و بیچارگی و بجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و فقر بر ایشان دفع کرده شده و در دلهای ایشان
کرده شد تا توانگر نباشند و در بحر ایام و مصالح خلق نمانند وَبَاءُوا و باز گشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ
بخشمی از خدا تعالی سزاوار خشم شدند ذَلِكَ آن خواری و مجاهدی و خشم خدا مر ایشان را بِأَنَّهُمْ
بآن بود که ایشان كَانُوا يَكْفُرُونَ بودند که کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیات خدا تعالی و توریت وَيَقْتُلُونَ
و می کشتند النَّبِيِّينَ پیغامبران را چون یحیی زکریا و شعیب علیه السلام بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق بغیر عمد
ایشان مر ایشان را چون شعیب یا آنرا بنا حاصل شده بود ذَلِكَ آن کفر و قتل ایشان بِمَا عَصَوْا بدان بود که
بود از سنده اند در فرمان خدا تعالی وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که از حد در میگذشتند و تجاوز
از حد فرمان او ادا میکنند بگرفت عصیان یعنی هر چند نیز معصیت میکنند رنگ بر تمیز دل میگیرد
بنیز شنیدند نظم هر که زنگیست مرات دل ۱ دل شود زین زنگها خوار و خجل ۲ چون زیادت گشت
دل را تیرگی ۱ نفس دون را بیش گیرد خیرگی إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه نیکو اند وی نفاق آمَنُوا
گرویدند یعنی بزبان اقرار کردند و بدل تصدیق دل وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه بدین یهوده در آمدند
وَالنَّصَارَى و ترسایان وَالصَّابِئِينَ و آنانکه از دینی بدینی گرایند که خدا نیست از هر دینی خبر
اند که در دل ملایکه میرسند و زبور میخوانند و روی بکعبه نماز میگزارند و گفتند صابیان از
زنان دفه اند باستاره پرستان مَنْ آمَنَ هر که ایمان آورد با خلاص تمام از این طوایف بِاللَّهِ
بخدای و صفات سلبی و ثبوتی او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و روز قیامت و متعلقات آن وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند
عمل شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشان راست جزای ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان
وَلَا خَوْفٌ و ترسی نباشد عَلَيْهِمْ بر ایشان در روز محشر وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشد که اندوه
کنند در وقت مجازات وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید از که گرفتیم از شما مِيثَاقَكُمْ پیمان
بعد بعثت موسی و مشاهده احکام توریت وَرَفَعْنَا و بر داشتیم فَوْقَكُمُ بر سر شما الطُّورَ

کوه و ناچار بجان بستند و بعضی از ایشان بعد از نزول توریت نمرود آغاز نهادند و گفتند احکام این کتاب و رعایت و مواظبت
ماکران می نمیم و بنجا تاوی را از کوه های فلسطین آنرا مطرکشتند و در تفسیر بر طی آیت که آن کوه منتوق بود
بطور بن اسماعیل بن مسیح و فرمان او که نازه بر ایشان استاد و در بیش وی ایشان از نزول خشم
و در وقت بیان عاشقه بجان بیرون گاه نزدیک بود و در افتادند و تحیر شدند حق تعالی گفت **وَاذْكُرُوا** یاد کنید
مَا فِيهِ آنچه بود در شما از احکام شرع **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** بعضی از نواهی و اوامر که در تورات هست
باز کنید **ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ** آنچه در هست از فرامین و مواعظ **مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ** از عقد که شما بعد از زمانها **فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ**
پس نمی کردند از فرامان بر شما **وَرَحْمَتُهُ** و بخشش و نعمت او بر شما **لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ** از جمله زیان کاران
وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا و بتحقیق دانستید شما آنانرا در میان داود علیه السلام **مِنْكُمْ** از مردمان در گذشتند
فِي السَّبْتِ در حکم در روز شنبه که منع کرده بود بر ایشان صید ماهی و ایشان مخالفت نمودند
قرآن در روز شنبه ماهی میگرفتند **فَقُلْنَا لَهُمْ** پس گفتیم ایشانرا **كُونُوا قِرَدَةً** بوزنگان **خَاسِئِينَ** خوار شدگان و مثالی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد **فَجَعَلْنَاهَا** پس
گردانیدیم آن عقوبت را **نَكَالًا** عبرتی و پندی که بند دهند و پند دهندگان **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا** مر آن کسانرا که پیش
حاضر بودند و میدیدند **وَمَا خَلْفَهَا** و آنها را که از پس ایشان بودند و نرسیده بودند **وَمَوْعِظَةً** و گردانیدیم پندی آنرا
لِلْمُتَّقِينَ از برای پرهیزگاران از نواهی ایشان باز برای امت محمد علیه الصلوة والسلام **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ**
و یاد کنید آنرا که گفت موسی **لِقَوْمِهِ** مر گروه خود را و بقومی که در میان قوم خود بود و گفتند فاضل بودند عالم بحکم
گفتند **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ** بدرستی که خدای میفرماید شما را **أَنْ تَذْبَحُوا** آنکه بسمل کنید **بَقَرَةً**
گاو را معلوم کرده **قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا** آیا آیا میگیری ما را مسخره و بیش ما را گفتی و آن گاو دیدند که مادر
بدست ما نمانده بود بمیرند که خدمت یاد کردی القصه بعضی عامر اسرائیل بحکم میدند آنرا تا نگوید است آنرا مرد
کشند **قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ** پس گفت پناه میگیرم بخدا **أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ** از زمانه نادانان
از نادانان و افسوس کنندگان **قَالُوا ادْعُ لَنَا** گفتند بخوان برای ما سوال کن از خدای موسی **رَبَّكَ** پروردگار خود را
يُبَيِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما **مَا هِيَ** که آن گاو را صفت چیست و سال و چیست سوال از احکام جهت آن بود
هر گرچه چیزی ندیده و شنیده بودند که از نوع آن بر این صورت صادر تواند شد پس در آیات تحیر
قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی بدرستی که میگوید **إِنَّهَا بَقَرَةٌ** آن گاو است **لَا فَارِضٌ** نه فرسوده که آب
وَلَا بِكْرٌ و نه جوان نارسیده **عَوَانٌ** میانه **بَيْنَ ذَٰلِكَ** میان آن دو
فَافْعَلُوا پس بکنید **مَا تُؤْمَرُونَ** آنچه فرمان فرموده اند **قَالُوا** گفتند **ادْعُ لَنَا** بخوان
يُبَيِّنْ لَنَا تا بیان کند **مَا لَوْنُهَا** چیست رنگ آن گاو **قَالَ إِنَّهُ** گفت موسی **يَقُولُ** میگوید
إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ آن گاو است **فَاقِعٌ لَوْنُهَا** زرد رنگ **تَسُرُّ النَّاظِرِينَ** خوش کرداند و سرور می نماید از رنگ خود نظر کننده کانرا بدین
قَالُوا گفتند **ادْعُ لَنَا رَبَّكَ** دیگر بار بخوان بر دروگار خود برای ما **يُبَيِّنْ لَنَا** تا بیان کند **مَا هِيَ** که آن گاو را
إِنَّ الْبَقَرَ بدرستی که گاو **تَشَابَهَ** مشتبه است **عَلَيْنَا** بر ما و مخبر آنرا نمی دانیم **وَإِنَّا** بدرستی که ما **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** اگر خواهد خدا **لَمُهْتَدُونَ** رسنده
راه یافته کان باشیم بر آن گاو از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله السلام منقولست که اگر بعضی از
قَالَ گفت موسی **إِنَّهُ يَقُولُ** میگوید بدرستی که آن گاو را **لَا ذَلُولٌ** نه رام کرده شده نه نر **تُثِيرُ الْأَرْضَ**
شورانیده زمین را **وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ** و نه گاو است که آب بر کشت دهد **مُسَلَّمَةٌ** بی آفت و عیب
لَا شِيَةَ فِيهَا نیست در آن رنگی که خلاف رنگ دیگر داشته باشد **قَالُوا الْآنَ** گفتند اکنون
جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی آنچه راست و مفهوم گفتی و آن گاو دیدند که مادر
فَذَبَحُوهَا پس کشتند او را و نکشتند بر کشتن آن مرتبه که مادر بر ستان بود و ایشان کشتند
وَمَا كَادُوا و نزدیک بود که نکنند این کار را بسبب آنکه گران بر ایشان آمد **يَفْعَلُونَ** از ترس رسوائی
وَإِذْ قَتَلْتُمْ و یاد کنید آنرا که بکشتید **نَفْسًا** کسی را که آن عامل بود **فَادَّارَأْتُمْ** پس اختلاف کردید در آن نفس مقتول
بینی در کشنده او **وَاللَّهُ مُخْرِجٌ** و خدا بیرون آرنده است و ظاهر کننده **مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ** آنچه بودید که پنهان

آنرا بهوسیله ایشان حق فقتلتم فریقا تکذبون پس کشتیم بایشان برآن گشته شده یقتلون
گروهی را و بار بار بایشان بلاک میرسید چون میکشتند زنده میشدند و دفن اگر بدین دنیا آمده و تا
خود بکشتن و آن دو بار زنده شدند بعد از بعث اول اولا بصحرا برده بقتل رسانیدند و بعد از تسلیم ایشان
بعذاب و صبر کردند کذلک بهمچنان اینزمرهٔ را زنده کرده بعد یحیی الموتی زنده میکند و اصحاب الرجعة
ویریکم مینماید شما را آیاته آیات خود که در محل اعتبار و اسباب عاقله بدون وحی و الهام ممکن نیست
زمان محمد صلی الله علیه وسلم را میگوید که آنچه حرف میکنند که آخر نسبت ذات خدا نماید لعلکم
تعقلون تا باشد که شما تعقلون فکر کنید و در یابید که قدرت بر زنده کردن نفسی دارد و بهر تقدیر
بر آنچه میشنوید قادر خواهد بود ثم قست پس سخت گشت قلوبکم دلهای شما ای یهود من بعد ذلک
از پس زنده شدن عاملین قصهٔ اصحاب السبت فهی همچو احجار یا سنگ کالحجارة همچون سنگ در سختی و درشتی
او اشد قسوة و بلکه سخت تر است در قساوة خلطت از سنگ وان من الحجارة و بدرستیکه از سنگها
لما یتفجر آنچه میتراود از آنچه از سنگها فرو رود و بلکه منها لما یهبط و بدرستیکه از آنچه منها
و بعضی دیگر منها از آنها لما یشقق آنچه میترکد و بلکه فیخرج منه الماء پس بیرون آید از آن آب و آنچه از آن
وان منها و بتحقیق که هست از حجاره لما یهبط آنچه فرود آید از بلندی و بسبب خشیة الله از ترس
خدای وما الله بغافل و نیست خدا بغافل عما تعملون از آنچه میکنید ای یهود افتطمعون
آیا طمع دارید ای مومنان ان یؤمنوا آنکه تصدیق کنند و استوار دارند یهودان لکم مر شما را و آنچه
می گویند از نبوت حضرت عیسی علیه السلام و حقیقت دین اسلام وقد کان و حال آنکه بودند فریق منهم
گروهی از اسلاف ایشان که بواسطه یسمعون می شنیدند کلام الله سخن خدا را بر کوه طور ثم یحرفونه
پس بگردانیدند آن را بسخن دیگر من بعد ما عقلوه از پس از آنکه دانسته بودند و دریافته چون بیان فرمود
آمدند و گفتند اگر ما سخن خدا را می شنیدیم و لیکن آنرا آخر گفت که انبیا گفته میفرمودیم توانیم
بکنید و اگر قادر نباشید بر ادای آن بکنید و باک ندارید و هم یعلمون و ایشان میدانند که
افترا می نمایند و در نهایة آورده که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که جهودان بعد از این
در مدینه نباشند که از دور آمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر میشود و بعضی از مسلمانان جهودان را از دل ترس
بمدینه درمی آمدند که تا سلامتر بمیرند و آخر دو تن از بیعت ایشان خود بیرون شدند کما قال الله تعالی واذا لقوا

وچون ملاقات کنند یهود الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول الله قالوا آمنا گویند
ما نیز بدیم واذا خلا و چون خلوت کنند بعضهم بعض از اصحاب ایشان الی بعض بسوی بزرگان
ایشان چون بنی قریظه قالوا گویند چون کسان اشرف و حی بر اخبار ما بدیت بر آنچه فتح الله
آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید بما فتح محمد صلی الله علیه وسلم لیحاجوکم تا حجت گیرند
و اقناع آرند علیکم بر شما در کتاب شما قبل از آنست که بعرب و بدینه در آید و بعضی از ایشان از حضرت صلی الله علیه
از صفت و صفت نبی و قدرت مکتوب بود و در تورات بود و بعضی از ایشان از آنجای ما فتنه
مجرد سرزنش و بدو صفت محمد صلی الله علیه وسلم خبر میدهید لیحاجوکم تا خاصمت کنند و حجت
گیرند و دانسته باشند عند ربکم نزد پروردگار شما روز قیامت و گویند حق را دانسته آمدند و حقیقت
منکر و حق افلا تعقلون آیا تو از ادراک باید این مقدار که امر از خود بشناسیم در میان خاید و آنرا تعلمون
آیا نمیدانند که ان الله یعلم بتحقیق خدا تعالی میداند که ما یسرون آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول
و اصحاب او آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و اصحاب و نفاق پس مرگ را نه در حق چنانچه دفع و اما آشکارا
و پنهان میدانند خود را در عرفان بر آنرا دستگاه سازد و باطن خود را از دون بلاکی و بی مالی بر دارد و حجت
یکی خلاص و ابا کسی راست ومنهم و از دانای نهان بیشمار است و منهم از یهودان امیون جماعتی اند
ناخوانده و نا خوانده که لا یعلمون الکتاب نمیدانند قدرت و نمی شناسند که در وی چیست
الا امانی مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان است یا وعده های دروغ که علمای خود
می شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آنها و اصحاب ایشان از شفاعت خواهند کرد وان هم
و نیستند ایشان الا یظنون مگر آنکه گمان میبرند قول الذین پس عذاب باندوه مر آنانرا که ایشان
یکتبون الکتاب می نویسند نوشته منحرف را بایدیهم بدست خود یعنی خود بیاورند و بنویسند
یقولون میگویند هذا من عند الله این یعنی از نزد خدا است لیشتروا تا بگیرند بها ثمنا قلیلا بهای اندک که اینچه علمای یهود
بواسطه نقد در شوند و صفت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم در تورات بنوعی بود که
موی بگیسو و جعده موی و گندم گون و سیاه چشم میانه بالا تقریر کردن و نوشتند که بنوعی از
خطی در از قد و ازرق چشم و سپید پوست و فرو هشته موی و باک چشم و این صفت در میان

وباعداء خود گفتند این آیت بنفرمود تا بست قُولُوا ثُمَّ پس ای عاصیان بنی اسرائیل اِنَّا کَتَبْنَا فَعَلَیْهِمْ آنچه نوشتیم
نوشتیم و بستیم ما بر ایشان نفرین کرد خدا تا بایشان صفت رسول الله را مجسم کرده بودند وَ اُشْرِبُوا
و دوکرده بودند در دل ایشان فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان بعبادت گوساله قُلْ بِئْسَمَا
برغم خود ایشان تَأْمُرُکُمْ بِهِ اِیمَانُکُمْ اگر مارا مومن نکند و مومنی بهانه سازد اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ
شمرده شده که آن هفت هزار است هر روزی در مقابل هزار سال و آن هفت هزار ساله که عمر
دنیاست پانصد هزار روز که بآن عدد که قوم ما گوساله پرستیدند قُلْ بگو ای محمد ایشان را اِنْ کَانَتْ لَکُمُ آیا
فرا گرفتند عِنْدَ اللّٰهِ نزد یک خدا خَیْرًا جای نیکو که شما را از آنچه میگویید یا عذاب نخواهد کرد و اگر چنین
وعده است فَلَنْ یُخْلِفَ اللّٰهُ وَعْدَهُ پس خلاف نکند خدا وعده خود را اَمْ تَقُولُونَ بلکه میگوئید افترا
میکنید عَلَی اللّٰهِ بر خدا آنچه مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید بلکه چنان است که ایشان میگویند بلکه مَنْ
کَسَبَ سَیِّئَةً هر که بدی کند یعنی شرک آورد وَ اَحَاطَتْ و فرا گیرد مراد را خَطِیئَتُهُ گناه او یعنی بر او
مستولی شود و نابر کفر بمیرد فَاُولٰئِکَ پس آن گروه مشرکان اَصْحٰبُ النَّارِ اهل دوزخ هُمْ فِیهَا
آیند ثم فیها خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید ماندگانند وَ الَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا
و آنچه از تو داد آورده وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عمل نیکو بکرده بودند اُولٰئِکَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ آن طایفه
اهل بهشت اند و مستحق آنند هُمْ فِیهَا ایشان در بهشت خَالِدُونَ در بهشت جاوید ماندگانند
وَ اِذْ اَخَذْنَا و یاد کن چون فرا گرفتیم یعنی در توریت مِیثَاقَ بَنِی اِسْرَائِیلَ عهد و پیمان فرزندان
یعقوب علیه السلام را که گفتیم لَا تَعْبُدُونَ اِلَّا اللّٰهَ نپرستید شما مگر خدا را که منزه از پرستش اوست
وَ بِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا و نیکوئی کنید بپدر و مادر را نیکوئی کردنی وَ ذِی الْقُرْبٰی و بدیگر نسبت بر ایشان را
وَ الْیَتٰمٰی وَ الْمَسٰکِینِ و یتیمان و بیچارگان وَ قُولُوا لِلنَّاسِ و بگوئید هر عالمی مر مردمان را حُسْنًا
سخنی که مستحسن باشد و نیکوئی با مردم چنان سخن گویند که دوست داشته باشد که با شما سخن گویند
وَ اَقِیمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را با شرایط آن وَ آتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم
کرده ایم ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ پس روی گردانیدید بعد ازین برگشتید از عهد و میثاق اِلَّا قَلِیلًا مِنْکُمْ مگر اندکی
از شما مراد بهشت اسلام آورده اند که بر شریعت توریت استقامت داشتند وَ اَنْتُمْ مُعْرِضُونَ
و حالانکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریت در متابعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

معاهده وَ اِذْ اَخَذْنَا و یاد کن چون فرا گرفتیم مِیثَاقَکُمْ پیمان و عهد شما را از ایشان عهد شما
لَا تَسْفِکُونَ دِمَاءَکُمْ نریزند خونهای قرابتهای زبان خود وَ لَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَکُمْ و بیرون نکنید
خود را بستم مِنْ دِیَارِکُمْ از دیارهای شما و عهد میگرفتیم بر آن بود که اسرائیل با یکدیگر ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ
پس اقرار کردید و قبول نمودید وَ اَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و شما ای موجودین که بودید گواهی میدهید
ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ پس شما آن کروه هستید که تَقْتُلُونَ اَنْفُسَکُمْ می کشید خود را
وَ تُخْرِجُونَ فَرِیقًا و بیرون میکنید گروهی را مِنْکُمْ از شما مِنْ دِیَارِهِمْ از دیارهای ایشان
تَظٰهَرُونَ عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ پشت شده اند بر ایشان قوم مغلوب شده بر شما بالاثم به بزه کاری وَ الْعُدْوَانِ
و افراط و تعدی در بدیه از حد بود و قبول بودند یکدیگر را و دیگری بی قضیه که باهم مصافحه کرده اند و قبول بحجت
و قبول شرک بود یکدیگر را و دیگری خرج بی قضیه با دس یکدیگر شده بودند و نفیر خرج اتفاق
کرده بودند فرقه از یهود معاونت خلیفه خود بآن دیگری کنند و بعد از غلبه در خرابه منازل ایشان
کوشیدند تا هم قوم مغلوب بخلاص آنجا رسیدند وَ اِنْ یَأْتُوکُمْ و چون کسی اسیر را بفدا دادندی چنانکه میفرماید
وَ اِنْ یَأْتُوکُمْ و اگر آیند شما را ای اسرائیل اُسَارٰی اسیران بنی اسرائیل تُفٰدُوهُمْ فدا دهید ایشان را بمال
میکنید تَفْدُوهُمْ و ایشان را بمال بخلاص قوم خود از اسارت دیار ایشان بیرون وَ هُوَ اَمْرُهُمْ
گرانجام کرده شده است عَلَیْکُمْ بر شما بحکم میثاق اِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان اَفَتُؤْمِنُونَ
آیا می گروید شما بِبَعْضِ الْکِتٰبِ بپاره از احکام توریت که فرموده است وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر
بعضی دیگر که قتل و اخراج است فَمَا جَزَاءُ مَنْ یَفْعَلُ پس نیست مکافات آن کس که بکند ذٰلِکَ این فعل
بکند و نماز نماید مِنْکُمْ از شما که یهود اند اِلَّا خِزْیٌ مگر خواری و رسوائی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی این
سرای آن قتل و اسیری و غربت و اجلای بنی نضیر وَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و روز رستخیز یُرَدُّونَ باز گردانیده
شوند از حشر گاه اِلٰی اَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت ترین عذاب که آن عذاب دوزخ است وَ مَا اللّٰهُ و نیست
خدا بِغَافِلٍ دوام ادبست عَمَّا تَعْمَلُونَ غافل نیست از آنچه میکنید اُولٰئِکَ آن گروه
بسکتهٔ و حفص بخطاب میخواند و مخاطب بر یهود اند باخبر اَلَّذِینَ اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا
آنانند که ایشان بخریدند و بدل کرده اند الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا زندگانی محقر و فانی را بِالْاٰخِرَةِ بنعمت دنیا
آن سرا و بگذر فَلَا یُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب در دنیا بنعمت تا خرید

هر آفرین بحری حق آنرا تصنیع لانام مصروف و معاش ایشان آب و باد و خاک و دود و دنیا فانی
آفات زند هر آفرین حرفی آنرا وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که دادیم موسی را الْكِتَابَ تورات
وَقَفَّيْنَا و زنده داشتیم بِالرُّسُلِ بپس سر فرستادگان خود چون یوشع و داود و
سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود
الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات چون اخبار غیب و احیای موتی وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در نصف نفس قرین عیسی علیه السلام بود و یا
باسم اعظم که برکت از زنده کردن مردگان یا بانجیل که کلام ازل و زندگی جان از آن یافتند می نظم اگر اهل دل
حسن یافت دارد جان نفس از سماع نامت اگر دو آید شمار سوال فرستادن
بِمَا لَا تَهْوَى با نچه دوست ندارد أَنْفُسُكُمُ نفسهای شما از احکام و بعضی از آن با شد فَرِيقًا گروهی
تعظیم کردید و گروهی تهاون کردید كَذَّبْتُمْ پس گروهی از ایشان دروغ داشتند چون محمد و عیسی
علیهما السلام وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی از ایشان را بکشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام وَقَالُوا و گفتند یهود قُلُوبُنَا غُلْفٌ
دلهای ما در غلافها پوشیده و انهم و باز داشته شده و از قبول این سخن ناامید مگردانیدند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایمان خود و قرآن و متابعت آن حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را بحق بعضی
بجهات ایشان می گویند بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بلکه خدا ایشان را از رحمت خود دور انداخت بِكُفْرِهِمْ بسبب
کفر ایشان فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ پس اندکی از ایشان ایمان آورند چون اسلام
و اصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ و این هنگام که بر ایشان آمد كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزد خدای آن قرآن است
مُصَدِّقٌ گواه موافق لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشان است در توحید و نبوت و حضرت آنچه از رسول و آن
قبول کنند و چون آنکه بود و بعد از آن کتاب بکسی که آن کتاب فرو آید هر گاه که کفار عرب بود قصد
وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب در وقت فرود آمدن
يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب یا بکسی که آن کتاب فرو آید هر گاه که کفار عرب بود قصد
کردند و کار بر ایشان تنگ شد خبر از مهاجر و انصار گفتند ای بار خدا ما را نصرت میخواهیم از تو بحرمت رسول
آخر الزمان ایشان عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنانکه کفر دیدند از مشرکان فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن وقت که آمد بر ایشان
مَا عَرَفُوا آن کس که شناخته بودند کفروا کافر شدند و چون ایشان گمان بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل
خواهد بود و چون از بنی اسماعیل بود نه و کافر شدند فَلَعْنَةُ اللَّهِ پس لعنت خدای عَلَى الْكَافِرِينَ بر منکر و دیگران

جواب آن چون کار بر کردند و عناد ورزیدند و نفع منظور مرسوم محمد بسبب سجیل بر کفر ایشان بِئْسَمَا اشْتَرَوْا
بد چیزیست که ایشان خریدند به بان چیز أَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را و آن خریدن است کفر را و آن گرفتن
خود بدان أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بر آنچه فرو فرستاده است خدا بر آن قرآن بَغْيًا از جهت حسد و بغی رشک
بردن أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ بدان که فرو فرستد خدا بر آن فَضْلِهِ از فضل خدای که کتاب است عَلَى مَنْ يَشَاءُ
بر آن کس که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که مراد از آن بندگان محمد است فَبَاءُوا پس باز گشتند بِغَضَبٍ
بخشم از آنچه با مسیح کشتند خشمی عَلَى غَضَبٍ بالای خشمی دیگر با کار شریف و انجیل خشمی با کار محمد
وَلِلْكَافِرِينَ و کافران را عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر یهود را
آمِنُوا بگروید بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ با نچه خدا فرو فرستاده از انجیل و آن قالُوا نُؤْمِنُ گویند ما میگرویم
بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا با نچه خدا فرو فرستاده است بر ما و این قرآن وَيَكْفُرُونَ و کافر میشوند بِمَا وَرَاءَهُ بدانچه
در کتاب ایشان است وَهُوَ الْحَقُّ و آن مراد از این انجیل و قرآن است در راست مُصَدِّقًا
گواه آن حق با او دارنده است لِمَا مَعَهُمْ کتاب که با ایشان است و این جمله از ایشان در جواب آنکه میگفتند تورات لازم ما
نزول بر ما بر حق جز تورات قُلْ بگو ای محمد در جواب آنکه میگویند تورات بر ایمان آوردیم
فَلِمَ پس چرا فَتَقْتُلُونَ میکشتید بعضی از علمای یهود را إِنْ كُنْتُمْ اگر بودید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان
بتورات وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى و بدرستی که آمد شما را موسی بِالْبَيِّنَاتِ با نشانهای درست و معجزات
کرامات و الواح تورات ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس اگر گرفت که ساختید بچه را مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی علیه
السلام بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما بدکارانید بر نفس خود وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ
پیمان شما را در متعه وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ بر زد شما کوه را که خوب بود بر کوه طور بر اسماعیل
خُذُوا و گفتیم فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه بشما داده ایم بقوت بِقُوَّةٍ بزوری درست و بهمتی تمام وَاسْمَعُوا
بشنوید و بفرمان برید قَالُوا گفتند آشکارا سَمِعْنَا شنیدیم و دریافتیم وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم با شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل وَأُشْرِبُوا و خورانیده شدند در آب و دل فِي قُلُوبِهِمُ
در دلهای ایشان دوست الْعِجْلَ بچه را بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان قُلْ بگو ای محمد بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بد چیزیست آنچه
بفرمایند شما را بِهِ آن چیز إِيمَانُكُمْ ایمان شما و آن عبارت بتوان و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما که گرویدگان و عابد اگر گرویده باشید ایمان او را بگرفتن بیاید و هوان با همه رسوای

قل گفت ای محمد بگو مرا ای محمد بود خدا تعالی سفیر و پیغامبر قل بگو ای محمد در جواب این دعوی کافران کان
اگر هست بر شما لکم اگر شما الدار الآخرة سرای آخرت عند الله نزد خدا خالصة خالص و بی آمیزش عند الله نزد
خدای خالصة پاکیزه و خاصه من دون الناس از دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آن دعوت از نعمت آن سرای چه بدان سرای
خواهان سعید و علامت اشتیاق بنعمات بسیار هرگز آرزو مرگ نبرد و مرگ را مشتاق نبود بعلم اظهر
مرگ که دوست رسانند باد است و آن کسیست که او مرگ شما آن نبود ولن یتمنوه و آرزو نکنند جهودان
مرگ را ابدا هرگز بما قدمت بآنچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان از قبل انبیا و قبل نبوت
حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم والله علیم و خدا داناست بالظالمین بستمکاران و دروغ گویان و بدکاران
البته که بایلی تو جهود است احرص الناس حریص ترین مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا ومن الذین بر آنکه
و از آن کسانیکه شرک آورده اند یعنی کفار عرب اصح الفت کرد اند ایشان مشرکان مجوس اند بر آنکه هر یک از ایشان
دنیا دوست تر از آن است یود احدهم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از کافران لو یعمر اگر بزیسته
داده شود او را الف سنة هزار سال و این است سخت مجوس هم سند بگو خدا که هزار سال زندگی
بعضی از علما گفتند مراد هزار سال است وما هو بمزحزحه و نیست آنکه تا مانده او باشد من العذاب از عذاب
ان یعمر آنکه عمر داده شود عذاب آتش است والله بصیر و خدای بینا بما یعملون بدان چه میکنند
جهود و مجوس و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که محمد صلی الله علیه و سلم جبرئیل است و او بدو وحی فرود می
آرد اسلاف ما را جبرئیل دشمن است بسیار رسیده و اکثر بلا و عذاب بر ایشان نازل شده اگر سخن او و کتاب
بودی ما با بو القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه و تعالی فرمود قل بگو ای محمد من کان هر که باشد عدوا لجبریل
دشمن جبرئیل را این قایل است جبرئیل و ما سرائیل و معنی او عبد الله است و او امین خزاین می باشد دشمن او و
کوار خشم گیرد فانه تنزیل پس بدرستی که او فرود می آرد قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان خدای
بدان خدای در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه مر قرآن جبرئیل که پیش آدمی نازل شده
ملایا باشد آن کتب تورات جهود تورات در زبور و هدی و قرآن راه نماینده است و بشری مژده دهنده
للمؤمنین مر مومنانرا بجنات در بهشت من کان هر که باشد عدوا لله و دشمن مر خدا را و ملائکته و
فرشتگان او و رسله و فرستادگان او و جبریل و میکال و این دو فرشته مقربند فان الله پس

تحقیق خدا تعالی عدو للکافرین دشمن است بر کافران که دشمن او باشد ولقد انزلنا و هر آینه ما
فرستادیم الیک بسوی تو آیات بینات نشانهای روشن و ما آیتهای روشن است یعنی
قرآن وما یکفر بها و کافر نشوند بدان آیتها الا الفاسقون مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای
اوکلما آیا هر گاه که بود عاهدوا عهد کردند عهدا عهدی که بشکستند آنرا فریق منهم گروهی
از ایشان بل اکثرهم بلکه بسیار از ایشان لا یؤمنون نمی گرویدند بتوریت ولما جاءهم و چون بیامد
آنرا رسول من عند الله از نزد خدا تعالی مصدق لما معهم تصدیق کننده مر آنچه با ایشان است
نبذ فریق نیفکندند گروهی من الذین اوتوا الکتاب
از آنکه عطا داده شده اند توریت یعنی علمای ایشان بنی اخنذ کتاب الله توریت را یا قرآن
وراء ظهورهم پس پشت خود گویا آن علما لا یعلمون نمیدانند که قرآن کلام خدا و محمد رسول الله
واتبعوا و پیروی کردند از بنی یهود ما تتلوا الشیاطین آن چیز را که بخواندند دیوان علی ملک سلیمان
در زمان پادشاهی سلیمان و آن چنان بود که دیوان دیدند سلیمان را شعبده و آصف رنگ باز نیرنگهای
بسیار تمیز بود تا بدان باطل و جهال و شایع شده سلیمان علیه السلام بر آن اطلاع یافت
بفرمود تا آن نوشته را بر صندوقها و سفتها ساخته در زیر تخت فرو دفن کرد و بعد از وفات
سلیمان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده چنان افترا نمودند که سلیمان با این سحر و شعبده
میکرد و بعد از آن جهود سلیمان را بسحر نسبت میدهند حق تعالی بری ذمه وی را فرموده که وما
کفر سلیمان و کافر نشد سلیمان بسبب جادوئی نکرده ولکن الشیاطین ولیکن دیوان و مردمان
او کفروا کافر شدند یعلمون الناس می آموختند مردمانرا السحر جادوی وما انزل و فرو
فرستاده شد بعد از آن بر الملکین فرشتگان دو فرشته بابل هاروت و ماروت
در شهر بابل هاروت و ماروت نام آن دو فرشته است بالسن بر زبان سیمان گفتگو رخنه میزدند
حق تعالی فرمود ایشان بسبب نفس و هوا و اگر شما بیمان حالت که ایشان را بود صد در خلاف بود
از افعال ایشان از شما امکان داشت ایشان استعانت نمودند حق سبحانه و تعالی نفس بشر ایشان
داده و بر آنکه حکومت بلاد زمین فرستاده و ایشان در زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند
و بسبب شرب خمر مرتکب قتل ناحق و سجده صنم قوام نمودند حق تعالی آنرا از صعود بر آسمان منع کرد

وعذاب انسان در دنیا و جهان مقرر شده و حالا بر جاه باطل دعوی می‌کرد و تحدی معجزه و آن اثر سحر
بر انسان بخوانی بود که در آن زمان سحره را دعوی بود که سحر و تدوین سحر از دانی حکومت انسان
و قبال مصطفی ابن علم بر انسان می‌رسانید که نزد بر وجه الهام انسان را کیفیت اسم اعظم ناموس اکبر
تعلیم هند و انسان کیفیت سحره و حقیقت آن مطلع شده معارض دعوی نبوت گردند و ما
یعلمان و دنیا موزند این دو فرشته که در این وقت در چاه بابل هاروت و ماروت
هیچ کس از آموزیدن آن کس را ما نحن فتنة پس ما آزمایش خلق ایم از خدای تو مگر
حق و باطل اعتقاد کردن که بر علم سحر کردن ای مرتبت فلا تکفر پس مگر آموزند منهما از آن دو ملک
ما یفرقون به آن چیز را که جدائی افکنند بدان بین المرء و زوجه میان مرد و زن و ما هم و نیستند ان
جادوان بضارین مضرت رسانان بهاذن الله بفرمان خدا الا باذن الله بفرمان خدا و
یتعلمون می‌آموزند ما یضرهم آنچه زیان رساند ایشان را و لا ینفعهم و سود نکند و لقد علموا و هر آینه
نیک دانستند یهود لمن اشتریه هر که خرید آن را و ما له فی الآخرة و نیست مر او را در آخرت من خلاق هیچ بهره
و بئس ما شروا به و البته بد چیزیست آنکه فروختند بدان چیز انفسهم نفسهای خود را بیع سحر اختیار کردند لو کانوا
یعلمون اگر هستی ایشان که دانند زیان این سودا و لو انهم و اگر این جادوان آمنوا گرویدندی بمحمد
مصطفی صلی الله علیه و سلم و اتقوا و پرهیزکردندی از سحر و کیش یهودی باداش یافتندی و بوسیده
نیست که لمثوبة هر آینه باداش من عند الله از نزد خدا خیر بهتر است از رشوت که بر سحر گرفت بمحمد
صلی الله علیه و سلم بیشتر لو کانوا یعلمون هر گاه می‌دانستند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده
لا تقولوا راعنا مگویید لفظ راعنا در وقت مخاطبه با محمد مصطفی علیه و سلم که یهود گفتند شما را دست و زبر
ساخته بآن حضرت این کلمه می‌گویند در لغت انسان دشنام فاحشه است و معنی آن بر این صفت
می‌افتد که مرا عات کن سخن ما را و بنی شوق بجانب و فرمود این کلمه مگویید و قولوا انظرنا
بمعنی نیکو مرا بنگر و اسمعوا و بشنوید حکم خدا را بسمع قبول لکافرین و کافران است بمعنی آنها را که بر جهل
دست این کلمه مگویند عذاب الیم عذابی دردناک که بر کفر انقطاع جانها بود ما یود و دوست ندارند الذین کفروا
آنانکه حق پوشیدند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود و لا المشرکین و نه مشرکان ان ینزل که فرود آید
فرود مستاد شود علیکم بر شما من خیر زنهار هیچ نیکویی من ربکم از پروردگار شما و حجت در قرآن که
بر حجرات بود و مخوانستند که نبوت با اسماعیل منتقل کند و مشرکان داعیه آن بود که همه بر امید
منتظر با نبوت این سد و الله یختص و خدای اختصاص می‌دهد برحمته نبوت را بمن یشاء
هر کرا میخواهد و الله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل عظیم است بر هر که خواست او را نبوت
داده و تعظیم خطر نبوت با نگر مشوی فضل او فضل است افزون از عدد و الطف و لطیف است بر بندگان
ما ننسخ هر چه منسوخ میکنیم و ابطال میکنیم من آیة از آیات قرآن یا رفع حکم مصالح خلق و مقتضای زمان او ننسها
یا فراموش میکنیم آنرا از دلها بر هر آیات محکم بیارد هر چه از آیات منسوخ باشد چنانچه مصاحف
بوده من نسخ کرده و یاد دهیم مقرر ساخت او منها یا بهتر از آن که منسوخ کردیم در منفعت و مصلحت
یا بمثله بمانند آن که منسوخ کردیم در منفعت و مصلحت الم تعلم خطاب با سنگ سخت با مسلمانان
در نسخ مجادله میکردند که نسخ منت بر خدا است و دانست حکمت الهی و مصلحت یا در خبای در نسخ احکام
خاص و از آن با هل و عدد خدا بیشتر میفرماید که مگر مجادل او معلوم نداری و نمیدانی ان الله آنرا که حق تعالی
علی کل شیء بر هر چیز از محو و اثبات و نسخ و اثبات قدیر توانا است بر کمال الم تعلم آیا دانسته
ان الله علم تحقیق خدا است و بیشک که او را است ملک السموات پادشاهی آسمانها و زمین
پس هر چه خواهد کند و ما لکم نیست مر شما را من دون الله غیر خدای من ولی دوستی که از دوستی
بشما رسد و لا نصیر و یار یکانه شما و هر مضرت کند آنرا بر دون آیا میخواهید ان تسئلوا آن که سوال
کنید رسولکم پیغمبر خود را کما سئل موسی همچنانکه سوال کرده شده بود موسی را من قبل پیش از این بود
میکنند محمد صلی الله علیه و سلم باید کتاب همچنانکه موسی علیه السلام آورده بود حق تعالی فرمود که
شما نیز همان مطلب از رسول آسمانی کتاب پدران خود از موسی علیه السلام بطلبید و من یتبدل الکفر
هر که بدل کند کفر را بایمان بایمان کفر را بگزیند فقد ضل پس آنکه بیت گمراه گشته است سواء السبیل
از میان راه راست و ود کثیر دوست میدارند بسیار من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی از یهود فیما خاص بن
عازر و کعب و دانستند الیهود بودند اهل مدینه لو یردونکم آنکه میکردانند شما را مرتد عبد الله بن ابی و عمار و سلمه
که شما خواص و یاران او عزت نداشتند و حق سبحانه فرمود بهوده بیخ اهل کرده دوست ندارند کردن بسیار
شما را من بعد ایمانکم بعد از ایمان شما کفارا کافر حسدا از روی حسد من عند انفسهم از نزد خود بیک
نفسهای ایشان یعنی این حسد مقتضای طبع ایشان است نه فرمود کسی من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشت

الصلوة یعنی زکوة آنچه نزد ایشان است بدست بیغمبر صلی الله علیه وسلم تصدیق قرآن محمد بن سلام
فاتقوا پس بترسید از خدای مسلمانان و بگذارید از قتال بنی قینقاع واصفحوا و روی بگردانید از ایشان
حتی یأتی الله بامره تا بیاید خدا بامر خود یا بفرمان عذاب که حکم تعالی بامر بجنگ است ان الله بما تعملون
خدا بآنچه میکنید بصیر بینا ولا تقیموا الصلوة و بپا دارید
نماز را واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را وما تقدموا و آنچه پیش فرستید لانفسکم از برای
نفسهای خود من خیر از مال یا غیر مال سبیل صدقات و انفاقات و انواع خیرات تجدوه مییابید آنرا نزد
عند الله نزدیک خدای تعالی یا ثواب آنرا یعنی یابید از نزدیک خدا ان الله بدرستی که خدا بما تعملون
بآنچه میکنید از خیر بصیر بینا وقالوا و گفتند یهود و ترسایان لن یدخل الجنة هرگز
در نیاید بهشت الا من کان مگر آنکه باشد هودا او نصارا مگر یهودی یا نصرانی یعنی بهود گفتند که
بهشت نروند الا یهود و نصاری گفتند بهشت نروند الا ترسایان تلک این دعوی ایشان است امانیهم
آرزوهای ایشان است قل قل بگو یا محمد هاتوا بیارید برهانکم حجت خود را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان در قول خود بلی آری چنین است که ایشان میگویند ملکن من اسلم هر که تسلیم کرد
وجهه بخدای تعالی خود را لله برای طاعت خدای وهو محسن و او نیکوکار است در کردار و گفتار فله اجره
پس مر آن کس را است مزد او عند ربه نزد آفریدگار او ولا خوف علیهم و هیچ ترسی نیست بنا بر آنچه
بر ایشان از فوت و مزد ایشان ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از قصور در فوز آن
مزد صحیح از نصاری نجران در مدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره نمودند و هر فریقی باطل دیگری
غایت سعی متقدم رسانیدند و حق نیافتند این آیه فرستاد وقالت الیهود و گفتند یهود ان لیست
النصاری نیستند گروه ترسایان علی شیء بر چیزی از دین حق وقالت النصاری و گفتند ترسایان
لیست الیهود نیستند یهود ان علی شیء بر چیزی از دین حق وهم یتلون و حالانکه همه
هستند ایشان میخوانند الکتاب میخوانند کتاب خدا را یهود آن از توریت میدانند که نصاری بجهت
آنکه ایشان از فرزند مرحق را بر باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار انجیل بر حق
بی اصل اند کذلک بهمچنین انها میخوانند قال الذین گفتند آنانکه لا یعلمون هیچ نمیدانند و بی علم
نیستند چون مجوس کافر و مشرکان عرب مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم در باره

ایشان بهمین گفتند و جهود و ان فرمان بر مرسوی میشند فالله یحکم پس خدا تعالی داوری کند بینهم میان
ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیز که هستند ایشان فیه یختلفون در آن چیز هر سو
میگفتند از حق بر باطل ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع آنکس که باز داشت مساجد الله مسجدهای
خدا را ان یذکر که یاد کرده شود فیها اسمه در آنجا نام خدای یعنی نگذارند که در آن مسجد
یاد کنند و پرستش نمایند وسعی و سعی نمود فی خرابها در ویران کردن آن مسجد و این که نصرانی بود
طیطوس رومی بیت المقدس را خراب کرد و جهاد را تعطیل نمود بجهت آنکه یهود بطلیطلیع با او نمود
بهمه تعظیم بتعمیر مسجد و مسجد بیت یعنی محل سجده اولئک آن گروه و مرتبه ذکر و خرابی
مسجد کوشیدند ما کان لهم نیست بر ایشان از روی شرع ان یدخلوها آنکه در آیند در آن مسجد الا خائفین
مگر ترسان کالان و این صورت در زمان دولت اسلام است که نه ترسایان را از فوت رفتن در مسجد ترسی
نیست از ترس مسلمانان لهم مر ترسایان راست فی الدنیا در جهان خزی رسوائی و خواری و خرابی دادن
ولهم فی الآخرة و مر ایشان را در آن سرای عذاب عظیم عذاب بزرگ در دوزخ ولله و مر خدا راست
المشرق و مغرب و آن بر بودن آفتاب فاینما پس هر کجا فرو رفتن آن جمیع از آن که یاران آن حضرت صلی الله علیه
وسلم بشب بسبب تاریکی در سفر قبله انحراف کرده بودند و هر سمت تحری نموده برای خود محرابی ساخته
و چون فتاب روشن شد خطوط محاذات ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند و بحضرت
فتاب نماز از حضرت رسالت صلوة الله وسلامه اجازت خواستند و این آیت نازل شد
که بهمه از آنکه تحری کرده که نماز خواهند بجهت جهات از آن دو است فاینما پس کجا تولوا
روی آرید فثم وجه الله پس آنجا وجه خدا است یعنی جهت طاعت اوست محققا نزد او تحقیق آنکه
که از ترجمه زبان حال ایشان حضرت حقایق مرتبت و ولایت منقصب ارشاد بنای خلافت ظلال اسم
این چند آیات بیان اشارت میفرماید نظم ای تو اتو خوان ثم وجه الله وجه الله هست متمم دان
یعنی آنکه روی بر دارد ما حق بند گیش بکار آید وجه حق بند گیش بود حقیقت الله باید انجا
بسوی او کن رو هیچ جا را نگر دانست ثنا عین حق همان مرجا عارف حق شناس را باید
که بهر سو که دید بنگاه باید بند آنجا جمال حق بیند انکه در اجمال حق قطعا ان الله بدرستی که
خدای تعالی واسع بزرگ مغفرت است و بسیار عطا علیم و دانا بمصالح احوال آن کسانی قالوا و گفتند یهود

از یهود و نصاری اتخذ الله فرا گرفت خدا تعالی وَلَدًا فرزندی عزیر یا مسیح را سُبْحَانَهُ پاکی و بیعیبی مر او راست
بلکه نیست آن چنان که ایشان میگویند بلکه لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ
و آنچه در زمین است و چون این آسمان و زمین مر مخلوق و مربوب اوست پس عیسی و عزیر و ملائکه او را فرزند
بود و الهی باشند الا او خسیس و الدواب الملوک من الملائک كُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمانست لَهُ قَانِتُونَ
مر او را فرمان بردار و مطیع مقهور او و در تحت تصرف قدرت او بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از نو پدید
آرنده آسمان و زمین است وَإِذَا قَضَىٰ و چون خواهد باتقدیر کند أَمْرًا امری را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ
پس جز این نیست که گوید آن چیز را كُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند خدا را و علم نخوانده اند چون مشرکان که لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا سخن نمیکند
خدا با ما أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا بما بر کی از انبیا نمی آید كَذَٰلِكَ همچنان که این مشرکان میگویند قَالَ الَّذِينَ
گفتند آنانکه بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یهود و نصاری مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتن ایشان در اعتراض کردن
بر انبیا بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ یکیک مرتبه هدایت دارد و بهانه آنها و مشرکان اهل کتاب
در کفر و قدرت و سوالات از روی عناد که در قرآن قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ هر آینه بیان کردیم نشانهای
قدرت و صحت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی که طالب یقین اند و تابع تردد و تخمین لِمَا أَرْسَلْنَاكَ
آن سان که بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بالْحَقِّ براستی و درستی و گفته الحق یعنی
با قرآن و با دین اسلام بَشِيرًا مژده دهنده مومن را نذیرًا بیم کننده کافر را وَلَا تُسْأَلُ
و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ از اهل که اهل جحیم اند و جحیم آتش سوزنده
و بسیار زبانه زننده باشد و روی بزبان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جاری شد که اگر خدا تعالی
بر یهود و نصاری از عذاب بپرسید و اثر غضب خود بر ایشان نماید عذاب آنست که از بیم عذاب آتش
و نه از سر ایشان بپرسید باز آمدند حق سبحانه این آیه فرستاد که ایشان اصحاب جحیم اند و ما تو را بجهت بیم رسیدگی
چرا ایمان نیاورید وَلَنْ تَرْضَىٰ و هرگز خشنود و راضی نشوند عَنْكَ الْيَهُودُ از تو جهودان وَلَا النَّصَارَىٰ
و نه ترسایان حَتَّىٰ تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگو ای محمد و فتنه کرا از ایشان
هر یکی لغت خود را استماس کنند إِنَّ هُدَى اللَّهِ بدرستی که راه نمودن خدا تعالی هُوَ الْهُدَىٰ آن است
راه نمودن بحق شما مر ایهود و نصاری را خواهد و الله گمراه می نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اگر متابعت
ای محمد أَهْوَاءَهُم آرزوهای ایشان را زود باب بن بعد الذی بعد از آنکه بر راست جَاءَكَ آمده است مر
مِنَ الْعِلْمِ از دانش و روی راست و حقیقت اسلام و ابطال ملت ایشان مَا لَكَ نیست ترا
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِن وَلِيٍّ دوستی رانده وَلَا نَصِيرٍ و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب
بآن حضرت است و معنی راجع بامت اَلَّذِينَ آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ عطا کردیم ایشان را کتاب
یعنی توریت و بقول آیه در شان ابن سلام و اصحاب او شبیه یا انجیل و بقول آیه در شان
اصحاب سفینه بود و لا زمان نجاشی یا جعفر بن ابی طالب اند یا جمعیه بدینه آمده یا قرآن
بقول آیه در شان سلمان و دو آمده باشد و بهر تقدیر يَتْلُونَهُ میخوانند آن کتاب را یا متابعت
میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانچه حق خواندن و متابعت کردن است أُولَٰئِكَ آن گروه يُؤْمِنُونَ
ایمان دارند بدین کتاب زانکه تحریف کردند وَمَن يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن را
تغییر دهند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان دیده کان اهل خسران
ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای آن که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما
و اسلاف شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و بدرستی که بدران شما تفضیل دادم عَلَى الْعَالَمِينَ بر امم میان زمان
ایشان تکریم این آیه بجهت تقریر و تذکر نعمتهای الهی است وَاتَّقُوا و بترسید يَوْمًا از عذاب
روزی که هیچ لَا تَجْزِي کفایت نکند نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ از یک نفس چیزی از عذاب وَلَا
يُقْبَلُ مِنْهَا قبول کرده شود از هیچ نفسی عَدْلٌ فدای او را یعنی بدلکه بجوش او معذب گردد
وَلَا تَنفَعُهَا و سود نکند هیچ نفسی را شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع وَلَا هُمْ
يُنصَرُونَ و خواهندگان از آن ممنوعه گردند از عذاب یعنی آن را خواهش خواهندگان سودی
نکنند و یاری هر یار که هست نفع ندهند وَإِذِ ابْتَلَىٰ و یاد کن ای محمد وقت را یعنی امر کرد إِبْرَاهِيمَ
مر ابراهیم را پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنانی که او امر و نواهی با مناسک حج یا آنچه از فطرت
اسلام شمرند و آن فرقت یعنی شکافتن موی مرد و دوم ساختن ناف که موی دارد و مضمضه و
استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و کوتاه کردن ناخن و برکندن موی خطه و طلح آمده و شستن و آنچه
بآب فَأَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم با تمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قَالَ گفت خدا تعالی که چون متابعت
فرمان کردی إِنِّي جَاعِلُكَ بدرستی که من کرداننده ام ترا لِلنَّاسِ برای مردمان إِمَامًا پیشوای

ورهبی که مرا بجای بعد از تو موافقت کند و آنکه حق سبحانه و تعالی پیغمبر را امر میداد که اتباع ملت ابراهیم
و امت محمد را نیز امر کرد که ملت ابراهیم را برای ابتلای طاعت و عبادت خود اختیار کنند ابراهیم
بشرف امامت نوازش فرمود قال گفت ابراهیم حق تعالی و من ذریتی و از فرزندان من کامل و مقتدی
می گردانید امامت پیدا کن قال گفت حق تعالی جواب او لا ینال عهدی عهد من
و بقول اصح پیرامان کافران الظالمین ستمکاران یعنی کافران را از ذریت تو داد و جعلنا و بگردانیدیم
آنگه در اندیشه البیت خانه کعبه مثابة جای بازگشت یا موضع ثواب للناس مر آدمیان یعنی جای
حج کردن که هر سال بوی بازگردند و انجا بثواب حساب آرند و امنا و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی
گردد و کسی را نکشند و اتخذوا و فرا گیرید بعد از آن ای مومنان شرف حرم و دست من مقام ابراهیم
از مقامی که منسوب است با ابراهیم مصلی نماز گاه و آن موضعی که در وی حجری وضع کرده اند و آنرا قبله
برا دوست و عهدنا و عهد کردیم یعنی فرستادیم الی ابراهیم و اسماعیل سوی ابراهیم و اسماعیل
ان طهرا که پاک سازید بیتی خانه مرا از بتان و انجاسی و مقابحات و معاصی طوافین و حاجیان و مقیمین
للعاکفین برای طواف کنندگان و العاکفین و برای مقیمان معتکفان والرکع السجود و برای رکوع
کنندگان و سجود آورندگان یعنی نماز گذارندگان اهل طاعت که پاک دارید خانه را که حرم
دوست از اوساخ و ارث تعالی و تقدس گوئیم و گفته اند تطهیر بیت از ناس و اوراث بت و تطهیر دل
از ملاحظه اغیار بیت حریم دل از غیر دوست دار پاک ما مقام صرف دعا رت و دوستی ادراک
و اذ قال ابراهیم و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد رب اجعل ای پروردگار من گردان
هذا این مکان که بر او جنود دران خانه ساختم بلدا آمنا شهری ایمن فقط خسف و مسخ باهل او را
از جور متعلقان در زمان خود او را وارزق اهله و روزی ده اهل این بلده من الثمرات از میوها
حق تعالی دعای ابراهیم استجابت کرد انیده حکم کرد انیده تا جرجانیان که از ده ها فلسطین را که منتقل بود بر گزیده
بسیار از زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هست مابین دو خانه طوافی او در رفتن قامه زیر دیده حرکت
از یک وضع کرده و آن زیر را که بجهت طواف خانه کعبه طائفه گویند و میوه اهل که از انبیا نسبت بهمه
ابراهیم تخصیص کرد رزق را بمومنان و گفت من آمن روزی من هر کرا ایمان دارد منهم گفت خدای تعالی
آنرا که مسلمانان اهل شهر منهم باللہ بخدای والیوم الآخر و بروز بازپسین قال گفت خدای تعالی

ومن کفر و هر که کافر شود فامتعه پس من او را برخوردار می دهم قلیلا برخورداری اندک قلیلی
دنیا ثم اضطره پس ناچار کنم او را که بعذاب الی عذاب النار بعذاب دوزخ و بئس المصیر و بدست
دوزخ و اذ یرفع و یاد کن آنرا که بر داشت ابراهیم القواعد بنا کرد ابراهیم اصلها و اساسهای البیت از
خانه کعبه و اسماعیل عطف است بر ابراهیم چه با پدر در رفع قواعد شریک بود شریک طفل بنا کار گیرنده
یا بجوب یا بسنگ آورد و هر دو اسماعیل کسی که میگیرد و بدست ابراهیم میداد تا بکار میبرد القصه
بعد از آن خانه بدید آمد ربنا قبل منا خدایا بپذیر از ما انک انت السمیع هر کسی که گوئی دعا را و دعای ما را العلیم و قوی دانا بحال ما
ای پروردگار ما و اجعلنا و گردان ما را مسلمین ثابت بر اسلام او مسلمان یا موحد مخلص
لک مر ترا و من ذریتنا و گردان از فرزندان ما امة گروهی مسلمة لک گردان مانده و منقاد
مر ترا و ارنا و نمای ما را مناسکنا موافق که در آن اعمال حج مجازی آرند و باید آورد و حج و عبادت که اعمال
و حرکات و مرای ذوق و منازل و مرای قرآن و تب علینا و باز آر ما را بر ما بر صورت و تضمین ای واقع شده
انک انت التواب تحقیق تو ای پذیرنده توبه مقصران الرحیم بخشنده بر گناه کاران ربنا ای
پروردگار ما ابعث فیهم و بر انگیز در ذریت ما یا بالاست مسلمان رسولا منهم رسولی از ایشان
از زبان و زبان ایشان تا ذریت اشرف و اعزی باشد بدان رسول یتلو علیهم تا بخواند بر ایشان
آیاتک کتاب تو را یا بیان کند نشانهای و صدانت تو را بایشان و یعلمهم الکتاب و بیاموزد ایشان را
قرآن و الحکمة و دعای و بیان کند بجز دست از حدود و حلال و حرام و یزکیهم و پاک گرداند
ایشان را از کفر و شرک بسبب اتباع شرایع و احکام انک انت العزیز بدرستی که تو توانای و غالب قادر و زور
دعای الحکیم و توانای داننای محکم کار حق سبحانه این اعمال را بر تو اجابت مقرون صاحبه حضرت رسالت
بناء را صلوات الله علیه و سلم از اولاد اسماعیل مستوفی گردانید و تمکین ابراهیم را دعوت الی ابراهیم و بنت
و من یرغب و کیست که باز گردد و نشناسد و اعراض کند یعنی همچنان ملت از مکه رود عن ملة ابراهیم
از کیش ابراهیم الا من سفه مگر آنکه که خوار کرد انده نفسه نفس خود را بباد ساز و باسفه و بی خرد
باشد در نفس خود و لقد اصطفیناه و هر آینه باز گزیدیم ابراهیم را فی الدنیا در دین مرای کرده و موصوف بالصلاح
حوت بالعبادت و غلب بالعمارت خانه کعبه و انه فی الآخرة و بدرستی که او در آن سرای لمن الصالحین از

فرمودی ای خدای من ای پروردگار من وقوف کن مرا بر اهوال روز قیامت بدرود و کار اسلام
گردان و فرمان مرا بسلامت بشو فرمان مرا بر مرگ مرا زنده بدار ای خدای من فایده فرمای مرا که بدان فرمان
ابراهیم گفت ای پدر چه چیز را میپرستی ای پدر چه چیز را میپرستی ای پدر چه چیز را میپرستی
وان شما را افتاد فلم گفت مرا مصلحت خویش بدست که کدام است هر چیز که بر سد کجا بر نیکست
و وصیت کرد بر ایمان خود را بکلمه اسلام ابراهیم بنیه ابراهیم پسران خود را و یعقوب یعنی یعقوب
تراد او خود را بر انعقاد جود و خصوص وصیت مرا بر دو ای پسران من ان الله اصطفی بر برگزید
خدای برگزیده کلمه الدین برای شما این دین مرضی مشروع که ما مامور گشتیم فلا تموتن پس نمیرند الا و انتم
مسلمون مگر شما ایمان بشهید بیه بر اسلام مداومت کنید تا چون حضر یا بر اسلام باشید
پس نمی ترسد اسلام نازد مرگ ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید اذ حضر آن وقت حاضر شدید یعقوب
الموت یعقوب مرگ را و یعنی استعداد علامات آن یاد دارید اذ قال آن وقت را که گفت یعقوب لبنیه مر
پسران خود را ما تعبدون چه چیز عبادت میکنید من بعدی از پس وفات من قالوا گفتند نعبد الهک
خواهیم پرستید خدای ترا و اله آبائک و خدای پدران ترا ابراهیم و اسمعیل و اسحاق ابراهیم و اسحاق
پدر جد آن نگفته که جد پدر دارد و اسمعیل اکرم بود بر پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند
و حضرت ابراهیم بدین سبب می آمد و آن خطور اسحاق اصالت الها واحدا عبادت میکنیم خدای را یکتا یگانه
و نحن له و ما لا مر آن خدای را که یگانه ملیکات مسلمون منقادیم و مطاعت تا اسلام یعنی
بعضی ابراهیم و اولاد او الف امة گروهی بودند قد خلت که در گذشتند لها ما کسبت مر آن را است
آنچه کسب کردند و لکم ما کسبتم و مر شما را آنچه کسب کردید ایشان را شما را بر خلق باداش خواهند داد و لا تسئلون
و شما را نپرسیدند عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد و هبوط آن بود
انبیا را بعثت آیا تاویل و جند و بر کوه ایشان معاقب اند بدین آیت فرمود که نه شما را اعمال ایشان حساب خواهد
فرمود نه ایشان را با فعل شما مواخذه خواهند کرد و قالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را کونوا
هودا باشید از جماعت جهود او نصاری و گفتند ترسایان را کونوا شوید تهتدوا تا راه یابید قل بگو
بل ملة ابراهیم بر ترسایی بلکه ملت ابراهیم میکنم و لازم میگیرم حنیفا و حال آنکه از
ملت باطل است از جمله گمراه راست یا ابراهیم یا مایل و از مرد نما بدین اسلام و ما کان و نبود ابراهیم

من المشرکین از مشرکان و در مکان قولوا بگوئید ای جهودان ما بدین ملت ابراهیم ایمان آوردیم و بر آن زنده خواهیم
زیست و بر آن مرده خواهیم شد و نصاری و جهود میگفتند که ما بدین ملت ابراهیم ایمان آوردیم و ما انزل الینا
و بآنچه فرو فرستاده شده است بسوی ما از قرآن و ما انزل الی بآنچه فرستاده شده است بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق
و یعقوب و بر یعقوب و الاسباط و بر فرزندان یعقوب که چه بودند و ما اوتی موسی و بآنچه داده شد موسی را
و عیسی و آنچه داده شد موسی و عیسی را و النبیون و آنچه داده شد پیغمبران از کتب و معجزات من ربهم از نزد خداوند خود لا نفرق
بین احد میان هیچ یک از ایشان بلکه همه ایمان داریم و نحن له و ما مر خدا را
مسلمون گردن نهاده گانیم فان آمنوا پس اگر ایمان آورند جهود و نصاری بمثل ما آمنتم بآنچه
آنچه ما ایمان آوردیم بدان یعنی کتاب و رسل فقد اهتدوا پس تر آینده راست یافتند و ان
تولوا و اگر برگردند از اعراض کنند فانما هم فی شقاق پس جز این نیست که ایشان در مخالفت
عداوت اند و ای مجمع نوازند و دشمنی ایشان از بیشتر کفی فسیکفیکهم الله پس زود باشد که خدا تعالی کفایت
کند و از تو باز دارد شر جهود و نصاری و هو السمیع العلیم و اوست شنوای مقالت و صدق و کاذب
باز آرد و انکار دانا باعتقاد و هر دو را و بعد از نزول این آیه جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند
و ترسایان نیز طرح مخالفت افکندند و مسلمانان مخاصمت آغاز نهادند که ما را صبغة هست در نهاد
و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیت غوطه داده اند و ما اعتقاد
آن ملک کننده مولود را از یهود و مسیحی و آنرا قائم بجان او انشتند و گفتند ای صبغتنا یا بلغة
حق تعالی فرمود صبغة الله بگوئید ای مسلمانان که ما منا هم صبغة الله را که آن دین خداست و کیست
مراد جناب است و آن تطهیر مسلمانان باشد و من احسن و کیست نیکوتر من الله از خدای صبغة از جهة
دین و تطهیر و مظهر مومنان از دماس تلوین و نحن له و ما حق باشد صبغة الله مستعد عابدان
بر سنت کان و گفتند صبغة العذار تبه ولایت در رجه بحث است هر کرا بر نیک دست برآورند
از جمله عالمش بر سر آورند و نزد محققان صبغة العذار نیک بر نیکیست و ما کسی که از رنگ آمیزی

پاک منشور نک جنبه الوهیت که خلاصه سایر ورد ربوبیت که دفتر دو عبارت اشارت الیه الشارع
منبع ایمان بعبدیت بجنبت آدمیت بای احاد اصلاح ملت ظلا احقاق تفکر بر بوا
اقوام مستعد ان تجلیه فرموده بی میتوان بر نظم پس ان یک بار نکت یاد خواه ایدل ٭ فانع منشوی
برنگ ناگاه ایدل ٭ اصل عمر رنگ ناز بی یکیست ٭ من احسن صبغة من الله ایدل ٭ بر بوه
نصاری از تعریفات قرآنه بکرارة در ورطه نصب انداخته گفتند نحن ابنا الله واحباؤه بارا
بشرف دوستی بعزت فرزندی حق تعالی ثابت باشد یهودی ضرار ترسیم از مسلمانان خدا تعالی بمعبر
خود را فرموده که قل یا محمد در جواب ایشان انحاجوه قل فلم یعذبکم الله یا محمد میگوید با ما دین عذاب
در دنیوی او بوجه در انعاب بحق و هو بشر مما خلق و او بر دو گناه و بکم و آفریده کار شما است
و چون بر بوبیت و عبد بر لازم است پس عبودیت او بر عبد واجب است و لنا اعمالنا و با امر
مخلصانیم ام تقولون آیا میگویند یهود و نصاری و حنفس سخطاب میگوید شما
میگوئید ای جهودان و ترسایان ان ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط
کانوا هودا بودند یهود و ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط
کانوا نصارا بودند نصاری قل تو بگوی ءانتم اعلم آیا شما دانا ترید یا خدای انبیا
ام الله یا خدا که ابن زاده بر دین معبوث که دانید و من اظلم و کیست ظالم تر بر خود
از آن کسی که بوشد شهادة گواهی بنده گواهی که نزد یک او ثابت باشد من الله از خدا تعالی که بواسطه
کتاب الهی دانسته بود تعریض اهل کتاب است بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت ساقی
صلی الله علیه وسلم و ما الله بغافل و نیست خدای تعالی بچیز عما تعملون آنچه که دیگران کرده اند یکدیگر
آیه برای تسلیت و تقریر ما بجهه تحویله و تبعه تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا
تسئلون عما کانوا یعملون حضرت رسالت علیه السلام در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی
بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی بیت المقدس نماز گذارید و یهود آن امر صورت
متبع شده میگفتند که اگر محمد دین ما فارد و باز می بقبله ما نماز گذارد و میگفتند این را صحابه
بقبله بخیر بنماز ما را ندید جهت قبله ایشان خاطر عاطر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملول
فرمان الهی ما شد شکر روی از بیت المقدس بقبله از جهودان منافقان بجهاز تحویل قبله زبان حکمت

وکم اعمالکم لا تخلصون

کن

کشاوند خدا تعالی از این سخن سوال خبر میدهد سیقول السفهاء زود باشد که گویند کم خردان
سبک ران من الناس از مردمان یهود و منافقان مدینه ما ولیهم که چه چیز برگردانید ایشان
عن قبلتهم از قبله ایشان التی کانوا آن قبله که بودند علیها بر آن پیغمبر بیت المقدس قل لله
المشرق و المغرب تو بگو مر خدا را است سر تمامی مشرق که خانه کعبه در آن جانب شده و تمامی مغرب
بیت المقدس در این جانب است یهدی راه می نماید من یشاء هر کرا خواهد الی صراط مستقیم
بسوی راه راست دین اسلام قبله را بهم و کذلک و همچنان که قبله شما را سوی مسلمانان فضل
بتبلیه ایشان جعلناکم نهادیم کرده ایم امة وسطا گروه عدل بر گزیده لتکونوا تا باشید
شهداء علی الناس گواهان برای انبیا علی الناس بر منکران نبوت در قیامت و یکون الرسول
و باشد فرستاده من بعثه محمد صلی الله علیکم بر راست شما شهیدا گواه عدل بر تو و ما
جعلنا القبلة و نساختیم قبله را التی آن قبله را که تو بسوی آن نماز میکردی الا لنعلم مگر
برای آنکه تمیز نمائیم و جدا نمائیم من یتبع الرسول آنکس که پیروی رسول کند ممن ینقلب از آن کس
باز گردد علی عقبیه بر پاشنه خود مثلث در باب کسی که باز گردد و از راه وعده و هدایت
راه نمود الله تا تحویل قبله فلیه فلیه و بود و ان کانت و بتحقیق آن قبله لکبیرة البته بزرگ
قبله حق جهه مکه بیت پس آنکه بجای بیت المقدس نماز گذارده اند از اصحاب بسبب تحویل قبله
وفات چون اسعد بن زراره در این مرد در ضلالت مرده باشد تعالی فرمود که و ما کان الله
و نیست خدای تعالی لیضیع ایمانکم آنکه ضایع کرداند نماز شما بهر طرف که گذارده اند
یا بتا کند ایمان شما را که بیت المقدس انتقد ان الله بدرستی که خدا بالناس بمردمان لرؤف
برآینه بهر نیست صلاح انسان فی دنیا از رحیم بخش بنده مرا از ایمان ضایع نکرداند
قد نری بدرستی که ما می بینیم تقلب وجهک گردانیدن روی فی السماء در جهت آسمان برای انتظار
وحی این آیه در امر تحویل است سید عالم از قول مودا میگفت محمد روی قبله ما نماز میکند رد و بلوا
شد و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است و اقوام القبلتین و در این باب جبرئیل علیه السلام
سخن گفت و جبرئیل متوجه شده سید کائنات علیه افضل الصلوة و التحیات هر ساعت
از بهر دعای آسمان می نگریست و منتظر وحی می بود جبرئیل آمده و این آیه آمد که ما توجه بر از آسمان

فان کانت لکبیرة
علی الذین

بعید بهم فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس میگردانیدیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا قبله که میخواهی روی بسوی فَوَلِّ وَجْهَكَ
پس بگردان روی خود را شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام که مکه است بجانب روز
دوشنبه هفدهم رجب سال دوم از هجرت خواجه عالم صلی الله علیه وسلم در مسجد بنی سلمه در رکعت
نماز ظهر نماز کرده بود و این حکم نازل شد هم در نماز روای سخن کرد انیده و امیر آب منصور شده و آن
مسجد اقوام بنی القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب و توضیح بعموم حکم امتثال اسکو
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ هر جا که باشید در بحر و بر و سهل و جبل در شرق و غرب چون خواهید که نماز گزارید
فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید رهای خود را شَطْرَهُ بسوی مسجد مذکور وَإِنَّ الَّذِينَ و تحقیق آنانکه
أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند ایشان را توریت لَيَعْلَمُونَ هر آینه میدانند أَنَّهُ الْحَقُّ که این تحویل قبله
درست و راست و محکم است مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان است چه در توریت خوانده اند که پیغمبر
آخر الزمان بود قبله نماز کند رو آنجا قبله که بماند بر آن کعبه است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدا تعالی نیست
عَمَّا يَعْمَلُونَ از آنچه میکنند در انکار قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ بگو ای اگر تو بیای احمد
برای آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب را بیشتر بِكُلِّ آيَةٍ
مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند قبله ترا یعنی اگر بیاری هر حجت و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه
نکنند ایشان قبله ترا وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ و نیستی تو پیروی کننده قِبْلَتَهُمْ مر قبله ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ و نیستند
بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بعض پیروی کننده و متابعت کننده قبله بعضی را و حجت قبله ترا سر قبیست
وازان بود و جمع میان این قبله معتبرست وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض اندوی
قِبْلَتَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمد ترا الْعِلْمِ از دانش آنکه قبله را بهم حق است إِنَّكَ هر آینه که تو اگر
آن حکام که ثابت است ایشان را بمنای لَمِنَ الظَّالِمِينَ از جمله ستمکاران ظاهر خطاب اصح است با پیغمبر
امامتی آن راجح است بامت الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده ایم ایشان را توریت يَعْرِفُونَهُ می شناسند
قرآن را و اصح آنست که پیغمبر را كَمَا يَعْرِفُونَ همچنانکه می شناسند أَبْنَاءَهُمْ پسران خود را در میان کودکان
یعنی در شناختن دارند در باب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ هر آینه که گروهی از ایشان لَيَكْتُمُونَ
الْحَقَّ هر آینه پوشیده میکنند حق را از عوام وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند الْحَقَّ آنچه درست و
راست باشد مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تست فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب با حضرت است و مراد امت

بینی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان در دین که مرتد میشوند آیت دلیل دوم که روی کرده
از قبله پرستان بایشان اینها که ارباب شریعت اند با هر سوئی هی وَلِكُلٍّ جهتی و قبله هست هُوَ مُوَلِّيهَا
که زنده روی خود آن کرد به خدای روی او بدان سوی گردانید فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس شتابی نمائید
نیکی کردن بر دیگران که نیکی نمائید که کلی زان توجه کعبه است محققان را بفائده که از هر نماز می جبر
سر برزده و در فرمود هویدای سود اظهور کرده که قبول است در باب روی قبله خود آورده
از توجه بکعبه حجتی بازی باشد که حرمت نه بر تردید و محرمان حرم تقرید که از قبله فهم و جه التعدد
نیز دانید فَثَمَّ پس آنجا شما ثانی هو تولی هر دست قبول ارباب نیاسم در زمان قبله صورت پرستان
آب گل ۱۰ قبله منتهی شناسای جان و دل ۱۰ قبله زاد و محراب قبول ۱۰ قبله بیمرتبان کار فضول
قبلهٔ بر دوران خواب خوش ۱۰ قبلهٔ انس بر انس در دش ۱۰ قبلهٔ عاشق و صال بر وال
قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال أَيْنَمَا تُكُونُوا هر جا که باشید و هر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب
يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدای همه شما را و جمع کند در وقت قیامت برای امتیاز محقق از مبطل
إِنَّ اللَّهَ هر آینه که خدا تعالی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از احضار و غیره قَدِيرٌ توانا است وَمِنْ حَيْثُ
خَرَجْتَ و از هر جا که بیرون رو دید برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را بهنگام نماز
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی خانهٔ کعبه وَإِنَّهُ و تحقیق تحویل قبله بکعبه لَلْحَقُّ راست و پسندیده است
و فرود آمده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدا تعالی بی خبر از آنچه
شما میکنید عَمَّا تَعْمَلُونَ لطف مسجد حرم وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که شما باشید ای امت
فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید روی خود را شَطْرَهُ بسوی آن مسجد لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد
لِلنَّاسِ مر جهود یا مشرکان را عَلَيْكُمْ بر شما در باب توجه قبله حُجَّةٌ خصومتی و جدالی
جهود میگفتند محمد و دین ما را مشکست و قبله ما را معتقد مشرکان طعنه میزدند که این مرد را چه
کرد روی از قبله بر آن خود بگردانید پس تحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا
مگر آنانکه ستم کردند بر نفسهای خود بعناد و مکابره وَمِنْهُمْ از جهود مدینه و بت پرستان مکه یهود
میگفتند برای صلاح قریش خود روی بکعبه آورد و مشرکان طعن میکردند که محمد دانست که ما بر حق
و دیگر باره روی بقبله آورده فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه وَاخْشَوْنِي

وبرسد از من بخلافت فرمان من ولا تکفرون و مستعد باشید بطاعت و دوستی بکنید کفتهٔ مجیی باشید
و دیگر نشان کریم فضل او بر خود فتنه نعمت خود را اختصاصات بنی شیخ علیکم بر شما ولعلکم تهتدون
و دیگر شما را بیاد آرید آیا چگونه بودی گفته اند که نعمت نیست نیاما کریم در فرقت کما ارسلنا چنانچه در دنیا
با رسال رسل کردیم در میان شما رسولا منکم فرستاده هم از شما یتلوا علیکم میخواند بر شما
آیاتنا آیاتها را که قرآن ویزکیکم و پاک میکند شما را از شرک یا از برای استغفار میکند تا از گناه
پاک شوید ویعلمکم و می آموزد شما را الکتاب قرآن والحکمة و تعلیم میدهد بشما ما لم تکونوا
آنچه نبودید و نمیشناختید تا خود تذکرون طاعت آنرا فاذکرونی پس یاد کنید بطاعت مرا اذکرکم تا شما را
یاد کنم بمغفرت این بعید رحمه الله میگوید که در اخبار رسیده حق تعالی فرموده که بندگان خود را بچیزی
وعده دهم اگر بکنند بجای یک ده مرا تربیت نعمت بزرگ بر ایشان نمام دهم و آن اینست که گفته اند
فاذکرونی اذکرکم و در جواهر التفسیر بعید وجه در این آیه مذکور شده چون این سه رحمه بسلطان
مطلوب بیک دو لفظ از سخنان محققان اختصار میکند در کفة الدهر اقوی دهاذکروا رب العالمین گفت
لا یزال العبد یذکرنی حتی غنیته بنعمتی و ذکر کردن محبت کنان عشق کنند و مراد از این ذکر
ذکر لسانی است بلکه ذکر دل و جان است در نهایت حال از سلطان العارفین قدس سره پرسیدند که مراد از
ذکر زبانی است شنیدم فرمود که زبان بکار است و در میان نکنید واسطی فرموده که حقیقت ذکر لسان بر
وقتیام بعد کور و در این باب زنبه اعز صفی الدین جزر عطار رباعی است نظم جزا و قوام از دانا نیافت
در سینه موهای کل شما فرمود است متفرق ذکر تو چنانکه ذکر کند و اذکر تو ذکر دیگر زیاده است واشکروا لی
و سپاس دار کنید نعمت مرا ولا تکفرون و ناسپاسی مکنید یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید
باالصبر با زنگی جوئید بر مقام محفوظ آنچه که صبر کنید در نجات والصلوة که نماز اصل العبادات است
ان الله بدرستی که خدا تعالی مع الصابرین همراه نمازگزاران است بحفظ و جماعه و نصرت در حاجت
ولا تقولوا و گوئید لمن یقتل مر کسیرا که کشته شده فی سبیل الله یعنی در جهاد اموات کرایت می دانند
صحابه بجز از حرب بدر و ذکر شهدا میکردند بعضی میگفتند بیچاره فلان که امروز بدر جان شیرین بداد
و از نعمت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان زنده اند و مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زنده گانند
در حضرت ما ولکن لا تشعرون و لیکن نمیدانید کیفیت آنحیات را زیرا که ادراک آن بعقل متعذر است

ولنبلونکم و در آزمائیم شما را بشیء بشما معاملت با شما معامله آزمایند کان میکنیم که بر علم ما بچه نسبت
آن را بشیء بچه جهت است من الخوف از ترس و من الجوع و بگرسنگی و نقص من الاموال و نقصان نقد از بیماری
تنگی و نقص من الانفس و نقصان نفس از بیماری که بر مزاج حادثات رود و الانفس و نقصان از نفسها
بر بیماری نصف شیء و الثمرات و نقصان میوه ها با فات سالی و ارض و دیار مرگ فرزندان که بر شود
باغ الذین و بشر الصابرین و بشارت ده صبر کنان را بهر کرامت که نکلیف الذین آنانکه اذا اصابتهم
چون برسد ایشان را مصیبة و سوانح و رنج که گفته اند هر حادثه که برسد بکان سر رسد مصیبت بود
قالوا گویند انا لله ما از آن خدائیم و انا الیه راجعون و با بسوی او باز گردیدگانیم بعوض و نشر و اولئک
آن گروه در رسایت و عده کلمه استرجاع نمایند علیهم بر ایشان صلوات رحمتها من ربهم
از پروردگار است و رحمة و نعمت گفته اند بعضی بر اخرت گفته اند انجا که والذین آمنوا و هم
غفر رحمة الله و اولئک و آن کسان هم المهتدون ایشان بر خیر ایشان راه یافتگان برضا و تسلیم بلکه
استرجاع موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر رحمه الله فرموده که کلمه استرجاع را اجر هیچ امم بر ایشان
مرحومه عطا فرموده اند و بسلف الامة با بیت بعقوب علیه السلام بوقت فقدان یوسف علیه السلام بجای
با اسفی ان الله گفتند و چون فاروق رضی الله عنه این آیه خواندی گفتندی نعم العدلان نیکو عدلی و رحمت
نیک و نعم نیک و نعم العلاوة نیکو علاوتی است یا خوشی بر بالای خوشی یا مرد و بدرستی که صفا و مروه
آن دو کوه اند در مکه که طواف بدان من شعائر الله از نشانهای حج که نشانه اند از نشانهای فمن
حج البیت پس هر که قصد کند حج با عمال مخصوص بخانه کعبه شریفه احترام او اعتمر یا قصد زیارت
کعبه شود بعبادتی مخصوصه فلا جناح علیه پس بر وی گناهی نیست ان یطوف بهما در آن که طواف
کند با آن دو میان شود در میان آن چون کافر در جاهلیت طواف میکردند و با بت اساف و نائله از آن شما
عار آمد حق تعالی فرمود طواف اسلامی دو کن رجح و عمره بجا باید آورد هر دو شعار است فمن تطوع خیرا
و هر که طوع و رغبت خیر کند بجای آورد از باب طواف حج فان الله شاکر پس بدرستی که خدا تعالی پذیرنده شکر کنان
علیم دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستی که آنانکه از علما بهوده بکتمان حقهمو ما انزلنا آنچه
فرو فرستادیم من البینات از نشانهای روشن در توریت و هدی حکم و رحم و الهدی و راه نمودن با هدایت من بعد

سبحانه وتعالى بيان كرده ما بيان پس آنكه بيان كرديم براى مردمان در كتاب براى اهل تورات يعنى ما آشكارا ساختيم و ايشان را نشناختند اولئك اى بدرستيكه كسانى كه ملعنهم الله
ميراند ايشان را از رحمت خود و دور ميكند يلعنهم اللاعنون و لعن ميكنند ايشان را لعن كنندگان
يعنى ملائكه و مؤمنان چون حق تعالى ايشان را مسلمانان و لعن كنندگان سؤال كنند از حق بدين وجه
كه لعنهم الله و ايشان مطابقه همه مؤمنان را لعنت كنند الا الذين تابوا مگر آنانكه باز گردند از شرك يا از ايمان
كرده اند از كتمان نعت نبوى و اصلحوا و بصلاح آورند آنچه تباه شده و بيان كردند صفات حضرت
رسالت آنچه پنهان ميداشتند فاولئك پس اين بندگان كه بتوبه و اصلاح اتوب عليهم باز گردم
بر ايشان برحمت انا التواب و منم قبول كننده توبه بندگان الرحيم مهربان كه تعجيل نكنم در عقوبت
ان الذين كفروا و بدرستيكه كافر شدند از يهود و انكار نبوت محمد ملعنه الله لعنت خداى بعد از مرگ
ايشان را و الملائكة و لعنت فرشتگان الناس اجمعين و لعنت همه مردمان مراد از اين ناس مؤمنانند
كه انتفاع بايشان نيست خالدين فيها و ايشان جاويدانند در لعنت يا در آتش خلود خالد
سبك كردند عنهم العذاب از ايشان عذاب ولا هم ينظرون و مهلت داده نشوند
يا منظور نظر الهى كردند و الهكم و خداى شما اله واحد هيچ معبودى نيست الا هو الا هو نيست معبودى بحق
عبادت مگر او است واحد است در ذات و واحد در صفات الرحمن و بخشنده است در ترتيب اشياء الرحيم
مهربان است در تعويت ارواح ان في خلق السموات بدرستيكه در آفريدن آسمانها و خيمه است مسلوب
برافراشته بى علاقه در هوا معلق است و الارض و در آفرينش زمين كه بالطبع مبسوط و هموار
مضبوط و اختلاف الليل و النهار و در آمدن شب و روز بر يكديگر بر سبيل تعاقب با اختلاف
ايشان در طول و قصر و الفلك التي تجري و ديگر كشتيهاى كه آن بار كه ميرود و شود في البحر در بحر
دريا بما ينفع الناس و با آنچه نفع رساند بمردمان از تجارت و مكاسب و ما انزل الله
و در آنچه فرو فرستاده خدا تعالى من السماء از آسمان من ماء از آب باران فاحيا
تازه كرد انيد زمين را بآن آب بعد موتها پس از مردگى و بث فيها و پراكنده كرد در زمين
من كل دابة از هر جنبنده و جاندار و تصريف الرياح و گردانيدن بادها
و السحاب المسخر و ابر فرو داشته و رام شده بين السماء و الارض ميان آسمان و زمين

و ما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها و بث فيها من كل دابة و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء و الارض لآيات

و در زمين هر دو حرف كه علم كرده و هو الذي خلق هماينه كه علامات هر دو كه الله خلق اهل آسمان و زمين
و جميع فطرت يعلمون يعقلون كردى كه خرد دارند و الفطرة مادر موجودات كه كه كنار زمين فتنه
كه يعلمون و خصوصيت دارند در هر چيز ستيم اين همه موجودات كار يك مهر شناخت ساخت و حكم
ميكنيم كه من يكتبه اند و خداوند كار عالميان مبارك و اكبر بدين سخن حجتى كه دارد و علامت نبوت محمدى
او فرا گرفته اين آيت نازل شد فضيلت نشانه از آيات الهى در قدر و خبر فرا بده كه داى خبر كه
اين بخواند و تفكر كند در من ان في خلق السموات از روز زمان كه كه است كه فرا ميكرد بر من و ان الله فرو از
خدا تعالى لآيات و اما نشانهاى عبرتگيران يعنى يعجبهم و دوست دارد كه يحب الله جنبا خدا تعالى
جبابه دوست و الذين آمنوا و آنانكه ايمان آوردند اشد حبا لله ايشان قوى تر بودند در محبت مر خدا را
بجهت آنكه مشركان بى بنيد دوست ميدارند و مؤمنان نا ديده دوست ميدارند و ما ميدوستى
عمر ميكنند و بكر محبت آنكه غار محض غاذ و محبت نفاق و دوستى مؤمنان محبت باطن و در
حقيقت معتقد اشد حبا لله ان است كه اول خدا تعالى را دوست دارند و آنكه بجهت ما ايشان دوست
دوست كرده كه محبوب بس دوستى ايشان من خدا را بود دوستى مؤمنان مر ايشان را نيز بر طبق فرمود
كه انهم عليهم ملكتى جمال محبوبه بر سبيل مصدر مهلت طرف يا ريد و آو غار و لو يرى الذين
ظلموا چون ببينند و بدرا نند آنها كه ظاهر كرده اند اتخاذ و انداد اذ يرون العذاب چون كسى كه
عذاب در فرع ط بستند يعنى در آن حال ميشنند ان القوة لله جميعا آنكه همه قدرت
و غلبه مر خدا راست و ان الله و آن بدرستيكه خدا تعالى شديد العذاب سخت عذاب است بر ايشان
هر آينه بر اند مر خدا را ضرب اتخاذ انداد و بيان آنچه اذ عبارت رب العلى و اذ يتبرأ آن هنگام كه
بيزارى كند الذين اتبعوا آنانكه جمعيه بيزارى ايشان كردند من الذين اتبعوا از همان جمع كه ايشان
ايشان بودند يعنى متبوعان شرك از ضعفا و سفيه از تابع ايشان شدند بيزار شدند و رأوا العذاب
و ديده شد عذاب بر همه تابعان و همه متبوعان و تقطعت و بريده شود بهم الاسباب از ايشان سببها
ربطها كه در دنيا داشتند از مودت و موافقت و خويشى و دوستى و صحبت و قال الذين اتبعوا و گويند
آنانكه متابعت كرده بودند مر تابعان چون بيزارى متبوعان از خود مشاهده كنند لو ان لنا كرة كاش
ما را ايشان را باز گشتى باشد يعنى فنتبرأ منهم تا ما بيزارى كنيم از ايشان كما تبرءوا منا همچنانكه

بزرگ کنند ایشان را در دنیا تا چنان کنند که در آخرت بود عذاب سرای آخرت بیشتر باشد خدای تعالی ایشان را
أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرت ماند بر ایشان یعنی اعمال که بر طریق اخلاص و حسنه بود چون
حج و عمره و صدقات و صلهٔ رحم و مانند آن حسرت ایشان کردند و اعمال سیئه که مسلمانان کردند
از قتل و غارت و فتن و نیات حسرت کردند وَمَا هُمْ و نیستند این کافران و مشرکان بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ
بیرون آرندگان از آتش یعنی جاوید در آتش دوزخ باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا
فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاکیزه و خوش است و باشد وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ و بر روی نکنید گامهای ابلیس لعین یا امر و مدد مشرکان و خبیث را بوسوسه شیطان حلال و حرام
میکردند چون بحرث و سایمه و اقسام و حرث حق سبحانه و تعالی فرمود که در عزم حلال و تحلیل حرام کار بر کار
شیطان نسپرید و روی آنرا در اتباع او بکردانید إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بدرستی که او دشمن شما است آشکارا
جهد شما با او سوسه از هفت بیرون آورد و بیچاره شما را بفریبد در دوزخ و بره حفظ الله تعالی عنه
إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ جز این نیست که میفرماید شما را شیطان بخبیث و سوء سلک بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ
و کار زشت و گفته شوم کنان نمایی و فحشای جرایم آشکارا بسوی معاصی بنا و فحشا مستعمل اند
جمع معاصی را از صغایر کبایر که شیطان را و صیاد زبان امر میکند وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر میفرماید که بگویند
بدروغ و افترا کنند عَلَى اللَّهِ بر خدای در تحلیل خبایث و تحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید حقیقت را
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند این طایفه را در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید آنچه خدا
فرستاده یعنی قرآن و حلال و حرام گوید قَالُوا گویند قرآن میگیریم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی کنیم مَا أَلْفَيْنَا
آنچه یافتیم عَلَيْهِ بر آن چیز که آنها بدران خود را این سخن بی عیب الدار کفت أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا اگر باشد
بدران میگیرند اگرچه بوده باشد بدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمیکردند شَيْئًا چیزی از امور دین وَلَا يَهْتَدُونَ
و راه نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و صفت آنکسان که کافر شدند بمحمد صلی الله علیه و سلم
چون صفت کسی که بانگ میکند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجای دور که نمی شنود إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً جز خواندن
خواندن و آواز کردن یعنی از فهم نمیکند یعنی کافران هزار بار بانگ کنند کان خود جز آوازی نمی شنوند
و حقیقت سخن را نمی یابند صُمٌّ کران اند در شنیدن کلام حق بُكْمٌ گنگ اند از سخن گفتن عُمْيٌ
کوراند از دیدن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان در نمی یابند آنچه پیغمبر ایشان گوید يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آوردید كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ بخورید از حلالها که روزی دادیم شما را وَاشْكُرُوا لِلَّهِ و سپاس گزارید خدای را بر روزی حلال إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ
مر او را میپرستید و بعبادت او حلال و حرام بیان آنست میکند که حرام شد إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد خدا عَلَيْكُمُ بر شما مَيْتَةَ مردار و آن حیوانی که
بی ذبح مرده باشد وَالدَّمَ و خون روان وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و همه خنزیر را حرام است که
شامل است وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ و حرام کرد آنچه بر آن برداشته شد بآن وقت ذبح برای غیر خدا نام
یعنی بنام بتان یا نام بیرون بستند فَمَنِ اضْطُرَّ پس آنکس که درمانده و بیچاره گردد بگرسنگی
بر وجهی که خوف نفس باشد غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که نباشد و قطع طریق یا خروج بر امام یا طلب
معصیت باشد وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشیده بر امت فَلَا إِثْمَ
عَلَيْهِ پس نیست بر وی گناهی در تناول إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدا تعالی آمرزنده کارست
کسی را که عند الضرورت از این محرمات تناول کرده رَحِيمٌ مهربان بر بندگان بر ضعف ایشان
در خوردن محرمات إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستی که آنکسان که از علما و یهود باشند بجهت افتدن رشوت
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرستاده خدا تعالی مِنَ الْكِتَابِ از توریت و احکام وَيَشْتَرُونَ بِهِ
و میخرند یعنی بدل میکنند کتمان ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک أُولَئِكَ آن گروه مانند كَلُونَ
میخورند در قیامت فِي بُطُونِهِمْ در شکمهای ایشان إِلَّا النَّارَ مگر آتش دوزخ
ذکر شکم تاکید است در خوردن زیرا که در غیر حلال مستعمل میباشد چنانچه گویند فلان مال
خورد است وقتی که نفع کرده باشند و آنچه خورد آنست که فرو آتش خورند چنانچه امروز رسم
میخورند بلکه نیست در درون آتش چنانچه میرود تیرست وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید با ایشان خدا تعالی
و سخن نگوید با ایشان خدا تعالی یعنی که در ضمن آن تقبلی و احسانی باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ
از جهت عذاب یعنی گناهان ایشان تا آتش سوخته نشود وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان را
دردناک است أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که بردی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى خریدند بهوا
که مخلوق را هدایت بِالْمَغْفِرَةِ بایمان و معرفت که دنیا است وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند
عذاب جاوید را بآمرزش بتا و این مراد فَمَا أَصْبَرَهُمْ پس چه چیز ایشان را شکیبا کرد

باتحیر مشکل اند الذین علی النار بر آتش ابدا لابدین در آن باید بود والملک
اهل عذاب مراد شاید وان الله سبب آنست عذاب خاص قل الکتاب بالحق فرو فرستاد تورات را
بر راستی و راستی آنکه تو پیغمبر هستید و در کتاب نعت محمد صلی الله علیه وسلم کو شنیده اند اما قرآن
فرستاد و بیشتر مردی بودند در مجادله فرو رفته وان الذین بدرستی که آنانکه اختلفوا
اختلاف کردند فی الکتاب در کتاب یا در قرآن و اگر لام جنس گیرید در همه کتاب اما متفرق
اختلاف باشد که بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند بسبب این اختلاف لفی شقاق بعید
هر آینه در اختلاف و عناد دور از دقایق در ضلالتی دور از راه هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیت
گفتند ما در ضلالت و شقاوت هستیم بلکه بحق ما ایمان آریم و نماز گذاریم و این نیکوی ما تمام
حق سبحانه فرمود لیس البر نیست نیکی عظیم که سایر ابواب خیر بدان اختصار باید کرد ان تولوا
وجوهکم آنکه بگردانید روهای خود در نماز قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری والمغرب
و طرف غرب چون یهود ولکن البر ولیکن نیکوئی بعضی صاحب نیکوئی من آمن آن کسی است که بگرود
بالله بخدای یگانگی و یکتائی نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شریک دانند
والیوم الآخر و بگرود روز قیامت و معتقد آن تعریف بهشت و دوزخ و سایر آنکه در خواهد بهشت را بجز
اختصاص دارند والملائکة و بگرود بفرشتگان و همه دوست دارند چون یهود که با جبرئیل علیه السلام عداوت
دارند والکتاب و ایمان آرد بهر کتابها و نه چون احبار که تخلف میکنند والنبیین و بگرود بهمه پیغمبران
و نه چون آنکه بعضی ایمان می آرند وآتی المال و بدهد مال خود را علی حبه بر دوستی حق تعالی بر دوستی
مالها و جواهر که دوست دارد و از سر آن نمیگذرد و در راه خدای میدهد ذوی القربی خویشان و دور و نزدیکان
والیتامی و یتیمان والمساکین و بیچارگان و درماندگان وابن السبیل و راه گذر بان که هیچ دست ندارند و در سفر
و در وطن خواهند وآتی الرقاب و در رهانیدن بندگان مکاتب که صورت طلبند یا بندگان را بخرید آزاد کند
وآقام الصلوة و بگزارد و نماز مفروضه وآتی الزکوة و زکوة مقرره را آنچه قبل از انعام مال مذکور شد و در بیان
نوافل صدقات بود والموفون و وفا کنندگان بعهد اذا عاهدوا چون عهد بندند خود را بعهد خود اذا عاهدوا چون
عهد کنند و این عهد هم با حق باشد و هم با خلق والصابرین و صبر کنندگان بر مصائب و شدائد و بلیات
صبر بر صفات یعنی این وفا کنندگان بعهد شکیبا اند فی الباساء در فقر و فاقه والضراء در رنج و سختی

والملک

وحین الباس و هنگام کارزار باین همه وفا کنند اولئک آنانکه ان کرده که موصوفند بدین صفتها
الذین آنانکه تحقیق صدقوا راست گفته باشند جمع حق واولئک آن اولی هم المتقون پس ایشان پرهیزگارانند
بپرهیزه از مناهی بنهی مخصوص گفته اند که لازمات آنست باید پرهیزگار شبان تحصر در صبر است
صفت تقوی و حسن عشرت بنفس و تهذیب نفس از اخلاق و تصفیه قلب حق سبحانه و سایر مردمان به
و حسن معاشرت و مواساکردن بمال یا رعایت استحقاق و تهذیب نفس از اخلاق مذکوره و فی ایضا و محمد عرض
در این آیه مذکور است پس اشرف آیت مع کلمات السابق و در عجائب میسر رحمه الله تعالی کفته اند که
بنه آیت فقد سلک الهدی بالتحقیق اما الذین آمنوا ای گروه مومنان و فرمودگان کتب
فرض کرده شد علیکم القصاص بر شما قاعده مواساة نعمتها دستم فی القتلی در کشتگان بعضی
بسبب ایشان که قتل بعد از اسلام چون سیاق و قبیله که علی بعضی بعضی ندی خوص ندی آزاد
و بعد از مردی بکند و بعد از هجرت بر صورت رسیده و حکم بآن نازل شده که در قتل قصاص است
بعضی مواسات الحر بالحر بآزادی آزادی والعبد بالعبد بنده بنده اما مخصوص امام مالک
رحمه الله آزادی برای بنده نگشته نظر بمفهوم آیت و نزد امام اعظم رحمه الله علیه حکم این آیت
ان النفس بالنفس منسوخ است پس قاعده اعتبار نکنند والانثی بالانثی و زن بزن مذهب امام شافعی و
مالک رحمهما الله بنا بر اجماع فقهاء که با بنی زن را نداده و امام اعظم رحمه الله علیه بحدیث المسلمون
یتکافؤ دماهم ممنوع شده حکم قتل فمن عفی له پس هر که عفو کند برادر که قاتل است من اخیه
از قصاص برادر مقتول است شیء چیزی که واسطه است بانکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن سقط
قصاص است فاتباع پس فرا تابع شود عفو او بی رفق بالمعروف بنیکوئی و آن طلب دیت در عیب
در واو ادای دیت وادآء الیه و ادا کردن آن جه دیت بوارث مقتول احسان بنیکوئی بزودی و نیکوئی
و نه بمطل و نه بدعوی ذلک این عفو از قصاص و طلب دیت تخفیف سبکباری است من ربکم
از نزد پروردگار شما ورحمة و مهربانی و بخشش از در تسهیل امر و تخصیص فمن اعتدی پس هر که
از خدا گذرد بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستاند یعنی دیگر باشد
یا غیر قاتل برای قصاص و قتل رساند یا قاتل مستحق برای قصاص قتل رساند یا قاتل مستحق کند آنکه
کشته و دیت داده و دیگر را بکشد فله عذاب الیم پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک یا

وبر شما واجب است وَالْأَقْرَبِينَ وحکم قصاص لِلْوَالِدَيْنِ والدین بِالْمَعْرُوفِ بطریق حق و قصد نیک حَقًّا
قول ما لازم است آن شخص از کسی که مال باشد و از قصاص این آیه بجای حکم قصاص بجهت انتفای
شباهت عَلَى الْمُتَّقِينَ ای پرهیزگاران عَلِيمٌ تَتَّقُونَ تا باشد که پرهیزگار شوید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل کند
وصیت را بعد از شنیدن بَعْدَ مَا سَمِعَهُ بعد از آنکه شنید فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه آن
بَدَّلُونَهُ تبدیل کنندگان را است إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بتحقیق خدای تعالی شنوا است عَلِيمٌ داننده است
بِالْمُصْلِحِ بصلاح کننده وصیت فَلَا إِثْمَ پس نیست گناه عَلَيْهِ بر وصی إِنْ خِفْتُ اگر بترسد از آنکه
مُوصٍ وصیت کننده جَنَفًا میل کند از حق بسوی باطل أَوْ إِثْمًا یا گناه کند فَأَصْلَحَ پس اصلاح کند بَيْنَهُمْ
میان موصی و موصی له فَلَا إِثْمَ پس نیست گناه عَلَيْهِ بر وی إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق خدای تعالی آمرزگار است
رَحِيمٌ مهربان است بر موصی که از مضمون درگذرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ
الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانکه نوشته شد عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنانکه
پیش از شما بودند چون عادت است که بسنت قایل بدان بسکوید این عبادت خاص نیست
بلکه پیوسته از زمان این طایفه آنرا در نبود و در شمال آمده که لیل اذا عت طالب و چرا روزه بر شما
فرض کرده لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که شما پرهیزگار شوید از معاصی و دیگر از حضرت رب العالمین و شهوت
صوم که شکننده آزمندی است زیرا که خواهش آورده که این مدای اصحاب حضرت رب
خضرت مطلب مرد بطلبان پاک شاهد در آرزو و آنچه نیز نه نیکو مطرح که دولت سیکو
که فرض ... نه روزه رخصت ای آن فرض مسافر کسی که مریض است هر که شما خطاب بعد بدو روز
همان این مطلوب است و هست تا ماه فَمَنْ طَيِّبَةٌ پس هر که نوشته شد بر انبیا و امکان
شما تا باز رسند از حین شریف سنه اصحاب شد مقام امر فرقه عالی القصاص قدس سره و زمین
آورده صوم ... شریعت جاری ... ناخورد طعام و شراب الا مقام عندیه و شراب
وسیم هم هم خبر ما طهور ... شریعت کاین شراب خمار خمار است ندید نظم مرد عارف
چو یافت قدر قرب ... نه با کاش نشین بوده بشرب ... الکاه شراب چه باشد بحق
دایم او را حق ... مشغول ... خورد از خوان لطیف چنین ... شربت از چشمه سار استقیم
آیَّامًا ... روزه داریدوی چند مَعْدُودَاتٍ شمرده و آن روزه مضانست که بیست و نه
یا سی و سه روز و زمانا امام البعض است یا عاشورا که قبل از روزهای رمضان فرض بود فَمَنْ كَانَ
پس هر که باشد مِنْكُمْ از شما که مکلف بروزه مَرِيضًا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرض
زیاده شود أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در کسی که بود و آن فرمایم که چون افطار کند فَعِدَّةٌ پس بر او است
شمار روز یا که افطار کرد روزه داشتن مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ
يُطِيقُونَهُ و تواند که روزه دارند و خواهند که ندارند فِدْيَةٌ فدیه دادن است آن طَعَامُ مِسْكِينٍ
خورد و روز فرض هر روز و شبی را بمادای مرد و آن صاع از گندم بقول امام اعظم رحمه الله علیه که قرب
دو من باشد یا صاع در اینجا از اسلام بوده و بعد از آن بلوغ شده گفته اند بجای الاسلام نسخت و فدیه
لا یطیقونه گفتن کسی که نتواند روزه داشتن چون بزرگ کار فتاده دیده و دیرانی وجه حکم است
منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بطوع خود خَيْرًا نیکویی را زیاده از مقدار فدیه
یا بیشتر از یک مسکین یا طعام کند میان صیام و طعام فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ از پس طوع او خیر است
هر چه مر او را بهتر زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا و اگر روزه دارید مطیعان را سکو بدار
دار کان را افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید فضیلت صوم

شهر رمضان این روزه را که گفتم شهر رمضان است الذی انزل آن ماهی که فرو فرستاده شده
فیه القرآن در قرآن یعنی ابتدای نزول بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان
فرود آمد و از آنجا بتدریج یا سوره و نفی [illegible] بآن مشیة و از حکمتها و خصوصیات این ماه
یکی این گفته اند که در این وقت این کلمات که ندای روح الامین فرستاده و بر لب ندای اشباح
امساک لازم می آید و قرآن را مثل آسمان [illegible] هدی للناس
بینات من الهدی و دلالات روشن است از حلال و حرام و از حدود و احکام بر سایر شرایع و دین
و الفرقان که جدا کننده است میان حق و باطل فمن شهد منکم الشهر پس کسی که حاضر باشد از شما ای مکلفان مقیم
بلده یا شهر در ماه رمضان باید که روزه باید از شما اسماک مسافران فلیصمه پس باید که روزه بدارد
شهر را و من کان مریضا او هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود و افطار کند فعدة من ایام اخر
پس بر وی است قضای آن روزه از ایامی که دیگر شهر مقیمه در آیت اول بحکم این آیه منسوخ شده
یرید الله بکم الیسر بتحقیق آسانی و لا یرید بکم العسر و نمی خواهد بشما دشواری و خود را بتعب
سازد و مرخص فطر را رخصت افطار داد و لتکملوا العدة و میخواهد تا شما تمام کنید و در تمام رمضان را
با یامی که در آن بعد از مرض و سفر افطار کرده اید و لتکبروا الله و تا بزرگ یاد کنید خدا را با تکبیر گفتن
در شب عید فطر از وقت رویت هلال تا روز عید علی ما هداکم بر آنچه راه نمود شما را بدین
بر آنکه راه نمود شما را بصوم و لعلکم تشکرون و تا که شما شکر کنید بر نعمت مسر را بجا آوردن
روزه تخصیص مراد او که مدخل الصوم و اما جزئی به نظم هر چه بر آن شرع بشارت داده است
از معرفت فنا جزئی است و اذا سألک و چون بپرسند ترا ای محمد عبادی بندگان من عنی
از صفت من یا معاملت من با آن من در وقت عافانی قریب پس من نزدیکم بنده و اجابت
کنند دعا را چگونه بخواهم که بخوانند اعراض از استغفار کرد که یا رسول الله دعای من زود بجا آباد
گویم یا دیر آباد آباد و از بنده بر آمد این آیه نازل اجیب دعوة الداع اجابت میکنم خواننده را
اذا دعان چون مرا بخواند دعا و ورد را و هی مسانده القرآن سؤال موافق قضا و با خریده در اجابت
آن بود بتحقیق فلیستجیبوا لی پس باید که بندگان مرا اجابت کنند و لیؤمنوا و باید که بر ایمان مستمر
ثابت باشند با وفق آن اجابت محقق لعلهم یرشدون شاید که ایشان براه راست

بساعد بهیه بر آنند که مراد این عبارت وای روزه دارند که داعی ایشان قرین اجابت است
و اگر قتال نیز آیه حکم روزه را بیان زمود که این قوت بر بدایت حال مسلمانان در تنهایی رمضان
با نماز جنازه یا جواب کردن زیاده اجازت بود جمعی را بر صحابه غلبه شوکت
متوسل شدند که در مباشرت زنان در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند زود تر در بکر بن صورت عرض
حضرت رسالت پناه رسید و این آیه نازل شد احل لکم حلال کرده شد مر شما را لیلة
الصیام شب روزه را الرفث کنایت از مباشرت الی نسائکم با زنان خود هن لباس لکم
ایشان لباس شایند مر شما را و انتم لباس لهن و شما لباس ایشان اند کنایت از اختلاط
و اعتناق و التفاق جنانچه لباس با بدن شما علم الله دانست خدا را انکم که شما کنتم
تختانون بآن شدید که خیانت کنید انفسکم با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر
وقت آن فتاب علیکم پس رجوع کرد بر شما بر مرحمت و رخصت داد با ترک مخطورات در شبهای
روزه فالئن پس اکنون باشرتوهن مباشرت کنید
با ایشان در لیالی رمضان و ابتغوا و بجوئید ما کتب الله لکم آنچه نوشته است خدای تعالی بر شما در لوح محفوظ
یعنی ارتکاب مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب تناسل باشد مجرد التذاذ و کلوا و بخورید
و بخورید و آشامید در شبهای روزه حتی یتبین تا ما دفید و روشن شود لکم الخیط الابیض
بر شما رشته سپید گشاده از رشتی با رشتهٔ من الخیط الاسود از رشته سیاه که اشارت
بتاریکی است در بیخ زر آمده که بعضی از صحابه بر رشته سپید و رشته سیاه بر پای بسته میخوردند
اشتغال نمودند تا فتح کردند میان بیاض سواد فراق بدید آمد تا آنگاه که من الفجر بیان خط سفید
فاصل شده و آنستند که مراد صبح است ثم اتموا الصیام پس تمام سازید روزه را الی اللیل تا شب
و لا تباشروهن و مباشرت مکنید زنان را و انتم عاکفون و حال آنکه شما معتکفان بعد الفجر
در مسجد یا مراد اهل اعتکاف که از صورت مباشرت منع کرده اند و امام مالک رحمة الله علیه فرموده
بر معتکف حرام میداند و در تحقیق اعتکاف نگاه داشتن نفس است در جامه و ادا مرد و شیخ
ابو بکر تر سود که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت و چون این شرط بجای
آری هر جا که خواهی معتکف خواهی بود و عزیزی بدیدم در آمد خاندم را گفت که سر اعتکاف باک نشان ده

آتموا مع الواو انتم و ناطب عام

حسن بن سعید الهمدانی الحاجی الاسرب

تا ماه رمضان گفت مال خود را بنا سوی پاک کن هر چه اگر خواهی نماز کنند آن نظم ازان محرم بر رود
نکردان : اگر در سدی در دیده غرابات نیک آنچه گفته بت در باب زنان و متعلق است لا تعدوا الله
اعتدوا بالله که حق تعالی بدرون حرم فرمود فلا تقربوها پس بدان نزدیک شوید مباشرت بر منع
نجاوز زوجه دیگر فرمود بدان واقع نشوید نجاوز زنان چگونه درست نبود وکذلک همچنانکه این احکام فرمود
یبین الله لناس قبلکم آیاته آیتهای خود را از امر و نهی و وعده و وعید لعلکم برای تا امر
مردمان یتقون باید که پرهیز دارید از حدود بگذر بود لا تاکلوا و مخورید اموالکم مالهای خود را بینکم
بیکدیگر در میان خویش و مخورید مال یکدیگران باطل بناحق یعنی شرب و غرور زنا و انواع فسق و تدلوا بها
عطف و فعل منصوب است یعنی فرو میکنید بدیها بدان الی الحکام بسوی حکم کنندگان عمار را بنطق ازان
باید از شرع بحکام میفرستند لتاکلوا تا بخورید بحکام بسبب آن بلغ قریقا مقدار من اموال الناس از
مالهای مردمان بالاثم نظم اثم سیم با سوگند دروغ یا گواه دروغ وانتم تعلمون و شما میدانید که شما
میکنید بسوگند گناه بر مسند شدای محمد عن الاهلة از ماه نو پرسیدند که این ماه چیست و نقصان و کمال
و انفس نیست حوالت بر صرف فایده و ستاده قل هی بگو آن ماهها اوقات جهانگردی و سال و حساب
قمریه که از اعیان انصار بودند رضی الله عنهم حضرت سال صلی الله علیه وسلم رسیدند که سبب چیست
که چرا ماه گاه باریک می نماید و بمرور فزود و تمام میگردد و دیگر باره روز بنقصان میرود سبحانه تعالی فرمود
مواقیت فنها وقتها و هنگامها للناس برای مردمان مزرعه و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال
و آجال جهانها و تخمین عمر و عدالحج و علامت اوقات اند برای حج که موسم بدان بدانند لیس البر بانت
نیکوی بان تاتوا البیوت با خود در آیند بخانها من ظهورها از پشت های خانه در عهد جاهلیت کسی که
حج یا عمره احرام کردی حرام بودی از در خانه در آمدن یا بهل مرد بود یا باره و بوار سر خرمه خرمه صاحبی و اهل جاهلیت
از پس خانها در آمدندی و با خدا خانه خود بیرون خانه رایی نماند و انسند و تارک آن را فاجره خوانند پس
بدان محرم بر اشاره و دیگر عمرها و اهل جاهلیت قبیله بودند قریش و خزاعه و دیگر و غیر و بر شاه
بیرون خانه در دین و آیین خود حرمی میگفتند روزی در ایام احرام حضرت صلعم را در دی بیرون آمد و آن
آن ضاعت انصار آن را در خدمت حرمین نماند مهاجر و انصار بیکبار یا او را فاجر گفتند و چون حضرت صلعم
از در سید بحرامت عمرا گروی گفتند انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون
آمدن کار دین تقوی است و از تقوی کفتن انت ابو تبوه و خاجه کاینات فرمود نه مراد از در بیرون

الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذو القعده و ذو الحجه و این سال که بعمره فسخ میبرد بالشهر الحرام یعنی ماه حرام ذی القعده
ماهی که در ایام حج کند یعنی که اگر تنگ گشت بر شما ماه حرام بر ماه شمار کاشتن کردند مشرکان
ماه حرام تا کن بعمره فتح ایات ان برابر بالشهر الحرام قصاص در حرمتها مساوات است یعنی تنگ
ماه حرام ماه حرام برابر است این ماه و این ماه والحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم پس کسی که تعدی ظلم کند با شما
یا بر این ماه و بر این ماه فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم پس بر او تعدی کنید بمثل آنچه تعدی کرده بر شما
واتقوا الله بترسید از خدا و بدانید که خدا با پرهیزگاران است و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عمره کرد
جمعی گفتند ما نوشته راه نداریم و ناچار کرده سیست با حاجی نمیدهند حکم کند که وانفقوا فی سبیل الله
گشایش توانگران فی سبیل الله در راه خدا که جهاد است ولا تلقوا بایدیکم و مینگنید خود را بدست خود الی التهلکة
بر ورطه هلاکت بخلل کشید که مردی هلاک است ان الخبیث یعنی الله یحب ان تظلم بتحقیق حق دوست دارد
رسول کفتند بلکه چاه هلاکت نکند واحسنوا و نیکو کنید انه ان الله یحب بتحقیق که خدای دوست
دوست دارد المحسنین نیکوکاران را واتموا الحج والعمرة و تمام کنید حج و عمره را لله تمامک حدود و قرآن بعضی
و اذان یا تمام کردید لله بقصد برای خدا و چون کفار قبیله بنا بر تمامی نیکی فان احصرتم پس اگر باز داشته
شوید بجای دیگر و خوف دشمن یا مرض فما استیسر پس آنچه میسر شود من الهدی از قربانی از انسان شتر و از
بقول امام اعظم رحمه الله ولا تحلقوا رؤسکم و مترشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حتی یبلغ الهدی
تا وقتی که برسد قربانی محله محل آن کشتن است فمن کان منکم پس کسی که باشد از شما مریضا بیمار در احرام آورده ذی باشد
او بالحج شرح نابه از مراد چون صید ایا احرامت ملبسه کان رو و بدن پس بسر بزند و نخورد که سر بزند
ففدیة پس فدیه دادن است بسبب عمره او فتکه محرم بود خورد مکان روی او آورد چون بحلق رفت
در کلمه مرض افاده حضرت رسالت فاحرام اطلاع یافته فرمود که سر تراش که بیند بمثل در دلشان از بحر
گفت یا رسول الله دلان است ندارم حاجت شکم فدا دهد بین صیاما از روزه و بجدیث مقرر شده که سه روز
روزه دارد او صدقة و یا صدقه و بدهد آن طعام است شش مسکین باشد و هر یک را دو من از گندم او نسک
یا حکم یعنی قربان و ادای آن که بسیند است فاذا امنتم چون امن شوید از خوف عدو یا مرض فمن تمتع پس هر کس
برخورده بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان حج و عمره و بعضی واحد یطریق تمتع باید ادا کند حج و عمره را بطریق

اداء است اول احرام حج گیرد شرایط آن بیاتی آورده چون از اعمال حج فارغ شود از منی بمکه برود و طواف
حلق انجا احرام عمره کرده ادا اعمال آن بیاتی آورد اما تمتع مراد امام مالک رحمه الله این نیست الا تمتع قران ار
آنست احرام حج و عمره کند و نوید یک حج و عمره عاد با اعمال حج افتد کند که عمره و رسد حیث لم تجاوز
و ضرور نیست از تمتع امام اعظم رحمه الله قران فاضلست یا بطلان که در موسم حج بیقات سلام احرام عمره کرد
و بکه در آمده انا اعمال عمره فارغ شود و از آن احرام حج در آن مدة مخطوط متمتع گردد انکه از دون بلد
الرویة احرام حج گیرد امام احمد رحمه الله تمتع افضل فرموده و درین آیه کرد فرمود که هر کرا نیست با شما هدی
بن ست بخیر میسر شود ثم اتموا الصیام ای از قربانی نکرد آنکه توفیق یافت در اسبان عاد فمن لم یجد پس هر کس
نیابد یعنی بران قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس حکم روزه داشتن سه روز است بموسم حج فی الحج یعنی در ایام حج
وسبعة و روزه هفت روز دیگر اذا رجعتم چون باز گردید بوطن خود تلک این ایام تمام شد و حجت
عشرة کاملة ده عدد تمام است این کید برای تاکید است و زیادتی اهتمام بآن ذلک لمن این حکم بدیه
و صیام یا تمتع و قران مر کسی را است لم یکن اهله نباشد اهل او حاضری المسجد الحرام مجاور مسجد حرام یعنی آفاقی
باشد و مکی چه آفاقیان را شرع حج هر دو عبادت متمتع فائده شد و با حرم در آمد و منع احرام عمره بتمامی
گرفت پس ان آنرا تمتع نباشد و این قول امام اعظم است واتقوا الله و بترسید از خدا و بدانید انچه در باب
صیام و متعه و محافظت نمایند واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدا شدید العقاب سخت عقوبت است کسی که
حفظ امر نمی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماهها مشهور و معروف است یعنی شوال و ذو القعده
و ده روز ذی الحجه تا یوم نحر و بمذهب امام شافعی روز نحر در شمار آورد فمن فرض پس کسی که فرض کرد اندر خود
فیهن الحج درین ماهها حج را بنیت و سوق و هدی بمذهب حنفی و بمذهب احرام بقول شافعی فلا رفث
نفی یعنی نهی باید که از مباشرت و ملامسه با نسوان بر نیز نماید یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق و از دروغ
نگفتن و دار نگاه محظور است نکند ولا جدال و جایز که جنگ و جدال نکند با خادمان و رفیقان و خصومت
مورزد فی الحج در ایام حج فرض باید که بر محاذات منسوب در مکه سیکفتند حج تمام وما تفعلوا و آنچه
سیکنید من خیر از نیکوئی یعلمه الله میداند آنرا خدای و تزودوا و توشه بر گیرید از تقوی غافلین بدانید
راه حج کردند و در کار طعام اشتباه نموده از ایشان قافله جبری طلبیدند حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم
گران نباشد فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشها پرهیزکردن است از طمع و ترک تشویش و ادای سوال

وعده الابکار دان اذا لنساء و ذو عفاء و یا آیه اشاره بمرد و صوت حرت است و بمعنی وادی و ابو بکر بن
امام فرمود که الله و عدکم نعوی نماه و وعد شده است پس از تلوت و تعدی حاصل شناخت بسیار از
مشاهده و ایمان بالله و حقیقت آن است که بلوث در راه عشق بر قربان برد و بدنه زاد شوق مرضیت
طریق قربان کرد نظم راه دراز و حاشیه آن دست و دوی زرد و آه ۔ راه از این کوه دست لبسم الله که
دار و عزم راه و الشعوبون دیر بیاید زمین ۔ یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لعلکم تتقون
از شر اخلاق کنا سی اتقوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فضلا روزی من ربکم از پروردگار خود
بواسطه تجارت حسی از عرب تا حج ایران آنکه بحج آمدندی گفتند این بنده دست بیجا مراحق سبحانه زیر مهود
این سوداء مباح الاین بیان از افرض جید بهره می سازد و شرط مقصود مقصود کل حج یا فاذا افضتم
بر جبل بر گردید من عرفات از موضعی که آنرا عرفات گویند تبعیه آنکه آدم و حوا بجای یکدیگر متعارف شدند بعد
فاذکروا الله خدای را یاد کنید تبعیلیه و تعظیمه عند المشعر الحرام نزدیک مشعر حرام و آن موضعی است میان
واذکروه و یاد کنید او را در شکر آن یاد کردن نیکو کما هدیکم همچنانکه خدا راه نمود شما را حج
وان کنتم و بدرستی که بودید من قبله پس از هدایت حق تا قبل از بعثت هادی مطلق محمد مصطفی است
من الضالین از جمله راه یافتگان ثم افیضوا پس باز گردید خطاب با قریش و ملخص این است که
همه عرب را وقوف عرفات بودی و اینان در مزلفه واقف شدندی و بدین صورت تفرع کردندی بر خلق
و نیک از نشدندی از مواقف موقف را اضافه غیر برای دیگر باز گشتن بحق سبحانه فرمود که باز گردید
من حیث افاض الناس از آنجا باز میگردند مردمان و استغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدا ان الله
غفور بتحقیق خدای آمرزنده است کن ان که مرتکب استغفران رحیم مهربان بر آنکه حج گذارد
فاذا قضیتم پس چون بگذارید بجای آرید مناسککم کارهای حج و لوازم آن فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را
کذکرکم همچون یاد کردن شما آباءکم پدران خود را بر جاهلیت آن بود که افتخار عرب بود از نزاع مناسک
در منی و ایام تشریق مجمع مناسک و جمل با یستادی در نعت مفاخرت شهرت حسب آباء و اجداد آنها فرمود
کردندی کم شد چنانچه بدین یاد میکنند خدا را از کنید او اشد ذکرا آنکه فراوان تر و زیرکتر از آن
زیرا که دیدند آن خاندان مناقب و اقتضای داده بود من الناس پس از مردمان من یقول
کسی هست که میگوید ربنا ای پروردگار ما آتنا بده ما فی الدنیا در دنیا فسر که فلان حق بدیده

یعنی متاع محسوس دنیاوی بطلبند و ما له و نیست خواهنده دنیا را فی الآخرة و در آن سرای من خلاق نصیبی
و بهره از دقایق کاذب است از نعمت آن سرای یا نعیم آخرة و از موت چون دیگر مردمان بهره ندارد و منهم
من یقول و از مردمان کسی باشد که گوید ربنا آتنا ای پروردگار عطا کن ما را فی الدنیا حسنة در دنیا حسن سرای
توفیق طلب و عافیت و غنا است و در دنیا بدست و نعم بر شهادت و فی الآخرة حسنة و در آن سرا نیز نیکو حالی یعنی
تحقیق آنست و آنچه آنکه نه حسنه ای جهان فضا عمه است و از آن سرای شفاعت و قنا عذاب النار و نگاه دار ما را از نظر
آتش دوزخ مرتب علی الله و عده و تهیه از بهر او که حسنه ای جهان از صلاحات و حسنه اعمال خود بسندیده و عذاب
را به آتشه نسبت در نعت خوی و دخت کوی نظم دین بدو در سرای مرد نکو ۔ هم در دین بد در سرای بد هم در دین بد در روز جزا
زیرا ما را از دین بد نه بهار ۔ و فخار بنا عذاب النار اولئک آن گروه خبر دنیا و آخرت بلوغ لهم نصیب
مر ایشان است بهره مما کسبوا آنچه عمل کرده اند و خواسته اند والله سریع الحساب خدا زود تر از دو شمار است
بنقاد عمر غلامی کند و اذکروا الله و یاد کنید خدا را فی ایام معدودات در روزهای شمرده که ایام تشریق
و آن سه روز است بعد از عید النحر و ایام اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و روز عید و دخول حسین شرعا عمر روز عید
تعقیب و نه نماز فرض نگذارید و امام شافعی رحمه الله در این مسئله موافق حسین است فمن تعجل پس هر
شتابنده از مناسک در دو روز و هم باز دو هم از دی الحجه فلا اثم علیه پس نیست گناه بر وی و هم گناه نیست بر وی
اعرابی در حالیکه مستعجل باشد و هم متاخر راجع بجانب آن مرد را و فرض صفت و نه ایشان نیست و من تاخر
و هر که تاخر کند در عرفه یا منا یا مکه و اثم علیه پس نیست بر وی گناه لمن اتقی مر آنکه پرهیزگار باشد
در اجتناب از ادای آنچه عمره و تعویذ اشعار خود سازد و اتقوا الله و بترسید از خدا و بدانید عمره و اعلموا
انکم و بدانید که شما الیه تحشرون بسوی خدا آیید و حشر خواهید شد و حکم فاخواهد رسید و من الناس
مردمان هست من یعجبک آن کسی که خوش آید ترا در شگفت آنی از وی قوله فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
که بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده و روی شیرین سخن نیکو صورت بود از روی جلدت گفت اکذوی خوش مرد
و مضمون کلامش آنکه از وی تا حلاوت جهت اسلام در گوش ارادت کشم و دعا کشیده قدرت سید الانام علیه السلام ارادت
مطاوعت افتد و این سخنان ابو سفیان بود که ساخته خدا بگواهی آورده چون باز گشت از مقامات بدینه در گشت
نزاع قومی را با آن حق مرخت و جهاد با مسلمانان تقدیر بنی ثقیف رفتی سیاه را به فرستاده بست از مردمان کفار
و ربیع بن الکفه سخن او میگوید و یهلک الحرث در مصالح دنیا و یهلک النسل و بگواه آورده خرب بوا

على قلوبهم قرآن غیر در دل ایشان است وهو الذی الله الرحمن ستیزه ترین
دشمنان است واوا اتوا چون بدادند وحضرت مسلی بر دل شما بیه الارض در زمین
فیها تا بر زمین ایشان کند ان هلک الهلک خواهد که کردند رایه عنق الفسق بلاک کند جاهلان
واقعد لهم کل مرصد بنشین بر سر راه ایشان وقعد لهم کل مرصد بنشین بر سر راه ایشان
الله من اهل مکه اهدة الغزة بگیرد ایشان را بحسب جاهلیت بالاثم بار گناه محسبه
جهنم وآن آتش است که در دوزخ باشد بدان عذاب کنند باجای بعد الغضب در دوزخ فبئس المهاد
وبد آرامگاه است آنکس من الناس از مردمان من یشری کسی که بفروشد نفسه نفس خود را بنفس جان و
دل را بکشد ابتغاء مرضات الله طلب خوشنودی خدا را و آن هزار مرد از عوام بود و مقداد بن اسود و صهیب الله
علیهما که از مدینه بمکه رفتند با جنب رسم که در جنگ با کفار فرار نکرده بودند و دست بکمان افتاد و اندر نبود
از دار فرو گذشته متوجه مدینه گشتند مشرکان سوار در قریش اعقبه ایشان و بدند آنها و جرح نمودند ایشان
صهیب را بسیار و گرفته بر زمین نهادند و زمین را در افکند بر پشت تا بیهوش شد و ایشان را بگذاشتند
داغ محاربه نمودند و کافران را در حرب خود ایشان بازگشتند و گفتند در شان صهیب رضی هر چه داشت در مکه
بکافران داد تا اجازت هجرت یافت بمدینه رفت و بشارت دادند رضای خدا و خوشنودی پیغمبر را بمال دنیا حریص نظم
بمنزل او بخوشی که خلق بر تربت او رحمت است او وکفته اند در شان ابو ذر رضی الله عنه که در شب غار بر بستر
سید مختار بگرفته جان فدای آن حضرت کرد الفقه وفدا کرد مهربان الله بنده کان خود را در
طلب رضای او جان فدای مملکت یا ایها الذین آمنوا آن کسانیکه ایمان آورده اند بخدا بگیرد فلیعلم بدانند
در آیند در اسلام کافة همه یکبار با همه مسلمانان مسلمان بود بر اسلام نباشد و گفته اند ایمان اسلام را و حسب
عبد از اسلام خارج توریت را از نگاه میدانستند و نظم کنند شیر و خاطا بیکدیگر دند حق سبحانه نمود
گر بکبار که با مسلمان در آید ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را بر احکام شرع
قیام نمایند انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمن است بود بدانکه بوسه ساوس خود خاطر شما را
سازد فان زللتم پس اگر بلغزید شما از عبادة شرع و احکام قرآن من بعد از پس آنکه جاءتکم آمد شما را
البینات حکام حلال و حرام فاعلموا الله بدانید که خدای عزیز حکیم غالب و دانا بر عقوبت
کافران احکام خلاف این حکم کار است که انتقام نکشد الا بحق یا ایها الذین آمنوا ای مؤمنان باشید ظلم نه جان که دارید اسلام اهل
محاربه این حکم کار است که انتقام نکشد الا بحق یا ایها الذین آمنوا ای مؤمنان باشید ظلم نه جان که دارید اسلام اهل

نیستند للانسان بهم الغفلة که تو که بیاید بیت خدای او فی ظلل در سایها بان من الغمام از ابر بسیار فرق
بنا بجز قوم شعیب رسید الطیر و ملائکه و بیاید بر شکنان و کند بر عذاب فقضی الامر
رکنارده شود کار بیفتد نزول هر کس رسد الی الله و بسوی خدای بیفتد جزا و ترجع الامور باز گردانیده
شود کارها با الکنا و امر احکام سلطان و حکام که امر زیاد عاجز کنند و روز قیامت باطل شود فرمان بر
حق سلما بنی اسرائیل بر بنی اسرائیل کم آتیناهم چند داده ایم ایشان را آیة بینة نشانهای
روشن بتمام آیه یکی و نشان محمد صلی الله علیه وسلم است بر حالت و بدیا بدیه عنادا من بعد از پس رسول و نشان
آن ما جاءته آمد او را بدل بدل و بدیل بدیل و بدیل بدیل فان الله فرض خدا را که صفت حق است من بعد از پس ما جاءته آمد او را
الکتاب آمد او را توریت فان الله پس بدرستی که خدا شدید العقاب سخت و عقوبت بد بود در دنیا
بقتل و اجلا و در آخرت بعذاب زین آراسته گردانیده شد للذین کفروا برای ناسپاسان و پوشندگان
حق الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته شوند و مغرور گردند ویسخرون و تمسخر میکنند
آنسوی میکنند الذین آمنوا آنانکه ایمان آوردند اعیان قریش و فقرا صحابه پیغمبر و گفتند
محمد میگوید که جهان بیت مکرم و اصحاب عظمت از اشراف عرب و بنا و رسوم و عادات بنان و بدیم
شکنند اگر کار او راست باشد کنند آن عرب و اشراف ایشان تابع او و بر پیروی حق سبحانه نمود که والذین اتقوا
و آنانکه پرهیزگاری کردند یعنی در شان کدایان فوقهم زبر ایشان اند یعنی بالای ایشان اند کافران
یوم القیمة روز قیامت موسنان در درجات عالی باشند از زر و سیم و کافران در دکه سفلی باشند
والله یرزق و خدا روزی میدهد من یشاء هر کرا خواهد بغیر حساب بی اندازه کان الناس
بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام را و او را داد امة واحدة گروهی همچنانکه بر یک دین بودند ان
بعث الله پس بر انگیخت الله النبیین پیغامبران را یعنی شیث و ادریس و نوح علیهم السلام مبشرین
مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب و منذرین بیم کنندگان اهل معصیت را بعقاب و گویند در
زمان نوح علیه السلام بعوث شد سه عالم بت پرست و کافر بودند در وقت ابراهیم علیه السلام
نمرود بود و حق سبحانه بیغامبران را فرستاد و انزل و منزل کرد انه معهم الکتاب با ایشان کتابها
که احکام شرع آن در آن میان بود بالحق و راست و درست لیحکم تا حکم کند بین الناس میان مردمان

میان مردمان فیما اختلفوا فیه و در آن چیز که اختلاف کردند در آن مگر کردند وما اختلف فیه
اختلاف نکردند در حق قرآن یا کتاب بودند الا الذین اوتوه مگر آنانکه بدادند ایشان را اوتوا
از موصول و مفعول آن الکتاب بعد ما جاءتهم پس از آنکه آمد بدیشان البینات
معجزه و روشن حجتها بغیا بینهم حسد میان یکدیگر یا از روی تعدی بود بینهم حسد میان
ایشان بود یا از روی ستمکاری فهدی الله پس راه نمود خدای الذین آمنوا آنانکه ایمان آوردند
لما اختلفوا فیه بدان چیز که اختلاف کردند در آن من الحق از حق بدان چیز که مختلف فیه است یعنی حق
موسی نماز یعنی مختلف فیه را او نماز بعلم و ارادت خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی از روی
بمشرق آمد و بعضی بمغرب و بعضی آنرا منسوخ کرد و موسی نماز بامر کعبه و سطوت یا نخی اندر و افتضا ایام
هفته نمود تا بیهود و نصاری یک شنبه اختیار کردند حق سبحانه این آیت فرستاد که فاضل
روز آدینه را اراده نمود والله یهدی و خدای تعالی راه نماید من یشاء هر که را میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه
راست که آنرا دین اسلام گویند ام حسبتم آیا می پندارید ای جهانیان که ترک نمازها که نشده آید و در سخت
فاقه و کربت که فقرا بدان مبتلا بودند الجنة بهشت در آیید ولما یأتکم و نیامده شما را مثل
الذین خلوا مانند محنت آنکه گذشته اند پیش از شما مسه الباساء رسید بدیشان سختی و بیماری و شدت
آن که در ایشان هست و در آیید و در رسید آنچه در دستان قدمای پیش از من رسیده اند مسهم
البأساء رسید بدیشان سختی و ناکامی و درویشی والضراء و بیماری و شدت و گرسنگی و
نقل کرده اند که ایشان طایفه و مقاتل و غیره روایت کرده اند که سبب نزول این آیه آن است که سنگی بود در حدیبیه تا این که
سخت بر این بلا مستوجب انبیا بود گفتند اودی می منتها اودی می موید قول است وزلزلوا و آن بلا ها گرفتار
بردار شدند حتی یقول الرسول تا آنکه پیغمبر خدا و مؤمنان از آن شدند والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند معه
با پیغمبر متی نصر الله کی باشد یاری خدای تعالی را و طلب دادن یاری خصمان و اصحاب محاربه کردند تا آنکه
بر سبیل شک و انکار فرمودند حق سبحانه بر رسول ایشان پیغام داد که الا ان نصر الله بدرستی که یاری دادن خدای
موسی نماز قریب نزدیک است یسئلونک میپرسند ترا ماذا ینفقون که چیز نفقه کنند عمرو بن جموح

بود رضی الله عنه روزی زره داشت که بود که تخفیف سلف بود سبب نزول آیه در چه نفقه کنیم
حق تعالی فرمود قل بگو ای محمد ما انفقتم آنچه نفقه کنید از خیر یا مال و غیره فللوالدین
پس برای والدین و خویشان و یتیمان و مسکینان و مسافران و بندگان و آزادگان و مسلمانان و غیر آن
زیرا که مقدم نفقه بر شما بر آنکه مرحوم و رانج جهاد بود و از جهاد مصارف نفقه العین و من الاقربین
و خویشان نزدیک و از ایشان بنا شد چه آن صله رحم است والیتامی و یتیمان بود بدرستی که در سال فرود آمد
بر آنکه نفقات والمساکین و درویشان و بیچارگان و مضطرب شدند وابن السبیل و راه گذرندگان
و مسافران وما تفعلوا من خیر و آنچه بکنید از نیکی یا هر کسی که باشد فان الله بن خدا بدان علیم
بآن چیز را نیات و بیان جزا خود را و کتب علیکم القتال نوشته شد بر شما کارزار با مشرکان
دین وهو کره لکم و آن مکروه است یعنی قتال طبع شما و شان شما نیست شما را و این کراهت
فرمان خدای بود بلکه مقتضای طبع و غیرت که کشف اله در یک نفس مکاره باشد عسی ان تکرهوا
و شاید که شما مکروه دارید شیئا چیزی را بر خلاف طبیعت خود وهو خیر لکم و حالانکه او نیکوئی باشد
مر شما را چون غزوه که مکروه میدارند و خیر شما در آن است هم بحسب دنیا آن ظفر و غنیمت و هم بحسب عقبی
و اعلا درجات این امر بجهت آخرت در بهشت و نعیم خلد و در عاجل عسی ان تحبوا شیئا و شاید که
دوست دارید چیزی را از روی کسالت طبع مختلف است و در جهاد وهو شر لکم و آن بدی است مر شما را
در هم دنیا و آن غلبه اعدا و هم در آخرت بجهان از ثواب غزوه و مجاهد و الله یعلم و
و خدای میداند مصلحت شما را و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید آنرا یسئلونک می پرسند ترا عن الشهر الحرام
از شهر حرام فضل حرمت از قتال در آن حرمت بسالت در سال دوم هجرت عبد الله بن جحش با هشت
یا هفت تن فرستاده اند بنخله کاروان قریش که طایفه آمده عمرو حضرمی کشته شد و اسیر
بلال رضی الله عنه نظر مسلمانان بنا نهاده اند که آن سال جمادی الآخر بود یا غره رجب یا اول شعبان
چیز که از آن آغاز طعن میکردند که ماه حرام حلال کرده اند یا منع خورد انجمن ریختن و فتنه انگیختن
در راه رجب می دارد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد قل قتال فیه بگو جنگ
ماه حرام کبیر گناه بزرگ است یا نهی از آن وقت قتال در ماه حرام حرام بود و حرمت آن از آیات
است منسوخ گشت و اگر چه باقی قتال بر کفار از آنچه کافران میکنند از میراهی وصد عن سبیل الله

وباز داشتن مردمان را از راه خدا وَكُفْرٌ بِهِ و کافر شدن بخدای وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کفر بمسجد حرام وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و
از اهل او بیرون کردن او را مِنْهُ از مسجد أَكْبَرُ بزرگتر است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَالْفِتْنَةُ و فتنه کردن
مؤمنان را أَكْبَرُ بزرگتر است مِنَ الْقَتْلِ از قتل خصوص وَلَا يَزَالُونَ و همیشه اند مشرکان مُقَاتِلُونَكُمْ
و جنگ میکنند با شما حَتَّى يَرُدُّوكُمْ تا باز گردانند شما را عَنْ دِينِكُمْ از دین شما إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند و قادر شوند وَمَنْ يَرْتَدِدْ و هر که برگردد مِنْكُمْ از شما عَنْ دِينِهِ از دین
خود مرتد و خود گشت فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و او حال آنکه کافر باشد فَأُولَئِكَ پس آن گروه حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل شد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا پس در دنیا که
بشارت ایمان نماند و استحقاق مال و رتبه میراث از ایشان سلوک کرده وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که
منتج ثواب نماند وَأُولَئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آتش
خَالِدُونَ جاوید ماندگان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و
آنانکه هجرت کرده اند از وطن خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا
یعنی عبید الله محجن با یاران خود أُولَئِكَ آنگروه يَرْجُونَ امید میدارند رَحْمَتَ اللَّهِ رحمت خدا را
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است رَحِيمٌ مهربان است يَسْأَلُونَكَ
میپرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از شراب و قمار قُلْ فِيهِمَا بگو در این دو چیز إِثْمٌ كَبِيرٌ
و معاصی بزرگ است وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتها مر شما را و منافع یابند بوده باشد بوده شما چون تعالی حرارت
و بهضم طعام چون تواضع متکبر و مشاورت مسکان و حرارت بدن را و این چون سود در ادوان و بیع
شرای این مفوایه سود و نوشیدن شراب در ایشان عایت آن بود چه در قمار بر دو ولیشان ای کلیس
قسمت میکردند و در شراب تعلق میکنند إِثْمُهُمَا و گناه هر دو أَكْبَرُ بزرگتر است مِنْ نَفْعِهِمَا از نفع هر دو وَيَسْأَلُونَكَ و میپرسند ترا که
مَاذَا يُنْفِقُونَ چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه نوبت اول که سوال کرد جواب داد نفقه
مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه میباید داد اما ندانم که درهم

جواب داد قُلِ الْعَفْوَ بگو آنچه از نفقه بود و عیال و ترد خلاص ترا بود گفت تسع مرت کذلک
همچنانکه حکام آفاق و جهان آن کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میگرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ
برای شما نشانهای هر دو نوبت لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ باشد که شما کنید فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در کارهای دنیا
آن هر چه بیند و از دنیا خبر دهد تا خرج بود و از دست بدهید تدبر سود و زیان و آخرت در کردن و در دنیا
و آخرت است که بدانند که ایشان فاطمان باشند مما تو از آن بیند الهی تعالی نظم دنیا بخشیده
عاشق بود ۞ میل بهمای زعاشق بدین بیت کسکه تا کین الیاس ۞ وفی بسند ترا از کیفیت معاشرت
در سنا در دل آمده که چون بهدیه آن جمع خود دن و اقدم و اهل الیتیم تا مال شود آنانکه میهم الیتامی شان متحرج
در آن معاملات تصرف نمود و همه جهت زنده خواستند که از قیام بهتر باشد بسوشه صورت
بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض نمود حق سبحانه فرمود که قُلْ إِصْلَاحٌ بگو اصلاح لَهُمْ خَيْرٌ مر شما را بهتر است از تجنب ایشان آورده و آنکه جمعی طعام خاص بهدیه
و از جهلوی ذرائع ایشان احتراز نمودندی و جمع نوع مخالطت ایشان نکنند بدی حق سبحانه فرمود که
وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ و اگر با ایشان بیامیزید طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران
شما اند در دین وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدا میداند تباه کننده مال ایشان را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح کننده کار
ایشان وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواست خدا لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه خطا در رنج افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی
مخالطت با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای قادر است غالب بر اسباب حَكِيمٌ دانا است
بدانچه کرد از ترک اعتاب وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و نزنید زنان مشرک را حَتَّى يُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان
آورند رسول خدای صلی الله علیه وسلم مرثد غنوی را که در مکه اسیر بود بیکی فرستاد تا وی مسلمانان که در مکه بود
آنجا بود پنهان از کفار بیرون آورد و مرثد چون بیکی رسید زنی مشرکه شما قوم که در عبادت عمالی بود در
محبتی داشته بود نزد وی آمد و سلم بحرمت را تحریک نمود تا با او گفت اسلام میان جایت و خواهیت
بر وجه تمامت عمالی گفت بس من بخواه و مرثد گفت این تیر اجازت بحرمت بس مرا بعد از مراجعت
این صورت بعرض رسانید حکم کند که مشرکات تا ایمان نیارند در ابد از ازواج داخل نسازند و در آن
اوقات عبد الله رواحه رضی الله عنه کنیزک خود را بحکم تقصیر طمانچه بر روی آورده بود و او داد خواهی
بحضرت رسالت پناه آن حضرت بطریق ملاطفت از عبد الله عرض حال آن کنیزک فرمود عبد الله گفت که آزاد کردم

در وزه میدارد و وضاء بسبب آن قصد می‌کند اما میترسند که ناخوش باشد فرمایش است حضرت رسالت فرمود که او
مومن است یا مادام که بر عهد او باشد و اگر او بخواست جمیع زنان طلاق کند و نذر کرد که ایمی روا حرام کند بر خود
خود را منع کرده و مادام که زنان در نکاح او باشند و بر مال حلال و باز میدارد از آنچه روا گشته و هر آینه مکنید
مومن مشرک را بعد از آن مشرک را و بکار مدارید زنان مشرک را تا ایمان نیاورند و آن زن بنده مسلمان او
جمال و لا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا تا او فیکه ایمان آرند و لعبد مؤمن
و هر آینه بنده مومن خیر من مشرک بهتر است از مرد آزاد مشرک و لو اعجبکم و اگرچه شما را نیکو آید
آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت اولئک مشرکین مشرکان یدعون الی النار میخوانند بسوی آتش
یعنی بکفر که از نکاح آن رسیدن است بآتش دوزخ و الله یدعوا و خدای میخواند بالسنه رسل یا الهام خود را
بخواند الی الجنة و المغفرة باذنه بسوی بهشت و آمرزش بفرمان خود ظاهر که میدان آمرزیده شوند و به بهشت روند باذنه
بقضا و ارادت او و یبین و بیان میکند آیاته احکام خود را از حلال و حرام للناس برای
مردمان لعلهم یتذکرون تا باشد که ایشان پند گیرند و یسئلونک و پرسند ترا از حیض
زنان بود در حالت حیض زنان خود از ایشان بهاجرت که زندگی از خوردن طعام و لقمه کلام با ایشان حرام
و استبدی و جسم بودی ایشان را نه اختلاطی و مصاحبت و عکس این در آن جان با ایشان میکاوید و مخالطت
نمودند بلکه در مباشرت نیز ملاعبت می‌افزودند ثابت بن الدحداح گفت یا رسول الله با ما زنان چگونه
در حال حیض سلوک کنیم جواب آمد که قل بگو ای محمد هو اذی حیض بلکه دوا است که نقص آدمی را از آن
نفرت باشد فاعتزلوا النساء پس دور باشید و بگسلید و بدور باشید از زنان فی المحیض در حالت حیض یعنی از مقاربت
کنید از مجامعت و بسر با تا ترک مخالطت و مکالمه زنان بسبب آنکه میگوید و لا تقربوهن و نزدیک
مشوید با ایشان یعنی مباشرت مکنید حتی یطهرن تا وقتیکه غسل کنند بعد از قطع الدم و این مذهب شافعی است
و حیض یطهرن مکسور طاء و ها میخوانند یعنی تا وقتیکه پاک شوند و در منقطع گردد و این قول امام اعظم است
رحمه الله چون انقطاع دم شود بعد از گذشتن ایام حیض قبل از غسل حلی حلال است فاذا تطهرن پس چون پاک شوند
فأتوهن پس بیایید با ایشان من حیث امرکم الله از آنجا که خدا تعالی امر کرده یعنی فرمان الی الله
یحب التوابین بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را و یحب المتطهرین و دوست میدارد
پاکیزگان را از زنان شما حرث لکم کشت شما اند بهود میگفتند هر که زن را وقت مباشرت

بجانب پاشد فرزندش احول آید مسلمانان گمان نمودند که بدان نوع نیام نمودند که بجانب پشت
عرض کردند جواب آمد که نسوتکم زنان شما حرث لکم کشت شما اند و اولادند فأتوا حرثکم پس بیایید
زار خود انی شئتم هر گونه که خواهید بطریق ادبار و اقبال و استلقا و تمکن چون مانی خواهد باشد
مانی موضع حرث است نه موضع حرث و قدموا و فرا پیش دارید لانفسکم برای خود یعنی نماز کنید
با تسمیه و بر سید حایض را و قصد صفات نفس کنید نه حرام و اتقوا الله و بترسید از خدای از مخالفت
و مباشرت نهی و اعلموا انکم و بدانید که شما ملاقوه رسندگانید بدیدار او بجزا نه بمن میفرستید یا
ملاقات شدگانید اما آنکه میفرستید بعد از او رغبتی بدیده سر خواهید دید یا مرا و آنکه ملاقات
عرض میکنید بت برضای او کما قال و عرضوا علی ربک صفا و بشر المؤمنین و مژده مومنان را
در رویت و لا تجعلوا الله مکردانید نام خدا را تعالی عرضة بهانه و دست آویز لایمانکم سوگند
خود را و احد رضی الله عنه از عوض خواهر خود بشیر بن نام اسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که دیگر
سخن نمیکند با او و او را خصمان خود صلح نمی‌دهد صلی الله علیه و سلم سبحانه آیت فرستاد که مکردانید ذکر خدای
را بایمان ان تبروا تا آنکه نیکی کنید با فرمانبرداری و تتقوا و از آنکه پرهیزید از عزوت با یاران مکالمه
کنید و تصلحوا و آنکه صلح کنید بین الناس میان مردمان و الله سمیع و خدا شنوا است بسخن
شما علیم و دانا است بنیت شما سوگند خورنده عبد الله رواحه از آنست سماع این آیت آنچه گفته بود
در کشت دیا شیر بمقام حرمت و شفقت و ترا لا یؤاخذکم الله نیکرد خدای شما را بیچه
عقاب نکند بالغو بیهوده که وقع شود فی ایمانکم در سوگندهای شما لغو بمعنی ذمت الام عظیم
رحمه الله آنست که کسی بر سر چیز قسم یاد کند بمشاهده آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و اما
شافعی رحمه الله آنکه بر اختیار زبان که برود بتعجیل یا طریق عادت که لا والله و بلی قصد کند
بهر تقدیر لغو انکار نیست و خدا را بر آن مواخذه نکند و لکن یؤاخذکم و ولیکن مواخذه میکند
شما را بما کسبت قلوبکم بآنچه عزم کند دلهای شما و بعهد سوگند خورند حانث شوند و انکار باید
و اما بیان کفارت در سوره مائده آن الله تعالی غفور و آمرزنده است مر بنده را
بر یمین لغو نگیرد حلیم بردبار است و سوگند تعهد بعقوبت بتعجیل نیاید للذین یؤلون مر آنانکه
سوگند خورند من نسائهم از زنان خود دور شدن با ایشان در جایات چون کسی را زنند مبارزه

وغیره و اشتی کردن بکلام و به یکی بخواهد سوگند خوردن که چند سال یا ماهی نزدیکی نکند او را در آن مدت
پای بسته مرتکب نباشد و آن چهار شد نامادی چون بود بودنی و اگر کسی آنها سودی خدا تعالی او را
بلسبب مرد و گوید که آنها حلال کرده چنین سوگند خورد ترتیل اربعة اشهر انتظار بودن چهار
ماه است فان فاؤا پس اگر باز آیند بیمین سوگند خود زندگان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند
فان الله غفور پس خدا آمرزنده امر شکننده سوگند را درین صورت رحیم مهربانست که رخصت
سوگند او کفارت مقرر ساخت حکم شرع آن است اگر شوهری در اثنا چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر
قادر بود و طلب داشت اگر عاجز بود و عده نکاح نماید و بر وجه کفارت سوگند نیت و اگر بدین امید
و با عذری نماند تکلف نزد امام اعظم رحمه الله طلاق این واقع نشود و قول امام شافعی آنست که زن را
رسد طلب کردن باز آمدن یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که شوهر را بر رجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند
حاکم زن از دو طلاق دهد وان عزموا الطلاق و اگر قصد کنند طلاق فان الله سمیع پس خدا شنوا
قول مولی را علیم داناست بعزم و نیات بندگان و نزاع بایده مانند و بیمین که حاصل نباشد
یتربصن انتظار برند بانفسهن بتنهای خود تا مدت در انتظار ثلاثة قروء سه طهر است
و آن مذهب امام شافعی و امام مالک طهر است در نزد امام اعظم رحمه الله حیض و فایده خلاف در مدت ظاهر
بشود که چون حیض ثالث شروع کرد عدت منقضی شد و بقول آنکه قرء طهر است دیگر حیض را
گیرند منقضی عدت بعد از انقطاع حیض ثالث است ولا یحل لهن و حلال نباشد زنان را
ان یکتمن آنکه پوشند ما خلق الله آنچه خدا آفریده است فی ارحامهن در رحمهای آن زن
از فرزند چون کتمان فرمایند بسبب اجبت است پس واجبود یؤمن بالله و الیوم الآخر اگر هستند ایمان دارند بخدا و روز
آخر ان کن مؤمنات بخدای و بروز قیامت و بعلوه و الیوم الآخر شوهران ایشان احق بردهن و شوهران
زنان را رجوع کردن بر ایشان فی ذلک در زمان تربص ان ارادوا اگر خواهند شوهران طلاق
رجعت اصلاحا بصلاح آورند کاری زنان را و رسانند بر ایشان ابتدای
اسلام زن طلاق رجعی میدادند و چون عدت رسیدی دیگر شدند که بسر آید رجعت میکردند زنان را خود
گرفتند باز طلاق میدادند و عرض ایشان فیما دون صلاح و لهن مردان را
از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن حقوق که مردان بر ایشان است بالمعروف بنیکو صحبت

و حسن معاشرت و للرجال و مردان را علیهن درجة بر زنان افزونی بندگان صاحب
بر ایشان است یا بمعاشرت که مصنف آن به بنده اطلاق رجعت کرده شد نسبت زنان است
در مقابل بحث مذکور است که مردان را استعداد و نبوت و کمالی فایقات است و در حدیث آمده
بسیار از مردان جهان رسیده اند و از زنان دو زن که ملک مدام مریم و مریم بنت عمران
رضی الله عنهما والله عزیز و خدا تعالی غیرت است که خاب میکرد اند فضل سید مردان را بر زنان
حکیم دانا است بملکت حکم بکند بر بندگان الطلاق طلاق شرعی بدان جهت تا مرتان
دو بار است عدد طلاق در آیه بلیت مقرر نموده است که اگر در ضد دو طلاق واقع شدی مرد را
حق رجعت بودی و بسیار بود که زن را طلاق میدادند و مرد بکار بالقضای عدت رجوع نمودی
و دیگر بار باز کردند و روزی زنی بخدمت عایشه رضی الله آمد از جور شوهر گریسته او را طلاق
میداد برای ضرار رجعت میکرد حکایت آن شکایت بسامع نبوت رسید آیه آمد که طلاق
دو بار است و بعد از دو طلاق فامساک بمعروف یا خود نگاه داشتن است بر رجعت او تسریح یا رها
کردن باحسان بنیکوی بینه بکند استن تا عدت بگذرد و بعده اگر خواهند باز به نکاح بکند و اگر
دیگر باره طلاق دهد به نبوت کبری حاصل آید تا آن نکاح دیگری برود و هر آن مرد حلال نشود
و لا یحل لکم و حلال نیست شما را ای مردان ان تاخذوا آنکه فرا گیرید مما آتیتموهن از آنچه داده اید
زنان خود را شیئا چیزی نابت نصاری رضی الله عنه باقی بحساب زن داده زن او بصداق
طلبید آن مرد باقی از زن گرفت در زمان طلاق الا ان یخافا مگر آنکه مرد و زن بدانند الا یقیما
آنکه بپای نمیتوانند داشت حدود الله احکام الهی را در صحبت معاشرت فان خفتم پس اگر ترسید
این احکام را مرتد در اخذ و اعطا بدست نمایند الا یقیما آنکه بپای نمیتوانند داشت حدود الله
احکام الهی را در امر معاشرت آنمرد و زن فلا جناح علیهما پس هیچگاه نیست مر ایشان مرد
فیما افتدت به در آنچه زن فدیه دهد بشوهر خود را باز خود چنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام
مذکور شد از طلاق رجعت و خلع حدود الله انها نازهای خدا است که برای مصالح بندگان مقرر کرده
فلا تعتدوها پس زنان در مگذرید و من یتعد حدود الله هر که در گذرد حدود الله از نازهای خدا تعالی
فاولئک هم بل آنگروه منعدیان الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها

پس اگر طلاق دهند بعد از طلقه یا نه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس حلال نیست مر او را مِنْ بَعْدُ
حَتّٰى تَنْكِحَ تا وقتیکه بنکاح نیاید زوجه جَاهِلِيَّةٌ شوهر دیگر از روی جهالت یا از مسافرت و در خورد و خوش
آمدن قطع که مطلقه نباید بشوهر یا بشوهر دیگر آمده خواست با شوهر اول آشتی کند قبل از مباشرت
زوج ثانی و مدت سه سال منع کرده تکلیف احتی عزتی فی عیله و دیده و دوق میباشد فَاِنْ طَلَّقَهَا پس طلاق
دهد شوهر ثانی او را فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا بکره بعد از مباشرت فَاَنْ يَتَرَاجَعَا پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول
و این مطلقه اَنْ يَظُنَّا اگر باشد که بر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از عدت و مدت شوهر ثانی اِنْ ظَنَّا
اگر میدانند پاکی بر نفاذ اَنْ يُقِيمَا آنکه بجای دارند حُدُودَ اللّٰهِ احکام خدا را و حق یکدیگر را نشناسند
وَتِلْكَ و این گفته شده از محرم و حلال حُدُودُ اللّٰهِ اندازه‌های احکام است که خدا تعالی يُبَيِّنُهَا بیان
میکند آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند از پیش خود بدان کرده‌اند وَاِذَا طَلَّقْتُمُ
النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ و برسند نزدیک است یعنی بانقضای
عدت فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ پس مراجعت کنید ایشان را بطریق صلاح نه بر وجه اضرار اَوْ
سَرِّحُوهُنَّ یا رها کنید ایشان را بِمَعْرُوفٍ بنیکوی نامت ایشان قضای شوده مالک نفس خود کرده
مانند بن بیار رضی الله عنه زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود بمدت یا آمد یا رجعت کرد یا طلاق داد
و دو ماه مانده طلاق داده سه بار رجعت نمود حق سبحانه در بن آیه نهی کرده در مرود وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز دارید
ایشان را در رجعت بکینه ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید بدرازی مدت وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ
دیگر چنین کند وَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستی که ستم کرده است نفس خود را و در موضع عذاب آورد
و آنرا در رسانیدن بزیان عاصی خود بسبب طغیان است و در اختلاف که آورده است امت موسی علیه السلام
هر گرانی است که دیده باشد گفتندی پدر دارد و آن از باد چسبد که آنرا بشه دارند و دو طرف بالا کنند
نظم نکو کار مردم فرو زد بمش ٭ نه در زد کسی بد که نیک افتدش ٭ مگر آنکه مرد بد نیک بخت شود ٭
چو کژدم که در خانه کژ شود وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا نگیرید آیَاتِ اللّٰهِ حکمهای خدا را هُزُوًا بافسوس و اعراض
میکنید از آن و باو استهزا میکنید در مجالس در شان جمع است که نکاح و طلاق را افسوس میکردند و بازی میکردند
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدا را که فایض میکرداند عَلَيْكُمْ بر شما خصوصا در باب مناکحات و بر
منازع مناکح بعضی کسی را زیاده از یک زن در وقت نکاح بود و نبود مگر صد را و اجبا چهار صد در عقد واحد جایز و ناکرد

بعد از طلاق رجعت رد را نبود و اجبا روا است و اگر زنی طلقه زنده و بودی کرده طلاق و دی
تزویج زنان دیگر نمی‌دادی این امت را وَمَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و نیز آنکه فرستاد بر شما وَالْحِكْمَةِ
از قرآن وَالْحِكَمِ و احکام و حدود و آنرا يَعِظُكُمْ پند میدهد و شما را بقرآن منع میکند از اضرار و اسیا دو
نزول قرآن وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در احکام مخالفت عَلِمَ اللّٰهَ و بدانید که خدای تعالی
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بر همه چیز از اسرار شما و مصالح روز کار شما داناست وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون خواهید که
طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ پس برسند بانتهای عدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع کنید ایشان را
باز بر شوهر اَنْ يَنْكِحْنَ که بنکاح آرند اَزْوَاجَهُنَّ شوهران خود را نکاح طیبه خود را مانند معقل بن یسار
چنین باید که این فعل مطلق و مسان شاه جود مگر در عقل بن یسار رضی الله عنه و معقل بن یسار عاصم رضی الله عنه
داده بود بعد العدد بر اطلاق داده هنوز مدت تمام نا شده بود بسبب خصومتی که مرجع کند معقل بن یسار
و گفت ای خواهر را بشوهر دادم و نیز بکاری و باز آمده که رجوع کنی کرا دیدم که رجوع نباید و تو بود رسی
حق تعالی آیه فرستاد که مانع شوهر را از رجوع خود را اِذَا تَرَاضَوْا چون راضی شدند بَيْنَهُمْ میان
یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ بنیکوی در نکاح حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت ذٰلِكَ این می‌فصل که کردیم
يُوعَظُ بِهِ پند داده شوید بدو مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما که بود او را ایمان يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ
وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز که واپسین روز هاست ذٰلِكُمْ این عمل کردن شما از منع کردن و اضرار
اَزْكٰى لَكُمْ پاکتر است شما را در روی معاملی از روی چنین یکدیگر را دیده اند و شما نه بین جمع ایشان
باهم از نکاح یکدیگر کرده و نه از سبب باشد وَاَطْهَرُ و پاکیزه تر آنکه حرام اندیشید و فکر نکنید و فجور نیاید
وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدا تعالی میداند که زن و مرد خواهان یکدیگر شدند وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید اَلْوَالِدَاتُ
و مادران طلقه را غایبه فرا داده باشند بر شوهران و طلاق ایشان نیز خواره در میان بود خواه طلاق قبل مولود
شده باشد خواه بعد از آن حکم آیت که ایشان يُرْضِعْنَ شیر دهند اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ
دو سال تمام لِمَنْ اَرَادَ هر آنکس که خواهد اَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ آن که تمام کند شیر دادن فرزند خود را
وَعَلَى الْمَوْلُودِ و بر آن کس است که فرزند برای او زاده اند لَهُ رِزْقُهُنَّ روزی ایشان شیر دهندگان
یعنی خورش ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق اضافه و اعتدال لَا تُكَلَّفُ
نَفْسٌ تکلیف نکنند و رنج نبرد نفسی را اِلَّا وُسْعَهَا مگر آنرا که گنجایش توانائی آن دارد لَا تُضَارَّ

والوالدة مادر رضع را مع مادری مولودها فرزند شیرخوار خود را بعد از تولد بر رضاع
شود مادر بسبب فرزند شیرخوار اگر او خواهد اگر قبول کند نفقه و کسوت او را از شکر وله رزقهن و بر پدر
ضرر بر مادر مولود له ولده بسبب فرزند خود بواسطه فرزند خود او را در وقت شیرخوارگی از مادرش باز نستاند
باید که مضرر رسانیده نشود و بر پدر بسبب فرزند یعنی از او زیاده خویش با مشتی نطلبند وعلی الوارث و بر
وارث مولود چون مولود بی وارث صلبی که اگر فرضا صلبی میبود او وصی وارث شود مثل ذلک
مانند آنکه بر مولود بود در نفقه و کسوه و عدم اضرار فان اراد ایشان اگر خواهند پدر و مادر
فصالا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز گرفتن از شیر قبل از اتمام حولین عن تراض منهما از روی خوشی
هر دو یعنی والدین فلا جناح و دشواری نیست و باکی نیست بر رضاع و افطام فلا جناح علیهما پس هیچ باکی
نیست ایشان را بر آن و رضا و ان اردتم و اگر خواهید پدران کسانیکه استرضاع میخواهند ان تسترضعوا
آنکه دایه گیرید برای شیر دادن اولادکم اولادهای خود خواه مادر را مانع باشد از شیر دادن یا نشد
فلا جناح علیکم پس نیست هیچ گناهی بر شما اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایگان ما آتیتم
آنچه اراده کرده اید دادن از بابت اجرت بالمعروف بنیکوئی و خوشخوئی با مضایقه و مبالغه و
اتقوا الله و بترسید از خدا در کار فرزندان و اعلموا و بدانید که خدا
بما تعملون بآنچه میکنید از رضاع و انفصال و استرضاع بصیر بینا است الذین یتوفون و آنانکه میرند منکم
از شما ویذرون و میگذارند ازواجا زنانرا باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار برند
بنفس خود اربعة اشهر و عشرا چهار ماه و ده روز که عدت ایشان است چون حمل نباشد فاذا بلغن
شود و بآنکه که عدت او دو ماه و نیم روز بود فلا جناح علیکم چون برسند زنان شوهر مرده فیما فعلن بمیان
عدت خود فی انفسهن فلا جناح علیکم پس هیچ ایرادی نیست بر شما ای ای بر مسلمانان ای در نه اولیای
ازواج فیما فعلن در آنچه زنان کنند فی انفسهن در حق نفس خود از شوهر کردن بالمعروف بنیکوئی
یعنی موافقت شرع را و حسبه ایجاب فیه لان است و حصول شهود عدول و الله بما تعملون و خدا بآنچه
آنچه شما میکنید خبیر آگاه است از زنان خبیر و دانا است ای مطیع چون دانسته که کار تو میداند ترک معصیت
نماز عذاب برماند نظم آنکه دانست آنکه در هر وقت ٭ حق تعالی سبحانه و دانا است ٭ هر که دارد تا
باشد خبیر ٭ همه گفتار نالش باشد است ولا جناح علیکم و گناهی نیست بر شما ای ای رغبت

متعه را بعد النساء متاعا متعه دادن بالمعروف بروجهی که نه عار و عرفا شاید و باید حقا
صفت متاع است یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوف یعنی حقا واجب کرد متعه را واجب
علی المحسنین بر نیکوکاران وان طلقتموهن و اگر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن
پیش از آنکه مس کنید ایشان را بنعوت وقد فرضتم و بدرستی که مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان هر چه
فنصف ما فرضتم پس نیمه ادای نیمه را بنحو فرض کرده باید شد و این آیه کسی که زنا پیش از
دخول طلاق دادی از هر کسی خبری بروی لازم نبودی بلکه متعه بایستی داد چنانچه در سوره احزاب
حکم شده و شفعوی همین آیه استدلال کرده اند بر آنکه طلاق بید مرد است الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند
آن زنان که آیه عفو داشته باشد از بلوغ و رشد و عقلا او یعفو الذی یا آنکه عفو کند آنکسی را
بیده عقدة النکاح بدست اوست عقد نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی رحمه الله و این فیکه
زن بکر دارد رسیده باشد و اورا ولی بود و امام عظم رحمه الله فرموده که مراد از این کس شوهر است که در
کنار و بینی تفضیل کرده و نام شوهر نهاده و موید این قول است آنکه وان تعفوا و اگر درگذرانید شما
که شوهر انید اقرب نزدیکتر است للتقوی مر پرهیزکاری را از بیداد ولا تنسوا الفضل
و فراموش کنید یا نزدیک بکردید تفضیل را بینکم در میان یکدیگر یعنی مراد آنچه پیشکش کند و این زن معتدت
محبوس و محروم و مایوس شده و الهم هستی بنام و نان و اگر او تو دزن بر تفکر کند که این درویش نرسیده
و از موصلت من بهره مند نگشته او را کاز ازواج نکیرم ان الله بدرستی که خدای بما تعملون
بدانچه میکنند از جود و فضل بصیر بینا است حافظوا محافظت کنید و استناد کنید نمازها را
علی الصلوات بر نمازهای رغیبه بواقت صدود و حقوق آن والصلوة الوسطی و نماز میانه
محافظت بخصوصیت صلوة وسطی رعایت کنید نماز میانه و آن بقول ابن عمر و مالک و معاذ بن
و جابر و ابو امامه رضی الله عنهم نماز بامداد است که میان سواد لیل و بیاض نهار گذارند یا نماز
میان دو نماز پیش و پسین نهار است یا از ظرف دو نماز هست که در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر
زید بن ثابت و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه تسمیه آنکه او در وسط
نهار میگذارند یا او وسط صلوة نهار است و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم بروایت فاروق
و مرتضی و عایشه و ام سلمه حفصه و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان رضی الله عنهم

اجمعین نماز دیگر است و این باید صرف واو نه شود و در حرف الضاد و در حرف الطاء و در حرف الصاد
او سطی یعنی صلوة العصر و صلوة او سطی را بواسطه آنکه گفت که دو نماز در زمان آنکه باید
که در یکی خوف است و در دیگری نه و در نماز خطبه طرف و بعضی وجه آورده و هر وجهی از این وجه
و بعضی دیگر و بعضی تعدد نماز تمام است و اما میان نماز است در مقدار چه کثیر برکات در
فرایض چهار است و اگر فوات شده در میانه در صلوة اخفاء و صغوه بهتر است و حفاظت
دیگر نماز خفتن و نماز و سنتی آنکه بیان و صلوة بهتر است که افتتاح و ختام عبادات لیله و نهار است
یا بین نمازهای قصر یا بین نماز و بیان تحقیق هر یک این نماز بامداد و نماز خفتن که بدان
متفرق شده باشد در جواهر التفسیر شرح مسطور است و قوموا و بپا کنید که جای ایستید
لله برای خدای قانتین در حالیکه فرمان بردار اند یعنی نماز کنند کان و گفته قنوت سکوت
و نماز زید بن ارقم رضی الله عنه گوید که هر که از ما در عهد رسول صلی الله علیه و سلم در نماز حرف
خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم پس اگر بترسید از
دشمن یا جاهد با جرا از سبع ضاری یا از حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کنید در حال
رفتن اگر قوف باشد و بقول امام اعظم رحمه الله و زفر امام شافعی رحمه الله که وقت است با وجود عدم
خوف نماز توان کذارد و خواه مخالف و قوف باشد خواه باشد او رکبانا یا سوار نماز کنید
در جنگ میرفتن که میرشود روی بقبله آرد فاذا امنتم چون ایمن شوید فاذکروا الله پس نماز کنید
باتفاق و اکثر علما مراد ذکر نماز است و گویند ذکر است یعنی چون ایمن شوید خدا را بیاد
کما علمکم آنسان که آموزانید شما را آداب نماز یا شرایط شکر ما لم تکونوا تکنمودید
شما که تعلمون آنرا دانید والذین یتوفون و آنانکه وفات کنند منکم از شما ویذرون
ازواجا و بگذارند زنانرا رسم عرب در جاهلیت چنان بود زنان شوهر مرده یک ساله
عدت میداشتند و جاهای کهنه پوشیده قاعده ترین و بجماری و میگذاشتند اگر زنان اهل
قدرت بودندی در همان خانه با اولیای شوهر میبودند یا اولیای ایشان در همان منزل جا
کردندی و اهل وی را از بلاد خانه جدا کانه برای او مرتب بنشستندی و یک سال از آن خانه
بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و بعد از خانه مقرر بیرون آمدندی نفقه

ساخط شدی چون حضرت رسالت بعد از آنکه مردی طلاق داد زوجه خود را و بعد از آن رجعت کرد اما حکم فرمود که
یکسال نفقه و سکنی از ترکه بدهند بسایر ورثه و در این مجال آیه نازل شد و حکم فرمود چون عدت بسر برند
و از ایشان باز مانند **وَصِيَّةً** فرض شده و مقصود خواهد بعضی آنست که وصیت کرده خدا تعالی و
وصیت کرده **لِأَزْوَاجِهِمْ** برای زنان ایشان **مَتَاعًا** متعه دادن و نفقه و کسوت و مسکن از ترکه
شوهر **إِلَى الْحَوْلِ** تا بکمال **غَيْرَ إِخْرَاجٍ** بی بیرون کردن ای از مسکن مقرر که خود بیرون رود و اختیار
انقضای سال ایشان را نفقه نباشد **فَإِنْ خَرَجْنَ** پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال **فَلَا جُنَاحَ**
عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست بر شما ای اولیاء شوهر **فِي مَا فَعَلْنَ** در آنچه ایشان کنند **فِي أَنْفُسِهِنَّ**
در تصرفات خود از زینت و طلب شوهر **مِنْ مَعْرُوفٍ** از آن چیز که بر وفق شرع باشد **وَاللَّهُ**
عَزِيزٌ و خدا غالب است انتقام کشنده از هر که مخالفت امری کند **حَكِيمٌ** صواب کار است در آنچه
حکم فرماید و این حکم میراث زن که ربعی باشد اگر شوهر نداشته باشد و اگر شوهر داشته باشد ثمن
ماه و ده روز آمده چنانچه خواهند **وَلِلْمُطَلَّقَاتِ** و زنان طلاق داده را که کسی عده باشند **مَتَاعٌ**
متعه است که خود را از شوهر دهند **بِالْمَعْرُوفِ** بطریق نیکوئی و توسط در علو و تقصیر **حَقًّا** سزاوار که زنان را
این را سزاوار کرده اند **عَلَى الْمُتَّقِينَ** و بر پرهیزکاران مراد متقیان اند از شرک یعنی ترسیدگان
كَذَٰلِكَ همچنین که این احکام خود بیان کرد **يُبَيِّنُ اللَّهُ** روشن میکرداند خدا **لَكُمْ آيَاتِهِ**
برای شما احکام خود را و آنچه بدان محتاجید **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** شاید که شما عقل خود در آیه
و فکر کردن کار فرمائید **أَلَمْ تَرَ** آیا ندیدی ای شنیده و یا ندانسته و یا بنظر نگاه نکرده **إِلَى**
الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی آنکه بیرون رفتند **مِنْ دِيَارِهِمْ** از منزلها و سراهای خود **وَهُمْ أُلُوفٌ**
و ایشان هزاران بودند امام سدی رضی الله عنه گوید در قریه اردان آن احوال واسط طاعون
پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر باسلام ماندند و اغلب از ایشان سال دیگر طاعون معاودت نمود
هزار بدیگر بیست هزار و هفت هزار یا چهار هزار یا هفتاد و هزار از دیه بیرون رفتند **حَذَرَ الْمَوْتِ**
از رهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در آن میان دو کس فرود آمدند **فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ**
پس گفت مر ایشان را خدا **مُوتُوا** بمیرید در مقام آورده اند حق سبحانه و تعالی دو قرشته مرستاد

بلی استعلای راوی و دیگری ترا مستعلی گرده اند که بمیرید بنه بیکبار نظر زدند بیاران خود بر آواز
اطراف و جوانب خود بدیدند بدن ایشان مانده گشتند تا فوالا مردی از دوایت ایشان شنید و در آن حالت
حبشه که شد و از آنجا بدن ایشان مانده **ثُمَّ أَحْيَاهُمْ** پس زنده گردانید ایشان را از آن صورت بی جان
بود که زندگی خود قبل از زیر آن حالت نفس حضرت علیه السلام بود در آن موضع گذر افتاده و آن زنده ای
استخوان شاهده نمود گفت الهی اگر بحیات بخشای نموده و نظر رحمت بدیدار ایشان
از حق سبحانه و تعالی رسید که فلان کلمه بگو تا من زنده گردانم غریبک کلمه زبان اندر حق سبحانه
ایشان را زنده ساخت **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدا **لَذُو فَضْلٍ** دارنده فضل است **عَلَى النَّاسِ**
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بسیاری از مردمان **لَا يَشْكُرُونَ** سپاس نمیدارند
خصوصا بنی اسرائیل که معجزه دیدند و زبان حق را مسلمانان عبرت گیرید **وَقَاتِلُوا** و کارزار کنید
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا تا کفر را شکار کردن دین حق سبحانه **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** و بدانید
آنکه خدا **سَمِيعٌ** شنوا است بر مختلفان را از جهاد که باشد **عَلِيمٌ** با آنچه بایستید و شک نمایید
مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه **يُقْرِضُ اللَّهَ** وام دهد خدا را
بسبب بندگان در مانده را وام دهند **قَرْضًا حَسَنًا** وام دادن نیکو بنیت در وام دادن جمیل کند و منت
یا مطلب قرض نماند و بحدیث صحیح بخاری مسلم که ثواب قرض دادن از صدقه دیگر بیشتر است درین تقدیر
محذوف باشد ای فقرض عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف اضمار نیست مراد از قرض صدقه است
تشبیه کرده صدقه را بسبحان الله مرادم بوام که بشبه عطای عوض در آن لازم است و قرض حسنه بر
تقدیر آنست که خالص برای رضای خدای دهنده و از مال تصدق کننده امام محمد رحمه الله
استفهام بر این معنی حمل کنند یعنی اما کسی هست که قرض دهد **فَيُضَاعِفَهُ** پس دو چند و مضاعف گرداند زیاده
بر زیاده سازد اجر آن قرض را **لَهُ** از برای او **أَضْعَافًا كَثِيرَةً** بسبب بسیاری سهم که داشت تا اضعاف کثیره
بیرون از حیز شمار نصر کند این آیه که نازل شد یهود بطنه گفتند که خدای ما دیگر از قرض طلبد
بوعن و چون مسلمانان بودند در معاملات این قرض مبادرت نمودند اطلاق ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه علیه السلام
آمد و گفت یا رسول الله خدا این قرض جز بطلبد حضرت رسالت الله علیه وسلم فرمود که میخواهد تا شما را
بواسطه آن بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مراد و خرما بستان است و چهل نخل خیبه نام دارد

اگر تو را بر من دوم شما من این منت منهید بلکه خدا بر شما منت نهاد که شما را بایمان راه نمود
در باب هفت بیان زنان و مادر و خواهران سید بشر فرمود که هر که دو دختر یا سه دختر یا دو خواهر یا سه خواهر
که آدمی چنین باشد پس است مبارک سید عالم گفت و جنید را در راه حق صدقه زاده تو الحال
بدر خواستان آمده اند فرمود ان گفت یا رسول الله این صدقه و اصدقه و اوم فرمود اگر دختر هشت
دو جنید این بستان تو دکو دکان باین باشید ابو الدرداء گفت خوش شد امیت بابل الله ملک
فیها شریعت و حضرت رسالت در باره او فرمود که این صدقه رواج و دار صلاح نایب الدرداء
وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَكشاده میکند و تنگ میکند و زیر ابر بسط و حکمت خود و صلاح حال ایشان در
آن است وَإِلَيْهِ وَبسوی حق تعالی بازگشت و بازگردنده خواهید شد و مستعد کنند
وباسط محققان اسامی است در حمد الخالق گفته و قابض و باسط و مستاخذه و اداست
منت بر فقرا نهند و بسط میکند فقرا را از حق عنده و اغنیا نگفته قابض و باسط است نادیده شهود اغنیا
جزوی نبینند باسط است نادیده بصیرت فقرا جزوی مشاهده نمایند عارف چنین فرموده که
یکی را دو نفس بزندان خودی گرفتار کرده اند و دیگر را بسط آزادی رسانیده بخود و منوجه سازند و سرور
قدس سره گفته الهی هرگاه بخود نگرد دو کویم ازین ازاد نه کیست چون بخود نگرم کویم که زین بند کو ارتکه
نظم کاهی بخود در نگرم پست شوم ۞ کاهی که بتو نگرم مست شوم ۞ در حیرتم که حالت خود با
دلدار ۞ چون بنده و فتاده و آزاد است شوم اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی ندانستی و غافلی و متعجبی
نشده اِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بجمعیت از اشراف و ارباب طاعت مِنْ بَعْدِ مُوسَى بسل از وفات موسی علیه السلام إِذْ قَالُوا چون گفتند این بزرگان
لِنَبِيٍّ لَهُمُ و مر پیغمبر را که بود ایشان را وَآن یقول اصح اشموئیل علیه السلام که بعبارت او را بلغة
العبرة می اسرائیل فرستاده و گویند آن است یوشع بن نون بوده باشمون صفیه و بهر تقدیر
گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدا ابْعَثْ لَنَا برانگیز برای ما یعنی بفرمان کن از ما مَلِكًا پادشاهی
تا با هانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا با جالوت و قوم او ایشان همه اجماع نمودند
از بقیه قوم هارون که بمواره بحث جایز شمرند و شرک میورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتند

بنی اسرائیل بدست ایشان در مانده بودند و در میان ایشان یکی کار آزمای خانه بود و بحث
از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند بدو اجابت نمود کرد قَالَ گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ آیا
از شما ان کَتِبَ نگارش فرموده عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان إِنْ لَا
تُقَاتِلُوا آنکه شما مقاتله نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا گفتند چیست ما را و چه بر آن دارد ما را أَلَّا نُقَاتِلَ
که ما قتال نکنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا وَقَدْ أُخْرِجْنَا و بدرستی که بیرون کرده شده ایم از
از موضع و مسکن ما وَأَبْنَائِنَا و فرزندان ما یعنی ما را بهجرتی ساخته اند از ایشان و در حضرت
که جالوت بر ایشان مسلط شد و بر ایشان ما را رسید و جهاد ما را سر گرفته بود و چندین کرده اند از مسائل ایشان
بیرون کرده و بدان سبب ایشان در ساحت حرم رسانیده و اشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آن حکم که
نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با جالوت تَوَلَّوْا برگشتند و از فرمان بر داری بگشتند
إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
دانا است بِالظَّالِمِينَ بستمکاران که از جهاد تخلف ورزند چون اشموئیل علیه السلام برشت
خبر رفت ایشان بسبب حجت جواب داد از حق سبحانه استدعا ملکی از برای آن قوم نمود و حق سبحانه
تعالی نظر بر ارزوی بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل آید و اب و اغنی در ظرف عسل ماند
و این عصا و باری در ایرا باشد پادشاه است این قوم را مقرر داشت اشموئیل بخبر بقوم رسانید و ملک
انا عاطی بنی اسرائیل بخانه او آمد شد آغاز نهادند و بدان جمع کردم روغن جوش نمود و عصا را بگفت
سیاه و بود تا روزی مردی سقا یا دباغ که نام داشت و بواسطه طول مسافت در اطالو
گفتند بخانه اشموئیل در آمد و اهل دهن القدس آغاز غلبه کرد و عصا بقامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ
و گفت مر بنی اسرائیل را إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بیقین نشان الْمُلْكِ الْقدر بدرستی که خدا اَنْ يَأْتِيَكُمُ آن که بیاید
بر انگیخت برای شما التابوت صندوقی طالوت را پادشاهی فرمان آرای قالوا گفتند از روی استعجاب
أَنَّى يَكُونُ چگونه باشد و از کجا است لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا ای طالوت را پادشاهی بر ما
وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ و ما سزاوارتریم بپادشاهی از او که او سبط یهودا و نیم سبط از و که او سبط
نیامین است و در آن سبط هارون است و نه تنگ است با وجود آنکه از سبط ملک بنو نیست مر او را
وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا نکرده اند سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال نه یعنی که از

انبیا بسبب مالت بود بایشان که حرب این جالوت بود بی پیغمبر بلکه توبه اسباب جنگ قوی
کرد قال گفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفیه بدرستی که برگزیده او را علیکم
بر شما وزاده او افزوده او را بسطة گشادگی بسیار فی العلم در دانش و فی علم
وفور گرفته او را بر همه عالمان والجسم و در بزرگی جسم او را و جسم آورده اند که جالوت
مردی بلند بود با سه ارش و بیک شبر کردن از اهل زمان خود بلندتر میبود والله یؤتی
و خدای ملک الملک الاطلاق است میدهد ملکه ملک خود را من یشاء هر که میخواهد میدهد
که او را صلاحیت ملک کردن او راست بیت ملک را بسلطان دین باید ملک را بحکمت نرود
هیچ کس واللهُ واسعٌ خدای بسیار فضل است در دادن زیاده اختیار بقبضه اقتدار خواهد علیم
داناست باستحقاق کسی که او را برگزیند بار دیگر بنی اسرائیل پیغمبر ایشان بود از طالوت بلکه از
طلحا در آمده گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما بر آن سر آرامی
و هوا دار او بیقینی پدید آید اشموئیل از خدا درخواست و خدای تعالی او را علامت پادشاهی او
اعلام داد وقال لهم و گفت پیغمبر ایشان را بنی اسرائیل ان آیة ملکه بدرستی که نشانه
پادشاهی طالوت ان یأتیکم التابوت آن است بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی
بود که صورت پیغمبران در آن منقوش و فیه سکینة و در آنجا سکینه است من ربکم از نزد
پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار
گربه دو چشم داشت چون در شکسته آفرشته کسی را فرو خفته بدین آن نمود و از
مرقضی علی کرم الله وجهه منقولست که روی او مانند روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار
از تابوت بیرون آمدی و مانند باد که سخت جهد بر دشمنان میوزید و ایشان را منهزم ساختی
و بهمه ایمنه بنی اسرائیل این تابوت در جنگ صف لشکر بداشتندی و بقیة و دیگر در رای
تابوت باقیه بیست مما ترک از آنچه بگذاشته است آل موسی و آل هارون یعنی
موسی و هارون علیهما السلام آل شخص و لغت نفس آل میخوانند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم
و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران نفس و صد حدیث آمده که مراد بر آل در و مراد نفس او و در هست علیه السلام
و از آنچه موسی و هارون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره

ترجمه بین که در نیمه بر ایشان مرده الواح و خاتم سلیمان ابن تابوت را بنی اسرائیل از بنی اسرائیل بنی
بولایت تو دیده و بودند در موضع که داشتند و آفتی بایشان نمی رسید و در موضع رسید نمی رسید و در آنجا مرغزه فرمان
حق سبحانه و تعالی بر مشتمل نمی رسود تا آنرا بر دشمنان نزد اشموئیل آورند حق سبحانه فرمود تحمله
الملائکة فرشتگان بر دارند تا بگیرند تابوت را و شما آنرا بر دارید ان فی ذلک بدرستی که در سیدن تابوت
لآیة لکم هر آینه حجتی است شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت ان کنتم
مؤمنین اگر مستعد شما بود از دانکان بنی اسرائیل بنی از سکینه تابوت محکم در استقامت شدند
و تهیه مقاتلت جالوت نموده شما و هر سر در در گرفت طالوت روان شدند و هوا بغایت
گرم بود فلما فصل طالوت پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشموئیل شهر ایلیا
بالجنود با آن لشکر بمسافت فال گفت طالوت باعلام اشموئیل یا ایلیا الهام ربانی که ای قوم
ان الله مبتلیکم بدرستی که خدای آزمایندهٔ شماست در این هوای گرم بنهر بجوی از
آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشناسد فمن شرب پس هر که
بیاشامید از این جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی از مذهب ومن لم یطعمه و هر که
نچشد و نیاشامد آب را طعام رفت بمعنی شراب آمده کما قال الله تعالی فمن لم یطعمه
فانه منی پس او از من است بیرون مشو هر که آب بخورد الا من اغترف مگر آن کس
بردارد غرفة بیده دو کف بدست خود چون لشکر روان شدند هوا بغایت غالب آب در آن می رسید
فشربوا منه پس بیاشامیدند از آنجوی زیاده از غرفه الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان
که سیصد سیزده تن بودند و بیک کف آب اقتصار کردند از آن غرفه سیراب شدند و هم طهور
از بغیه غرفه بر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند بهیأت ایشان سیاه شد و تشنگی بایشان غالب گردید
که هر چند که بیشتر خوردند تشنه تر شدند و در کنار جوی مانده با لشکر دشمن بلاد شکر دند فرموده که
اهل معرفت رضی الله عنهم قصه مثال از برای اهل زمانه ما تا هم فهم کرده اند بدین وجه که قوم طالوت بسان اخفه
متوجه صحرای لشکر جالوت شدند هوا سرد و آن جوی آب زلال صاف و نهایت مرکبان بیاید
و بزیاده از آنچه ضرورت مسافت است میل نباید بعلت استسقا حرص گرفتار شده هر چند بیشتر
بدست آورد در عیش بر آن فزون گشته اطمینان جاوید نیابد بیت کاسه چشم حریصان پر نشد

ناصدف قانع نشد و از دست
و چنین کس بر لب نبرد نیاز مانده و از دولت
لشکر او
محروم و بیبهره است هر از جوی دنیا بفرقه قانع شد یعنی بعوض آن از خوش دلی بشکستن که از آن بیچاره است
خرسند نشد حق تعالی نور و بفرقه خود صویر کرد و اینده و از روی معنی مستغنی ساز و بیت قناعت
توانگر کند مرد را نه خزینه جهان کرد را فلما جاوز هو بس آنهنگام که از جوی عبره نمودند
و بگذشتند هو طالوت والذین آمنوا و آن کسانیکه ایمان آورده بودند و قول او در تصدیق
نمودند معه بگذشتند با او قالوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده بودند لا طاقة لنا
الیوم نیست ما را توانائی امروز بجالوت و جنوده بجالوت و لشکرهای او قول آن
کرد لشکر و منصف دشمن هزار از جوی بگذشتند و از آن چهار هزار که عاجز کردند چون چشم
ایشان بلشکر جالوت افتاد هزار و هشتصد و چهار و هفت تن ترسان و مبهوت شده گفتند
ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون گفتند یقین آنانکه میدانستند
انهم ملاقوا الله آنکه ایشان بروز قیامت ملاقات خدا اند یعنی بیننده اند جزا و ثواب خدای و ایشان باقی
بودند که مرتبه آن بودند که گفتند کم من فئة قلیلة بسیار از گروه اندک مومنان غلبت
غالب شده اند فئة کثیرة بر گروه بسیار از اهل کفران عدوان باذن الله بفرمان و نصرت
و دولت کاری خدای والله مع الصابرین و خدای با صبر کنندگان است بتائید و قوت چون
ایمانمودند و مخالفان بطرف شهر مانده بودند طالوت بآن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف
برکشید و آن لشکر بفرمان صاحب هزار هشتصد هزار سوار خنجرگذار و تیغ زن و تیر دار بودند
فرو چو شیران آهن فی الاساس جنگ ٭ چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ ٭ و جالوت تیر بخود
مرد عظیم الجثه و شدید القوت بود در تفسیر امام حداد که مذکور است که سلحه جالوت هزار رطل
آهن بود و از آن جمله خودی بر سر داشت مسمی بصد رطل فهزموهم و آن هنگام که مومنان ظاهر
شدند و صف قتال راست کردند جالوت و جنوده با زبرای جالوت و لشکرهای او و قالوا
گفتند مومنان ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا صبرا و فرو ریز بر ما شکیبائی استقامت
از آنکه ریزد اکثر بسیار یا فاضه کن ثبتنا و دلهای ما را بر تابید خود اقدامنا قدمهای ما را در میدان
حرب بقدم ثابت و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناکردیده کان فهزموهم پس شکستند

و هزیمت کردند مومنان کافران را باذن الله باعانت و توفیق خدای وقتل داود و بکشت داود بن ایشا
علیه السلام جالوت جالوت را بسنگ قلاخی که بر خودی نزد خود در مرض شکست حق تعالی ایشان شد
و لشکر او هزیمت نمود و آن کشتند و جالوت خود را بر کرده بود که دختر خود بکشند جالوت بر داد و بر بارسائی
شرف کرد اند بن خیر نور را بود و علیه السلام داود و قضی از آنکه ملک بوی باز نگذاشت و بالاترین نامه ملکات
بوی رسید و آتیه الله و عطا کرد خدا داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی را الملک داد و ملکت
داد بنی نبوت باز بعد و علمه و بیاموزانید او را مما یشاء از آنچه خواست و آن علیه که بنی اسرائیل
بکار نمود و گویند صنعت زره گری باز بآن نمای و لولا دفع الله الناس و اگر نه باز داشت خدای باز نمود آن
را بعضهم ببعض برخی از ایشان را بر برخی بقتل کردن کافران و کردی خدا سنت کار مومنان جهاد کنند و لفسدت
الارض و هر آینه تباه شدی زمین بظلم کفر و منافع آنرا باطل گشتی و لکن الله ذو فضل
خداوند فضل و رحمت است علی العالمین بر عالمان تلک آن قصها که در سورت دانسته بود
آیات الله نشانهای قدرت خداوند است نتلوها علیک که میخوانیم آنرا بر تو بتدریج میرسانیم و میخوانند
بفرمان ما بالحق براستی و بر وجهی که مطابق واقع است و انک لمن المرسلین و هر آینه که تو هستی
از فرستادگان و هر قرینه از فرستادگان بگاه مرسلین تلک الرسل آن پیغمبران از فرستادگان که در این سوره مذکور
شدند فضلنا الزفنا داده ایم بعضهم برخی از ایشان را بر بعض و فضلنا علی بعض بر بعضی دیگر
منهم از این پیغمبران من کلم الله کسی که خدای با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم علیه السلام
گفت اسکن انت و زوجک بگفته و چون موسی علیه السلام را گفت انی انا ربک و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم
گفت ارسلوه فادعی الی عبده ما وحی بر داشت و رفع بعضهم بر داشت و درجات بر خیزد از ایشان را درجات پایهای
بلند و فضائل و اعلی مرتبه است که بعضی از ایشان بعضی را بر فرقه از امتان بوده و بعضی با آنکه ایشان
با تمام زره ایشان با بعضی حق تعالی چون چون پیغمبر با دیگر آنکه کرده از او جانب عمری داده و بعضی را در
و نزد بعضی از عمران مراد رفع بعضهم ادریس است علیه السلام که حق تعالی او را بر تبه عالیه کرامت نمود و
قال الله در نعماء مکانا علیا و گفت که آورده و ظاهر آن است که آن بعض پیغمبر ما است صلی الله علیه و سلم
که مفضل است بر انبیا بتفضیل بر کرامات و فضایل با ایمان بخدا که از مسلمانان آیات و احادیث و معلوم و مفهوم کرده
نظم
هر که نبود بجاه توانا ٭ مقیم صدر بارگاه توانا ٭ تو هم بر صدر بارگاه توانا ٭ تو سلطان ملکی بر لشکر اند

وبیان فضیلت آن حضرت نقل و اعلام بیان مبسوط در جواهر التفسیر فی تحریر یا عیسی وَاَیَّدْنٰهُ
عیسی ابن مریم را بیّنات عیسی بسبب معجزه‌های روشن و مهیدا چون ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی
وَاَیَّدْنٰهُ و قوت دادیم او را بِرُوْحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه که جبرئیل یا روح وی بود تا مدد کرد او را علیهم
بموافقت جبرئیل علیه السلام وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای تعالی اختلاف کردندی آنانکه
مِّنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِّنْ بَعْدِ از پس آنکه آمدند بینات نشانهای روشن بر نبوت
پیغمبران وَلٰكِنِ اخْتَلَفُوْا و لیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ پس بعضی مومنان مَّنْ اٰمَنَ کسی که بود بر پیغمبران
خود را فَمِنْهُمْ و از ایشان مَّنْ كَفَرَ و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین بیرون شد
طریق حق مخالفت قرن یهود و نصاری است که بعد از موت موسی علیه السلام آن را دارات مختلف شدند
وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای تعالی مَا اقْتَتَلُوْا اختلاف نکردندی و مخالفت نه کردندی بلفظ قتال اما اراده آن ذکر
بسبب اراده است چنین فرمود فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيْدُ میکند آنچه میخواهد بیشک و میکند آنچه خواهد از ثواب و عقاب و نصر بعضی بر بعضی یَا اَيُّهَا
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه دیده اید اَنْفِقُوْا نفقه کنید خَمِّسْنَاكُمْ از آن خیر که رسانیده‌ایم شما را علی کرده‌ایم
بعضی زکوة هر دو کسیرا فَرْضٌ فرض است مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که از هول آن قَوْلٌ بَيْعٌ
فرید و فروخت نباشد در آن نه کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی بود که کسی را نجات
کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه شفاعتی که بوقت حلول عذاب رفع است وَالْكٰفِرُوْنَ و انکار کنندگان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ
این عصیانکاران که منع کنند حق سبحانه از مستحق باطل اند در وضع عبادت و غیر مستحق اَللّٰهُ
خدای تعالی سزاوار پرستش است لَآ اِلٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود هر خالق را اِلَّا هُوَ مگر او مستحق
عبادت است و او را ثابت است اَلْحَيُّ زنده هستی او همه زندگان را زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّوْمُ پاینده در ذات
و صفات یا قایم بتدبیر حفظ مخلوقات لَا تَاْخُذُهٗ نگیرد او را سِنَةٌ سستی و مقدمه خواب فتور غیر آنکه خاص گویند
وَلَا نَوْمٌ و نه خواب و آرامی که حواس ظاهر است لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از
سیارگان عالیه وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِيْ کیست آنکس که يَشْفَعُ
در خواست کند از انبیا و ملائکه عِنْدَهٗ نزدیک او در قیامت بی اِلَّا بِاِذْنِهٖ مگر بدستوری
او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها در زمین یا است

از امور

از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کار آن جهان وَلَا يُحِيْطُوْنَ و فرا نرسند
آن بر کسان بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖ بچیزی از علوم او مگر آنچه او خواهد بدان محیط شده وَسِعَ
و فرا رسیده است كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ کرسی او نزدیک عرش زیر آسمانها باشد اگر نه بعلم او الْسَّمٰوٰتُ
همه آسمانها را و آنچه در آن است وَالْاَرْضَ و تمام زمین را و آنچه در آن است وَلَا يَئُوْدُهٗ و او را دردسر نکند
و بر گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و زمین را وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ و اوست تعالی و عظیم
بزرگتر از دانستن اشیاء و اعلی از همه چیز بیشتر بین آیات از قرآن در حدیث آمده که این آیه را
تعقیب کنند خدا را خود بگاه عرش خواهی قضایای قرآن در اخبار سیاست لَآ اِكْرَاهَ هیچ اکراهی
فِي الدِّيْنِ در قبول اسلام و جدا از اسلام شرط قبول اسلام گفته اند علما این آیه بآیات قتال منسوخ است از مشرکان باشد
جزیه اسلام قبول نمودند یا دیگر ادیان بجان باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه دهند گویند اهل کتاب و مجوس
و هر که قایل الف اند نگاه دارند مگر آنها که از شما بدیه اند و ایشان با او مصالحه نموده باشند و با قبول دادند او
سوار نشده ایشان زیانی اختیار کردند و مراد او متوجه شام شدند بوطن از خود در سال نهاده
دستوری خواست تا مرد او انتقال باکرا کاشرع باز آید و این آیه نازل شد که اکراه بسلک کسی را نیست
سنن ابن داود قَدْ تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ بدرستی که روشن شده راه از گمراهی مِنَ الْغَيِّ اکراهی کفر از ایمان حق از باطل
تمیز کنند فَمَنْ يَّكْفُرْ پس هر که کافر گردد و بنکرد بِالطَّاغُوْتِ بآنچه پرستند غیر خدا را خواه بتان خواه بت
و ساحران وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستی که چنگ زد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى
بدست آویزی محکم که ذات آیت باشد بسعادت در بدایت و سعادت در نهایت در حقایق بحر و اسرار
کسی قدس سره فرموده که عروة الوثقی توفیق است عوام را توفیق طاعت است و خواص را مزید عنایت
بحسب اخلاص خواص اعتبارات بوجیست که انسان از ظلمات وجود فنا کرده اند و بانوار اعلی قرب وجود
باقی سازد در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین النقشبند نقشبند قدس سره مذکور است
که در هر طریق طاغوت ماسوی حق است کفر وی و ایمان بحق در هر فرقه شرط ایشان مسالک است و بنیه صالح
علیه سلام فرمود الهوی عند الله البغض من جمیع البریة بدترین خدا بآن که در زمین پرستیده شود هوای
انسان است افرایت من اتخذ الهه هواه یعنی بینی ای محمد صلی الله علیه وسلم آنکه هوای خود را بخدای گرفت

آن بیچاره بیندار که او زنده خداست بیت خواجه بیندار که او زنده خداست حاصلی خواجه بجز
پندار نیست ۱۱ دور عمر مشتبه که نفس عبد الرحیم و نفس عبد الزنده بیچاره پاک است جنده زن
و فرزند بیچاره مرگ بنده چیزی باشد آزار بر سبب فرد هر چیز اندر دو جهان جنس آن
آن است زاد در دو جهان مونس معبود ۱۱ پس بضرورت از هر چیزی باید دید بیچاره باید بود
این است سر فرقه است که العروة الاوثق و این حالت که لا انفصام لها منقطع و منفصل
نیست زیرا والله سمیع خدای شنوست قول کسی که منتو سد بعروه وثقی بود علیم و ایمان بیت
خالص تمسک بنا زده الله الذین آمنوا خدای دوستان آن است که بوی گزیده اند و بتمامها
کار ایشان است که در راه نمودن صراط مستقیم یخرجهم بیرون از تاریکی من الظلمات
از تاریکیها کفر و ضلالت الی النور بروشنائی و هدایت ایمان یا از کفر با مغفرت
و از شک بیقین باطلست بتقیت و دل از صفات بشریت باخلاق ربوبیت الذین کفروا
و آنانکه حق پوشیدند بعیبود و در تنزل و اصل آن است عام گیرند بیچ کفر را اولیاؤهم دوستان
ایشان الطاغوت طاغوت اند یهود را کعب الاشرف و حیی بن اخطب و امثال ایشان
و بت پرستان را صنام و الشیطان و ابلیس را و اعوان و مرشیاطین یخرجونهم این جماعت جنبان و دیو
که طاغوت عبارت از ایشان است بیرون می آرند و بیچاره اند گاه فرانه من النور از ایمان
بسوی الی الظلمات بسوی کفر یا یهود در از ایمان بتوریت داشتند و بتکذیب آن
اولئک آن کافران باطوافیت اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها
ایشان در آن آتش خالدون جاوید مانند کانند الم تر آیا ندیدی و دیده بصیرت
نظر نکردی الی الذی بسوی آن کسی که از روی عناد حاج ابراهیم حجت جست و
مخاصمت کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای او یا در اثبات بوبیت و وحدانیت پروردگار
و این مجادله کرد آن اتیه الله الملک بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی
این عزت و مجاز نمود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت و دست بیفتاد استقیمین
طبیان بیرون آورد و سرنگون کرد جهان عصیان بگرد و این مجادل نمرود بن کنعان بود که بر روی
زمین تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم بنا از تبکت در ای ارکان دولت و دو بر سو

او را گرفت نمرود از نمود او را بیاند چون بنظر کرد زنده نمرود گفت تو خدای آن نمایا ملک بودی خدای تو کیست
و دیگر دشنام کرد او را قال ابراهیم یا دکن آن توقف گفت ابراهیم جواب حق را ربی الذی بر پروردگار من
آن کسی است که زنده می کند زندگی قدرت یحیی زنده میکرد اند از نمرود وی آن زنده گشت انی منزه از شرکت
بیجا جاره شانی بر قال گفت نمرود انا احیی من هم زنده کنم و امیت و بمیرانم من تعالی الله از قتل
کردن امید از زنده کانا قطع کردن او طلبید و از اندکه او گفت انیکه کرده زنده من نمیکردی بجای
نمرده بقتل بیاند و گفت انیکه زنده را بر اندیدم استغفار آن بود که بیاند یعقوب است
و اثبات قتل نمود است که احیا و اماتت فعل مودت حیات است و در اثبات آن جز حضرت خدا
باشد یا بیدا است بر حضار مجلس خود تعلیم نمود الامر ابراهیم علیه السلام بحجت و تفسیر انتقال فرمود
قال ابراهیم گفت ابراهیم فان الله بدرستی که خدای تعالی یاتی بالشمس می آرد آفتاب را بر روز من
المشرق از افق که محل طلوع او است فات بها پس بیار آنرا من المغرب از جای که غروب آفتاب است فبهت
پس مبهوت گردانیده شد الذی کفر آنکه کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت والله لا یهدی القوم
الظالمین و خدای راه نماید بطریق احتجاج گروه ستمکاران را او کالذی این سخت زشت مانند است او
یاند بدی قصه صاحب ابراهیم یا نمرود بن کنعان که کرد او مر قریة بگذشت بر دیهی وهی خاویة و آن دیه
افتاده بود علی عروشها بر سقفها یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بر آن فتاده قال
نهایت خرابست انی یحیی گفت زنده کند این دیه را بعد موتها بعد از مرگ او بود علیه السلام که قریت حفظ داشت و از کار اصحاب
بود بعد از خرابیت القدس اسیر گرفته بابل در دوزخ بیاند او را از قید کفار خلاص فرمود عزیر تو زنده
القدس نمود و قریه سابر تا بر دو خبر که بر دو فرسخ از بیا بود رسید موضعی پس ایران آبادان در شان
او بود و اثر بود قدری انجیر بچید و مقدار انگور بیاند کرد در سایه بود آب کرد از آن کوزه انجیر خورد و بجوی
در تیو نماند و انگور از خشم و بیاض سبد و تیه و خشکی نسخت و در آن کوشه داشت در پیش خود ریست
تکبیر بر دیوار کرده در آن دیه ویران مسکن بود آن آیه بالغایت خراب بود فاماته الله گفت الله تعالی بگوید
زنده گردانید یوم او الله این به خدای بعد موتها بعد از خرابیت و بالها آنچه کیفیت زنده گردانید یعنی
مردان ایشان این نظر فرمود استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیای نمود فاماته الله پس بمیراند
او را خدای در وقت این نظر و ماته ۱۱ عام صد سال خراب تر بمرد ثم بعثه پس زنده گردانید او را بعد

نگاه صورت بود او را بدان کوفی بجاره او را بطعام و شراب خوش تمام او را از نظر خلق پوشانید و چون سال از
مرگ او بگذشت نصر بن ملک حق تعالی نام نیک نامی که بسبب عزیز را بگنجینه نایب الملک بن سی و سه سال بحال عمارت
اولی نزاور و دوان بن عب الجبر بخشیده و اما دن برشد بسبب عزیز را زنده کردانید گفتند اندر اوانکاه جای
بمیرانیده در آن روز زنده شد باشد و از آفتاب غروب نکرده بود پس قصه بنگاه خلد تمام آمده و قیم عزیز بنیت
دهم سیاه فال گفت رو اوم کنیت اینجا چند وقت بسکه در زندگی می فال گفت عزیز کیف لبثت
ونگ روم اینجا روزی و چون بنگریست فتاب بود گفت او بعض یوم یا بارة آن یوم فال گفت نه بلکه
بل لبثت بنجان است اگر گمان بری جمله در زنگ کردی اینجا مائة عام صد سال درین صد سال مرده بود
عزیز با خود آمد و در نگریست و ضاع آن موضع بر هیچ دیگر در یافت نجیب افزود و دیگر بار گفتند فانظر
بسوی کاوان الی طعامک بسوی طعام خود بینی انجیر که در سبد نهاده بود و شرابک و دیگر نیز انجیر بینی شیره
انگور که در خنک ریخته بود لم یتسنه هیچ تغیر نکرده بود آن عزیر صد و انظر الی حمارک و نگر بسوی حمار
بینی دراز کوش خود که استخوانها شده و باد اجزا متفرق شده انگه خطاب سید تر العد از حرکت نده کردیم
فاتاه قدرت تو در نقش ظاهر کرد و لنجعلک و دیگر بار کردانیدم ترا آیة نشانه و عبرت للناس امد مر
مردمان که در شر اجساد و ارواح دارند و انظر الی العظام و نگاه کن بسوی استخوانها حمار خود تا ببینی که
بقدرت چگونه کیف ننشزها چگونه او را حرکت میدهیم و بعضی بالا و بعضی را میسازیم ثم نکسوها
پس میپوشیم آن استخوان ها را لحما گوشت عزیز علیه السلام در آن استخوانهای مرکب خدای شنید
اعی گفت و بدست اجزا متفرق جمع شوید و بقدرت کامله رباند مر اجزا متفرق شده او جمع گشته
صورت حال و جمعت تصور یافت و جانی بجسد در آمد فالحال جست فعره زدن و جریدن گرفت
فلما تبین له پس آن هنگام که روشن شد بر عزیز آثار قدرت الهی در احیا مرده بطریق معاینه فال
اعلم گفت می میدانم حالا بیان چنانچه دانسته بودم شما بنیز بر استند لان جان ان الله
انگه خدای علی کل شیء بر هر چیز از احیا و اماتت قدیر توانا است پس عزیر علیه السلام بمان قوم شد
و بمزار قبیله ابتدا فرستاد نزاد آمدند کسی که او را شناخت و امتحان کردند قدرت بر از خبر العجب
اطلاع کرد و نوشتند چرا که سخت حرکت لبش او سوخته بود و از فال الی بیت خود باد کن انا نزا که گفت
ابراهیم رب ارنی ای پروردگار من نمای بمن بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده کردانی

مردگان را بر ای شهود کیف احیا مرده و انگاه او را از من حاضر شود قال گفت آیا ولم تؤمن
آیا تو ایمان نیاورده کسی مرده زنده میکنم است نهاد بینی بجاب انجاب بینی تا ایمان قوی تصور شود
بر احیا اما به و باخود و گفته بدانکه نبی محیی ذکیست قال بلی گفت ابراهیم بلی ایمان آوردم و قال
تو کرده بودم ولکن لیطمئن و لیکن این سوال کردم تا جاری مدد ساکن شود قلبی دل من بنگرد کی
آن در فتوحات مکی مذکور است که احیا ممتنع میباشد چنانچه وجود خلق کیست بلکه موجود شده در بیش
بهمین ایجاد کرده و حیی ایشان ابتدا وجود آورده و طایفه را بحیث مخلوق قائم موجود شده چون ابتدا بیشتر
خلق بین وجود آمده است که احیا خلق بعد از موت وجود دیگر است و آن ممتنع نمیباشد بود و خواص
کرمین بنای کرا احیا کند ام نوع میکنی تا چون ابدان علم تمام آید و دل از آن آرامش پذیرد و ارواح
ابلیس رب رب را میکند خرت تلوث بر او آید افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و دیگر حیوانات بر آن صحرا مرکب آن بارها
میبرند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم همچنین گوید تطلان بسیار کران طبع را فریب میتوان داد
که آخر این اجزا متفرقه را از هوا طیور و احواف سباع و امعاء هنگان دریا جان میکند جمع توان کرد
حق سبحانه تعالی وحی فرستاد بخلیل که بگیر مرغان و دریا شو که دشمن من دام بکری کسترده صرر رشته دار
از آن بدست آورده متوجه جمیع رائب پریشانی آورد و هباید ابلیس تحیر در شعبه خود افکار دانا
علیه السلام فرمود که چه حکمت تحریر همان کس اینرا اجزا را گفتم عدم بصفحه هستی وجود آورده بود
قادرست که دیگر باره از زاویه نفوذ ساحت جمعیت رساند رماعی کوزه که کر کوزه را بشکنند
چون بخواهد باز نام میکنند انکه داند کوزه کردن از نخست چه بجز کیسازد از شکسته درست
پس ابراهیم علیه السلام زبان سوال کشاد که الهی بمن نمای که چگونه زنده میکنی تا این طاهر معلوم کردد
و دلم بالزام الاطمینان تمام یابد قال گفت خدای آیا مشاهده این آرزو داری محمد پس
گیر اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر آن تیر گفته آید فصرهن
پس جمع کن ایشان را الیک بسوی خویشتن بر دست کیر و در اشکال هیئت ایشان چگونه مایل تا
دو قانون هر یک بنظر تدقیق باز بین تا قصد از زنده شدن بر تو شبهه نکرد یا مجمع سازی ایشان را
با یکدیگر بعد از پاره کردن باشد در هوای ایشان را بدست خود نگاه دار ثم اجعل پس وضع کن
علی کل جبل بر هر کوی که ممکن باشد که جزوی از آنها بران توان نهاد و چه فسحت نهاد جمیع جبال

دین از قبل اراده عامه است و اراده خاص خصوص آنست که پرهیزکاری کنند و یکدیگر باشند و توانی بنه
مُتَّقِينَ از این مرغان سؤال شده و با یکدیگر آمیخته اند الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ پس بخواهان این مرغان اینها حالی
قاضیات نموده بِالْغَيْبِ بیابند پس خود را شناختند سَمِيعًا شناختند وَأَعْلَمُ بدان از
روی یقین أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَزِيزٌ غالب است دعا جز نیست آنچه تو طلب حَكِيمٌ
محکم کارست در هر چه می سازد والقصه ابراهیم علیه السلام مرغان را ریخت کرد و اجزاء آن را بعاطف و لحوم
و دماء و عروق و اعضاء بقوایم و منخر الیشان را پاره پاره کرد و با یکدیگر بیامیخت و گفته اند
در باد بگرفت تا اختلاط اجزاء یافته و منقسم ساختند بر چهار یا هفت یا ده بر کوه نهاد و مرغی
الیشان را بر دست گرفته و آواز داد که ای کبوتر ای زاغ ای طاوس ای خروس بیاید بجانب من
خویش فرمان خدای عزوجل ای مرغان یکی از هر یکی و یکی منفصل شده با یکدیگر بیامیخته بدان الیشان در پیوند
و بسوی مرغای خود در زمان و دویدن گرفتند و ملکت ای دویدن آن بود که این صورت ابلغ است در صحت
و دو و نیز از شبه چونیم آن مغیبه کرد مرغان پرنده آن مرغ خاند یا بخیال مرسید که شاید یا بهای
یقین است باشد و یکدیگر ادراک و ادراک جزء بر کیفیت کلی را در وقت دویدن بیشتر از ادراک آن
در وقت بدن پس لیکن بها یا مانیست یا ابراهیم مرید دیدند از انجا برد از منوده بسرای خود متصل شدند
و را فرا آورده که هر کو خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوی بدل ترتیب بر حکمت
بسان ساخته یعنی را با یقین بیامیزد اصول الیشان شکسته منقار فرمان خدا بر الیشان باد عبیه
شیخ و عقاب گفته اند تا بطریق معارف شناسا گیان بیابید محققان گفته اند که در وقت طیور اربعه
اشارت چنین کرده اند که کبوتر از هوست با مرد و مشاهدت بکلی در سنه الفت از خلق بر نفس
خود بیامیزد که هوا مایل شهوت و ذبح کن خود را از جنبه شهوت با نیز رهان و زاغ طمع را منع حرص
بقتل آور و صفت حرص از بگذار و طاوس را که خروج بنده است بر سر بردار و دیده همت از الیش فرو منه
و گویند هر که به تیغ مجاهده این چهار صفت را ذبح کرد آن حیات ابدی از خدا مرید یابد و گویند چهار صفت کان
اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها منع مخالفت آدم است اول صفت بر کرد تقیه آنست و دوم داعیه شهوت
که شره هوا است سوم تکاهل و حرص کی عادت است چهارم تکبر امساک صفت خاک است و جمله سنای
روح الله و حمه بدین صفت اشارت فرموده رباعی جارح است اجاطیر بیاید ۱۲ جمله را بهر دمی بزمن ارز

جبا بیان حق و عقاب و بیل ۱۲ زنده کن این چهار با جوشیل مَثَلُ الَّذِينَ مثل آنانکه
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای يُنْفِقُونَ بیرون میکنند و صرف می نمایند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را
كَمَثَلِ حَبَّةٍ مثل دانه بَتَتْ بر رویانید سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه بر آن هفت نوع که شعبه از اصل او منشعب شده
شعبه خوشه بلور فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که هر یکی را ساقه قصد و سنبل است باشد
وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده گرداند این مضعف را هفت هزار و بیشتر لِمَنْ يَشَاءُ از هر که خواهد
از منفقان بحسب اخلاص او وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشاینده است کریمی را مضعف و زیاده بدهد
عَلِيمٌ و داناست بنفقه کنندگان عزایم و نیات الیشان عزم الیشان بر تمثیل صورت اضعاف است
و ترغیب مصدقات که چون نظر باجر کنند که یکی را هفتصد است بر هوسته بمصدق منفقان نمایند
رباعی انگه اشارات بخوت میدهد ۱۲ دانه یکی هفتصد میدهد ۱۲ دانه با بنازی شیطان
مکار ۱۲ تازیکی منفقه آیه مبارکه الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آن کسانیکه نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای
خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد و جهاد خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا أَنْفَقُوا
آنچه را که نفقه کردند مَنًّا منت یعنی منت بر کسی نهند وَلَا أَذًى و دیگر آزار در نیاورند صدقه
خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانیدند قولا و فعلا لَهُمْ مر الیشان را مزد صدقه
أَجْرُهُمْ مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار الیشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نیست الیشان را از گم شدن
مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نمی بینند الیشان که اندوهگین شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نیکو
و وعده جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن بسایل یعنی عفو کردن الیشان
ابراهیم و خیر باشد مر رسول او در نفع خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که نسبت بسایل تَتْبَعُهَا أَذًى
از پی بر آید او را رنجی و آزاری از منت نهادن و غیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیاز است از صدقه آنها که منت
نفقات خود را بجز خدا فنا کنند آزار مکند سازنده حَلِيمٌ بردبار است بتعجیل نکند و عفو
منان و موذی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کرده کان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه
سازید صَدَقَاتِكُمْ مزد صدقهای خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر درویش چه مال الیشان

وقوانکه تمامی بیشتر منت صاحب حالت نه حال اجر خود است حقایق بهای اشیاء در تمیز
در بحر الابرار بر سر بهار بیت بار فقر انکه از تنگ تن ۱۱ با منت متهمش کردن ۱۱ چون عطا
بخشش خدا آب و نیس ۱۱ بر که دانا تهمت کس ۱۱ در کرم حیله گری بخشش ۱۱ خود را بر کند بی
منت ۱۱ پس متصدق باید بیشک انکه از مطلع خیر واقف شده منت دارنده باشد بمنت
نهنده **والاذی** بکار بد یکی صدقها خود را باید آمیخته رنج رسانیدن بر دریافت ان
نه زبان که او را بکلمای مرتب تفتیش کنید و نه بفعل کسی را ترش کرده جبین جبین شکند بلکه دو
نباشد نه تخم ظهر جود و کرم نتوانند شد **فرد** ای فرنگی بحقارت تنگ سوی کدا که کدای وی آید زر دار
حق سبحانه در این آیه بجهت تکمیل صدق و مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید
کالذی همچون بطلان انکسی که از طریق حق منحرف شده بسمت نفاق مقسم گشته **ینفق**
ماله نفقه کند مال خود را **رئاء الناس** برای نمودن بمردمان **ولا یؤمن** و نمیگرود **بالله و الیوم**
الآخر بخدای و بروز قیامت که آن بجدای کرده بود و بوجود صدق برای وی داده برای دیگران که اعتقاد نیست
داشته معاد برای مجازات کردی خوردی مرادات **فمثله** پس مثل او از صدقه قبول منافق مراعی **کمثل صفوان**
همچون نمود اسنگی که خاره و هموار **علیه تراب** که بر ان سنگ خاک شک است **فاصابه** پس ان سنگ
رسید **وابل** باران بزرگ قطره سیلی و زود بسیار خیر **فترکه** پس بشت انجای از سنگ باز کرد
آنرا **صلدا** سنگی پاک کرد و خاک صفوان نماند منافقان و خاک بر ان سنگ نرسد از نفقها مراد بیکار و
چون قطرات باران عمل ایشان حسنات باطل ریزان کرد و آثار ان نفقات بحرند سنگ بی حاصل بماند تعالی
اعمال بدر یابی چون ان مرد **فرد** ترا اتفاق منافقان بر شفیه آید **لا یقدرون** کنند از فرق شب نشاید **علی شیء**
قادر نباشند بر نفقه که کار ای **مما کسبوا** بر ثواب جزای **والله** آن جبر که تصدق کرده باشند
بر ما **لا یهدی** و خدا راه نماید بسوی مغفرت **القوم الکافرین** گروه ناکرویدگان
مثل الذین مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص **ینفقون اموالهم** بیرون میکنند مالها خود را بدیده شان
میدهند **ابتغاء مرضات الله** برای طلب خوشنودی خدا **وتثبیتا** و از برای ثبات و یقین بهار شده
من انفسهم از نفسهای ایشان بر مافق توانیدن صدقه **کمثل جنة** مانند میوه بوستانست که واقع باشد
بربوة بر موضع بلند که تابش آفتاب زود تر بوی رسد و ریاح لواقح بر وی بیشتر وزد و بهار تر دیکتر و از آفات
مصون

مصون شدن تر از دیگر زمین باغ در زمین **اصابها** رسید بر ان **وابل** باران بزرگ قطره **فآتت**
پس بیار در آورد **اکلها** میوه خود را **ضعفین** دو برابر بمنفعت جمله سال نه تنها که در زمینهای
دیگر بدو سال بسبب **فان لم یصبها** پس اگر نرسیده بدان باغ **وابل** باران عظیم **فطل** پس مرد
رسید باران ضعیف و آن تر از اکافیست بمعنی از باران اضعاف بیشک دیگر پس محصول بسیار
مقصود از این مثل حصول ثواب اخلاص است که آنچه برای رضای خدا تصدق کنند از بدل اش نکو خلاف
خواه صدقه فرائض باشد خواه بسیار **والله** و خدا **بما تعملون** بدانچه میکنید از نیکو و بد **بصیر**
بینا است بمنافق بمزاج و بد مراد **ایود احدکم** آیا دوست دارد یکی از شما **ان تکون له** آنکه باشد مر او را **جنة**
بوستانی **من نخیل** از درختان خرمان **واعناب** و انگور بر ایجه باشد **تجری من تحتها**
الانهار و میرود زیر درختان آن جویها آب **له** مر صاحب باغ را است **فیها** در آن بوستانها
من کل الثمرات از همه میوها نه بیش چیزها و انگور تخصیص آنها بجهة تفضیل است بکثرت آن
واصابه الکبر و دعا رای کبر رسید خداوند این باغ را پیری بزرگ سالی **وله ذریة** مر او را است این پیری
فرزندان **ضعفاء** خردان ناتوانان و ضعیفت پدید در فرزندان از این حال است **فاصابها**
اعصار پس بوزید بوستانی سیدا گرد و گوئید که وادی **فیه نار** در آن باد آتشی در انجنان
باد آتش را سموم گویند **فاحترقت** پس بسوخت آن بوستان بواسطه سموم و صاحب باغ تحیر و مبهوط
فرو ماند این مثل سابق است و مراد ای کسی عمل آنهی بوسوسه اعمال اشرار که بدان اسید وای دارند
بسوختن آن محروم شد **کذلک** کاری کرد ایشان بر ترزوی بران **الله** مالک بنده نفعی در آن **لعلکم** تا زیر ریاء
افروخته **الآیات** هر گرفت آیات ایشان سوخته **لعلکم** ایجنان که بیانا در باب صدقه و جهاد را کرده **یبین الله**
بیان میکند خدا **لکم الآیات** برای شما آیات اطف احسان خود را **لعلکم تتفکرون** شاید که شما از آن
تفکر نمائید و در عبادت دیگر یاد او شریک نسازید **یا ایها الذین آمنوا** ای کسی که بمهمان **انفقوا**
نفقه کنید در راه خدا **من طیبات** از پاکیزه و گزیده بدانچه میکنید تجارت و صنعت
ومما اخرجنا و از آنچه بیرون آوردیم **لکم من الارض** برای شما از زمین چون نباتات و اشجار ثمره
اعنای اصناف روف رسیدن تر از آنچه رسیده و در گزیده نرود تو بهان بیکدیگر مسجد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

در کونه بیاسیت انفقوا بمعاملة باطل نمودید و ذری از مال و جاه و نفس صلح مرا از متاع
که هیچ خیر و سودی بآن نگاه نمیدارید و در میان خرما با مکیز سخت و بیاسی خیبت خود را از آن متاع بیکار بر سخت
حق تعالی میفرماید که ای مؤمنان که از طاعت صدقه دهید بر وَلَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ و قصد مکنید بیجهت باطل و ناحق که
از دادن بمنت مِنَّةً مُنْفِقُونَ از آن چیز که انفاق کنید وَلَسْتُمْ و حال آنکه نیستید شما بِآخِذِيهِ و گیرنده
چنان چیزی که گرفته باشید حق شما الا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ مگر آنکه چشم خود را بندید در آن و مسامحه و
مسامحه کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی غَنِيٌّ بی نیاز است از آنکه تصدق شما خبیث کنید صدقه
سنت بندگان از آنکه صدقه شما از مال پاکیزه بدهید الشَّيْطَانُ و دیو مرکب بنی ابلیس و تفسیر کرده یکی
از شیاطین انس ناقل الله يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و احتیاج بنی میرساند در وقت
انفاق از دور و بسی و محتاجی وَيَأْمُرُكُمْ و میفرماید شما را بِالْفَحْشَاءِ بخیلی و امساک و منع صدقات
وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ و وعده میدهد شما را بصدقه دادن مَغْفِرَةً آمرزشی مِنْهُ از خود و گناهان
شما را در عقبی وَفَضْلًا و افزونی در دنیا کاتا تجربه دنیا وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر
منفقان عَلِيمٌ دانا باستحقاق ایشان بر سعت و فضل و مغفرت يُؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد حکمت
انفاق مَنْ يَشَاءُ هر کرا بخواهد یا داند که چه بباید داد یا نگاه میباید داد یا دانستن میان القادر و عاجز
و امیدست بشیطان تا از وعده شیطان نترسید و با امید رحمان منتظر باشید وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ
و هر کرا حکمت داده فَقَدْ أُوتِيَ و بتحقیق داده شد خَيْرًا كَثِيرًا نیکی بسیار یا مال و نیست رحمه الله
فرمود که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قال متاع الدنیا قلیل و الزهد اکثر خیر خود
ساخته که انفاق و خیر کثیر از اهل علم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان جبین احوال خود
تهمد کرا و خیر کثیر داده اند از اسباع خلیل در کلام آنچه علی کرم الله وجهه و ارضاه عرب رضینا
قسمة الجبار قسمنا لنا علمه و لهم المال ؛ فان المال یفنی عن قریب ؛ و ان العلم یبقی لا یزال
بیت علم داد اند بدرویش و بیشتر اغنیا را دنیا و سیم ؛ شبلی نوش سیماد و گری تخت سک ؛ وَمَا يَذَّكَّرُ
در نیابند و پند نگیرند مگر بدین معنی اُولُوا الْأَلْبَابِ ؛ گرهمداد نکا عقول اصحاب وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه بیرون کردید
ای مؤمنان مِنْ نَفَقَةٍ از نفقه یا بسیار یا بسیار مِنْ نَذْرٍ یا قطع آمرزش یا ریا و یا اخلاص در راه خدا نذر
آن أَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب کردانید مِنْ نَذْرٍ از نذر معین یا بغیر معین طاعت و معصیت فَإِنَّ اللَّهَ

بس میرسد آنکه يَعْلَمُهُ میداند آنرا و فراموش نمیکند وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را که نفقه میدهند
یا نذر میکنند که در طاعت کرده نشده و فاسد شده مِنْ أَنْصَارٍ از یاری دهندگان که از عذاب شما باز
دارند آن إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا کنید صدقها خود را بعد از ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ پس نیکو چیزیست
آنچه و اگر از راه رغبت و فقر و بخیلی و حجت لازم نشود و قلوب بیکانگان را با شناسای با حق سبب
وَإِنْ تُخْفُوهَا و اگر پنهان کنید صدقات را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ و بدهید آنرا بدرویشان پنهان
فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن اخفا بهتر است مر شما را چه آن نفقه از آفت ریا و حسد و در سر بیماند و در بسی فرازند
آنچه دهند و سوت محفوظ باشد و بنفس اعلام اخفا و اعلام را در دو فرض اعلی فوائد حق سبحانه در زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در اخفا مبالغه عظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع
جمعی بر آنند که اخفا مطلق خواه فرائض خواه نوافل صدقه در فرایض اظهار اولی است تا مانند ترک نماز بکسی نرسد و دیگر
عشرات است با هر حق سبحانه و سبب عشرت تو انگران دیگر نشود یا دارنده کاه اما در تطوع هر حال اخفا اولی
باشد و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صدقه سر در تطوع افضلست از علانیه بهفتاد مرتبه و
در حدیث آمده که صدقه السر تطفی غضب الرب ؛ از کرم الهی و اجابت ارصد نزد او که اگر اخفا کنند شما
بهتر باشد وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ و دور کند از شما و محو کند مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ
بعضی از گناهان شما تا که ظاهر شود وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید از ادای صدقه و
اخفاء آن خَبِيرٌ و داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و مصاحبت میان ایشان
یهود ثابت میدادند بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام
علیه الصلوة و السلام شهد معرفت نوشیدند آن نفقه کردن جهود و آن کاره نگرفتند و چون
صورت حال حضرت رسالت پناه عرض کردند آیه لَيْسَ عَلَيْكَ نیست بر تو ای محمد صلی الله علیه و سلم
هُدَاهُمْ راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت و دعوت است وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن
خدای تعالی هدایت خود يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه نماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت فرمود که تصدقوا
علی اهل الادیان باتفاق علما هر صدقه در تطوعات بغیر معاصی جایز است وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید
مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِأَنْفُسِكُمْ پس آن از نفعها خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق
علیه کافر باشد خواه مسلمان فَظُلْمٌ کرا محمد بر دیش آتش بجود ؛ تو و این چه بر جبر است جود ؛

خورده بود که روزی در افتد چاهی یا چاه ۞ چون که گوشه مار نگیلی ۞ تا که باشی
که صدقه کنی ۞ وَمَا تُنْفِقُونَ ۞ نفقه نمیکنید ۞ مِنْ خَيْرٍ ۞ از مال ۞ فَإِنَّ اللَّهَ ۞ پس بدرستی که خدای تعالی ۞ بِهِ ۞ بآن
خشنود ۞ عَلِيمٌ ۞ دانا است ۞ در ثواب آن ۞ گویند قال ابن عباس رضی الله عنه ۞ وَمَا تُنْفِقُوا ۞ و آنچه نفقه میکنید از مال خود ۞ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ ۞ توفیه میدهند بشما ۞ بدرستی که آن ۞ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ۞ و شما هیچ ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اهل الجنة چیزی کم نکنند
لِلْفُقَرَاءِ ۞ این صدقه و نفقه برای درویشان است ۞ الَّذِينَ أُحْصِرُوا ۞ آنانکه باز داشته شدند ۞ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۞
در طاعت خدای تعالی یا در جهاد ۞ لَا يَسْتَطِيعُونَ ۞ نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت ۞ ضَرْبًا ۞ سیر کردن ۞ فِي الْأَرْضِ ۞
در زمین ۞ يَحْسَبُهُمُ ۞ گمان برند ۞ الْجَاهِلُ ۞ و این درویشان مهاجران بودند قریب چهار صد تن ۞ أَغْنِيَاءَ ۞
بلال ابن مسعود اشعال النسائی رضی الله عنهم که بدر مدینه طیبه که منزل ایشان بود ۞ مِنَ التَّعَفُّفِ ۞ از سوال و از تعفف
مسکن ایشان بود صفه مسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بر روز بلال در آن حضرت بودند سایه استظلال بسبب
می نمودند و بسوال و طلب رزق می بر داشتند و همین سبب ۞ تَعْرِفُهُمْ ۞ می شناسی ایشان را ۞ بِسِيمَاهُمْ ۞
مرد مان بیخبر از حال ایشان ۞ لَا يَسْأَلُونَ ۞ که ایشان نمیکنند ۞ النَّاسَ ۞ سوال از مردمان ۞ إِلْحَافًا ۞ از روی الحاح و اصرار و بغیر آن نیز چه ایشان صبر میکنند و تعفف کنند که سوال نمی کنند
سوال بجهة مرحمت میکنند که نا گاه در درد سوال افتند و از سنگاری باز مانند ۞ وَمَا تُنْفِقُوا ۞ و آنچه نفقه میکنید ۞ مِنْ خَيْرٍ ۞ از مال خود ۞ فَإِنَّ اللَّهَ ۞ پس بدرستی که خدای تعالی ۞ بِهِ ۞ بدان
دانا است که میدهد ۞ الَّذِينَ ۞ آنانکه ۞ يُنْفِقُونَ ۞ نفقه میکنند ۞ أَمْوَالَهُمْ ۞ مالهای خود را ۞ بِاللَّيْلِ ۞ بشب ۞ وَالنَّهَارِ ۞ و بروز ۞ سِرًّا ۞ در نهان ۞ وَعَلَانِيَةً ۞ و آشکارا
عوض استغنا و اعانت باعطای صدقات و اسباب تحمل آورده که علی مرتضی کرم الله وجهه
بجهاد رفته بود آنانکه بظاهر صدقه شده دیگر بروز قیامت حق سبحانه این آیه فرستاد و حضرت رسالت صلی الله
از مرتضی علی رضی الله عنه پرسید که زاید بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که
طریق صدقه زاید بدین چهار صورت نبود همچو آنرا از ام کلثوم تمامی آنکه یکی از نهانها شرح فصل ایشانه

موضع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که صدیق رضی الله عنه چهل هزار درم و چهار صد و ده هزار درم
مثل آن علانیه و همان مقدار در شب سال بر روز و در نهان صحابه در آن باب صدقات صدق نموده
فَلَهُمْ ۞ پس ایشان را ۞ أَجْرُهُمْ ۞ مزد صدقات ایشان ۞ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۞
نزد پروردگار ایشان ۞ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ۞ و نیست بایشان ترسی ۞ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۞ و غم نباشد ایشان را
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۞ و نه ایشان اندوهگین شوند ۞ الَّذِينَ ۞ آنانکه ۞ يَأْكُلُونَ ۞
ربا یا در حق معاملت کنند و زیاده می ستانند ۞ لَا يَقُومُونَ ۞ برنخیزند ۞ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ۞ از قبر مانند خیزیدن
نشور ۞ الَّذِي ۞ کسی که ۞ يَتَخَبَّطُهُ ۞ بر میخیزد ۞ الشَّيْطَانُ ۞ شیطان ۞ مِنَ الْمَسِّ ۞ از سودای او صرع یا جنون ۞ ذَٰلِكَ ۞ آن بود که چون جنی
مر آدمی را نماید عقل او در تخلط او دماغ او در تخبط بسازد و می سجاد بر دو جهی که متعاقب ایشان بود و اجر
میکند شخص سخن آنست که خورندگان یا بر روز قیامت بشکل جانبین باشند تا هر صفات ایشان را
بآن شناسند شناسند ۞ ذَٰلِكَ ۞ آن عذاب ایشان را ۞ بِأَنَّهُمْ ۞ بسبب آنکه ایشان ۞ قَالُوا ۞ گفتند
إِنَّمَا الْبَيْعُ ۞ جز این نیست که بیع ۞ مِثْلُ الرِّبَا ۞ مانند ربا است که غارتگر و مردم دزد و سکر و غدر و مکیفند این بیا
بیع است میان یا مرمع فرق نکردند ۞ وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ ۞ و حلال کرد خدای تعالی بیع را
وَحَرَّمَ الرِّبَا ۞ و حرام ساخته ربا را ۞ فَمَنْ جَاءَهُ ۞ پس هر که بیاید مر او را ۞ مَوْعِظَةٌ ۞ پندی
مِنْ رَبِّهِ ۞ از پروردگار او که نهی است از ربا ۞ فَانْتَهَىٰ ۞ پس باز ایستد از آن ۞ فَلَهُ مَا سَلَفَ ۞ پس مر او را
آنچه گذشته است فیما بین تحریم و آنرا از آن نتوان گرفت یا مر او را است آنچه گذشته بتوبه که نمایان کرد ۞ وَأَمْرُهُ ۞ و کار او
مغفور باشد ۞ إِلَى اللَّهِ ۞ و کار او مفوض است بخدای تعالی ۞ وَمَنْ عَادَ ۞ و هر که باز گردد بحلال یا بحال آنکه نزاعه حرام کرده شده ۞ فَأُولَٰئِكَ ۞
پس آنگروه ۞ أَصْحَابُ النَّارِ ۞ یاران آتشند ۞ هُمْ فِيهَا ۞ ایشان در آن جاوید ۞ خَالِدُونَ ۞ خواهند بود
نیز از حلال آن نیست و با کفر و کفر موجب خلود باشد و روز قیامت ۞ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا ۞ محو میکند خدای
مال ربا را بتوبه هر چند فزاوان آنکه آخرت آن نقصان و خسران میکند ابن عباس رضی الله عنه گوید که
هر چه از آن مال صدقه دهند یا در راه حج و غیره نفقه کنند یا بر فقه کنند و این کمال نقصان است ۞ وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ ۞

واز فرمان او اندیشه خدا نباشد که هر چند که باشد بزرگ باشد یا خانه بود واللہ لا یحب خدا دوست
نمیدارد کل کفار هر آنکه بسیار کافر مستحق باشد بود اثیم بزه کار یعنی آنکه بسیار مرتکب معاصی بود ان الذین
آمنوا بدرستی که آنکسانی که بگرویدند بامر و نهی وعملوا الصالحات و در عمل نمودند باوامر و نواهی وآتوا الزکوة
وداد دادند زکوة را وهم یعنی وهم ایشان لهم اجرهم مزد ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف علیهم
وبیم نیست بر ایشان ولا هم یحزنون و اندوهگین نشوند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله
بپرهیزید از خشم خدا وذروا ما بقی من الربوا و بگذارید آنچه مانده است از ربا ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان بر صورت باور
فقفی بذی مغیرة محمد ذی بر بابا یک بر مسلمان بود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و زنی که
بحضرت رسالت فتوی داد و بذی عمرو بن عوف آنکه ربای ایشان بر دیگران ثابت باشد و با ایشان صلح کرده
و بوقت طلب ربا از بنی مغیره کار بر ایشان تنگ شد و ایشان فریاد بر آوردند و گفتند ما چه بحضرت کسانی که ربا
از عمر مردمان بر شما گرفته اند و ما هنوز بدان باز نگرفته ایم پس قضیه خود را عرض عتاب این سه حاکم بود و بر تنگی
داد صورت ما عرای ایشان بحکم وقت آیه نسخ این آیه نازل شد که دست از ربا بدارید فان لم تفعلوا
پس اگر نکنید و بقیه ربا را ترک نمائید فاذنوا بحرب من الله آگاه باشید بجنگ کردن با
عن الله و رسوله از خدا و رسول او و خصم خدا و رسول او یعنی علم آنچه اگر ترک نکنید آنکه با شما جنگ کنند
تدبیر حرب آنکه آنکس بود که سلاح کشیده است وان تبتم اگر توبه کنید از ربا فلکم پس شما راست
رؤس اموالکم سرمایه های شما لا تظلمون نه ستم کنید زیاده طلبید از راس المال لا تظلمون و نه ستم
ظلم کنند و از سر مایه بگیرند بعد از نزول این آیه نبی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست از سود گذشتند
سرمایه را معی ستدند و بنی مغیره از عمارت تنگدست بود تا در آن فرصت مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن
تعجیل نمود از اجمال تعجیل ابا میکردند آیه آمد که وان کان و اگر واقع باشد ذو عسرة مدیون و دشواری
و تنگی فنظرة پس مهلت دادن است الی میسرة تا وقت توانگری و آسانی وان تصدقوا
و اگر صدقه دهید بقرض دار مطلق خواهید لکم بهتر است شما را ان کنتم تعلمون اگر دانید شما آنچه حق است مبرغ باید
که مستحق مال و در جهان و مستحقان فلاح جاودانی آنرا اتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که ترجعون

بازگردیده شوید فیه در آن روز الی الله بسوی خدا ثم توفی پس تمام داده شود کل نفس هر نفسی ما کسبت آنچه کرده باشد از نیک و بد وهم ایشان را مورد
کلان می لا یظلمون ستم کرده نشوند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا تداینتم چون وام
کنید با یکدیگر بدین و ای بیع عقدی که بدان تعهد دین شود بدین آن تا بآن اجل مسمی تا وقتی
بر وجه معلوم بوقت معین و شهود فاکتبوه پس بنویسید آنرا در صحیفه که مشتمل باشد بر وقت معامله و نام
معاملین و مبلغ مقدار رقم و اجل و وقت جمع و مدان کتب و لیکتب و باید که بنویسد آن نویسنده
بینکم در میان شما کاتب نویسنده بالعدل بعدل و راستی بینه که زیاده نکند و از اجل و مال
ولا یأب و باید که سر باز نزند کاتب هیچ نویسنده و نگوید کاتب مدد نفی فاده عموم کند ابی بعد
نفی کفایت و مغیره و اظهار نفی عین و نفی ابا و نفی و قول است که باید که چون الناس کند آن یکتب آنکه بنویسد
معامله و لکما علمه الله همچنانکه بیاموخت خدا او را تعلیم بدان نوع که او را شرع واقع شده فلیکتب پس باید که
بنویسد و لیملل و باید که املا کند بار کاتب الذی علیه الحق آنکس که بر وست حق بر زبان خود
اقرار کند و لیتق الله و باید که بترسد از خدا ربه که پروردگار اوست ولا یبخس و نکند و کم نکند از
اقرار رسته شیئا از آن حق بر وست چیزی و ان کان پس اگر باشد الذی علیه الحق آنکس که بر وست حق
بر فرمان او سفیها جاهلا و قوف یعنی باقی غیر رشید ضعیفا یا عاجز یا ناتوان چون کودک خورد یا پیر
سیده او لا یستطیع یا آنکه مطلق توانائی ندارد و املی تواند ان یمل آنکه املا کند هو او هر بدون آنچه آنکه آنچه
باشد بود مطلق که من لکنت در زبان بود آید یا آنکه بدان لغت که مخاطب قوم بود ندانند فلیملل پس باید که املا کند
ولیه ولی آنکس از بهر آنکه کند یعنی شنود امر او آن نیست بر طفل و جواز او در کمال مدت عمر مطلق یا باید که
املا اقرار کند بالعدل بدرستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند واستشهدوا و گواه گیرید بر معامله خود
شهیدین دو گواه من رجالکم از مردان شما یعنی مسلمان بالغ آزاد فان لم یکونا پس اگر این دو گواه نباشند
رجل و امرأتان دو مرد یعنی آنکه باشند که دو مرد گواه شوند ممن ترضون از آنکس که راضی باشید
و شهادت زنان با مردان در بکارت و ولادت و عیوب زنان در مواضع مستور مسموع است و با مردان در حدود
و اقسام مطلقا مسموع نیست و در عتق و خلع و طلاق و نکاح و عقاق و کلالت و وصایت و امثال آن
مقبول است گواه باید که رضا بود ممن ترضون از آن کس که پسندید و راضی باشید من الشهداء از گواهان

بس بیان میکند علت امر مذکور را و امر کاتب بنوشتن دین را بقوله ان یضل یعنی اگر بیم باشد که ان یضل تا چون فراموش کند
احدهما یکی از دو زن شهیدان را که گواه بود فتذکر پس یاد دهد احدیهما الاخری یکی از آن دو زن دیگری را
چون بجهت غلبه رطوبت صفت نسیان در ایشان غالب است پس وزن را به اعتبار کمی نسیان مرد گردانید
زاجل کرده ولا یاب الشهداء و نباید که سر باز نزنند گواهان شهادت اذا ما دعوا چون خوانده شوند برای ادای
آن ولا تسئموا و ملول مشوید ان تکتبوه از آنکه بنویسید حق صغیرا در حالتیکه خورد باشد آن
حق او کبیرا یا بزرگ کسیکه اندک بسیار در او نویسید الی اجله تا وقتیکه مقرر شده باقرار مدیون
ذلکم این کتابت اقسط راست تر است عند الله نزدیک خدای و اقوم و خوابست لشهادة
مر گواهی را دادن خود که ثابت میگردد شهود را و ادنی و نزدیک تر است که نیابید ارتیاب که شک
در صفت ادای حق مدت آن حق و نقص شهود و چون جمع نمایند کتابت را الا ان تکون که مگر آنکه باشد معامله
تجارة حاضرة تجارتی حاضر بدست بدست تدیرونها میگردانید آن را میان یکدیگر بیع معامله دست بدست
و فقد و نیز فلیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی الا تکتبوها آنکه ننویسید آن را و اشهدوا و گواه
گیرید اذا تبایعتم چون خرید و فروخت کنید مقدم کاتب بیع است بقوله فان امن بعضکم بعضا الایت
و لا یضار کاتب و باید که زیان رسانیده نشود کاتب بنوشتن او را باکراه و اجبار کتابت نفرماید و لا شهید
و نه گواه را در رسانیدن قبول شهادت چون مانع داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیر بیت که فعل
فعل مجهول است پس اگر معلوم اعتبار کنند متعلق آنکه باید که کاتب ترجمانی کسی را شوند و نه شهادت را نیز
و ان تفعلوا و اگر بکنید ای مجادلان نهی کردم از اضرار کاتب و شهید فانه فسوق بکم پس آن فعل شما
فاسقانه باشد و لایق شما و اتقوا الله و بترسید از خدا و فرمان خدا بر اتفاق میکنید و یعلمکم الله
و می آموزد شما را خدای مصالح دین و دنیای شما و الله بکل شیء و خدای بر هر چیزی علیم دانا است
و اگر کنتم و اگر باشید علی سفر در سفری مانع حاضر نباشد و لم تجدوا کاتبا و نیابید کاتبی که کتابت حقوق
کند و یا نویسنده باشد و در آن کتابت یافته نشود فرهان مقبوضة پس بنویسنده باشد گرو ها قبض
کرده شده یعنی فراسته فان امن بعضکم بعضا پس اگر امین دارد بعضکم بعضا یعنی اعتبار نمایند بر دو الذی
خیانت نمی کند و جمع دارد الذی اؤتمن پس باید که ادا کند آنکه امین داشته شده است یعنی
و چون امانت وام او را و انکار حق نکند و لیتق الله و باید که بترسد از خدای ربه پروردگار او در امانت

خیانت نکند ولا تکتموا الشهادة و مپوشید گواهی را که بر شما بشهادت آن از کتمان کردن و من یکتمها هر که
بپوشد گواهی را فانه آثم قلبه پس بتحقیق که گرده سوده گناه کار است دل او در اضافت آثم بقلب تنبیه است
بر وعید و بیان مراکز گناهان و بدرستیکه مراکز جرایم قلب است تر و غلیظ است حرمت امانت و اثم متعلق بما متصل است بهر و الله
بما تعملون و خدای بدرستیکه بما میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن علیم دانا است لله مر خدای راست ما
السموات و آنچه در آسمانها است از ستاره و فرشته یا و در آسمان و در دهانیه که استار غیوب
و بواطن مخفاست و ما فی الارض و آنچه در زمینها است از کان و مواید یا و در آسمان عوام آنچه در عوام جواهر
آسمان و ظاهر نفس اند و ان تبدوا و اگر آشکارا کنید ما فی انفسکم آنچه در نفسهای شما است خواطر
و نیات او تخفوه یا پنهان دارید از محاسبکم به الله شمارا خدا تعالی بر آن خبر دهد
سید و شما را از آن تا دانید و ادا شما بر و مطلع سر است آورد اند که چون بیت نه روز قیامت اعمال بنده
تمام بر وی احصا کند از کفار زبان کرد او را انحصار داند بنده دل فیغفر پس بیامرزد لمن یشاء مر
آن کس را خواهد بفضل و یعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل والله علی
کل شیء و خدای بر هر چیز قدیر قادر است بر غفران و تعذیب قدیر قوانست بر مضی و نزول آیة الا یکلف الله نفسا
الا وسعها مگر بقدر طاقت او و نیست و بیش از طاقت او و نیز آیة لا یکلف الله بعد از آن
برای آنست تا دانند که مواخذه و خطره متوجه بود زیرا که در وسع نیست آورد اند که چون این آیه نازل
صحابه کرام از تامل مضمون آن متالم گشته از صدق و نماز و صیام و بعضی از اعیان انصار رضی الله
عنهم اجمعین التماس نمودند که بیان آن حضرت سال تا رقبه صورت حال بر موقف عرض شما نمایند
ابن من بحال بود آب آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من الاعمال ما لا نطیق ما مکلف تکلیف کار کردند
بلکه چیزی بما فرستاده نشد که طاقت شنیدن آن نداریم حضرت استفسار نمود که آن چه چیز و کدام است
گفتند یا رسول الله فتحان دلها در قبضه اقتدار و زمام اند بنها و زنجیر اختیار راست احیانا خیال معاصی
در دلها در آید و فکر مناهی در خاطر ما خطوری نماید و ما از آن مکروه میداریم و از قوت بعضی می آریم
و حق سبحانه میفرماید سبحانکم به الله گرما را بدان بگیرد کار یاد شود و هیچ کس از عهده آن
بیرون نمایند سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که شما همان میگوئید که بنی اسرائیل گفته اند سمعنا و عصینا

لاجرم چندین بار بگفتار ایشان متوجع شد بگوش بر سمعنا و اطعنا و اجابت اصحاب از کلام سید اصحاب
اطمینان تمام یافته گفتند سمعنا قولا و اطعنا امره و بیرکت این گفتار کار و شوار ایشان بر روی
بآسانها و حق سبحانه و تعالی این امت را بسبب این آیه فرستاد آمن الرسول
گرویده اعتقاد کرد رسول الله محمد صلی الله علیه و سلم بما انزل الیه بآنچه بوی فرستاده شده است
باو من ربه از پروردگار او که این آیت قرآن است و احکام دین و حقوق منزع والمؤمنون و مومنان نیز
از امت او بدان بحث کردیم مومنان جمع کردیم مومنان ایشان را فرمود کل همه ایشان از نبی و مومنان
آمن بالله گرویده اند بحق سبحانه و تعالی بیکی از اسماء و اسمای حسنی و صفات جمال و جلال و افعال مقدسه
و احکام کاملا و ملائکته و فرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند و بنات لی و رسله
از حق سبحانه با نبیا و سبب حصول وحی اند برسل و کتبه و کتابهای منزل وی که همه حق است و بحق او
غیر مخلوق و رسله و فرستادگان او که همه پاک معصوم اند و بر کرنیه و وحی گذارنده و خواننده
براه حق لا نفرق میکنند ای مومنان که باجد انبیا کلیم و ابراهیم بین احد
میان هیچ یک
من رسله از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از وی حسد بعضی را منکر شدند
و قالوا و گفتند مومنان سمعنا شنیدیم قول خدا را و اطعنا و فرمان بردیم امر او را بس طرق التفات
از حضیض غیبت بذروه خطاب آورده گفت غفرانک ربنا ای طلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما و
الیک المصیر و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول را مرتبه قول بگوش سند اعتبار
کنند این آیت را باید گفت اما حدیث متفق اند بر آنکه این آیه زمانی نکبت دیر اسطر در شب معراج
برای حضرت نازل شده باشد چنانچه در صحیح مسلم روایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد است که آنحضرت
در شب معراج بر سدره منتهی فرود آمدند فاز بجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان ملک کشته بیعنی کبایر را بیامرزد
مرکسی را که از امت که شریک نیارد بخدای در بنا هم آورده که چون رسول صلی الله علیه و سلم بمعراج رفت بر طبقه
کونین از قدم همت طی کرده بمنزل قرب سید قطعه سوی عالم نشاء و در دو جهان سایه هم نماند
بر دو آمد بر زبده بود خویش ما که گردیده بود مقصود خویش ما بود فیکه در مقام ادنی سلام و کلام
آلهی در مقابل تحیات حضرت رسالت جای واقع شد حق سبحانه و تعالی بر استماع این فرموده که

اسی الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلی الله علیه و سلم مناجات کرد محتوی بر آنکه هر اشرف بی مناجات
است و از برکت نبوت حق سبحانه فرمود که و المومنون کل المومنات آمنوا که تو در قبول احکام چه نیکو بندی
خواجه عالم فرمود و قالوا سمعنا و اطعنا حکایت آنست که من هم بر ایشان سبک کردم لا یکلف الله نفسا
بخلاف عقد سمع و طاعت یا با نظر بآنچه بکار بندی الا وسعها مگر بقدر طاقت او لها ما کسبت
آنچه از نیکیها و عقبها ما اکتسبت و بدیها بیاورد حضرت رسالت این محل مالها را تنها
آغاز عاکر که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم عمل
نیکو را خوب نشد او اخطانا و خطا کردیم و بیاد قصد مرتکب شدیم ربنا ای پروردگار ما
و لا تحمل علینا و بار مکن بر ما اصرا بار گران کما حملته بانچه بار کردی بر آنکه از کل الذین
من قبلنا بر آنکه بر امتان پیشین از ما بود بدینه یهود و نصاری که مخالف شما و بر ایشان واقع بوده ربنا
ای پروردگار ما و لا تحملنا و مگیر ما را ما لا طاقة لنا به بآن چیز که نیست طاقت ما را بآنکه حضرت
نفس است دو سوره را دو قول مفسران آیه را بر دو اند و تاسع آنچه مناجات شده اند و بقول دیگر کل یکی را
استیلا شیطان بر واسطه غلبه شهوات بر نفس یا خواست عمل با هم چه بنده را از حق مشغول دارند و از آنها
برآید باز دارد و گفته اند طاقت بنا به نفرین دوام است اعراض و استقیم و اعف عنا و عفو کن و درگذر
از خطا و فراموشی ما را و اغفر لنا و بیامرز گناهان ما و ارحمنا و بخشش بر ما بفضل و عنایتی ما
انت مولانا تو کارساز و یاور بنده مایی فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر گردان علی القوم
الکافرین بر گروه کافران آورده اند که معاذ جبل رضی الله عنه این سوره را ختم کردی آیین گفتی در حضرت
که حضرت ساز بنده این دعا را در شب معراج تحکیمت و ملائکه آمین میگویند حق سبحانه اجابت مبرور سوره
بسم الله الرحمن الرحیم الم آلم مفتاح سوره باسم دست یا الف اشاره
باسم حی است و لام بلطف کریم او و میم بمحبت قدیم او در کتب الاهی در دنیا عالم العموم شناسائی و نعمت
بقای او در سر گفتی با در باب خصوص و اهل فیض محبت بر مهتاب او و در هر دو جهان خلق خواص و اهل الله
خدا آشنای بر مستی اند الله لا اله الا هو حی نیست موجود مستحق عبادت مگر او الحی زنده که حیوة
هر زنده از اوست القیوم پایندهٔ که قیام هر پایندهٔ بدوست جمعی از الفاظ بحری بمدیه آمین مجوز استعمال
که با حضرت رسالت در جاب حضرت عیسی علیه السلام مناظره کرده و حضرت بعد از علای شان ایشان را با سلام

دعوت نمود و ایشان گفتند که ما مانا شما اسلام بر دین فلان که بر دین الهی در گذشت و در حضرت رسالت صلی الله علیه
فرمود که اختیار نیست دین و فرزند بجناب الهیت از اسلام باز دارند شدت مرسانید گفتند ما را بیاید فرستاد
عیسی بحق بجا محمد و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست صلی الله علیه وسلم فرمود که نسبت شما
بر فرار و اهمت و خواهید که عیسی عرض ایشان خواهد چشید و دیگر ثانیه آنی میگفتند که قصور و ضرورت
رحم در رحم مادر کریم متقدیر بود دوم بعقیده شما پروردگار عالم صورت نیست و دیگر میگویند که عیسی
و حضرت الله در رفتن و آمدن خواب و خوراک و پوشیدن نسبت میکنید و حق سبحانه از این مرتفع و منزه است
این بین ساکت شده از مجادله خاموش شدند و نازل شد آیه اولین نازل شده چون اتباع ایشان تا روز قیامت
الوهیت عیسی و اراده در صورت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم واقع شد لاجرم بایل سوره ذکر الوهیت
حق اجوبه و قبوت لا نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که **قُلْ** فرو فرستاد خدای **يَا أَهْلَ**
الْكِتَابِ مرو قرآن **لَا تَغْلُوا** بدرستی و راه اختیار راستی در دلالت **فِي دِينِكُمْ** دعاء که موافق است آن
کتاب **غَيْرَ الْحَقِّ** مگر گفتار حق که بشما فرود آمده و آن موافق است در توحید و نبوت و معاد و اصول شریعت
وَلَا تَقُولُوا و مگوئید **إِنَّمَا الْمَسِيحُ** و فرو فرستاد توریت و انجیل را **عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** بعثی از فرستادن قرآن **رَسُولُ اللَّهِ**
راه نمایند و مبری امر انجیل و طریق حق از آن و کتاب بسوی مبعوث است **وَكَلِمَتُهُ** و کلمه او بود بدرستی که موافق است بدین بقی
بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثانیا **أَلْقَاهَا** فرو فرستاده گاه
دگر را بعد اکثر اند و حق و باطل تقدیر کرده آورده که فرقان معجزیست که مقارن انزال کتب بوده و در دعوی
صادق و کاذب بدان متمیز شده **إِلَى مَرْيَمَ** بدرستی که آنکه نیکو بدند **وَرُوحٌ مِنْهُ** بآیات الله
بشارتهای قدرت الهی بآیات قرآن یا انجیل که برکات علی است اند و طریق اعتدال **فَآمِنُوا بِاللَّهِ**
وَرُسُلِهِ ایمان آورید بخدا و رسولان او **وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ** و مگوئید که خدا سه است و قائل بر تعدد
خداوند و غایت عقوبت ایشان **انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ** بدرستی که خدا **إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ** بوشیده و ساندرو
هر دو چیزی از کائنات **سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ** و در زمین و در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع علوم
از موجودات و مقدارات و صفات علم علمی علیه السلام بعضی از صفات جمال و آن مبرر مقابل حق بود بیان
آنچنان علم ناقص مستدل اخوان شدید بر وجود او **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** آنچه موجودات **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا** و کافی است
که قصور میکنید شما **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** در رسمهای دوران شما **لَنْ يَسْتَنْكِفَ** هرگز ابد دراز و کوتاه کرده

اعتنی سباه و سپید و ناقص کامل نیست و زیبا و سعید و شقی اقدرت عیسی علیه السلام بیشتر توجه بوده بلکه
در رحم مریم تصور یافته و صورت خود نزد قادر بزرگ مصور مخلوق است مخلوق است بحالی خالق **وَلَا الْمَلَائِكَةُ**
الْمُقَرَّبُونَ و نگرید حضرت تقدیر و عدد ایشان **وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ** و هر که تکبر کند **عَنْ عِبَادَتِهِ** از عبادت خدا و فرمان بندگی
وَيَسْتَكْبِرْ و تکبر کند **فَسَيَحْشُرُهُمْ** و زود باشد که حشر کند ایشان را **إِلَيْهِ جَمِيعًا** بسوی خود همه
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و اما آنکه ایمان آوردند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای نیک **فَيُوَفِّيهِمْ** پس تمام دهد
أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان **وَيَزِيدُهُمْ** و زیاده کند ایشان را **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل خود **وَأَمَّا الَّذِينَ**
اسْتَنْكَفُوا و اما آنکه تکبر کردند **وَاسْتَكْبَرُوا** و تکبر کردند **فَيُعَذِّبُهُمْ** پس عذاب کند ایشان را **عَذَابًا**
أَلِيمًا عذاب دردناک **وَلَا يَجِدُونَ** و نیابند **لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ** از غیر خدا **وَلِيًّا** دوستی **وَلَا نَصِيرًا**
و یاری دهنده **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **قَدْ جَاءَكُمْ** بدرستی که آمد بشما **بُرْهَانٌ** حجت **مِنْ رَبِّكُمْ**
از پروردگار شما **وَأَنْزَلْنَا** و فرو فرستادیم **إِلَيْكُمْ** بسوی شما **نُورًا** روشنی **مُبِينًا** روشن
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنکه ایمان آوردند **بِاللَّهِ** بخدا **وَاعْتَصَمُوا** و چنگ زدند **بِهِ** بدو
فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آرد ایشان را **فِي رَحْمَةٍ** در رحمت **مِنْهُ** از خود **وَفَضْلٍ** و فضل
وَيَهْدِيهِمْ و راه نماید ایشان را **إِلَيْهِ** بسوی خود **صِرَاطًا** راه **مُسْتَقِيمًا** راست **يَسْتَفْتُونَكَ**
میپرسند از تو **قُلِ اللَّهُ** بگو خدا **يُفْتِيكُمْ** فتوی میدهد شما را **فِي الْكَلَالَةِ** در کلاله **إِنِ امْرُؤٌ**
اگر مردی **هَلَكَ** هلاک شود **لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ** نیست مر او را فرزند **وَلَهُ أُخْتٌ** و مر او را خواهری است
فَلَهَا نِصْفُ پس مر خواهر را نیمی است **مَا تَرَكَ** از آنچه ترک کرده **وَهُوَ يَرِثُهَا** و او میراث برد خواهر را
إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ اگر نباشد مر خواهر را فرزند **فَإِنْ كَانَتَا** پس اگر باشند دو خواهر **اثْنَتَيْنِ**
فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس مر ایشان را دو ثلث است **مِمَّا تَرَكَ** از آنچه ترک کرده **وَإِنْ كَانُوا** و اگر باشند
إِخْوَةً برادران **رِجَالًا وَنِسَاءً** مردان و زنان **فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ** پس مر مرد را مانند
حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ بهره دو زن است **يُبَيِّنُ اللَّهُ** بیان میکند خدا **لَكُمْ** مر شما را **أَنْ تَضِلُّوا**
که گمراه شوید **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ** و خدا بر هر چیزی **عَلِيمٌ** داناست

بعدد الله عدد شهاد

سبکو بنده ای پروردگار ما الذین یؤمنون بیهمان که میخرند مسلمانان فقولنا پس گفتیم ما از دین حق و رب ربنا بخش
ما ذنوبنا گناهان ما و کفر ما از دیگر کفر و قوله فی اعتقاد ایمان و مومن صفت است یا ایمان بر زبان و عصمت از
شک و شبهه ایمان و قنا عذاب النار و بدرستی که نگهدار ما را از عذاب دوزخ ربنا ای پروردگار ما انک مع الناس
بدرستی که تو فرام آرنده و دهنده مردمانی از مسلمانان ربنا و ربنا بدرستی که تو ما را بر دین حق ثابت گردان
شک ای اقوم آن ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بهشت و دوزخ است
ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بدین بود فریضه و نصیر کنار قریش که حضرت رسالت صلی الله
مومنان بیکتر در دوشیست و بسیران نیاورد و خورد اموال و اولاد مخالفت مکافرت مسلمانان لن
تغنی عنهم دفع نکند و باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان و نه اولادهم و نه
فرزندان ایشان که با وجود آنها علم مسلمانان می آرزند من الله از خدای شیئا هیچ چیزی
در دنیا اگر بخیر در رسانند و در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنم رانند و اولئک ایشان کردن
هم وقود النار ایشان نیز آتش انگیزه دوزخ و عادت این مشرکان با خود و نصاری در نکند بجهت
رسالت پناه کدأب آل فرعون مانند مثال کار فرعونیان از نکذیب موسی علیه السلام والذین من
قبلهم و عادت کسانی نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود کذبوا آیاتنا بدروغ داشتند
آیتهای ما را با حجرات بنیا خود فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشان را بذنوبهم بگناهان ایشان
از انکار و تکذیب و غیر آن والله شدید العقاب و خدای سخت عقوبت بر کافران قل
للذین کفروا بگوی محمد صلی الله علیه وسلم مر آنکسان را که کافر شدند از یهود و نصاری که رنده در دوزخ
الله ستغلبون زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر غنائم و تحشرون الی جهنم
جمع کرده شوند در مضیق جهنم و بئس المهاد و بد آرام گاهیست دوزخ قد کان لکم آیة جنگ کفار قریش
میفرماید قد کان لکم آیة بدرستی که بود شما را علامت و نشانه درستی نبوت محمد صلی الله علیه وسلم
فی فئتین التقتا در فرقه دو گروه که بهم رسیدند در جنگ بدر فئة تقاتل گروهی که
کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای که با مسلمانان بغزا بودند وسبعمائة و سیزده تن بعضا و قوم بعضا
جماعتی در روایت اسی و یک تن و اخری کافرة و دیگری کافر بود که بسیار بود جماعت
قصد در نجات تن یرونهم میدیدند مسلمانان ایشان را مثلیهم کفار را مثلیهم دو برابر مسلمانان
رأی العین

دیده انکار را اگرچه ایشان سه هزار مومنان بودند اما تن سه هزار و سه صد کرده که یکی از مشاهده در آن
انکار از آن غالب آمد نامه صاحبه بغلبه ما نیس در آن محل کفار را دو برابر ایشان یافتند تن بودند و
قتی ظهر مسلمانان و روی برب آمدند و بر دشمن غلبه کردند و علامت مدد کردن ایشان بود که ملائک بر سیاه جنگ
در اخبار آمده است که در میدان قتال مومنان ملکی بچهره فاژان را در رفتار جنگ در سر و در تنا تنی جنگ
مومنان را صفت ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب نشوند و بدین تقدیر فاعلیت کار از آن با
و هم هم رایج بمومنان علامت صحت نبوت آن بود والله یؤید و خدای قوت دهد بنصره بیاری کردن خود
من یشاء هر که خواهد ان فی ذلک بدرستی که در آنفعل که شد و تکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتبار است
لاولی الابصار مر خردمندان بینا بها را مراد بینائی دل که بصیرت گویند قرئ نیست دارنده
بینائی آراسته شده است للناس برای مشرکان حب الشهوات دوستی آرزوی نفس مراد تشبیهات است
و رغبت عند و حق تعالی بود که خالق افعال و دواعی است و تیر بین جهت بندگان باشد و گفته اند مزین است شیطان
کسی آراید در چشم حسن انسان این شهوات من النساء از زنان که بدین دام انداخته والبنین
و پسران که بجهت طلاع والدین اند والقناطیر المقنطرة و قنطارها گرد کرده باقی مانده من الذهب
والفضة از زر و سیم قنطار سه هزار مثقال است یا هشتاد هزار درم نقره با بزر و نقره و از
دینار و درم والخیل المسومة و دیگر اسپان بلق اسفار مراد آن نشان که بجهت هنر ظاهر کرده اند
چون طوق البهی و عرکهای اصل آن گفته اند سومه اسپ آراسته است یا نشان علق بهوار فرسه یا بلق که
اعراب آن بنیز بوده والانعام و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسپند والحرث و کشت زارها
زمینهای زرع ذلک این که یاد کرده شد و در نظر گذار در سد کننده متاع الحیوة الدنیا
چیزیست که مر خود را آسایش باشد از آن در دنیا والله و خدای که مبعوث بحسن عنده حسن المآب نزدیک او
نیکوی بازگشت حسن المآب جز در قرب الارباب مصدر مرتبت فرد چنانکه گوئی کوه و هر آرد هوس الحسن
هر آینه حسن المآب قل اؤنبئکم بگوی آیا خبر دهم و نمایم ای در دیدن صحابه بخیر من ذلکم بهتر از اینها که
گفته شد للذین اتقوا برای آنها که بهتر کردند از شرک غایه مومنان بیاد آمار نکاب فرشتن بکرد شتند
یا از متاع و دنیا بدست بدست چون اهل صفه مر ایشان را عند ربهم در مرد کار ایشان جنات
بوستانها که نمود کرد آن بهشت از دنیا آنچه در دوست و در رحمت آمده که موضع سرور است تجری

من الدنیا و ما فیها من صفت و بستانها میکند تجری من تحتها الانهار سیر و از زیر درختان قصور یا اشجار
جویهای آب خالدین فیها جاوید باشند تنعیم الله آید بستانها نگر خلد و جنت آیت کرفتن خیار از آن
تخوف انظلی منعوف کرد وازواج مطهرة و زنان پاکیزه از حوری و انسی و رضوان من الله و بکیرند از خشنودی از خدای و این از همه
نعیم بهشت است والله بصیر بالعباد و بینا بکاران و احوال ایشان الذین منعیان که نامان بزرگ
جنات خواهند بود آنانکه از روی نیاز یقولون ربنا میکویند ای پروردکار ما انا آمنا بدرستی کسی
ما کردیم بآنچه تو فرمودی فاغفر لنا پس بیامرز برای ما ذنوبنا کناهان ما را و مرحمت کرد و فرمود عصیان
ما کن وقنا عذاب النار و فرو ما را از عذاب آتش دوزخ نکهدار الصابرین بدیکه صفت ایشان بشکیبد کسی که کاه
بر خواهش و سختی باید بزرگ که خطورات و شبهات و آرا و فرقه هجوم آفات و بلیات الصادقین آنرا راستانند در
قول و فعل و نیت والقانتین و فرمان بردار اند مر خدا را و در نماز و آشکارا والمنفقین و انفاق کنانند
از مال خدا بر اهل استحقاق المستغفرین و آمرزش خواهند کنانند بالاسحار در سحر کاه و اوقات اجابت است
بانماز کزارندکان در وقت آخر شب یا اول کسانی که نماز بامداد بجماعت مستحقان کی بیند که اهل تقوی صابر اند
در کشیدن بار طاعت و صادق اند در تهیه مناهج ارادت و قانتاند در سلوک السد و سیر و الله
بی صور و فهور و منفق صفات و ذات اند در وجود و مستغفر نداء از نور قلیب که توجه است بغیب حق
بیت کنا قاید شهود ما سوی الله له ازین فوج کناه کاه مستغفر الله و ازین صفات که مذکور شد صبر اند از
سلوک است و صدق اند از حق با صاف ملک الملک و خواب اشتغال بنفس نفس بر الطفوای انفاق سب محبت
در زیر قبول اند از استغفار فرا در توبت و استغفار هستی سالک در مغرب فنا موار نشود و خورشید
بقا ابدی از مطلع شهود الله طالع نخواهد شد و ذکر سحر که مرتبه ذکر اهل الله است بظهور صفات از روز است این فایده
مبدء بهر چون شاهد جبروت بر جمال ملک الملک متجلی شد شب وجود ما بعد که نمود بود آن را بدید کشت صبح
شهود و وحدت تمثل از افق حقیقت بروی نماید و سر کلام تمام آن عالی مقام اطفاء السراج فقد طلع الصبح
ابهاج چهره کشاید مشهودی لعله نور وحدت بشافت از کیوان ؛ جلوه ذات احدیت بآمد ؛ صبح وصالش دمید
در همه آفاق ؛ از بهر طرف بانک الصلوة بر آمد ؛ در اسباب نزول آورده که دو حبر از حبار شام بمدینه
آمده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سوال کردند که بزرکتر کرامت و بزرکتر شهادتی در کلام خدا آنرا است

بیان آیه نازل شد شهد الله کواهی داد خدای بر خود که دیا علام کرد بیان فرمود انه الا هو است خدای
بجز او زیرا که نمی شنیسی لا اله الا هو هیچ معبود نیست نه بر مستحق مکر او والملائکة و فرشتکان عزیز
وجه خدای دادند و اولوا العلم و خداوندان علم که مومنان اند که بدانچه بر انبیاء و انصار یا علمای
امت چون کواهی شهادت قائما در حالی که هر یک از علما قائم اند بالقسط بعدل و اداء شهادت
با عدل کواهی نداد خود بر وحدانیت او قائم بود بعدل یعنی حاکم بر راستی و کفته اند شهادت حق نسبت والله است
بر توحید و شهادت ملائکه از فرد بودن است و کواهی علما از ایمان ایشان است و حق نسبت علما و شرف
ایشان از اقرار و شهادت ایشان است با شهادت حق معلوم میشود که لا اله الا هو آمد مکر از دیجه تاکید است
و مزید اهتمام معرفت و که توحید العزیز قوت غالب یعنی قوت است الا که لا حق شود بدو توحید محمدیه
و وصف و اصلی کرد بوجه امر او وجه مر مومنان را باظهار کلمه توحید الحکیم و دانا است در شهادت و قدرت
خود ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند الله الاسلام نزد خدای اسلام است نه یهودیت
و نصرانیت وما اختلف الذین و اختلاف نکردند آنانکه دین اسلام جز است و محمد بجز آنانکه
اوتوا الکتاب داده اند ایشان قرب الا من بعد ما جاءهم العلم بعد از آنکه آمد دانش بحقیقت امر
یعنی قرآن بدایشان فرود آمد بموافق و مصدق کتابشان نکار خلاف کردند بغیا بینهم
از روی حسد با جور که در میان است با میل بریاست و بزرکی قوم ومن یکفر بآیات الله و هر که انکار کند قرآن
و معجزات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از ما فرا کشته فان الله بدرستی که خدا سریع الحساب
زود حساب است یا پس زود باشد که ازین عالم برود و عذاب آنرا بر او بر کرد و انکار ایشان فان
حاجوک پس اکر با تو یهود با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت با تقاضای بحران در مقام جدال
باشند بواسطه عیسی علیه السلام فقل اسلمت بکو در جواب ایشان که تسلیم کردم وجهی خود را یعنی
خودی خود و کرد و اختیار و نیت دل خود را سپردم لله مر خدا را ومن اتبعن و آنها که بر دی کردند مرا
بهمین که زنده اند من کردم وقل بکو ای محمد للذین اوتوا الکتاب مر آنکسانرا که کتاب بدایشان داده اند
بسنی یهود و نصاری والامیین و بکو مشرکان عرب که کتاب نداشتند ءاسلمتم آیا اسلام آوردید
چنانچه من آورده استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام آرید فان اسلموا پس اکر اسلام آوردند آنها
فقد اهتدوا فقد اهتدوا پس راه یافتند بمقصود و از راه بدر ضلالت بمقصد کل رسیدند وان تولوا

واگر اعراض کنند و نبوت را مسلم نیارند تو را هیچ ضرر نیست فان تولیتم فما ارسلنا علیک علیهم حفیظا پس این نیست که بر تو نگاه
رسانیده باشی و انا کنا نعلم ما یصنعون بدرستی که ما دانا بودیم بکردار بندگان تصدیق و تکذیب ایشان الم تر الی الذین
یکفرون بدرستی که آن کروه که ناشناسند بآیات الله بقرآن و محمد و معجزات روشن که بر وی ظاهر شده
و اضافت دو کلمه آدمی و یتبدلون الکفر بدل الایمان و میگشتند بغیر ایمان بغیر حق بی ناگاه گفتن بر راست بلکه
در این سخن تکذیب چون قل یحیی بی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میگشتند و آن صورت فتح
از آنکه تصور کرده بحق میگشتند آنحضرت سات روایت کرده اند از ثابت و این آیه فرمود که بنی اسرائیل
جهل پیغمبر را در یک ساعت اول روز میکشتند پس سود و آن کس انها تا در بازار ایشان بر خاستند
تا ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان از بر آخر روز نشستند چنانچه خدای تعالی میفرماید و یقتلون
النبیین و میکشتند انبیا ناحق از روی حقانیت بالقسط فرماینده بعدل و راستی من الناس
از مردمان بغیر ما سوای انبیا فبشرهم بعذاب الیم پس خبر ده ایشان را بعذاب دردناک بجنبی و عید داده اند
بجای اشارت اولئک الذین آن گروه فاعلان بلا استثناء اخلاف ایشان تا ملکه که بینا بیه شبهت
حبطت اعمالهم تباه گشت جهاد آن ان که میکشتند بدیده احکام توریت و شریعت موسی علیه السلام
فی الدنیا در این سرا و کسل اولئک مستانه و ما لهم من ناصرین و نیست ایشان را یاری کنندگان در روز قیامت عذاب ایشان دفع کنند
الم تر آیا نمی بینی الی الذین بسوی آنانکه اوتوا نصیبا داده شدند بهره من الکتاب از توریت
یدعون الذکر میخوانند آن را بسوی توریت لیحکم بینهم تا توریت تا حاکم در میان ایشان در قصه یهود خیبر که حکم یهود را رجم را منکر شدند در سوره مائده
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و بود وی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بیهود را دعوت باسلام کرد
نعمان بن ابو اوفی گفت ای محمد صلی الله علیه و سلم بن یاتو در حضور علما دین خود مناظره میکنیم
حضرت فرمود آن صحیح و اگر ما از توریت بر تو عرضه کنیم صفت آنحضرت سات بجا بیاورند و بر حکم کتاب ایشان
در این قبول یا نمودند آیات توریت را صاحب فکر و حق قبلا فرمود که ایشان را بتوریت میخواندند ثم یتولی
پس روی میگردانند فریق منهم گروهی از ایشان که در رسالت مبعوث بودند وهم معرضون و ایشان از آن
کتاب کاندر آن حق ذلک این اعراض از حکم توریت مر ایشان را بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان میگفتند

لن تمسنا النار نخواهد رسید بما آتش الا ایاما معدودة مگر روزی چند شمرده که عذاب آن
وغرهم و فریب داد ایشان را فی دینهم در کیش ایشان ما کانوا یفترون آن چیز که میگفتند که رسیده
قسمت عذاب در شفاعت بآباء ایشان از آن فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم
آن هنگام که جمع کنیم ایشان را لیوم آن روز حساب بلا ریب فیه بی شک نیست در وی و وفیت
کل نفس داده شود هر نفسی بتمام ما کسبت جزای کسب کرده اند وهم لا یظلمون و ایشان ستم زده
نشوند و نقصان نیابند زیادتی سیئات عمرو بن عوف رضی الله عنه روایت کرده که در غزوه اعراب که در
حنین بکر بود کی سخت بیامد تا بدو صحابه بسیار مشکل آن عاجز شده در جوع بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
نمودند آنحضرت بدان موضع آمد و همان بود بسیار گرفت و آنحضرت دعا بدان بیامد بسیار جمال
فرود آورد که از آن مشکل سخت قدر بیست برفته از میان مشکل آن بحسب که از زیاده آن آنرا کس
بدیده و روشن بحکم بدان رسید و ملکهای کسری و قیصر خاقان و آنرا بود بقرب حضرت عذاب
انسان بر بست و نیارست که بر وی مشتاق آن عمارت صفای آن کس ظاهر گشت قوت بود الامه ظهور نمود که
قصد و نیا غرور و مظر از آمده و صحابه تکبیر گفتند آنحضرت فرمود که زود باشد که امت من بر آن ظفر یابند
گوشکها جبر تصرف در آنرا نه آثار رسول خدا بابل سلام با طراف و روم و قسطنطنیه برسد و شقه بارات فرمود
من بیاید بیش دولت بر مفارق ابل آن کشند و مومنان سرور شده و هم مشکل تو بر نقد بر رسانید
و منافقان طعن سخره و استهزا افکنده زبان طعن بگشودند و عجب کاری که این در آنرا بیم مشرکان عرب خندق میکنند
و بجز آواز لشکر دشمن بانگ از دروازه بیرون نمی نهند و بامان خود را بگرفتن روم فارس و مرکز عده
میدهد حق سبحانه این آیه فرستاد قل اللهم بگوی ای بار خدایا مالک الملک ای خداوند پادشاهی
و متصرف در آن تؤتی الملک عطا میکنی پادشاهی من تشاء هر کرا میخواهی و تنزع الملک
و می ستانی ملک من تشاء از هر که میخواهی بعضی از مفسران بر آنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است
کسی سحابه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهی سپارد و مثال شیر بیابان که از نخل اختیار هر که خواهد
بیرون می آرد و منتفع اختیار بدست قضا و است ای هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد و گفته اند
ملک ساده و نبوت است از بنی اسرائیل بستد و بنی اسماعیل را داد یا ملک محمد را حوالت آن که کفار قریش را
از آن محروم ساخته اسلام را بعتبه علیه نبوه حواله فرمود و ملک فارس و روم و یمن که از ارباب آن انتزاع کرد

چون آن را زمانی داشت و زنو محققان ملک فیض است هر کرا کمال کرد عزیز و دهی شد و آنرا هر کرا
باز گرفت مذلل و دوسرا گفت الحمد لله رب العالمین آنمود بی حمد و ثنا آن ملک فیضان ایست و اهدا فیضه لقوله تعالی
یکی است هر کرا خواهد بیاید و نظر است عنایات صاحب الدولش خواند و هر کرا زاهد آنها در دوستان جهان بیند
بنفسه بران نکته اندیشه کند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و از جهت دی ساری من یشاء
و صفت چون عمر و سنا بیان وی و یهدی و خوارد بیمقدار کرد الی من یشاء و هر کرا خواهی
بگوی نکره و نکوبی چون ابو جهل بر دان او با مراد حرف این است با سنبلوار بر دنیا عزیز
عجز و ذلت ایمان تا ملی در دو و غیر ایشان از کفار ام با عزت مومنان نظیر یهود و نصاری و ذلت
ایشان لقوله عزیز با ملک و جاه و گفته اند عزت نفرت قناعت است و ذلت بخت حرص و استغنا
قناعت فقیر از اهل دنیا تنگی ساند و تکاهوی حرص غوا کرا از و صف فعال ملک در تفسیر بیضاوی آمده
که سلطان محمود غزنوی انار الله برهانه در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مغربی غزنوی
قدس سره که در زمان خود قطب الاولیا بود آمده استدعا فاتحه نمود بجان او در صف فعال استاده
از تفسیر تعیین شاه و تنزل من تشاء نکته درخواست نمود و خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن
نبود رحمی استغنای تا بنت تو تا بهزار و نه مقصد بیان حکمی و هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد
هزار سوار ملک بخته ملک ذلی ملک بیش بیش بخانه بجوش من کند ذلی آورد و در صف فعال یاد دارد مرا
بالین ظلم کنه و پای بر بینه ملک قناعت نکند و در صدد آزادی ایجی داد و ما ای آن کو بقناعت غنا
شد از فیض تعدی تو شاد شد و آن کو ره حرص و آز بمود مشهور تنزل من تشاء
و نزد محققان عزت بنسبت لقا و کشف عطاست و ذلت بحجاب حرمان و باز الف عطا
بیدک الخیر بدست تست بیند بیوفدرت نو تخصیص بیکو بیا از اعطا ملک و اعزاز مومنان
و اگر چه شر بر چون نزاع و از زوال ایدت قدرت داست اما تخصیص خیر بعنوان مقام ملک جواز سبب نزول
معلوم کرد کلام و سبب بر بشارت حال ایمان است و وعده ایشان بفتح فالیم و کنزه فتاییم با کفار کرده
باحد الفصد بن کما دو هند و یکه مقهور و مغلوب جنانچه مراد بیشتکم الوهام اعلاء و ده در خطاب
ابراهیم علیه السلام فرمود و اذا مرضت فهو یشفین حقیقت آن است که شر خالص در عالم نیست بلکه
امر نسبی است چنانچه در مثنوی معنوی میفرماید نظم بد به نسبت باشد این را هم بدان

بس بد مطلق نباشد در جهان ٭ تر بر ما باشد از باشد حیات ٭ نسبتی باید بدان باشد مدام
با نکته تر و قوی و شر عدمی و عدم با باد جود آمیزش نتواند بود و اهدا حضرت رسالت پناه را بنفسه
اندازه فرموده که انه یکلم بدک الشر این ایک صاحب نکته الخصوص خلعت طمال فواد علم مفارقت
اهل الخصوص بسبب من یحیی ایمانی نماند بلکه در نفت حضرت خاتم النبیین میفرماید نظم ملبت شاه
بلغ بلغ ٭ شاها بنشین و فارغ ٭ دانت چشم حرص و دون سره ٭ از شاهنشاهی نخواهی بر حضر
چون نظاره جهان بر ناست ٭ هر چه دو نیکی که بدیه حرمت ٭ کانچه نیک اختصاص الله است ٭
و انچه از نقایص عدم است ٭ اعرب کیف یکلم بدک ٭ لکن الشر لا یعود الیک ٭ ملک علی ذلک
بدرستی که تو بر مرحمت چیز عطا و اشرح و اغراز داد ال قدیر توانایی قوی الفعیل در صفت آری
فی التجار در روز نازدفت ترمل اقتاب به نقطه انقلاب شدی تا زمان طول انقلاب صبحی
از اجزای شب مکاهی و در اجزاء روزی افزایی تا روز یکه را اول تساوی اعتدالیم بود و در ایام بر طال
اطول ایام شود و تخرج النهار و در می آری روز را فی اللیل در شب بیفزایی در باقی سنه از
اجزاء شب بیان زیادت می سازی تا باشد که در آخر حجر اقصر لیالی بود و در آخر قوس اطول لیالی
بشود و تخرج الحی من المیت و بیرون می آری زنده را از جانوران حیوانات مثل من الیت از مرده که
آن نطفه یا انسان مثلی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و تخرج المیت و بیرون می آری
مرده را از جانوران نطفه و بیضه و دانه من الحی از زنان که آن حیوان و مرغ و درخت است و گفته اند
خبیث از طیب و طیب از خبیث یا کافر از جانوران کفار از مومن چون نوح علیه السلام
و مومن از جانوران ابراهیم آذر کافر چون آذر و ترزق من تشاء روزی میدهی از خزانه رحمت الواسعه بی حساب
هر کرا خواهی بغیر حساب بی شمار بیشتر بر مرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لا یتخذ المؤمنون
باید که فرا نگیرند مومنان که دوستان اند الکافرین نا کردیدگان را که دشمن اند اولیاء
دوستان و متولیان خود من دون المؤمنین بیرون از مومنان بجنب دوست من دون
مومن نباید پس مومنان باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با رؤسای یهود
طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه
از آن منع فرموده از روی تهدید گفت و من یفعل ذلک و هر که بکند آن دوستی با دشمن

قبس من النار بود نیست آن کسی را بر خدا حجتی بعد از پیغمبران ﴿لئلا﴾ برحجتی از او بر خلق نماند ﴿الا الذین﴾ مگر آنکه
بترسید و خدا ترسید ﴿منهم﴾ از شر رهای کافران ﴿تقیة﴾ ترسید از خدا مرد کرد بحکم تقیه در احتجاج اسلام
وقبول احکام امر دین بود و اما در حضرت تقیه خود از او نیست ﴿ویحذرکم الله﴾ و میترساند شما را
خدای از انکار صانع ﴿نفسه﴾ از عذاب خود یعنی عذابی که مهاشم مستحق قهاریه حق سبحانه بود بسطوت
عزت او از انکار صانع ﴿الی الله﴾ از عذاب خود یعنی عذابی که مهاشم مستحق قهاریه حق سبحانه بود بسطوت
عزت او از انکار صانع ﴿المصیر﴾ و بسوی خدای بازگشت همه ﴿قل ان تخفوا﴾ بگوای مومنان اگر
پنهان دارید ﴿ما فی صدوره﴾ آنچه در سینهای شما است یعنی در دلهای شما و موالات کفار ﴿او تبدوه﴾
یا آشکارا کنید ﴿یعلمه الله﴾ خدای آنرا میداند و ﴿ویعلم ما فی السموات﴾ و میداند آنچه
در آسمانهاست از اصناف علویات ﴿وما فی الارض﴾ و آنچه در زمین است از انواع سفلیات ﴿والله﴾ و خدای
که علم او از لوح محفوظ است ﴿علی کل شیء﴾ بر هر چیزی ﴿قدیر﴾ توانا است بر هر کس که داند و شکافتن
آن میتواند و قدرت او بهر قدرت او احاطه کرده میتواند نگاه کرد و ترسید ﴿یوم تجد﴾ روزی که
بیابد ﴿کل نفس﴾ هر کسی از ملائکه کان ﴿ما عملت من خیر﴾ هر چه کرده باشد از نیکوئی ﴿محضرا﴾ حاضر
گردانیده نزدیک خود یعنی بنیه حسنات را ﴿وما عملت من سوء﴾ و آنچه کرده باشد از بدی ﴿تود﴾
دوست دارد آن نفس ﴿لو ان بینها﴾ آنکه باشد میان او ﴿وبینه﴾ در میان آن عمل بد
﴿امدا بعیدا﴾ اندازه دور یعنی بخواهد که مطلق عمل خود را بر بیند ﴿ویحذرکم الله﴾ و حذر میفرماید
خدای شما را ﴿نفسه﴾ از خود و شهوات آورده که خدای شما را میترساند شما را از آنکه در ذات او شک کنید
بدین نیکو وضع مناسبت کند میان ذات خود و ذات خلق ﴿والله رءوف﴾ و خدا مهربان است ﴿بالعباد﴾ بر بندگان که
خورشید را چه در هوا خاک را با عالم پاک ﴿والله رءوف﴾ و خدای مهربان است ﴿بالعباد﴾ بر بندگان که
مبالغه میکند و تحذیر از ایشان ﴿قل ان کنتم﴾ بگوای کسانیکه ادعای یهود و نصاری کردند ﴿تحبون الله﴾
الله را چه ادعا و در عالم انکار کرده اید و دعوی میکنید ﴿فاتبعونی﴾ پس پیروی کنید مرا ﴿یحببکم الله﴾
پس بر دوست گیرد شما را ﴿ویغفر لکم﴾ و بیامرزد شما را ﴿ذنوبکم﴾ و بیامرزد گناهان شما را
﴿والله غفور﴾ و خدای آمرزنده است کسی که بیامرزد متابعت من را ﴿رحیم﴾ مهربان است
بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب با قریش است که می گفتند که ما بتان را دوست میداریم و بتان را عبادت

ایشان نزدیک خدای آسمان امید دارم که ایشان را نزدیک کند اگر حق را دوست میدارید متابعت بهیچ
و بگوئید ﴿قل اطیعوا الله﴾ بگوئید بزبان بر دو عبادت او را و مرو نوای ﴿والرسول﴾ و بفرمان او را و احکام شرع
﴿فان تولوا﴾ پس اگر روی دهند و اعراض کنند از اطاعت خدا و رسول ﴿فان الله لا یحب الکافرین﴾ پس بدرستی که
دوست نمیدارد خدای کافران را و مضمر ظهور و مضمر ظهور از این میکند که قول الله را بر اطاعت خدا و رسول
گفت ﴿ان الله اصطفی﴾ بدرستی که خدای آگزید ﴿آدم﴾ آدم را که بدر بشریت تعلیم اسماء و سجده ملایکه و تبوت
انبیا و اصفیا ﴿ونوحا﴾ و نوح را که بخلعت بطلان عورت بر سفینه و نسخ شریعت متقدم ﴿وآل ابراهیم﴾
و نفس نجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنا خانه کعبه ﴿وآل عمران﴾ و آل عمران را که بدر
زهاد دون و اندر بر حالت و تکلیم ﴿علی العالمین﴾ بر عالمیان و زنان ایشان گفتند عمران پدر مریم است
و آل او مریم و عیسی بود و گفته اند خدای آدم را و هر کرد پدر مریم را و اهل و عیال و عیسی را بکتاب و رسالت
﴿ذریة﴾ و بجهت آن کرد پدر فرزندان این بعضها ﴿بعضها﴾ برخی از ایشان ﴿من بعض﴾ از برخی که زاده
مرا اولاد و پسندیده نواز آنها بر گزیده ﴿والله سمیع﴾ و خدای شنوا است آنچه اقوال عالمیان بود که گفته اند چون
﴿اذ قالت امرأت﴾ یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون گفت ﴿عمران﴾ عمران را ﴿رب﴾
﴿انی نذرت﴾ بدرستی که من نذر کردم ﴿لک﴾ آزاد کردن بنده از قید تعلقات و بنا خاص ﴿ما فی بطنی﴾ آنچه در شکم من است ﴿محررا﴾
و خدمت معبد تو کنند در آستان عزت سبحی قدس بر بندگی مسلم شدند و فرزندان آن کار بندگی کردند
و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین بر چنین نذر بنا فریضه بود بعد از نسخ حرمت ﴿فتقبل منی﴾ پس قبول کن از من
تقبل و بحکمت من بسبب که کردی شاید تو خیر باشد و خدمت معبد آنرا شاید بزبان حسنه حاصل
شد ﴿انک انت السمیع﴾ بدرستی که تو ای شنوای
سخنی را که در باب تو رفتم ﴿العلیم﴾ و دانای بمقصد من از نذر که جز رضا تو نیست ﴿فلما وضعتها﴾
پس آن حکام که نهاد مادر خود را ضمیر عائد بمعنی است یا تذکیره ﴿قالت﴾ گفت در سبب اقرار و تحریر
﴿رب انی وضعتها﴾ ای پروردگار من بدرستی که نهاده ام آن را ﴿انثی﴾ فرزند ماده ﴿والله اعلم﴾
و خدای داناتر است ﴿بما وضعت﴾ و بآنچه بار نهاده حقیقت صفت خواهد یعنی خدا داناتر بود بآنچه حق در وضع

وَلَيْسَ الذَّكَرُ و گفت چنانکه نیست این فرزند که من طلب کرده‌ام برای خدمت كَالْأُنْثَىٰ همچون فرزند
ماده که من داده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا و بدرستی که نام نهادم او را مَرْيَمَ یعنی این لفظ بزبان ایشان امة
الله است یعنی کنیزک خدای وَإِنِّي أُعِيذُهَا و بدرستی که من پناه میدهم او را بِكَ بحضرت تو وَذُرِّيَّتَهَا
و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از دیو رانده شده یعنی از مس او و دعای حنه بدرگاه مریم و عیسی
رسیده از مس شیطان محروس و محفوظ ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند
در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس بودند
فَتَقَبَّلَهَا پس بپذیرفت مریم را رَبُّهَا پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ بپذیرفتنی نیکو جهت
خدمت خانه وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نَبَاتًا حَسَنًا نشو و نمای نیکو یعنی بر آراست
بصلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون به نه سالگی رسید بانواع عبادات آراسته بر همه احبار غالب شد گویند پرورش
حسن بحق او بود یا حال او تا مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده و احبار را گفت دونکم
هذه النذیرة فرا گیرید این نذر کرده شده را از فرزندان بزرگان بقبول او رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف
افتاد تا قرعه زدند بر آن وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریت کرده‌اند بکنار نهر اردن بردند
در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمده
و کفالت بذکریا مقرر شد وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و قرار سپرد حق تعالی مریم بذکریا و زکریا او را بخانه برد و جهت ارضاع دایه
مقرر فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورد و غرفه که جز بنردبان صعود میسر نشدی برای
او ترتیب داد و هر گاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود داشتی و در محافظت
و حراست او باقصی الغایت کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و آثار ولایت بر صحایف احوال او لایح
گشت كُلَّمَا دَخَلَ هر گاه که در آمدی عَلَيْهَا بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه که آنجا می‌بود
وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا دریافتی نزدیک او روزی و آن میوه تابستانی بودی در میان زمستان و محصول زمستانی
بودی در فصل تابستان زکریا چند نوبت این صورت معاینه دید قَالَ يَا مَرْيَمُ گفت ای مریم أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا
از کجاست مر ترا این میوه در غیر وقت او قَالَتْ گفت مریم هُوَ این رزق که می‌بینی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از
نزدیک خدای است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد
بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هُنَالِكَ در آن وقت که زکریا غرفه

تازه در غیر هنگام آن مشاهده کرد طمع در خاطرش افتاد با وجود پیری بوجود فرزند پس در همان محراب دَعَا
زَكَرِيَّا بخواند زکریا رَبَّهُ پروردگار خود را قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من هَبْ لِي ببخش مرا
مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فرزندی پاک از آلایش گناه إِنَّكَ بدرستی که تو
سَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آنی فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کرد او را فرشتگان
و گویند همین جبرئیل بود تنها تعظیم را بطریق جمع یاد کرد وَهُوَ قَائِمٌ و حالانکه زکریا ایستاده بود
يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز میگزارد در محراب مریم بالجمله که دانست أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُبَشِّرُكَ
مژده میدهد ترا بِيَحْيَىٰ بفرزندی که نام او یحیی یعنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده شد یا دین بدو
زندگی یافت مُصَدِّقًا در حالتیکه این فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بعیسی که
او کلمه ایست مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای تعالی آورده اند که اول کسی که بعیسی علیه السلام گروید یحیی است دیگر
صفت یحیی این است که وَسَيِّدًا و مهتری بعلم و حلم و تقوی که شرایط سیادت است آراسته وَحَصُورًا
و باز ایستاده از تماشای زنان خود را باز داشته از لهو و لعب وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری باشد
شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آباء او و صالح آن باشد که او حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا کند
که بایسته و چون زکریا را بچنین فرزندی مژده دادند قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي
غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی
وَامْرَأَتِي و زن من یعنی ایشاع دختر خواهر مادر مریم بوده عَاقِرٌ نازاینده است آیا مارا جوان میسازی
یا در همین پیری فرزند میدهی قَالَ گفت خدای یا جبرئیل بامر خدای كَذَٰلِكَ همچنین یعنی همین حال که هستید
از پیری اللَّهُ يَفْعَلُ الله تعالی میکند مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قَالَ رَبِّ
اجْعَلْ لِي گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من آيَةً نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار
کند قَالَ گفت جبرئیل یا خدای میگوید آيَتُكَ نشانه تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نگوئی یعنی
قادر نباشی بسخن گفتن با مردمان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه شبانه روز إِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی بچشم
یا سر یا دست یا بر زمین نویسی وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن پروردگار خود را كَثِيرًا بسیار وَسَبِّحْ و تسبیح گوی
او را بِالْعَشِيِّ در شبانگاه وَالْإِبْكَارِ و در بامداد و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد ان شاء الله
وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ و یاد کن آن زمانرا که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه بشارت گفتند يَا مَرْيَمُ یا بر سبیل خطاب

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

داد بعصمت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت ترا از لوث ننگ یا از پلیدی اعتقاد نصاری یا از شبهت جنس و نکاح
یا از حیض و نفاس وَاصْطَفَاكِ و برگزید ترا بر نساء عالمین یعنی بر زنان زمانه خود یا بر جمیع زنان
اشهی یا مریم زمان بیرون آی قَانْتِي لِرَبِّكِ و فرمانبردار باش مر پروردگار خود را وَاسْجُدِي و سجود کن
خدا را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع کن با رکوع آورندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت کند
با اصحاب بیت المقدس ذَٰلِكَ اینها که ذکر کرده شد درین آیه از مدیت مریم و ذکریا و یحیی مِنْ
أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده که ما بجهة اظهار اعجاز تو نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم و بر زبان
جبرئیل میفرستیم وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودی تو ای محمد نزدیک احبار بنی اسرائیل إِذْ يُلْقُونَ
آن هنگام که می اندختند احبار آن قرعه أَقْلَامَهُمْ قلمها خود را در جوی آب روان یا بدانند أَيُّهُمْ که کدام
از ایشان يَكْفُلُ مَرْيَمَ باشد آن شود متعهد مریم وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودی تو نزدیک ایشان
إِذْ يَخْتَصِمُونَ آن وقت که خصومت میکردند احبار که کفالت مریم را وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ و یاد کن
آن را که گفته اند فرشتگان یا صحابه است که جبرئیل گفت يَا مَرْيَمُ ای مریم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای يُبَشِّرُكِ مژده میدهد ترا بِكَلِمَةٍ مِنْهُ بکلمه مراد از آن حضرت عیسی است و او را کلمه
از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد یا بدو و اگر چه هر مخلوق از نطفه آدم تولد است این کلمه پیدا شد
اما آن سبب متعارف که و الا شبهه مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه کن اتم تواند
بود اسْمُهُ نام آن کلمه الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مسیح لقب عیسی است و مریم لقب اسم او و جمع
تعظیم باشد یا مسیح کوتاه لقب مریم یا مصطفی و نام مسیح بود یا نیک مبارک وَجِيهًا
روی نشان قدر فِي الدُّنْيَا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بخلق شدن یا بدر یا برفع آسمان
یا بمعجزات این مجمل صلی الله علیه و سلم وَالْآخِرَةِ و در آخرت الزمان یا بشفاعت
یا بعلو درجه مِنَ الْمُقَرَّبِينَ و از نزدیک کرده شده گان است بکرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ
و سخن گوید این فرزند مادر مان فِي الْمَهْدِ در گهواره یا در مهد کاه او را بار در زمان صغر و تنگی
شانه نسبه مواد باشد وَكَهْلًا و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت
دعوت مِنَ الصَّالِحِينَ و از انبیاء شایسته است قَالَتْ گفت مریم یا ملائکه یا استفهام یا از روی

رَبِّ ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ از کجا و بر چه وجه باشد لِي وَلَدٌ مرا فرزند زنده وَلَمْ يَمْسَسْنِي
بَشَرٌ و حالانکه مس نکرده است مرا مرد بشری وَلَا بَغِيًّا و نیز من مرد بغی نیستم از زنا که بشبهه فرزند زنا باشد قَالَ
كَذَٰلِكِ گفت جبرئیل یا حق تعالی چنان که تو هستی همچنان هست اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خدای تعالی می آفریند آنچه
میخواهد إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا و چون بدانچه حکم کند فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که میگوید آن چیز را که میخواهد
او را کُنْ باش فَيَكُونُ پس باشد گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکون آنچه بود یعنی
یعنی مست کردن خلق بر وجه شهوت بیاشامی تا از دست بر خلق عصیان یا مسبب بود از بجان فی وجود آرد
بزاز بر دن نسبان یا بسبب اراده نظر آنکه از روی بود بکشف سبب مثل بیت قریش مسیح عجب ما
قدری که بر عزیمت اندر آن غرض کار ما آسمان وَلِيَجْعَلَهُ لِلنَّاسِ آیَةً و تا بگردانیم آن را نشانی
کسی را فرو فرستاده بیش از آن چون سخت عیسیت از برای مردم و هر آن و لِنَجْعَلَهُ و تا علامت حرام کنیم
ضرع است وَالنَّوَىٰ و هسته خرما لِلْعَالَمِينَ تخصیص آن کتب مثل است تفصیلی
بحق لِي بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان إِنِّي بدانکه من
بتحقیق مژده آمده شما آیه یعنی مسیح تَبْكُونَ از نزدیک درد کار شما و آن علامت آن است
و در آیه حیض است نه زیر ایرا که اجمه ذکر میکند إِنِّي أَعْلَمُ بِمَا تَأْكُلُونَ بدرستی که من میدانم و تصور
میکنم بر ای شما فِي بُيُوتِكُمْ اندر منازل شما إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً البته در آن کل عبرت
فیه دران مرغ از گل ساخته فَيَكُونُ پس بشود آن گل مصور طَيْرًا مرغ زنده و بر از کشاده
بِإِذْنِ اللَّهِ باحکم خدای یا شبیه او گوید فیکون حق تعالی مرغ میشود وَأُبْرِئُ و شفا دهم بدست کرفته نفس او سید سید
بقدرت ربانی طبرانی قادر میکرد و میان بیرون می آمد و گویند از نظر مردم میرسید و چون از خلق
غایب میشد مرده در زمین می افتاد و علامت آن مرده الْأَكْمَهَ کور مادر زاد را وَالْأَبْرَصَ
سپید و الابرص و بیماری که بعلت برص مثل آبله مرض جذام وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده
میکنم مرده گان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تا نگرانا مرین کلمه برآورد فوجهم و این معجزه زیرا که وقوع آن
از مخلوق صادر نشده بود و مرغان برآمدند که عیسی علیه السلام اجیاء مرده را زنده کرده بکل زائیان سام
بن نوح علیه السلام که فرستد همانا که ارسال نمودن و آگاه کننده بود بعلامت حجج وَأُنَبِّئُكُمْ و خبر دهم شما را
بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه شما میخورید تَدَّخِرُونَ و آنچه ذخیره میکنید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خویش مشهور

در مکتب با کودکان گفتند که ای ابا بهات شما فلان بطعام خود رفتند و شما را نیز بدان شادی بخانه
آمدی گفت کیست که دلالت کند مرا بر نفقتی ای فی ذلک بدرستی که در این هیچ معجزه آیة لکم
هر آینه عبارت است مشهور و بالاتر بر صدق دعوی ما لکم مؤمنین اگر هستید و باور دارنده کان این
معجزات است یا ایمان آورندگان کمن مبشرا و مصدقا لما بین یدیه تا شما باور دارنده ام لما بین یدیه
مر تجزیر را که جنس من است و بوده من التوراة تا و قدرت آن کتاب بدرستی که علیه السلام و من قبل
کتاب علامه بهات آن و لاحل لکم مگر بسبب آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بعض الذی
موسی حرم علیکم حرام کرده شده بر شما چون شحم و غیر و بعضی علمای ما میان و عظیم شتر به
بر بنام و جئتکم و آمده ام شما بآیة من ربکم بلیغ از پروردگار شما مراد معجزات و دلالت است و
این آیة بلفظ واحد تعبیر است بر آنکه همه در دلالت حکم یکی اند فاتقوا الله پس بترسید از خدا
در مخالفت و اطیعون و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق ان الله ربی و ربکم بتحقیق خدا پروردگار
من و پروردگار شما فاعبدوه پس بپرستید او را هذا صراط مستقیم این است راه راست
و رسانیدن بمقصود فلما احس عیسی منهم الکفر پس هنگام که عیسی دریافت کلمه که دلالت کند
بر کفر یافت ای آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد جهودان بعضی
بر قصد عیسی علیه السلام قرار نمود و باز دلایت شام بجانب مصر رفت بر راه آب نهر عیسی صیادان
کرمابی میگرفتند عیسی علیه السلام با ایشان گفت بیائید مارا نیز بر مرغزار آب پیشه کریم تا شما را نیز بیاموزم
تا دام تو بر بندید و قوت بدست آرید شکم گرسنه میکنید آنجا نگارهای مشیا کی می بکنید و در سال
که عیسی علیه السلام گفت بیائید تا مرد و مارا صید کنیم گفت تو کیستی گفت من عیسی بن مریم عبد الله و رسول الله
بوی ایمان آوردند بعد از آن قال گفت عیسی من انصاری کیستند یاران شما یاران من الی الله در کار
خدا تا دین و نصرت الهی در رسد قال الحواریون گفتند حواریان یعنی یاران خاص و صیادان و گفتند حواریان
کازران و نگرزان بودند و منع حواری خاص در برگزیده شدن خاصگان در جواب عیسی فرمودند نحن انصار
الله ما یاران دین خدا یم یعنی نصرت کنندگان دین خدا یم آمنا بالله بگرویدیم بخدای و اشهد و گواه
باش یا آمنا مسلمون بانکه فرمانبردار کانیم در بندگی خدا بر آنکه ربنا ای پروردگار ما
آمنا ایمان آوردیم بما انزلت بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل و اتبعنا الرسول و پیروی کردیم رسول را

یعنی عیسی علیه السلام فاکتبنا پس بنویس ما را الشاهدین با گواهان
گواه اند تا بر امت خود تصدیق کنند انبیا را و تصدیق کنند کتاب عیسی علیه السلام را و شاهدین
بر رسالت و سبب خلاص علیه السلام و مکروا و حیله ساختند جهودان و مکر خدا بر ایشان
گیرنده است و مکر خدا بر ایشان فضل و حکم من الماکرین بهتر از مکر کنندگان و مکر خدا
بهتر است شهیدان و خوبتر اذ قال الله یا عیسی و مکروا و اندیشه کردند آنکه عیسی علیه السلام
از ایشان را حاسل کفر کرده بود بر زبان حق تعالی بر ایشان خبر داد که مکر عیسی علیه السلام بر بندگان
حق تعالی مکر عیسی علیه السلام بر ایشان و زنده بود و محبوب شد و بر ایشان داشته اند و بر آن اصلاح
مخصوص شده اند مرد عود بود و طاقت بیرون آمدن نداشت از بیم آن بر آمدن و در زیر بود آن چون
بیرون آمد خواسته که بر دیوار عیسی در بیرون خانه در آید و بکشند در چند ساعت گرد که قاتلان بسر
نرسید و از دانش تو سخت تیز بیان کرده اند این است که خدا تعالی فرمود که ایشان مکر کردند و مکر الله
و خدای جزای مکر بدان ایشان رسانید تا بار خود را بخواری نمایند و الله خیر الماکرین و خدای
تا ترین مکافات کنندگان اهل کیست از اذ قال الله یا عیسی یاد کن آن زمان که گفت خدای تعالی عیسی انی متوفیک
ای عیسی بدرستی که من فرا گیرنده ام از دنیا و زیرا دارنده ام و رافعک و بردارنده ام الی
بالا که خود و مطهرک و پاک کننده ام و نجات دهنده ام من الذین کفروا از قصد و مکر آنکه
کافرند جهود و جاعل الذین اتبعوک و گردانندگان کسانی که متابعت کردند عیسی مومنان را از امت تو
فوق الذین کفروا بالا آنانکه کافرند جهود بعیسی بهود و این فوقیت بیان بود که نصاری غلبه کردند بر جهود
بحجت و برهان و بیانات عیسی با غالب شدن بر ایشان و بشمشیر بواسطه مسلمانان فیدا و به و بسوخته زیرا
بر جهودان غالب خواهند بود الی یوم القیامة تا روز رستخیز ثم الی مرجعکم پس بسوی من بازگشت شما
ثم یعنی عیسی و مانا بهان و حکمران و فاحکم بینکم پس حکم کنم بر راستی میان شما فیما کنتم فیه تختلفون
در آن چیز که شما هستید که در آن اختلاف میکنید بود موسی و عیسی علیه السلام تصدیق میکنند و محمد و عیسی علیهما
الله و سلام و علیهما مسلمانند و نصاری عیسی علیه السلام را تصدیق میکنند و محمد صلی الله علیه و سلم انبیا
میکنند و ثابت اند فاما فاما فاثابهم مومنان را بمغفرت و مومنان بمغفرت که الله تعالی میکند و عیسی و موسی و محمد علیهم الصلوة
و السلام فرستادگان اند و بحق پس حق سخن فرمود که نسبت این طایفه حکم فاما الذین کفروا پس آنانکه

کافر شدند بعیسی و بمادر او نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت
فِي الدُّنْيَا در دنیا بقتل و سبی و ذلت و جزیه و خواری وَالْآخِرَةِ و در آن سرای بعذاب دوزخ
خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر ایشان را یاری دهندگان از منع عذاب
الیشان اما الَّذِينَ آمَنُوا اما آنکسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس بتمام بدهم ایشان را مر فضل خود یعنی ثواب بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای
ایشان در دنیا به نیکنامی و در عقبی بدست کامی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای دوست نمیدارد ستمکاران
ذَلِكَ این کلام که مذکور شد و قصص انبیا نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم آن را بر تو مِنَ الْآيَاتِ و آن علامات
نبوت و دلالات رسالت است وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ و از یاد کردن محکم از طرف خلاف و نقص یعنی قرآن
آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری بحران و جدال آمدند گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم تو چرا عیسی را
بی شمار میدی و نام عبد میزنی منهی خواجه تو و عبادا بالله که نام عبد الله عیسی را بر خود نهاده باشد
او بنده است فرستاده خدای و کلمة الله القاها کرده به بتول عذرا پس ایشان آنش غضب افروخت
که چرا قرآنیه دیده باشد که اشتغال به مخلوق کرده حق سبحانه آیه فرستاد إِنَّ مَثَلَ عِيسَى بدرستی که صفت
عیسی نزد خدای غریب عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که کسانی بی پدر بیافرید کَمَثَلِ آدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حالا که او را بی پدر
نیکو بینید پس شخصی را که از مادر بی پدر زیاده بود چرا نیکو نیاید و البته خدا میخواند و گفته اند مخالف معتزله
در بیان او را بی نسب چون عیسی علیه السلام مثال آدم است در حدوث الطرفین که عدم است یا در آنکه موجودی است
خارج از عادات سنه فطری مره مثل مایه که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان از مرد
بر عدم اصالت و بتحقیق وجه مخالف ظهور هر دو بمعجزت محض قدرت بر وجه خارق عادات پس بیان
ایجاد آدم میکند خَلَقَهُ بیافرید خدا آدم را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن
قالب صورت مستور را که بحکم من كُنْ باش زنده بروح فَيَكُونُ پس بود و نیست مفرد باید که بجهت آنکه
خاک گفتم آدم باش و باد را گفتم عیسی باش الْحَقُّ این چیز که از عیسی گفته شد درست است
و بیانی است که رسید مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک
آرندگان در آن که است بزیادت و نیاز یقین بر آن اما مقصد خطاب است بحضرت آنحضرت ای مومنان خطاب

مباشید

مباشید از جاحدان که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون آدم است در کان شد چون نصاری که در طلب
مانده و لعه تو از آن کشیده اشاره نکردند الْعِلْمِ نه اسرار بر تو چون خواندند فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که با تو خواند
ماند فِيهِ بدین کس که ظاهر آن شد مِنْ بَعْدِ پیش بعد از آن که جاءك چون آمد ترا مِنَ الْعِلْمِ
چون تو مرسوم شدی تم شنید فَقُلْ جَاءَكَ بگو که خصومت کند با تو و مجادله نماید فَقُلْ در جواب
مِنْ تَعْبِيرِ تا کاک این بگو که تو آمده مِنَ الْعِلْمِ از دانش عیسی که رسول بنده اند فَقُلْ تَعَالَوْا
پس بگو بیائید مرد جاهلید تا بیاری مباهله نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا فرزندان
وَأَبْنَاءَكُمْ و فرزندان شما وَنِسَاءَنَا و زنان ما وَنِسَاءَكُمْ و زنان شما
وَأَنْفُسَنَا و نفسهای ما وَأَنْفُسَكُمْ و نفسهای شما ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع و دعا طلب امت بر یکدیگر فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ
پس بکنیم لعنت خدای عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کتاب چون این آیه نازل
شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وفد نجران را طلب کرد و بیامد هر چند حجت می آورد مگر عناد و عناد
می افزود اکنون جاهلیت ما جاهلیت منقول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بر آن
درست راضی شدند زمانی مکان مقرر ساختند روز یکه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام با علی
رضی الله عنه بر داشته و دست حسن رضی الله عنه گرفته و فاطمه زهرا رضی الله عنها را در عقب علی
مرتضی رضی الله عنه متوجه شد بعد از آن روان شدند و خواجه ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما
آمین کنید از آن جانب نصاری جوانان ملاذ فرادان از مباهله پشیمان شدند بی صلاح کار خود
در صلح آمدند باین همه در برابر پیغمبر صلی الله علیه وسلم صف کشیدند چون مهتر ایشان حضرت رسالت
را با اهل بیت بدید فرمود که اگر کشیدگان یاران از مباهله این بزرگوار بیم بدید بحقه آگهی دهیاری نیم
اگر از خدا خواهد که مهار را از موضع خود زایل کند و به یقین بدانید که اگر مباهله کنید کوه
بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بدان که هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند دست زده
بستده و تسلیم مسلمانان نمایند برین منوال صلح نامه نوشته بمنزل خود باز گشته اند و حضرت رسالت
فرمود که اگر دفع نجران با من مباهله کردندی خدا آتش فرستادی که دامنه بر ایشان آتش در بحر
و جمله اهل آن از عناصر و عنا فرد رسیدی و منازل ایشان هلاک شدندی إِنَّ هَذَا بدرستی که
این قصه که مذکور شد هُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه آنست خبر راست و درست وَمَا مِنْ إِلَهٍ و نیست

وثبت مع معبودی مراد به مستقل الا الله کما لله کما استحق فی عبودیت ادراک ثابت ولان الله تحقیق
خاتمه تعالی هو الحکیم الحکیم ثابت خالق غیر و محکم کار فان تولوا پس اگر برگردند مردمان از ایمان بخدا
فان الله پس بدرستی که خدای علیم بالمفسدین داناست بتباه کاران و وضع مضمر جای مظهر غیبت برای
حقیقت فساد و اشعار بعلت حکم و تحذیر و تهدید قل یا اهل الکتاب بگو ای گروه جهودان و ترسایان
بیائید الی کلمة سواء بسوی کلمه که برابر است میان ما و شما الا نعبد الله که نپرستیم مگر خدای را
و لا نشرک به و نشریک نیاریم بخدا شیئا چیزی را و لا یتخذ بعضنا بعضا و نگیرد بعضی از ما
بعضا ارباب خدایان من دون الله جز خدا یعنی اتخاذ ارباب در نصاری آن بود که احبار خود را سجده کردند و گفتند
انکه حلال یا حرام را حلال یا حرام بود ذات البات ظاهر است و اتخاذ ارباب یهود بطاعت احبار آن بود که
در تحلیل و تحریم فان تولوا پس اگر برگردند از ایمان بکتاب آسمانی که عمل فقولوا اشهدوا بانا مسلمون
بگوئید و بحاضران گواه باشید که ما مسلمانیم یا اهل الکتاب ای جهود و نصاری
لم تحاجون چرا خصومت میکنید در ابراهیم در دین ابراهیم بدرستی که جهودان بوده اند که ابراهیم
یهودی بوده و نصاری گفته اند که نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا درین می مجادله میکنید و او را جهود بوده
و ترسا میخوانید و ما انزلت التوراة و حال انکه فرستاده نشد توریت که جهود بر شریعت او هست الا من بعده
و تا بعد از او که نصاری حکم او را کردند و انزلت الانجیل بعده مگر بعد از زمان ابراهیم و منسوب است ابراهیم بحق بدین
جهود بهزار سال قبل از عیسی بدرستی که جهود بسال و چون دو جهود بر شریعت داشت ایشان مقدم بوده باشند
و استاد جهود بود و نظر نیامد بدو بلکه توان کرد افلا تعقلون آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمیکنید
ها انتم شما بدرستی که گروهی دارید شما جهود هؤلاء آن گروه که حاججتم خصومت کردید و حجت آوردید
فیما لکم لکم در آن چیز که برای شما بود هم علم بآن چیز از شریعت موسی یعنی نعت محمد صلی الله علیه وسلم که در توریت
و انجیل خوانده بودید و آنرا تغییر داده فلم تحاجون پس چرا حجت می آرید فیما لیس لکم در آن چیز که
نیست شما را به علم بآن چیز از شریعت یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بوده یا نصرانی

و خدای میداند که ابراهیم یهودی نبود هیچ یک از شما نبوده و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت حال را
ما کان ابراهیم نبود ابراهیم یهودیا جهود و لا نصرانیا و نه ترسا ولکن کان و لیکن بود حنیفا
بآن حق دور از خرافات و اعتقاد ردیه مسلما مخلص و تسلیم کننده و ما کان من المشرکین و نبود از مشرکان که
تعریف از ملک کتاب آسمانی شرک شده بنا عاد و اعوانیت عیسی عزیر علیهم السلام ان اولی الناس بدرستی که
سزاوارترین مردمان بابراهیم بدین ابراهیم للذین اتبعوه هر آنکه تابع گشته که بر روی دند و در زمان
او و هذا النبی و در کردار این پیغمبر که امت است والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر و بسوی او
معارف کتاب مسلمانان بر مجادله گفت که ما بتعظیم ابراهیم سزاوارتریم که او جهود و نصاری نبود
و محمد صلی الله علیه وسلم قصد بر آن داشته که خود ملت ابراهیم منسوب است نزد این آیه نزد ایشان
نازل شد و الحق آنست که بر قول سخانی حمد الله و مود آمده و در وقتی که حضور آن ابا طالب رضی الله عنهم
با جمعی از مسلمانان از مکه بمدینه هجرت کرده بودند و فرستی عبد الله و عبد الله و جعفر با عمرو بن العاص
فرستاده تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه محاجات سخن گفتند جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کرد و گفت
معلوم است و سخانی جعفر را ملاعنه قرآن امر کرد و سخانی و اسافیه ایشان در اسلام خواهان رفت و در وقتی
و در بسیار کرد ند سخانی جعفر و فوا و کفت مرسید که چیز مفرقه سخن آمد بدرستی که حزب ابراهیم عمرو و عاص
گفت حزب ابراهیم کیانند سخانی گفت این گروه که می بینی جعفر است که ایمان از نزد او آمده عمرو و ایمان عمرو
در جنبه سکت ابی آیه در بدر فرود فرستاده که سزاوارتر بابراهیم حضرت بصحبت اصحاب او والله
ولی المؤمنین و خدای دوست مومنان و سازنده کارشان و دت طائفة من
اهل الکتاب آرزو دارد گروهی از جهود لو یضلونکم اگر شما را گمراه دانند خطاب با مدینه و اعتقاد کرده جهود ایشان را
بدین خود دعوت میکردند چنانچه ربیع فرمود که در مجلس جهود بسیار گفت در مجلس مستند که از زراره رات بیفکنند و ما یضلون و گمراه
نمیسازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال ضلال بر ایشان عاید و ما یشعرون و نمیدانند که
آن زیان بخود میرسانند یا اهل الکتاب ای گروه جهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر می شوید
بآیات الله بقرآن و انتم و شما تشهدون و حال آنکه شما گواهی میدهید که قرآن حق است
و آنچه حق است و نعت او در جهود کتابست یا اهل الکتاب ای گروه جهود لم تلبسون الحق چرا مدروج
حق را آمیزید راست را با باطل یکی را بدیگری و راست را بباطل میکنید توریت و انجیل خود را بتحریف و تبدیل و از دیگر کتب

بتقوی اخوان ایمان و دشمنی با کاری که بعد از آن دارید تَعْلَمُونَ الْحَقَّ و چرا بپوشید سخن راست را که
وصف حضرت مصطفی است صلی الله علیه و سلم وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که آن حق است یا
میدانید که آن را از حق پوشیدید و بعضی در اخفاء آن چه پوشیدید و میدانید که پوشیدن سخن با باطل در حق
افروختن عادت است بهم و عمرو قیسی مطلع میگوید ... اللهم من فرد لشکر اگر جهان گیرد
شمع خود پوشیدند آن نحی بر شید و قَالَتْ طَّائِفَةٌ و گفت گروهی مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از یهود و اشراف و اندازه
آن یهود از خبر و عزم اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه و سلم در آیند از روی مکر و حیله و آخر روز
جنای از ایشان بدین که ما بر کتاب خویش تامل کردیم و علما و احبار مجاد ایشان بسیار بود و طلبای بدین فساد ایشان
نمار ما روشن شد و نشانهای موعود در مقر شما موجود نیست که بدین جمله یعنی از اصحاب بی رواج قصد
بگویند ایشان ابدا کنا بدین چنین سخنی از روی کنایت خواهند گفت با وجود علم و انصاف آنچه باشد
نخواهند نوشت شاید که از طریق تصدیق محمد مسخوف شده بدین باور تقید حق سبحانه موسوم از دین
مکر آگاهی داده و آیه فرستاده که بسان یکدیگر گفته اند کردی با اهل کتاب فبنی آن دو اندازه تو که گفته شد
آمِنُوا ایمان آرید بر بار زبان اقرار کنید بِالَّذِي بآن چیز که أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرو فرستاده
شده است بر مومنان یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار کنید در آخر
روز بدان چیز که در اول وی را اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که مومنان بسبب انکار شما بعد از اقرار
در شک افتاده باز گردند از دین خود و چون غیر ایشان بود که رزق ایشان ظاهر شده بود بدین دعوت
دعوت کردند که وَلَا تُؤْمِنُوا و تصدیق مکنید إِلَّا لِمَن تَبِعَ مگر آن کس را که پیروی کند دِينَكُمْ دین شما را
که یهودیت است قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ بگو این راه راست که بدین حق هُدَى اللَّهِ دین خدا است یعنی اسلام
این جمله معترضه بود در میان سخن یهود و در قول الف زائد است زیرا بین باز نمیکند کلام الف زائد را بیان میکند که
تصدیق میکند جز مر دینان خود را و باور دارند أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ تا آنکه داده باشند هیچ کس را مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ
مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ و تا این نیز باور نکنید که مسلمانان با شما مخاصمه
کنند عِندَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما زیرا که در این شما دیدند که در جهت سعادت و شرف و بزرگی ایشان
قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ و بگو بدرستی که بزرگی و هنر را افزونی در علم و حکمت بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خدا است
يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ میدهد آن را بهر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار دست است عَلِيمٌ خدا بر باطن سخن

و اعطای فضل يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ خاص میکرداند بها اسلام یا قرآن بِهِ رحمت مَن يَشَاءُ آنکه میخواهد و میداند که
استحقاق دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدا صاحب فضل بزرگ است بر مومنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
و از میان اهل کتاب مَنْ إِن تَأْمَنْهُ کسی که اگر او را امین سازی بِقِنطَارٍ بمال بسیار يُؤَدِّهِ ادا کند إِلَيْكَ
بتو را بَلَىٰ آری مَن إِن تَأْمَنْهُ و کسی که اگر او را امین سازی بِدِينَارٍ بدینار لَّا يُؤَدِّهِ ادا نکند آن را إِلَيْكَ
بتو مگر مستمر بدو بجهت تقاضا و آن فتحی بر بیار و بود از احبار یهود که یک دینار بود و مال امانت داده
بودند و در آن خیانت کرده ذَٰلِكَ این خیانت مر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست که گفتند لَيْسَ
عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در مال ثابت با عرب خوانند و نویسنده نیستند سَبِيلٌ گناهی و عقوبتی
در آخرت متعلق نیست روا داشتند که با مخالف این خیانت کنیم وَيَقُولُونَ و میگویند این
سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدا دروغ چه در مال غیر اهل کتاب با دار امانت حکم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ
و حال آنکه میدانند ایشان که خیانت حرام است بَلَىٰ نه چنان است که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت است
در خیانت مر یهود را بدین که مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ و هر که وفا کند بعهد که خدا با او بسته است در رعایت
با دار امانت ترک خیانت وَاتَّقَىٰ و بپرهیزد از مال حرام فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای
يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکاران را إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ میفروشند
و بدل میگیرند بِعَهْدِ اللَّهِ بعهد یا که با خدا بسته اند و آن ایمان است بمحمد صلی الله علیه و سلم وَأَيْمَانِهِمْ
و سوگندان دروغ خورد در امر صفت مصطفی و تغییر آن میخورند ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک از آن عرض حقیر
جود بر کری چند که با این بوده که از کتب بن الاشرف مستانه اند او نعت پیغمبر را تحریف کرده بدین افترا
در بیشتر عوام سکه خورده أُولَٰئِكَ آن گروه بعهد شکنان و سوگند دروغ خورندگان لَا خَلَاقَ
لَهُمْ پس نصیبی نیست ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرا از ثواب خدا وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدا
با ایشان بسخنی که بدان خوشدل شوند وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ و بنظر رحمت بایشان نگرد يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز
رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد ایشان را از آلودگی گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان را عذاب
دردناک است وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستی که گروهی مِّنْهُمْ از ایشان لَّيَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ
گردانیدن زبانها بکتاب که میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا گمان برید که آن از کتاب خدا است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ
و نیست آن از کتاب خدا وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ و میگویند که آن از نزد خدا است وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ
و نیست آن از نزد خدا وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدا دروغ را وَهُمْ يَعْلَمُونَ
و حال آنکه میدانند ایشان که دروغ است

وحی این خطب کاندرو بازار است یَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم می‌پیچانند زبانها را خود بالکتاب بخواندن کتاب که
و مشغول بود بر خواندن آن است و آن مغیرات بود بلغت عبری بخواندند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آن
از آن است مِنَ الْكِتَابِ از توریت وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حالانکه نیست آن از توریت
وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ میگویند هو من عند الله آن چه و صفت عربی از عند است که ما هو من عند الله نیست آن از
نزد خدای وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ همیگویند بر خدا آن دروغ که کفر عنید از احبار و اصحاب اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ
دانسته میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود و ذکر نصاری مسلک درخ علی علیه السلام که او
دعوی الوهیت کرده بود است و الیهود خود فرموده پس خواهان اشارت میفرماید کَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نشاید
و نیست بشری را قرآن درخور و لایق علی علیه السلام أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ بآنکه دهد خدا او را الکتاب
وَالْحُكْمَ و حکم آن فصل امر و مراد تصدیق النبوة و بغمبری ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ پس آنگه که بدانست خود را کُونُوا
عِبَادًا لِّي باشید شما بندگان من بپرستید کان من مِن دُونِ اللَّهِ از خدای وَلَٰكِن کُونُوا و لیکن گویند که باشید
رَبَّانِيِّينَ ربانیان و رسنان در هر امر و انوار در دانش بِمَا كُنتُمْ بسبب آنکه باشید شما که بودید از روی
اعمال تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ میاموزید و میدانید کتاب را چنین فرود آمده بِمَا كُنتُمْ و بآنکه باشید شما بسبب
تَدْرُسُونَ بخواندید و درس کنید کتاب را بسنت آیه جنان قوم خود که ربانی آن است که کار را بعد درس و تعلم
با فائده و استفاده و آنکه عبد الله بن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد الیوم ربانیه
بدلالت موید این قول است و زبان ابن مسعود رفت با مجوز و اند که قدم بر سر گوشهن زده و انگاه آن گوشه چنین
منفک نشده چهار انگشت بر نقش فرو نشده که زده و در آن وقت از خود بنافته و بدست آورده فرد بر سخنه بازان
عنان از سحاب بگرفت سنه نقش در فرو غلطید بهدر شان ماه و در لطائف نیز آورده که
ربانیان را نیایان باشند سخنوری و بر باران در راه خدا قائم بالليل قائم آز ما سوی الله شنوان ایشان از
حق است و گفتن ایشان بحق ما و کوشند تجرد و شنوند از آنکه خدا آنچه بر سر ساخته که امر کند
شما را آن بجنبید الْمَلَائِكَةَ فرشتگان را وَالنَّبِيِّينَ پیغامبران را خداوند تخصیص ملک و نبی
بجهت آن است که بعضی مشرکان بالیکه بر سیدند و مهود و نصاری بعبر از آنکه بعیسی و عزیر اند أَيَأْمُرُكُم آیا میفرماید این
پیغمبر شما بِالْكُفْرِ بوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ إِذْ أَنتُم بس از آنکه هستید شما مُّسْلِمُونَ گردن
نهادگان مردمان اسلام وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن آن را که چون فرگرفت خدای مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ پیمان و عهد

پیغمبران را وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن آن را که چون گرفتیم پیمان و میثاق مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان را که نامه
امم تا ایمان آرند بمحمد صلی الله علیه وسلم و مصدق شان جنین است لَمَا آتَيْتُكُم هر آینه بدهم شما را مِّن كِتَابٍ
وَحِكْمَةٍ از کتاب و حکمت و فهم آن ثُمَّ جَاءَكُمْ پس بیاید شما را رَسُولٌ فرستاده از نزد من که محمد است
صلی الله علیه وسلم مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ یاد دارنده مر آن چیز که با شما است از کتاب و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ
هر آینه آرید بوی وَلَتَنصُرُنَّهُ و بیاری دهید او را بتن خود اگر در زمان شما باشد و الا ما ظهار صفات
و نعوت او را و خود را بیاری او را مسکوید بعد از بیان تحریف یهود و ذکر نصاری مسلک درخ علی علیه السلام که او
قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ بر این گفتم إِصْرِي عهد مرا بر وحی که گفتم
بر این فائده قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند اقرار کردیم و میثاق بذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوا گفت خدا گواه باشید
یعنی با قرار یعنی ما طلب کرده را فرمود گواه باشید بر اقرار ما بنا وَأَنَا مَعَكُم و من که خدایم با شما مِّنَ
الشَّاهِدِينَ از گواهان هم بدل اقرار فَمَن تَوَلَّىٰ پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسالت و نصرت
کردن وی بَعْدَ ذَٰلِكَ پس این عهد و پیمان فَأُولَٰئِكَ پس آنگه که مرد عرض هُمُ الْفَاسِقُونَ
از شان بر آن فضائل که از دایره فرمان و ایمان باز عهد و پیمان اَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ آیا بجز دین خدا
يَبْغُونَ میطلبند دین دیگر را بغیر دین حق وَلَهُ و حالانکه مر خدا را أَسْلَمَ گردن نهاده است
مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا بر رغبت وَكَرْهًا
و بکراهت یعنی اگر خواهند و اگر نه سر در طلب کلام و باید تبا و گفته اند آسمانها فرمان بردار بر رغبت
و باب تقلب علی طوعا و کرها بالاعتقاد یا تعدد کلمه طوعا بر رغبت در زمان ایشان بکره وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ و بوی باز گردانیده خواهند شد ای طاعتان ای کار ایشان و حشر و بعث خواهند یعنی
همه اهل آسمان و زمین بوی رجوع خواهند کرد قُلْ آمَنَّا بگوای محمد صلی الله علیه وسلم که ایمان آوردیم
بِاللَّهِ بخدا که یگانه است در ذات بی مثالست در صفات وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا و بر آنچه فرو فرستاده شد بر ما
فرستاده بر ما بنی قرآن وَمَا أُنزِلَ و آنچه نازل گردانیده شد عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بر ابراهیم وَإِسْمَاعِيلَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ بر ابراهیم و دو پسر او و پسر کان و پسر ایشان بر صحف که ابراهیم بود بر ایشان
در صحف سر عبرت او بود و بر ما وَمَا أُوتِيَ و آنچه داده شد بر موسی که توریت وَعِيسَىٰ و بر عیسی که انجیل
النَّبِيُّونَ و آنچه داده اند پیغمبران را بر شیش و ادریس و داود و یعقوب و شعیا علیهم السلام

لکن بایشان نازل نشده بود پس ترسیدم از پروردگار ایشان لا اغفر لهم بر ایشان
بیامرزم یعنی بر مسلمانان بیامرزم یعنی بهر ایشان آمرزش یعنی چون ایشان بیامرزم وان
ترسیدم لا اغفر لهم بر ایشان بیامرزم یعنی بهر ایشان آمرزش یعنی چون ایشان بیامرزم
وامر کردم خدای را عوان او بمیرم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و اگر چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم
و قوم را بدین نشد شود حق سبحانه و تعالی ایشان را نسبت ایشان را نسبت ایشان را نسبت
بمسجد و رسول او فلما آتاهم چون آنکه دیدن ایشان ثم نادوا الکفر پس زیاده کردند کفر را
بر کفر یعنی ثبات در زیادت بدان بآیات توبه نیز کار نشد تعالی فقتل قوم بهر که بدین نشد
توبه ایشان را و اولئک هم الضالون و آن گروه که بر کفر اقامت در زیادت بدان ایشان
از طریق هدایت بیاد ملاک شدگان در بادیه غوایت ان الذین کفروا تحقیق آنانکه کافر شدند
و ماتوا هم کفار و بمیرند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده
نشود یعنی قبول کرده نشود از ایشان ملء الارض ذهبا پری زمین زر و لو افتدی به و اگر بدهد او بدل آن بمسجد
اگر کافری فدیه دهد زر که سطح زمین از شرق تا مغرب مملو سازد فدیه بدهد از عذاب دوزخ باز دهد
از دوزخ قبول نخواهد بود اولئک و آنها که کافر میرند لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک
بجهت و ما لهم من ناصرین و نباشد ایشان را هیچکس یاری دهندگان در باز داشتن عذاب
ایشان لن تنالوا البر هرگز نیابید نیکوئی و بلند پیچ مطلب را هرگز نرسید و نیابید تحقیق حتی تنفقوا
تا آنکه نفقه دهید و صدقه کنید مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مال که یفقر الصدق نیابید
با جاه که بدان مستحق در ماند کان کنید یا بدن که قوت آنرا طاعت مبذول سازید تا دل آنکه آنرا که
وقف بخدمت الهی کرده اید یا جان که در اندر راه رضای حق در باز بدید یا سر که آنرا تا ماس تعلق بیاری
الله بر زید و گفته اند هر که محبوب خود را نفقه نکند در نیابد مطلوب خود را رسید در عقبی و هر که از سر عقبی و
دنیا نگذرد بقرب حضرت حق نرسد حکیت ابی طلحه انصاری رضی الله عنه بخدمت رسالت پناه صلوة الله و سلامه آورده که
گفت یا رسول الله اقرب مالی بیوت من بر ساحت هر چه که خدا مرا حکم کند و صرف فرمائی در آن باز عرض
نمائی حضرت رسالت پناه فرمود که تا رکه و خود حضرت رسالت پناه صلوات الله گاه گاه بدان در آمدی در آب
و میوه آن تناول فرمودی پس حق ابا طلحه گفت صحیح گفتی من این مال را با سود بسیار و حضرت آرایش راوی را

بس هر آینه امید باشم که بنیکان ای مدینه نهاد و بوقت سمع بیاید تا بر دوان باز ده حق گرفته
ایشان را توبه با نموده جواب داده اند که ما الا در مطرح اقامت دارید و ما حضار مغفوت
و انصار اعوان او بمیرم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و اگر چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم
و قوم را بدین نشد شود حق سبحانه و تعالی ایشان را نسبت ایشان را نسبت ایشان را نسبت
بمسجد و رسول او فلما آتاهم چون آنکه دیدن ایشان ثم نادوا الکفر پس زیاده کردند کفر را
بر کفر یعنی ثبات در زیادت بدان بآیات توبه نیز کار نشد تعالی فقتل قوم بهر که بدین نشد
توبه ایشان را و اولئک هم الضالون و آن گروه که بر کفر اقامت در زیادت بدان ایشان
از طریق هدایت بیاد ملاک شدگان در بادیه غوایت ان الذین کفروا تحقیق آنانکه کافر شدند
و ماتوا هم کفار و بمیرند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود
از هیچ یک از ایشان ملء الارض ذهبا پری زمین زر و لو افتدی به و اگر بدهد او بدل آن بمسجد
اگر کافری فدیه دهد زر که سطح زمین از شرق تا مغرب مملو سازد فدیه بدهد از عذاب دوزخ باز دهد
از دوزخ قبول نخواهد بود اولئک و آنها که کافر میرند لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک
بجهت و ما لهم من ناصرین و نباشد ایشان را هیچکس یاری دهندگان در باز داشتن عذاب
ایشان لن تنالوا البر هرگز نیابید نیکوئی و بلند پیچ مطلب را هرگز نرسید و نیابید تحقیق حتی تنفقوا
تا آنکه نفقه دهید و صدقه کنید مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مال که یفقر الصدق نیابید
با جاه که بدان مستحق در ماند کان کنید یا بدن که قوت آنرا طاعت مبذول سازید تا دل آنکه آنرا که
وقف بخدمت الهی کرده اید یا جان که در اندر راه رضای حق در باز بدید یا سر که آنرا تا ماس تعلق بیاری
الله بر زید و گفته اند هر که محبوب خود را نفقه نکند در نیابد مطلوب خود را رسید در عقبی و هر که از سر عقبی و
دنیا نگذرد بقرب حضرت حق نرسد حکیت ابی طلحه انصاری رضی الله عنه بخدمت رسالت پناه صلوة الله و سلامه آورده که
گفت یا رسول الله اقرب مالی بیوت من بر ساحت هر چه که خدا مرا حکم کند و صرف فرمائی در آن باز عرض
نمائی حضرت رسالت پناه فرمود که تا رکه و خود حضرت رسالت پناه صلوات الله گاه گاه بدان در آمدی در آب
و میوه آن تناول فرمودی پس حق ابا طلحه گفت صحیح گفتی من این مال را با سود بسیار و حضرت آرایش راوی را

و بدارم در تر بر رسول خدا اگر تو نکنند در رسول اصلی تر از دوغ نمی بیند و خدا از همه راست گوی تر است

او نسبت نموده وَمَا تُنْفِقُوا وآنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی خواه اندک و خواه بسیار خواه
از چیزهای حلال خواه خواه غیر آن فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس حق تعالی آن چیز را دانست و بحسب غایت نهایت
حرام خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها كَانَ حِلًّا بوده است حلال لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان
یعقوب را إِلَّا آنچه نه که بود این آیه فرود آمد که فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حرمنا عليهم طيبات احلت لهم
یعنی بسبب ظلم جهودان بعضی طعام پاک حلال چون گوشت و ماهی و شحوم و امثال آن بر ایشان حرام
بموده از این سخن آشفته شده گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق سبحانه این قول تکذیب کرد و فرمود
که خوردن طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بوده إِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرد إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ
یعقوب بر نفس خویش و انجمله بر یعقوب را مرضی عارض شد نذر کرد که اگر او را حق سبحانه شفا دهد
طعام و شراب که دوست تر دارد بر خود حرام گرداند حق سبحانه او را شفا بخشید شتر شتر را که از همه
مطعومها دوست تر داشت در دست نداشت فقرا بالله دو قدر بنده بر خود حرام ساخت جهودان این سخن
از تمامی آنها که احتجاج نبود گفتند تورات آنچه شما انکار کرده اید حق سبحانه فرمود که خاص بنی اسرائیل
میگویند بلکه یعقوب بنهاده است بعد از خود حرام نمود قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ بگو بنی اسرائیل که فرود آورده
شود تورات و اگر ایشان همچنان بر انکار امر نمایند فَاتْلُوهَا بِالتَّوْرَاةِ پس بگو بیارید تورات
صحیح إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در این دعوی که شما دارید آنرا بر این آیه تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید فَمَنِ افْتَرَى
اگر هستید راست گویان چون جهودان از آوردن تورات ایکار کردند افترا ایشان بر خواص و عوام در دروغ
شد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ پس کرا افترا کند و دروغ بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در حکایت
حرام مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آنکه بر شد تحریم امر اطعمه و غیره از بنی اسرائیل فَأُولَئِكَ پس آن مفتریان
هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکاران اند و هیچ ستمی از ترک انصاف و رعایت قُلْ صَدَقَ اللَّهُ بگو راست
گفت خدای در تحریم و سخن جهود دروغ بود فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابراهیم
دین او حَنِيفًا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل نه بیهودیان وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از مشرکان اند إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی که اول خانه که از برای
وَضِعَ عبادت بنا کرده شد لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنجا زیارت کنند لَلَّذِي بَكَّةَ بتحقیق آن خانه است که در
مکه واقع شده و بکه اسم بلدت است همچنان مکه با اسم همان بقعه که در خانه دوست اند مُبَارَكًا مبارک و مقدس
وَهُدًى

سوال کردند که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نه بعضی از آن بیوت
عبادات بود اما اول خانه که بنا کرده اند بر مرد رحمان در زمان آدم است و بیت
رحمت هدایت ساخت کما قال هُدًى برکت داده شده یعنی سبب نفع و ثمر لِلْعَالَمِينَ و هدایت و
حدیث کفر گردان در روی حیوانات و نباتات برابر است با عبادت یک ساله که در غیر مکه واقع شود
وَهُدًى و این خانه خدا اند هدایت است فِيهِ آيَاتٌ مر عالمیان را که بعرفه قبله اند بنده
می سازد با راه نمایند دست سلامانرا بهشت فِيهِ در این خانه یا در حرم آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آیتهای
روشن مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ مقام ابراهیم آن سنگی است از قدم خلیل الرحمان بر آن بوده آن
نه یک سنگ بلکه چهار آیه است اول اثر آن سنگ قدم ابراهیم دوم حرمت کردن آنحضرت در او
تا کعبین سوم بقای آن امر بتقدیر تا دوی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ بوجود کثرت اعادی آیتی
دیگر وَمَنْ دَخَلَهُ هر که در آمد در این خانه كَانَ آمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه کار که
پناه بخانه آورده است تعرض او نکنند نوبت آنچه شما دارید آنکه گرسنه حق سبحانه فرمود که خاص بنی اسرائیل
میگویند بلکه یعقوب بنهاده است بعد از خود حرام نمود قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب
شوید تورات و اگر ایشان همچنان بر انکار امر نمایند فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ پس بگو بیارید تورات
صحیح إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در این دعوی که شما دارید آنرا بر این آیه تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید أَفَغَيْرَ
اگر هستید راست گویان چون جهودان از آوردن تورات ایکار کردند افترا ایشان بر خواص و عوام در دروغ
شد دِينِ اللَّهِ پس کرا افترا کند و دروغ بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در حکایت حلال
حرام مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آنکه بر شد تحریم امر اطعمه و غیره از بنی اسرائیل فَأُولَئِكَ پس آن مفتریان
هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکاران اند و هیچ ستمی از ترک انصاف و رعایت قُلْ صَدَقَ اللَّهُ بگو راست
گفت خدای در تحریم و سخن جهود دروغ بود فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابراهیم
دین او حَنِيفًا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل نه بیهودیان وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از مشرکان اند إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی که اول خانه که از برای
وَضِعَ عبادت بنا کرده شد لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنجا زیارت کنند لَلَّذِي بِبَكَّةَ بتحقیق آن خانه است که در
مکه واقع شده و بکه اسم بلدت است همچنان مکه با اسم همان بقعه که در خانه دوست اند مُبَارَكًا مبارک و مقدس
وَهُدًى

سوال کردند که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نه بعضی از آن بیوت
عبادات بود اما اول خانه که بنا کرده اند بر مرد رحمان در زمان آدم است و بیت
رحمت هدایت ساخت کما قال هُدًى برکت داده شده یعنی سبب نفع و ثمر لِلْعَالَمِينَ و هدایت و
حدیث کفر گردان در روی حیوانات و نباتات برابر است با عبادت یک ساله که در غیر مکه واقع شود
وَهُدًى و این خانه خدا اند هدایت است فِيهِ آيَاتٌ مر عالمیان را که بعرفه قبله اند بنده
می سازد با راه نمایند دست سلامانرا بهشت فِيهِ در این خانه یا در حرم آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آیتهای
روشن مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ مقام ابراهیم آن سنگی است از قدم خلیل الرحمان بر آن بوده آن
نه یک سنگ بلکه چهار آیه است اول اثر آن سنگ قدم ابراهیم دوم حرمت کردن آنحضرت در او
تا کعبین سوم بقای آن امر بتقدیر تا دوی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ بوجود کثرت اعادی آیتی
دیگر وَمَنْ دَخَلَهُ هر که در آمد در این خانه كَانَ آمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه کار که
پناه بخانه آورده است تعرض او نکنند نوبت آنچه شما دارید آنکه گرسنه حق سبحانه فرمود که خاص بنی اسرائیل
میگویند بلکه یعقوب بنهاده است بعد از خود حرام نمود قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب
شوید تورات و اگر ایشان همچنان بر انکار امر نمایند فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ پس بگو بیارید تورات
صحیح إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در این دعوی که شما دارید آنرا بر این آیه تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید أَفَغَيْرَ
اگر هستید راست گویان چون جهودان از آوردن تورات ایکار کردند افترا ایشان بر خواص و عوام در دروغ
شد دِينِ اللَّهِ پس کرا افترا کند و دروغ بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در حکایت حلال
حرام مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آنکه بر شد تحریم امر اطعمه و غیره از بنی اسرائیل فَأُولَئِكَ پس آن مفتریان
هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکاران اند و هیچ ستمی از ترک انصاف و رعایت قُلْ صَدَقَ اللَّهُ بگو راست
گفت خدای در تحریم و سخن جهود دروغ بود فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابراهیم
دین او حَنِيفًا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل نه بیهودیان وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از مشرکان اند إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی که اول خانه که از برای
وَضِعَ عبادت بنا کرده شد لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنجا زیارت کنند لَلَّذِي بِبَكَّةَ بتحقیق آن خانه است که در
مکه واقع شده و بکه اسم بلدت است همچنان مکه با اسم همان بقعه که در خانه دوست اند مُبَارَكًا مبارک و مقدس

که مقام ابراهیم بلند و بلا از نهایت شیخ سرخ رحمه الله فرموده که مقام ابراهیم مقام عبادت و دیگر بدین
مشاهدها در آید از همه فضیلتها این گرد و آمدن بهم صورت سبب ایمانی است از منع دشمن و دخول حرم محترم
واسطه این باشد از خشونت قطیعت و وصلت و اعتماد از ابراهیم علی الاسلام تراق دوست زیادت است
فرد بتیم کز زمانها ملی بذاره ۞ انام کسی ما قت نذارم والله مغرضه است علی الناس حج البیت
حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانائی دارد الیه بسوی بیت سبیلا ترجمه راه واسطه
و بقول امام شافعی رحمه الله زاد و راحلت وسعت ایام مالک رحمه الله صحت بدن و قدرت و برخی دیگر
زاد و ایام حاصل شود و امام اعظم مجمع زاد و راحله و صحت و استطاعت بهم آن طریق تیز شود است ومن کفر
و هر که کفر کرد و انکار نمود حج فان الله بس درستی که خدا تعالی غنی عن العالمین بی نیاز است از همه جهان
قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل تورات لم تکفرون چرا می باشید که کافر شوید بآیات الله بآیاتهای
خدای که نزول و وجوب حج فرستاده والله شهید و خدا مطلع است گواه علی ما تعملون بر آنچه میکنید
کتمان حق و کفران بآیات را قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل تورات لم تصدون چرا باز
میدارید عن سبیل الله از راه خدا که دین اسلام است و منع میکنید من آمن کسی که گرویده بخدای
و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسر است در قضای او که یهود ایشان را بمیش خون میخواندند
تبغونها میطلبید آن راه عوجا کژی و انحراف یهود مسلمانان را میخواستند از دین شما کژی
یعنی این شخص که متابعت او میکند آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او بر وجهی که تحریف داده بودند
یا اهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که مگر مطلبید در دین اسلام وانتم شهداء حالانکه شما گواه باشید
بر آنکه راه راست دین پسندیده اسلام است و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام و نیست الله
والله بغافل وحدا و بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید یا ایها الذین آمنوا ای
آنکسانیکه ایمان آورده آیه خطاب بانصار است رضی الله عنهم میگویند ان تطیعوا اگر شما فرمان
برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا الکتاب از یهود که ناس بس قبیل اصحاب اند
یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما کافرین ناکرویدگان یعنی اگر
متابعت ناس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند و این ناس جهود مفسود و حسود بودند و بوسیله
یوجی و دیگری مسلمان کردی و خواستند که سنگ تفرقه در میان یکدیگر انصار افکنند و ایشان

دو نیمه بود و اول خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بود و چون مسلمان شدند محبت
گردید با یکدیگر و مبدل شد ناس از روی حسد بنده انگیخت که میان عداوت میان آن دو فرقه ماند کرد
شخصی را از مردم فارسی میان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه جنگ که حرب عاثوره بین العبلین شیخ
افکند و قصیده بر زبان ایام شمار بدست خزرجیان گفته بخواند الغرض چون آن محاربه در میان آمد
و بیت قصیده مسلح خزرجیان رسید و حماست آنچنانکه ایشان را بر پایان بجای او میسان گشوده ندند
چنان که زده آغاز بیت خزرجیان کردند و کار زار و مجادله آنها تمام کشید و طرفین مقاتله غالبه بیکدیگر
متعلق بیدا شدند و آغاز تیر و تفنگ و تیغ زدن کرده غبار از معرکه بیجا بر انگیختند ربا بی زنجاب
کردی زنده پرداز و تو بر سوی جهنمی در رنگ تازه ۞ در افتاد و همچون شیر غران ۞ بگرز و نیزه و شمشیر
بران ۞ فی الحال جبرئیل بدین آنها نازل شد و خواجه عالم صلی الله علیه وسلم که از آن حال آگاه
در میان و صف آرا گرفت و فرمود که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا رسول الله ای مسلمانان فرمانبرید پس آنکه عقد
شما را باسلام کرای خشم طریق بدین آرزو میکند از دیشو که خدا تعالی چه میفرماید پس این آنها بر زبان
خزرجیه الحال استغفار کنان بصلح همه را فرو گرفته و انکار زبان بکلمه بر کنار فرقند و دانسته که اگر
فرمان مولد بر بنده زنی بر نگردند و بر سر کار نروند حق تعالی با ایشان بدینوجه خطاب میکند و کیف تکفرون و چگونه
کافر میشوید وانتم تتلی و حالانکه آنست که خوانده میشود علیکم بر شما آیات الله قرآن و فیکم رسوله
و در میان شما رسول او و من یعتصم بالله و هر که چنگ زند بدین خدای و کتاب او فقد هدی پس
بدرستی که راه نموده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین آمنوا ای کرده گرویده
کانی از اوس و خزرج اتقوا الله ترسید از خدا حق تقاته چنانچه سزای ترسیدن است نه از اکثر
علما این آیه منسوخ است بجز قنوتی بران وجه که حق آن باشد همچو آن باشد بلکه بسبب عنایت الهی ما را این منقبت
انزال است منسوخ فرموده ناسخ این آیه فرستاده که فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزگاری کنید بدان مقدار که
مقدور شما است فلا تموتن مگر و نمیرید الا وانتم مسلمون مگر آنکه شما مسلمانان باشید لفظ مسلمون موافقت
آنکه الفیقه امر است با قامت اسلام تا بر سر مسلمانی بمیرید واعتصموا و چنگ زنید ای انصار بحبل الله
بدین خدای که حبل الله است جمیعا بهمه شما و بقول بعضی علی حبل الله ای قرآن است یا مواثقت حق تعالی
امر میکند که مجتمع باشید در اعتصام و ملازمت متابعت سید انام علیه الصلوة والسلام چه بآنکه ظاهر بود بلکه

جهان انواع آن حضرت زنده را و بمقصد اصلی آن برد انه بطور تبعی بقرآن رسید بیت حقا که بی حبیب
سید رسل ۱۱ هرگز کسی بمراد نرسید و مقصود نیافت ۱۱ و اوفوا بیمه ۱۱ و وفا کنید بعهد ۱۱ که فرمود ایشان را
رسول بعد از اقامت و لا تنقضوا ۱۱ و نشکنید و مشوید از عزیمت می و اذکروا ۱۱ و یاد کنید نعمت الله علیکم ۱۱ نعمت خدا
که برشما فائض کرده و آن اسلام است و توفیق هجرت بحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ایشان اذ کنتم ۱۱ آنگاه که
آمدید که بودید شما ۱۱ اعداء ۱۱ دشمنان که پیوسته حرب میکردید فالف ۱۱ پس الفت داد و جمع بین
قلوبکم ۱۱ میان دلهای شما بیرکت اسلام و بمیمنت صحبت خواجه انام فاصبحتم ۱۱ پس گشتید شما بنعمته ۱۱ بنعمت او
برحمت او برادران یکدیگر و کنتم ۱۱ بودید شما بسبب ضلالت و جهالت علی شفا حفرة ۱۱ بر کنار و مغاک
من النار ۱۱ از آتش دوزخ مشرف و امید بر وقوع در آن اگر مرگ شما را بر آن حال بیافتی هر آینه بدوزخ میرفتید
فانقذکم ۱۱ پس شما را باز رهانید خدا ۱۱ منها ۱۱ از آن حفره یا از آن آتش کذلک ۱۱ همچنین که جهان گرد و مال شما
از تزلزل فتنه و الفت محمود یبین الله ۱۱ بیان میکند خدا ۱۱ و روشن میکرداند لکم ۱۱ برای شما ۱۱ آیاته ۱۱ آیتهای
و صدائت خود را لعلکم تهتدون ۱۱ تا باشید که شما ثابت مانید بر طریق هدایت ولتکن منکم ۱۱ و باید باشد
که باشد از شما ۱۱ امة ۱۱ گروهی که ایشان ۱۱ یدعون الی الخیر ۱۱ بخوانند مردمان را بنیکوئی یعنی بدین اسلام
یا بملازمت مومنان یا بکار نیکو و همچنین ۱۱ و یامرون بالمعروف ۱۱ و فرمایند بنیکوئی و ینهون عن المنکر ۱۱ و باز دارند از منکر معروف آنست که
موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف آن از اعدت بود و نزد محققان معروف طاعت حق است
و منکر معصیت نفس و اولئک ۱۱ و آن گروه که دارای خیر و آمر معروف و ناهی منکر اند هم المفلحون ۱۱
ایشان رستگاران اند و لا تکونوا ۱۱ و مباشید ای مسلمانان کالذین تفرقوا ۱۱ مانند آنانکه متفرق
شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها بحد استیصال چون عداوت و سامره و صوفیه
از یهود و ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری و هر دو فرقه دشمن فرقه دیگر و اختلفوا ۱۱ و اختلاف کردند
در دین چون یهود بعد از پیامبر اند بعد از موت موسی و نصاری بعد از رسیدن عیسی و آن اختلاف
ایشان بود من بعد ما جاءهم البینات ۱۱ از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای آشکارا و روشن
و اولئک ۱۱ و آن پراکندگان و مخالفان لهم عذاب عظیم ۱۱ مر ایشان را عذابی بزرگ یوم تبیض وجوه ۱۱
روزی که سپید گردد رویها و تسود وجوه ۱۱ و سیاه گردد رویها فاما الذین اسودت ۱۱ پس آنانکه سیاه شدند

وجوههم ۱۱ رویهای ایشان حق تعالی فرماید تا از روی توبیخ بایشان گوید اکفرتم ۱۱ آیا کافر
شدید بعد از ایمان و مراد از ایمان بعد کسی از ایمان بپیغمبر یا کافر شدند یا منافقان که بزبان اقرار
دهند انکار کردند یا کافران که روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در ذر نیا کافر شدند و بعد از
گذشتن سعادت ایمان گرفتار بدام شقاوت ضلالت گشتند یا بخوارج که بعد از تمسک
در ورطه بدعت افتادند فذوقوا ۱۱ پس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون ۱۱ بر آنچه خود دید
که بعد از ایمان کافر شدید و اما الذین ۱۱ و آنانکه ابیضت وجوههم ۱۱ سپید شود رویهای ایشان
بنور ایمان یا بنعمت فی رحمة الله ۱۱ پس باشند در رحمت خدا که بهشت است در قبلهٔ محلت باسم
حال ایشان فرمودند رحمت روح و ریحان و آسایش و شاهد و تعالی هم ۱۱ این سفیدرویان فیها خالدون ۱۱ در رحمت
یا بهشت جاوید مانند کانند تلک ۱۱ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیات الله ۱۱ آیتهای
خدا اند نتلوها ۱۱ میخوانیم آنرا و وعد و عید علیک ۱۱ بر تو و بر تو باالحق ۱۱ براستی
و کتاب الله یرید ۱۱ و نیست خدا که خواهد ظلما ۱۱ بیدادی از نزد خود للعالمین ۱۱ بر جهانیان یعنی هرگز
ستم نکند و هیچ عقوبت نفرماید و لله ۱۱ و مر خدا راست ما فی السموات ۱۱ آنچه در آسمانهاست از موجود و ملائکه
و ما فی الارض ۱۱ و آنچه در زمین است از انسان و کان و نبات و حیوان و الی الله ۱۱ و بسوی خدا ترجع الامور ۱۱ باز گردیده
شود همه کارها کنتم ۱۱ شما ای امت خیر امة ۱۱ بهترین گروهی از خلوات خاصه غیب اخرجت
بیرون آورده شده است للناس ۱۱ از برای مردمان قول آنست که بودید شما بهترین امتی در رسانیدن
علم و ترویج صحف و باد کنید بها و روز بشمار که در جواب آنست بر یکدیگر مسارعت نمودید و خیریت
این است بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت صلعم منتظم اند عربی لمادعا الله
و الی الطاعة ۱۱ با کرم الرسل اکرم الامم ۱۱ بیت چون مرا بجفر یا را بر جهت خوانده است
افضل بعضی بر این دعا جر الامم ۱۱ و گفته اند خیر این امت بدین معرفت است که یاد میکنید
تامرون ۱۱ بالمعروف ۱۱ و بفرمائید بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن داند و تنهون عن
المنکر ۱۱ و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد و تؤمنون ۱۱ و میگروید
از روی تحقیق بالله ۱۱ بخدا و ایمان بخدا مستغنی آنست که ایمان داشته باشند بهر چه ایمان بدان
لازم است آنجا ایمان بخدای و فقه که متحقق شود بهر چه فرموده ایمان آورده ایمان آورده باشید و لو آمن

واگر ایمان آرند و تصدیق کنند اهل کتاب علما یهود اسلام آوردند پیغمبر آخر الزمان را و آمده یعنی از آن
لکان خیرا لهم آیمان بهتر بود از آن ایمان تصدیق منهم از ایشان مؤمنون مؤمنان اند یعنی از اسلام
و اصحاب ایشان که در وی کتابت بیشتر اهل اسلام و اصحاب واکثرهم فاسقون و بیشتر ضرر نتواند رسانید الا اذی
مگر اندکی رنجی که شما را بگفتن و دعوت کنند با باطل ضرر نتوانند یا اهل ایشان بعقل خود و ترسانند و ان
یقاتلوکم و اگر کارزار کنند با شما یولوکم الادبار بپشت بر شما کرد اند و هزیمت روند ثم لا ینصرون
پس نصرت یاری کرده نشود یعنی قادر علی یاری بشما و نه از حق عدد بکار آید ضربت وضع کرده شد
علیهم الذلة بر یهود و آن علامت خواری در نفس ایشان و اصل آنست که ذلة هر چه هست اینما ثقفوا
هر کجا یافته شوند آن ذلت ایشان باشد الا استثنا منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشان است
ولیکن بعضی از زمان بعهد بحبل من الله بعهدی از خدا که قبول میرسد و بحبل من الناس و عهدی از
مومنان یاران خدا بعد از بعد از کردن عزت و باؤا و باز گشتند یهود بغضب من الله بخشمی از خدا
یعنی بمنزلهٔ عرف گشتند و ضربت و زده شد یعنی موضوع گشت علیهم الذلة بر ایشان ذلت
درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده اند بر ایشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذلک این خواری
و مسکنت و درج بغضب حق بانهم کانوا بآنکه ایشان اند کانوا در زمان عناد یکفرون بآیات الله
منکر اند بقرآن یا باحکام توریت یا معجزات محمد صلی الله علیه و سلم و یقتلون الانبیاء بغیر حق
و میکشتند پیغمبران را بغیر حق بنا بر اعتقاد جهل در نفس الامر قتل انبیا حق است اما بحسب
اعتقاد ایشان نیز باطل حق بود و این قبیح است از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند و قتل ایشان
دانسته اند اگر چه قتل آبا یهود بمدینه واقع شده اما رضا ایشان بدان بوده که ایشان نژاد و عدد
قاتلان می آرد ذلک این کفر و قتل بما عصوا بسبب آنکه نافرمانی کردند و کانوا یعتدون و آن
بود اند که تجاوز میکردند از حد و دست آوردند که چون عبد الله بن سلام با یاران او رضی الله عنهم
دولت اسلام دریافتند بموزبان طعن میکردند و میگفتند که ایشان نژاد آشرار قوم اند که مخالف
دین اسلام کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه فرمود که لیسوا نیستند مومنان اهل کتاب
سواء برابر با کافران ایشان من اهل الکتاب از اهل کتاب کرده اند امة قائمة استاده
بر دین اسلام یا قایم بحدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول و راست در حال اهل دین و سنت این کرده

ابن سلام و اصحاب او بودند یا جمل تن از یهود بن اسد و دو تن از حبشه و هفت کس از روم و بعضی ایمان
آوردند بمحمد صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند و احکام شرعت و تعلیم قرآن گرفتند یتلون میخوانند آیات الله
آیات قرآن آناء اللیل در ساعات شب میان مغرب و عشا و هم یسجدون و ایشان سجده تلاوت میکنند یا
کتاب میکذارند در آن ساعت اظهر نماز عشا که مخصوص بدین امت شده و حضرت رسالت خاتم
عشا فرموده و در وی مومنان منتظر بودند هر دو آن گفته شده اند که از اهل کتاب ایشان همه طایفه دین نیست خلیل
یاد کند غیر از شما یؤمنون بالله صفت امت قایمه میکند بمسکو بدان ایمان حقیقی می آورند بخدا و الیوم الآخر
و بروز قیامت و یأمرون بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله علیه و سلم یا بجمله اوامر شرع
و ینهون عن المنکر و منع میکنند از کذب محمد صلی الله علیه و سلم یا از منهیات و یسارعون
و می شتابند فی الخیرات در اکتساب خیرات اشتغال و حرص آن و اولئک و آن گروه یعنی امت قایمه
موصوف بدین صفات که مذکور شد من الصالحین از جمله شایستگان یعنی اند که یفعلوا
و آنچه میکنند شما من خیر از نیکوئی فلن یکفروه هرگز نباشد ناسپاس و نشده نخواهد بود یعنی نقصان
نبود اثر اجر نخواهد بود مر یقین ثواب و اگر آن کفر کنند چنانچه قوم ثواب آن شکر کردند فقوله و کان سعیهم
مشکورا حقیقت هر دو کلمه با جا نخواند یعنی آنچه میکنند امت قایم از خیر آنکه در آن ساعت عمل ایشان
ضایع نخواهد بشد والله علیم و خدا داناست بالمتقین با حوال پرهیزکاران ان الذین کفروا آنانکه
کافر شدند بقرآن و محمد صلی الله علیه و سلم آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند لن تغنی عنهم باز ندارد
اموالهم مالها ایشان که رشوت ستدند مر علما خود را بآنچه رشوت میکیرند از ناز اقل قوم خود و لا
اولادهم و نه فرزندان ایشان که با حاجت اند ایشان را مستظهر بدند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی
و اولئک و آن گروه کافر اصحاب النار یاران آتش و دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آتش
جاوید مانده کانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه میکنند یهود بر علما خود یا بر منافقان و اصحاب
در حرب صدر خرج لشکر که خانه میمانند یا اخراجات مشرکان در عبد بدر یا بر تجار خود یا نفقه منافقان
بر ابو سعد فی هذه الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا کمثل ریح مانند بادی که باشد فیها صر در آن
باد سرما سخت اصابت حرث قوم بر رسد کشت زار قومی که کشت زار و معاش ظلموا انفسهم
ستم کردند بر نفسهای خود یا حق خدای نداده اند فاهلکته پس هلاک نابود کرد آن باد سرما کشت زار

وما ظلمهم الله ستم نکرد خدا بر ایشان بجاهلیت شدن و زیادت ایشان ولکن انفسهم ولیکن ایشان
ستم کردند بر نفسهای خود یظلمون ستم میکنند با یکدیگر بقتل و اسیری و مصادره و جز آن که ایشان
کوشش میکردند در قتل و اسیری و نفقه میکردند مال در صد و انفاق کنند تا نه میکردند آن مکر و مشقت
و گفته اند منافقان تا بدیده ایشان بیاید که ایشان چون مثلی بیاید که جهاد کرده اند
یا ایها الذین آمنوا ای گروه دیدگان لا تتخذوا فرا مگیرید بطانة دوستان و یاران من دونکم
از دون مومنان که با مومنان جنس ایشان نیستند همچنین از منافقان و دوستان
بسته بودند بیهودگی و ایشان یاری میکردند مشرکان و دوستی میکردند با یهود و عقد
همدستی میکردند با ایشان و همچنان ایشان بودند همچنین از منافقان و دوستی
همنشینی ایشان و همچنان هرگز آشنا نشوند لا یألونکم ایشان نقصیر نکنند در باره شما خبالا از روی
تباهی و دوست دارند ما عنتم آنکه بشنید شما را ان از رنج و مشقت قد بدت البغضاء آشکارا
آشکارا بیرون آمد و دشمنی میبینید علامت عداوت من افواههم از دهانهای ایشان یعنی از سخن که بر دهانهای ایشان
میگذرد و بهود بوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و ابا سفیان بن حرب در سالت جاهلیت
سخنان فتنه انگیز میگفتند و ما تخفی صدورهم و آنچه پنهان میدارد در دلهای ایشان از بغض و عداوت اکبر
بزرگتر است و بیشتر از آنکه بر زبان میرانند قد بینا بیان کردیم لکم برای شما الآیات برای شما آیتهای
در زندهم موالات آشنایان و معاداة بیگانگان ان کنتم اگر هست شما را در سخن تعقلون
تعقل کنید و در باید موقع نفع را که دوستی با جهانی اند و کسانی صورت اگر دشمن با شما اند لها نیست
بر خطا و باران که دم دوستی با غیار میزنند انتم تعبیر است اولاء تحقیر و صفت آنگاه با شما
آن خطا کاران یا جفا کاران طرح دوستی افکند بدین جان خطا میکند بدین جرم که تحبونهم شما دوست
میدارید ایشان را و ایشان دوست میدارند
شما را و میخواهند بدین جرم که شما اسلام دارید ولا یحبونکم و ایشان دوست میدارند
شما را و میخواهند بدین جرم که شما اسلام دارید وتؤمنون و شما ایمان دارید بالکتاب بهمه کتابهای الهی
و ایشان ایمان را منکرند و اذا لقوکم و هرگاه بشما رسیدند قالوا آمنا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم
شما را و اذا خلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عضوا علیکم الانامل میجنبانند و میگزند بر دندانهای شما از
من الغیظ از غایت خشم و کینه قل بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم مر ایشان را موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود
ان الله بیگمان خدا بذات الصدور بدانچه در دلهاست علیم دانا است بنهانها و معلوم قدیم و آنچه بود
از حدث چون بعهد کردند ما لقیتم بنگرید که دوده از شما کسی مسلمانی نبود بخواری تا از دوش نبود سالیه

بدرستی که خدا بذات الصدور بدانچه در دلهاست علیم دانا است بنهانها و معلوم قدیم و آنچه بود
از حدث بعهد کردند ما لقیتم بنگرید که دوده از شما کسی مسلمانی نبود بخواری تا از دوش نبود سالیه
بدرستی که خدا بذات الصدور بدانچه در دلهاست علیم دانا است بنهانها و معلوم قدیم و آنچه بود
از حدث بعهد کردند ما لقیتم بنگرید که دوده از شما کسی مسلمانی نبود بخواری تا از دوش نبود سالیه
بدرستی که خدا بذات الصدور بدانچه در دلهاست علیم دانا است بنهانها و معلوم قدیم و آنچه بود
از حدث بعهد کردند ما لقیتم بنگرید که دوده از شما کسی مسلمانی نبود بخواری تا از دوش نبود سالیه

أَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند و باز گردند چنانکه ابن ابی بازگشت وَاللَّهُ و حال آنکه خدای
و حال آنکه خدای وَلِيُّهُمَا یاری دهنده است هر دو گروه را وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
باید که توکل کنند گرویدگان تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ و بدرستی که نصرت داد شما را
خدای بِبَدْرٍ بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهیست میان مکه و مدینه وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار در چشم
دشمنان یعنی اندک بنمودید و ایشان از حرب شما حساب نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای
و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بد دل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما توفیق یابید بشکر نعمتی که
تا نعمت نصرت بر شما زیادت گرداند پس از نصرت مومنان در حرب بدر خبر میدهد و میگوید یاد کن إِذْ
تَقُولُ چون گفتی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را وقتی که ترسانیده بودند أَلَن يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نکند و بسنده نیست
مر شما را أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم آنکه مددکاری کند شما را پروردگار شما بِثَلَاثَةِ آلَافٍ پس سه هزار سوار
مِّنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُنزَلِينَ فرو فرستاده از عالم بالا و بعضی برآنند که وعده نزول سه هزار
فرشته در روز احد بوده بشرط تقوی و صبر چنانچه فرمایند بَلَىٰ ایجابست ... یعنی کفایت است
إِن تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت فرمان پیغمبر صلی الله که در باب حرب
گوید و اشهر آنکه اصح آنست که صد در سال روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید و خدای تعالی فرشتگان فرستاد
اول هزار فرشته پس از آن سه هزار رسید و آخر پنج هزار چنانچه فرمود وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ و بیایند بشما
دشمنان شما از خشم که ایشان را باشد یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ این وقت مدد
میکند شما را رَبُّكُم آفریدگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ پنج هزار سوار مِّنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ
نشان کنندگان مر اسبان خود را و این عبارت مشهورست میان مبارزان که علامت بر خود یا بر مرکب خود بندند
و نشان ملایکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا خود در انشان کرده بودند
عمامهای سپید داشتند و طرف عمامهای ایشان میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای
آن امداد و یاری ترا یا آن وعده را إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ مگر مژدگانی شما بظفر و فتح وَلِتَطْمَئِنَّ و برای
آن تا بیارامد قُلُوبُكُم بِهِ دلهای شما بوعده نصرت وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن إِلَّا
مِنْ عِندِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَكِيمِ حاکمی که نصرت و خذلان او
بر مقتضی حکمت باشد لِيَقْطَعَ تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد

و غنیمت گرداند طَرَفًا گروهی بزرگ را مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند تا هزیمت شکند رکنی از ایشان
در آن واقعه که هفتاد کس از ایشان کشته شد عظیم بعضا و بعد فریش رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شدند أَوْ يَكْبِتَهُمْ
یا آنکه خوار و نگون سار گرداند ایشان را فَيَنقَلِبُوا پس باز گردند و هزیمت شوند خَائِبِينَ در حالتی
که بی‌بهرگان و نا امیدان باشند ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود که تا صحابه جمع کنند میان
شکر و صبر یکی از این دو قصه مشتمل است بر فتح و غنیمت و بر آن شکر باید کرد و دیگری محتوی بر فقدان و هزیمت و در آن
صبر باید نمود و قصه حرب احد اجمالاً بران وجه بود که بعد از تسویه صفوف بمحاربه قیام نمودند و علم داران قریش
یکی از پی دیگری کشته شدند و لشکر کفار روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب
و غارت کردند جماعتی تیراندازان که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم از این موضع بجانب دیگر مروید نزد امید تاراج غنایم
روی بلشکرگاه آوردند چنانچه عبد الله جبیر مبالغه نمود از تاکید حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
ایشان را کاهی را از بجایی نرسید و جمعی اندک که بعد از آن بده نمیرسید باری توقف کردند باقی بسخن
امیر خود التفات نانموده متوجه غنیمت شدند بشامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید
و خالد ولید و عکرمة بن ابی جهل که هنوز نیت اسلام نداشتند چون رخنه کوه را از تیراندازان و محافظان خالی
دیدند با جماعتی از کفار بر سر عبد الله تاختند و او را با یاران بقتل رسانیدند آنگاه از عقب لشکر اسلام در آمدند
و تغیر فتح منعکس و خبر ظفر کفار بر گریختگان ایشان رسیده باز گشتند و اهل ایمان با آنکه مرکز محیط عرفان
بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه رضی الله عنه با بعضی اصحاب شربت شهادت چشیدند
برخی زخم بر دل بر نهادند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت جان نگاه داشتند میان بسته القصه چهار
دندان انجناب که لب شکر بیانش گهریست در شاهوار در درج لعل ... رسید و روی محمد صلی الله علیه و سلم آزرده شد
نظم بود لعلش سپید درخشنده ** سنگ را از رنگ لعل بخشنده ** چو آن سنگ بالیش رفیق سنگ آمده
سنگ در دم عقیق رنگ آمد ** و حضرت در میان کشتگان افتاده و بعد تحت جمعی از اصحاب بجانب شعب جبل
رفت و کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چون از شهادت عم خود حمزه و مثله
کردن او بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که نفرین بر بعضی از اهل ضلال
افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیه تنزل اجلال یافت که لَيْسَ لَكَ نیست ترا مِنَ الْأَمْرِ از این کار

انوین کفار است مثنی ۱۲ هزی باز نام استهزا کان الصلوة ۱۳ ان طائفة دست فوجیست او تنوب یکم گفته اند
او بجا بست ۱۴ الآن است یعنی از نه کاری نکنید مگر آنکه خدا نور بدهد ۱۵ و الله الذی کرا و است ۱۶ مثلهم باشد
جانب مطوف بر ریقطه دهنی آنست که ظاهر اقدرت و اشاره بمثل چهار خبر نباشد شود کوی دولت
لیک در عقل نماند و قوتش باطن بزیست روز از اسلام یا آنکه توبه دهد یک از جون مسلمان شوند
او یعذبهم یا عذاب کند ایشان را جون بر کفر قدیم باشند فانهم ظالمون پس بدرستی که ایشان ستمکارانند
که وضع عبادت کرده اند در غیر موضع و قد بقی ما حرمت و در خواست آنچه در آسمانها است و ما فی الارض
و آنچه در زمین است یغفر لمن یشاء که بیامرزد هر کرا میخواهد و یعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد
و الله غفور و خدا آمرزنده است دوستان خود را رحیم مهربان است بر بندگان یا ایها الذین آمنوا
ای کروه کردیدکان لا تاکلوا الربوا مخورید بدل ربا را اضعافا مضاعفة افزوده و دو برنو و کفته اند مضاعفه
در روز جاهلیت مقدار اجل و جاهلیت یکی مال خود را بر امید دو تا و تفاوت معنی آن که در اجل در زیادتی افزود
تا مدت مالی جند مال بدو بدین مستغرق میشد و اتقوا الله و بترسید از خدای تا بجهت تا که تفلحون
کامکار و رستکار کردید اتقوا النار و بترسید از آتش یعنی بر هر کنید و از عملیکه برساند شما را بآتش التی
آن آتش که آماده است کافرین آماده کرده شده است لکافرین مر کافران را و غیر شما را بالادب اگر بر کفر است
دیا لعلوق برای عاصیان کنه کاران یا کافران تعذیب مومن بنار نادر یا اطیعوا الله و فرمان بر بید خدا
را بر آنچه حکم کند و الرسول و طاعت کنید رسول را آنچه کوید لعلکم ترحمون باشد که شما رحمت کرده شوید
و در غرایب تفسیر و سارعوا و بشتابید الی مغفرة با بیامرزیدن سبب آمرزش باشد من ربکم از مزد بروردکار
شما قامت اندر مقام مغفرة و جنة نشویق بندکان است بسوی حیات مغفرت و آن کلمه شهادت است
بالاتر از فرش بالا بود که جماعت اندر یا بند بصفت اولیا و جماعت یا هجرت از بلای فتنه که ما سوا جهت منفعت
یا استغنا یا جهاد و مشقت است مغفرت خود این است جز آنچه در حال قصد اهدا نمال شده محققان کفتند این مسافت
قدم یکی نیست بلکه بقدم دانست فرد این راه بجای جان خرید ۱۱ جانان نرند قدم بجانان رسد
از هر طریق تا بکسی شناسد حرمین راه بقدم تعوی کذر که زیر نفس که اخلاق حیوانی است که جز حرمین قدم بمقام قرب
حضرت وصال سیدن محال است فرد بکذر ره هوا بر بستی ۱۲ روی از سوی خدا پرستی ۱۳ مثلهم لشناسید
یعنی که بر ساند شما را بجنتی که از روی عظمت آن عرضها السموات بهنای آن آسمانها یعنی باشد آسمانها

و الارض و زمینها صفت عرض جنت آن جنة آنکه و صف طول او فرهم نرسد بخیلجه و در تفسیر کرید که اکر آسمانها
و زمینها طبق طبق سازند بحثی که هر یک این طبقات شطحی باشند مواقف از نور لا بجزی و طبقات دیکر
نام طبقات ۱۴ بایکدیکر تا هم طبق و واحد شوند عرض جنت این مقدار فرموده اعدت آماده شده است جنین
جنت للمتقین برای پرهیزکاران از شرک الذین ینفقون آنانکه نفقه میکنند فی السراء در آسانی
و الضراء و در سختی و ملازمه احوال است جه انسان بجهه خالی از سرسرا و مضرة نیست یعنی بر حال الله میکنند
و کفته اند نفق اند در تو نکوی در دو دنیا یا صحت عرض و کرانی و از زنانی و الکاظمین الغیظ و فرو خورندکان
خشم ۱۵ و جود قدرت آورده اند که امام اعظم احمد الله طاعت نخورد اما مادر مود که من هم میتوانم که ترا طاعت کنم
زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه با ضعیفه از تو شکایت کنم ولیکن نکنم میتوانم از تو بسیار زدن نیز نکنم و اکر فردا
مرا در شکار آب باشد و شفاعت من بدیدند بلی فردم در شفاعت تهم عبت مردی کمان میکرد بر روی است
و بر دلها ۱۶ هشتم اکر بر آی دانم که کاهلی و العافین و عفو کنندکانند عن الناس از مردم خردمندکان و
بندکان یا لاکه که بر ایشان بتی کرده باشد و الله یحب المحسنین و خدا دوست دارد نیکوکاران را فرو
بهمه
قسام حسان آن که نیکوئی بجای بجای بجای کرده باشند در خبر آورده که روزی حسین بن
علی رضی الله عنهما با جمعی اهالی بر خوانی نشسته بود و نان میخوردند یا کاسه آش کرم بمجلس در آمد و از غایت
دعت پاش بجا شد بساط و در آن کاسه بر سر برسر نهاده افتاد و شکست و آنها را شماره مباش جاری شد
امیر المومنین حسین بن علی رضی الله عنهما از روی تادیب از روی تعذیب از روی تعذیب بر زبان فرمان حاکم
شد که الکاظمین الغیظ حسین کفت خشم فرو خوردم خادم کفت والعافین عن الناس کفت عفو کردم خادم
بر آمده بر خواند که والله یحب المحسنین حسین جوان را که از مال خود آزاد کردم نظم بدیدار ملکان کرد آن
سیه ۱۷ بدی را بدی صعب بود بهر دیه ۱۸ بنیکی کسی نیکو بدیده اند ۱۹ بدی دیده نیکو نه کرده اند والذین
معطوف است بر الذین ینفقون و معطوف علیهم آنکه متغیان و اطلبوا نیکی آنها که صفت الغافین و حلوف
احسان موصوفند و ذکاب غیر مصر و الیان آنانند که از روی متابعت هوا و نفس اذا فعلوا فاحشة
جون بکنند کار ناشایسته او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسها خود بسبب اسرف سعاصی و تردد بعضی
فاحشه کردار ناپسند است و ظلم کفتار ناستوده باد اکر بر و تا صغایر و بعضی فاحشه ظلم خطا
عمده از معصیات آن جون لمس و نظر و معانقه و نغبیل و هر جزئیه بعد از آن فاحشه و ظلم و اذکروا الله

وباد کند عقوبت خدا را یا مانند ایشان باشند که جبرئیل کرسی یا مسند کرد و وعدهٔ مغفرت را با متقیان
بسعت فاستغفروا پس توبه و ورش خواهند از پروردگار خود بگوئید بان خود و ومن یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد
گناهان را الا الله مگر خدای تعالی و لم یصروا و اصرار
نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آن چیز که از ایشان صادر شد از معصیت و دیگر بار سر آن
فعل نرفتند و هم یعلمون و ایشان می‌دانند که عقوبت اصرار از خدا گناه عظیم است
تر و آیه در شان بنی هاشم غالب بوده که زنی صاحب جمال بحرم اغریدن زردی آمد بنی هاشم از دل بر گشتن کرد
و بیهانه خواهر خود بی کوشه نگلستان بنده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله دل بیان نصیحت کنان
که اتق الله از خدا بترس و دامان پاک ملوث بحرام مکردان بنی هاشم از خواب غفلت بیدار شده
فی الحال بحضرت ساقی بنی هاشم بشتافت و صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانیده و مورد
کمین در میان بنی هاشم چنین کار ایشان که آیند حق سبحانه بر آن تاکید امید آن آیا را آیه فرستاد و اهل اصفهان
شان ابو ابراهیم آمده یا هلوان یا فعلوا الفاحشة که فحشا کردند مگر زنا و ظلم خواهد شده
بناه توبه و استغفار آورند او ظلموا انفسهم آن گروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند جزاؤهم
پاداش ایشان مغفرة من ربهم آمرزش است از پروردگار ایشان و جنات تجری و بهشتها که
میرود من تحتها الانهار از زیر آنها نهر و یا اشجاران چهها خالدین فیها در آن جاوید باشند
در آن و نعم اجر العاملین و نیکو مزدی است مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت قد خلت بدرستی
گذشته بودند من قبلکم پیش شما سنن و واقعها میان جماعتان اعم و شما و محنت و راحت و دولت
و نکبت حق سبحانه سنت نهاده بحدوث نائبه وقایع بالاها سنن الاولت و از سنن شرایع یعنی امتان
بودند با نواع دنیا و بجهت تکذیب پیغمبران هلاک شدند فسیروا فی الارض پس بروید و سیر کنید در زمین
و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود با لوط فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت که سبب فنا و نابود گشتن
چگونه بود عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان هذا این کار در میان قصه احد و بدر گفت
یا این شرح که در آمد که گذشته وقایع روزگار دانید هذا بیان سبب تمامی بیان حق للناس برای
عامهٔ مردمان و هدی و رهنمائی بصیرت و هدایت و پند للمتقین و رغبت للمتقین و خاصه
مر پرهیزگاران را ولا تهنوا و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم صلی الله علیه و سلم

نقب کرده در آمدند از سفیان علم بحال و بیخ کوه برده خواست که بر اهل عسکر مطلع گردد اصحاب را در غفلت
بحال طرب رسید و حضرت جلت بسلیمان نزل آیه فرستاد که سست مگردید و لا تحزنوا و اندوهناک مباشید
از مرگ احد و مصیبت با فوت غنایم و انتم الاعلون و شما حالا که شما زنده اید از ایشان بحمد الله یاری و محافظ
بر ایشان بنی هاشم و امید بفتح و رهنمائی یاد بنی هاشم است که شکستگان بنی هاشم را رحمت نعیم اند و از ایشان قهر
جحیم با مقام شما در جنات عالیه خواهد بود و از ایشان درک الاسفل و حقیقت آن است که این بیان
بود موسوم شما بعد و درجه و طبقه یعنی مقصود و غالب شدید ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان
بر وعده حق که فرموده و ان یمسسکم قرح و اگر بشما رسید جراحتی و زخمی
فقد مس القوم قرح پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را زخم بدر و رحمی و الی قتلی
مانند زخم و جرح شما و تلک الایام و این روزها که مدار زندگانی آن است نداولها میگردانیم آنرا
بین الناس میان مردمان زمانی بر دولت و عشرت و زمانی بر نکبت و عسرت فیوما علینا دیوما
و این بدادله بر آن است تا بدانند که لیعلم الله و تا آنکه بدانند خدا و بیاید و پیدا و ظاهر را الذین آمنوا
صفت نگرویدگان دیده اند و یتخذ و تا آنکه فرا گیرد و منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه بگیرد تا بشهید
که در معرکه جهاد کرام جان فدا کرده و لله و بر کرم نهاده و الله و خدای لا یحب الظالمین دوست نمیدارد
ستمکاران را که مرتکبند و لیمحص الله و فایده ذکر در میدان آن است که پاک کند خدا و آنکه الذین آمنوا
مر مؤمنان را از گناه و یمحق الکافرین و پاک سازد کافران را ام حسبتم آیا میپندارید ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید بهشت
و لما یعلم الله و هنوز خدا بدرگاه میدانند الذین جاهدوا منکم آنها که جهاد کرده اند از شما و یعلم الصابرین
و دیده گشتند و فرید شکیبایان را بر فرمان رسول یا صابران بر هجوم مصایب و وقوع بلیه یعنی محن
که محنت مجاهده بر راحت مشاهده توان رسید و لقد کنتم تمنون بدرستی که شما بودید آرزو میکردید
الموت آرزوی مرگ یعنی شهادت را من قبل ان تلقوه پیش از آنکه ملاقات کنید آنرا فقد رأیتموه پس بتحقیق دیدید آنچه مرگ بود و از مقاتلهٔ کفار را و انتم تنظرون و حالا که
شما بنگرید یا یاران بر یاران شما که مقتول شدند یا نظر میکردند در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم

راه نهنها که راست و خواص سپاه بدو آورده اند چون حضرت رسالت پناه صلعم خورده در میان
نهان شد ابلیس لعین صیحه کرد آگاه ان محمد صلی الله علیه وسلم بدان خاصه و عام انکه بود آواز صفتی بگوش
خواست که رجوع کند بلعنه الله تعالی آن نبوده الناس کشته اند ابو سفیان بر آن خط امان بیستاده قوم
دیگر که بجنگ بعد از ان حضرت رسالت پناه صلعم را یاری میکرد که چون آواز بر فرار خاصه گردید دست
بر سر ان کار زنان آورد و بدیدار شیطان باز عذر گشود بگفتند با او و فتنه نشنیدیم و بر دار کار بر انوه رسید و بعد
از غایت نرس بگریختیم حضرت عزت رفع الشان را آیه فرستاد که وَمَا مُحَمَّدٌ هست محمد مگر رسول
همچو الا رسول که بگذشته اند از پیش من قد خلت بدرستی که بگذشته اند قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از او
فرستادگان افَإِيْنْ مَاتَ آیا اگر بمیرد ابن عمر او قُتِلَ یا بکشته گردد انْقَلَبْتُمْ باز میگردید عَلَى أَعْقَابِكُمْ
بر پاشنهای خویشتن ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ و هر که باز گردد
بر پاشنهای خویشتن ترک جهاد میکند فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا هرگز زیان نرساند بدان خدای را شیئا چیزی زیرا که در دو مضار و منافع بود وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که خدا جزا دهد
الشَّاكِرِينَ مر سپاس دارندگان را وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد و نسزد هیچ تن را أَنْ تَمُوتَ مگر که الا بِإِذْنِ اللَّهِ
بحکم و بفرمان خدای و فرمان او بود نوشته است کِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنی زمان بیشمار که در لوح محفوظ
کسی بیش از آن نمیرد و از آن نزدیک نگردد و در این آیت تحریض مسلمانان است در جهاد و در سر اخلاص ایشان
در موکد معنا و از اهل و دیده که اندر جهاد و مقدار و اجل و عمر است بر آن بدید و نترسید در صبار رات مبارک
و شرع در مهالک وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد بجهاد که میکند ثَوَابَ الدُّنْيَا ثواب دنیا از آن جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را
آنچه مقدر کرده ایم از بدن وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد بجهاد اهل خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ ثواب آن جهانی نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را آنچه
خواهد و آرزو بدو بدهیم وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد که پاداش هم شکر کنندگان را بدین نعمت جهاد
وَكَأَيِّنْ چند بسیار و چند اندک مقدار مِنْ نَبِيٍّ از پیغمبران که در راه حق قَاتَلَ کارزار کرده اند مَعَهُ رِبِّيُّونَ با او بودند مسلمانان
بسیار نام سپاهیست که گرد از هزار تا کمتر و بعضی گفته اند هزار یا بیشتر و ده هزار یا بیشتر اینجا مراد علما و اتقیا
باشد بجز تو بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند بعد از آن جهاد لِمَا أَصَابَهُمْ بدانچه رسید بدیشان
از محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد که کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نشدند از بسیاری حرب وَمَا اسْتَكَانُوا و فرو نشستند
با دشمنان ضرب شهر بلاد است و آنجا که اتقیا باشد از کرده اند از ابو سفیان و طرف امان طلب بدند وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ
و خدا دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول ایشان بعد از ثبات ایشان وَمَا كَانَ

فی الذکر و مخالفت کردید در کار حرب وعصیتم و عاصی شدید و امر مرا ترک کردید پس دیدید آنچه دوست
گرفت پس شما را شدید مغلوب من بعد ما اراکم بعد از آنکه نمود شما را ما تحبون آنچه شما دوست میدارید
از نصرت و غنیمت منکم از شما من یرید الدنیا کسی که میخواهد دنیا طلب میبینید غنیمت و نام بلند و آن طلب بود بنا
کرد بای از جهت گرفتن زمان بر دوش نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال می نمودند منکم و از شما ثابت من
یرید الآخرة آن کسی که خواهد سعادت آخرت و سعادت شهادت و این گروه بودند و مرکز شما اقدام
ورزیدند تا شکست شربت شهادت چشیدند ثم صرفکم پس بازگردانید شما را بازداشت خدا و روی شما را بگردانید
عنهم از قتل کافران بعد از غلبه شما را بر ایشان لیبتلیکم تا بیازماید شما را بنعمت معاطاه آزمایند
کار کنند تا معیار رفته چه شما بر محک تعیین آشکارا گردد ولقد عفا عنکم و بدرستی که عفو کرد و درگذشت
از شما بجهت شورشی که مخالفت بر شما انگشتند و مشاهده نکردانیدند والله ذو فضل و خدا خداوند فضل
و مرحمت است علی المؤمنین بر گروه کافران اجر فضل و آنکه شما را هلاک نکردانید اذ تصعدون آن زمان که
کوه در میرفتید و در هزیمت بالای کوه میگریختید ولا تلوون و نمی التفات میکردید علی احد
بر هیچ یک از مردمان یا بر کسی که پیش آن رسول صلی الله علیه وسلم وارسولهم یدعوکم و پیغمبر شما میخواند
فی اخراکم در عقب شما میگفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما جابت نمیکردید فاثابکم
پس مکافات کرد و شما را خدا غما بغم لکیلا تحزنوا تا نه اندوهگین شوید علی ما فاتکم بر آنچه از شما
و بر مصیبتی که بر شما رسید از قتل یاران و هزیمت و بر غنیمت و بر آن یاران شما که شهادت دست داد و بر آنچه
آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید والله خبیر بآنکه طاعت دارند خدا ما تعملون و مقاصد شود بصیر
آنچه میکنید آنچه از شما از اندیشها و تحقیق و دیگر پاک و خالص سازد ما فی قلوبکم آنچه در دلهای شما
از نیتها و سریرتها والله و خدا غنی حمید بی نیاز است و ستوده ثم انزل الصدوبکم پس فرستاد خدا بر شما
من بعد الغم امنی و آرامش و آنچه بود نعاسا خواب سبک یغشی میبود بینه در میبیچید اهل طائفة
منکم گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی بودند در ایمان و مسلمان بودند و کافر در حرب بعد از آن که
طائفة قد اهمتهم و گروهی را اندوه و کروه بینه مسلمان و کافر در حرب بعد از آن که
ایشان را بر ایشان طلب کرد و ایشان را زمان می بردند یظنون بالله غیر الحق گمان میبردند بخدا
کرده بودند بعضی از منافقان و معتبدی قاصر از مهاجران و عارف ایشان ضمیر و اهمال بر حنیف از انصار که بعضی
زبیر را تیر داخل کرد رضی الله عنهم و فایز نعاش عمود و قوت ایشان بوده و قتل کافران ایشان و
ظن الجاهلیة و گروهی دیگر چون معتب ابن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستیکه غم
افکنده بود ایشان را انفسهم نفسهای ایشان یظنون بالله گمان میبردند بخدا غیر الحق ظن ناروا

وما سزاوار ظن الجاهلیة که اهل جاهلیت بود که هم محمد صلی الله علیه وسلم باطل است و نخواهد رسید یقولون
میگویند هل لنا آیا مارا بر سبیل انکار بعضی مارا نیست من الامر از کار ظفر و نصرت که وعده
دادن بود من شیء هیچ چیزی بعضی طمع داشتم بر شکر او سفیان و میگفتند قوله آنست که بر ابن
را لمقتول مقتول مقدور خواهد گشت قل ان الامر کله بگو بدرستیکه کار را از غنیمت و نصرت
و بر زمان دست مخلوق است لله خدای را قبول نکردند فلما فتح الله و در آنست تا خویش از شکست و نهمات
ما یبدون لک آنچه ظاهر نمودند و پوشیدند در آن حوادث از نفس خود مسلمانان یقولون
لو کان لنا اگر بود مارا یعنی اگر بود مارا در غنیمت و نصرت ما قتلنا هاهنا نمیکشتند ما اینجا کشته نمی شدیم
بعضی اصحاب را مقتول نمیکشتند و هزیمت نمیدادند قل لو کنتم بگو اگر بودید در بیوتکم
فی بیوتکم در خانهای خود بر نیخواستید که ما بیرون آمدیم لبرز الذین هر آینه بیرون آمدند آنها که
کتب علیهم القتل نوشته شده بود بر ایشان کشته شدن الی مضاجعهم بسوی گاه
گاه خواب خود و بالین خود تا بخسبند و بر آنچه مؤمنان که قتل کرد بر ایشان قرار ساخته بود بر ایشان
تا بدرستیکه حرب بعضی اهل شک و بعضی منافقان و بعضی مؤمنان بعضی بعد از جنبان غیر و بی آن دانند بعضی
و آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید والله و خدای تعالی بما تعملون و مقاصد شود بصیر
آنچه میکنید آنچه از شما از اندیشها و تحقیق و دیگر پاک و خالص سازد ما فی قلوبکم آنچه در دلهای شما
از نیتها و سریرتها والله و خدا غنی حمید بی نیاز است و ستوده ان الذین هر آینه آنکسانیکه روی
تولوا منکم از شما بر نیت رفتند یوم التقی الجمعان روز که بر یکدیگر رسیدند دو جمع
و آن روز بود که در احد بود و گروه بینه مسلمان و کافر در حرب بعد از آن که انما استزلهم الشیطان جز این نیست که طلب
ایشان را شیطان بلا زلت طلب کرد ایشان را زمان می بردند ببعض ما کسبوا بشارت بعضی از آنچه
کرده بودند بعضی مخالفت امر رسول صلی الله علیه وسلم ولقد عفا الله عنهم و بدرستیکه عفو کرد خدا از آنچه کرده بودند
از زلت ایشان گناه بخشید و تو کنیکاران ان الله غفور بدرستیکه خدای آمرزگار است حلیم بردبار است
فضیل که نیست در عقوبت یا ایها الذین آمنوا ای گروه که ایمان آوردید لا تکونوا مباشید کالذین کفروا

مانند آن کسانیکه کافرشدند بدینچه منافقان قالوا لاخوانهم و گفتند برادران خود نوشته یا نشسته
اذا ضربوا فی الارض چون برفتند در زمین برای تجارت و نه مردند اگر بودند عند اخوانهم نزد برادران خود
و کشته شدند اگر بودند ما ماتوا و نه کشته شدند لو کانوا عندنا اگر بودند نزد ما لیجعل الله تا بگرداند
خدا ذلک آن سخن را حسرة در دلهای ایشان و الله یحیی و خدا زنده میدارد و میراند و میمیراند و الله بما تعملون و خدای
بدانچه میکنید ای گروه کافران از صبر و ثبات ولئن قتلتم و هر آینه اگر شما کشته شوید فی سبیل الله در جهاد او متم یا بمیرید در خشنودی خدا
لمغفرة من الله هر آینه آمرزشی از خدای و رحمة و بخشایشی از خدا خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند از اموال دنیا و حظ نفس خود را یعنی
آمرزش و بخشایش حق سبحانه و تعالی بهتر از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع عرض دنیا ولئن متم و اگر بمیرید
ای مومنان باشهادت حق او قتلتم یا کشته شوید در کار خدا لالی الله حشرون هر آینه بسوی خدا که
معبود شماست تحشرون حشر کرده شوید و عرض کافرانه شوید اگر مرگ را یا کشتن را آن مخالفت کنندگان
با نفس و هوا یا شهید گردید و بتیغ رسانند در ظل و سایه ملک خدا و جنت ملکی خدا بود و کدام جای در راه خدا
بلند کرده آید یا خیر و اینجا گفته اند اذا کان الفضل لله و طلب الفضل لله فلم کسی که مرگ بر سر جراید اگر
کار از دست رفت و شهید گشتند ۱۱ سرکان برد تو با یاران ۱۱ شاید افسر و سالت فبما رحمة من الله پس
بخشایش که رسید بواسطه رحمت حق سبحانه لنت لهم نرم گشتی بر آن منهزمان اعدا تو را و آن وقت بود که
حضرت رسالت بعد از هزیمت اهل مکه بیت بر ایشان تعنیف و شدت نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و نوازش خود شیخ
بنصیحت اهل صحابه رعایت فرمود چنانچه حق سبحانه و تعالی فرماید که ترم سخنی و نیکویی تو بر جمعیت من بود ولو کنت فظا
و اگر بودی تو در زشت خوی و سخت گوی یا جفاکننده غلیظ القلب سخت دل قاسی دل لانفضوا
هر آینه پراکنده شدند از گرد تو اصحاب تو پراکنده شدن حرص لک از ترک تو و بانو نبا را مسدود شدی فاعف عنهم
پس درگذر از ایشان بتقصیر که در خدمت تو کردند واستغفر لهم و آرزو خواه از من برای ایشان اهل گناه
و در آنچه متعلق بحق کرده اند وشاورهم فی الامر و مشاورت نما بیدا ایشان در کار یکه از حق تعالی در آن امر
جزم و تشریع کلی نرسیده که مشاورت مخصوص بوده باموری که محاربه و مقاتله یا کفار فاذا عزمت چون قصد کار کردی
بعد از مشاورت فتوکل علی الله پس توکل کن بر خدا ان الله بدرستیکه خدا یحب المتوکلین دوست دارد توکل کننده را
ان ینصرکم الله اگر یاری دهد شما را خدا فلا غالب لکم پس نیست غالب بر شما و ان یخذلکم و اگر خوار گذارد شما را
فمن ذا الذی ینصرکم پس کیست آنکه یاری دهد شما را بعد از خذلان خدا و علی الله فلیتوکل المؤمنون و بر خدا باید که توکل کنند
باور دارندگان فما کان و نباشد مر پیغمبر را ان یغل آنکه خیانت کند در قسمت غنیمت
اخوانچه حضرت رسالت در حوالت می نمودند که مالها را بر مستحقان اللهم زیاده نه زیاده نه از حضرت ضعفا چیزی
بوده آیه آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست که خیانت کنند از غنایم بدیگری یا قطعه مرغ دزدی کرد
و مرغی از سپاه کافران نسبت با حضرت کرد تنبیه حق تعالی آنرا و نه چیزی خصوصا و نه در جمع اموال غنایم از کسی
خیانت بزی گرد آید و فرمود که هیچ پیغمبر را غیر خیانت نگردد و نکند ومن یغلل و هر که خیانت کند در
غنایم یاتی بما غل بیاید بگناه آنچه در آن خیانت کرده است یا بیارد آن چیز که در آن خیانت کرده
بگردن او یوم القیامة روز رستخیز باشد ثم توفی پس تمام داده شود بر هر نفسی ما کسبت
و جزا داده شود هر نفسی بعد از مرگ بجزای آنچه کسب کرده باشد از خیر و شر وهم لا یظلمون و ایشان ستم کرده
نشوند در وقت جزا افمن اتبع رضوان الله پس آیا هر که پیروی کند خشنودی خدا را و ترک غلول یا
یعنی بیاسا الله کمن باء هچون کسی که بازگردد بسخط من الله بخشم از خدا که بسبب خیانت و ماواه جهنم
و آرامگاه او باشد جهنم و بئس المصیر و بد بازگشتنی در دوزخ هم انبیا و یاران آنحضرت رضوان الله
درجات خداوند بایشان بلند نمود بر ایشان بدرجها عند الله نزدیک خدای و الله بصیر
و خدا بینا است بما یعملون بآنچه میکنند مردمان از امانت و از خیانت لقد من الله هر آینه
بتحقیق منت نهاد خدا علی المؤمنین بر گرویدگان اذ بعث فیهم چون فرستاد در میان ایشان رسولا
من انفسهم پیغمبر را از ایشان یعنی از آدمیان یتلوا علیهم میخواند بر ایشان آیاته آیات قرآنی
یا آیات آسمانی و تعبد و پاک میکرداند ایشان را از ناس مقتضای طبیعت بر مجاهدات و ریاضات شرعیه

بایشان حق تعالی فرمود الذین قال لهم الناس ای مسلمان اسعد بدرنه که بایشان سعد در کمست بایشان شرک مردمان
ایشان ایشانست که در احد ابوسفیان و اصحاب او جمع شده بودند الناس جمع الناس اخشوهم فزادهم ایمانا
بر ترسیدن از آنچه در ایشان خواهد بود فزادهم ایمانا تصدیق و یقینی در کار خود نیز رسیدند وقالوا حسبنا الله
بسنده است ما را خدای تعالی و نعم الوکیل و نیکو کارسازیست حضرت رسول را
و در آن یقینی ایشان بآن کفایت کننده و بخواهد بود در غزوه بدر صفرا فرود آمدند که در روز احد
ابوسفیان با یاران شب بگذارند که میعاد حرب با سال دیگر موسم بدر است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
که در جواب او فرمود که همچنان باشد که دیگر سال بکه بدر رسید ابوسفیان پسر خود نعیم بن مسعود را
فرمود که بمدینه رود و در لشکر اسلام را ترسانند از قریش چنان سازد که چنان عزیمت از سر خود باز گشتند
نعیم بشهر آمد بر خود تخویف لشکر را بر گرفت که لشکر قریش را بسیار است و اتفاق ایشان ترتیب داده خود را
حسبنا الله ونعم الوکیل گفتند و حضرت بمحاربت ایشان آمدند و جمعی دیگر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون آمده
بودند و روز آنجا توقف نمودند و باز بمقام گشت در مقام سود فرزدان آمد و آنجا نه جهاد بلکه
بدان موضع نیامدند و حق سبحانه این آیه فرستاد و بر این تقدیر ان الناس که در آیه سابقه مذکور عبارتست فاعله
آنجا جمع شدند و بر مردم فقیر ناشی غالب ابوسفیان و اتباع او بودند و تمرد حال موسمان این است که
الفضل باز گشتند و آن اهل اهل مقر الله شدند و خدا بر ایشان موضع بدر بعافیت تمام با فوز و اقبال الکلام
حق تعالی فضل و زیادتی بود و بسیار حرب مال و تجارت لم یمسسهم سوء و ضرر سیدن ایشان را و اگر
از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رسیدند و بلکه سلامت باز آمدند واتبعوا رضوان الله و پیروی کردند خشنودی
خدا را و پیروی آن پیغمبر را رسول الله ذو فضل عظیم و خداوند فضلی بزرگ است بر اهل ایمان و فضل عظیم از این
سه بر ایشان انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن تخویف شیطان بود یخوف اولیاءه که میترساند بدان دوستان خود را
خود را یعنی کفار عرب را باید فلا تخافوهم پس مترسید از ایشان و اگر خوف دارید فخافونی و بترسید از من
و از لشکر حضرت و از آن صورت سلامت کردن ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان
عذاب شیطان ولا یحزنک و نیز رسید از من و مخالفت امر من لا یحزنک مؤمنین اگر هستید شما قصد این کردگان
مرد وعده و وعید مرا ولا یحزنک الذین و باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه یسارعون فی الکفر
بشتابند در آن کار کفر چون ابن ابی و اصحاب او که از جنگ احد مختلف نموده اند و کفر ورزیدند انهم
بدرستیکه ایشان لن یضروا الله که زیان رسانند خدا را بعینه و دوستان خود را شیئا چیزی یرید الله
خواهد خدا الا ان لا یجعل بدرستیکه ابوسفیان و اصحاب او فقد حصول الکلم تحقیق شده اند و متفق الکلمه

کنند بر آنکه ایشان اخشوهم پس بترسید از آمدن ایشان که شما را بآن جماعت طاقت حرب نیست فزادهم
پس بیفزود ایشان را ایمان و یقین در کار خود و نیز رسیدند انما فاتصدیق و یقینی در کار خود و نیز رسیدند وقالوا و گفتند حسبنا الله
بسنده است ما را خدای تعالی و نعم الوکیل و نیکو کارسازیست حضرت رسول را
و در آن یقینی ایشان بآن کفایت کننده و بخواهد بود در غزوه بدر صغری فرود آمدند که در روز احد
ابوسفیان با یاران شب بگذارند که میعاد حرب با سال دیگر موسم بدر است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
که در جواب او فرمود که همچنان باشد که دیگر سال بکه بدر رسید ابوسفیان پسر خود نعیم بن مسعود را
فرمود که بمدینه رود و در لشکر اسلام را ترسانند از قریش چنان سازد که چنان عزیمت از سر خود باز گشتند
نعیم بشهر آمد بر خود تخویف لشکر را بر گرفت که لشکر قریش را بسیار است و اتفاق ایشان ترتیب داده خود را
حسبنا الله ونعم الوکیل گفتند و حضرت بمحاربت ایشان آمدند و جمعی دیگر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون آمده
بودند و روز آنجا توقف نمودند و باز بمقام گشت در مقام سود فرزدان آمد و آنجا نه جهاد بلکه بدان
موضع نیامدند و حق سبحانه این آیه فرستاد و بر این تقدیر ان الناس که در آیه سابقه مذکور عبارتست فاعله
آنجا جمع شدند و بر مردم فقیر ناشی غالب ابوسفیان و اتباع او بودند و تمرد حال موسمان این است که
الفضل باز گشتند و آن اهل اهل مقر الله شدند و خدا بر ایشان موضع بدر بعافیت تمام با فوز و اقبال الکلام
حق تعالی فضل و زیادتی بود و بسیار حرب مال و تجارت لم یمسسهم سوء و ضرر سیدن ایشان را و اگر
از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رسیدند و بلکه سلامت باز آمدند واتبعوا رضوان الله و پیروی کردند خشنودی
خدا را و پیروی آن پیغمبر را رسول الله ذو فضل عظیم و خداوند فضلی بزرگ است بر اهل ایمان و فضل عظیم از این
سه بر ایشان انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن تخویف شیطان بود یخوف اولیاءه که میترساند بدان دوستان خود را
خود را یعنی کفار عرب را باید فلا تخافوهم پس مترسید از ایشان و اگر خوف دارید فخافونی و بترسید از من
و از لشکر حضرت و از آن صورت سلامت کردن ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان
عذاب شیطان ولا یحزنک و نیز رسید از من و مخالفت امر من لا یحزنک مؤمنین اگر هستید شما قصد این کردگان
مرد وعده و وعید مرا ولا یحزنک الذین و باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه یسارعون فی الکفر
بشتابند در آن کار کفر چون ابن ابی و اصحاب او که از جنگ احد مختلف نموده اند و کفر ورزیدند انهم
بدرستیکه ایشان لن یضروا الله که زیان رسانند خدا را بعینه و دوستان خود را شیئا چیزی یرید الله
خواهد خدا الا ان لا یجعل بدرستیکه ابوسفیان و اصحاب او فقد حصول الکلم تحقیق شده اند و متفق الکلمه

اگر فرمید الله سجاوت آن یعمل لهم اگر کرداند او را بر آنچه بنده عمل کرده اند حسنات فی الآخرة در آخرت
آنجهان ولهم و مر ایشان را عذاب عظیم عذاب بزرگ است یعنی بسبب آنکه بعبادت و ما الذین آمنوا والذین
بدرستیکه آنانکه بگرویدند بخدا و رسول او هاجروا و هجرت کردند از وطن خود فی سبیل الله در راه خدا
جزیری بسبب آنکه بلکه عذر ایشان ظاهر گردد و قاتلوا و جهاد کردند با کفار ثم قتلوا پس کشته شدند در راه خدا
برسد و لا یحسبن الذین کفروا و بدرستیکه نیندازند آنکسانیکه کافر شدند و منکران و منافقان انما نملی لهم
بدرستیکه مهلت میدهیم ایشان را خیر لانفسهم بهتر است مر نفسهای ایشان را انما نملی لهم
بدرستیکه مهلت میدهیم ایشان را لیزدادوا اثما تا زیادت کنند گناه را و در دنیا عاطل خوردن طعامها
و در زندگانی لهم عذاب مهین ایشان را عذاب خوار کننده و در سوا سازنده و ما کان الله و هرگز نیست
لیذر المؤمنین و بگذارد و مؤمنان را علی ما انتم علیه بر آنچه شما ای مؤمنان بر آنید از طعن بر ایشان و
اخفاء و اسرار عایب ایشان حتی یمیز الخبیث تا جدا کند ناپاک را بلکه مراد کفر است یعنی تا جدا کند ایمان را بر حکم امتحان بنده حتی یمیز الخبیث
تا وقتیکه جدا کند بلیدی را که آلوده و ناخالص است من الطیب از پاک یعنی از مؤمن مخلص و این خبر با یهود دارد باشد تا
منافقان مخالف نموده با اعلاء دین محاربه کنند حتی که در روز احد و یا ظاهر خوردن سر ایشان بر کرده
حق سبحانه و تعالی صلی الله علیه و سلم گردد و صحابه را بر آن اطلاع یابند و از حیله مکنونه اعتماد با منافق کنان بر او گذارند و آنچه
که حضرت رسالت فرمود آن صدق آن امور و علیت اهل بصیرت اهل نمود و همان مشابه که از اثبات زیارت را
با آدم صلی الله علیه و علیه الصلوة و السلام نموده بودند و مر ایشان را معلوم گردید که کدام از ایشان اسلام قبول کنند و کدام
در باره صحابه کبار کردن مانند منافقان یا مگر بگفت که محمد صلی الله علیه و سلم چنین و چنین گوید و از حالات
ملی غیر از ما غافل است و راست میگوید یا علی التعیین یا مگر بود که کدام مخلص و کدام منافق آید و ما کان
الله لیطلعکم و شایسته نیست که خدا مطلع گرداند شما را ای منافقان علی الغیب بر آن سر پوشیده که کدام
کافر اند و کدام مؤمن ولکن الله یجتبی و لیکن خدا برگزیند و اصطفا میکند از فرستادگان من یشاء هر که خواهد
فآمنوا پس بگروید بخدا و رسول الله و بخدای بر آن چه که او منفرد است بعلم غیب و رسله و فرستادگان او
رسولان او را که بر کمال بر گزیده اند و می شمارید بر خطاب ما که منافقان باشند و ان تؤمنوا و اگر ایمان
آرید بدین و تتقوا و پرهیز بدارید از فرمانها و باز ترک نفاق فلکم اجر عظیم پس شما را ثواب بزرگ است
بزرگ ولا یحسبن و نیندازند آنکسانیکه بخل میکنند بما آتاهم الله بما آتاهم الله بما آتاهم الله از مال دنیا

بدرستیکه داده است من فضله از فضل خود هو خیرا لهم آن بخل بهتر است مر ایشان را بل هو شر لهم بلکه
آن بخل بدتر است مر ایشان را سیر در دنیا بدانکه از اموال بر در آن صرف باستحقاق نشد بدر احوال
سیطوقون زود باشد که در گردن ایشان طوق داده شود یا بخلوا بآنچه بخل کرده بآن از مالها
و زکوة نداده اند و این تفسیر ایشان را واقع باشد یوم القیامة روز رستخیز و بنا بر رصد بنده که هر که
حق تعالی عطا فرموده و آنکس زکوة بخل کرد آن اندوخته شیطان صورت شود در قیامت مال در الصور مار
بزرگ که از سیاهی و تیزی زهر مروی بر سر او مانده باشد و دو نقطه سیاه بر زیر چشمهای آدمی آنکار او بود و چشمان
خبیثه بسبب سیاهی است پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده هر دو کنار روی و دو دهن او و بگیرد روز زبان تفسیر
و فوج کند و میگوید انا مالک انا کنزک من آن مال تو که در دنیا بدان لاف میزدی و گنج تو اقوام که بسبب جمع
مفاخرت مسالک بیت گنج را از دل مبرو کن مال را بگیر بر چشم مال اقامت مارا معنی و گنجینه آن در دنیا
و لله میراث السموات والارض میراث اهل آسمانها و زمینها مر هر یک و مالک آسمانها و زمین
بدانکه حق سبحانه و تعالی و مسلم ماند پس الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گویند میراث
از حقیقت میراث بود بنده که بملک کسی آید و جنس آن در ملک او نبود باشد پس مر اموال آسمان و زمین و
امیرات بر دو وجه حق را گفته چه عاریت نه در ذات ایشان و لا تحقیقه بآن خداوند ذات و لله ملک السموات
والارض پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت بآن صاحب باز رسد و این سخن از ذات
آنجهان را نفس الامر ثابت است و آنچه دارد از آن حق تعالی پس بحال او بگرد بآن زمین غایت عبادت
و نهایت نظارت است رباعی ای آنکه بخلک که راه بند کنی خود را چو جود مال خرسند کنی این مال
خداست صرف کن ای بنده او اسماک بحال او بگیر چیست کنی و الله بما تعملون و خدا آنچه شما میکنید
از انفاق و اسماک خبیر و دانا است لقد سمع الله بدرستیکه که شنید خدا قول الذین قالوا آنانکه گفتند
سخن آنها که گفتند ان الله فقیر بدرستیکه خدا درویش است و نحن اغنیاء و ما توانگرانیم چون آیه
اقرض الله قرضا حسنا بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که از ما
قرض میطلبد حق تعالی این آیه فرستاد و آنرا بنده بگفت سنکتب زود باشد که بنویسیم یعنی حفظ
بعد ایم تا بنویسند ما قالوا آنچه ایشان گفتند و قتلهم ایاها و بکشتن ایشان انبیا را بحق و نقتلهم الانبیاء
و دیگر بحق ایشان بغیر حق بناحق و نقول و میگوییم ایشان را ذوقوا

مرگ یا وقت از ظهور ذو فوقذاب الحریق بچشید عذاب آتش سوزنده ذلک این جنین عذاب شما را
بما قدمت بسبب آنچه پیش فرستادند ایدیکم دستهای شما را که بدی کردید و بسبب آنچه
فاعل الفساد و فعل الفساد فساد بوده و عبارت حیلت اصنام آن ان الله و دیگر این عقوبت
که عذاب کردن لیس بظلام للعبید ظلم ستمکار بندگان خود هیچ چون شما مستحق عذاب از روی عدل شما را معذب سازد
کدأب آل فرعون مانند عادت آل فرعون و ستمکاری ایشان کذبوا بآیات ربهم دروغ گفتند بآیات
آنچه پیغمبران آورده بودند فاخذهم الله پس گرفت ایشان را خدای بسبب کفر و عناد و تکذیب
نمایند امر کرده ما را آن تؤمنوا برسول تا بگرویم بپیغمبر و تصدیق کنیم فرستاده را قربانا
بقربان تا قربانی بیارید برای ما قربانی تاکله النار بخورد آتش آن قربان را اسرائیل خوردن قربان حلال بود
آنرا و در وقت بعث کشوف السقف بنا اندوی و پیغمبر آن زمان در میان آن بنا بوده مناجات کردی و علما بنی
اسرائیل از خارج بیت سر بر دیوار پیش انداخته مشهود بودندی تا قربانی که قربان مقبول است و علامت مقبول
آن بود که آتش بیامد و بخورد و آواز رعد بسبب آسمانی و آمده در زبان همه و بسوختی پس جمعه اسکفند
که در وقت بیت مذکور است هر زمان بیغمبر مکروه که فرمانها بدین جمعه خلاف حق بود آن الزام مسلک کیه
قل قد جاءکم بگوای محمد بتحقیق آمدند شما رسل من قبلی فرستادگان من پیش از ظهور من بالبینات
بمعجزات و روشن چون عیسی علیه السلام و غیر او و بالذی قلتم و بآنچه گفتید یعنی قربانی
بر وجهی که عادت است چون زکریا و یحیی علیهما السلام فلم قتلتموهم پس چرا کشتید آن را یعنی
زکریا را چنانکه بر یحیی بود و هر دو پیغمبر یحیی را انکنتم صادقین اگر هستید راست گویان در مناجات پیغمبر
صاحب آن بیاید کرد فان کذبوک پس اگر تکذیب کردند ترا مولی پس فقد کذب پس بتحقیق
تکذیب کرده شدند رسل من قبلک آن فرستادگان که پیش از تو آمدند بالبینات آورده بودند حجتها و روشن
و پیغامهای ظاهر و الزبر و مواعظ زاجرت یا احکام مزبر عبده و الکتاب المنیر و کتابهای روشن کننده
حلال و حرام کل نفس هر نفسی ذائقة الموت چشنده مرگ است و زود باشد اعمال ما
و اعمال قصد بدن که مرگ ما بس خواهد چشید ثم الینا ترجعون و بسوی ما باز گردانیده شوید مردم
احوال خود را یوم القیامة روز رستخیز فمن زحزح عن النار پس هر که دور کرده شود از آتش دوزخ
و ادخل الجنة و در آورده شود بهشت فقد فاز بس بتحقیق رستگار شد و بمراد رسید و ما الحیوة
الدنیا و نیست زندگانی این جهان الا متاع الغرور مگر برخورداری که ما بدان رجا بر دنیا
کرده زنده بودن عمر بدیدار و مراد آن است که زندگانی دنیا مردم را فریب دهد و اگر بحقیقت آن را نگرند
معلوم گردد که هیچ نیست و در وعده اعتبار خواهید ۱۱ بر رهگذر اهل حرامیت ۱۱ این مثلان
نگرند در امر اولی ۱۱ مزور شدند بسبب و تزوید دش تفتنون بحکم آنچه ما آزمایش کرده خواهیم شد فی اموالکم
در مالها که نوش بی مشقت بسبب جهاد و هجرت جهاد و زکوة و زیادت قصدی بمال ضایع هر یکی که کرده باشند
در آن کرده و هر را از آیات در راه بدیشی آمد و آن تقدیر تصدیق بشنوند حق سبحانه آنچه فرستاد
که هر آینه مبتلا شوید در مالها خود را تمحص فی تلف و النفس و در نفسها خود بجهاد و بیماریها و عمل
و لتسمعن و هر آینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب بایشان داده اند
من قبلکم پیش از شما و من الذین اشرکوا و از آنانکه شرک آورده اند
اذی کثیرا سخنی بسیار یعنی سخنان بد که بر شما خاطر باشد بسبب خاطر باشد بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بر تو بسبب خود
و ان تصبروا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه و تتقوا و پرهیزید از گناهان آن بیان ما بیان مقصود کنید
فان ذلک فانه بس بدرستی که این صبر و اتقا من عزم الامور از سوء کارها و بدیها و دوری از گناهان آن عالی و عالی است
و اذ اخذ الله و یاد کن آنگاه که فرا گرفت خدای میثاق الذین اوتوا الکتاب پیمان و عهد و پیمان آنانکه داده شده کتاب
عطا کرده اند ایشان را در توریت که بیان صفت محمد و مضمون عهد آن است که لتبیننه
هر آینه بیان کنید آن را للناس بر آن مردمان که در زمان محمد صلی الله علیه و سلم اند و لا تکتمونه و مپوشید آن را
پیغمبر را و خلق را و هر دو گله سبکسار بیچاره بیچاره میثاق گرفت از ما بکسی که بیان کنید نعت پیغمبر را و پوشیده
آنرا فنبذوه پس جدا انداختند کتاب را یا پیمان را وراء ظهورهم از پشت خود اگر مثل است در عدم التفات
و اشتروا به و خریده اند بدین رکنند بدان بخشش بران بود ثمنا قلیلا بهای اندک و آن مال
و رشوتها و اجارها و منافعه بود که هم سالی عوام و سفلی میگرفتند فبئس ما یشترون پس چه بد است که میخرند بدین
بران سکت تعجب خواهد و آنرا بحطام قال لا تحسبن قرین تعرفون و بندار ای محمد صلی الله علیه و سلم
آنان را که شادی میکنند بما اتوا بآنچه آمد بدیشان آنچه کردند از بد و شنیدن نعت قوم یحبون ان یحمدوا
و دوست میدارند که ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکرده اند مجاهد که کردند حضرت صلی الله علیه و سلم را یهود
پیغمبر بر سبیل ایذا و جواب آن مخفی داشتند و بنوع دیگر سخن آغاز کردند و چنان وانمودند که براستی خبر
داده بود و چون آن روی غایت از اذیت اسحاق بود و این آیه نازل شد بدرستی که مناقشان

کردند بر خدا و بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز نگردند ایشان را بلای عذاب گشاده و موضع تحسین و تعظیم
فلا تحسبنهم بس مپندار ای محمد ای مومنان ایشان المفازة کامیابی سنگار مانند من
العذاب از عذاب قیامت یا بلاء دنیا چون قتل و عذاب و زنده بقبول حق سبحانه و لهم عذاب الیم و مر ایشان را
عذابی دردناک روز رستخیز ولله و مر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها
والله علی کل شیء و خدای بهمه چیز از شوخه ابرار و عقوبت اشرار قدیر توانا است آورده اند که مشرکان
از یهود پرسیدند از موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا با معجزات دیگر و مردمان
آورده اند و از قصاص اخبار علیه علیه السلام سوال کرده احیا سنگریزه و ابرار برین باز گفتند پس بحق سبحانه
آمده گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم با از معجزات تو بدین جانب نیست فتنه اگر کرمی صغار از رسای آن حاجت
بکاکی میبود تو میدانیم چون سحانه این آیه فرستاد اگر شاه طالب آیات و صدق نبوت آیه ان فی خلق
السموات بدرستی که در آفرینش آسمانها است و آنچه در وی است والارض و در آفریدن زمین و آنچه
در وی است واختلاف اللیل والنهار و آمد و شد روز و شب لآیات بدرستی که نشانها است
از زیادت لآیات بر زمینه نشانها بر وجود صانع و وحدت و کمال علم و قدرت او لاولی الا
الباب مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوایب حسی و وهم رسته و بادراک حقایق اسرار و حقایق
آثار آشنا باشد الذین و این اولوالالباب آنانند که از روی خلوص ذکر دون الله یاد کنند خدا را
قیاما در حالت ایشان وقعودا و در وقت نشستن و علی جنوبهم و در زمان تکیه کردن
بر پهلوها خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم یاد ذکر حقند و بوسیله ذوات محبت مستغرق مرآن اشیاء
اکثر ذره و نعم ما قال بیت شب و روز هم از یاد او قدر خاطر نیست ما بلکه خاطر است عالمان غیر قرب
کس حاضر نیست ما مراد او از ذکر تمامیت که برین هیئت سه گانه میکند از عدم طاقت یا ذکر
بمعنی شکر است یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بدانست و بر نعمت قعود
که بآن بسیار کرده است و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بآن است که محققان گفته اند
مراد ذکر دوام است زیرا که دوام ذکر شاکلین نیست اما ذکر دایم و قصود به نیابت پس مراد
از ذکر اصحاب دلان انه مشغول بذکر دایم و جانند قیاما در حالتی که قایمند یعنی متوجه بامر الهی و قعودا
قاعدان یعنی بازایستادن از ملاهی و علی جنوبهم بر جانب نشسته از مکاهات بنا فایده بر آسایش

و قاعد اند بر بساط فرست و علی جنوبهم و آسوده کاشته در بارگاه رجعت و مثال بر کناره از نیاز و هم و خیال
بای چهار اکثر ایزم بر در رسیده ٭ مخلوق گاه وحدت آرمیده ٭ ده و هم و خیال در غنیمت سته ای
پیر سنه ای نوشین سنه ویتفکرون و اندیشه میکنند از روی استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش
آسمانها و زمینها آن اندیشه بلند نظر اند نمایند بصانع قدیم و صنیع حکیم و حجت بعد و بهمران از نظر دل
بلسان خاصه تا غیب بحضور آیند و از روی شهود زبان باز کنند ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا
بما آفریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا آفرینش باطل خلق نکرده آنرا بعبث و تعلل سبحانک
پاکی ساخته تو که هنرها آفریده باطل فقنا پس نگاه دار ما را بحجاب لطف خفی عذاب النار از عذاب
آتش دوزخ ربنا انک ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل من تدخل النار هر که را در آری
بدوزخ در آنجا جاوید ماند فقد اخزیته بدرستی که او را خوار کرده اید و بعقوبت وما للظالمین
و نیست ستمکاران را از یهود و نصاری و امثال ایشان من انصار هیچ یاری از یاران که از عذاب ایشان را
مندفع سازند ربنا ای پروردگار ما انا سمعنا مناديا باشنیدیم منادیا یناد للایمان
یناد للایمان ای منادی خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است صلی الله علیه وسلم با قرآن که این پیام رب است
چه بسیار رسل بحق رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخانه اند و هر کس از قرآن مشغول که بزبان میان تا
میزنند ان آمنوا بربکم بدین چه که بگرویده بپروردگار خود فآمنا پس ایمان آوردیم ما بدین ایمان آوردیم
ربنا فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز آن گناهان ما را مراد بکبایر یا مطلقا گناهان کند مشتبه
وکفر عنا و در گذران و بپوشان از ما سیئاتنا بدیهای ما را مراد صغایر است یا گناهان آینده
وتوفنا و بمیران ما را مع الابرار با نیکان و نیکوکاران ربنا ای تیمار کننده و اصلاح آورنده کار ما وآتنا ما
وعدتنا وعده ما را آنچه وعده کرده علی رسلک بر زبان رسولی فرستاده گان خود را نعیم جاودانست با آنچه
بر زبان رسل وعده زموده از مغفرت مومنان با آن قرب رسل بکریم با نبیاء الله که ما را مرزش خواهند جاوید
علیه السلام کنف ولا تخزنا و رسوا مکن یوم القیامة و الموءمنات و جمله آنچه بیفزا ما را صلی الله علیه وسلم
امر کرده استغفر لذنبک وللمومنین والمومنات ولا تخزنا یوم القیامة و رسوا مکن ما را در روز رستخیز انک
لا تخلف المیعاد بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را و تقریر نقل میکند که در دعوات خمس که در بین تنها که از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و چهار خلیفه بزرگوارش رضی الله عنهم بر مدینه واقع شده و حضرت رسالت صلی الله

از مرتبه شهود وخود وعاکر وکه ربنا ما خلقت هذا باطلا وصدق رضی الله عنه در مقام خوف فرموده که ربنا
انک من تدخل النار فقد اخزیته وفاروق رضی الله عنه از تحقیق تصدیق خود جزم داد که ربنا انا سمعنا
منادیا ینادی وداود النبی ربنا ما خلقت هذا باطلا آن کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیآتنا
موصوفات آورده که ربنا وآتنا ما وعدتنا ما وعدتنا لاجرم بهمان عوضات هدف اجابت سیده وبرد انجم
رحمت از دیوان عنایت بیرون جوهر صاحب شکر فاستجاب لهم ربهم پس اجابت کرد مراد ایشان را ربهم پروردگار
ایشان بانکه گفت انی لا اضیع بدرستی که من ضایع نگردانم عمل عامل منکم عمل هیچ عاملی را از شما
از شما ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که می از سید عالم صلی الله علیه وسلم سوال کردم که هیچ عاملی را اجر نیست
از هیچکدام باشد که مرد از مهاجر از اصناف بسیار باد کرد زنان مهاجران سوال از آن نمیکنیم ارزانی فرمود این آیت
که من هیچ عاملی را ضایع نمیگردانم من ذکر او انثی مرد و زن بعضکم من بعض بعضی از شما بر بعضی دیگر یعنی
شما از مرد یکدیگر مرد زنان و مردان بعضی سوگند که در ثواب شما را یک ملکست هر کرا که مرد بود و
زن در ثواب فرد اوراد بعضی عمل نیست فالذین هاجروا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا وطن خود واخرجوا
من دیارهم و بیرون کرده شدند از نگاه زمرها و مثال خود یعنی حضرت پیغمبر و آنانکه مشرکان ایشان را
از دیار بیرون کردند واوذوا فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت من در اسلام ایشان را اند
چون بلال و ابو ذر و ابو هریره و صهیب که او را بهاب سوال میرنجانیدند وقاتلوا و کارزار کردند با کفار
وقتلوا و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجر انتد لاکفرن عنهم هر آینه در گذارم از ایشان سیئاتهم
بدیهای ایشان از اوامر ولادخلنهم و در آرم ایشان را جنات تجری جوی هاست که میرود من تحتها الانهار
از زیر درختان یا تحت منازل آن جویها یا دانش و علم لیف از ثوابا پاداش از نزد الله عند الله
از نزدیک خدای عز وجل مظهر رضی عنه صفت دلیل تعظیم ثواب بر عمده مایست اضافه ثواب بعید بنا بر اسم الله
که دال بر ذات باجمعی صفات نشانه تعبیر ثواب است والله عنده حسن الثواب خدا که نیکوتر پاداش
نزدیک اوست در خاطر آمده که مرگان که در زاد نعمت بودند و فخر مومنان نعمت میکنند زیاده در
خاطر این میگذرد که هر یا بکه بت رستان در زاد نعمت باشند و خدا رستان در رنج و محنت
حق سبحانه جوهر نعیم ایشان را بجوهر خطاب تعبیر فرمود در زبان امت اند لا یغرنک باید که فریفته نشوند ترا
تقلب الذین کفروا رفتن کافران فی البلاد در شهرها بازار تجارت چون آن تقلب ایشان متاع

قلیل

قلیل بر خورد اندک است زود زایل شود ثم پس آنکه بآخر روند مأواهم جهنم منزلگاه
ایشان دوزخ باشد وبئس المهاد و بد آرامگاه است لکن الذین اتقوا لیکن آنها که ترسیدند ربهم از خدای خود
خود متاع دنیا مفرود نگشت لهم جنات مر ایشان را بوستانها است بدان جهت که تجری میرود
من تحتها الانهار از زیر آن قصور و دریای در خلان رجوها آب خیر وانگلبین می خالدین فیها
جاوید ایشان باشند در آن بوستانها نزلا در ماکیکه از من شنیدند پیش کش یا مهمانی من عند الله
از نزد یکی خدای بزرگ آراسته شده که زمرد اسمان فایز و حاضر باشند و سیاه و خوبه آن الابرار است مومنان
نیکو دانست ادا شده در هر که نعمت ترک همان از اسلام خواهد بود پس نعمت کلی باشد در مخالفت
برای تو اولیا خاص باشد بیت تو ای زاهد سراغ دشمنی میکنی و عوت ما نخواهد نعمت و عوت
دیده سخنها وما عند الله و آنچه نزدیک خدا است از الطاف خفیه خیر للابرار بهتر است نیکوکاران را از
متاع دنیا وان من اهل الکتاب و هر آینه از اهل کتاب لمن یؤمن کسی است که مرد و بالله بخدا
وما انزل الیکم و آنچه بشما نازل شده که قرآن است وما انزل الیهم و بدان نیز بر ایشان فرستاده ملائکه
خوب است روا باشد بجهت ایشان بدین اسلام و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خاشعین لله در حالیکه ترس
کار اند یا تواضعان از خدا لا یشترون بدل نمیگیرند بآیات الله باحکام توریت یا نعت پیغمبر
ثمنا قلیلا بهای اندک اینجا بکه اجبار نوشت خوار اولئک آن گروه مومن و صالح و متدین لهم اجرهم
مر ایشان را مزد ایشان و خیر و پاداش عند ربهم نزد پروردگار ایشان ان الله بدرستی که
خدای سریع الحساب زود حساب است یا شما و زود حساب مومنان خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مومنان اصبروا صبر کنید در آنچه فرایض و بر جهاد بر اعدا و حقیقت آنست که بر امثال احکام عسر
نامه طاعت ناشاد باشد وصابروا و شکیبائی نمایید در قتال دشمنان و فدیم استوار دارید در
مقام محاربه ورابطوا و ساخته و آماده باشید مقاتلا اعدا الله را مرابطه آنست که لشکر مسلمانان
در شعوب اسلام ایشان مقاتلا و اسلوا آماده و زنده تا از کفار و از مومنان باز نتوانند دانست بعضی
بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نماز و اتقوا الله و بترسید از خدای و بپرهیزکاری کنید
لعلکم تفلحون تا باید که رستگار شوید محققان گفته اند بر مجاهده نفوس بعضی از مهاود اقر
بطاعت و مواصی و مصابره فرمایند بر مراقبه قلوب مع الله بتسلیم زر بدلا در رضا بجریان احکام قضا

وافدام نمایند بر ایشان بر اطلاع بر اسرار و وصول بحق و اقتطاع امر ما سوی و نفوس در دین بحفظ اسرار
از کفار بافشاء اسرار با زیر دست شوید و مال خود را بجهت وجود و بقا الله و فانی گردید بعد از فنا بود و لست
بقاء الله و بعد ست کرانها خواهی فاستوفوا فی اکثر حیز بکر میرا و فاست سورة النساء
مدنیه وی مائة و ست و سبعون آیة کلماتها ثلثة و اربعون الف و سبعمائة و خمسة و اربعون و حروفها ست
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای مردمان اتقوا ربکم بترسید بپرهیزید از خشم
خداوند کار خود الذی آن آفریدگاری که بحق قدرت خلقکم جا آفرید شما را من نفس واحدة
از نفس واحد و آن نفس آدم است علیه السلام و خلق منها و جا آفرید از آن
نفس تنها زوجها جفت او را که حوا است و آن آفرید از استخوان پهلوی آدم و آفریده شد و بث
و پراکنده کرد و ظاهر گردانید منهما از آدم و حوا بواسطه توالد تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار
و نساء زنان بسیار و اتقوا الله و بترسید از مخالفت امر خدای الذی آن خداوندی که
تساءلون استعطاف و استعانت از یکدیگر بآن الله حاجت مطلبید و سؤال کنید یکدیگر بخدا و الارحام
و بپرهیزید از قطع رحم و بیکدیگر بجهت خدا بجوئید و بخواهید آن خدا کان بدرستی که خدا هست و بوده است
علیکم رقیبا بر شما دیده بان یعنی مراقبان افعال شما مطلع است و مگر داند که خدا آنکه بیان داد
باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت بر نابالغ و بیمار یا دشمن و دانا
نظم هر که بیند بود یا که خدا آگاه حاضر و ناظر است ز هر جا که در و دیوار حاجب و پرده نیست در
دیدن خدای بی حجاب ما و بر سر زنان خود بر قوله فلا تخافوا مخالفت با او و آتوا الیتمی و بدهید یتیمان را آموال
داد و بدهید ایشان را اموالهم مالهای ایشان را که بکار بست و ولایت تصرف در آن دیده آورد و بدهید ایشان
در مال یتیمان تصرفات ناشایسته مکنید و مشتاب که بخورید و اسراف خورد و در ذمه ایشان مگردانید
و لا تتبدلوا الخبیث و بدل مکنید ناپاک یتیم را بالطیب سالم ایشان که خود بدهید از اسیکه چند و اندک مال یتیم که در حق شما
خبیث است و بحق او نهید مال خود را که نسبت بسالم طیب است و لا تاکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشان را
الی اموالکم آمیخته با مالهای خود انه بدرستی که خوردن مال یتیم باشد بلا خیانت در آن
کان هست نزدیک خدا حوبا کبیرا گناهی بزرگ این آیه در شان یکی از قبیله غطفان نازل شد
که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده بود و او بولایت مستولی شد و اموال او را متصرف شده
چون پسر بحد رشد رسید و مال خود را از وی طلب کرد او را دواها آن فعل میکرد و نفقه نمیداد بخالهٔ خود
نمود آن مستولی آن زن او را گفت و غلطفان خاله تو نمود بالله در حق یتیمان راه نداده تو حق مال یتیم
را از دست او نمود فان خفتم پس اگر بترسید یا امید دارید الا تقسطوا که عدل نکنید در امر
نور زید فی الیتمی در مال یتیمان در صحیح بخاری از عائشه رضی الله عنها نقل میکند این آیه در شان
کسی فرود آمده که یتیمه در حجره خود تربیت کند و ولایت تصرف در مال او داشت بخواست که او را در نکاح
نکاح دارد و حق صداق نقص کابین چنانچه باید فرو گذارد و با خود مشغول شد او را مزاحم نبیند و
هر چه میکرد و طبیعت او بسود و بیش از آن زود آمد که صداق او را نخواهد بر خیال آن مال ایشان
لذت و شیرینی عدالت در دیده او بخواهد نکاح کند ما طاب لکم آنچه خوش آید و سزاوار است مر شما
من النساء از زنان مثنی دو دو گانه و ثلاث و سه گانه و رباع و چهار گانه نکاح مجتهدان عبارت آورده اند که مراد عدد مذکور بر کرام
خواهد نمود فان خفتم پس اگر بترسید یا ترسید آن لا تعدلوا آنکه عدل نمائید در زنان میان آن
زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت یا مرید گردانید آن چه از کنیزان مالک آن است ایمانکم
دست شما خانه خدا بملکیت در آن تصرف است ذلک این اختیار واحده یا تصرف ادنی نزدیکتر
الا تعولوا با یکی مرا نمایید و انحراف نورزید یا جور نکنید و آتوا النساء و بدهید بزنان که در عقد
نکاح آورده اند صدقاتهن کابین ایشان را در حالتیکه هست ایشان را نحلة بدیه و عطیه از حق آنچه بخشیده
بایشان فان طبن لکم پس اگر ایشان زنان خود خوشی باشند و ببخشند و مرشما را عن شیء از هر چیزی
منه از آن کابین نفسا آنچه نفوس بطیب نفس و خوشدلی بخشند فکلوه پس بخورید آن چیز را هنیئا گوارا
مریئا خوشگوار و خوشگوار در مدارک آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و جبر
فرموده که تعالی الله که در دری کنای خود و دری انگلیدای زد آن و بخی نباشد و لا تؤتوا السفهاء و مدهید
بیوقوفان را اموالکم مالهای خود را التی جعل الله خدا قرار داده است لکم مر شما را قیاما
قیام معیشت و انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تهیه
قواعد و عمارت فارزقوهم و بدهید ایشان را فیها در آن مالها و اکسوهم و بپوشانید ایشان را

وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا و بباید که بگویند یتیمان را بعد از حال ایشان وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید با یتیمان قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو بسدید بر منهوا از تیمه باشد گو بیدید این مال من و من تیمه از قرابت و بیوستگی تابع نسبت خویشی و بیوستگی و مردم مال و دفاع بیع و شری و اگر نباشد بعدل تصبیح و ترتیب امور خانه و بسی کردن تا راه و صحت باشد که اگر این مال خویش باشند وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ و بیازمایید یتیمان را که مرد باشند حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که بر رسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ است فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا پس اگر بدیدید در یافتید از یتیمان رُشْدًا از ایشان صلاح حالات یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ بس بدهید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که در دست شما بود وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اوصیا مالهای یتیمان را إِسْرَافًا وَبِدَارًا از روی گزافه و مجاوزت از حد و بیش زیاده از آنکه تا بالغ و رشید گردد باشد قبل از آنکه بالغ شود و بگیرند از اموال ایشان از زیاده شتاب و بیشی از حق أَن يَكْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی شتابزده خوردن مال یتیمان از خوف آنکه بزرگ شوند و مال از ایشان باز ستانند وَمَن كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم دست نگاه دارد و عفت و خویشتن داری بجا بیاورد وَمَن كَانَ و هر که باشد از اوصیا فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی یعنی مقدر حاجت از طعام و لباس یا بمقدار یک اجره مثل اوست فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید و باز گردانید إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ بیتیمان اموال ایشان فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید یا از ایشان بقبض مال یا از وصیا و عهده داران و خصومت پدید نیاید وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا و بسنده است خدای حساب کننده گواه بندگان را و اندکی از ایشان باحساب کشیده در روز جزا آورد و نیکو عادتی است در حالت آن بوده که زنان را مطلق و مردان خود را مال خود اسراف نمیدادند و میگفتند که مال کسی میبرد که بر آن قتال نتوانند کرد و بطلق نمیدادند و ضرب نمیزدند و میخواهد خواهر را تصرف توانند آورد چون رسول صلی الله علیه و سلم بمدینه هجرت فرمود اوس بن ثابت رضی الله عنه و عوف بن ربیع که هر دو از صحابه و صحابه انکه در مال بسیار داشتند و اتباع او بود حنظله نصرف مرا آورد و زنده و مرا و حنظله را مجروح و مقتول گذاشته اند حضرت رسالت پناه علیه السلام طلبید و صورت ماجرا بعرض رسانید فرمود که عادت جاهلیت و اعتقاد آن خواهند کرد مرد را اگر خورد باشد و اگر بزرگ بهیر بست فَإِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا از مالی که بکنار زند بدهد و باز رد و خواهر و دختران

نزدیک کُلُّ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ و مردان را نیز حصه است مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه واگذاشته اند وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق همه آنها مقرر ساخته براى ایشان نَصِيبًا مَّفْرُوضًا بهره باندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث أُولُو الْقُرْبَىٰ خویشان که میراث نبرند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان نیکو که باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ بس بدهید ایشان را چیزی مِّنَ الْمَعْرُوفِ از نیکوئی و خوش کردن وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید بایشان قَوْلًا مَّعْرُوفًا سخن نیکو که بر دل ایشان خوش شود و آن بدست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تعلیم جزئی دهند و گفته اند این حکم منسوخ است بروایت صحیح و صحیح منسوخ نشده وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنکسان که لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ اگر بگذارند بعد از خود ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان عاجز و ضعیف خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند بر ایشان از ضایع شدن یعنی فرزند باید که با ضعفا از یتیمان عاجز مدارا کنند و بر مساکین قسمت کنند که حاضر آمده اند فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ و بترسند از خدا وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا و بگویند سخن راست و درست یعنی سخن راست بایشان بگویند که بر یتیمان عاجز بترسند و بر ذریه ضعفای ایشان بعد خود از ایشان حکم خواهد کرد پس بسخن نرم رانند نه بخشونت بگیرند بایشان بستانند صح إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنکسیکه يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ مال یتیمان را ظُلْمًا از جهت بیداد و ستم إِنَّمَا يَأْكُلُونَ جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ در شکمهای خویش آتشی و چه آتشی در آنوقت بر آنها زاده هیزم فقال میکند حق تعالی که حضرت رسالت فرمود که حق سبحانه و تعالی بر دل میگذرد روز قیامت قومی را که خوردن مال یتیمان بر ایشان می آید و بدین علامت بمرتبه شناسند که این آکل اموال یتیمان است بعض بر میان حال که مال یتیم ظاهر است وَسَيَصْلَوْنَ زود باشد که در آیند سَعِيرًا در آتش افروخته نوع جهنم مُّسَعَّرًا نمی کنند

خدای شما در اولاد کم که برای فرزندان شما و صغار و جنایت الشیب و وصیت کرده بسبب کم خویش بارهر
فرزندان سهام میراث را بر این وجه لذکر مرد را باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن فان کن
پس اگر باشند اولاد میت نساء زنان فوق اثنتین بالای دو باشند فلهن پس ایشان را
پس ایشان را باشد ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه میت باشد بجا گذاشته است وان کانت و اگر
و اگر باشد وارث یک دختر فلها النصف پس مر اوست نیمی از میراث که متروک و ولابویه پس مر پدر و مادر
میت را لکل واحد هر یکی از ایشان منهما السدس از ایشان سدس حصه شش یک است از آنچه گذاشته
باشد فسر زند و ان کان له ولد و اگر باشد میت را فرزند متوفی را فرزندان جمع گردد خواه زن فان
لم یکن له ولد پس اگر نباشد میت را فرزند ان مرده را فرزند و ورثه ابواه و میراث برند پدر و مادر او
فلامه الثلث پس مادر او را سه یک باشد از مال چون حصه دریافت کرد پدر او بین و نصیب ام نصیبی معهود
مقرر شد باقی نصیب است فان کان له اخوة پس اگر باشد مر او را برادران متوفی از پدر و مادر یا پدر تنها
پس مر مادر او را سدس فلامه السدس پس مر میت را باشد شش یک از ترکه او که دو این بعضی ما گذاشته بود
مقرر شد خرج بر ایشان میراث بعد من بعد وصیة وصیتی که وصیت نموده از پس وصیتی که وصیت نموده بدان
و حصه معلوم خوانده و مدعا آنکه موصی میت او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمه او میت باشد
آباؤکم پدران شما و ابناؤکم و پسران شما لا تدرون ندانید ایهم اقرب کدام ایشان اقرب تر او را بشما
و بکار آیند در نفع لکم نفعا مر شما را منفعت یعنی نیستید که از وصول فرع و در نزدیکیت نفع رسانند
بشما و در نیافتن در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی احوال او شمود و رعایت فایت پس لطف کرد
بهام و صوابیت از حق او را بنید فریضة فرض کرده از پیش خود الله خالص از ترک بیک ان الله کان
بدرستی که خدا است علیما دانا بمصالح بندگان حکیما حکم کننده بتقدیر مهمات شما و حکم
مر شما را ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم نیمی از آنچه بگذارند زنان شما ان لم یکن لهن ولد اگر
نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بسیار و خواه از شما خواه از غیر شما خواه مؤنث و خواه
مذکر فان کان لهن ولد پس اگر باشد مر آن زنان را فرزند فلکم الربع
بهر وجه که بود فلکم الربع پس شما را حصه چهار یک ما ترکن از آنچه بگذارند زنان وصیات شما و این نصف
و یا ربع که حصه شماست بعد از ادای دین من بعد وصیة وصیتی از پس وصیتی که زنان وصیت نموده بها و وصیت

کرده باشند بدان او دین یا پس از ادای دین غیر مضار بی زیان رساننده بشما و وصیت کرده بر زنان آمده
باشد بر ضرر و وصیت این ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال تجاوز باشد و زیادت باشد و زیادت بر ثلث
اگر کند بدین کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد وصیة من الله تنبیهی از بدو وصیتی از جهت
نزدیک خدای و الله علیم و خدای دانا است حلیم بردبار و بردبار است بعقوبت
عاصیان تعجیل نکند و بنده گناه از ایشان عفو فرماید تبارک آن تقدیس یافت و از آن مرتبه بلند گشت و
و جهات نکاح و فسخ مثل آن حدود الله اندازها یا حکم خدا است که از آن در نباید گذشت و من
یطع الله و رسوله و هر که فرمان برد خدا و رسول او را در این حکمها یدخله در آورد خدا او را جنات تجری
بوستانها می گذرد و بوستانها من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالیکه
داخلان در این جنات جاودان باشند و ذلک و این ادخال طیعا بی بهشت و صفت خلود
الفوز العظیم و رستگاری بزرگ است و من یعص الله و رسوله و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را
چون عیینه بن حصین قراری که بر برائت کرده بود و کان در زمان بی اعلی نشد و گفت من میراث نمیدهم

بلکه بسیار بدست مرگ قتال نموده کرده حق تعالی تنبیه از استماع کرد مگر فرمان خدای و رسول او بر دو مهده
صُعُودًا و در گذارد از این اندازه که بجهان حرام و مرد بلا سار احکام مقرر شده یُغْفَرَ لَهُمْ را
خدا آمرزد او را و از آنچه پیش آمده فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ پس آن جماعت را امید باشد که
آنکه بخشد استحقاق عذاب کرده و مرتکب شده باشند عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک وَالَّذِينَ و آن زنانی که از جمله متابعت
دو محصنات اند یعنی صاحب شوهران بیانی بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند فَآذُوهُمَا پس ایذا دهید
احکام شریعت حلیه که ایشان کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل حسنه این زنان أَرْبَعَةً مِنْكُمْ چهار مرد عاقل بالغ
شما که مؤمنانند تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ پس اگر چهار تن بر زنا بر ایشان
گواهی دهند فَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ پس نگاه دارید این زنان را در خانها بند که پیش از آنکه در راه اسلام
حکم عقوبت زنان زنا کاران بر وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ
تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت با استوفی ارواح ایشان مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ
یا گرداند یعنی خدا بعد از آن حکم لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی خدا تعالی تعیین کند که از حبس خلاصی یابند
بعد از آن وحی فرود آمد و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ذکر کرد الله لی و آن دو کس یعنی
مرد و زن که بر عمل بد باشند یَأْتِيَانِهَا بیایند بفاحشه منکم از شما که مسلمانان اند وَالَّذَانِ
پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس رضی الله عنه فرمود که ایشان را
بدرست برایشان باید کرد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند این زنان از فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود را صلاح
آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس شما روی بگردانید یعنی دست بدارید از ایشان این حکم بر حکم جلد و تعزیر
عام و نسخ مشروع شده إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدا هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا
مهربان بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست که قبول توبه عَلَى اللَّهِ بر خدایست بر وجوب
بلکه از روی وعده که خلف از آن متصور نیست و وعده قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانی که يَعْمَلُونَ
السُّوءَ بِجَهَالَةٍ بسبب یعنی که بجهالت و نادانی و سفاهت فرمود که گناه مؤمن بجهالت بعضی از روی عناد
و جحود و انکار نیست و وحی شاید که باهل شک بعقوبت آن و ایشان بجهالت علما باید میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ
بعد از آن توبه کنند مِنْ قَرِيبٍ از زمان نزدیک یعنی پیش از موت یا نظر بملک الموت
یا در زمان صحت پیش از آنکه در قرب موت و بعد از آن توبه کنند و حق تعالی توبه از آن گناه در دل او حکم کرده در وقت صحیح قول آنست که زمان قریب
همین است از مرگ است و اگر قول بمقدار نافرمانی باشد و از تقصیر عمل الصالح آورده که تا یعنی پیش از آنکه بگیرد مرگ تو بملایکه که طریق استحقاق گرفته و آورده و غرض مسارعت نمود و موجود این قول است
آنکه رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که ان الله یقبل توبة و عبد ما لم یغرغر بزرگان گفته اند
چون وقت اجل زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفس را در آخر تصور باید کرد و از رجوع
بحضرت الله فافا باید بود فَأُولَٰئِكَ متوای عاصی باز دارد و بندد باش مِنْ هر مردم آخر شرم و حاکم
در همه باشد فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند يَتُوبُ اللَّهُ توبه دهد
خدا و باز گردد بمغفرت عَلَيْهِمْ بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدا دانا متوبه تا بایشان حَكِيمًا
حکم کننده با بخشه تا بر تب عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آنکسانرا
که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بد ها میکنند حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد
أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ توبه میکنم الْآنَ
این سخن از ایشان توبه منافقانست و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت را در
وقت معاینه ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه توبه قبول است مرتدانرا که میرند
وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت شیوع روح از کافر و منافق ایمان
مقبول نیست زیرا که ایمان یاس است و آن سود ندارد و قوله تعالی فلما رأوا بأسنا فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا
أُولَٰئِكَ آن گروه که منافقان باشند و آنها که بر کفر میرند أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساختیم برای
ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک تخفیف و انقطاع نداشته باشد از دوزخ
که سوم جایگاه جنان بود که توبه بکل وفات کردی و در وجه از وی باز ماندی هر سر خوبی که از نیکی دیگر بود
یا یکی از افراد که استحقاق تغیر آن داشته بوقت مصیبت جامه بر سر زن انواحتی و او را بدل جمل
بدل تعزیر خود در آوردی پس اگر خواست که همان کابین که متوفا مقرر کرده بود او را بجمع در آوردی
وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و مهر مجلی خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس سازد تا مهر
میراث که از متوفا بدو رسیده بود بدین کس که آنکسانی یا بگرد و تصرف او این کس سرخ و اگر زن
از اقارب توبه بدیل خود بوستی دارد زوج متوفا را بر دست بمیرد و در اول اسلام همه فالون سعادت

بادر

گرفتن ناف و فرج او بعد از آنکه وفات کرده و طلاق نداده باشد و از مال صاحب او بیرون کند و از دیگر روایت کرده بیت
بسخت اضطراب آورده باشد و بیشتر از آن معنی اضطراب و خوف آنکه بیرون آمده باشد بلکه بیشتر در حال
هنوز حضرت رسالت بیرون آمده باشد و صاحب او بجا آورده باشد و جایی مسلم و موجود که بخانه باز گردد بجای علی
در روایت اضطراب بیشتر نقل حضرت رسالت بیرون آمده باشد و بعضی از آن دیگر از روایت که بدان بیان
بودند بدر کاه نبوت آورد و بگفتند یا رسول الله بجای آنکه بگفته باشد بر سر کشته باشد بر سر پرستو کشته باشد جام زهر الله این بلیه
نوشیده بود و بلباس محنت طراز این فتنه پوشیده حق سبحانه و تعالی بر وی الفت این قبیت فرستاد
یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ای کرده و مومنان لا یحل لکم حلال نیست مر شما را ان ترثوا النساء آنکه میراث گیرید زنان را
کرها از روی بی تابیت و کراهت ایشان یا بغیر میراث گرفتن بگره و لا تعضلوهن و مضایقه مکنید که رطوع و رغبت
ایشان ایشان را میراث زنان گرفت بجهت آنکه تحصیل شده است قبل از آن حرج که آن معفو شده است آنکه گفتند
اولادکم خنثی با طلاق قبل از وقت عده خنثی جایز نیست و لا تعضلوهن و منع مکنید ایشان را از تزویج
و گفته اند خطاب با مردان است که از زنان خود بیزاری آید و برای آنکه از میراث گرفتن ایشان و خانه مال صداق ستند
حق سبحانه و تعالی فرمود که زنان را محبوس مسازید و باز میدارید لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن تا ببرید
از آنچه بخشیده اید بایشان بعضی از آنچه بر ایشان داده اید الا ان یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعضی
عدول حقیقی که بر ایشان خواسته باشند فاحشه و دشنام کشف ره علی ان زنا و فاحشه آید بنظر است بعضی بعد از آن
زنا و صحبت بر دار و اهل و کار و حق علیه و گفتند فاحشه زنا است و آن در جاهلیت باد بدایت اسلام
اشتراط صداق بود و حالا که این حکم نسخ است و عاشروهن و زندگانی کنید با زنان بمعروف
بنکوئی در قول و فعل نفقه و مسکن یا باما سوا نیند ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ عیبی
بایشان نیست فان کرهتموهن پس اگر مکروه دارید ایشان را حکم کنید بدان فعسی ان تکرهوا شیئا پس شاید که
شما کاری باشید چیزی را و یجعل الله فیه و گرداند خدای در وی خیر کرده خیرا کثیرا
نیکوئی فراوان چنین ثوابی عظیم بجهت کاره و ان اردتم و اگر خواهید بواسطه کراهت از صحبت زوجات
نشوز و فاحشه ایشان استبدال زوج طلب کردن زنی بمکان زوج بجای زنی دیگر و آتیتم
و داده باشید احداهن قنطارا یکی از ایشان زر کثیر را که امیر طلاق او را دید فلا تاخذوا مال بستانید چیزی
منه از آن چیزی که زر داده اید شیئا چیزی اندک اتاخذونه آیا میگیرید چیزی از آن زن
بهتانا باطل ستم و آثما بیناه و جرمی ظاهر کسی که بدیهان زنا در فعل آید استحقاق میکند و معنی بهتان
در بیان آنست که شوهر بهتری از بر آن زن کرده و بدان گناه گرفته پس چون سر از آن میکند و چیا
بیاید و آن آنکه آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است و کیف و چگونه و بکدام وجه و چه چیز تاخذونه
فرزی ستانید آن از زنان و قد افضی و حالانکه رسیده است بعضکم الی بعض برخی از شما به برخی دیگر
افضی کنانه از جماع است و اخذن و فرا گرفته اند آن زنان منکم از شما و اخذن عهدا غلیظا و پیمانی
و محکم و بعهد استوار که آن کلمه نکاح است بعضی از اصحاب قبول او بعبارت آمده که استحللتم فرجهن بکلم الله و آورده
که بحبل رضا بلاد زنان جایب ازواج آنکه قبول نکاح میکنند حق سبحانه و تعالی زنان را نهی نمود و گفت
و لا تنکحوا و زنها نخواهید و در نکاح میارید ما نکح آبائکم آنکه نکاح نمودند پدران شما من النساء
از زنان نکاح در آورده الا ما قد سلف مگر آنچه گذشته است قبل از آن حرج که آن معفو شده است انه کان
بدرستیکه نکاح زنان پدر فاحشة و عمل زشت و ناپسندیده و مقتا و بغض مبغوض و موسوم و آن زنی
اشراف عرب مکروه و مبغوض بود و آن زنی بود که از زن پدر متولد شدی و سبیلا و راه بد
مشتبه بزنان حرمت علیکم حرام کرده شد بر شما امهاتکم مادران شما بدین امومت عمومیت دارد و هر زنی
نسب مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور و جوان مادر و پدر و پدر و پدر چند باشد و خواه
از طرف اناث چون مادر مادر و مادر او و مادر او چند باشد حکم مادر دارد و در تحریم و بناتکم و دختران شما
و این تربیت است هر زنیکه نسب او بمرد باشد که در او جهت اولاد و ذکور و اناث بیکدیگر پیوند یابد و بر
بنات اطلاق و اخواتکم و خواهران شما هر زنیکه با مرد در صلب بوده باشد یا مرد صلب بوده باشد یا مرد
اوست بسبب خواهر عام باشد پدر و مادر و یا پدر و یا مادر و عماتکم و خالاتکم و خواهران پدر ان شما هر زنیکه
با پدر کسی با پدر پدر او را خواهند یا مادر او در صلب بوده یا مرد صلب مرور و فتی بوده عمه آنکه دختر عمه
خالاتکم متصور است بعضی بعمه یا مادر یا مادر و پدر و بنات الاخ و خواهرزادگان شما هر زنیکه از برادر
در صلب او متصور او باشد یا بنات الاخت و خواهرزادگان شما هر زنیکه از خواهر او باشد یا مادر یا عمه تا مادر
در صلب او متصور او باشد یا بنات حرمت مشتمل این است و قوع آن بعضی مذکور و ممکن الوارد و بنات الاخ
برادر و پسر و دختر او خواهر باشد یا بنات حرمت مشتمل نه و حجره خانه و بنات و اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چند باشد و دختران

همان حکم دارند وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ و حرامست بر شما زنان پسران شما که از صلب شما باشند وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ و آنکه جمع کنید میان دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است که جایز بود در شریعت پیشینیان وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ و حرامست بر شما زنان شوهردار إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مگر آنکه شرعا مرضی مالک باشد و اسیر گیرید بر شما زنان اسیر إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا بدرستی که خدای تعالی دانا است بمصالح بندگان و حکیم است در احکام وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ و حلال کرده شد برای شما ما وراء ذلک یعنی آنچه غیر از این محرمات مذکوره است و بحدیث نبوی حرمت جمع میان نکاح عمه و برعمه و خاله و برخاله و برادرزاده و برادرزاده و در نکاح مطلقه ثلث بعد تحلیل نکاح سعدی و در نکاح امرأه بر آزاد و در جمع بخدمه در نکاح ملاعنه و قاضی ثابت کرده است که فقط مذکور است چون خدای تعالی حلال و حرام را معلوم بیان نمود أَنْ تَبْتَغُوا آنکه بطلبید زنان را که غیر خود باشند یعنی نکاح دارید و بقای نسل کنید بِأَمْوَالِكُمْ بمهرها که خود مُحْصِنِينَ در حالتیکه بآن مهر متعفف باشید یعنی در حق خود راه نکاح را بر بناه آرید غَيْرَ مُسَافِحِينَ و نه باشید زناکاران فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ پس هر برخوردار که از آنها بدهید مِنْهُنَّ از زنان فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ پس بدهید ایشان را اجورهن یعنی آنان را مهرهای ایشان فَرِيضَةً مقرر کرده و معین شده مهر در مقابل استمتاع وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و نیست بر شما گناهی در وضع مهر و مدت آن وَفِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ و آنچه ترا ضی شوید بآن چیزی مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس تقریر که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زنان ابرا کنند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بدهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده گفته اند نزاعی در تقدیمست یا در حرمت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای تعالی دانا است بمصالح بندگان حَكِيمًا و حکیم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ و هر کرا نباشد استطاعت از شما طَوْلًا از روی توانائی و قوت آنکه بر نکاح آزاد زنان آزاد را دیده را أَنْ يَنْكِحَ آنکه نکاح کند الْمُحْصَنَاتِ آنکه شوهر دار زنان آزاد را الْمُؤْمِنَاتِ پس مالک کنیزکی باید که بخواهد بزنی از آنچه مالک آنست و سهمهای شما مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که بدیده کنند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِإِيمَانِكُمْ بگرویدن شما و تفاضل کردن میان شاهده با در ایمان بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ از برخی و یکی یعنی منکرند در ایمان با بعضی از یکدیگر بدرستی که شما همه آدم ست علیه السلام فَانْكِحُوهُنَّ پس بنکاح آرید کنیزکان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ

اجازت شما از صاحب ایشان یعنی شما خیم بنکاح آرید اجر ایشان را وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ و بدهید مهرهای ایشان را بِالْمَعْرُوفِ بمعروف مُحْصَنَاتٍ در حالتیکه باشند زنان شوهردار غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنان زناکار وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه زنان گیرنده دوست پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس چون شوهردار شوند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بکار زشت فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ پس بر ایشان است نصف آنچه بر زنان شوهردار است مِنَ الْعَذَابِ از عذاب ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ این حکم مر آنکس را که بترسد از زنا مِنْكُمْ از شما وَأَنْ تَصْبِرُوا و آنکه صبر کنید خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از نکاح کنیزکان وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای تعالی آمرزگار است مر گناهان را و مهربان است بر بندگان یُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ میخواهد خدای تعالی که بیان کند مر شما را وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ راههای پیشینیان را وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و توبه کند بر شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و خدای تعالی دانا است بمصالح بندگان و حکیم است در احکام وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ و خدای تعالی میخواهد که توبه کند بر شما وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ و میخواهند آنکسان که پیروی میکنند شهوات را أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا که میل کنید میل بزرگ یُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ میخواهد خدای تعالی که سبک کند از شما وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا و آفریده شد آدمی ضعیف است در عزم و صبر بر شهوات و طاقت مال یا بدن یا هر دو و رسید در مجامعت زنان که متوسل شوند

بدستور خداوند ایشان را حلال شمارند مملوک بگیرند وَلَا تُؤْتُوهُنَّ بدهید بیکسی که زنی نکاح کرده اُجُورَهُنَّ
مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی بی تعلل بی مماکسه بی مطالبه بی مدافعه بی مطالبه بی حرمان
مالکان ایشان یا بدهید مُحْصَنَاتٍ حال که ایشان زنان پاکدامن باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ
نه زنانی که کسان با ایشان بکار آیند وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه زنانی که کسان در ستان و پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ
پس آنگاه که ایشان این نکاحها را فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیاورند بزنا فَعَلَيْهِنَّ
لازم بود نصف ما عَلَى الْمُحْصَنَاتِ بر زنان آزاد شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حد یکصد تازیانه
مقرر کرده حد زنان آزاد بی شوهر صد تازیانه است و از آن کمتر هیچ تازیانه و زنان آزاد را تعزیر عام
امام شافعی رحمه الله میگوید تعذیب کنیم آن نصف عام شافعی امام اعظم رحمه الله فرموده که سیاست عقوبت
جمع نکند مگر در سیاست دشمنی با بدی زنای عبید را تا امر شریعت ذَٰلِكَ آن نکاح کردن کنیزکان
خَشِيَ الْعَنَتَ بترسد که سست گردد از ترک صبر بعد از مشقت آنکه زنا افتد مِنْكُمْ از شما اگر عزب باشد
وَأَنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را و باحتیاط نزدیکتر و حصانت فرزند
خود از بندگی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است مر گناه را اگر صبر نتواند کرد از نکاح اما رَحِيمٌ مهربان است
بر رخصت دادن بندگان را در آن يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدا لِيُبَيِّنَ تا که بیان کند برای شما احکام حلال و
حرام لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ راههای آن کسان که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از
شما مراد دین ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام یا روش دین ایشان از راه باطل وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ
و باز گردد بسوی شما بفضل انتقال و رفع احتمال و تخفیف احکام و عفو از آنچه وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا دانا است
بمصلحت شما و آنچه را بَحِكِيمٌ درست کار و درست کفتار در هر حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ و میخواهد
خدا أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما کردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ
و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی حق وَيَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ بر روی میکنند از راه نفس را
أَنْ تَمِيلُوا آنکه میل کنید بشما از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا میل بزرگ چون آنکه تحریم خواهر زاده
برادر زاده نمائید یا دعوا اعراض کردند نکاح دختر عمو و دختر خالو و خالو یا بالو خاله و عمه حرام باشد
خواهر حرام است خواهر زاده چرا حرام باشد چون شبه خواستند که ایشان را بسلک جنب باطل میل کنند

این نماز باشد که خدای تعالی مجاهد را تواب دهند و چون مجاهد که شما را تخفیف سازند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدا
أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بمردی که سبک باشد شریعت سنج نمازیدی رحمه الله
فرمود مراد تخفیف در انتقال احوال عبادات و تواب از عبادات و ترک استیصال عقوبات بخلاف امم
ماضیه که ایشان را انتقال حال عبادت بود وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ و آفریده شده آدمی ضَعِيفًا ناتوان
از کشیدن بار تکلیف و جور هر روی سبک کردم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از او جهیدن آفریده قال الله تعالی
خلقکم من ضعف یا ضعیف است در عبادات از روی قوت آنکه خود را از مسابقت باز دارد و بر سر آن ضرور
نشود خشنت نکیا نیست محققان گفته اند حق سبحانه از غایت مهربانی با بنده در او را بضعف در او را بضعف ناتوانی موسوم
ساخته اگر در طاقت قصوری نماید یا بسبب مشقت آزردی نفس نقصی در حال او بدید بدانسته که ضعیفه که ضعیفه
حال کشیده شده زبان اعتذار بگشاید و نسبت او بظلوم و جهول ظلوم و جهول آن مستعد مقوله اند فرد من ظلوم جهول
کرد او کشته چو جاهل در فنا هستی ای مرد او حال وَالَّذِينَ آمَنُوا ای زمره که دیدند آمَنُوا أَمْوَالَكُمْ
مخورید اسباب یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بانچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا
و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور القصه هاتوا اموال
یکدیگر را تصرف کنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد بدیه تصرف تِجَارَةً بازرگانی و بیع صادر شده عَنْ
تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خوشنودی و خوشدلی هر یک از شما مستحسن خاطر وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و نکشید جان خود را
نفس خود را خود را بنفس اهل دین مراد جمله مومنان اند در دین یکی اند المومنون کنفس واحدة یا بنفس خود مکشید
و هلاک سازید جان را بچیزی که حال بر آن است بر سلطان باشد که از خود را بر آن بحث قرآن بکشند یا خود را در مهالک مخاطرات
بیفکنید یا در نکاح کاری کنید که موجب هلاک شما شود یا بقتل شما خود را بکشند گفته اند مکشید نفس خود را بکشید یکدیگر
مال خود را بباطل بعقوبت بیگناه و آنچه بناحق ربا نیست ان الله کان بدرستیکه خدا هست
بِكُمْ بشما رحیم است خبر صلی الله علیه وسلم رحیما مهربان و امر و نهی میفرماید از غایت رحمت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
و هر که بکند و فعل از منهیات مذکور را عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حد وَظُلْمًا و از روی ظلم و بیداد
فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتش و در غایت وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست
این در آوردن در آتش عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای آسان و مهربان إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر بیک طرف شوید و بپهلوی کنید
هر چیز بد که نهی کرده ناهیوا عَنْ کنند کان بزرگ که نهی کرده شده عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ دور کنند از شما عَنْكُمْ

سَيَصْلَىٰ نَارًا ۝ از نماز کناران خود را از نماز ای نماز ای و از همه جمعه و از همه محفلان نامحفلان و نزد خلق
و در آیم نماز اندوخواهد کرد ۝ در موضعی بزرگ که نزدیک به بیست طبق سخن آنست که بدر آنکه کباب بر هیزم کنند
صفیه را و مغفور شده بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه شاید که چون نماز از کباب بر غوکند و صفیه مواضعت
نماید به ملک علاء را و کباب را مخالفت بعضی را بر آن که کرد ما چه آن از آن نیکو کرده بیست که فرمود هر خدم
با آن نماند چنانچه خواهد تا نار یا لعنت و لعنت ماند غضب الله علیهم و لعنهم بهم ابرا بحال اجتناب و لهم عذاب
آن بیست و هزار آزاد کنان صغیره گویند و از نماز آمده که قربانی و دیگر بصحت آن نه که بر کبوتر کنان مسح
بر آن چه سنت خانه باز مالب و عید مشهور و آن را حرمت زهد لیک ظلم ثابت شده در دنیا و بیان
کانی و نکوبت که اگر بر زیاد بکار کنان ثبات فرست در وجود دا فرا بر وجود غیر سنتها نماز اعفو کنند بلکه نمود
ظهور نفس قالب محکم را هم چه بعد از ظهور فرو خیر صفات با نفوه بیان ثابتا باشد و در آریم بمدد علی کریم
شما که حضرت جمعیت فرد تاکی در فرقه سوزی چه جمع ها مغرور شود بر ابر در آسمان جمع ها در لوایح آورده که نفوذ
عبارت از آن است که دال بواسطه تعلق با مور متعدده بر اکثر سا آنچه جمع آنچه از مدمنا با واحد پردازی
فرد چون نفوذ بات حاصل مرد ۝ دل ابکی بسیار بکمان مرد ۝ در اسباب قبل آورده که ام سلمه رضی الله عنها
بعض حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم رسانید که مردان غزو فرستاده اند و زنان از آن مشوبت محرم هند و رجال
با وجود اقتدار خایه و قوت تحصیل مکاسب و بیاریز از مال میراث میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت
احتیاج و ضعف نفوس بحال کفه راه حسرت می برند کاشکی مالا در دایره جولیت و خادمی نا آزاد آن جهاد
و نصیب میراث هر چند مبتدا بآیه آمده که لَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
داده بر این چیزها مور مالی و جهاد بَعْضَكُمْ بر بعضی از زنان که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعض دیگر که زنانند لِلرِّجَالِ
نَصِيبٌ مرد را است بهره مِمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را بهره است مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه فعل بعمل زنان و داشته باشد
چون عفت و طاعت از اوج بس چه بر یک نصیبه صایم و مهیج مرد می آرد و بهره دیگر مرد را سَلُوا اللَّهَ
و بخواهید از خدا و طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا او را بشمار آرد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا
همچه دانا و آگاه بهمه چیز و هر معنی که بدوی و نادانی بس چه در هر چه در هر که دید و هر چه ناید و خبر آن نیاید
فرد که عقل کو و نکت که داند ۝ او مصلحت و آزاد خود مراد ۝ در زمان جاهلیت زن را نه حق با مرد خود میخواهند
و در میراث داخل بار و در نه مینه حق بخانه افلان نمی کرد و فرو رود و دیگر در آنها جَعَلْنَا آفریدیم مَوَالِيَ
عصبه و میراث خواران فلان نماز از نصیب خود که تَرَكَ مَا تَوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ و آنچه باز گذارند بدر و مادر و
خویشان و خاندان نزدیک و دیگر رسم آن بود که با یکدیگر پیمان داشته و بیکدیگر میداده و معاهده در میان
آورده و هر یک را معاقد می گفتند و یک کرد و سلک سلبی دوست خود و دوست است و دشمن فرامن میراث
بری امی از تو و عاقد می باشی و من عاقد تو و این سخنان الیوم که موکد میباشند و غلب بر اسد می از میراث
خلیفه مقرر بود و حکم موسسان نماز بندگی از حق بر کفه. یا مَوْلَى اللَّهِ جمعی از ما خلفا دارند که با خود میراث
از خلیفه بگیرند بسته اند علم الهی و رسالت الهی و هیچ جا حق معاقده مذکور نشد این آیه تا مل شد که وَالَّذِينَ
عَقَدَتْ و آنکس که در حق خلیفه بسته اند أَيْمَانُكُمْ سوگندها شما سوگند آمده باید که بر طریق محبت و
اسناد آن کس که اعلان موقف بیعت و صحت باشد بر کرفتندی فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ بدهید ایشان را نصیبهم بهره ایشان
که در میراث است و حکم آن میراث است إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدا است
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر هر چیز از عهده و مواضع مخالفات شَهِيدًا که گواه آورده اند که چون سعد بن الربیع رضی الله عنه
با حبیبه زوجه ثابت بن قیس قرب بیعت نشود بیش کفه باشد بهر ایشان بسیار که در دشمن بر اظهار اصطراب شاید محرم
بر وی زیاد و ثابت بن قیس بر رسید و با فلان غزوه در تمام حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رفته و قصه گذشته را
بعرض عرض رسانید تا حضرت بفصل مشهور حکم فرمود و بدو زد دختر موجب طلب فصل آن شده در وی
مسجد جا دادند و حبر غایت آورده که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کار کنان اند و قسط با نفقه عَلَى النِّسَاءِ بر زنان
و قائم با مور معینی بر زنان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدو دو حضرت آواز داد که باز گرد بدیا کار خود مستحق
کار می خواهی و الذی ما والله خبر و مفهوم آیه تفضیل کرد و از نیز داد بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان که مردانند
بر بعضی دیگر که زنانند بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب آنکه تفضیل کرد و از نیز داد بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ
بر بعضی دیگر که زنانند مردان بکمال عقل و قوت و حسن تدبیر و بجهاد و تکمال صوم و صلوات جمعه و جماعات
و اذان و خطبه و عیدان و نماز عید و تشییع جنازه و شهادت در حدود و خصال و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه
انبیا و ایمه را مرد و آزاد مرد فضایل الکمال و فرست وَبِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت داده مردان را بر زنان بسبب
آن چیزی که نفقه میکنند بدر الدنیا مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مال خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان نیک حال
قَانِتَاتٌ فرمان برند که اند مرد را به با قیام کنند کان بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ نگاه دارنده کان

مرغبست بازواج رابعه حفظ الغیب یعنی در اجر رعایت کنند و دقت و عصمت بنا حفظ الله تا کار کار اضافت
این زنان را الله تعالی باز آورد تحافظون میدانید تعلمون نافرمانی و تسلط این زنان را تعظیمون پس بدانید که
این زنان را بکلام الله آورده اند یا بعلم و بعید این زنان را و آگاه کرده اند این زنان را بتعلیم حقوق ازواج
واهجروهن و دور بدید ایشان فی المضاجع و خوابگاه و بیفتد بالای آن تر یکی علامه خوار یا بیفتید این بر بالای
کنید بالا فرو بنید ایشان را زدنی که نخواهد و نشکند و هیچ عضو از آن نشکرد باند و اقتدا اند و غلظت
خوف نشود بهیچ وجه بنگاه ظهور نفتد و ضرر نشود فان اطعنکم پس گردد زنان بر شما و از بجه
کرده طیع خواهند باز آیند فلا تبغوا پس مطلبید علیهن سبیلا بر این زنان تکلیف و بیدادی ان الله کان بدرستیکه
خدا هست علیا بر تر از آنکه ظلم بر زنان ایشان نمود کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم فرو گذارد و ان خفتم و اگر بترسید
شما آنکه از تمرد بیاد و از زدن چنین شقاق بینهما ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فابعثوا پس بگیرید
از برای تحقیق نشور حکما داوری که حکم کنند آن ایه از کسی که از اهل مرد و از اهل زن اصلاحا بصلاح آورد
معکوم کنند و حکما و میانجی بکرد که صلاح است و اشتغال بنشیند بینهما میان زن و مرد اگر ارادا
خاطر زن از طلب صحبت و میل رفت بدان ان یریدا اگر خواهند چنین اصلاحا بصلاح آورد اگر زن و چنین
یوفق الله سازگاری آنکه تعالی بینهما میان زن و مرد ان الله کان بدرستیکه خدا هست علیما دانا بصلاح زن و چنین خبیرا آگاه از مقاصد چنین
واعبدوا الله و بپرستید خدا را ولا تشرکوا و انباز مگیرید به شیئا بوی چیزی از اصنام و غیره و بالوالدین و بنیکی کنید با مادر و پدر احسانا
نیکوئی کردن بقول و فعل و بالقربی و خویشی و صله رحم والیتمی و با یتیمان بنوازش و سازگاری
والمسکین و با درویشان بصدقات و زکوة والجار ذی القربی و با همسایه خویشاوند بشفقت و
مرحمت والجار الجنب و با همسایه بیگانه آنکه خویشی ندارد یا همسایه کافر و صحبت جوار تا بهمسایه اسفر کرده اند
و مطلق حق همسایه اراده خیر باشد نه نشان دفع ضرر بر این دور صحیح مسلم بروایت ابن رضی الله عنه و اوصی
لا یزال جبرئیل بعبد یا من جاره بجایی امام شیعیت رحمة الله علیه فرمود که هر گاه جار دارد تو مستحق آن که با او
احسان کنی پس حق همسایه نفس الوالت بطریق اولی فرود نگذاشت و خاطر متفرق و خیالات رویه را اندوه بار و آزار و همسایه
والصاحب بالجنب و همنشین و همراه و از مسافت ملازمان و محاورات با موجودات منع فرمائی و همسایه مرد اگر
سر است نسبت بمواطن شهود ذات جهانیکه صفات ملکه قوی و از سر میزاد از آنکه از سر و جهو معلم غافل گردد
و بعین والی ریاضی همسایه و متصلین همره همراه است و ابن السبیل و رفیق کاروان طلب است بمرتبه است و
و ما ملکت ایمانکم و بنگی که کنید با همنشین و مرتبه
خیانت کن تو آورده که نزد مصاحب ابن میگوید و که رفیق سفر باشد یا شریک تعلیم تو و خوش
باشی خیر و مجدد و شوق شوق تا تو بیاد و عادت حق محبت آن بهای آن تر بهر بیاد باشد و ابن السبیل
و با رهگذر بیان تمامان و ما ملکت ایمانکم و با بندگان بر مسلمانان که در دست تصرف اند ان الله
بدرستیکه خدا لا یحب دوست ندارد من کان هر که باشد مختالا خود ستنده تکبر کننده فخورا دراز دست
و فارب صاحب تکبر کننده بمردمان و نه کردن با ایشان نیکوئی نکند فخورا نازنده خود ستاننده که حقوق
الهی خود را نازنده بمسلمان خلق بر دارند الذین یبخلون که دوست ندارد خدا آنکه بخیلی کند و ندهد و
کرمی یا شهود انصاف را از دوست نصیب میکند و مال خود بر غیر و بعضه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و یا بال مجاهدان
نفقه کنند که اندک مالی فرمان و محتاج گردید و مال کار او مصروف میسازد کسی که خواهد رسید ترقی آن شد که خدا
صید در آنکه خود بخلند و یامرون الناس و امر میکنند مردمان بالبخل بخیلی و یکتمون و پوشیده میکنند از خلق
ما آتیهم الله آنچه داده ایشان را خدا من فضله از نعمت خویش یا مولف صفت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم که حق تعالی بدو ارزانی داشته بود در توریت و انجیل و اعتدنا و آماده کردانیدیم
للکافرین برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده آنکه تعالی وعده داده بر آنچه یافت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عذابا مهینا
عذابی خوار کننده و نیکو عذاب دوزخ است الذین و برای آنکه بر مقدمه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
یبخلون بخل میکنند اموالهم نفقه میکنند مالها خود را ریاء الناس برای دیدن مردمان و لا یحضون و نمیدهند مردمان را
منزلگاه بکنند که بدنبال آن حضرت تشریع میکردند و مالها خود را خرج ایشان نمیبود یا منافقان که بخلق
ایشان میتنه ریا و شهرت بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اعراض و اعواض نفقه میکنند و لا یؤمنون
بالله و میگرویدند و ندارند و بحقیقت نگرویدند و لا بالیوم الآخر و نه بروز بازپسین که قیامت است
و من یکن الشیطان و هر که باشد دیو و رانده شده بعینه ابلیس له قرینا مر او را یار و مصاحب فساء قرینا
پس بد مصاحب که او است در دنیا و هر آنچه در آخرت نیز یا و خواهد بود و ماذا علیهم و چه زیان داشتند
لو آمنوا اگر ایمان آورند بالله و الیوم الآخر و بروز بازپسین و انفقوا و خرج کنند مما رزقهم الله از آنچه روزی داده
الله ایشان را و کان الله و هست خدا بهم بایشان علیما دانا و آگاه و بحال ایشان و بنیت ایشان
ان الله بدرستیکه خدا لا یظلم ستم نمیکند مثقال ذرة بقدر وزن ذره و اگر ذره باشد و ان تک و اگر باشد
حسنة نیکوئی یضاعفها دو چندان میکند آن را و یؤت و میدهد من لدنه از نزد خود اجرا مزد عظیما بزرگ
فکیف پس چگونه باشد اذا جئنا هنگامی که بیاوریم من کل امة از هر امتی بشهید بشاهد و گواه
و جئنا بک و بیاوریم ترا علی هؤلاء بر این امت شهیدا گواه

برین ان آزاد مسکو باعلیه اگر ایمان آورند ندی بخدا و آنچه نازل شده بر ما و بر زبان بین موسی ای اهل او و بعضی
کردند و بعضی را نافرمان و بیرون آمدند حق خدا را بهوس و بر زبان آمدند انا بجوده آنچه حدیث عزیزت ما کانوا
العقد و مات حق بجهم بشناختند اقوال افعال و احوال ایشان علیما و دانا بجوده خود و خواهد ایشان خواهد داد ایشان
لا یظلم بدرستیکه خدا لا یظلم مثقال ذرة هیچ مثقال ذره صورت ذره و ذره صورت هیچ را و نیست صغیره از صغیره نظر
بر نکرده ظاهر نشود و ناظر نیست ذره در جزیرت که بشناع آفتاب از ذره در ذره و ذره ظاهر کرده و از ذره جدا
و ذره خود خلقت انبیه معاملت و رفتن خلق بعضی از ثواب معین هر سنگ ذره خواهد بود در بر عقاب و بعضی از
خواهد از دو مدح است که در ایمان کفر و منافق بعد از ذره ظلم واقع نشود و ان تک حسنة و اگر باشد حسنه ذره یکی از
دیوان بین یضاعفها ثواب آن افزوده گرداند و مضاعف کند اجر ذره فزون و یؤت و دهد او را تا ید ثواب عظیم عن لدنه از نزد خود
بفضل و رحمت استحقاق آن کس اجرا عظیما عطای بزرگ بلا اندازه اجر عطا لطف بهتر آنکه تاج آن است و مزید بیان
فکیف پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه اذا جئنا و بتحقیق بیاریم از هر امتی بشهید از هر گروهی از امم که نزد شهید
بگواهی آن بر ایشان خواهد بود و بر اقوال و افعال خود گواه خواهد داد و جئنا بک و بیاریم ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم
علی هؤلاء بر این ده امت شهیدا گواه تا قیامت بشهادت کلی بر ایمان موسنان و در طایفه شریعت مذکور است
که هر حضرت که شهادت صلی الله علیه و سلم افضل است ساخته اند مشابهت تر بسیار اند و عزیزت که شهادت و جوابی که در
مجالس اثبات باشد یا نه و یومئذ آن روز که واقع شود هر دو گواهی انبیا و آن روز فرمان بود الذین کفروا و دشمن دارند
آنانکه کافر شدند بخدا و عصوا الرسول و نافرمانی کردند رسول را لو تسوی بر او تسوی که گواه ایشان بر خود و بر ایشان
زمین بیضه و فی کتمون از چون در کتمان و مستور نگرده اند بلکه آشکارا ایشان آن روز مدانند که خاک شوند
چون زمین یکسان است و دوست یکتمون الله و چون شدند قادر نباشند و آنکه خدا آن را مستور شدند حدیثا سخنی را
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید بخدا و رسول لا تقربوا الصلوة نزدیک مگردید بصلوة مگر و بدانکه ای صلاة
خاصه نشاید از خود و صدور حرکات اشتغال بر علی تعذر مت بحال بعد از حیث بعد و ما بحالی نیست که الف تنگ
گرمی است و آن آیات در روزی جمیع اصحاب رضی الله عنهم و حضرت عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه بشربت گرم در آن وقت
مباح بود و اشتغال و مشغول بود زمان بود آنکه و هو سکاری و حال آنکه مست باشد و آن زمان نماز شام با جماع صحابه کرام بود و مشغول شدند
و ما اکل شغلت مشغول بود و چگونه خواهد بود که فرمان خدا را در حالت مستی و نشاط آنچه شد در وقت غلبه سکر و تمام مشغول
شوید حتی تعلموا تا بدانید ما تقولون آنچه زاکر در نماز میخوانید و متعلق میکنید و خطاب میکنید و بیوته

ای در خانه که روغن آن بسیار است و بود جان از نده شود جان از نده گرد دیگ بر خانه فرست مسجد جان ای دیگ تا بشنید
از سکر غفلت و شهوت تا وقتی که از مسجد هوا مستان نشده باشید بیته میکوبید و بشنوید مسجد سخن یار میکوبند لعلکم
تعلمون تا بدانید ای که گرسنه تنه تا ما شده اند از مار خود بر سنه مانده باشید مرا بر لوان و عبادت کرده باشید
چون تو در مغلوب است مانده ولا جنبا و تو در دیگ شنید و در حالی که جنب باشید و محتج بغسل الا عابری سبیل مگر
رونده کان باشید راه بیتی راه باشید مسافر باشید و نه در زمان محتاج نماز نوافل و مگر در مکروه و جیره در کوه
و در حالت نماز کنان حتی تغتسلوا تا بیوتی که شسته کنید و بعضی آنند مراد از صلوات مسجد است و مسجد
صحابه که در خانه و در خانه بدان باشید و ان کنتم و اگر باشید در وقت جنابت مرضی بیماران در بیماری
و ان نزاع سفر علی سفر یا باشد در راه و جاء احد منکم و یا بیاید یکی از شما از قضاء الغائط از قضاء حاجت
مجموعه باشد یا بیشتر بخروج خارج از مخرج او لامستم النساء یا سوده باشید با زنان را امام حرمت الله علیه
بر آنست که جز مصحف از بدن و دو ملامس میان زن شود و بر محارم و اضیفه صغیره و شوی از امام مکه مسلمان مرد و مشتهی
و امام مالک و امام احمد بر اند که لمس شهوت است و اصول بشکنند و بعد شهوت ناقض نیست امام اعظم رحمه الله مساس
فلم تجدوا پس نیابید ماء آب را فتیمموا پس قصد کنید صعیدا طیبا خاک پاک را حکم تیمم
از عزوات عامل شده و اظهر غزوه بنی المصطلق که شبانه بسیار آمد در منزل آب آورده و بود در شب از
صبح غزیزت عمل آن است تا آنکه خود را آب ساخته قضا را صعود کشد و غزیزت بر بقیه بدان می توفیق قضا دادند
شد و دو حدیث مذکور و بعضی جنب و بعضی جنب و نه نجاست آن جلیل تر و صدق صحی طیبه شد و بر سنجید بشاخ در آورده
که حضرت رسالت مرد را کنار او تهاده در خواست صدق صحی با طبع صدقه کنند و بسر انکشان طعنه بتهیکاه
او زد تا ماه سید عالم سید گشت و در مضمون اهل طلاق صحی طلوع قیامت و عالم گشت و مضعف و قوه محشر در جزیل
رسیدیم آن و آنکه تیمم نمی یابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید جزیرا که از حزا را مرکز پاک باشد و در بر آن زند
فامسحوا پس مسح کنید دست خود را بوجوهکم تمام روهای خویش و ایدیکم و دست و بهای خود را تا مرفق
ان الله کان بدرستیکه خدا هست عفوا آنست عفوا غفورا عفو کننده از خطا و عفو کننده آمرزنده که احکام بکند
الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نصیبا من الکتاب
بهره از علم توریت یشترون الضلالة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند بهره را با ضلالت و آنچه ایشان آن بود که

بعضی صفت حضرت رسالت عارف دادند و صورت آنکه بعضی از صفت آنحضرت شاهد روی نمودند و دیگر بدون
و نمیخواهند این کرامات را بر دست محمد و عدا و ان یقتلوا یقتلوک آنکه خدای موسی را هم کشید والله مایعلمون
و خدا آنرا بدیشان نشان نمود کما ان الله مع عدوه کما عالمه و بسته خدا آنرا و تا موت شما کانوا مؤمنین الله مغفرا
و بدست خدا آنرا یاری دهنده شما بر دشمن من الذین هادوا بعضی از آنکه یهود هستند من الذین
یحرفون الکلم میگردانند کلمه را و تغییر میدهند یضعونه از آنکه آن مواضعه بعضی صفت آنحضرت
یا تا دیگر کلمات و تربیت بر وفق رای خود یا تحریف کلام غیر صلعم یا کتمان آیه رجم گوید در سره الزنی بود و بکلام
حضرت صلعم میگوید آمدند چند کس حضرت را از امر سوال کرده بود بقبول آن مفتوح نمودند و از محل آن حضرت
نقل کلمات منکر کردانیدند از آنحضرت بیاساختند لاجرم پرده از روزگار ایشان بر داشته فرمود که دشمنان
یهود سخنان ترا که بر وی از مواضع آن تغییر میکنند یقولون و میگویند سمعنا شنیدیم فواق واعصینا
و نافرمانی کردیم امر ترا و بلفظ عصیان آنکه را میگفتند از روی عناد و در تغیر گوید اظهار العناد واضمار عصینا میکردند
و حقیقت آنست که زبان حال ایشان سمعنا میگفته در باطن حال لسنا مطیعین تا ظاهر بوده و دیگر میگفتند و
اسمع غیر مسمع و فضول و حال غیر شنونده باشی این کلمه ذو وجهین است که در مدح دارد و در ذم و جمع
کاستماع و شتام و دون شیء این معنی کلام است که دشنام داده و شنونده مکروهی باشی و بر این تقدیر دعا کرده
وجه ذم چنان است که استماع شنوانیدن بود میگویند شنوی غیر شنوانیده باشی یعنی اصم و ابن اعلا باشی یعنی بود وجه
مدح آنرا بدو اعتقاد و مبالغه اند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر میگفتند و راعنا این کلمه مخفف از
و وجه مدح آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه مذمت آنکه از رعونت و حمق بود مراد هر دو بود
رعونت بوده بر آن حضرت آنکه اینکه اهل یهود استهزا میکردند کسر را بلسان سامره اعنا میگفتند یعنی ای شبان ما
فرض میکردند آنحضرت بر جرم خفیه و بر هر تقدیر میگفتند لیا بالسنتهم در حالت کسط تعدیه بجهت تحریف
بزبانها خود یعنی فعل کار مراعات ملت عرب را از رعونت و رای لسنت بزبان خود یا لسن حال از حالت
دوی بجانند و طعن در دین میکردند و باره دیگر آنحضرت میگویند وطعنا فی الدین و قدح و طعن در امر اسلام
بعضی در بیان آنکه بعضی از شیاطین مقبول آنحضرت در خواهد بود و حالا که این نسبت بحضرت علیه السلام معترف بودند
ولو انهم قالوا و اگر این چنین سمعنا شنیدیم سخن ترا و اطعنا و فرمان بردیم مر ترا و اسمع و شنوی
و انظرنا و در ما نگاه کن لکان خیرا لهم هر آینه این حال بهتر بود مر ایشان را و اقوم و راست تر و سدید تر و فرمود الله

و لعنهم و دور کرده است خدا ایشان را بکفر بکفر ایشان و لعنهم الله و لعنت کرده ایشان را بکفر
کرده باکفر و بعضی از ایشان و مجازات این فلا یؤمنون پس نمیگروند از ایشان الا قلیلا مگر اندکی یعنی مقصود
مقصد و مقرر باشد و آن ایمان است بعضی از کتب سماوی دون بعضی یا ایمان آورند مگر اندکی از ایشان چون عبد الله
و اصحاب او و از مؤمنان قاصر و از آنحضرت سابق بنا بجانب اسلام آمدند و اسلام آمدند و هم مؤمنان که ترک طعن کردند
یا مقصود از آنکه ایمان آورند و قدم در راه اسلام آمدند چون کسی که مسلمان گشته بعضی از ایشان کلام و دیگر کلام
خلق امام و شما آمده اند و شما را در تورات از اهل خیبر زنده اند و از ایشان چون عبد الله بن سلام و کعب الاحبار
عالم گشته اند یا زنده اند و زنده اند بصفت و غیر آنرا یعنی آنکه یا ایها الذین آمنوا و ای مؤمنان که ایمان آورده اید
بعضی تربیت آمنوا نصب کنند و مرکب کردید بما نزلنا بآنچه فرود فرستادیم بر بنده خود که آن قرآن است مصدقا
باشد آورده و تصدیق کننده لما معکم آنچه با شما است آنکه موافق تورات است و موافق بشریعت آن بود
من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را بعینه سیاه را از سیاه و بنیم و بعضی و دهان
بر دو شانه فنردها پس برگردانیم آن رویها را علی ادبارها بر پشتها یعنی آنکه بعضی از ایشان بعضی بر پشتها
یا بر شیاطین خود بر دیر جهنم آنکه حاجت بیان محو کنیم و رفع خاصیت سایر آنها از ایشان بر طابت و دور نیز آورده
آنچه و از اهل بطون و ظهور ایشان و مرضع قوش ثابت باشند و در وسیاه ایشان پس میگردانیم بمعنی بست در پشت
در پشتی و در سوای او نلعنهم یا بر ایشان از اصحاب سبت و بعضی از حضرت و مسخ سایر کما لعنا
کرده ایم اصحاب السبت یا یاران روز شنبه را آنکه از ماهی های بر چسبید و روز شنبه صید ماهی اشتغال نمودند
و کان امر الله و هست از ارادت خدا و اجابت او مفعولا بود و بوده خواهد بود ان الله لا یغفر بدرستیکه خدای نمی
آمرزد ان یشرک آنرا که شرک آورده و شرک بخدا و عبادت او و یغفر و میآمرزد ما دون ذلک آن کناه را که
غیر شرک باشد لمن یشاء آنرا که بخواهد و بعضی از ایشان حسان بن یوسف و در عرفان امام زاده و مؤمنه که می آمرزد
قبول توبه است که از کجا و بعد العذاب بعد عصاة را خواهد آمرزید و من یشرک بالله و هر که شرک بخدا و اخبار کرد
باو فقد افتری بدرستیکه افترا کرده باشد و بر بافته اثما عظیما و دروغ بزرگ که بدان سخن عذاب بزرگ
کرده و جرم عظیم و آن آنکه شرک مغفور نیست بود و از عبده و مجاهد و سعید عزیر بودند و تعدیه عظیم حاصل شد
از روی اعتبار و آنکه گفت با شرک نمیبرد بلکه خود از اخلاص بار کاه عزت و فرمان حضرت سید انبیا بر ایشان ممالک
و سالک آنکه مغفور بود و بار خواهی ایشان معزز و مکرم حق بحانه سالها نهاد ایشان را بلند بدید و فرمود الم تر

الی

الی الذین و در دین اسلام و اقوم و راست تر و سخن ایشان و یزکون انفسهم و پاک میکنند خود را و حرمت خود را
کرده باکزیه بعضی از ایشان و مجازات این فلا یؤمنون پس نمیگروند ایشان الا قلیلا مگر اندکی یعنی مقصود
مقصد و مقرر باشد و آن ایمان است بعضی از کتب سماوی دون بعضی یا ایمان آورند مگر اندکی از ایشان چون عبد الله
و اصحاب او و از مؤمنان قاصر و از آنحضرت سابق بنا بجانب اسلام آمدند و اسلام آمدند و هم مؤمنان که ترک طعن کردند
یا مقصود از آنکه ایمان آورند و قدم در راه اسلام آمدند چون کسی که مسلمان گشته بعضی از ایشان کلام و دیگر کلام
خلق امام و شما آمده اند و حق و شما را در تورات از اهل خیبر زنده اند و از ایشان چون عبد الله بن سلام و کعب الاحبار
عالم گشته اند یا زنده اند زنده اند بصفت و غیر آنرا یعنی آنکه یا ایها الذین آمنوا و ای مؤمنان که ایمان آورده اید
بعضی تربیت آمنوا نصب کنند و مرکب کردید بما نزلنا بآنچه فرود فرستادیم بر بنده خود که آن قرآن است مصدقا
باشد آورده و تصدیق کننده لما معکم آنچه با شما است آنکه موافق تورات است و موافق بشریعت آن بود
من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را بعینه سیاه را از سیاه و بنیم و بعضی و دهان
بر دو شانه فنردها پس برگردانیم آن رویها را علی ادبارها بر پشتها یعنی آنکه بعضی از ایشان بعضی بر پشتها
یا بر شیاطین خود بر دیر جهنم آنکه حاجت بیان محو کنیم و رفع خاصیت سایر آنها از ایشان بر طابت و دور نیز آورده
آنچه و از اهل بطون و ظهور ایشان و مرضع قوش ثابت باشند و در وسیاه ایشان پس میگردانیم بمعنی بست در پشت
در پشتی و در سوای او نلعنهم یا بر ایشان از اصحاب سبت و بعضی از حضرت و مسخ سایر کما لعنا
کرده ایم اصحاب السبت یا یاران روز شنبه را آنکه از ماهی های بر چسبید و روز شنبه صید ماهی اشتغال نمودند
و کان امر الله و هست از ارادت خدا و اجابت او مفعولا بود و بوده خواهد بود ان الله لا یغفر بدرستیکه خدای نمی
آمرزد ان یشرک آنرا که شرک آورده و شرک بخدا و عبادت او و یغفر و میآمرزد ما دون ذلک آن کناه را که
غیر شرک باشد لمن یشاء آنرا که بخواهد و بعضی از ایشان حسان بن یوسف و در عرفان امام زاده و مؤمنه که می آمرزد
قبول توبه است که از کجا و بعد العذاب بعد عصاة را خواهد آمرزید و من یشرک بالله و هر که شرک بخدا و اخبار کرد
باو فقد افتری بدرستیکه افترا کرده باشد و بر بافته اثما عظیما و دروغ بزرگ که بدان سخن عذاب بزرگ
کرده و جرم عظیم و آن آنکه شرک مغفور نیست بود و از عبده و مجاهد و سعید عزیر بودند و تعدیه عظیم حاصل شد
از روی اعتبار و آنکه گفت با شرک نمیبرد بلکه خود از اخلاص بار کاه عزت و فرمان حضرت سید انبیا بر ایشان ممالک
و سالک آنکه مغفور بود و بار خواهی ایشان معزز و مکرم حق بحانه سالها نهاد ایشان را بلند بدید و فرمود الم تر

الى الذين آمنوا بعد ايمانهم وهم كفروا بعد ايمانهم بعد نبوت بسبب انكار او بسبب مخاصمت يحبون ان يردونكم
يعني خواهند با شما كه بعد ايمان آوردن اصحاب رسول خدا صلعم بعد از آنكه بر نبوت محمد صلعم متفق بودند بجهت
بدى ذاتى و حرصت ايشان كافر شوند بسبب حسد و بعد از آنكه بر نبوت محمد صلعم متفق بودند بجهت
كه بنى اسرائيل بودند و بعد از آنكه بر نبوت محمد صلعم متفق بودند بجهت
كه بنى اسرائيل بودند و بعد از آنكه بر نبوت محمد صلعم متفق بودند بجهت
وخطاب در اينجا با مؤمنان است يعنى فرمود كه مؤمنان شما را اعتقاد ندارد ولى الله ملك خدا تعالى يأتى بامره
بيگمان كه بيايد بامر خدا تعالى بعذاب بر كافران و آن كه روح خود را بناحق مؤمنان ميكند سلم رسيد و خدا
خشم فقيه بعضى از آن شد مضعف كه در ميان از خرما باشد يا مقدر نشان است و بيخ و در بيان او نگفت بود بدانكه بيلود
آن است كه عقوبت مؤمنان خواهند كشيد و فضلش بمبادا حق مكافات ايشان بنخواهد رسيد فانظر بنگر در اين خود
كه از روى عناد كيف يفترون چگونه افترا ميكنند و بعد از آن ملك الله الكذب بر خدا دروغ ميگفتند گناه و جرم زدند
ما را آمرزند وكفى بهم و بسنده است ايشان در دروغ و افترا بر ايشان اثما مبينا گناه ظاهر و بزرگ بر چيك بوشش را نداند
آنرا و اند كه بر حكم آلهى با علان بى تضرع كافر شوند ايشان چه جرى بر خطاب و امر مستكم و كان نزيه الحقيق و مجبر
نزول شدند و بعد از مدة با بيت فى الناس قوم و ميكرفتند و ابو سفيان ابن ابى سرح و ابو محارب با حضرت پيغمبر
و اصحاب و على الله عنهم تحريص كردند و با بنها كسل ايشان قريش بيت الحرام در آمده در پس استار حرم سينها
بدو ايشان خانه با ربيانده بايمان على الخلط بر حرب جدال اهل اسلام سكه بيا كردند و خاطر از تحريض فراغ ساخته بمكان
نشسته بود بر مجلس يعنى از قرش و صاحب ايشان بر ايشان رسيدند كه طريقه ما كذايران جم و امر نبيا بكيم و كعبه معمور
مباريم همه جمع كه بجاى آيم و بعبادت اصنام طريق ما را رام خود را اشغول ايشم هدايت آرزيت با دين محمد كه
كه در خوف عبادت كه ده و بعد از حضرت اصنام نهاده و دين پدر ايشان ترك بدى دانند و ما را كافر و عابد مخالف بود بعد از
اشغال ابو سفيان كفتند دين ما خوش زيست و آيين شما ناخوش تر ابو سفيان كفت بار اعتقاد شما و قتى افتاد خواهيم كرد
كه بنان ما را سجود كنيد جهود و اين حب و طاغوت را كه جان قرش و عود و بند سجده كه و عدو حق سبحانه از مانده و مكاكه
كفر زنند و زنده قايلان خبر ميدهد و ميفرمايد الم تر آيا نديدى و آيا نمى نگريى الى الذين اوتوا نصيبا حقيقتا كه داده اند
نصيبا من الكتاب بهره از قوريت كه كهود مطلوب مسلمانان يؤمنون ميكردند بالجبت الاصنام بتان او بت
كه از چين بت است كفته اند كه جبت صورت و بعد از آن معتقد بودند و طاغوت شيطان ايشان منابعت دعوى ميكنند
و نزد محققان جبت فعل ساحر است و طاغوت آن زده و بتا و يقولون و ميكويند اين جهود للذين كفروا در حق

كافران براى ايشان كه از روى اجتهاد و مخالفت اين كروه كافر نزديك هؤلاء اهدى هدايت بيشتر از مؤمنان سبيلا
آمده اند يعنى بمؤمنان اصحاب وى سبيلا از جهت راه يافته اند و اولئك آنكروه متعنت منصف الذين
آنكه خدا سجود آنها لعنهم الله دور كرده خدا تعالى از رحمت خود ومن يلعن الله و هر كه خدا تعالى دور سازد
فلن تجد كه نخواهى يافت له نصيرا يارى كننده كه دفع كند عذاب از وى ام لهم يا ايشان را نصيب جهود از الملك
ابر خدا تعالى با پادشاهى استقلالا فاذا لا يؤتون الناس نقيرا بطريق انكار نزديك ايشان نقيرى نظر
عرب ميكفتند بمعنى آخر مسك الارض و حكم كذا در بما خواهد بود حق تعالى فرمود كه اين سلطان ملك نيست
و اگر نقيرى مى دهند ايشان را نمى دهند فاذا لا يؤتون الناس نقيرا پس آنكاه ايشان نمى دهند مردمان را نقيرا
مقدار كوى كه بر پشت دانه خرما باشد و اين بيانست كه در آن حال كه در وقت پادشاهى با نقيرى با نقيرى مضايقه دارند
با هنكام تنكى بيت و در وقت بيشى كه چه چيز كه دهند ام يحسدون الناس بلكه حسد ميبرند مردم را بر اين يعنى قبايل عرب
على ما آتاهم الله بر آنچه خدا تعالى بر ايشان داده است من فضله از فضل خود كه آنرا يعنى حضرت رسالت صلعم از ايشان
و گفته اند مراد از ناس حضرت سالت و عرب جمع را بر واحد اطلاق ميكند كه جامع باشد آن مفرد را حصال خير را كه
فرق نشود در ميان جماعت از مردمان كه اولاد ابراهيم كان ابراهيم كان امة و مراد از فضل نبوت و كتاب و اصطلاح و ضرب يعنى
گفته اند فضل كه حق تعالى بر ايشان داده است فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما
كه دهيم آل ابراهيم اولاد ابراهيم را كه موسى و داود و عيسى عليهم السلام الكتاب يعنى توريت و انجيل
زبور و الحكمة و علم حلال و حرام و آتيناهم ملكا عظيما و دادم ايشان را پادشاهى بزرگ كه آن چه
يوسف و داود و سليمان عليهم السلام داشتند و كويند ملك عظيم كثرت ازواج است چنانچه بعضى سيده كه داود
داشته و سليمان هزار و در سخن قرش بود است كه كرد شما محمد صلى الله عليه و سلم بواسطه كثرت ازواج پس از داود
محسد نزد او نزند و در آورده اند كه مراد از آل ابراهيم محمد است و اكر كه زنان و اكر كه زنان و اكر كه مزاج و از ملك عظيم
در امر نبوت آنچنانكه با سيد ملائكه فمنهم از يهود آمن به بعضى از ايشان و در يهود بعد آل ابراهيم و آل محمد صلعم
و منهم و از ايشان ثم صد عنه كسى است كه اعراض كند از خبر او با بر بابت او و تصديق نكند آنرا و از يهود
بمنع كرد اند و كفى بجهنم و بسنده است دوزخ سعيرا آتش افروخته بر عذاب كافران ان الذين كفروا بآياتنا بدرستى

انکسانکه حق را بپوشیدند و نگرویدند بِآیَاتِنَا بدلایل و معجزات یا بآیات قرآن یا معجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِيهِمْ زود باشد
که در آریم ایشانرا نَارًا در آتشی و چه آتشی كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه که پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوستهای ایشان بَدَّلْنَاهُمْ بدل
کنیم برای ایشان جُلُودًا غَيْرَهَا پوستهای غیر آنکه پخته و سوخته نشده و این تبدیل در هر ساعت صد بار باشد از حسن بصری رحمه الله تعالی
که در شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل [illegible] در سبیل تحقیق آنست که اعتراق از آن جزئیه و بجلال اول بار آن [illegible]
نه بمثل [illegible] و بجای [illegible] این مقال بجهت احساس عذاب یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازد لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ
تا بچشند عذاب را از آن جهت که [illegible] باشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای است عَزِيزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار
منع نتواند کرد حَكِيمًا دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ زیر درختان یا تحت مساکن ایشان جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند در آن بوستانها أَبَدًا همیشه یعنی
زمانیکه آنرا آخر نباشد لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در آن بوستانها أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس و پاک از
جمیع اقذار و ادناس وَنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِيلًا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زایل نکند [illegible]
[illegible] بسیار اعظم [illegible] ظلاً ظلیلاً کنایت از آسایش [illegible] که [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] و فایده [illegible] ظلاً ظلیلاً اشارت بجانب [illegible]
[illegible] بیت
این [illegible] زوال نپذیرد عاقبت [illegible] إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستیکه خدای میفرماید شما را أَنْ
تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ آنکه ادا کنید امانتها را إِلَىٰ أَهْلِهَا باهل آن حضرت رسالت روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه از عثمان بن طلحه
[illegible] کلید [illegible] عثمان نزد مادر رفت و مادر کلید [illegible] و میگفت [illegible]
دارد کلید کعبه [illegible] عثمان [illegible] و حضرت [illegible]
انتظار میکشید [illegible] صدیق و فاروق رضی الله عنهما باواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت [illegible]
میکشد [illegible] و گفت [illegible] صدیق [illegible] فاروق رضی
پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت صلعم آورده و آن سرور دست دراز کرده [illegible] عباس رضی الله
برخاست و گفت یا رسول الله [illegible] تفویض فرموده [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] و حضرت فرمود ای عثمان کلید [illegible] عباس همان سخن اعاده کرده

عثمان [illegible] حضرت رسالت فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک
بستان بامانت القصه بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست نبی بود علی رضی الله عنه پیش رفت و گفت یا رسول الله
منصب حجابت با امر [illegible] جمع فرما چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل علیه السلام با این آیه نازل شد
و حضرت رسالت فرمود که [illegible] که [illegible] مفتاح [illegible] آنکه [illegible] خواهد
[illegible] عثمان را طلبید و فرمود که [illegible] خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان بملازمت حضرت
[illegible] کلید به برادر [illegible] مفتاح کعبه در دست [illegible] حکم باد ادا امانت [illegible]
[illegible] حکم [illegible] در بحر الحقایق [illegible] ذکر امانت بعد از آیه [illegible] ظلیلا که
وجود حقیقی است [illegible] از وجود مجازی [illegible] آفتاب [illegible] وجود
[illegible] آفتاب است [illegible] آفتاب [illegible] طلوع [illegible]
أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا [illegible] خورشید
وجود حقیقی [illegible] إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ طلوع نماید امانت وجود ظلیه با اهل آن باز
[illegible] لمن الملک الیوم لله الواحد القهار [illegible] [illegible]
[illegible] كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَإِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر میکند که چون حکم کنید
بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ آنکه حکم براستی کنید إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ
نیکو چیزیست که شما را بآن پند میدهد یعنی ادا امانت و عدل در حکومت إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست سَمِيعًا
شنوا بقول عثمان که گفت بگیر بامانت بَصِيرًا بینا بردن مفتاح بوی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در فرایض وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کنید در سنتها وَأُولِي
الْأَمْرِ مِنْكُمْ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرای اسلام اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و السلام
در عهد خود چنانچه در اسباب نزول آمده که حضرت خیر البریه خالد بن ولید را بسر امیر کرده [illegible]
[illegible] خالد [illegible] یکی از ایشان مسلمان بود [illegible] آمد گفت که مردم قبیله من فرار نموده اند
و من [illegible] گری خواهد کرد تا باشم و الا پای گریز در راه نهاده خود
[illegible] او را امان داده [illegible] در خانه خویش ساکن شد خالد [illegible] لشکر را بغارت و تاراج قبیله
امر کرد [illegible] نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند [illegible] فرمود که او مسلمانست

دیوبود بر موضع اهل علاقه آنرا در دیر و صومعه گذاشتی یا در صحابه گذاشتی یا در مناسبت اهل زمین و آنکه بر اهل زمین بود
کنف دادی و حفظ کردی و بدان باشد و بدین سبب بود که ثابت آمده صورت حال ابو حسان بن سید عالم علیه
عار را در قرآن کریم نیز فرمود انکه غیر از تو کسی را زمان بود یا نه بود یا نه بود اصل شد که فرمان میدهد اولی الامر یعنی
امرا و سلاطین و حکام و امرا ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نه که در زمین صحابه بودند و اشارت افتد بلاد
عمی بیت ابی بکر و عمر و عثمان و علی شد نه شیخ ابو بکر دارا قدس سره که نه اعتقاد او مرجع اند و جمیع صحابه
بر کفر اند باشد حاصل آنست که علما و اولیا رب العالمین اند و نزد عوام اولی الامر صالح اند و بدان طریقه بر زمین اهل
سلوک مشتغل میباشند و سالک از فرمان بر آید ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات بکر سر خط فرمان ایشان اند که یکی تو
روز بجاه آورد و دی بکر خواهد که بمنزل مقصود رسد مایدش میروی زاه تمامان کردن فان تنازعتم فی شیء
خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس باز گردانید آنرا بکتاب خدا و الرسول و حدیث
کنید یا رسول از زمان جمیع او نسبت آنحضرت بعد از وفات او الی یوم القیامة الی الله و بسوی اهل الامر منکم
یا الله میگوید بخدا و الرسول و الی اولی الامر منکم و در وزیر تنبیه جهت ایمان بخدا و بیان حقیقت آن که اوامر شارع قسم
رجوع بخدا و رسول نمایند ذلک این رجوع خیر بهتر است شما را و احسن تاویلا و نیکوتر از تعبیر عاقبت آورنده
بسوی رایا منافق صورت افتاد بحالی که بهش امور افتد خود کند محکم نشد بسوی منافق را بگو خود میکشید
و منافق حکومت کعب اشرف بسوی عاقبت پیش حضرت ساده آمدند حکم بر وفق میکرد حاضر شدند و در مجلس
حکم بر دان آمدند منافق است در ادای حقوق از کرم محکم صلی الله علیه و سلم رضی نمیشد بیاز نمود عمر و در خیال
سر افتیم القصه بر خانه فاروق رفتند و بهود آنجا بر حکم بهود صلی الله علیه و سلم باز گفت عمر رضی الله عنه
از منافق استفسار کنند که غضب بر وجه حیات بیهود بگو بیهود منافق قصد کرد که ایمان بر آن حال یعنی
نخستم از او حکم بطلب عمر رضی الله عنه فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و در آستین شما حکم
کنم آن زمان توقف کردند و عمر رضی الله عنه از خانه با شمشیر کشیده بیرون آمد و سر منافق را بضربت افکند و فرمود که هر
حکم خدا و رسول حاکم راضی نباشد سزای او بر سر چه باید داد و آنرا در حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عمر را فاروق
لقب نهاد و حق سبحانه آیه نازل فرستاد که الم تر الی الذین یزعمون بسوی آنکه الی الطاغوت
می بردند آنها را آمنوا که ایمان آورده اند بما انزل الیک بآنچه فرستاده شد بر تو یعنی قرآن و ما انزل من
قبلک و بآنکه فرستاده اند بر کتب انبیا یریدون میخواهند و خواهان اند ان یتحاکموا

مقتضی ایمان باشد چون کسان بودند آن یک
یحکمون بما انزل الله لا یؤمنون الایمان حکم بعد از ورود ایمان حکم فتحکم
تحکم یحکمونک فاحکم بینهم او اعراض کن از ایشان فان تعرض فان تعرض عنهم
پس باز نشناسند فلن یضروک شیئا هرگز زیان نرسانند ترا وان حکمت و اگر حکم کنی فاحکم
محاکمه طلب ایشان باشد بالقسط بعدل و انصاف ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدا دوست میدارد
اهل عدل را فکیف و چگونه است حال ایشان وعندهم التوراة و نزد ایشان توراة فیها
حکم الله در آن حکم خدا است ثم یتولون پس روی میگردانند از حکم خدا من بعد ذلک
از پس آن حکم و ما اولئک بالمؤمنین و نیستند آن گروه مؤمنان انا انزلنا التوراة
ما فرستادیم توراة را علی موسی بر موسی فیها هدی و نور در آن راه راست و روشنی
یحکم بها النبیون حکم میکردند بتوراة پیغمبران الذین اسلموا که گردن نهادند
بفرمان خدا و انقیاد کردند للذین هادوا مر یهودان را والربانیون و عالمان
والاحبار و دانشمندان بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنکه نگاه داشتند از کتاب خدا
وکانوا علیه شهداء و بودند بر آن گواه فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان
واخشون و بترسید از من ولا تشتروا بآیاتی و نفروشید بآیات من ثمنا قلیلا
بهای اندک ومن لم یحکم بما انزل الله و هر که حکم نکند بآنچه فرستاد خدا
فاولئک هم الکافرون پس آن گروه کافرانند وکتبنا علیهم و نوشتیم بر یهود
فیها در توراة ان النفس بالنفس که جان بجان کشند والعین بالعین و چشم بچشم
والانف بالانف و بینی بینی والاذن بالاذن و گوش بگوش والسن بالسن و دندان بدندان
والجروح قصاص و زخمها قصاص فمن تصدق پس هر که صدقه دهد به
به من جراحت خود را فهو کفارة له آن صدقه کفارت گناه او باشد ومن لم یحکم
و هر که حکم نکند بما انزل الله بآنچه فرستاد خدا فاولئک هم الظالمون
پس آن گروه ستمکارانند وقفینا علی آثارهم و پس آوردیم بر اثر ایشان
بعیسی ابن مریم عیسی را پسر مریم مصدقا لما بین یدیه تصدیق کننده آنچه پیش از او بود
من التوراة از توراة وآتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدی و نور
در آن راه راست و روشنی ومصدقا لما بین یدیه من التوراة و تصدیق کننده
آنچه پیش از او بود از توراة وهدی و راه راست وموعظة للمتقین و پند
پرهیزکاران ولیحکم اهل انجیل و باید که حکم کنند اهل انجیل
بما انزل الله فیه بآنچه فرستاد خدا در انجیل ومن لم یحکم بما انزل الله
و هر که حکم نکند بآنچه فرستاد خدا فاولئک هم الفاسقون پس آن گروه
فاسقانند وانزلنا الیک و فرستادیم بر تو الکتاب قرآن را بالحق
بحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب تصدیق کننده آنچه پیش از او بود از کتاب
ومهیمنا علیه و نگاه دارنده بر آن فاحکم بینهم پس حکم کن میان ایشان
بما انزل الله بآنچه فرستاد خدا ولا تتبع اهواءهم و پیروی مکن هوسهای ایشان
عما جاءک از آنچه آمد ترا من الحق از حق لکل جعلنا منکم هر امتی را از شما
شرعة ومنهاجا راه راست و روشن ولو شاء الله و اگر خواستی خدا
لجعلکم امة واحدة هر آینه گردانیدی شما را امتی یکی ولکن لیبلوکم
و لیکن تا بیازماید شما را فی ما آتاکم در آنچه داد شما را فاستبقوا
پس بشتابید بنیکوئیها الی الله بسوی خدا مرجعکم
بازگشت شما جمیعا همه فینبئکم فیه پس خبر دهد شما را بآنچه
کنتم فیه تختلفون در آن اختلاف میکردید وان احکم و حکم کن میان ایشان
بما انزل الله بآنچه فرستاد خدا ولا تتبع اهواءهم و پیروی مکن هوسهای ایشان
واحذرهم و بترس از ایشان ان یفتنوک که بفریبند ترا عن بعض ما انزل الله
از بعض آنچه فرستاد خدا الیک بسوی تو فان تولوا پس اگر روی گردانند
فاعلم و بدان انما یرید الله جز این نیست که خدا میخواهد
ان یصیبهم که برساند ایشان را ببعض ذنوبهم
بعض گناهان ایشان وان کثیرا من الناس و بدرستی که بسیاری از مردمان
لفاسقون هر آینه فاسقانند افحکم الجاهلیة آیا حکم جاهلیت
یبغون میجویند ومن احسن حکما و کیست نیکوتر حکم
من الله از خدا لقوم یوقنون مر گروهی را که یقین دارند
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه بگرویدید لا تتخذوا مگیرید
الیهود یهودان را والنصاری و ترسایان را اولیاء دوستان
بعضهم بعضا بعضی از ایشان دوستان بعضی
ومن یتولهم و هر که دوست گیرد ایشان را منکم از شما
فانه منهم پس او از ایشان است ان الله لا یهدی
بدرستی که خدا راه نمی نماید القوم الظالمین
گروه ستمکاران را فتری الذین پس بینی آنکسان را
فی قلوبهم مرض که در دلهای ایشان است بیماری
یسارعون میشتابند فیهم در ایشان
یقولون میگویند نخشی
نترسیم ان تصیبنا که برسد بما
دائرة گردشی از گردشها
فعسی الله پس امید است که خدا
ان یأتی که بیاورد بالفتح
بفتح یا امر من عنده
از نزد خود او
امر من عنده یا فرمانی از نزد خود
فیصبحوا پس بامدادان گردند
علی ما اسروا بر آنچه پنهان داشتند
فی انفسهم در دلهای خود
ندمین پشیمانان
ویقول و میگویند
الذین آمنوا آنکسان که گرویدند
اهؤلاء آیا اینانند
الذین اقسموا آنکسان که سوگند خوردند
بالله بخدا
جهد ایمانهم بسوگند خوردنی
انهم که ایشان
لمعکم هر آینه با شمایند
حبطت تباه شد
اعمالهم کردارهای ایشان
فاصبحوا پس بامدادان گردند
خاسرین زیانکاران
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه بگرویدید
من یرتد هر که برگردد
منکم از شما
عن دینه از دین خود
فسوف پس زود باشد
یأتی که بیاورد
الله خدا
بقوم گروهی را
یحبهم دوست میدارد ایشان را
ویحبونه و دوست میدارند او را
اذلة خوارانند
علی المؤمنین بر مؤمنان
اعزة عزیزانند
علی الکافرین بر کافران
یجاهدون جهاد میکنند
فی سبیل الله در راه خدا
ولا یخافون و نمیترسند
لومة لائم ملامت ملامتگری
ذلک این
فضل الله فضل خدا است
یؤتیه میدهد آن را
من یشاء هر که خواهد
والله و خدا
واسع فراخ
علیم داننده
انما بدرستی که
ولیکم دوست شما
الله خدا است
ورسوله و رسول او
والذین آمنوا و آنکسان که گرویدند
الذین یقیمون آنکسان که بپا میدارند
الصلوة نماز را
ویؤتون و میدهند
الزکوة زکات را
وهم و ایشان
راکعون رکوع کنندگان
ومن یتول و هر که دوست گیرد
الله و خدا
ورسوله و رسول او
والذین آمنوا و آنکسان که گرویدند
فان حزب الله پس گروه خدا
هم الغالبون ایشانند غالبان
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه بگرویدید
لا تتخذوا مگیرید
الذین آنکسان که
اتخذوا گرفتند
دینکم دین شما را
هزوا مسخره
ولعبا و بازی
من الذین از آنکسان که
اوتوا الکتاب داده شدند کتاب را
من قبلکم از پیش از شما
والکفار و کافران
اولیاء دوستان
واتقوا الله و بترسید از خدا
ان کنتم اگر هستید
مؤمنین گرویدگان
واذا ناداتم و چون بانگ زدید
الی الصلوة بسوی نماز
اتخذوها گرفتند آن را
هزوا مسخره
ولعبا و بازی
ذلک این
بانهم که ایشان
قوم گروهی
لا یعقلون نمیدانند
قل بگو
یا اهل الکتاب ای گروه کتاب
هل نمیدانید
تنقمون میگیرید
منا از ما
الا نیست
ان آمنا که گرویدیم
بالله بخدا
وما انزل و بآنچه فرستاد
الینا بسوی ما
وما انزل و بآنچه فرستاد
من قبل از پیش
وان اکثرکم و بدرستی که بیشتر شما
فاسقون فاسقانید
قل بگو
هل انبئکم آیا خبر دهم شما را
بشر بدتر
من ذلک از این
مثوبة پاداش
عند الله نزد خدا
من لعنه هر که لعنت کرد
الله خدا
وغضب و خشم گرفت
علیه بر او
وجعل و گردانید
منهم از ایشان
القردة بوزینگان
والخنازیر و خوکان
وعبد الطاغوت و پرستیده شد طاغوت را
اولئک آن گروه
شر بدتر
مکانا جایگاه
واضل و گمراه
عن سواء السبیل از راه راست
واذا جاءوکم و چون آیند بشما
قالوا گویند
آمنا گرویدیم
وقد دخلوا و بدرستی که در آمدند
بالکفر بکفر
وهم و ایشان
قد خرجوا بدرستی که بیرون آمدند
به بآن
والله و خدا
اعلم داناتر
بما کانوا بآنچه بودند
یکتمون پنهان میکردند
وتری و میبینی
کثیرا بسیاری
منهم از ایشان
یسارعون میشتابند
فی الاثم در گناه
والعدوان و تعدی
واکلهم و خوردن ایشان
السحت حرام
لبئس بدرستی که
ما کانوا آنچه بودند
یعملون میکردند
لولا چرا نه
ینهاهم نهی نمیکنند ایشان را
الربانیون عالمان
والاحبار و دانشمندان
عن قولهم از گفتن ایشان
الاثم گناه
واکلهم و خوردن ایشان
السحت حرام
لبئس بدرستی که
ما کانوا آنچه بودند
یصنعون میکردند
وقالت و گفتند
الیهود یهودان
ید الله دست خدا
مغلولة بسته
غلت بسته شد
ایدیهم دستهای ایشان
ولعنوا و لعنت کرده شدند
بما قالوا بآنچه گفتند
بل نه چنین است
یداه دستهای او
مبسوطتان گشاده است
ینفق خرج میکند
کیف چگونه
یشاء خواهد
ولیزیدن و بیفزاید
کثیرا بسیاری
منهم از ایشان
ما انزل آنچه فرستاد
الیک بسوی تو
من ربک از نزد پروردگار تو
طغیانا و سرکشی
وکفرا و کافری
والقینا و افکندیم
بینهم میان ایشان
العداوة دشمنی
والبغضاء و کینه
الی یوم القیمة تا روز رستخیز
کلما هر گاه که
اوقدوا نار افروختند آتش
للحرب برای جنگ
اطفأها فرو نشاند آن را
الله خدا
ویسعون و میکوشند
فی الارض در زمین
فسادا تباهی
والله و خدا
لا یحب دوست نمیدارد
المفسدین تباه کنندگان را
ولو و اگر
ان اهل الکتاب که گروه کتاب
آمنوا گرویدند
واتقوا و بترسیدند
لکفرنا هر آینه بپوشیدیم
عنهم از ایشان
سیئاتهم بدیهای ایشان
ولادخلناهم و هر آینه در آوردیم ایشان را
جنات بهشتها
النعیم نعمت
ولو و اگر
انهم که ایشان
اقاموا بپا میداشتند
التوراة توراة را
والانجیل و انجیل را
وما انزل و آنچه فرستاد
الیهم بسوی ایشان
من ربهم از نزد پروردگار ایشان
لاکلوا هر آینه میخوردند
من فوقهم از بالای ایشان
ومن تحت ارجلهم و از زیر پای ایشان
منهم از ایشان
امة گروهی
مقتصدة میانه رو
وکثیر و بسیاری
منهم از ایشان
ساء بد است
ما یعملون آنچه میکردند
یا ایها الرسول ای فرستاده
بلغ برسان
ما انزل آنچه فرستاد
الیک بسوی تو
من ربک از نزد پروردگار تو
وان و اگر
لم نکنی
تفعل نکنی
فما بلغت پس نرسانیدی
رسالته رسالت او را
والله و خدا
یعصمک نگاه میدارد ترا
من الناس از مردمان
ان الله بدرستی که خدا
لا یهدی نمی نماید
القوم الکافرین گروه کافران را
قل بگو
یا اهل الکتاب ای گروه کتاب
لست نیستی
علی بر
شیء چیزی
حتی تا
تقیموا بپا دارید
التوراة توراة را
والانجیل و انجیل را
وما انزل و آنچه فرستاد
الیکم بسوی شما
من ربکم از نزد پروردگار شما
وما انزل و آنچه فرستاد
الیک بسوی تو
من ربک از نزد پروردگار تو
طغیانا و سرکشی
وکفرا و کافری
فلا پس
تأس اندوه مخور
علی القوم بر گروه
الکافرین کافران را
ان الذین بدرستی که آنکسان که
آمنوا گرویدند
والذین هادوا و آنکسان که یهود شدند
والصابئون و صابیان
والنصاری و ترسایان
من آمن هر که گروید
بالله بخدا
والیوم الآخر و بروز رستخیز
وعمل صالحا و کرد کار نیک
فلا پس نه
خوف بیم
علیهم بر ایشان
ولا و نه
هم ایشان
یحزنون اندوهگین شوند
لقد بدرستی که
اخذنا گرفتیم
میثاق بنی اسرائیل
میثاق
وارسلنا و فرستادیم
الیهم بسوی ایشان
رسلا رسولان
کلما هر گاه که
جاءهم آمد ایشان را
رسول رسولی
بما لا تهوی بآنچه نمیخواهد
انفسهم دلهای ایشان
فریقا گروهی را
کذبوا دروغ گفتند
وفریقا و گروهی را
یقتلون میکشند
وحسبوا و پنداشتند
الا نیست
تکون که باشد
فتنة آزمایش
فعموا پس کور شدند
وصموا و کر شدند
ثم پس
تاب توبه کرد
الله خدا
علیهم بر ایشان
ثم پس
عموا و کور شدند
وصموا و کر شدند
کثیر بسیاری
منهم از ایشان
والله و خدا
بصیر بینا
بما یعملون بآنچه میکردند
لقد بدرستی که
کفر کافر شدند
الذین آنکسان که
قالوا گفتند
ان الله بدرستی که خدا
هو المسیح ابن مریم
المسیح پسر مریم
وقال و گفت
المسیح مسیح
یا بنی اسرائیل ای فرزندان اسرائیل
اعبدوا بپرستید
الله خدا
ربی پروردگار من
وربکم و پروردگار شما
انه بدرستی که
من یشرک هر که شریک گیرد
بالله بخدا
فقد بدرستی که
حرم حرام کرد
الله خدا
علیه بر او
الجنة بهشت
ومأوه و جایگاه او
النار آتش
وما للظالمین و نیست ستمکاران را
من انصار از یاری
لقد بدرستی که
کفر کافر شدند
الذین آنکسان که
قالوا گفتند
ان الله بدرستی که خدا
ثالث ثلثة سه است
وما و نیست
من اله از خدا
الا نیست
اله خدا
واحد یکی
وان و اگر
لم ینتهوا نمیایستند
عما از آنچه
یقولون میگویند
لیمسن هر آینه بمیرد
الذین آنکسان که
کفروا کافر شدند
منهم از ایشان
عذاب عذابی
الیم دردناک
افلا آیا نه
یتوبون توبه میکنند
الی الله بسوی خدا
ویستغفرونه و آمرزش میخواهند از او
والله و خدا
غفور آمرزگار
رحیم مهربان
ما المسیح نیست
ابن مریم پسر مریم
الا نیست
رسول رسولی
قد بدرستی که
خلت گذشتند
من قبله از پیش او
الرسل رسولان
وامه و مادر او
صدیقة راستگو
کانا هر دو بودند
یأکلان میخوردند
الطعام طعام
انظر بنگر
کیف چگونه
نبین روشن میکنیم
لهم ایشان را
الآیات آیتها
ثم پس
انظر بنگر
انی چگونه
یؤفکون برگردانیده میشوند
قل بگو
اتعبدون آیا میپرستید
من الله از خدا
ما لا نمی
یملک مالک است
لکم شما را
ضرا زیانی
ولا و نه
نفعا سودی
والله و خدا
هو السمیع او شنوا است
العلیم داننده
قل بگو
یا اهل الکتاب ای گروه کتاب
لا تغلوا مگذرانید
فی دینکم در دین شما
غیر الحق بناحق
ولا و نه
تتبعوا پیروی مکنید
اهواء هوسهای
قوم گروهی
قد بدرستی که
ضلوا گمراه شدند
من قبل از پیش
واضلوا و گمراه کردند
کثیرا بسیاری
وضلوا و گمراه شدند
عن سواء السبیل از راه راست
لعن لعنت کرده شدند
الذین آنکسان که
کفروا کافر شدند
من بنی اسرائیل از فرزندان اسرائیل
علی بر
لسان داود بر زبان داود
وعیسی ابن مریم و عیسی پسر مریم
ذلک این
بما بآنچه
عصوا نافرمانی کردند
وکانوا و بودند
یعتدون تعدی کنندگان
کانوا بودند
لا یتناهون نمیایستند
عن منکر از زشتی
فعلوه کردند آن را
لبئس بدرستی که
ما کانوا آنچه بودند
یفعلون میکردند
ترى و میبینی
کثیرا بسیاری
منهم از ایشان
یتولون دوست میگیرند
الذین آنکسان که
کفروا کافر شدند
لبئس بدرستی که
ما قدمت آنچه پیش فرستاد
لهم ایشان را
انفسهم دلهای ایشان
ان که
سخط خشم گرفت
الله خدا
علیهم بر ایشان
وفی العذاب و در عذاب
هم ایشانند
خالدون جاودانگانند
ولو و اگر
کانوا بودند
یؤمنون میگرویدند
بالله بخدا
والنبی و پیغمبر
وما انزل و آنچه فرستاد
الیه بسوی او
ما اتخذوهم نگرفتند ایشان را
اولیاء دوستان
ولکن و لیکن
کثیرا بسیاری
منهم از ایشان
فاسقون فاسقانند
لتجدن هر آینه بیابی
اشد سختتر
الناس مردمان
عداوة دشمنی
للذین مر آنکسان را که
آمنوا گرویدند
الیهود یهودان
والذین و آنکسان که
اشرکوا شرک آوردند
ولتجدن و هر آینه بیابی
اقربهم نزدیکتر ایشان
مودة دوستی
للذین مر آنکسان را که
آمنوا گرویدند
الذین آنکسان که
قالوا گفتند
انا بدرستی که ما
نصاری ترسایانیم
ذلک این
بان بآنکه
منهم از ایشان
قسیسین دانشمندانند
ورهبانا و راهبانند
وانهم و بدرستی که ایشان
لا یستکبرون نمی بینند
واذا و چون
سمعوا بشنوند
ما انزل آنچه فرستاد
الی الرسول بسوی فرستاده
ترى و میبینی
اعینهم چشمهای ایشان
تفیض میریزد
من الدمع از اشک
مما بآنچه
عرفوا دانستند
من الحق از حق
یقولون میگویند
ربنا پروردگارا
آمنا گرویدیم
فاکتبنا پس بنویس ما را
مع الشاهدین با گواهان
وما و نیست
لنا ما را
لا نمی
نؤمن بگرویم
بالله بخدا
وما جاءنا و آنچه آمد ما را
من الحق از حق
ونطمع و امید میداریم
ان که
یدخلنا در آرد ما را
ربنا پروردگار ما
مع القوم با گروه
الصالحین نیکوکاران
فاثابهم پس پاداش داد ایشان را
الله خدا
بما بآنچه
قالوا گفتند
جنات بهشتها
تجری میرود
من تحتها از زیر آن
الانهار جویها
خالدین جاودانگانند
فیها در آن
وذلک و این
جزاء پاداش
المحسنین نیکوکاران
والذین و آنکسان که
کفروا کافر شدند
وکذبوا و دروغ گفتند
بآیاتنا بآیتهای ما
اولئک آن گروه
اصحاب یاران
الجحیم دوزخ
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه بگرویدید
لا تحرموا مگذرانید
طیبات پاکیها
ما احل آنچه حلال کرد
الله خدا
لکم شما را
ولا و نه
تعتدوا تعدی کنید
ان الله بدرستی که خدا
لا یحب دوست نمیدارد
المعتدین تعدی کنندگان را
وکلوا و بخورید
مما از آنچه
رزقکم روزی داد شما را
الله خدا
حلالا حلال
طیبا پاکیزه
واتقوا و بترسید
الله خدا
الذی آنکه
انتم شما
به بآن
مؤمنون گرویدگانید
لا یؤاخذکم نگیرد شما را
الله خدا
باللغو بیهودگی
فی ایمانکم در سوگندهای شما
ولکن و لیکن
یؤاخذکم میگیرد شما را
بما بآنچه
عقدتم بستید
الایمان سوگندها
فکفارته پس کفارت آن
اطعام طعام دادن
عشرة ده
مساکین درویشان
من اوسط از میانه
ما تطعمون آنچه میدهید
اهلیکم کسان خود را
او یا
کسوتهم جامه دادن ایشان
او یا
تحریر آزاد کردن
رقبة بندگی
فمن پس هر که
لم نیابد
فصیام روزه داشتن
ثلثة سه
ایام روز
ذلک این
کفارة کفارت
ایمانکم سوگندهای شما
اذا چون
حلفتم سوگند خوردید
واحفظوا و نگاه دارید
ایمانکم سوگندهای شما
کذلک همچنین
یبین روشن میکند
الله خدا
لکم شما را
آیاته آیتهای خود
لعلکم تا شاید
تشکرون شکر گزارید
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه بگرویدید
انما بدرستی که
الخمر شراب
والمیسر و قمار
والانصاب و بتان
والازلام و تیرها
رجس پلیدی
من عمل از کردار
الشیطان شیطان
فاجتنبوه پس دور شوید از آن
لعلکم تا شاید
تفلحون رستگار شوید
انما بدرستی که
یرید میخواهد
الشیطان شیطان
ان که
یوقع اندازد
بینکم میان شما
العداوة دشمنی
والبغضاء و کینه
فی الخمر در شراب
والمیسر و قمار
ویصدکم و باز دارد شما را
عن ذکر از یاد
الله خدا
وعن الصلوة و از نماز
فهل آیا
انتم شما
منتهون باز ایستندگانید
واطیعوا و فرمان برید
الله خدا
واطیعوا و فرمان برید
الرسول رسول را
واحذروا و بترسید
فان پس اگر
تولیتم روی گردانیدید
فاعلموا پس بدانید
انما بدرستی که
علی بر
رسولنا رسول ما
البلاغ رسانیدن
المبین روشن
لیس نیست
علی بر
الذین آنکسان که
آمنوا گرویدند
وعملوا و کردند
الصالحات کارهای نیکو
جناح گناه
فیما در آنچه
طعموا خوردند
اذا چون
ما اتقوا بترسیدند
وآمنوا و گرویدند
ثم پس
اتقوا و بترسیدند
وآمنوا و گرویدند
ثم پس
اتقوا و بترسیدند
واحسنوا و نیکوئی کردند
والله و خدا
یحب دوست میدارد
المحسنین نیکوکاران
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه بگرویدید
لیبلونکم هر آینه بیازماید شما را
الله خدا
بشیء بچیزی
من الصید از شکار
تناله میگیرد آن را
ایدیکم دستهای شما
ورماحکم و نیزهای شما
لیعلم تا بداند
الله خدا
من یخافه که میترسد از او
بالغیب بنادیده
فمن پس هر که
اعتدی تعدی کند
بعد از
ذلک این
فله پس او را
عذاب عذابی
الیم دردناک
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه بگرویدید
لا تقتلوا مکشید
الصید شکار
وانتم و شما
حرم احرام بسته
ومن و هر که
قتله بکشد آن را
منکم از شما
متعمدا عمدا
فجزاء پس جزا
مثل مانند
ما قتل آنچه کشت
من النعم از چارپایان
یحکم حکم کنند
به بآن
ذوا عدل دو عادل
منکم از شما
هدیا هدیه
بالغ رسنده
الکعبة بکعبه
او یا
کفارة کفارت
طعام طعام دادن
مساکین درویشان
او یا
عدل برابر
ذلک این
صیاما روزه داشتن
لیذوق تا بچشد
وبال وبال
امره کار او
عفا عفو کرد
الله خدا
عما از آنچه
سلف گذشت
ومن و هر که
عاد عود کند
فینتقم پس انتقام گیرد
الله خدا
منه از او
والله و خدا
عزیز غالب
ذو انتقام انتقام گیرنده
احل حلال کرد
لکم شما را
صید شکار
البحر دریا
وطعامه و خوردنی او
متاعا برخورداری
لکم شما را
وللسیارة و برای کاروانیان
وحرم و حرام کرد
علیکم بر شما
صید شکار
البر صحرا
ما دمتم تا هستید
حرما احرام بسته
واتقوا و بترسید
الله خدا
الذی آنکه
الیه بسوی او
تحشرون گرد آورده شوید
جعل گردانید
الله خدا
الکعبة کعبه
البیت خانه
الحرام محترم
قیاما برپا داشتن
للناس مر مردمان را
والشهر و ماه
الحرام محترم
والهدی و قربانی
والقلائد و قلادها
ذلک این
لتعلموا تا بدانید
ان که
الله خدا
یعلم میداند
ما آنچه
فی السموات در آسمانها
وما فی الارض و آنچه در زمین است
وان که
الله خدا
بکل بهر
شیء چیزی
علیم داننده
اعلموا بدانید
ان که
الله خدا
شدید سخت
العقاب عقاب
وان که
الله خدا
غفور آمرزگار
رحیم مهربان
ما نیست
علی بر
الرسول رسول
الا نیست
البلاغ رسانیدن
والله و خدا
یعلم میداند
ما آنچه
تبدون آشکارا میکنید
وما و آنچه
تکتمون پنهان میکنید
قل بگو
لا نمی
یستوی برابر نیست
الخبیث ناپاک
والطیب و پاک
ولو و اگر
اعجبک خوش آید ترا
کثرة بسیاری
الخبیث ناپاک
فاتقوا پس بترسید
الله خدا
یا اولی الالباب ای خردمندان
لعلکم تا شاید
تفلحون رستگار شوید
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه بگرویدید
لا تسألوا مپرسید
عن از
اشیاء چیزها
ان که
تبد آشکارا شود
لکم شما را
تسؤکم بد آید شما را
وان و اگر
تسألوا بپرسید
عنها از آن
حین هنگام
ینزل فرو آید
القرآن قرآن
تبد آشکارا شود
لکم شما را
عفا عفو کرد
الله خدا
عنها از آن
والله و خدا
غفور آمرزگار
حلیم بردبار
قد بدرستی که
سألها پرسیدند آن را
قوم گروهی
من قبلکم از پیش شما
ثم پس
اصبحوا بامدادان گردند
بها بآن
کافرین کافران
ما نیست
جعل گردانید
الله خدا
من بحیرة از بحیره
ولا و نه
سائبة و نه سائبه
ولا و نه
وصیلة و نه وصیله
ولا و نه
حام و نه حام
ولکن و لیکن
الذین آنکسان که
کفروا کافر شدند
یفترون دروغ میبندند
علی الله بر خدا
الکذب دروغ
واکثرهم و بیشتر ایشان
لا یعقلون نمیدانند
واذا و چون
قیل گفته شود
لهم ایشان را
تعالوا بیائید
الی بسوی
ما انزل آنچه فرستاد
الله خدا
والی و بسوی
الرسول رسول
قالوا گویند
حسبنا بسنده است
ما آنچه
وجدنا یافتیم
علیه بر آن
آباءنا پدران ما
اولو آیا
کان بود
آباؤهم پدران ایشان
لا نمی
یعلمون دانند
شیئا چیزی
ولا و نه
یهتدون راه یابند
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه بگرویدید
علیکم بر شما
انفسکم دلهای شما
لا نمی
یضرکم زیان نرساند شما را
من ضل هر که گمراه شد
اذا چون
اهتدیتم راه یافتید
الی بسوی
الله خدا
مرجعکم بازگشت شما
جمیعا همه
فینبئکم پس خبر دهد شما را
بما بآنچه
کنتم بودید
تعملون میکردید
یا ایها الذین آمنوا ای آنکه بگرویدید
شهادة گواهی
بینکم میان شما
اذا چون
حضر حاضر شد
احدکم یکی از شما
الموت مرگ
حین هنگام
الوصیة وصیت
اثنان دو
ذوا عدل دو عادل
منکم از شما
او یا
آخران دو دیگر
من غیرکم از غیر شما
ان اگر
انتم شما
ضربتم زدید
فی الارض در زمین
فاصابتکم پس رسید شما را
مصیبة مصیبتی
الموت مرگ
تحبسونهما نگاه دارید آن دو را
من بعد از پس
الصلوة نماز
فیقسمان پس سوگند خورند
بالله بخدا
ان که
ارتبتم شک کردید
لا نمی
نشتری بفروشیم
به بآن
ثمنا بهائی
ولو و اگر
کان بود
ذا قربی خویشاوند
ولا و نه
نکتم پنهان کنیم
شهادة گواهی
الله خدا
انا بدرستی که ما
اذا چون
لمن البآثمین از گناهکاران
فان پس اگر
عثر آگاه شد
علی بر
انهما که آن دو
استحقا سزاوار شدند
اثما گناهی
فآخران پس دو دیگر
یقومان برپا دارند
مقامهما جای ایشان
من الذین از آنکسان که
استحق سزاوار شد
علیهم بر ایشان
الاولیان نخستینان
فیقسمان پس سوگند خورند
بالله بخدا
لشهادتنا گواهی ما
احق سزاوارتر
من از
شهادتهما گواهی آن دو
وما و نه
اعتدینا تعدی کردیم
انا بدرستی که ما
اذا چون
لمن البآثمین از گناهکاران
ذلک این
ادنی نزدیکتر
ان که
یأتوا بیاورند
بالشهادة بگواهی
علی بر
وجهها روی آن
او یا
یخافوا بترسند
ان که
ترد رد کرده شود
ایمان سوگندها
بعد از
ایمانهم سوگندهای ایشان
واتقوا و بترسید
الله خدا
واسمعوا و بشنوید
والله و خدا
لا نمی
یهدی نمی نماید
القوم گروه
الفاسقین فاسقان را
یوم روز
یجمع گرد آورد
الله خدا
الرسل رسولان
فیقول پس گوید
ما چه
اجبتم پاسخ دادید
قالوا گویند
لا نیست
علم دانش
لنا ما را
انک بدرستی که تو
انت تو
علام دانا
الغیوب بنادیدها
اذ چون
قال گفت
الله خدا
یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم
اذکر یاد کن
نعمتی نعمت من
علیک بر تو
وعلی والدتک و بر مادر تو
اذ چون
ایدتک قوت دادم ترا
بروح القدس بجبرئیل
تکلم سخن گفتی
الناس مردمان را
فی المهد در گهواره
وکهلا و در میانسالی
واذ و چون
علمتک آموختم ترا
الکتاب کتاب
والحکمة و حکمت
والتوراة و توراة
والانجیل و انجیل
واذ و چون
تخلق آفریدی
من الطین از گل
کهیئة مانند
الطیر مرغ
باذنی بفرمان من
فتنفخ پس میدمیدی
فیها در آن
فتکون پس میشد
طیرا مرغی
باذنی بفرمان من
وتبرئ و میبخشیدی
الاکمه کور
والابرص و پیس
باذنی بفرمان من
واذ و چون
تخرج بیرون آوردی
الموتی مردگان
باذنی بفرمان من
واذ و چون
کففت باز داشتم
بنی اسرائیل فرزندان اسرائیل
عنک از تو
اذ چون
جئتهم آمدی ایشان را
بالبینات بحجتها
فقال گفت
الذین آنکسان که
کفروا کافر شدند
منهم از ایشان
ان که
هذا این
الا نیست
سحر جادوئی
مبین روشن
واذ و چون
اوحیت وحی کردم
الی بسوی
الحواریین حواریان
ان که
آمنوا گروید
بی بمن
وبرسولی و بفرستاده من
قالوا گفتند
آمنا گرویدیم
واشهد و گواه باش
بانا بآنکه ما
مسلمون گردن نهادگانیم
اذ چون
قال گفت
الحواریون حواریان
یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم
هل آیا
یستطیع میتواند
ربک پروردگار تو
ان که
ینزل فرو آرد
علینا بر ما
مائدة سفره
من السماء از آسمان
قال گفت
اتقوا بترسید
الله خدا
ان اگر
کنتم بودید
مؤمنین گرویدگانید
قالوا گفتند
نرید میخواهیم
ان که
ناکل بخوریم
منها از آن
وتطمئن و آرام گیرد
قلوبنا دلهای ما
ونعلم و بدانیم
ان که
قد بدرستی که
صدقتنا راست گفتی ما را
ونکون و باشیم
علیها بر آن
من الشاهدین از گواهان
قال گفت
عیسی ابن مریم عیسی پسر مریم
اللهم خدایا
ربنا پروردگار ما
انزل فرو آر
علینا بر ما
مائدة سفره
من السماء از آسمان
تکون میشود
لنا ما را
عیدا عیدی
لاولنا مر نخستین ما را
وآخرنا و مر پسین ما را
وآیة و نشانی
منک از تو
وارزقنا و روزی ده ما را
وانت و تو
خیر الرازقین بهتر روزی دهندگان
قال گفت
الله خدا
انی بدرستی که من
منزلها فرو آرنده آن
علیکم بر شما
فمن پس هر که
یکفر کافر شد
بعد از
منکم از شما
فانی پس بدرستی که من
اعذبه عذاب کنم آن را
عذابا عذابی
لا نمی
اعذبه عذاب کنم آن را
احدا کسی را
من العالمین از جهانیان
واذ و چون
قال گفت
الله خدا
یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم
ءانت آیا تو
قلت گفتی
للناس مر مردمان را
اتخذونی بگیرید مرا
وامی و مادر من
الهین دو خدا
من دون از جز
الله خدا
قال گفت
سبحانک پاکی ترا
ما نیست
یکون که باشد
لی مرا
ان که
اقول بگویم
ما آنچه
لیس نیست
لی مرا
بحق بحق
ان اگر
قلته گفتم آن را
فقد بدرستی که
علمته دانستی آن را
تعلم میدانی
ما آنچه
فی نفسی در دل من است
ولا و نه
اعلم میدانم
ما آنچه
فی نفسک در دل تو است
انک بدرستی که تو
انت تو
علام دانا
الغیوب بنادیدها
ما نیست
قلت گفتم
لهم ایشان را
الا نیست
ما آنچه
امرتنی فرمودی مرا
به بآن
ان که
اعبدوا بپرستید
الله خدا
ربی پروردگار من
وربکم و پروردگار شما
وکنت و بودم
علیهم بر ایشان
شهیدا گواه
ما مادام که
دمت بودم
فیهم در ایشان
فلما پس چون
توفیتنی بمیراندی مرا
کنت بودی
انت تو
الرقیب نگاهبان
علیهم بر ایشان
وانت و تو
علی بر
کل هر
شیء چیزی
شهید گواه
ان اگر
تعذبهم عذاب کنی ایشان را
فانهم پس بدرستی که ایشان
عبادک بندگانند
وان و اگر
تغفر آمرزی
لهم ایشان را
فانک پس بدرستی که تو
انت تو
العزیز غالب
الحکیم داننده
قال گفت
الله خدا
هذا این
یوم روز
ینفع سود دهد
الصادقین راستگویان
صدقهم راستگوئی ایشان
لهم ایشان را
جنات بهشتها
تجری میرود
من تحتها از زیر آن
الانهار جویها
خالدین جاودانگانند
فیها در آن
ابدا همیشه
رضی الله خدا
عنهم از ایشان
ورضوا و خشنود شدند
عنه از او
ذلک این
الفوز رستگاری
العظیم بزرگ
لله خدا را
ملک ملک است
السموات آسمانها
والارض و زمین
وما فیهن و آنچه در آنهاست
وهو و او
علی بر
کل هر
شیء چیزی
قدیر توانا

فَأَفُوزَ تا فیروزی یافتی فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتی فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای با دشمنان دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ مَحْيَوٰةَ الدُّنْيَا بفروختند زندگانی دنیا را
که روی در فنا دارد بِالْآخِرَةِ بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی وَمَنْ يُقَاتِلْ و هر که کارزار کند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه دین فَيُقْتَلْ
پس کشته گردد و درجه شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید و بر دشمن مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را
یعنی در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزد بزرگ که در صفت نیاید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی تمام
لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمیکنید و بکارزار اشتغال نمینمائید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه فرمان برداری خدای یعنی برای خدای وَالْمُسْتَضْعَفِينَ
و برای آن بیچارگان در دست کفار و ایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه
منع میکردند مِنَ الرِّجَالِ از مردمان چون سلمة بن هشام و لبید بن ولید و عیاش بن ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال
ایشان وَالنِّسَاءِ و از زنان چون ام شریک و غیره وَالْوِلْدَانِ و از کودکان چون ابن عباس رضی الله عنه و او میفرماید که
من و مادر من مستضعفان بودیم از نساء و ولدان الَّذِينَ هستند مستضعفان آنکسانند که بزبان تضرع يَقُولُونَ میگویند یعنی
دعا میکنند که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ از این ده یعنی مکه الظَّالِمِ أَهْلُهَا دیهی که ستمکار
اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگ است إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَاجْعَلْ لَنَا و بیار از برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خویش
وَلِيًّا و کسی که دوست دارد و منوط کار باشد وَاجْعَلْ لَنَا و دیگر بیار از برای ما مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا از نزدیک خود
یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان مستجاب گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و بر
که آنجا مانده بودند و بعد حضرت رسالت صلعم بدیشان فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نمود و مهمات ایشان را سرانجام
فرموده و نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی بن اسید که حضرت رسالت صلعم حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و
و مددکار بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانیکه گرویدند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسانیکه کافر شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی يُقَاتِلُونَ مقاتله مینمایند فِي سَبِيلِ
الطَّاغُوتِ در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوا پس بکشید ای دوستان حق أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ
دوستان و فرمان برداران شیطان را و از مکاید و مصاید او مترسید إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستیکه حیله و وسوسه
شیطان كَانَ ضَعِيفًا هست و بیقوت زیرا که قریبی است مجرد از حجت و برهان أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی
إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود رضی الله
و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم الهی قِيلَ لَهُمْ گفته شد

مر ایشان را

مر ایشان را که از کارزار کفار كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتیکه فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپا دارید
نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بمستحقان فَلَمَّا كُتِبَ پس آنهنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت
عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن یعنی با کافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آن وقت گروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ
میترسند از جنگ مشرکان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی از آن سخت تر
و این ترسیدن را حمل بر بشریت باید کرد نه بکراهیت امر خدای یعنی ایشان را بالطبع از موت و فوت ترسیدن است
وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای آفریدگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چیز واجب گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا
أَخَّرْتَنَا چرا ما را نگذاشتی ایمن و فارغ إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که نزدیک است بهمه کس اگر این سوال از منافقان صادر شده چندین
عجب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته از روی خوف و بددلی سخنی گفته باشند و باز توبه کرده قولی آنست که از مومنان
بعد از نزول آیت قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بوده و اصح آنست که رسول را محمول بر
تخفیف تکلف دارند نه بر وجه انکار قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مر این ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ الدُّنْيَا
آنچه بدان تمتع میکردند از دنیا قَلِيلٌ اندک است در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ و سرای آخرت خَيْرٌ بهتر است از دنیا
و فاضلتر لِمَنِ اتَّقَىٰ مر آنکس را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان
یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد فَتِيلًا بمقدار رشته که بر دانه خرماست و بوعده استیفاء ثواب مستظهر باشید و از مرگ
بضرورت وقوع بخواهید پذیرفت بیندیشید که هیچ گردنی را از این کمندها نیست و در هیچ پناهی از وقوع این حادثه خلاصی
منصور نیست أَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا باشید خواه در مکه خواه در مدینه يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ دریابد شما را مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ
و اگر باشید فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا در کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال و بهر جای
آدمی را از مرگ چاره نیست رباعی گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند ٭ ور کار تو چون سلسله در هم سازند ٭ هم عاقبت این حجره
فانی را ٭ نرگان اجل سرای ماتم سازند ٭ حکیم سنائی فرموده قدس الله سره بیت چکنم خانه گل آبادان ٭
دل من اینما تکونوا خوان ٭ چون در آید اجل چه بنده چه شاه ٭ وقت چون در رسد چه بام و چه چاه وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد
منافقان را حَسَنَةٌ نعمتی بسیار و ارزانی بیشمار یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود يَقُولُوا میگویند هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
این نیکوئی نزدیک خدای است وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد بدیشان سَيِّئَةٌ تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقع
احد روزی نمود يَقُولُوا هَٰذِهِ گویند این سختی مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تست که محمد صلی الله علیه و سلم بسبب تدبیرات تو صیانت
نبوده در اتوار فرموده که چون حضرت رسالت از مکه بمدینه هجرت فرمود میوه ها را در آن سال بر سوال سته سابقه نبود

در جهاد روی بگردانیدند و منافقان و جهودان آن حال را نسبت بقدوم سرور عالم صلی الله علیه وسلم کردند حق سبحانه تعالی
قول ایشان را بازگو میکند قُلْ بگو که هر قبض و بسط که هست دارد از دولت و غنیمت و هزیمت كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خداست تعالی
به ارادت او فَمَالِ پس چیست وجه حال هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ این گروه جهود و منافق را که لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ نزدیک
نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان یا آنکه نمیدانند که سخنی از آنها چه میآید یا میشنوند و فهم نمیکنند
و از بی فهمی ایشان است که میگویند مَا أَصَابَكَ آنچه بتو رسید مِنْ حَسَنَةٍ از غنیمت و فتح فَمِنَ اللّٰهِ پس از فضل خداست ابتدا
وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ و آنچه بتو رسید از هزیمت و قتل اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ از پس نفس تست و بعضی معنی آیه را بر این
وجه تقریر می آرند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسد از فضل و کرم خداوند است و هر بلائی که بتو رسد بسبب گناهان تست
وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ همه احکام کنی نه مقدار که
اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که
فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ پس بدرستیکه فرمان برده باشد خدای را زیرا که رسول بعثت خدا بخواند
با مر خدای پس فرمان بردار او فرمان بردار حق باشد در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت صلعم بوصف
فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد هر آینه خلیفة الله بود پس خلافت حق مر
آنحضرت را ثابت بوده و در هر معامله که با خلق بنموده کما قال الله وما رمیت اذ رمیت و بیشک خلیفه بوده در هر
معامله که خلق با او میکرده اند کما قال الله ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بمثابه
طاعت مستخلف است بیت چو نفسی گشت از خود در پرده زد دو :: بیشک فرمان این فرمان او است :: ما رمیت
فاش گوید بر ملا :: که ز شست نو افکندیم ما :: فعل فاعل را بود یعنی :: تو در افکندن دمی جز آلتی :: غافل انجا
ره مدار و هم مریز :: چشم بگشا ای تو بنده ای عزیز وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ
پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگاهبان که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علماء
این حکم را بآیة السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ از ما فرمان برداریست واز تو
حکم فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ شب میگویند یا بکند بگردی
مِنْهُمْ از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر آنکه روز با تو میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگوئی نقل غایب بودن است
و فاعل ضمیر عاید بطایفه یا مخاطب بود که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم وَاللّٰهُ يَكْتُبُ و خدای مینویسد
در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین با مر خدای مینویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل ایشان جایز نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ
و توکل کن بر خدای در کار خود از ایشان باک مدار وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بس است خدای وَكِيلًا قایم بامور بندگان و منتقم باحوال ایشان
کفایت کننده مهمات متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا چرا تامل نمیکنند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند
در آن تا بر ایشان ظاهر گردد با آثار اعجاز که این کلام حق است وَلَوْ كَانَ و اگر بودی قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ از نزدیک غیر
خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لَوَجَدُوا هر آینه یافتندی اهل عقول فهم فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا
در آن اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ خواه از روی معنی
وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید منافقان أَمْرٌ کاری یعنی خبری مِنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بر مصلحة قومی یا ظفر لشکر اسلام أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه بسبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت
سریه از سرایا مسلمانان أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق و در آن افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو
بهیج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان است و بر تقدیر اینکه
وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر باز گذارندی آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ بر آنحضرت پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ
مِنْهُمْ یا به بزرگ خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر آینه بدانند آنرا
آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولی الامر که دانند کدام خبر را افشاء
و کدام را اخفا می باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ و اگر نبودی فضل خدای بر شما بارسال رسول وَرَحْمَتُهُ و بخشش او
بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است با سلام و رحمت قرآن است یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ
الشَّيْطَانَ هر آینه پیروی کردی شیطان را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بودند بر دانا از وساوس شیطان ایمن مانده
و گفته اند قلیل جماعه اند که قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض مواهب الهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس
بن ساعده و براء راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
در راه حق و رضای خدای آمده تنزیل آنکه در بدر موعود بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود
مردمان از لشکر ابو سفیان میترسانید بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند حضرت فرمود که اگر همه تنها باشم
میروم این آیه آمد که دیگران بخلاف ورزند از کارزار کفار تو برو و تنها مقاتل کن لَا تُكَلَّفُ تکلیف کرده نشوی
تو در جهاد إِلَّا نَفْسَكَ مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و ترغیب مومنان را بر قتال
مشرکان که برتو تحریض است نه تکلیف عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ

شده کارزار تنها کن که فرستند بعضی قریش با آنکه ترس در دل ایشان انداخت و بعض حال بدر صغری واقع شد که ابوسفیان
نرسید و لشکر مسلمانان بدر تنها مانده بجا که در سوره آل عمران مذکور شد وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَأْسًا و خدای سخت تر است [illegible]
وَاَشَدُّ تَنْكِيلًا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان مَنْ يَشْفَعْ هرکه درخواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواست نیکو که حقی
بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد يَكُنْ لَهُ باشد مر آن شفیع را نَصِيبٌ مِنْهَا بهره از ثواب آن
وَمَنْ يَشْفَعْ و هرکه درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواستی بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و تیری بناحق
وارد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا باشد مر او را نصیبی از وبال وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیز با توانائی و
قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَاِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس شما نیز
تحیت کننده خود را تحیت گوئید بِاَحْسَنَ مِنْهَا بنیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گوئید
وعلیکم السلام ورحمة الله و اگر او رحمت جمع کند شما در جواب برکاته زیادت کنید اَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز گردانید
یعنی در جواب السلام علیکم بگوئید وعلیکم السلام این مقدار فرض است و آنچه زیاده کنند سبب فضل و شرایط سلام و جواب آن
آن در جواهر التفسیر از روی مذکور است و بعضی بر آنند اگر مسلم باشد جواب با حسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود برد
باید کرد بلفظ علیک اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه چیز حَسِيبًا حساب کننده پس شما را ١٠٠
بتحیت و جواب آن حساب خواهد کرد اَللّٰهُ خدا است که بی شبهه لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی سزای پرستش مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ
بحق آنکه سوگند که جمع خواهد کرد شما را از قبور اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت که برانگیزد لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست
در آن روز یا در جمع آن وَمَنْ اَصْدَقُ و کیست صادق تر مِنَ اللّٰهِ از خدای یعنی از روی راستگوئی حَدِيثًا از جهة
قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و حق سبحانه از نقص مبرا است آورده اند که قومی از مکه
هجرت کردند و ابتدا در طریق پشیمان شده بازگشتند و بعضی از اهل اسلام خویش بمدینه خبر فرستادند مسلمانان در باب
ایشان اختلاف افتاد جمعی با ایشان قتال خواستند و بعضی بالنفاق ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که فَمَا لَكُمْ پس چیست
شما را فِي الْمُنٰفِقِينَ در شان منافقان که متفرق شده اید فِئَتَيْنِ بدو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی از مهاجران
ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه
بیرون رفته بمنزلگاه مکه پیوستند و [illegible] اسلام [illegible] آیه آمد که شما چرا دو گروه شدید در کفر این
اتفاق نمیکنید وَاللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ و حال آنکه خدای باز گردانید ایشان را بحکم کفر و پستی بِمَا كَسَبُوا بآنچه حاصل کردند
از مومنان برتافته رجوع با کافران نمودند اَتُرِيدُونَ اَنْ تَهْدُوا آیا میخواهید که راه نمائید مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ

ترا

ترا که گمراه ساخته است خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا خدای گمراه کند فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی مر او را راهی بحق
وَدُّوا دوست میدارند این برگشتگان از دین لَوْ تَكْفُرُونَ آنکه کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوا همچنانکه ایشان کافر
شده اند فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ اَوْلِيَاءَ از ایشان دوستان
حَتّٰى يُهَاجِرُوا تا وقتیکه ایمان آرند و محقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه رضای خدا هجرتی
خالی از غرض فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید
شان را حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا یابید در حل و حرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ و مگیرید از ایشان وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری
بگذارید از ایشان را بگیرید و مکشید اِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر آنان را که پیوند کنند و پناه گیرند اِلٰى قَوْمٍ بگروهی که واقع شده
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان عهدی که آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر و بنی اسلم که حضرت صلی الله علیه وسلم
با ایشان مقرر کرده بود که هر که بجوار ایشان در آید جوار آن حضرت یابد اَوْ جَاءُوكُمْ یا بیایند بقومی که آمدند بشما حَصِرَتْ
صُدُورُهُمْ و حال آنکه تنگ شده سینهای ایشان از کراهت داشتند اَنْ يُقَاتِلُوكُمْ آنرا که بشما جنگ کنند یا کارزار کنند
اَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا با قوم خود که از کفار اند جنگ بنی مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش
نیز پیمان که مدد کنند وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط ساختی بر ایشان را بر شما از
دل ایشان فَلَقٰتَلُوكُمْ پس هر آینه قتال کردندی فَاِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر از شما کناره کنند [illegible] معاهدان
شما فَلَمْ يُقٰتِلُوكُمْ و کارزار نکنند با شما وَاَلْقَوْا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از
شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ پس نساخت و ننهاد خدای لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا بر ایشان راهی از قتال و نهب
اموال ایشان این حکم ابتدائی است فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است سَتَجِدُونَ اٰخَرِينَ زود باشد که بیابید قومی دیگر را
یعنی غطفان و بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيدُونَ اَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از
مدینه باز گردند کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و اراده آنکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هرگاه که خوانند
ایشان را اِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام اُرْكِسُوا فِيهَا باز گردند بدان فتنه فَاِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر از قتال شما
کناره نگیرند وَيُلْقُوا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح طلب با شما وَيَكُفُّوا اَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستهای
خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید ایشان
را وَاُولٰئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطٰنًا مُبِينًا حجتی روشن در
تعرض ایشان بسبب ایشان از جهت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشان است وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نسزد و روا نباشد

هر مومنی را آن نیست که مومنی را بغیر حق الا خطأ مگر کشتن بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً هر که مومنی را
بخطا بکشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر وست آزاد کردن بنده مُؤْمِنَةٍ گردن بنده مومنه وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بر وست دیت دادن وَإِنْ كَانَ
شَيْءٌ مِنْ أَهْلِهِ و بدرستی که نیست کشته بخطا مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از قوم دشمن شما وَهُوَ مُؤْمِنٌ
پس فاکر و مومن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتل است آزاد کردن بنده مومنه وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ و اگر باشد کشته از قوم میان شما و میان ایشان پیمان فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ
پس بر قاتل است دیت دادن بکسان کشته بخطا وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و بر قاتل است آزاد کردن بنده مومنه
فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ پس بر قاتل است روزه داشتن دو ماه مُتَتَابِعَيْنِ
پیاپی تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ توبه از خدا وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدا دانا حَكِيمًا حکیم وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا
و هر که بکشد مومنی را مُتَعَمِّدًا عمدا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس جزای او دوزخ است خَالِدًا فِيهَا
جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم کرفت خدا بر او وَلَعَنَهُ و لعنت کرد او را وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته است برای او عَذَابًا عَظِيمًا
عذاب بزرک بعذاب بزرک است این آیه در شان مقیس بن صبابه آمده که حضرت رسالت صلعم سریه بر سر قومی از مشرکان فرستاد و مردی را بر آن سریه امیر کرد و قوم او
بگریختند و او با مال و متاع خود تنها ماند مقیس بعلی سر سریه نگریست کوبان رسیدند و مرد را بر آن بگریختن مشرکان دید
او نیز نگرفت و بر مومنان سلام کرد و بر زبان بگفت لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از وی بر آمد اسامه بن زید
و غلامان و مواشی و غنیمت بسیار بر سر مقیس بنهاد و حرص و آفت غارت کرده کوسفند آن مرد را براند تا بمدینه رسید
رسالت صلی الله علیه و سلم رسید و خاصه مقیس شده گفت یا رسول الله گرسنه کشتی کرد بجهانگی کرد بجهانگی خبر
معتبر بود اسامه بدان حال طاقت نداشت که با رسول الله در آمدی علی الفور نزل کی حضرت نوبت فرمود تا قلیب
فقلت یا رسول الله الله و روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کوکه مرد از ترس شمشیر بود حضرت فرمود
بلا اشققت عن قلبه بیع دان الا انکه فهوی اداوست بکوید یا مرد بر او سر او بر آیا قاتل بکشتی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اکر مردی کرد بدکان إِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا آیینه بجهاد رود فَتَبَيَّنُوا
و باید که بشناسید وَلَا تَقُولُوا و مکوئید لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ و کسی را که القا کند بشما سلام را بنیت اسلام
کوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو مومن نیستی بلکه بهره ای از ایمان نداری تَبْتَغُونَ بطلبید بجا بدان عَرَضَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا مال و دنیا را مراد غنیمت و خشم مراد است و اگر نشانها طلب کنید فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خدا مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ
غنیمتهای بسیار کرد بسیار خواهد داد و باید نیز شود مال را برای مال ذلک كُنْتُمْ همچنین بودید شما
مِنْ قَبْلُ پیش از این بسبب اول که باسلام در آمدید بجهة عصمت خون و مال خود تو سخن کلمه شهادت مشهود فَمَنَّ اللَّهُ
پس منت نهاد خدا عَلَيْكُمْ بر شما فَتَبَيَّنُوا استقامت دارید شما را در دین إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا بِمَا تَعْمَلُونَ
در خدا بر مردم خبر کنید در روز کسان چه و بال زنده کند اسلام را در محلی بغی الشجاع گرفته بافت بخدمت حضرت رسالت آمده

صورت واقع بود تو حق عرض رسانید و آن حضرت نهر بر را ما و نزد اعیان غنی الغمار رسانده اکر سید بکه کفتند
هنام کلمه است در انفس بسیار بدید و الا دبت اور موجب سر بعث ادا کند بعد الجنی چه مرد آن هنام کاه شدند و غنیمت
مقبول کردند اعداء سر بر آورده بنهاد جهنم بر آن یک شهر رسیدند و سوسه شیطان مقیس بر آن دانست که بر سر بجکاه کشت
و با خود کفت کفتی انصاف نیست کفتم و مرا دیت سو آنچه پس نو شده روی بکه ماه و آن آیه نازل شد که وَمَنْ
يَقْتُلْ و هر که بکشد مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مومنی را بقصد و عمد فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس جزای او دوزخ است
خَالِدًا فِيهَا جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم کرفت خدا بر او وَلَعَنَهُ و لعنت کرد او را وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته است برای او عَذَابًا عَظِيمًا
عذاب بزرک بعذاب بزرک است این آیه در شان اسامه بن زید رضی الله عنه نازل شد که بار سلام بار کرد در حارث بن زید در سریه بر دو کشت کفت ای
عباس این حضرت جرا بکشی مخالفت میر اسلام افتیار کرد و آسوده شد القصه بر عباس از سیاست ایذا و آزار کرد
کلمه از وی میطلبید و بکفت و دیکر باره حارث او را سر زنش کرد از دین بر کشتی کرد حق بود از دین حق بر کردی
و اکر باطل بود باطل بود ای عباس از وی در غضب شد و سوکند خورد که او را بیچ نه بیامرزم جا که باشد
بکشم عباس هجرت نموده بخدمت رسول صلعم کرد در حارث نیز هجرت آمد بعد دولت اسلام رسید عباس نیز در خدمت
بعت حارث اسلام داد و عذر خود در وی عباس عذرت او در محل فنا نیافت بتاب سوکند و بر الفنان سر بعد
صحت عباس ملامت کرد مسلمانان را حق نکفتی در روز قیامت چه جواب خواهی داد و عباس بر او اصح دست
نادم شده بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و نام قضیه بعرض رسانید و الف من الاسلام و جهنم را نشر و بخطا امر
واقع شد متفرع از ام آیه فرود آمد و حکم قتل خطا بیان شد فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مَقْتُولٌ مُؤْمِنٌ وَهُوَ و اگر
اگر مردی کرد دشمن بماند بعینه کافر از وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس فرمان است آزاد کردن
بنده مومنی را ادای دیت با بدان بنده را در برابر کسیان کافر و مومن دارت نیست وَإِنْ كَانَ و اگر باشد کشته
شده از قومی با شما وَبَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان پیمان است یا باشد قوم حکم در دیت و کفارت حکم
مسلمانان است فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس فرمان است دیت ادا کرده شود إِلَى أَهْلِهِ بجانبها او وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن
بنده مومن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و فدیه نباشد فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ
پس دیت روزه دو ماه را پیاپی بکیرد تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ توبه حکم کرد بر آنها توبه دهد بنا را توبه بسبب آنها و اسم توبه مِنَ اللَّهِ از خدا
و بر خوف او وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدا دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب بیت کفارت
آورده انکه مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محلی بغی الشجاع کشته یافت بخدمت حضرت رسالت آمده

ان الله کان بدرستیکه خدای هست بما تعملون خبیرا بانچه شما میکنید دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشسته کان
درخانها جوز من المؤمنین از مومنان غیر اولی الضرر که نباشند خداوند بیماری و عجز والمجاهدون و جهاد کنندگان
فی سبیل الله در راه خدای باموالهم بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وانفسهم و نفسهای خود که
در معرض قتال آرند و چگونه برابر توانند بود که در مرتبه راحت تن پرور کنند با آنکه در معرکه مجاهده جان بازی نماید
زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که این آیه نازل شد و در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم رضی الله عنه گفت یا رسول الله
حال من چه باشد که نابینا ام و محروم از دولت مغازه با اعدا همان زمان آثار وحی بران حضرت ظاهر شد و بعد از کشف الحال
فرمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگانرا باموالهم وانفسهم بمالها و
نفسهای خود علی القاعدین بر نشسته کان بعذر درجة پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وکلا و همه را از قاعدان بعذر
که نیت جهاد دارند و نمیتوانند و مجاهدان که بخود مباشر اند وعد الله الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که
آن بهشت است اما تفاضل در درجات و تفاوت مراتب بر حسب اعمال خواهد بود وفضل الله المجاهدین و تفضیل کرد خدای
مجاهدانرا علی القاعدین بر نشسته کان بعذر اجرا عظیما مزد بزرگ که آن درجات منه پایهای بلند است از خدای
در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار ده ساله راه اسب تیز رو و هفتاد ومغفرة ورحمة و آمرزش و
بخشایش وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده گناهان گذشته ایشان رحیما مهربان بر ایشان در اداء اجر
در اخبار آمده که جماعتی از مسلمانان چون قیس بن فاکهه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از آنکه هجرت بمدینه
نکردند چون رؤسای قریش بجانب بدر میآمدند ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه
در شان ایشان آیه فرستاد که ان الذین بدرستیکه آنانکه توفیهم الملائکة جان میستانند از ایشان ملایکه که اعوان ملک الموت اند
ظالمی انفسهم در حالتیکه ایشان ستمکار بودند بر نفس خود بترک هجرت که در آن وقت فرض بود قالوا گفتند ملایکه
از روی سرزنش ایشانرا فیم کنتم در چه چیز بودید از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان یا موحدان قالوا کنا
گفتند بودیم مستضعفین ضعیفان و عاجزان فی الارض در زمین مکه که کفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان
تکذیب ایشانرا الم تکن آیا نبود ارض الله زمین خدا واسعة گشاده و بسیار فتهاجروا فیها که شما هجرت کنید
در طرفی دیگر از ان چنانچه جماعتی از حبشه و مدینه کردند فاولئک مأویهم جهنم پس آن گروه تارکان هجرت جای ایشان
دوزخ است وساءت مصیرا و بد باز گشتی است ایشانرا دوزخ و از جملگان هجرت را مستثنی الا المستضعفین
مگر ساییرا که بحسب واقع ضعیف و عاجز اند من الرجال از مردان والنساء و زنان والولدان و کودکان لا یستطیعون حیلة

توانائی چاره سازی ندارند ولا یهتدون سبیلا و نمیدانند راه مدینه با طریق بیرون آمدن فاولئک پس آن گروه
بیچارگان عسی الله شاید که خدای ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی میکند با آنکه ترک هجرت
امر خطیر بوده که مضطر ایمن نمیتوانند بود وکان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از معذوران غفورا آمرزنده
ایشانرا ومن یهاجر فی سبیل الله و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا مواضع
بسیار یعنی آرامگاه وسعة و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلای کلمه شهادت عمرو بن حبیب از عکرمه
روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیه تهدید ترک هجرت
نازل شد و نوشته الا المستضعفین بایشان رسید جندع بن ضمره پسرانرا گفت که من مرد حجب و بیمارم اما از مستضعفان
نیم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه را میدانم ترسم که ناگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل
پذیرد و مرا بر بستر بر گرفته بیرون برید پسران اشارت پدر را منقاد شده و استعداد راه مهیا کردند و در منزل
شعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ نهاده گفت خدایا این دست
از آن تو و این دست دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و در گذشت
و خبر او بمدینه رسید بعضی از صحابه گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر بودی و مزد او شامل تر آمدی حق سبحانه آیه فرستاد
ومن یخرج من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا الی الله ورسوله در حالتیکه هجرت کننده باشد بخدای
و رسول او یعنی براه ایشان ثم یدرکه الموت پس دریابد او را مرگ پیش از آنکه بهجرتگاه رسد فقد وقع
اجره پس بدرستیکه ثابت باشد اجر او علی الله بر خدای وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناه تاخیر کننده
در هجرت رحیما مهربان بر وعده مثوبت او بحسن نیت او واذا ضربتم فی الارض و چون سفر کنید در زمین
فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت
گذارید ان خفتم اگر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنکه رنج رسانند کافران این شرط باعتبار غالب است چه
در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانرا دشمنان بوده اند و حالا ترس باید کرد ان الکافرین بدرستیکه کافران
کانوا لکم هستند مر شما را عدوا مبینا دشمن آشکارا واذا کنت فیهم و چون باشی تو در میان ایشان بوقت
خوف از اعادی فاقمت لهم الصلوة پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم
طائفة منهم پس باید که بایستد گروهی از ایشان معک با تو و نماز گذارد و گروه دیگر بروی دشمن بایستند
ولیاخذوا اسلحتهم و باید که فراگیرند ایشان که نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط فاذا سجدوا

پس جمع بودند کفار نماز کردند کمان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز میکنند با تو مِّن وَرَآئِكُمْ از پس شما وَلْتَأْتِ
و بیاید طَآئِفَةٌ اُخْرٰى گروه دیگر لَمْ يُصَلُّوا که نماز نکرده اند فَلْيُصَلُّوا پس باید که نماز کنند مَعَكَ با تو وَلْيَأْخُذُوا
و باید که بردارند حِذْرَهُمْ آلت حرب خود را وَاَسْلِحَتَهُمْ و سلاحهای خود را وَدَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه
کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُوْنَ اگر شما غافل شوید عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ از سلاحهای خود وَاَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خود
و اسباب خود فَيَمِيْلُوْنَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَّيْلَةً وَّاحِدَةً یک حمله و هجوم باید بر شما وَلَا جُنَاحَ
و نیست گناه عَلَيْكُمْ بر شما اِنْ كَانَ بِكُمْ اگر باشد با شما اَذًى رنجی مِّنْ مَّطَرٍ از باران
اَوْ كُنْتُمْ مَّرْضٰٓى یا باشید بیمار اَنْ تَضَعُوْٓا اَسْلِحَتَكُمْ که بنهید سلاحهای خود را وَخُذُوْا حِذْرَكُمْ
و بردارید آلت حرب خود را اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْكٰفِرِيْنَ بدرستی که مهیا کرده است خدا از برای کافران عَذَابًا مُّهِيْنًا
عذابی خوار کننده فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید
خدا را قِيٰمًا در حالی که ایستاده میرنید وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى جُنُوْبِكُمْ و در حالی که نشسته اید و بر پهلوهای خود
آنزمان که خوف در آید و افتاد آید و گفته اند در وقت بر پا کردن صف اند و بنیت در عدد احوال و زمان الصلوة آورده که لفظ
ذکر کنید خوف بیت یعنی نماز بر سید از حق و قیاما در وقت تصرف در امور و قعودا در حال اشتغال با کل و شرب
و جنوبکم با خلق یعنی جنوبکم و در زمان توجه بمنام و مرده الا تحیی تحیه جنس خوف نماند بود بیت هر که مذهب

خوف آمد هوش او ٭ نشنود الا تحیا فوا کوش او ٭ فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ پس چون بیمار شدید و از خوف ایمن شدید فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بپا کنید نماز
همان گونه که مقرر شده است اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ هست بر مومنان كِتٰبًا
مَّوْقُوْتًا فرض وقت یعنی محدود با وقات که اصلح آن از اداء قات در دوانیست لَا تَهِنُوْا و سستی
مکنید و ضعف مورزید فِى ابْتِغَآءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کار زار با ایشان اِنْ تَكُوْنُوْا اگر باشید
نازل شده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از جنگ احد میفرماید که ابو سفیان و اصحاب او در خرجات
مسلم اند و بعد از فتح مکه آمده فرماید اِنْ تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ اگر هستید شما که درد میکشید فَاِنَّهُمْ
يَاْلَمُوْنَ پس بدرستی که کشیده اند کافران درد مند و در خورده اند كَمَا تَاْلَمُوْنَ همچنانکه شما هستید وَتَرْجُوْنَ
و امید دارید وَتَرْجُوْنَ و امید میدارند مِنَ اللّٰهِ از خدا مَا لَا يَرْجُوْنَ آنچه از آن امید میدارند از ثواب
آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلِيْمًا دانا بمصالح شما حَكِيْمًا محکم کار در امر
نهی آورده اند که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر بود و خانه داشت و مال بسیار داشت و زره و سپر که در انجا بود
کنده بود و یا انجا بود دزدید قضا را انجا بنی سکلان داشت همه را آورد بر سخت تا نجاح و طعمه بود که زره
آن الیمین سکلت بود و بعضی گویند که هر چه با عاد و فساد بود از خوف و قبیل کار نکوهیده است و بعد از آن
طعمه گفته باد کرد که این کار نکوهیده او و شمر نداده او و خبر نداده بر عادت سنت کلمه سخن و بهودی رفته بود پیش برد
و بهود را بجای تکلم گرفت زیرا که گفت او دزدی طعمه بدرستی بوده بعد داده و جمعی مال آن کرد ای داود فیاد
صورت حال بحکم علیه بهودی رفع کرد و بنی ظفر گروهی از قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او نزد مستند که طعمه بر زره
و بهود بال آن بر دزدی آمد آغاز جدال و خصومت کردند با بهود و آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بود که خیانت بهود ثابت کرد و مسلمان را بر آن خیانت میرانید و بعضی حضرت نصد بنی تبیه آمده خواست
که قطع ید او کند فرمایه از حضرت رسالت رب خطاب سطاب آمد اِنَّا اَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ بدرستی که فرود آوردیم
بسوی تو الْكِتٰبَ قرآن بِالْحَقِّ براستی و بحکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَآ اَرٰىكَ اللّٰهُ
باچیزی که نموده است ترا شما کرد ما نموده بود وحی فرستاده وَلَا تَكُنْ لِّلْخَآئِنِيْنَ و مباش برای خیانت کنندگان خَصِيْمًا
دشمن کسی که بیگناه باشد وَّاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ و آمرزش خواست از خدا اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا كَانَ غَفُوْرًا
آمرزنده بود رحیم بر بندگان رَّحِيْمًا مهربان بر مردم وَلَا تُجَادِلْ

وصورت کل عن الذین ان از قبل آنانکه یختانون انفسهم خیانت میکنند با نفسهای خود بترک طاعت
او در ساختن اندر آن که الله لا یحب بدرستی که خدا دوست نمیدارد من کان خواناً اثیماً هر که بود خیانت کننده
پس اینجا مورد آن کسان که مسترق در کار خود یختانون من الناس شرم دارند از آدمیان و بهمان
میکنند خیانت ولا یستخفون و شرم نمیدارند من الله از خدای و هو معهم و حال آنکه خدا با ایشان است
و اسرار ضمایر ایشان از وی پنهان نیست بل و سر از اسرار ایشان نیست از وی شرم دارند و نمیدارند از بندگان آن عنوان
که تقریب بر وی قادر میکند اذ یبیتون هنگامی که آن چیز را که نمی پسندد و خدای تعالی از گفتن در وی بیت
ظهر رب عالمکه مکر بود است مکر کردند کلمه میگفتند بر وی بچیزی و جهت مکر میکنند و اگر مسلمان باور
خواهد کرد و قبول خواهد کرد که کافر است التفات بجاهد فرمود و کان الله بودست خدای بما یعملون بدانچه ایشان میکنند
از تدبیر محیطاً احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست ها انتم هؤلاء بدانید شما ایکه بودید ظرف که از حیث
جاءتم یا ایکه حاضر کردید عنهم وقع میکنید از شما بانکه خیانت را بجهت آن خصومت عنه فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا فمن یجادل الله بکیست آنکه خصومت کند با خدا در فع خیانت عنهم یوم القیامة از ایشان روز
قیامت ام من یکون بانکه آنکه باشد علیهم وکیلاً بر ایشان آنکه باشد بانکه نگذارد و کسان را از عذاب
باز دارد یا آنکه ایشان باز دارند و من یعمل سوءاً و هر که بکند بدی را از جنس بد سیئة او یظلم نفسه
یا ستم کند بر نفس خود ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای توبه و انابت یجد الله بابد خدای را غفوراً
آمرزنده گناهان را رحیماً مهربان بعفو خود و در این آیه ترغیب فرمود و طمع داد بتوبه و استغفار
و من یکسب اثماً و هر که بکند گناهی و خواهد که بگناه بر ایشان تهمت کند فانما یکسبه پس بدرستی که میکند
آن عمل را علی نفسه بر نفس خود و ضرر آن نفس او میکند نفعی نیک و کان الله و بود خدای الله
و بود خدای را علیماً حکیماً حکم کننده در مجازات او و قطع بدی و من یکسب خطیئة و هر که بکند گناه صغیره یا
آنچه از او بخطا واقع شود او اثماً یا گناه کبیره یا آنچه بعد از او صادر گردد ثم یرم پس تهمت کند بآن گناه
بریئاً بیگناهی را بآنچه بخطا و عمد نیز کرده فقد احتمل بهتاناً پس بدرستی که برداشت او آخر الکلام آن تهمت را و بودست
جنونه بیگناهانی را و اثماً مبیناً و دیگر عاصیان گناه ظاهر را و لولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بود و رحمته علیک بر تو که
وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم اعلام داد لهمت طائفة هم آنکه قصد عداوت زنید و قصد مردن
طعمه صرف ساخت منهم طائفة از ایشان قصد کرده بودند که یضلوک تا بگمراه کنند ترا و ما یضلون و نیست
بگمراه کنند مگر نفسهای خود را و ما یضرونک و ضرر نمیرسانند ترا من شیء از هیچ چیز و انزل الله فرستاد
علیک بر تو الکتاب و الحکمة و بیان احکام را و علمک ما لم تکن و آموخت ترا آنچه نبودی
تعلم تعلم و بدانی بر تو فضل الله بزرگی بخشش خدای بر تو عظیماً و بدرستی که از خصایص امور و مکونات ضمایر جمهور گفته اند آن علم بر تو بیت
حق تعالی و اضافت عبودیت نفسه و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که ما کان ما میسر نیست کون
جناب اسرار الهی حضرت خطا فرمود چنانچه در حدیث معراجیه آمده که در زیر عرش بود و هم فطره در حق
من یشاء فعلت ما کان و ما سکون و کان و هست فضل الله فضل خدای علیک بر تو به نبوت
عظیماً بزرگ و بیشتر فضل عظیم از نبوت کاملو که تراست مشهور نمارکرد و در خلق خطه و گفته اند سخن خواص
مناجات بعضی هیچ نیکویت در آن راز گویان نیست الا من امر مگر کسی که بفرماید بصدقة بصدقه دادن
او معروف یا امر کند بمعروف که آن چیزیست شرع مستحسن باشد گفته اند معروف اینجا فرض دادن است یا دستگیری
بیچارگان او اصلاح بین الناس و میان مردمان در فع کدورات ایشان و من یفعل ذلک و هر که بکند آن
و هر که بکند بتمامی آنکه ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای فسوف نؤتیه پس زود باشد که
بدهیم او را اجراً عظیماً مزد بزرگ و من یشاقق الرسول و هر که مخالفت کند با رسول الله من بعد ما تبین
از پس آنکه ظاهر شد له الهدی مر او را راه راست و توفیق بمعرفت ظهور الدلایل و یتبع و پیروی کند غیر
سبیل المؤمنین غیر راه مؤمنان را مراد از اعتقاد و عمل است آیه تمسک کنان بر اجماع و قطع
بگرفت بجانب گمراه شدند و انجا که بر تفاوت خانه کسی که مرغ از دیوار فرود آمد و بر زبر آن بماند و دیگر
او را از میان دیوار بر زمین آورد و نیز خواستند که بکشند بعضی آنانکه در خواست نمود ندیم از مدینه
که بخدمت پناه یابد آورده بود تا بقتل او مشغول باشند پس او را از کمر آویختند و بیاختند تا بعد از مدینه
بود و در سر تل کلوخ انجا نماز مشغول ساخته پاره از متاع آن بدزدید و بگریخت و آخر الامر بگرفتند
و سنگسار کردند و قیل آنست که از جده در دریا نشسته بود کلید دینار در کشتی بدزدید بعد از فوت
بران او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عذاب آخرت را میگوید نوله ما تولی و آنکه روی آورد او را
و آن سر را بآنچه دوست میدارد در دین سر آنکه آنچه خوش است و روی دوست بینی او را و دایره آخر و مرتد
و اندازیم و نصله جهنم و در آریم او را در دوزخ و ساءت مصیراً و بد بازگشتنی است دوزخ ان الله لا یغفر

بدرستی که نیامرزد خدای تعالی آنکه شرک آورد بخدا وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ و بیامرزد آنچه فرو تر است از شرک لِمَنْ يَشَاءُ
هر کرا خواهد بدرستی که هر که شرک آورد بخدا پس بتحقیق افترا کرد گناه بزرگ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا
در گناه بزرگ شده افترا آن که گناه خدا را بگفتن خدا نام و بدو شرک نیاورده ام و بجز او کسی را آفریننده و صنعت
از نیست و دیگر او را با ما شریک آمده یا بر اسم و تصور او نهاده است أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ
بشمای آن گناه و توبه کننده بر در گناه حال من چگونه می بینی خدا بین آن مرد که بمرگ ناز اوز شرک امید
آمرزش میدهد بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ و پاک شمارد آنچه خدا وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا پس بر آن بنده گناه نداد حق ظلم و بیداد
کرامی در دو جهان هستند پس اعمال شرکان خبر رسید بدیگران يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ می گرویدند بدون خدا وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ
کفروا کافران را نازاده میگویند بواسطه تعنیت اسلام الذین جبت عربی و طاغوت عجمی هر قبیله را بتی بوده
که تعظیم می فرمایند کسی که در شکستن خبر قدیم آمده هَٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا این بتان می پرستند الاشطا طاغوت را مدبو سرکش
بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را و او را پرستیدند شرکا الاصنام آنها أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ برانده است آنها را خدا
و دور کرده از رحمت وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا و کسی که لعنت کند خدا پس هرگز نیابی برای او یاری
بوده که آنرا معتبر کرده اند آنها را بعث آنها گویند و از آن ترس آن مصدر و مولود بوده بعث آنها خود بوده
بنا بخود رسیده شده أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ و آیا ایشان را بهره است از ملک و ملوک خود فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا
در جنب آن اما با ما کار جز طول حیات یا ما خبر نوبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دوزخ نیست یا ما بکار و نوب
أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا
اشارت با یکجا عرب آنستند از بحره و صابعه دو سید پیغمبر آن چنانچه در سوره مائده بیاید انا الله العزیز
وَآمَنَّا بِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا پس تغیر سعادت خلق الله آفریده خدا را بصورت با صفت
جوهر خلق کردن آن ساری و هر ساختن و فنان الوطوط و بی در قوم گیسو زدن و دست و پا با سر آنچه فطرت
یعنی اسلام با مشکل جواب و قوم در امور با کلمه جَهَنَّمَ آتش و هر کرا فکر و شطر از آن حق تعالی دوست
بدون میگیرد یعنی هر چه خلق شیطان را باید آن کند فَقَدْ خَسِرَ خَسْرَانًا مُبِينًا زیان آشکارا
چه سرا عمر و فرحت از دولت بدید از دو بهره بود باز زیان کند بفوت حقیقت و حصول درج لَنُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ
سید الیهم نازا بآنچه و فا نکند بَدَّلْنَاهُمْ و در آرد آنها را بجز نیکو نباشد بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا
و عدل کشید بدیشان نازا شیطان لِيَذُوقُوا کرد ضرب بعذاب اینها نقع میکند در آنچه شنیدند عزیز است إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا

ان کرده که بر سنده بتان و متابع شیطانند وَهُمْ خَمْرٌ مَجْبُوحٌ آن انسان در دوزخ سنه لَا يَمُوتُ فِيهَا
و نیاید در دوزخ يَحْيَىٰ کرنه کاهی که بدنها فتوی کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کارهای پسندیده کرده اند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم آن را نازا جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانها که میرود تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ آن زیر درخت آن جوی ها خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که این اهل آن باشند در آن
أَبَدًا تا که بیت یعنی مهلت وَعْدَ اللَّهِ وعده خدا حَقًّا راست وعده کرد خدا و راست کرد سخن خود را
حَقًّا راست کرد وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راست تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا از خدا در سخن خود ابو سلم روایت میکند
که دو جماعت از مسلمانان و جماعتی که بیکدیگر مجمع شدند هر دو نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما
پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما کتاب شما ناسخ گشته و دین ما زود و کمتر بود و نصاری مسلمانان جواب
که پیغمبر ما زیادتر است و کتاب ما ناسخ کتاب شما است پس با هر دو سزاوار تر آنکه کدام یکی از آنچه
وعده کرده اند از ثواب یافته نشود بار زد و با آنها ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بار زد و با اهل آن
کو بیند لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ
آن زنده یا آن بد بار زد و هر بر نیاید این معنی ما با آب بن عمر که نوانه بود يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا
بعمل آرد دیگر بدل بجز داده شود میان عاملان و اجاله این عمل عاملان را بمرگ عاملان را در دوزخ جهان آن
فرود آمدیا تمام گشت و ابو سعید رضی الله عنه گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة جلد
نزول آن آنچه چگونه رستگاری باشد چه همچنان آن کردار بد عطا نیست پس بخدای تعالی که وارد حضرت رسالت
فرمود مرا مبشر شو ای ابو بکر اندوه همانا که سبک دهنده ما با ما بتو میرسد گفت یا رسول الله خواجه فرمود بوان
جزا و فلک نعمت و در غیر آن بوده که حضرت رسالت پناه بعد از نزول این آیه فرمود که یا ابا بکر تو و اصحاب
و مومنان را جزا دکان در دنیا و هند ما بجز گناه نمی رسید و بخدا را هیچ گناه نباشد و بکر تو را جزا آنکه ایشان جمع کنند
روز قیامت پیشان سانند حسن بصری رحمه الله گوید عامل و مشرک بد لیکن آنکه جزا بدهند وَلَا يَجِدْ
و نمی یابد عامل سوء بر آنکه خود مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
دوست آرد و بدو رسانند وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا و نه
یاری که از خدا بدین برمانند وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ
از نجات آن کار غایت مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه بجا آن فرت
از نجات آن کار غایت مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالیکه او مومن باشد که حالت
ایمان اعتبار ندارد فَأُولَٰئِكَ پس آنکه گروه عمل کنند کان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ

بصیغه معلوم خوانند یعنی در آیند در بهشت ولا یظلمون و ستم رسیده نشوند در ثواب حسنات خود نقیرا بمقدار نقیره
یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود ومن احسن دینا و کیست نیکوتر از جهة دین ممن اسلم وجهه لله از آنکه گردن نهاد
نفس خود را لله برای خدا یا بل گرداند روی خود را بسجود حق تعالی وهو محسن و حال آنکه او آینده است بنیکوئی نهاد
ترک کرده بدیها واتبع و پیروی کرد ملة ابراهیم دین ابراهیم را حنیفا در حالیکه ابراهیم مایل بود بسوی ما بلت
از همه دینها بدین اسلام واتخذ الله و گرفت خدای ابراهیم خلیلا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد
بکرامتی که مشابهت بکرامت دوست نسبت آورده اند که در عهد ابراهیم علیه السلام قحط پدید آمد و جمعی همواره مردم از نواحی
خلیلی فواید یافته بودند درین سال بجهة جمع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت بر ایشان ایثار کرد و هیچ که خلیل
ایثار نمی شد چند قطار شتر بمصر نزد دوستی فرستاد که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام
بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما را نیز اثر قحط ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام
برای خود طلبیده بهر نوع که بود چاره میتوانست نمود اما شنیده ایم که بسبب فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم
عزیزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف کند القصه گندم گماشتگان ابراهیم علیه السلام نداد و بیهانه که
نیافتند بصورت باز گشتند و ایشان را شرم آمد که شتران خالی در شهر در آرند چه بسی گدایان و بینوایان چشم بر ان داشتند
که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده و بخانه آوردند
ابراهیم ازین حال تنگدل شده بمسجد نماز در آن حال ساره زوجه ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید گندم
وخوشدلی بروی نشان داد چون ابراهیم علیه السلام از مسجد باز آمد بوی نان گندم بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت
از دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام گفت این از نزدیک دوست من الله است خدای برین جهة او را دوست گرفت بزرگان گفته اند
شرط ملت اسلام بنده راست در عموم احوال بحضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت
فنا جهت در محبوب و بقا او بود و این مقام محمدیست صلی الله علیه وسلم لاجرم بحبیب مسما گشت و ازینجاست ذکر علت بلا مانع
فرمود که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بی علت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله و درین معنی گفته اند بیت
عجب آن نیست که محبوب جهانی بلطف ٭ عجب آنست که بیجان تو محبوب باشد ٭ خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سالک
نهایت سیر سالک و نهایت مجذوب و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر داده اند که انی ذاهب الی ربی سیهدین
حبیب را اشارت بجذبه کرده که اسری بعبده لیلا تا حجرالیکه نظرگاه خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السموات
والارض قدمگاه حبیب گردانیده که فکان قاب قوسین غلبات از خلیل تا حبیب ٭ میسح از جا و نشان بارگاهش ٭

ذ بلکه

ولله ما في السموات و مر خدای راست آنچه در آسمانها بود وما في الارض و آنچه در زمینها باشد پس هر که خواهد از اهل زمین
و آسمان بدوستی گزیند وکان الله و هست خدای بکل شیء محیطا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت ویستفتونک
و طلب فتوی میکنند از تو في النساء در باب میراث زنان یعنی دختران از آنچه چنانچه که دیدند و اعتراض عیینة بن حصین
کرد دختر خواهر را نصف مال میدهی او گفت ما نمیدانیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قل الله
بگو که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فیهن در باب ایشان وما یتلی علیکم و دیگر فتوی میدهد آنچه
خوانده شود بر شما في الكتاب در قرآن في يتامى النساء در شان یتیمان که زنانند اللاتي آن زنان که لا تؤتونهن
نمیدهید ایشان را ما كتب لهن آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وترغبون و رغبت میکنید
ان تنكحوهن آنکه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند که مالهای ایشان بخورید والمستضعفين و دیگر فتوی میدهد
خدای در باب ضعیفان که بیچارگان من الولدان از فرزندان خود که ایشان را میراث نمیدهید وان تقوموا
و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمایید لليتامى برای بهبود یتیمان و در بهره میراث ایشان بالقسط بعدل و راستی
وما تفعلوا من خير و آنچه میکنید از نیکوئی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان فان الله كان پس بدرستی که خدای
هست به عليما بدان دانا و بدان جزا خواهد داد و در اسباب نزول آورده که مردی بر زن خود بهانه جوی بود تا طلاق
دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر جا میخواهی میرو که من تحمل
کنم و گفته دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج بجهة نجات از طلاق دهد چنین میگفت که مرا نگاه کن
در هر نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد وان امرأة خافت و اگر زنی بداند و دریابد من بعلها
نشوزا از شوهر خود سرباز زدنی از صحبت او او اعراضا یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمت او فلا جناح
عليهما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ان يصلحا بينهما در آنکه بصلح آرند از یکدیگر صلحا بصلحی یعنی آشتی
کنند بآنکه زن مهر از مهر خود بخشد یا نوبت خود بزنی دیگر بگذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیم نگاه دارد و او را
از خود جدا نکند والصلح خير و آشتی بهترست از خصومت و مفارقت ارباب سیر رحمهم الله بر آنند که حضرت رسالت
سوده بنت زمعه را طلاق داد و او بر سر راه آن حضرت بنشست تا وقتیکه سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید
سوده رضی الله عنها بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای که من بخدای سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده ولیکن
میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها بخشیدم حضرت نبوی
مراجعت فرمود و در روز نوبت او در خانه عایشه رضی الله عنها میبود و این آیه در قصه او نازل شد واحضرت الانفس الشح و در زود

هر نصیبها را بحال نیکو بخشیده نیکو بیخی و اجابت کرد بر کار صالحان و مورد نیکان بیخشند و زندگی و اگر نیکوئی ورزید و زندگانی و تقوی
و اگر بگوئید و ورزید و زندگانی و تقوی و هر چه بر ایشان شود و اعراض فان الله کان بما تعملون خبیرا بدرستی که خدای است
بما تعملون خبیرا آنچه میکنید از احسان و خدمت دانا ولن تستطیعوا ان تعدلوا و نمی توانید تا که عدل ورزید میان
کسان که زناده اند از یک زن و اگر ولو حرصتم بدرستی که حرص میان زنان هر آنکه عدل کنید که اجابت کرد اینجا میان زنان و دیگر
زناده و دانع نقود و ان تعدلوا و اگر عدل ورزید و اجتهاد کنید در رسالت بانکه در قسم میان ازواج ظاهر است که لا تمیلوا عدل میکنید
و میکنید آنچنانیا بر قسم بر دیگران فتذروها و بس میگذارید آن را بحبت و تفویض مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی
و من نیز نیز در دنیا بر بیخ بیخ تا بحالت رم اسرا از ازواج و دوست ترسیک کنید و ان تصلحوا و اگر صلح باشید در آن بیکدیگر
عدل و دانا شنید و ان تتقوا و اگر پرهیزید از ظلم و ستم فان الله کان غفورا پس بدرستی که خدای است آمرزنده
با اهل خطا و گناه رحیما و بخشاینده و ان یتفرقا و اگر جدا شوند بیکدیگر از ازواج یغن الله کلا و بی نیاز کند خدای هر یکی را
از زوجین بی نفقه و شوهر دار و ان تصلحوا و اگر اصلاح کنید آنچه ناساخته اید از امور زنان و در زنان و تتقوا
و پرهیزید از ظلم بر زنان فان الله کان بما تعملون خبیرا پس بدرستی که خدای است بما تعملون خبیرا آنچه میکنید
عفوا آمرزنده گناهان ماضی رحیما مهربان و توفیق طاعت در زمان مستقبل و لله ما فی السموات و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب او بطلاق
و لله ما فی السموات و الارض بدرستی که خدای را است آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است و لقد وصینا الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم و بتحقیق وصیت کردیم آنانرا که داده اند کتاب را پیش از شما و ایاکم و بتحقیق وصیت کردیم شما را
ان اتقوا الله و بپرهیزید از شرک و بخدای و ان تکفروا و اگر کافر شوید فان لله و بدرستی که خدای را است
ما فی السموات و ما فی الارض آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است و کان الله و هست خدای غنیا
بی نیاز از خلق حمیدا ستوده در ذات خود و اگر حمد او کنند و اگر نکنند و لله ما فی السموات و الارض
و لله ما فی السموات و الارض آنچه در آسمانها است از ملائکه و ستاره و خورشید و ماه و آنچه در زمین است
و کفی بالله و بوده است خدای وکیلا کارساز و کارگزار ان یشأ یذهبکم ای مردمان بیرون برد شما را از دنیا
و یأت بآخرین و بیاورد دیگران را بجای شما و کان الله علی ذلک قدیرا و هست خدای بر آن قادر
من کان یرید ثواب الدنیا هر که خواهد ثواب دنیا را فعند الله ثواب الدنیا و الآخرة پس نزد خدای است ثواب دنیا و آخرت
و کان الله سمیعا بصیرا و هست خدای شنوا و بینا یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان کونوا قوامین
بالقسط بعدل پیشه جهد کنندگان در اقامت رسم عدالت شهداء لله و باشید گواهان بر آن خدای یعنی
ادای شهادت کنید برای خدای و لو علی انفسکم و اگرچه بر نفس شما باشد گواهی بر نفس خود اقرار کنید که اقرار کنید بحق
که در زمان جاهلیت در تفسیر ابو العالیه نقل میکند که مردی را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بردند بجرم دزدی
و من سرقه و او را بازیب داد آن شهادت او را در ریشه و اقارب خود نزد آن مرد آن را نه نالشده که گواهی باز میکند
اگر نه نفس شما باشد یا والدین یا بدر و مادر الاقربین و خویشان نزدیک ان یکن اگر باشد مشهود علیه هر یک
از شهود و مشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش یعنی غنی را بر آن غنا حرام نکند و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم
نماید فالله اولی بهما پس خدای سزاوارتر است بتو که بر دو درویش گواهی شهادت بر ایشان بدرستی که
مصلحت بدان حکم فلا تتبعوا الهوی پس پیروی مکنید هوا را که نفس کند ان تعدلوا بر آنکه میل کنید
از حق و ان تلووا و اگر بخم شوید زبانها خود را از گواهی راست او تعرضوا یا اعراض کنید از ادای آن
و بپوشید فان الله پس بدرستی که خدای است بما تعملون بدانچه میکنید از عدول و میل خبیرا
دانا و شمارا بدان مکافات خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدای تعالی
باش وفق و ایمان کسانیکه میگفتند یا رسول الله ایمان دارید بخدای و بتوراة و موسی و عزیر و توریت و در بکر بجهت
و بهر ایمان نداریم و گویند که خطاب با کافران نیز میباید سلمانانرا میگوید ای کسانیکه ایمان آورده اید
و زبان آمنوا نیابت باشد بر ایمان خود و منافقانرا میگوید که ایمان آورده اید بزبان و ایمان آورده اید

عذاب هیچ دیگر را و فالی گردانند یا ایها الناس ای مردمان یأت بکم و بیارد و ببرد شما را که دیگران را بجای شما
باشند جهت ایمان آنچه نازل شد حضرت رسالت را بجهت مسلمان زده و گفت اگر نه بیفتد بار شما بیاید و کان الله
بهذا و هست خدای قادر بر آن ایمان و اطاعت قدیرا قوانا من کان یرید ثواب الدنیا هر که نیاید خواهد ثواب دنیا
فعند الله ثواب الدنیا و الآخرة پس نزد خدای است ثواب دنیا و آخرت و کان الله سمیعا بصیرا و هست خدای شنوا و بینا
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان کونوا قوامین بالقسط باشید بر پا کنندگان عدل شهداء لله و باشید گواهان بر آن خدای
و لو علی انفسکم و اگرچه بر نفس شما باشد گواهی بر نفس خود اقرار کنید که اقرار کنید بحق
الوالدین و بر پدر و مادر و الاقربین و خویشان نزدیک ان یکن اگر باشد مشهود علیه هر یک
از شهود و مشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش یعنی غنی را بر آن غنا حرام نکند و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم
نماید فالله اولی بهما پس خدای سزاوارتر است بتو که بر دو درویش گواهی شهادت بر ایشان بدرستی که
مصلحت بدان حکم فلا تتبعوا الهوی پس پیروی مکنید هوا را که نفس کند ان تعدلوا بر آنکه میل کنید
از حق و ان تلووا و اگر بخم شوید زبانها خود را از گواهی راست او تعرضوا یا اعراض کنید از ادای آن
و بپوشید فان الله پس بدرستی که خدای است بما تعملون بدانچه میکنید از عدول و میل خبیرا
دانا و شمارا بدان مکافات خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدای تعالی
باش وفق و ایمان کسانیکه میگفتند یا رسول الله ایمان دارید بخدای و بتوراة و موسی و عزیر و توریت و در بکر بجهت
و بهر ایمان نداریم و گویند که خطاب با کافران نیز میباید سلمانانرا میگوید ای کسانیکه ایمان آورده اید
و زبان آمنوا نیابت باشد بر ایمان خود و منافقانرا میگوید که ایمان آورده اید بزبان و ایمان آورده اید

دو مومنان اسباب آنکه بگرویدند ایمان آوردند بعضی کتابها که بر ایشان آمده بنا کافران آنها که ایمان آوردند
بوی بعضی از ایمان آوردند بالله مخادعی وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ
فرستاده بالله رسول بر محمد یعنی قرآن الکتاب الذی نزل و بآن کتابها که نیز فرستاده بر پیغمبران قبل و جنس زمان
محققان میگویند بالله ایمان آوردند و بر نبوت انبیاء و بر ایمان آوردند بر صحیفه کشف عیان بالله ایمان
آوردند و بر آن رسول بتصدیق ایمان آوردند بر طریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقولست
که فرمودند یا ایها الذین آمنوا اشارتست بآنکه در طریق الله نفوس را جهد بلیغ مرتبه کرده و اثبات ادب نموده
چنانکه بر ایمان میکوید و جهد کن در قرب الاخلاص بوقت آنحضرت سید الطایفه قدس سره خواست که فرمودند که
بجهت اهل آنکه در ایمان آوردند و در ایمان تازه چند کردند و مشهور در آنم نظم دمی بحق زدن خود کن اگر ایمان
بخود منفعل شدن کفر است ٭ تا هر دو کشد بنده از سنت ٭ سوی خلق در آخود بیرنی ٭ خودی کفر است
نفع خویش کن زود ٭ که جزوی در حقیقت نیست ٭ خود وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ و هر کافر شود بحق آنکه وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ و بفرستادگان او وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و در روز دیگر فَقَدْ ضَلَّ پس بتحقیق
شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شده در غایت دور از قصد و مقصد بعد از مقصود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که
ایمان آوردند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بعیسی علیه السلام ثُمَّ آمَنُوا پس ایمان
آوردند و نوبه کردند ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بمحمد علیه السلام ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند
کفر را بانکار محمد صلی الله علیه و سلم لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدا آنکه بیامرزد ایشان را چه اعتبار بر کار نمی
آرند و عذر آنرا نه خواهیم امید ایشان بگفتن طغیان است وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا و نیست که راه نماید ایشان را
راهی که حق باشد بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقان را بسبیل تحکم است یا خبر کن بشارتی بِأَنَّ
لَهُمْ بآنکه ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک الَّذِينَ منافقان آنانکه يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ میگیرند کافران را
أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بدون مومنان أَيَبْتَغُونَ آیا میطلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ نزد کافران و آنان
دوستی ایشان را بجهت عزت فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستی که عزت لِلَّهِ جَمِيعًا مر خدای راست همه و هر که عزت سر از او نتوانند
و او دوستی را منفور داده که وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدرستی که نازل کرد بر شما فِي الْكِتَابِ
برای شما در مومنان فی الکتاب در قرآن حق سبحانه و تعالی فرستاده که با خود مکنید کافران دوستی را نفاق
نشست و نوشت کنید و آن آیه وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا و هر که قرآن فرستاده بود که

آن إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستی که چون شنیدید آيَاتِ اللَّهِ آیتهای خدای را از قرآن يُكْفَرُ بِهَا کفر آورده شود بآن
وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و استهزا کرده شود بآن فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس مشنید با کافران و مومنان حَتَّى يَخُوضُوا
تا وقتیکه خوض کنند و شروع نمایند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخن غیر استهزا إِنَّكُمْ إِذًا بدرستیکه شما اینصورت
و غایت کنید با ایشان مِثْلُهُمْ مانند ایشان در کفر إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ بدرستیکه خدا جمع کننده منافقانست وَالْكَافِرِينَ
و ناکرده کافران فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا در دوزخ همه ایشانرا الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ آنانکه انتظار میبرند بشما فتح
کنند فَإِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر هر آینه واقع شد فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ فتح از خدا قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ گفتند مگر نه ما
مرشد را با شما بودیم وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ و اگر شود کافران را نصیبی قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ
بهره از آنرو بیشتر غلبه کردن بر مومنان قَالُوا گفتند مگر نه گرفتیم عَلَيْكُمْ بر شما وَنَمْنَعْكُمْ و نگاه میداشتیم
و میساختیم شما را بکفر مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس خدا حکم کند بمومنان و منافقان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که غیر او
نباشد وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ و گردانیده نشود بدرستی که لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ مر کافران را عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مومنان در روز قیامت
سَبِيلًا حجتی که بدان بتوانند ساز بر شما بر دینی تند بر شما نازیر مومنان و میسیه إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
بدرستیکه منافقان يُخَادِعُونَ اللَّهَ میکنند با خدای و سلطان خدای در اظهار اسلام و اخفاء کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و خدا
خرد کننده ایشانرا در کفر و در پیشان با ایشان بود که روز قیامت ایشانرا نور دهند چنانچه مومنانرا وَإِذَا
قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ و چون برخیزند بنماز قَامُوا برخیزند مومنان كُسَالَى سست و تنبل يُرَاءُونَ
و کراهیت میکنند و ریا میکنند با مردم وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ و یاد نمیکنند خدای را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی و آن نیز بر حضور مردم نه در خلوت مُذَبْذَبِينَ
دارند و دل آن غیر با کردند که در رفت الْمَعْلُومُ آنچه معلوم است که ذکر کلمه زیاده کار آن کلمه نیست که غیر
خالص است بلکه آمیخته ساخته اند طمع دنیا و هر چه در دست بجانب آنکه مخصوص است ذکر کند الا در همه بر سر راست

واذکر الله اکثرا و مشافهان بر ایشان حکمت منزه بین در حالیکه متحیر و سرزده باشی لیک میان کسی که ایمان
لا یأتی فلا آیه ناگرده و پیمان الا بر زبان بانده ایمه آنانرا نیست و لا آیا آموزد و بیاموزد
باشد هر چه از قبایح و فضل الله دیگر فضل الله دیگر آنرا که خواهد سازد فلن تجد له سبیلا پس هرگز نیابی راهی حق
و سوء یا ظلما الذین آمنوا ای گروه مومنان ان تجدوا لکم فرض بگیرید کافرانرا اولیاء من دون المؤمنین
دوستان بدون مومنان ایا یعنی حالت فرقان اینکه باو مشرکان خدا دوست گیرید ارتضیتم آیا میخواهید ان تجعلوا لله
آنکه بدید خدا را علیکم بر خود تیز سلطانا حجت روشن ای دلالت که مؤید مطلب شما باشد
ان الذین آمنوا بدرستی که آنکسان که ایمان آوردند فی الدرک الاسفل من النار در طبقه زیرین اند از دوزخ بین عذاب ایشان
بیشتر از عذاب بیچاره ایشان ولن تجد لهم و هرگز نیابی ایشانرا نصیرا یاری دهنده و مدد دهنده استغاثه جمع کرده اند و شنا الا من تاب مگر آنکسی
که پشیمان شد از بد و بیزار شد از کفر و اصلح و کرد اصلاح و اعتصموا بالله و چنگ زدند بدین خدا و اخلصوا دین خود را خالص کردند
لله برای خدا فاولئک مع المؤمنین پس آنکسان با مومنان اند و سوف یؤت الله المؤمنین و زود باشد که دهد خدا
مومنان را اجرا عظیما مزد بزرگ و ایمان بالایمان شریک شدند ما یفعل الله بعذابکم چه کند خدا
آنچه میکند خدا بعذاب شما اگر شکرتم اگر شکر کردید مر خدا را و آمنتم و ایمان آوردید و ایمان
و تصدیق کنید بوحدانیت او اگر در حقیقت با ایمان آورید بلکه نجات شما بفضل اوست ما یفعل الله چه کند خدا
شاکرا دست خدای قدر و ثواب دهنده شاکران علیما دانا بحقوق شکر و ایمان لا یحب الله دوست نمیدارد
خدا آشکارا کردن بالسوء القول بد گفتن جهر بد را الا من ظلم مگر آنکسانرا که در دل کسی کرده ستم کرده اند خدا را
که گوش ظالم کند یا از و ظلم نماید و گفته اند در آنکس فراز قوم مضاف به قوات و او اطعام نداده اند نکند بر آن

کشیده و هر جا سید از بهر آنکه قوم مخاطب میکرد و محاربه بدان مخاطب عتاب کرد بندا و آورد بدان مخاطب عتاب که ندا آیه در عذر او قائل شد
که مظلوم را از ظالم شکایت جایز است و کان الله سمیعا و هست خدا مر حق مظلوم را سمیعا دانا علیما و دانا بحال ظالم
ان تبدوا خیرا اگر آشکارا کنید و طاعت او تخفوه یا پنهان بجای آرید آنرا او تعفوا عفو کنید یا عفو کنید از بدی
که شما از آن شکایت روا باشد عن سوء بر بدی که خدا آیت عفوا عفو کننده از عصیان با وجود قدرت
قدرت بر انتقام ان الله ان خدا قدیرا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کننده کسانی بر مزه آنرا بر ظلم ایشان بر عفو
مخلق شوند یا اخلاق باشد و تا کرم خدا قطع دارند از بر آن در گرد زند ان تکفروا بالله و بخدا
آنها که از شنوند بخدای رسولهم و پیغمبران او ویریدون و میخواهند ان یفرقوا بین الله آنکه جدا کنند
میان خدا و رسولان او ایمان او ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران او و یقولون و میگویند نؤمن
ما آمدیم به بعضی از پیغمبران و نکفر ببعض و کافر شویم ببعضی دیگر و اراد میگیرند ان یتخذوا
عزیر و کافر شویم بمحمد و عیسی صلوات الله و سلامه علیه اجمعین بین ذلک در میان میان ایمان و کفر سبیلا
میان ایمان و کفر راهی و حالت که ایمان بخدا آشنا نکنند و بکفر تصدیق رسالت
اولئک آنکسانند که هم الکافرون ایشان کافرانند حقا بکفر ایشان کافر انند حقا بکفری محقق شده
یعنی کافر اند در کفر خود و ایشان را عذابا مهینا خواری خوار کننده بر ایشان که ایمان آورند معتقد نیست
و الذین آمنوا بالله و آمده گرویده برای کافران و رسله و پیغمبران او و لم یفرقوا بین احد و جدا نکردند
آورده اند بالله بخدای بین رسله و فرستادگان او اولئک سوف یؤتیهم زود باشد که دهد ایشان را
ایشان را ایمان بلکه مهر کرده اند اجورهم مزد ایشان که ایمان آورند و کان الله و هست خدا غفورا
بدهیم مر ایشان را مزد ایشان را و کان الله و هست خدا غفورا آمرزنده سیئات ایشان رحیما مهربان ضعیف حسنات ایشان در اگر نقاسه آورده که
اخبار بود هر چه بهتر از حرف و فتحا و معاذ و اراد امثال ایشان را بجای بود سبب آمده گفته اگر نزد آنکه
که تورات بیک بار آمد بجای جا بجا موسی علیه السلام او در آیه آمده یسئلک اهل الکتاب سوال میکند از تو اهل کتاب
یعنی درخواست میکنند ان تنزل علیهم آنکه فرود آری بر ایشان کتابا من السماء کتابی از آسمان بیکبار تورات بیکبار
نوشته بخط خدا مر موسی الواح موسی با یکبار معاینه بینیم که فردی آمده با نام هر یک از ما تا ایمان آریم که تو رسول
باشد که تورات سوال آنکه چون این درخواست از روی تعنت و سمت بجابت نیافتی بجانب مصر فرمایند تحضرت صلعم

چون ازین سوال ایشان ملول مباش فقد سألوا موسى پس بدرستیکه سوال کردند یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشان اند در خواستند
از موسى علیه السلام اکبر من ذلک بزرگتر ازین بد خواستی که در آن وقت کلام حق را نشنیدند فقالوا پس گفتند
أرنا الله جهرة بنمای خدای را آشکارا عیان فأخذتهم الصاعقة پس فرو گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمده و
ایشان را بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رؤیت است دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی
من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بر ایشان معجزات موسى علیه السلام فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم ایشان را از
این گناه بسبب آنکه توبه کردند وآتینا موسى سلطانا مبینا و بدادیم موسى را تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود که بکشید
گوساله پرستان را ... بر آری نمودند ورفعنا فوقهم الطور و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب آنکه قبول
کنند و ایشان این عهد را بعد از قبول شکستند وقلنا لهم ادخلوا الباب و گفتیم ایشان را بر زبان یوشع علیه السلام
که در آیند بدروازه شهر ایلیا سجدا در حالتیکه سجده کنندگان باشند و ایشان ازین حکم اباکردند وقلنا لهم
و گفتیم ایشان را بر زبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید و از حد در مگذرید فی السبت در روز شنبه یعنی که
... مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند وأخذنا منهم میثاقا غلیظا فبما نقضهم میثاقهم
دو فراگرفتیم از هر یک از ایشان پیمان خود را و کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وکفرهم بآیات الله
و دیگر بجهة کفر ایشان بآیتهای تورات و باقران وقتلهم الأنبیاء و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق وقولهم
قلوبنا غلف و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما در غلاف است یعنی از دانش پوشیده محتاج بعلم کسی نیستیم با قلوب ما در
پوشش است فهم آنچه محمد صلی الله علیه وسلم میگوید ندارد و چنانست که میگویند بل طبع الله علیها بلکه خدای مهر نهاده است
بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب کفر و جحود ایشان فلا یؤمنون پس ایمان نمی آرند إلا قلیلا مگر اندکی چون عبدالله بن سلام
و یاران او و با ایمان اندک غیر معتبر وبکفرهم و دیگر بعقوبت ایشان بکفر ایشان بعیسى علیه السلام وقولهم على مریم
و بگفتن ایشان نسبت بمریم بهتانا عظیما بهتانی عظیم که انتساب بزنا بود وقولهم و دیگر بگفتن ایشان که
إنا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح عیسى ابن مریم عیسى پسر مریم رسول الله فرستاده خدا این وصف خدای است مر عیسى
را بود وما قتلوه و نکشتند او را وما صلبوه و بر دار نکردند او را ولکن شبه لهم ولیکن مشتبه شد بر ایشان
و شبه عیسى علیه السلام بر بعضی ایشان افتاد و این قصه در سوره آل عمران گذشت وإن الذین اختلفوا فیه و بدرستیکه آنانکه
اختلاف کردند در شأن عیسى علیه السلام لفی شک منه هر آینه در گمان و تردد اند ... و قتیکه ... ازو
که این ... مشغول شدند ... آغاز اضطراب ... گفتند اگر عیسى است پس یار ما کجاست

گویند شبه عیسى بر یهودا بود ... و دیگر گفتند او ... مقتول ... بود و گفتند اگر ... عیسى
و البدن بدن صاحبنا ما لهم به ... نیست مر جهودان را بعیسى و قتل او من علم هیچ دانشی إلا اتباع الظن مگر آنکه پیروی
گمان میکنند وما قتلوه یقینا و نکشته اند یقین بل رفعه الله إلیه بلکه خدای بر داشته است ... بجانب آسمان برد
وکان الله عزیزا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسى و انتقام از یهود حکیما حکم کننده بلعنت یهود
کننده بحکمت پسر مریم عیسى علیه السلام وإن من أهل الکتاب و نیست از اهل کتاب یکی إلا لیؤمنن به مگر آنکه ایمان آرد
بعیسى علیه السلام قبل موته پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه عذاب بود و آن ایمان با وی نفع ندارد و گفته اند
اهل کتاب ایمان آرند بعیسى علیه السلام پیش از مرگ عیسى و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید دجال را بکشد و همه اهل کتاب ایمان
آرند و ملل مختلفه از میان بر افتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسى علیه السلام حکم بمقتضای کتاب سنت پیغمبر ما کند
و چهل سال در زمین بماند آنگه متوفی شود و مومنان بر و نماز گذارند ویوم القیامة روز قیامت یکون باشد
عیسى علیه السلام علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب و بر نصارى بآنکه او را ابن الله گفته اند
فبظلم من الذین هادوا پس بستمی که واقع شده از آنها که بر دین یهود بوده اند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان
طیبات أحلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات که تفصیل آن در سوره انعام
بیاید إن شاء الله العزیز وبصدهم عن سبیل الله و بسبب بازداشتن و منع کردن از راه خدا کثیرا بسیار از مردمان یعنی تحریف
دادند حکم تورات و نعت پیغمبر را و بآن مردمان گفتند بدو ایمان نباید آورد که این پیغمبر موعود نیست وأخذهم الربا و دیگر بگرفتن
ایشان ربا را وقد نهوا عنه و حالانکه نهی کرده شده اند از آن در تورات وأکلهم أموال الناس و دیگر بخوردن
ایشان مالهای مردمان را بالباطل برشوت و غصب و بار دیگر وجوه محرمه وأعتدنا و آماده کردیم للکافرین منهم
برای کافران از بنی اسرائیل عذابا ألیما عذابی دردناک لکن الراسخون فی العلم لیکن راسخان در علم یعنی آنها که
علم شریعت بیاموزند و باخلاص در آن راسخ آرند منهم از بنی اسرائیل چون عبدالله بن سلام و اصحاب او والمؤمنون
و مومنان از مهاجر و انصار یؤمنون بما أنزل إلیک ایمان می آرند بآنچه فرود فرستاده است خدای بتو یعنی قرآن
وما أنزل من قبلک و بآنچه نازل کرده پیش از تو یعنی کتب الهی والمقیمین الصلاة و ایمان آرندگان بگذارندگان و بپای
دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع ایشان نماز مقرر شده بوده والمؤتون الزکاة و دهندگان زکوة را والمؤمنون
بالله و ایمان آرندگان بخدای والیوم الآخر و بروز آخر که قیامت است أولئک آن گروه که متصدق و
مصدق اند سنؤتیهم زود باشد که بدهیم ایشان را أجرا عظیما مزد بزرگ که آن دولت رضا و سعادت لقا باشد

إِنَّا أَوْحَيْنَا بدرستی که ما وحی کردیم إِلَيْكَ بسوی تو كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بسوی نوح وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ و پیغمبران را از بعد او وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ و وحی کردیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان
وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و دادیم داود را زبور وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ و فرستادیم رسولان را که قرآن بر تو
وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ
وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ

بالاتر گوش بایه طور حمد شد و فرستادیم رُسُلًا پیغمبران مُّبَشِّرِينَ مژده دهندگان ایمان را وَمُنذِرِينَ و ترسانندگان
دیگران را تا نباشد مر کافران را مَّا تَأْخَرَ تا آنچه خباست از فرستادن رسل حَكِيمًا محکم کار در آنچه نهد بر کار از امور نبوت و رسالت
حکمت است عیسی و محمد صلی الله علیه وسلم را احیاء مردگان را و مرده را زنده کردن و مجیء مسجد مختار گفتند که ای
محمد صلی الله علیه وسلم را احیاء مردگان را و مرده را زنده کردن و مجیء مسجد مختار گفتند که ای
ما از ای گنهکاران بود و از گناه یا نیست مفاد این حال جمعی از یهود بمجلس حضرت رسالت فرستادند که
شاهد ما که من هیچ پیغامبر انسان گفته شنیده نیستم و گواهی نداده آمده اگر انسان گواهی شهادت دهد لکن اللَّهُ يَشْهَدُ
ولکن خدا گواهی میدهد بِمَا أَنزَلَ نبوت کسیکه إِلَيْكَ بتو أَنزَلَهُ باتجز فرستاده است بتو که این قرآن است
و معجزه ایست روشن دلالت کننده بر نبوت تو أَنزَلَهُ فرو فرستاده از آنرا بِعِلْمِهِ علمش بعلم خاص و دانش کامل است
باشد قرآن بر نفسی که عاجز شد از بیان عین آن ارباب لغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو

وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و بسنده است خدا گواه بران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که کافرانند بنبوت تو یعنی
یهود وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردمان را از راه خدا بگمان خود محمد صلی الله علیه وسلم قَدْ ضَلُّوا
باز گمراه شدند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی نهایت رسیده زیرا که مسلمان شدند و اسلام جمع کرده اند
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که بودند کافران وَظَلَمُوا و ستم کردند مر محمد را بانکار نبوت او یا بر مردمان منع کردند
از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدا که بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه راه نماید ایشان را طَرِيقًا
راهی إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاوید باشند در آن بعهده مسلمان
آن وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم و خلود بر کفار در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدا آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمد مر شما را فرستاده بِالْحَقِّ بسخن درست آن کلمه ایمان است که قرآن
مِن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا خَيْرًا لَّكُمْ پس بگروید بدید مر شما را خیر باشد مر شما را وَإِن تَكْفُرُوا
و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدا را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست
پس کفر شما زیان نخواهد رسید كَانَ اللَّهُ و هست خدا عَلِيمًا دانا احوال شما حَكِيمًا حکم کننده در مباشرت
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب با یهود و نصاری است معتبر باید که لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ و غلو مکنید در دین خود و از حد مگذرید
در طرف نکوهش عیسی مگو نهاید تا نه یکی از اهل الملة گوید و نه ترسا بسوی مریم بسوی مریم بشارت نه داده
وَرُوحٌ مِّنْهُ و روحی از خدا عیسی و مریم را و بسوی بشارت نه داده
بل الهان آریه بجای آورد فرستاده و کلمه و خطاب برسالت عیسی صلوات الله علیه وَلَا تَقُولُوا وَلَا تَقُولُوا و مگوئید خدایان سه اند
یعنی از مقاصد آن بود الا آنکه اللهم عیسی و مریم و جبرئیل را بر سر تو که الله عبارت از ذات جبرئیست اقنوم الاب
ذات اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس این الاقانیم ثلثة ممکنات جوهر ثلاثة جوهر
باز نشد از تثلیث خَيْرًا لَّكُمْ باز ایستید که آن خیر شما إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ جز این نیست که الله خدای واحد است سبحانه
بزاد خود که در اهل هیچ وجه از وجوه او را نیست سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ بلکه او را مملکت در زمین یا در آسمان وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه

فرزندان که فی السموات وما فی الارض مر خداوند راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و مر خداوند راست ملک
خلق باشد و ملکی باشد و ملک و ولایت بر آنها کار بر همان ترتیب بر راستی حق میجاند از آنکه او ذو القدرة و جبروت است
کفایت مهمات و اولیاء بدو حق تعالی بحفظ است اه کار ایشان و مستقیم از یار و مددگار و در حضرت خدا
بجوان کنند ای محمد صلی الله علیه وسلم ایشان را بعبادت یکی و حضرت فرمود که چه چیز میکوئیم شما را تا عبادت میدارید گفتند
میگوئی او بوده نه قدیمست و بسیار میگوئیند حضرت فرمود که نیکو گفتید خدای عبادت باشد و موافق قول آنحضرت
آیه آمد که لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله و لا الملائکة المقربون از آنکه بنده باشد مر خدا را و هر عبد
ملائکه مقربین اشارت فرزندان حق سبحانه است بنده که ایشان میکند و لا الملائکة المقربون و از آنکه بنده اند و عبادت
فرشتگان مقرب علی کلام و بوده اند در سماء آمده که اینها حمله عرش اند و در انوار گفته که گویند ایشان اند بر حوالی
عرش و هم فی یستنکف و من یستنکف عن عبادته و یستکبر و در کنند از آن و یستکبر و در کنند از آن فسیحشرهم الیه
پس فرا خواهد حشر کند ایشان را بسوی خود جمیعا جمله ایشان را جمع کرده فاما الذین
آمنوا و عملوا الصالحات فاما آنکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده فیوفیهم اجورهم پس بتمام بدهد خدای
مر ایشان را مزد ایشان را و یزیدهم من فضله و بیفزاید خدای ایشان را از فضل خود و اما الذین استنکفوا
و استکبروا و اما آنکه از بندگی حق استنکاف و استکبار کرده اند فیعذبهم پس عذاب کند ایشان را
عذابا الیما عذابی دردناک و لا یجدون لهم من دون الله ولیا و نیابند ایشان را از حق دون الله یاری و دوست و آیا
و در بیابان و مددگار یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم ای آدمیان بتحقیق آمد بشما حجتی از پروردگار شما
از نزد پروردگار شما که آن محمد صلی الله علیه و سلم است و انزلنا الیکم نورا مبینا و فرستادیم بسوی شما
نوری روشن و ظاهر که قرآن است فاما الذین آمنوا بالله پس آنانکه ایمان آوردند بخدای تعالی و اعتصموا
و چنگ زدند بکتاب الله و ایمان و بر دین او و سوسه شیطان فسیدخلهم پس در آرد ایشان را
فی رحمة منه در فرو شکر خدای تعالی و فضل و در بهشت و آن رحمت و فضل مقرر شده و یهدیهم الیه و
و بنماید ایشان را بسوی خود یا بانچه وعده کرده مر اولیا را صراطا مستقیما راه راست و اسلام و طاعت در دنیا و طریق بهشت در آخرت
از جابر بن عبد الله الانصاری منقولست که من بیمار بودم رسول خدا بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا اولاد نیست
و من کلالة ام یعنی والد و ولد ندارم مرا خواهر هست یستفتونک طلب فتوی میکنند از تو در میراث کلاله
قل الله یفتیکم بگو خدای تعالی حکم میکند در کلاله ان امرؤ هلک اگر مرد بمیرد و جهان در گذرد که

لیس له ولد باشد مر او را فرزندی یعنی پسر و دختر و هر دو باشد اخت را ما قدر از میراث بر نمیکند
و له اخت و مر او را خواهری باشد فلها نصف ما ترک پس آن خواهر را باشد نیمه آنچه گذارد از مال و هو
یرثها و آن مرد میراث میکیرد از خواهر ان لم یکن لها ولد اگر نباشد خواهر او را فرزند اگر مرد میراث
بر مال آن فرزند خواه مذکر باشد خواه مونث و دلالت مرد اند کرت چه مونث حجب برادر نمیکند فان
کانتا اثنتین پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فلهما الثلثان پس ایشان را دو ثلث و ثلثان
از آنچه ترک است و ان کانوا اخوة و اگر باشند برادران او برادران و خواهران رجالا و نساء مردان
و زنان فللذکر پس مر مذکر را باشد از میراث مثل حظ الانثیین مانند بهره دو مونث یبین الله لکم پس بیان میکند خدای
احکام میراث را که برای شما ان تضلوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه در وراثت است از آنکه مبادا که
گمراه گردید والله بکل شیء علیم و خدا بهمه چیز در مصالح عباد و در مصالح و مهمات علیم و الله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید اوفوا بالعقود وفا کنید بعقدها که با یکدیگر میکنید یعقود
شرعیه عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن احلت لکم حلال کرده شد بشما بهیمة الانعام چهارپایان
بمنزله چهارپایان آن از جنس نباشد نه از شتر و گاو و میش بزها یا جانوران مثل آهو و نخچیر و گاو کوهی و گور
یا خصوص گاو بطون انعام در دین ایه الا ما یتلی مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما در این سوره و هو خوردن
علیکم الآیة الآیة غیر محلی الصید و نباشد حلال دارنده شکار صید را و انتم حرم و حلال کننده شما احرام و بشیخ و حجره
بمنزله احرام شما حلال آنکه آنچه و شتر باشد و از احرام کند که در حال احرام بر شما حرام است ان الله یحکم ما یرید بدرستیکه
خدا حکم کند در حال احرام آنچه خواهد یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا تحلوا حلال مدارید
حرمت شکنید شعائر الله شعائر خدا را که مناسک حج را نشانها است از دین حق آورده اند که حکم الله کرام و شریع حق بر یکدیگر
و از شعائر است چه بیکدیگر و چه با غیر و با بیگانه در حیوت بیت الله آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد گفت خدا را چه
چه خبر و عورت میکنی با حضرت سالار و پیغمبر آنکه خدا را بیکی میدانند و مر اقصد بیت الله مر اقصد بیت الله کنند و بر اقامت صلوة
و ایتاء الزکوة و مواظبت بر آنچه مر آنچه از خوردنی و پوشیدنی است امر را امر آنها باشند که کار با ایشان
از این قطع رسانم بر دم و این سخن با ایشان و میان مسلمان کرد بلند بود و دین فرو قبول کنم و حضرت رسالت
هنوز از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که زبان شیطان سخن کند کافر آمد و غارت بیرون رود
بحج حظم بیرون آمده و شتران صدقه و آنچه یافت از اموالست بدینه غارت کنی در عام الفتح در رسول صلی الله علیه و سلم

سورة المائدة

باحکام تعبد تعالی فرموده بودند چون بتعظیم رسیده نه آواز تهدید حجاج شنیدند و عظمت کعبه را دیده بتخریب
غارت کرده و با خاک یکسان کرده و از استرسم بهدیه بکعبه میبردند صحابه تا نتوانستند مانع شدند حضرت
که هدیه بالقلائد گردانند این چنان بود که شاید آیه که حرمت شعائر الله شکنند ولا الشهر الحرام و حرام
شهر حرام را هتک کنند ولا الهدی و نه هدیه را که نامزد کعبه باشند ولا القلائد و نه قلاده باشد و نه قلاده
بنزی بود که گردن چهارپایان میکردند از پشم و رشتن قربانها بغیر آن تا معلوم شود که هدیه است و تعرض نکنند
ولا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانه محترم که عازم زیارت اند و شنیده شود مطلب قاصدان حرم فضلا
من ربهم و رضوانا که مؤمنانند زیارت خانه بجهت آن که عبادت و بسبب تجارت و اگر کفار آیند بمطلب نیکو رسند و رضوانا
و مطلب مؤمنان شنیده شود و آن کافران اصلاح معیشت دنیا و زبان آورد و که مؤمنان حج است و اذا حللتم
و چون از احرام بیرون آیند و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید و لا یجرمنکم و بر آن ندارد شما را
شنآن قوم دشمنی کردن کافران قریش ان صدوکم که بازداشتند شما را از عمره عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام
ان تعتدوا آنکه تجاوز کنید و کذر نید از اعتقاد آن چه باید که اخذ اموال تا قاصد
حرم کنید حلال بود آیه نازله بر محلل مسموع شد که در سید در حالتیکه از احرام بیرون آیند و کفار از آمدن شما و قلاده
امان نیست و تعاونوا و باید که یکدیگر را علی البر بر نیکوئی که صلاح است بر آن و بر تقوی و پرهیزکاری و
بدی و تعاونوا و باید که یکدیگر را علی الاثم و العدوان و بر گناه و تجاوز و تعدی و اتقوا الله و بترسید از خدای تعالی
و مخالفت مکنید و بپرهیزید از مخالفت و مخالفت مکنید و بپرهیزید که کرد فرمان
بکنید و اتقوا الله و بپرهیزید از خدای تعالی بلا اشتباه چون فاتقوا الله و بترسید از خدای تعالی ان الله شدید العقاب بدرستیکه
خدای تعالی سخت عقوبت است بر نافرمانان حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بدر
رفته از بدن او و نه باشد و الدم و خون و نه گوشت خون تا باشد اخراز آن محرم و نظر و تحریم و الخنزیر
و نه گوشت خوک تا باشد و ما اهل لغیر الله و آنچه از آن کرده باشند یعنی بلند کرده باشند مرغ خدا را از دیگر ذبح او مراد از ذبح کفار است که بنام
لات و عزی و غیر آن میکشند و المنخنقة و نه گوشت جانوری که گلو مرده باشد یا گلو آن که بند از
خناق میکردند تا بمیرد پس بمیرد و المتردیة و نه آنچه سنگی چوب زده باشد تا مرده باشد و النطیحة و آنچه
از بلندی افتاده باشد و مرده باشد یا در چاهی افتاده و بمیرد و النطیحة و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده
و ما اکل السبع و آنچه درنده باشد درنده و مرده بود الا ما ذکیتم مگر آنچه دریابید شما از زنده ذبح او را و در
باشد یعنی بعد از جستن خود را حرکت دهد و هنوز خود را بجنباند تا ذکیتم علی النصب و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده

بر سنگها که بر حوالی خانه حرام منصوب و آن سیصد و شصت سنگ بود و ان تستقسموا بالازلام و آن که بر آن
تیرها که آورده بودند و در آن فی بیان مکروه نبود و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و بر قیمه بالام هلاک بود حرام است
بر ذات شما ذلکم فسق و آن تیر حرام است که طلب قسمت کنند بالازلام بتیرها القداح بتاء و ذال و عرب
بدو بر کمان تیر انداختند و آن قداح سه بود یکی بر آن زاهی خدای تعالی و جدا نماک و دیگر بر آن سیئه و دیگر خط کرده
یکی مجاور بهمدیگر بوده که بر آن نوشته که امر ربی و دیگر تملا ربی و بوده آنکه آنرا تسمیع گفته اند که
خاطره پس یکی از آن کار کردی تیر دیگر جدا می دهد و بر آن دو تیر آمدی و آن خط که بهمی بیرون آوردی
اگر نوشته بود که امر ربی فعل آن کردی و اگر نوشته بود که نهی ربی نکردی و اگر نماند بیل بود که مسلسل حکم آن کار کردی و اگر هیچ بیرون آوردی
باز رجع بخیر ربط کرد و گفته اند مراد استقسام در ازلام است یعنی طلب خیر آن کنند و بالازلام تیر آن دو
و الاستقسام استقسام و اهتمام بر ازلام بسیار بوده بر آنکار ای اجتماع و اختلاف و خصال و اختلاف و نصب و ذبح و ان تفسقوا
فسق بیرون رفتن است از فایده اسلام و شریعت اگر ترا ست بر صدق اگر برادر را بخواهند و باشد که اگر غرور و میکنند
الیوم امروز که بسبب آیه و فرض قبول کردن اما نمیشنوند کافران من دینکم از اهل دین شما یا از رجوع شما بدین
اسلام فلا تخشوهم پس نترسید از نشته ان اهل و اخشون و بترسید از من این نماز و دیگر عرفه و حجت الوداع
فرود آمد در آن حضرت بر ناقه عضباء بود و بعد از تردد ایام حضرت و در زیر آیه الیوم اکملت
آن روز که کامل کردانیدم لکم برای شما دین شما را آنکه احکام آنرا فرض نموده بود و اتممت علیکم نعمتی
و تمام کردم بر شما نعمت خود را که حج کعبه را و دیدار من و رضیت لکم و پسندیدم برای شما دین
اسلام دینا دینی باکره تا از بعد بنها فمن اضطر پس هر که بیچاره ماند مخمصة در گرسنگی
و نماند طعام او در مجاعت که نرسد غیر متجانف لاثم در حالتیکه مایل نباشد بسوی گناهی یعنی نخورد
باز دادن از حد رخصت خدای تعالی فان الله غفور پس بدرستیکه خدای تعالی آمرزگار است مر او را در این گناه رحیم
مهربانست بر او که بکلان رخصت داده آورده اند که عدی حاتم و زید الخیل طائی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و از زید الخیل
پیاده بخدمت آنحضرت آمدند از رسول الله ما در جای میباشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری بهمه آنچه بگیریم
و سگان آن و مرغ و آن چه جانوران بتنی میکرد یعنی از آن چه بگیرند ما در جای میباشیم و سگان آنکه شکار کنند
و مرغ شکاری و مرغ جانوران که بر سیدن مالک گفته اند و حق تعالی نمرده که در آن حرام و حلال گفته باشند آیه
آمده که یسئلونک از تو می پرسند ما ذا احل لهم چه چیز حلال کرده شد ایشان را قل احل لکم الطیبات

بگو حلال کرده شد بر شما پاکیزه که بنام خدا ذبح کرده باشند مگر آنچه ذکّیتم و دیگر حلالست شکار آنچه تعلیم دادید من الجوارح
از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز خواه از طیور چون باز و چرغ و جز آن مکلّبین در حالتی که شما مؤدب
معلّمید ایشان را تعلّمونهن و آموزانید جانوران شکاری را مما علّمکم الله از آنچه شما را آموخته است خدای از طرق تأدیب
و آنجنانست که از پی شکار روند وقتیکه خواهند و سر دهید یعنی رها کنید ایشان را و بخوانید او باز آید و شکار را نگاه دارد
و نخورند فکلوا پس بخورید پاک و حلال مما امسکن علیکم از آن چیز که جانوران شکاری نگاه داشتند از برای شما
و بعضی و رقصها از شکار مرغان شکاری این شرط نگردند چه تأدیب طیور تا این حد متعذرست واذکروا اسم الله و یاد کنید
نام خدا را علیه بر آنچه که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید و گفته اند بسم الله اللهم اهد ناصده و زمانیکه
کلب و رسم الله نیز کفایت است واتقوا الله و بترسید از خدای در بنا و آنچه حرام کرده ان الله سریع الحساب
بدرستیکه خدای زود حسابست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد الیوم یعنی در روز نزول این آیه احل لکم
الطیبات حلال کرده شد بر شما ذبایح بنام خدای وطعام الذین اوتوا الکتاب و طعام آنهاکه ایشان را کتاب
داده اند یعنی یهود و نصاری و از ذبایح و غیر آن حل لکم حلالست مر شما را وطعامکم حل لهم و طعام شما نیز
حلالست ایشان را و دین آن چه شما ذبح در نام خدای میکند والمحصنات و دیگر حلالست بر شما زنان پارسا
من المؤمنات از آنها که گرویده اند این رسیدن اولویست و اگر نه امت نیز حلال است والمحصنات و دیگر
زنان پارسا من الذین اوتوا الکتاب از آنهاکه ایشان را کتاب داده اند من قبلکم پیش از شما و محصنات
نزدیک امام شافعی رحمه الله آزادها اند پس امت کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزدیک امام اعظم رحمه الله عفایف اند
پس بقول او حرایر و اما از کتابیان مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد اذا آتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن
مهرهای ایشان را محصنین در حالتیکه شما بدان نکاح عفت و صلاح جوینده غیر مسافحین نه مجاهر باشید
بزنا ولا متخذی اخدان و نه فراگیرنده دوستان نهانی ومن یکفر بالایمان و هرکه کافر باشد بدانچه ایمان بآن
واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فقد حبط عمله پس بدرستیکه باطل باشد کردارهای او
وهو فی الآخرة و او در آن سرای من الخاسرین از زیان کاران است یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اذا قمتم الی الصلوة چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فاغسلوا وجوهکم بشویید رویهای خود را از منبت
شعر راس تا منتهای زنخ در طول و میان نرمه گوش در عرض وایدیکم الی المرافق و بشویید دستهای خود را تا مرفق
که مفصل ذراع و عضد است وامسحوا برؤسکم و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رحمه الله نظر بلفظ هر سر را باید که تمام

مسح باید کرد و نزد امام اعظم رحمه الله مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رحمة الله میگوید اندک که اسم مسح
بر وی اطلاق توان کرد کافیست وارجلکم و بشویید پایهای خود را الی الکعبین تا آن استخوان بیرون آمده
از هر دو جانب قدم بر مفصل میان ساق و قدم است و دیگر آنکه حکم بکسر لام بطریق جوار خوانده اند آنجا که عذاب من رجز
الیم و حفص بنصب خوانده عطف بر وجوهکم وان کنتم جنبا و اگر باشید جنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید
وان کنتم مرضی و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد او علی سفر یا در سفر باشید او جاء احد منکم
یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلا جا یعنی محدث باشید او لامستم النساء یا بسوده باشید زنان را بمباشرت فلم تجدوا
ماءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا مسافت میان شما و آب جائی باشد از شما یک میل یا ازان بیش یا نفس متنفی باشد
و یا آب در جائی بود و آلت استقا یافت نشود یا مبغوض شوند و شما قیمت آن ندارید فتیمموا صعیدا طیبا
پس قصد کنید بخاک پاکی هر چیز پاک از جنس زمین بود الا خاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم وایدیکم در رویها
و دستهای خود را منه از آن خاک بدو ضربه یکی برای روی و دیگری برای دستها ما یرید الله نمیخواهد خدای در آنچه
فرض کرد از غسل و وضوء و تیمم لیجعل علیکم من حرج تا بر شما تنگی فرا گیرد ولکن یرید و لیکن میخواهد لیطهرکم
تا شما را پاک گرداند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوبست ولیتم نعمته و تا تمام گرداند نعمت خود را
علیکم بر شما بانکه رخصت میکند شما را در تیمم لعلکم تشکرون و تا باشد که شما شکر گوئید مر نعمتهای او صاحب بحر
الحقائق فرموده که معنی این آیه بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنماز که معراج است
در رجوع که بمقام قرب است پس رویهای خود را که مدار توجه بدانست اگر دهای بشوئید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک
سازید از مسک علایق دارین و تعلق ماسوا فی الکونین و مسح کنید سرها خود را یعنی نعمتها بنهاکنید در راه حق و پایها را
از طین طبیعت و قیام با نانیت غسل دهید و اگر شما را جنابتی رسیده از التفات بغیر پس پاک سازید نفوس را از سیاهی
و دلها را از روئیت طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از آرایش بغیر و سر السر را از لوث وجود که تو در
از آن گشتن تر است وجودک ذنب لا یعادله ذنب جهت ای به پندار وجود آلوده خود را پاک سازید کین جهار
سالک رو را نماز میکند واذکروا و یاد کنید نعمة الله نعمت خدا را که انعام کرده علیکم بر شما باسلام و شرایع آن
ومیثاقه و یاد آرید پیمان او را الذی واثقکم به آنکه با شما پیمان بست یعنی عهدیکه خدای بست با شما در روز
الست یا بیعتیکه در لیلة العقبه با پیغمبر صلی الله علیه و سلم بستید که بر سمع و طاعت بیعت کردید اذ قلتم چون گفتید شما
سمعنا شنیدیم این قول ترا واطعنا و فرمان بردیم امر ترا گفته اند مراد بیعت رضوان است که در تحت شجره واقع شد.

بر دعاء صدیقه و دار کین مرد و بهمت ملک مرگ خواهد آمد الله العزیز و اتقوا الله العزیز و بترسید از خدای عزیز و از امور نصف
انگشتی جان ان الله و در سنیا که علیکم بالصدقه و اتقوا با آنچه در سینها مخفی است یا ایها الذین آمنوا
اگر مرده مومنان قولوا لهم باشید و بیاد کنید کمان بهی و بلغه بر آنچه ای سینها الحیوه کو باید بر سی علیکم
در میان غبار و شمار یعنی غبار و شمار مشتاق قوم تشنه کرده از مرگ کان علیکم الصوم اما آنکه علی الکبیر در بالای
و فقط عبد الکتب کتب علیکم و علیکم قولوا علی کبیر و بالکبیر بر مرد کار و مجهول کان کما کمر تبه قوم
اقربیت فباسین بدرگرد کما هو مومنان در مقام جواب بود ظهر علی کن فانکه در و الابدال در بهم زند عاقل
عمل عمل طاعت بیک آیه دین دولت رحمل ما بیجا و اتقوا الله و بترسید از خدا و ظلم و منکر که اتقوا الله
بدرستیکه خدا دانا است بما تعملون با بچه میکند از ظلم و عمل و اتقوا الله الذین آمنوا کرده آنکس را که
ایمان آورده اند و قولوا قولا سدیدا و بگوئید سخن راست و ظاهر سنوده کرده اند و عده این آنکه یصلح لکم اعمالکم
و یغفر لکم ذنوبکم و آمرزد برای شما از ضلالت و اگر بیان کافر شدند و کذبوا و تکذیب کردند فقد فاز فوزا
عظیما آنکه رسیده اصحاب رسیده اند بعید بجا و این آورده اند که حضرت رسالت صلعم و غزوه عطفان
بجوار بیشه از محاربت تعلبه نموده و الیف شتر یافته با همتر خود در حضور با حضرت تمام را بکجا جهاد تصاحب
شدند و شکر اسلام و اسید بدر قدم در و فتیکه یاران بار بوده بود و حضرت و در تنها شمار یاران در بهاء خرمن نظر نموده
و بها آنچه بر درخت فکنده اعراب شاره کرده و هر خود را گفته اند بیا بکه محمد صلی الله در رسالت این درخت بکنند نموده
و بیاران از دور و در بیرون محاربه و دست نوان آب حضرت با شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک ابو بیشه
کیست که ترا نجات بکشد و شمر از تو نگاه بر کند حضرت فرمود که الله یمنعک خدا ترا منع کند و مانع و نگاه دارنده
نی ظاهر جبرئیل علیه السلام رسید و شمشیر از دست جدا بیخ شمشیر از دست دیو بیفتاد و سید علیه السلام
آنرا برداشت و بر سر دشمن رفت و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت لا احد یمنعک اصلا اسلام پس کلمه شهادت بگفت
و مسلمان قوم باز رفته اسلام و عورت کرد و این آیه فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کرده کردید کان
اذا قوما ان یبسطوا الیکم ایدیهم یا که نیت خدا را از آنها دور کرد و هم قوم جمعی قصد کردند و هر چیز خورند
و تا بجان ان یبسطوا الیکم آنکه بکشند بدستیکه فکف ایدیهم دست شما ایدیهم و دست شما از بقتال و لا کف ایدیکم
و نیز دست شما از شما و اتقوا الله و بترسید از خدا و عرف الشان از شما بکه در شان این آیه و بعضی بر آنند که نزول این آیه در قصه
بنی نضیر است که قصه آن حضرت که آمد و قتیکه آن جماعت الشان را فرستاد بود جهت دست عامر بن مرغ با بنی نضیر در سوره حشر

خواهد بود الله الله العزیز و اتقوا الله العزیز و بترسید از خدای عزیز و اتقوا الله و بترسید از خدای و کردگان تعالی و یعلم الله و در حدیث آنکه یوم الموعود
با بکه در قولکل کسی مومنان که در سماء است و هر چیز در باشد و ارشد او است و اتقوا الله الله و بترسید از خدا ترس تعالی
رشاق یعنی تقوا الله بیان آنکه در مرافقت موسی علیه السلام و محاربه با جباران و اذ قال موسی
و بیاد کنید از آن وقتی که قال موسی دوازده تن بهتر بیکی از سبطی با تفتیش احوال قوم خود گفته با یا ملت آن
و فاء قوم خود گفتند بدان بیان صورت این قصه بر وجه اختصار چنان است آنچه بجا وعده داده بود بجا
کرد حق سبحانه بعد از ایجاد ما وارد بجا بمرد ولایت تمام بر بنی اسرائیل آن دار و دوا بین مواضع در آن وقت مساکن جباران
بود و آنها را تمام مسکن بود مردمان بلند و قوی ابود ندا از بقیه قوم عاد بجهت شکر و عرض عرق شد و صورت
اسرائیل استخلص قرآن آن بر رسید که بعرض عقد رسید و بلد بهزار و ده و در بر بهی بر ارباب آب
و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از شمار جبار بود که هر یک کافی جواب بیکار باشند
با قوم خود در تدبیر بجا رفته و نقبا را تجسس احوال جبار بفرستاد ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند
کار و اجرع با عاق ان عق میکنند در آنکه قد و سه هزار قد و بعضی دو سه هزار ده و در بر بهی بر ارباع آب
و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از شمار جبار بود که هر یک کافی جواب بیکار باشند
با قوم خود در تدبیر بجا رفته و نقبا را تجسس احوال جبار بفرستاد ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند
کار و اجرع با عاق ان عق میکنند در آنکه قد و سه هزار قد و بعضی دو سه هزار ده و در بر بهی بر ارباع آب
و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از شمار جبار بود که هر یک کافی جواب بیکار باشند
با قوم خود در تدبیر بجا رفته و نقبا را تجسس احوال جبار بفرستاد ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند
کار و اجرع با عاق ان عق میکنند در آنکه قد و سه هزار قد و بعضی دو سه هزار ده و در بر بهی بر ارباع آب

عهد وفا مکرد با حق بی بهره بود وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
و تحقیق چند دیگر آمدیم ایشان را بنامه که بیان کردیم بر ایشان و مع علم بر ایشان هدی و رحمت مر گروهی را که ایمان آرند
فارسی یعنی بتحقیق ما فرستادیم مر ایشان را نامه که بیان کردیم آنرا بر علم هدایت و رحمت مر گروهی را که ایمان آرند
یا نامه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و مشاهده آیات و اسرار و مخاطبات بجوار الله الحکم میکرد الله سبحانه و تعالی
یا نامه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از جایگاه قرآن یعنی صفت دیگر بجای آن صفت بجهت صلی الله علیه و سلم
و مع ملک یا اهل کتاب توریت یا اهل سازندگی و مایه فاسده وَتَرَكْنَا أَخْطَأَ و ترک کردیم نه بهره نام اما فَكَفَرُوا
اما بجحد بنا یا بآیات او بدان و در توریت از نشانهای پیغمبر آخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه مر تو مطلع
میشوی عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ بر خیانتی از ایشان که خیانت نکردند چون ابن سلام و
اصحاب او فَاعْفُ عَنْهُمْ پس بگذار و از ایشان در گذر و بکشد ایمان آرند وَاصْفَحْ و درگذر از ایشان
اگر آزار تو نمایند وَقُلْ بگو سلام عَلَيْكُمْ بر شما باد السَّلَامُ سلام
نیکو کاران را وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ و دفع کنند بنیکی بدی را أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ
نظر آن یا ماهره که حضرت عیسی علیه السلام دلال بود و با آنکه گفت محل الصلاة الله و بر مرقد یا ابن نسب
أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
تفسیر آن یا ماهره که حضرت عیسی علیه السلام دلال بود و با آنکه گفت محل الصلاة الله و بر مرقد یا ابن نسب
أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
تفسیر آن یا ماهره که حضرت عیسی علیه السلام دلال بود و با آنکه گفت محل الصلاة الله و بر مرقد یا ابن نسب
أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
تفسیر آن یا ماهره که حضرت عیسی علیه السلام دلال بود و با آنکه گفت محل الصلاة الله و بر مرقد یا ابن نسب
أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
تفسیر آن یا ماهره که حضرت عیسی علیه السلام دلال بود و با آنکه گفت محل الصلاة الله و بر مرقد یا ابن نسب

بدرستی که بتحقیق از ترسندگان الله در روشنائی که دفع کننده ظلمت و ظلمات است وَكِتَابٍ مُبِينٍ و کتابی روشن
گفته اند مراد حضرت رسالت در بحر الحقایق آورده که و چه تمام آنحضرت نبود آن کمال را چنین که حق سبحانه و تعالی
از ظلمت که عدم بود آورده و نور وی بود که اول ما خلق الله نوری بعد از آن عالم را از ظهور نور وی
موجود گردانید و در نقد النصوص شرح فص النصوص مذکور است که مشاهده و معاینه وجود خلایق حضرت حقیقت نور
و از حقیقت محمدیه انوار احدیت صلی الله علیه و سلم که حضرت اصحاب جامع جمیع کمالات الهی است بعد از آن
و واضح میزان مراتب اندلالات ملکی و جبروتی و انسانی حضرت عالم الانسان حضرت عالم الانسان صور و فضایل و ادوار
صور و تکمیل ادوار الا اشارة بقوله صلی الله علیه و سلم انا سید ولد آدم و لا فخر و آدم و من دونه تحت لوائی
نظم آنچه اول بود بدیدار محبت بود نور جان اول و هم صبح ریب بود نور جان این نور مطلق زد علما
گشت عرش و کرسی و لوح و قلم بلکه عالم از نور پاکش عالم است یک علی در بیت و آدم آب است نور او چون اصل
بود ذات او چون معطی ارزاق بود واجب آید دعوت هر دو عاشق دعوت ذات بیدا و پنهانش
بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ راه نمایها یعنی حقایق بصیرت بود بکتاب مَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ آنرا که بیری خشنودی او کند فَلِنَفْسِهِ
بطلب بهای آن از نفاق کافر راه حوت یا سبیل او الاسلام که طریق بهشت است وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا و هر دو آن را نشناخت
مَنْ عَمِيَ الظُّلُمَاتِ آنرا که بکور باشد یکی جهل الی النور مرو شناسای ایمان مانفس باطل را بنور باد آن و نوفق خود
وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ و نیستم من بر شما نگاه دارنده تا اگر تو بایمان بر راه آنکه بحق قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بدرستیکه
کافر نیستم تا نگاه دارنده شما فَإِنْ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفت بدرستیکه خدای آنکه وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابن مریم
ابن مریم و گفت یهود عزیر ابن مریم فایدهٔ قول ابن نزد نصاری
یعقوبیه اند و اطلاق قول بشان یهود کرد که بیشتر بیهود بر عادت ظاهر است چه مادر اقدس بر والد بر مادر است و مادر حادث شد
و قوت است نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است و اصغر از پدر و در اصل اکبر اصل اکبر قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بگو پس کیست که ملک باشد
و منع کند مَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از ارادت الله چیزی یعنی کی مانع تواند شد ان اراد اگر خواهد إِنْ أَرَادَ بِكُمْ
أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا اگر اراده کند بشما زیانی یا سودی وَأُمُّهُ و مادر او وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا آنها که در روی
زمین اند همه جمیع و مادر او فهو بند قادر بر جمیع سایر ممکنات و چنین عیسی را مقدر کرد الله مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها مَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشان يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند
آنچه خواهد قادر بر خلق او است و اصل و ماده می آفریند چه آسمانها و زمین بی خلق میکند از ماده و صاحب
و زمینها و اشیا میکند از اصل چنین نیست چه آدم از خاک و از اصل چنین نیست چه حسن گرداند از دین بالا از مردی بی آن

حواد او در بیابان از بیم موسی علیه السلام وَقَالَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خدا بر هر چیز با قادر است وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ
و گفتند یهودان و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ آنکه ما پسران خدائیم و دوستان او هستیم وَأَحِبَّاؤُهُ و در صورت دوست او در آخرت
قربت و منزلت ایشان را بیحجاب نموده که در قربت بیالایش خطاب کرده یا ابناء احباب ایشان خواند نه یا ابناء بالایش
و در کتاب تحریف کردن و دوال بر دیگران بر کارش جمله خواندند که اگر ما بر ما تبکیه و آخِتَاؤُهُ و دیگر گفتند
مادر سعد از ان خدا قَالَ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ پس چرا عذاب میکند شما را بِذُنُوبِكُمْ بگناهان شما و آن عذاب بیقطاع است
در آخرت بسوی ایشان بدوزخ آیا نه شما مخلوقات بشر هستید از خدا که آفریده است بلکه شما آفریده گانید مِمَّنْ خَلَقَ
از آنها که خدا آفریده و بجهت بیاید از میان برنگی و بجا بدا آن خواهد یَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ آمرزد هر کرا بخواهد
تا بیامان بخواند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا بخواهد و آنها حاضر کاشد لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ
و مر خدا را پادشاهی آسمان و زمین حکم فرمودن بدان و درین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنها باشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
و بسوی او بازگشت هر است يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بتحقیق آمد شما را فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ
میکند اندر شما بر حق عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی و فتور آمدن رسال مِنْ أَنْ تَقُولُوا تا نگوئید
تا بامانه تا بیان بشیر وَلَا نَذِيرٍ و نه ترساننده فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ پس آمد شما را بشیر وَنَذِيرٌ و ترساننده
سوی شما بر کرامت وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدا بر هر چیز با قادر است
اگر خواهد رسولان بسوی شما فرستد جنابچه در مدت هزار و هفتصد سال رسان موسی و عیسی علیهم السلام بود و هزار پیغمبر
فرستاد اگر خواهد فترت انقطاع با سال رسان را بدو فترت جنابچه در مدت شش صد سال میان عیسی و محمد
علیهما السلام بود و شما را عذر نباشد آنرا بی امر رسول خالد بن سنان العبسی از عرب بدین آیت منت نهند بر بندگان که در روز
انکار و بی مهلتی و غیر رسالت منقطع بود من بشما بشیر و نذیر فرستادم بیت تا یکی بود ظلمت باطل بود جهان
عالم از آرزو عشق او نور حق گرفت وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ یاد کن چون گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم خود را که بنی اسرائیل
بودند يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدا که فایده بر شما جَعَلَ فِيكُمْ
چون کرد میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند در حج امت این مقدار پیغمبر مبعوث فرستد که در آنجا مَلُوكًا
وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا و کرد شما را پادشاهان بعضی مملوک و فرمان بر و بعضی را بر فرمان بود و مدعا مالک لقب حق دید با منازل مثل واسع است
و در آیت بیست جهت منازل مَلُوكًا تَمْلِكُونَ و بداد شما را از مرغ و سلوی و سایه ابر و شما فاق ابر بحر وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ
أَحَدًا

آنچه

آنچه بداد هیچ کسی را مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمان زمان خود يَا قَوْمِ ای گروه من ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ بزمین پاک
کرده شده که ولایت شام است باطور و حوالی آن فلسطین و بعضی از اردن و اصح آنست که آنجا را بیت المقدس
المقدسة است الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ که نوشته است خدا مر شما را که شما مسکن خود را بر آن جهاد دیار جباره
و جبابره آن زمان از آنجا نرسیده بودند وَلَا تَرْتَدُّوا و بازگردید عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ بر پشت خود فَتَنْقَلِبُوا خاسرين
از فواید آن دار و در آخرت از ثواب رب العباد قَالُوا يَا مُوسَىٰ ایشان گفتند ای موسی إِنَّ فِيهَا
بدرستی که در آن مقدسه قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی اند متعدی و قوت در شوکت آنه مقاومت با ایشان نمی برند وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا
ما در نیائیم در آن زمین حتی يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون آیند ایشان از آنجا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا
پس اگر بیرون آیند از آنجا بجلاء و ادبار آن سیم بلکه نادانی فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس ما در آیندگانیم بدان قَالَ رَجُلَانِ
گفتند دو مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ از آنانکه ترسیده اند أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا انعام کرد خدا بر ایشان
بایمان و نبات بر مال و ایشان بوضع و کار ملوک بنی اسرائیل گفتند ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آیند بر جباره
از بابی که ایشان نگاهبان ایشان اند در به کنند تا تنگ کرد و بصحرا رها میکند فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس چون در آیید آن
در بدو چه گفتند فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ پس بدرستی که شما غالب اید زیرا که ایشان خشم چند میدان آورد اند چه کیل
این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا و بر خدا توکل کنید و بر خیر
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هست یاد دارند کان مر وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند اند با موسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا
آنجا بدرستی که ما هرگز در نیائیم درین ولایت مادامُوا فِيهَا مادامیکه ایشان درین زمین اند فَاذْهَبْ
دو کس را نصرت میکنی و بحق دو کس با ما در نیستند فَاذْهَبْ أَنْتَ پس برو تو وَرَبُّكَ و پروردگار تو فَقَاتِلَا
پس جنگ کنید إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین مجلس خواهد ارشاد کرد خدا بجهاد رسول و کعبه را در اندر
از رب باردن بوده و درست معنی صدت پس با روان کجا از دبر بر گشتن بود سید گفته اند و کلام قالوا موسی این
قول قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ من مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي
و برادر خود را فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدا کن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان این گروه بیرون فرمان
از دایره فرمان قَالَ گفت خدا فَإِنَّهَا پس بدرستی که آن مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام است بر ایشان نه در آیند
در آن مدت مالک شدن بر آب و نان مسافت سه فرسخ أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردانی میخورند در زمین

که مشتق و بیرون آمده بود بر سر علیه السلام و چهل سال در بعد از رهبر مگر دان بود و نه بر صلاح عزیمت مگر کرده
و قاتلنام رفتن بر آن بجا آمد و بیاد او را نامزد جات کرده بود قوله آن کرد بعد از چهل سال علیه السلام
بابعضی از بنی اسرائیل که ماند بود بر رفت او را بیکار بکاری قدر بیابانی بود و الحق آن کرد موسی و هارون
وفات کردند و هارون علیه السلام بر موسی و او را و الیشان جوانان تو ان رسید بنو عمد آن و شمع را بیعت داد و الیشان را
بود بیعت کردند و بوشع علیه السلام رفت و ولایت او بیکی و اهلیا بگرفت و بنیا و جبایان برانداخت و بر اختیار آمده
که چون موسی علیه السلام بر تو و عاد لفت که حکم بندگی جهان سال مگر دان تا موسی علیه السلام از آن عمل شد حق تعالی
با او خطاب کرد که دیگر حکم کرد و بخیر و مگر کشتی فلما آتاه بس از بنده مال صالح یا قوم الکافر بهتر بر گرده
فاسقانی در تبیان آورده که خطاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که قوم موسی پیغمبر کشته بودند نور بر الیشان
اندوه محو کرد که چون بنی فاتا سنز او را نفرمیر موسی علیه السلام تا بشنو آنرا نقل کنیم و نخواهد سیاه پاک حتی آدم
خبر و بسر آدم که از مسلمانان بودند قابیل و هابیل و الحق خواهد براست و درست و خبر الیشان بطریق
اجمال است که جواهر بطریق بیرون و خبری چون بیشتر نزدیک بیشتر ندادم جاریه یک کلی بطریق بعوام مطلق و یکی میداد آنکه با
قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در روایت حسن بود و قوام هابیل البود آنکه بیکی اند و او و جمال جمالی نداشت
چون از رسیدند آدم البود از اقلیما قابیل نام زکر کرد و اقلیما را قابیل هابیل قابیل الیشان چگونه با نمود گفت خواهر من از
و با من بود بود او و من از بود او آدم علیه السلام گفت حکم خدا آنچه خواهد بود و بانفه مراد این است اقلیما قابیل
مسلم نداشت تو با هابیل الیشان اندر دست بیرون آنچه خواهد بود مهیا آدم و مود اگر الیشان بیرون را
نیکی اگر بیک زنا آنکه با بجه متوانید زمان هم کر مقبول کرد اقلیما آن و با تعالی سبحانه زین قصه خبر
داد و از قربانی بجهان قربانی کردند بیشتر تفرت حسنه بیک الیشان قربانا تقرب حسنی بغیر بانا هابیل کشت بیشتر دار
بود بیرا فرید که قابیل بود میدانست جهاد در دو بر مرکوی نهاد و خبر که در اگر زمان من قبول نکرد در نزد آنکه
و قابیل حسد آن سازج بود بر بیشتر بنده که مانده جهاد در دو بر جان من بوشع نهاد و با خود گفت اگر قربان من قبول نشود
و اگر قربان او من است اقلیما خواهد خود با هابیل ندارم فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الآخر قبول کرده شد قربان یکی از الیشان که با هابیل بود
که آتش بیشتر بود و از آسمان فرود آمده گوسپند را بخورد و لم یتقبل من الآخر و مقبول نشد از آنکه
قابیل بود آتش از قربان او در گذشت و بخورد و از طفت نگشت قابیل آتش خشم اشتعال در آمد و در
حسد و بدا بصر بر او اشاره کرده قال گفت هابیل لاقتلنک بتحقیق که بکشم ترا بکشم ترا آنکه قربان تو پذیرفته شد

و الزان مردود قال گفت هابیل انما یتقبل الله من المتقین جز این نیست که قبول میکند خدای تعالی از پرهیزگاران
که در قربان نیت خود را خالص ساختند لئن بسطت اگر بیاشانی و دراز کنی الی یدک بسوی من دست خود را
لتقتلنی تا مرا بکشی ما انا بباسط یدی من نیستم دراز کننده یدی الیک دست خود را بسوی تو لاقتلک تا ترا
بکشم لانی اخاف الله بدرستیکه من ترسم از خدای رب العالمین که پروردگار عالمین است با آنکه با هابیل فهمی نماز
قابیل بود و اما ضلیم شد و قتل او از ترس خدا بود انی ارید بتحقیق من میخواهم ان تبوء آنکه باز گردد تو باثم
بمعصیت گناه و قتل من و اثمک و باز گناه تو کشتن من بر الیشان بوده و این از نفت از هابیل بود فتکون
حقد آنکه فتکون پس باشی تو صاحب این گناه من اصحاب النار از اهل زمان دوزخ اند و ذلک جزاء الظالمین
این است پاداش ستمکاران که فتحت طوعت کند فطوعت له نفسه قتل اخیه پس آسان کرد بر قابیل بدی را دام او را نفس او
قتل اخیه کشتن برادر او را و اندانت کاو را بجهان کشید ابلیس لعنه الله شیطانی بر او مقنات مر خزیدن کرد بر زمین آن
مرغ را بر سنگ زد تا سنگ بکرد و بر دو تا کوفته شد بر قابیل صبر کرد تا هابیل را در خواب بسر سنگی خاد
فقتله پس کشت او سنگی تا بگر بر سر او زد تا کوفته شد بر قابیل فاصبح من الخاسرین گشت از زیان زیان کاران در دنیا
با کفر نیست مرد و بود و مطرود بود در آخرت نظایر است که گفت عذاب بابل رنج تمام او را و اخوا بود جنانچه امام
ثعلبی در تفسیر خود آورده که قابیل آن که بیاشانی بر او را چه بجه بود او را بر بیشه برد و بر بیشه کرد و بر بیشه گفت
و این عباس آورده که بکمال کشید نا کشته شبوی گرفت سیاه بطور قابیل فدیه در زندگی هر وقت که میکشند
بخود و بسیار بنگ آمده فصبح من النادمین صبح کرد از آخرت میکشید و بر زمین ندامت میکشید
و هر دو را بکرد خود آورده و اندوه نداشت از آنچه خبر کرد و در خاک کرد از آنچه دیده لیواری و در آن خبر فرمانها و خاک بر آن بیشه گفت
فاری الله تعالی گفت قابیل کی ای هابیل بن آدم کیف یواری آیا عاجز شدم از آنکه بکشم اخی غراب ترا آنکه بکشم
این زاغ در این حال فواری سوأة اخیه بپوشد سوأة اخیه بپوشد بر برادر خود را آنکه بیشه طریق با هابیل را در خاک کرد
فاصبح من النادمین پس گشت از آنچنان پشیمان و پشیمان شد و بکشت و گویند ملامت او در آن بود که بدو مادر او
بتر ای کرده و اما حد او صاحب شد و ندای شنیده که کن خاطیا ابدا بعد از آن قابیل هر کرا دیده میشد بیشه کرد تا کاه
او را آخر بیت بر سر او زد تا خود تا بجا کشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل کتبنا علی بنی اسرائیل نوشته ایم
و حکم کردیم بر اهل بنی اسرائیل انه من قتل نفسا آنکه هر که بکشد کسی را بغیر نفس یا آنکه او را بکشد با فساد در زمین فکانما قتل الناس جمیعا

أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ يا آنکه بدار دنیا دچار کردد یا باشد در راه بسبب قطع طریق یا بدار نفی شود یا حاصل
ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا این عذاب ایشان است که بمحاربان یا که بمرد مدار کشتن یا بآلات حیله که سلاح است کرده در مرد را بر جنگ
یا که قطع دست و پا بمخالف یکدست و پای سوی چپ یعنی دست راست و پای چپ یا که سوی منفی از قبیل مال یا بنفی از قتال یا بنفی از ممالک فَلَمَّا أَحْيَاهَا آن کس که زنده کرد مالک یعنی حیات بسبب آنکه عفو کرد مقصود از آن
کلام ترهیب آخر تر بعد فنای دنیا و عجایب عقوبات نفوس وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و در آینده که آمدند بسوی ایشان رُسُلُنَا
فرستادگان ما بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات آشکار کننده یا حجتها واضح ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستیکه بسیار از ایشان
بَعْدَ ذَلِكَ بعد از ارسال رسل و انزال آیات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ در زمین از اسراف کنندگان بودند
یعنی تجاوز از حد اعتدال بان اسراف در قتل ناحق که نسبت از حدود او امر و نواهی که آورده اند که رسول است و خصوص حضرت
همه اگر چه بحسب حضرت ساعت صلی الله علیه و علیهم سلام آمدند و بشرف اسلام مشرف نگشته بآیات جناحیت اعتراف کردند
بهوا آمد بر بنا مراج چندان بی التفات نداشت بجا رسیده مورث ضلال ایشان بود رسانیده بحضرت ساعت
ابن زیاد ایشان شتر ایشان را نزد یک جبل العبد بود و فرستاد و چند روز در آن موضع بسر برده شیر و بول شتر
می آشامیدند تا مرض ابن ابی صحت مبدل شد بر صحت اتفاق کرده و بازده شتر صاحبه آنحضرت را ادا نموده رهای
بقبول نمودند بسیار که مورد رسول آمد و با چند نفر از عقب ایشان رفت بدیشان رسیده مقاتله کردند
و باقی سیار را که فرقه دست دیای دریده و غارت جرشم و زنان ایشان را مجروح نمودند تا شهید شد حضرت ابن ابی حال
و وقت رفتن جابر با بحث سوار علیه ایشان فرستاد و او تند کرفته دست مکر ابی بسته نزد آنحضرت آورد و بحیات
آیه فرستاد إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جزا این نیست جز اینکه یُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ محاربه کنند با خدا و رسول او
وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و بشتابند در زمین فَسَادًا از برای آن و کرد قطع طریق و قتل غارت أَنْ يُقَتَّلُوا آنکه کشته شوند از
اگر که راکشته باشند و مال نبرده آوَيُصَلَّبُوا یا بکشند و بر دار کشند و مال برده أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ یا بریده شود
یا بریده شود سهمها و پایهای ایشان از خلاف یعنی دست راست و پای چپ یا که کفته اند تا بقتل گفته اند
یا بنفی از الْأَرْضِ از زمین یعنی از شهر بشهر بدان جهت که در هیچ موضعی قرار نتوانند کرفت که کرفتار
غارت نکردند یا بنفی از خوف بوده بشنوند امام اعظم رحمه الله نفی حبس فرموده کافر را در شهر دیگر مسلمانان بدند
پس حضرت ساعت نفرمود که کافرست و مسلمان این نظر کرده و مسلمان جرشم کشند بنا کاه این را بصلوب خشند
ذَلِكَ لَهُمْ این جزا و مذکور شدند برای ایشان خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری در سرای محنت در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَمُرْمَتِ

در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ بجهت بزرگ گناه إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه حکم الله است
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا پیش از آنکه قادر شوید عَلَيْهِمْ بر ایشان اگر محارب سفر است و توبه کردند بعد از اسلام آورد
خواه بعد از قدرت برد و خواه بعد از آن سمه صعود کنکو رند از و تا تکلف نکنند و بجز مال ایشان مطالبه
نتوان کرد و اگر از مسلمانان است که قبل از قدرت برد توبه کرد مالک بن انس رحمه الله کوید صعود و از وی مطالبه
و رم نتوانند کرد و قول امام شافعی رحمه الله آنست که قبل القدرت علیه بنوبه او صعود الله تعالی قبول شود و حقوق
آدمیان فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده کناه است بتوبه رَحِيمٌ مهربان بتوبه
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای کروه مومنان بترسید از خدا وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و بطلبید و بسوی او
یعنی آنچه نزدیک شوید و توان کرد در طاعت تقرب بحضرت او و کلی جامعه در این باب آنست که دست بکرد فرقت بحضرت الهی
ملاحظه اوامر و نواهی است در طایف قیصری کوید سبل تجرید بالحال از ریاضت و تزکیه احوال از تجرب و تخلیص النفس
از خلط خطوط دور کشتن لازم آورده که وسیل عابدان بفضایلست و از آن عالمان بعلایلست و از آن عارفان
بتزکیه سایل عابد حالا تو صبا و عید عالم بکمال شناسد راه رود و عارف بمعاینه راه نظر کند عابد نکند در این آیه
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا و قعودًا عالم نظر بین آیه وارد او بنظر وافی ملکوت السموات عارف این کلام
نکند رد که قل الله ثم ذرهم ثم قد هم بر طریق سبح الاسلام خواجه عبد الله انصاری فرموده آنهر و سایه بودم تو نوشی کر
کسی تو از طلب نیافت من خود از تو طلب یافتم نظم ابن طلب از طلب تو داده ۞ کنج ابن کس بر مه کشاده ۞ این طلب
در دهام از تجاذب ۞ رستن از بیدا و بار رفت ۞ این بی مهر احسان کو نوشیده ۞ تا بدین عیب مایه نیند
قطره و اتفاق که بخشیده ۞ منصف کرد ان بدیدا با خویش ۞ وَابْتَغُوا و بطلبید إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و وسیله وجهاد کنید در راه او
و باعداء ظاهر و باطل وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید بسبب اعمال و امر بجز الفایق آورده که درین آیت
فلاح را بجهاد حصر نسبت که اما آنها رستکاری حقیقی دست نمیدهد از آن ایمان که اصلا آنرا است در مرده خلف و مدد
الحجت نظمات شرف الدین ابی سعید دوم تقوی کن منبع اعمال عرشید و عنا ۞ اخلاص حرمیست و سالک ان ۞ تا کعبه
نجات بیابی بوم ۞ اخلاص و اتقا وسیله دان فخار ناموست ۞ اورا بطاعت و عارف بسب آنچه از مکاری و اوصاف
بیرون آید و جهاد و جهاد و آن اصحاب آن باید بهت و انبات میت و موصوف در حرم حرمه آن تیر که وجود باز رسته نبود
شهود رسته بیت جون جلوه کند نور شهود از تن عنب ۞ از ظلمت هستی فرو تاتار ماند ۞ از جهره وحدت نکشن
بر رده کثرت ۞ تا در نظرت نکرد بسیار نماند ۞ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند بر سنتی اصنام

دیگر که بمجلد و عذاب کردن لو ان لهم اگر باشد ایشانرا ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه
و مثله معه و مانند آن همه یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس کافران باشد لیفتدوا به تا آنرا فدای
نفس خود کنند من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد
و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست در آن روز عذابی دردناک یریدون میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد
میکنند ان یخرجوا من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ و ما هم بخارجین منها و نیستند ایشان بیرون آیندگان
از آتش و لهم عذاب مقیم و مر ایشانراست عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقة و مرد دزد و زن دزد را
فاقطعوا ایدیهما ببرید دستهای راست ایشان چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی رحمه الله و ده درم
نزد امام اعظم رحمه الله و سه درم نزد امام مالک رحمه الله و زیادت چند آنچه باشد از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته
باشند چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا در مسجد و پنهان بردارند جزاء بما کسبا خدا پاداش
میدهد ایشانرا پاداش دادنی بآنچه کرده اند و آن برگرفتن حرمت در مال مومن نکالا من الله عقوبت میکند ایشانرا
عقوبت کردنی صادر از خدای تا بیدار شوند و باز دارد دیگرانرا از چنین عمل مثل النکال والله عزیز و خدای غالب است در
حکم خود حکیم دانا بحکمت آنچه در حکم میکند فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه بعد از ستمکاری خود یعنی
از دزدی و اصلح و بصلاح آرد کار خود را برآنکه تراضی خصم کند و جازم باشد برآنکه باز بدزدی عود ننماید فان الله
یتوب علیه پس بدرستی که خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار
گناه اوست رحیم مهربانست بر وی که در محشر او را رسوا نکند الم تعلم آیا ندانستی خطاب بآنحضرت است و مراد امتند
یعنی دانستند ان الله آنکه خدای تعالی له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها
یعذب من یشاء عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید و یغفر لمن یشاء و می آمرزد هر کرا میخواهد
یعنی سارق را بعد از توبه والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز از مغفرت و تعذیب تواناست یا ایها الرسول
ای فرستاده خدای خطاب تشریف است که آنحضرت را علیه السلام بلقب یاد کرد و انبیاء دیگر بنام مخاطب میساخت
چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی بن مریم ءانت قلت چون نوبت
بخطاب حضرت رسالت مآب رسید او را بصفتهای کامل خطاب کرد چنانچه یا ایها الرسول یا ایها النبی لا یحزنک
الذین اندوهناک نگرداند ترا آنکه از روی عناد یسارعون فی الکفر می شتابند و خود را می افکنند در
کفر من الذین قالوا از آنانکه گفتند آمنا ایمان آوردیم با دل آن گفتن بهت بافواههم بزبانهای خویش و لم تؤمن قلوبهم

و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند و من الذین
هادوا و بعضی از آنانکه یهودی دین دارند سماعون شنونده اند قول للکذب برای آنکه دروغ بندند
بر تو جهود آن بود که از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنودیم و نشنیده بودند یا
یهود مدینه بودند سماعون لقوم آخرین شنوندگانند مر گروهی دیگر که لم یأتوک نیامده اند بمجلس تو مراد یهود
خیبراند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار تو بدیشان میرسانیدند نزول آیه را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف
اهل کتاب بزنا گرفتند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود یهود بملاحظه بزرگی ایشان نخواستند که
که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب پیغمبر که تنزیل کرده اند رجم نیست بنی قریظه است به
و حلیف او نیز بدیشان فرستید تا حد زانی از وی بپرسند اگر گوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر رجم
فرماید سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان باز آمدند بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان نهادند و اسلاف
یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت آمدند تا از حد زانی محصنین پرسیدند حضرت فرمود
بحکم من برضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم آیه رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم میباید کرد
ایشان منکر شدند و گفتند که خدای در توریت فرموده که ایشانرا بحکم چهل تازیانه طلا کرده بقیر زنند تا پشت ایشان
سیاه گردد و روی سیاه کرده باژگونه بر درازگوش نشانده گرد منازل بگردانند آن حضرت با خبر داد که
دروغ میگویند و ابن صوریا که در عالم ایشانست میداند که حکم توریت رجم است بعد حضرت فرمود که میان مردم
در فدک جوانی ساده روی و سفید و یک چشم که او را ابن صوریا گویند دانا ترین همه اهل زمین است بتوریت باید
میان یاد شما در حکم توریت حکم باشد گفتند آری حکم او را راضی باشیم آنحضرت بحضور او امر فرمود و بعد از چند روز
او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت پناه گفت میان من و میان شما تو حکم باشی
که دانا ترین یهودی ابن صوریا قبول کرد حضرت سوگند داد او را که بدان خدای که توریت نازل کرد بر موسی که دریا برای
شما بشکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی بر شما نازل کرد دانید که در کتاب شما حد زانی محصن رجم است
یا نه ابن صوریا گفت اگر نه ترس آن داشتم که توریت بسوزد و اگر دروغ گویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی تو بگو که خدای
تو چه گفته حضرت رسالت صلی الله فرمود که خدای من چنین حکم کرده که چون چهار گواه بر زنا محصن و محصنه گواهی دهند رجم
بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بحق خدای موسی که در توریت نیز همین حکم فرموده اما علماء ما بخاطر اغنیاء بنی
اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کرده اند نزدیک در مسجد حق سبحانه از حال

ایشان خبر داد بحرف الحکم فغیر مبدل گشتند یعنی آیه رجم را پس تبدیل نمودند بعد از آنکه وضع آن را در موضع خود
و بعوض آن جلد و تعزیر مقرر ساختند یقولون میگویند یهود خبر ایشان را بمحمد ص که ایشان حکم تحریف
محمد صلی الله علیه وسلم بحکم کنند فخذوه پس قرار گیرید آنرا قبول کنید فخذوه و اگر این حکم نباشد
و بجز آن باشد فاحذروا پس بترسید از قبول آن ومن یرد الله فتنته و هر که اراده ضلالت یا فضیحت بالک
او را فلن تملک پس بدست نتوانی آورد مالک آن نتوانی شد له من الله شیئا از خدا چیزی در دفع آن
فتنه اولئک آن گروه الذین آنانند که در ازل لم یرد الله نخواست الله ان یطهر قلوبهم که پاک سازد از نوث
کفر و انکار حق لهم مر ایشان را فی الدنیا خزی رسوائی در دنیا رسوا باشند عذاب و حد زنا و سرقت
ترسند ولهم فی الآخرة و در آخرت در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ است که دخول در دوزخ سماعون
للکذب این گروه شنوندگان دروغ اند بر آنچه دروغ است اکالون للسحت خورندگان حرام اند یعنی رشوت را حکام
فان جاؤک پس اگر بیایند بسوی تو فوجهک که حکم کنی میان ایشان او اعرض عنهم یا روی
بگردان از ایشان چه بیاید صحبت صاحب آنحضرت صلعم در این آیه میان حکم داعراض او ان یعرضوا و اگر روی بگردانی
از ایشان فلن یضروک هیچ زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را و ان حکمت و اگر حکم کنی فاحکم بینهم
بالقسط پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل ان الله بدرستی که خدا یحب المقسطین دوست میدارد
عدل کنندگان را در حکم ولیف یحکمونک و چگونه میسازند ترا حکم و عندهم التوراة و با ایشان است توریت
ایشان را است فیها حکم الله حکم الله در آن حکم خدا است بر جرم ثم یتولون پس ایشان میگردند و اعراض میکنند من بعد ذلک
از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وما اولئک بالمؤمنین و نیست این گروه باور دارندگان بکتاب
خود را بحکم تو انا انزلنا التوریة بدرستی که ما فرستادیم توریت را فیها هدی و نور در وی راه نمودن و
و نور روشنی که ظلمات را رفع کند یحکم بها النبیون حکم کردند بتوریت پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا
آنکه انقیاد کرده اند حکم خدا را للذین هادوا بر آنها که متدین اند بدین یهودیت
و حکم کرده اند علما ربانیون و الاحبار و زاهدان ایشان نیز بر آن بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه نگاه داشته
شده بودند بدان از حفظ توریت یعنی تکلیف آن از تحریف و تصحیف وکانوا علیه و بودند بر آن کتاب
شهداء گواهان بر بیان آن کسند براستی چنانچه این صورتها فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان
در اجرای احکام حق مترسید و اخشون و از من ترسید در حکم بدین میکنید ولا تشتروا و بها ثمنا بآیات من احکام
من ثمنا قلیلا بر بهای اندک اگر رشوت یا اشارت رجاه یا بیاد ومن لم یحکم و آنها که نکند بما انزل الله
با آنچه خدا فرستاده است فاولئک هم الکافرون پس آن گروه ایشان کافران اند کفتا علیهم و نوشتیم
ربی اسرائیل فیها در توریت ان النفس بالنفس آنکه یک تن را بکشد قصاص یک تن و نیز تقریر کنیم
خون بخون یکتن را و العین بالعین و دیگر حکم کرده ایم چشم بچشم والسن بالسن و زبان بزبان
و دندان بدندان والجروح قصاص و زخمها قصاص فمن تصدق پس هر که تصدق کند و آن چیز که حق او است
ممکن باشد چیزی است بدان و در آنچه صاحب آن گناه توان دانست چیزی از شدن بوست یا شکستن استخوان
حکم بآن باید کرد فهو کفارة له پس تصدق او کفارت گناه او باشد یعنی عفو نماید تهو پس آن تصدق کفارة له کفارة
بود مر گناهان مصدق را یا کفارة مصدق عفو کند باشد بسقوط قصاص از وی و اجر عفو کند و آنها را بیاید ومن لم
یحکم بما انزل الله و هر که حکم کند بما نجز خدا که نازل کرده است و در عرض نیک نفس و دفع
کشتن و قطع پس آن گروه هم الظالمون ایشان اند ظالمان که وضع حق میکنند و غیر موضع آن وقفینا
و در آوردیم علی آثارهم بر پی ایشان بعیسی ابن مریم بر پی عیسی بن مریم را مصدقا در حالی باور دارنده بود
لما بین یدیه آنچه بر آن چه پیش از او فرستاده بود و آتیناه و دادیم او را الانجیل فیه هدی
در وی راه نمودن بتوحید و دادیم او را راهها و نور و روشنی للمتقین و پند دهنده مر پرهیزگاران را و لیحکم
اهل الانجیل و باید که حکم کنند اهل انجیل بما انزل الله بآنچه خدا نازل کرده است در انجیل و من لم یحکم
بما انزل الله و هر که نکند بآنچه خدا نازل کرده است فاولئک هم الفاسقون پس آن گروه بدرون فسق اند از حکم خدا یا از ایمان از انکار
حکم خدا و انزلنا الیک الکتاب و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را بالحق بدرستی و براستی مصدقا و راست
کننده مطابق است لما بین یدیه آنچه پیش از آن بود از حق کتب سابقه و مهیمنا علیه و نگهبان است
بر کتب که محو و اثبات آن میکند از تغییر و تبدیل هر چه در آنها تغییر میشود از دروغ و راست مشهود باو کلوات مر آن کتب را
بصحت فاحکم بینهم پس حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدا فرستاده بتو از حرم و تسویه در قصاص
این آیه ناسخ حکم تخییر است که قبل از این گذشت ولا تتبع اهواءهم و متابعت مرو از روی آنکه نازل در حالتی که مایلی
عما جاءک من الحق از آن چیزی که بتو آمده است از حکم و آیات لکل جعلنا منکم مر هر یکی را از شما ساختیم
شرعة شریعتی و منهاجا و راهی روشن و طریقی آشکار که مقصود علیه السلام در کتاب و منهاج الطالبین تحقیق

وَكَوْنَهَا آمِنَةً كَمَا هِيَ الْيَوْمَ وَجَعَلَ أُمَّةً وَاحِدَةً مُتَّفِقَةً مُصَافَّةً شُمَّارًا بِكَ آمَنَتْ مُتَّفِقٌ بِرَبِّكَ مُلْتَ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ
وَلِيَكُنْ بِرَبِّكَ مُتَّفِقًا شُمَّارًا فِيمَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس بشتابید در دوستی بخیرات که انواع شرایع مختلفه مناهج عصری و تاسیع از ملاحی منیر
شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس بشتابید در دوستی بخیرات که بر بسیار بخیرات که انواع شرایع اِلَى اللَّهِ بسوی خدا مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
بازگشت شما هر فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا بدان بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ با آنچه در سید
دران اختلاف میکنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ و دیگر فرستاده بر تو حکم کن میان ایشان بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
با آنچه خدا فرستاده و نوبت نقل آنکه آن مرد ابعد از احبار یهود بالیکه بکرد در سگ و ندو بر ندیر کرد ند که میان ما و برادر
تو محمد صلی الله علیه وسلم شاید که او را در ازه میرم و شنیده و نزدیک نی بسبب صلح بوده اند و لکفته ندای محمد و آنچه
که از شرایع قوم و اما نیان این نیز چنین مقابلت فو کنیم ما از ان اما ضرر مو در تصدیق با تو افتد میکند که کردن
میان ما و قوم و ما و اما نیان صفو بهتر است و تراحل باز نیز اطرد قضا جنان حکمی کن که رضا با ما شر صلاحت از اسلوا ایکه
حق بهاد در سوال و اقرار قبول ملتمس ایشان نخواهد فرمود کفت حکمی فرستاده خدا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی
از روی هوا ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ و خود را از ایشان از آنکه ترا بفریبند أَنْ يَفْتِنُوكَ که ترا بفریبند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ
از بعضی آنچه نیز فرستاده بدان تو فَإِنْ تَوَلَّوْا بس اگر روی بگردانند و اعراض کنند از حکم مستقل أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ بس ما کاری جز
ایشان از ان جهت که میخواهد خدا أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ که بر سانند بر ایشان عقوبتها بسبب آنکه کناه
ایشان در خلاف حکم تو وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستیکه بسیار از مردم نافرمانند و از قبول
این آیه جهودان کفته اند از حق کفته اند أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیه يَبْغُونَ میطلبند در صدر زنا و قصاص خیبر
بحکم زمیت در قرآن راضی نمیشوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا و کیست نیکوتر از خدا حکما لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
برای قومی که یقین میکنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم است آورده اند که عبادة بن صامت رضی الله عنه
با این بلی در مجلس حضرت سلطان مخاصمت کردند و در وصایه بیعت مرا از طایفه یهود و دستانند که در نواب بعید دوبد
ابن ابی منتظر منتظر قرآن بود امر فرمود بدست خدا و رسول از سر نزد از کرد و مرا در دست خدا و رسول است عبادة بن الصامت
کفت من اندو بدره روزگار و حوادث لیل نهار مرتبه و از ظاهر بود و از نیست و معاشر یهود کفتند کز نزد ما رحم
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره کروه کان لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ از اکیر یهود و نصاری
بودوستی بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ بعضی از ایشان دوستانند و هر حق رابیچه موافقت ایشان بود از مخالفت تمام مسلمانان
و هر کز از شما الا از دست آرد دیکر موافقت و معاونت ایشان میکند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ هر که از شما دوستی کند
با ایشان باشد این غایت بد کیست از دوستان ایشان و دوستان ایشان و دشمنان ایشان و دشمنان ایشان و دشمنان ایشان
کروه مسلمانان اکر بر نقض عهد ظلم میکنند فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ پس می بینی تا ای مخاطب در دلهای ایشان بیماری
یعنی ابن ابی و اتباع يُسَارِعُونَ فِيهِمْ وی شتابند در دوستی و یاری جهودان يَقُولُونَ میکویند تَخْشَى
أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ از آنکه بر کردد بر ما روزگار سختی بجنبه کار بر شود و هلاک شود و هلاک مسلمانان خلاص
حق بجانب تقاضی اند بدیشان باطلک از نزد فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ پس شاید که خدا بیارد بالفتح فتحی از برای
علی باران امور فتح کیرت با تسخیر سایر ممالک و بود جمیع مرتد و کدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا فرستد از نزد
او نزد خود بقتل مرتد و اخراج ایشان فَيُصْبِحُوا پس بامداد کردند فَأَصْبَحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ
بر آنچه پنهان داشته اند در تنهائی خود از موالات یهود با مسلمانان کاهی بر آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدیشان بیشتر بالان
نادِمِينَ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و کویند مومنان چون بکر را أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آیا اینها که سوکند خوردند
بِجَهْدِ أَيْمَانِهِمْ بغایت اغلظ سوکند خود إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ بدرستیکه ایشان با شما اند و از روی برده بنا
در دیده با شما و معلوم است که در دیده میکنند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل شد عمل ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس کشتند
زیان کاران با فضاح در دنیا و قوات ثواب آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه مومنان مَنْ يَرْتَدَّ هر که
هر کز بر کرد از دین خایبت مرتد خود مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ از دین خود این آیه اخبار میکند صریحا و در غیب بخبر وقوع آن
و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مرتد شدند الا ابابکر و عمر و عثمان و علی و بعضی از بحرین بعضی از دادن
زکوة باز ایستادند و جمهور مسیلمه کذاب طلوحه اسد و سجاح کاهنه مرتد شدند و جنوب بیشتر ایشان اعتراف نمودند
و خدا آخر داد که بر نزد کرد در دین حق با او بود و کار تجاوز ماند فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدا
قوم يُحِبُّهُمْ او دوست میدارد او ایشان را وَيُحِبُّونَهُ و ایشان او را دوست میدارند او را أَذِلَّةٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ متواضع و مشفق و مهربان با مسلمانان أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ سخت دل بر مرتد منافقان کافران
و این قبیل اند مردم یمن بود و مرد بنا فارسیان یا اشعریان که حضرت صدیق از تردد آنها بود هو سوی اشعری بر زبود
هم قوم بود یا انصار بجهادان در روز فارسیه که دو هزار مرد بود ندارند و بجهاد بر کشنده و
از سایر قبایل عرب در تفسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنه و سعید بن جبیر رضی الله عنه بر اند که این قوم ابو بکر
صدیق رضی الله عنه اند و حضرت صحابه و از مهاجر و انصار که با هل ردت جهاد کردند يُجَاهِدُونَ صفت آنقوم
میکنند و میکوشند جهاد میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا وَلَا يَخَافُونَ و نمی ترسند عند لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت

کننده ذلک آن صحبتها را کند و کرند فضل الله ازرمنا و ازم است مهم یحیی علیه السلام عطا بدهد بهر که میخواهد والله
واسع و خدا گسیا بر افضال است بر خلق خود عالیم ای اسلامیکه کیا استحقاق آن دارد علما را در باب محبت و محبت
حق بسیار است اهل شریعت میگویند محبت محبت حق ارادت طاعت است در دنیا و اعمال است صالح و ثواب
کرامت جمال رب در آخرت بجنت منزه و ثواب ارادت طاعت است و اجتناب از معصیت و ترک اهمال است محبت
محبت حق با بنده محو او را بحضرت نزدیک کرداند و محبت بنده با حق الکلیه از او خبر او خالص کرداند ارباب
حقیقت بر اینند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث رباعی محبت که داد است قدیم است ابن سیرین و مشایخ
کلیم ای هرگاه صدقات محبت ذو الجلال از صراق اعتقاد تمام بمجهود جود و فتح محبت از لوح اصحاب آن اخلاق
دیگر بارهٔ بنبوت نجات آن بمجهود نرسیده آن جماعت را ابو صفا نقاد مصنف رسالهٔ فی محبة العبد العاشق
الناسوتیة فنا و بقا الاهوتیة و محبت الله للعبد ابقاء الاهوتیة فنا الناسوتیة در منازل السایرین آورده که
محبت اسرار ایست نازل بصفات و ست و اوصاف از فوات اسباب تفرقه در نهایت دوست ذات از آن ذات محبت
اعوذ بفضله در رسم حدوث در بین الله و اسم مستهلک محبت بر رسیده اند که محبت حق با بنده گرسیده
بالا از محبت بنده با حق انفعاله اند از محبت حق با بنده فرموده که در این ساعت با حضرت حضرت علیه السلام بودم
دیگر از محبت حق با بنده میگوید که طایفه ملکوت طایفه سنبلیدن آن نزاشتند و هم از مستمون منقولست
در محبت بحق میگفت و حق را مشتق که طایفه شیانه منبه بدا الیه بود در موسی بهوت طیران شهود خرابه بود
فرمود که بنده و منفار بر زمین میزد تا خبر دادی جنید و آن مرغ در خاک غرق غلطان بود فانا التعلب آتش محبت کرد
نار الله الموقدة التی تطلع بر دل بانی سوخت و جان او را بسوخت بیت کرد مرغ حق در غرقه کلا ریخت ای جگر الا بلکن
دلنده از ریخت ای بیان صحیح مخدوم سره و فتوح آورده که حق سبحانه آن مرغ را نهم سخنان مستمون داد
تا محبت در یافته محکوم سلطان بحق گشت و بجهت موجبه حاضران تنبه بدیان التصورت الجلوه آمده و صاحب
لوامع انا والله بر یاد تجلیات و اذارات فرموده که محبت میان صفات خفیت بجمال خود شهدا و تفصیلات آن از مقام
جمع بود جمع و آن شهود جمال آن است در مرات ذات بلا توسط کالیاتی رباعی معشوق که کس بر جمال آن نشد حاجت
در ملک اسل او بجز خود افراخت ای نه طاهر سهیر بود و نه مهره کار ما هم خود را خود نزد محبت می باخت
و بیان جمع و تفصیل چنانکه آن ذات بیکاری در مظاهر بجهود یکانه مشاهده الیتا جمال خود میکند و مطالعه صفات
کمال خود می نمایند رباعی جانان ای دم عشق زند با هر کس ای کس را از سر بدا نشق است هوس ای مرا نیز خود آن

ذات وجود ای با صورت خلق عشق همی بازد و کس ای باز تفصیل مفصل چنانکه اذا و الثانی علی کمال
مطلق را و مرا تفصیل آثاری و مشاهده هیکلت و الی کمال سعید زاید را کلی دلبند و بلدت و مصالح حسنه
رحمت آن در رو مند کرد اند رباعی حسن فکر کرده جلوه بادی برده ای صد عاشق و معشوق جو بدا آورده
بر جو تو لیلی مال مجنون بر دل ای از عشق تو کی صد را خورده ای باز تفصیل بجمع جنانکه بینی از خواص خرت
فکرت از نگار خانه افعال فانا بیرون برده اند و خوف محبت و داستان شهود صفات که مشاهده افعال آن آفاق بوده
متعلق بهم کرده و قبلگاه و توجهات شان خبر ذات سماء صفت رفیع القدر بیان امری دیگر عنت رباعی هر دو ان
رضه در دکانها ریش دلها در نزد خانه بهای ریش دلها ای فارغ از تقابل صفات دلم ای مرات تجلیات ذات
دلم ای و از این کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که مجموع از مرتبه میکات اعرج تفصیل و مجموع از مقام سلیمان
تفصیل مجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین عبد الله قدس سره در رساله که بر نام العین نوشته
خود فرموده اند مجموع میکات و است نکری معرفت حق جل جلاله در مراتب خبر خود از ذات نداشته است
مجموع و مجموعه جهاد از است بر پرده نکر خود بی اعتبار است زیرا که دوست داشتن جاه جمال ایشان الله
غیبت بلکه از جهت مشاهده جمال خود است تو و بس حقیقت خود را دوست نداشته و حسانطیت و رنگ کالا از رنجیده
محبوبه که این آیه ایشان ثابت است بحقیقت در آنچه بی فواتی موافق میخواند بود نمایی و الله الموفق والکافی و الله
کرد بن سلام اتباع خود بحضرت نبوت آورده گفت یا رسول الله از طوخ بادان و اندان با الله بیعا عارف کشی
ایشان مع افقت سلمانان سوگند خورده اند که با مادر جمع نخوند و تا مادر دین اسلام باشیم بود خود را نه تا مسئله
و ابو اسطه بعد مثالی بجالت محروم بتمام جمال بلکه بشاهد آیه تعدد اگر ایشان دشمنی میکنند
برای و یکدیگر ایشان نیست که دوست نمایند بحقیقت لیست در رسول الله والذین معه و فرستادها و انکار نیکو بمیان برده اند
بیشتر اصحاب نیکو سلام و رحمة الله بشیفت مرسلا بالله و رسوله والمومنین فخار بر صفت مومنان میکند الذین
یقیمون الصلوة کار کنان که بجای آورند نماز را و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة را و هم راکعون و حالانکه ایشان
خضوع و فروتنی میکنند در نماز زکوة خود و گفته اند در حال محصوصیت بر نوع بعضی زکوة میدهند در حال خروج
در نماز از تکاهل که بر اصحاب دارند و مساعت که در اداء آن میمانند و از آنکه نقل میرسد که روزی که این آیه نزول
علی مرتضی کرم الله وجهه نماز میکرد و در استا نزول آمده که حضرت رسالت از جهت طاهر بجهة آمد و بعضی از مردان
در کوچ و بجمع بر بام بودند و جبه مبارک آنحضرت بر سایل افتاد و بر سید که بهمک تا چیزی داد و خدای تا زر بیافته

بحضرت نمود و گفت ای خاتم نبیان بدانکه حضرت فرمود اعلموا که ما در بیت در سبیل اشارت رفته علیکم در حضرت فرمود که در بیت
بتو اولاد مالک اعلموا و هم کم حضرت بنگر خواند ما این آیه برخواند که گذشت وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وجهل نمودند اولاد
قدر را در حق رسول را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند بیحیا و اقتدا بیحیا مَعَهُ بر رسالت که بنگر
خدا بیحیا هُمُ الْفَائِزُونَ ایشان فایزند و حضرت که وفاته بین زید و صفوه بین حارث زید و ابا بکر سلام بکر و ندند تخم
منافق شد یعنی از اصحاب ایشان بر لفظ بود و حضرت در میان بود حق تعالی فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه و بندگان آمَنُوا آمَنُوا و ایمان آورید بر آنانکه گرفته اند بِنَبِيِّكُمْ بنبوت و اندیشه بعضا
باز گفتیم فایز شکند اسلام را و محمد میدارند که حضرت تا قوله الذین آمنوا آنانکه گذشت از ایمان فیشیکم بر خیل از خاصان
یهود وَالْكُفَّارُ و کافر بود و کافران از آن یهود نستا وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا که بر شما اثر
اگر مسیه نیامد موسی حسد لکه ایمان خیفه افضا ان میکند که بر شما خسران حق دوستی کنند وَإِذَا خَاطَبَهُمْ چون خطاب کنند
و مردم را سخن نمایند الْصَّلُوةُ بسبب نماز اسْجُدُوا هُزُوًا و سخریه میکنند مناجات را با نماز از سخریه با نماز
جمعی مومنان بعد از اجتماع آن تمازیه خاسر سبب یهود ابن بکیر بکیر بطریق استهزا بگفتند فَاسْمَعُوا الصَّلُوةَ
و سخن شنوید در صلاة آورده که زمانی بود در مدینه هر گاه که موذن بگفتی اشهد ان محمدا رسول الله گفتند بتوبیخ
باد درج کبر شیخ خاندان و آتشی در خانه او آورده در خانه با اهل عیال خواهد و شراره از آن بجست و زمان
بوشت ذَلِكَ این استهزا ایشان با اذان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که
نعقل نمیکنند که دین آنچه بعقوبت بدیشان رجا بدر رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع
با نفری از یهود از حضرت بدر رسیدند که نماز عصر ایشان کجا بود ایشان آنچه حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای
و بآنچه ما فرستاده اند و ما انزل الینا ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و یعقوب و اسباط آخر آیه جمله تمام عیسی علیه السلام نگویند ایشان انکار
نبوت می کردند و گفتند که بخدای نمیدانیم دینی بدتر از این دین نیامده ایشان بی که بر زبان اند از خاطر دنیا و آخرت
آیة آمد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب از یهودان هَلْ تَنْقِمُونَ آیا عیب میکنید از ما وَمَا أُنْزِلَ آیا عیب میکنید
یعنی عیب ما کار نمیکنید إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ مگر آنکه ما آمدیم ایمان آورده ایم بخدا وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه نازل شده است
قَوْلُهُ مِنْ قَبْلُ و بآنچه فرستاده اند وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ و آنکه بیشتر شما فَاسِقُونَ فاسقان اند
بگو هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین
ادیان است مَثُوبَةً بدتر بمثوبه و جزا عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا مَنْ لَعَنَهُ کسی که لعنت کرد خدا او را

نسب معبود جنه نادان اند سکنند و انکار اعتقاد او کنند من ان بحسب و بسیار از انکه نصاری کرد و شوق کرد بیک
روزی معبود جهانیه نخواهد رفتن مضیف مضیف هلک و انکه من کفر بعد ایمانه بود کرد بالایمان بیزار بود
و ما انزل الیک من ربک بیچک فرود آمد از پروردگار تو بیچه فرآن طغیانا و کفرا ناسپاسی و کفر بیفزاید انکافر
و طاغی شوند و انکه فرآن بیفزاید طغیان است باستماع این آیات از این دو صفت زیاده شوند و بیچه از تمادی عداوت
کرسی است مرا حسد آیه و فی امر من روی از دو معبود بعد القینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیامة و افکنده در میان
طوایف معبود بر آنچه و تعصب و خصومت نار در قیامت کفر طایفه بین هوافق و اقوال ایشان مطابق نباشد
کلما اوقدوا هرگاه که برافروختند نارا للحرب تعنی برای جنگ کردن با ملک الله صلی الله علیه و سلم اطفاها
فرو نشانیدن آنرا الله الله مناسب نیست که بدیگر خواستند برداشت و یسعون فی الارض
و می شتابند در زمین فسادا بر تباه کاری گرفته الکفر بند و الله لا یحب المفسدین خدا دوست نمیدارد تباه کاران را
و لو ان اهل الکتاب و اگر هر آینه اهل کتاب آمنوا ایمان آورند و بنی محمد صلی الله علیه و سلم و اتقوا و پرهیزند
کار کردند از معاصی لکفرنا عنهم هر آینه ما دور کنند ایشان را سیئاتهم بدیهای ایشان و لادخلناهم و هر آینه در آریم ایشان را
جنات النعیم در بهشت نعیم و لو انهم و اگر ایشان اقاموا التوراة و الانجیل و بپای داشتندی احکام توریت و انجیل را بعمل بدان و عمل آرند و ما
انزل الیهم و بافامت کنندی آنرا که فرود آمد بسوی ایشان من ربهم از نزد آفریدگار ایشان یعنی قرآن است
لاکلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی روزی را از زیر سر ایشان و من تحت ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی
بر ایشان فراخ شدی بباران بر ایشان و درستی گیاه با میوه بسیار ایشان چندان بودندی که از زیر سر بخوردندی و از
زیر پای بر بردندی منتهی از بسیاری که بر زمین بخشیده بودی منهم امة مقتصدة گروهی اند راست رو
کار یعنی که ایمان آورده اند و کسی که بحضرت رسالة ایمان آورده اند و کثیر منهم و بسیار از ایشان ساء ما یعملون
بدست آنچه ایشان میکنند الا تعملون ای اعتقاد نکنند بلغ برسان یا کافر خلایق ما انزل الیک بیچک
فرود آمد بتو من ربک از پروردگار تو هر چه علم بر رسول فضایل و امر بتبلیغ بخش در نکاح او و حکم جهاد و غنایم
و ان لم تفعل و اگر نه کنی و نیارا آنرا برسانی فما بلغت رسالته پس نبردی رسالت خود را و الله یعصمک
کفایت میکند ترا از شر مانند آنرا از شر مانند و بعضی از آیات بعد الله یهدی القوم الکافرین خدا راه نمی نماید
بجای که میدارد در آن الناس از شر آدمیان بسوی راه رفتن قدرت نخواهد بود و ان الله لا یهدی القوم الکافرین

راه نمایند کافران را بشرط بر نزول آن رضی الله عنه منقولست که آنحضرت کاینها حراست و پاسبانی میکردند
چون این آیه نازل شد سر بیرون آورد و گفت بروید که خدا مرا نگاه میدارد و کسی را در آن راه نمی دهد
کما قال تعالی یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حتی تقیموا
التوراة و الانجیل تا وقتی که اقامت کنید حکم توریت و انجیل را بعضی از آنچه از دو صحیفه آن ایشان از آن باقیمانده و زیاده
امور دالّ در هر دو کتاب فرموده در آن ایمان آورده اند بحضرت محمد صلی الله علیه و سلم و ما انزل الیکم و آنرا که فرود آمد بسوی شما
از امر و نواهی که در قرآن ساده و منسوخ و مخاصم تعلم از آنچه بدانید و بعضی از آنچه بدانید و زیاده میکند
بسیار مر ایشان را بسوی در سرکشی و انکار الیک من ربک آنچه فرود آمد بتو و آن از پروردگار تو یعنی با جمیع
قرآن می آید ایشان را طغیانا سرکشی و کفرا و انکار و دیگر ایشان فلا تاس پس اندوه مخور علی القوم الکافرین
بر زیادت کفر و طغیان کرده که از آن ایمان آورده اند و بعضی از آیات که ایمان آورده اند بر زبان و الذین هادوا
و آنانکه بدین یهود گرفته اند و الصابئون و صابیان و صابیان بدین مجوس که ایمان آورده اند و انها بالله
و ایمان آورده اند بخدا و الیوم الآخر و بروز بازپسین فعمل صالحا و بکند عمل شایسته فلا خوف
علیهم و ظاهر نخواهد بود هیچ ترسی بر ایشان از عجز و عقاب و شبهه ایشان که اندوهی نیست و لا هم
یحزنون و نه غم خورند و اگر نه فرود آمد زبان انبیا بسوی شما بیان امر شما بیان امر شما بیان امر شما
و ارسلنا و فرستادیم الیهم رسلا بسوی ایشان پیغمبران را از اهل ایشان موسی و اخرا بن ایشان عیسی علیهم السلام
کلما جاءهم رسول هرگاه که آمدی بایشان رسولی بما لا تهوی انفسهم بآنچه نخواست او دست انفسهما ایشان از
کافران فریقا کروهی را که کذبوا دروغ زن کردند و فریقا یقتلون و کروهی را کشتند صلوات الله و سلامه علیهما و فریقا یقتلون
و کروهی را بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام و حسبوا و گمان بردند و می پنداشتند ایشان
الا تکون فتنة آنکه نباشد بلائی و محنتی ایشان را فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق
و اصموا و کر شدند از شنیدن حق بعد از موسی علیه السلام ثم تاب الله علیهم پس عفو کرد خدا تعالی توبه را
بر ایشان و عفو کرد و بر ایشان و کر بار کور و کر شدند کثیر منهم و بسیار از ایشان یا کافر محمد صلی الله علیه و سلم
و الله بصیر بما یعملون و خدا بینا است بآنچه ایشان میکنند و من آن بادا بر ایشان خواهد بود یا کافر لقد کفر الذین
هر آینه کافر شدند آنانکه گفتند ان الله گفتند هر آینه خدا هو المسیح ابن مریم اوست مسیح پسر مریم
بسر مریم است و قال المسیح و گفت مسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله بپرستید خدا را ربی و ربکم پروردگار من و پروردگار شما

وخیانت یعنی آن مبعوث از مخلوق و مربوب مثل خالق و پدر بلکه مخلوق و پدر است و اما یزید مربوب
لا من کل وجه یعنی بدیر مسیح که مرشکال آورده بخدای فقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح پس مسیح هم آلهه بود
وقالت الیهود عزیر ابن الله و دو حرف وما الله الا اله واحد و خبر مسیح را بدو تاکید کرده است و در سه موضع ادکر و ده اند
من انصاری یعنی مسیح بیدند کان ارفع عذاب الیم لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط
قالوا الله ثالث ثلثة گفت لقد کفر الذین که از مسلمان آنکه معتقد بر توبه از نصاری آن بود که اوست مشرک میان
و مریم و عیسی و مریم را نیز همه آنانند و خدای یکی از این سه است وما من اله و حالانکه نیست الهی را وجود ذات واجب تعالی
عما یقولون الا اله واحد و خدای یکتا که مرضوف بوحدانیت است و اگر قوم شرک ان لم ینتهوا و اگر نه باز ایستند
این قوم عما یقولون آنچه میگویند و بتوحید قایل نشدند لیمسن الذین کفروا هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند
منهم از ترسایان عذاب الیم عذابیکه الم او دایم بود افلا یتوبون آیا رجوع نمیکنند الی الله بحق از قول
تعالی و یستغفرونه و آمرزش نمیخواهند از و باعتقاد و توحید استغفار است یعنی امر بنیکه توبه و استغفار
کنند والله غفور و خدا آمرزگار است رحیم مهربان است مر مستغفران را ما المسیح ابن مریم نیست مسیح پسر مریم
او را خدا آمیگویند الا رسول مگر فرستاده از خدای قد خلت من قبله الرسل بتحقیق که گذشتند پیش از او فرستادگان
خدا و او را هجرت و آیت چنانچه انبیا را نیز عطا کرده است و ام مریم و مادر او بود عیسی علیه السلام زنده و مصاحب
موسی علیه السلام و او هالک آن و هالک آن و هالک آن و هالک آن و هالک آن و هالک آن و هالک آن و هالک آن
بس آنان نیز ابن زنا و عهود بیرون نمیبردند الا بحبل داخل نمیشدند و داد او مریم بسیار صدق
یعنی تصدیق آیات باشد بسیار نمود کانا یاکلان الطعام و صفت بحال است و مهر بانی کنند
که طعام میخورند چنانچه سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد
انظر کیف بنگر که چگونه نبین لهم الآیات بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر و بنگر و تامل
ایشان انی یؤفکون چگونه بر میگردند ایشان از دریافتن و بدیدن حق قل بگو زنهار ایا اتعبدون
من دون الله آیا میپرستید بدون خدا ما لا یملک لکم آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضرا و لا نفعا
نه زیانی و نه سودی و این صفت آن ذات که مستحق عبادت است بر ساند زیانی را و عطا کند سود را
و خدا والله و خدای معبود سمیع است بهمه شنوا و داست علیم دانا بعقاب فاسقان
قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق

نمیکند از قبول حق عاصی نمیشوند مراد آنها که فرب بدرت ما مومنان اشتند بلکه خاص اصحاب تبیه
نصاری جمعی از فضلای نصاری بلاد روم مسلمان شدند که وفد نجاشی بودند بالاتفاق سی و هفت آیه قرآن از جعفر
بن ابی طالب استماع کرده بودند ایشان بنی مسلمان شدند و نجاشی با غالب ایمان آورد بعضی بر آنند که جعفر
در باب حبشه اراجیف بود نجاشی و مفتاح از اعلام ایمان و بجود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم استماع
جعفر نشان و تلاوت رسالت مآب حضرت سورهٔ یس بر ایشان خواندند بسیار گریست و احکام اسلام
قبول کردند بالجمله گفته اند که قرآن چه مشابهت تمام دارد با آنچه بعیسی علیه السلام نازل شده بایشان آنها شنیدند
ایشانند که اذا سمعوا و چون شنوند این علما و عباد از جمعی طایفه ما رسیده محمد صلی الله علیه و سلم
ما انزل الی الرسول تا بجز فرو فرستاده شده است امر رسول یعنی قرآن ترای اعینهم می بینی چشمهای ایشان را از وفت
دلهای ایشان تفیض من الدمع میریزند اشک تا عرفوا من الحق از آنچه شناختند از سخن رسالت یقولون
میگویند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغمبر فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را
از گواهان ای ادای شهادت کرده اند بتحقیق قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یا ما را داخل کن در امت
محمد صلی الله علیه و سلم که گواهان اند بر امت روز قیامت در حضرت کریم و مدینه و بقیان جعفر را سرزنش کردند که
چرا دو ایمان آورده اید و مدعیات که ما را دعوت میکنند و قبول نمیکنیم با آنکه حق تعالی بایشان گفت که ایمان
آورده بیکی که او را دیده اند و حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که ایشان در جواب گفته اند وما لنا لا نؤمن بالله و جهت ما را که
ایمان نیاریم بخدا و ما جاءنا من الحق و آنچه بما آمده از حق یعنی کتاب و پیغمبر و نطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم
الصالحین و طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما را در جنت مع القوم الصالحین با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند
فاثابهم الله بما قالوا پس داد خدا ایشان را بما قالوا بآنچه میگفتند از روی اخلاص و اعتقاد جنات تجری
بوستانها که میرود زیر درختان جنها آنهار از زیر درختان بامنانا در حالی که جاویدان در بهشت
باشند و ذلک جزاء المحسنین و این جزا مر نیکوکاران را و الذین کفروا و آنانکه کافر شدند و کذبوا بآیاتنا
و دروغ داشتند بآیات ما را اولئک اصحاب الجحیم آنگروه اصحاب دوزخ اند در آنجا نقاشی آورده اند از روی
حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام برای اصحاب و صفت قیامت میکنی و از احوال دوزخ شمه باز نمود و آن
اصحاب آنگروه اند و مرتفعه و آن مسعود و عداد و الوار اسلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانه
عثمان بن مظعون محبت شده بودند و بدان اتفاق کردند که تبتل عمر از روز بصیام گذرانند و بر شب قیام

یا ایها الذین آمنوا

کنند و لذت و بهره بنخورند و گرد زنان نگردند و از نگ خیاکره و تکلیم پوشیده گرد عالم آیند و برین
اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت پیغمبر علیه السلام رسید با ایشان گفت که من با مرغ تم و آنچه شما کنید
بدین کیفیت شما را بر شما حضرت پس روزه دارید و افطار کنید و شب قیام نمایید و بخسبید که من خیر میدهم و خواب
میکنم در روزه میدارم و افطار میتمایم و گوشت بهره میخورم و با زنان زندگی میکنم و سنتی و تعلیم من پس هر که
این آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید بر خود طیبات ما احل الله لکم
چیزها که پاکیزه و دلپذیر و حلال کرده است خدا تعالی و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حد در گذشتن آنچه حلال است
شما حرام سازید بدان ان الله لا یحب المعتدین بدرستی که خدا دوست نمیدارد زیادتی کاران را از حد در گذرندگان
مما رزقکم الله و بخورید از آنچه بر روزی داده است شما را خدا حلالا طیبا حلالی پاکیزه و اتقوا الله
الذی انتم به مؤمنون و بترسید در حرام از آنکه خدا بدان که شما بدو مومنون عابد و گردید و گفته اند بعد از نزول
این آیه که یا رسول الله چه سازیم بسوگند که خورده ایم آنرا بدین آیه یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و فتح
بسکن شما را خدای بلغو در سوگند ان شما و لغو اند بسبب ابهام شرف آنست که بقصد بر زبان گذرد و بجز
لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رضی الله عنه آنکه سوگند خورده بر چیزی گمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند
در شرع مواخذه نیست و لکن یواخذکم و لیکن مواخذه میکند شما را بما عقدتم الایمان بآنکه
بنه بدیر سوگند یاد بدین و معقود آنست که زبان بجهد بدل قصد کند پس اگر چنین سوگند بشکند فکفارته
پس کفارت شکستن او اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین را هر یکی را صاع بقول امام شافعی رحمه الله و نصف
صاع بر گندم یا صاع خرما یا جو خواه مد بمذهب امام اعظم رضی الله عنه و مد نیم صاع است بقول عراقیان صاع حجازی است که هشت رطل باشد
و بقول عراقی پنج رطل و ثلثی و سه بقول اهل حجاز رطل و ثلث رطل باشد و بقول خراسانی دو رطل است و بر هر مسکینی
طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میانه آنچه میدهید اهل خود را و کسوتهم یا کسوت دادن ایشان
یا کفارت پوشیدن ده درویش با قول شیخ قوام حاکم و اما نمازی فلان گمارد جمعی قمیص و سراویل و ازار
و الا ازار گرم پیرهن دهد مجموع مقدمه تر از ما باید کرد و نزد جمهور جامه باید که سر عورت کند فتحریر رقبة یا کفارت
آزاد کردن بندهٔ است و شاخص در ایمان شرط میکند و حنفیه میگویند که سالم و عیب باید خواه مومن و خواه کافر فمن
لم یجد پس هر که نیابد یعنی از کفارت نیست فصیام ثلاثة ایام پس کفارت روزه سه روزه است پیاپی و نزد
شافعی بتتابع شرط نیست ذلک اینکه مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شما است اذا حلفتم

هر که کند خود بدو شکسته حفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن و یا نگاه دارید و سوگند مجرد
کذلک همچنین که گذارت بیان کرد یبین الله لکم آیاته بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما
نشانهای شرع لعلکم تشکرون شاید که شما شکر کنید حضرت ابن مسعود و ابن عباس و ابن زید و اصغران بر اینند که خدا تعالی در باب
خمر حالا آیه نازل کرد انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و در آن روز دو مال بوده دوم
و فتح کردن الیاس و معاذ بن جبل بلاد یمن و هر سپید نظر از حضرت رسالت صلی الله علیه و جواب آنکه قاضی ابو الحسن میر
و منافع فلسفان قوت نظر بدو اثم کبیر کرده ترک کردند و حمیدی حافظ و منافع فلسفان ایشان استقلال نمودند سیوم
در همین عهد الرحمان بن عوف که امام الناس بود در نماز شام قال ایها الکافرون بحذف لات آیه آمد لا تقربوا
الصلوة و انتم سکاری الکفر چهارم که گفت که شرب چیزی همان نماز ها باطل شد و لایق نیست یکبار ترک نمودند چهارم
در سنه یکم عثمان بن مالک طرح ضافی فکند و بعضی از مسلمانان را که سعد بن ابی وقاص از ایشان بود مهمانی
آورد و بعد از طعام شرب خمر اقدام نمودند و در حالی مستی سعد و قال الشاعر مدح هجا انصار فرمود
و بیکار مجلس سر سعد انگشت مجلس امتنع کرد انید و سعد شکایت آن حکایت در حق سعد معاتبان
حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کرد و فاروق اعظم رضی الله عنه زبان نیاز کشاده دست اعتذار بدرگاه اللهم بین
فی الخمر بیانا شافیا آیه تحریم فرود آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان انما الخمر جز این نیست که خمر و میسر
سکرات و مرین اطاعات و الانصاب و قمار و این تیرها آن نزد و کهنه و بت و غیر آن و الازلام و بیکار
و بیکار کردن که قسمت کردن گوشت شتر بر اصحاب رجس پلیدست من عمل الشیطان از کردار و وسوسه
ترین شیطان فاجتنبوه پس بپرهیزید از میسر لعلکم تفلحون تا باشد که رستگار شوید پس اجتناب
ایما یرید الشیطان جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم آنکه افکند در میان شما العداوة و البغضاء
دشمنی و خصومت فی الخمر و المیسر در خوردن خمر و در باختن قمار و یصدکم و باز دارد
شما را از یاد کردن خدا و عن الصلوة و از گذاردن نماز فهل انتم منتهون پس آیا شما سید شما
باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر مجانبت این منکرات مطلع شدید
و در اخبار آمده که جمیع این منکرات مطلق شدند و در اخبار آمده که چون این آیه نازل شد عمر رضی الله عنه
انتهینا یا رب در تیر آورده که در این آیه دلیلست بر حرمت مزاول انگشت ظهر با نماز قرض کرده و قمار است
پس سر بر زد و تیر او را بایست پرستید و سگ کشید و خرگ یعنی بر حرامست پس این تیرها بانگیزید

ادرا رجس نفت یعنی پلید و در جمله پلید تر است چهارم زیرا که حرامست شیطان باشد حرام است
پنجم امر که دلالت دارد بر وجوب و در جواز و فرض حرام بود ششم فرمود که مستحب یا مستحب است
و متعلق است و هر چه سر سگ را در اجتناب از و بود حرام است هفتم فرمود که بیت شمنی خصومت و هر چه میان شما
بیت عداوت و حرام است هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هر چه بنده را از یاد خدا باز دارد و حرام است نهم سبب است
از نماز و هر چه منع نماز کند نیز حرام است دوم فرمود که با یاد سید یعنی ترک کنید و هر چه خدا آن فرض حرام یاد آورید
آنچه در احادیث آمده عاطفه این کتابت که من الخمر الحادیث من ما نمیرسند بت منسوخ
می گفتی من کاز تجنبه ما بر یکدیگر شکان کنید ما بیخبران مرد که چیزی چند ما کل ما چیزی بخشید و اطیعوا الله
و فرمان برداری کنید خدا را در اجتناب خمر و اطیعوا الرسول و فرمان برداری رسول آنچه امر و نهی کند و احذروا و بپرهیزید
فان تولیتم و اگر بگردید و مخالف فرمان خدا و رسول پس اعراض کنید از امر و نهی فاعلموا انما علی رسولنا بدانید آنکه
نیست بر رسول ما البلاغ المبین مگر رسانیدن روشن پس چون حکم رسانید فرمان شما و اعراض شما و امر نکردند آنچه
که حرام تحریم نمودند بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال ما در آن ماکل شراب خمر بود و حال آنکه حرام شد پس
چه حال خواهد بود بر آنکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و عمل صالحه کرده جناح لا
فیما طعموا در آنچه خورده اند در ایام شراب حرام بود و در زندگانی بر قبل حرمت گناه نبود اذا ما
اتقوا چون پرهیزکنند از شرک آمنوا و ثابت شدند در ایمان و عملوا الصالحات و عمل کار نیک پسندیده
ثم اتقوا پس ثبات و مستقیم باشند و هر چه نفع خود از محرمات آمنوا و اتقوا و احسنوا و ایمان آورند و هر چه
پس ثابت و مستقیم باشند بر تقوی خود کار نیک کنند یا احسان ورزند والله یحب المحسنین و خدا دوست میدارد
نیکوکاران را آورده اند که در عهد حضرت رسالت گاهی که مسلمانان در کشتگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان پشت یا در میان
درختی آمدند و چهار حرام آمده بودند از حرمان شکار مملوک شدند حق تعالی آیه نازل کرد یا ایها الذین آمنوا
لیبلونکم الله شما را که گروه کان مرا بگیرند می آزماید خدا شما را خدا گفتند یعنی با شما معاملا را بمانند کان میگیرند شیء من
الصید چیزی از صید در وقت احرام شما و جهان صید یعنی تنالهم ایدیکم میرسد بشما دستهای شما و هر صغار صید
و رماحکم و تیرهای شما که میرسد صید بدان و ابتلای آن است لیعلم الله تا بداند خدا آنکه بداند در دستان او
من یخافه بالغیب آنکه بترسد از خدا در سر بنده و رغبت بنمود او را بنده فمن اعتدی پس هر که از بعد پس
و شکار کند بعد ذلک پس از این ابتلا فله عذاب الیم پس مر او راست عذاب دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه

ایشان آورده اند لا تقتلوا الصید و شکار مکنید شکار را و آن بعضی علما امام اعظم چنان باشد که در احرام خفت منع و منع
بود خواه ناکرده الصید خواه بفرمان و بعضی علما امام شافعی و امام مالک مراد از صید حیوانی که مأکول اللحم بود و در هر مذهب
سگ گزنده و ارک و درنده و مار و عقرب و کلاغ و مار و گزنده و صید و اقامت پس کسی که بغیر از صید
وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا و هر که بکشد آن را از شما عمدا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ پس جزا مانند آنچه کشته
یعنی در اعضا و اندام گوسفند و شتر و گاو و مرغ و غیره مراد از النعم گوسفند و شتر و گاو و مرغ و غیره
اشارت بود بسوی آنچه مرغ از بین هر دو مرغ که صید را بکشند بعدد آن جانور مثل مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا
عَدْلٍ مِنْكُمْ بین و داوری کنند دو مرد عادل از شما که مانند آنچه بکشند یعنی جزا بدهند صید خود و آن جزا از چهار بابد یعنی
شتر یا گاو یا گوسفند حکم کنند بدان جزا دو خداوند عدل و انصاف از شما هدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ هدیه که رسانیده شده
کرمانی آن کشته شده اگر آن کشته مرد مستوجب بود یا كَفَّارَةٌ یا بر آن کشته جزا از آن جزا از شما باشد کشنده
بکسر یعنی بحرم و بعضی بحج رساند و آنچه بحج رساند طَعَامُ مَسَاكِينَ طعام دادن
درویشان أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا یا برابر آن طعام که صید بدهد روزه داشتن لِيَذُوقَ تا بچشد کشنده
صید در احرام وَبَالَ أَمْرِهِ کرانی و سختی کار خود را یا سزای کفارت جنایت او لیستی که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه
فرمان باید کرد و حاکم از امام شافعی رضی الله عنه و امام مالک و حنیفه در آمدست چنانچه مثل تعریف شد
در گوسفند گاو و در آهو گوسفند و در آهو بره و علما اهل القیاس و بعضی امام اعظم رحمه الله آن صید را در موضع قتل
قیمت باید کرد و آن قیمت را باشد قربان خورد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدهد بدل و بدهد مسکین را یعنی
صاع گندم و صاع از خرما یا بدل طعام مسکین بر یک روزه دارد و نزد امام شافعی رحمه الله و امام احمد
باید داد فَعَفَا اللَّهُ در گذشت و عفو کرد خدای عَمَّا سَلَفَ از آنچه در گذشته است که محرم و قتل میکرده در جاهلیت
یا پیش از آن که محرم بوده وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد بقتل صید بعد از نهی فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ پس خدای انتقام کشد از وی وَاللَّهُ عَزِيزٌ
و خدای غالب است در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ صاحب انتقام یعنی اگر کسی که امیر کرده اند عمل او کرده محرم حلال کرده شده
شکار در بیابان محل و حرم و صید میان احرام و حرم بجاه در این اختلاف حَلَلْتُمْ و طعام در بیابان حلال کرده
گرگان شکنند شما را وَحُرُمٌ و در احرام شما را وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ که بسوی او حاضر کرده خواهید شد و جمع کرده خواهید شد حَرَّمَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ خدای حرام کرد
کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ خانه حرام را قِيَامًا للناس قیام مردم را بدان و بسبب آن و بسبب آن
کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که آن خانه حرام است قِيَامًا للناس قیام مردم را بدان و بسبب آن
و بسبب آن مردم را قیام بود و بسبب آن مردم را قیام بود وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و ماه حرام را وَالْهَدْيَ و قربان
وَالْقَلَائِدَ و قلادها ذَلِكَ آن چیزها که یاد کرده شد لِتَعْلَمُوا تا بدانید که خدای
يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانها و زمینها است وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و بدرستی که خدای
بر همه چیزها داناست اعلموا بدانید که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است مر کسی را که از محارم خدای او کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و بدرستی که خدای آمرزگار است
و مهربان بر کسی که از محرمات پرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ نیست بر رسول مگر رسانیدن و آشکارا بیان کردن تا آن
عذر نماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان میسازید
از تصدیق و تکذیب و غیر آن قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ بگو ای محمد مساوی نیست پلید و پاک یعنی حرام
حلال و بد و نیک کام در نزد مساوات در نیک و بد در اشخاص و اموال و اعمال و اقوال وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ
و اگر شگفت آورد ترا بسیاری خبیث چه اعتبار بکثرت و ثروت و اموال و دولت قلت و کثرت فَاتَّقُوا اللَّهَ
پس بترسید از خدای و از استحلال محرمات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای صاحبان خردها لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که شما رستگار شوید در مسائل از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که قریش بسیار استهزا و تعرض نسبت
بولها میکردند بلی سنگفت که پدر کیست و دیگر هر پرسیده شدن که کجاست حق تعالی آیه فرستاد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه گرویده اید لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ مپرسید از چیزها که اگر
تُبْدَ لَكُمْ اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن اندوهگین شوید إِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا و اگر بپرسید از آن چیزها
حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتیکه فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما و از عهده آن بیرون توانید
عَفَا اللَّهُ عَنْهَا در گذشت و عفو کرد خدای از آن یعنی میرسید از آن چیزها که اگر آن را بدانید آن را و بدان تکلیف کند و
بندگان را آورده اند که چون آیه مشتبه نازل شد مردم از آن سؤال کنند آیه در بیان سؤال کنند فرض شده حضرت رسالت شاه
از و اعراض نمود و او سه قوت به الیه بحج یا اعاده کرد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که
و اگر گفته شود مر سؤال و اجب نیست می و شما را قوانی آن نیست فاترکونا ما ترکتم و این آیه نازل شد که

خدای در کنند اینده و بدین سوال اشارتست مولفه والله غفور رحیم ای خدای آمرزگار که عفو میکند و بر دیار
که بعقوبت نعجیل نمایند فلیمتعوا قوم شکم ای بر سید بدانند از جزا بکردی پس بدانند
جهنم شود که طلب تافته شود و حواریان که در خواست مایده کردند فاصحوا اصحاب مایده که قبول کنند سوال ایشان را
ای کافران یعنی بعد از نزول مایده بدان نکرد بودند و سبب نزول عقوبت شود بدین طریق پس نیک بخت آنست
که از حال دیگران عبرت گیرد و قبول فضل مقصود استقبال نماید و در سیر بارب گفته اند تذکر تا بحق گفتن
مضرورت شود و کرگفتنها را فرو بندد ها بجا گفتن که لازم بود ها ترا فعال بی اصل نذر کند
آورده اند که مرتبه حجر را صفت فیلی بزرگ از فیلان حبشه که ترش بود بدین حالت رهبت کرد و از نزد
اسماعیل علیه السلام مخوف ساخت بر بت پرستی ترغیب و دلفریب از آن فعلین بجا بود و سوار بر فیل نشسته
بود و امر مردم آن دیار آن بالت که جهت ناقه تیغ طلبی آن آورد و آخر بطن مذکر بود گوش او در انجا نشسته و از سوار
و بار بر آن دو شد بیشتر دعوی بر بدان منع کرد و ای ابرهه آب گناه در دل خود بیش آورد و آنرا بجهت میکند
و اگر تیغی را بجا بود و با ما زر داشتی بهمه شما بجا بود و قدوم مسافر گفته ناقه تیغ بود ساسهین آن
ناقه را سر داد و در بر حجر صلح مجرد داشتی و آنرا سایه گفتندی و گو سید حجر صفت بطن بر آن طبق
ملاحظه کردندی گرانی بود میگفتند از آن در میان سر سر داد و اگر ذکر بودی گفت از آن جمله یاران بات
و آنرا تزویج کردند و اگر نر و ماده بودندی نر را انسک گفتندی و اصحاب اصحاب یعنی انثی برادر خود بود
در برادر حکم او گرفت و آنرا صعبد خواندندی فیلی که او سال ناقه را آن ساختی که میگفته خلافت خود را اصحاب
کرد دیگر در اسماء آن نیکو کردند از وجه آب گیاه از نوع منع نمود و اصحاب گفته و از زمان حج و جبر بر طبقات
حضرت سال اصحاب سبع بن آبی بودند و اعدیه ایشان آن بود که حقدا بدین امر فرموده حق جهاد
آیه و استاد ما حقیق الله فعین نکرده است مقدمات امر فرمود و مقرر نشد و تیغ حجر بر من بجهت ما اتفاقا کوکب
شکافته و لا آتی بیه و ناقه بحجر را باز کرد انسته و لا جهد بیه و نشانها که برادر سوخته بود و لا ما و در جهان
کشت و ظاهر خود و لا آتی بیه و لا تعرفوا دیگر آنها کار نرند جهت حجر در بیطی و انواع او و تعرفون افرا میکنند
و در ما بیند که الله الذی خلقکم و خدا در خلق آنها نهاده است و الذین تدعون ای یعقلون و بیشتر کافران میدانند
حلال حرام را در تحقیق آن حلال کار نمیزاید بلکه تقلید کنند مشتکان کاه را میبرند و اذا قیل لهم جهنم
گویند بر ایشان را که ای سرکشان تعالوا بیایید الی ما انزل الله با آنچه فرو فرستاده است خدای از حکم حلال حرام

قالوا حسبنا و بیایند بر رسول و گویند بیان سنه حکمت قالوا حسبنا گویند بس ما را وجدنا علیه
آباءنا آنچه را یافتیم باید بر آن خود را بر آن اولو کان آباءهم و اگر باشد پدران ایشان که
لا یعلمون شیئا هیچ نداشتند چیزی را و لا یهتدون و نیابند راه را یعنی آن پدران ایشان گمراه بودند و تقلید
آن پدران ایشان قبول نیست بلکه تقلید عالم در راه شناسی مباید کرد و تا کار بتحقیق انجامد بیت از تحقیق تا تقلید
فرقهاست ۱۰ این سخن که دوست دانی بگر صداست ۱۰ دان مقلد کمنه آمد و بود ۱۰ منع کفتار بی سوری بود ۱۰
دست در بجاز زد آسی بره ۱۰ دست در کردن زنا فتی بچاه ۱۰ یا ایها الذین آمنوا ای کردیدکان علیکم انفسکم
بر شما باد حفظ نفسها شما کرده و التزام اصلاح آن لا یضرکم زیان نساند شما را من ضل اذا اهتدیتم
بر آنکه کمراه شد چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتداء آنست که نه بر خلاف کند بر حقایق خود و مکوئید
که ضلال دیگر مرا زیان نفزاید را بیت الرجیه که نابینا و چاه ۱۰ اگر خواهی سر نشینی کناه ۱۰
این آیه در وقتیکه فرو آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران در بیان آنکه ایشان منسوبند چون بیاد فرو
کشتها خورد انکار بدید که از کرامی کافران مومنان بیند که ضرر نمیرسد الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خدا
بازکشت شما همه فینبئکم بما کنتم تعملون پس خبر خواهد داد شما را بآنچه بودید که عمل میکردند آورده اند که
تمیم بن اوس ابن حدا که انصاری بود بتجارت رفت شام کرد و مسافر بدیدن آن مرد که مولی بود بر ایشان
همراه شد جهت ملاقات شام رسید بدیدن آن مرد فاد این ما به بیاد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه خویش
ثبت کرده در میان خود حجر صفت ساخته و مخفی می داشتند با ناقه تیمم و برادر بحث نمودند که ترکه او را بیابان
و این شما بعد از وفات او حوت را بجوزه تصرف آورده و ندا می از ترکه بدر منفعت ساخته بودند و سعید
مشغول تقرر انجام بود از میان امتعه او بر داشتند و آنرا بمدینه آورده تسلیم بدیل بن ابی مالک کردند و در زمین
آن امتعه مجیده بدیل که مشتمل مفصلات حرفت و نقود او بود یافته حجر انا زر مذکور در میان یافته شود
رجع تیمم عدی کرد انسان انکار نمودند مرافعت بمحضر رسالت حضرت رسالت آورده اند این آیه نازل شد
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه در بده اند با آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم کواهی و صیت
در میان شما از احضر احدکم الموت چون حاضر شود یکی را از شما علامات مرگ پس باید که کواه شوند حین الوصیة
هنگام وصیت کردن اثنان دو تن ذوا عدل از خیر شما یعنی خداوندان عدل و انصاف و تنکم از کافران
شما باشند مسلمانان او آخران یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه و بیگانه و حالا این حکم منسوخ است

وگواهی دهی رسولان را نشنود باجماع امت پس چون شاهد شهادة الارض سکونت در زمین فاصاحبتکم بر چون رسید
بنا شهیدة الموت مرگ رسید بنزدیک شود بمرگ محصل تحت آنست که بجز در سفر بوصیت شرف شهید دو کس
بر وصیت خود گواه گیر مرد مسلمانان یا غیر ایشان اگر در سفر باشد گواه ضرورت باشد تحبسونهما باز میدارید
آن دو دین گواهان را در مرغ اندر مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ از پس نماز دیگر فَیُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدا آن دو گواه
اگر شک بدید نماز ایشان را و مضمون سوگند این باشد که لَا نَشْتَرِیْ بِهٖ ثَمَنًا باطل نمیگیریم بآن سوگند ثمنا چیزی را که
از مال دنیا باشد یعنی بر هیچ مال حاجت سوگند دروغ نمیخوریم وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبٰی و اگرچه مشهود له قریب خویش باشد
که سوگند دروغ یاد نمیکنیم وَلَا نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ و پنهان نمیکنیم گواهی را که خدا آنرا باما حاکمست آن فرموده
اِنَّا اِذًا بدرستی که ما اگر تو فت بوشیم گواهی را لَمِنَ الْاٰثِمِیْنَ از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت بعد از
نماز دیگر سوگند داد که مال بدیگری دادیم و این سوگند را بر راستی مجبور نمیشویم و قادرست از ایشان بازگرفته اند
بعد از آن از تمام گذشته و از دست ایشان یافته و میان ایشان و ورثه بدیدار ایشان عاب بحال اداء اصد
اطلاع یافته و ایشان میگفتند که ما بر خیانت و مال اندوختن بدیدار حیدر امانه آنکه بیت ما نبوده از ترکه و بر دار کار بیشتر دیگر
دیگر باز گفتن شریف حضرت رسالت آنست که نبود نماز آنرا که فَاِنْ عُثِرَ پس اگر مطلع شود عَلٰٓی اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا
اِثْمًا بر آنکه این دو گواه سخن شدند و مستوجب گشتند گرفتن دیگر گواهان را بجای ایشان فَاٰخَرٰنِ پس دو گواه
دیگر یَقُوْمٰنِ مَقَامَهُمَا بر غیر ورثه بجای آن دو همین از قوم آنانکه خیانت بیت المال افتد مِنَ الَّذِیْنَ اسْتَحَقَّ بر گواهان یعنی
ورثه میت الَّذِیْنَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْاَوْلَیٰنِ آنانکه اهل بودند در آنکه مراد اولی باشند و خصم استحق معلوم سخنان او و اولیان
بتر از آنست یعنی دو گواه که حق داد اولی باشند فَیُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدا آن دو گواه شاهد تحقیق
لَشَهَادَتُنَا گواهی ما نمایند فَیُقْسِمٰنِ باللّٰهِ پس سوگند خورند بخدا مضمون آنکه شَهَادَتُنَا بدرستی که گواهی ما
حَقٌّ بر راستی است وَمَا اعْتَدَیْنَا و تجاوز نکردیم از گواهی بر دروغ قبول نمیکردیم و ما اعتدینا ما سوگند نمیکنیم و از
حد در گذشتیم اِنَّا اِذًا لَّمِنَ الظّٰلِمِیْنَ بدرستی که اگر چنین کنیم آن ظالمان باشیم ذٰلِکَ اَدْنٰٓی این انفاذ یعنی اجازه سوگند گواهان باشیم
که باطل را موضع حق منع کرده اند پس حضرت رسالت عهد تا مردم بر حال مطلب بر ادا و اعاده بر خواستند
و سوگند خورده اند بخدا آنچه از صلوة عصر کرده اند اگر حق بدیدار خیانت که داده اند بعد از آن حضرت
حکم خود تا بورثه بدیدار آمده اند اَنْ یَّاْتُوْا بِالشَّهَادَةِ عَلٰی وَجْهِهَا آنکه بیاورند گواهی را بر وجه حق آنست اَوْ یَخَافُوْا و نزدیکست آنکه بترسند

اَنْ تُرَدَّ اَیْمَانٌ از آنکه رد کرده سوگند مردمان بَعْدَ اَیْمَانِهِمْ پس از سوگند آن ایشان خورده اند و تدبیر سوگند
و ایشان ظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدا وَاسْمَعُوْا و سوگند خورید بر راستی
و بشنوید اندر ابسم اجابت وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ و خدا راه نمی نماید فاسقان
کرداران گواهان را در مرغ اندر یَوْمَ یَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَیَقُوْلُ یاد کنید روز یکه جمع کرده اند خدا پیغمبران را
بر قول بن کرده اند از امت اجابت فَیَقُوْلُ پس گویند مَاذَآ اُجِبْتُمْ بچه چیز را اجابت کرده شدید و چه قوم غمار را در جواب
اجابت کردند قَالُوْا گویند لَا عِلْمَ لَنَا ما را هیچ علم نیست اِنَّکَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ بدرستیکه تو دانندهٔ نهانها پس تو میدانی
که باجابت چه کرده اند زیان و چه در دل نهان داشتند و چه چیز را اجابت کرده اند و چه چیز را انکار
کرده اند اِذْ قَالَ اللّٰهُ یٰعِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ آنگاه که گفت خدای ای عیسی پسر مریم اذکُرْ نِعْمَتِیْ یاد کن نعمت مرا لطافت
کرده ام عَلَیْکَ وَعَلٰی وَالِدَتِکَ بر تو و بر مادر تو اِذْ اَیَّدْتُّکَ یاد آر چه تقویت کردم ترا بِرُوْحِ الْقُدُسِ
بجبرئیل علیه السلام یا بکلام که بدان اهل دین گویند کودکی با حیا موصوف و گفته اند روح القدس اسم جبرئیل است
تُکَلِّمُ النَّاسَ سخن میگوئی با مردم فِی الْمَهْدِ در گهواره وَکَهْلًا و نوبهٔ نوبه و کهلا و سخن گوئی در حالت
کهولت یعنی کلام و تغلیب کهولت بر اندر سن نصف بکسان هیچ نیز استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام
چه با فاق علما قبل از نزول کهولت در آسمان رفته در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بر کهولت خواهد
رسید وَاِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتٰبَ و دیگر یاد کن ای عیسی چه چیز را و خدا تعلیم کتاب یعنی کتاب خط وَالْحِکْمَةَ و فهم
چیزها وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ و دستاد و حقایق توریت و انجیل وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّیْنِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ
و یاد کن آنرا که تو بر میسازی از گل مانند هیأت مرغ بِاِذْنِیْ بفرمان من فَتَنْفُخُ فِیْهَا پس میدمی در آن
صورت که گل ساخته شکل طیرا پس میشود آن صورت مرغی زنده بِاِذْنِیْ بفرمان من وَتُبْرِئُ الْاَکْمَهَ
وَالْاَبْرَصَ و از کور بیرون می آری کور مادر زاد را و جذام و برص بیکبار پاک میکنی مبارک
این صورت بِاِذْنِیْ بفرمان من وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰی و چه چیز بیرون می آری مردگان را از قبور ایشان زنده
بِاِذْنِیْ باذن من وَاِذْ کَفَفْتُ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ و یاد کن چه چیز باز داشتم از شری اسرائیل یعنی یهود ان را
عَنْکَ از تو که قصد قتل تو داشتند اِذْ جِئْتَهُمْ وقتیکه آمده بودی بدیشان بِالْبَیِّنٰتِ بمعجزات

روشن الاسحر بنا کوست فقال الذین کفروا بالله کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا
نیست این مگر ایراد احیاء بسا مرده حرامست عیسی که سحر مبین لساحر مبین ملکه جادوی است یعنی و بهمه قوم مخصوص
نمانند که این بسحر است وانا جئتکم بالبینات و بدرستی که آمدم مر شما را بمعجزات و بیان عجز خود
باطبرانی الهام من اعجابی و مرسیه لی انگاه ایمان آورید بمن و بفرستاده من یعنی عیسی علیه السلام
فاتقوا الله فاتقوا الله پاشید الله و پرهیزید از نافرمانی او و گفتند ایمان آورده ایم و فرمان بردار باش تا گاه بگرویده بگانه زمان تمام اراد
فلما احس عیسی منهم الکفر پس چون عیسی یافت از ایشان کفر را و انکار ایمان آورده ایم و فرمان بردار باش تا گاه بگرویده بگانه زمان تمام اراد
قال من انصاری الی الله گفت کیست یاری کننده من بسوی الله یعنی کیست که یاری کند مرا بر دعوت خود بسوی الله
قال الحواریون نحن انصار الله گفتند حواریان که ما یاری کنندگانیم الله را یعنی ما یاری کنندگانیم دین الله را
آمنا بالله و اشهد بانا مسلمون ایمان آوردیم بالله و گواه باش که ما گرویده گانیم زمان تمام اراد
ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول پروردگار ما ایمان آوردیم بآنچه فرستادی و پیروی کردیم رسول را
فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را با گواهان یعنی با امت محمد صلی الله علیه و سلم
و مکروا و مکر کردند یهود بعیسی علیه السلام و مکر الله و مکر کرد الله تعالی بایشان
و الله خیر الماکرین و الله بهتر است مکر کنندگان یعنی مکر الله بهتر است از مکر یهود
اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک یاد کن وقتی که گفت الله عیسی را که من بستاننده ام ترا
و رافعک الی و بالا برنده ام ترا بسوی خود و مطهرک من الذین کفروا و پاک کننده ام ترا از کافران
و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا و گردانیده ام آنانرا که پیروی کردند ترا بالا بر آنانرا که کافر شدند
الی یوم القیامة تا روز قیامت ثم الی مرجعکم پس بسوی من است بازگشت شما
فاحکم بینکم فیما کنتم فیه پس حکم کنم میان شما در آنچه بودید در آن از دین
فاما الذین کفروا و اما آنانکه کافر شدند
فاعذبهم عذابا شدیدا پس عذاب کنم ایشانرا عذابی سخت
فی الدنیا و الآخرة در دنیا و در آخرت
و ما لهم من ناصرین و نیست ایشانرا یاری کنندگان
و اما الذین آمنوا و اما آنانکه ایمان آوردند
و عملوا الصالحات و کردند کارهای نیک
فیوفیهم اجورهم پس تمام دهد ایشانرا مزدهای ایشان
و الله لا یحب الظالمین و الله دوست نمی دارد ستمکاران را
ذلک نتلوه علیک این که میخوانیم بر تو
من الآیات و من الذکر از آیتها و از ذکر
الحکیم حکیم
ان مثل عیسی عند الله بدرستی که مانند عیسی نزد الله
کمثل آدم مانند آدم است
خلقه من تراب آفرید او را از خاک
ثم قال له کن پس گفت مر او را که باش
فیکون پس هست شد
الحق من ربک راست است از پروردگار تو
فلا تکن من الممترین پس مباش از شک کنندگان
فمن حاجک فیه پس هر که گفت با تو در عیسی
من بعد ما جاءک من العلم بعد از آنکه آمد ترا از علم
فقل تعالوا ندا کن بگو بیائید
ندع ابناءنا و ابناءکم بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را
و نساءنا و نساءکم و زنان خود را و زنان شما را
و انفسنا و انفسکم و خود را و شما را
ثم نبتهل پس مباهله کنیم
فنجعل لعنت الله علی الکاذبین پس گردانیم لعنت الله را بر دروغ زنان
ان هذا لهو القصص الحق بدرستی که این هر آینه قصه راست است
و ما من اله الا الله و نیست خدای مگر الله
و ان الله لهو العزیز الحکیم و بدرستی که الله هر آینه عزیز است حکیم
فان تولوا پس اگر روی گردانید
فان الله علیم بالمفسدین پس الله داناست بتباه کاران
قل یا اهل الکتاب بگو ای گروه اهل کتاب
تعالوا بیائید
الی کلمة سواء بسوی کلمه راست
بیننا و بینکم میان ما و شما
الا نعبد الا الله که نپرستیم مگر الله را
و لا نشرک به و شریک نگیریم با او
شیئا چیزی
و لا یتخذ بعضنا بعضا و نگیرد بعضی از ما بعضی را
اربابا خداوندان
من دون الله از غیر الله
فان تولوا پس اگر روی گردانید
فقولوا بگوئید
اشهدوا بانا مسلمون گواه باشید که ما گرویده گانیم
یا اهل الکتاب ای گروه اهل کتاب
لم تحاجون چرا حجت میکنید
فی ابراهیم در ابراهیم
و ما انزلت التوراة و نیست فرستاده تورات
و الانجیل و انجیل
الا من بعده مگر از بعد او
افلا تعقلون آیا نمی فهمید
ها انتم هؤلاء آنانکه شما
حاججتم فیما لکم به علم حجت کردید در آنچه شما را بدان علم
فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم چرا حجت میکنید در آنچه نیست شما را بدان علم
و الله یعلم و الله میداند
و انتم لا تعلمون و شما نمی دانید
ما کان ابراهیم نیست ابراهیم
یهودیا یهودی
و لا نصرانیا و نه ترسا
و لکن کان حنیفا و لیکن بود حنیف
مسلما گرویده
و ما کان من المشرکین و نیست از مشرکان
ان اولی الناس بابراهیم بدرستی که سزاوارتر مردمان بابراهیم
للذین اتبعوه آنانکه پیروی کردند او را
و هذا النبی و این پیغمبر
و الذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند
و الله ولی المؤمنین و الله دوست مؤمنان است
و دت طائفة آرزو کرد گروهی
من اهل الکتاب از اهل کتاب
لو یضلونکم که گمراه کنند شما را
و ما یضلون و گمراه نمی کنند
الا انفسهم مگر خود را
و ما یشعرون و نمی دانند
یا اهل الکتاب ای گروه اهل کتاب
لم تکفرون چرا کافر میشوید
بآیات الله بآیتهای الله
و انتم تشهدون و شما گواه میدهید
یا اهل الکتاب ای گروه اهل کتاب
لم تلبسون چرا می آمیزید
الحق بالباطل حق را با باطل
و تکتمون الحق و پنهان میکنید حق را
و انتم تعلمون و شما میدانید
و قالت طائفة و گفت گروهی
من اهل الکتاب از اهل کتاب
آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا ایمان آورید بآنچه فرستاده شد بر آنانکه ایمان آوردند
وجه النهار اول روز
و اکفروا آخره و کافر شوید آخر روز
لعلهم یرجعون تا باشد که باز گردند
و لا تؤمنوا و ایمان مآورید
الا لمن تبع مگر مر آنرا که پیروی کرد
دینکم دین شما را
قل ان الهدی بگو بدرستی که هدایت
هدی الله هدایت الله است
ان یؤتی احد بدرستی که داده شود
مثل ما اوتیتم مانند آنچه داده شدید
او یحاجوکم یا حجت کنند با شما
عند ربکم نزد پروردگار شما
قل ان الفضل بگو بدرستی که فضل
بید الله بدست الله است
یؤتیه میدهد آنرا
من یشاء هر که خواهد
و الله واسع و الله فراخ است
علیم دانا
یختص رحمته ببرگزیند رحمت خود را
من یشاء هر که خواهد
و الله ذو الفضل و الله صاحب فضل است
العظیم بزرگ
و من اهل الکتاب و از اهل کتاب
من ان تأمنه هر که اگر بسپاری
بقنطار بمال بسیار
یؤده الیک بدهد بتو
و من ان تأمنه و هر که اگر بسپاری
بدینار بدینار
لا یؤده الیک نمی دهد بتو
الا ما دمت علیه مگر تا دائم باشی بر او
قائما ایستاده
ذلک این
بانهم بآنکه
قالوا لیس علینا گفتند نیست بر ما
فی الامیین در امیان
سبیل راهی
و یقولون علی الله دروغ میگویند بر الله
الکذب دروغ
و هم یعلمون و ایشان میدانند
بلی آری
من اوفی بعهده هر که وفا کند بعهد خود
و اتقی و پرهیزد
فان الله یحب المتقین پس بدرستی که الله دوست میدارد پرهیزگاران را
ان الذین بدرستی که آنانکه
یشترون میفروشند
بعهد الله بعهد الله
و ایمانهم و سوگندهای ایشان
ثمنا بهاء
قلیلا اندک
اولئک آنانند
لا خلاق لهم نیست ایشانرا
فی الآخرة در آخرت
و لا یکلمهم و سخن نگوید با ایشان
الله الله
و لا ینظر و نظر نکند
الیهم بایشان
یوم القیامة روز قیامت
و لا یزکیهم و پاک نکند ایشانرا
و لهم عذاب و ایشانرا عذابی است
الیم دردناک
و ان منهم و بدرستی که از ایشان
لفریقا هر آینه گروهی
یلوون زبانهم
بالکتاب
لتحسبوه تا گمان کنید
من الکتاب از کتاب
و ما هو و نیست
من الکتاب از کتاب
و یقولون و میگویند
هو من عند الله
و ما هو من عند الله
و یقولون علی الله الکذب
و هم یعلمون
ما کان نیست
لبشر مر بشری را
ان یؤتیه
الله الکتاب
و الحکم
و النبوة
ثم یقول
للناس
کونوا
عبادا لی
من دون الله
و لکن
کونوا
ربانیین
بما کنتم
تعلمون الکتاب
و بما کنتم
تدرسون
و لا یأمرکم
ان تتخذوا
الملائکة
و النبیین
ارباب
ایأمرکم
بالکفر
بعد اذ
انتم مسلمون
و اذ
اخذ الله
میثاق
النبیین
لما آتیتکم
من کتاب
و حکمة
ثم جاءکم
رسول
مصدق
لما معکم
لتؤمنن
به
و لتنصرنه
قال
ءاقررتم
و اخذتم
علی ذلکم
اصری
قالوا
اقررنا
قال
فاشهدوا
و انا
معکم
من الشاهدین
فمن تولی
بعد ذلک
فاولئک
هم الفاسقون
افغیر
دین الله
یبغون
و له
اسلم
من فی
السموات
و الارض
طوعا
و کرها
و الیه
یرجعون
قل
آمنا
بالله
و ما
انزل
علینا
و ما
انزل
علی
ابراهیم
و اسمعیل
و اسحق
و یعقوب
و الاسباط
و ما
اوتی
موسی
و عیسی
و النبیون
من ربهم
لا نفرق
بین احد
منهم
و نحن
له
مسلمون
و من
یبتغ
غیر
الاسلام
دینا
فلن
یقبل
منه
و هو
فی الآخرة
من
الخاسرین
کیف
یهدی
الله
قوما
کفروا
بعد
ایمانهم
و شهدوا
ان الرسول
حق
و جاءهم
البینات
و الله
لا یهدی
القوم
الظالمین
اولئک
جزاؤهم
ان علیهم
لعنة
الله
و الملائکة
و الناس
اجمعین
خالدین
فیها
لا یخفف
عنهم
العذاب
و لا هم
ینظرون
الا الذین
تابوا
من بعد
ذلک
و اصلحوا
فان الله
غفور
رحیم
ان الذین
کفروا
بعد
ایمانهم
ثم ازدادوا
کفرا
لن تقبل
توبتهم
و اولئک
هم الضالون
ان الذین
کفروا
و ماتوا
و هم
کفار
فلن یقبل
من احدهم
ملء الارض
ذهبا
و لو
افتدی
به
اولئک
لهم عذاب
الیم
و ما لهم
من ناصرین
لن تنالوا
البر
حتی
تنفقوا
مما
تحبون
و ما
تنفقوا
من شیء
فان الله
به
علیم
کل الطعام
کان حلا
لبنی اسرائیل
الا ما
حرم
اسرائیل
علی نفسه
من قبل
ان تنزل
التوراة
قل
فاتوا
بالتوراة
فاتلوها
ان کنتم
صادقین
فمن
افتری
علی الله
الکذب
من بعد
ذلک
فاولئک
هم الظالمون
قل
صدق
الله
فاتبعوا
ملة
ابراهیم
حنیفا
و ما
کان
من المشرکین
ان اول
بیت
وضع
للناس
للذی
ببکة
مبارکا
و هدی
للعالمین
فیه
ایات
بینات
مقام
ابراهیم
من دخله
کان
ءامنا
و لله
علی الناس
حج البیت
من استطاع
الیه
سبیلا
و من
کفر
فان الله
غنی
عن العالمین
قل
یا اهل
الکتاب
لم تکفرون
بایات
الله
و الله
شهید
علی
ما تعملون
قل
یا اهل
الکتاب
لم تصدون
عن سبیل
الله
من
آمن
تبغونها
عوجا
و انتم
شهداء
و ما
الله
بغافل
عما
تعملون
یا ایها
الذین
آمنوا
ان تطیعوا
فریقا
من الذین
اوتوا
الکتاب
یردوکم
بعد
ایمانکم
کافرین
و کیف
تکفرون
و انتم
تتلی
علیکم
ایات
الله
و فیکم
رسوله
و من
یعتصم
بالله
فقد
هدی
الی
صراط
مستقیم
یا ایها
الذین
آمنوا
اتقوا
الله
حق
تقاته
و لا
تموتن
الا
و انتم
مسلمون
و اعتصموا
بحبل
الله
جمیعا
و لا
تفرقوا
و اذکروا
نعمت
الله
علیکم
اذ
کنتم
اعداء
فالف
بین
قلوبکم
فاصبحتم
بنعمته
اخوانا
و کنتم
علی
شفا
حفرة
من النار
فانقذکم
منها
کذلک
یبین
الله
لکم
ایاته
لعلکم
تهتدون
و لتکن
منکم
امة
یدعون
الی الخیر
و یأمرون
بالمعروف
و ینهون
عن المنکر
و اولئک
هم المفلحون
و لا
تکونوا
کالذین
تفرقوا
و اختلفوا
من بعد
ما جاءهم
البینات
و اولئک
لهم عذاب
عظیم
یوم
تبیض
وجوه
و تسود
وجوه
فاما
الذین
اسودت
وجوههم
اکفرتم
بعد
ایمانکم
فذوقوا
العذاب
بما
کنتم
تکفرون
و اما
الذین
ابیضت
وجوههم
ففی
رحمة
الله
هم
فیها
خالدون
تلک
ایات
الله
نتلوها
علیک
بالحق
و الله
یرید
ظلما
للعالمین
و لله
ما فی
السموات
و ما فی
الارض
و الی
الله
ترجع
الامور
کنتم
خیر
امة
اخرجت
للناس
تأمرون
بالمعروف
و تنهون
عن المنکر
و تؤمنون
بالله
و لو
آمن
اهل
الکتاب
لکان
خیرا
لهم
منهم
المؤمنون
و اکثرهم
الفاسقون
لن
یضروکم
الا
اذی
و ان
یقاتلوکم
یولوکم
الادبار
ثم
لا
ینصرون
ضربت
علیهم
الذلة
اینما
ثقفوا
الا
بحبل
من الله
و حبل
من الناس
و باءوا
بغضب
من الله
و ضربت
علیهم
المسکنة
ذلک
بانهم
کانوا
یکفرون
بایات
الله
و یقتلون
النبیین
بغیر
حق
ذلک
بما
عصوا
و کانوا
یعتدون
لیسوا
سواء
من اهل
الکتاب
امة
قائمة
یتلون
ایات
الله
آناء
اللیل
و هم
یسجدون
یؤمنون
بالله
و الیوم
الآخر
و یأمرون
بالمعروف
و ینهون
عن المنکر
و یسارعون
فی الخیرات
و اولئک
من الصالحین
و ما
یفعلوا
من خیر
فلن
یکفروه
و الله
علیم
بالمتقین
ان الذین
کفروا
لن تغنی
عنهم
اموالهم
و لا
اولادهم
من الله
شیئا
و اولئک
اصحاب
النار
هم
فیها
خالدون
مثل
ما
ینفقون
فی هذه
الحیوة
الدنیا
کمثل
ریح
فیها
صر
اصابت
حرث
قوم
ظلموا
انفسهم
فاهلکته
و ما
ظلمهم
الله
و لکن
انفسهم
یظلمون
یا ایها
الذین
آمنوا
لا تتخذوا
بطانة
من دونکم
لا یألونکم
خبالا
ودوا
ما عنتم
قد
بدت
البغضاء
من افواههم
و ما
تخفی
صدورهم
اکبر
قد
بینا
لکم
الایات
ان
کنتم
تعقلون
ها انتم
اولاء
تحبونهم
و لا
یحبونکم
و تؤمنون
بالکتاب
کله
و اذا
لقوکم
قالوا
آمنا
و اذا
خلوا
عضوا
علیکم
الانامل
من الغیظ
قل
موتوا
بغیظکم
ان الله
علیم
بذات
الصدور
ان
تمسسکم
حسنة
تسؤهم
و ان
تصبکم
سیئة
یفرحوا
بها
و ان
تصبروا
و تتقوا
لا یضرکم
کیدهم
شیئا
ان الله
بما
یعملون
محیط
و اذ
غدوت
من اهلک
تبوء
المؤمنین
مقاعد
للقتال
و الله
سمیع
علیم
اذ
همت
طائفتان
منکم
ان
تفشلا
و الله
ولیهما
و علی
الله
فلیتوکل
المؤمنون
و لقد
نصرکم
الله
ببدر
و انتم
اذلة
فاتقوا
الله
لعلکم
تشکرون
اذ
تقول
للمؤمنین
الن یکفیکم
ان یمدکم
ربکم
بثلاثة
آلاف
من الملائکة
منزلین
بلی
ان تصبروا
و تتقوا
و یأتوکم
من فورهم
هذا
یمددکم
ربکم
بخمسة
آلاف
من الملائکة
مسومین
و ما
جعله
الله
الا
بشری
لکم
و لتطمئن
قلوبکم
به
و ما
النصر
الا
من عند
الله
العزیز
الحکیم
لیقطع
طرفا
من الذین
کفروا
او
یکبتهم
فینقلبوا
خائبین
لیس
لک
من الامر
شیء
او
یتوب
علیهم
او
یعذبهم
فانهم
ظالمون
و لله
ما فی
السموات
و ما فی
الارض
یغفر
لمن
یشاء
و یعذب
من
یشاء
و الله
غفور
رحیم
یا ایها
الذین
آمنوا
لا تأکلوا
الربوا
اضعافا
مضاعفة
و اتقوا
الله
لعلکم
تفلحون
و اتقوا
النار
التی
اعدت
للکافرین
و اطیعوا
الله
و الرسول
لعلکم
ترحمون
و سارعوا
الی
مغفرة
من ربکم
و جنة
عرضها
السموات
و الارض
اعدت
للمتقین
الذین
ینفقون
فی السراء
و الضراء
و الکاظمین
الغیظ
و العافین
عن الناس
و الله
یحب
المحسنین
و الذین
اذا
فعلوا
فاحشة
او
ظلموا
انفسهم
ذکروا
الله
فاستغفروا
لذنوبهم
و من
یغفر
الذنوب
الا
الله
و لم
یصروا
علی
ما فعلوا
و هم
یعلمون
اولئک
جزاؤهم
مغفرة
من ربهم
و جنات
تجری
من تحتها
الانهار
خالدین
فیها
و نعم
اجر
العاملین
قد
خلت
من قبلکم
سنن
فسیروا
فی الارض
فانظروا
کیف
کان
عاقبة
المکذبین
هذا
بیان
للناس
و هدی
و موعظة
للمتقین
و لا
تهنوا
و لا
تحزنوا
و انتم
الاعلون
ان
کنتم
مؤمنین
ان
یمسسکم
قرح
فقد
مس
القوم
قرح
مثله
و تلک
الایام
نداولها
بین
الناس
و لیعلم
الله
الذین
آمنوا
و یتخذ
منکم
شهداء
و الله
لا یحب
الظالمین
و لیمحص
الله
الذین
آمنوا
و یمحق
الکافرین
ام
حسبتم
ان
تدخلوا
الجنة
و لما
یعلم
الله
الذین
جاهدوا
منکم
و یعلم
الصابرین
و لقد
کنتم
تمنون
الموت
من قبل
ان
تلقوه
فقد
رأیتموه
و انتم
تنظرون
و ما
محمد
الا
رسول
قد
خلت
من قبله
الرسل
افائن
مات
او
قتل
انقلبتم
علی
اعقابکم
و من
ینقلب
علی
عقبیه
فلن
یضر
الله
شیئا
و سیجزی
الله
الشاکرین
و ما
کان
لنفس
ان
تموت
الا
باذن
الله
کتابا
مؤجلا
و من
یرد
ثواب
الدنیا
نؤته
منها
و من
یرد
ثواب
الآخرة
نؤته
منها
و سنجزی
الشاکرین
و کأین
من نبی
قاتل
معه
ربیون
کثیر
فما
وهنوا
لما
اصابهم
فی
سبیل
الله
و ما
ضعفوا
و ما
استکانوا
و الله
یحب
الصابرین
و ما
کان
قولهم
الا
ان
قالوا
ربنا
اغفر
لنا
ذنوبنا
و اسرافنا
فی
امرنا
و ثبت
اقدامنا
و انصرنا
علی
القوم
الکافرین
فآتاهم
الله
ثواب
الدنیا
و حسن
ثواب
الآخرة
و الله
یحب
المحسنین
یا ایها
الذین
آمنوا
ان
تطیعوا
الذین
کفروا
یردوکم
علی
اعقابکم
فتنقلبوا
خاسرین
بل
الله
مولاکم
و هو
خیر
الناصرین
سنلقی
فی
قلوب
الذین
کفروا
الرعب
بما
اشرکوا
بالله
ما
لم
ینزل
به
سلطانا
و مأواهم
النار
و بئس
مثوی
الظالمین
و لقد
صدقکم
الله
وعده
اذ
تحسونهم
باذنه
حتی
اذا
فشلتم
و تنازعتم
فی
الامر
و عصیتم
من بعد
ما
اراکم
ما
تحبون
منکم
من
یرید
الدنیا
و منکم
من
یرید
الآخرة
ثم
صرفکم
عنهم
لیبتلیکم
و لقد
عفا
عنکم
و الله
ذو
فضل
علی
المؤمنین
اذ
تصعدون
و لا
تلوون
علی
احد
و الرسول
یدعوکم
فی
اخراکم
فاثابکم
غما
بغم
لکیلا
تحزنوا
علی
ما فاتکم
و لا
ما
اصابکم
و الله
خبیر
بما
تعملون
ثم
انزل
علیکم
من بعد
الغم
امنة
نعاسا
یغشی
طائفة
منکم
و طائفة
قد
اهمتهم
انفسهم
یظنون
بالله
غیر
الحق
ظن
الجاهلیة
یقولون
هل
لنا
من
الامر
من
شیء
قل
ان
الامر
کله
لله
یخفون
فی
انفسهم
ما
لا
یبدون
لک
یقولون
لو
کان
لنا
من
الامر
شیء
ما
قتلنا
هاهنا
قل
لو
کنتم
فی
بیوتکم
لبرز
الذین
کتب
علیهم
القتل
الی
مضاجعهم
و لیبتلی
الله
ما فی
صدورکم
و لیمحص
ما فی
قلوبکم
و الله
علیم
بذات
الصدور
ان
الذین
تولوا
منکم
یوم
التقی
الجمعان
انما
استزلهم
الشیطان
ببعض
ما
کسبوا
و لقد
عفا
الله
عنهم
ان
الله
غفور
حلیم
یا ایها
الذین
آمنوا
لا تکونوا
کالذین
کفروا
و قالوا
لاخوانهم
اذا
ضربوا
فی
الارض
او
کانوا
غزی
لو
کانوا
عندنا
ما
ماتوا
و ما
قتلوا
لیجعل
الله
ذلک
حسرة
فی
قلوبهم
و الله
یحیی
و یمیت
و الله
بما
تعملون
بصیر
و لئن
قتلتم
فی
سبیل
الله
او
متم
لمغفرة
من الله
و رحمة
خیر
مما
یجمعون
و لئن
متم
او
قتلتم
لالی
الله
تحشرون
فبما
رحمة
من الله
لنت
لهم
و لو
کنت
فظا
غلیظ
القلب
لانفضوا
من حولک
فاعف
عنهم
و استغفر
لهم
و شاورهم
فی
الامر
فاذا
عزمت
فتوکل
علی
الله
ان
الله
یحب
المتوکلین
ان
ینصرکم
الله
فلا
غالب
لکم
و ان
یخذلکم
فمن
ذا
الذی
ینصرکم
من
بعده
و علی
الله
فلیتوکل
المؤمنون
و ما
کان
لنبی
ان
یغل
و من
یغلل
یأت
بما
غل
یوم
القیامة
ثم
توفی
کل
نفس
ما
کسبت
و هم
لا
یظلمون
افمن
اتبع
رضوان
الله
کمن
باء
بسخط
من الله
و مأواه
جهنم
و بئس
المصیر
هم
درجات
عند
الله
و الله
بصیر
بما
یعملون
لقد
من الله
علی
المؤمنین
اذ
بعث
فیهم
رسولا
من
انفسهم
یتلوا
علیهم
ایاته
و یزکیهم
و یعلمهم
الکتاب
و الحکمة
و ان
کانوا
من قبل
لفی
ضلال
مبین
اولما
اصابتکم
مصیبة
قد
اصبتم
مثلیها
قلتم
انی
هذا
قل
هو
من عند
انفسکم
ان
الله
علی
کل
شیء
قدیر
و ما
اصابکم
یوم
التقی
الجمعان
فباذن
الله
و لیعلم
المؤمنین
و لیعلم
الذین
نافقوا
و قیل
لهم
تعالوا
قاتلوا
فی
سبیل
الله
او
ادفعوا
قالوا
لو
نعلم
قتالا
لاتبعناکم
هم
للکفر
یومئذ
اقرب
منهم
للایمان
یقولون
بافواههم
ما
لیس
فی
قلوبهم
و الله
اعلم
بما
یکتمون
الذین
قالوا
لاخوانهم
و قعدوا
لو
اطاعونا
ما
قتلوا
قل
فادرءوا
عن
انفسکم
الموت
ان
کنتم
صادقین
و لا
تحسبن
الذین
قتلوا
فی
سبیل
الله
امواتا
بل
احیاء
عند
ربهم
یرزقون
فرحین
بما
آتاهم
الله
من
فضله
و یستبشرون
بالذین
لم
یلحقوا
بهم
من
خلفهم
الا
خوف
علیهم
و لا
هم
یحزنون
یستبشرون
بنعمة
من الله
و فضل
و ان
الله
لا
یضیع
اجر
المؤمنین
الذین
استجابوا
لله
و الرسول
من بعد
ما
اصابهم
القرح
للذین
احسنوا
منهم
و اتقوا
اجر
عظیم
الذین
قال
لهم
الناس
ان
الناس
قد
جمعوا
لکم
فاخشوهم
فزادهم
ایمانا
و قالوا
حسبنا
الله
و نعم
الوکیل
فانقلبوا
بنعمة
من الله
و فضل
لم
یمسسهم
سوء
و اتبعوا
رضوان
الله
و الله
ذو
فضل
عظیم
انما
ذلکم
الشیطان
یخوف
اولیاءه
فلا
تخافوهم
و خافون
ان
کنتم
مؤمنین
و لا
یحزنک
الذین
یسارعون
فی
الکفر
انهم
لن
یضروا
الله
شیئا
یرید
الله
ان
لا
یجعل
لهم
حظا
فی
الآخرة
و لهم
عذاب
عظیم
ان
الذین
اشتروا
الکفر
بالایمان
لن
یضروا
الله
شیئا
و لهم
عذاب
الیم
و لا
یحسبن
الذین
کفروا
انما
نملی
لهم
خیر
لانفسهم
انما
نملی
لهم
لیزدادوا
اثما
و لهم
عذاب
مهین
ما
کان
الله
لیذر
المؤمنین
علی
ما
انتم
علیه
حتی
یمیز
الخبیث
من
الطیب
و ما
کان
الله
لیطلعکم
علی
الغیب
و لکن
الله
یجتبی
من
رسله
من
یشاء
فآمنوا
بالله
و رسله
و ان
تؤمنوا
و تتقوا
فلکم
اجر
عظیم
و لا
یحسبن
الذین
یبخلون
بما
آتاهم
الله
من
فضله
هو
خیرا
لهم
بل
هو
شر
لهم
سیطوقون
ما
بخلوا
به
یوم
القیامة
و لله
میراث
السموات
و الارض
و الله
بما
تعملون
خبیر
لقد
سمع
الله
قول
الذین
قالوا
ان
الله
فقیر
و نحن
اغنیاء
سنکتب
ما
قالوا
و قتلهم
الانبیاء
بغیر
حق
و نقول
ذوقوا
عذاب
الحریق
ذلک
بما
قدمت
ایدیکم
و ان
الله
لیس
بظلام
للعبید
الذین
قالوا
ان
الله
عهد
الینا
الا
نؤمن
لرسول
حتی
یأتینا
بقربان
تأکله
النار
قل
قد
جاءکم
رسل
من
قبلی
بالبینات
و بالذی
قلتم
فلم
قتلتموهم
ان
کنتم
صادقین
فان
کذبوک
فقد
کذب
رسل
من
قبلک
جاءوا
بالبینات
و الزبر
و الکتاب
المنیر
کل
نفس
ذائقة
الموت
و انما
توفون
اجورکم
یوم
القیامة
فمن
زحزح
عن
النار
و ادخل
الجنة
فقد
فاز
و ما
الحیوة
الدنیا
الا
متاع
الغرور
لتبلون
فی
اموالکم
و انفسکم
و لتسمعن
من
الذین
اوتوا
الکتاب
من
قبلکم
و من
الذین
اشرکوا
اذی
کثیرا
و ان
تصبروا
و تتقوا
فان
ذلک
من
عزم
الامور
و اذ
اخذ
الله
میثاق
الذین
اوتوا
الکتاب
لتبیننه
للناس
و لا
تکتمونه
فنبذوه
وراء
ظهورهم
و اشتروا
به
ثمنا
قلیلا
فبئس
ما
یشترون
لا
تحسبن
الذین
یفرحون
بما
اتوا
و یحبون
ان
یحمدوا
بما
لم
یفعلوا
فلا
تحسبنهم
بمفازة
من
العذاب
و لهم
عذاب
الیم
و لله
ملک
السموات
و الارض
و الله
علی
کل
شیء
قدیر
ان
فی
خلق
السموات
و الارض
و اختلاف
الیل
و النهار
لایات
لاولی
الالباب
الذین
یذکرون
الله
قیاما
و قعودا
و علی
جنوبهم
و یتفکرون
فی
خلق
السموات
و الارض
ربنا
ما
خلقت
هذا
باطلا
سبحانک
فقنا
عذاب
النار
ربنا
انک
من
تدخل
النار
فقد
اخزیته
و ما
للظالمین
من
انصار
ربنا
انا
سمعنا
منادیا
ینادی
للایمان
ان
آمنوا
بربکم
فآمنا
ربنا
فاغفر
لنا
ذنوبنا
و کفر
عنا
سیئاتنا
و توفنا
مع
الابرار
ربنا
و آتنا
ما
وعدتنا
علی
رسلک
و لا
تخزنا
یوم
القیامة
ان
الله
لا
یخلف
المیعاد
فاستجاب
لهم
ربهم
انی
لا
اضیع
عمل
عامل
منکم
من
ذکر
او
انثی
بعضکم
من
بعض
فالذین
هاجروا
و اخرجوا
من
دیارهم
و اوذوا
فی
سبیلی
و قاتلوا
و قتلوا
لاکفرن
عنهم
سیئاتهم
و لادخلنهم
جنات
تجری
من
تحتها
الانهار
ثوابا
من
عند
الله
و الله
عنده
حسن
الثواب
لا
یغرنک
تقلب
الذین
کفروا
فی
البلاد
متاع
قلیل
ثم
مأواهم
جهنم
و بئس
المهاد
لکن
الذین
اتقوا
ربهم
لهم
جنات
تجری
من
تحتها
الانهار
خالدین
فیها
نزلا
من
عند
الله
و ما
عند
الله
خیر
للابرار
و ان
من
اهل
الکتاب
لمن
یؤمن
بالله
و ما
انزل
الیکم
و ما
انزل
الیهم
خاشعین
لله
لا
یشترون
بایات
الله
ثمنا
قلیلا
اولئک
لهم
اجرهم
عند
ربهم
ان
الله
سریع
الحساب
یا ایها
الذین
آمنوا
اصبروا
و صابروا
و رابطوا
و اتقوا
الله
لعلکم
تفلحون

قال سبحانك گفت جلت پاکی و بزرگی تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی پاکی بود لا علم لنا فسوز دنا غیر ما علمتنا قبل
آنکه بگویی ما را نیست انک انت العلیم بحکمتک آنچه در اسرار و ما شرح آنک انت العزیز الحکیم که بود در علم و حکمت آمرا فقال یا آدم انبئهم
بدیشان بسگو ای آدم آنرا بأسمائهم بنامهای آنچه فلما انبأهم فرمود بنامهای آنچه و نقل شد قال الم اقل لکم نمیگفتم شما را انی اعلم غیب
آنچه در دانا ست السموات والارض هر آینه من میدانم غیب آنچه در آسمانها و زمین و اعلم ما تبدون میدانم آنچه ظاهر میکنید
بدیشان سبگو تو و اعلم ما کنتم تکتمون و میدانم آنچه بودید پنهان میکردید و نگفتم شما را بیت خود الا اذ امرت
کو آنچه تو فرا مرکردی آنگاه که امر کردم ترا از توحید و تعبد و من گفتم ترا بیت خود الا اذ امرت الملئکة اسجدوا
لآدم فسجدوا الا ابلیس آنگاه که بسجده کنید آدم را بر بود و کار من فضائل آدم بس خود را مرو بر مخلوق گفتم ترا بر دنیا خلق کنت علیهم شهیدا
و بود و من بر اقوال و افعال ایشان گواه تا مکان هستند ما دامت فیهم مادام که بود در میان ایشان فلما توفیتنی
پس آنگاه که مرا فرا گرفتی بمیرانیدی رفع کردی بآسمان ما امرتنی بآنچه بودی تو بگفتی ایشان ان اعبدوا الله
بر آن بود من در اقوال و افعال ایشان انت علی کل شیء تو بر هر چیز شهید گواه و مطلع ان تعذبهم اگر عذاب کنی ایشان را فانهم عبادک
ایشان بندگان تو اند و بندهٔ تو اند و ان تغفر لهم و اگر بیامرزی ایشان را تا آنکه از تو بوده بیامرزی فانک انت العزیز الحکیم پس بدرستیکه تو غالبی و قادر بر توان عقاب الحکیم و دانا بحکمتی و محکم کار بود
عذاب قال الله گفت خدای تعالی آمد آن که گوید خدا تعالی و ابراهیم لفظ ناصر که مخفف و فوهست که آنرا که دنیا
قایم شده و صاحب حکمت هذا یوم این روز است که در این روز ینفع الصادقین سود میرساند راست
گویان را صدقهم راستی که و افعال و اقوال ایشان در دنیا لهم جنات تجری مر ایشان را بهشتها میگذرد
که بر دو من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها ابدا در حالتی که جاوید باشند در آن همیشه تا ابد
رضی الله عنهم یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رضی الله عنهم خشنود گشت خدای تعالی از ایشان بطاعت
و رضوا عنه و خشنود گشتند ایشان از خدا بر نعمت ذلک است ذلک این چنین چنین حاصل شدن ایشان
الفوز العظیم رستگاری بزرگ است لله مر خدای را ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها
و ما فیهن و آنچه در آسمان و زمین است و هو علی کل شیء قدیر و او بر هر چیز با قوت است بقدرت و اثر چیز
ضعف نمیرد و مقدور و بنا کرد فعلی و فقد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله پدر سنایها است
سود کنیا مر خدای را و حمد ثنا آنحضرت سزاست جل جلاله الذی آن خدائیکه بقدرت کامله خلق السموات

بجا فرید آسمانها بی ستون و بی دیدن والارض و زمین را بسطها و تا داد و جعل الظلمات و النور و پیدا
تاریکیها و روشنائیها را روایت کرده اند خالق النور و شیطان آفریده ظلمت و حیات را نور شود
که فرید ظلمت را در دو مخلوق شد یعنی برآمد که مراد ظلمت و نور نیست در ذات و گفته اند جهان عدم و جهان وجود
یا ثانی نیست در دو انوار زموده پیدا و تاریکی و این چه ظلمت بلا مطلق است و در آن مضالت متعدد است و در ایلاغه معنوی
ایراد کرد که پیدا بی ثبات در بحر الخلائق فرموده که بجا فرید آسمانها را بی ستون و بی اگر دن بیدا کند ظلمات معنوی
از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب از اوصاف ملکی و روحانی و اخلاق
ملکی در جهان بین ثم بس آن سه دلایل آیات الذین کفروا آنانکه کافر شدند بربهم بپروردگار خود یعدلون با پروردگار خود
برابر میسازند مثل بعد تا از یاد مسکند از پرستش آفریده کار خود و بعبادت غیر او و هو الذی خلقکم و او آنست
آنکس که بیافرید شما را من طین از گل باشد آنکه خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت
ثم قضی اجلا پس حکم کرد و مدتی را چون بسر آید بر سر آجل مسمی و مدت نامبرده و معلوم شده
از نزد و یک است که کس نداند و بعد از آنکه زنده شد آن فرا قیامت باشد ثم انتم تمترون پس شما ای منکران باخود
این تردید شک آمده در توحید و بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بود خلقت خلق از آدم پس شک نباید
کرد که معاد و خلق بود و هو الله و او است خداوند مطلق و معبود بحق فی السموات و الارض در آسمانها
و زمینها و همه را او خدای است یعلم سرکم میداند از آنچه پنهان شما است یعنی آنچه در دل مخفی دارید
و جهرکم و آنچه آشکارا شما است یعنی بزبان می آرید و یعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و شر
و شما را بدان جزا خواهد داد و در فتوحات مفرماید که سر کرم اشارت است در نسبت باطنی انسان و جهر کرم
عبارت از نسبت ظاهری او است صاحب بحر الخلائق آورده که مراد از سر عقاید است که در انسان و وسعت
وجود او که مستجمع او احوال انفاس او است و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست جسمانی و معنی روحانی که بجهت
عالم خلق و امر و اعلام امر سر عشق از فرشته امر بود و چون از فرشته خلق و در نقد الفصوص آمده که انسان
ذات و جهان در یک دیگر بوجود پیدا و در یکدیگر روشن تقابل عبودیت و مولد اسم خصائص
بوبوت یکی از همه موجودات بزرگوارتر است چه تقابل عبودیت شماری از همه کائنات خوارتر
و بیمقدارتر یا ایها الانسان چند مغرور از او و فسون و بایم فرمی ما حاشا که بود تکو از من دلبری ما و آنکه
فتنه بسمل خود بنم نظری ما در پرده جهان نیافتند از من تری ما پس حق سبحانه مرا بدید که من اسرار خصائص

بدر تربیت عبد الله و آمنه و فاطمه خاتون عالم شهادت بمنا اسم و دیگر مبدا انوار آنچه نمایند که از اهل آن سرچشمه
باشند بر درجات انسانیه یا چه نزل بر کات جوانیه و ادخال این ملائکی ملال ایمان و اداء کل مراتب
در بکه اهل شهود و اختصاص استنباط خطوط احیاء بر دوره استناس بانعم و جنبا منصاعد گردد نظم
حیف باشد که ازین ای بی بهره بخواب خوش گذرد ۱۱ آدمی میتواند و نکو نفس گذرنده بفضل و گذرد
وَاِذَا مَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ آیَةٌ وَنِشانی بگاه آیتی حق آیات بخواند بر ایشان یعنی قرآن وَاِذَا مَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ
بدین ایشان مجمع بجهل و اشتغال قرآن القول تحقیق غیر آن قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ گفتند هرگز نگاه نیستند حَتّٰی نُؤْتٰی مِثْلَ
اگر کرده کان مَا اُوْتِیَ رُسُلُ اللّٰهِ بدین پس برسد که بدروغ داشته اند قرآن را تا آنچه آن ملکه که آنچه بدین
صَوْتٌ یَتْلُوْنَ پس و دیدانند که بر آنچه بدین ایشان یعنی ظاهر شود بر ایشان آیات قَالُوا چه جرم آنچه بودند بدان
کسی که بدان استهزا میکردند و میگفتند بر آن مردم با توقف تذرو اصحاب بود بدین یا هلکوا رتاع بر آیات
اسلام و نبوت افتاد و شوکت ملازمان کرده سنیه بر الاعلی علیه السلام و ظهور آن اخبار بر کیا و زمان آن دعوت
رد کنند اَللّٰهُ اَعْلَمُ آیا نمیدانند که مالبوغ قبایل اَعْلَمُ چند بیاد کرده مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش ایشان مِنْ قَرْنٍ از کروه که کشتگان یعنی اهل نمایکه در آن عصر بوده قرن عصر اهل عقاد آن بسیار
که اغلب اهل مردم همان عصر و غیر نیز گفته اند پس صفت اهل قرن سیکه عَلَی الْاَرْضِ چند که بر سر بالای کرده
که ایشان را در بین مکان بالا آن مکان داده اند بر جمیع مردم از قوت بادران در بین اهل آن عصر یا تقدیر مَا لَمْ نُمَکِّنْ
عطا کرده بودیم ایشان را مَا لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ آنچه نیارا نداده بودیم بر جوهر در از قوت تمام و مدت مال و کثرت اظهار
بجسم و ضخم وَاَرْسَلْنَا السَّمَآءَ و فرو فرستاده بودیم بارانرا عَلَیْهِمْ مِدْرَارًا بر ایشان پی در پی و پیوسته
محتاج بودند بدان وَجَعَلْنَا الْاَنْهٰرَ و گردانیدیم جویها آب پیوسته تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت از زیر درختان
ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بر آن مشرف بودند یا در سخت تصرف ایشان بود که کنار آن و بیشتر
خود میبردند محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین در رفاهیت و خصب و سعت عیش میکردند فَاَهْلَکْنٰهُمْ بِذُنُوْبِهِمْ پس ایشان را هلاک کردانیدیم بگناهان ایشان و سوء نکر ایشان را قوت و نعمت
وَاَنْشَاْنَا و پیدا آوردیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِیْنَ گروهی دیگر کفار قریش را بعد
کرد و اهلاک اخبار آمده که قوم عاد ثمود و عاد ثانی و فوقان سر خوبلد و این امیر محمد در بیخودیت حضرت مصطفی صلی الله
علیه و سلم آمده اند و گفته اند ای محمد صلی الله علیه و سلم با تو ایمان نخواهیم آورد و تا ما و شکیم چهار فرستاده نامه نوشته از آسمان

و گوی ای رسول که این کتاب از جانب خدا آورده ایم و در آن مکتوب این معنی مصرح باشد که رسول آیه
آمده وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْکَ و اگر بفرستیم بر تو کتابی فِیْ قِرْطَاسٍ نوشته در ورق فَلَمَسُوْهُ پس بدست و بساعد
آنرا بدست بسیاری خود دریافته ایشان در نزول این کتاب از آسمان موقع نشود لَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا هر آینه خواهند گفت
آنها که کافر شدند اِنْ هٰذَآ نیست آنچه آورده ایم اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ مگر جادوی روشن و مرموز وَقَالُوْا و گفتند
کافران لَوْلَآ اَنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ چرا فرو نفرستند بر محمد فرشته که گوید این خبر را وَلَوْ اَنْزَلْنَا مَلَکًا و اگر ما فرو فرستیم
فرشته لَقُضِیَ الْاَمْرُ هر آینه حکم کرده شود بر ملاک بعد فنی و حسب الهی بر سر شده که اگر ما فرستیم
بیند فرشته اینجا بچه طلب کرده اند ملاک ایشان لازم بود ثُمَّ لَا یُنْظَرُوْنَ پس مهلت داده نشوند بعد از
نزول ملاک میگفتند چون مشرکان میگفتند که چرا فرستاده نمیشود بما رسالت آید حق تعالی فرمود که
وَلَوْ جَعَلْنٰهُ و اگر ما دانیم رسولی فرستیم را لَجَعَلْنٰهُ رَجُلًا هر آینه کردانیم او را محتمل صورت
مرد چنانچه جبرئیل را بصورت دحیه کلبی متمثل میساختیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری بدین
ملاک بر صورت اصل ایشان وفا نکند که رجولی انبیا علیهم السلام که بصورت قدسیه مشاهده ایشان میتوانند
تصور پس باجتهد فرشته را فرستیم بصورت بشر هر آینه لَلَبَسْنَا و در آمیزیم بر ایشان مَّا یَلْبِسُوْنَ آنچه خود بدو شبهه
بر ایشان تا یلبسون آنچه خود بدو شبهه دفت ماهذا الا بشر متمثل کرد اصلی صدیق بشر تا از قول ایشان غبار
ملال بر خاطر عاطر آن حضرت نشیند و میگویند اَفَغَیْرَ اللّٰهِ تَدْعُوْنَ آیا غیر خدا میخوانید و افسوس میکنید
بر تعجب ایشان کیبودند حق قُلْ بگو ای رسول فَمَنْ پس فرود آمده آیه الذین عجزوا آنانکه سعی میکردند
مُعْجِزِیْنَ از سبب یعنی با ایشان استهزا نمودند اَنْ تَفْتَرُوْا جز آنچه بود که بدان کَذَّبَ فَرَّ ایشان استهزا
میکردند اِنَّ و اگر جز آنچه بوده که بکرد ایشان هر آمد قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم اگر عذاب کشتگان از
مسلم میآرند سیروا فِی الْاَرْضِ سیر کنید در زمین کاهی بنماء و برد بار و مود بکذرید فَانْظُرُوْا
پس بنگرید بنظر عبرت کَیْفَ کَانَ که چکونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِیْنَ آخر کار تکذیب کنندگان قُلْ
بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم در پرسش ایشان لِمَنْ مَّا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر کرا است آنچه در آسمان و زمین است
از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب نیابند و اگر نه قُلْ لِّلّٰهِ تو بگوی که مر خدای راست
خدای کَتَبَ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر ذات خود لازم نمود از روی فضل و جود رحمت را که قبول توبه و عفو خواهد

در احادیث آمده است که عرش بهشت گیا یا نوشت و آن نزدیک دوات فوق العرش و مضمون الکتاب معنی
غلبت علی غضبی و همانا که او رحمت را نیز بنامی که رحمت مطلق است نیز گویند و آن رحمت سرچشمه فواید
رسیده و نتیجه آن عطا دادن است یا سابقه سوال آن سند عادر ارباط حاجت است حق تعالی چنانچه در مشهور است و از
رحمتی در عدم استحقاق شیء بود یعنی که بر اهل عصیان و بر بی دانش زده ایم ما ما نبود یم فعاصا ما نبود ایم
لطف تالفند بای شود لجمعنکم محمد که جمع خواهد کرد خدا شما را در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را
الی یوم القیمة در صعود در روز قیامت لا ریب فیه روزی که در وی آن شک نیست الذین خسروا
انفسهم آنانکه زیان کرده اند در قسمتهای خود فطرة اصلی و خلقت سلیم را که سرمایه انسان بود ضایع کردند
فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد و آنکه مرتد کبار ساکن آنجا و آرام دارند الذین والذین
در شرف و در بیشه است ملائک مالک مکان آنرا فرا گرفته و هو الحیی و اوست شنوا بآنچه گفتاران گویند
تعلیم و الا آنچه فصل کند سبب تردد آیه آن بود در جمعی از کفار از بنی کنعد ای محمد ما را معلوم است که اینچه
و مسکت تراشیدن کار صدا روکه بیش گفته ما را تو بطریق تعریف از اسرار قبایح شان مال حال کسی
نو نگرد از مجد خویشان خود شوی نشود الکار از عدوان این رجیع تمامی حق معاند و کسی هر چه خلف روز بر بیان
اشتغال دارد از نادان حیات الرحمن خواهد بمغفرت خود را جنبدان مال مدد تو نیکو مطلق شود قال اغفر لعبد بگو آمرزش خواهد را
اعلم ربی ای فرگرم دوست بعضی غفر بدان دوست بگو ما لا تعلمون و آنچه نمی دانید خدا که بود و آرنده
آسمان و زمان و هو العلیم و او مجوز اند خلق را بعلم و در آن مید بد و الا تعلم و در روز که او داد بنشود بعضی
سایه تاب از خلق و خلق محتاج اند فاذکرونی پس یاد کنید مرا بر مهم من رزق و ما اردیدان بطعون ان الله هو الرزاق
ذو القوة المتین قل ارأیتم بگو بدرستی که من مامور شده ام ان کان اگر باشد من المسلمین از گردن نهند حکم خدا را برای ای آنکه می سابق است با دردین و لا تکونون من المشرکین
و مرا مباشید که از مشرکان آنکه قدمکان قل انی اخاف بگو بدرستی که من میترسم من عصیت ربی اگر نافرمانی کنم پروردگار
خود را و بر بدر دگار خود و غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز سخت که عبارت است
من یصرف هر که بگردانند عذاب از وی و حق تعالی صیغه مجهول نخواند یعنی هر که گردانیده شود عنه از و
یومئذ در آن روز بزرگ فقد رحمه بدرستی که بر وی رحمت بخشایش فرموده است و ذلک و این بخشایش
هو الفوز المبین و رستگاری هویدا است و ان یمسسک الله بضر و اگر برساند خدا بتو سختی چون فقر و فاقه

و مرضی فلا کاشف له پس هیچ باز دارنده و برنده نیست آنرا الا هو مگر او و ان یمسسک بخیر و اگر برساند بتو
نیکوئی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء پس او بر هر چیزی از آنها قدیر تواناست و هو القاهر و اوست قهر کننده
فوق عباده غالب بندگان خود و فوقیت مکان نیست بلکه بصور باستعلا غالب است بر بندگان و هو
بر سر مخلوقات و هو الحکیم و اوست حکیم کار و تدبیر خود الخبیر دانا بخفایا بندگان لطف کننده صوفیان
قریش گفتند ای محمد الله علیه و سلم طلب کن برای ما که تصدیق کند و ارجا بیاورد و بگو ای رسول بر بیرون
که صفت آن در کتب خویش بدیده باشد تا ما گمان کنیم که تو فرستاده کنون کسی را بر ما که گواه بر بیرون و بر صفت
آید قل بگو در جواب ایشان ای شیء اکبر چه چیز است اکبر شهادة گواهی بزرگتر است از شهادت یعنی گواهی
بزرگتر گواه ها قل الله بگو خدا بزرگتر است شهید بینی و بینکم گواه میان من و شما یعنی گواه و حقیقت
و مطلوب شما آنچه الی هذا القرآن وحی کردند این قرآن را لانذرکم تا بترسانم شما را
که بترسانم و آنچه در وی است از ترهیب اما کفر کرده باشد الذین من بلغ و هر که بلغ رسیده برسد بر کافران
از عرب و عجم و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله فرموده که هر که از قرآن بوی رسد حضرت مصطفی علیه السلام نذیر است
و از اینجا است که مهتران و علمای رحمه الله گفته که من بلغ القرآن بلغه کان کسی که بلغ قرآن بلکان کسی که
گواه بر سید بدان انکم لتشهدون آیا شما گواهی میدهید ان مع الله که با خدا هستند آلهة اخری خدایان دیگر بگو قل لا اشهد گواهی نمی دهم
بآنچه گواهی نمیدهم بدین قل انما هو بگو جز این نیست که او اله واحد خدای یگانه و من برین وجه گواهی
میدهم قل انی بری مما تشرکون از آنچه میدهید که من بیزارم از آنچه شریک میدارند از اصنام و عزا الذین آتیناهم
الکتاب آنانکه داده ایم ایشان را کتاب یعرفونه میشناسند رسول خدا را بجود صفتی که مذکور است در
تورات کما یعرفون ابناءهم آنچنانکه میشناسند پسران خود را بجود صفت ایشان را صوفیه روشن ثبت آورده اند
که حضرت عارف و صفی الله فرمود که از عبد السلام پرسیدم که معرفت شما حضرت رسول الله که خدا آنرا
خبر بدید و چون معرفت فرزند الف برجه درجه میتواند بود این حال گفت من بر سالت پیغمبر الله علیه و سلم
بیقین تر از آنچه بصحت فرزند خود یقین دارم چه این را در توریت دیده و در استماع ما آنرا معلوم ندارد و مگر در آن
چه حضرت عارف رحمی الله عنه فرموده که خدا تو فیق رفیق و کار اندازی عبد الله فقد خسروا الذین خسر
انفسهم آنانکه زیان کار شدند در قسمتهای خود و از سرمایه ایمان بی بهره شدند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند
افلم و بگیت ستمکار تر ممن افتری از کسی افترا کند و بر بندد علی الله کذبا و بر خدا دروغ را یا بگوید که وحی

دی اند و بتان را شریک او و شفیع خواهند بود او کذب بآیاته یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآن است و آنرا
بسحر و شعر و کهانت نام نهاده اند انه لا یفلح الظالمون بدرستیکه رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران و یوم
نحشرهم جمیعا و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان ثم نقول پس گوییم از روی توبیخ
للذین اشرکوا مر آنان را که شرک آورده اند این شرکاؤکم کجایند خدایان شما که شریک خدا میساختید الذین کنتم
تزعمون آنان را که گمان میبردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت ایشان
الا ان قالوا مگر آنکه گویند والله ربنا بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین نبودیم شرک آرنده کان
دروغ گوینده گان و برین سوگند یاد کننده مشرکان چه بر روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید
بینند بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که مشرک
نبوده ایم حق سبحانه مهر بر دهنهای ایشان نهد تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهند که قال الله الیوم
نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ میگویند
علی انفسهم بر نفسهای خود بنفی شرک از آن و ضل عنهم و گم گشت از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا
میکردند از شریک مر خدای را نقل است که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی
دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت صلی الله علیه و سلم کردند پس نضر بن الحارث
که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت بپرسیدند که این محمد چه میگوید آن لعین گفت من
نمیدانم که چه میگوید الا آنکه میجنباند و میخواند چنانچه من احادیث و اخبار را بر شما میخوانم این آیه نازل شد که و منهم
و از کفار مکه من یستمع الیک کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و جعلنا و ما کردیم
علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششهای ان یفقهوه تا فهم کنند آنرا و فی آذانهم و نهادیم در
گوشهای ایشان وقرا گرانی تا سخن حق نشنوند و ان یروا کل آیة و اگر ببینند هر معجزه را که از و میطلبند
لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسید
حتی اذا جاؤک تا چون بیایند بتو یجادلونک جدال و خصومت کننده با تو یقول الذین کفروا
گویند آنها که کافر شدند ان هذا نیست این کتاب الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان و هم و ایشان
یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمان را از ایمان به رسول و ینأون عنه و دور میشوند بنفس خود
از و یعنی خود ایمان آرند و نه دیگران را میگذارند و گفته اند این آیه در شان ابوطالب است و معنی آن آنکه نهی میکنند

دشمنان را از تعرض رسول و محافظت خود از دین او دوری میجویند و ان یهلکون و هلاک نمیکنند بدین جهت
الا انفسهم مگر نفسهای خود را و ما یشعرون و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند و لو تری
و اگر ببینی ایشان را اذ وقفوا علی النار چون باز داشته شده یا شناسانیده در آتش هر آینه ببینی امری در غایت شناعت
و ایشان را مشاهده کنی که از سختی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس میگویند یا لیتنا نرد کاشکی باز گردانیده شویم
بدنیا و لا نکذب بآیات ربنا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را و نکون من المؤمنین و باشیم از جمله
باور دارندگان بل نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیا روند مومنان باشند بلکه بر کفر خواهند بود
و این اقرار توحید عالی بر آنست که ظاهر شده است مر ایشان را ما کانوا یخفون آنچه بودند که میپوشیدند از کفر
و معاصی من قبل پیش ازین در دنیا چون امروز شهادت جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای
رجوع بدنیا دارند و لو ردوا و اگر ایشان را باز گردانند بدنیا لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا عنه
بسوی آن چیز که نهی کرده شدند از آن یعنی شرک و عصیان و انهم لکاذبون و بدرستی که ایشان هر آینه دروغ گویانند
در وعده ایمان و چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند و قالوا
و گفتند ان هی نیست این زندگانی دنیا الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما بدنیا و ما نحن بمبعوثین
و ما نیستیم برانگیختگان از قبور و لو تری و اگر ببینی اذ وقفوا علی ربهم چون بازدارند کافران را بر حکم خدای یا
موقف عرض قال گوید خدای الیس هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشر راست و درست قالوا بلی
و ربنا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند و سوگند خورند قال گوید خدای فذوقوا العذاب پس بچشید
عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچه بوده اید که کافر میشدید یعنی عذاب بکشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستی که
زیان کرده اند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کرده اند دیدن خدای را یا باور نکردند لقاء ثواب و عقاب را بعد از
مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید بدیشان عذاب قیامت بغتة ناگهان قالوا یا حسرتنا گویند
ای حسرت و پشیمانی علی ما فرطنا بر آنچه ما تقصیر کردیم فیها در حیوة دنیا و هم یحملون و ایشان
بر دارند اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان
باشند و از ایشان منفک نگردد و در معالم آورده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی
در غایت خوبی و خوشبویی و گوید مرا میشناسی مومن گوید ترا نمیدانم گوید من عمل صالح توام مرا سوار شو
که من بسیار در دنیا بر تو سوار بوده ام و آیه یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدین است و چون کافر

سازها که بر دار هستی آنها را اجری و نهایت زشتی و ناخوشبوی که بر اصحاب آتش گوید من ترا میدهم
که بدید مس که مرا نا نافع است بسیار مردی بمن بیدار شدی امروز من بر تو سوار نشدم و بآوه و مرکبها را در
آفرار بر عبادت الزامت قال ما ایها الذین آمنوا بمانند که بدیدار بت بازگشاه که میکشند قال الیوم تجزون
و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرور اند الا لعب و لهو بازیکردن و مشغول و مولع گشتن
و ان الدار الآخرة لهی الحیوان آمده سرای آخرت خیر للذین یتقون بهتر است برای آنکه ایشان پرهیزکاری میکنند افلا تعقلون آیا
آخرت با فریت دلذتها او خاص از خواهر آفات و نقصها او ایمن از هیز قال فلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید
و شخص بحالت نقد نیفتاد نقل میکند که از پیر دوستی که از پیر دوستی که از حضرت آورده اند که انس بن خریق و ابو جهل
با یکدیگر ملاقات کردند شخصی گفت بیا تا بحکم در شان محمد بن عبد الله چه میگوئی که در دعوی خود کاذب است
یا صدیق علاوه کسی را مطلع نیست اگر راستگوی باز نخواست ابو جهل گفت محمد صلی الله علیه و سلم راست
گوئیست و آنچه عبارت ساند ساحت نه شنیدن اما اگر خود را اعتراف میکند محمد بدو دارد و آن جهت
عزت نبوت که اهل جاهلیت ممتاز و سرافراز اند از قوار سفارت و نبوت و عبادت محمد تعلق بآن فضاد از دو
بوت بر تابیشان باز گردد و اشراف و بقیه لوی بکبار که غرور مانند قول ابو جهل بر وه قلت و چون شخص
با حضرت پیغمبر علیه السلام گفت ای محمد صلی الله علیه و سلم ما از تو دروغ نشنیده ایم ترا صادق الذمه میدانیم ولیکن این
دعوت نبوت که تکذیب تو میکنم آیا آنکه قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون
بدرستیکه ترا اندوهگین میکرداند آنچه میگویند در تکذیب فانهم بدرستیکه ایشان لا یکذبونک
تکذیب نمیکنند در حقیقت بدرستیکه تو صادق اند ولکن الظالمین ولیکن ایشان که ستمکاران اند بآیات الله
یجحدون انکار میکنند آیتها خدا را از روی عناد پس ای محمد تسلی باید که ایشان تکذیب میکنند
تکذیب کرده اند رسل من قبلک پیغمبران پیش از تو فصبروا پس ایشان شکیبائی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه
تکذیب کرده شدند و اوذوا و بر اطراف رنج بر ایشان رسانیدند حتی اتاهم تا آنکه آمد بایشان نصرنا یاری کردن
ما و وعده کردیم یاری ترا حضرت و حکم کرده ایم غلبه مومنان کاران و لا مبدل و نیست تغیر دهنده
لکلمات الله مر وعده خدا را و حکمی که در حضرت ازل بمومنان فرموده بقول خود و لقد جاءک و تحقیق آمد ترا
من نبأ المرسلین از خبر پیغمبران و آنچه بر ایشان گذشته و آنچه بر ایشان صبر فرموده اند و آنچه غالب شده و کرده الله الاعلی بر ایشان
تا آنکه

وان کان کبر و اگر جانب و گران شد اعراضهم بر تو عنک
و روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق
فان استطعت پس اگر میتوانی ان تبتغی آنکه بجوئی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرص
و حضرت صلی الله علیه و سلم را بر ایمان خود بود بخواست که بر سر چه را که فرا میکند حق سبحانه و تعالی بدو بر ایمان
در آید حق سبحانه این آیه فرستاد او حضرت را از اعراض ایشان ملال نشیند و بر وی بزرگ می آید پس آنچه میتوانی بدست آری
نقب زده در زیر زمین و بدو نسخه در آسمانی و سلما باز دیدبانی که بر آسمان بر آیی فتاتیهم بآیة
پس بیاری آیتی بر ایشان چنان کن و لو شاء الله و اگر خواستی خدا لجمعهم هدی الناس جمع کردانیدی
بر آمدن جمع کردانیدی
بر هدایت را بر هدایت بر خواستی و توفیق ایمان آنها را بر طاعت فلا تکونن پس مباش ضرور خطاب متوجه
آن حضرت است و در معنی امت آنحضرت میگوید بیا شنید من الجاهلین از جاهلان و نادانان پس مسلمه کفر و ایمان داشته
خداوند توفیق من است انما یستجیب جز این نیست که اجابت میکند دعوت ترا الذین یسمعون آنانکه میشنوند بسمع
قبول از روی فهم و تامل کار آنان مانند مردگانند ایشان اجابت نیاید چنانچه اموات والموتی یبعثهم الله
و مردگان را بر انگیزاند خدا ثم الیه یرجعون آنگاه بسوی او بازگشت میکنند کافران پس بسوی او باز
گردانیده شده بر آنچه کرده اند و قالوا و گفتند روسای قریش لولا نزل علیه چرا فرو نمیشود بر محمد صلی الله علیه
آیة من ربه آیتی از پروردگار او بعینه چرا که ما میطلبیم از وی قل ان الله قادر بگو بدرستیکه خدا قادر است علی ان
ینزل آیة بر آنکه فرو فرستد آیتی از معجزات ایشان و لکن اکثرهم لا یعلمون ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند
آنچه که مطلوب ایشان مستوجب الاجابت است بر ایشان نیز که حکم آنحضرت بر این جهت شرف غالب بر فرقه کافر بجهت
طلب حق سبحانه ظاهر کرداند و مقرر کرداند ایمان بیاورند علامت استیصال ایشان در آید چنانچه فرموده اند اصحاب
مائده علیه السلام و ما من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین و لا طائر و و هیچ پرنده که
یطیر بجناحیه بپرد بدو بالهای خود این مثل در آیه تنگ است چنانچه گویند فلان بر جنبش هر پرنده و فلان
سخن بگوش میشنید یعنی با تمام غایت بر آن کس از حضرت بیان شد بس لفظ بسیار حیوانات قطع میکند و حصول اطلاق
که نیست هیچ جنبنده و پرنده الا امم امثالکم مگر آنکه استاده اند و از آفرینش و مردن زنده شدن باز در اوامر
خدای تعالی هم چو هیچ کدام از تسبیح حق تعالی نمیشنوند و ان من شیء الا یسبح بحمده خاص و نظیر الکتاب فرو نگذاشتیم
در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را که مشتمل بر مصالح امور معاش و معاد باشد فرطنا فی الکتاب
پس سوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد ایشان ثم الی ربهم یحشرون باز بعد از بعث بسوی خدا
والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه

بدرو خواستند آنچه بار دیگر گرامند داشت بدل و اندر بدوست و گفتم کشتگان را که اندر بن سخن در حساب و عقوبت
یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم هر کرا خواهد خود گواه او را بعد از نعوت
و هیبت از منطق سازد و هر کرا خواهد بخاموشی بخشد کرا زنده و ملامت و کرا بخاموشی مرا مستغنی بر راه راست
قل ارأیتکم هگو ای مردمان مرا که بیستید اگر بیاید عذاب الله بغتة یعنی ناگاه او بیاید بیاید آنچه کافران گذشته آمد
در دنیا او اتاکم الساعة یا بیاید شما را قیامت بهول و اندر آن وقت اغیر الله تدعون آیا غیر الله خواهید و بخوانید که ایشان را
از شما رد دهند بخواندن غیر او ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان که بتان خدایانند پس بتان را
بتان را خوانید تا شما را مدد کنند و اورا بخوانید و فتح و خیر بدرگاه او نیز بدیگر کیف پس بر دوستی نعمت بیشتر دفع
کند از شما در دنیا ما تدعون الیه آنچه او بخواندید الشر اگر خواهد و شئتم و اگر خواهد مشیت و اگر خواهد
وقت و حالیه در دست او باشد و بیاید ما تشرکون آنچه شرک ساخته اید بالله او و بیاید آن خود را و تنسون و بدرستی
فرو فرستادیم بر رسولان او ثم بیاسان الیهم پس فرستادیم بسوی امتان ایشان فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بالبأساء بسختی و بالضراء و بتنگی
کردند فلولا هلا چرا نگرفتیم ایشان را بالبأس بسختی و بالضراء و بتنگی لعلهم یتضرعون تا باشد که
زاری کنند و از شرک اعراض نمودند و دست نیاز در دامن استغفار زدند فلولا اذ جاءهم بأسنا هلا چرا نگرفتیم
پس چون آمد بدیشان عذاب ما تضرعوا بسختی و تنگی و زاری نکردند و دست نیاز در دامن استغفار نزدند و اگر از آن بگردند
منع و بسختی و تنگی فتحنا و بگشادیم علیهم بر ایشان ابواب کل شیء درهای هر چیز و آسانی و فراخی
تا بحدی که از شرک اعراض نمودند و دست نیاز در دامن استغفار زدند حتی اذا فرحوا تا آنکه شاد شدند بما اوتوا بآنچه داده شدند
بسی از دنیا آمد بدیشان عذاب ما بغتة ناگاه بگرفتند و در آن وقت فذلک بدین سبب که ما ناخواه بگرفتند اگر از آن بگردند
منع و بسختی و تنگی فتحنا و بگشادیم بسختی و تنگی و بگشادیم بر گشاده بود فلولا پس چرا نگرفتیم و چرا از شدائد
قلبت دلهای ایشان قساة آن است که بود برای ایشان ابلیس ما کانوا یعملون آنچه بودند که همه کردند
بسبب باطل خود بود و عجب بود که ایشان را بر باطل خود بود و عجب بود که ایشان را بر باطل خود بود
و هو سمیع و اجابت کننده و بشنود ابلیس چیزی دانست که از همه چیزی در افتاد و در دعوی بالا کار کرد بیان بسیار
سرزد سر با باد و همان صفت بود و آنچه هر سر کشتگان و آن صفت بالا سر راه بچاه و اندر آن بگذارد و صفت بعضی
یعنی از دل ظالمان آن است که از دل تا واسطه خود بدیدی از چون بدیدی از چون بدیدی باز ماند در صحبت آنچه دین بدست
هیچ خوشی و ضرار خود بود بیت پیغمبر از جهان دوست بیاست ما خوشی بدین دست بدست بیاست فلولا
پس آن هلاک که از اعوش کردن کافران مکذبان ما ذکروا آنچه پند داده شدند و بودند بدان از بیان و اندرز
فتحنا علیهم بگشادیم بر ایشان ابواب کل شیء درهای هر چیز از نعمت و راحت یعنی بیاد و محبت بند پذیرفته اند
تا آنکه صفت نعمت و تنعم ایشان گردیم حتی اذا فرحوا تا آنکه شاد شدند بما اوتوا بآنچه داده شدند
از نعمتهای دنیا در دو آن بستند آنرا بجانب آن علاقه ذات حتی ساخته بهمه از نعمت بدیده ماندند و بر آن هم
لذت گرد آوردیم سهاد آنرا تمام نمودند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشان را ناگاه بگرفتیم و بیاد و بیاد ایشان بعذاب
عذاب بر بیاد بیاد فاذا هم مبلسون ناگاه ایشان نومیدان فقطع پس بریده شد دابر القوم الذین ظلموا آن گروه که
ایشان ستمکار بودند بستم نفرت کردند و بدیدند و خود را و هلاک کردند و تمامی احمد لله رب العالمین و حمد خدای
که پروردگار عالمیان است بعلالت ظالمان بجهت ظالمان ظالم از قوی که بجهت خلق و بر راست و بیداد ایشان
اقتفی مزرک و غنیمت شرکت هر آنچه ملک ایشان مزاد از حدود خاخواهد بود قل ارأیتم بگو چه بینید ای
اخذ الله اگر بگیرد خدای تعالی سمعکم شنوایی شما را و ابصارکم و دیدهای شما را و خم علی قلوبکم و مهر
و مهر نهاد بر دلهای شما تا هیچ دعوی در درون شما نیابد من اله غیر الله کدام خدای جز خدا بدهد و قدرت حق تا بجهت
بیارد و بیاورد آنچه گرفت شما را و در دل شما که انظر کیف نصرف الآیات بگو بنگرید تا چگونه بیکسو
باشد آیتها که ظاهر در عجب باشد و بر عجب سخن محکم و مستقر تذکیر و مه ثم هم یصدفون پس ایشان اعراض کنند
از آن و حق و انقیاد نکنند قل ارأیتکم بگو ای مردمان اگر چه بینید و چه شنوید ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید شما را
عذاب الله بغتة ناگاه بیاید مقدر و بغتة بگذرد بر آن او جهرة یا آشکارا که علامات سماوی در نزول آن ظاهر در دو گونه
بغتة آن که نزدیک آید جهرة و یا آشکارا که در روز و اندوه و بر غفلت هل یهلک پس هلاک شوند الا القوم الظالمون
مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان ما نرسل المرسلین و نفرستادیم پیغمبران را الا مبشرین
و مژده دهندگان بر مژده و بشارت دهندگان ایمان را بایمان و بهشت و هم کنندگان کافران را از نار و دوزخ فمن آمن
پس هر که ایمان آورد و اصلح و کار خود کرد بتقوی و صلاح فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب
جاودان ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آنچه بهشت و آنچه بدو نزدیک والذین
تکذیب کردند بآیتهای ما ما آیتهم العذاب برسد ایشان را عذاب بسبب فسقوا بسبب آنکه بودند از فاسقان
تصدیق بر دین فرشته قل لا اقول لکم بگو نگویم شما را عندی خزائن الله نزد من خزینه های خدای
و رزق خدای تا هر چه خواهید بدهم ولا اعلم الغیب و نیز دانم غیب را بدانم که در جهان نباید تا هر چه بیرون
ولا اقول لکم انی ملک و نگویم شما را که من جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم بلکه من همچون شما
ان اتبع مابعث بکم الا ما یوحی الی آنکه بگوئی جز آنرا که وحی کنند بمن قل بگو آیا یستوی هل
الاعمی آیا یکسان باشند نابینا و البصیر و بینا یعنی برابر نیستند گمراه با راه یافته و جاهل با عالم افلا تتفکرون

آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد در میان حق و باطل وَأَنذِرْ و بترسان بِهِ بآنکه چیزی متوجه میکند الَّذِينَ يَخَافُونَ
آنکسان را که میترسند از بسیاری ذلت و تقصیر و رجال أَن يُحْشَرُوا از آنکه حشر کرده شوند ایشان را إِلَىٰ رَبِّهِمْ بجزای خدا و بندیان
اگرچه پند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که این پند بپذیرند و کوش نصیحت شنوا ایشان را
لَيْسَ لَهُم نیست ایشان را مِّن دُونِهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که متولی امور ایشان را باشد در دنیا وَلَا شَفِيعٌ و نه شفیعی
که ایشان را از عذاب برهاند در عقبی پس ایشان را بیم کن لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که
صنادید قریش با حضرت رسالت صلی الله گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد
و عمار رضی الله اگر این بندگان مقبل را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و سخنان در باب دین تو
قرآن کوییم و شنویم حضرت فرمود که راندن مومنان را از صحبت خود نتوانم گفتند پس مجالست با ایشان بعد از ما رعایت کن
اگر بوقت حضور ما ایشان را عذر خواهی تا بروند شاید که انقیاد امر تو کنیم نقل است که فاروق رضی الله فرمود یا رسول الله
چنین میتوان کرد تا به بینیم که رؤسای عرب چه میکنند حضرت درخواست ایشان قبول فرمود
مواعده در وثیقه التماس کردند پس حضرت تقرر فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند مرتضی علی را کرم الله وجهه
امر کرد تا این صورت در حیز کتابت آرد و آیه آمد وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ و مران از مجلس خود آنان را که میخوانند
رَبَّهُم پروردگار خود را و ذکر او میکویند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه یا میگذارند نماز بامداد و نماز صلوة
عصر يُرِيدُونَ میخواهند بدان دعا و ذکر وَجْهَهُ رضا رضای خدا را کفته اند وجه یعنی میخواهند خدا را
و شیخ ابو یعقوب نهرجوری رحمه الله سره پرسیدند که صفت مریدی چیست این آیه برخواند یدعون ربهم بالغداة و
العشی یریدون وجهه در کشف الاسرار آورده که ارادت سه وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال الله تریدون
عرض الدنیا و نشان آن در جبر است در دنیا بنقصان دین راضی بودن و در دل از مسلمانان اعراض نمودن دوم
ارادت آخرت کما قال الله و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها و آن نیز دو علامت دارد در سلامت دین بنقصان دنیا
راضی بودن و در موالات الفت بر ... و با درویشان ... سیوم ارادت حق محض کما قال الله یریدون وجهه
و نشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از خود و خلق آزاد گشتن بیت مارا خواهی خطی بعالم درکش
در بحر فنا غرقه شو و دم درکش مَا عَلَيْكَ نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ
حِسَابِكَ و نیست از حساب عمل تو عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ بر ایشان چیزی تا تو برانی ایشان را پس بهیچ وجه
مران فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ که تو باشی از ظالمان اگر برانی وَكَذَٰلِكَ و چنانکه بعضی از تو آزموده ایم نغز را با با فتیار

فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ بیازماییم اشراف برخی را از ضعفا و درویشان و مقدم ساختیم این ضعفا را با رسالت حضرت بسبقت
اغنیا مرزندگان را با ایمان لِّيَقُولُوا تا گویند بزرگان أَهَٰؤُلَاءِ آیا این گروه اند که منت ایمان و جهان
با توفیق و هدایت مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم منت نهاد خدای بر ایشان مِّن بَيْنِنَا از میان ما أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ آیا نیست
خدای داناتر یعنی هست بِالشَّاكِرِينَ شکرگویندگان بر نعمت اسلام وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ و چون بیایند ترا آنانکه
يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند بآیتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بگو سلام بر شما باد و مراد همان درود کفته اند
حق سبحانه است در کرد ... ایشان ... فرمود که بعد از آن هر کدام که بخدمت حضرت مصطفی در آمدی آن حضرت سلام
بر وی پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کاینات آمده گفتند یا رسول الله گناهان
کرده ایم و جرایم بیشمار ارتکاب نموده ایم تدبیر اعتذار و چاره استغفار کنیم آن حضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت
و ایشان نا امید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال این آیه نازل شد که چون مومنان گنهکار و صدا ... درست
تو و حقیقت قرآن گزیده اند چون بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوی و بشارت بسلامت نه در دنیا و رحمت در عقبی
دیگر بگو بعد از سلام كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشت پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش را یعنی
وعده داد رحمت و عده کرد از شما بخلاف ... أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ یعنی که هر که بکند از شما سُوءًا کاری بد
بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد و نداند عقوبت را که بدان مترتب است ثُمَّ تَابَ
مِن بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از آن عمل وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود آن گناه
فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است گناه را رَّحِيمٌ مهربانست بر ایشان امام قشیری رحمه الله گفته که ملک
توبر دولت می نویسد برای تو رحمت بر خود می نویسد ترا در کتابت ... و ... مقرر است
... و کتابت ... را باطل نتواند ساخت مضمون این آیه شریف شربت شفابست مر بیماران را و بیماری
گناه را ... یعنی توبه و استغفار بیت دردمندان گناه را روز و شب شربتی بهتر ز استغفار
نیست آرزومندان وصل یار را چاره غیر از ناله های زار نیست وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه تفصیل کردیم
سوره را با آیات توحید و نبوت را همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق
ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق از باطل متمایز شود
نقل است که جمعی از قریش آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدین آیات دعوت کردند آیه آمد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ
بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه پرستم آنان را که تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ میپرستید بجز خدا

قد جاءكم بينة من ربكم فاوفوا الكيل والميزان ولا تبخسوا الناس اشياءهم ولا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها
آمده بینهای خدا از پروردگار شما پس تمام دهید پیمانه را و ترازو را و کم مدهید مردمان را از حقهای ایشان و فساد مکنید در زمین بعد از آنکه
آراسته شد بعدل و احسان ذلكم خير لكم ان كنتم مؤمنين اين كه گفتم خير است مر شما را اگر هستید مؤمن
راه افکنان آورده اند که نضر بن الحارث و دیگران گفتند ای محمد چرا بعد از آنکه خود را نبی میگفتی بعد از آن خود را
نمامی آنچه از عبوت بیتها و اسمان و زمین و مرا مرسل آیه نازل شد فان فزعه بگو بهر سنگ من بیتی
و دلیل ضم من ربی از پروردگار من کان قرآن است و حجر و باقی حجر عقیله یا آنچه خاطر باشد میان حق و باطل
وکذبتم به و دغا گفتید بگفتید آن دلیل را بالذی آنچه نیست نزد شما که ما تستعجلون آنچه خواستید عجلت
بدان یعنی عذاب ان الحکم نیست حکم مگر خدای تعالی را یقص الحق بیان میکند حق را و هو خیر الفاصلین و او بهترین کارگذاران
حدیث خبر دارست از آنچه میگفتید و او بهترین کارگذاران است یا بیان کند حق را از باطل و صدق از کذب
یا فرق کند کافر و حق از باطل قل لو ان عندی ما تستعجلون به بگو اگر نزدیک من بودی آنچه میگفتید
میکنید از عذاب لقضی الامر بر آینه کذارده شده بودی کار و هلاک میشدند لقضی الامر بینی و بینکم میان من و شما یعنی عذاب کار
گردانده بودی تعجیل میان من و شما لقضی الامر قطع شده بودی والله اعلم بالظالمین و خدای داناتر است بستمکاران وقت
عذاب کردن ایشان وعنده مفاتح الغیب و نزد یکی اوست مفاتح الغیب خزینهای غیب یعنی آنچه بوده شده است از خلق و صنعت
قوت و عقاب و قضا و اجال و خواتم اعمال لا یعلمها نمیداند آنرا الا هو مگر او من تعلق خیر عذاب است نسبت
بحکمت و اسباب متعلق بمشیت او و اسید عالم امر اوست که مفاتح غیب بیچ جهت گرفته نمیتواند مگر خدا و آنچه در آن
این آیه خوانده اند که ان الله عنده علم الساعة علم ساعت نزد اوست و معنی آنچه در سوره لقمان مذکورست خواهد شد انه علیم
بگوید و میداند ما فی البر آنچه در بیابانها است از نباتات و حیوانات والبحر و آنچه در دریاست از جواهر
و جانوران و ما تسقط من ورقة و نیفتد هیچ برگ الا یعلمها مگر میداند آنرا و نیفتد هیچ برگ الا در وقت آن
مگر میداند آنرا و نیفتد برگ درخت انار مگر میداند و نیفتد برگ درخت خرما مگر میداند و نیفتد برگ درخت
نوبت بریت و درخت سنب مگر میداند و نیفتد هیچ دانه ولا حبة و نیفتد هیچ دانه في ظلمات
الارض در تاریکی زمین مراد قبر است که در زیر زمین افتد ولا رطب و نه تری است ولا یابس و نه خشکی است
الا في کتاب مبین مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ و گفته اند مراد از رطب یابس معتبر بات
از حیات زیرا که اجسام از صفت رطوبت یا موت خالی نیستند و یعنی بر اند که رطب اشارت بعلوم و حالتهاست
و یابس اشارت از اعمال حسابیه و لوح محفوظ نام قرب است و فیه هو الذي يتوفاكم و اوست خداوندی که میخواباند
شمارا و متوفی میگرداند شما را بالليل بشب تعبیر فرا گرفتن چرا بتمام اجرا بنجا استعاره کرده و توفی را در مرگ
برای خواب است میان بشب شما که در وی اجساد و نیروی امتناع بدن از اعمال و ابطال و الموات الموت نیارات
بدین بشب ویعلم و میداند ما جرحتم آنچه کسب کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس بر میانگیزد شما را از خواب
فیه در روز و اطلاق بعث بر بعثه برای نوع است در قرآن لیقضی اجل مسمی تا وقتیکه تمام گردد و شود اجل
برده یعنی آنرا که سد ثم الیه مرجعکم پس بسوی او بازگشت خواهید از مرگ ثم ینبئکم پس خبر دهد شما را
در قیامت بما کنتم تعملون آنچه بودید که عمل میکردید و خبر دادن تا نیست جز امید بدهد شما را بر کردارهای
شما و هو القاهر و اوست قاهر و غالب فوق عباده بر بندگان خود و یرسل علیکم و فرو میفرستد بر شما
حفظة فرشتگان که نگهبانند بر اعمال شما را یعنی میفرستد علیکم و شما را تا روز قیامت علیکم و بر شما
بخواهند بعلت بدارسال حفظة آیت که بنده از نفیس و روز سخن آنده نبوده بر ارتکاب معصیت الی
نکند و از بعث خطاب آنرا که حلی بنده آرد که در روز قیامت نامه خواهند آمد بحال خرینه نشود نظم
نامه نفسی از آن روز که روی .. همگی با خود و دلها رایش بینی .. و دفعت نامه اعمال و گویند .. بخوان نامه خود
خوبش بینی .. بکن مرد کنی تا بسجای کمش .. که اندر نامه شرمی بیش بینی .. و این کرام الکاتبین شرف حال بندگان
خواهند بود حتی اذا جاء احدکم الموت و فیکه بیاید احدکم الموت بیکی از شما مرگ توفته رسلنا
جان او برابر دارند فرشتگان یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند و عقب ایشان و لا یکرر جمعت و صفت یکی از ایشان و لا یکرر عدد
جمع مسلک الموت روح مؤمن و کند بفرشتگان رحمت عذاب و عذاب کافر و دارد و بملایکه عذاب و هم لا یفرطون
بدین فرشتگان تقصیر نکنند در قبض ارواح ناخیر نمیخواهند ثم ردوا پس بازگردانیده شوند مردمان بعد از
موت الی الله بحکم خدا بجزا او مولیهم الحق آنکه خداوند ایشان حق است یعنی در است که در روز
مردمان بعد از موت الا له الحکم بدانکه او را است حکم در ان که هیچ حاکم احمال حکم نماند و هو اسرع الحاسبین
و اوست شتابکنده تر در حساب کنان گفته اند حق سبحانه بمقدار دیدن شمردن که بیشتر بنا بر حکایت
خواهد کرد با چون کرد بکنند عدد جن و انس و اسباب اعمال ایشان و این در ملک آن قدرت است قل من ینجیکم
بگو کیست که میرهاند شما را من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار که البحر و از ظلمات
دریا که بر تر کاب و سحاب بخارات مراد در مانده و سختی و تنهایی آنست تدعونه که میخوانید آنرا تضرعا
دعنده خود را تضرعا از روی زاری آنکه آنرا خفیة و پنهانی لئن انجانا و میگویند اگر نجات دهد خدا ما را

من هذه از این شدت و محنت لنکونن هر آینه باشیم من الشاکرین از شکر گویندگان بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بگو ای محمد صلعم خدای نجات میدهد شما را منها از ظلمات بر و بحر و من کل کرب و از هر اندوهی و غمی که باشد ثم انتم تشرکون پس آنگه شما باز بشرک رجوع میکنید و بعبادت بتان میل میکنید قل هو القادر بگو اوست توانا علی ان یبعث علیکم بر آنکه فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجارت که بر سر قوم لوط بارید او من تحت ارجلکم یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب با غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند که عذاب من فوق حکام ظالم اند و من تحت ارجل بندگان و خدمتکاران بد معاش یا من فوق کبار بی فرمان اند و من تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شما را با یکدیگر گروهای سودائی و آرزوی مختلف ان دیگری تا او مخالف بمنازعه بجامعه و یذیق بعضکم و بچشاند جدا بعضی را از شما باس بعض رنج و سختی بعضی سوء مخالف است انظر کیف بنگر چگونه نصرف الایات چگونه میگردانیم آیتها را بوعده و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که بدانند ایشان و کذب به و دروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قومک قوم تو که کفار قریش اند و هو الحق و آن عذاب یا آن کتاب حق و صدق است قل لست علیکم بگو من نیستم بر شما بوکیل نگهبان که شما را نگذاشته باشم تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب گماشته ام لکل نبا مستقر مر هر خبری را وقتی است که آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود با هر کجا جزائی و سوف تعلمون و زود باشد که بدانید آن را و اذا رایت الذین و چون ببینی آنکسان را که بتکذیب و استهزا یخوضون خوض میکنند و گفتگوی میکنند فی آیاتنا در آیتهای ما قرآن و بر آن طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتیکه در آیند فی حدیث غیره در سخن دیگر غیر قرآن و اما ینسینک الشیطان و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا نهادند در موضع تصدیق و تعظیم و سبب نزول این آیه بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه نموده که چون بینند که کفار قریش شروع در تکذیب قرآن کردند برخیزید و از ایشان دوری جوید یاران اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کفار از انجا پیوسته در مسجد نشسته اند همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان و نمیتوانیم که ترک مجالست ایشان کنیم ایشان را نیز از خوض منع نمیتوانیم کرد آیا ما گنهکار باشیم آیه آمد که و ما علی الذین و نیست بر آنانکه یتقون بپرهیزند از خوض کردن من حسابهم از شمار اهل خوض یعنی جرایم

اثم

و اثام ایشان من شیء از چیزی و لکن ذکری ولیکن بر ایشان هست که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهت کنند از اقوال و افعال ایشان لعلهم یتقون تا باشد که پرهیز کنند از این گناه و شرم دارند و ذر الذین اتخذوا و بگذار و بنده یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دینهم لعبا و لهوا دین خود را بازی و مشغولی و مطرب و افسوس یعنی بنا دین خود را بر لهو و بازی نهادند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا چون کسی که پیغمبر ایشان را دعوت میکند با آن سخریه و استهزا میکنند یا عید خود را که میقات عبادت است بلهو و لعب میگذرانند و غرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار بعث و حشر میکنند و ذکر به و پند ده ایشان را بقرآن ان تبسل کراهة آنکه نشود بهلاک یار سوا گردد یا گرفته نشود نفس بما کسبت نفسی هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها لیس لها نیست مر آن نفس که گرفتار شده را من دون الله جز خدا ولی دوستی که مدد تواند کرد و لا شفیع و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند کرد و ان تعدل کل عدل و اگر فدا دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز دارد لا یؤخذ منها از وی فرا نگیرند و از وی اولئک آن گروه الذین ابسلوا آنکسانند که سپرده شوند بهلاک یعنی عذاب بما کسبوا لهم آنچه کسب کردند از قبایح افعال مر ایشان راست در دوزخ شراب من حمیم آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشان را بسوزاند و عذاب الیم و عذابی دردناک بیرون و درون ایشان را محترق سازد بما کانوا یکفرون بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم اندعوا من دون الله آیا بپرستیم بدون خدای یعنی بجز او ما لا ینفعنا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش و لا یضرنا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر و نرد و آیا باز گردیم علی اعقابنا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع کنیم بشرک بعد اذ هدانا الله پس از آنکه ما را راه نمود باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق خود برگردیم باشیم ما کالذی استهوته الشیاطین مانند کسی که برده باشند دیوان فی الارض در زمین یعنی در بیابان و دور از راه راست بیفکنده حیران متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند له اصحاب مر او را یاران و همصحبان که از روی شفقت یدعونه میخوانند او را الی الهدی بسوی راه راست و میگویند ائتنا بیا بما بیا تا و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب میشنود بسر منزل نجات میرسد و چه تمثیل آنست هر که مرتد شود مشابه است بکسی که دیوان غولان او را از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده اند و رفیقان کاروان که مومنانند او را با راه شارع که منهاج شرع میخوانند و دیوان فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشند اگر بر گردد خود را بکاروان رساند و در زمره ایشان درآید

وگر باد بوان بماند و گرد زند غبر بر و فَالَّتِي هُدِيَ النَّمْلُ گویند بیستگی دین خدا یعنی هو الهدی او است
دین درست و راه راست آوا مرنا ما را فرمود اند لِسُلَيْمَانَ ناگردان ضمیر رَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار جهانیان را
وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر فرمود بماند که بپا دارید نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدا در امها الَّذِي هُوَ إِلَيْهِ
داوست تحشر اند یکدیگر إِلَيْهِ بسوی او تُحْشَرُونَ حشر کنان بخواهید روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
داوست آنکه بیافرید آسمانها وَالْأَرْضَ و زمین بِالْحَقِّ بر آنها حق چون حشر عرصات او و بدان بر دست وَهُوَ
او بندد يَوْمَ يَقُولُ و یاد کن در روز که گوید یعنی چیز را کُنْ او خواهد او مر فرمایه که کُنْ بباش فَيَكُونُ
پس باشد بچیز مر او در وقت قیامت و دیگر چون حشر او مر اند حیات الیشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او بر راست وَلَهُ الْمُلْكُ
و او را باد ملک یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در آن روز که دمند در صور و آن شاخ قرنیست که فرشتهٔ خواهند دمید
دمیدن و در آن مرتبه عَالِمُ الْغَيْبِ او بیننده عالم غیب عالم ملکوت است وَالشَّهَادَةِ و در اثبات
شهادة که عالم ملک است وَهُوَ الْحَكِيمُ و داوست خداوند حکمت و بعث و حشر خلایق الْخَبِيرُ و داناست که بر دیگر
درجه خبر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن سر آنگاه که گفت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ الیشان عمو کی زندهٔ اوسک بنیل
الکلا تقدیر بود و نماند در وجود و نصه او آنست که او گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود را آزر در کتاب تواریخ نام
او تارح است و آزر لقب است و معنی آذر دست آتش بود بر تقدیر گفت او را ای پدر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً
آیا فرا گیرنده بتان را خود ترا سزید بخدا آلِهَةً آیا یک پدر سنگین من بتان را فرا گیرنده
إِنِّي أَرَاكَ و دیگری را که متاع خود را
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و دیگری بود و او گمراه بود و بیگمان او نموده بود و گمراهی خود را و بیگمان ما می بینیم
نمود بر ابراهیم الْمَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بجانب ملکوت آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمانها
و ملکوت او ملکوت زمین مجرمی بجای ابراهیم بمرغ بر آورده و آسمانها و زمینها از زرده عرش تا تحت الثری
بر سنگ شفاف ساخت تا مستدل لال کند بر قدرت کامله حق تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ و تا باشد که از جمله
با مومن بود در علم استدلال از مسلمانان و در وه که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشسته بود
شبی در واقعه دید که کوکبی از آفتاب طلوع نمود که از نور آفتاب روشن تر بود و آفتاب را با نور او تاب نبود و گفت
غایت فزع بیدار شد کاهنان و منجمان و حکما ملک نمیبر این واقعه بران وجه کردند که در میان ایوان ملک
موجود بود بحسب طالع از خلوت خانه عدم بوجود آمد خواهد آمد که ملک فی دار ملک تو بدست او باشد
و منجمان این موجود از مستقر ملک تو بر خیزد و عمر و فا میان تو و مردان تفریق کرده

سخنان

بر سر بزرگ الیشان بکی را موکل ساخت و آذر را که بکی از محرمان نمرود بود شب باز نمی گفت تا بر همان
موکلان خود را دست داد و حاضر شد و با مداد کاهنان با نمرود گفت که امشب آن کودک بر تو مادر پیشت
نمرود و خشم گرفت و فرمود تا بر جاهلیکی را موکل ساخته اند تا اگر بیرون آید آن را بکشند و آذر تفحص احوال جوان
بودند جبه طالب را بر ابراهیم را از ابراهیم خاطر هر نمود از نور در کشنده در بکر کسی بود الله تعالی مرد بنا و نیکی وضع
حمل بیک سید او نیز رسید که کوکب ابراهیم آنگاه نمرود کاهنان نمرود در سر شب الله الا را بکشتند و بهمه ناحیه
شهر بیرون رفت و تا از کوه لبنان الیشان را ابراهیم بزاد و در نزد جبه عاجز کند شبیه
در غار سنگ تا از آن کرده و آذر گفت از نفقه حاضر کنند تا آن نفقه مس کاهنان نمرود بخواهم و بسر مرادم
و شب الله الا نمرود در خاص فی کردم زیاده نشم آذر با مادر کرد و او را گفت رفتن و بکر جاده اند و جبه که
ابراهیم علیه السلام اگر کشتن خود می بکند یکی از غیر بیکی از شیر بیرون آید بخود نوشت و دایه هم در جبه
و از نیز بر او اگر کشت الفقه ابراهیم علیه السلام جبه شیر تربیت از بستان فیات کی بیشود بر درختی
ملک کوکب نیز کشته و بسالید که کوکب دیگر در بار تیان بزرگ شد که دیگر در سلام نظم چنانکه
لوکه را دعدل فرو بود تا نبوده نرسطل روز نار و چو بیار دیم ماه شد ماخوان بار تیان تا مثل کشت
و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت سال بیرون بیا شده تا بیا شده حال در غار بود و بر بر تقدیر جبه ابراهیم
علیه السلام بزرگ ادنی با آذر گفت که پسر تو آذر زود خبر مرگ او بدر روح الشفق او بنود و ام خود حوا
رسیده آذر در غایت قوی و بی شکوی پس آن گفت و ابراهیم علیه السلام که خود آذر بجهان بر شود و خوشی
بر آمد و مادر آذر گفت این آذر با بجا بود آمد بر سر آب نمرود و بر دم و او طرف ابراهیم را از غار بدر آورد
و شاهنشاه بود و در جهان عاد تا آب شتر در حج کوسپند بود و ابراهیم از مادر پرسید که
انها چه حرف است مادر و در خبر داد گفت از مرگ پیشت و چه نام و در گفت مرا بجهه انها از بر و در کار
باشد گرانها را آذر بیت و ملا سد و ملا سد می بد پس آذر گفت هیچ مخلوق را از تو چاره نیست که آفریدگار تو
باشد و بعد از نیست آفریدگار تو بر دو کار نمرود کار نمرود کار تو آم گفت بر دو کار تو کیست
گفت بدر تو گفت خدای او گفت بعث نمرود آذر گفت آن دو کیست با ورش بانگ بر زد که خدای من که حلقه
دارد و در زمان نمرود بیقینی ستاره و آفتاب را ابراهیم بر بند و در صحرا بیست بود و جبه بر سنگ نمرود
بیکی نزد ابراهیم با مادر بیجا بنهیم و او این شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ پس چون شب بر و در آمد و غار پاشده

رای کوکب دید ستاره در خشان پنداشت زهره یا بعضی مشتری گفتند تر و تازگی ایمان مصور بود بعضی گفتند ستاره
بود زهره و بعضی مشتری گویند فقال گفت ابراهیم هذا ربی این پروردگار من است بپندار فلما افل
فلما افل پس آنگاه که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الافلین گفت دوست نمیدارم فرو رونده گان
زیرا که زوال و انتقال بر روی کار عالم روا نبود پس قدسی دیگر راه برفت و رب چهارم دید ماه را طلوع
میکرد گفت هذا ربی این پروردگار من است فلما رای القمر پس چون چنین دید ماه را بازغا برآینده و تابنده و بزرگ
بر مستان علی موی بجده و افراخته و فال هذا ربی گفت این است پروردگار من فلما افل پس آنوقت
که روی بغروب نهاد و پنهان شد قال لئن لم یهدنی ربی گفت اگر نه پروردگار من راه نمایدی لاکونن
من القوم الضالین هر آینه باشم من از گمراهان و ضالان اگر راه نمایدم پروردگار من مرا بر حق
الا ایمان که در مشتبه اند و در بیان تحیر شده اند و قوم از آفتاب طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند
فلما رای الشمس بازغة چون ابراهیم آفتاب را بازغه برآینده و تابنده دید قال هذا ربی گفت این است پروردگار من
هذا اکبر آفتاب بزرگ است فلما افلت پس چون نشان زوال و انتقال بر وی هویدا شد قال یا قوم گفت ای قوم من انی بریء
مما تشرکون من بیزارم از آنچه شما با حق شریک میکنید و بدین سبب که من خالص کردم
دین خود را بیاری و اخلاص در انوجه ساختم لذیه من الذی فطر السموات والارض
بجانب آنکه آسمانها و زمینها را خلقا در حالتیکه من مایلم از همه ادیان بدین توحید و انا من المشرکین
و نیستم من از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکور است که چون ابراهیم بشهر آمد بدین مردم در دند و مردم
مردی را بنظر آورد ابراهیم او را بدید بر تخت نشسته و غلامان کنیزان بر سر بیکر گرد تخت او صف
زده از مادر پرسید که این چه کس است که ابراهیم بدین او آورده اید گفت این خدای ماست پرسید این بتها
بر چه ساخته کیاند گفت آذر بتگران او بنا ابراهیم تبسم نمود و گفت ای مادر من اینچنین است که این خدای
شما دیگر او را از خزینه آذر بت باید که او از این ساخته بود ای الفتا ابراهیم بهوسته بت بتان بر دیگر
و پرستندگان ایشان دشنام داد و نفرا با او بجادله میکردند حجتها بحق تعالی احتجاج داد و حاجه قومه قال
حجت میکردند قوم او بمخاصمه در دین و حجت فال اتحاجونی گفت آیا حجت با من میکنید فی الله در
وحدانیت خدا و بحجها بیده که بر من عقل بدو داده اند و حال آنکه مرا هدایت راه نموده است توجه خود این امر را
تخویف کنید که معبودان ما را آسیبی بشان رساند چنانکه بشان رساند اما ابراهیم علیه السلام که
ولا اخاف ولا ترسم مما تشرکون از آنچه شرک آرید بدان یعنی از بتان شما بلکه دایم بکسی خیر و قوانند
رساند الا ان یشاء ربی مگر آنکه خواهد پروردگار من چیزی از مکاره که بحکمت الهی بمن رساند وسع ربی
رسیده است پروردگار من احاطه کرده است کل شیء چیزها را علما آیا چرا پند نمیگیرید آیا یاد نمیکنید
و پند نمیگیرید میان جابر و قادر و عالم و جاهل تمیز نمیدهید کیف اخاف چگونه بترسم از آنکه
بها اشرکتم گرفته شما را ولا تخافون و نمیترسید انکم اشرکتم بالله انکه شرک آوردید بخدای و شریک او را
میدارید ما لم ینزل آنچه نیاورده فرو فرستاده است الله بر شما سلطانا حجتی و برهانی
و حجة فای الفریقین پس کدام از دو گروه موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوارتر بامن و ایمن
پس بحساب میدارید الکنتم تعلمون اگر هست شما دانید که آنکه از آنچه باید ترسید که غایت بر اتصال نفع
و ضرر و آنکه حق تعالی ابراهیم را سوال ابراهیم علیه السلام جواب بجهت سزاوارتر بایمنی الذین آمنوا آنکس که ایمان
آورده اند و لم یلبسوا ایمانهم بظلم و نیاشفتند ایمان خود را بشرک اولئک لهم الامن ایشان راست ایمنی از خلود
در دوزخ و هم مهتدون و ایشانند راه یافتگان و تلک و آنچه گفت ابراهیم استدلال ابراهیم بر عقول اکثر
قاتا بنا حجتنا حجت ما بود که از روی در آسمان آتینا ابراهیم و دادیم ابراهیم را بحجت که گفت
علی قومه بر قوم خود نرفع درجات میرسانیم بهر که خواهیم من نشاء هر که را خواهیم و حکمت از شرک
بدیسنگ بر دوره کار تو علیم خداوند حکمت است در بر دانش فرو کننده اشتن بندگان علیم دانا
بر کس شرک رفع و حفظ و دور و قضا که تخصیص مرا ابراهیم را اسحاق نام او اسحاق که بدو بخشیدیم ابراهیم
و یعقوب و نیز بخشیدیم او را اسرائیل کلا هدینا هر یکی را از ایشان هدایت نمودیم و نوحا هدینا و نوح را هدایت نمودیم
و داود و نوح ایشان را بنوا ابراهیم و من ذریته و هدایت دادیم از ذریت نوح علیه السلام بعضی گفته اند از ذریت
ابراهیم بوده اند و از ذریت ابراهیم هم بذریت نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریت نوح است باتفاق
پس حق تعالی میگوید باز از ذریت نوح راه نمودیم داود را و داود که بر بنی اسرائیل از اولاد ابراهیم و سلیمان
و ایوب و ایوب که بر موصل است از اسباط صحابه اسحاق و یوسف و یوسف از اسباط
و موسی و هارون و موسی برادر هارون که بر مصر ایشان اند از اولاد ابراهیم و کذلک و یعقوب و کذلک و همچنانکه
نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را از خود استحقاق ایشان

وذکریا و دیگر پادشاه نمودیم و ذکر یاد او و پدر او بر این صفت است اولاد او و جمیع آن سایمان و گفتیم و پسر او یحیی
و عیسی و علیه السلام مریم و مریم حضرت عیسی و ادریس و الیاس که ملک است پسر او الیاس و هذا و لفظ اند هر یک از این
انبیا من آسمان اند از اولاد سلیمان و از منجملهٔ بنی آدم که راه آن راه ما هم صحیح است چه عیسی را از قرابت
نوح یاد کرده و عالم کتب از ساحت تاریخ بر این حسب مارضه الله از اولاد رسول صلی الله علیه و آله یاد نموده
و بنوامه دین مخالفه میکردند و الیاس و دیگر الیاس که بقول اصح پسر یاسین بن فنحاس بن عمران بن قهث
و آنکه گفته اند مراد ادریس است و درج نمایند چه او را پسر ایاسین نامند از اولاد او کل من الصالحین
و اسمعیل بن عمران از هشتصد یکان اند و اسمعیل و دیگر پادشاه نمودیم اسماعیل که پسر ابراهیم است و الیسع
و الیسع که پسر اخطوب است و ابن العجوز مشهور و یونس و ابن متی را که و کلا فضلنا و بود و کرامت بر یاد کرده
جمله را در حضرت ابراهیم آورده و کلا فضلنا و بعد از انعطاف دادیم و به نبوت علی العالمین بر هر یک از ملائکه
جن و انس و من آبائهم و هدایت دادیم بعضی را از پدران ایشان و ذریاتهم و ذریت از جمله
فرزندان ایشان و اخوانهم و بعضی را از برادران ایشان و اجتبیناهم و برگزیدیم این مقربین را و هدیناهم الی
صراط مستقیم و راه نمودیم بر طریقهٔ ثابت و دانستیم بر راه راست ذلک آن هدایت که این انبیا بدان
دین متدین بودند هدی الله دین هدایت یهدی به راه می نماید بدان دین بعضی من عبادنا و هر کرا
مجتهد من عباده از بندگان خود و لو اشرکوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدا و جواب از فعلت
کمال حبط عنهم هر آینه باطل شد و نیست گردد از ایشان ما کانوا یعملون آنچه ایشان می کردند بشنید
زیرا که کلمهٔ حبط حال است درین آیه تهدید عظیم است مر مشرکان را اولئک آنگروه یعنی انبیا الذین آتیناهم
الکتاب آنانند که دادیم ایشان را کتاب و الحکم و داد یم حکمت در فصل دین و امور و النبوة
و پیغمبری فان یکفر بها پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هؤلاء این گروه معاندان از قریش
فقد وکلنا بها بدین پیغمبر که بر گماشته ایم و بمیل کرده ایم بر ایمان بدین قوما گروهی را که
لیس بها بکافرین نیستند بدین چیز با کافر و اولئک آنگروه که هدی الله هدایت کرده اند و گفته اند این قوم
اشارت بانصار است و ایمان بدین و هجرت و رفت نزد این پیغمبر و ایشان ایمان نیاورده بودند
این سوره اشارت است با ایمان بدین آنگروه و بنا آنانند که هدی الله راه نمود خدا ایشان را
بدین خود را فبهدیهم اقتده پس طریق ایشان اقتدا کن مراد آن جزیرت که بر آن متفق بودند از توحید و اصول

دین و فروع مختلف فیها و مصالح انبیا آورده که آنچه حق سبحانه حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم فرموده
بمجموع آنده بعضی بر انبیا را ذکر و اعلام نشانها بر آن نمای اشارت ما کانوا یعملون و صفت سیرت ایشان
مطلع شده آنچه بود و حق آنرا اختیار فرمایند زیرا که اقتدا بهمه بدان و وصول بدین نشاید و در آن نقطه
زیادت از درین تمرد نشاید بنه شریعت او مناهج شرایع انبیا است پس اهل محاسن اخلاق و مکارم اوصاف و شیم
او و اوصاف بنیه فضایل اخلاق رفیعه حرجه باهره شان متفرق بوده نزد او مجتمع است پس ایشان اقتدا
بایشان بیت هر چه بخوبان همه داده اند قسم تو یکی تر از آن داده اند و بهر خصلتی تمرد مردان بر آن
کرامت زیادت بر آن قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم با کافران که لا اسئلکم نمیخواهم از شما اجرا
رسالت را در مقابل اجرا مرسی بجا بعد از من و هیچ اجر از امت من و ان هو ما نیست ذکری و نصیحت و ان
این قرآن للعالمین مگر پند مر عالمیان را و ما قدروا الله و تعظیم نکردند آنچه بود آن خدا را
حق قدره بجا مر آنچه تعظیم او باید و کشف اسرار کوید خدا را نشاخت چنانچه حق شناختن او است آنچه
ما بعد و ترجمه جنس خاک و آب و باد و آب است چه مناسبت هر یک را از شناختن آنچه سوال کردند قل الله
خطر ملک بوسط خلق ذلک همه چه آن بر هم نهاده دست عقلان حس و وهم که بایش سنگ اطلاق
اندران نداخته و حضرت حقایق پناه مولانا نور الحق و الدین عبد الرحمن جامی که بجهان غلبهٔ کمال ادراک
الفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت ادراک کنه ماهیات باعتبار کنه ذات در تحریر و اوراد
نعتهای اسماء و صفت منع است مر عرفی بجانه را زیرا که از این بحجاب حرمت محجوب در راه کبریای محض
هیچ نسبت نیست میان او و میان ما سوی او پس شرع طریق معرفت و از نیز در اصلاحات بصفات ذات
بجمال او نگنجد و خیال خود بر نخیزد امام فخر رازی الله روحه و ما قدروا الله قدره حق قدره گرامی نگذاشت
بتجمیل او بجارت از نقد و مال بیت گنه خرم در خورد انبات نوبت .. داشته ذات تو بیخبر از نوبت
نیست ما و گفته اند معنی آیه این است که ما و صفا الله حق وصفه آورده اند که مالک بن الصیف که سر حلقه
احبار یهود بود بمحمد بن عبد عالم صلی الله علیه و آله آمد آن حضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بآن خدای
که تورات را بموسی نازل کرده اند که در تورات دیده که خدا بر آنست که دشمن فربه را دشمن میدارد و گفت آری
این خبر را در تورات علت حضرت علیه السلام فرمود که آن خبر تو بر دروغ است و تو دشمن میدارد و گفت آری
خدای همچو کتاب بر هیچکس نازل نکرده است آیه آمد که انها خدا را چنانچه میباید صفت نکرده اند و ما قدروا

همین گفته اند ما انزل الله تورات و ادای علامی علی نبیه موسی بر وجه نبوت و وحی و احکام شریعت محمد
مصطفی را که انزال کتب و ارسال رسل حق سبحانه و تعالی بر وجه قل جواب محمد صلی الله علیه و سلم مالک بن الصیف یهودی
من انزل الکتاب الذی جاء به موسی کتب که نفرستاد آن کتاب را که آورده بود موسی یعنی توریت نورا روشنایی
و روشنایی دهنده و هدی للناس و راه نماینده مردمانرا تجعلونه که گردانیده اید شما او را قراطیس صحیفها
و طومارها و پاره کرده تبدونها آشکارا میکنید آنچه میخواهید و تخفون کثیرا و پنهان میدارید بسیار را
الذی حیرت مصطفی و آب رجم و غیر آن و علمتم و آموخته شده اید شما علم را که در زمان محمد صلی الله علیه و سلم
ما لم تعلموا آنچه نداشتید شما قل الله بگو الله که شما و پدران شما از مردمی بخواه مضلل حرام قل الله بگو الله
محمد صلعم که خدا فرستاد و این جواب که فرستاد توریت ثم ذرهم پس بگذار ایشانرا
فی خوضهم یلعبون در باطل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره در کلمه
قل الله ثم ذرهم فرمود که الله و بس است و هو من الفقع الفقه حضرت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رحمة الله علیه
فرموده اند که قال الله و بس است و ذرهم ثم ذرهم خبر او ما فرو گذار ای شیخ تقی قدس سره منقولست که با بعضی از
اصحاب خود میگفت علیک بالله و بس ما سوا مت چون قرآن حاصل شد ما را بکی سپار تا بکی گفت
و هذا کتاب انزلناه و این قرآن کتابیست که فرو فرستادیم او را مبارک بسیار فایده و با برکت است
مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از و بوده از کتب دیگر و لتنذر و تا بیم کنی انرا که
و حقیقی ام مسجد یعنی مکه و من حولها و هر که گرد او است و الذین یؤمنون بالآخرة و آنانکه باور دارند
و تصدیق میکنند بروز آخرت یؤمنون به بدان قرآن و هم علی صلاتهم یحافظون و بر نماز آنها نگاه میدارند
و ظاهر میکنند و در وقت و بر آن مداومت میکنند و هم بالآخرة هم یوقنون و بر آخرت یقین دارند
و بکتاب باور دارند و بر تصدیق آخرت بوجوب و بر ثواب و عقاب و بر حساب و بر دیدار الله و بر بهشت و بر دوزخ
قرآن دست دهد و هم و ایشان که تصدیق به بعثی و کتاب میکنند علی صلاتهم یحافظون بر نماز آنها نگاه میدارند
بهشتی اند بر ایمان و مستولی بر نماز است آورده اند که مسیلمه کذاب که سوره بر پیغمبر و نعت نبوت میکرد
و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر طرفی و اصحاب او در عقب ایشان غبار بلای بر صحیفه خاطر خاطر نشسته بود حضرت
رسالت ابن نزاع شرح داد که و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از آنکس که افترا کرده بر بست علی الله
کذبا

بر عقد آن دروغ و گفت که من پیغمبرم او قال اوحی الی و گفت وحی کرده اند بر من
چیزی مسلمه کذاب با مالطه و مضیات بر ایشان و هیچ وحی نکرده بود و هیچ پیغمبر نبود و من قال سأنزل
مثل ما انزل الله و گفت که زود باشد که نازل گردانم مثل آنچه نازل کرده است الله و گفت قال ابن عباس
ابن سعد که کاتب وی بود و نوشت در وی آیه و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین و از نطفه آفریدیم
مضغه و عظام و گوشت و استخوان فکسونا العظام لحما پس پوشانیدیم استخوانها را بگوشت ثم انشأناه خلقا آخر پس
مرتب کردیم او را مرتبه دیگر بعد از آنکه گل بود ثم انشأناه خلقا آخر پس پیدا کردیم او را آفرینش دیگر
فتبارک الله احسن الخالقین پس بس نیکو و فرود آمد و آفرینندگان بعد از آن مسیلمه گفت من هم چنانچه محمد گفت
و گفت و اگر ببینی تو ای اذ الظالمون چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات مرگ و شدائد
و الملائکة باسطوا ایدیهم و فرشتگان عذاب با سطوا آیدیهم گسترانندگان دستها خود را بر آنها بقبض روح ایشان و در
گفتن که جانهای خود را بیرون آرید اخرجوا انفسکم معذب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید
روحهای خود را از تن سیاه خود همچنان متفاهی مسلط کردار ای غلظت و صعوبت عذاب مسلط بر ایشان و میگویند
که بدر آرید جانهای خود را از عذاب آنکه میخواهید الیوم امروز که وقت مردن ایشانست تجزون
جزا داده خواهید عذاب الهون عذاب خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بود که میگفتید علی الله
غیر الحق بر خدای بجز که نازلست بود و کنتم عن آیاته و بودید که از آیات او تستکبرون گردن کشی میکردید
و تعظیم مینمودید در آن تبرید نامه اشتید و کنتم عنها و بودید بر سبیل تکبر از جواب بآیات
فرادی تنها بی خانمان و نه فرزند و نه مدد و نه حشم و نه یار و نه دوست کما خلقناکم چنانکه
شما را آفریده بودیم اول مرة نخستین بار در رحم مادر سر و پا برهنه و ترکتم و بگذاشتید ما خولناکم
آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان میناز بدید بود و بر دیدکه بر این بیت آن مفاخرت میکردید و گذاشتید
وراء ظهورکم از پس پشت خود از حشم و نعمت و مال و جاه و دنیا خود را داشتید و ما نری معکم و نمی بینیم
شما شفعاءکم شفیعان شما الذین زعمتم آنانکه گمان میبردید از روی جهالت انهم فیکم شرکاء که بدرستیکه
ایشان در نبوت و سما غیر بگمان خداوند لقد تقطع بیشک بریده شد بینکم میان شما و منقطع شد
شما را و خواهد بود منقطع گشت آنکه میان شما بود و ضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون
آنچه بودید که گمان میبردید که بتان شفیعان شما اند ان الله بدرستیکه خدای فالق الحب
شکافنده تخم است

تا آن آب و نبات برویند وَالْتَوَى و شکافته و بر آمده است تا هاله از آن برآید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد زنده را
نبات و اگر به تنوّن خوانی اراد من الْمَيِّتِ از مرده و آن دانه است یا بیرون می آرد مرده را از نطفه و مرغ را از بیضه
و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ و بیرون آرنده مرده است جنبنده و یا نطفه و بیضه را از
کرنات و آدمی و مرغ وَذٰلِكُمُ این رزق کننده و میرانده اللّٰهُ خدای است فَأَنّٰى فَتُؤْفَكُونَ پس کجا برگردانیده
بشنوید از و فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافنده و گشاده صبح است از ظلمت یعنی تاریکی بروز و روشنائی آید وَجَاعِلُ اللَّيْلِ
و گردانیده شب سَكَنًا آرامگاه خلق تا از تعب و رنج بر آسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت آفتاب و ماه را حُسْبَانًا
نشانها تا بدین آن زمانها و اوقات محنت و سرما و شغل و سستی بدینان معین خود ذٰلِكَ این
کار را مقرر و مدبر و شمس و قمر است تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ تقدیر و مداوند عزت غالب حکم و امر و مجاریات الْعَلِيمِ
دانا مدبر مملکت خود وَهُوَ الَّذِي و او است آنکه آفرید لَكُمُ النُّجُومَ مر شما را که ستارگان را بیافرید لِتَهْتَدُوا
بِهَا تا راه یابید بدانها ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهای زمین یا بیابان وَالْبَحْرِ
و در تاریکیهای دریا و نجم و ماه این منافع و برکات جهت مرغ و ماهی و شب و روز و ستارگان و غیر آن در کفته ذکر کرده
منفعت گردد چه در اینجا دلیل قدرت ظاهر است زیرا که نجوم را بر فلک ایستاده است اطراف زمین چنانچه میخ و میخها
میان آسمان و زمین قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که گردانیدیم و بیان کردیم نشانها را بتقدیر لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که
دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِي و او است آنکه پیدا کرد شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن آدم و از یک کالبد
فَمُسْتَقَرٌّ پس خلاف کاری است وَمُسْتَوْدَعٌ و جای ودیعه مستقر عمارت و مستودع خلق و مخلق گفته اند
یا مستقر وقات و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی قرار دارد و مستودع آنست که بعد مرگ و قبر و مستقر آنست
او که آدمی است یا دوزخ مستقر وقات و از دنیا هر آنرا در اقرار گفته اند و مستودع قرار دارنده آسمان است
گرد زمان قیام القیامة و قیل زمان آنست که مؤمنان مؤمنند قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که تفاوتی و معاینه گویند یا مانند کی سر بیانی گویند
امر اعرض عنه قوله یا هامه هر دو کرد زمان یا زمانه گویند قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ هر چه که بیان کردیم
علامات حدانیت خود را برای گروهی که فهم کنند وَهُوَ الَّذِي و او است آنکه أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از بر ما
باران از جانب آسمان مَاءً آبی فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم بآن آب بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ رستنیها هر چیزی خلق کرده
آنکه منفعت گویند فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ پس بیرون آوردیم از میان آب خَضِرًا چیزی سبز نیکو که برآید از تخم رسته است و بیخ شاخ
بدو اگر نبات نُخْرِجُ مِنْهُ بیرون آوردیم از همین گیاه حَبًّا مُتَرَاكِبًا دانه بر یکدیگر رکب آنست که بعضی بعضی بر بعضی

وَبیرون می آریم از خرمانان مِنْ طَلْعِهَا از شکوفه و مجموعی قِنْوَانٌ شاخها را دانه بکمر نزدیک بهم
همچنانکه با بر زمین زنان یک بسیار بار وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ و بیرون می آریم بوستانهای انگور وَالزَّيْتُونَ
و بیرون آورده ایم آب باران را زیتون را وَالرُّمَّانَ و درخت انار مُشْتَبِهًا در حالیکه آن درختان بعضی
بعضی مانند برگ وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و نه مانند یکدیگر در طعم و میوه و بعضی بهامت نرش و بعضی بحلاوت و بعضی بسرخی
و زرد و شیرین انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ بنگرید بمیوه هر درختی إِذَا أَثْمَرَ چون بیرون آرد میوه خود را بهامت خود
مزه وَيَنْعِهِ و بنگرید در رسیده و پختگی او که بچه گشتن مزه و بعضی ولادة و ولد و پدید آید إِنَّ
فِي ذٰلِكُمْ بدرستی که در اینها که یاد کردیم لَآيَاتٍ نشانهاست بر وجود و قادر حکیم لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی
که بگروند وَجَعَلُوا و ساختند کافران لِلّٰهِ از برای الله شُرَكَاءَ الْجِنَّ انبازان و بتان را گفته اند که شیطان شریک است هر چه خیر است ملائکه آن
و او را پرستان می کردند و هر چه شر است شیطان خلق میکند و او را پرستیدن می نیاید وَخَلَقَهُمْ و حال آنست که او آفریده
مر ایشان را شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق او است با آن مخلوق او را شریک خلق میکنند وَخَرَقُوا
و بر ساختند کافران بر آن و بهتان بِنِينَ بسران جهت مر او بیسر وَبَنَاتٍ و دختران جهت مر او بدختر بِغَيْرِ عِلْمٍ بی آنکه
باشد ایشان را بحقیقت آنچه میکنند و او را شریک قرار دهند سُبْحَانَهُ تَعَالَىٰ پاک است خداوند تعالی عَمَّا
از آنچه صفت میکنند او را شریک و فرزند است بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ پدید آرنده آسمانها و زمینها
أَنَّىٰ يَكُونُ انی باشد و چگونه بود لَهُ وَلَدٌ مر او را فرزندی وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ و حال آنکه نیست مر او را زنی و
شریک و زن پدید آید چگونه او را فرزند باشد یا زن و شریک نیست و نیست خود را است و اگر نیست و مباح
و ماسوی عبادات نه وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و پیدا فرید و مجرد و خلق را مانند نیست وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهر چیز دانا است
و بهر چیز دانا است بسلطنت و ملک و مانند خاک بنیاد استوار و حسن الله رحمت محمد الله ذٰلِكُمُ
موصوف است اللّٰهُ و او خداوند مجموع عبادت و او است رَبُّكُمْ پروردگار شما لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ
نیست معبود و سزاوار پرستش مگر او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده هر چیز است فَاعْبُدُوهُ پس عبادت کنید او را وَهُوَ
و او است وجود
بر همه موجودات عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر هر چیز وَكِيلٌ نگهبان و متولی امور بندگان لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نمی یابد
او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او در یابد خداوند دیدها را وَهُوَ اللَّطِيفُ و او است لطیف و دقیق ادراک او را در وقوف
بر کنه ذات و احاطه بود بر تقریر و ربوبیت و حقیقت یا ادراک حکمت او را و کس نیست که حقیقت او را بداند

قدرت باید کرد که بندهٔ صبر آی او در دنیا چه رو دست در عقبی نهی لرق صورت غایت خاصه وهو اللطیف
الخبیر ولما بسیار در دنیا بلغ کفره کلاوت باید یکین خالی اول کسی نه بیند چه بیند و کیسه نداند که
وی داند قد جاءکم بصائر من ربکم آی تحقیق آمد شما را بشواهد بنا و مفتش من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه پس هر که بیند
منفعت او را و است ومن عمی فعلیها و هر که کاهل باشد و بیند آن چیزها ظاهر را پس مر زیان او راست وما انا علیکم
وبر من و بر شما بحفیظ نگهبان و محافظت اعمال شما که من بر آن شما را جزا دهم من بعمل عذاب است و پس گفت که
وهمچنان تصرف کردیم در این آیتها که مشتمل بود بر کردیم نصرف الآیات و بگردانیدیم آیتهای قرآن را و حروف
برخواند و وعده و وعید با مسلمان و منافق شنوند و لیقولوا تا بگویند اهل مکه درست خوانده و تعلیم کرده
از مکه بمکه و غرض کفار قریش آن بود که حضرت صلی الله علیه وسلم را تهمت بسیار کرده بودند و بیند اهل ایشان دوم
تعلیم یکدیگر و بیکدیگر بود و سوم بمعنی جوی میکند جوی جهانها میان باید که ما نصرف آیات بگردانیم تا بگویند آن را بشرح تعلیم
گرفته زیرا که این مواضع کلام مقدور و بیم شرح نیست ولنبینه و بیان کنیم آن را بر کسان میگفتیم قرآن را
لقوم یعلمون برای قومی که بدانند که آنچه ظاهر میکند از آن حضرت را در مجلس کفار قریش بدین بر ایشان
میکرد و بنا بر آنچه تا نازلست کلیه ما اوحی الیک ربک بر تو آن که وحی کرده شد بر تو من ربک از پروردگار تو
یعنی از طریق توحید و بدانکه لا اله الا هو هیچ چیز بسزا نیست مگر او و اعرض و روی گردان عن المشرکین
از مشرکان و از کافران قریش اهل ایمان تا قوال ایشان را و اعراض کن از استماع آن و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا
هر آینه شرک نیاوردندی و ما جعلناک و نکردانیدیم ترا علیهم حفیظا بر شما نگهبان و ما انت و نیستی تو
علیهم بوکیل بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز نگذاشته شده است و آورده اند که چون آیت وانذر عشیرتک
نازل شد قریش گفتند انتهای محمد زمان از دشنام بتان بر بندد و اگر نه ما نیز خدای او را بدشنام گوییم و
بسکنیم همچنانکه میگوید که ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله دشنام مدهید آنانرا که میپرستند از دون الله جز خدا
و قبایح ایشان را یا گوئید عدوا بغیر علم عدوانی بغیر علم که ایشان در مقابلهٔ آن تا نه گویند خدا را عدوا و از روی عدوان و
ظلم و تجاوز از حق بغیر علم بدانستن بغیر علم که بیعلم کنند از روی تا اهل جهالت بگیرند و دشنام که
متعلق بتان تا در برابر آن سبب قرآن واقع نشود که اگر حق نشنیدند کذلک همچنانکه بیاراستیم
اعمال الکفار را در نظر ایشان زینا لکل امة بیاراستیم هر آمتی را که روی عملهم کردار یا اعمال نیک بد
در نظر ایشان که کلک اعمال بد بیاراستیم ثم الی ربهم مرجعهم پس بسوی پروردگار ایشان است بازگشت ایشان فینبئهم

پس خبر دهند ایشان را در دنیا گفات بما کانوا یعملون تا بچه بودند که اعمال کرده اند آورده اند اگر اکابر قریش یا
حضرت گفتند ای محمد ترا خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد و دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی
مرده را زنده میکرد و ابر بر فراز آتی تا ما بتو ایمان آریم حضرت صلی الله علیه وسلم گفت چه میخواهید بگفتند میخواهیم
که بر ما ابر و آب فرو آری و یعلمکم و هر که کفر آید تحقیق بدانند که آن معجزه بود صدق خواهید و حدیث قبول
دعوت عمد کرده اند و بسوگند تاکید کرده اند که اگر آن معجزه بیاید ایمان آورند و ما نازل آن موافق ایمان خود میباشد
تو گفتیم در مصالح آورده که حضرت حق تعالی خود مغاران آن حال را بر حضرت علیه السلام ترا ال فرموده و بیان آورده
که من عاقبت و امر مکرم را نه سازم اما سنت الهی بر آن جاری شده که جهل امم انبیا بنبوت ایشان نتوانی آورد
بظهور معجزه اگر از معجزه بنمایند بیرون نمایند عذاب استیصال پس فرستد اگر بیرون آید معجزه ظاهر سازم اما عذاب
دیر باید و اگر نه ایمان آرند تا تو بگفت حضرت صلی الله علیه وسلم شاید اشعار کرد که و ما یشعرکم و چه میدانید شما
خود ندید بحقیقت انها اذا جاءت آنگاه که آید آیتها لا یؤمنون نیستند ایمان آورندگان آیت شیخین و قاری
آیتها آگاه بدید بدین نشانها آنچه طلب کنید
بحکم خدا بعزت و حکمت و بیان آن بر آن ایمان آرند قل انما الآیات بگو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای نبوت که
معجزه است عند الله نزدیک الله است و اوست ظاهر آنچه از خود بدانی و آنچه از کسی شنوی
نشانهای مرسلان ما آنچه از کافران صادر کرد انها اذا جاءت بدرستی که معجزه یا حجت بدین نشان و مشاهده
لا یؤمنون نخواهند که ایمان آرند و نقلب افئدتهم و ابصارهم و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق و دیده های
ایشان را از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند در آخر کما لم یؤمنوا همچنانکه ایمان نیاورده اند به آنچه از
آیات ظاهر شد اول مرة نخستین بار چون شق قمر و غیر آن و نذرهم و میگذاریم ایشان را فی طغیانهم
یعمهون تا در راه گمراهی سرگشته روند و لو اننا نزلنا و اگر چنانچه ما فرو فرستادیم الیهم الملائکة بسوی ایشان
فرشتگان و کلمهم الموتی و سخن گویند با ایشان مردگان و حشرنا علیهم و فراهم آوریم بر ایشان کل شیء هر چیز را که در وفات
قبل گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت آنها و نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ما کانوا لیؤمنوا
نبودند بنبوت ایشان که ایمان آرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدا و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر کفار
یجهلون نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نیاورند و کذلک و چنانچه ای محمد
ترا دشمنان جعلنا کردانیدیم لکل نبی ترا عدوا دشمنی شیاطین الانس والجن از مردم و پری

کردن کنان از حق و از اهل شیاطین الانس کنان را فرا گرفته و خشک شیاطین و در نداز رحمت حق پس بوحی بعضهم و موسوسه میکنند
بعضی از انسان بعضی شیاطین جن یا بعضی بعضی شیاطین انس وسوسه میکنند و تزیین بعضی بعضی از جن یا
و برخی از انس زخرف القول سخنان دروغ آراسته را غرورا از راه فریب و لو شاء ربک و اگر خواستی
آفریدگار تو ایمان آنان را ما فعلوه نکردند و نشدند با همه قدرت و بغیر قدر بی مقدار انداز و اقدر در عنا
که بیاند در مس آن آنجا معلوم شد که وسوسه شیطان الرحمن بخلق به اعلام فریب کنان و فصه الزور آنکه
میکنند بقدر فذرهم و بگذار آنها را که گمراه شوند و بگذار آنها را که بیشکنند و آخرت و ما یفترون و آنچه بسته میسازند
و لتصغی الیه و تا بگرایند بسوی آن افئدة الذین لا یؤمنون دلهای آنکسانی که ایمان ندارند بآخرت و لیرضوه و تا
بگزینند آن را و لیقترفوا و تا بکنند آن را ما هم مقترفون آنچه ایشان بکنند افغیر الله
بگوای محمد صلی الله علیه و سلم آیا بغیر خدا حکما حکم کنم میان من و شما و هو الذی و اوست آنکه
انزل الیکم الکتاب فرو فرستاده بر شما قرآن مفصلا بیان کرده شده در وی حق و باطل و الذین اتیناهم
الکتاب و آنانکه ما داده ایم ایشان را کتاب چون تورات و انجیل یعلمون میدانند آنکه انه
منزل من ربک بدرستی که قرآن فرو فرستاده شده از پروردگار تو بالحق براستی و درست فلا تکونن پس مباش ای مخاطب امت
با هر چه از امت جمله امر قرآن حقیقت قرآن ظاهر شده بدلها میان المتمرین از شک کنان و تمت و رسید
کلمة ربک محمد فرمودگار تو بر بیان و وحید و نبوت صدقا از روی راستی و در اخبار و مواعید و عدلا
و از روی عدل در اقضیه احکام لا مبدل هیچکس نیست بدل بان و شنونده لکلماته مر اخبار و احکام او را و نیست تبدیل مر کلمات او را
زیرا که بی مساعد مخالفت و عده قرآن کرده از بندگان و آثار حافظون و خواهد بود و است شنوای گفتار تو
العلیم دانا بما هو اعلم بخیر و نفع و اگر از ما بسیار کثیر من فی الارض بیشتر کسان زمین که بر روی اند بیشتر کفار و گمراهند
مراد از ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی گمراهان مکه را یضلوک عن سبیل الله گمراه کردانند ترا از راهی که بسوی الله است
ان یتبعون بدرستی که نیستند ایشان که پیروی کنند الا الظن مگر گمان خود را و گمان ایشان این بود که بدرستی ایشان
حق اند و ان هم الا یخرصون و نیستند ایشان اگر دروغ میگویند و سخن آنکه تحلیل مردار و تحریم حاجر و اتخاذ ولد
بوی و اتخاذ شریک در عبادت ای ان ربک هو اعلم بدرستی که پروردگار تو داناتر است من یضل من گمراه میکند یا کی
گمراه شود از راه حق و هو اعلم و او داناتر است بالمهتدین بر راه یافتگان و هو اعلم این بخوردن مردار و حاجر
علیه اذا تجویز کرده شده نام خدا بر آن در زمان ذبح و ان کنتم اگر هستید بآیاته بآیات او مؤمنین بآیات او
و شکار ایشان و در حلال و حرام که دیدگان را کنتم و چیست شما الا تاکلوا آنکه نخورید مما ذکر اسم الله علیه از آنچه نام خدا

کرده نام خدا آن بر وی در وقت ذبح کردن و قد فصل لکم و بدرستی که تفصیل کرده خدای برای شما در سوره برائت شما
ما حرم علیکم آنچه حرام کرده شده بر شما و تفصیل در آن آیه است که حرمت علیکم المیتة الآیه و شخص حرم شده معلوم خواهد
یعنی بیان کرده خدا آنچه حرام ساخته است الا ما اضطررتم مگر آنکه بیچاره شده باشید و مجبور گشته الیه بسوی
آن حرامات یعنی آنچه در حال مخمصه باشید که آن تیر حلالست عند الضرورت و ان کثیرا و بدرستی بسیار کسانی از مردمان
لیضلون گمراه میکنند خلق را بر خلاف تیر و کریم بلا علم بآهواء بآرزوهای خویش بغیر علم بدانش الله
و حجتی بران ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو اعلم و داناتر بالمعتدین بر تجاوز کنندگان از حد در کشتن خلق
و در ترک ادوات بدرستی که ظاهر الاثم و آشکارا گناه و باطنه و پنهان او را یعنی ترک کنید هر گناه را زیرا که
باشکار و پنهان و گفته اند نکاح محارم و گفته اند ظاهر آن است که بجوارح بکنند
و باطن آنکه بدل میاندیشند در حقایق میل ورزند که ظاهر اثم علانیه است و عبادت و باطن اخفیه است عقبی خود
بعضی شنیده اند و از ابا و حضرت رسول یا خاص حقوق نفس و باطن حقوق قلب کسان ظاهر میکنند بنهانی و تفسیر آنکه
کسان که باطن جمله آن زنهای نفس در دل ظاهر است و خلق را بر آن اطلاع نیست و باطن آنکه میان بنده و خدا است
و حقیقت آن است گناه ظاهر اقوال و افعال است که بجوارح و اعضا از نکاح آن دست رسید و گناه باطن
عقاید فاسد و عزایم باطل است در بحر الاخفاق فرموده که بعضی گفته اند ظاهر اعتقاد است یعنی بدل حسد و بغض است
یعنی دل و گناه را ترک طاعت و آن قول و خطب نیست مولانا قطب شیخ و بدانکه آن چون حرام است
و اندوهگین بسبب مشغول شدن بعلوم میباید که ترک کند افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارد از اخلاق
ذمیمه نفس و تخلق باخلاق علی بر رسانیده امام غزالی قدس سره بگوید که چون حق تعالی خلقت ظاهر و باطن خود را آراسته
که داعی علیکم نعمة ظاهرة و باطنة ابتی بگوید و در وظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ترک گناه ظاهر است
و شکر نعمت باطن ترک گناه باطن است و ترک گناه ظاهر بجارحات مقصود است از عذاب عرب و در ترک گناه باطن طلب
فلوب است از مغفرت و آنچه ظاهر و باطن خود را پاک کن از نقوش گناه تا انوار صورت دیدنی تو پاکیزه شود ان
الذین یکسبون الاثم بدرستی که کسانی که مکتسب گناه را ظاهر و باطنا سیجزون زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا
یقترفون با نچه بودند که کرده کسب کنند آورده اند در تفسیر کشاف عرب و سفها ادب که دوار اصلی آن شنیده
که سیکفی ای محمد صلعم کسانی که بمسخره و تکذیب گفته اند و کیست گفته اند و کفتند و بعجب بکه باران قحط
و شکار و جمع ملاک میکنند حلال او کبیره است و چه حرام است که میکنند حرام و ناپاک از سخن سوسه در خاطر ضعفا اسلام

فاذا وقاتا قد ولاناكم خوجه بدهد خاتم الانبيا عليه السلام از آنچه بود نگر بندگان خدا را بر بندگان خدا و امام اعظم
حرام داند همچو مشرکی نسبر اخاه عزاد هو امام مالک و امام شافعی خلاف ابن میکند که ذبیحه مسلمان حلال است
اگر چه ترکه ذکر نکرده باشد و امام ابو حنیفه رح فرق میکند میان عمد و نسیان اگر ترک سهو کرده بیت حرام الا و الاحلال
فانه نفس ع دبیحه که خوردن آن منع است و ان الشیاطین بدرستیکه دیوان لیوحون وسوسه میکنند
الی اولیائهم بدوستان خود از کافران لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند که هر چه خود میکنید بخورید و آنچه
نمیکنید نمیکنید ارید و ان اطعتموهم و اگر خطای مومنان فرمان برید ایشان را در اختیار آنچه حرام است
انکم لمشرکون بدرستیکه شما مشرکانید نزدیک خدای مومنان بر آنکه غیر او شرکت آورید او من کان میتا
ای الکفر کور بود مرده بکفر و جهل ضلالت فاحییناه پس زنده کردیم او را بایمان و علم و هدایت و جعلنا له
و دادیم مر او را نوری که آن نور در میان تاثیر کند میان حق و باطل یمشی به فی الناس میرود در آن نور در میان
مردمان بر راه راست همچون کسی باشد یعنی مثله کمن مثله فی الظلمات مانند کسی که صفت او آن کسی که در تاریکیها
مانده ظلمات بخارج منها خلاص بیرون آینده از آن کذلک همچنین آراسته اند ایمان را در دل مومنان
زین للکافرین فاکافران زینت داده اند آراسته کافران ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از اعمال صالحه آن آیت
در شان حمزه رضی الله عنه و ابو جهل لعنه الله نازل شده و در روضه که ابو جهل آنحضرت را سجده او و بوجهل نسبت آنحضرت
صلعم آزار کرده بود که کافران لاجل معانی نبوت و موافق اسلام صحابه اند ثبت و حمزه رضی الله عنه از نزد
در نگاه فرقه بود چون مانند آمد و حکایت رضی الله عنه حکایت کرده اند و حمزه رضی الله عنه شمشیر
بر سر آن ناپاک باک زد و کمان بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس بنده خود اسلام حمزه را که قرآن
ظلمات کفر و ظلام ابو جهل گفته اند در باره حمزه رضی الله عنه و ابو جهل فرود آمده که هر دو در مغاره فاذا
سیه محمد آنحضرت و حارث که بارث بسلام را بجای آنحضرت و حارث آنحضرت در باره فاذا
سمت آنچه بنا نیافت پس صاحب حرمت و مقید نظر کفر ابو جهل محمقان گفته اند موت بهوای نفس
و حیوة بحجت حق یا موت بنگرفت و حیوة بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفت دل است
و حیوة تاثیر بدیگر عالمیان بحیوة و تربیت زنده اند و دوستان بحیوة معرفت روز بی که حیوة بر تربیت
بر آید کل نفس ذائقة الموت و اگر حیوة معرفت بسر نیاید فلنحیینه حیوة طیبة و آن حیات الموتی
بنیة الدارین حیث نمیرد و هر کرا جانش فرو باشد ،، خوشا حیات که جانانش فرو باشد ،، شاه که آن این آیت

برخواند که او مثل کل میته فیها حیاة و گفت فتان این حیوة سه جهت اول از خلق عزت با حق خلوت آدم
ذکر بر دل زبان و بر سر که ابر منبع باطنم بود ربما ربما در حدیث کنایه میان کلی و جزئی
خاطر ما از ذوق دل و ذکر زبان ما تازه و جاوید شد در دو سرا و کذلک و همچنانکه در ترکه بزرگان
گنهکار مستند جعلنا آفریده ایم فی کل قریة در هر دهی اکابر مجرمیها بزرگان گنهکار آنجا
باکر دانیدیم بزرگ کار هر دهی و شهری را مجرمان آن قوم لیمکروا فیها تا مکر کنند در آن موضع و مردم را
از ایمان باز دارند چنانچه در سال که بر پهلو عاده کسان باز داشته اند که در موسم حج هر که بیاید از خاص
سئال کند و کوید ساحر است و شاعر و امثال آن و ما یمکرون و مکر نمیکنند این کافران الا بانفسهم مگر بنفس
خود چه وبال ایشان راجع است بدیشان و ما یشعرون و نمیدانند ایشان که نه مکر بر صاحب و بلیر سد و
بحق الهی الا بانفسهم آورده اند که ابو جهل و جماعتی با ابو سفیان که با مامی عبد مناف در مشورت کرد
شرکت داریم اکنون بکوید که در میان ما بیامبر است که وحی بر او آید و ما را می نویسیم نه بما رای فرود آید چنانچه
بر وی نازل میشود حق تعالی آیت فرستاد و اذا جاءتهم آیة و چون بیاید بکافران فریش آیتی از قرآن بمعجزه در اثبات
نبوت سید آن زمان قالوا لن نؤمن کویند کی آریم ایمان بدین آیه یا بمعجزه حتی نؤتی تا دانسته شود
ما را مثل ما اوتی رسل الله آنچه داده شده اند رسل الله بخدا پیغمبران خدا را بنبوت و حرمت کتاب و آنچه در آید جبانچه
بدیشان فرود آمده ایا مام صلعم رسل الله که بدو مراد از رسل حضرت پیغمبر است الله اعلم آنجا که رسالت خود را به آیا الرسل
مخاطب بهیبت و امر بر سبیل تعظیم شان و در شرح فرموده آمده که حق تعالی شاید که اعتبار بجمع نکرد او را بها
یا بها آن سبب خطاب فرموده مع هر چه خواهان مر دانند قوتها را در بیان آن بود که ولید بن مغیره
با حضرت گفت اگر نبوت حیات من از تو سزاوارترم بآن جهة آنکه من از تو اکبرم و مرا بیش از تو جنس حق سبحانه
فرمود که نبوة بعد و مان بفضل و کمال الله اعلم حیث یجعل رسالته سبحانه را نیخانه کی میشند
بفضائل خویش سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آنکسان را که مجرم شده اند بلیغ صغار
خواری در سوای الله عند الله بنزدیک خدای و عذاب شدید و عذاب سخت بما کانوا یمکرون بسبب آنکه
بودند که مکر میکردند با مومنان چه میکردند در حق ایشان فمن یرد الله فهو من یخواهد خدای آن یهده
آنکه او را راه نماید بطریق حق سبحانه ساکر کردند یشرح صدره بکشاید دل او را للاسلام برای قبول اسلام
و من یرد و هر کرا خواهد ان یضله آنکه فرو کذارد او را از طریق ایمان کمراه کرداند یجعل صدره تنگ کرداند

صَدِيقًا تنگ مَرْحَبًا خوش بر بنا که بر سر بازند و از سخن حق بالا کند كَانَ لَمْ يَعْفُوا گوئی با هیچ وقت فِي السَّمَاءِ در آسمان
یعنی میگریند از قبول حق و مجاوله بر آسمان میرود و از غایت ثبات در کفر چنین گَذَلِكَ همچنان کذلک
دلیل کفر از ما يَحْشُرُهُمْ میگرد ایشان را وَمَعْبُودَهُمْ و معبودان ایشان الَّذِينَ الَّذِينَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ میپرستیدند
تصدیق میکنند وَهُدًى و هدایت اسلام صِرَاطٍ راه سنگ راست مُسْتَقِيمًا راه راست
در دو کمی نعمت قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستیکه بیان کردیم آیات را لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ برای گروهی که پند پذیرند
لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ مر ایشان را خوشی بدرستی راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان وَهُوَ وَلِيُّهُمْ و او یار ایشان است
در دنیا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدرستیکه بودند کردند نماز تصدیق کنند بسبب وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و روزی که
روز در آن حشر کنیم ایشان را جَمِيعًا همه را یکجا یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ ای گروه جن قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستیکه بسیار یافتید مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان که با خود آنها
خود گشته اید وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ و گفتند دوستان شیطانها مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بر دوند
رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ پروردگارا بهره خود از آدمی یافت بَعْضُنَا بِبَعْضٍ بعضی از ما بعضی بر خود از آدمی اصل جن و آدمی
که ایشان را بازند و با آدمیان مباهات نمودند و فخر جن بانس و آنکه مطیع و منقاد این شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله
نمود که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر میکردند در دیوان آدمیان میخواندند و آدمیان دعوت
دیوان را اجابت میکردند وَبَلَغْنَا و دیگر میکردند که بعضی استمتاع رسیدیم أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا اجل ما که مقرر کرده بودی
مقرر کرده بودی از برای ما قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خدا میفرماید مسموعت شدیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود قَالَ گوید خدای
النَّارُ مَثْوَاكُمْ آتش آرامگاه شما خَالِدِينَ فِيهَا در آنجا که شما باید و با شید در آن آتش إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد
خدا شما را در آتش بر مهر بر نگذارد إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو حَكِيمٌ خداوند حکمت و راست آنچه کند
با جن و انس عَلِيمٌ داناست احوال ایشان را كَذَلِكَ و همچنین نزدیکیم که جن و انس با احوال ایشان
نُوَلِّي مسلط میکنیم بَعْضَ الظَّالِمِينَ بعضی از ظالمان را بعضی در دنیا و میگذاریم بر جزای بر خرج
ملک بعضی در عقبی فرموده که در کمی اجر لکن خواهد ام که جن همچنان فرموده که نعمت میکنیم ام دشمنان خود را
بدشمنان خود و باز ایشان را بدوستان خود و آنچه نعمت که تو لیه در آخرت خواهد بود بعضی ظالمین و انس با ایشان
تا ما نتوانند که هیچکس نفع به هیچ کس نتواند رسانید و این صورت واقع میشود بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ با آنچه ایشان را کسب کردند
و میکنند از مناهی و معاصی یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه جن و انس أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد شما را
رُسُلٌ مِنْكُمْ رسولان از شما که از جنس شما بودند يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ میخواندند بر شما آیاتِي آیات من
وَيُنْذِرُونَكُمْ و میترسانیدند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا از دیدار روز شما امروز قَالُوا گویند شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا گواهی دادیم بر نفسهای خود
استحقاق عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و غالب کرد فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا بالذت و نشر
فراموش کردند جهنم وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ گناه خود معترف شدند أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ که ایشان بودند کافران ذَلِكَ این فرستادن رسولان أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ بسبب آنکه
گرفت آنرا بدیگر کار مُهْلِكَ الْقُرَى هلاک کننده سکان شهرها بِظُلْمٍ بظلمی که کند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ
بی خبر و حالا که اهل آنها بی خبر باشند و شهرها غافلان باشند بجهت بی بدنشان خواهد باشد و ایشان را از عذاب
در رسول قیامت خبر نداده در زبر کان گفته اند استعمال الجهنم شما نشد الاقدم و عید و اگر ایشان را از حق
حجتی رسد که لولا ارسلت الینا رسولا لاتبع آیاتک و ارسول نفرستادی تا با تو میگرفتیم و تا بر تو میگرفتیم
و مرجع کرده اند رایت در قواب عقاب اعْمَلُوا اعمال کنید که کردند وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ و مرتبه بر دو گانه
مِمَّا عَمِلُوا از آنچه کردند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو
بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بی خبر از آنچه میکنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان ذُو
الرَّحْمَةِ خداوند رحمت بر ایشان بتکلیف طاعت جهت بعضی ایشان را مکلف اند بزیارت اطاعت مطیعان و
فرو رحمت بر مجرمان عاصیان إِنْ يَشَأْ اگر خواهد حذف يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را و عبادت ملک مکرمت وَيَسْتَخْلِفْ
و خلیفه و جانشین شما سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ آنچه خواهد كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانکه آفرید شما را مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ از ذریت قوم دیگر که بر آن شما بود وَمَا تُوعَدُونَ
بدرستیکه آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و مستعدات او لَآتٍ هر آینه بود و آمدنی است هیچ شک
وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستند شما عاجز کنندگان خدا را در بدست و حشر شما قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله
يَا قَوْمِ اعْمَلُوا الخطاب من مراد کفار قریش اند عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر حال خود عَامِلٌ گاه کننده
شما باشید یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید ام مهدد است یعنی بدید شما بر حالت خود باشید إِنِّي عَامِلٌ بدرستیکه من

گمنده امر شکایتی و بر دو بهای نوشتی تعالی پس زود باشد که بدانند مشرکان که ایشان را عاقبة الدار عاقبت امر و آرا
عاقبت پسندیده و در آخرت لا یفلح الظالمون بدرستیکه هرگز رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار مکه
کفر الاسرار فرمود که هم در شهر زودی بدید کرد بنا بکار رسد و دولت فلاح کرد رسد و بیابد که در دنیا نیز
بالا بر آید و کام جوید و خواهش حاصل یابد و قال امیری زندان امیری زندان مدامت جوید و انه ربه بیاشانی کل یعنی
آنها را که امر و زند جزء باشی تا کل یعنی آنها را که امر و زند خاص ملکی از دار الغرور می ساختند دار السرور
ملکی از دار القرار می ساختند دار القرار آورده اند که مشرکان عرب بسیکار اوی اورب میان گفت نزار خود خطبه
کشیدند و بیکدیگر بر آمدند و یکدیگر بر آمدند ایشان گرد آمدند و مجمعی چهار بایان تبرک فرست کردند یعنی برای الله
و برای برای آنچه نصیب خدای بود آنچه بدید و نشان دادند و آنچه بهره بتان بود بتان و مدان خدا نصیب کردند
پس اگر حصه خدا آنچه بودی بدل کردند آنرا بحصه آنچه خود الله میگفتند آنچه خود بدل حال خود بدل کردند شدی و اگر
از نصیب خدای رسیدی بتان نصیب بتان افتادی بر بند شدندی و گفتند حق تعالی کرت بدید اصلاح ندارد و اگر
نصیب بتان بالله بتان محفوظ ماندی بر دشدندی و بالنصیب بتان تم کردندی و گفتندی بتان قدر و محل ماند
حق سبحانه از میراث خیر بدید و صفر باید و جعلوا لله و مقرر کردند برای خدا مما ذرأ از آنچه خدا آفرید
من الحرث از کشت زار ها و الانعام و چهار پایان نصیبا بهره برای بتان فقالوا پس گفتند هذا لله این نصیب
مر خدا بزعمهم بزعم ما و هذا لشرکائنا و این نصیب بتان زار ها فما کان لشرکائنا پس آنچه نصیب بتان
یعنی خرما که برای خدا بدید آنرا دیم فلا یصل پس آن نصیب که باشد مشرکائهم برای بتان ایشان بزعم ایشان
فلا یصل الی الله پس نرسد بخدای و در آن تصرف نکنند و ما کان لله و آن نصیب که مر خدا را فهو یصل پس آن
بسر بتان میرسد و ما کان لشرکائهم بتان ایشان یعنی بهره النصیب خدای بسیار و بتان میکند ساء ما یحکمون بد حکمی
کردن میکنند و کذلک و همانند این آنچه کشتن شیطان کرده بت در قسمت قربات زین می آراینده لکثیر
من المشرکین مر بسیاری از مشرکان قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشان را شرکاؤهم شریکان ایشان یعنی
دیوان بتان و مدان یعنی بدید کشتن فرزند خلاف را در جنبه مشرکان لیردوهم تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه
سازند و لیلبسوا علیهم و تا پوشیده کردانند بر ایشان دینهم دین ایشان را یعنی آنچه بر آن بودند از دین
اسماعیل علیه السلام و لو شاء الله و اگر خواستی خدا ما فعلوه نکردندی مشرکان آنچه بدای ایشان آرایش
بدیدند فذرهم و ما یفترون پس بگذار ایشان را با فترا در دین که میکنند و قالوا و گفتند هذه انعام و کشت
حرث حرام

انعام و حرث حجر حرام بدیدن بدست حرام لا یطعمها نخورند مگر آنکه خواهند بزعمهم
خادمان بتخانه مردان ایشان مطلق قانون انعام بدیدند بزعمهم بگمان خود بحجر و بر بلغه و آنچه زنانه و انعام حرمت
ظهورها و نگفتند آنچه بار پایان اند که حرام کرده شده پشت ایشان بر آن بار و سوار بدست بحجا و نهند
بر هوای خود افترا و افترا دروغ بر بستند که بر آن قبله بتان لا یذکرون اسم الله و نمیگفتند نام خدا علیها
بر پشت آن بلکه بر نام بتان ذبح میکنند افتراء علیه افترا بر خدا سیجزیهم بزودی سزا دهد ایشان را بما کانوا
خدای فرمود بحجر بهم نزد باشد که گرد بحجر بر بتان نزد ما و قالوا و گفتند ما فی بطون ما در شکم بحجر و باشد بکان خالصة
گرد نا پاک و حلال مردان او محرم علی ازواجنا حرام کرده شده بر زنان ما اگر زنده متولد
شود و ان یکن میتة و اگر باشد مرده متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان در میته زنان و مرد
در خود بدل آن شریک باشند سیجزیهم زود باشد که باداش دهد آنرا وصفهم ایشان را که
دروغ بر بندند بر خدا تحلیل و تحریم انه حکیم بدرستیکه حکیم در آنچه حلال و حرام میکند علیم
دانا بصالح بندگان در صالح مرت قد خسر الذین بدرستیکه زیان کردند آنانکه قتلوا اولادهم کشتند
فرزندان خود را سفها از روی جزع بغیر علم بی دانشی در صالح آورده که بعید و صفر و بعضی دیگر از
دختران خود را زنده در گور میکردند در سفرین باجرت افتد و فند مدت زنی در بیابان عام بود اگر
بزرگ شدند چهار دیم از بهای عروسی باید داد و حق خطا سفر یا میکه آنان فتلوا اگر دند اولاد و حرموا و حرام
و حرام شدند ما رزقهم الله آنچه روزی داده ایشان را الله افتراء بر الله بجهاد و صواب و شیر آن افتراء علی الله
بر ما بافته اند بر خدا قد ضلوا بدرستیکه گمراه شدند در راه صلالت و ما کانوا مهتدین و نیستند راه یافتگان
بطلق خود و هو الذی و اوست آنکس که انشأ جنات پیدا کرد و بوستانها را از نخل معروشات بر داشته
و جنه بسته و غیر معروشات و بر زمین افتاده بی جفته و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود
نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه خود رسته باشد النخل و درختان خرما فرید در خت خرما را و الزرع
و کشت بهار را آنچه ساق ندارد و ثمره او خوب است مختلفا اکله در حالی که مختلف است ثمره او مر کبها
در هیات و کیفیت و الزیتون و دیگر پیدا کرد انید درخت زیتون الرمان و انار را در حالیکه مانند یکدیگر
برگهای او و غیر متشابه ثمره او میوه او بعضی ترش و بعضی شیرین و بعضی میان آن هر دو ان

فكلوا منه ثمره بخورید از میوه‌های هر یک إذا أثمر چون میوه بعد کند اگر چه هنوز نرسیده باشد وآتوا حقه یوم حصاده
حق آن میوه را بدهید نصف دیگر یوم حصاده روز چیدن وبریدن خوشه‌ها وجمیع میوه‌ها بالفعل را هم
بصدقت در عهد ناخیر داد واشعار اقوالی است که امر او را بصدقت نه زکوة صرف مصرف زکوة در عهد زکوة بعد از
آن بیان وبعضی گفته‌اند امر او را بکوتاه وآیه مدنیه است آورده‌اند که ثابت بن قیس بن شماس نخل
کرمی با انصار داشت بعضی از دقاء فیکم هیچ نماند آبا مکه ولا تسرفوا از حد مگذرید در صدقه دادن بعضی هر چه هست
یکبار تصدق مکنید ودر معالم آورده که منع صدقه نکنید بعضی از حد تجاوز ننمایید در سخاء وامساک امام فرمود
فرموده هر که در حق نفس خود کنجوسی اسراف است اگر همه یک کنجد داشته باشد وبهر جا که غذا دعی اسراف است اگر چه هزار خرمن
بود انه لا یحب المسرفین بدرستی که خدا دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی‌پسندد وحلالان را ومن الانعام حمولة که بار کشند
چهارپایان حمولة را باشد خرد بزرگ وفرشا وآنرا که بر زمین افکنده برای ذبح کوسپند وگاو اند حمولة که بار کشند
وفرش غلامان که از خواری بر زمین نزدیک باشند فرش کلوا بخورید مما رزقکم الله از آنچه روزی داد شما را خدا وحلالا
کرد بر شما ولا تتبعوا وپیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی براه او مروید وحلال را حرام ساختید وحلال او
انه لکم بدرستیکه او شما را عدو مبین دشمن آشکارا انما یأمرکم جز این نیست که فحشاء بد زنا وجز بایمان بیارید بخدا ورسول
زوج آنرا که بدرستیکه او با همه جگر نیکو بود وانچه بود وانچه زوج ذکر مرد وانچه زوج کوسپند ماده آن که
کوسپند ماده باشد بعضی از مرد وزن بعضی از مرد وزن بعضی از مرد وزن بعضی از مرد وزن بعضی از مرد وزن بعضی از مرد وزن
اثنین دو زوج یکی زوج دو یک جفت ذکر وانثی مرد وزن وانها نهاء که سوی او اند دلالت نیز میکنند اثنین
دو زوج دیگر نر وماده قل بگو آلذکرین حرم آیا هر دو نر را از میش ومرام کرد خدا ام الانثیین یا دو ماده را از آن
آما اشتملت علیه یا آنچه حرام کرد خدا بر آن ارحام الانثیین یا رحمهای دو ماده آنچه در رحم آن ماده باشد نبئونی
خبر دهید مرا بعلم یا بمری معلوم دلالت کند بر آن که خدا چه چیز را حرام کرده ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان که خبر دهید از نزد پروردگار خود قل لا اجد فی ما اوحی الی محرما بگو نیافتم در آنچه وحی فرستاد بسوی من حرام
بر طاعمی یطعمه طعام را که بخورد ومرد وزن را که بخورد الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آن چیز مردار او دما مسفوحا
یا خون ریخته شده مراد خونی است که در وقت ذبح از رگها بیرون آید وجگر
وسپرز در درون اجزاء آن آنکه او رجس پلیدی یا گوشت خوک است بخورند توان خورد او فسقا حرام شده
آهر لغیر الله یا گوشته شده بنام غیر خدا آن جهارپای که بقتل آواز بر داشته شده لغیر الله برای غیر خدا
یوقف کشتن یعنی آنچه بنام غیر خدا کشته باشد وآنرا ذبح کنند وآنرا ذبح کنند بر آن خلاق شوند فمن اضطر
پس هر که بیچاره ودر مانده شود غیر باغ نه شکار بود وبیچاره متاخر ولا عاد نه از حد درگذرنده بر
خوردن زیادت از ضرورت فان ربک غفور پس بدرستیکه پروردگار تو آمرزنده کارست مواخذه نکند بر آنکه
بضرورت از محرمات تناول کند رحیم مهربان است که بیچارگان را در آن خفت دهد وعلی الذین هادوا وبر
آنکه گرویدند حرمنا حرام کردیم کل ذی ظفر هر جانور بیکناخن دارد چون شتر وسباع وطیور وگفته‌اند
هر چه منقار هم دارد وزید الحاقت وگوساله گاو که مراد شرب وشتر مرغ وبط که بر آن باشد حرمنا حرام بود شحوم البقر
والغنم وازگاو وگوسپند علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما چربی آنها که در درون ایشان
بود چیزی که بدو غیر قول الا ما حملت مگر آنچه بر داشته بود ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چربیهای که بر پشت
گرده بودند حضرت فرمود آنچه بدان نما حرام کردند آن حرام نمیشود وعوف گفت عدای حرام کرد آنرا این آیه
نازلشد وسید عالم فرمود که آن مراد آن روح خانه است اگر آنرا گاو انتفاع آورده آیا پس بنا بعضی در همسایه دو وسیله
وعام حرام میکوید نیز بخوردن نباید گفت بالاتر نباید اشیاء بن مالک سنه گفت اگر میکوید بخوردن خوردن آن است
پس خود را کور باید که حرام بود وگر باید اما یا نوشت پس حرام است باید که در حرمت فاحشات باید که اگر بوسطه
استثنای حرمت بجهت پس باشد نبود حرام چه در حرمانه کرت بالاتی حضرت او گفت حرام نکرد نوشتن
ناخن شده حرمت آنرا بر مرد خواند فمن اضطر پس کسیکه ناچار شد بخوردن غیر باغ ولا عاد
بر حد ذی رسیده ولا تجاوز نه از حد بر آن کس افترا کند علی الله کذبا
بر خدا دروغ را نسبت دهد بدو تحلیل محرم را مشابه بعضی الذین بآنکه او کرد اند مر دمانرا بلا
مراد اکابر ایشان اند که قرابت مر متعلق بدیشان است یا عمر بن سعد موسی ابن جعفر موسی ابن جعفر صادق حضرت صادق بفرمایید
من اولد ابید مر آتش دوزخ از بیش اعداء او بمرض بود ان الله بدرستیکه خدا لا یهدی القوم الظالمین نمی‌نماید
گروه ظالمانرا که مردمان ظلم ساختند مشرکان چون این آیه مشهور ماند گفتند این همه انعام حلال شد کس
حرام کرد آن آیه آنکه قل بگوای محمد لا اجد نمی یابم فیما اوحی الی در آنچه بمن وحی کرده اند محرما حرام چیزی که
حرام کرده شده علی طاعم یطعمه بر خورنده بخورد آنرا الا ان یکون مگر آنکه باشد آن چیز مردار او دما مسفوحا
یا خون ریخته شده حرام خواهند که در وقت ذبح آنرا ذبح مذبوح در دیار در رنگ آن و بیرون آید وجگر
وسپرز در درون اجزاء آن او لحم خنزیر یا گوشت خوک است بخورند توان خورد فانه رجس پلیدی است
او فسقا یا کشته شده بنام غیر خدا اهل لغیر الله آواز بر داشته شده لغیر الله برای غیر خدا
بوقف کشتن یعنی آنچه بنام غیر خدا کشته باشد وآنرا ذبح کنند فمن اضطر
پس هر که بیچاره ودر مانده شود غیر باغ نه شکار بود وبیچاره متاخر ولا عاد نه از حد درگذرنده بر
خوردن زیادت از ضرورت فان ربک غفور پس بدرستیکه پروردگار تو آمرزنده کارست مواخذه نکند بر آنکه
بضرورت از محرمات تناول کند رحیم مهربان است که بیچارگان را در آن خفت دهد وعلی الذین هادوا وبر
آنکه گرویدند حرمنا حرام کردیم کل ذی ظفر هر جانور بیکناخن دارد چون شتر وسباع وطیور وگفته‌اند
هر چه منقار هم دارد وزید الحاقت وگوساله گاو که مراد شرب وشتر مرغ وبط که بر آن باشد حرمنا حرام بود شحوم البقر
والغنم وازگاو وگوسپند علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما چربی آنها که در درون ایشان
بود چیزی که بدو غیر قول الا ما حملت مگر آنچه بر داشته بود ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چربیهای که بر پشت

وبهبود ایشان از درون و بیرون اوتوا الکتاب یا ایشان بر بعضی بعضی متعلق بود و یا ایشان اذا اختلطوا بعضهم
یا بجز آنچه بود با حق آن چیزی نه و بنا گوش و بینی و مغز و استخوان ذلک تخویف این چیز اجزیناهم بدادیم ایشان
داده بودیم چنین و از آن جهت بغیهم بسبب ظلم ایشان و انا لصادقون بدرستی که ما گویا نیم در خبر دادن از همه چیز
فاذا نقروا پس گرایش نکنند پس نکنند ای محمد و چیز یکه من خود می کردم دام فشل پس بگو بر بود و کار
شما از دو چیز واحدة و خداوند سبحانه و تعالی بسبب که بهلت میدهد بیمار را با وجود اینکه بتصحیح عذاب نکند
قالوا یا ویلنا دریغا دریغا دست داشته تحقیق باشد عذاب ای عن القوم المجرمین اگر کرده جرمان که بکنند ثابت حاصل کنند آن
که اگر ایشان اهل اهمال نخواهند بود یستقبلون الذین آمنوا که زود باشد که بگویند آنانکه نمرک آورده اند در این
اخبار و قرآن ظاهر است که ما ارسلنا آمده خبر داد بعد از زمان آنچه منکران خبر داد و قولنا الله و گفتیم خواستی
خدا آنانکه کفر شرک آوردیم ما و لا آباؤنا و نه پدران ما این سخن درست آمانه بطریق اعتذار میگفتند
کار ناصواب ایشان صریح بمخالفت اوست یا انکه اسهار میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که حق مشروع و مرضی خدا
است که ما میکنیم یعنی بفرموده اوست و اگر ما شرک نمی آوردیم و لا حرمنا شیء و حرام میکردیم ما هیچ چیز را
از چیزها که فرموده و منع کرده آنها کذلک همچون کذبت کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند
آنانکه پیش از ایشان بوده اند حتی تا ذاقوا بأسنا تا آن وقت که بچشیدند زیانی در یافته اند عذاب ما قل هل عندکم
بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ اثر معلوم که بدان حجت آرید بر سخنان خود فتخرجوه لنا پس بیرون آرید
و ظاهر کنید در ما تا بشنویم ان تتبعون شما جز پیروی نمیکنید در مقامات خود را الا الظن مگر گمان و پندار خود و ان
انتم الا تخرصون و نیستید شما که دروغ می گویید قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم که اگر شما را هیچ حجتی
نیز نه قول خود فلله الحجة البالغة الله تعالی را حجت رسیده بهانه است فلو شاء پس اگر خواستی
خدا لهداکم اجمعین البته راه نمودی همه شما را قل هلم شهداءکم بگو بیارید گواهان خود را الذین یشهدون
آنانکه گواهی دهند ان الله حرم بدرستی که خدا حرام گردانیده است اسیر محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن
فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود بر آن فلا تشهد معهم تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق
مکن ایشان را در این ولا تتبع و زنهار مرو اهواء الذین آن آرزوهای آنانکه از روی عناد و کذبوا بآیاتنا
تکذیب کردند آیتهای ما را در حلال و حرام و الذین لا یؤمنون و دیگر بر سر بکن آنانرا که نمیکنند و نمیدانند بالآخرة
بدان جهان یعنی بعث و حساب و هم بربهم یعدلون و ایشان بپروردگار خود همتا میکنند گویند ایشان را پرستیده شان را

قل تعالوا بگو بیائید ای مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما
این به بادو آیه دیگر که تالی این از محکمات کتاب است که احکام را در هیچ شریعتی نسخ نبوده و نسخ نبوده صلاح
در امر و نهی و از جمله آن ان لا تشرکوا آن است که شریک مسازید به شیئا بخدای چیزی را و بالوالدین نیکوئی کنید
با مادر و پدر احسانا نیکوئی کردنی و ناملایمات فرموده که توحید و احسان الدین را در یک سلک
انتظام داد بجهت آنکه ایشان قرابت در وجود ترتیب بر واسطه اند که حق تعالی از مظهر آثار و انوار صفت
ایجاد و تربیت خود فرستاد ولا تقتلوا اولادکم نکشید فرزندان خود را من املاق از جهت ترس در پیشی
و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را و ایاهم و ایشان را پس چون رزق اولاد شما بر ذمه ماست نه بر شما چرا
شرک نمی کنید حق بیشتر بدید ولا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید و شرک مشوید نیکوئی و با بند بیند ما را و نه
فواحش زنا است و مقدمات آن و اکثر عرب پنهان از مردان و زنان کردند و باش بلی با کان را و نگذارا
بآن اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنا گرد ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن و ما بطن
و آنچه پنهان بود و گفتند ما ظهر حرمت و ما بطن آنست و محققان گفته اند ما ظهر تعلیمات و ما بطن نیت
و لا تقتلوا النفس التی و مکشید آن نفس را که حرم الله حرام گردانیده خدای آنرا کشتن و لا بالحق مگر بحق
که آن قصاص یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این چیزها که وصیکم امر کرد خدای شما را
بدانستن آن لعلکم تعقلون تا شما در یابید و بدانید که راه راست و لا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم
مال یتیم را در آن تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بچیزی که نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجارت کنید
تا بیشتر شود و از آن بخورید و بکس ندهید حتی یبلغ اشده تا بر سد یتیم اشد قوت خود بالغ شود و اوفوا الکیل
و تمام دهید کیل را در پیمانها و الیزان و ترازو را در موزونات بالقسط بعدل و سوات یعنی کم
ندهید و زیاده مستانید در مبایع آورده که بعد از نزول این مصحابه گفتند یا رسول الله ما فرد نیستیم
در وزن زیانه ترازوی ما یا دیده جهان بر ابر باشد که جای مصیبت نکند پس بهانه آیه فرستاد لا نکلف
نفسا تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بیفتد
و اقصود و شما عمد عمد در مبایعات عمل بود و آنرا عفو کنیم و اذا قلتم و چون گوئید در احکام آنرا که چون حکم کنید
و حکومت کنید در هر چیز فاعدلوا پس راستی کنید در آن و لو کان ذا قربی و اگر باشد محکوم علیه
یا شهود و دشمنان علیه خداوند خویشی نزدیک و بعهد الله و بعهد خدا اینکه تا ادای احکام شریعت

بابه تدریک کنید اَوْفُوا وفا نمائید ذٰلِکُمْ این سه امر و پایکی نیمی وَصّٰکُمْ بِهٖ وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُوْنَ
باشد که شما پند پذیر شوید وَاَنَّ هٰذَا و دیگر شما بخوانم بحکم و هم بر شما و آن آنست که بدرستی آنچه مذکور شده
در این سوره از دلائل توحید و اثبات و بیان شریعت صِرَاطِیْ راه منست مُسْتَقِیْمًا راست را با بهشت فَاتَّبِعُوْهُ
پس متابعت کنید و پیروی نمائید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راهها پراکنده و وادیهای مختلفه را
فَتَفَرَّقَ بِکُمْ که آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه حق ذٰلِکُمْ این اتباع وَصّٰکُمْ بِهٖ
فرموده خدای بحفظ آن لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر علیه السلام از برای ما خطی کشید و گفت هٰذَا سَبِیْلُ اللّٰهِ این خط راست راه
خداست پس بکشید خطها از چپ و راست آن و فرمود که این راهها راه ازان دیوی هو کل آنست که میخواند مردمان را
این آیه پس خواند و آن هٰذَا صِرَاطِیْ مُسْتَقِیْمًا محققان بر آنند که صراط مستقیم نگردد الا میان بدایتی و نهایتی
عارف دانند که بدایت همه از یکی است شیخ صدر الدین قونوی در اعجاز البیان فرموده که احاطه حق بهمه اشیا
ثابت است وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ و آن وجودی احاطه باعتبار اختلاف اقوال و منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد
بود چنانچه فرموده صِرَاطِ اللّٰهِ الَّذِیْ لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ اَلَآ اِلَی اللّٰهِ تَصِیْرُ الْاُمُوْرُ بیت هر جا
قدمی زدیم در کوی تو بود ۞ هر گوشه که رفتیم همه سوی تو بود ۞ گفتیم مگر سوی دگر راهی هست ۞ هر راه که دیدیم
همه سوی تو بود ثُمَّ بخوان بر ایشان که اٰتَیْنَا مُوْسَی الْکِتٰبَ دادیم موسی را توریت تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت
عَلَی الَّذِیْٓ اَحْسَنَ بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وی وَتَفْصِیْلًا لِّکُلِّ شَیْءٍ و برای بیان هر چیز که در دین بکار آید
و بیان تفصیل وَّهُدًی وَّرَحْمَةً و خداوند هدایت و بخشش لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار
خود یا ملاقات جزای او یُؤْمِنُوْنَ ایمان آرند وَهٰذَا کِتٰبٌ و این قرآن کتابیست اَنْزَلْنٰهُ که فرو فرستادیم
او را مُبٰرَکٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوْهُ پس پیروی کنید او را وَاتَّقُوْا و بپرهیزید از مخالفت او لَعَلَّکُمْ
تُرْحَمُوْنَ شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی اَنْ تَقُوْلُوْٓا و فرو فرستادیم این کتاب را تا نگوئید شما ای
زمره عرب اِنَّمَآ اُنْزِلَ الْکِتٰبُ جز این نیست که فرستاده شده است کتاب عَلٰی طَآئِفَتَیْنِ بر دو گروه مِنْ قَبْلِنَا
پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَاِنْ کُنَّا و بدرستی که هستیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ از قرات ایشان مر کتاب خود را
لَغٰفِلِیْنَ بیخبران یعنی ندانیم که ایشان چه میگویند زیرا که بلغت ما نیست اَوْ تَقُوْلُوْا یا برای آنکه نگوئید لَوْ اَنَّآ
اگر فرستاده بودندی عَلَیْنَا الْکِتٰبُ بر ما کتاب چنانکه بر جهودان و ترسایان لَکُنَّآ اَهْدٰی هرآینه بودیم

راه برنایافته مِنْهُمْ از ایشان فَقَدْ جَآءَکُمْ پس بدرستی که آمد بشما بَیِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ حجتی روشن از پروردگار شما
یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وَهُدًی و راه نماینده هر که متابعت او نماید بمقصد و بمقصود رسید وَرَحْمَةٌ
و بخشایش مر مومنان را و اینها همه صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند گواه از آن حضرت
رسالت صلی الله علیه که گواه امتست و هدی و رحمة نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمتست مر اهل ایمان را فَمَنْ
اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ کَذَّبَ بِاٰیٰتِ اللّٰهِ از آنکس که دروغ شمرد آیتهای خدای را وَصَدَفَ عَنْهَا و اعراض
کرد از آن سَنَجْزِی الَّذِیْنَ زود باشد که جزا دهیم آنانرا که یَصْدِفُوْنَ عَنْ اٰیٰتِنَا سر میکشند از آیات ما سُوْٓءَ الْعَذَابِ
بشدت عذاب یا عذابی که بدترین عذابها باشد بِمَا کَانُوْا یَصْدِفُوْنَ بسبب آنکه بودند که اعراض
میکردند از قرآن هَلْ یَنْظُرُوْنَ آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن
و پیغمبر اِلَّآ اَنْ تَاْتِیَهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ مگر آنرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه بعذاب ایشان
اَوْ یَاْتِیَ رَبُّکَ یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او و مراد از آیات علامت
قیامت باشد و آن بسیار است از جمله وقایع و عظام خروج دجال و دابة الارض باشد و نزول عیسی علیه السلام
و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب اَوْ یَاْتِیَ یا آنکه بیاید بَعْضُ اٰیٰتِ
رَبِّکَ یَوْمَ یَاْتِیْ بَعْضُ اٰیٰتِ رَبِّکَ بعض از آیات پروردگار تو که بر آن قیام قیامت نصب کرده
روزی بیاید آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و چنین گویند که آفتاب در
صبحش از مغرب برآید در زمان یا نور در آن آنرا متهجدان و اهل اسحار دریابند که چون از ورد فارغ شوند انتظار
صبح برند و صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد از سر گیرند و چون تمام شود اثری از صبح پدید نباشد
دانند که کاری عظیم از غلو تحاخیب بعرض شما در می آید تضرع و زاری و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب
از کنده و آفتاب از افق غربی برآید و آنرا نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون آیت عظیم ظاهر گردد
عین شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب این لَا یَنْفَعُ سود نکند نَفْسًا هیچ نفسی اِیْمَانُهَا ایمان
نفسی که لَمْ تَکُنْ اٰمَنَتْ نبوده است که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش ازین روز و امروز ایمان آورده
اَوْ کَسَبَتْ یا نبوده که کسب کرده باشد فِیْٓ اِیْمَانِهَا خَیْرًا در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده و بعضی از اهل
سنت که ایمانرا مجرد از عمل اعتبار نکنند و آنکه ایمانرا بی عمل معتبر میدانند تخصیص میکنند این حکم را بدین روز
و بعضی گویند مراد از غیر اخلاص است چنانچه ایمان کافر در این روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق

نفرسوه مند نباشند و امام حسن رضی الله عنه فرموده که هر که بر این اطلاع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد
امام بار افروخته کرده است و هر که خبر ما انکار کرده چراغ آیه معاینه بیند و انکار خبر نکند آن خبر زنده نباشد و در
معانی التنزیل آمده که در آن روز توبه فاسق و ایمان کافر مقبول نیست و موید این قول آنست که آنچه در حدیث
آمده که قوم منقطع شود و خاتمه آفتاب از مغرب طلوع کند قل هلمی بیان آن است که رسول صلی الله علیه وسلم انتظار برید
این تمام را انما ینظرون یعنی که ما منتظر این علامات و چون ظاهر شود وای بر شما و خدا تعالی ان الذین
فرقوا بدرستی آنانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که بعضی از انبیا کتاب ایمان آوردند و بعضی کافر
شدند وکانوا شیعا و گشتند گروه چون یهود که مقتدا و یکی فرقه اند و نصاری که مقتدا دو دو فرقه اند
لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی در وقت محاربه با ایشان نیستی این حکم
سیف منسوخ است و گفته اند مراد این قوم اهل بدعت اند و منسوخ است بآیه سیف انما امرهم الی الله
خواست کار ایشان الی الله باخدا است اگر خواهد عذاب آن را عقوبت کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد
ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را روز قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه میکنند در دنیا من جاء هر که بیاید
بالحسنة بنیکی فله پس او راست عشر امثالها ده مانند آن یعنی ده نیکوی امام منصور بن عمار گوید
گفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضل است بر تضعیف و در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسن عمل و
راست ده حسنه قبول او نشان حسنه میتوانند آمد اما حسنه ایجاد اعمال و آفرینش در احسن التقویم و ترتیب
در رزق و بعد رسل و ارسال و تعیین حسنات و سیات و توفیق از و اخلاص و قبول حسنه و تنا حسنه
وجود یکی و بنده نتواند که حسنه بجا آورد و من جاء بالسیئة و هر که بیاید بسیئه یعنی فعل بد فلا یجزی پس جز
داده نشود الا مثلها مگر مانند آن یعنی یکی بیکی وهم لا یظلمون و ایشان نکاهانیده و میدانند ستم رسیده
نخواهند شد بسبب نقص ثواب و زیادت عقاب قل بگو ای محمد قوم را که نفرقه در دین خود افکنده اند انی
هدانی بدرستی که راه نموده است مرا ربی پروردگار من الی صراط مستقیم بسوی راه راست دینا قیما که راست
ابراهیم حنیفا و دینها بدین یا ملت ابراهیم علیه السلام ملة ابراهیم حنیفا از منکران نیست
از عبده اصنام و از یهود و نصاری وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم علیه السلام از مشرکان یعنی
در زمره کلام من بیشتر آنچه بر آنچه در زندگی قل انی صلاتی بگو بدرستی که نماز من و نسکی و قربانی من و محیای
و زندگانی من و مماتی و مرگ من لله رب العالمین مر خدا را پروردگار جهانیان لا شریک له نیست او را شریک
و بذلک امرت و بآنچه بدان فرمان داده اند مرا و انا اول المسلمین و من اول مسلمانم
مسلمانان بر دیگر اسلام مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت بیان که کفار محشرت را در جمع
با دین ایشان بنزدیک آنانند که قل اغیر الله بگو آیا جز خدا ابغی ربا میطلبم پروردگار را و در عبادت
او را شریک سازم و هو رب کل شیء و حال آنکه او پروردگار هر چیز است و آفریدگار هر چیز با سوای او و مربی و مخلوق
ارشاد و مربوب ولا تکسب کل نفس و کسب نکند هیچ نفسی از بد حال الا علیها مگر وبال او
بر وی است و لا تزر وازرة وزر بردارنده وزر وزر بردارنده ثم الی ربکم مرجعکم باز گشت شما بسوی خدا
فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم فیه تختلفون بآنچه در آن اختلاف میکردید در دنیا از امور دین حق
و باطل آن را ظاهر خواهد ساخت و هو الذی جعلکم و اوست آنکه گردانید شما را خلائف الارض
خلیفه زمین بعد از قوم آن جهان یا شما را ای امت محمد صلی الله علیه وسلم خلیفه امم گذشته گردانید و رفع بعضکم فوق بعض
بعضی را از شما فوق بعضی درجات بر بعضی در رزق و جاه و مال و علم و غیر آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فی ما آتاکم در آنچه داده اند از مال و جاه تا ظاهر شود شکر غنا و صبر فقیر ان
ربک بدرستی که پروردگار تو لسریع العقاب زود عقوبت ناسپاسان را و بیشک او لغفور رحیم و بدرستی که
آمرزنده و مهربان است مر شاکران و صابران سورة الاعراف بسم الله الرحمن الرحیم
المص نام قرآن است یا اسم این سوره یا حرف اشارت است یا سوای الله جبرائیل و لطیفی و ملک
و صور و یا حرف کنایت از صفت جمیل و کمال و لطف و مجد و صمد و علا و یا مجاب باسم المصور یا بعضی صور
دلالت بر اسماء و دو بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افضل منم خدا آنانکه میدانم
و بیان تفصیل میکنم یا اسرار و اما مزه و حق از باطل میکردانم در زمانه ایلان کاشفه مولوی الف
اشارت بذات احدیت و لام اشارت بصفات و میم اشارت بافعال یا از حاصیت است که از آن معنی صور گویند
و صاد صور صورت است صلی الله و قیل الم محاسب است الله اعلم کسی جمال مکه علیه و من الرحمن الرحیم بدانند
بیکم عوامت مسلمان و قربانها تمام غیر دو در حج بوقت بعد دیگر اما بار دیار تمکنه مخالف اما جانب که مکلفه
لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک گفته اند مرا از این کلمات تقویل خود و امور خود است سبحان الله
هر چه نام و کوه دارد عهد مر خدا است و ید لک مرت و بعد از آن مشرف شده ام و انا اول المسلمین و من اول
مسلمانانم بر دیگر اسلام مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت بیان که کفار محشرت را در جمع
با دین ایشان بنزدیک آنانند که قل اغیر الله بگو آیا جز خدا ابغی ربا میطلبم پروردگار را و در عبادت
او را شریک سازم و هو رب کل شیء و حال آنکه او پروردگار هر چیز است و آفریدگار هر چیز با سوای او و مربی و مخلوق
ارشاد و مربوب ولا تکسب کل نفس و کسب نکند هیچ نفسی از بد حال الا علیها مگر وبال او
بر وی است و لا تزر وازرة وزر بردارنده وزر وزر بردارنده ثم الی ربکم مرجعکم باز گشت شما بسوی خدا
فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم فیه تختلفون بآنچه در آن اختلاف میکردید در دنیا از امور دین حق
و باطل آن را ظاهر خواهد ساخت و هو الذی جعلکم و اوست آنکه گردانید شما را خلائف الارض
خلیفه زمین بعد از قوم آن جهان یا شما را ای امت محمد صلی الله علیه وسلم خلیفه امم گذشته گردانید و رفع بعضکم فوق بعض
بعضی را از شما فوق بعضی درجات بر بعضی در رزق و جاه و مال و علم و غیر آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فی ما آتاکم در آنچه داده اند از مال و جاه تا ظاهر شود شکر غنا و صبر فقیر ان
ربک بدرستی که پروردگار تو لسریع العقاب زود عقوبت ناسپاسان را و بیشک او لغفور رحیم و بدرستی که
آمرزنده و مهربان است مر شاکران و صابران سورة الاعراف بسم الله الرحمن الرحیم
المص نام قرآن است یا اسم این سوره یا حرف اشارت است یا سوای الله جبرائیل و لطیفی و ملک
و صور و یا حرف کنایت از صفت جمیل و کمال و لطف و مجد و صمد و علا و یا مجاب باسم المصور یا بعضی صور
دلالت بر اسماء و دو بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افضل منم خدا آنانکه میدانم
و بیان تفصیل میکنم یا اسرار و اما مزه و حق از باطل میکردانم در زمانه ایلان کاشفه مولوی الف
اشارت بذات احدیت و لام اشارت بصفات و میم اشارت بافعال یا از حاصیت است که از آن معنی صور گویند
و صاد صور صورت است صلی الله و قیل الم محاسب است الله اعلم کسی جمال مکه علیه و من الرحمن الرحیم بدانند

دور حقایق میگوید الف آلست و لا ما بعد و هم ما بعد ازل و ابد و صفات آنست بالاتصال هر متصل
و انفصال منفصل و منفصل و ط الحقیقة منفصل اجمال انجا نیست و نه انفصال اجمال انجا نیاید متشوی
انجیز آنکه این بود ان متصل و وصل ، کاندرو فرق میکنی ناصل ، یعنی صفات و عبارت یعنی اشارت
در حقایق ما اشارت نه بیان ، هر تربت ازو و کار صفات و هم ، لا هم و لا گفت انجا فکر و فهم ، جمله
ره گفت و گوی نیست ، هیچکس را جز خموشی روی نیست کرکنای الشوا ، این حدیث که او فرستاده
شده و انیک بموتهای محمد صلی الله موتوا قبل ان تموتوا پس شاید که نباشد فیه مدکرت در سینه تو حرجی
یعنی تنگی از تبلیغ و یعنی باشد که دل تنگ باشی از رسانیدن بنا آیی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی
که نیز کتاب فرو فرستاده شد الیک لتنذر به تا بترسانی بآن کافران را و ذکری و تا پند دهی مؤمنان را اتبعوا
مر مومنان را ما انزل الیکم آنچه فرستاده شد بسوی شما من ربکم از پروردگار
شما و لا تتبعوا و پیروی مکنید من دونه بجز کتاب خدای
اولیاء دوستان را مراد امام است که اغیار ایشان دوست میگرفت یا شیاطین الانس و الجن که خلق را از دین
می افکندند قلیلا ما تذکرون اندکی پند نصیحت میپذیرید و نیکو نصیحت میپذیرید و کم من قریة
و بسیار از دیها و شهرها و از کنار دیار که ما اهلکناها ما هلاک کردیم هلاک ایشان فجاءها پس آمد بآنها آن شهر و قریه
بأسنا عذاب ما بیاتا در حالتی که رب مانند قوم لوط علیه السلام او هم قائلون یا فرود آمد عقوبت بدین ایشان
و بود ایشان خفتگان از هم روز چون قوم شعیب یا بتحصیل میزدند وقت بچه آنست که زمان آسایش و کار
و تصور و توقع عذاب از آن نیست پس نیست غیر منتظر صعب و سخت تر بت چنانچه نیست غیر مترقب خونریز
لذیذ تر بت فلما کان پس نبود دعواهم دعوات ایشان اذ جاءهم وقتیکه آمد بدیشان بأسنا
بلاء و عذاب الا ان قالوا مگر آنکه گفتند انا کنا بدرستیکه ما بودیم ظالمین ستمکاران بر نفس خود
که تکذیب رسل کرده بودیم اعراف نمایند یکیاه خود در مظلمه این آنکه اعراف بجرایم سبق خود باشد یا نمایند عذاب و حالا که
نزول عذاب و از نفاع تکلیف مقاربین یکدیگر اند پس در وقت نزول آن توبه و استغفار مفید نباشد و توبه و پس
از نزول حکم میستیقن اند چنانچه در ذکر خواهد بیت وقت هر کار نگهدار که نافع نبود ، نوشدارو که کس
از مرگ بیمار برد ، فلنسئلن پس هر آینه بپرسیده در روز قیامت الذین ارسل الیهم آنکسانی که فرستاده شده اند بدیشان همه سوال ایشان از قبول ایمان و انجا ساختن عبادت و از سوال تصدیق
و لنسئلن المرسلین و هر آینه بپرسیم فرستادگان را یعنی همه انبیا را از اداء رسالت و تبلیغ احکام و این
سوال از تشریف و تعریف و تکریم است و گفته اند مراد از فرستادگان بر دو قسم آنها بپرسند و انبیا را تقریر بما بلغتم
فلنقصن پس هر آینه بخوانیم و خبر دهیم علیهم بر رسالت امم ایشان که فرا ایشان فرستادیم بعلم بدانش
خویش که دانسته ایم که بر یک چه رفته اند و گفته شود ایشان را بدین و ما کنا و نبوده ایم ما غائبین پنهان
و دور و بیخبر از اقوال افعال ایشان و الوزن و سنجیدن اعمال کس یومئذ آن روز که یعنی قیامت
الحق درست و بر وفق حق و گفته اند اصحاب اعمال وزن کنند میزان را که آنرا عمود یا کفه و مقدار میزان
در آن کرده اند و این صورت برای اظهار سعادت و در میان ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که در آن عمود
پنجاه هزار سر است راه گفتن او یکی از نور و یکی از ظلمت حسنات در آید بنور و سیئات را در ظلمت
فمن ثقلت پس هر که گران باشد موازینه اعمال نیکو و بد او بر میزان تقدیر مؤمنین صحیح موزون شود و گفته اند
میزان اند نظر به تعدد و وزن و اختلاف موزونات یا وجه مراد از میزان طاعت است و آنکه از کفه میزان
ایشان گران بود فاولئک هم المفلحون پس آنگروه اند که رستگاران و رسیدگان بنجات و مقصود موازین
و هر که سبک شد عمل و وزن کرده او وزنی بسبب معصیت خواهد بود و اولئک پس آنگروه اند الذین خسروا
انفسهم زیانکار کردند جانهای خود را بما کانوا بآنکه بودند بآیاتنا یظلمون که آیات ما ستم کردند یعنی وضع نمودند یکدیگر بیا در موضع تصدیق و لقد مکناکم
و بدرستیکه ما تمکین کرده ایم شما را فی الارض در زمین و جعلنا لکم و ساختیم برای شما فیها در زمین معایش استمرار زندگانی از مکاسب و تجارات و آنچه
بدست معیشت باشد قلیلا ما تشکرون اندکی که شکر میکنید یا وجود تحصیل نعمتی و ما از شما اندک است که بر اسم
شکر گذاری و سپاسداری قیام مینمایید فرد نعمت بسی و شکر گذارنده اندک است ، ما کو مندی سبک
آنی زمرد میکنیت و لقد خلقناکم و هر آینه که بتحقیق ما بیافریدیم شما را در اصلاب آدم ثم صورناکم
پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما پس تصویر اجساد شما کردیم و هر آینه
پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا پس گفتیم ما للملائکة مر فرشتگان را اسجدوا
سجده کنید لآدم مر آدم را سجده تعظیم و تحیت فسجدوا پس سجده کرده اند ملائکه آدم را از روی

فرمان برداری لا ابلیس مگر ابلیس که او از راه بود بر وجه لم یکن منه من الساجدین از سجده کنندگان مراد را
قال گفت خدای مر ابلیس را ما منعک چه چیز باز داشت ترا الا تسجد از آنکه سجده کنی آدم را اذ امرتک چون فرمودم ترا
سجده را قال گفت ابلیس انا خیر منه من قبله من از آدم از پیش از خلقت آدم بهتر هستم چه مرا استعداد باید از آنکه
خلقت را سجود جهت آن کسی فرمایند که بدین کمال از دیدن مرتبه خلقتم تا بآن از دیدن مرتبه از آتش و آن جوهر لطیف علوی
خواهد بود و خلقته و آفریدی آدم را من طین از گل چه بسبب سلف غلبه ابلیس بر صورت خلقت خود
که فضیلت با اعتبار عنصر ملاحظه کرده و اگر باعتبار فاعل که ما خلقت بیدی عبارت از آن در نسبت تحقیقت
که تحقیق فیه من روحی اشارت بدان در تکریم و انسانیت که بخبرت و فضیلت آدم است و اما قال تعالی
المثنوی نظم زآدمی ابلیس صورت دید و بس ٭ خاک را بر خلقت شد آن مرد و خس ٭ گر حرام جوهرت
این طین گفت ٭ صورتم را من بقعر جوهرم دین گفت ٭ جوهر صورت بجسم و جان رسانیکو بجان ٭ تا به بینی شمع فرح جان
و تو باستش غیر در فضیلت نار از خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خاصیت هر چه بود دهند بر کرانه و خاک
اینست هر چه بود بسیار نه نگاه دارد و این از خاصیت صورت آتش سنگ است و خاک تواضع و تواضع از نکو نکوتر
بود خاک نقش پذیرد بخلاف آدم نقش معرفت پذیرفت لب تی قلوبهم الایمان و آتش نقش نپذیرد بخلاف نقش
معرفت ابلیس و شرف فضل من امر به و وجوه تفضیل خاک معنی صفا از آتش در جواهر التفسیر طریق تفصیل
مذکورست شعر صورت خاک اگر چه دارد و غیر که در تیرگی ٭ نیک نیکو کرده معنی صفا را صفا ٭ ابر مرحمت خاک
کاندر وصف و صفا حیات ٭ نکته بگفت بر کردی دیده جانرا جلا ٭ جستی که کرد را عمر ضایع کردن ٭
روی برخاک سبه آورد اکسیر کیمیاست قال گفت خدای مر ابلیس را فاهبط پس فرود شو منها از آسمان یا از بهشت
و از مرام حقوت بود بر صفت ادب و کلمه اندر دل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی و بسبب
دنیا بواسطه معصیت که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نسزد مر ترا ان تتکبر آنکه گردنکشی کنی
فیها در آسمان و تعظیم نمائی بر فرشتگان که مر خاشعان و مطیعان اند یا نشر بدی که معصیت کنی در بهشت
که جای طاعت کنندگان است فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستیکه تو من الصاغرین
از خوار شدگانی یا در جامع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان پس
حق سبحانه تعالی بدیگر صورت ابلیس را بر صورت زشت مسخ شد و از رحمت
تو نیست انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روز که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز

قال گفت خدای انک بدرستیکه تو من المنظرین از مهلت داده گانی ابلیس را بمهلت تا روز
قیامت یعنی تا روز النفخة الاولی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت داده گانی تا روز وقت معلوم آن
روز بیک نفخه است یعنی تو داخل اهل آدمیان نیستی پس تا فرزند آدم زنده اند ترا مهلت داده اند قال
ابلیس فبما اغویتنی پس بسبب آنچه مرا بر گمراه کردانیدی از رحمت لاقعدن لهم آنگاه بنشینم بر راه آدمیان
فرزندان آدم صراطک المستقیم در راه تو که آن راست است یعنی دین اسلام و مرصد آن بنشینم که ایشان را از راه
دین بر اطراف مستقیم تو گذارم ثم لآتینهم پس آیم بدیشان من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی در امر
آخرت و دنیا و من خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در چشم
ایشان بیارایم و من ایمانهم و از راست ایشان یعنی از جهت حسنات و از ایشان نزد مجرب بیاندازم و عن
شمائلهم و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان نیز بر گردانم ولا تجد و نیابی تو و بدانی ای آدم
اکثرهم بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکر کنندگان یعنی کافران باشند که مستوجب آتش اند قال گفت
خدای مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما در حالیکه نکوهیده باشی و رانده شده و خاک
مدحورا و رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک منهم هر آینه بدرستیکه هر که بر تو گرد آید از اولاد آدم
لاملئن جهنم منکم اجمعین هر آینه پر کنم دوزخ را از شما و هر از متابعان تو و با آدم اسکن و گفتیم
بعد از اخراج ابلیس بهشت که ای آدم ساکن شو انت و زوجک تو و جفت تو الجنة بهشت فکلا منها
حیث شئتما پس بخورید از میوه با تو هستید از هر جا که خواهید ولا تقربا هذه الشجرة و نزدیک مشوید
این درخت را فتکونا من الظالمین پس باشید از متکبران
بر نفس خویش فوسوس پس وسوسه کرد لهما الشیطان مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا ظاهر
کرداند بر آن دو ما وری عنهما آنچه پوشیده کرده اند از ایشان من سوءاتهما از عورات آن دو
و ایشان در بهشت عورات آن را نمیدیدند و هیچ باک از عورت آدم نکرد و امتناع نمیکردند
و گفتند حق سبحانه از آن نهی نمیکرد جز آنکه هر آینه بر راست مورث و شامیده بود ابلیس و انت که بنده و نادانی
لباس از تن ایشان دور شود و ابلیس خواست ایشان را در معصیت اندازد حاصل آن لباس نور و رحمت
صورت بر آسمان ملائکه سوا شوند آغاز وسوسه کرد و بعد از آن پنهان بدرستیکه ما یاطین
در آمده بود در صورت بدیگر بر آمده چنانچه در قصص و کتب مسطور مذکور است وقال ما نهاکما ربکما عن هذه

الشجرة وكلمه شيطان مر آدم و حوا را که بازنداشت و منع نکرد شما را فرمود که شما را خوردن این میرزد خت
وقال ما نهاکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین یعنی که نکرد بدخواه و دشمن در حلول تیره و مضرت باین صورت الا استفتا از خوردن
او تکونا ملکین یا تا باشید از ملایکه یا جاوید مانید که اگر خوردن کنان که او که ایشان را راه نمود و حوا
با و حوا را نیز سوسه آدم در خوردن تا ملایکه شوند و ابلیس نیز بری دیگر کرد و فاقسمهما و سوگند خورد ابلیس بسوگند
آدم و حوا گفت انی لکما لمن الناصحین یعنی بدرستی که من شما را از نصیحت کنندگانم خوردن را نصیحت میکنم
که از میوه درخت بخورید تا نمیرید و آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی سوگند بخدا سوگند دروغ بخورد و بدان سوگند فریفته
شد فدلیهما بغرور پس ابلیس ایشان را بفریب سوگند ایشان را و از درجه علیه بزیر افتادند فلما ذاقا الشجرة بدین آن هنگام که چشیدند بار
بوه آن درخت بدیدند عورتهما و ظهر لهما سوآتهما ظاهر شد ایشان را عورات ایشان را و بدیدند یکدیگر
ازین صورت منفعلت شدند و طفقا یخصفان علیهما و در استادند و قصد کردند بر بریدن برگ انجیر
و بهم دوختند برگ بالای برگ و ایشان را بدین صورت خویش من ورق الجنة و از برگ درختان بهشت و اشهر ثالث
که برگ انجیر بریدند تا خود را بدان ازار ساختند صورت خود را بدان پوشیدند و از طرف و اکناف
میگریختند و ناداهما ربهما و ندا کرد ایشان را آفریدگار ایشان که الم انهکما عن تلکما الشجرة آیا نه منع کردم
از خوردن این درخت و اقل لکما و نگفتم بود و شما را و تحذیر نکرده بودم که ان الشیطان لکما عدو مبین
هر آینه که شیطان است شما را دشمن آشکارا و عداوت او در وقت آدم از سجود آدم بر مرتبه او روشن شده بود
آورده اند که در وقت که مخاطب ایشان حق تعالی فرمود آدم را مرا یا آدم از من میگریزی ای آدم کف لابا بلب
حیا مکن این گریختن من از حیات از حضرت تو پس گناه و معرفت کنون و دعا حق تعالی آدم را ندا کرد فالا ربنا
ظلمنا انفسنا گفتند ای پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهای خود بمرتبه نافرمانی کردن و لم تغفر لنا و اگر تو بیامرزی
گناهان ما را و ترحمنا و رحمت نکنی بر ما لنکونن من الخاسرین هر آینه باشیم ما از زیان کاران قال
گفت خدای آدم را و حوا را و مار و طاوس و ابلیس را اهبطوا فرود روید زمین بعضکم لبعض عدو
بر بعضی از دشمنند آدم را و مار و طاوس و حوا و ابلیس را و لکم فی الارض و مر شما را در زمین مستقر
قرارگاهی و آرامگاهی و متاع و برخورداری الی حین تا هنگام رسیدن مرگ آدم و هنگام شود و بعد
گرد دیگر بار بهشت تخلد بدر رسید قال فیها تحیون گفت در زمین میرسید و فیها تموتون و در زمین میرسید
و منها تخرجون و از زمین بیرون آورده میشوید بحساب و جزا آدم را و مضمون این خطاب معلوم کرد
که باز بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطاب عام است همه فرزندان آدم را قد انزلنا علیکم لباسا که فرستادیم
بر شما لباس یواری سوءتکم که پوشیده میکند عورات شما را و ریشا و زینت و آرایش و لباس التقوی
و لباس پرهیزگاری ذلک خیر آن فرود فرستادن لباس من آیات الله از نشانهای خدای
رحمت خداوند که بدان سوءات آدمیان را بپوشد و ایشان را از خوف و گرما در حضرت مستغنی گرداند
لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان بیندیشند و قدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم

فلا يفتنكم الشيطان بر حذر باشید که شما را و فتنه نبندد از شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق نبندد
كما اخرج ابويكم چنانکه بیرون آورد پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت ينزع عنهما لباسهما بر کشید از ایشان
لباسهما جامه ایشان را ليريهما تا نماید بهر یک از ایشان سوآتهما عورتهای آن سبب آنست که ابوین
ساهم ستور عورت کشند و از معرفت او بر جا فتاده اند پس شایسته از مکر و مذلت کنید انه يريكم هو وقبيله
مدت لا ترونهم بدرستی که او با لعین میبیند شما را و او و لشکر او از جایگاه که شما ایشان را نمی بینید ایشان را
از جهت وقت و لطافت در نظر شما می آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت نمی بینند پس حذر از جهتی
دشمن لازم تر انا جعلنا الشياطين بدرستیکه ما گردانیدیم بموالات آوردیم دوستان الشياطين لا يؤمنون
مر آنانرا که ایمان نمی آرند بیننده بواسطه عبث و مصاحبت که دوا از دوست گرفتن ساخته ام اولياء
و دوست گرفتنده کافران را بر ایشان مسلط شوند عزت را بجهت بر بستن و تحریم و بجز و مشابه و امثال آن و کسیکه از اینها
ایشان را امر کند قالوا و بدرستیکه گفتند وجدنا عليها آباءنا ما یافتیم بر آن آباء خود را بر عبادت
والله امرنا بها و خدا فرموده است ما را بآن فاحشه پس تقلید را با فحش جمع کنند قل ای بگو ان الله لا يأمر
بدرستیکه خدای بفرمایند بالفحشاء بفحشا و محاسن اخلاق اتقولون آیا شما میگوئید بر خدا از روی افترا
ما لا تعلمون آنچه نمی دانید که او فرموده است قل امر ربي بالقسط بگو ای محمد فرموده آفریدگار من بعدل و
راستی یا بتوحید که بر همه را بجهات واقيموا وجوهكم و درست کنید روی ها و خود را بالعبادة عند كل مسجد نزدیک
هر مسجد که باشد و قانع بعبادت بدان جهت که در مسجد خویش مکث کنید ادعوه و بخوانید او را مخلصين له دين
حال آنکه پاک کننده گان باشید از برای او بر اعتقاد خالص كما بدأكم چنانکه بیافرید شما را تعودون
باز خواهید شد ثانیا فرا دید شما را بر جهلها یا بجهانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک خواهید
کرد فريقا هدى بازی کرد بر راه نمود بانکه توفیق داد بر ایمان و فريقا حق عليه الضلالة و گروه دیگر بر استحقاق
جهان گمراهی گشت بدرستیکه ایشان گرفتند شیاطین را اولياء دوستان من دون الله بجز خدا ويحسبون
و گمان برند انهم مهتدون که ایشان راه یافتگانند

قل نفس الاثر خانه که گرایانند ایا بنی آدم گفتیم بر زبان خطاب عام است و اگر مقصود آن که بنی عذاب
اسلام باشد چه تقیید صاحب و دلالت بر آن کنند عبرت بر مردمان شما بر عرصه طواف کردن تن بر بدان
تجرید بر تن نماز نفس فکر خوندن و بی طاهر روز ایام احرام در خوردن جوانه حجت بوده و باید که طعامی
طاعت کرده از طاعت دانستند و تعظیم کعبه جهان استند اهل الله گفته ما جیا ابیه مقیم نزد امیر مریم
حق ایشانرا تحیه فرود و گفت خذوا زينتكم اگر بر جا آورید که بدان آراسته اید عند كل مسجد نزد یک
هر مسجد یکانرا که طواف میکنید یا در آن نماز میگذارید و مراد از این جامه زینت نیکو سر و پاکیزه لباسها است در وقت
نماز بر پوشند و گفته اند زینت ثانیه کردن جماعت ه فرمود که خلافت که مراد از زینت بیاید به آرایش ظاهر
اخلاص خشوع در نماز و مست مخصوص می آرایند بکثیف حضور دست بر اعراض نزد و خانه فظم ذوق عاجت
بی حضور دل باید بیچک طالب حق را دل از هر چیز بر کاهل وکلوا و بخورید پیش از ایام احرام کوشت و شیر
و غیر آن از ماکولات وشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات طیبات بخورید و بیاشامید ولا تسرفوا
و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا باز اطعام و حرمی خوردن آن انه لا يحب المسرفين بدرستیکه دوست نمیدارد خدای
اسرافکنندگان را یعنی آنها که زیاده از میزان بخورند و در کار فرقه القلوب نموده که زیاده خوردن مضر روزی است
و از حد بیشتر نقل میکند که اسراف آنست که آدمی هر چه آرزو کند بخورد و اهل تربیت مرد زبان آنست که دست از نام
معروف باشد بلکه طعام و شراب و در اطیبات مخالفت سلسله الذهب نگفته است خواهد این که از تحریم خانه
دارد اند بلکه شراب و طعام را شکم از خوشه او خوشحال گاه بر میگذرد حال فارغ از خلد و این از دوزخ
جای او بدنیت و با مطلع شیخ الاسلام الصالح قدس الله سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان کنی
نمی ایمان باشد اسراف آنست که بر خدا حرام کنی فظم یک لقمه اگر خیر دایم دنیا ما ایمان بیند در راهی در ریه
گاهی بر شیب است و در اسراف گفت اسراف نعمت اند خبر قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده بگو کی حرام
کرده است آن را که مقرر کرده خدا گفتیم بندگان خود را مانع آن نه بنی که بحق قدرت بیرون آورده برای بندگان خود
از نباتات جمله زینت و کتان و از حیوانات چون ابریشم و حریر و از معادن جز زره و خود الطيبات پاکیزه و خود
حرام کرده باشد یا از روزی یعنی مستلذات و شبات ظلم و رسوم و البان یا از ماکولات آن چون بحیره و
شاه و هر آن قل هي للذين آمنوا بگو این نعمت و طیبات برای آسانیا ایمان آورده اند یعنی انها مباحات برای
مومنان في الحيوة الدنيا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شرکت ایشان اند در آن لیکن نصیب

جاودانه اهل ایمان را خواهد بود خالصةً یوم القیامة پاک از بیم و شریک روز رستخیز کذلک همچنانکه تفصیل
کردیم این حکمها را نفصّل الآیات تفصیل میکنیم نشانها را از احکام و دلایل توحید را بیان سازیم لقوم یعلمون
برای گروهی که فهم دارند و میدانند قل انما حرّم ربّی الفواحش بگو ای محمد جز این نیست که حرام کرد آفریدگار من گناهان
کبیره را که موجب عقوبت عظیم است ما ظهر منها آنچه پیداست از آن چون کفر و ما بطن و آنچه نهانست چون نفاق
والاثم و حرام کرد گناهی که بر آن حدی نیست چون صغایر والبغی و حرام ساخت ستمکاری را یا کبر را بغیر
الحق بناحق و این تاکید است چه کبر و ظلم بحق نخواهد بود وان تشرکوا و دیگر حرام کرد آنرا که شریک آرید
بالله بخدای و شریک گیرید در عبادت او ما لم ینزّل به سلطانا آن چیزی را که خدای به پرستش او حجتی در
فرستاده وان تقولوا و آنرا نیز حرام کرده که بگویید بدروغ و افترا که علی الله ما لا بر خدای آنچه
نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام ولکل امة اجل و مر هر گروهی را مدتی که
خدای تقدیر کرده است حیوة ایشانرا و گفته اند هر امتی را غیر از مومنان وقتی است که در آن عذاب استیصال
بایشان فرود آید فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت عذاب هلاک ایشان یا چون آن مدت مقدر بسر آید
لا یستأخرون ساعةً ولا یستقدمون و اپس نیایند ساعتی و ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مراد
از ساعت منجمان نه و پیشی نگیرند بدان اجل یعنی اجل چنین فرود آید از پیش و پس نه بس درنگ کند از
یک نفس یا بنی آدم گفته خطاب با مشرکان عرب است اما یأتینکم چون بیاید شما را رسل منکم پیغمبران
بشما از زبان شما و اصح آنست که خطاب عام داده یعنی ای فرزندان آدم چون بیاید فرستادگان شما از
نوع شما یقصّون علیکم آیاتی بخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فمن اتّقی
واصلح پس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب و باصلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس ترسی نیست بر ایشان
یعنی از هر چه ترسند ایمن شوند ولا هم یحزنون و ایشان اندوهناک نگردند بلکه هر چه امید میدارند برسند
والذین کذّبوا و آنانکه دروغ شمردند بآیاتنا بآیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند برد دلایل
واستکبروا عنها و کبر نمودند و تعظیم نکردند یعنی سرکشی نمودند از ایمان بدلایل وحدت ما اولئک
آن گروه اصحاب النار یاران آتش اند هم فیها خالدون ایشان در آتش باقی اند بقای ابدی فمن اظلم
پس کیست ستمکارتر و کافرتر ممن افتری از کسیکه بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ با نگرتن و فرزند
و شریک او کذّب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این انکار نبوت است اولئک ینالهم

تعلمون

آنگروه

آنگروه مفتریان و مکذبان برسد بدیشان نصیبهم من الکتاب بهره از لوح محفوظ آنچه قلم تقدیر
بر لوح نوشته از عذاب و رنگ کافی ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزا آنچه نوشته شده است از عمر ایشان
یا روزی که گیرند از روی نوشته برآگاهی ایشان حتی اذا جاءتهم رسلنا تا وقتیکه بیایند بدیشان فرستادگان ما که ملک
الموت و اعوان وی اند یتوفّونهم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا این ما کنتم گویند فرشتگان
بایشان از روی توبیخ و تقریع کجااند بتان که پرستنده بودند که تدعون من دون الله میخواندند بدو میپرستیدند
بدون خدای امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قالوا ضلّوا عنّا گویند کافران که آنها گم شدند از ما یعنی غایب
گشتند و هیچ مدد ازیشان نمی یابیم وشهدوا علی انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای خود در آن ساعت انهم کانوا کافرین
بآنکه ایشان بودند ناگرویدگان قال ادخلوا گوید خدای یا یکی از ملائکه در روز قیامت ایشانرا که در آئید فی امم
قد خلت در میان امتها که درگذشته من قبلکم پیش از شما بودند و آئین شما بودند من الجنّ والانس از پری
و آدمی مراد از کافران گذشته اند از این دو طایفه که حق تعالی گوید در آیید یا همه یکجا فی النار در آتش دوزخ هر گرا
از ایشان که عناد و تکبر بیشتر باشد او را بیشتر با آتش دارد کلما دخلت امة هرگاه که در آید گروهی بدوزخ
لعنت اختها لعنت کنند گروهی دیگر را که همدینان ایشان باشد و بر یک ملت میرفتند چنانچه جهودان لعنت میکنند
جهودان و ترسایان ترسایان را علی هذا القیاس حتی اذا ادّارکوا فیها جمیعا تا چون همه بیکدیگر رسند همه در دوزخ
قسم برای گمراهی خویشتن و یکی برای گمراهی دیگران قالت اخراهم لاولاهم گویند پیروان ایشان مر پیشوایان و مقتدایان
خود را ربّنا هؤلاء اضلّونا ای پروردگار ما این گروه گمراه کردند ما را فآتهم عذابا ضعفا پس بده ایشانرا عذابی
دو چندان که ما راست گویند اینها که پس رو اند و از پی در آمدگان برای آنها که پیشوا باشند یعنی در باره ایشان
گویند من النار در دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یک برای گمراه ساختن دیگران قال لکلّ ضعف گوید خدای
مر هر یک را عذاب دو باره است پیشوایانرا بجهت ضلالت و پس روانرا برای کفر و تقلید ولکن لا تعلمون ولیکن ایشان نمیدانند
حقیقت عذابها که میخواهند یعنی شما ندانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وقالت اولاهم لاخراهم و گویند پیشوایان مر پیروان را
فما کان لکم علینا من فضل پس نیست مر شما را بر ما افزونی که بدان استحقاق و تخفیف عذاب داشته
باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب
میکردید از کفر و اکنون جزای آن عذاب بدیگری میکنید ان الذین کذّبوا بدرستیکه آنها بدروغ داشتند بآیاتنا
آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت ما واستکبروا عنها و سرکشی کردند از گرویدن بآن و فرمان بردن آن لا تفتّح

لهم أبواب السماء گشاده نشود برای دعای ایشان یا بجهة نزول رحمت و ایشان را از آسمان بار ندهند اعمال
و ارواح ایشان در آسمان بکار نیاید یا بجهت آنکه ملائکه ابواب آسمان بر روح ایشان نگشایند و ایشان را بهشت نبرند
تا آنرا بعد از آن بر روح ایشان گشایند ولا یدخلون الجنة و در نیایند این گنهکاران و منکران در بهشت
حتی یلج الجمل فی سم الخیاط تا وقتی که در آید شتر از سوراخ سوزن این صورت هرگز در وجود نگیرد پس کافر
هیچ نزد و گذشت کذلک نجزی المجرمین و مانند این پاداش میدهیم گناهکاران را یعنی کافران را لهم من جهنم مهاد
مر ایشان را باشد از آتش دوزخ فراشی که بر آن نشینند و من فوقهم غواش و از بالای ایشان پوشش‌ها از آتش
یعنی زیر و بالا از آتش فرش باشد کذلک نجزی الظالمین و مثل جزا میدهیم جمیع کافران را والذین
آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای و عملوا الصالحات و عملهای نایسته کردند جهت تصدیق رسول و فرمان برداری کتاب
و چون اهل صلاح و سداد و از غایت ایمان موافق طاعت بشریعت مصطفی باشد که لا نکلف نفسا الا وسعها
تکلیف نمیکنیم و نمیخواهیم جمع میان ایمان و قانون بجای آوردن آن در این جایگاه مستقیم بود و منافی
دخیره آنست که آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند جزا میدهیم اولئک اصحاب الجنة آنگروه ملازمان
بهشتند هم فیها خالدون ایشان در بهشت بلند و دوامند و نزعنا ما فی صدورهم و بیرون آوردیم آنچه
در سینه‌های ایشان بود من غل از کینه و حسد و آنچه اسباب علیه و باشد تحتهم الانهار میرود از
زیر مسکن ایشان جویها از آب و باده لذت و سرور ایشان و قالوا الحمد لله و گویند ایشان حمد خدای را که
جنت بدهد و شاد گردان جنان را الذی هدانا لهذا راه نمود ما را باین مقام یا ملک این منزل الحمد لله
و ما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بودیم که خود راه نمودیم و این نیکبختی که ایشان را نصیب شد هدایت از آنکه
بتوفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بعد از عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد او نرسد نظم
که بر درگه لطف تو تا بر راه ؛ از راه تو هیچکس نگردد آگاه ؛ و آنکه بدرگه رسد بابد رفیق ؛ توفیق
رفیق تا رفیق آگاه لقد جاءت و بدرستی که آمدند رسولان ما بحق لقد جاءت رسل ربنا بالحق فرستادگان
پروردگار ما بسختی و ما بمدد و یاری ایشان را و نودوا و ندا کرده شوند بایشان ان تلکم
الجنة که این آن بهشت است که وعده داده شده بودند اورثتموها میراث داده شدید آنرا بما کنتم
تعملون با آنچه بودید که عمل میکردید بطریق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث فرمود زیرا که مالک
بهشت و دیگر آنکه میراث گرفته نمیشود مگر از کسی چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که مراد او است یا باشد بهشت

دستها در دوزخ پس بگاه آن منازل و مقامها میراث کرده‌اند در دوزخ و منازل آن میراث بمومنان
رسد و بر بهشت و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار و ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را و روی شماتت گویند
ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا که ما یافتیم آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مژده بهشت حقا
راست و درست است فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا آنچه وعده کرده بود شما را پروردگار شما
گفتند آری یافتیم قالوا نعم گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه وعده داده بود فاذن مؤذن
بود فاذن مؤذن پس آواز دهد آواز دهنده گوینده میان ایشان که گوینده نداکننده بینهم میان ایشان
در دوزخیان ان لعنة الله علی الظالمین که لعنت خدای بر کافران که منع عبادت کرده‌اند و مرتد
موضع جود الذین یصدون عن سبیل الله آنانکه باز میدارند مردمان را از راه خدای
و یبغونها عوجا و بطلب میدارند آنرا که چنین و نمایند که در دین خدای و هم بالآخرة
کافرون و حال آنکه ایشان بآن سرا کافر و جاحد بودند و بینهما حجاب و میان دوزخ و بهشت
پرده باشد یا میان اهل دوزخ و اهل آخرت حجر سور یا دیوار شهر که اهل دوزخ بهشت نتوانند رفت قال الله
تعالی ضرب بینهم سور و آن حجاب اعراف گویند زیرا که مرتفع است و اعراف تل باشد از ریگ و علی الاعراف
رجال و در اعراف مردمانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بسیماهم ایشان را بشناسند رجال بسیماهم
دوزخ را بعلامتها ایشان و نادوا اصحاب الجنة و ندا کنند اهل اعراف اصحاب الجنة رجال بسیماهم
قرب بینهم سور و آن حجاب اعراف گویند زیرا که مرتفع است و اعراف تل باشد از ریگ و علی الاعراف
رجال و در اعراف مردمانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بسیماهم ایشان را بشناسند رجال بسیماهم
دوزخ را بعلامتها ایشان و نادوا اصحاب الجنة و ندا کنند اهل اعراف اصحاب الجنة رجال بسیماهم
قرب بینهم سور و آن حجاب اعراف گویند زیرا که مرتفع است و اعراف تل باشد از ریگ و علی الاعراف
رجال و در اعراف مردمانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بسیماهم ایشان را بشناسند رجال بسیماهم
دوزخ را بعلامتها ایشان و نادوا اصحاب الجنة و ندا کنند اهل اعراف اصحاب الجنة رجال بسیماهم
قرب بینهم سور و آن حجاب اعراف گویند زیرا که مرتفع است و اعراف تل باشد از ریگ و علی الاعراف
رجال و در اعراف مردمانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بسیماهم ایشان را بشناسند رجال بسیماهم
دوزخ را بعلامتها ایشان و نادوا اصحاب الجنة و ندا کنند اهل اعراف اصحاب الجنة رجال بسیماهم
قرب بینهم سور و آن حجاب اعراف گویند زیرا که مرتفع است و اعراف تل باشد از ریگ و علی الاعراف
رجال و در اعراف مردمانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بسیماهم ایشان را بشناسند رجال بسیماهم
دوزخ را بعلامتها ایشان و نادوا اصحاب الجنة و ندا کنند اهل اعراف اصحاب الجنة رجال بسیماهم
قرب بینهم سور و آن حجاب اعراف گویند زیرا که مرتفع است و اعراف تل باشد از ریگ و علی الاعراف
رجال و در اعراف مردمانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بسیماهم ایشان را بشناسند رجال بسیماهم
دوزخ را بعلامتها ایشان و نادوا اصحاب الجنة و ندا کنند اهل اعراف اصحاب الجنة رجال بسیماهم
قرب بینهم سور و آن حجاب اعراف گویند زیرا که مرتفع است و اعراف تل باشد از ریگ و علی الاعراف
رجال و در اعراف مردمانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بسیماهم ایشان را بشناسند رجال بسیماهم
دوزخ را بعلامتها ایشان و نادوا اصحاب الجنة و ندا کنند اهل اعراف اصحاب الجنة رجال بسیماهم

آیه ۴۶ هنوز اهل اعراف در منزلت خاص خود هستند و ایشان طمع میدارند که در آیند قوله تعالی
کاذبون کسانیکه بهشت در آیند ایشان باشند و در مراتب از فتوحات بکلیه سلوک کنند مبرا از حسنات و سیئات
اهل اعراف ما وی ایشان در آن دم در منزلت میگذرند و در دوزخ در خواهند آمد بر حق خود و بر حق خود و بر حق
بهشت چه خواهند و اگر آن بر نکشف در روز قیامت اهل اعراف بهشت در آیند و میزان حسنات ایشان را ترجیح کرده
بهشت در آیند و از طرف اصحاب اعراف مردم که کاه که جهنمیان ایشان را بکار دانند و در تفسیر آیات به فرموده که حق تعالی
میفرماید تا روی ایشان را بکار دانند یعنی و اصحاب الاعراف سوی دوزخیان فناوی رجالا یعرفونهم ایشان را
گیرند بخدا تعالی و گویند ای آن مردکار ما را مراجع القوم الظالمین باکروه ظالمان یعنی ما و ایشان در
دوزخ جمع میکنی قال اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین مرا و از راه
بکشند ایشان را بهلاکت ایشان از سواد وجه و زرف علی و ایشان شناختن بر دو سیمای کرده تا بشناسند جمیع
و از جمله خاص بی ایشان اهل ایشان از مرکان که در دنیا میگفتند بعد از آنها امثال ایشان مانند بیس ایشان قوله
صحابه اند بهشت بر دوزخ را بدوزخ هر که جنس خاشد و سوگند میخورند که قدح بندگان مشتمل بالربه
تفضل بکند فناوی کویند ایشان را اهل اعراف که نظاره عذاب اهل اعراف ما اغنی عنکم رفع نکرد از شما عذاب را جمعکم
جمع مال میکردید بکثرة انصار و اعوان و ما کنتم تستکبرون و آنچه بودید که کردن کشی میکردید آن
چه بیشتر اشکال از شما رفع عذاب نکند بسبب اهل اعراف کند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب
امثال آن بیشتر اینها مقهور و کاذ اینها اهل اعراف که نظاره عذاب اهل اعراف اهؤلاء الذین اقسمتم باین گروه آنانند که در دنیا سوگند میخوردند
که لا ینالهم الله برحمة بخدا تعالی هرگز بدیشان نرساند رحمت خود را حالا بحق خود را و جنت اند و جنت اصحاب
اعراف اند اینجا بحق فاع کرد تحقیق بسیاری که بر خود ایشان را فرمایند ادخلوا الجنة در آیید در بهشت لا خوف علیکم نیست
بیم بر شما و نه خواهید و نه شما اندوه ناک شوید و لا انتم تحزنون و نه شما اندوه ناک شوید و شما صاحب غم
رضی الله فرموده که بهشتیان از آنچه بهشت در آیند و در خیال طمع فرح میدارند آن کس بدیدار آید که گویند بدیشان
خوشنود شدند در بهشت در بهشت زنان تابان ایشان حسن کوی چه حق تعالی از آن میفرماید غلامستان و در دوزخ فریاد کنند
و خویشان خود را استغاثه کنند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما در دنیا از ایشان را استغاثه و فریاد نیست
بخواهند و از ایشان طعام و شراب نیست خواهند چیزی غیر ما بدهند اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان
دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیان را و قوم کنند ان افیضوا از آب بریزید علینا من الماء بر ما از آب
بهشت

بدان عقوبت که آتشی ما بر شما او مما رزقکم الله یا بدید بما از آنچه روزی کرده است خدا تعالی شما را اشاره بما از انواع
طعام و میوه و غیر آن تا بخوریم قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین گویند شیطان در جواب ایشان بدرستیکه
خدا حرام کرده آن طعام و شراب بر ناکردیدگان الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا آنانکه در گرفته شده بیم دین خود را لهو و
محل لاغی و شغول و بازیچه ایشان در عید حج و سوا الکعبه آمدند و رفت میزدند و بازیچه میکردند و غرتهم
الحیوة الدنیا و فریفته کرد ایشان را زندگانی دنیا زلل اصلت تا از حق فراموش کرده بودند فالیوم
نسیهم امروز فراموش کننده و محاربت با کرده بنده فلیوم ننساهم در عید آنها را خواهد بود که کند اعمال بسبب
مشغول شدن بر دوزخ و کما نسوا لقاء یومهم هذا چنانکه فراموش کردند آن روز آنها را حضور از قرب الهی
و ما کانوا بآیاتنا یجحدون و بودند آن مردم که انکار میکردند بآیات ما و بودند آنها که انکار میکردند
بقرآن و بعلم و بدین این روز را و لقد جئناهم بکتاب و بدرستیکه آوردیم آن کروه را بکتابی که فصلناه
علی علم بیان کردیم آن را بر علم خود هدی و رحمة لقوم یؤمنون راه نماینده و رحمت مر کروهی را که ایمان آورند
بوجه تفصیل ما ینظرون آیا دارند منتظر آن راه نماینده و رحمت الا تأویله آن مگر تأویل آن و فرود آمدن بخشش بر ایشان
میکردند منتظر یوم یأتی تأویله آن روز که بیاید تأویل آن یعنی نزول عذاب کافران یقول الذین نسوه
از عید و وعید یعنی منتظر آنچه وعده و وعده فرموده در بیشتر کتاب از ثواب و عقاب تا بیند که راست شده
یا نه قد جاءت رسل ربنا بتحقیق آمدند رسولان پروردگار ما بوعده و وعید و ترسانیدن قیامت فهل لنا من شفعاء
الذین نسوه کویند آنانکه ترک کردند کتاب مفصل را سوق عمل بیش از سر در دنیا یعنی کافران که بقرآن نکرویدند
در آن روز ظاهر کرد صدق بیش ظاهر کوشید فیشفعوا لنا فیشفعوا لنا یا نه یرد سبیلا آمده بود بدرستیکه
از بر ما را بر آن گروه رسل ما بدرستیکه بیان کردیم آن را بعلم خود مفصلا هل ینظرون الا تأویله
پس آیا بسنده ما را در خواست کنند کافران تا شفاعت کنند برای ما یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه
بازگردانیده شوند یا بدنیا تا بکنیم غیر آنکه بودیم که عمل میکردیم یعنی نصیحت میکنیم که بدیده و حرکت قابل نیم
نه بر تبلیغ کس فیشفعوا لنا شفاعت کنند و نه بدنیا تا بازگردند قد خسروا انفسهم بدرستیکه زیان کردند
نفسهای خویش را بسرمایه عمر را بر سنتی بمال کردند و ضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون
آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیع اند نزد خدا تعالی و بجایت ما هم آن شفعا را

عند الله فظلم و بیوزد او بود اسبد سبب نیست ۱۱ و روز برفت و آن امید بکلی نیست ان ربکم الله الذی خلق
السموات والارض بدرستی که پروردگار شما الله الذی خلق خداوند است جامع جمیع صفات کمال و ازست
انکس که بر فرید آسمانها و زمین را فی ستة ایام در مقدار شش شبانه روز زمان قبل از خلق آسمان و زمین
روز را عبارت از بیست منهی از زمان طلوع آفتاب تا غروب او بنود و در قرآن کریم که شش روز الی ایام
اقوت کم در روز سی هزار سال است که ذان یوما عند ربک کالف سنة تا توحید و قول اول اصح و اشهر
و در آخر مثل اشیا بنه بدیع بادا جود قدرت بر ایجاد و آن مجمل کی لیت بر اختیار قادر مختار را غایت
بر غایت تا ذی در امور ترک عجلت و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان و التأنی من الرحمن موید این سخن است
و قوله الثوری المعنوی نظم مگر شیطان عجلی بشتاب ۱۱ خوی حرص است صبر و اجتناب ۱۱ تا ما گفت
موجود از عدم تا تکامل روز از زمین و هر چه ما ۱۱ و ورنه قادر بود لکن فکون ۱۱ صدر زمین عرش در روز
این تأنی از به تعظیم ۱۱ صبر کن در کار و دیر آی درست ثم استوی علی العرش بعد قدرت و آفرینش بر
با مستوی شد امر و با مستوا گفت بدان و تخصیص با ستیلا حق بر وجه بیان باشد که عرش اعظم مخلوقات
و حقیقت آن استوی بر عرش صفت مرضیه است و یا کیف لا و صف امیر از جهت شبهات قرآن بعد از حامد
ایمان دارید و تاویل آن بحق باز مگذارید یغشی اللیل النهار در مگذرد خدای شب تاریک را در روز
روشن بی تیره پوشیده مگر و اندر درشت روز را بار یکی شب عطلی نیز الکف کنفا و احد الصدف آن
تطلبه مطلب شب و روز را یعنی از پی او میدارد یحثه شتاب شتاب کند و در تیز سرعت بی تأنی
و الشمس و القمر و بیافرید آفتاب و ماه را مسخرات بامره رام شدگان بفرمان الا له الخلق بدانید که
مر خدای راست آفریدن و بیع و الامر و فرمان نافذ یا مراد آن هر چه آفریده شده و تصرف در آنها تبارک الله
بزرگ است خدا و بعد از نعوت را در الوهیت و فرا نعوت را در ربوبیت رب العالمین آفریدگار همه عالمیان
ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود تضرعا بزاری و خفیة و پوشیده که یعنی بر ظاهر و باطن او را خوانید
و او را بر سبیل تضرع فنا و احتیاج او در پنهان و آشکارا و اخلاص و محتاج خاص را ستایش نمایید
خفیه انه لا یحب المعتدین بدرستی که خدا نیاید دوست نمیدارد از حد در گذرندگان را یعنی آنها که در دعا
بگذرند در حق نامتمتع یا در دعا در قربا گذرند یا بر بنا آخته شود یا بجز طلب از خدا که لایق آن نباشد
چون بخواهد انبیا و صعود بر ملائکه سماء و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و فساد مکنید در زمین بعد

با ظلم بعد از صلاح آن با ایمان یا بعد از دعوة خوفا و طمعا و بخوانید خدا را از بیم خوف و دعا امید
ثواب ان رحمت الله قریب من المحسنین بدرستی که آنا رحمت خدا نزدیک است بنیکوکاران و احسان را
محسن الله الذی جون عابدان با محسن الملک و چون عاصیان که امید بمه رحمت با طاعت و نضال عبادت
در دعا جانب خوف الاسلام است که قایل اگر وفا دارد ان توامید دارند و جهاد کاران تر و تیز و تیاق ندارند
جهت من اگر خبات کارم بجهل امید دارم ۱۱ بجهل تو کی خدا رم که تو صدق فاتی و هو الذی یرسل
الریاح و اوست آنکه می فرستد بادها را بجهاد کانه لکفته اند باد بسا بهار از زمین بر انگیزد ابر را و شاهد را
جمع کند و باز بنوبت بر دیدن نظر است و آنرا و باد بود و مر ابر را باید متفرق سازد و بر تقدیر ما حصل آنکه
اوست آن باد که می فرستد باد را بشرا بین یدی رحمته مژده دهنده کان پیش از رحمت او که باران است
حتی اذا اقلت تا هنگامیکه بر دارند باد ها سحابا ثقالا ابرهای گران سقناه لبلد میت برانیم آن ابر را بسوی
جهاد زمین مرده فانزلنا به الماء پس فرود آوریم بدین ابر آب باران زمین فاخرجنا به من کل الثمرات
پس بیرون آوریم بدان آب از هر نوع میوه کذلک نخرج الموتی همچنانکه بیرون آوریم زنده گردانیم
بیرون آوریم مردگان را از قبرها لعلکم تذکرون تا شاید که پند گیرید و بدانید که نمود ابر احیاء اموات بیان کرده لعلکم تذکرون
تا شاید که پند گیرید یا بعد و بقیامت دیگر دید و بدین صورت بدان معنی استدلال کنید والبلد الطیب و زمین
پاکیزه زنده که بسیار کیا خیلسته و صل از زراعت باذن ربه بیرون آید بفرمان پروردگار والذی خبث و زمین
و خبث او که بیرون می آرد یا سایه و خبیثا لا یخرج نباتا بیرون نیاید آن زمین که ناپاک بود و شور ناک الا نکدا
گیاه اندک و نکد که در آن مسح نفعی نبود یا بسبب شبهت کمی نباتا ابدا و فرموده در شان مومن و کافر
نشنیده که آنرا دلمون بیع زمین پاکیزه و دل کافر زمین شوره زار مس مرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام
ربانی بر دل مومن بارد انوار حق و عبادت بر جوارح او ظاهر گردد و جنبش دل کافر منع سخن حق کند پس
وقتی تخم نصیحت قبول نکند و از وی منفعت نه بکار آید ظهور نکند بر زمین شور سنبلی نیاید ۱۱ در و تخم
مثل صالح مکر دان نذلک همچنانکه امر شکر بیان کردیم نصرف الآیات مبکر دانیم آیتها را و مصرف آن
در فنون احوال بیکنیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر و نعمت و نعم و ادراک سپاس دارند و در سپاس نعمتها
نموده بهره اعتبار بر دارند لقد ارسلنا نوحا بدرستی که فرستادیم نوح بن مالک متوجه بن ادریس علیه
السلام در دنیا بنجاه سال بود الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد و قبایل او بودند و بسر سیدند

قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره گفت ای قوم من پرستید خدای را که شما را نیست
خدای جز او هیچ معبود بجز او پس قال او دید و در حاجت او دیگر را مفرد نیست افلا تتقون
آیا نمی ترسید از عذاب او قال الملأ الذین کفروا من قومه گفتند گروه بزرگان که کفر آوردند
از قوم او انا لنراک فی سفاهة بدرستی که ما می بینیم ترا
ای نوح در گمراهی روشن که ما را در پستی چندین خدایان عبادت بگذاری و ما را بگمراهی
در جواب ایشان که گفتند من لیس بی سفاهة نیست من بی عقلی و دوری از طریق حق و ثواب ولکنی
رسول من رب العالمین ولیکن من رسولم از پروردگار عالمیان ابلغکم رسالات ربی میرسانم بشما پیغامهای
آفریدگار خویش و انصح لکم و نصیحت میکنم شما را چه صلاح شما در آنکه من الله ما لا تعلمون و میدانم از او
چیزی که شما نمی دانید و عجب کردند قوم نوح علیه السلام و فرمود که نکند و بفرستد خدا بسوی
و چون باشد بوحی بسوی بندگان و بخشیدند قوم نوح علیه السلام او را گفتند او اعجبتم ان جاءکم آیا شگفت
و عجب نمایند از آنکه بیاید بشما ذکر من ربکم پیغامی و وحی از نزد پروردگار شما علی رجل منکم
بزبان مردی از شما تنبیه آدمی هر زبان حسن علی لینذرکم تا او بترساند شما را از عقوبت
کفر و معصیت و تا بترسند شما از خشم پروردگار و لعلکم ترحمون و تا شاید که شما را رحمت کند بسبب پرهیزکردن
شما از شرک فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح او را و نوح را و عاد را بهلاک کردیم و خدای
حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مومنان بنشست و در آمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک
کرد و نوح با آنکه سه سال ماندند سه سال ماندند چنانچه فرمود فانجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرق زیان
والذین معه و آنانرا که با وی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع بایشان مشتاق بودند و حمل کرد
و بهلاک رسانیدیم و اغرقنا الذین کذبوا و غرق ساختیم بطوفان آنانرا که بدروغ نمی زدند بآیات ما
و حدیث ما با عبارت نوح را بر نبوت انهم کانوا قوما عمین بدرستی که قوم بودند کور و کوران
که بنشانها و حدیث نابینا شدند و بعضی تفسیر نوح در بعضی آیات دسوه خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و الی عاد اخاهم هودا و فرستادیم بسوی عاد برادر ایشان هود را نسب ایشان
ایشان هود را عاد قبیله را که بود باز خواندند سام را چهارم پدر بود است و عاد پسر عوص بن ارم بن
سام پسر نوح است و نزد اهل سیر نام هود عابر است و پدر شالخ بن ارفخشاد بن سام بن نوح است

و پس قوم او را بنام خود عاد نامیدند و بلغه عاد مردم شمار و بلغه ثمود مردم بلند و از ایشان در تمام روی زمین از
قبیله عظیم بود و مردم بسیار بودند و مال از دست نداده و در پرستش مت میکردند چون حال خود را
بایشان فرستادیم هود بسوی ایشان قبیله را دعوت کرد قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم من
پرستید خدای را و بخدای را خدایگانی دیگر مالکم من اله غیره نیست شما را معبودی بجز او و چنان مستحق عبادت
او نیستید افلا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب او قال الملأ الذین کفروا گفتند گروه بزرگان
و متوشیان آنانکه کافر شدند من قومه از قوم او انا لنراک فی سفاهة بدرستی که ما می بینیم ترا
در بی خردی و دوری از طریق حق و ثواب و انا لنظنک من الکاذبین و بدرستی که ما گمان میبریم ترا
از دروغ زنان و ما گمان کنیم که تو دروغ زنی قال یا قوم گفت هود ای گروه من لیس بی سفاهة نیست مرا
سفاهت و بی خردی ولکنی رسول من رب العالمین و لیکن من فرستاده ام و از فرستادگان پروردگار عالمیان
ابلغکم رسالات ربی میرسانم بشما پیغامها آمرید پروردگار خود را و اطیعون ناصح امین و من شما را نصیحت
کننده ام راست گوی امانتدار اوعجبتم آیا عجب میدارید شما ان جاءکم آنکه بیاید بشما ذکر من ربکم پیغامی
و وحی از نزد پروردگار شما علی رجل منکم بر زبان مردی از شما لینذرکم تا بترساند شما را از عقوبت
فرود آمدن ذکر بدو و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح یاد کنید آنگاه که گردانید شما را خلیفه
قدیم چون کردانید شما را خلفاء من بعد قوم نوح پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت
نامان از پس هلاک قوم نوح و زاد کم فی الخلق بصطة و بیفزود شما را در قد بلند شما را قوتها باز زیاده دارد شما را
بر آنکه کان غلبه دکفتند مردان از بسطه طول قامت که سر قد کوتاه ترین ایشان شصت گز بود و دراز
ترین سی گز فاذکروا آلاء الله پس یاد کنید نعمتهای خدا را لعلکم تفلحون تا باشد که شما رستگار شوید
قالوا گفتند این گروه هود را اجئتنا آیا آمده بما لنعبد الله تا بپرستیم خدای را
وحده یگانه و یکتا و نذر ما کان یعبد آباؤنا و دست بداریم از پرستش آنچه را که بود که می پرستیدند
پدران ما از بتان و ما هیچ وجه ترک عادت ایشان نکنیم و قسم ما را از عذاب میترسانی فاتنا بما تعدنا بیار بما
آنچه ما را بآن وعده میکنی ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راست گویان در نزول عذاب قال
گفت هود علیه السلام قد وقع علیکم من ربکم بدرستی که واجب شد بر شما و فرود آمد بر شما از پروردگار شما

برخیش وقف عذابه وخشیه اعجاز قومی آیا مجاهد در سبکت یا اس بنا استقامه در کار نیز جا میتی
این بنان که بر یک انا نمیداده آبد بعضی را ساده میکنند اند و کمان ایشان این بود که باران از ابر میبارد
میبارد و بعضی آنها فظه میکنند بر بطه آنکه باران در سحاب ایشان اند و همچنین رزق ما سالوی
ایشان این بود از ارزاق سلوی مثل حوالی ایشان است و این الفاظ آسمانی بودند و ساجد اصنام را که خدا
بودند قدرت بدهند نبوده پس هود علیه السلام فرموده که شما جهل میکنید و بین چیز یا که از روی جهالت
سمیتموها انتم و آباؤکم نام نهاده اید ایشان را اصنام دیدران شما انزل الله بها من سلطان نفرستاده
حاصل جواز عبادت ایشان از هیچ حجتی و بر یا نه وجود حق ظاهر شده و خمار مکابره اصرار نمیتمایند
فانتظروا انی معکم من المنتظرین پس چشم دارید و منتظر باشید در آن عاقبت ابرا بدست آمدن بر بنا
از منتظران آورده اند که الله تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقول آمیل شدند و در آن
هنگام که بلیل باز نمی توجه بموضع بودند جایی که حالا کعبه است و اینجا پشته از ریگ سرخ بود که مسلم
سنگ حجر و با آنجا گرد نمی دیدند از جهت حاجات دفع بلیات طلب باران میکردند و از خدا
خلاص یافتند پس قوم عاد بخیال آن غرفوده قبلیه حرده و مرثد بن سعد با هفتاد نفر از اعیان
قبیله خود بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بنزلا زد که در آن وقت مکه بود نزول کردند
و بعد از ده تا مطالب ضیافت اجازه طلبیده خواستند که بجهة دعا و طلب باران که موضع معین روند
مرثد یکی از رؤسا عاد بود و بهود علیه السلام واقف فرمود که بدعا رسالت باران بخواهد آمد مگر طلب
هود نمایند و از رو توبه در آمیخته تا حق تعالی از سحاب عنایت بر شما باران رحمت بارانید بل و تحاها
از معاویه در خواستن تا مرد آبند کرده نیکو باشند و نگذاشتند که بموضع دعا رود و نیک شرمنده
باقه خود با بخارا رفت و کفت خدا با مه قوم عاد را باران آنچه بخواهد تعالی آبر بر آمده آسمانی
بیدو یکی صرح و دیگر سیاه و منادی ندا کرد که ای قبایل عیسر ابر آنچه بخواهی برا فرو خود آبشخانه
کرد قبیله عیسر سیاه را اختیار کرد و مکه باران از خبر نیافته و از مکه بیرون آمد و با قوم خود
روی بیلاد نهاد و جهت آبادی مسکن از ایشان بود رسیدند بشارت بر قوم قبیله رسانید
عادیان خوشدل و شاد مان گشته متوجه ابر از منازل خویش بیرون آمدند عاقبت آبی بر ایشان نازل
جو در آن ابر ریح عاصف فرو کرد آنرا باد صرصر گویند در حق ایشان هشت روز تمام عاد یا نزلا هلاک کرد

هود علیه السلام با قوم خود که ایمان آورده آورده بودند سلامت ماندند و تفاصیل احوال بر دانا را
نیکو خواهد شد و حق تعالی آنچه مومنان بلاکت از آن نجات بدهد فَنَجَّيْنَاهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
رحمة منا و آنکه با او بودند بعضی رزق بی منت اداری نمودند بِرَحْمَةٍ مِنَّا آن باید بدان
بود از بار آن ایشان وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بریدیم بنیاد آنانرا که تکذیب کردند و نگرفتند
نشانهای ما قدرت بلیغه انزا ساماسات تجم و تاریخ و بنیاد شان برانداختیم وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ و نبودند
قوم مود که دید کمان بود حالت معبود بر رسالت حضرت هود علیه السلام قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي و فرو
فرستاده تم پیغام پروردگار خود که از جهت ایشان بود ابن عباس و ابن سائب و ابن زید و سائر مفسرین و مساکن
ایشان بیشتر بود که آنرا حجر میگفتند یا یمن و ولایت حجاز و شام ایشان مردم بت پرست بودند و بعضی بتان ایشان
صالح علیه السلام فرستاده که پروردگار ایشان است و صالح آنچه نصیحت نمود و پیغام رسالت فَالَ گفت صالح ای قوم من
بدانید آن یا قوم اعبدوا الله که پرستید خدا را شریک لَهُ غَيْرُهُ غیر خدا و بعبود
که تحقیق او لوهیت را شایسته باشد بجز حضرت او و قوم نمود بسبب کثرت عدد و بسبب مال فراوانی و حشمت
تکذیب صالح کردند و گفت یا قوم آیا بی نمای مهربان استدلال کنید بر رسالت و قبول آنچه نمود آنچه مطلبید
گفت یا قوم آیا بیرون آمی که ذوالعبادت و بیان و دلایل داده بجلوه جواهر آورد و قوانین حدود خود چیزی در خود
و ما ترا در خدایان خود در خواهیم بسبب دعا هر که بحل حاجات سه و بکرا فرا گرفت آیا باید که در این مورد فرا رود
روز دیگر بدرگاه رفت و موضع حاجتی که از بتان طلبید خود را بر بتان بخواهد بعضی نیاید جمعی زده و مرد
سه سال بر بتان افکند خدا بر عاد بیرون آمد یکی از اشراف قبیله عاد بود اشارت بسکل کرده که منفرد در حواله
بود و آنرا کاشیه میگفت گفت ای صالح این سنگ برای ما بیرون آر تا ناقه آن ما بهر شرمنده بسیار
آنچه ای صالح قوم او که عاد امین بقدرت خود نگذارید و راه نیست چنین خبری از زیر سنگ بیرون آر
تا نهایت سنگ بیرون رفت و موضع حاجتی که از بتان طلبید خود را بر بتان بخواهد بعضی نیاید جمعی زده و مرد
سه سال بر بتان افکند خدا بر عاد بیرون آمد یکی از اشراف قبیله عاد بود اشارت بسکل کرده که منفرد در حواله
بود و آنرا کاشیه میگفت گفت ای صالح این سنگ برای ما بیرون آر تا ناقه آن ما بهر شرمنده بسیار
آنچه ای صالح قوم او که عاد امین بقدرت خود نگذارید و راه نیست چنین خبری از زیر سنگ بیرون آر
تا نهایت سنگ بیرون رفت و موضع حاجتی که از بتان طلبید خود را بر بتان بخواهد بعضی نیاید جمعی زده و مرد
سه سال بر بتان افکند خدا بر عاد بیرون آمد یکی از اشراف قبیله عاد بود اشارت بسکل کرده که منفرد در حواله
بود و آنرا کاشیه میگفت گفت ای صالح این سنگ برای ما بیرون آر تا ناقه آن ما بهر شرمنده بسیار
آنچه ای صالح قوم او که عاد امین بقدرت خود نگذارید و راه نیست چنین خبری از زیر سنگ بیرون آر

نظم یکی نیز شماست ای بدبخت بلاست ای یکی از آن عذاب ای یکی بسوی دیدوف
سوی عفو آن یکی پیروز حق ترف ملک جان ۱۱ القصه سرور میان آن قوم بماند و زمرهٔ ایشان ای بسیار
و آنچه بها ایشان بطریق عنف قسمت و بر سبیل وصال بعد از ظهور امر پیغمبر گفت ای قوم لقد ابلغتکم رسالة
ربی و نصحت لکم ولکن لا تحبون الناصحین هر سینه که اندر شما هست و دشمن از بر و در کار شما کرد ایلت بر کمال قدرت غالب محبت خود
هنوز ناقهٔ الله لکم آیة این شخص ضلالت اضافه بجمله تخصیص خواجه بود بنسبت خدا بجهت آوردن او در این ناقه را اند
مخصوص کاشیه بقدرت نهاست و مر شما را بر شما بر پیغمبر حق من فذروها تاکل فی ارض الله بگذارید ناقه را
تا بخورد در زمین خدا گیاه و شما را در خوردن او هیچ مؤنتی نباشد ولا تمسوها بسوء و مرنسانید بوی
هیچ بدی فیأخذکم عذاب الیم که اگر ذکر دشمنان عذابی بر روزگار سخطی و عذاب بواسطه عقر ناقه بیگناه بیاید
ان شر کرد و عدا از شهود حجر و عقر ناقه در ایشان بهر کرد و اذکروا اذ جعلکم خلفاء و یاد کنید نعمت خدا را
چون کرد اند شما را خلفا من بعد عاد جانشینان در زمین از پس هلاک قوم عاد و بوأکم فی الارض
و جای داد شما را در زمین حجر تتخذون من سهولها قصورا و از هموار زمین حجر قصرها تنحتون الجبال
تا بتراشید و بیرون آرید کوه ها بیننه بسیار بدر سنگ بیوتا خانها تا بتراشید و بیرون آرید
فاذکروا آلاء الله پس یاد کنید نعمت های خدا را از نگش و بزرگی و قوت کندن کوه ها ولا تعثوا و مباشید
تجاوز کنندگان فی الارض مفسدین در زمین حجر در حالتی که فساد باشید و بیان این جواب ملک
اعوان او بودند و خوف عوام مؤمنان بشد خواجه میفرماید قال الملأ الذین استکبروا گفت گروه بزرگان
آنانکه بر خود سرکشی میکردند از قوم صالح للذین استضعفوا آنکسانرا که شمرده بودند از ضعیفان
یعنی از بیچارگان لمن آمن منهم مر آنکسانرا که گرویده بودند از ضعفا و فقرا اتعلمون آیا میدانید
آن صالحا مرسل من ربه آنکه صالح فرستاده شده است از نزد پروردگار او و استفهام بر سبیل استبعاد
بمکان قالوا انا بما ارسل به مؤمنون گفتند آن ضعیفان بدرستی که ما بدان چیز که صالح آورده است ایمان آورنده ایم
یعنی توحید و عبادت خدای را دیده کاتم قال الذین استکبروا گفت آنانکه سرکشی میکردند از ایشان بحق
پیغمبر انا بالذی آمنتم به کافرون بدرستی که ما بآن چیز که شما گرویده اید بدان ناگرویده کان و
منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه متنگ شدند چه در روز دوی که نوبت شرب آب بود حرام آب جاهای آب را
قی خاصه و در روز دیگر که نوبت قوم او بود آب و چهارپایان ایشان و فانگیرد و دیگر نباشد تا ظهور آن

میرف

میرف چه خبر داد که سرور بود و انعام قوم از وی و هر اسان شدند بعلی و آن پیغمبر فرمود از مستان بطلب و آن
توجه میشود بسوی بطن و آن کرم سرد بود و در چهارپایان قوم بطلب و آن میرفت و از بیشه مرزبانان ایشان بر سید
و روزی که بر ناقه عزیزه و صدق میگفت و موسی بسیار را اشتند امر صورت ایشان شاق بود و فی دار
بهر سالقه مشرع ایشان هر روز بر آن آورده اند که ناقه بآبی گرد نه چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد الله اعلم
و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بر ایشان چنانچه حق تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس بکشتند و بیکشتند
ناقه را و عتوا عن امر ربهم و سرکشی کردند از امتثال فرمان پروردگار خویش و قالوا و گفتند از روی
استهزا یا صالح ائتنا بما تعدنا اگر راست میگفتی ما را بآن چیز که وعده میکنی ما را از عذاب ان کنت من
المرسلین اگر هستی تو از فرستادگان بر راستی فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن
ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فاصبحوا فی دارهم جاثمین پس بامداد کردند بیحس در سرای خویش بر روی در افتاده و کان
صالح از این ناقه را کشتند و خدای تعالی فرموده که مر قوم ثمود را بصیحه جبرئیل و بزلزله
هلاک خواهم کرد فتولی و گشت از روی ناقه یا قوم لقد ابلغتکم رسالة ربی ای گروه حق بتحقیق رسانیدم
شما را پیغام پروردگار خود را و نصحت کردم شما را بتوبت
و صحوا ولکن لا تحبون الناصحین و لیکن دوست نمیدارید و بهر دی نمیکنید ناصحان را
که از روی مهربانی شما را بایمان خواندند و از اتباع تلقین شیطان منع کنند و لوطا و یاد کن لوط
من آن زمین با خود را که برادرزادهٔ ابراهیم بازرگان بود آورده اند که چون ابراهیم از بابل بحرانه هجرت کرد
برادرزادهٔ او یعنی لوط با او بود و خدای تعالی او را بپیغمبری فرستاد و بلاد ایشان شهرهای آن
شهر بود که سه راه آن اعظم بدین بود و دیگر امور و آداب و اعوان او صعود اکوبه صعود
زهر سنگ بهمان هزار آدمی بودند و لوط را بسوی آنها فرستاد و خلق را بخدا دعوت کرده و بیم بعذاب
عصیان ایشان بود و بخیرات امر میفرمود و از فواحش نهی کرد و بکل از فواحش ایشان لواطه بود
این امت را زنت ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد یاد کن قصه لوط اذ قال لقومه چون گفت لوط
مر قوم خود را که قوم او بودند اتأتون الفاحشة آیا میآیید بامر زنت یعنی لوطی ما تسبقکم
بها که بجهان پیش شما هیچ کس بر شما هیچ فاحشه یعنی پیش از شما هیچ کس کار زنت و لوطی ما ظهور آن

هیچ یک از عالمیان اینکه لتأتون الرجال آیا شما میخواهید مطلق خبر یعنی بدرستیکه شما
قوم هستید بمردان شهوة من دون النساء بودن بر شما که اصرار میکنید بر شهوت
بلکه شما قوم تسرفون بیشتر از حد و اندازه گذشته کنندگان از حد
کنندگان فما کان جواب قومه و نبود جواب قوم لوط یا نبود اثر کلام الا ان قالوا مگر آنکه گفتند
یعنی مردم سدوم اخرجوهم بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها را که بوی ایمان آوردند من
قریتکم از دیه شما بدرستیکه سدوم انهم اناس یتطهرون بدرستیکه لوط و متابعان او مردمانند که طلب
پاکی کنند از فواحش یعنی در بیرون با منفق میگویند این جوان از ایشان دست بدارید و عذاب
بایشان فرود آرید چنانچه فاصبحنا پس گردانیدیم ما بسبب عذاب نازل شدن فانجیناه پس نجات
دادیم لوط را از عذاب قومش و اهله و اهل بیت و مومنان الا امرأته مگر زن او را که بود از کافران
و کفر خود را پنهان میداشت و کفر را بایمان تکذیب میکرد و رضیت میفرمود کانت من الغابرین بود از جمله باقی
ماندگان از دیار و بعضی در رفتن با لوط اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد و امطرنا علیهم
باران فرستادیم بر کفار قوم لوط باران یعنی باران سنگ که در بر قوم جاری
فانظر کیف کان عاقبة المجرمین پس بنگر ای بیننده چگونه بود آخر کار گناهکاران که لوط را تکذیب کردند
و الی مدین و بسوی مدین اخاهم شعیبا فرستادیم بسوی اولاد مدین که برادر ایشان شعیب علیه السلام
شعیب مدین قال یا قوم یعنی گفت ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدا را ما لکم من اله غیره نیست شما را
هیچ معبودی جز حضرت او قد جاءتکم بینة من ربکم بدرستیکه آمد بشما معجزه روشن از پروردگار شما
معجزه شعیب در قرآن مذکور نیست در احادیث نیز نظر فقیر بسیار آمده آیات با هرات که ذکر معجزات انبیا
میکند میگوید که معجزه شعیب علیه السلام آن بود که چوبی که بکوه بلند بر آمدی کوه مرد آوردی تا آب
ماشا صعود بر آن کردی و هر بار که قوم او را دعوت میکرد میزدن بود یکی از بزرگ مردان بزرگ چوب
در آن خورد و از دشمنی و بد خود و کوکه داشتند در کلید زن خیانت کند مدی شعیب آنرا گفت که من تو را
بخدای مخلوم دایم رسانیدم فاوفوا الکیل پس تمام دهید پیمانه را و الوزن و وزن را بدرستی
وزن راستی کنید لا تبخسوا الناس اشیاءهم کم مکنید و مرد مانرا در چیزها ایشان یعنی خیانت مکنید در وزن
فروخت ولا تفسدوا فی الارض و خیانت مکنید در زمین که موجب فساد باشد بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن

بعضی

بعضی انبیا و اهل کتاب ذلکم خیر لکم این عمل بهتر است شما را ان کنتم مؤمنین اگر هستید گان
و چون قوم شعیب علیه السلام در شهرها راه میزدند یکی از ایشان خیانت کرد و در محل راه زد مدی پس شما را
بشما بنشستند هر شخص صبح که راه را قطع طریق بر مردم میزدند و لا تقعدوا بکل صراط و مشنید بهر راه که باشد
تا مال توعدون که شما را بیم دهند و مانع گشتند از ایمان سر راه ایمان نشستند که آنحضرت را مانع شدند و تصدون و
منحرف کردن و بیرون بردن تصد فرود که بر سر راه ایمان نشستند که وعده میکنند مردمان را چنین عن سبیل الله
سبیل الله و راه خدا یعنی از دین حق من آمن بالله آنکس را که ایمان آورد بخدا تبغونها و میخواهید
برای راه خدا کجی یعنی طلب میکنید و ذکروا اذ کنتم قلیلا و یاد کنید بنعمت خدا را بر خود چون بودید اندک
از روی عدد و عدد فکثرکم پس بسیار کرد شما را بنگر برکت او در اموال و اولاد شما آورد
اندک مردمی اولاد یعقوب علیه السلام و دختر لوط را بخواست خدا آنها را فزونی بسیار داد و تو نگر کرد بسبب تجارت
یا بدان داد و فرمود که انظروا کیف کان عاقبة المفسدین و بنگرید که چگونه بود آخر کار تباه کاران
از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب دعای مومنان کرد و گفت وان کان طائفة
منکم و اگر شما بجز من بودند یعنی آمنوا بالذی ارسلت به بگروید بدان چیزیکه بر استی و سلام
بآن و طائفة لم یؤمنوا و گروهی که ایمان نیاوردند فاصبروا پس صبر کنید تا خدا میان ما حکم کند
انگاه نرود که گفتند قوم فرعون در ثروت ما را بدین تا ما باشد و اگر مدعی بالایان بود بایستی
که تو نگری دست معاش بایشان بود پس شعیب علیه السلام فرمود که اگر شما دعوت شده اید فاصبروا حتی
یحکم الله بیننا پس بشکیبائی تا خدا فیصله حکم کند خدای میان ما و گروه شده اید و هو خیر الحاکمین و او بهتر
بهترین حاکمان کار او در حکم او جلب و مایه نیست قال الملأ الذین استکبروا و گفتند بزرگان کافر
که در نشست کردند در سر شعیب لنخرجنک یا شعیب من قریتنا از قوم شعیب بعد از انکار وعده داد
شعیب هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب و الذین آمنوا معک و آنانکه گرویده اند بیرون میکنیم با تو
من قریتنا از دیه خویش او لتعودن فی ملتنا یا باید که بازگردید بخدا در کیش ما ملک کفر صاحب ایمان
گفتند ما ایمان آورده ایم بخدا که ایمان آورده اند بیرون میکنیم و چون میگوید که ما بایمان بگرویده شعیب گفت
کافر بود بلکه مومن بود پس بسبب تغلب کفر بامر خود گفت یا عود کنید باین علت و خواهید چگونه ترسیم دید شعیب
علیه السلام جواب بدو داد قال اولو کنا کارهین گفت شعیب علیه السلام اختیار میکنید ما را بعود و اگر چه ما هم

ما خواهان یعنی بجکوه در آیم بدین شما و ما نمازگار بهیم پس شعیب دیگر باملت شما و کوه و صحرا یا ما شرک بخدا
فی الواقع قد افترینا علی الله کذبا بدرستی که افترا کرده باشیم بر خدا
اورده که کفار قوم شعیب علیه السلام آن بود که حق سبحانه و تعالی ایشان را امر کرده که براه آن طریق باشید و بدین سبب
ملت کفر شعیب علیه السلام فرمود که عود بملت شما و اعتقاد کردن که اعزت ملت موسی بمبالغت افزا باشد
خدای تعالی ان عدنا اگر باز گردیم یعنی قوم من از مومنان باز گردند و بیایند فی ملتکم
بعد اذ نجینا الله بعد از آنکه نجات داد ما را خدا منها از ملت ما پس ایمان آوردن شعیب
وما یکون لنا و نشاید مارا ان نعود که باز گردیم ما الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای
ربنا آفریدگار ما را ربنا نداد و عود ما را باآن حکم کرده شده باشد وسع ربنا رسیده است
پروردگار ما کل شیء همه چیز را علما از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده همه چیز را و دانا است
بعاقبت کار همه کس ایمان و کفر و اعتدال و نفاق و مجرد آن اشارت بدیده بیاری نمایند از اخراج مومنان
باضطرار فیکم علیکم الله بر خدا توکلنا توکل کردیم و کار خود باز گذاشتیم پس شعیب در اثنای مناجات
بر رفاقت مناجات حضرت جل جلاله و تعالی و تقدس و گفت ربنا افتح بیننا خدایا حکم کن میان ما و بین
قومنا و میان قوم ما بالحق بر راستی وانت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنانی و قال الملأ گفتند
گروه اشراف قبل الذین کفروا آنانکه کافر شدند از قوم شعیب لئن اطعتم شعیبا اگر قوم شعیب را بگرویدن
خود بگرایمان آورده بودند لئن اتبعتم اگر شما متابعت کنید شعیبا شعیب را در طریق سلوک خود
انکم بدرستی که باشید اذا لخاسرون آن هنگام از زیان کاران که آیین قدیم را گذاشته
بدین صورت بگرویدید و بر دین نیکو رسیدید با زیان کاران قوم با کفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک
کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما در قوت بت است و اوشما را از آن منع میکند پس شعیب علیه السلام
شنیدند و از گفتهٔ خود خائف باز نگذشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را لرزه در سورهٔ
هود مذکور است که باهل مدینه صیحهٔ هلاک شدند علی گفته اند که صیحه که آمده است که زمین بلرزه آمد
یا آنکه صیحه عظیم مرتب از آسمان آمد و مغرور شده که زلزله با صیحه و ریاح نیز شده و اخبار آمده که جبرئیل علیه
السلام فریاد کرد که زلزله در شهر ایشان افتاد و بدرجه در آمدند فاصبحوا پس شدند فی دارهم در خانهای
خود جاثمین بروی افتادگان یعنی بر زمین در افتادند جسدها بی ارواح الذین کذبوا شعیبا آنانکه تکذیب

دار هم
در شهر و منزل خود

کردند شعیب را هلاک شدند کان لم یغنوا گویا هرگز نبودند فیها در آن شهر الذین کذبوا شعیبا آنانکه تکذیب
کردند شعیب کانوا هم الخاسرین بودند زیان زدگان در دنیا و عقبی بعقوبت منسوبه و لزوم
عقوبت آورده اند که چون شعیب مبادی عذاب مشاهده کرد از ایشان بلده عزم خروج کرد فتولی عنهم پس روی گردانید
از ایشان کافران و قال یا قوم و گفت ای قوم لقد ابلغتکم بدرستی که رسانیدم بشما رسالات
ربی پیغامهای پروردگار خود و نصحت لکم و پند دادم شما را از روی هدایت و گفتم
بعد از هلاک ایشان بدیه چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفار قریش را مسفوح بدر و الا فلا فکیف
اسی پس چگونه تاسف آورم بر قوم کافر یعنی بر هلاک کافران که مستحق هلاک بودند و بعد از هلاک ایشان
و دعای شعیب علیه السلام بخیر و رحمت قوم خود را از کافران که مستحق هلاک بودند و بعد از هلاک ایشان
خاله و هلاک ایشان بتکذیب انبیاء بدین و تهدید مینماید کفار قریش را بسوء عاقبت و الا فلا و نفی مستلزم
فی قریة در شهری در دهی من نبی هیچ پیغمبری را و ارسال نکردیم الا اخذنا مگر آنکه گرفتیم اهلها اهل آن شهر
بالبأساء بسختی و تنگی و الضراء و رنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که ایشان زاری کنند و پند دهند
و تصدیق نبی نمایند تا هلاک نشوند ثم بدلنا پس تبدیل کردیم مکان السیئة الشدة بدی را بسختی
حسنة بخوشی حتی عفوا تا بجائی که بسیار شدند و بر حال اول باز آمدند و قالوا و گفتند بدرستی که
و عمر ایشان عادهٔ دهر طبیعت روزگار است قد مس پدر رسید آباءنا پدران ما را
ضراء و سختی یعنی در زمان گذشته که از خط بود و بکار قحط بود و فقر و فقر محنت بود و فقر زمانه خوبود و زمانی
شاد آمد نزد شعیب که فرزندان ایشان پس بر همان طریقه بیاشید که می بودیم چون ایشان و مرد بنا سبب و کفر
رسوخ در زمینه فاخذناهم پس ما گرفتیم ایشان را بغتة ناگهان و هم لا یشعرون و ایشان نمیدانستند که عذاب ایشان
و ایشان نمیدانستند که عذاب ایشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب
دیده باشند و تدریج آن را دانسته ولو ان اهل القری و اگر مردمان شهرها آنچه بدین عذاب مبتلا شدند مانند
آمنوا ایمان آورند و اتقوا و پرهیزگاری کنند لفتحنا هر آینه میگشادیم علیهم بر ایشان برکات
از آسمان و زمین برکتها و زمانها و از آسمان
قبول عمرهٔ ایشان با باران و از زمین بر زمین ایشان حاجات و رسیدن خیرات

يكذبون كذبوا ولكن ايشان تكذيب كردند رسولان را فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتيم ما ايشان را بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ بآنچه بودند كسب ميكردند از كفر و معاصي و در خطاب بسلي فرمود كه اگر ميگويند كه چرا
بموا عدت من و عذر كردي از مخالفت من با تو حسب خدمتي از تو متعدد بر دلهاي ايشان و با حضور
مشاهده خود روشن كردي داعي كه بيرنگ شما اشارت بدل است و جوارح و اعضاء خود بيار راستي
كه بيرنگ ارض عبارت از آن است نظم در زمين و آسمان در سار با حضور ٭ ممكن نبود ابدا بالا بحجر ٭
از زمين بر آسمان طاعت بلا زكر ٭ بر سما معرفت بر دو از كون ٭ أَفَأَمِنَ آيا ايمن شدند أَهْلُ الْقُرَى اهل مكه
و حوالي آن بعد از زمانها كه در عذاب قرآن كرديم أَنْ يَأْتِيَهُمْ از آنكه بيايد بايشان بَأْسُنَا عذاب ما
بَيَاتًا در شب وَهُمْ نَائِمُونَ و حالانكه ايشان خفته باشند يعني بخبر عذاب بيايد بدل ايشان در وقت
غفلت ايشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى آيا ايمن شدند اهل آن شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ از آنكه بيايد بدل ايشان
عذاب ما ضُحًى در روز چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حالانكه ايشان بازيچه ميكنند يعني بمصرفات دنيا
جهان بي فنا وي كه از سحر گاه غافل اند شعر اي بسا خصم مستحق آنست كه بعد از تكذيب پيرسالان ٭
أَفَأَمِنُوا ايمن شدند آن بود روز نائب أَفَأَمِنُوا آيا ايمن شدند اهل تكذيب مَكْرَ اللَّهِ از تدابير كافران
مكر كه استعارت از استدراج بنده و فرفتن او بدرجه جهنم كه خانه فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ايمن نشوند
از مكر خدا إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زيان كاران كه مكفر و نفاق زيان زده هر دو جهان
باشند أَوَلَمْ يَرِثُوا آيا بيان نكردند الَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ بر آنكسانيكه ميراث گرفته زمين را
يعني متملكان شده اند در آن مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا پس از هلاك اهل آن مراد كفار زمان حضرت رسالت
كه دريا را ام ماهر كرد فانه و حدت بر ايشان بيان كرد أَنْ لَوْ نَشَاءُ اگر آنرا كه خواهيم أَصَبْنَاهُمْ بگيريم
ايشان را بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ايشان يعني عقوبت كنيم ايشان را آنچه بدين ايشان را
كرديم وَنَطْبَعُ و ما مهر ميزنيم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهاي ايشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ايشان نميشنوند
از روي تفهم و عبرت بچيزي خوف آن چه اگر دل عبرت آنچه بشنوند در حرير بدل كه حلال از متاع آنچه
حق فايده دارد نه گوش آب گل مشنوي با تو سخن از گوش دل ايد شنود ٭ گوش كان خانه اند در شنود
گوش غير ماهي چون ان عدم ٭ گوش سر مخصوص ذلك آمده ٭ گوش سر حق و بيناست ٭ گوش سر سها كيمي
الكدورت ٭ پس بحكم تسليه آن جهت نسبت عليه السلام ميگويد تِلْكَ الْقُرَى آن شهرها كه نسبت با حمد مذكور

دانست چون اصحاب حجر و موتفكات و غيران نَقُصُّ عَلَيْكَ خواننده بر تو مِنْ أَنْبَائِهَا بعضي از خبرهاي
آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستيكه آمدند با ايشان رُسُلُهُمْ پيغمبران ايشان چون هود و صالح و شعيب
عليهم السلام بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن بدلايل واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند كه ايمان آورند
بعد از آنكه بيان شد فَكَذَّبُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ بآنچه تكذيب ميكردند قبل از آن يعني پيغمبر بود نه بر تكذيب
و صلاحيت قبول ايمان در ايشان نبود بسبب كفر و كفر بود و مهر بر دلهاي ايشان كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ
كفار گذشته را و يطبع الله مهر ميزند بر دلهاي كافران بر دلهاي ما كه مراد از دلها مانده
از آنها در ترش كه عقل بدانست كه ايمان نياورند وَمَا وَجَدْنَا و نيافتيم ما لِأَكْثَرِهِمْ مر بيشتر ايشان را
مِنْ عَهْدٍ وفا بعهد كه در روز ميثاق بسته بودند با بعد بگرد زمان خوف و عزت ميكردند و اگر بجاي
با بيها ايمان آورند وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستيكه نيافتيم ما لِأَكْثَرِهِمْ مر بيشتر ايشان را لَفَاسِقِينَ شكننده كان
بعهد و پيمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس ارسال كنيم و فرستاديم مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از پيغمبران مذكور مُوسَىٰ
بن عمران بِآيَاتِنَا بمعجزات كه اورا عطا كرديم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوي فرعون كه نام او قابوس بن مصعب
معصب بن ريان فرعون قبطي ملك مصر بوده چون مصر و كسري و خاقان و متع كه القاب سلاطين پارس و روم
و چين و ترك است وَمَلَئِهِ و بسوي اكابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم كردند بعضي كافر شدند بآن آيات
و وضع كردند كفر را در مكان ايمان چه حق آن تنها از غايت و منوع آن بكردند فَانْظُرْ پس نگر
ببين و بصيرت كه بعد از آنكه حق كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر كار تباه كاران كه غرقه
شدند حضرت موسي عليه السلام چون از مصر فرار نمود در مدين بصحبت شعيب عليه السلام رسيد و دختر او
صفورا بعقد در آورده و عزم مراجعت با مصر نموده در اثنا طريق بوادي ايمان رسيد و خلعت پيغمبري
يافت و مجدد و عصا و يد بيضا اختصاص يافت چنانچه تفاصيل مرقصص در اثنا سوره آمده مذكور است
حق سبحانه و تعالي كه زنده كه بصر و در فرعون با بحضور اين دعوت كند و از طغيان سر كشي و در عوض بر وجوب
منع فرمايد موسي عليه السلام را بعد از آن كه لطافت فرعون است در آغاز دعوت كرد وَقَالَ مُوسَىٰ
و گفت موسي عليه السلام يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ اي فرعون بدرستيكه من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
از نزد پروردگار عالميان بسوي تو و فرعون حَقِيقٌ سزاوار و در رسالت با تا كه تصديق من كنيد
و مستقر و راسخ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ بر آنكه نگويم عَلَى اللَّهِ بر خدا إِلَّا الْحَقَّ مگر حق را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستيكه آمده ام

آمد و ایشان را بیکسو بخشید و در سنن من قبلکم آورده بود که یکی از ایشان را آورده بود و دام مجوزه نهاده بود بهمان که گرفت
رسان من کواکب تا ما رأیتم بسبب خوف باشد من نبی اسرائیل فرزندان یعقوب را دولت استخلاص
ایشان کرامات ظاهر آمد مصعب که موسی علیه السلام باشد و بیارگرفته اند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل
بیندیشید که بنی اسرائیل اسب تازی داشتند و ملک زمان که فرعون بود بمصر آمد آنجا فرزند گرفته و نسل ایشان
بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام در آن زمان که فرعون بود یوسف علیه السلام بر مصر بود
مصعب آن اسرائیل حرمت بود و منزلت ایشان بیشتر چون او بمرد و دولت که فرعون زمان موسی علیه السلام
بود بر تخت سلطنت زمان بلاد الناس ربکم الاعلی گفتن و دنیا سرا نیک بود برا و را قبول نکرد و ندا و گفت که
بنده و خریده کسان باشید و شما بنده زادگان باشید پس بنده کرفت نه فکو موسی علیه السلام
مبعوث شد و گفت ای فرعون دست رنجی اسرائیل بدار قال گفت فرعون ان کنت اگر راست
گو در دعوی خود جئت بآیة آورده معجزه فأت بها بیار آن را ان کنت من الصادقین اگر راست
از راست گویان بنا بر معجزه خود را فالقی عصاه پس بیفکند عصا را از دست خود فاذا هی پس بناگاه
بعد از القا ثعبان مبین اژدها آشکارا آشکارا بود که ظاهر از مرگ بهملک را خلک نماند در آنکه آن اژدها دست خود
آمده آن عصا اژدها شد آن اژدها بر زمین بود و دهن گشاده و ما بین لحیه و ما بین لحیه او هشتاد زرع بود
فلک اسطرلاب زمین نهاده و فلک آهار کشاده نصر فرعون و در مجلس تخت خود و در دربار زمان بارگاه خود
رفته فرعون بزرگ بود و در آن حال حیران و غایت گرد و بنود که بیش آن کرده باشد و در آن زمان
خلایق همگان فرار دیدند و فجار او مرتبه بلا کشیدند و فرعون لغزه بزد که ما موسی سوگند میخوریم ترا
بدان خدای که فرستاده اوی که عصا را خود را مگر من خواهان من آن دم و دنیا امر ایشان خود مسکن از موسی
قفا تعالی را بگرفت و همان عصا را فرعون باز آمد بر سر خود و شد گفت سریع بعون دیگر ادای موسی گفت
آری پس دست راست بگریبان زیر بغل چپ را و در و ترجمه بیرون کشید دست خود را فاذا هی
پس آنها بود در ناظرین مر نگرنده کانرا و نظر
کنند کانرا آورده اند که موسی علیه السلام مرد کرد مردمان و جمعیت در گریبان کشید و بیرون آورد
نورانیت آن بنا بر بود که شناختن بی نور آفتاب علیه السلام کرد و بر مدارک آنچه دیده که موسی علیه السلام بود
فرعون بود و بعد از آن و صکر بیان کرد و بیرون آورد و سپید زمان بود لذا که بیان و آسمان یاران بود
بنا بر بیان حرود بر آن آورد و بر آن حال او القصه فرعون بعد از شاهده این دو معجزه اسرار
طلبیده و رباعی بیت با ایشان این شارت کرد قال الملأ گفتند بزرگان من قوم فرعون اگر کرده فر
فرعون ان هذا بدرستی که این موسی لساحر جادوست علیم داناست بعلم سحر فهاء در آن
که چوب عصا را تا رسانند و رست کنند کو تو بدیشان بیرون آورد یریدان یخرجکم میخواهد ایشان ساحر آن
یخرجکم انکه بیرون کند شما را از قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت
شما اسرائیلیان بر فرعون چه زمان می شنید فماذا تأمرون پس شما چه چیز میفرمایید مراد ندیم
بیت فالوا گفتند ارجه حبس کن او را و اخاه و برادر او هارون را یا ارجه مهلت دهم او را
در شتاب نیکه شمای و ارسل فی المدائن و بفرست در شهرها که حشر صعید مصر دارد حاشرین
گردآورندگان و جمع کنندگان که ایشان یأتوک بیاورند ترا بکل ساحر هر جادوگر علیم
علیم داناو حاذق در فن خود آورده اند که در جمع چندان ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام
در دو ساحره با قصی بدان سعید بودند و در تفسیر دیباچه آورده که در مدائن سعید دو برادر بودند که
ایشان را در فن سحر همتا بودند جمع فرستاده فرعون بر ایشان رسید مادر خود را گفت که ما
بمقدر پدر ما بسان باز دهان کرد ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند ما را
ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دکس آمده اند به تشکیه سلاح و ایشان را عصا بسر آفکنده
میشود و هر چه پیش او میآید میخورد فرعون آنچه کرده که ما را بها و معارضه فرماید حساب تیر جواب
کرده مصر رسید پرسید که دنیا که این را جواب شنید آن عصاها همان زنها میکرد و بیاد اگر اژدها
میکرد بدانید که آن جادوئیست چه سحر ساحر را و هیچ در جواب شما را نیز نیارد و چه حال بر آن
مقوال باشد نه شما بلکه بهملک را حال آن قوه معارضه با ایشان نخواهند بود و القصه بر اولیان
با شاگردان و مصاحبان که در اژدها هزار بود و در داد السیر سکو بدیگر شمار دهزار کس بر آمدند
و بدر گاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سحاره زنها و جاء السحرة فرعون و آمدند جادوان بسوی فرعون
بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون ایشان بر فرعون افتاد قالوا گفتند ان لنا مرا
لأجرا اگر باشیم نحن الغالبین ما غالب کنندگان بر موسی قال نعم گفت آری منزه
باشید و انکم لمن المقربین و از نزدیکان من هرگاه که خواهید نزد من در آیید و در وه نعم

کرهزان ساحران جهان بودند آن دو برادر که هارون و هاروت بگفته و دیگر خطها و صحف و زبانها آورده
اند جهانیان را تیر غیبی که سمعون نام بود که آمدند و سابور و عاد و واقعه سوال جواهر خود با قوم خود
ایشان از نصف خواهند بسیار آرزوی دارد و باشند بدین عصا استغفار طبع نمودند معلوم کنند که گاه که موسی
در خواب عصا را بر زمین بیاشد بسکند انبانها نزد وی پدید آمدند و عقده در خاطر خطور کرد و بجهان ساحران
تا دیگر فرعون لعین موسی علیه السلام را طلبید و مقرر شد که با جادوان مناظره کند و محفل معارضه انتظام
یافت ساحران عصاها و رشتها چند میدان آورده اند و فرعون بالای تخت خود متوجه نشست و مردم صف نظاره
حاضر شدند عصاها و هزار ساحر بیاحاطه نمودند و جادوان بر طرف او در پیش آمدند **قالوا یا موسی**
گفتند ای موسی **اما ان تلقی** یا آنکه که تو بیفکنی عصا خود را **واما ان نکون** و یا آنکه باشیم **نحن**
الملقین ما افکنندگان جهان یعنی **قال** گفت موسی علیه السلام آن روز که ساحر و مخالف انبیا را بسیار
که **القوا** شما افکنید **فلما القوا** پس چون بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند **سحروا اعین**
الناس جادو کردند بر چشم مردمان یعنی خود بدیدند بر اشتر چیزی مخالف حقیقت **واسترهبوهم**
و بترسانیدند مردمان را **وجاءوا بسحر عظیم** و آورده اند سحری بزرگ را و زندگی در شما بحرف را مانند و فسادی
و تعبیر مطلق کرده و چون مار را از ساحران بترسانیده و اجواف مردم را بسحر که بود چون مار را بر آن قفا بدید بجای آمد
نیز در کرشمه و دان سیما و جهان بشکل مار بر یک دیگر همچون گرفت و در نفس عین العصا آورده که
نیز بدین ماجرا کرده بود و عده آتشی از دوزخ جهت جواره آتش از دوزخ و اگر بقیاس آن اخر شرکه آن اهل
در مرگ آید که خدا گفته که میدان پر از مار شد **واوحینا** و ما وحی کردیم **الی موسی** بسوی موسی
ان القی عصاک که بیفکن عصا خود را یعنی علیه السلام عصا بیفکند اژدها باشد و بیاشد **فاذا هی**
پس ناگاه آن اژدها شده بود عصا **تلقف** فرو میبرد **ما یأفکون** آنچه تزویر میکردند و دروغ
بحق نمودند و آن جمله قرار رسن جهت بیاورد بسکوید که چیزی بیاورد و سر بیاورد ایشان فرو برد و در دست حق نظاره
آورد مردم بنگرند و خلق در آن انبوه بیاکند بدین ادراک موسی علیه السلام کمرت همان عصا و حق بجانب
آن جهان فصاحت مردم را دیده **فوقع الحق** پس ثابت شد و پدید آمد راستی موسی علیه السلام **وبطل**
و زایل شد **ما کانوا یعملون** آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر ما سر خود را
بسبب جادوی ما را با خاطر نگردند **فغلبوا** پس مغلوب شدند جادوان **هنالک** آنجا که موسی علیه السلام

غالب با فرعون قوم او مغلوب و کوب شدند **وانقلبوا** و بازگشتند از آن موضع **صاغرین** خوار شده
کان فاندند و بازگشتند **والقی السحرة** و افکنده شدند جادوان بر رو و هاد خود سلیمان **ساجدین** سجده کنان
مرخدای را **قالوا آمنا** گفتند ایمان آوردیم **برب العالمین** بپروردگار جهانیان فرعون گفت
چون پروردگار من **قال فرعون** گفت فرعون **آمنتم به** آیا ایمان آوردید بموسی **قبل**
ان اذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را **ان هذا لمکر** بدرستی که این حیله
مکرتموه ساختند **فی المدینة** در شهر مصر پیش از آمدن بوعده گاه یعنی شما
با موسی که او طوعه کرد بر شهر ساحته **لتخرجوا** تا بیرون کنید از شهر **اهلها** اهل آن شهر که قبطیان
و این کلمه شیطانی و دنیا مرا بیاساحر خاص خود **فسوف تعلمون** پس زود باشد که بدانید عاقبت این مکر
و داده اند این عنید را بود محل آنکه تفصیل کرد و گرفت **لاقطعن** **ایدیکم** بریده بریم **وارجلکم**
شما را **من خلاف** بخلاف یکدیگر از هر شقی عضوی **ثم لاصلبنکم** **اجمعین**
پس بر دار کشیم شما را سر برای تعظیم خود و عبرت گرفتن شما مردمان **قالوا** گفتند جادوان که ما
از مرگ چه ترسانده و دیده گشتن چه چیزی ما مرگ مشتاق زیرا که نشسته باب الله زیرا که بیت **انا الی ربنا**
لمنقلبون ما بپروردگار خود بازگردنده گانیم **وما تنقم منا** بازگردنده گانیم پس خواهیان او بهایت و به **الا ان**
آمنا بآیات ربنا ایمان آوردیم بآیات پروردگار ما **لما جاءتنا** چون آمد بما از آب و گل بیاد دل ، چون بهند از آب و گل بیاد دل ، در هوای عشق حق
رفضان شوند ، بمجرد قرن بدرد نقصان شوند ، چون نقاب بر رخت از سر روح ، از انعام دوست دارد
صد فتوح ، میزند بجان در جهان آنکه بود ، **ربنا افرغ علینا صبرا** ، ای پروردگار ما بریز بر ما صبر را
وتوفنا مسلمین ، بمیرانید ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان **قال الملأ** و گفتند مهتران
من قوم فرعون از گروه ملازمان فرعون **اتذر موسی وقومه** آیا بگذاری و دست باز میداری از
موسی علیه السلام و قوم او را **لیفسدوا فی الارض** تا بباشند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر گردانند

ويذرك در شتر نزد ما بگذارند والهتك واز عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارنا
گفتند فرعون خلق را بر مسخر خود فرمود و خود پرستیده کواکب بود و اصنام آنرا که او بصورت خدایان
ساخته بود و هر یک آنکوه می داده بود کرانیز بپرستید یا شما از همین نزدیک کرده اند و تفسیر
سبکفت ان ربکم الاعلی اینها خدایان خورد ترند و من بزرگتر القصه همان تمکنگاه فرعون اورا
تحریص ترغیب کرد بر قتل موسی و قوم او فرعون دانست که او بر قتل موسی قادرست قال گفت
سنقتل ابناءهم زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم تا نسل ایشان منقطع
ونستحیی نساءهم و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وانا فوقهم و ما بر ایشان قاهر و
غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چرا این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شدند و بطرق استغاثه
روی بموسی علیه السلام آوردند و بعد از اضطراب ایشان قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را استعینوا
بالله یاری خواهید از خدای و اصبروا و صبر کنید با او آنچه با شما کند ان الارض لله بدرستی که زمین خدای
یورثها میراث میدارد من یشاء هر کرا میخواهد و بنده اند کان خود در این سخن وعده
اهل قبطیان است و در آمدن اهل بیت ایشان بمصر و نسبت اسرائیل العاقبة للمتقین عاقبت نیکو با ظفر
و هزیمت باشد مر پرهیزکاران را ایشان است بنی اسرائیل میگفتند که مقتضی بشارت ایشان است از رنجانیدن باز
آغاز شکایت فرمود قالوا گفتند اوذینا ما را مرنجانیدند یعنی قبطیان ما را اذا میکردند من قبل
ان تاتینا پیش از آنکه تو بیائی ازین جهان و پیش از روز ما رفت خود میفرمودند و غیر روز دیگر ما را آزار
میکردند من بعد ما جئتنا باعثنا و باعث میکند ما را پس از آنکه تو بیائی و شام روز ما را کار میفرمائید
بایشان این سخن را ما را بشکنند و حالانکه مخالف اند که همان استغاثه کنند قال گفت موسی علیه السلام از روی
تضرع عسی ربکم شاید که پروردگار شما وعسی از حق تعالی واجب است یعنی طمع میدارم از حق تعالی ان یهلک
عدوکم آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است یا قوم او ویستخلفکم و خلیفه کردانند شما را بعد از
هلاک ایشان فی الارض در زمین مصر یا در ارض مقدسه فینظر پس بنگرد خدای که بوقت رحمت
در دولت کیف تعملون چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای آرید از کفر و شر و معصیت یا شکر و طاعت
تا شما را جزا دهد امید آنکه خدای تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان مقدرات آنکار بجای میکنید ولقد اخذنا
و هر آینه ما گرفتیم آل فرعون تبع دودمان فرعون را بالسنین بقحط و تنگی و خشک سالی ونقص من الثمرات
و نقصان بعضی از میوه های آن لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند میگرفتند و از کفر باز ایستادند
متنبه شدند فاذا جاءتهم پس چون آمدی بدیشان الحسنة نیکوئی از فراخی و از زیادتی قالوا لنا
میگفتند بر استحقاق این نیکوئی و مستحق آنیم وان تصبهم و اگر رسیدی بدیشان سیئة بدی چون قحط و بلا
یطیروا فال بد میگرفتند بموسی و گویند ذلک بموسی علیه السلام و آنانکه با او بودند از مومنان و میگفتند این بسبب
و محنت بشامت ایشان بما رسید الا بدرستی انما طائرهم جز نیست شر ایشان عند الله
نزدیک خدای است این اجمال حال ایشان است که کرام الکاتبین فرستند بحضرت بودند رضاعت آن علمای بنی
رسیده که لکن اکثرهم لا یعلمون ولیکن بیشتر ایشان یعنی قبطیان نمیدانند آنچه بدیشان میرسد از
مکاره و اهوال اسباب شوم ایشان است وقالوا و گفتند فرعونیان موسی علیه السلام مهما تاتنا
هر چه بیاید ما را بیاید من آیة از نشانه که نمودی آنرا که معجزه است مثل عصا و غیر آن لتسحرنا
بها تا سحر کنی ما را بدان فما نحن لک پس نیستیم ما تو لک مؤمنین ترا ازکه در دیگران مادر دار ایمان
بتو فرستادیم طوفان کار بیش آمد ندفارسلنا پس فرستادیم علیهم الطوفان بر ایشان طوفان تسخیر باد
که طوفان کشته برما کن فرا کرد هر آنچه چون باران سیل والجراد و فرستادیم ملخ بر مزرعه والقمل و خزنده
باکه با شوره والضفادع و قورغ والدم و خون آیات مفصلات در حالی که این نشانها قدرت ما بود بیدا
از یکدیگر جدا جدا منفصل مدت میان ما هر دو آیت بماه بود و اندازه هر آیتی یک ماه فاستکبروا پس ایشان
گردنه فرعون بر آن کانوا قوما مجرمین و بودند گروهی بعضی معاند در کفر که با وجود ظاهر آیات
و تنزیل آن ایمان نیاوردند ولما وقع و چون واقع شد و فرود آمد علیهم الرجز بر ایشان عذاب
مذکور شد قالوا گفتند از روی تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی علیه السلام بخوان برای ما ربک آفریدگار
خود را بما عهد عند ک آنچه عهد کرده و آن عهد تو بدیگر است یعنی خدا بتو وعده کرده که اجرا در ا
بخواهی اجابت کند لئن کشفت اگر بر داری از ما رجز عذاب لنؤمنن لک ایمان آریم
هر آینه بایمان آمدن و تصدیق کنیم ترا ولنرسلن و هر آینه بفرستیم معک با تو بنی اسرائیل
ما تو خواهی فلما کشفنا پس آنوقت که برداشتیم عنهم از ایشان الرجز عذاب را الی اجل تا بمدتی که
از ایشان عذاب را تاخیر کردیم هم بالغوه ایشان بعهده رسیدند
بدان باید معذب کردند در آن اذا هم ینکثون ایشان بیمان شکستند و در تفاسیر آمده که در مصر

هفت شبانروز باران بارید و بطلب ابر بامدادان جو بانوند و آب بسیار جهانیان فرو گرفت و بسیار مردمان
و زنان بر سر آب ایستادند و گوسفندان را بر بلندی نشانده اند و هر گرگی و درندهٔ بسیار بر سر آب آمدند و بسیار مردمان
بر منازل ایشان متصل و قطره آب بر اندام ایشان نیامد و بر زمین ریزه القه و تنگ آمد و رجوع نمودند و از دنیا نا امید شدند
و روی بسوی آرزو و امید از خدای خود نمودند و خواهان عذاب می کردند و ایمان آوردند چون آن طوفان بدیدند سوی
منزل خود رفتند و آب از هر سو بر رفت و عمر و دعات ایشان ظاهر گشت بنا بر آنکه هر گز ندیده بودند باز
گفتند ایشان نعمت را ندیدند و ایمان نیاوردند حق تعالی بلا سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مردم و دعات ایشان را
بخورد درندگان و بر کباره بنا بهوبیه علیه السلام آورد درندگان سوگند خوردند که اگر ایشان را بلا منکشف کنی و بخشی بر گرگ
حضرت عیسی علیه السلام بصحرا بیرون آمد و بدعای خود اشارت نا مشرق و مغرب و جمیع عالمیان بر آن دو قلعه
منغرق شدند و ایشان دو بنده بودند که بعبادت از مرزبر و قاشانده گفته اند نیز مایه محصول ایشان بسیار
و تصدیق نکردند حق تعالی بلا بر ایشان فرستاده تا آنچه از زرع جاه مانده بود بخورد و دو بار بنا بهوبیه
بجلیم الله کرد تند و آغاز قطع نمودند فیطوا ایمان آنقدر آب تیز آخر شد گفتند ای موسی علیه السلام ما را تحقیق
گشت که تو در فن سحر رفیق ساحران و دیگر بار حق سبحانه لشکری مرغ را بر ایشان فرستاد تا بجانب ایشان
و دیگر بار ایشان مرا فقه رفتند و جمیع گفتند بدهان و در آمدند باز قطع نمودند بشرط ایمان کرده
باز از بلا مندفع شد دیگر باره صرصر و دعا در رفت و حق تعالی آن آب میل خرج کرد باندیه بسیل سیلی که
سنجور و آب بگرد صاحبه بوده که چهل قطره سیل آب بیکدیگر آن آب خون میشد و اگر از یک طرف خورد بدی
بنیست بر یک بعین این حال واقع شد انجا تیز عهد کردند بعد از کشف این بلا طاعت بجا می آوردند
فاتقوا پس الطاف سندی و انتقام کشیدیم منهم از ایشان فاغرقناهم پس غرق ساختیم ایشان را
فی الیم در دریا که قلزم به تر دیک مصر بایم بسبب آنکه ایشان کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیات
قدرت ما را وکانوا عنها و بودند از تماشا در آن غافلین بجز آن و اورثنا القوم و میراث دادیم
قوم را الذین کانوا یستضعفون آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل
بدست قبطیان و مانده بود بعد از هلاک فرعونیان اتباع او میراث دادیم مشارق الارض جملهٔ مشرق
از زمین شام و مغاربها و بهاء تعالی و بهاء الذی بارکنا آن زمینی که برکت پیدا کردیم فیها
در آن بار را و بسیار محصول آبا قدوم انبیا عظام علیهم السلام و تمت و دعا شد و تمام شد کلمة ربک

وعدهٔ پروردگار تو الحسنی وعدهٔ نیکو علی بنی اسرائیل بر بنی اسرائیل که آن نصرت و ابراء عدو و تمکین و بار
ایشان بود بما صبروا و وقتی که صبر نمودند بر مکاره و شدائد و تدمرنا و هلاک کردیم ما
ما کان یصنع فرعون آنچه ساخته و بنا کرده بود فرعون و قومه و کرده او از کوشکها و حصارها و قصرها
یعرشون و آنچه ساخته و بنا کرده بود از بناها جهت مرج ایمان و بنا بنا یعرشون و جاوزنا بگذشتیم
و بگذرانیدیم بنی اسرائیل البحر در دریا بسلامت فاتوا پس بیامدند و بگذشتند علی قوم بر گروهی که
از قبط بطوفان آب رفته قدم مکث مکث مقیم علی اصنام لهم بر پرستش جان که برای خود بود جهت اسرائیل
قوم بنی اسرائیل که بگذشته بودند قالوا گفتند یا موسی اجعل لنا الهاً ما کما لهم
گردان برای ما خدایی همچنان الهاء خدایان ایشان بگذشتند و پرستند قال انکم گفت موسی علیه السلام بدرستیکه شما
قوم تجهلون گروه که بی ادبی کنید و جهل نمودید بر من که شما مرا بجاهلیت عبادت کنید و ابراهیم
اتی هؤلاء بدرستیکه ایشان گروه هستند متبر هالک شدنی ما هم فیه آنچه ایشان در آنند باطل
ایشان را در عالم تخلیه شکست و جهل ایشان بعبادت بارهٔ بارهٔ خواهند گرفت و باطل در زایل و مضمحل
ما کانوا یعملون آنچه کنند که سکنات از عبادت اصنام قال گفت موسی علیه السلام اغیر الله آیا جز خدای
ابغیکم طلب کنم شما الهاً معبودی و هو فضلکم و حالانکه او فضل داد شما را علی العالمین بر عالمیان
زمان خود و انواع نعم تخصیص نمود و اذ انجیناکم و یاد کنید چون بر ما جهت شما یسومونکم سوء العذاب
فرعون یقتلون ابناءکم میکشانیدند شما را بسوء العذاب یستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند زنان شما را
بجهت خدمت و فعل شما و فی ذلکم بلاء من ربکم و در زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و خود
و اذ فرقنا بکم و در میان رسانیدن بلا و نعمت بود یا در آن عذاب و محنت بود شما را بسبب آنکه فرقنا بکم البحر
از زور دریا شما را بدو نیم کردیم و آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را بعد از هلاک فرعون که بیارید شما
از زمین شام و بیارید شما را در آن زمین و مشغول باشید بسبب چون آن دریا سحاب بافته و فرو خشک شد
طالب آنکه بنی اسرائیل و موسی علیه السلام از خدای درخواست که آن کار را بفرستد حکم کند که سی روز روزه
گیرید بسبب آن بطور تا باقی من سوی قوم موسی علیه السلام سی روز روزه گرفته و روز سی بدیگر بطور تخفیف
و گرایت طاعت آنانکه طاعت قاصر کردند و از روی آمد بسبب روزه آمد بسبب آنکه مسواک کرد و ملائکه
گفتند ما را تو بعد عنک ما شمیم از مسواک اعتبار کرد تمام نمود تا ما را در آن ده روز دیگر روزه دار

دار جانب موسی باید و ادعا موسی وعده داده مر موسی را برای دادن کتاب الالواح کتابة سی شبانروز
از ذی القعده چون مدار شهور عرب بر رویت هلال است و آن شب مرجع میشود تا بر ذی الحجه وَاَتْمَمْنَاهَا
وتمام کردیم آنرا موسی را بِعَشْرٍ ده دیگر از روز فَتَمَّ میقات پس تمام شد فَتِلْكَ پروردگار او عز
فرموده بود اَرْبَعِينَ لَيْلَةً بچهل شبانروز فَاَتَى موسی وگفت موسی لِاَخِيهِ با برادر خود هارون را
هارون کمن طلب کتاب تورات علم سیاسة مردم اخْلُفْنِي تو خلیفه من باش فِي قَوْمِي در میان قوم
من وَاَصْلِحْ و اصلاح امر هر کار بر آنکه شایسته صلاح باشد امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن سَبِيلَ
الْمُفْسِدِينَ راه تباه کاران را وَلَمَّا جَاءَ موسی و آن هنگام که آمد موسی لِمِيقَاتِنَا بوقتی که مقرر و معین
کرده بودیم او را وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با او پروردگار او بی واسطه بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در میان او و
که حق سبحانه خوات کرد با موسی سخن گوید و فرمود ما تعالی فرستاد او را که چون بر وگذرد و جبرئیل قدم
رطل بنیاد شیطان را در بر انداخت و ملکی کاشیان از دور کرد نه آسمان را در نظر او در آورد
ملایکه را دید در هر آسمان که ایستاده و عرش عظیم بر پشت ظاهر گشت پس حق تعالی بی سخن گفت در بیابان آورده که
آورده چهار هزار کلامه بشنود فرمود ای موسی هفتصد هزار واصح تو و چهار هزار آن در کنار تو گفت که حق تعالی
چهار هزار با موسی سخن گفت چه موسی سخن چون آن است و از جام کلام با تمام رسانید و بعد از وی بحث شنید
فراموش کرد که در دل خیال کند که در فردوس اعلا است و چه حرف جاست شنیده لغات قَالَ گفت موسی
رَبِّ اَرِنِي ای پروردگار من بنما مرا نقش خود را بصفت مرا تمنا میدارم بنزدیک تو تا بنگرم اَنْظُرْ اِلَيْكَ
نظر کنم بسوی تو قَالَ گفت خدای لَنْ تَرَانِي نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ارتباط بر آن و آخرت که حق تعالی
که در دنیا بمن نظر نکنی مگر در دار آخرت که چون فلان مرا نه بینی بلکه جمال بلند بدید به تا من نادیده
که در آن دیده در آخرت خواهد بود بدان طالب موسی رویت را ایمان نیاورد چه اگر رویت محال
بود موسی علیه السلام این سوال نکند موسی چون طلب محال از بنی اسرائیل نظم ای بابلک بیش فهم بیمار
بیمار بیمار بکار بیش شاخسار ۱۱ صاحب کشف الاسرار گوید مقام موسی در آن گفت که خطاب لن ترانی شنید چنانکه
نبود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد خود بود و آن وقت در دیده مراد خود
قائم بمراد حق بودن کامل است از قیام بمراد خود بیت لَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ بدرستیکه ظاهر شد
پروردگار من مر کوه را جَعَلَهُ دَكًّا گردانید آن کوه را ریزه ریزه و ریزه ریزه و ریزه ریزه نقل میکند که کوهی بلند عظمت پاره پاره
شد و از هیبت حق تعالی کوه که اصلست در قاف در صوری بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که دور و بیشتر و بیست بکه
بشکافتند وَخَرَّ مُوسَى و بیفتاد موسی علیه السلام صَعِقًا بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن
کوه و از غلبه عظمت یوم فرقه تا بیشه روز بیهوش ماند فَلَمَّا اَفَاقَ پس آنوقت که بهوش آمد قَالَ تَعَالَى
گفت تنزیه میکنم از تو ای حرمت سبحانک پاک میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ اِلَيْكَ
باز گشتم بسوی تو از آنچه مرا سوال الغیر از من توبتا وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من اول کسی که دیده کافر منقطعت مجلا خود
یا ایمان کسی که بنگرد بر او در دنیا قَالَ گفت خدای یَا مُوسَى ای موسی اِنِّي اصطفیتک تو کسی بصید پاره شده بیت چه ای بیخت گلی
عاشق بیچاره شود عجب است که کوه بدان همه طاقت دیدار نداشت و دل انسان را بحمد رد آن الطف ملو علم طاقت
آن نظر حرمت نکند و زیر آنست که تجلی کوه مظاهرت بود و تجلی دل تطهیر است و آن دل نگره او بران بشکست
و این دل نظران امور حیاتی دیت دلی نیز رفت آنچه کردی بر شاف ۱۱ دلی دانست آنچه حق اندر تجلیات
پس حق تعالی بتسلیه دل موسی علیه السلام که ادراک آن از جهان مقصود یافته بود قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی
اگر منع کردم ترا از دیدار بسبب صلاح حال و بقای ذات تو بوده و هنگام شنوانی اصطفیتک بدرستیکه برگزیدم ترا
بر کزیدن اعلی عَلَى النَّاسِ بر بنی آدم یا بر آدمیان که در زمان تو موجود بودند بِرِسَالَاتِي بپیغامهای من که بخلق
رسانیدم وَبِكَلَامِي و دیگر بکلام خاص بی سخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس بگیر آنچه آتَيْتُكَ آنچه

ذلك امر پیغمبر یهودان بحکمت وکرامت آن کرد بعد اصل اسکندر کوید بکمال جوانی عطا کرد کنیت
فلما جاء الامر پیغمبر ایشان را کرد کنایت و دو بار جبار را کرد بعد از ذکر مداد نهد الشور نوشت و ایشان
یقولون الفواح در بوم حمار بحکمت بیاده بود و زاد اکسیر مداد اما کرد بطلب بر روی دوازده در حصن
باده و هر ملوک جبار بقوت آمده بود بالا جبار بسدره بهشت بالا بسکی سخن از ادام بهشت کنده بودند
چون نفس در نکلیدن ایشان کمتر از مرد سرود و در سرود نوشته بود بدین تنبیه از بهر تنکر در ایشان مختلف الحج
باشد موعظة بندی و تفصیلا و بیان کرده بود الکتاب موعظ جبر زیرا ادا و امر و نهی فتنا یقوة بر نفس
بموسی علیه السلام که ذکر کرده در ایجاد خام و هر حرف ذلک امر نفرت قوما کرده بالصدق عزیمت
یاخذوا ذکر بر بندها بها نیکو ترین آیه و روح است لکفه از حسن بیشتر حس است و مکلوان آن حرام بوده
دقوه آنست که حسن عام بود در حسن رغبت بعلم زیاد بقوت آن کند و برخت و در زاد اکسیر فرموده که آن
حرج بیان الفواحش و قوله سأورثکم قیل باشد که بنام بنا ایشان اسرائیل قال الفاسقین سرای فاسقان
یعنی آرمکاه ایشان که در دخت با خانها و بوستانها و در آرام و مسائل قرون تعبد که از زیره فرمان حق بیرون رفته
بودند بنا نهایم با نهایم مسائل فسر عزت قبطیان در مصر عمر خراب شده و از خاندان خلیا مانده ماهرب
کرید بدان نظم چشم عبرت بین که بر اوج قصر ایشان نکرد تا ایشان از حالات و خانات در کردن سنت ابرو
و از اسکندر بر طاق کسری مشاهده کنند چنین فرمود غلبه از اسباب مصارف من آیاتی الذین
یتکبرون بر دیوار بود از بهر دانم از قبول آیتها من که ایشان آب بالا زر لا بالا قدرت که در آفاق و انفس و دوست
نهاده ام آنکه بکر میکند فی الارض در زمین بغیر الحق بالا استغنا فیه بی تهدید و اسکندر ایشان بسم ناهم حق نکنند
از ذوالقرنین صرف الله مقوت کرده خود بیخود بود کرد ایشان بیاد بر جهان باطل بالمکون بکتابها و ذلک ادام
از دنیا ایشان طلب قبول آن باب که رویت جبت ایشان کم در ان در بوده ما حکم کنند فهم قبلین دوانه
وان یروا کل آیة آن بر کشان کل آیة عرشانیکه نهایم بر صدق بیون عمر علیه السلام بنی معجزه آن حضرت ایشان
بر نهاد کز سبیل لا یتخذوه ما انکار و بدان از بهر تنزه و صفا و ان یروا کر به بیند ایشان سبیل
الرشد راه آن و طریق هدایت لا یتخذوه سبیلا از راه نکیرند و بر دیگر بی مناسبت نکته و ان یروا
و اکر به بیند سبیل الغی راه بر آنچه در آنجا سبیلا از راه کیرند و بر دیگر کنند ذلک این بدان
دروغ ایشان از تمام آیات بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا در روح عمر زندکان ما را و کانوا عنها

در بوده از نظر دران و اعتبار بدان غافلین ناکاهان بجزان و کفته اند مراد نظر اعراض و مبادات
نه غفلت سهو و جهل بنی در مدیه اسندند و تصدیق نبی و ندا الذین کذبوا بآیاتنا و آنکه تکذیب
اختیار ما را که قرآن است یا دلایل قدرت و اعتبار آلا تنزه بدند و نا خرد ندند و بدان سرا آخرت لقاء
با ملاقات و تنها کاشت تنها که در جهان کردند حبطت عملهم هل یجزون آیا جزا داده شوند بنا نهادند الا ما کانوا
کرده اند بود ندکر در زمین یعملون عمل بدند و اتخذ قوم موسی از اتخذ قوم موسی از ذکر نشده قوم موسی علیه السلام
یعنی سامری سامری حجاب ایشان و من بعده و من بعده علیه السلام بطور و من حلیهم از میراث ایشان
ایشان که از قبطیان عاریت کرده بودند عجلا کوساله یعنی بیاتیه کوساله جسدا بدنها روح
له خوار مراد از آواز جسد آواز کاو آورده اند که بنی اسرائیل بیست از مصر بیرون آمدند بجهة آنکه
قبر مرحله از حال ایشان خبر نیا بند بهانه انکیختند که مرد بسیار آمد بودند شتاب نمایم و بهر ملک زنده
خود کرد ریمان فرعونیان انتشار بدند برابر بعادت بسته اند و بعد از سبب زیر با عرق کرد قبطیان
آن جهاد را در رست ایشان ماند بود جهت موسی علیه السلام عزیمت فرمود سامری بخود مت بار
علیه السلام آمده کفت امیر بر آنها عاریت کرد رست بنی اسرائیل مانده و بخرند و بفروشند و تصرف
دران بر ایشان حرامست زیرا که در اندازه مال غنایم حلال بود بر مومنان هارون فرمود تا تمام آنرا
جمع کردند و سامری آنرا بکداخته و در قالب ریخت و شخصی بهات کوساله نهاد بود بر هیچ حیوان
زرکری ماهر بوده همه را بکداخته و در قالب ریخت و شخصی بهات کوساله نهاد بود بر هیچ حیوان
کاو آواز آن بود بر آمد جسد آواز کاو آورده اند که سامری وقت غرق شدن فرعون جبرئیل علیه السلام دیده
بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسپ قبضه خاک کرفته با خود مبالغت همان کی شکل کوساله زرین
آمده قدری از آن خاک در دهن سخت خدا بنی آن کوساله را زنده کردانید فخرا و در آمد و بعد از
عجل الله مقوله صفرا بیاد کرد جز آواز کوساله بکوش عجل بنی اسرائیل سجده بر رفتا و ند الم یروا
آیا ندیدند ندا الذین انه لا یکلمهم آنکه کوساله با ایشان سخن نکوید و امر و نهی نکند و لا یهدیهم
سبیلا و نه نماید ایشان را راه آنکه بجا میرسند اتخذوه ذکر کرده اند و بجهت آنکه کاو ظالمین
بود و بدان ایشان سخن کاو که در وضع عبادت کردند و غیر موضع مفرق در لطایف قشیری رحمه الله مذکور است
که چون در سیاحت معنی مصرع خود را بر بسته و میان امتی که عبادت صانع خود کنند بیت آنرا که تو ساختی

سازد کارت را سازنده نیست ۱۱ در دعا باد وَلَمَّا سُقِطَ و چون پشیمان شدند بر آنچه
دیدند وَرَأَوْا أَنَّهُمْ و دیدند ایشان که ایشان اند یعنی بافرو شدند بجهل و بر کسی که عبادت خود و آمرزش خواستند
در گوساله برگشت از ایشان بسوی حال و گفتند اگر ایشان خدا نبودند بجهل ایشان عبادت او وَرَأَوْا أَنَّهُمْ
قَدْ ضَلُّوا و بدیدند که ایشان گمراه شدند قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر نگیرد
ملک بر ما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه ما وَيَغْفِرْ لَنَا و آمرزد ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
بیشک که باشیم از زیان کاران و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ موسی و چون بازگشت موسی
علیه السلام از طور بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشم گین أَسِفًا اندوهناک یا جزع کننده
آورده اند که موسی علیه السلام در وقت رجعت از مرتبه خبر یافت مراجعت آنچه بسامری کرده بود و اعتبار کرده
بود در تکرار و اختلاف کسانی که با پدر و شما میان قوم آمده و از عادت غضب قال گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي
بد نیابت کردید بعد از من مِنْ بَعْدِي از پس مفارقت من أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و بشتاب
گرفتید بعبادت عجل أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود و صعب نگردید تا من بیایم و حکم خدا بشما رسانم وَأَلْقَى
الْأَلْوَاحَ و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی بر آن نوشته بود و آن هفت بود بر اثر حرکت
در بنا خارج آورده الواح را بیفکند اما زود دست نهاد چنانکه جبرئیل بیفکند و بعضی بر آنند که الواح
شکسته شد و شش سبع قسم چون بر آن مکتوب بود با آسمان بر بندند فقاصبا آن شما بود یک سبع که بهدی
در حق آن در پس موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم توبیخ را القا کرد وَأَخَذَ و بگرفت بِرَأْسِ أَخِيهِ
موسی علیه السلام سر برادر خود یعنی هارون علیه السلام يَجُرُّهُ إِلَيْهِ بطرف خود میکشید او را
بطریق معاتبه آزردن یا ماتت کسان موسی علیه السلام که مگر هارون در منع ایشان تقصیری نموده قَالَ
ابْنَ أُمَّ گفت هارون علیه السلام که ای مادر من اگر چه الف بر ابرار ساقط و بر هر دو بود اما بسبب ترقیق
قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد وگفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي بدرستی که قوم مرا بیچاره
دیدند و تنها یافتند مرا از بون کردند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه
من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ پس شاد مکردان بِيَ الْأَعْدَاءَ دشمنان را چنان که آزردی
ایشان حاصل شد از آن مقصود وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و بدار مرا با گروه ظالمین یعنی مرا عدو
گوساله پرستان مشمار قَالَ گفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من

جامع مرا بسبب حرکت که مرا در سر گرفت و مرا و برادر مرا و آنکه الواح را بیفکند وَلِأَخِي و بیامرز برادر مرا که بر آنچه
کرده باشد وَأَدْخِلْنَا و در آر ما را فِي رَحْمَتِكَ در رحمت خویش خود و نگذار در پناه عصمت و در دنیا
و در بهشت خود در آخرت وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو مهربانتر بخشایندگانی که بخشش مرا از تو بخشایش
تست و بخشایش همه از نظر بخشایش تو است نظم قوت ارباب انعام کردند اهل هر جا
از حرص دولت ۱۱ زر بهای جود تست ای مرد دان الذین بدرستیکه آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ
فرا گرفتند گوساله را سَيَنَالُهُمْ زود باشد که برسد ایشان را غَضَبٌ خشمی مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان
و این خشم همان بود که موسی علیه السلام کرد که بگیرید یکدیگر را وَذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشان را خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا که جزیه است یا جلا از دیار ایشان وَكَذَلِكَ و همچنانکه بر اساس آوردیم گوساله پرستان را
نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ گویان را و مبتدعان را وَالَّذِينَ و آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها
اگر کبایر و صغایر مانند کفر و دزدی ثُمَّ تَابُوا پس بازگشتند بسوی خدا مِنْ بَعْدِهَا از پس آن بدیها وَآمَنُوا و گرویدند
یعنی تصدیق کردند خدا را به یگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات خرمنه یک معنی آنوا آنکه
تصدیق کردند آنرا حق تعالی بکلمه لا اله الا الله إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ
هر آمه آمرزنده است مر کسانی را که توبه کنند رَحِيمٌ مهربان است بر ایشان بقبول توبه از الواح وَلَمَّا سَكَتَ و چون
خاموش شد و ساکت گشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی علیه السلام خشم و شدت غضب که بر احداث موسی علیه السلام
بود در آن خشم یکسو کرد و آرام یافت بجهت گردان احوال کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب از الواح
میکند بر آنچه در نقش خشم کرده بود برای مفعول بسبب آنکه مترتب نطق است و سکون آن بر نابه
سکوت القصه چون خشم موسی علیه السلام فرو نشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت یعنی الواح را که بیفکنده بود
وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى و در آنچه مکتوب بود در آن راه نمودن بود از گمراهی و بخشایش یعنی پاک شدن
از کفر بان لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ برای کسانیکه ایشان مرتعشند و از خدا خود را یَرْهَبُونَ ترسکار میکنند
بیخبر از عذاب یعنی نیز سند آورده اند در حضرت حق سبحانه خطاب سید موسی علیه السلام که چون از اخبار
بنی اسرائیل با خود بطور برفتی از عبادت عجل عذاب کرد موسی علیه السلام با قوم خود وقت و قبول کرد زنده
وَاخْتَارَ مُوسَى و برگزید موسی علیه السلام قَوْمَهُ از قوم خود سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد را لِمِيقَاتِنَا از برای
میعاد ما شبی که وعده داده بودیم فرمود الست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که چرا با موسی علیه السلام

سخن نکوه آنچه بر تو درست کلام موسی است تو تعالی فرمود که ای موسی تو در این زمرگان او را و نعوت ساخته خود
تا کلام ایشان شنود و در آن راه باشد یعنی آنچه ساخته بودند و چه بطریق رسند ابری آمده سان که تو ایشان
با یک شده موسی علیه السلام تیره و تار شد و در آنجه و اخبار بود بسجده در آمده اند و حق سبحانه سخن با موسی
در آمده و او و پیروی و عده بعد از موسی حق تعالی منافق است موسی بیرون آمد فرمود شدید کاری بر ردند
من گفت یکی از شنیدم اما محکم نیست ما نمی گفت که ایمان آوریم که حق را تشکل را بهم مقارن آخر سر ما بعضه
بود آمد و در او صفت موسی علیه السلام مضطر شده آغاز نیاز کرده چنانچه حق سبحانه خبر میدهد قَالَ
اَعْدَتَهُ موسی آن هنگام که برگرفت آنچه فرمان بیا اَرِجْهُ عصا که دیدند سوخته و قولات که ذاکرت الله
آواز همیشه ۱۲ از سوال آن بر مرند و گفته اند زیرا تا امان افتاده بنا به که مفاصل او و مال ایشان
با نقطع نزدیک رسیده بود موسی علیه السلام رسیده بود نزدیک است امان قطعات ایشان بهم
گردد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی اَهْلَكْتَهُمْ هلاک میکردی ایشان را
مِّنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن ما از قوم وَاِيَّايَ و هم اینرا هلاک میکردی در عالم اعطا آورده که ایشان را
هلاک میکردی عبادت عجل در افتاد قبطی اَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه کرده
بجز زان مِنَّا از قوم ما یعنی عبادت عجل یا جرات امر قوم در طلب رویت اِنْ هِيَ نیست آن کرد ما
از ایشان اِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و امتحان تو مرتد کار از بیخ الف را کلام خود شنوا عبدی تا طمع
رویت کرد اند و از کو سا آواز بدید آورد سی تا رو سی آورد رند در کنار فعلک الطاف کرد حق سبحانه
موسی علیه السلام را در مقام بسط بشارت ما بحال احال آن رسیده تا از رو در الایات بر عرات اقدام نمود در الایات
در مرتبه محبوبیت چنانچه در قوة المعلوم فرمود مِنَ الْمُسْتَانِفِينَ مناجات مرتع العبد
الا قوله سبحانی کمال مرتبه عشق دفعات و حضرت موسی قدس سره قبل الاحب الله عبدا فرموده که
کشتی طاقتان ترک نیست نظم گفت و گو بر عاشقان در رکاب ۱۲ هوشش عشقت ترک
ادب ۱۲ هر که گرد از جام حق بگرد نوش ۱۲ نی او را بیاند در دو عقل و هوش ۱۲ و هم از مقام بسط
این سخن موسی تَضِلُّ گمراه میکنی مَنْ تَشَاءُ بدان فتنه وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ و هر کرا میخواهی گمراه میشود وَتَهْدِي
وراه مینمائی هم بدان مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی که راه یابد اَنْتَ وَلِيُّنَا تو ولی یار ما و متولی کار ما
فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و رحمت کن بر ما وَاَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندگانی

وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا مقدار ما فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا در این سرای حَسَنَةً
نیکوئی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا زوری حلال وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکوئی در مآل که مغفرت
یا شفاعت یا سعادت رویت اِنَّا هُدْنَا ما بدر سنگ با بازگشتیم اِلَيْكَ بسوی تو قَالَ گفت خدای
عَذَابِي عذاب من آن است که آن کسی که اُصِيبُ به میرسانم او را مَنْ اَشَاءُ هر کرا میخواهم یعنی کفار
وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من آن که رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهر چیزی یعنی شامات در دنیا یعنی مومن و
کافر را بدادن جان فرستادن روزی و گفته اند رحمت مخاطب که حق تعالی بخاتم ارزانی داشته تا
بدان بیکدیگر مهربان در زند با رحمت توبه است که عالی العموم است رحمت بر همه گشوده است و هر را با نصاف
بدین رحمت نموده که تو بوالی الله سبحانه و تعالی و یک تحقیقان رحمت دوست یکی رحمت ارادیه که آن ارزانی مطلقه
و امتنانیه نگویند و آن رحمت است که همه چیز را فرا رسیده است چنانچه فرمود رحمة دست کشاده و متبعه
آن عطاء با خاص سوال سایل و وسیله حاجت محتاج با ثبوت استحقاق معطی که بوجهی از وجوه اما استعداد
ایه فی التقوی فَسَاَكْتُبُهَا ای بیاده ریاکان حق بخشیده و کوش ۱۲ نی زدرت بخشکر کرده عنان هوش ۱۲
در عهد ما متحقان یکی بدیم ۱۲ که برین جان و برین دانش زدیم ۱۲ ما نبودیم و لقا ما نبود ۱۲ لطف تو
فالقه ما نبود ۱۲ دوم رحمت وجوبیه که سعید تر خواهند آنهم از رحمت ارادیه فالیفرشه که استحقاق
بنده مر آن رحمت را هم فتحر رحمت امتنانیه دست که چنانچه قبل از سابقه خدمت در رابطه دعوت و استحقاق
وجود از زلال فرمود بعد از تحقیق وجود استعداد استقامه قابلیت استقامه دارد و رحمت وجوبیه
سعید از رحمت آن گویند که عقیده بشرع چنانچه قوال و افعال چنانچه فرمود لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
که ثابت ماند بر این رحمت لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ
و بدهند زکوة مفروضه وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزلها يُؤْمِنُونَ
میگروند چنانچه فرموده رحمت الله گوید که هو وی و نصاری که امتی ایشی رحمت نمودند گفته اند بآیات
ایمان آورند و زکوة مالی ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق سبحانه و تعالی امید الشاء
منقطع شد آن رحمت را بعد از رحمت تخصیص داد فرمود که متقیان و مومنان که رحمت بر ایشان منقطع نیست
الَّذِينَ آنانند که در سوی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ هر که میکند فرستاده را که صفت او است
النَّبِيَّ الْاُمِّيَّ پیغمبر نانویسنده و ناخوانده و صفت آن حضرت بدین صفت بنده بر آنکه

کل اعلا و باد جوده امیه بکل از معجزات او مشاهده نمودند یعنی بیت نکاح مرکب است و خطاب نبوت الیه تقوه
سلام مؤمن صدر مدرس شدند و در سر لقمان آمده بود که بر اصل شاگرد را امر کنند چنانچه مکرر اوامر القرآن گویند
که مرتبه اشتغال بهر شهر باید و بهانت و لوح اوامر الکتاب خوانند که اصل سر کرست است حضرت رسالت الله
وسلم را باصل خوب ساخته تا دانند که اصل مرکب موجود است و اول همه مکتوب اوست و نکته اولا اول اصل خلقت
الافلاک موجود است مرتبه است بیت فواصل موجود آمدی از نخست اول کل هر چه موجود است فی وقت الذی
آن مؤمن بکه بحیره و بکه میان اسم او را انکتوبا نوشته عند هم نزد یک ایشان فی التوراة در توراة
آنچنانکه میگویند احمد الصحوک القتال برکب البعیر و یلبس الشملة و تاج و الانجیل و در انجیل همچنانکه
بقول عیسی علیه السلام مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و القاطیطا جاء نا اخر یا مریم مبشرا بما بشر بشر
که بر داند یاتی بالمعروف نیکو کرکو خوبیت و ینهاهم و باز میدارد ایشان را عن المنکر از دیگر زشت
و نکوهیده اند معروف مکارم اخلاق است یا صدق جسیم بالصفات و منکر مساوی اخلاق یا قطع رحم یا عدم انصاف
و یحل لهم و حلال میکرداند بر ایشان الطیبات مطعومات پاکیزه را که اشیاء بیت حرام کرده بودند
چون بحیره و سایبه و حوام الا مستثنات محرمه بر یهود چون شحوم و یحرم و حرام میداند علیهم الخبائث
بر ایشان خبیث مستحبات بلید و جهنم مردار و خون و لحم خنزیر یا باتها سمنا و جه راجع بمردار و منوه و یضع و از ایشان
یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بار گران ایشان را یعنی سبک میکرداند بر امت خود او مشاق
شرع را و کویند مراد آن جزیا باشد در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الاغلال کرده بودند چون قطع عضو
که گناه از و صادر شود و قطع آنعضو از ارجاء که نجاست بدو رسد و مراد آن و الاغلال و دیگر سبک
میکند و بر میدارد از ایشان علماء بنی یا الذین آنکه بوقت موسی علیه السلام کانت علیهم بود بر ایشان
آن قبل آن بعد از وی در زمین و فصاحی میفرود بیت اصرار و غیبت و غیر آن فالذین آمنوا پس آنکسانیکه کرویده اند
به بدین امیه آنچه اسلام آورند عزروه و تعظیم کردند او را و نصروه و یاری دادند او را بر دشمنان و اتبعوا
و پیروی کردند النور الذی آن نور را که انزل معه فرو فرستاده اند با نبوت او و مراد قرآن است و ذکر قرآن
الفاظ مصدر دلالت بر بقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و باو اما نزول باو بود بخلاف الفاظ که بر رسول
فرو آمده و اگر از باز باسمان بر روند و نکته در آنکه قرآن اثر کیف بطاعت رو مشت که امور دین و دنیا
از و مضاف است و اولئک آن کرده که ایمان آورده اند و تعظیم و نصرت و متابعت کردند هم المفلحون
ایشانند رستکاران از عذاب و فایز رحمت و ثواب قل ای بکوای محمد بسبب عموم ناسها ایها الناس
ای مردمان انی رسول الله بدرستیکه من فرستاده خدایم الیکم جمیعا بهمه شما بسوی همه
بعضی چنانچه رسالت میکردند الذی له آن خدائیکه تحقیق ملک ملک السموات و الارض آسمانها و زمینها
و زمینها بدو و نصرف در آن لا اله هیچ معبودی سوی عبادت نیست الا هو مگر او یحیی زنده کرداند
و یمیت و میراند فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدای و صفات او شنوید و رسوله و بر رسول
فرستاده او النبی الامی پیغمبر امی را الذی یؤمن آن پیغمبر که میکرد بالله بوحدانیت و بکلماته
و بسخنان فرستاده او را و بها و اتبعوه و پیروی کنید او را پیغمبر را و فرمان برداری نمائید
لعلکم تهتدون تا باشد که راه راست یابید و من قوم موسی و از قوم موسی امة گروهی هستند
که ایشان یهدون راه نمایند خلق را بالحق بحقیقت یا بالحق ایشان آنچه و بها و در آنچه یعدلون
عدل میکنند در میان خلق کفته اند مراد از بنی اسرائیل است عبد الله سلام و اصحاب او بنی رضی الله عنهم
و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام و حضرت علیه وی یوشع علیه السلام اهرج و مرج در بنی
اسرائیل پدید آمدند و بکفر و قتل انبیاء و اتباع مشتغل نمود کردی از ایشان و نماز نماز را حضرت یکعام
در خواستند نامیان قوم ایشان بعد آنکه حق تعالی ایشان را در زمین پراکنده کرد و اندر ایشان بدان راه
آمده از ما و آرزو دیار جنیس بیرون آمدند و آنجا منازل ساکن شده اند و بعد بما الله علیه وسلم
شب معراج ایشان را دیده و سوره از قرآن بر ایشان خوانده و ایشان بوی ایمان آورده اند و حالا که
مسلمانان و اهل نماز میکذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بجا میآرند و امر آنچه در صفت ایشان است
پس حق جدا از اجابه قوم موسی علیه السلام اخبار میفرماید و قطعناهم و جدا کردیم بر قوم موسی علیه السلام
و کرداندیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا فرقه امتا جدا ایشان را تفریق ساختیم قوم را سبط و سبط و سبط و سبط
قلدر کوند الجمع امر او فرزند یعقوب امما کروه کروه بدل از اسباط یعنی فرمان امر ایشان را کرداندیم و بنی
یعنی هر سبطی امتی و اوحینا الی موسی و وحی کردیم بسوی موسی اذ استسقاه چون آن خواستند قومه قوم او
از وی حتی تا آنکه ضربت بزد بعصاه بزد بعصا زمان مرکز دان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنه بودند پس
فلکر در از موسی علیه السلام طلب آب نمود وحی کرد خدای بموسی علیه السلام آنکه بزن آن الحجر بعصاک
الحجر آنکه بزن بعصا خود آن سنگ را که جنبانیده بود و آن سنگ با تو تحمل در آمد و گفت مرا در کرد نزا

بکار آرم و تو بود باشی و حالا در تو بود آری پس موسی علیه السلام عصای خود بسنگ زد فانفجرت پس شکافته شد
وکان الحجر منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم کل اناس هر آدمی از بنی اسرائیل
مشربهم آشامیدنی خود را و آشامیدن غیر خود را و آشامیدن چارپا و ظللنا وسایه
ساختیم علیهم الغمام بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب آسان شوند وانزلنا و فرو فرستادیم علیهم
المن بر ایشان مانند زنجبین چیزی شیرین والسلوی و مرغ مشابه بسمانو گفتیم کلوا بخورید من طیبات
از پاکیزه‌ها آن چیزی که بعض عنایت فاز رقناکم روزی دادیم شما را و ذخیره نمیبید این خلاف کرده
از من سوی ذخیره و پناه اندوختن وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن ولکن کانوا
ولیکن بودند که از فرمانها انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند واذ قیل لهم و یاد کن هنگام
گفتند مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظلم کنعانیان ادخلوا هذه القریة در این دیه
یعنی اریحا یا ایلیا وکلوا و بخورید منها از میوها و حبوب آن حیث شئتم از هر جا که خواهید
وقولوا حطة و بگوئید در خواست ما حطة است یعنی وضع کن گناهان ما را وادخلوا الباب سجدا
و در آئید بدیه از دروازه آن دیه در حالی که سجده کنان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نغفر لکم تا بیامرزیم
شما را خطیئاتکم گناهان شما سنزید المحسنین زود بود که افزون کنیم جزای نیکوکاران را یعنی زیادتی
از ثواب در درجات فبدل الذین ظلموا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه ستم کردند جز قولا
از قولی امر ایشان را بقولا سخن ما مورد را بغیر الذی قیل لهم بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطة
گفتند حنطة فیها شعیر و اینرا زرد رسیدن بود فارسلنا پس فرستادیم ما علیهم بر غیر دیگران رجزا
عذابی من السماء از آسمان که صیحه بود یا طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنچه بودند که ستم کردند
یعنی لفظی را در غیر موضع آن وضع نمودند واذ استسقی موسی و هر گاه طلب آب کرد موسی لقومه
از برای قوم خود فقلنا اضرب بعصاک الحجر پس گفتیم بزن بعصای خود سنگ را
فانفجرت پس شکافته شد منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط
قد علم کل اناس هر آدمی از بنی اسرائیل مشربهم آشامیدنی خود را و آشامیدن غیر خود را و آشامیدن چارپا
کلوا واشربوا بخورید و بیاشامید من رزق الله از روزی خدا و لا تعثوا و مفسدی مکنید فی الارض در زمین
مفسدین تباهکاران

بود نه مرا بود و اذ قلتم و در روز شنبه بود که قرآن ترک صید ماهی کرده بود و اذ قلتم چون گفتید
بنی اسرائیل یا موسی لن نصبر هرگز صبر نکنیم علی طعام واحد بر یک طعام یعنی من و هارون
فادع لنا پس بخوان برای ما ربک ربا خود را یخرج لنا تا بیرون آرد برای ما مما تنبت الارض از آنچه
میروید زمین من بقلها از سبزیها وقثائها و خیارها و کرسنها و خیارها و کرسنها
وفومها و گندم و سیر و عدس و بصلها و پیازها قال آن موسی گفت موسی اتستبدلون آیا بدل میکنید
الذی هو ادنی آنچه که فرومایه‌تر است بالذی هو خیر آنچه که بهتر است اهبطوا فرود آئید مصرا
شهری فان لکم پس بدرستی که شما را ما سألتم آنچه خواستید و ضربت و زده شد علیهم بر ایشان
الذلة والمسکنة خواری و درویشی و باءوا و گشتند بغضب من الله بخشمی از خدا ذلک بسبب
آنکه کانوا یکفرون بآیات الله بودند که کافر میشدند بآیتهای خدا و یقتلون النبیین و میکشتند پیغمبران را
بغیر الحق بغیر حق ذلک بسبب آنکه عصوا و نافرمانی کردند و کانوا یعتدون و بودند که از حد
میگذشتند

بریشان حیثما بیشتر ایشان یوم السبت روز شنبه بایشان یعنی روزیکه از ماهی منع بودند آنگاه ماهی
ماهیان می آمدند شرعا ظاهر شده بر روی آب سر بالا در آن شنبه ویوم لا یسبتون و روزیکه بشنبه عمل نکردند
یعنی بتعظیم آن روز مامور بودند چون روز یکشنبه و یوم لا یسبتون روز یکشنبه بودند بایشان ماهیان نمی آمدند
بود از حضرت عزت مر ایشان را که چون روز شنبه در آید ماهی بسیار ظاهر شود بر روی آب تا بجائی که زیاده
چون شنبه بگذرد پنهان شوند کذلک نبلوهم همچنان بیازمائیم ایشان را بسبب معاصی
از ماندگان کنیم بما کانوا بآنچه بودند که از حد حلال بفسقون بیرون میرفتند از دایره فرمان چون ایشان
روز شنبه در آبگیرها ماهی بسیار میدیدند و صبر کردن مشکل بود و صبر کردن و نخوردن مزد داده میشد و میکشتند و میانداختند
چهل روز یکی سنگ چنین روز در جاها بنا کردند و آن روز را گرفت که حوض ماهیان خشک و از دیگر جاها
بران بر میدمند و در روز شنبه که زمان حضور ماهیان بود ایشان را بران جهتها بر میدمند و دو ابها در پیش نصب کرده
تا ماهیان بآنجا میآمدند و روز یکشنبه میگرفتند چند نوبت از هر یک قدر از عذاب ظاهر شد و بر شاخ
سر تعظیم ثبت گذشتند و ابها آنچه بر سر کرده شدند قومی با ایشان از قبایل خود و گروه بر ایشان از غیر ایشان
و جمعی با ایشان میکردند و نهی کردند ایشان فرقه ناجیه را تا بر ایشان میگفتند چرا نصیحت میدهید و اذ قالت
و هر گاه گفت فرقة منهم گروهی از ایشان لم تعظون چرا پند میدهید قوما گروهی را که
الله مهلکهم خدای هلاک کننده ایشان بدینها
بجا فرمایند و ترک عظیم بعذابا شدیدا عذابی سخت در آخرت که آتش
در دخت قالوا گفتند فرقه ناجیه معذرة بآنکه پند دادن ما عذر است از ما تا حق تعالی
بنا بدان ما از آن معذرت ربکم بسوی پروردگار خود ولعلهم و شاید که پرهیزند از مخالفت
ایشان را بند میدهیم تا عذر از ما بخواهند ولعلهم یتقون و تا باشد که پرهیزند
از مخالفت فلما نسوا پس هنگامی که فراموش کردند ما ذکروا بآنچه بند داده شدند
بدان یعنی موعظه فعل کردند انجینا الذین ما بنجات دادیم آنانرا که ینهون نهی میکردند عن السوء از بدی
و اخذنا الذین ظلموا و هر گرفتیم آنانرا که ستم کردند بعذاب بئیس بعذابی سخت
بما کانوا بآنچه بودند که از حد فاسقون خارج شدند از راه فرمان ایزد تعالی و در فرقه سوم فرقه اعتدا

کرنجات یافت بالاک شدند و توقف در اعراف بیان آن آب پس العذاب القوم خبر بد فکلا عتوا پس ایشان
گردن بکشیدند عن ما نهوا عنه از آن چیزی که کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قلنا لهم گفتیم ایشان
مر اعراف را کونوا قردة خاسئین بوزینگان دور شده بکاری در دست بکاری در ماهیداری رحمت آورده اید تا ماهیان
بعد از آنکه بیند بدیدن ایشان نا امید شده مسخ شده میان جانها خود ایشان و تواد کنند
در روی بجوی خود نشانده راه آمد شد ساکنان ایشان در بستند روز سه از محل خود بیرون آمدند کسی از محله
فاعلان بیرون نیامده بود در تفحص افتادند بدر ایا شتند بوزینه شده هر بوزینه که ایشان خود کرده کردان ایشان
در روی در هامه ایشان بیمالیدند و فاسه روز زنده ماندند و روز چهارم مردند واذ تأذن و یاد کن ای محمد
چون آگاه داد ربک آفرید کار تو باسوگند خورد لیبعثن علیهم که بر انگیزد بر یهود الی یوم القیامة
تا روز رستخیز من یسومهم کسی که بچشاند سوء العذاب عذاب سخت جزیه و اهانت و غیر آن گفته
بحث بر بالی بقول ایشان اسلام کرد بعد از آن ملوک پارس ایشان را بحسر سپرده و بیرون کرد تا آنکه
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد و حکم فرمود بمخالفت ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند
و این حکم تا قیامت باقی است ان ربک بدرستی که پروردگار تو لسریع العقاب زود عقوبت است
کافران را وانه لغفور رحیم و بدرستی او آمرزگار است هر که توبه کند و طلب مغفرت نماید و هر آن
کو بعد از توبه بگناه نگردد وقطعناهم و پراکنده کردیم ایشان را فی الارض در زمین امما
جماعتها هم و ایشان گروه گروه در آن هم و بیاشند منهم الصالحون بعضی از ایشان نیکوکارند که
بدین موسی علیه السلام ایمان شده و تغییر حال ایشان راه خیانت یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ما ایمان
آورده اند یا آنها که در نسب صریح بآن حضرت رسیده اند ومنهم و از ایشان اند دون ذلک
فرود از حال نیکوکاران و بسیار و بیاز بودیم ایشان را بالحسنات بنیکیها چون حضرت رسول خدا
و صحت والسیئات و بدیها چون کشتن و فقر و مصائب لعلهم یرجعون شاید که باز گردند
بحق و از معصیت و طاعت کرانید ایشان را و بعض شکر مبالغه بطرز و مستغنا ظاهر کردند و فلخلف
ان الخلف قرن و جماعت ایشان را و در مخت صبر مبالغه کرد آغاز نا سزا کرده گفتند بسه الله مثلوه پس جانشین
ایشان آمدند عیار بیرون نیامدند میت خوش بود که محنت حرمت آبدیدن نا سزا خود بر کرد و روز ما خلفا
خلف من بعدهم پس از ایشان در آمدند صالحان خلفت و پس آمدند کان ورثوا الکتاب و میراث کردند

توریت آنچه بیاموختند علم از آن بدزدیت یأخذون و فرا میگیرند عرض هذا الادنی این متاع
فرود تر دنیا را اختیار نمایند حضرت رسالت پناه از حرص تمام سوگند میکرد که رحم میکرد و میگویند
و یقولون و میگویند سیغفر لنا زود باشد که ما را بیامرزد و اعمال ایشان آن نبود که آن زود بیامرزد
و اگر ایشان را بیامرزد و اعمال ایشان آن نبود که آن زود بیامرزد و اگر ایشان را بیامرزد
عرض مثله خواسته اند متاع ایشان مثل آنچه خواسته میگیرند یأخذوه و اگر آنکه بیاید بدست ایشان
مغفرت دارند و مراد اصرار بر معصیت است الم یؤخذ علیهم آیا گرفته نشده است ایشان
بمیثاق الکتاب عهد نکرده در توریت ان لا یقولوا آنکه نگویند علی الله بر خدا الا الحق مگر سخن
راست ایشان دروغ نگفته در آنکه غفران خود را در نسب زود باشد و بدیشان مسخ و خوف مسلم شد
تا نزدیک توریت یا ایشان ودرسوا ما فیه و خوانده اند آنچه در آن است و ایشان بدیدند والدار الآخرة
در سرای دیگر خیر عقبی است خیر بهتر است للذین یتقون مر آنانرا که بپرهیزند از استحلال
محارم و دروغ بدرستی آفلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و خطاب خطاب بخلف است یعنی در نیابید که نعمت
بهتر است از مال دنیا والذین و آنانکه یمسکون بالکتاب نگاه میدارند کتاب الله را بجنگ ایشان نه بترک مراد موسی
یا بکتاب اند و کتاب توریت و قرآن واقاموا الصلوة و بپا داشتند نماز را تخصیص صلوة با مکان کتاب
شمشان و اقامت جمیع عبادات چه ان قوانند مورد کنار ستون در سرت و اقامت دیر موقوف بر اقامت
نظم خانه دین چون بر جو عبادت بر ستون نماز گردید انا بیشک ما ستون جمیع عبادت خانه دین حق
بیاموزد انا بدرستی که لا نضیع ضایع نگذاریم اجر المصلحین مزد کاران را صلاح آورندگان کردار خود را بلکه
بتمام بدیشان می سازیم و اگر بسجود و نماز خود جهت نگوییم و بر داشتیم الجبل کوه طور را
فوقهم بر بزرگ ایشان کانه ظلة گویی که کوه سایه بانست بر سر ایشان وظنوا گمان کردند واقع بهم بافتاده
بر ایشان که حکم توریت قبول نکند بر جنگ زاده بود خذوا گفتیم گیرید ما آتیناکم آنچه داده ایم شما را
از احکام بقوة بجد تمام واذکروا و یاد کنید هر چه در آن است لعلکم
تتقون شاید که پرهیزگار گردید و از حلال حرام بیاد کنید واذ اخذ و یاد کن آنچه صالحه بود بعد از
پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان ذریتهم فرزندان ایشان واشهدهم و گواه گرداند ایشان را علی انفسهم
بر نفسهای ایشان الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری شهدنا گواهی دادیم

الست بربكم قالوا بلى اعتراف آوردیم تو پروردگار مائی فرمود که گواه باشید تا روز قیامت که ما بر ایمان
یعنی از اصلاب بنی آدم بیرون آوردیم تا اقرار کردند و گفتند بلی و بعضی از اهل معلوم که بعد از بیرون آوردن از اصلاب بنی آدم
آنچه عالم الغیب الله در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلعم فرمود که خدا تعالی ذکر کرد
میثاق ذریت آدم و همان آن آدم است نزدیک عرفات و آن را نعمان میگویند و بعضی از اهل نعمان خوانند
و در اثبات این مدعا که اخذ میثاق در دنیا بوده و آنرا بدین بیت در دو آیه و بعد از خروج آدم علیه السلام بوده
و نعمت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آنند که اخذ میثاق بعد از خلق آدم علیه السلام و قبل از دخول جنت
و در تفسیر کبیر آمده است و معنی آیت هزار سال قبل از هبوط آدم از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچگان
و حیات عقلی و نطق در ایشان بیافرید و در بوجیت خود بر ایشان عرض کرد و ایشان اقرار نمودند و گفتند شهدنا
گواهی دادیم ما بر اقرار خود و نکته آنچه بعضی ذریت علی گفت حق سبحانه تا ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شهدنا
و فرمود که بنی آدم که حق سبحانه از خود و از مشرکان خبر میدهد که ما را بر اقرار ذریت گواه گرفتیم آن تقولوا
یوم القیامة تا مگوئید روز قیامت انا کنا بدرستی که ما بودیم عن هذا از این اقرار غافلین
بیخبران او تقولوا یا آنکه بگویید انما اشرک بجز این نیست که شرک آورد آباؤنا پدران ما
من قبل پیش از ما و کنا ذریة و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان افتدا بایشان کردیم
افتهلکنا آیا هلاک میکنی و معذب میداری ما را بما فعل المبطلون با آنچه کردند اهل باطل از پدران ما
یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را حجت آورند پس بسازند این سخن را بنفسه زیرا که اخذ میثاق
بتوحید الهی بر همه بنی آدم ذریت واقع شده بر تقلید دیگری و بر شرک عذر نشود و اهل دین از این آیه حجت آنا
بجز این هر که حجت تقلید را مقلد سازد و الا هوشمندان و بیدار دلان آنرا جواب آن مقالات حجت بیت
الست ازل همان ثنای بگوش ٭ تا دور فالوا بلی در خروش ٭ و نقلست مذکورست که علی بن ابی طالب
قدس سره مسکوک بر روی پیاله آب آشامیدن خود نام کوکبی بود شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری
فرمود که در سر من سخن تقدیر صوفیان را در دل بود و هنوز خرقه نیافته صوفیه در میان ذریت نظم روز ازل
الصوفیه شان ٭ کی دوالد در بازار ذوالفقار ٭ انکار حق نیست غافل نگفتن ٭ بی مستغنی حال بس ٭
از شیخ منصور قدس سره منقولست که فرمود اندر حقایق سر آن چگونه جواب بس مرحبا طرب
بغایت نازک است بیت تو در میانه هیچ نه مرحبه هست ٭ تا ما خود انکار گو بدیم خود بی کنند ٭ و گذر یک

بچنان که کرد بر موسی میثاق العقول الآیات تفصیل میکنم و بعد ایمان زبان نهاد قدرت خود را تا مدبر
است در آن و لعلهم یرجعون شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق و اتل و بخوان اخبر یا صلعم
علیهم بر قوم خود یا بر یهود نبأ الذی خبر آنکس که آتیناه دادیم او را آیاتنا علوم تا بیانها یعنی
کتب منزله و آنکس امیة ابن ابی الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالع مینمود و معلوم کرده در آن
زمان سوال مبعوث خواهد شد و اعتقاد آن که رسول او باشد بعد از حضرت رسالت مبعوث شد اما بنی از وی حسد
بوی کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال الله فانسلخ پس بیرون آمد منها از آن آیات
بود مطلع گردید و خاطر جمع ما نماز بیرون آمد فاتبعه الشیطان پس در پی بود شیطان بدان او را در پیروی خود
فکان پس گشت آن از الغاوین از گمراهان و گفته اند که این سخن ابو عامر راهب است که
همین سوره علیه السلام او را فاسق لقب داد و او سازنده مسجد مضرار است و صفت مبعوث بعد از کتب الهی
دیده بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده و بدین کافر گشته و بدین کافر شد و آنچه آنست که این
بعضی از ناقلان جهال از کعبانی جهال که بحجه ابراهیم علیه السلام خوانده بود و اسم اعظم میدانست و حیله
موسی علیه السلام با ملک غرق اسرائیل خارج جهان شده و بجایی رجوع بهلکم کرد که مستجاب الدعوات بود
و التماس کرد که بر موسی علیه السلام دعوا او را کند و آنچه با خواص از خود فرقه کشت در ورقه
از قوم قبول کرده بر موسی علیه السلام نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از او دیر دو ایمان بادی نماند
و لو شئنا و اگر میخواستیم ما لرفعناه هر آینه برمیداشتیم او را بها بسبب آیات صفت بالکلیه
مشتبه بود بر اسم اعظم اعراب علیه و در عبارت سیر و زمانی ابرار و مساکن اجابت و لکنه و لیکن او بود
و ذات صفت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی بحضیض ذلت و اتبع و پیروی کرد هوئه آرزوی
خود را بنفسه شده و اشباع نفس زمین فمثله پس صفت او در سخت کمثل الکلب مانند صفت سگ در بی خر
احوال او ان تحمل اگر حمل کنی علیه بر وی و رانی او را یلهث زبان از دهن بیرون افکنده او
یترکه یا اگر رها کنی او را نیز یلهث همان زبان از دهن بیرون افکنده یعنی آن سگ را ماندن
رسک را ماندن او بکلب در هیچ حال صفت خود را ترک نکند بلهم سگ صفت تیره حال است حال
دنائت و خساست خود نگذاشت او در خواب نمیدهند که اسرار آنها را و قادر بکس منزه نشد و در سیر آمده
لشکر موسی علیه السلام بود که بر ایشان فقیر کنم و راز کدیه که بر ایشان بسیار بود بسبب آمدن زیرا بود باز آمد و زیر زاده باز گردد

در گذشته بر هم تلک و شیخ الاسلام فرمود که تا باد نقد بر ایشان در آید بوجه بعوض نماید اگر از خاک نقصان زنی
نیارند بوام و اگر ملک باز یاد میکرد ندند و اگر از نماز عصر او فوت شد بلوم ابراز ندادند باسلک خمس سال
و بعد نظم ابر آید از صومعه در دیر گبران آنکه ما دین را کشی از شکنه سر حلقه مردان کنی ما همچو مرا
در کار تو حلقه زنی بر سر کی رسد ما ز فرمان و حلقه نوبتی جلک خواهی آن کنی ذلک ایشان شرک که گفته شد مثل
القوم الذین کذبوا آن گروه که از روی جحود و استکبار کذبوا آیاتنا بآیات ما و دروغ شمردند آنها را که قرآن است و الله
کلامست مکانه فاقصص القصص پس بخوان ای محمد بر ایشان این خبر را که گفته اند مراد از مبعوث ندگان که بسبب آیات قرآن
کرده ند و در کتمان ما نعت حضرت رسالت پس مفرمایند که قصه بلعم باعور بر ایشان بخوان که اصلاح او از نبات
ما منا سبتی دارد یا تنکیت ایشان مر آیات ما را لعلهم یتفکرون تا شاید ایشان تفکر نمایند و فکر کنند ایشان
بآن فاکنی که بند پذیر شوند ساء مثلا الذین القوم بد مثلی است مثل کرده الذین یکذبون آیاتنا آنانکه تکذیب کردند
آیات ما را بعد از علم ایشان بحق و قصه حق بر ایشان و انفسهم و بر نفس خود کانوا یظلمون بوده است
کردن تقدیم مفعول از ملت بر آن کنند و بال ظلم ایشان جز بر ایشان نرسد من یهد الله هر که راه نماید خدای
بطریق فضل خود فهو المهتدی پس او راه یافته است و من یضلل و هر که گمراه سازد بحکم عدل خود فاولئک
پس آنگروه گمراهان هم الخاسرون ایشان اند زیانکاران از در هر دو سرای و لقد ذرأنا و بدرستی که بیافریدیم
لجهنم برای دوزخ کثیرا بسیاری من الجن والانس از دیوان و آدمیان لهم قلوب ایشان را قلوب است
صالحه و در علم قدیم امر ایشان در کفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لا یفقهون بآن مر ایشان را دلهاست
که طلب الفقه بآن نمایند چه حقیقت در نیابند بآن برای که متوجه شناخت حق نگردانند و آن آیات اند
نگار نگار و عقل بصیرت نصیب بعقل و دانایی باک نسازند و مر ایشان را ولهم اعین چشمهاست که بصیرت
لا یبصرون بها بدان چیزها که بآن بینند بآن بینند بسبب که نظر اعتبار در مخلوقات بکار برند و لهم آذان و مر ایشان را گوشهاست
که بسمع روی لا یسمعون بها سمعی حق نیوشند بآن نرا که بسمع هوش آیات و موعظه قرآن را استماع نمیکنند
اولئک آن گروه در نکوهش مانند چارپایان اند بسبب نفعی دارند مقصود بلذات فاضمار نمایند کالانعام
مانند چارپایان اند که سمت ایشان از خوردن و خواب و علف نعم باشد و ایشان را آواز نمی شنوند
بل هم اضل بلکه گمراه تر اند از انعام زیرا که انعام را تکلیف نیست اگر در قاض شرع عذار نمند بجهالت امر
نیز منقطع نیستند اولئک آن گروه که یاد کرده شدند هم الغافلون ایشان اند غافلان در وقت عقلت خود کاین

وظاهر احسان در باطن خذلان بت کعبه گفت آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم بکوه صفا بر آمد بملک
کرده قریش را از عذاب سبز نمایند بگاه تمنا و بدگفت آیا این بار خدا دیده شده که صورت فرا بر می کنند
آیة آمد اَفَلَمْ یَنْظُرُوا آیا نگرند نگرنده بر آسمان اند یا اندیشه نمودند در بین که مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ ثبت سر ایشان
بعضه محمد صلی الله علیه وسلم مِنَ السَّمَآءِ از هیچ نوع ایشان بر آسمان حالت که او را قبال اظهار عوده
محمد ایشان صخره اند بعد از آنکه دعوة حق تعالی تمسکها را که مجرد دعوة بخواهند اِنْ نَّشَاْ نَخْسِفْ
کنده از عذاب بُهْلَی بعد او موعد اهم کردن او اَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ آیا نظر کردند بدین سند لا اِلٰهَ اِلَّا
مُلْکُ السَّمٰوٰتِ در ملکوت عظیم آسمانها وَالْاَرْضِ و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سماء سحاب و نیش
قرد ملکوت زمین بحر است و جبال و شجر وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ و منکر نیستند در آنچه آفریده خدا مِنْ شَیْءٍ از هیچ
چیزی تا بدان نظر کنان اقدرت صانع و جمال صورت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وَاَنْ عَسٰٓی و دیگر نظر
نکردند در آن که شاید اَنْ یَّکُوْنَ اَجَلُهُمْ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ تحقیق نزدیک رسیده اَجَلُهُمْ
فنای ایشان یعنی بعد النظر نمکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد بیش از وقوع فوت و حصول
موت عمر اقوام تا بنده که موجب نجاح دو جهان و در سلطنت جاودانی باشد فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ بَعْدَهٗ یُؤْمِنُوْنَ
تنگ ۱۱ دایا طان سنا ندا جنگ ۱۱ بر مرکب خویش نزدیکی ۱۱ مرواه رای دره دین ۱۱
فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ یَّجْلِسُ یکدام سخن بعد از قرآن یُؤْمِنُوْنَ ایمان خواهند آورد ایشان مشرکان اگر قرآن
نگرند که اجماع حقایق بنزد دنیا و عجمی بیاسی صورت و بیضه است مَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ هر که را خدا گمراه کند
و بقرآن نگرود فَلَا هَادِیَ لَهٗ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَیَذَرُهُمْ و میگذارند
خدا بیضه گمراه را فِیْ طُغْیَانِهِمْ در گمراهی ایشان تا همواره یَعْمَهُوْنَ سرگردان و متردد و متحیر گردند
بیت نگرد مردت سای نوفیق فریق ۱۱ مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند ۱۱ گرد بی از نوفیق
واضح آنست که یهود گفته اند بمحمد خبر ده ما را از وقوع قیامت اگر بتقریب که ما میدانند که خواهد بود و ایشر
سوال اصحاب بود زیرا که میدانست که چون خدا گفتن نگرد ندانند آیة آمده که یَسْئَلُوْنَکَ میپرسند ترا عَنِ
السَّاعَةِ از ساعت بیضه قیامت عَنْ اَیَّانَ مُرْسٰهَا از جهت کلام الطلاق الفهم الزمان اطلاق انیم بر قیامت
جهة آنست که ساعت بساعت قایم شود یا مثل مستقیم در دیگر ساعتیه وقوع یابد یا روز بروز ایشان را از آن
نزدیک میشود یا ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال سکنند اَیَّانَ مُرْسٰهَا کی است بپا کردن و بدید آمدن او قُلْ

قُلْ بگوای محمد اِنَّمَا عِلْمُهَا جز نیست مر آنرا عِنْدَ رَبِّیْ نزدیک پروردگار من لَا یُجَلِّیْهَا
وحی رسل اطلاع بدان نداده لِوَقْتِهَا آنگاه که امر قیامت را بوقتها اِلَّا هُوَ و دوست او اَثْقَلَتْ گرانست
گردانیدن فَلَتْ بر شدید علم قیامت بارگان عظیم است وَالْاَرْضِ و آسمانها و زمین
بیضه دانستن قیامت بر ایشان گرانند یکو و تعلیمی نزدیک آنرا جهة هوایت و کوبا که ملک در اخفاء و اسرار
لَا تَاْتِیْکُمْ نیاید بناگاه اِلَّا بَغْتَةً مگر بگمان یَسْئَلُوْنَکَ میپرسند از تو گویا آنرا بدانی تو
کَاَنَّکَ گویا تو عَنْهَا از وقت بدرستی عَنْهَا سوال انسان حالا که تو گویا عنها از آن سوال چه موقتی مرحق
کسی نیند اند قُلْ بگو یکباره از روی تاکید و مبالغه اِنَّمَا عِلْمُهَا جز نیست که علم قیامت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدا
وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که آنرا بیرون نیست در مورد بسط آورده که باید که نکته
که امر خود را خبر نکند بر آنکه از آن بیشتر بگمان میشود نادر از زمانه بیشتر بخوبی و در کرکه بفرد بنی زمان
سوره کی آیة آمده قُلْ لَّآ اَمْلِکُ بگو نیست مرا نفع خود نَفْعًا جز منفعتی وَّلَا ضَرًّا و نه ضرر عظیم
اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خدا خواهد و در آن تعلیم بدهد وَلَوْ کُنْتُ و اگر میبودم که تعلیم عِلْمَ الْغَیْبِ
دانستن غیب لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ آنرا طلب بسیار کردمی مِنَ الْخَیْرِ از مال منفعت و نفع و غنیمت وَمَا مَسَّنِیَ السُّوْٓءُ
و نرسیدی بمن هیچ از فقر و مرض و رنج و مصیبت اِنْ اَنَا نیستم من اِلَّا نَذِیْرٌ مگر ترساننده و منکر ان معاندان
وَّبَشِیْرٌ و مژده دهنده لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ برای گروهی که بگروند بمن و با آنچه بایشان است هُوَ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ
خدا آنست که بیافرید شما را مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ از یک نفس که آدم است وَّجَعَلَ مِنْهَا و پیدا کرد از جهت وی بیضه از صلع او
اضلاع وی زَوْجَهَا صفت و دار که خواست امیر آفریدن حیوه آنچه لِیَسْکُنَ تا آرام گیرد آدم علیه السلام
اِلَیْهَا بوی و الفت پذیرد با آن فَلَمَّا تَغَشّٰهَا پس آنگاه که پوشید آدم و حوا را بیضه خلوت کرد با
حَمَلَتْ بار گرفت حوا حَمْلًا خَفِیْفًا بار سبک که آن نطفه آدم بود بر حم او در آمده فَمَرَّتْ بِهٖ پس بگذشت
بآن بار بیضه بیامد و بیرفت فَلَمَّآ اَثْقَلَتْ پس آنگاه که گران شد حوا بآن بار که در شکم او بود بیضه
فرزند بزرگ شد و حوا گران بار گشت دَّعَوَا اللّٰهَ بخواندند آدم و حوا خدا را رَبَّهُمَا
پروردگار ایشان را لَئِنْ اٰتَیْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که نه عاهه باشد در صورت لَّنَکُوْنَنَّ
هر آینه باشیم مِنَ الشّٰکِرِیْنَ از سپاسداران مر ترا بر آن نعمت بجود و قوله آنست که چون حوا حامله شد
ابلیس بصورت مجهول بحوا نظر کرد و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید که بطبیعت

یا بیست یا شش یا هفت یا سه از کفار بمردن خواهد آمد جواب گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت شاید که از دهن باز کوش
باز سوراخ بینی باشد زمانها گذشته و بردن آرند حوا خبر رسید صورت ماجرا بآدم و در حال آمد و آدم خبر
او شاد گشت و ابلیس دیگر باره حوا را بصورت دیگر بر انشان ظاهر کرده و نسب اولاد انشان پرسید جواب
گفت گفت عم محمد بن عبد الله من اسلام آورده ام و مستجاب الدعوات از حق خواهم که بجهت شما مثل انشان
راست ملفت کرداند و خروج او بآب یا باشد یا نه شرط آنکه او را عبد الحارث نام کنی زنام ابلیس در میان ملایکه
حارث بود حوا این خبر بآدم قبول کرد فلما آتاهما پس آنگاه که عطا کرد حق تعالی بآن انشان صالحا فرزندی
صالح الجسم و نیت جعلا له کردانیدند برای حق تعالی شرکاء انبازان فیما آتاهما در آنچه داده بود انشان
عبادت پستیی بدل کردند عبد الله و عبد الحارث و بعضی بر آنند که در آن وقت که داد حق تعالی آدم و حوا را فرزندی
شایسته انشان را در عبادت و خضوع شریک حق ساختند و بعضی بر آنکه حق تعالی عطا کرد ایشان را اولاد آدم ساختند
شریکان مر خدا را فیما آتاهما در آنچه داد اولاد آدم و حوا را صالح بجهت خلاف و نافرمانی بجهاد و بدان رفتند که
دامن بیت از جهاد و حضرت عبد الله و عبد الحارث بسکه اولاد زوجه اولاد جنس ایشان بود و قریشیه کرامت نمود
و دران خشم بر دو شرط کردند که اگر خدا آنان را فرزندی ساخته دهد بشکرانه و سپاس قیام نمایند
حق سبحانه آنان را چهار فرزند داد و در تسمیه آنان شریک بعبد کردند مر خدا را و عبد الحارث و عبد العزی و عبد قصی
و عبد الدار نام کردند فتعالی الله عن ما یشرکون پس برکت حق تعالی و پاک خدای از آنچه بر او انباز میکردند
قصی و اولاد او بر قول اصح شیر شرکان بنات بلکه مشرکان را أیشرکون آیا انباز میکردند در عبادت
حق ما لا یخلق شیئا آن چیز را که مر فرشته چیز را قدرت ندارد بر خلق اشیا و هم یخلقون و حال آنکه آن
انبازان که میکردند ایشان را آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود و لا یستطیعون و نتوانند آن انبازان
لهم مر پرستندگان خود نصرا یاری دادن و بر دفع مضرت ایشان یا فرا بار سیدن و دفع مضرت
و لا أنفسهم و نفسهای خود را ینصرون یاری میدهند در دنیا که ایشان را میکشند یا بالای و اذا
آورده میسازند و ان تدعوهم و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را إلى الهدى بسوی راه سلام لا یتبعوکم
بر روی نیکی شما سواء علیکم یکسانست بر شما أدعوتموهم آنکه بخوانید ایشان را و دعوه کنید بسوی
حق أم أنتم صامتون یا آنکه شما خاموش باشید این آیه تمامت نبوی از کفر و جهاد و جهال و منافقان
که از قبول دعوت حق محروم شدند إن الذین تدعون بدرستیکه آنانکه شما میپرستید ای مشرکان
من دون الله بجز خدای و انبازان را که نام نهاده اند عبادا بندگانند مثلکم
شما نیز ایشان بر مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق اند فادعوهم پس بخوانید ایشان را و جنبید
بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شما را إن کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در آنکه
ایشان اند چه آن حق است که دعا را بدانند و ندارد بر سنده عذر در اجابت کند الهم ارجل آیا مر ایشان
تا زانها یا مگر مر حاجات خود یمشون بها برود بدان ها که چنانچه شما میروید أم لهم أیدی یا ایشان را دستهاست
که بر دارند بها یبطشون بها از آنکه بدان چنانچه شما میگیرید أم لهم أعین یا ایشان را دیدهاست
بینند بدان چنانچه شما می بینید أم لهم آذان یا ایشان را گوشهاست که میشنوند بها یسمعون بها بشنوند
بدان چنانچه شما میشنوید و خود را غایل کرده ایشان را بی رودت کیرا در آن چشم بینا و گوش شنوا نیست
و شما را پس شاید ایشان را فاعلیه مرد غایت جعلت ایشان را مفعول بر سنده آیات در آیات
چهار گفتار و ایشان بعد از آن آنچه بر ایشان تخویف کردند حضرت رسول صلعم با آنکه خود گفت ضد ایشان را
نکوش مکن مبادا که آنچه در پنج بند سر حق تعالی فرمود که قل ادعوا بگوی ای محمد که بخوانید شرکاءکم انبازان خود را
که پرستیده اند و با هم باشید در عداوت من ثم کیدون پس مکر کنید بدان عذاب که قوت نمیدهد
در اصل کاره بمن فلا تنظرون پس بر اجلت مهلت نمیدهید و نکنید و آنچه خواهید که من و انقم بحفظ و حمایت
آلهی از صدمه دشمنان اندیشیم بیت اگر مردی همانم خصم کردند ترسم چنانکه غم تو باشد ان ولی الله
بدرستیکه یار من و متولی کار من الله الذی آن آلهی که نزل الکتاب فرو فرستاد قرآن را که میخواند بندگان
حق هو یتولی الصالحین او تخم دارد که دوست دارد و نازد بندگان شایسته را و الذین تدعون
و آنانرا که شما بخوانید و بپرستید من دونه بدون حق اند لا یستطیعون نمیتوانند نصرکم
یاری دادن شما را و لا أنفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون یاری کنند بوقت قصد کردن حطم ایشان فان
تدعوهم و اگر بخوانید ای مومنان کافران را إلى الهدى بدین راست لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول ترینهم
و می بینی ای محمد و ایشان را که بدیدهای ظاهر ینظرون الیک می نگرند بسوی تو و هم و حال آنکه ایشان
لا یبصرون نمی بینند بصر بصیرت و بحقیقت تو نیستند پس گرمی بینند سلطان محمود و حاکم
از شیخ ابو الحسن خافقا پرسید که سر مرسخن هیبت که سلطان العارفین فرمودند که هر که باز بیند را
دیدن آتش دوزخ بمردی حرام است و حضرت رسالت این سخن نگفت و اورا کفار و یهود و منافقان دیدند

حضرت شیخ فرمود که منزه بودن از اعلی است ظاهر بکن صفوت آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در زمان ایشان
جمعی که بوده باشند در وقت باز بر تر جمعی که بحال او بعثت شده باشند بت بر آنکه بعدل و تقوی
حشو دیگر باید که از جنسی که من دارم حمالوی ایشان غیر خود الصفوا این آیه جامع مکارم اخلاق است
میفرماید که ذکر این آسانی در کار مردان مجتهد از ایشان کار بکیشان شد پس بایشان صفات غفور و رحیم
مرکز بکاران در کند و با فراخی خصال اموال خیار از آنچه بر ایشان حمل باشد صدقه دادن آنچه بر میدهند بر دل
آب قبول از وجوب زکوة بوده باشد و امر و نهی میکرد او را بالمعروف نیکوئی در افعال اقوال و گفته اند در فضیلت
کار از افعال شرع نهی کند و اعرض و روی بگردان عن الجاهلین از تعلق سفیهان و منتزعان
بالایمان ابو عمرو بغدادی قدس سره فرموده که نقص جاهلان مرتبه علمای است و خداوند از رب باشکال از و
کسی و در کشف آورده که حضرت رسالت جعفر از قول اشرفیه اخر بر عبد الله السلام رسید که حقیقت این حکمت
جعفر فرمود که بر درد کار بر دو سکو که بر هوند کی باکی از تو بر دو مطاوعه آنکه ترا محروم سازد و عفو کن از کسی
بر تو ستم کند و نفس الامر اصول مکارم اخلاق عین است که حکیم سنائی فرماید بیت بگرد نعمت دیده بدوز
قنه ۱۱ و آنکه از تو بریده بود پیوند و اما ینزغنک و هر گاه که بر انگیزاند و از نهای بر و زنا صورت خطاب
با آن حضرت علیه السلام مراد امتند و هر یک از امت را میگوید که چیزی از نهای بر انگیزاند و از من الشیطان
از جنت دیو نزغ بمعنی وسوسه و آن در حالت غضب است اند بود یا اگر از شیطان تو بود وسوسه است
فاستعذ بالله پس پناه بخواه آن وسوسه را بدرستی که او بسیار شنوا است بسمع شنوا است آنکه بزبان گوینده
علیم و داند است آنکه در دل آید ان الذین اتقوا بتحقیق آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی و باز رسیدند
از حق اذا مسهم چون برسد بایشان طائف وسوسه من الشیطان از دیو تذکروا بیدار کشتند
با ذکر خدا و از دو عید او مراد اند فاذا هم مبصرون پس ایشان بینا کان باشند راه حق و صواب
بدان بنای وسوسه شیطان از خود دفع کنند و طریق حق گرفتند و اخوانهم و برادران کفار که شیطان اند
یمدونهم میکشند کانا از نهی الغی در گمراهی و عقوبت را در جهنم ایشان ثم لا یقصرون
پس باز نمی ایستند از اغوای ایشان در دوزخ از ایشان کوتاه نمیکنند و اذا لم تاتهم چون نیاری تو کافران
بآیة آیتی از آن مقارن طلب ایشان قالوا گویند لولا چرا بر هم نیاوردی و بر نگزیدی آیه آن
از پیش خود در جهان آورده که اهل که بر سبیل تعنت آیتهای از آیات میطلبیدند چون در نزول آیه تاخیر

واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانکه دیگر نزول نیامد آیه مانند قل بگو
ای محمد صلی الله علیه وسلم انما اتبع همی بر نیست که من پیروی میکنم بآنچه یوحی الی آن خبر را که وحی شود
بمن من ربی از پروردگار من و من بر ما فرستنده و رساننده قرآن نیستم هذا این قرآن بصائر بینائی و بیدلی مجتهدان
که جهان حق دین و ثواب بدانند شود در تنبیه بکم فرود آمده از پروردگار شما و هدی و راه نمایندگی رحمة
و رحمت بخشاینده بر مؤمنان لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند بخدا و رسول وی در کتاب
مقبول آورده که چون از انصار رغبت بسوی صلی الله علیه وسلم نماز میکنند در هر جهان حضرت بخواندند و نیز بخواند
آیه اذا قرئ القرآن چون خوانده شود قرآن در نماز فاستمعوا پس بشنوید قرآن را و انصتوا و خاموش
باشید و با امام تلاوت کند لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید ظاهر و باطن لفظ مقتضی وجوب استماع
قرآنست بر هر کار خوانند اما عامه علما بر آنند که در اثنای صلوة سحب و گفته مراد انصات بر آنست که امام
در روز جمعه و خطبه مشغول باشد پس بر آنچه از قرآن واذکر ربک یاد کن پروردگار خود را فی نفسک
در دل خود تضرعا بزاری و خیفة و ترسکاری با جهد از خضاف و ترسکاری آنچه عمل و دون الجهر من
القول و بگو آن را خواندنی فرو تر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بالغدو در بامداد و الآصال
و شبگاه بامداد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل اوقات شبانه روزست و لا تکن و مباش
خطاب با حضرت پیغمبر است و مراد امتند یعنی مباشید من الغافلین از مردم بیخبران از ذکر حق آورده اند
که کافران که تعظیم میکردند اصنام را و سجده مر خدا را و تقرب نمیکنند انتهی لما نامزد از آنها از خدا هم تعوذ حق سبحانه و تعالی
که مرا مگر که از آن از جمعی من سرکشی میکنند ان الذین بدرستی که آنانکه از بارگاه اعلی سنند عند ربک نزدیک
پروردگار تو یعنی قربان بارگاه عزت لا یستکبرون گردن کشی نمیکنند عن عبادته از پرستش او و یسبحونه
و تنزیه میکنند او را از آنچه لایق آن حضرت نباشد و له و مر او را خاص یسجدون سجده میکنند
شرکا آن تنزیه مؤمنان لهذا بعد از تلاوت بیکرتبه سجده می باید که در دو چهار ده موضع سجده قرآن و فضل
در دو موضع یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد سجده است و بمذهب امام اعظم نیست دو سجده کرده
صاحب مذهب امام اعظم سجده ندارد است و بمذهب امام شافعی قرآن دو سجده و نزد امام اعظم سجده تلاوت برخوانده و بر شنونده
در خواندن و غیر نماز واجب است در حال ذکر فوت شود و فضل لازم است و بمذهب ایمه سنت است و بعد از فوت فضل
و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آنچه سجده را سجده تلاوت گفته اند فرمود که صاحب دایره که در هیچ واقع نشده

فیض خاص عطا کرد و ما حقیقت این سجده در آخر باسم بجا ملکه اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد بر منصه ظهور چهره میگشاید و در مرغزار علی تسک یکثرت السجود از منظر شهود در آید و بمنزلهٔ سجود طاعت خاص اول آوریت بزمین بر مغارز اقدام خاص نظم رجعت قوت بکم بندگی ل تاج در سجدهٔ مرا لکن کی ل شود فرما کمگر بالا آوری ل سجدهٔ طاعت مرا تو کی از سجدهٔ ل سجدهٔ کنی ل هاکه از سر بنهوده قدم در راه آستانی حضرت شیخ الاسلام فرموده که سر که در سجود نیست سجود نیست لکن که در وی حرمت کنجه بر آستانه و نعم ما قال من ست شرف در وجود است شهود ل هر که زیر مرد و نار در عدم شد نه زوجود سورة الانفال بدیه روی خوش مفهم آیه بسم الله الرحمن الرحیم یسئلونک عن الانفال بر سر سند ذاهی خود از حکم غنیمت آنکار که بر ایشان ملال آید یا نه در وسیط آورده که بدایی در روغنا خلاف کردند جوانان صحابه که عاصب کردند غنیمت از آن ما است و پیران گفته اند که ما تیر مدد کار و معاون ما بودند ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار و اعیاد احترار غنیمت داشته اند بالاخر از حضرت رسالت استفسار نمودند جواب آمد که قل الانفال لله و رسول مرا ایشان و رسول در زمانه داد اگر با ما در نخست کند بر هر که خواهد فاتقوا الله و بترسید از خدا و مخالفت و مخاصمت منمائید و اصلحوا و بصلاح آرید ذات بینکم آنچه در میان شماست بمهر و ما بایکدیگر عادة مهر مهار رضی الله عنه فرمود که این آیه در باب ما و اهل بدر نزول آمد در شیخ مختلف میکردیم و اخلاق ما از رفت اعتدال خارج شده بود حق تعالی حکم آنرا بر رسول علیه السلام تفویض کرد و او میان ما قسمت کرد و فرمود کرطاعتها خود را بصلاح آورید و اطیعوا الله و رسوله فرمانبرداری کنید خدا را و رسول را در باب غنایم ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مومنان چه ایمان مقتضی و تقویت طاعت است انما المؤمنون جز این نیست که مومنان کامل الذین آنانند که اذا ذکر الله جدا کرده شود حدا ترسد دلهای ایشان و وجلت ترسند قلوبهم و دلهای ایشان رغبت جلال و تعظیم عظمت او را و بازاء فقصیر اعمال خود در جب اوامر و انفعال و اذا تلیت علیهم و چون خوانده شود بر ایشان آیاته آیتهای او یعنی قرآن زادتهم ایمانا زیادت کرداند آن آیتها ایمان ایشان را یعنی هر گاه که آیتی نازل شود ایمان خواهند ایمان ایشان بیان آیت انتظام پذیرد یا ایمان ایشان بانتهاء منزله یا تصدیق ایشان و یقین ایشان بر مخالفت رحمانی سلی مذکور است بر که تلاوت قرآن یقین در باطن ایشان طاهر گردد و زیادت طاعت بر ظاهر ایشان موجود گردد و در مجمع المقابلی فرموده که ایمان حقیقی فوریست که بقدر سعت بر زنده دل در دنیا بسبب حق قرآن با رباب قلوب حیات بدهد روز زنده دل ایشان برکت از آن کناره نگرد در دنیا ایمان بیشتر

در دنیا قدیس در نور جمال مستغرق گردند و علی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کی که در تحت سلوات نباشد نور ایشان محو منطفی و مقهور شد اما بر دنیا مار بوی نمانده بلکه حق غیرش دیده شهود او در دنیا آیه نظم هر کرا در دم بحر مستغرق شود ل فارغ از ساحل و از درق درق شود ل غرقهٔ دریا بحر زر باید ل غیر دریا مت بر دی باید ل آنکه بین الذین و این مومنان کامل ایمان آنانند که اذا تلیت علیهم یقیمون الصلوة بجا آرند نماز را بشرط ادب آن و مما رزقناهم و از آنچه بخشیدیم ایشان را ینفقون نفقه میکنند اولئک آنگروه که اهل قلب از بدی و نوکلت یقین با اعمال جوارح که صلی و زکوة است جمع کردند هم المؤمنون ایشان اند مومنان حقا یا بیان درست درات و اثر عباس رضی الله عنه فرموده که هر که منافق باشد فهو مومن حقا لهم مر ایشان مر مومنان راست درجات عند ربهم نزد آفریدگار ایشان که رکات و منزلت یا درجات عزت مغفرة و آمرزیدنی از تقصیرات ایشان ورزق کریم و روزی بزرگ که صلاح یابند آن که اکتساب خلایق از خوف حساب امام تفسیر رحمه الله فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق بلا شهود رزاقی باز ندارد نظم تو روزی من بر روزی آن ل آن سبب بکذر منیت این عیان ل از خست بر سر هر خر و بشر ل غیرت اسباب ضایطی بسر ل اصل هنر در چلی کاب ل فرع بیند دیده چون احول بود ل آورده آند که کاروان قریش با جمع بسیار از شام باز گشته بودند و ابو سفیان با جمعی از صنادید بدر که آن قافله نمیود جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت صلی الله علیه و سلم را تا عدل کاروان قریش خبر داد و آن حضرت صورت حال با مومنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و انبوه که رجال مایک شدند تا بگه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند ابو سفیان خبر یافت ضمضم غفاری را بجهة استمداد قریش از مکه فرستاد و خود با کاروان اندر راه ریزی بمکه نهاد و ابو جهل با جمعی از رسیدن ضمضم غفاری باب یاری از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت رسالت در وادی از قرآن بود که جبرئیل بیامد و از تامل لشکر کفار خبر داد و در مدارک آورده آنحضرت صحابه را فرمود که خبر رفت که العیر اعرب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوست دارید یا مقاتل کافران بعضی گفته اند صاحب رایت آماده تسلیم کاروان بدر رفتند مناسب دیدند حضرت سید الانام از بدر بحر متغیر شد و کبار صحابه و المهاجر و الانصار حضرت را مشورت کردند و آن حضرت

گر کو با بکل تن کاه بکشیم و افشان و داد و جهاد در طلب جانب شده و امید حرف در فرمان
بیاید و بلبلهٔ مناید و بر تن قیاس از آن جهان حضرت فرموده بود بلکه تخلف نکرد بلب حق سبحانه تعالی
ضرور صلاله علیه و سلم سفر با مکه کرد اما حق تعالی بر منع بدر بکفار خواهد بود کما اخرجک ربک
چنانکه کرد ترا بیرون آورد پروردگار تو من بیتک از خانهٔ تو که مدینه است بالحق براستی و صواب
و ان فریقا من المؤمنین و بدرستی که گروهی از مؤمنان لکارهون از کراهیت دارند کاران هر آینه کارند بر قتال
بدر و آنکه کراهت بود از رخصت سفر و بدر که نه کراهیت امر بطریق مخالفت یجادلونک جدال میکنند
با تو فی الحق در اختیار حق چهاد آب جدال آن نفعه که ما سر کاروان بیرون آمده اند نه بقصد حرب و نیست
و ساخته کار از نصیبه یتبین بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که جهاد آب یا تو آمد یا علم
قوم بدر دشمنان ظفر خواهند یافت و با وجود این مرتد کانما یساقون کویا رانده میشوند الی الموت
بسوی مرگ و هم ینظرون و دو بکار آن ایشان میکنند در اسباب و علامات مرگ و آن صبر بیچه قتال عدو
دیده و آثار حرب و استعداد ایشان بوده چه تمامی لشکر اسلام سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد و هشت شتر
و دو اسب و شش زره و هشتاد شمشیر و اذ یعدکم الله و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای
احدی الطائفتین یکی از دو گروه با کاروان یا لشکر کفار آن تمنون که آن مرغزارست و تودون
و شما دوست میدارید ان غیر ذات الشوکة آنکه غیر نه شوکت و حلی بیچه کاروان تکون لکم
باشد شما را چه شتر اسبه در کاروان و چهل بار بیشتر و این لشکر کفار آن صد و پنجاه مرد بدین
شما آسان تر نه نخواهد بود و یرید الله و میخواهد خدا آن یحق الحق آنکه ثابت کند دین اسلام را بقدرت و بهدایت حق
بکلماته در باب محاربه ذات الشوکة فرستاده با وعده تا فتح ظفر که بمؤمنان داده بکلمات ازلی
کردن قتال امیر المؤمنین بر لوح محفوظ نوشته و یقطع و ببرد و برکند دابر الکافرین بنیاد کافران را
و دستها سازد مجاهدان را لیحق الحق تا ظاهر کند دین اسلام را بقدرت ایشان یا بقدرت زهد و عقبه خود را
و یبطل الباطل و زایل کند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را ولو کره المجرمون و اگرچه نخواهند
و کاره باشند آنکاران ولو کره المشرکون و دیاد که قرار کرد زیاد میخواستند رنگم از بر دردگار
و بسبب انشا و اغاثت المستغیثین رب اغفر لی و گفتند مؤمنان دعا کرد که خداوندا اگر ایشان کروه مؤمنان
بلاک کنی دیگر که خاشد که نزا پرستد فاستجاب لکم پس اجابت کرد خدای شما انی ممدکم بانکه من مدد

شما بالف من الملائکة مردیف پیاپی بلکه مکرر از بعد مستکان مردفین پیاپی بلکه مکرر از بعد کان مراد از این لف
آنها نشد که مقدمه لشکر بالا بودند بار جود اعدای ایشان و در تفسیر لطیفه اجماع بر عدم اثبات کسد که بجز
این هزار رشته در دو بدر قتال کردند و از تفسیر و حسه که در سورهٔ آل عمران مذکور شده بیرون بود
و در مجالی میکوید که نقلی بود بعدد از ملائکه تا پنج هزار شتر شده بلی ان تصبروا و تتقوا و میدهد خدای اسبهای
و یاتوکم من فورهم اگر مکر از مردم کاه مرشار بنفره و یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین
و ترسی قوی و نوشته اند شما را در شود و ما جعله الله و نیست نفرة و ظفر ایشان الا بشری و مژده الله
و نیست مدد ملائکه بر ایشان الا لتطمئن قلوبکم بدرستی که تا بآب دل و مدد ملائکه و نصرت
و ما النصر الا من عند الله و نیست نصرت و ظفر ایشان الا من عند الله مگر از نزد خدای تعالی
العزیز الحکیم راست کار و دشمنان مقهور و ذلک مالغاس و دیاد کند آنکه تنزیل کرد بر سر شما خواب سبک را
صحابه را در آن وقت که در دشت القتال فرو رفتن خواسته بودند و غنیمت بود و رحمة منه و رحمت از داد آنچه آنکه مؤمنان
در سکنان بود که زنده به نقدم در خاک فرو میرفت و آب نیز فرا نشستن حق سبحانه خواب بر ایشان راحت
امنة برای امنی منه حاصل از نزدیک و در آن خواب اگر صحابه محتلم شدند و علی الصباح مشرکان
آغاز و سوسه کرد که شما نماز میکنید و بعضی محدثیه و برخی جنب و آنچه از بعد و پاشان نماز و ترک
فرو میرود و کاوان در زمین نشیخ اند و آب قادر و سما میکوید باد و سنان علیم و خبیر و میان
ماست بسر میکوید باشیخ مجاهد در زمان محتلمان فرستاد زمود ماء لیطهرکم و فرود فرستاد تا پاک کند
بر شما بهٔ الشیطان از بیرون بالا از اطراف آسمان و آنچه آبی ویذهب عنکم و تا پاک کند از شما رجز
و جنابت و ویربط علی قلوبکم و دیر دارد از شما جبر الشیطان و وسوسه شیطان را که سکف نفرة جنابت با
جمع نخشوند آمده و اند که باران چنان بارید که روز هار روان شدند پس صحابه که اصل کرد و در وضو
ساختند و چهار پایان عبور از آب اندر و بیمار میان ایشان کار بود بر نمی نشست و وسوسه ایشان
و لیربط و تا آنها مرد و بندد علی قلوبکم بر دلهای ایشان امید و آسایش حضرت باشد و یثبت
در آن آنکه ثابت کرده اند و الاقدام بدان باران قدمها شما را بنشیند چنانچه باران بر زمین یک بیرون
اشجار و اسب فرو نگاه مرسان سنجی شد و در زمین شیخ که شتر کار بود و لای عظیم پدید آمد و کفر و اذ یوحی
ثبات بود در سورهٔ قتال الی ربک وحی باد کن ای محمد خبر شوی کرد ربک بر دردگار تو الی الملائکة که بسوی ملائکه
که با بلاد مومنان آمده بود و مدد و حضور و حی آن بود که انی معکم بدرستی که من با شما ام در مدد و اعانت

یا مامور خدا بود و شما را از فرمودن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار سازید یعنی و الوارید مومنان را
بنا بر مبادیان یا محمد یا کافران واقع آنست که بشارت چون دهد مدارک آورده که فرشتگان مصورت
آدمیان در حق صفت مومنان بر فرشته و مسکنه بشارت با کرد شما غالب شوید و خدای با شما است و مرا
باشید و بشنوید انشاء الله تعالی و نقره در شما پس بعضی از ایشان باشد که ای فرشتگان اشاره قوله
کسی سَأُلْقِي زود باشد که بیندازم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه حق را پوشیده اند الرُّعْبَ
ترس و بیم فَاضْرِبُوا پس بزنید ای ملایکه کافران را فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر گردنهای ایشان یعنی بر بیخ بازوی
ایشان امام واحدی رحمه الله از ابن عباس نقل میکند چون بدر بود ملایکه را مامور شدند که در ضرب
نصب کردند و حق میباید حق تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان اضْرِبُوا مِنْهُمْ بزنید از ایشان یعنی بر سر
كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان خود را و گفته اند مراد تمام دست و پاست ذَٰلِكَ این ضرب اصابع بر ایشان بِأَنَّهُمْ
بسبب آنکه ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدا را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَمَنْ يُشَاقِقِ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که مخالفت کند خدا و رسول او فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدا شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت است محالفان در دنیا بگرفتاری در بعضی جواب ذَٰلِكُمْ این عقوبت کافران فَذُوقُوهُ
پس بچشید در آخرت وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستیکه مر کافران را عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکه دیده اید و تا اینجا إِذَا لَقِيتُمُ چون بیند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافرند زَحْفًا انبوه
در حرب هوت برای حرب فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مگردانید پشت بایشان یعنی بشمشیر بدید
روز حرب مکنید از مکر در آن آنکه بکشید مومن را زنده که از فرار بهارت شما بسوی کسی بفتح و بایه ر
الا آن یحرف الله عنوی شد چنانچه عقوبت نکرد در دو مَنْ يُوَلِّهِمْ و هر که بگرداند ایشان را يَوْمَئِذٍ
در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر در حرب با تحریری جولان را یا بسوی گروه فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ
یعنی خود را بجان نماید که بمیرد و خصم را بازگشت پس بدرستیکه بازگشت او مُتَحَيِّزًا
بانبوه جوی یا بسوی فِئَةٍ بسوی گروه از مسلمانان یعنی از همه بمیرد رود و با برگشتن و هر که بعد از این بزند و چه
پشت بدهد کند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستیکه باز گردد بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدا وَمَأْوَاهُ
و جای او در دوزخ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشت است دوزخ آورده اند که چون آتش حرب
مشتعل شد کفار بجای رحمه الله علیه و سلم در عریش آنانرا کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی

خدایا وعده که در باب من فرموده بوعده رسان جبرئیل در آمد و گفت بگو خاک بر دیده ایشان
آن حضرت آن خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر سر لشکر کفار افکند حق تعالی
در هزیمت آن کافران مشرکان مبحث با یکدیگر مشغول شدند تا آنکه ضرب کردند و مومنان کار زار را تمام
همان دم که اسیر و بدیه گرفتند شدند و مفاد و دیگر اسیر گرفتند پس از آن عامل بدر غافل گردند پس مسکن
من فقاه کنند و آن بیکسان اسیر گرفتند آیه آنکه فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید و شما را نبود حق
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدا بکشت ایشان را بنصرت شما را نصرت داد در ایشان مسلط کرد انبیا وَمَا رَمَيْتَ
و نیندازی ای محمد چون انداختی خاک را إِذْ رَمَيْتَ و نیکه بیندازی و انکه در آن وقت بیندازی در
جشن نمازنگ زدند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ و لیکن بیندازد خدا آنرا یعنی بحکم تقدیر رسانید اضافه فعل بسته
را بآن است که در بحق اقدر بی خلق صاحب بلاغت نموده که حق سبحانه نموده صحابه را بفعل افعال
تعالی ایشان اثبات آن و مَا رَمَيْتَ و لیکن قَتَلْتُمْ با جبر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
در رمضان بقا باقد بود بیکی و فعل از وی کو بارت و نسبت داده فعل بسوی کرا از حضرت رسالت
کرده در حق رسالت الله رمی نا افاده معنی تفصیل و مختصر مع قبول الرسول محمد صلعم بالله تعالی و تقدیر
بکمال آورده که حضرت رسالت علیه السلام بیرون در رسید بحکم سوره و بصره دیده پس از آن بیت و آیت
بحق حکم باشد بحق بیت و آیه کلام در مرتبه نفی آیات در مخالفات الاش بدت روایح الفاظ
صاحبه مذکورست که بنا بر کمال حال مصطفی صلی الله علیه و سلم استغراق او در حالت فنا و فرمی ترا
از محمد نبیا و اولیا بود و چون حضرت رسول علیه السلام مستغرق مقام فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام
خود نسبت فعلی از وی و فعل کرده هر چند ثنا نه فعلی وی بود حیث وقال ما رمیت از مومنان
شتنی خاک بروی دشمنان تو نیند اختیار حیث وما رمیت و ما از آن جنس فعلی از او و لکن الله رمی صاحب
و فرمود و قتل الله در حالت اسی و ادر حالت او کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفوی و ملکی بنظر
فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محالفات او در حوادث و میان آنکه
فعل بنده را بخود اضافت فرماید و وی بجا نه قدیم و بنده را آفات و حوادث نظم ماریت
از رمیت کفت حق کار حق بکمال دارد سبق لا کر ترا نیم تیر آن بسلاح آب ما کمال تیر انداختن
ضلالت تا نافه مغلوب این سرکش نیاف لا کر تو خواهی که نظر باید شتافت لا والا بنوی موسوی

چنان مغبون نشود که حقیقت ثمارست در مقام آرزو می بوده و نیز سبحان و جواهر التسبیح بعضی این
ست تحریر یافته و لیبلونکم لیختبرکم کرد حق آنچه کرده اند در این اطاعت کردانند و قاعطاء وعده بر موعود مرحمه
از نزدیک خود بلوکم حسنا عطاء نیکو که آن نصرت و غنیمت و دور جهاد حق سبحانه تکوست از ما بر
صالحان و بعضی اعمال که بلا حسن است که ایشان از نفوس ایشان و عدا کردانند و عدا از فضا هو بیت حق شما غالب
سازد و امام تشریع و تحریر انند کو بد بلا حسن است که بتلا مشاهده کند میبیند از دیدن بلا نظم هود نیست که
این در قوانین ثبت ۱۵ زیرا خواهش مباش عزم ۱۵ که از دست زود بهتر شکر او از دست زود بهتر
زهر هم ان الله سمیع علیم بدرستی که خدا بشنوا است استغاثه و دعا شمارا علیم و اماتت بر نیات شما لا حرج
دعا را اجابت فرمود ذلکم این کار که وجه بدو ان الله موهن مکر و فریب کافران ست
و باطل ساز نده ست کید الکافرین مکر و حیله کافران از انها آورده اند که کافران در وقت عزم و از مکه بجهاد
عزم منعقد شده گفت بدانا بار سی بقوم و هر دار بر نصرة وده انند زود تر از راه یافته دست و نیز در
فاضل ترین دعوت مرور روز جنگ ابو جهل بایمان دعا کرد اللهم احب الفتیین الیک بسیر سبحانه
خطاب کند با مشرکان بر سبیل تحکم و میفرماید ان تستفتحوا اگر طلب نصرة و فتح کردید فقد جاءکم الفتح
بتحقیق آمد بشما فتوح یعنی فتح آن روز بهمین دوست است و ان تنتهوا و اگر باز ایستادی کافران بسبب ما نهاده در
جنگ بدر از کفر معاداوت رسول علیه السلام فهو خیر لکم پس آن بهتر شما را فان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه
و عقوبت انفاذ نعد نعد و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نعد باز گردیم بنصرة ایشان ولن تغنی
تغنی و دفع نکند عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا هیچ چیز از بلا ولو کثرت و اگر چه بسیار باشند
آن جماعت و ان الله مع و بدرستی که خدا مع المؤمنین با مومنان است بنصرة و معونت یا ایها
الذین آمنوا ای آنکه بیان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدا را و رسوله و فرستاده او را
و لا تولوا و برنگردید و اعراض مکنید عنه از امر او و طاعت او و از جهاد و یا از فرمان خدای یا از کتاب او و انتم
از سر آنچه ملا ذکر امرت بطاعت مقصر و بهمراه مخالف او ذکر طاعت حق تعالی بدرستی که طاعت حق
در طاعت رسول است پس امر رسول امر حق است و انتم تسمعون و حال آنکه شما بشنوید که پس میکوید
کرد بیشتر بیست یا بشنوید بر واعظ و آنرا و لا تکونوا و مباشید کالذین مانند آنانکه قالوا گفتند
سمعنا شنودیم مراد منافقان که سمعنا بالکفر و ایمانا منافقان و هم و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمیشنوند

الذین یتربصون بکم فان کان لکم فتح من الله یعنی اگر شما خاطر یعنی مخصوص بدان بود
بلکه علاوه بر ظاهر ظاهر شد اگر فتنه و اگر فتوح اقتران علامت و ظهور بدیهی و بداهت در امر حق
و نصرت بکار بجهاد و غلبه ان الله و بدانید که خدای چون عقوبت کند سند بدیهی و عقاب
سخت عقوبت برسد که صرف علامت و صحت بغیر شود و ذکر کرد و بدانکه بدرستی مهاجران اذ انتم قلیل
میترسید بسبب آنکه شما اندک بودید مستضعفون بیچارگان فی الارض در زمین یکه پیش از هجرت
تخافون میترسید بدانکه تخطفکم الناس
آنکه بگیرند شما کفار قریش یا هم دانستید که اگر از مکه
بیرون آیند مشرکان عرب بر شما تاخت کنند فآویکم پس جای داد شما را خدای در مدینه و ایدکم
و تقویت کرد شما را بنصره بیاری و اذن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملایکه در بدر و رزقکم و روزی
داد شما را من الطیبات از غنایم پاکیزه که بر او حلال بود لعلکم تشکرون تا شما بدرستی سپاس گزارید
بدین منعم امام شیعه رحمه الله فرموده که بعضی صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم استخوان مصرع صلی الله علیه و آله شنیدند
در اثنای آن یکی شنیدند منافقان بدان اطلاع یافته خبر مشرکان میرسانند حق تعالی آیه فرستاد و یا ایها
الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اند لا تخونوا الله و الرسول خیانت مکنید با خدا و رسول و اوراد اظهار اسرار
و قوا آنکه بحضرت سالار انبیا صلی الله علیه و آله و سلم ابو لبابه رضی الله عنه بسفارت فرستاده بود و بیهود
در باب فرود آمدن از حصار مشاورت کردند و گفتند محمد صلی الله علیه و آله و سلم با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه
با گفتن اشارت بحلق کرد یعنی شما را خواهد کشت قال الله تعالی لا تخونوا خیانت کرده از حصار مسجد پیغمبر صلی الله
آمد و خود را بستون بست تا وقتیکه توبه او رفع قبول یافته و از تمرکز نمانند کشت و گفته اند خیانت مکنید با خدا و
و تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر و تخونوا امانتکم خیانت منمائید در امانتها که در میان یکدیگر
دارید و انتم تعلمون و شما میدانید که در وبال خیانت بسیار است یا بشما میدانید که مضطر انید
بر شما واجب است و اعلموا و بدانید که انما اموالکم و اولادکم آنکه امانتهای شما فتنة و اولاد و فرزندان شما
فتنه محنتی اند از حق که بدان شما را فرض باید که دوست مال و محبت اولاد شما را بر وی
در آنچه نماز و ادا حق قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه بهلکه رنج و ما مستعد
آن فتنه را زیاده بخواهیم بیت جوان و پیر که گوز بند مال و فرزند نه عاقلانه که طفلان ناخردمند
و ان الله و بدانید که خدا عنده عنده یکه نزد بدیکه است اجر عظیم مزد بزرگ پس طلب آن

سعی نمائید و جمع مال حرب و لهو نمائید ایها الذین آمنوا ای کسانیکه باور داشته اند کان ان تتقوا الله
اگر بترسید از خدا و تقوی را شعار خود سازید یجعل لکم سازد برای شما یعنی بدهد بشما فرقانا
فرقانی که بدان جدا شود میان حق و باطل یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی
میان شما و غیر شما که بدان بیان یا نجاتی از محنت دنیا و آخرت یا تجلی در التباسات یا ظهوری که بدان مشهور گردید
و دست شما بهر امری رسد و در بحر لطف آورده حق سبحانه مسبب قضیه را اضافه کننده بر شما با سرار جلال
خود یعنی یکی آن اقوال جمال خود تا فرق کنید میان صورت و قدم و نشناسید جوهر وجود و عدم از آن
حضرت شیخ رحمه الله بعلم و جهان معلوم شود که متقی آنست که حق سبحانه را وقایه خود گرفته باشد در ذات
و صفات و افعال قول الله تعالی حق نافله شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک شده
بیت کم شد چو ستاره اند در آفتاب ما چو بوی گل در اجزای گلاب ویکفر عنکم و بپوشاند
و درگذارد از شما سیئاتکم بدیهای شما را و یغفر لکم و بیامرزد و شما را والله ذو الفضل
العظیم خداوند فضل بزرگ است آورده اند که چون اجازت هجرت بصحابه عظام فرمود
بدینار زندان را و حرم ابو بکر و علی رضی الله عنهما که در حضرت سید عالم علیه الصلوة و السلام نماند قریش را از آن
حال مزور شدند هزار اندوه جمع گشتند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمد و از باب
بنمود صلی الله علیه و آله و سلم استشار نمود بنشست گفت او را در خانه بحبس باید ساخت در خانه محکم تا بمیرد از روزی
آب و نان باو باید داد تا بمیرد ابلیس این سخن نپسندید گفت اگر بار بدینه اسلام آورند و باران
وی بشهر رفته و تو با ثم پیر در شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را اعلام کردند
گفت او را زنجیر بر پای باید کرد و تا هم جای کرد تو و ابلیس گفت هر جا که بمیرد مردم فریفته در بیشند
بیمی بر او مبیج بود وقتی آمدند و با شما مقاتله میکنند ابو جهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش جوانی
از آن یک کس با طبیعه تا با فتاق او برنشستند و خنجرها در قبا بگیرند تا بر او زنند و با شما مرا یاری
نتوانند نمود و بالمرة بدیت بدیه راضی شوند ابلیس گفت رای ابت ابو جهل آن مرد فتنه که طلبید
و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام خبر آورد و آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم را فرش خود بخوابانید و از حجره بیرون فرمود و همه صنادید قریش در حجره بنشسته بود
تا آن حضرت بیرون آمد و بکشند و مشتی خاک داشت و فرمود و جعلنا من بین ایدیهم سدا

ودر تفسیر با فاضلتها هم نمود اجرون و مغرب خاک بر سر ایشان افشاندند و ایشان را بکوه و کمر شدند و حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم گذشت بخانه صدیق آمد و ابوبکر بتجارت رفته صفا دیده تا سحر گاه در گریه و انابت
و انتظار بحر کشید پدر شب عالم بیرون ایشان آمد و انوس کالف خاطر نشستند او ای بیرون آمده
و مشتی خاک سیه بر سر ایشان افشاند و متوجه بحر شد شما را بر مرکب دیدید که خاک سیه بر سر شما افشانید
و متوجه بحر شد ایشان را بر سر کردند و دیدند که خاک بر سر ایشان است پس بدر حجره آمدند و در بزدند
تا ابوبکر علی بار در شد دیدند که بر سر ایشان خاک سیه بر کویه سرا بجا خواهانیم خود بیرون بیا بعد بیرون بیا بعد بیرون نیامد
و حق سبحانه و تعالی بر خود ایشان وحی فرستاد بار خود بیرون بیا و ما دل آمرا که مکر و حیلتی
الذین کفروا تا آنکه دیدند فیثبتوک تا حبس کنند ترا او یقتلوک ای یجرحوک و با یک تیر بکشند
مختلف با بیرون کشند از مکه و یمکرون و ایشان بر مکان فیمکر الله و مکر ایشان را بر مکر ایشان
والله خیر الماکرین و مکر آمد مر خدا را بهتر کار است مر کار ایشان را و خیر الاثر که مکر ایشان را بد اثر و
ایشان را در هلاک کرد یا مکر کردن یکدیگر ایشان را زیانی نکند بیت هر که در راهی کسی چاهی کند خویش
آخر در آن چاه افکند آورده اند که نضر بن حارث لعنه الله تجارت بلاد پارس آمده بود قصه رستم و اسفندیار
بخرید و سمر ساخت و بمکه برد و گفت اینکه ای نه که آورده ام خیر من از آنها است محمد صلی الله علیه و سلم کرد با
خواند حق سبحانه و تعالی نضر خبر مرسد و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر نضر و جماعتی آیاتنا
آیتهای ما قالوا بر گفته میگویند قد سمعنا بدرستی که شنیدیم ما این کلام را لو نشاء لقلنا اگر خواهیم
مثل هذا مانند این را فی کلمه بسود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرمود عرب را فاتوا بسوره و ایشان عاجز شدند و عجز
از این دارم و بس حق سبحانه و تعالی بر اظهار معارضه و عناد بود که میگفت من مثل سر بگویم در بگرفت ان هذا
نیست این الا اساطیر الاولین مگر سطرها که پیشینیان نوشته اند و من تر از نیز القصص دارم بعد از اصحاب
این سخن حضرت نمود و کرد ای بر تو این کلام آدمیست و مثل من بلغه حضرت و مغایرت از محمد و عاکرده چنانچه
حق سبحانه خبر میدهد و اذا قالوا اللهم و یاد کن آنرا که گفت نضر و جماعتی از مشرکان اللهم ان کان هذا
اگر است این قرآن هو الحق راست و درست من عندک از نزد تو فامطر علینا پس بباران
حجارة من السماء سنگی از آسمان همانا که بر صحابه قبل ابراهیم او ائتنا یا بیاور ما را بعذاب الیم عذابی دردمند
و دردناک عرض انیزد ما اظهار یقین الخبیث ان طلب قرآن کان الله لیعذبهم نیست خدای که عذاب کند

ایشان را اگر چه بطلبند بدعا و استغفار کنند و انت فیهم و حالانکه تو در میان ایشان و صفت آلهی بر جاری
شده که مناسب نکرد اند قومی را بعذاب در میان ایشان باشد و خصوصا که تو نور رحمت آب و ما کان
الله معذبهم نیست خدای که عذاب کننده ایشان و هم یستغفرون و حالانکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان
ایشان مستغفران از مومنان یا بترک استغفار که و استغفار ایشان قرآن است از فرض علی الله و بهم
مستغفران که در زمین زیان بود بدین بود که بر ترک دیگر بلا نکرد و بعد از آنکه آنحضرت است و آنچه مانده است
استغفار است بر ترک استغفار رسالت ثبت نیست تا که ثبات بر کرد موجب محو زمان است بدین سبب
شود بلکه و سیعلم الذین کفروا ای الذین کفروا اعرفکم ظلم کفت حق کافر بر حق از من مطلب ما کان طلب
مرحق را باشد سبب له از آنچه از گناه از شنوی ما است استغفار بر باکی قوی و ما لهم و چیست ایشان را در چه
جانب آنست الا یعذبهم الله که عذاب کند ایشان را و هم یصدون و حالانکه ایشان باز میدارند مردم را
دو سنان را از المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و ان کانوا بر دو میکنند و ما کانوا و نیستند ایشان اولیاءه
اولیاء او سزاوار نیست مسجد حرام را الا المتقون مگر پرهیزکاران از شرک و لکن اکثرهم
و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که ولایت حق ایشانست و بر حق میدانند و عناد میکنند و ما کان
صلوتهم و نیست نماز ایشان عند البیت نزدیک خانه مکه الا مکاء مگر مرغ زدن و تصدیة
دست بردست کوفتن عادت بنی کفار ان بود که مردان و زنان بر سنه طواف میکردند و صفیر میزدند
دست بر هم میکوفتند و قوالست و نیک حضرت صلی الله علیه و سلم میکند در ایشان برای تغلظ انحضرت علیه السلام
و بر ایشان فرمود از صلوة نماز ماموره شده فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را که فرمان عذاب را قتل
و اسیر در روز بدر عرق در خواست در حشر بما کنتم تکفرون بآنچه بودید که کفر ورزیدید در هم
با عقاب و هم آمده اند که بعد از خروج مکه و هزیمت بدر دوازده کس از مشرکان مقتول شدند که بر کشته
از ایشان در روز لشکر اطعام دادند و بس رفتند از ایشان دوازده شتر یا نه در روز بر کشته جمعا
میدادند ان الذین کفروا یصدون عن سبیل الله تا که کافران بیشه مطمعان بدیر یصدون تا باز دارند مردم را
عن سبیل الله از راه خدا که خلافت رسول الله و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دو هزار حرب
گرفت برای جنگ احد سوار شد که بخود می آمد با اصحاب کلاب و ابو سفیان کلاب را بزیانید خود را که
بجاه هزار مقاتل طلبا بود خرج کرد ند و بحرب احد رفتند و این آیه تا نازل شد که تمام نفقه کنند مال خود را

ثم تكون عليهم پس باشد آن نفقه عليهم بر ايشان حسرة پشيمانى و غم حال نه باشد و مقصود حاصل
نشد ثم تغلبون پس مغلوب مى شويد در دنيا و آخرت كه وا منهزم الابل مجاز قرآن است كه خبر داد از
چيزى قبل از وقوع آن و الذين كفروا و آنانكه كافر شدند الى جهنم بسوى دوزخ يحشرون
رانده شوند يميز الله الخبيث جدا مى كند خداى تعالى ناپاك را من الطيب از پاك كه مومن است و يجعل الخبيث و جمع كند و بنهد ناپاك را
بعضه على بعض برخى بر برخى فيركمه جميعا پس بهم چسبانيد همه را فيجعله في جهنم پس بر آرد آنرا
در دوزخ اولئك آن گروه هستند خاسرون زيانكاران بدرستى كه زيان بردگان اند در احوال
يا در اموال خود قل للذين كفروا بگو مر كافرانرا كه فرنه جهد ابو سفيان و متابعان او ان ينتهوا اگر باز ايستند
از كفر و عداوت رسول يغفر لهم آمرزيده شود مر ايشانرا ما قد سلف آنچه سلف شد از ايشان
از كفر و عداوت آنچه گذشته باشد از گناهان ايشان و ان يعودوا و اگر باز گردند بعداوت و مقاتله
فقد مضت پس بدرستى كه گذشته است سنة الاولين سنت آخرين در پيشينيان كه بر پيغمبران لشكر
كشيده اند و با مدد او رسوا و مجرم گرديده و آخر مستاصل شده اند و بنابران تيز بهان خشم دارند
و قاتلوهم و كارزار كنيد با ايشان تا لا تكون فتنة نا وقتيكه باشد فتنه شرك يعنى
شرك نماند و ثوثى و بانك لب نكون الدين كله و ساخته شود بر خالص كه تو حيد باشد
لله مر خدا را فان انتهوا پس اگر باز ايستند از كفر و از جنگ يا ايمان با قول لا اله الا الله
پس بتحقيق خدا بما يعملون بآنچه خدا بكند بصير بينا و زيرك و بجناب و مكافات آن جزا دهد
و ان تولوا و اگر روى گردانند از قبول حق و از هزيمت نمايند باز ايستند باك مداريد فاعلموا ان الله پس بدانيد
آنكه خدا مولاكم ناصر و مددگار شما است نعم المولى نيك يار است خدا و دوستان خود را صنايع دارد
و نعم النصير و نيك يارى دهنده است كه دوستانرا بر كافران غالب سازد بكرم خود و اعلموا و بدانيد
اى مومنان كه انما غنمتم آنچه غنيمت گرفته آيد از كافران بهر شيء از هر چه اسم شيء بر آن اطلاق
توان كرد فان لله پس بدرستى كه مر خداى راست خمسه پنج يك آن و للرسول و مر رسول را و لذي
القربى و مر خويشان رسول كه بنى هاشم و بنى عبد المطلب اند و اليتامى و يتيمان مسلمان كه فقير
باشند و المساكين و درويشان محتاج را و ابن السبيل و مسافر غريبى كه بود مسلمان

نزول كند جمهور علما بر آنند كه ذكر خدا بنيابت بر ايشان و تعظيم است و از خمس چهار قسم برابر مستحقان است
و يك بخش مقسم هيچ بخش شده براى رسول صلعم چهار حاجت اند مذكور و مغروب نه مالك سهم رسول
بمصالح مسلمانان صرف بايد كرد يا بامام بايد داد يا بهمه امام ربعه منقسم بايد كرد و نزد امام اعظم
بوفات پيغمبر صلعم ايشان ذو القربى ساقط است و امام ثلثه باقيه صرف كنند و نزد امام
مالك رحمه الله و نقل آن مفوض براى امام است هر جا كه مصلحت بيند و ابو العاليه در ربع جزيه
ميفرمودند هر آن قول مسمى كنند بر اشتقاق سهم بايد كرد مثل و ابن زيد افزود و ديگر مر پيغمبر را و خاص
چهار حاجت اند مذكور را و نسم را در حوت بهمان خانه كه عظيم آن در بيت آن صرف بايد
محل حاجت تقسيم كنم بر مجاهدان و غير ايشان در كتب تفسير و بعد از ايشان غنائم كه غنيمت نام
براى هذا در سوال و طوايف مذكور است پس بر ايشان تقسيم كنيد و باقى را بر اهل خانه قناعت بايد
ان كنتم هستيد شما كه آمنتم بالله ايمان آورده ايد بخدا و ما انزلنا و آنچه فرو فرستاده
ايم ما از آيات بلا و ملائكه و فتح و نصرت على عبدنا بر بنده ما كه محمد است يوم الفرقان روز بدر جدا
شدن حق از باطل در روز بدر يوم التقى الجمعان روزيكه روز بدر آورد كرده مسلمانان كافران
از روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنه ثانيه هجرت و الله على كل شيء و خدا بر هر چيز
قدير تواناست لا هم مردم اند كه بر شك بسيار غالب از دار انتم باركن كه بودند شما
بالعدوة الدنيا بكنار وادى كه نزديكتر بمدينه و آن بكنار بود و آب نداشتند و هم و ايشان
بالعدوة القصوى بكناره وادى دور از مدينه و زمين ايشان محكم بود و در آب فراخ بود و
الركب و سواران كاروان يعنى ابو سفيان و اصحاب او بودند اسفل منكم زير از شما كه نزديك
بمدينه ايشان در بدر از راه منحرف شده بطريق قرقره و عيص ساحل نهاده اند و لو تواعدتم و اگر وعده
قتال بودى ميان شما و قريشان كه وعده قصور بودند و شما از آب بسيار مردم و كمرتر اسلحه ايشان خبر
ميافتيد لاختلفتم هر آينه مخالف ميكرديد و ميدانستيد في الميعاد در وعده خود را از فوت ايشان
چه غالب نگرديد و با سلاح و ايشان بسيار و مسلح ولكن و ليكن ليقضي الله تا حكم كند خدا و اتمام سازد امرا كاريرا كه كان مفعولا
بود كه ايشانرا در علم
سزاوار بود و آنكه كرده شود و از نصرت اوليا و قهر اعدا ليهلك تا هلاك شود من هلك

هرکه هلاک شود عن بینة از حجتی روشن و قایم و یحیی من حی و زنده شود هرکه میرنده شود عن بینة
از حجتی هویدا و روشن یعنی با وعده بدرگاه آیات عظمت پیر مشاهده نمود اگر می میرد اگر می میرد او را
حجتی و آزری نیست ایام او از تیر من هلک و من حی هلک فرد و اهمال حسب یعنی صدور کفر و اسلام
از ایشان بر حجتی و اعتبار کی هرکه کافر گردد و بطلان او در مشیت و هرکه بر اسلام ثابت ماند بتحقیق
او مقرر و معین وان الله لسمیع و بدرستیکه خدای شنوا است مر اقوال مومن و کافر علیم دانا است
باحوال ایشان در زجر شف مذکور است که گویند هرشب از دزد معقل را بجنگ در حقیقت دوستان میباشند
و در آستین دشمنان امین تیر فتند یهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة یعنی بارقه نور
عقل که از حجاب عنایت فوق لامع شود و دوستان بیابند اگر از طرف فرد فتد لان
و دوستان حقتعالی بنور دیده اعتقاد ابصار بصار و دشمنان بنور بصیرت کثیر او بهدیه کثیرا نظم
خنک آنکس عقل بر هر دو اسرار ۱۱ هر دو عالم بطبع جاگزار ۱۱ عقل کان بر بنمای حیلت ۱۱ آن نه عقل است
آن عقلت ۱۱ لطافت که بهنر صاحب ۱۱ در آنست که روشن بر جنان واقع شود در واقعه دیده
لشکر قرین را در غایت قلت و ذلت اند تا ویلی شود که در دستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد
مومنان بعد از اتباع ایشان و یا و تعبیر ایشان بغایت میرود و فرجان شد و حق سبحانه نگذارد نعمت
میفرماید که یا ولی ای محمد صلی الله علیه و سلم اذ یریکهم الله در حین نمود و حق تعالی ایشان را فی منامک در خواب قلیلا
انکه تا چون اصحاب را خبر داده و بر لشکر بند و بوعده نصرة منتظر گشتند و لو اریکهم و اگر بنمودی
بنمودی ایشان را کثیرا لفشلتم هر آینه بد دل شدندی اصحاب و لتنازعتم
و هر آینه نزاع میکردندی فی الامر در کار قتال آیا حرب میکنیم یا فرار نمائیم ولکن الله سلم
سلامت داشت شما را از بد دلی و نزاع یا از نصرة اعدا انه علیم بدرستیکه او داناست بذات الصدور
بآنچه در سینهاست از بعزت و بیم و جزع و تسلیم و اذ یریکموهم و آنرا یاد کنید ای اصحاب که نمود خدای
دشمن را ایشان را اذ التقیتم چون ملاقات کردید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا انکه اندک
شما قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان کرد اندر آنحضرت
ایشان را تصدیق رویای حضرت صلی الله علیه و سلم آوردند که اثر مسعود بدست الله در وقت التقاء فئتین
بلکه که در پهلوی بود و آنرا عادت بمقادیر تن باشد ایشان عزیز نقه بلکه نزدیک صد تیر بشد و حالا

ایشان متصدد و بجاه تن بودند و یقللکم و اندک کردانید شما را تیر فی اعینهم در چشمهای
ایشان تا دلیر شدند در کار مرد و اران حاجا بر بنداشتند و بدیه اسباب جنگ یعنی بکردند
تقلت ۱۱ ابو جهل سلف که بسلاح بالان جنگ نکنید بلکه بگیرید دست و سینها را بر بندید و چون
بحر منتظر ایشان شدند حضرت مومنانرا در چشم مشرکان و بر ایشان نمود و بر دو چشم مشرکان را العین
چون بیل ایشان بر لشکر نه و هزیمت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از نظام آیات چه نصر
گرچه بسبب قلیل کثیر و یا کثیر را قلیل بدست نمائیم چه نتوانند بود که قرب برای آن صادق باشد و تردید یک
تیر صد را زار و صد صد بند و هر آینه قدرت کامله باشد باز نمائی الصادق بتنبیه الصادق
علی ما جعله و با وجود آن و شرط در دست لیقضی الله امرا تا بر اند خدا حکم را که کان مفعولا
هست بود در علم او و الی الله و بسوی خدا ترجع الامور باز کردانیده شود کارها یا ایها الذین آمنوا
ای کروه مومنان اذا لقیتم چون بینید فئة کروهی را از مقاتلان ایشان فاثبتوا بس ایستادگی کنید و اذکروا
الله و یاد کنید خدای را کثیرا یاد کردنی بسیار بدل و زبان لعلکم تفلحون تا که شما رستکار باشید و ظفر یابید
بر اعدا و کفته اند مراد از ذکر تکبیر در وقت شمشیر زدن یا دعا کردن با کافران بر شیوه جنگ
اللهم اهزم اللهم اقصم و امر بر دیر تکبیر است بر آنکه باید که بنده را بهیچ شغل از یاد خدا باز ندارد نظم
قوی بیاد او کار کاشی و روز و شب ۱۱ بکار نفس خالف باش و ذکر رب ۱۱ در خویشتن کرفته شکر نعمت ۱۱ در دعا با
اصحاب حضرت و اطیعوا الله و فرمان برید خدای را و رسوله و فرستاده او را در امر جهاد و جنگ و لا
در معرکه قتال لا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا پس از مخالفت بد دل شوید و تذهب ریحکم
و برود و دولت و قوت شما بر سر نزاع دولت چه دولت در تمنی امور و تفاوت اشیا بر بادست
در بهر بنفوذ او کفته اند ریاست باصحاب فاعتبها و تعبیر بر آنست که مراد باد حقیقت است چه نصرة
بریح الصبا یا دبور چون آنکه از مشرق فرستاده و آنرا ریح النصرة کویند و در حدیث آمده که نصرت
بالصبا و هلاک بالدبور و اصبر بس شکیبائی کنید در مقاتلان ان الله بدرستی که خدای
مع الصابرین با صابران است بحفظ و نصرة و لا تکونوا و مباشید کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون
آمدند من دیارهم از سر ایشان و هم بطرا و مستی خوش بطرا از روی مغرور و رئاء الناس و بر ایشان
خلق مراد باشد که بمحاربت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدایشان رسید که کاروان بسلامت

از بدر بگذشت و مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت لا یستقیم الامر تا آنکه رویم بر بدر حضر اشغال نمائیم تا ما را
باره بهت بار اصحاب عرب و مشرکان و مردم از شجاعت و شوکت ما بترسند پس ابوجهل و اخنس بن شریق و بنی زهره
صفرا بایستند که شما را از دار خود چون گجاه بیرون میاید که ایشان را بر تردد و ریا میکند وَيَصُدُّونَ
و باز میدارند مردم را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدا آنچه ایشان میکنند
مُحِيطٌ عالم است و بر آنها خبر خواهد داد و آورده اند چون قریش آنکه بیرون آمدند و بجحفه رسیدند مترسل بکنار سیدند
بجحفه کنیزکی بر کنار ایشان بود اندیشه ناک شده هستند و گفتند ابلیس بصورت سراقه بن مالک
مدلجی کنانه بود در آمده با ایشان ملاقات نمود گفت شما نیکو جائید بیکشید بروید که من ضامن جماعتی
از بنی کنانه در حرب بشما رنده و من بتیر طریق رفاقت عزم دارم پس ابلیس با همراه شیاطین همراه
ایشان روی میدادند و رفتند و چون بمکه از مرقد خبر رسید بود وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کنید آنرا که بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ
برای کافران دین و مکر کشی که اعمال ایشان را در نظر شما بنمود أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را در نظر شما بنمود وَقَالَ و گفت
فرموده که قوه ایشان را در آورد و تا با صحابه ایران دوند لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غالب نیست
نیست شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و از آنکه کنانیان وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و من یاری
و زنهار مردم شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آنگاه که دیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را
نَكَصَ بازگشت شیطان عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر دو پاشنه خود و آن عبارت از تیزی کرده گرد
جلد آورده اند که چون بدر بیامد گرد آمدند شیطان آن نشانها دیده رو بفرار نهاد و در آن محل سنگی
در دست عارث بن هشام بود عارث گفت ای سراقه ترا چنین میاید ما را فرو میگذاری شیطان در حرب
سینه او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ من بیزارم مِنْكُمْ از شما إِنِّي أَرَىٰ بدرستیکه
من می بینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که مدد مومنان بیند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ
بدرستیکه من میترسم از خدا وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدا فرموده که در وقت گفت آن سخن خدای که اگر از خدا بترسید
کار او بدینجا نرسید شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کسانی که بر کفر و نفاق
که مقهزیان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را بمقام فرستادند که کشتگان ما را تو بهتر دانی سراقه سوگند یاد کرد
که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از هزیمت شما وقوف نیافتم پس بعد معلوم شد که شیطان بوده که
خود را در صورت سراقه نمود إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آنگاه میگویند چون منافقان مَرَضٌ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

وانگاه که زنده اند آنها ایشان مَرَضٌ یکی نفاقست یعنی منافقان مکه و مشرکان و اهل شک که نور ایمان در دل
اظهار اسلام کرده بودند و جماعتی قدرت بر دون هجرت نیافتند و در وقت خروج قریش با ایشان همراه
آمدند و بعد از ایشان آنکه مشرکی که جهت ایشان میل ایمان نمایند جهت ترک هجرت تاخیر کرده بودند
در روز بدر و شارت آن در ایشان رسید و قلت و موتنا ما مشاهده نموده که غَرَّ فریفته است هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ
مومنان را دینشان یعنی ایشان که با وجود قلت بر عدد عدت در برابر چنین لشکر اند حتی آنکه چون
ایشان فرمود وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و هر که توکل کند بر خدا و کار خود باو گذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق خدا عَزِيزٌ
غالب است و مملکت بکار او حَكِيمٌ حکم کننده است بارای کند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد
إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ چون قبض میکردند روح آنانکه کافر شده اند فرشتگان احوال آنکه
در حرب بدر بعضی از منافقان مکه جهت علاء ابن حضرمی و بنیه الحجاج النهمی کشته شدند جماعه از دوزخ اسی جبین کافران
میکردند که ملائکه قبض روح ایشان میکردند یَضْرِبُونَ میزدند مومنان ایشان را وُجُوهَهُمْ بر روهای ایشان یا
وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا و بچشید که بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان که مقدمه دوزخ
هر آینه چشیده اید امری مکروه که در پیوند آن مکر مایکه گفته ذَٰلِكَ این مر بسبب عذاب بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ
بسبب آنچه پیش از آنکه پیش فرستاده دستهای شما از مشرکی هجرت وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستیکه بدرستیکه خدای
ثبت نظام کننده لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست بستمکار لِلْعَبِيدِ مر بندگان که کافران را بر جرم بگیرد و تعذیب کند بکفار بعمل بسبب
تسلیه آنحضرت عمل اسلام میکرد بعادت مشرکان قریش یا که کَدَأْبِ آل فِرْعَوْنَ همچون عادت منافقان آل فرعون
با حضرت موسی علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنکه پیش از فرعونیان بودند یعنی عادت قوم
با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانها خدا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ
پس گرفت خدا ایشان را و عقوبت کرد به گناهان ایشان که کفر نکند بود إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا قَوِيٌّ
با قدرت و قوت شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر مشرکان و مکذبان ذَٰلِكَ این کفر و نقض عهد
چنین بِأَنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گردانیده و تغییر دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام
کرده عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا آنکه تغییر دهند یا مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حال را که در نفسهای
ایشان است بسبب بدی ایشان و این بدرستیکه بدرستیکه خدا سَمِيعٌ شنوا است بر ایشان حال خود را به بهت پرستی و مرا رجوع بود و شما
حضرت موسی صلی الله و تکذیب آن آنها نهزبان و مبالغه و اندوه مومنان بوده ساختند كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ و بدرستیکه

ثم ع ذلك شيوخ مخالفان با اولیا و مشرکان عجیم
بسزا بدیگر کارها فلان قرش نگذشته که آیا ان فرعون
بجمع قوم فرعون وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و آنانکه
پیش ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُم پس هلاک
کردیم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان و قرش نگذشته مر آنانکه نمودند و ایشان را در بدر بقتل مستأصل ساختیم
وَأَغْرَقْنَا و غرق کردانیدیم در دریا آل فِرْعَوْنَ اتباع فرعون وَكُلٌّ و هر کدامی از قرعان قبط و قبل
آن قرش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستیکه بدترین
جنبندگان در روی زمین عِندَ اللَّهِ در نزدیک الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که راسخ شدند در کفر و در معاندان حق شدند
چون یهود و نصاری و غیره و اما منافقان ایشان با مشرکان یهود چون کعب بن الاشرف و حیی ابن اخطب و سایر
اصحاب ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمیآرند و دیگر بدترین دواب آنانند الَّذِينَ عَاهَدتَّ آنانند که پیمان
بایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنو قریظه بودند که مر عهد الله با ایشان معاهده بودند ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ پس میشکنند
عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر بار که عهد میکنند در زمان آورده که بنی قریظه عهد کرده بودند که دشمنان
رسول علیه السلام با یاران او تا چند روز بدر مشرکان صلاح سود کاری نمودند و بدان آن کفر اندر فراموش کردیم
و دیگر باره عهد بستند و در روز خندق با ابوسفیان اتفاق نمودند و عهد شکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ
و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمیترسند از عقوبت عذر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر در یابی ایشان را
فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ پس پراکنده گردان و متفرق ساز بِهِم بسبب قتال ایشان مَّنْ خَلْفَهُمْ
آنانرا که از پس ایشان اند از رسول الله و اصحاب یعنی بجهت ایشان طلب باید چندان بکش که بیت تا از کافران
دیگر را از مقاتلت و حرب باز ماند لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ بندگیرند و عبرت بدیرند
وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بیم در یابی مِن قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض عهد بعد
العهد که بر تو روشن شود فَانبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن بیش از نقض
بایشان که من عهد شما را نداشتم عَلَىٰ سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا
لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست نمیدارد خیانت کننده کان را و منی بسند و هلاک نماید وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
و مپندارای محمد صلی الله علیه و سلم آنانرا که کافر شدند کان ایشان سَبَقُوا بیشی گرفتند در عذاب یا بر او گریختند
بدرستی باشند کان عهد و سزا بدیگر که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ

بدرستیکه ایشان عاجز نیستند ما را از عذاب خود مخفی و الا نخواهند بیفتند خواهند بیفتد یا بدیگر کافران
که ما آن عذب بر ایشان عاجز و وَأَعِدُّوا و آماده سازید ای مومنان لَهُم مر کسانی را که نقض عهد یا
خیانت ایشان مِّا اسْتَطَعْتُم آنچه توانید مِّن قُوَّةٍ از زر و برگ حرب که لشکر بدان قوت یابد وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ
میل باید که از بنو قریظه بیشتر شدند که بر منبر فرمود الا ان القوة الرمی یعنی از اعلی کفرند خصوصا مکی
بدیگر و دلیلست بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاح است آنچه ابو المعالم نصر آباد که تدبیر مرده زموده که در تیر
لکفته اند قوه می است بلی همین شما را سه گونه است رمی کمان و تیر و کمان در زیر بالین و تیر که در صحنها
از کمان خشوع و رمی بهاء نظر از دل توجه سخن و در ذخائر اما سوی بجلاء و دیگر فرموده که
اصحاب ما بحانب حق دو انواع حرب عنایت و نظم کرامتها و قوت ایشان کرد سلاح نادر
بر کرم و اعتماد و قام ولکنه اند مراد از قوة حصار است که سپر باید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کافر
وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده کنید اسپان تیز رو تُرْهِبُونَ تا بترسانید بدین سازها و عَدُوَّ اللَّهِ
دشمن خدا را وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و بترسانید با سلاح کافران دیگر را
مِن دُونِهِمْ از غیر کافران مکه لَا تَعْلَمُونَهُمُ نمیدانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان
بقول حسن یهود بنو قریظه اند یا منافقان و یا جن و در مدارک آورده که اگر چنین اند همیشه حرب نرسانند وَمَا
تُنفِقُوا و آنچه خرج میکنید مِن شَيْءٍ از چیزی که دارید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی ترتیب حرب و نفقه
يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شما را جزای آن وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما نرسیده خواهید ست نقصان
ثواب لَا تُبْخَسُونَ پس اگر میکنید مر کسانی را لَّا تَجِدُونَ سلاح و استلام فَاجْنَحْ لَهَا پس نیو هم بسلم
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدا بجهت منزل از آنکه مکر و حیله و خدع صلح اندیشه بکار إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
بدرستیکه خدا شنوا است قول ایشان را الْعَلِيمُ و دانا است بمرجع و مآب ایشان اگر در مقام مکر باشند نرا
نگاهدارد و بال مکر بر ایشان بکار دهد چنانچه فرمود وَإِن يُرِيدُوا و اگر خواهند ایشان که يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند
ترا و بصلح و ترک جنگ باز آرند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستیکه خدا ترا بسست هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آنکه
قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود و بمسلمانان مؤید و بِالْمُؤْمِنِينَ و بمومنان مهاجر انصار
وَأَلَّفَ و پیوند کند بدوستی بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که عصبیت و میل
میان ایشان غضب و تیزی بود و همواره بمیغان عداوت بهم اشتغال مسعود حق بیرک قود و بیار

بابکه در بکر الف داد و قوا نفقت اگر خرج کنید در سبیل خدا اصلاح ایشان ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمین است
از مال و متاع ما الفت تالیف میان ایشان وفاق و موده بین قلوبهم میان دلهای ایشان و ایشان را بعد از
دشمنی گشته و دست و کار با هم داشتند ولکن الله خدای تعالی بالفت خود ولکن الله الف کرد میان
ایشان انه عزیز بدرستیکه او قادر است و غالب بر هر چه خواهد بکند حکیم دانا بحکمت آنچه میکند یا ایها
النبی ای پیغمبر حسبک الله بسنده است ترا خدای تعالی و من اتبعک و آنانکه پیروی تو کرده اند من المؤمنین
از گروه مومنان تفسیر آیه و غزوه بدر قبل قتال نازل شده و در آن تقویت رسول علیه السلام و تسلیه خواطر اصحاب
و گفته اند مسی و سه مرد و شش زن بیشتر مسلمان نیامده بودند حق سبحانه و تعالی مدد فرمود بعمر فاروق رضی الله عنه
و ایشان وعده دار بعین نام شد آیه تفسیر نازل شد و ابن عباس رضی الله عنه تفسیر فرموده که سبب نزول آیه اسلام آوردن
عمر بود تفسیر آیه یا ایها النبی حرض المؤمنین بر انگیز مومنان را بر قتال کفار یعنی ترغیب کن مومنان را
یعنی برانگیز و مرغب ساز ایشان را بر قتال کفار و بر کارزار کردن بر کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما
عشرون بیست تن صابرون صبر کنان در معرکه قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست کافر
از کفار فان شرط یعنی اگر هست باید که یکی از شما در مقابله تن از دشمنان بسیار و زرند و فرار نکنند
و ان یکن منکم و اگر باشند از شما مائة صدتن یغلبوا الفا غالب شوند بر هزار تن من الذین
کفروا از آنانکه کافر شدند و آن غالب شدن شما بر ایشان بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون
گروهی اند که نمی دانند حساب و روز قیامت نمی شناسند لهم ایشان را نجات غافلند و در زمان
فوت و نجات و بیگانه میان مسلمانان یکی مائة اندیشه ناک شدند و بر ایشان گران آمد چون سبحانه و تعالی
آیه را منسوخ کرد امید فرمود الآن اکنون کاینه تخفف الله سبک کرد ایشان را خدای عنکم از شما و علم
و دید و دانست ان فیکم ضعفا اندکی و ضعف و ناتوانی فان یکن منکم پس اگر باشد از شما
مائة صابرة صدتن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن از مشرکان و اگر باشد از شما الف
هزار کس یغلبوا الفین و اگر بود از شما هزار کس غالب شوند بر دو هزار تن باذن الله بامر خدای و باری او والله مع الصابرین و خدا با صابران است
بنصرت مدد کار پس هر که صبر کند ظفر یابد که الصبر مفتاح الظفر ظلم صبر و ظفر بر دو دستان
قدیمند صبر کن امید که بعد از ظفر آید از بهر صبر و ما کبی و رنج و رنج خود بر دو تاج کلاه آمد

آورده اند که روز بدر و مغانم بسیار بستدند و حضرت رسالت رضی الله عنه اسیران را مشورت نمود از
فرمود صاحب ابو بکر فرمود که اکابر و اصاغر و اکابر پیر قوم اقارب و عشایر تو اند اگر پیر بکشند فدیه ستانند
فدیه بستند با شد که در زمره دولت هدایت پیوسته شوند و حلاوت دیدن مسلمانان زیاده شود و فاروق
گفت ایشان ایمه کفرند سر ایشان را بجای دهند و تمکین حق تعالی تا از فدا استغنا کرده شود و از گروه انصار
عبد الله بن رواحه رضی الله عنه رای آن است که سعد بن معاذ رضی الله عنه فرموده که اسارت کن ایشان را بر آتش تیز
سوزانیم حضرت مصطفی علیه السلام بقول صدیق رضی الله عنه عمل نکرد فدیه مقرر فرمود حق سبحانه آیه فرستاد لولا کتاب
فرود نشانه لیس آن نگوئی فیه بر آن باشد که اسرار ایشان کنند از ایشان فدیه گیرند عذاب عظیم بزرگ
ناگاه که بسیار بکشند از ایشان فی الارض در زمین جهاد بر مشرکان فلا در آن کفار و حضرت
اسلام و ظهور شوکت اسلام تریدون خواهید عرض الدنیا خواسته و دنیا که در مرتع اندوال
والله و خدا یرید الآخرة و خواهد آخرت که دهش و تلف الله العزیز الله خدای عزیز حکیم
در ستانه غالب و دوستان را بر دشمنان غلبه کند لولا کتاب اگر حکمی و فرمانی من الله از خدای سبق
پیشی گرفته است در لوح محفوظ مکتوب که یا نهی مرتع عقوبت نکند تا دانا و دو مواخذه نماید بایشان بدر
عذاب بقر یابند با غنایم و ترا حلال ساخته لمسکم بر آنچه بر شما فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتند از
فدا عذاب عظیم عذاب بزرگ در روایت آمده که حضرت رسالت فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر
عمر و سعد معاذ رضی الله عنهما از آن نجات یافتند زیرا که امر بود و بقتل کفار رانی فرمود نه یا فدا و اصحاب بعد از
نزول آیه تحریم غنایم بدر از دست باز کشیدند آیه آمد فکلوا پس بخورید مما غنمتم از آنچه بدست گرفتید و فدیه از آن جراحت حلالا طیبا خورید حلال پاک و اتقوا الله و بترسید از خدای تعالی
در مخالفت امر و نهی ان الله بدرستیکه خدای غفور آمرزنده و عفو کرد کننده رحیم مهربان است
که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بود و در اسارت نزول آمده که حضرت عبد السلام عباس را که از
جمله اسیران بود با آن فدیه نفس خود و دو برادر زاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او
عتبه بن عمرو جحدم بگذشت و عباس گفت ای محمد ترا امید آن کنم تو خواهی که درویشی و آرایش
خویش و بیگانه دست بر دارد کنون این هر سه مال از کجا آرم حضرت فرمود که کران بدر بهای آنکه تو یوف
عرض از آنکه بام فضل زوجه عباس بخفته عباس گفت ای محمد رو امین بر شما نهفته بود مرا آن

فرمود که آفریدگار من بمقام فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم که
اهل عهد خود در حق کردید و آیه آمد یا ایها النبی ای پیغمبر قل بگو لمن فی ایدیکم مر آنکس را که در دست
شما هست من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدا اگر داند حاجت و حیث فی قلوبکم در دلهای شما خیرا
بهتر نیکوی ایمان و اخلاص یؤتکم بدهد شما را خیرا بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرا گرفت از شما و یغفر لکم
و بیامرزد شما را و الله غفور رحیم و خدا بیامرزنده مهربان است و ان یریدوا خیانتک و اگر خواهند که خیانت کنند
ترک عهد مشرکان فقد خانوا الله پس خیانت کردند با خدا من قبل پیش از این فامکن منهم پس ممکن گردانید از ایشان
داده بود بدین که آنکه بهتر از آنچه گرفته اند از زر ایشان باز دهد بهتر وعده و فا کرده حالا بیت بنده دارم که
هماره بیت هزار دینار تجارت میکند و غایت ذمه تیز نمی دهد که از همه اموال ایشان سه دینار دارم
دو وعده معنوی است امید دارم که بیزان تیز وفا فرماید مرا بیامرزد و هر وعده کریم خلاف نیست بیت
خلافی وعده محال است کریم آید الکریم اگر کند وعده وفا شاید و ان یریدوا و اگر خواهند امید ایشان که مسلمان
شده اند خیانتک خیانت کردند با تو من قبل پیش از این فامکن فامکن خانوا الله پس خیانت کردند با خدا
خیانت کردند با حاجی فامکن پس ممکن گردانید از ایشان فامکن منهم پس ممکن گردانید از ایشان و الله علیم
و خدا داناست بر احوال ایشان حکیم حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند و هاجروا و هجرت کردند
بودن علی در مکه و رسول از مدینه و جاهدوا و جهاد کردند باموالهم با مالهای خود در سلاح و نفقه
محتاجان صرف کردند و انفسهم و نفسهای خود که مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای
و ایمان قوم مهاجر و الذین آووا و آنانکه جا دادند مهاجران را و نصروا و نصرت دادند رسول را
مراد کرده انصار اولئک بعضهم آن گروه بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی بر یکدیگر
و متولی میراث در میدان کار یکدیگر و آنانکه مهاجر و انصار بودند و نفرقه از یکدیگر میراث میکردند
والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند و لم یهاجروا و هجرت نکردند ما لکم نیست مر شما را
من ولایتهم از تولی ایشان و میراث بر میراث حتی یهاجروا تا هجرت کنند و هاجر هجرت کنند و ان
استنصروکم و اگر مومنان غیر مهاجر طلب کنند از شما در کار دین یعنی اگر میان ایشان
و کفار مخالفت افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم النصر پس بر شما واجب باشد یاری کردن ایشان الا علی قوم

بکر بکر و دعای مشرکان باشند بینکم و بینهم میان شما و میان ایشان میثاق عهدی در میان ایشان نقض
عهد میکنید و الله بما تعملون و خدا بآنچه شما میکنید از وفا و عهد و نقض آن بصیر بینا و الذین کفروا
و آنانکه کافر شدند بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی بر یکدیگر در میراث و مظاهر
الا تفعلوه اگر نکنید آنرا که مورد و امر بود مثلی یا مکید بکر دشمنان و در دستی فتنة فتنه حاصل شود فتنه
و جهد فی الارض در زمین و فساد کبیر و فساد بزرگ در زمین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند
و با هم یار نه گشتند و هم ایشان در تحمل بعضی از بعضا و اما کفر ظهور کند و فتنه بزرگتر از زمین خواهد بود
ام حمل ابن معاذ و قرارت اما هاجروا انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود و یکباره از طرف هجرت
و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول و ما هاجروا و هجرت نکردند
و جاهدوا و جهد کردند فی سبیل الله در راه رضای خدا والذین آووا و آنانکه جا دادند از قصد تسلیم
جای دادند مهاجران را و نصروا و یاری کردند مهاجران را در قتال مشرکان اولئک آنگروه هم المومنون
حقا ایشانند مومنان بر راستی لهم مر ایشان را مغفرة آمرزش از گناهان و رزق کریم و روزی نیکو
رزق بهشت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند من بعد پس از این صلح حدیبیه و هاجروا و هجرت کردند
هجرت بود بعد از هجرت و جاهدوا و جهاد کردند معکم با شما فاولئک پس آنانکه منکم از شما هستند
و در حکم شما اند و اولوا الارحام و خداوندان خویشی و قرابت از ایشان بعضهم بعض سزاوارند بعضی در میراث
کردن ان الله بدرستی که خدا بکل شیء بهمه چیز با اسرار و ظاهر علیم داناست در اعتقاد نیت و هجرت
و نصرت اولوا و اعتبار رحم و قرابت و قانا کسی بر آن جنس و جز آن رسیده نه در احکام
ارث جنس جز و در انفعال و چگونه و جنس سورة التوبة بدیه دی مائة و ثلثون آیه سورة ابراءة سورة توبه
و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورة العذاب و نخوانند و ترک کنند در و بجهة آن که بسم الله رحمن الرحیم
و این سوره برائت گرفع امان نازلشده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره
و یا دو سوره جدا جدا اند یا دو سوره پس ترجمه میان هر دو تسمیه نکنند و بسم الله نخوانند و بر آن اتفاق
فریقین گفته اند و در تفسیر اسباب النزول از ابوبکر فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل میکند که قفال میگفت
از ذی النون رضی الله عنه سر برائت که آنرا که تا سوره یسئلونک عن الانفال و تا سوره برائت من الله تمام بودم

فی کتاب الله

حضرت مصطفی علیه السلام بمال نمرد و سوره الاسلام فرموده اند آورده اند که جبرئیل سوره برائت بر حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم بیاورد بحکم آنکه از ابا بکر بعد از رد داده چنانچه اجماع جمع فرمود که بایل
موسم خواند چندین روز بعد از رفتن ابو بکر رضی الله عنه علی رضی الله عنه طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار فرمود
که آیات که ابو بکر گرفته خود فرو گیرد چنین از شرح حال رسید ند جواب داد که جبرئیل بمن آمد که نفس ادا را نتوانم
مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی کرم الله وجهه یا ابو بکر رضی الله عنه ملاحق شده و در روز نزد ابو بکر خلیفه
خواند و مراد تعلیم کرد فرمود در روز علی کرم الله وجهه نزدیک هجرة عقبة تهامه الا ایام معلوم
خواند بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ اِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُّمْ از خدا و از رسول او الَّذِينَ عَاهَدْتُّمْ
پس اگر تا کنون همان بسته اید با ایشان مِّنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان آورده اند حضرت
بالعقبه مشرکان عرب بسته بود پیغمبر را وقتی که معین بر ایشان غرب مهر بود کنانه عهد
بشکستند در سال تاریخ بامان عهد کرده بود الف و حکم شد که حج بکنید ایشان را فَسِيحُوا
پس سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیا بید و بروید بیمن از هر طرف مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از
روز عید قربان تا دهم محرم آخر روز جنت تا دهم آخر روز جمعه آیت در آوایل شوال فرود آمده پس دستور تا او
آخر محرم است امام تعلبی رحمه الله عهد فرموده که اجلی یعنی معاهدان که نقض عهد کرده بود ند از چهار ماه کمتر بود
از آن که بیشتر تا آنکه اجلی ایشان کمتر بود بعمل داد چهار ماه در کار خود فکر کنند تا آنکه بیشتر بود چهار ماه
انقضاء در زمان دهم خود بدهند تمام و از آنکه عهد شکسته بودند ایشان را تا انقضاء سوت ایشان را فی مدت
فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ و بدانید که شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ نه آیند که عاجز کنند کان خدا
باشند از عذاب خود وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدا مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کننده کافران است
کافران در دنیا بکشتن و در عقبا بخوشی وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و اعلام و آگاه ساختن است از خدا
و رسول او إِلَى النَّاسِ بسوی مردم يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ عید نحر که حج معظم است اهل آن عمره
طواف و محرم و حلق و رمی در آن است یا اکبر باعتبار آنکه اعیاد ایام که موقف افاده بوده یا تر و زیاد تر در آن روز عرفت
مسلمانان و خواجه کافران ظاهر شد و بر سر قرقیه اعلام کرد است أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ بیزار است
از مشرکان و معهود ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر بیزار است فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از
کفر و عذر خواهید فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر باشد شما را از اقامت بر کفر وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر باز گردید از توبه

درک نکنند فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ پس بدانید که شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ عاجز کنندگان خدا باشید که
از دکر نیز بیا باشا و بشرو بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا و بشارت کن کافران را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک آخرت بتو
عهود کنان فرمود که در جاهلیت شرک نمانه که در روز عهد کرده بودند و نقض عهد نبودند میکوید
إِلَّا الَّذِينَ لیکن آنانکه عَاهَدْتُّمْ عهد کرده بودید با ایشان مِّنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ
پس ایشان کم نکردند شَيْئًا چیزی از عهد یا شما بنقض شکستن پیمان شما وَلَمْ يُظَاهِرُوا و پشت
نکردند عَلَيْكُمْ بر زیان شما أَحَدًا یکی از دشمنان شما فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ پس بگذارید بسوی ایشان عهد ایشان
إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ تا مدت که مقرر شده ایشان جز تا قضاء آن در چهار ماه پس جمله مدت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ دوست میدارد متقیان را و جمله تقوی وفای عهد است و اتمام نزد الطاف نمع
نصر الاحد فرموده که معنی چهار نشانها حفظ العهد و دوبدا العهود و الوفا بالعهود و عاقبت با تو جمع دو بر
وجه زیاده قیامت نظم متقی را بود چهار نشان ۱ حفظ احکام شرع او ان ۲ نانیا آنچه در زمین شبانه
بر خوبان بیکسان نشان ۳ با عهد را بوفا کنان بوند ۴ هر چه باشد بدان شود در مسند ۵ و چون حکم معاهدان مشرک
میان شد در باب نکل غیر معاهده میفرماید فَإِذَا انسَلَخَ پس چون بگذرند الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ ماهها حرام شبیه
ذی الحجه و تمام محرم و رجب ماه که حرام بود در بیرون چهار ماه نقوض کفار معاهد و خود بکار انزدن نزول سوره کهبرنده
نزد وقت بلوغ انقضاء مدت بعد از آن سلخ ماهها حرام است یعنی زیر القعده و ذی الحجه و محرم و رجب نقد بر گرد
ثبت ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اند ایشان را تا آنکه بر میان داشته باشد
حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ هر کجا یابید و حلال کردم وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشان را با اسیر وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید
ایشان را طواف بیت الحرام وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر محری یعنی بنشوید بر هر
بشارت ایشان را تا نشنوند و بر دلها در وقوی فَإِن تَابُوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان فَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بجا آرند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مال خود را و از مهر و حلال و حلیت تصدیق ایشان روشن شود
فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خلا کنید راه ایشان را بخشید در بدارید ایشان را و راه دهید تا هر جا که خواهند روند
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ بدرستی که خدا آمرزنده است که هر که از کفر باز گردد ایشان را رَّحِيمٌ مهربان بدان و اگر
بجانب ایشان وَإِنْ أَحَدٌ و اگر یکی مِّنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان اسْتَجَارَكَ تا پناه خواهد از تو فَأَجِرْهُ بدهد امان و عهد
أَسْتَجَارَكَ زنهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ پس بساز و زنهار ده او را حَتَّىٰ يَسْمَعَ تا بشنود كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا

کردن آیات ثم نبلغه پس اگر اسلام نیاورد و بر ایمان او را امن گنجانده امان او ذلک بانهم
بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یعلمون که در این اند که نیست معنی امان او بحق او فرستند بر ایمان یا بدو دادن
بشنوند و در آن غور و تامل نکنند کیف یکون استفهام بمعنی انکار یعنی نیست چگونه
بود للمشرکین عهد عند الله مر مشرکان را عهدی عند الله نزد خدای و فی رسوله و نزد رسول
چگونه بود یا مشرکان را عهد نزد خدای و نزد رسول الا الذین عاهدتم مگر آنکه عهد بستید با ایشان یعنی بنی ضمره
کنانه که حضرت رسالت عهد بسته بود با ایشان عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که عمره
بمکه معتقد فما استقاموا لکم پس مادام که ایشان در میثاق در زنند بعهد خود لکم برای شما فاستقیموا لهم
مستقیم باشید بر ایمان خود لهم ان الله یحب المتقین در آنچه حق تعالی دوست میدارد پرهیزگاران
کار ایشان که عهد بر همان خود استقامت نمایند کیف چگونه شما بر عهد مشرکان ان یظهروا و حال آنکه
اگر ایشان ظفر یابند علیکم بر شما لا یرقبوا فیکم نگاه نمیدارند در باب شما الا و لا ذمة نه قرابتی و نه ذمه
عهدی یرضونکم خوشنود میکنند شما را بافواههم بدان خاصیت زبانی و آن عذر ها ای بمعنی علم
آن دلش با زبان یکی است و تابی قلوبهم و زبانها مخالف یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت و اطمینان میدهند
میگویند از آن و تابی و بر باز سر میزنند قلوبهم و دلهای ایشان آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان
با زبان یکی نیست و اکثرهم و بیشتر ایشان فاسقون بیرون از اندازه ایمان باز گشته از
قبول فرمان فانه لا ذمة ایشان پیمانی را نقض عهد محمود میتوانند اشتروا بدل کردند بآیات الله بقرآن
ثمنا قلیلا چیزی اندک بها اندک از متاع دنیا ابو سفیان یا بعضی از مشرکان بطمع حطام دنیا کرفتند
برای قتال ایمان جمیع کردانیدن ایشان نکذیب آن نموده بطمع افتاده در صد قتال مسلمانان آمدند
فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از طاعت خدای تعالی یا باز داشتند مردم را از راه حق که ماده کفر است
انهم ساء ما کانوا یعملون بدکاریست که میکنند قوله آن سه کس مراد از قوم یهود بنی
عهد پیمان شکستند و آیات توریت را باندک چیزی فروخته و مردم را از متابعت دین اسلام منع
میکردند لا یرقبون نمیدارند سوء و بیانا نقصان صدیق مؤمن در شان هیچ مومنی الا و لا ذمة
قرابت یا بیوند و نه عهد و اولئک هم المعتدون و آن گروه ایشانند از حد در گذرندگان در راه
خلاف و طغیان فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر فاقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را و آتوا الزکوة

و بدهند زکوة فاخوانکم پس ایشان برادران شمایند در دین اسلام ایشان آنچه شما را
بر ایشان است و آنچه بر شما باشد و نفصل الآیات و بیان میکنیم آیتها را لقوم یعلمون مدارک دارند
فهم کنند و در آن تفکر نمایند و ان نکثوا و اگر شکنند مشرکان ایمانهم سوگند یا عهدهای خود
من بعد عهدهم پس از آنکه عهد کردند با شما و طعنوا و طعنه کنند فی دینکم در دین شما و بعیب بندند احکام
اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان کفر و سرداران ایشان انهم لا ایمان لهم بدرستیکه
ایشان را عهد و پیمانی نیست در حقیقت که اگر ایمان ایشان درست بودی بدان راه نمیافتی پس نمانده
بایمان لعلهم ینتهون شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین الا تقاتلون آیا
کارزار نمیکنید قوما نکثوا با گروهی که شکستند ایمانهم بیمانهای خود را بنا خواسته بودند و در عهد
و پیمان زعهد با ایمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و فرزند آن بود که خفته بکند برادر با شما خدمت در خیانت
بمکه بگیرد طایفه بنکر و فرزند بزرگ را که خفتار ایشان بودند بسلاح و مرد بود داده تا با حرب که
شکنند رسول الله بودند جنگ کردند با مراد از ناکثین عهد سهیل و ذی قعده اند که در روز احزاب با
بوسفیان و قوم او را مدد کار کردند و همموا و قصد کردند مشرکان بایخراج الرسول بیرون کردن
رسول علیه السلام از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانکه گذشت در باب ابتدا و ده کردن فتنه
در صد پیمبر قصد آن کردند که رسول صلی الله علیه و سلم بجهة ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از امام فواحد الله
بجهة استحقاق کلانی خرج کند و بقول سودة قصد اخراج آن نمودند و ندیدند و هم بدءوکم
و حال آنکه ایشان ابتدا کردند بنقض عهد اول مرة اول بار اتخشونهم آیا شما میترسید از محاربت
و کارزار با ایشان فالله احق پس خدای سزاوارتر است ان تخشوه بآنکه بترسید از عقاب او
در ترک قتال کفار پس بحق ایشان اشتغال کنید ان کنتم مؤمنین اگر شدید باور دارندگان بغیوب
الهی بر ترک ما مورید قاتلوهم کارزار کنید با مشرکان یعذبهم الله تا خدای عذاب کند ایشان را
بایدیکم بدستهای شما یعنی بشمشیر با شما مشغول شوند و یخزهم و رسوا سازد ایشان را بقهر و حرب
و مغلوب و ینصرکم علیهم و نصرت دهد شما را بر ایشان و یشف و شفا بخشد صدور قوم مؤمنین
سینهای گروه مؤمنان یعنی خواطر ایشان یا جمعی از ایشان که بمکه آمده اسلام آورده بودند از مشرکان
ایذا بسیار یافته و چون شکایت بعرض رسانیدند آیت سینه بود بوعده فرموده که بشر دادن الفتح

قريب ويُذهِب وبرد صدرهاى بشرت شما بلغار يَغِظْ قُلُوبَهُمْ اندوه دلهاى آنانرا كه بوسطه آنار كفار
ملول اوند وَيَتُوبُ اللهُ وتوبه دهد خدا دهاى كرد تفضل خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر كه خواهد جو بجانه
در نيز آنه خبر داد از توبه بعضى كفار وَاللهُ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَاللهُ داناست بمصلحت بعضى حكيم حكمت كه بقبول توبه أَمْ حَسِبْتُمْ
وغيره ايمان آوردند وَاللهُ عَلِيمٌ وَاللهُ داناست بمصلحت بعضى حكيم حكمت كه بقبول توبه أَمْ حَسِبْتُمْ
آيا مى پنداريد اى مومنان كه فنا اى كفار را كار بعيد وكفر انه خطاب بانى نقاق است بفرمايد كه بينه شدند
أَنْ تُتْرَكُوا انكه شما را بگذارند كه بر سر حال كه هستيد وَلَمَّا يَعْلَمِ اللهُ ونه بيند خدا الَّذِينَ جَاهَدُوا آنانرا كه
جهاد كنند مِنْكُمْ از شما در راه او وَلَمْ يَتَّخِذُوا ونه انگيرند مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدا وَلَا رَسُولِهِ
وبغير فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ ونه بدون مومنان وَلِيجَةً دوستان نهانى كه اشرار امراء
بادى خمار انجمن دعوى امان درت باز نخواهند داشت وخدا جهاد وعده دوستى از منافقان
نادره وَاللهُ خَبِيرٌ وخدا داناست بِمَا تَعْمَلُونَ باچه شما ميكنيد وعرض عالم از مهمات وبرا معلوم اند
كه چون عباس اسير شد مسلمانان بر او ملامت و قطع رحم سرزنش كردند عباس جواب داد كه شما مسلمانيد
وانچه عباس با او نيكى بطلب كرم الله وجهه فرمود كه خاتمه بشرت كه آن را از جمله محاسن شيوان شمرد
عباس رضى الله تعالى عنه تلفت بالعمارت مسجد حرام قيام نمايم و دعا بكعبه را تعظيم ميكنم و حاجيان را شربت
سقايه و اسير انرا از بند مى برم يا نمازرا تنها ترك كنم أَجَعَلْتُمْ آنكه ميكنيد سِقَايَةَ الْحَاجِّ سقايه
خدا را و كفه اند مسجد الحرام را و بلغظ جمع ياد كرده زيرا كه قبله صلوات است پس كانه كعبه را و حاجيان
وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كارعمارت مسجد را دانيت كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ در حالى كه گرويده اند بخدا
برتقسيم خوش بالكفر بلكه كرا آن بجود اصنام يا بالكفر بسيد انبيا عليه السلام نشايد جمع كردن
ميان دو امر مختلف كه عمارت بيت الله است و دعاى حجاج او وَجَاهَدَ وجهاد كرد فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خدا بامشركان
خود مجاهدان در تنبيه اسباب ايشان لَا يَسْتَوُونَ برابر نيستند عِنْدَ اللهِ در باغ نيستند خود در هر كرب أَعْظَمُ دَرَجَةً
بزرگ تر خدا را از زيرا چه بيشتر بلند مرتبه تر اند وَاللهُ وَاللهُ تَرْدِيكَ خدا از آنها كه اسقايت حاج و عمارت
مسجد حرام كنند وجاهد ايشان بشرك وَأُولَٰئِكَ وآن گروه كه مجمع اين كمالات اند هُمُ الْفَائِزُونَ
اند ظفر يافتگان يا ملك در دو جهان رَحْمَةٍ مِنْهُ مژده سيد بدان فايز اند بِرَحْمَةٍ برور دگار ايشان رَحْمَةٍ
برحمت فايز اند زو بر ايشان وَرِضْوَانٍ وخشنودى كامل از ايشان وَجَنَّاتٍ و بوستانها كه لَهُمْ فِيهَا
مر ايشانرا باشد در آن بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعيمى دايم بلا انقطاع و در تنكير منزه يا نهايت
و بنا كه زبان تعريف باداء نوع صفات دائمى ثبت خَالِدِينَ فِيهَا در حالت كه اين گروه جاودان باشند
در آن بوستانها أَبَدًا همينه تا كه خلق دست خاصه سكت عليه لفظ يا نعيم ان الله عند سيد كه

فَعَسَى أُولَٰئِكَ پس شايد كه آن گروه آن يَكُونُوا شَاكِرِينَ از زماه باشكران
بطريق نجات ايرا در اين كلمه بصيغه فوق بجهت آنكه قطع مشركان بيني اجتناب انكه وى كه جاهد
مركالات عليه وعليه اند بر كار ايشان ميان معلق عليه پس حال آنها كه من كان اوجه ما قصد بدانت
كه چگونه خواهد شد بيت جانيكه شيره دران در سر عرض عنا بنه ار رباه سر نمازا انجا چه حساب
باشد ه در ديگر منع مومنان است از اعتزاز باحال خويش و بميل اعتماد نمودن كه بعلى مدد زيست
از فضل انا نحو بيت مباش ه بعمل و حملت شد بليس ا بوبر سر زوه بارگاه حرمت در ه
آورد انه كه بيني از ابا حرم زمره حجاج را نه بينند و از نيت اعمل و شوق ميدانه و در زبان
آنحضرت صلى الله عليه وسلم نصب عباس رضى الله تعالى عنه قلق و تاث منصب سقايه عمارت مسجد الحرام شيبه ابن عثمان
روز بدرى اين بزرگ دو با مرتضى رضى الله تعالى عنه بهام مفاخرت در آمده عباس گفت سقايه و تنبيه بعمارت بيت الله
مخصوص اند و مرتضى رضى الله تعالى عنه وجهه بالسلام و جهاد مفتخر بود حق سبحانه تصديق اين مدعى عالم آنه آيه فرستاد
أَجَعَلْتُمْ آيا بعد از بعد سِقَايَةَ الْحَاجِّ حاجيانرا وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ همچو آنكس كه
ايمان آورده بِاللهِ بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخرت وَجَاهَدَ وجهاد كرده فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خدا لَا يَسْتَوُونَ
برابر نيستند اين قوم عِنْدَ اللهِ نزد پروردگار ايشان وَاللهُ وَاللهُ لَا يَهْدِي راه ننمايد مقصود الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه مشركان
كه بر خود و بر ديگران ستم كردند الَّذِينَ آمَنُوا آنكه بگرويده بخدا و بر آنچه آمده از نزد پروردگار وَهَاجَرُوا و هجرت
كردند از ديار خود وَجَاهَدُوا و جهاد كردند با مشركان فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خدا بِأَمْوَالِهِمْ بمال اسلام
خود وَأَنْفُسِهِمْ و بتنبيه اسباب ايشان أَعْظَمُ دَرَجَةً خود در باغ نهايت خود در هر كرب أَعْظَمُ دَرَجَةً
بزرگ تر خدا را از زيرا چه بيشتر بلند مرتبه تر اند عِنْدَ اللهِ نزد پروردگار وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْفَائِزُونَ
اند ظفر يافتگان يا ملك در دو جهان يُبَشِّرُهُمْ مژده سيد بدان فايز اند رَبُّهُمْ برور دگار ايشان بِرَحْمَةٍ
برحمت فايز اند زو بر ايشان وَرِضْوَانٍ و خشنودى كامل از ايشان وَجَنَّاتٍ و بوستانها كه لَهُمْ فِيهَا
مر ايشانرا باشد در آن بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعيمى دايم بلا انقطاع و در تنكير منزه يا نهايت
و بنا كه زبان تعريف باداء نوع صفات دائمى ثبت خَالِدِينَ فِيهَا در حالت كه اين گروه جاودان باشند
در آن بوستانها أَبَدًا همينه تا كه خلق دست خاصه سكت عليه لفظ يا نعيم ان الله عند سيد كه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

خدای عز و جل زنده باد است هر عظیم مردی بزرگ که نعیم دنیا و آخرت بی حساب و جنت پر از
رحمت خواهد و نعیم جنان جاوید بود در کشف الاسرار فرموده که رحمت بر همه مومنان رحمت الله عز و جل کرده اهل
عصیان و فساد بسبب صفات احوال و نکبت که بر جرم کرده عظیم بود رحمت ایشان عظیم است نظم کنه باد و نیست
نشمار ما قطره از بحر رحمت بی نهایت ما مستحق نامه سیاه گنهکاران آورده اند که چون حضرت رسالت بهجرت
اجازت یافت بعد از آنکه خانه بیت الله طواف کرد بدینه منورة نهضت فرمود و ترک خان و مان و زن و فرزند
و خویشان و قبیله و هوند و قوم بگفتند و مومنان بیکدیگر را باعمال و اطفال سوگند داده جز اندک تمام مکون و آرام منزل
و مقام الناس بسر بردند و الشرا مومنان و شفقت بر زنان و فرزندان مانع هجرت نشد بسکه تا
نالکشت یا ایها الذین آمنوا یک بیکدیگر ایمان آورید لا تتخذوا فرا مگیرید آباءکم پدران خود را و اخوانکم و برادران
خود را اولیاء یعنی آن بوده را بدوستی مگیرید ان استحبوا الکفر اگر گزیدند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان
و شمار از هجرت باز دارند و من یتولهم منکم یعنی این حال ایشان بسبب وفا و ولایت که کرده اند در اسلام از کافران
فاولئک هم الظالمون ایشان اند ستمکاران که دوستی را در غیر محل صرف کرده اند چه دوستی با مومنان باید و با
مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد مشغلفان آخرت گفت که حال در مسان قابل و طاهر خویشم و بسامانی
بجهاد اشتغال نموده اوقات مبکذرانم چه حرمت هجرت بحرمت کنم بضرورت قطع بدر و فرزند باید کرد و
و تجارت آن بسر برد و با مهلکی و بعلای جانم دیگر آمد که قل بگو ای محمد مر مشرکان را ان کان اگر باشد
اگر کنت آباؤکم و ابناؤکم پدران و فرزندان شما و اخوانکم و برادران شما و ازواجکم و زنان شما و عشیرتکم و
خویشان شما و اموال اقترفتموها و مالها که کرده اید آنرا و تجارة تخشون کسادها و بازار کاسد که بترسید کسادها
از تجارت آن و مساکن ترضونها و مسکنها که از تجارت می پسندید بدل آخرت احب الیکم دوست تر
بشما یعنی اینها که ذکر کرده شد بهتر و بهتر خیر است بطریق دوست بدارید من الله و رسوله از خدا و رسول او
و جهاد فی سبیله و جهاد کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید و چشم دارید حتی یاتی الله بفتح تا باید الله
تا بیارد خدا عقوبت خود را عاجلا و آجلا و الله و خدا لا یهدی توفیق هدایت ندهد القوم الفاسقین
گروه بیرون شدگان از حد فرمان در سه آیه تهدید عظیم است و توبیخ بزرگ است و فوائد بسیار بمعنی تفسیر راجع است
باتفاق در آنچه راجع است انتظام مومنان تمود به انتظار رسول الله تا آن مقام که در آن مقام اند که در بیرون از اموال و زنان
و خانه و کسی الفت ندارند و خطوط و بنوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که از سر زندگی بگذرد

فلم حم و ولی الارب العالمین مال را بمال جان و فرزند را بجان و خویشان را فدای الله سبحانه کند در رضوی حکمی
صادق باشد نظم آن کسانی که نشناخت بر راه کند ما از زندگی و مال جان ما را چه کند ما از زندگی و مال جان ما را چه کند
جانش بخشد ما و بوانه تو بر دو جهان را چه کند حضرت رسالت زموده که لا یؤمن احدکم حتی یکون الله احب
من الده و ولده و الناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام منقولست که احمد بن خضرویه و شفیق در روزی پیش مادر
نشسته بودند فرمان کردن اسماعیل علیه السلام بر ایشان میخواند گفت ای احمد از پیش ما برخیز و بر دوا
تو را در کار صدق کرده ایم احمد برخواست و گفت خدایا اکنون حرفی نداریم روی بکعبه نهاد و بعد از نظر بیت
بجمله اشاره و مرادش بود قصد زیارت والدین کرد چون بدر شفیق بدر سرای خود آمد و حلقه در بجنبانید مادر
که مرد علی الباب گفت آنا احمد بنگ مادر شفیق چنان از مرا فرزندی نبود او را در کار صدق کرده ام چه خواهد بود
بکار نظم ما هر چه در شمشیر فنا تو کرده ایم ما جانرا بر سر بهوا تو کرده ایم ما کرده ایم ترک خود
و هر دو کون ما ما نیاز کرده ایم بر او تو کرده ایم لقد نصرکم الله بدرستی که مدد کرد شما را خدای
ای مومنان فی مواطن کثیرة در مواطنها بسیار یعنی موقف حرب که معارکه کارزار چون روز بدر و
و حرب بنی نضیر و بنی قریظه و روز خیبر و حرب حنین و فتح مکه و غیرها و یوم حنین
در مواطن روز حنین و آن ولایت میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلعم در آن موضع با مشرکان
و ثقیف محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از فتح مکه ما نبود و قبایل منتقل شده قصد مسلمانان کرد و خبر
حضرت رسالت صلعم رسیده با دوازده هزار یا شانزده هزار مومن بدایشان شد و ایشان چهار ده هزار
مرد بودند یکی از صحابه گفت لن نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه
اعجاب نمودند و از بخت بکثرت رسانیده بدید و بسبب اعجاب در اول شکست بر لشکر اسلام رسید حق تعالی
از قصد اجاد مومنان میدید که شما را یاری دادم بوم حنین اذ اعجبتکم چون بلطف آورد و شمار
کثرتکم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شیئا چیزی را نه
صولت دشمن و ضاقت و تنگ شد علیکم الارض بر شما زمین آن فراخ بما رحبت با فراخی
و کشادگی داشت ثم ولیتم پس پشت بر دشمن دادید و برگشتید از حرب مدبرین در حالتیکه
هزیمت کنندگان بودید از دشمن لشکر هزیمت شدند و با حضرت رسالت صلعم چهار تن بماندند
علی عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم و حضرت رسالت در آن روز بر استری

چون دوستان حرمت کردند و تمنای خاطر وی بتمامی رسانیدند آن حضرت را آورده اند ایشان نخستین را نسبت بعمل
وروی بدشمن میفرمودند و میگفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب عباس و ابوسفیان لجام آن را
گرفته نمیگذاشتند که آن حضرت بمسلمانی بیاید و از نیمه روز بر بحال اشجاعت سید عالم استقلال
متوجه بود که در جنگ اول روز بر لشکر در معرکه کرد و فوجی ندارد و سوار شده و بیاده کاری متوجه حرب
گشته نسبت خود را اظهار میفرمود الفضل عباس نخاطبه آنحضرت را انکار است که محاربه نمایند حضرت
که صحابه باشند اگر عباس مردی بلند آواز نبودند اگر دو که با عبد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة
سوره البقره مردم با آواز عباس باز گشتند و جمعی که عبد الیشان و صلیب سید بمده زمت حضرت
نوشید بدیدی حمله کفار شدند و آن حضرت فرمود که و بنلاوه دعاء موسی علیه السلام که در روز فلق
بمحمد خواندند بود که اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان بلند از استر فرود آمده
با چنان بیاره بسته خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت یا از باران بهره و کفت شاهت الوجوه
که بر اطراف کفار ریخت و فرمود کاز نهم هوا و رب محمد بقدرت ربانی بحال نماند انا عاد بالله الرحیم
و زبان از سنگ ریزه بسته شده و شکست بر تن افتاده و دلها بر موجان آمد کما قال الله تعالی
ثم انزل الله پس فرو فرستاد حدا سکینته رحمت خود را سبب سکون و آرام قلوب علی رسوله
بر فرستاده خود تا تمها خود داده عبر بخشد آن کثرت اعدا اندیشه نفرمود و علی المؤمنین و بر مومنان
ماندند با عباس صابر شدند و انزل جنودا و فرستاد لشکر جود بجنبه خود لم تروها ندیدید شما
ما کفار دیدند و آنها که با ایشان بودند بانگ بسیدند و شما آنها سید و شما آنها مرج لاقاه بدن المتقین کشته
بر اسپان بلند سوار شده و عدد ایشان بچهار هزار با هفت هزار با شانزده هزار بودند و عذب
الذین کفروا و عذاب کرد بر ایشان کافران کشته شدند و شش هزار
از اولاد و مال ایشان برده گرفت و بعد چهار شتر و چهار هزار درم و نقره و زیاده از چهل هزار
گوسپند غنیمت بدست آمده و ذلک و آنچه واقع شده جزاء الکافرین باداش کافران
ثم یتوب الله پس توبه میدهد خدا و تفضل میکند من بعد ذلک از پس این نیز بتنگ بتوفیق
اسلام علی من یشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی مهتریان از جنگ و آن چنان بزرگ یعنی از مهاجران
و طبقه بعد از واقعه جنگ بملازمت سید عالم صلی الله علیه و سلم آمده و بشرف اسلام مشرف گشتند

والله غفور

و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان رحیم مهربان که بعد از توبه مواخذه نکند
یا ایها الذین آمنوا ای مردم که ایمان آورده اید انما المشرکون نجس جز این نیست که مشرکان پلید اند و نجاست
علاج ایشان بلا عضو یا بسبب نگذاشتن بجماعت اجتناب کنند از جنابت ظاهر کنند باز از جنابت عباس رضی الله عنه
فرموده که نجس العین اند نه ناقد کلاب فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام مسجد حرام که
محیط بیت الله است بعد عامهم بعد از این سال که سنه تسع است از سنه ناسعه بوده و از حج تامل
حجة الوداع که سنه عاشر بوده امام اعظم رحمه الله گفته که در منع کفار از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد
و نزد امام مالک رحمه الله میفرماید از دخول مسجد قیام بر مسجد حرام و امام شافعی رحمه الله همان از
دخول مسجد حرام منع میکند و اما ان خفتم و اگر بترسید از ایشان که عیلة فقر و تنگدستی بسبب منع
در اموال است که جمعی از کفار در موسم بحج می آمدند و فروخت اطعمه و البیاعات و آورده اند حق سبحانه و تعالی
که اینان را داخل حرم منع کند و اگر از سبب تعطیل تجارت ایشان تنگ معیشت میشود
فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که خدا توانگر سازد شما را من فضله از فضل و رحمت خود
ان شاء اگر خواهد و انجا را نیز وعده فرمود تا بانکه باز تا که و خوشی که دیده بود از بلاد کفر
مسلمان شدند و هر سال آنچه در باب خود از طعام آبکه میبودند تا بانکه اصناف و می دهد رانا قدار حرم
متوجه شدند یا بانواع تجارت آنجا میرفتند ان الله علیم بدرستی که خدا و آنا حکیم حکیم
حکم کننده است بتحقیق حال ایشان در آن و در تدبیر یکی بیاید قاتلوا کمال بدارید الذین
که ایمان نگذارند و مسب الله بسبب الله و بروی من احسان اگر تو بر میبیند له و در دیگر نایبه مقتح الایوب
بعد از مشافهه و شی بمحاربه کنید امر میکند و میفرماید که قاتلوا بکشید ای مومنان و بکار زار کنید
الذین تا بانکه لا یؤمنون ایمان ندارند بالله بخدا یعنی یهود که بنده کرده در دست بقتله فاتلوا
و لقاتلوا که تثلیث را معتقدند و لا بالیوم الآخر و نمیگویند در قیامت یهود که نمیگذارند که در بهشت
الکل خمر بخلد الا یهود و نصاری بعد از دعوی اثبات میکنند پس ایمان بروز آخرت چنانچه باید
نیستند و لا یحرمون و حرام نمیدانند ما حرم الله و رسوله آنچه حرام کرده است خدا و رسول
یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت بایشان ثابت شده و لا یدینون و نمی بذیرند دین الحق دین حق
که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت و انجیل

عظام کردم میان الذین اوتوا الکتاب یعنی یهود که یا اهل الکتاب مقابل کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتیکه بدهند
جزیه یعنی از خراج جزیت که بر هر سر مقرر شود بدهند عن ید از دست خود و هم صاغرون و حالانکه
ایشان خوار شده کان یا بمعنی جزیه بدست خود آرند و نشینند تا وقتیکه تسلیم کنند یا جزیه از ایشان
نگیرند و گردن ایشان السیف را و گویند مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیت یا اهل کتاب بر مجوس را
چنانچه شافعی گفته است حضرت امام اعظم رضی الله عنه گفته که اگر عرب کفار کنند مرکز مرتد گشته او
قتل است وقالت الیهود عزیر ابن الله و گفته جهودان که عزیر پسر خداست عن ذلک علوا کبیرا بلند است
که عزیر پسر خدا است از نسل یعقوب علیهم السلام از سبط اولاد که بچهار ده پشت بهارون پسر عمران پسر یهوذا
و بجهل اقصه آنست که چون بخت نصر بیت المقدس را خراب کرد و همه اسرا بکشت و بابل را برده گرفت و عزیر را بجهل اسیران بود و
تورات بخواند و بهر جا که رسیدی از خواندن و بیاد نگرفتند و او بعد از زنده از قبل ایشان خالی
یافت رو بیت المقدس حق تعالی در انجا حق در قریه سایر آباد او امیر آید بعد از صد سال او را
زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گفت و چون عزیر میان قوم آمد او را تصدیق نمود و او را
بخواندن و نوشتن تورات امتحان کردند در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکور است که بیخ ظاهر اصحاب
راست و پسندیده بهر انگشت کتابت تورات میکرد از خاطر القلب تا تمام رسید و میگویند شیشه بود
که چون کسی که تورات بخواند و اندر میان یافت چه دانیم که تورات بلت یا نه مردی در میان ایشان
گفت که من از بدو خود شنیده ام که او از بدو خود شنیده بود که من در واقعه بحضرت تورات را در صدر
مقبوله تاخته در فلان شکاف کوه نهاده و صحیح طیب بان مرد بر فتند و تورات را از آن بجای آوردند
آورده و آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند که کم و بیش نشد تورات عذب متجدد شده
گفته اند که حق سبحانه تورات را بعد از صد سال در دل عزیر علیه السلام بیفکند تا کریب آنکه او پسر اوست
پس متقدمان جهود بدیدند قوما یلدنه و گویند یعنی از جهود بدینه در زمان عظیم ایشان حضرت رسالت صلی
ایزد عز گفت وقالت النصاری و گفتند ترسایان المسیح ابن الله عیسی پسر خداست و این تشریف بحضرت
از ایشان بود که در وجود فرزند را بی وجود پدر استحقاق نمی دهند یا آنکه از دو امر آنکه امر موجود اجماع موجود
مشاهده نمود برین جرأت اقدام کردند ذلک آنچه مذکور شد قولهم گفتن ایشان بافواههم
بزبانها ایشان که بر ایشان افترا میکنند بانچه بهمان که زبان میرانند و حقیقی ندارند یضاهئون مشابهت
میخورد قول الذین کفروا پیش از ایشان آنانکه کافر شدند من قبل پیش از ایشان یعنی مرج گذشته قاتلهم
خدا بکشد ایشان را انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از راه
حق سبحانه و تعالی یا بمعنی انکار عرب که خدا را عزیر ابو الفداء و ابو العزیر مجوز اند بطریق تغلیب است
اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصارا احبارهم علماء خود را و رهبانهم زهاد خود را اربابا خدایان من دون
الله بجای خدا تعالی یعنی فرمان ایشان برند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان بجا میآید بر دیا سجده
ایشان را و المسیح ابن مریم و عیسی پسر مریم را نیز بخدا میگیرند و ما امروا و حالانکه مکلف و احاد در دیا
فرموده نشدند یا فرا گرفتند کان ایشان بخدا مامور نشدند در کتابها الا لیعبدوا مگر آنکه فرمان
برند و بپرستند الها واحدا یک خدا را که در وحدانیت لا اله الا هو هیچ معبود نیست سبحانه منزه
الله هو کرد و سبحانه پاک است عما یشرکون از آنچه با وی انباز میگیرند یریدون میخواهند
و ترسایان ان یطفئوا آنکه فرو نشانند نور الله عز خدا را که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یا بحجت
بزبانه تقدیر را از زبان فرو زند بافواههم بباد دهان خویش یا بنکتهای که بر زبان میرانند ویأبی الله
و نمیخواهد خدا تعالی الا ان یتم نوره مگر آنکه تمام گرداند نور خود را با علام توحید
و لو کره الکافرون و اگرچه کاره باشند آن کافران و در بعضی نسخه گفته اند عربیه لفاحه دون لیطفئوا
و یأبی الله الا ان یتم نوره بت جز این که ایزد بر فزود بت هر آنکس نفرند رشتی بسوزد
پس بیان انام فرستد میفرماید هو الذی ارسل است آنخدا و اوست که بفرستاد رسوله فرستاده خود را
فرستاده خود را که محمد صلعم بالهدی بقرآن که بمعنی هدایت است و دین الحق و دین درست که اسلام
و ارسال او آن بود لیظهره تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را علی الدین کله بر همه دینها تا موقع
سازد احکام آن را و آن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد کرد که بر روی زمین جز دین اسلام نماند ولو
کره المشرکون و اگرچه کراهت دارند مشرکان در این صورت یا ایها الذین آمنوا آنکسانیکه ایمان
آورده اند ان کثیرا بدرستی که بسیار من الاحبار و الرهبان از علما یهود و زهاد نصاری لیأکلون
میخورند اموال الناس مالها مردم را بباطل برشوت در حکم و یصدون و میگردانند
و باز میدارند عن سبیل الله از دین خدای یعنی زکوة ندهند و الذین یکنزون و آنکسانیکه جمع کنند

زکوة فلیس یکفر آنچه زکوة ادا داده انچه گفت یعنی کهنی بران وعید عذاب یاد عید آنست که در دو
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بشارت ده کنید نهاد کانرا که زکوة نداده اند بِعَذَابٍ أَلِيمٍ عذابی دردناک در روز قیامت
یوم یُحْمَىٰ روزیکه گرم کرده شود یعنی پر از دوزند تش عَلَيْهَا بران گنجها که فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ
فَتُكْوَىٰ بِهَا پس داغ کرده شود بدان دینارها و درمها سوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان
که در وقت دیدن فقیر آزرده اند بران وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان که از بهاء فقیر بر گردانیده
وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان که بر در دیدن فقیر گرفته اند اعضاء سه مقصود اند
که اشارت باعضاء رئیسه که دماغ و دل و جگر اند زیرا در آن روز معذب کرده اند دکوی
هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ این است آنچه که نهاده بودند لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعتهای خود در دنیا دامن دوست
منفعت نفسهای شما شمانند فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ وبال آنچه بودید که ذخیره
میکردید ذخیره که وبال بران مستوفی نشاند اهل اسلام در اموال امام ظاهر الکبیر و لواحق ندکوراست
که اگر دیگران بر زینه مالک نوشته قول کی اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند فوز موز اسرار
باقیه جوی نظم مکیدر مکاندی بدر دنیتی ۔ بهتر از آنچه ای ندیدی آنرا تنبیه
بردار کانچه مانده ای در زیر زرست ۔ آورده اند که چون عباد معتبر ان باشد که دایره ماه قمری
دسال شمسی سیصد و شصت پنج روز و ربع روزی باشد تقریبا سال قمری
سیصد و پنجاه چهار روز و سدسی پس در هر سال سه ایشان سیزده ماه میباشد و عدد شهور
در حکم خدا دوازده ماه است پس حقیقی نه نهاد اکثر اهل اسلام بر شهور قمریه نهاده احکام صوم حج
و زکوة و غیر آن بدان ترتیب ساخت و در میان عدد دان در فرمود اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی
شمارها که بسند بنده عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ
در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدا آنچه که را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ روزیکه بیافرید
آسمانها و زمین را مِنْهَا از نزد دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته ذو القعده
و ذو الحجه و محرم یکی منفرد ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ این شمار درست در شمارها فَلَا تَظْلِمُوا
پس ستم مکنید فِيهِنَّ در بر چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود باز مکاب مرحاة و
حرمت این اوقات جمهور علما بر آنند که حرمت مقاتله در این شمارها منسوخ است و مراد از ظلم مسابقت

بالشرک

بالشرک قتال مقاتلان از اهل شرک اگر چه در حرمه اند ترک مقاتله لازم است الا تخصیص نموده در آن
چهار ماه را بجهت شرف حرمت گناه از شریر ماهها مباشید بگناه در حرمه در حال احرام وَقَاتِلُوا
الْمُشْرِكِينَ کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً با همه ایشان در شهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ
كَافَّةً چنانچه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدا مَعَ
الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ آورده اند که جماع اهل جاهلیت قبل از غارت
مستاصل شده بودند در ماههای حرام قتال میکردند و چون سه ماه متصل حرام بود بتنگ آمده
گفت که در سه ماه چند در پیاده تاراج و غارت تحمل نمایم پس قلمی کشیدند بصورت بر انگیخت و در موسم
مذاکر و که یا مضر را العرب خلا اشارت در نیز سال محرم خلال کرد انیده و صورت آورد تا اخیر در ماه صفر
مردمان قبول و قبول نمودند باز سال دیگر منادی فرمود که خدا در نیز سال محرم را از حلال حرام
و گاه بود که در اثنای محاربات ایشان با حرام نوشتندی حرمت آورد تا اخیر در وقت جهاد سعد الوان
در اهلال آشتی و در سیله چهار ماه حرام میدانستند اما اقتصاص اخیر حرام فرو گذاشته محمد
اختیاری کرد تا در جهاد با مشرکان میکنند حق سبحانه فرمود که إِنَّمَا النَّسِيءُ جز این نیست که تاخیر حرمت
ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزودن است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله
را کفری دیگر است که با کفر ایشان اعتقاد مباحه يُضَلُّ کراه میکردانند و خصوص ضلالت نسبت بمولیان
منجر اند یعنی کراه کرده انیده شود بِهِ بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند کراهی زیادی
بر زیاده يُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را آنچه حرام عَامًا در سالی و بجای دیگر یا حرام را
میکنند وَيُحَرِّمُونَهُ و حرام میدارند نسی را عَامًا تا بدیگر سال لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ تا موافق سازند
آنرا که حلال کرده بودند بر حرمت و میگذارند و در آن سال تحلیل ما حرم کرده اند تحریم ماه میکنند
تا موافق سازند و تمام کنند شمار آنرا که خدا حرام کرده چه گفته شد که ایشان با شهر حرام
چهار حلال میدانستند فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند در آن موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه
خدا حرام کرده است بدان مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته گردانیده شده برای ایشان
یعنی شیطان بجا راسته است در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بد کردار ایشان را وَاللَّهُ و خدا
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ توفیق و ارشاد و هدایت ندهد گروه ناگرویده کافران را در تتابع و در

کرجاهلیت عرب را بی سلاح چهار ماه را حرام میدانستند و خلق را از رنج و زیان خود ایمن میداشتند و مردم سال
مودت میان مردم نژاد برانداختند و در میان جاهلیت اسلام نمانده از خود سالم دارند و غارت و قتل خلق بزرگان و بیوت کرده
کرمکی آنها را زیارت و تجارت و اموال ظلم آنان دل خلق محروم میسیبد لا نابر نکشند بایدیه بهم نسبتی
بمال و جمال خویش نه بکه کس لا کان ذینی برند و این بیابی لا نفقت که در سال نهم هجرت که حضرت
عازم غزوهٔ تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل عیال خیلی بیکدر اینده بود چون
فرمان سید کل اصحاب که جهاد میان جهاد بسته مقاتل عرب بدان صوب متوجه و سازند اهل خاص
بود نشست و کفر اعدا و دوقب هوا کرامت طلبیدن رفتن تجار کسی رسیدند عدا آیهٔ آمد که لا یستأذنک
الذین یؤمنون بالله و الیوم الآخر ان یجاهدوا بأموالهم و انفسهم و الله علیم بالمتقین انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله و الیوم الآخر و ارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون و لو اردوا الخروج لاعدوا له عدة و لکن کره الله انبعاثهم فثبطهم و قیل اقعدوا مع القاعدین لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا و لاوضعوا خلالکم یبغونکم الفتنة و فیکم سماعون لهم و الله علیم بالظالمین لقد ابتغوا الفتنة من قبل و قلبوا لک الامور حتی جاء الحق و ظهر امر الله و هم کارهون و من هم من یقول ائذن لی و لا تفتنی الا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین ان تصبک حسنة تسؤهم و ان تصبک مصیبة یقولوا قد اخذنا امرنا من قبل و یتولوا و هم فرحون قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المؤمنون قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین و نحن نتربص بکم ان یصیبکم الله بعذاب من عنده او بایدینا فتربصوا انا معکم متربصون قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم انکم کنتم قوما فاسقین و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله و لا یأتون الصلوة الا و هم کسالی و لا ینفقون الا و هم کارهون فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون و یحلفون بالله انهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولوا الیه و هم یجمحون و منهم من یلمزک فی الصدقات فان اعطوا منها رضوا و ان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون و لو انهم رضوا ما اتاهم الله و رسوله و قالوا حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله و رسوله انا الی الله راغبون انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله و الله علیم حکیم و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمة لذین آمنوا منکم و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم یحلفون بالله لکم لیرضوکم و الله و رسوله احق ان یرضوه ان کانوا مؤمنین الم یعلموا انه من یحادد الله و رسوله فان له نار جهنم خالدا فیها ذلک الخزی العظیم یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم قل استهزءوا ان الله مخرج ما تحذرون و لئن سألتهم لیقولن انما کنا نخوض و نلعب قل ابالله و آیاته و رسوله کنتم تستهزءون لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم ان نعف عن طائفة منکم نعذب طائفة بانهم کانوا مجرمین المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و یقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون وعد الله المنافقین و المنافقات و الکفار نار جهنم خالدین فیها هی حسبهم و لعنهم الله و لهم عذاب مقیم کالذین من قبلکم کانوا اشد منکم قوة و اکثر اموالا و اولادا فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الذین من قبلکم و خضتم کالذی خاضوا اولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الآخرة و اولئک هم الخاسرون الم یأتهم نبأ الذین من قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و المؤتفکات اتتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و رسوله اولئک سیرحمهم الله ان الله عزیز حکیم وعد الله المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و مساکن طیبة فی جنات عدن و رضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و مأویهم جهنم و بئس المصیر یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغنیهم الله و رسوله من فضله فان یتوبوا یک خیرا لهم و ان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الآخرة و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون الم یعلموا ان الله یعلم سرهم و نجواهم و ان الله علام الغیوب الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات و الذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم و لهم عذاب الیم استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله و رسوله و الله لا یهدی القوم الفاسقین فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله و کرهوا ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و قالوا لا تنفروا فی الحر قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یفقهون فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون فان رجعک الله الی طائفة منهم فاستأذنوک للخروج فقل لن تخرجوا معی ابدا و لن تقاتلوا معی عدوا انکم رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع الخالفین و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله و ماتوا و هم فاسقون و لا تعجبک اموالهم و اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون و اذا انزلت سورة ان آمنوا بالله و جاهدوا مع رسوله استأذنک اولوا الطول منهم و قالوا ذرنا نکن مع القاعدین رضوا بان یکونوا مع الخوالف و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون لکن الرسول و الذین آمنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم و اولئک لهم الخیرات و اولئک هم المفلحون اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم و جاء المعذرون من الاعراب لیؤذن لهم و قعد الذین کذبوا الله و رسوله سیصیب الذین کفروا منهم عذاب الیم لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا لله و رسوله ما علی المحسنین من سبیل و لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد ما احملکم علیه تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون انما السبیل علی الذین یستأذنونک و هم اغنیاء رضوا بان یکونوا مع الخوالف و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون یعتذرون الیکم اذا رجعتم الیهم قل لا تعتذروا لن نؤمن لکم قد نبأنا الله من اخبارکم و سیری الله عملکم و رسوله ثم تردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون سیحلفون بالله لکم اذا انقلبتم الیهم لتعرضوا عنهم فاعرضوا عنهم انهم رجس و مأویهم جهنم جزاء بما کانوا یکسبون یحلفون لکم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر ان لا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله و الله علیم حکیم و من الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرما و یتربص بکم الدوائر علیهم دائرة السوء و الله سمیع علیم و من الاعراب من یؤمن بالله و الیوم الآخر و یتخذ ما ینفق قربات عند الله و صلوات الرسول الا انها قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلوتک سکن لهم و الله سمیع علیم الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و الله علیم حکیم و الذین اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و تفریقا بین المؤمنین و ارصادا لمن حارب الله و رسوله من قبل و لیحلفن ان اردنا الا الحسنی و الله یشهد انهم لکاذبون لا تقم فیه ابدا لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم و الله لا یهدی القوم الظالمین لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم و الله علیم حکیم ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوراة و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه ان ابراهیم لاواه حلیم و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی یبین لهم ما یتقون ان الله بکل شیء علیم ان الله له ملک السموات و الارض یحیی و یمیت و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ما کان لاهل المدینة و من حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله و لا یرغبوا بانفسهم عن نفسه ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله و لا یطئون موطئا یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین و لا ینفقون نفقة صغیرة و لا کبیرة و لا یقطعون وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظة و اعلموا ان الله مع المتقین و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا و هم یستبشرون و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم و ماتوا و هم کافرون اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون و لا هم یذکرون و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یراکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

برفاقت

برفاقت او بیرون آمده بدان غار توجه نمود و بنجا بحسب خود در روز دیگر غار بطلب آنحضرت
بی در بجا غار آورد ندی جهانه ترانی خفت عنکبوتی بر در غار روبا نیده و دیده کبوتر دشمنی مالا مرکز اهمال
گرفت و بعده تمام و عنکبوت بالهام داد تا بر در غار تنیده عرب طلب الظالم و قطعوا العنکبوت علی الغار خیر
اصبح دوام لم القدر کفار بدر غار رسیده بیان صلاکه دلالت بر ظلم و مقام ازاله دانست
مشاهده نمود متعرض غار شدند و صدیق رضی الله عنه گریکی از مشرکان بدر نیز قدم فرود کا
کن بر آرند یا رسول الله خواجه کاینات علیه الصلوة و السلام گرد ظلک با نفس الله تا نهما و حق سبحانه از حال چنین
اذ یقول چون گفت همچو صاحبه لا تحزن اندوه مخور ان الله معنا بدرستی که خدا معنا
نصرت بر اعادی نصف اخوا فانزل الله علیه السکینة پس فرستاد خدا سکینه نیز خود را که بیت آرامش است
علیه بر رسول الله و آنحضرت بر صدیق بجهة آنکه از رو شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود
و شیخ زین الدین عطار رحمة الله در باب سکینه بر صدیق فرموده است نظم خواجه اول کل اولیا آن
قائد الثانین اذ هما فی الغار گفت چون سکینه زیر منزل لم یدر لست کسلیمان حال حاصل و ایده
و قوه و اید بکم جنود لم تروها بلشکر بلا ملائکه که شما را نمی بینید و جعل کلمة الذین کفروا السفلی
فرستاد و غار حوادث و محن نمود نیا مراد ملائکه منزل اند در بدر و احزاب و حنین و جعل
و گردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنها را که کافر شدند السفلی فرو تر یعنی دعوت خلق کفر
از آن بلند تر و خواری و بیعزتی شد و کلمة الله و کلمه خدا که دعوت اسلام یا توحید یا کلمه نفی
هی العلیا آن بلند تر و رفیع قدر تر است و الله عزیز و قهار غالب است و حکیم و داند با حکمت و حید
لا نایست خوار زار باش کسانی که مقصود از ایراد قصه غار در اثنا مسئله غزوه تبوک آنست که کار شما
کار سان جهاد یا رسول الله بیشتر از امر او اما آیه کم مرا آنچه رسول الله جهاد کن با او یک کس بیش خود در ضم
مشاهده قرش بقصد غار ساخته بودند من او را بار بر گرد و او بر پیش اصحاب صلاحت بیرون آمدم
پس مفتاح نصرت فتح قدرت من است لا تحزن عند الله نظم یاری از من جوید از خیال ملال دار
از من گوی نه یا میر وفا هر کرا یاری کم بر زیر شود هر کرا در راه اسلام تر شود الغزوا پس بیرون رو
بغزوه تبوک خفافا سبکباران و ثقالا و گران باران و مقصران را در مخاف فی نفاق الوا
حاصل آنکه مراد سوا نفاق و جهاد کان با منفذ رستاق و بهاران با جوانان و پیران با دریان و نوکران

باباء سلمان و مسلمان باباء ایمان که ایمان بالله و الیوم الآخر و فرمان بامستقران و شهدا و نیکان سلام الله علیهم بدید
بنگرید ان بازنگاه طاعت و گردان ایمان و امر باشرعت و مسلمانی انام فقیر حمد الله تعالی میفرماید که خدای تعالی
گرانید شود ماسوی ایمان و نقصان ایشان اندک بعید نعمای عظیم اند در بحر لطف آورده که خلاف محمد
اگر کسی عبادت بزه سلوک نقصان ساخته که پرورش هدایت متوجه حقانه شده هر دو طایفه و دو راه اند
اما یکی جمال کند بپیر و بی پیر که مشرف راه میبرد و آنکه بپیر در هر فردی عالی را هدایت میکند و آنکه بی پیر
افتاد اش پیر و دیدی حباط ماسوالله را میکند نظم مر دمار قدم بیران بر مبرد له در دمی از تو
می گیرد له مبر از ما دیدی بگر دزه راه له سر مار قدم زمان ما نخشاه له در اسباب نزول میگوید
که چون بهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کار سایر بهانه داعیه تخلف از غزوه هوک میکشانند حق سبحانه
قبول نکرد و فرمود که بیرون برید تا بهانه که بکار و از بار مال خلاف آنها که کرانید باجهاد و اشغال و جهاد
در جهاد کنید در راه خدا بِأَمْوَالِكُمْ بمالها خود را که تهیه آرید و صلح کنید وَأَنْفُسِكُمْ و بوجودهای
خود که با مشرکان کار تراکب ذَٰلِكُمْ این بیرون رفتن و حرب کردن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از
تخلف و ترک جهاد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید فواید جهاد و دفع تخلف که آمده اند که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مردمان بغزوه هوک فرمود ایشان سست گرفتند و عصیان ورزیدند
و فرمان بسیج اطاعت شنودند و تنها اکابر مهاجر و انصار بود و بعضی ضعفا و مومنان کرانی
فرمان جهاد حکم رسول آبروی نفس اختیار کردند و بعضی در سستی اقامت و تخلف طلبیدند
و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که إِنَّمَا كَانَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
میگوید عَرَضًا خواسته دنیاوی قَرِيبًا نزدیک و نزدیک قریب وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه
لَاتَّبَعُوكَ که هر آینه بر تو میگرد طمع مال وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ لیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ
بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود باشد که سوگند خورند
بخدا لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر قدرت داشتیم لَخَرَجْنَا هر آینه بیرون می آمدیم مَعَكُمْ با شما در موافقت يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاک میکنند نفسهای خود را بدین
سوگند دروغ یعنی سخن دروغ میسازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَكَاذِبُونَ

دروغ گویانند عَفَا اللَّهُ عَنْكَ رحمت کرد حق سبحانه پیغمبر خود را میگوید که عوض وعده از تو در
مردم بهانه که دعا کند خدا بعفو و رحمت و مغفرت با دفع خطا و خطای از وی چنانچه مثلا نشنیدی را
آزمودی میگوید عَفَا اللَّهُ بار جواب عاطفی سابع گوید برحمت الله و رحمتی برانکه که حضرت رسالت
بعضی منافقان را بخلاف جازت از دخول خیمه آزاد عفو کرد و بر بین تقدیر بخبر شب بعضی در کند از میدهد
از تو لِمَ أَذِنْتَ چرا دستوری دادی مر ایشان را شدن لَهُمْ مر ایشان را شنیدی یا بیتی که باجازت
مباح از تو حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن شد لَكَ مر ترا الَّذِينَ صَدَقُوا آنانکه راست
گفتند در اعتذار وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ تا بدانی استی دروغ گویان را لَا يَسْتَأْذِنُكَ دستوری نمیطلبند از تو
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ آنانکه تحقیق و یقین ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز
بازپسین أَنْ يُجَاهِدُوا و آنرا که جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ بپرهیزکاران از تخلف إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ خبر آنست که دستوری
بجویند از تو در تخلف الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه ایمان ندارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز
بازپسین وَارْتَابَتْ و در شک افتاده است قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد
شده اند فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود يَتَرَدَّدُونَ سرگردان میگردند وَلَوْ أَرَادُوا
الْخُرُوجَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن لَأَعَدُّوا هر آینه آمادگی کردند
لَهُ برای خروج عُدَّةً آن ساز و برگ سفر کار را یعنی اسباب سفر خروج داشتند وَلَٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ
و لیکن ناخوش داشت خدا انْبِعَاثَهُمْ برخاستن ایشان را فَثَبَّطَهُمْ پس بازداشت
ایشان را از رفتن کاملی مر ایشان را که وَقِيلَ اقْعُدُوا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید
مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران معلولات که نشنیده اند سخن
حضرت پیغمبر خود را یعنی از ایشان یا یعنی میگفتند و بصحت رسیده که چون لشکر جهاد بیرون
در حجه الوداع مقرر شده عبد الله بن ابی با جوقی از منافقان بیرون آمده در منازل
نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل منتقل شد بلکه آنرا خبر گرفتند کوچ کردند و بر یا مرد خود
تخلف نموده بازگشت و این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده و فرمود که اگر در دمی بود
با ما همراهی نمودی منت دارید که از شر او خلاص شدید و حق سبحانه موافق قول آنحضرت تیر

لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما ما زادوکم هیچ نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی
ضعفوا
ایضا دیگر وعدوا ولاوضعوا و در فکنده در میان شما خلالکم در میان شما یبغونکم الفتنة میجستند برای شما فتنه مخالفت در میان شما وفیکم
سماعون لهم و در میان شما سماعون هم جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما را بایشان رسانند
والله علیم بالظالمین و خدا داناست بستمکاران یعنی منافقان لقد ابتغوا الفتنة هر آینه طلب کردند
فتنه را یعنی فتور در امر محمد و پریشانی امر او من قبل پیش از این در غزوهٔ احد وقلبوا لک الامور و بگردانیدند ترا کارها را یعنی مکائد
خدعه که گفته اند یا بلغت رب لی معاد لکم و قلبوا و بگردانیدند لک الامور برای تو کارها را یعنی مکائد
حیلت در ابطال امور تو انگیختند حتی جاء الحق تا آنکه آمد حق یا یاری نصرت الله وهم کارهون و غالب شد امر الله که خدا
کار ایشان و اثر تو بلند شد فیهم کارهون و ایشان ناخوانند نصرت ترا و دلت ترا اما جزع خواهند بجزع
کراهت ایشان را از نصرت ائذن لی جون زاندم عرض فرج فرج و دادن ما از نفیر بر ده و اذن
دهار غم مخور الا در آورد اندر فتنه جز حضرت علیه السلام جهد بن قیس گفته اهل لشکر جهاد بی او صفر نخند و دام
سر آورد صفا بر جهاد شاید که مقابل ایشان حرب کنی و از ایشان سر ایها خورد و کثیر یا سنگ بکری چند سر
کنند که الفاء رسید اند که من مستقوا هم بدانستم که جهد زنان بی اصغر باید بیند از ایشان صبر نتوانم کرد در فتنه
افتم آیهٔ آنکه و ان لهم لمن یقول کسی باشد که گوید ائذن لی و دستوری ده مرا در تخلف از
غزوه و اقع فی الفتنة و در افتاده اند در فتنه بدانکه ایشان در فتنه سقطوا افتاده اند و طرح نفاق
بدان ایشان ان جهنم و بدرستی که آنست دخول دوزخ لمحیطة البته فرا گیرنده و احاطه کننده است
بالکافرین کافران را که دیدند کان ان یصبک اگر خواهی محمد علیه السلام در بعضی غزوه حسنة نیکویی
از ظفر و غنیمت تسؤهم بدحالی کند ایشان را از فوت جهد بگردانند و ان یصبک و اگر برسد
بتو در بعضی جنگها مصیبة جراحتی و شدت چنانچه در حرب احد واقع شد یقولوا گویند از روی
خود پرستی قد اخذنا تدبیر کرفتیم امرنا احتیاط کار خود را من قبل پیش از این و بیشتر در
اندیشی کردیم در بدین حرب نرفتیم و یتولوا و در گردانند از مجلس حرب خود فرحون و ایشان شادمان
باشند بدشمنان ما بجهت شدت قتل بگو ای پیغمبر لن یصیبنا نرسد بما الا ما کتب الله مگر آنچه نوشته است
خدا لنا برای ما در لوح محفوظ از نعمت و نصرت و مراد او دولت و نکبت هو مولینا او است یار ما

وما زادوکم کارا و لا کلل الله و بر قدا آنه بر مراد فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مومنان که بر خدا
بر قدا حصول مراد و دفاع مضرات و آنچه از آفات و حوادث تحمل کنند قل هل تربصون بگو آیا انتظار میکنید
آیا هیچ خیر را بدو صیغه تقتل تربیده که بما تربصون الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو
اگر یک نصیب شهادت اگر کشته شویم و نحن و ما نتربص بکم انتظار میکنیم مر شما را بعذاب یعنی یکی از دو چیز
آن یصیبکم الله که خدا رساند بشما بعذاب من عنده عذابی از نزد خود که بدست مسیحیان جهت خست
تا هلاک شوید او بایدینا یا بدست ما فتربصوا پس انتظار برید ما که شما را بسبب عذاب سماوی فتربصوا انا معکم
بر بدا آنکه ما نیز با شما منتظریم مترصون بدرستی که ما منتظریم آنرا که شما میخواهید آنرا در رده آنکه
جد بن قیس یا حضرت رسول گفت من لی بارت تخلف مطلب چه آمدن من بر سر سفر مقدمات
امانکر زیاد بال و عدد و کار و دم کار آید قل بگو در جواب او انفقوا نفقه کنید طوعا
یعنی چون نفقه کنید طوعا خواه بطوع رغبت خود او کرها خواه بکره و رهبت هیچ وجه لن یتقبل قبول
کرده نخواهد شد منکم از شما انکم قوما هر آینه شما قوما فاسقین از کردن که
بیرون شدگان از ارادهٔ اسلام و نفقه کنان از قبول عبادت وما منعهم و باز نداشتند ایشان را ان تقبل منهم
از آنکه قبول کرده شود از ایشان النفقات نفقهای ایشان الا انهم مگر که ایشان کفروا بالله کافر شدند
بخدا و برسوله و برسول او و لا یأتون الصلوة و نمی آیند بنماز جماعت بحضور علیه السلام
الا وهم کسالی مگر که ایشان کاهلانند یعنی بنماز آیند بکاهلی و کراهت بصدق و ارادت
و لا ینفقون و نفقه نمیکنند و لا کرهون و ناخواه اند مگر که ایشان ناخواه باشند یعنی بکراهت
نفقه میکنند زیرا که بدانند آن امید ثواب ایشان را در مقابل آن از عقاب عذاب نیز نرسد فلا تعجبک
پس باید که ترا شگفت نیارد و خطا با محمد است مراد قرنه مومنانند امبر تا بدانکه تعجب نکرد اند شما را
و لا اولادهم و نه از فزونی ایشان جهت کثرت اموال و اولاد و بهاست بر ایشان انما یرید الله بدرستی که
که میخواهد خدا لیعذبهم تا عذاب کند ایشان را بها بدانها فی الحیوة الدنیا در زندگانی در دنیا
قرب و شرف و جمع مال و حفظ آن و آنچه بدان ایشان بر سر از مصائب در زندان و تزهق انفسهم
و بیرون رود جانهای ایشان از بدن بصعوبت بسبب رنج و کاروان و ایشان کافران باشند یعنی کافر
بمرند و نه مال ایشان را دفع کند و نه فرزند زیاده ایشان سود بکند چون مرگ کند در آن زمان

نتوان سوزد جست از آن خرم کند. وان الخطاء وسبب حال آن بیان کند. یعنی مال اعراب در سفر زنان فرزندان
یحلفون بالله سوگند می‌خورند بخدای انهم لمنکم که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام اند وما
هم منکم و نیستند ایشان از جمله شما ولکنهم ولیکن ایشان قوم یفرقون و گروهی اند که میترسند از شما
که مبادا ایشان از فساد و بیرون نکند که با مشرکان بیکند بسبب منافقه اظهار اسلام میکند لو یجدون ملجأ
اگر مایند پناهی که بدان التجا توانند کرد از فتنه یا از سرکوه یا جزیره او مغارات یا غارها که در کوهها
یا سرداب‌ها او مدخلا یا سراخی که در اسخی توانند رفت لولوا الیه هر آینه رو در میکنند بدان از سرعت
وهم یجمحون و ایشان بشتافند شتافتنی که منع کن باز نگردند چون اسب سرکش آورده اند که
حضرت رسالت قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات غنایم
اعیان غنیمت میدهد و کمان میبرد که عدل میکند آیة آمد که ومنهم و از منافقان من یلمزک کسی است
که عیب میکند ترا فی الصدقات در قسمت صدقها گفته اند نازله در شان ابو الجواظ بصره یعنی فرق میان هر که
مرخلاف بوده فرود آمده که بوقت غنیمت غنایم چنین که حضرت رسالت بجهة تالیف قلوب مسلمانان
خطی و افر از غنایم بدهد البته زیاده او بر آن طعن کرد یا طلبد از غیر عادل که مرتضی رضی الله عنه از آن
بود و حضرت غنایم آنرا بجهاد کسی از اشراف عرب عطا فرمود و اجرات نموده با حضرت رسول الله
گفت اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب می فرمود و ملکان لم اعدل فمن یعدل و آنحضرت در او
دو قول او را مارقین در بنابع مذکور است که علی مارقین کرم الله وجهه بالنهروان قتال کرد تفصیل آنجا
در جواهر التفسیر فوائد یافته کفته اند عبد الله بن قمیه معقب بن قمیه بود در عوض جزع نفع خود نبوده
چنانچه مشرکان یابد فان اعطوا پس اگر داده شوند منها از صدقات چنانکه خواهند ایشان باشند
رضوا پسندند آن قسمت را وان لم یعطوا و اگر داده شوند منها از آن بمراد اراده ایشان
که داده اند اذا هم یسخطون آنگاه که ایشان خشم گیرند و ناخشنود شوند ولو انهم رضوا
و اگر ایشان پسندیدند ما اتاهم الله و رسوله آنچه داد ایشان را خدا و رسول او از غنیمت و صدقه
و ایشان خرسند کردند وقالوا و گویند حسبنا الله بس است ما را خدا سیؤتینا الله من فضله
زود باشد که بدهد ما را خدا من فضله از فضل خود و غنیمتی دیگر ورسوله و فرستاده او چیزی
عطا کند ما را هیچ از زکوة که حلال عطا فرموده انا الی الله بدرستی که ما بسوی خدا راغبون باز گردندگانیم

دامید دارندگان مر آنچه همراه اسند از زکوة که رضا بقسمت الهی مراد از آن موجب سلبی از ارباب
فرض نقل میکند که هر که مقارد خورسند شد از زکوة و مال از آنست رضا داده بده در بهشت
کرده بکنار ای که بر من قدر اختیار نکنانی و بر ملک مینه کفته اند بیت بشنو از من که تو خورا
رنگم آزادی کنی خون تو ری رطب در دهن تهاده ای بهشتیان صاحب صدقه میکند یا دادند که آنچه آنحضرت
علیه السلام در قسمت غنایم کند ثواب آن انما الصدقات برای نیست که صدقات یعنی زکوة للفقراء
مر فقرا را و المساکین و بیچارگان را امام اعظم رحمه الله میفرماید که فقیر آنست سوال نکند بجهت آنکه کفاف
معیشت حال دارد و مسکین آنکه سوال کند چون مطلب آنکه کفاف مال ندارد و عاملین علیها و بکار میکنند که کارکنان
اند و المؤلفة قلوبهم و جمعی که بهم برآورده شده اند دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند تا مایل ایشان بنور ضیا
ثبت بر کلمه تالیف ایشان با اسلام نازل محفوظ باید ساخت و بمواقف قلوب آشنا رو نهند
حضرت پیغمبر تقارب الف الهی ایشان بدین رغبت ترقب اسلام مثال تیر الیف نازل از غنایم حنین
قیسی کانت جوهر ابو سفیان و عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و غیر ایشان و جمعی موالفت قلب بسبب
این اعراض بوده که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان با جماع اصحاب فی رقاب بندگان آیه
الرقاب و در کرد زکوة بر آزاد کردن کردن بندگان از زکوة بنده که مراد بنده الیست
خورد از خواجه باز مجرد در راه آزاد کنان است و از زکوة باید داد و امام اعظم و صاحبان
بر اند که بمال زکوة بنده باید خرید و آنرا آزاد کرد والغارمین و دیگر وام دادگان مغلوب که بر آنچه
باشند و در غیر معصیت مرگ زده اند وفی سبیل الله و دیگر بر آنچه فرمودن در راه خدا است
بر غازیان در روش خواندن بر مجاهدان و گفته اند ساختن پلها و باط نیز از سبیل الله و ابن السبیل
و در دیگر آنرا بکنند که از مال خود در ره مانده باشد سعی جانه بر این فرض است فرض کرده زکوة را فریضة
فرض کردنی من الله ثابت از نزدیک خدا والله علیم و خدا داناست حکیم حکیم کننده است بصحیح
بر وجهی که شاید و باید قسم حق تعالی چون در قسمت کناد هر کس را آنچه می بایست و او لایت داد
اندر آن قسمت غلط. بنده را خواهی رضا خواهی سخط. آورده اند که جماعتی اصحاب چون کاه و سنگ
و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سیه ایشان از کینه سید عالم علیه الصلوة والسلام غلبه بود

در خلاف آن حضرت امتحان کنید بجز باکه تربا احداد آن است میکردند یکی گفت حاموش شید که اگر بیع
آنحضرت صحیح شمار سوا شوید گفت محمد کوشش شنوا در اما هر چه میخواهیم میکنیم و هر چه خواهد
سوگند مجوزیم که نگفته ایم و میکند با بل ابن حارث بن سنه اسرار باطنی و اثبات هر چه میکنیم
قبول میکند آیة آمده که وَمِنْهُمُ از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را صلعم
وَيَقُولُونَ و میگویند هُوَ أُذُنٌ و مردی سخن شنواست که هر چه با او میگویند آنرا میکند قُلْ
بگو ایشان را که أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنوندهٔ خیر است مر شما را یعنی او از بت نه برد و حق شما را در سیاست
میکوشد بلکه شنوندهٔ و قبول کنندهٔ نیکویست يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدا را در هر چه گفت و میگوید
وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان را بذیرد قبول میرساند نسبت حق و مومنان
ایشان وَرَحْمَةٌ و او رحمت است لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ مر آنانرا که اظهار ایمان میکردند از طایفهٔ منافقان
که صورت اطاعت صدق کرد تنها میدادند اما بپرده از روی کار شما بر نیاورد و از روی حرمت با شما
رفیق مینماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ و آنانکه می آزارند رسول خدا را لَهُمْ مر ایشان راست
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک و در دنیا مذمت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدا لَكُمْ بر شما اسلامیان
آنکه منافق هستند لِيُرْضُوكُمْ تا رضا شما را خشنود کردانند خود را وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ و خدا و رسول او
أَحَقُّ مزاوارترند أَنْ يُرْضُوهُ آنکه خشنود سازند منافقان یعنی رسول را چه سخن در آید و رضا
رسول است و نکند اند خدا را توحید هم و ولایت بر قول و رضا یعنی بازشنوی از خشنودی او بسبب
خشنودی رسول آن باشد خدا و رسول را خشنود باید خشنودن کانوا مُؤْمِنِينَ اگر هستند چنانچه گمان میبرند
أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هر کس که خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او را
از چه در کنار کند فَأَنَّ لَهُ پس مر او راست نار جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا
در حالتی که جاوید باشد ذَٰلِكَ آن زیان خلق در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوائی بزرگ است در آن
روز ای از قول اجماعه آورده که منافقان در میان یکدیگر بعضی از ما علیه السلام سخن از ما می و مقرر در
میکفت و بفسوس استهزا سخنان او را میکردند بعضی از ایشان بخاطر میدادند که چه بود که ما را مسلمان
تا زیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آیة نازل شد يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ
حذر میکند منافقان أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ آنکه فرود آمده شود بر مومنان سُورَةٌ سوره از قرآن

تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دل مومنان و منافقان است از کفر و نفاق
قُلِ اسْتَهْزِئُوا بگوای محمد استهزا کنید انسوس با ما هر چه بدو توجه بعضی استهزا میکنید که مرا خواهید بیاب
و هر آنانست که برای تقبیح شما إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ آنچه بر آن حذر میکنید
از افشای اسرار بعضی مسلمانی و منافقی و شماست آورده اند که عروة بن حوشب و نفیعه بن ثابت با هر دو زنان
پیش حضرت علیه السلام نشسته بودند و میگفتند بنده ابن ربیعه محمد صلعم که میخواهند حصارها شام بگیرد و در قصور
ملکان آن بادشاهان سازد این عجب نبوت است با اهل آن حضرت طاهر شد اسرار ما را سرقه فرمود که آن
در باب کسی خندند از ایشان منقول رضای که چه میگفتند که ما را خانه نیست بلکه کهنه و بیخیل کنند عار شام سنا
بر سانند و ایشان را نزد آن حضرت آن عذاب نمودند که چنانچه بر سبیل آن باشد سخنی را گفته بزبان باشد
میگفتند آیا که الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ مر آنانرا که چه میگفتند لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند إِنَّمَا كُنَّا
خوض میکردیم و بازی میکردیم وَنَلْعَبُ و بازی میکردیم
در آنچه میگفتیم قُلْ بگو ایشان را بسبیل جمع أَبِاللَّهِ آیا بخدا وَآيَاتِهِ و سخنان وی وَرَسُولِهِ و بفرستاده او
كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ هستید که استهزا میکنید و استهزا بایشان نفاید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگوئید که اعتذار
دروغ است فَقَدْ كَفَرْتُمْ بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول بَعْدَ إِيمَانِكُمْ بعد از آنکه اظهار کرده
بودید ایمان إِنْ نَعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ از گروهی از شما که توبه کنند و آن جمعی بود
از ایشان که توبه کرد و از حق جماعه در خواست که شرف شهادت در یابد و در حضرت شهید شد نُعَذِّبْ
طَائِفَةً عذاب کنیم طایفه دیگر را بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنکه هستند مُجْرِمِينَ گناه کاران از امر بر نفاق
الْمُنَافِقُونَ مردان منافق که مستعد بودند وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه که صدق و عقاد بودند
بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ بعضی از ایشان بر دیگر اند یعنی همه مشابه یکدیگر اند در نفاق و نفاق يَأْمُرُونَ
بِالْمُنْكَرِ کار زشت و گناه و نافرمانی یا معصیت یا تکذیب پیغمبر علیه السلام وَيَنْهَوْنَ و باز میدارند
عَنِ الْمَعْرُوفِ از نیکویی که اسلام یا طاعت یا تصدیق یا سنت پیغمبر وَيَقْبِضُونَ و فرا میگیرند أَيْدِيَهُمْ
و دستها خود را بعضی از او بندند از خیرات و صدقات یا از زنع بر آدمها مسلمان نسلی آمده که از معاونت
نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ فراموش کردند خدا را پس فراموش کرد ایشان را فَلَيْسَ پس نیست
فضل خود از ایشان إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان مردان و زنان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند

بدرون نفاق از زیرا که آسمان وَعَدَ اللّٰهُ وعده داد خدا مردان منافق را الْمُنٰفِقِيْنَ وَالْمُنٰفِقٰتِ مردان
وزنان منافقه را وَالْكُفَّارَ و کافران را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاوید بدان باشند
در آن هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش دوزخ بس است ایشان را وَلَعَنَهُمُ اللّٰهُ و دور کرده است خدای ایشان را
از رحمت خود وَلَهُمْ و مر ایشان را عَذَابٌ مُّقِيْمٌ عذابی پاینده در آخرت كَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ
عذابی همیشه آنانکه از پیش از شما بودند كَانُوْا اَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما
قُوَّةً از روی قوت یعنی بیش از شما قوتی نبودند وَاَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما اَمْوَالًا وَّاَوْلَادًا از روی مال
و فرزندان اینان بیش از شما بوده فَاسْتَمْتَعُوْا پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ منفعت خود از آنکه همه
دنیا و زمان و فرزند بر داشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ پس شما نیز بهره گرفتید بِخَلَاقِكُمْ منفعت خویش از روزگار
خود كَمَا اسْتَمْتَعَ همچنانکه منفعت یافته بودند الَّذِيْنَ آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ به بهره
خویش وَخُضْتُمْ و خوض کردید و فرو رفتید كَالَّذِيْ همچون خوضی که کردند آنانکه خَاضُوْا خوض کردند
و بر آن رفتند اُولٰٓئِكَ آن گروه حَبِطَتْ نابود و تباه گشت اَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان فِي الدُّنْيَا
در دنیا که مال و فرزند باشد وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت که ثواب بر آن برگشت وَاُولٰٓئِكَ هُمُ آن
گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیانکاران در هر دو جهان اَلَمْ يَاْتِهِمْ آیا نیامد بدان ایشان یعنی بر منافقان
که بودند زیانکار معذور و از شهر اهل آیات یافته هجو نَبَاُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر و اخبار آنانکه پیش از ایشان
بودند قَوْمِ نُوْحٍ گروه نوح که بطوفان عذاب شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وَثَمُوْدَ
و گروه ثمود که بصیحه هلاک شدند وَقَوْمِ اِبْرٰهِيْمَ و گروه ابراهیم که انواع بلا بدان رسانیدند وَاَصْحٰبِ
مَدْيَنَ و نیز بر اهل مدین وَالْمُؤْتَفِكٰتِ و باهل سدوم که فرو شهر بعذاب علیه السلام بودند که بعذاب بر وی انقلاب
معذب شدند وَاَتَتْهُمْ و باهل سدوم نیز رسید رسول بشرح یعنی قوم لوط علیه السلام که بحجر و حجارت هلاک شدند
اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بمجیء ایشان در حسنات و کمال با بیان بَالْبَيِّنٰتِ با حجتها روشن و نشانها درست فَمَا كَانَ اللّٰهُ
پس نبود خدا لِيَظْلِمَهُمْ تا ستم کند بر ایشان یعنی بجرم ایشان از عذاب فرستد وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند
ایشان اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ که بر نفسهای خود ستم کرده اند بفرو نگذاشتن تا مستحق عقوبت گشتند وَالْمُؤْمِنُوْنَ

وَالْمُؤْمِنٰتُ و زنان مومن وَالْمُؤْمِنٰتُ و زنان مومنات بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ دوستان برخی
دیگرند يَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ بفرمایند بنکوئی که بمان فرمان برداری وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارند از بد
که کفر و کبائر است وَيُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ و بپا میدارند نماز را با شرایط آن وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ و میدهند زکوة
بآداب متعلقه آن وَيُطِيْعُوْنَ اللّٰهَ و فرمان میبرند خدا را وَرَسُوْلَهٗ و رسول او را اُولٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ آن گروه
زود رحمت کند اللّٰهُ خدا رحمت کند که خدای اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستی که خدای غالب است حَكِيْمٌ
حکیم است در امر و نهی و در موضع آن وَعَدَ اللّٰهُ وعده کرده است الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ مردان و
زنان مومن جَنّٰتٍ بهشتها تَجْرِيْ میرود سوی آنکه تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان
آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاوید مانند کان آن وَمَسٰكِنَ طَيِّبَةً و در کرده و اوا ایشان را مسکنهای
پاکیزه و خوش فِيْ جَنّٰتِ عَدْنٍ در بهشتهای پاینده تمکین نام شهرست که چون در آن رود بساط
یا اعلی رسد بهشت است امام ثعلبی رحمه الله میگوید شهرست در جنت که بوستانها و در و بهره و کنار او آن
دُرِّ مَنْثُوْرٍ در خوشنودی خدا است از نزدیک خدا وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ و خشنودی خدا است از نزدیک خدا مِّنَ اللّٰهِ
جمیع سعادات و منافع از کرامات رضا حضرت حق است و خوشنودی سعادت و ملال فوز لقا حضرت ذوالجلال
است و بیشتر از راه دعا و ماران آگاه در گاه بجاه حضرت الله مطلوب نظم
دعوا بلی خواهد که از دوزخ شود دور ولیکن با تمام امر از آن است مراد ما همین خشنودی نیست
چو خشنودی نیست در دو عالم همین مقصود بس الله اعلم وَاللّٰهُ و خدا است بَصِيْرٌ بِالْعِبَادِ آگاه بحال بندگان
کما بالله الله که بدیدنی که و سعدیک فی الدنیا و یک بس ما بدو خشنود شدیم که بندگیت که ما خشنود
نشویم و صلاح عطا کرده بما آنچه مجیء ملک خلق خود عطا کرده حق تعالی بمبرم باید آیا بدیم شفاعتی صلاح از آن
عطا باید شتابی بدر آن چه بر زنده بود که انجا فنا مقرب بخطاب سر که فرود آور هر شفاعت خشنودی خود را
و در گرفتن بجشم نگر راز مضمون مدت معلوم بشود که نفیه از رضوان الهی فاضل نیست ذٰلِكَ آن خشنودی
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ از بزرگ بزرگ کفر زیاد رضا حق تعالی بمقبول و صحبت با ذات آن حضرت
يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر علیه السلام جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنٰفِقِيْنَ و با منافقان بدلایل
مجیء وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش بر ایشان در جهاد و محاربه با کفر وَمَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ و جای
ایشان همه دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ و بد بازگشتنی است دوزخ آورده اند که بوقت تهیه غزوه تبوک

جلاس بن سوید در از کوشی سوار از جانب قبا بمدینه آمد و از آنحضرت مغفرت مرید از ایشان عرض کرد که آنچه محمد
حق باطل تا قرین دراز گوش است که سوار همان بدتر باشم پس ابن امیه مصعب آن سخن را بعرض حضرت رسانید آنحضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب آن مقاله سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ایم
و صعب بنا چاره گردانیدند که مادر با پسر سوگند خوردی آیتی نازل گردان که صدق سخن مرا از آن معلوم کردند حق سبحانه
فرستاد که یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای که مطلق مَا قَالُوا نگفته اند مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا
و هر آینه که گفته اند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمه کفر را که طعن زدند در رسول و انکار رسالت رسید الرسلین
وَكَفَرُوا و کفر را ظاهر ساختند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا و قصد کردند بِمَا لَمْ يَنَالُوا
بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر علیه السلام و اصحاب مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه بالکه تمام سلطنت
بر پسر ابن ابی بهمند و بادشاهی بر وارند وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند یا رسول الله مهاجران إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ
اللَّهُ مگر آنکه بی نیاز کرد ایشان را وَرَسُولُهُ و فرستاده او مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی
اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدوم مبارک حضرت بدانجا رسید و برکت آنحضرت غنایم بسیار
ایشان را آمد و توانگر شدند پس موجب عداوت و فتنه گر آنرا که مستغنی شدند بود مولانا جلال بر کشته شده
بود و حضرت رساله بفرمود و نه اندازه هزار درم بعهده داده اند و توانگر دو هزار درم زیادت بود بنا
فضل الله رسول بود ایجاب تعزیر میکوید که حب اینرا کنیه و دشمنی نفس نکرد آن توانگری فَإِنْ يَتُوبُوا
پس اگر توبه کنند از نفاق یَكُ باشد آن بازگشت خَيْرًا لَكُمْ بهتر مر ایشان را وَإِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر
بگردانند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْكُمُ اللَّهُ عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذاب
دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست
ایشان را در زمین مِنْ وَلِيٍّ دوستی که دوست گیرد وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که مدد ایشان باز دارد
منقول که جلاس بعد از نزول این آیه توبه کرد و از جمله مخلصان ملازمت محبت آورده اند که تعلبه
انصاری از جمله زهاد صحابه بود بخدمت حضرت رساله آمده التماس نمود که آن حضرت از خدا در خواهد
تا او را توانگر گرداند خداوند تعالی حضرت را در بنده داد که از بنده بیاد کند سود مند حضرت رساله از صحابه
تا او را بعطاء اموال بدهد الفقه تیر رعایت بدف اجابت رسیده حق سبحانه کوسفندان او برکت کرد
تا عدد بگله انجوالا بود بعد از آن زکوة نماز رسید که بایه آورد و از اقامت نماز بجمعه مستحضر روشن و جز روز آدینه

بمدینه نمی توانست آمد بالاخره آنان تر بار ماند و چون عامل صدقات از نزد رسید کاغذ بنزد وی
رفت و زکوة طلبید حب مال او را بران داشت که از زبان بیرون کرده گفت اینکه جزیه است نه زکوة
پس زکوة نداد و جزیه بر عمر بن الخطاب رسیده و صحابه متعجب شدند و اینرا آیه نازل شد که وَمِنْهُمْ و از ایشان
مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ کسی است که با خدا عهد کرد لَئِنْ آتَانَا هر آینه بدهد ما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود لَنَصَّدَّقَنَّ
هر آینه که صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم وَلَنَكُونَنَّ و هر آینه که باشیم تصدیق عن الصالحین از جمله
نیکان و شایستگان فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آنگاه که بدهد ایشان را مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود
بَخِلُوا بِهِ بخل کردند بدان و حق خدای ندادند وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وَهُمْ
مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگان از مرد فرمان فَأَعْقَبَهُمْ پس بدید آورد و آن بخل و منع زکوة
ایشان را نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاق متمکن در دلهای ایشان که بقیه باشد و زیاد شد در دل ایشان إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ
تا روزیکه به بینند حق تعالی جزا آنرا و آن روز قیامت باشد إِخْلَافِهِمُ اللَّهَ بسبب آنکه خلاف کردند با
خدا مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده کرده بودند با تصدیق و صلاح وَبِمَا كَانُوا و بسبب آنکه بودند که در وعده
يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند منافقان أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه میداند خدای
سِرَّهُمْ آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ و آنچه راز میگویند با یکدیگر
دین نکوة جزیه است وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه بداند خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانندهٔ نهانها و پوشیده هاست
در این آیه تهدید عظیم است بیت مکن اندیشه عصیان حمید بلکه آمیز اندیشه بین در آن بیان
چو حمید آگه بیند عظیم است بیت نقلست که حضرت رسالت پناه اصحاب را بانفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص
فرمود و صدیق رضی الله عنه اندوخته مال خود را بیاورد و فاروق رضی الله عنه نصف اموال خود را نقد
کرد و ذو النورین رضی الله عنه سه سد شتر مسلک و چهار هزار بدیناد و هزار مثقال طلا نزد پیغمبر علیه السلام
آورد و عبد الرحمن بن عوف که اصحاب را قیه طلا با چهار هزار درم صدقه نمود و هر یک از عباس طلحه و سعد عبادة
و محمد مسلمه رضی الله عنهم آورد و نقد بسیار مال را نیز بدان حضرت تجهیز شد در آنحضرت جمع شد در آنحضرت عاصم بن عدی صد وسق
خرما و هزار و چهار صد من خرما در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری نیز از خرما آورد و آنحضرت شانه
صباح آب بجاه چهه مردم کشیده ام و دو صاع خرما آورده بمن اندوخته بکی بر آن عیال خود کذاشته ام و یکی را نزد

حضرت فرمود آن صاع را بر بام آورد و بکرد صفات اصحاب را نفرمودند منافقان آغاز کرده گفتند عجب آن
دعا حم آن را بر باد داد و حدا و رسول او از صاع او و عقیل بن زیاد با او و حق آنکه خود را بیاد دهد تا از عمل
چیزی بستاند تا نالند که الذین آنانکه یلمزون المطوعین عیب میکنند افزون دهندگان را من المؤمنین
از مؤمنان فی الصدقات در صدقات و اصل آن یلمزون است بصد ادغام کرده و حاصل آنکه بر یا بمعنی من مبینه و الذین لا یجدون
و آنانرا نیز عیب میکنند که چیزی یابند الا جهدهم مگر بقدر وقت طاقت یعنی آنچه میسر شود که میکوشند در
اصلاح حال و استغنا فیسخرون منهم پس استهزا میدارند از ایشان یعنی تمسخر میکنند بایشان سخر الله منهم
جزا دهد ایشانرا بسخریه ایشان و لهم و مر ایشانرا عذاب الیم عذابی دردناک بر تحریر و استهزا میکنند
در اخبار آورده که چون عبد الله نام داشت از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان عالم بود در رمضان بیرون
آمد بر علی علیه السلام حضرت برای او استغفار کرد آیه آمد استغفر لهم استغفر لهم استغفار کن برای ایشان که منافقان
او لا تستغفر لهم یا استغفر لهم نخواه برای ایشان و مراد آنست که در دوام در عدد ما زاده ساختاند ان تستغفر لهم
اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر الله پس نیامرزد خدا ایشانرا لهم
که حضرت رسالت فرمود که بر هفتاد بار بیامرزم آیه آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم یعنی برابر است
بعد از نزول این آیه بجهت منافقان استغفار نکردن و انجا بجا بیان بفرمود که مراد از عدد و سبعین تکثیر است نه تحدید
ذلک آن بدرستی که استغفار در حق ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای
و رسوله و رسول او و الله و خدا لا یهدی القوم الفاسقین راه نماید قصد کرده فاسقان را یعنی متمردان
در کفر و خروج از دایره الخالفون تخلف کنندگان یا پس ماندگان از غزا مقعدهم نشستن خویش خلاف
رسول الله بر خلاف رسول خدا فرحوا و گرم بودند بمقعدهم بنشستن خویش خلاف
جهاد کردند بامواهم و انفسهم بمالها و نفسها خود فی سبیل الله در راه خدا و بلکه ذات تن
آنها طلب میکردند و قالوا و گفتند مؤمنان لا تنفروا بیرون مروید بدین غزوه فی الحر در گرما خود قصد
و مؤمنان را نیز خواستند که تنفیر کنند قل بگو مر ایشانرا نار جهنم آتش دوزخ اشد حرا سخت تر
از دوزخ حرارت تیز اگر ما را ایشان بخالف مستحق حرارت شدند کوفا یفقهون اگر باشند
بدانند که مآل ایشان همان آتش است فلیضحکوا پس باید که بخندند قلیلا اندیک و لیبکوا کثیرا و باید که

بگریند

بگریند پس بصیغه امر وارد شده تا دلالت کند بر آنکه از آنها در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان
بسیار باشد شاید که خنده که کنایه از فرح و قهقهه است و رفع راحتی عدم گنجد یعنی فردا ایشان بسیار گریند
منافق و اندوهی بدهد مر ورد جزاء ما کانوا یکسبون بآنچه بودند
کسب کرده از نفاق و مباداة اعلان فان رجعک الله پس اگر باز آورد خدا ایشانرا بمدینه الی طائفة منهم سوی گروهی
از منافقان منحرف فاستاذنوک پس رخصت خواهند از تو للخروج برای بیرون آمدن از غزوه و بگویند
بتو فقل لن تخرجوا بایشان بگو هرگز بیرون نخواهید آمد خرجت بمعنی نهی یعنی بیرون مباید معی با من ابدا هرگز
و لن تقاتلوا معی و کارزار نکنید در صحبت من عدوا دشمنی را انکم رضیتم بدرستی که شما خشنود شدید
بالقعود بنشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی غزوه تبوک فاقعدوا پس بنشینید در گرمی
مع الخالفین با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان کودکان و مردان چه جهاد کار مردان
مرد و مبارزان میدان تیز تر استند از مرد زنانی نیز کاشکی باید در مرد مبارزت مرد کجا بارت
نشاید میت یا بر دیگر زنان نیکی و بدی هیئت گیر تا با چو در دانند رای و کوری در میدان فکن
آورده اند که حضرت رسالت در مرض ابن ابی بجهاد او را صرف و او را آن حضرت الماس نمود و بر آن
عطا فرمای تا کفن من سازند و بدفن من جا نرسد بر من نماز گزارد مرا آمد مرا مرض شد علیه و جمعه پس
داود بعیادت وی حاضر شده و نماز گذارد و فاروق رضی الله عنه در آن باب اضطراب بسیار نمود
او با یاد حضرت میداد چون عازم نماز بجنازه بر آمد و گوید بعد از آنکه نماز گذارده بود نازکند
و لا تصل و نماز مگذار علی احد منهم بر هیچ یک منهم مات از منافقان که بمیرد ابدا هرگز ابدا
و لا تقم و بر نخیز علی قبره بر گور او یعنی بر گور میرد احیا او برا زنده بر زنده مرده مرده بر مرده که همان
و باید رسمان حال خود بود و را تقم و بایستد بر سر گور و در آن باب بعضی گفته اند یعنی دعا و استغفار
انهم بدرستی که منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای و رسوله و بر رسول او و ماتوا و بمردند و هستاده
وی فرمان بردار نکردند و فاسقون و بیرون رفتند از طاعت و هم کافرون و حال آنکه ایشان بیرون نگذشتند از طریق ایمان
و لا تعجبک و باید که در تو متعجب نسازند و اراد استند و خطاب با حضرت است یعنی تعجب نیاندازد شمارا
اموالهم مالهای منافقان اگرچه بسیار است و اولادهم و فرزندان ایشان اگرچه قوی باشند اراد
انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدا ان یعذبهم بآنکه عذاب کند ایشانرا بها بآن فی الدنیا در دنیا

کسب مع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند مدد آرند و نفی احوال اولاد و تمیه اسباب معاش ایشان
محنت و مشقت کشند وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ و بیرون رود و جهان ایشان بسبب رنج وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران
باشند پس بگذار ایشان را بر دنیا و در دنیا و در دنیا نعمت افزا اشقیا الاشی مال و تا جمع میکنند تا طوع
برنیاید و حسرت نگاه بسوار نیاید تا مصائب و مشقت بر بوند و بسکدارند بعد از حسرت و نعمت نظمه
در دادی خواهی که مال جمع کنی مال بهی بر خوش باید کمانت تا بهل بیرد تا ماند بجا یه لما شب و روز بیاد
باش آنست و زبان عمل اکمل آنست که تو بحسرت باید کفت اذا اُنزِلَتْ و چون فرستاده شود سُورَةٌ
سوره از قرآن تمام یا بعضی سوره را بر دو اطلاق میکند و بر هر قدر خون سوره فانیل کردد أَنْ آمِنُوا
بِاللَّهِ تا که ایمان آرید بحق آن وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او اسْتَأْذَنَكَ رسوره
خواهد از تو در بازار بستادن أُولُو الطَّوْلِ که خداوندان مال و توانائی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا و کویند در زمان
بکذار ما را و یا خود نشد مر تکن تا باشیم مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستکان در خانها رَضُوا خرسند شدند
در حق کشتند بِأَن يَكُونُوا با آنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان در پس ماندکان وَطُبِعَ
عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مهر و بها ایشان را نفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان نمیدانند آن چیز را که در جهاد است از انواع
سعادت و آنرا در مخالفت از انواع شقاوت لَٰكِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستاده خدا وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه
ایمان آوردند مَعَهُ با او و پیغمبر در خدمت جَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ و بِأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسها خود
وَأُولَٰئِكَ آنکروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ مر ایشانراست نیکوئیها هر دو سرای جنس و نصرت در دنیا و جنت و لقا
در عقبی وَأُولَٰئِكَ و آن قوم هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند فیروزی یافتکان و بمقصود رسیدکان أَعَدَّ اللَّهُ
لَهُمْ آماده ساخته است برایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
آنجو نهارها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند که اند در آن وَذَٰلِكَ آن است هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستکاری
بزرگ و فیروزی تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند در وقت قوم عذر کویندکان مِنَ الْأَعْرَابِ
از بادیه نشینان یعنی رسه طفان که عذر کفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که عذر آورند
با آنکه با پیغمبر آمدی علی ایا بلا ما را غارت کنند و ایشان عذر نیاوردند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری دهند ایشان را
در تخلف وَقَعَدَ الَّذِينَ و نشستند آنانکه كَذَبُوا اللَّهَ دروغ کفتند با خدا و رسول او وَرَسُولَهُ
ایمان مر و منافقان اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سَيُصِيبُ الَّذِينَ کَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا

کافرشدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب موم بقتل و نیابا بحرق آخرت لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ
نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ و نه بیماران و معلولان وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و نیز بر آنانکه
نیابند مَا يُنفِقُونَ چیزی که انفاق کنند حرج و اسبتاء نباشد چون توجه بهمه و مرتبه نیست بر ایشان انفاق
حَرَجٌ کناهی که بازبایستند از غزا إِذَا نَصَحُوا چون نیک خواهی نمایند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ
مر خدا را و رسول او را و نیز اصلاح عمل ما حاملان خیر مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نیست بر نیکوکاران که نیاشد
مِن سَبِيلٍ هیچ عتاب و ملامتی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است آنرا که بعذر از غزو باز ماند رَحِيمٌ
مهربان است معذور را آمرزش خواهد و بهشت دهد وَلَا عَلَى الَّذِينَ و نیز هیچ عتابی نیست بر آنها که از در ماندکی إِذَا
مَا أَتَوْكَ چون بیامدند بسوی تو و در خواست کردند تَحْمِلَهُمْ تا حاملان ایشان را قَلْتَ کفتی لَا أَجِدُ
نمی یابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ چیزی که شما را سوار کنم بر آن تَوَلَّوْا
برکشتند از مهش وَأَعْيُنُهُمْ و چشمهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان شد از اشک یعنی
اشک در چشمهای ایشان میریخت حَزَنًا از دردی اندوه أَلَّا يَجِدُوا بجهة آنکه نمی یافتند مَا يُنفِقُونَ
آنچه خرج کنند در آن غزا و نیز قوم بکاتبین کویند و ایشان هفت تن بوده اند که بدرکاه نبوت پناه آمده کفتند
یا رسول الله ما را با خود جهاد کن و بیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرما و ایشان را سوار نشده بغزو آیم
حضرت رسالت فرمود که آنچه مجوید بیابم ایشان از پیش سعد عاقم کریان بیرون آمدند ابن عمر
و عباس و عثمان رضی الله عنهم آنانرا زاد و مرکب داده همراه بردند حق سبحانه میفرماید که بدین نوع مرکز
اکر خلق کند مر ایشانرا السَّبِيلُ مؤاخذت نیست و ملامت و راه إِنَّمَا السَّبِيلُ آنانرا است الَّذِينَ
يَسْتَأْذِنُونَكَ آنقوم دستوری میجویند در باز ایستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ و حالانکه ایشان توانکرمند
دارند و مرکب ایشان آماده رَضُوا بِأَن يَكُونُوا راضی شدند باآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان
کودکان وَطَبَعَ اللَّهُ و مهر نهاد خدا آنرا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ پس ایشان
نمیدانند منافعت بلکه خود را و عقوبت که نافرمانی مرتب است يَعْتَذِرُونَ الْيَكُمْ عذر میخواهند که و منافقان
إِلَيْكُمْ بسوی شما عذر میخواهند خواهند تخلف إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز کردید از غزو تبوک إِلَيْهِمْ
بسوی ایشان و بمدینه باز آمدید قُل بکو یا محمد لَا تَعْتَذِرُوا ایشان را لَن نُّؤْمِنَ عذر مخواهید مسامحه کنید
بدانکه ما کفر نمیکنیم بادر نمیکنیم قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ بتحقیق خبر داده ما را خدا

مِنْ أَخْبَارِكُمْ از اخبار و احوال شما که ما بر ایشان دیده و فهمیده ایم بود وَيَرَدُّ اللَّهُ و زود بر بندد حَدِيثَكُمْ کار شما
وَرَسُولُهُ و فرستاده او تا خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بر آن ثبات میورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز
گردانیده خواهید بروز قیامت إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی آنکه او داننده است و آشکارا که مطلع است
بر ضمایر و ظواهر فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بوده که میکردید از کتمان
نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار صحیح و مطابق خواهد بود سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد که سوگند بخورند
بخدا لَكُمْ برای شما إِذَا انْقَلَبْتُمْ چون باز گردید از سفر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان لِتُعْرِضُوا تا اعراض کنید از ایشان بود و خبر داد
از سوگند یعنی منافقان جنید بن قیس و اصحاب او که بعد از رجوع بمنزل المدینه و اصحاب او بر مسجد آمده قسم
یاد کردند که بر مرجع قادر نبودیم عمی جهاد سزاوار باید که سوگند بدروغ خوردند لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا روی بگردانید
از منافقان و مزاحم نشوید ایشان را فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید و بگذرید ایشان را إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستی که ایشان
پلید اند و نگوهیده و قبیح و ملامت کنید بسبب مسلمانی و رجس ایشان عین خبیثه زیرا که خبث ایشان پذیرفته
تطهیر است وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جایگاه ایشان دوزخ است و عقاب ایشان خواهد بود جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بوده که کسب میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ سوگند میخورند مَنَافِقُونَ
لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا تا بدان خشنود شوید عَنْهُمْ از ایشان فَإِنْ تَرْضَوْا پس اگر شما از ایشان خشنود شوید
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از کرده فاسقان یعنی شما با وجود خشنودی خدای
قادر مراد از زیادتی بهره مندی کار ایشان را حق نشوند و بعذاب آبا طلاق ایشان فرقه نشوند الْأَعْرَابُ
بادیه نشینان از بنو تمیم اند و بنو اسد و غطفان و اعراب جمع اعرابی است و نام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص
الَّذِينَ آمَنُوا کسانی که ایمان آورده اند کُفْرًا و نفاق یعنی نفاق کفر ایشان از حد شریعت بجهة آنکه متوغل اند
در نفاق و اهل علم نیستند وَنِفَاقًا و مراد از نفاق اهل الْأَعْلَمُ با آنکه نشناسند
حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اندازه آنچه خدا فرو فرستاده عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده از حکمت با اهل ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از منافقان

اهل بادیه مَنْ يَتَّخِذُ کسی است که میگیرد یعنی شمار کند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه مینماید و صرف میکند مَغْرَمًا
خاوله و زیان با یعنی صدقات خود را یعنی شمار و چه بدان امید فواید آخرت و بر ما واقعه اتفاق میکند
وَيَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد و چشم میدارد بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما کار و کشش روزگار یعنی آنرا که دولت
اسلام نکبت سهل شود و روزگار مسلمان بر گردد تا از نفاق خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد
گردش روزگار و روزگار ایشان منقلب وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدا شنواست آنرا که بزبان می آرند عَلِيمٌ
و آگاه با آنچه در زمان پنهان میدارند وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از اهل بادیه مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ کسی هست که میگرود
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین مراد روز قیامت و گفته عبد الله بن ابی سرح و مطعم بن بدر و جماعتی
و قیامت میگردند وَيَتَّخِذُ و در میگیرد مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکند قُرُبَاتٍ
اسباب قربت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی بمجرد صدقات نه مراد آنست که وسیله میسازد
آنرا بقربت وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ و بدعاهای پیغمبر که بنیت مقصد قربا بخیر و برکت دعا میکرد
آمرزش مر جلد کنود اللهم صل علی آل ابی اوفی أَلَا إِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان با صلوات رسول الله
قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب تقرب ایشان است بارگاه عزت رب العالمین سَيُدْخِلُهُمُ زود باشد که در آرد خدای
ایشان را فِي رَحْمَتِهِ در رحمت که محل رحمت است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که الله غَفُورٌ آمرزنده
متصد قرا رَحِيمٌ مهربان است بر متقیان وَالسَّابِقُونَ و پیشی گیرندگان پیشینان یعنی آنها
سبقت دارند غایه رضوان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران یعنی آنها که از مکه هجرت کرده بودند مراد از اهل
بدر اند یا آنها که بقبله اسلام آورده اند یا آنها که بر قبله نماز کرده اند یا اهل بیعت رضوان وَالْأَنْصَارِ و از انصار
آنها که از مسلمانان مدینه اند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آورده اند فیلک اهل بیعت عقبه ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ و آنانکه
متابعت کردند سابقان را بِإِحْسَانٍ با همان و اطاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار رَضِيَ اللَّهُ
که راضی گردید و خشنود گشت خدا عنهم از ایشان و کند قیامت از زمره تابعان عَنْهُمْ
خشنود شد خدا از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق بدین رضا اخلاص وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود
شدند از ایشان خدا با آنچه یافتند از نعیم بهشت و دنیویه وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای برای ایشان
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا

جاوید باشند ایشان آبدا بهمیشه نیک جاوید ذلک الفوز العظیم آن فیروزی بزرگ رسیدن تمام مراد
وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ و هر که در گذرد از حدود خدا مُتَعَدٍّ فَوْقَ مخالفتان حدود خدا
وَضَعَ قوی انداخته وَمَنْ يَعْصِ و هر که نافرمانی کند وَيَتَعَدَّ و در گذرد از حدود خدا يُدْخِلْهُ نَارًا در آورد آتش
خَالِدًا فِيهَا جاوید در آن وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ و مر او را عذاب خوار وَاللَّاتِي يَأْتِينَ و زنانی که می آیند
الْفَاحِشَةَ بفحش مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما فَاسْتَشْهِدُوا بگواه گیرید بر آن فحش عَلَيْهِنَّ بر زنان
أَرْبَعَةً چهار تن مِنْكُمْ از شما فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند بر آن فحش فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید زنان را
فِي الْبُيُوتِ در خانها حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ تا بمیرانند ایشان را الْمَوْتُ مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا بگرداند خدا
لَهُنَّ سَبِيلًا مر ایشان را راهی بیرون آمدن از خانه وَاللَّذَانِ و دو مرد که يَأْتِيَانِهَا می آیند آن فحش
مِنْكُمْ از شما فَآذُوهُمَا پس رنجانید آن دو مرد را فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فحش
وَأَصْلَحَا و نیکو شوند وَأَصْلَحَا و نیکو شوند فَأَعْرِضُوا پس روی بگردانید عَنْهُمَا از آن دو
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا كَانَ تَوَّابًا همیشه توبه پذیر است رَحِيمًا مهربان است إِنَّمَا التَّوْبَةُ
بدرستی که توبه عَلَى اللَّهِ بر خدا است لِلَّذِينَ مر آن کسانی را که يَعْمَلُونَ السُّوءَ می کنند بدی را بِجَهَالَةٍ
از نادانی ثُمَّ يَتُوبُونَ پس توبه می کنند مِنْ قَرِيبٍ از نزدیک فَأُولَئِكَ پس آن گروه يَتُوبُ اللَّهُ
توبه می پذیرد خدا عَلَيْهِمْ بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدا عَلِيمًا دانا حَكِيمًا حکیم
وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست توبه لِلَّذِينَ مر آن کسانی را که يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ می کنند بدیها
حَتَّى إِذَا تا چون حاضر شد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ گفت إِنِّي تُبْتُ
بدرستی که من توبه کردم الْآنَ اکنون وَلَا الَّذِينَ و نیست توبه مر آن کسانی را که يَمُوتُونَ
می میرند وَهُمْ كُفَّارٌ و ایشان کافرانند أُولَئِكَ آن گروه أَعْتَدْنَا آماده کردیم لَهُمْ
مر ایشان را عَذَابًا عذابی أَلِيمًا دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ای آن کسانی که آمَنُوا
گرویده اند لَا يَحِلُّ حلال نیست لَكُمْ مر شما أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ که میراث برید زنان را كَرْهًا
بزور وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و نگاه مدارید زنان را بسختی لِتَذْهَبُوا تا ببرید بِبَعْضِ
بعضی مَا آتَيْتُمُوهُنَّ از آنچه دادید زنان را إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند زنان بِفَاحِشَةٍ
بفحش مُبَيِّنَةٍ روشن وَعَاشِرُوهُنَّ و بسر برید با زنان بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی فَإِنْ
پس اگر كَرِهْتُمُوهُنَّ ناخوش دارید زنان را فَعَسَى پس شاید أَنْ تَكْرَهُوا که ناخوش دارید
شَيْئًا چیزی وَيَجْعَلَ اللَّهُ و بگرداند خدا فِيهِ در آن چیز خَيْرًا خیری كَثِيرًا بسیار
وَإِنْ و اگر أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ خواستید که بگردانید زنی را مَكَانَ زَوْجٍ بجای زنی
وَآتَيْتُمْ و دادید إِحْدَاهُنَّ یکی از ایشان را قِنْطَارًا مال بسیار فَلَا تَأْخُذُوا
پس مگیرید مِنْهُ از آن مال شَيْئًا چیزی أَتَأْخُذُونَهُ آیا می گیرید آن را بُهْتَانًا
بدروغ وَإِثْمًا مُبِينًا و گناه روشن وَكَيْفَ و چگونه تَأْخُذُونَهُ می گیرید آن را
وَقَدْ أَفْضَى و رسیده است بعضی بَعْضُكُمْ از شما إِلَى بَعْضٍ بعضی وَأَخَذْنَ و گرفته اند زنان
مِنْكُمْ از شما مِيثَاقًا عهدی غَلِيظًا استوار وَلَا تَنْكِحُوا و نکاح مکنید مَا نَكَحَ
آنچه نکاح کرد آبَاؤُكُمْ پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مگر آنچه قَدْ سَلَفَ
گذشته است إِنَّهُ بدرستی که آن كَانَ فَاحِشَةً هست فحش وَمَقْتًا و خشم وَسَاءَ سَبِيلًا
و بد راهی است حُرِّمَتْ حرام کرده شد عَلَيْكُمْ بر شما أُمَّهَاتُكُمْ مادران شما
وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما وَعَمَّاتُكُمْ و عمه های شما
وَخَالَاتُكُمْ و خاله های شما وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادر وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر
وَأُمَّهَاتُكُمُ و مادران شما اللَّاتِي که آنها أَرْضَعْنَكُمْ شیر دادند شما را وَأَخَوَاتُكُمْ
و خواهران شما مِنَ الرَّضَاعَةِ از شیر خوردن وَأُمَّهَاتُ و مادران نِسَائِكُمْ زنان شما
وَرَبَائِبُكُمُ و دختران زنان شما اللَّاتِي که آنها فِي حُجُورِكُمْ در خانه های شما
مِنْ نِسَائِكُمُ از زنان شما اللَّاتِي که آنها دَخَلْتُمْ بِهِنَّ در آمده اید با آن زنان فَإِنْ
پس اگر لَمْ تَكُونُوا نباشید دَخَلْتُمْ بِهِنَّ در آمده اید با آن زنان فَلَا جُنَاحَ
پس نیست گناه عَلَيْكُمْ بر شما وَحَلَائِلُ و زنان حلال أَبْنَائِكُمُ پسران شما الَّذِينَ
که آنها مِنْ أَصْلَابِكُمْ از پشت شما وَأَنْ و حرام است که تَجْمَعُوا جمع کنید بَيْنَ
میان الْأُخْتَيْنِ دو خواهر إِلَّا مَا مگر آنچه قَدْ سَلَفَ گذشته است إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدا كَانَ غَفُورًا هست آمرزنده رَحِيمًا مهربان وَالْمُحْصَنَاتُ و زنان شوهردار
مِنَ النِّسَاءِ از زنان إِلَّا مَا مگر آنچه مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مالک شده است دستهای شما
كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدا است عَلَيْكُمْ بر شما وَأُحِلَّ و حلال است لَكُمْ مر شما
مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ آنچه پس از آن است أَنْ تَبْتَغُوا که بطلبید بِأَمْوَالِكُمْ
بمالهای خود مُحْصِنِينَ نگاه دارندگان غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه زنا کنندگان فَمَا
پس آنچه اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ برخوردار شدید بدان مِنْهُنَّ از زنان فَآتُوهُنَّ
پس بدهید آن زنان أُجُورَهُنَّ مزدهای آن زنان فَرِيضَةً واجب وَلَا جُنَاحَ
و نیست گناه عَلَيْكُمْ بر شما فِيمَا در آنچه تَرَاضَيْتُمْ بِهِ رضا دادید بدان مِنْ بَعْدِ
از پس الْفَرِيضَةِ واجب إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا كَانَ عَلِيمًا هست دانا حَكِيمًا حکیم
وَمَنْ و هر که لَمْ يَسْتَطِعْ نتواند طَوْلًا توانگری أَنْ يَنْكِحَ که نکاح کند
الْمُحْصَنَاتِ زنان شوهردار الْمُؤْمِنَاتِ گرویده فَمِنْ پس از مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
مالک شده است دستهای شما مِنْ فَتَيَاتِكُمُ از کنیزکان شما الْمُؤْمِنَاتِ گرویده
وَاللَّهُ و خدا أَعْلَمُ داناتر است بِإِيمَانِكُمْ بگرویدن شما بَعْضُكُمْ
بعضی از شما مِنْ بَعْضٍ از بعضی فَانْكِحُوهُنَّ پس نکاح کنید آن کنیزکان را
بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ باجازت خداوندان آن کنیزکان وَآتُوهُنَّ و بدهید آن کنیزکان را
أُجُورَهُنَّ مزدهای آن کنیزکان بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی مُحْصَنَاتٍ نگاه داشته
غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان وَلَا مُتَّخِذَاتِ و نه گیرندگان أَخْدَانٍ
دوستان فَإِذَا پس اگر أُحْصِنَّ نگاه داشته شدند فَإِنْ أَتَيْنَ پس اگر بیایند
بِفَاحِشَةٍ بفحش فَعَلَيْهِنَّ پس بر آن زنان است نِصْفُ مَا عَلَى
نیمی از آنچه بر الْمُحْصَنَاتِ زنان شوهردار مِنَ الْعَذَابِ از عذاب ذَلِكَ
آن لِمَنْ خَشِيَ مر آن کسی را که ترسید الْعَنَتَ از گناه مِنْكُمْ از شما
وَأَنْ و اگر تَصْبِرُوا صبر کنید خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما
وَاللَّهُ و خدا غَفُورٌ آمرزنده است رَحِيمٌ مهربان است يُرِيدُ
خواهد اللَّهُ خدا لِيُبَيِّنَ تا روشن کند لَكُمْ مر شما
وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ راههای

ایشان آورده اند که دوازده منافق چون بطلب عرب عوف و ابو عامر رسید از اشراف قبیله خزرج بود و در علم تجلیل
و قربت جاه و منزلت تمام داشت و پیوسته رفق بصوت مسیحیان و رهبانان بنزد مجاوران بجهت حضرت پیغمبر حرکت کرده اهل
آن خطه غیر و جهال و کمال و شده در مجلس ابو عامر و تمید ذنب برای و نکرد بیت با وجود جان بخش نوشی
آبحیات ۱۲ جمع آمد مجلس جهان چشم و جهان کفتی ۱۲ ابو عامر اعرق حسد در حرکت آمده نفرا آنحضرت مشغول
و بعد از زمره بدر از بنو نجار بکفار که پیوسته در حرب جمع حاضر شده اول کسی تیر بلند کرد اسلام آنجنب
و بر وجود حضرت اولوا فاسق لعب نماند و در حرب حنین تیر حاضر شد و الا آنجا آرا نموده بنزد هرقل ملک روم
بود و رئیس و جهوات کار زد و لشکری بسیار کرده بحرب مسلمانان آمد تمام نوبت بمنافقان که شمار و مقابله
مسجد قبا در محله خویش بنا کرد بجهت بنا آمد آنجا بافاده علوم اشتغال تمام ایشان مسجدی ساختند
و حضرت بسان بنیه زمره قبوک شد بایشان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما را بجهت کار در روز بسیار
و یا الله که مسجد ساخته ایم و الان میرود که در آن مسجد نماز کنند حرف ایشان آن بود که بعد از حضرت
فهم خود را استحکام دین چنانچه در مثنوی معنوی بیت نظم مسجد ما صحابه رفاز ۱۲ تو همی باش
با ما باز ۱۲ تا شود مثل بی جهان مجهور ۱۲ ای جمال آفتاب لعوز ۱۲ ابد رجعا کان سخن از دل بیت تمام مراد
آنکه خواهد عیسی ۱۲ القصه حضرت بسان در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه تبوک ایم تا باز آیم چون وقت باز گشت
بعلی بر آن که قریب مدینه رسید بایشان مسجد بنا کنند و حضرت علیه السلام آنجا آورد که و کذلک
اتخذوا آنکه ذاکر فرد بنا نهاد مسجد مسجد ضرارا بسا مسجد مومنان و مسلمانان ایشان و کفرا
در مسجد تقویت کفر ایشان می کنند تفریقا در بسا تفرقه افکندن بین المؤمنین میان مومنان که در مسجد
قبا مجتمع میباشند و ارصادا در بسا انتظار لمن حارب الله مر آنکه حرب کرده باشد بسا رسوله و با رسول الله
من قبل پیش از بنا نمودن مسجد مراد ابو عامر راهب که در احد و حنین بحرب شرکت کرده لیحلفن و هر آینه
سوگند بخورند که چرا که میگویند بجهت آنحضرت ان اردنا که ما نخواسته ایم از بنا نمودن مسجد الا الحسنی مگر نیکوئی
نیکی که ما را و ذکر و فرد سعه بر منفعا و الله یشهد و خدا گواهی میدهد انهم که ایشان در دروغ گویند
در سوگند خود لا تقم مایست بر آنکه فیه در آن مسجد ابدا هرگز لمسجد هر آینه مسجد یکه اسس
بنا نهاده شد علی التقوی بر پرهیزکاری من اول یوم از روز نخستین از مسجد غیر حضرت صلی الله علیه وسلم
و شهر و اظهار آنکه مسجد جناب در حدیث عمر روی عوف حضرت در ساله اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده مهاجران

انجا اقامت نمود و در آن بنا اساس مسجد بنا افکند و ان اول مسجد حضرت در مدینه که آن حضرت در انجا نماز کذارد
و در تفریق بین انها بنمود تا نه تنها که حضرت ساله هر روز بسته بنا را بجا دسته بود قبا آمده
در انجا و در کمت نماز کذارد و در روایت آمده که روز جمعه نماز را در مسجد قبا ادا کرد و آن مسجد
که آن مسجد است اسس اول روز قوی احق سزاوار تر است آن تقوم فیه آنکه قیام کنی در آن از برای نماز
فیه در آن مسجد که موسس تقویت رجال مردانند یحبون دوست میدارند یتطهروا آنکه پاکی در زندانند بجهت طهارت
که بعد از تردد انقضاء حضرت ساله از بلد بنا رسید که آن کدام طهارت کنی بجهت بدان بنا نا آنکه آن
دادند که از نه در پی آب آنجا شد نه ایشان در استنجا و زدن و جمیر او طهارت از مستحب و خصال پسندیده و الله
و خدا یحب المطهرین دوست میدارد پاکی در زندگان افمن اسس آیا هر که اساس آنکه بنیانه
بنا و زیر خود را علی تقوی بر پرهیزکاری من الله از خدا و فرضوان و طلب خوشنودی او خیر بهتر است
امن اسس یا آن که اساس نهد بنیانه بنا آن امور بر بن خود علی شفا جرف بر کناره رودی که زیر
بمرور سیل خرب شده ظاهر شد بجا آنکه استاده باشد هار شکافته شده و نزدیک باشد افتادن و هار بر وزن خیمه
ترین و مواد شاخ جمع و بنا کند فانهار پس آن بنا سست گردد و در افتد به بنا و بدان آن فی
نار جهنم در آتش دوزخ و این مثال از برای آنها که بنا میخورد یا مور باطل شده و مال خود را بر ایشان
رسیده باشد بدوزخ و الله و خدا لا یهدی القوم الظالمین راه نمنماید گروه ستمکاران را بدانچه مقصود ایشان است
لا یزال همیشه بنیانهم بنا ایشان الذی بنوا که بنا کردند ریبة شکی که بنا نهاده اند در دلها ایشان مگر
بسبب شکی و فتنه که فلوبهم در دلهای ایشان باید برنگ و فتنه که دارند و نفعه مراد آنچه بنا ایشان
که بعد از نزول آن شان است عدا نمودند که آنحضرت علیه السلام مسجد ایشان را بدو نماز کذارد و آیه
آمده که و لا تقم فیه ابدا حضرت ساله تا مدت ساله تو مرود آن موضع را نکشد و مسوخته و محکم شد که آن موضع تزلزل ایشان
باشد بیت بیت فرمود کاندر کنند مطرح خاشاک خاکستر کنند ۱۲ مطرح خاشاک خاکستر کنند ۱۲ خوجه باید که بعد بنا سخوانه بنای
ایشان در اسطوانه باید برنگ و فتاق ایشان بعضی پیوسته در آن و حسرت و فتاق در حرب خواهند خود بسبب
تخریب الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره کرده شود و بنا ایشان را بجهت فرقه ایشان در آن باشد
و گفته اند تقطع ایشان فتاق ایشان رفع یا بد یا برگ یا در قبر یا در دوزخ و قول اصح آنست که بنوبه و استقلال بنا

بر شان او بامور وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وخدا داناست بمصالح بندگان حکیم است در ملک و خزانه آن مرد و حکمت
در تصرف و عطا نمودن آنچه صلاح بندگان در آن باشد اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانکه میدهند مال خود را بمحتاجان
بهمین میکردند عبد الله بن رواحه و ابن ثابت با رسول الله شرط کردند بر خدا و رسول خود حضرت فرمود شرط میکنم برای
خود آنکه از ایشان دفع کنید شر از خود و از شرک بیارید برای خود آنکه میدارید از آنچه منفعتها و ماهای خود را نگاه میدارید
کنید چه بدین امر فرمان نیافتم یا حاجت حضرت فرمود که مرا فرمان نیافت خواهد بود و انصار گفتند بیع البیع کسب
فلا تستقبل فرید فرقت سود دنیا ما در بیع سود کردیم هر آنکه افاد تجارتهم نمود چون تجارت در بیع و خرید
خبر بدهد بیان الله الله اشتری که بخرید حدیث من الذین ازگروه بدکان اَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را که
مباشرها و شوند وَاَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه دین نفقه کنند بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه بدرستی ایشان را بهشت
این تشبیه است بانکه مومنان بمنزله اموال و انفاس ایشان است حقیقت اشتری ترا بیع و شرا جاهی
و فروختن بزیر در آنچه بان ملک بود و جود و مرگ است و حرمت مرا از آن عصمت العبد و ماله و لمولاه پس بزرگترین
بزرگ جهاد بنفس و مال بنده از خدا گرفتن بفضل او از من عطا داد حضرت بنده را طاعت هر مایه خرید و شرف و مال بهشت
و خود در آنچه در دنا نقص معیوب راه راه فدای او بهشت بایع مرغوب ارسان نظم سنگ سنه ارزد گهر هر سان
خاک بهین میده در بی مثال در عوض فانی حق را حقیر انعم بگیرند باقی بگیر در کشاف و معین العاف و
منقولست که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت صلعم میگذشت و آن حضرت آیه تلاوت میخواند الصاف انوار کلام الهی طین
او در عالم بنیر اشراقات پیوسته ملکی بانغه بر سیکه بنده کلام من حضرت فرمود کلام الله سوال کرد این بیع بود
شرعی یا بود جواب داد نی که در روز میثاق که ذرات در بیات را خطاب مطاب رسید الست بربکم شنوانید
اولا گفت الغنوی مرح آنچه بدل و استقبال نفس معیوب اموال فانی ما را خریده در عوض بهشت بیاسمیه بیع کرد
این بیع ذبرته نداره بلکه نفس ما هم در ما بزیم بَيْعٌ لکه روز الست ما فرو کرده ایم اصلا از
حدث فان نمیزد و عزیز فرمود که هر که بنده که خود را بجهت و اثبات باشد او را در تو نه کرد حق تعالی ما را عوض
و بهبوت داد ما بوده امید آنست که از ذکر کاه کرم رد نکند بیت امید که از فضلت بر رود نکرد کی اجر
بر عیبی لطف تو خریدارم و عزیزی هر که گفت نظم تو جمله انام در بیدی و بیدی آنکه بیعت محمد بیعه
آن بیعت همان اردو مکن آنچه خود پسندیده و در تعقیب بیع و شرب میان آنکه خود را منزه گرفت ما را
بایع و نفس مال ایشان که اختصاص او در او در بیع بیانغه اخذ نکردند کران محققا از اعجاب تجارت تصرف

ثمن در بیع اخذ ایشان در جوار الفقیر تمر بر رباست هر که خواهد که بر بهشت و بیع کوتاه انه کلستان کن
ذبیل و زبان ایمان نمر بیجان بالاحالی بیک سکه و سکه دیگر بیا تَقْتُلُونَ آیا کار از سکه ایمر مومنان که نفس
ایشان حریده شده است فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا وَيُقْتَلُونَ و طلب اداء فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ پس کاهی میکشند
دشمنان را و کاهی کشته میشوند بدست ایشان وَعْدًا عَلَيْهِ وعده کرده خدا آنرا از ایشان بر این بیع و شرب
وعده داده حَقًّا ثابت و بر ذمه نیست در تورات فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ بدرستی که بر کتابها دلیلست
بر آنکه ایمان و رب و انجیل مامور بوده اند قتال وَمَنْ اَوْفٰى وکیست که وفا کننده بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللّٰهِ
از خدا که کریم است و کریم خلف وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شاد مان باشید بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ
بخریدید و فروختید خود آنکه مبایعت کردید بدان وَذٰلِكَ و آن بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اوست رستگاری بزرگ
در دنیا از آنام حضور آنکه تفکر کنند که ایمو مناقب شامخ ملکوت پس خود شید خوش بکر بکر
نظم خوش بکر بکر اشتاق مسکن آدمی از فردوس آمد و سند و کی خوش بن آدم مرد زان فردوس
بود اطرح خوش بر دلق و دشت لِلتَّائِبُونَ آنمومنان باز کردند کان از معاصی رجوع کنندکان بحق
الْعَابِدُونَ آن پرستندکان حق یا عابدان تا بمرتبه شرط حد الْحَامِدُونَ ستایندکان بحق بدانچه بدیده
رسد از مکروه یا ستایشکان نعم آلهی و نظر و وفور السَّائِحُونَ روزه داران یا سیر کنندکان فکر طلب
علم یا بیرون آیندکان از عادت نفس و روندکان بسیر تن الرَّاكِعُونَ رکوع کنندکان در نماز یا خضوع کنندکان
بدرگاه بنماز السَّاجِدُونَ سجده کنندکان در خلوت یا طالبان قرب رفع الدرجات الْآمِرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ فرماندکان بایمان و طاعت و حسن حضرت رسالت صلعم وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارندکان
از کفر و معصیت و از کارهای حسنا و نمانیت بر ایمان و نیمان امر و نهی بر ایمان و کار بایمان بجهت
امر معروف و نهی منکر کوشیدکان وَالْحَافِظُونَ و نگاهدارندکان لِحُدُودِ اللّٰهِ مر احکام خدا را و کسی که بدرگاه بازندکان و امر او در حواج خلوت سر از ارواح
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مومنان را که بدرستی که مومنان موصوف اند و صفت طریقت بر ایمان و اعمال
این صفات است بر نفسها و صفت خبر و اشارت بمنظوم بکنند آن آورده اند که حضرت رسالت بعد از زیارت قبر
مادر خود گریه کنان فرمود که دستور طلبیدم در زیارت در مرا اجازت دادند و در استغفار او دستور
خواستم در ایمانه نداشتند آنرا آیه که مَا كَانَ هیچ خاصه و روا نبود لِلنَّبِيِّ پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا

دانانرا اگر چه بوده اند اَن یَستَغفِرُوا آنکه طلب آمرزش بود لِلمُشرِکِینَ برای مشرکان ارتد کان و گفته اند پیغمبر
علیه السلام با ابوطالب در مرض موت بعد از آنکه از ایمان او نا امید شده وعده فرموده بود که آمرزش خواهم از برای
تو تا مادامیکه مرا ازین نهی نکنند از ان بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد و صحابه چنین دانستند که آنحضرت
بجهت ابوطالب آمرزش میطلبد گفتند ما نیز از برای آبا و اقربا استغفار نکنیم و حالانکه ابراهیم خلیل صلوات الرحمن
علی نبینا و علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینکه پیغمبر ما برای عم خود ما استغفار میکند آیه آمد که روا نیست پیغمبر
مومنانرا که برای اهل شرک آمرزش طلبند وَلَو کانُوا و اگر چه باشند آن مشرکان اُولِی قُربیٰ خداوندان قرابت
مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ از پس آنکه روشن شود لَهُم مر ایشانرا اَنَّهُم آنکه ارباب شرک اَصحابُ الجَحِیمِ ملازمان
دوزخ اند وَما کانَ استِغفارُ اِبراهِیمَ و نبود آمرزش خواستن ابراهیم لِاَبِیهِ از برای پدر خود اِلّا عَن مَوعِدَةٍ
مگر از برای وفا کردن بوعده که در وقت مناظره وَعَدَها اِیّاهُ وعده کرده بود مر پدر را آنجا که گفت سَاَستَغفِرُ
لَکَ رَبِّی در مقام جمع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مرا ورا که من ایمان آرم پس استغفار ابراهیم علیه السلام
آن بود که می طلب مغفرت کنم برای تو و توفیق بکردی فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را
اَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ که پدر او دشمن است مر خدا را یعنی بر کفر بمیرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که او ایمان
نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنهُ بیزاری کرد از او و قطع استغفار نمود اِنَّ اِبراهِیمَ لَاَوّاهٌ بدرستی که ابراهیم بود آه
کننده است کنایه از رقت قلب و کثرت ترحم او حَلِیمٌ بردبار بود بحدیکه پدر میگفت لَاَرجُمَنَّکَ و جواب میداد
سَاَستَغفِرُ لَکَ رَبِّی پس در آیه تالیه تمهید عذر رسول و مومنان میکند که چون ایشان قبل النهی استغفار کرده اند
بر آن مواخذه نخواهد بود وَما کانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَومًا و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه گرداند یا ایشانرا بگیرد
چنانچه اهل ضلالت را بَعدَ اِذ هَداهُم بعد از آنکه راه نمود ایشانرا با اسلام حَتّیٰ یُبَیِّنَ لَهُم تا وقتیکه
روشن گرداند بر ایشان ما یَتَّقُونَ آنچه واجب است که از آن پرهیز کنند و گفته اند که این در شان جمعیست
که قبل از تحویل قبله درگذشتند یا پیش از تحریم خمر یا غیر آن چیزها که شیند پیغمبر باید که بر ایشان از آن کارها که
کرده اند گرفت نیست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِکُلِّ شَیءٍ بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان
عَلِیمٌ داناست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَهُ مر اوراست مُلکُ السَّمٰواتِ وَالاَرضِ پادشاهی
آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند بی مانعی و منازعی یُحیِی زنده گرداند مردگان را وَیُمِیتُ و میمیراند
زندگانرا وَما لَکُم و نیست شمارا ای مومنان مِن دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مِن وَلِیٍّ کارسازی وَلا نَصِیرٍ

و نه یاری دهنده کاری و شاید که خطاب با کفار باشد پیغمبر باید که خدا را پرستش کنند که شمارا بغیر وی متولی
امری نیست که حکم عذاب از شما دفع کند و جز او یاری نه که عقاب از شما باز دارد لَقَد تابَ اللّٰهُ بدرستیکه توبه پذیرفت
خدا یعنی بقبول آن بازگشت عَلَی النَّبِیِّ بر پیغمبر خود بجهة اذن او مر منافقانرا در تخلف یا بیان تبری و رفع مرتبه
حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه و سلم میکند از تعلق بذنوب کما قال اللّٰه لیغفر لک اللّٰه ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
یا باعث است بر توبه یعنی هیچ کس نیست که محتاج توبه و استغفار نیست حتی پیغمبر و اصحاب او هر چه کس را منفعت
که مادون آن است وی منفعه خواهد بود پس توجه بمادون کناهیست که از آن توبه لازم آید و پیش بعضی
انی لاستغفر اللّٰه کل یوم سبعین مرة اشارت بآنست و نزد محققان این معنی مناسب حضرت رسالت علیه السلام
نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق متصور نبود پس سلمی رحمة اللّٰه میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا مقدمه توبه
امت باشد و توبه تابع بمقدمه و الفصیح بذیرد و بسبب تقدیر در بذیرفت خدای توبه را از پیغمبر وَالمُهاجِرِینَ
وَالاَنصارِ و از مهاجران و انصار یعنی جمعی که از ایشان کاره بودند مر غزوه تبوک را بطبع نه بعناد اَلَّذِینَ
اتَّبَعُوهُ آنانکه پیروی کردند مر پیغمبر را فِی ساعَةِ العُسرَةِ در زمان عسرت و تنگی و لشکر تبوک را جیش العسرة
میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب مرده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر دو کس روزی
یک خرما بسر میبردند و هم در آب تا بحدی که مر اکثر شتر را میکشتند و رطوبات اجواف امعاء آن بدهن
خویش را تر میساختند و هوا بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت میکند که در چنین زمان تنگی بمتابعت
پیغمبر میکردند مِن بَعدِ ما کادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت یَزِیغُ میل میکند و از جای
برود قُلُوبُ فَرِیقٍ دلهای گروهی مِنهُم از ایشان یعنی کار بدان رسیده که جمعی از جهاد باز گردند
یا از متابعت رسول بعت باز دارند بواسطه شدت و مشقت ثُمَّ تابَ عَلَیهِم پس بخشای در گذشت از
آنانکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود اِنَّهُ بدرستیکه بر ایشان رَءُوفٌ بسیار
رفیق است چون توبه کردند رَحِیمٌ مهربانست تفضل بر ایشان وَعَلَی الثَّلاثَةِ الَّذِینَ خُلِّفُوا
و دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که بار پس شدند یعنی تخلف کرده اند از غزو و امر ایشان موقوف گذاشته آمد
بود و قبل ازین سبق ذکر یافت که هم کعب و هلال و مرارة در تاخیر افتاده و حضرت رسالت حکم فرمود که تا کسی
با ایشان مخالطه و مکالمه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت
در آمد که مرد پیر و ضعیف بود نام ذکر گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد حَتّیٰ اِذا ضاقَت

نادیه تنگ شد جَاءُوكَ حال آنکه آمدند بر ایشان زمان مَا أَجِدُ باوجود آنکه وسعت ایشان تا از شدت حسرت
و بجانب پریشانی وَلَا عَلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا وَنَكِيرٌ بر ایشان از بسیاری غمود حزن
وَتَحَلَّوْا و دانست اندوه تَفِيضُ مَا تَجِدُ که بجای نیست حَزَنًا اَلَّا يَجِدُوا تا نیابند
از گریه ثُمَّ تَوَلَّوْا پس چون در راه رفتند و بجا که خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشان را
يَسْتَوْلُوا تا توبه کردند و بحق باز گشتند و مغفرت کرد تا لا توفیق توبه ندید در قوم قبول نکشد توبه هیچ طایف
بدرست نبود بیت کرطف تو بیاری تمامی درخت لا هم توبه شکسته است و هم پیمان است لا چون قبول توبه میسر
پذیرفتن نیست لا تا توبه پذیرفته نشود توبه بدرست لا القصه بعد از نجاه روز ایشان توبه فرود آمد و توبه ایشان
پذیرفته گشت إِنَّ اللَّهَ بِهِمْ بدرستی که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست قبول کننده توبه از تایبان الرَّحِيمُ
متفضل بر رحمت بر ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مومنان ترسید از خدای و بخاطر آن
فعل که مخالف امر باشد معاودت مکنید وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و باشید با راست گویان. از قول خود چون
کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر با طل نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجات دولت
نجات یافتند بیت از کی رقم بکذب و کاستی لا از همه عزم رستی اگر راستی لا راستی خویش نهان کن که بر
سخن راست زیان کس نکرد لا و گفته اند بنزدیک بابا کسانی است یعنی اگر در میان کسی بجوید و عیسی علیه السلام و مریم
از مخالف محمد صلی الله و باشید با مهاجران که اصحاب اخیار دانسته بزرگوار اویند مَا كَانَ روایت
در فضایل لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ و آنانکه گرد اگرد ایشانند مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان
أَنْ يَتَخَلَّفُوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عَنْ رَسُولِ اللَّهِ از حکم رسول خدا بنیت در مغزی تخصیص لا مومنه
و حوالی بجهة آن از روزه و معرفت ایشان بخود و آنحضرت لا الله بطرف تبوک وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ و نیز صلی الله علیه
که رغبت نفس و نفعهای خود عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی خویش را کند و خود را بر طرف دارند از شدت
آنچه خدا از میکند و روی بیت که از ابو خیثمه انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که
از غیرت حضرت رسالت بکلفت آن روز بخانه خود در آمد و آنروز بغایت گرم بود و او در دو زن داشت
هر یک از آن زنی نشسته بودند و از آنزمان رفته و آب زده و کوزه آب سرد و بهای خانه و طعامهای نیکو ترتیب نموده
ابو خیثمه در عرش بایستاد و با زنان نیکو بسته آن ترتیب لا خطه نمود گفت رواست که رسول صلی الله علیه
در بیابان بشدت حرارت و باد گرم و رمانده بود و ابو خیثمه در سایه خنک آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان

خوبروی و خوشبوی معاشرت کند حاشا که سوگند که در هیچ عرض و در خانه و از تراب طعام تخم و از نانها نیکو
طبخ تقوم پس اندکی از وی برداشت و در راه آورد در منزل تبوک لشکر جایلون طبخ شد ذَٰلِكَ آن جهت بشارت
و نرگ تخلف بِأَنَّهُمْ سبب آنست که ایشان چون با رسول الله لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ نرسد ایشان را تشنگی وَلَا نَصَبٌ
و نه رنجی وَلَا مَخْمَصَةٌ و نه گرسنگی فِي سَبِيلِ اللَّهِ و راه خدای وَلَا يَطَئُونَ و نالید موضع کفار مَوْطِئًا مکانی از آنکه کفار بدست بکشند
جنود و اسب را و اهل و رجل مدارک يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کفار را وَلَا يَنَالُونَ و نیابند مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا از دشمنی
هیچ نیافتنی از قتل و اسیر و نهب و غیر آن بحرمت إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای ایشان
بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ کردار شایسته یعنی بهر یک از آنها که بدل ایشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که هر پرستی که از دشمن بدل ایشان در آید عمل حسنه در دیوان ایشان نویسند إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ
هیچ کس که حسنه ضایع نکند و تباه نکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران با مجاهدان وَلَا يُنْفِقُونَ
و نفقه نکنند نَفَقَةً صَغِيرَةً نفقه اندک خورد چیزی علاقه تازیانه با نسان یا صرع مرغی که بدست چون
ابو عقیل رضی الله عنه وَلَا كَبِيرَةً و نه نفقه بزرگ چنانچه ذو النورین و عبد الرحمن عوف رضی الله عنهما
وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا و قطع نکنند در سفر خود هیچ صحرا و وسیلی را مراد زمین آب یعنی هیچ زمینی قطع نکند
إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن و آن نوشتن برای عبادت لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تا جزا دهد
خدای ایشان را أَحْسَنَ مَا كَانُوا نیکوترین آنچه که بودند در راه حق يَعْمَلُونَ عمل کردند و چند حسن را
دهند هزار احسن تر بدان اطلاق کند بجهة توفیر اجر و تکثیر آن در بنا مع فرموده که اگر مثلا غازی را اجر اطاعت
باشد و بجا آرد نیکو بود حق سبحانه از ثواب عظیم دهد و قصد و نوردنه لطف آن قبول کند و هر یک را
برابر آن ثواب رزق وارد و تا که آن نسبت مجاهدان بر سر کس ظاهر کرد بیت مجاهدان ای بخیلن مرف
ایشان دارند که در نگر جهد بسیار دارند لا آورده اند که چون انواع جهد بدل در ساره مستحقان نازل شد
مومنان عازم شدند برای کار جهاد بیاید تمامی عازم جهاد بیاید آنکه وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ
و نرفتند و نشاید و نمازیان لِيَنْفِرُوا آنکه بیرون روند تَوَاكَافَةً همه لیک جمیع امت مبعث مخلص بماند
فَلَوْلَا نَفَرَ پس چرا بیرون نروند مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ از هر گروهی طایفه مِنْهُمْ از ایشان مراد قبیله و ایات بلاد
طَائِفَةٌ گروه اندک بهمان و بسا توقف نماید لِيَتَفَقَّهُوا تا طلب دانش کنند فِي الدِّينِ در دین

وقف امور نمودند و ارجعوا الی الرسول حاصل آنکه مراد اصحاب بلند و شدند و اهتمام کنند فقیها فهم کره جهول
اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا بدان ایشان لعلمه الذین یستنبطونه ولولا فضل الله علیکم ورحمته
آنچه مکروه شوند از آن یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید اذا ضربتم فاذا سافرتم کار زار کنید یا آنانکه
یلونکم نزدیک اند من الکفار از کافران و مدد کنان شما بود که در حوالی شما باشند و لیجدوا فیکم و باید که در شما
که در دل شما بود و نیز قرب بود بدرجه قتال کنید باید شما آن نزدیک و لیجدوا و باید که یابند
و نیز کنند فیکم غلظة در شما درشتی و سختی خود یعنی عنف در مقابل لین و رفق فتاش شدت و صبر مقابل
با شجاعت در حین محاربه و اعلموا ان الله و بدانید آنکه خدا مع المتقین با پرهیزکاران است بحفظ و اعانت
و نصرت در فتوح بلاد و ممالک که حق سبحانه و تعالی بجهاد کفار و ترغیب مؤمنان بدهد و منتهی ارتفع اشاره کند
نعمت بزرگ در تردد بدرگاه دشمنان جوانمرد است که احد احد و یک شمشیر تیز بکشد لین بشمشیر الا و که
اشاره است بجهاد و اکبر است اشتغال دیده او بجهاد و الا الاشارة فی الفتوی الی نظم اشیا
کشتیم با خصم برین ۱۱ ماندازا جنبی نبرد اندرون ۱۱ قد رجعنا من جهاد الاصغر ۱۱ ای مسلمان
اندر جهاد اکبریم ۱۱ سهل نیست و آن صفهای شکنه ۱۱ غیر آن دوان که خود را شکند و اذا ما انزلت سوره فرستاده
شود سورة پاره از قرآن فمنهم یقول پس از منافقان کسی هست که گوید با منافق دیگر از روی
انکار و استهزا ایکم زیادته ایمانا کدام یک شما آنکه بفزود او را ایمانه این سوره ایمانا
کرد بیقین آنکه گرویده اند یا این سوره ایمان او را زیادت کرد فاما الذین آمنوا پس آنانکه گرویده اند
برای سیر فزادتهم ایمانا پس زیاده کرد ایشان را ایمان ایشان را یقین و ثابت در دین و زیاده شد
در علم ایشان در بندر در سوره و ایمان بدین سوره منظم گشت با ایمان ایشان و بر آیه دیگر فزادتهم رجسا
ایشان را شک و شبهه بندند و آنکه سبب زیادت شکال او در ظلمت از تیغ حال ایشان است و اما الذین فی قلوبهم مرض
و اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری نفاق و حسد و بخل اسلام فزادتهم پس زیاده میکند آن سوره ایشان را
رجسا الی رجسهم شکی مضموم بشکی ایشان در سوره آیه دیگر بر شک و اشتد پس شک ایشان در سر سوره
انتظار و انتقام بدان شک باشد و کفر ایشان بر کفر و ماتوا و بمردند یعنی استحکام یافت امر صفت در ایشان
تا وقتیکه بمردند و هم کافرون و ایشان بودند اولا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم
یفتنون آنکه ایشان مبتلا شوند بانواع بلیات از مرض و قحط و غیر آن باطاق و کذب ایشان ظاهر شود بر مسلمانان

فی کل عام در هر سالی مرة یک بار او مرتین یکبار یا دو بار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق و لا
هم یذکرون و پند نمیگیرند و اذا ما انزلت و چون فرود آید سورة سوره از قرآن که در آن عیب
ایشان مذکور بود نظر بعضهم نظر کند برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیگر یعنی بچشم بکدیگر
اشارت کنند از روی انکار و تحریک کنند بدان سوره یا از راه خشم و سخط باشی و صوب چیزی یا بنظر مسخرگی
ایما کنند بغیر ابجاب و باهم گویند هل یراکم من احد آیا نمی بیند یکی از مسلمانان شما را اگر انجمن بیرون
رویم اگر کسی نبیند قامت کند و اگر بر خیزند ثم انصرفوا پس باز گردند از مجلس صرف الله علی
صرف الله تکبر اینچنین قلوبهم دلهای ایشان را از فهم قرآن یا قبول ایمان و اسرار آن بسبب کفر و نیز
نیکوئیها و از نیکو کلام خیرات و حسنات عادا در بعضی گرداند خدای دلهای ایشان را از خیر با انهم بسبب آنکه ایشان
قوم لا یفقهون گروهی اند که در نمی یابند حق را و فهم نمیکنند لقد جاءکم هر آینه بدرستی در راستی
آمد بشما ایرسول رسول فرستاده بحکم خدا من انفسکم از جنس شما یعنی از جنس عرب نه از
ناطق جنس مخاطب تا مشقت و افاده و استفاده وجود دیگر و یا امید نفعا از رسول شما مشکل بعضی
شما از قبیله شما ابن عباس یعنی محمد فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام
رشته قرابتی بوی رسیده بود و در قرائت شاذه من انفسکم بفتح فا خوانده اند یعنی از فاضلترین شما
هم در حسب هم در نسب عزیز علیه دشوار بر او ما عنتم آنچه در رنج افتید یا بعضی بر لفظ مرفوع عزیز
کرده اند صفت دانند و منتهی علیه ما عنتم بر او زیاده آرند که بر وی نکند آنچه از آن رنج یعنی اعنت ایشان
بر دست روز قیامت که تفاوت ندارد کسی خواهد نمود درین معنی گفته اند نظم نماند بعصیان
کسی در گرو ۱۱ که در آن روز سیه بیش و کم ۱۱ اگر دو فرشته که پاک نیست ۱۱ جواهر عذر خواهد بود و جان
حریص علیکم صفت دیگر آنکه حریص است بر اسلام شما بالمؤمنین بگرویدگان رؤف رحیم
مهربان است و بخشاینده و حق سبحانه و تعالی بعضی بر بالمؤمنین و اسم آنرا اسماء خود اختصاص داده و یکی بر پیغمبر
ما را خود فرمود ان الله بالناس لرؤف رحیم و در باره وی گفت و بالمؤمنین رؤف رحیم
و یک جا تقبیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم را نمیا و دیگر اشارت فان تولوا پس اگر روی گردانند منافقان از ایمان
و جهاد و اذا و در مخلف بیاید زمان بر داد فقل پس بگو حسبی الله بسنده است مرا خدای
که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لا اله الا هو هیچ معبود بحق نیست مگر او علیه توکلت بر وی

توکل کردم و کار خود را بدو گذاشتم وَهُوَ وَاوست رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم
یا عرش کرسی و اعداد و اطراف بلکه مشخصات بکمال قدرت و حفظ و تمکن یعنی آن خدای که عرش را بدان عرش عظیم گرفته
هزار رکن دارد و در هزار پای سیصد هزار فرامه تا فرامه تا فرامه یکسد هزار سال راه هر آن مسافر از خاک و صاف تا نقطه
کاه تا بجای پاره روان باشد که هزار عرش مقابل در پناه آرد که حافظ بندگان تا هر صراف کان او است فَظِيمٌ
از خواهش باری که بار گرده اند بدو الحاکم کرنجان بیاکند لی کلاه آورد و در پناه جهنم دارد از نشد که خواهد
مطالعه لطفات و اشارات نیز دارد جواب با دراج جواهر التفسیر والله تعالی اعلم و نعم النصیر سُورَةُ يُونُسَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الٓرٰ حروف مقطعه قول ابن زید رحمه الله اسامی سوره
و علامت است قدیس سوره فرموده که حق تعالی تا هر نیست سوره را بهر چه خواهد و گفته اند الٓرٰ اَنَا اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ در بحر ثعلبه
که هر چه اشارت از حق بحبیب خود محمد صلی الله علیه وسلم است بیکو کند محور بالا کنز در اتال و بطف من پرتو در وجود
بر آنست من خدا را بدانچه ابن سبب هیبت تِلْكَ این سوره آيَاتُ فَلَنَا بِالْكِتَابِ الْحَكِيمِ آیتهای آن مشتمل بر حکمت
یا محکم که در وی تناقض اختلاف و نقصان نیست یا آنکه قرآن بر وی کشیده نشود بار کسی بر تغیر و قادر نبود این مباحث
فرموده که جواب سوال قریشی تا کید است و حضرت رسالت شاه را و برسالت خاص داد صناد بدفرش اظهار انکار نموده
که چرا بیت فرمود که حال این از آسمان بی سوال فرستد و از حیله بیرون آورد و اختیار کرد حق تعالی فرمود که اَكَانَ
لِلنَّاسِ آیا است مردمان را عَجَبًا شگفتی اَنْ اَوْحَيْنَا آنکه ما وحی کردیم إِلَىٰ رَجُلٍ بمردی از قریش
اهل مکه که آن را بزبان اهل مصر و عرب است اَنْ اَنْذِرِ النَّاسَ آنکه بترس مردمان را از عقوبات الهی تقسیم
کرده اند و راجع بهمگی از صفت قهاریت کلام را از آن باید ترسید وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و مژده ده آنان را که تصدیق
با اهل دین که بخدا صفت کرده اند بر ثبات نبوت بی فرمود اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ تردد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت
اَنَّ لَهُمْ که مراد ایشان است که حق وعده راست داده در بهشت و مباحثی که وعده می صدق است
که در زوال علت بالایمان صادق بار صوان الله با دمار تا یکدو زیاده و ثالث ایشان باسد تحقیق
که بر کدام ایشان اعرب خلف سیر سابق بیان که پیش از ایشان در گذشت یا قدم صدق حق سبحانه از نیز مرا
چنانچه عمری نحن الآخرون والسابقون از آن خبر میدهد یا شفیع صدق که پیغمبر علیه السلام و در بعض لغات
فرموده که حضرت رسالت را قدم صدق پرسیدند فرمود هی خلیفه تو سلوک الی ربکم و مقرر است که

کناه کاران که حضرت رسالت را قدم صدق پرسیدند تو به کار را چه و سیلتی بسیار آمر زیر بدر شفاعت
آنحضرت نیست گفتند کم شفاعت کنی عذر خواه را راه سیدن آن هم افتاد در گناه فَكَانَ الْكَافِرُونَ
گفت زنار دیدگان بعد از آمدن پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدو ایشان و منون خوارق عادات اِنَّ هٰذَا بدرستی که این مرد
لَسَاحِرٌ مُبِينٌ جادو است آشکارا اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ بدرستی که پروردگار شما است الَّذِي آن خداوند که
بقدرت بحجر و ملک بیفصور خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگتر زمین
این عالم علمه فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیی ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که
اعظم مخلوقات يُدَبِّرُ الْأَمْرَ میگرداند امر کائنات را بر حسب قضا حکم یا تقدیر میکند بود و نماید را بدو تدبیر
که میخواهد مَا مِنْ شَفِيعٍ نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ مگر پس از دستوری داد آن
خدا مراد را در شفاعت ماذون نیز کلام زد است آدب و اثبات شفاعت ماذون ذٰلِكُمُ اللّٰهُ آن خداوند
موصوف بصفات خلق و تدبیر را استیلا رَبُّكُمْ پروردگار شما است غیر او چه غیر او با دو زیر صفتها سرت
نیست فَاعْبُدُوهُ پس او را بجای آرید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید تا در نیکنید که مستحق عبادت
اوست و بعبودیت غیر او نیست وَهُوَ اِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت شما همه سوی او است وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا راست و درست وعده خدا
و سوال او را وَعْدَ اللّٰهِ وعده داد شما را حق و وعده داد حقا راست و درست إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ بیگمان
خدای عز و جل را بدا فریدن خلق ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بعد از مردن زنده گرداند و برد او مقصود از ابدا و اعاده ثواب
عقاب است چنانچه فرمود لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجا آورده اند
پسندیده کرده اند بِالْقِسْطِ بعدالت خود و عدالت اصلاح کنند و بکار اقامت کنند ایشان را و بعدل ایشان
یعنی بر رعایت عمل که در امور فرموده باشید و یا با ایمان ایشان جا میان عمل در برابر آن شرک عظیم
و این جزا برای مقابله او جزا چهار داق میکند نه کلام را بقبول وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند
لَهُمْ مر ایشان را شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب دوزخ که چون بگوید داخل و اسعار الفاظ
پاره پاره گردد وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و دیگر ایشان را بود عذاب دردناک تخفیف نیابد بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند
که بخدا و رسول يَكْفُرُونَ کافر شدند هُوَ الَّذِي اوست آنخداوند که بقدرت کامله خویش
جَعَلَ الشَّمْسَ که گردانید آفتاب را ضِيَاءً روشنی داد وَالْقَمَرَ نُورًا و ماه را خداوند نور
علما را تند که آن روشنی بالذات باشد ضیا است و اگر بالعرض باشد نور است و در انوار آمده است که مستحق

در این آیه تنبیه فرمود بآنکه آفتاب و ماه خود نیست و فرمان بر شود و آن بمقدار مقابلات یا شمس چنانچه
در ساعات بیان شده وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ وَ تقدیر کردیم برای ماه از شمس و قمر منازل مترلها را بر فلک تقدیر سیر ایشان
و آشهر ایشان که تقدیر کردیم آنرا حَتَّى عَادَ تا آنکه معین شد که معین بشد بودن و قدر حساب و قطع منزلها کند
لِتَعْلَمُوا تا بدانید بَيْنَ شمار سالها و حیض سال منزلها و ماهها و روزها و شبها و تمیز کنید وَالْحِسَابَ و تا بدانید
شمار اوقات از ماهها و روزها و مدت معاملات و مهمات حق ما خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ نیافرید خدا آنچه مذکور گردید
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بر راستی و حکمت بیان نُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن میکنیم و مفصل میگردانیم
بیان میکنیم و آنچه بیان میکنیم دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند یعنی در این اندیشه
میکنند و از آن نفع میگیرند إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و بدرستی که آفریدن و بر روز پس از یکدیگر آمدن شب و روز پس از یکدیگر و مدت
ایشان منور ظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و در آنچه آفرید خدا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و در زمینها از
انواع هر چیزی لَآيَاتٍ هر آینه نشانها بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او لِقَوْمٍ
يَتَّقُونَ گروهی را که بترسند از عواقب احوال خود از امور یعنی از حال معاد و حال آن بترسند و از سوء
حشر ترسان گردند و اندیشه و خوف باشد بود مر ایشان را زیرا که بترسند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يَرْجُونَ
امید ندارند لِقَاءَنَا دیدار ما را یعنی منکر شدند آخرت را که ملاقات و رَضُوا و خشنود شدند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا
بزندگانی دنیا و پسندیدند آنرا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بدلذات حسی و زندگانی
مقصور گردانیدند و از امر معاد غافل شدند چنانچه اصحاب طبایع و دهریان که گفتند بر دهر که ما را کشد و دنیا سالی گفت بر دهر چون که بود یا ما را ایشان
الا ایام حیات نخواهد بود و نمیدانند که لقاء دار دیگر است بعد از مرگ نزد خواهد بود گفت نظم
آدمی گفت که دانی چه بود وقت فراق گفت آری گفت که دانی چه بود
وقت فراق گفت نه بعد از گفتن که خبر میزند که چه بیاید کند ما گفت نه بر ما بر سبیل
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا از آیات ما یا از تامل و تعلیم ما غَافِلُونَ غافلانند یا بخبر ایشان
أُولَئِكَ آنگروه که یاد کرده شود مَأْوَاهُمُ النَّارُ جای بودن ایشان آتش دوزخ است بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بآنچه بود که کسب میکردند از معاصی یعنی اگر کفر و شرک و نفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و نیکو کردند کارهای شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشان را پروردگار ایشان
آخرت بِإِيمَانِهِمْ بسبب ایمان ایشان راه بهشت یا بسبب ایمان ایشان را راه نماید بسلوک سبیل که بمودی
حقایق تا مستغرق میرود در تجلی الا انها آنرا در بر ساکن ایشان جویهای آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

در بوستانها آب دَعْوَاهُمْ خواندن ایشان مر خدا را فِيهَا در آن بهشت و تنگ آنچه آرزو کنند ایشان باشد
طلب آنست که گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ پاکی باد بر تو بار خدایا و منزه گردانیدیم تقدیس بود بر تو اعتبار تنزیه
این کلمه گویند مشتهیات ایشان بود و خواهند ایشان حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ و درود و ایشان بر یکدیگر فِيهَا
در بهشت یا در دوزخ یا تحیت ملایکه مر ایشان را سَلَامٌ سلام و آخر دَعْوَاهُمْ و آخر دعوات ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
آن باشد که گویند حمد مر خدا را رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان است و گفته اند چون مومنان بهشت آمده
انوار عظمت کبریا حضرت مشاهده نمایند زبان بثنا بلال ملک تعالی گشایند و ملایکه با حق جل جلاله
سلام کرده بالطوع اکرام آرند و مقام تنزیه کنند و ظایفه صمد و ثنا الهی همی برآرند و آنچه صفات کمال و صفات جلال
و مرآنچه لذت بیحد و تحمید ثنا را بر حد نهایت هست خوش آید نظم ذوق عاشق عاشق مشتاق را
از بهشت جاودانی آشوب هست ای که چه در فردوس تنها بی است ای وصال از بهر چه رفتی حور شرمت ای در عین الیقین
آورده که یکی از برده گیان مریم محترم سید عالم بنده را سبک گردانید و آن سر بر سخت حضرت رسالت
خمر یافته بر سخت کشته و تنزیه فرمود حق جل جلاله فرستاد تا نَوْكَلُ تَقْبَلُ اللَّهُ و اگر تقبیل کند خدای تعالی الْفَاسِقُ
بهای مردمان نیکان دعا بد تَعْجِيلَهُمْ بِالْخَيْرِ بجا بجا مشتاقان الثانی بسرعت آنچه در مصیبت کُفْضِيَ
إِلَيْهِمْ هر آینه رانده شود بسوی ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان و ملاک شدن یعنی هالک و دعا بد ایشان را بسبب
کم بجا بجا و عاجل خیر ایشان را بسبب آنکه در ایشان زود هلاک شوند حضرت رسالت فرمود که خدا با امیکه
نزدیک تر هست که مرا در آن خواهد نخواهی فرمود بدرستی که من بنده مرا مومنی را که بر نخواهم یاد شام
درهم یا نعمت کنم یا بنزم آنرا در باره او دعا بخیر کرد و آن دعا بسبب آنکه او را سازگار کنان با وسیله قربه که در دنیا
بدان تقرب کنند تحریک تو بعیش از عمر آن بر اندیشه که کفار بنزول عذاب استعجال نمود و ندانند آنرا که عذاب
ایشان را مطلب تعجیل نکنیم فَنَذَرُ الَّذِينَ پس میگذاریم آنانرا که لَا يَرْجُونَ امید ندارند لِقَاءَنَا
دیدار ما را یعنی بحشر نگرویدند یا نمیترسند از مادر روز بعث و نشور فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی ایشان
یعنی بطغیان استدراج مهلت یابند ایشان را تا در ضلالت يَعْمَهُونَ سرگردان میروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ
الضُّرُّ و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد از مطلق ضلالت یا ولیه مغیره یا عتبه بن ربیعه دَعَانَا
چون مرتبه بر گوید دعا ما لِجَنْبِهِ بخواند ما را با خلاص لِجَنْبِهِ تا دفع کند زرده یا شاید بهبود خود یعنی
فرق کند در آنان بر جنب أَوْ قَاعِدًا یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده و قاعده نزدیک بتعمیم دعا تا در جمله احوال

اصوات قاری قرآن و مضار فلک گفتند پس چون بر دارم پیغمبر عنه از دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم
نزد و عاصم بود بدین سان سامی کرد بود و انکو با بلکه مرا بر موقف دعا و نه بر کرد بلال بر حوض نگذند کان آیه بدینا کجا
که تحقیق است او مارا الی ضرر سیم مدفع کردن سخن که بدیر سید بود لکذلک بهمین سخن نزول کرد اسلام
تقدیر فرمان مر صاف شد که از کار خود بیچاره و نمود ما کانوا آنچه که میکند از استغراق در سامی امور
از نزول امور و نواهی یعملون عمل میکند و لقد کذبتم آنچه دروغ بر شما بود فسوف یکون
بخواهد ایشان را بلکه کانوا آن هنگام که ستم کردند و نکذبون تکذیب میکردند و ما آنچه حالا نکه نابود بودند بر ایشان
رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن یا بمعجزات ظاهره ما کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان
که ایمان آرند اگر ایشان را کشندی و زنده ماندندی بهمین مشاهده استعداد و در یافتن غذا الهی ایشان کذلک
همچنانکه ایشان را عزاد ادیم بالملک ایشان بجنگ تکذیب رسلهم ثم اورثنا الجرمین آنگاه ایشان را هلاک کردیم
از ایشان که تکذیب پیغمبر کنند ثم جعلناکم پس ما کردانیدیم شما را ای کروهی که محمد صلی الله علیه وسلم
بشما مبعوث است خلیفی که مشکلات فی الارض در زمین بعد هم پس از قرون که هلاک شدند
لننظر تا ببینم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته بود رب شما کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر
تا بنا شما مقتضای اعمال شما معامله کنیم و خیر و شر ایشان مرا فقرا بینات حالا آیه تعلیمی که در دو جرحه
کرده میفرماید اگر کردی نکوئی بنیک بعضی و دیگر بدرده بد بعضی آیه ۱ و کر بدرده بد بعضی آیه ۱ در حرمت کسیکه از کفار فرق
با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت آیتی بیارا که سالوات عرب بالی عبادات لات و عزا بیارد و دو ترک بتان قرآن
نبود حتی بیانه فرمود که و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان آیاتنا آیتهای ما بینات
بینات در حالیکه واضحات قال الذین کفروا گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند رسیدن بما
یا بمزید از و عبد یا بعذاب مشرکان بعد از مستشیدن قرآن گویند ائت بقرآن غیر هذا بیار قرآنی
غیر هذا یا بگردان که بیاوری کتابی که در وی ذکر حشر و ثواب و عقاب و سزا کی باشد آنکه بدل نمایند
قرآن یعنی بجای آیه عذاب آیه رحمت و صفت دوزخ بصفت بهشت ایشان آن وقت که آن صفت مناسب ایشان کنند و ایشان قرآن
الله کفت چون بیان فرمود که قل بگو یا ایها الذین یا مکذبان لا یکون لی نسزد و در اندیشه که ان ابدله که آنکه تبدیل کنم
قرآن من تلقاء نفسی از اندیشه خود بعضی نمیتوانم که از آنها تغیر دهم و دکر بن بزیاده و لا تصرف نمیتوانم
ان اتبع متابعت میکنم و از نبی پیغمبر و ما الا یوحی الی مکر بخبر داده کرده شود بسوی من از وحی

زیاده و نقصان انی اخاف بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم پروردگار خود را بتبدیل
در قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ که قیامت قل لو شاء الله بگو اگر خواستی خدا ما تلوته
نخواندی آنچه بر من نازل شده است علیکم بر شما ولا ادراکم و نه خبر داد شما را ادراکی که تو بقرآن پس اخبر
نقصان بصحت آیت که امر کرد نخواندی بر شما و اما ساخت بهم آن فقد لبثت بدرستیکه من درنگ
کردم فیکم در میان شما عمرا عمری از که جهل سال در من قبله پیش از نزول قرآن یعنی بر زبان بدرستی
معبوث نبودم من قرآن بخواندم و نه شما بدان لا تعقلون آیا بر آن خردی یا نمیدید و تعقل
نمیکنید که کسی که چهل سال در میان شما بود و مدت علمی خود را علمی حقیقت قرآن مردود کلامی بر شما بخواند
که مشتمل بر اخبار قرآن باشد و نه بغداد دیوان ارب زکال قصاص اوانا تجربه در دین دارد
و در آیه تمامی در صورت استدلال مشرکان نمود بر آنکه بتان کلمات خدا بر مشرکی اینجا خارق عادت
یعنی قرآن معجزه رسالت و بیان دلالت باشد ظلم ای تا آنکه بعالم فرون لا راندند بر روی تا
دفون لا بیفکنم کاغذ و آب ستاه لا معجزه آورد زوج آیه ۱ خط و قرطاس علم انل لا مشکل رح
قلش کشت حل لا مقصود آیه سابق آنست که من افترا میکنم بر خدا در تغییر و تبدیل قرآن و شما انکار میکنید
که قرآن کلام من نیست و بکیست بتحقیق تفتری فکیف از کجا افترا کنند در بیند و کی الله
کذبا بر خدا دروغی او کذب بآیاته یا تکذیب آیتهای او و بدان کافر شوند انه لا یفلح المجرمون
بدرستی که نجات نیابند مجرمان کافران یعنی کافران و یعبدون و پرستند من دون الله بدون خدا
ما لا یضرهم چیزی که ضرر نرساند بدیشان اگر نپرستند و لا ینفعهم و سود نرساند بایشان
اگر بپرستند و قالوا هؤلاء شفعاؤنا و گفتند این بتان عبادت و جماد بی اصل نفع و ضرر
قادر نیاشد و حالا که معبود باید که قدرت بر ایصال ثواب و عقاب متعلق بود تا مشرکان باید طلب
نفع و دفع ضرر او را پرستند و یقولون و میگویند بجهة اعتقاد هؤلاء آن این بتان شفعاؤنا
شفیعان ما عند الله نزدیک خدای یعنی در امور دنیا و ما را شفاعت میکنند و از خدا خواهند تا مقصود
تا مهمات ما بعاقبت کند یا اگر قرار بوقوع و نشر بات چنانچه معتقد مومنانست ما را در آخرت در خواست کند
و از خواص بر ما نمود قل اتنبئون الله بگو آیا خبر میکنید خدا را بما لا یعلم بآنچه نمیداند فی السموات
در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین انتفا علم بجهة انتفاء معلوم است یعنی شما میکوئید که خدا را شریک

واثبات شفاعت بتان میکنید وخدا وند عالم کلام بجمیع معبودها نبرد الا بعد معلوم عبدکه مشرک نیست وشفاعت
نخواهد بود وکلمه اندکه اصلا صفت وصیتی نیز که خبر میکند خدا را آن چیز که در آسمان و زمین نیست یعنی غیر ممکن
باشد سُبْحَانَهُ پاک است صانع وَتَعَالَىٰ وبرتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه او را شریک میدارند وَمَا كَانَ النَّاسُ
وبود ند آدمیان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امتی یکانه یعنی متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه السلام یا بعد از او فَاخْتَلَفُوا
طوفان خبر نوح علیه السلام واصحاب کشتی کسی نبود یا متفق بودند بر کفر و از خلاف مبعث بعد از ابراهیم علیه السلام
فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بضعف رسالت یعنی بعضی ایمان آوردند وبعضی بر کفر اصرار ورزیدند
یا بود بر تیسیر اسماعیل علیه السلام متحد بودند پس مختلف شدند بعد از بنا کردن احکام جاهلیت اختراع کردند وَلَوْلَا
كَلِمَةٌ واگر نه کلمه ایست سَبَقَتْ که پیش گذشته است مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو یعنی حکم ازل واقع شده
بتاخیر عذاب که خاص فارق میان مسلمان و متخلف و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی فِيمَا فِيهِ
در آن چیز که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند در آن یعنی عذاب جاهلیت و مطلع اگر شدی بر تخلف
سلام یا بعد وَيَقُولُونَ و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نشد
عَلَيْهِ بر محمد علیه الصلوة والسلام آيَةٌ معجزه مِّن رَّبِّهِ از پروردگار او از معجزه که با مطلب که آن قرآن بود
واسقاط سحر و بودن قیامت در سوره یونس مراد ملک مذکور خواهد شد فَقُلْ پس بگو در جواب
ایشان که نزول آیتها نیست بشما إِنَّمَا الْغَيْبُ وجز این نیست که غیب لِلَّهِ مر خدا راست شما بدید در تعیین
انزال آیات بشما بزاد در آنها از نزول فَانتَظِرُوا پس غنا انتظار برید نزول مقترحات إِنِّي مَعَكُم
بدرستی من نیز با شما مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ از منتظران نزول تا به تعذیب که شما میآید یا آنها که مطلوب شما بود واقع
بشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون چشانیم مردمان را یعنی مالک رَحْمَةً صحت مِّن بَعْدِ ضَرَّاءَ از پس بیماری که
مَسَّتْهُمْ رسیده باشد ایشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا لَهُم و چون در حق ایشان مَّكْرٌ فِي آيَاتِنَا
مکری در آیتها ما یعنی طعن کنند در آن در بارهٔ پیغمبر که نیست او در وی اند یا مکر عذاب جدال
بلا و حفظ فلاح بود چون خبر رحمت حمالهٔ دراخت بجانب آن از آلا آن بلیه نمود بلیغ کلام را تا چه حال علی
دفعه حضرت رسالت مشغول شده بمکاید و حیل ترک میشد حق سبحانه و مود قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد صلی الله علیه
أَسْرَعُ مَكْرًا زود تر است از شما در رسانیدن جزای مکر یا یعنی بسل ظهور کنید شما بنزول عذاب شما
امر خواهد کرد ملائکه إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که فرستادگان ما یعنی که کراما کاتبین يَكْتُبُونَ مینویسند

مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خیر شما بد و شرکان ما بود نیست بر مکان ما بود
نخواهد بود این کلام تحقیق انتقام است هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ او آنکه میبرد شما را در قدرت میبرد شما را در قطع
مسافت بتاراتی الْبَرِّ در خشکی حَتَّىٰ إِذَا كُنتُمْ تا چون باشید شما چون در کشتی وَجَرَيْنَ و روان شدند
بِهِم بَرِيحٍ طَيِّبَةٍ باد خوش که نرم بوزند فاره عدول از خطاب مبالغه است یعنی گویا این صورت
تذکر حالت مرغوب شما را مرا متعجب شوند از احوال آن قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان بباد
رانده اند و بر سر دریا میروند وَفَرِحُوا بِهَا و شاد مان شدند ایشان از این باد جَاءَتْهَا
رِيحٌ عَاصِفٌ که آمد بر آن کشتی باد سخت که در بار اشوب آرد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیامد بر ایشان
موج دریا مِن كُلِّ مَكَانٍ از هر مکان یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آمد وَظَنُّوا و گمان
کردند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو گرفته است بلاها مر ایشان را از همه جوانب دعوا اللَّهَ خوانند خدا را از شدت
آن بلا از ایشان مُخْلِصِينَ له الدِّينَ در حالیکه پاک کنندگان باشند لَئِنْ أَنجَيْتَنَا اگر نجات دهی ما را از غرق
خوف بر خرق در پاک ساختن و فطرت صافی ظاهر کنند و عوارض فانیه و شبهات باطله از ایشان رد دو دلو بیند
لَنَكُونَنَّ البته میباشیم از شاکران فَلَمَّا أَنجَاهُمْ پس چون نجات داد ایشان را از آنچه میترسیدند
إِذَا هُمْ چون بلیغ اذا یعنی ناگاه يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ تمرد میکنند در زمین وی شتابند همان کار یا
که بر آن بودند از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ تا که بیت یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان
چه بیشتر اند که بر آن جهان طلبند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست که شما عَلَىٰ
أَنفُسِكُم بر نفسهای شماست یعنی وبال آن بر شما آید یا هر کرا وبد میکنید بشبه یا خود میکنید و نفعه اند
بغیکم علی انفسکم بمعنی بغیکم خبر و مَّتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی آنکه متمتع دهید بلذت شما بر خود در زندگانی
دنیا است یعنی دو روز منفعت تا با بدان لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند وعقوبت
بعضی خواند و مصدر نصب محذوف و اند یعنی روز چند بر محظوظ و بر خورد اند از زندگانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا
پس بسوی ما مَّرْجِعُكُمْ بازگشت شما است روز قیامت فَنُنَبِّئُكُم پس خبر کنیم شما را بِمَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ بآنچه بودید عمل میکردید و سزای آن باداش خواهیم داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته حتی اذا اقلت سحابا ثقالا بادبان بهار فقال کما ای اخذ آب یعنی باران که ما
انزلنا من السماء ماء فاخرجنا به من کل الثمرات فرستیم از آسمان آبی را پس بیرون آوردیم بآن آب نباتات الارض کیاه
رسته زمین فاما یکل الناس اما آنچه میخورند آدمیان چون مرغ و چارپایان و غیر آن الانعام و انعام چارپایان چون کیاه تر و خشک حتی اذا اخذت الارض زخرفها تا آنکه فرا گرفت زمین زیور خود را چون سبزه و
وازینت بنفشه و گلها و ثمرات رنگارنگ و ظن اهلها و گمان بردند اهل آن که انهم قادرون
آنکه ایشان قادرند علیها بر درو زمین کیاه و چیدن میوه آن اتاها آمدن آنرا عذاب لیلا یعنی فرمان ما یعنی
آن در رسید نهارا یا روز فجعلناها پس گردانیدیم آن کشت را در زرع حصیدا
شبیه بآنچه درو بده باشند و اصل رسیده کانن لم تغن گویا که هیچ نبوده بالامس دیروز کذلک
همچنانکه تفصیل کردیم نفصل الایات جدا جدا که در روش میانه دلایل قدرت خود لقوم
یتفکرون برای آنکه تفکر کنند در عجایب آفرینش جهان تفکر کردن این تشبیه که آب سالی دنیا را و انواع ضمیر
و زوال اموال و آثار بعد از رونق و اقبال شبیه میکند بحال کیاه زمین بعد از تازگی و طراوت خشک و نیست شدن
رونق میشود دنیا چون اهل کیاه را صفت صلوت و آخرت کند درست میدارد و نی فوائد دولت
و منهاج آن که درست دنیا نظم منگر با چه روی زمین فصل نوبهار ٭ ما نند نقش خاک ملمع مزین است
وقت خزان بر گرد بیچون چو بنگری ٭ منصف شوی که لاف مرا باد داده است ٭ در کشف الاسرار آورده که نشنیده
اموال و دنیا خطوط آن بآب باران آسمان روایت کرده باران بیحد و عدد آدمی از ابر فرود نیاید بلکه قدرت سبحانه
و صفت بطاوری نماید مال دنیا نیز بیحد و تعلیمی که و تقدیر مجتمع نگردد بلکه نعمت از ابر و حکم از سحاب است
نظم زر و سیم و غیره از اهل مقرر گرده اند ٭ همچنانکه مثل آن ماه آسمانی که بیحد ٭ هر چه هست آن مرد بی
بدان خرسند باش ٭ آنچه خواهی از آسمان نازل میکند بیحد ٭ دیگر آب باران مادامی که جاری بود بلکه مدام
موجود باشد اما چون در موضعی ثبت نماید و دیعه بجا باید رنگ بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتقام یا تبدیل
دنیا نیز اگر بسبب اتفاق جواهر فان در ذات بدرت روان گردد پسندیده و قبول باشد و در مثنوی فرموده نظم
ماء چون آب است تا باقی روان ٭ فیضها یابد ز دریا جاودان ٭ چند روزی چون کند بیجا درنگ ٭ گندد و
تیره رنگ ٭ و در عشرات مرسی فرموده که در حالت آفت کم چیز آب باران باندازه آید و بقدر حاجت
نازل گردد بسبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چیزی اندازه بگذرد و از رحمت الهی بیجا نماید

واسطه ترا بیاد عالم در گرد اند بخاک آدر شود و مال دنیا نیز تا بمقدار حاجت بدرت بدست مقاصد بین در دنیا بیحج
شرکت کردد و فرود آید آن بدرو و تیره تر و تیره تر بسر آید اما چون زیاده باشد و فراوان و انبار بیاشد و موجب
ارتکاب معاصی رد بلا و اقاصی گذاشتن الاف الاف ان لیطغی ان راه آشتی نظم تو اگر بر کثرت مشوی
و مخور ٭ ناز ٭ خوش مشو که دار و هزار سوز و گداز ٭ و دیگر آنکه مال دنیا همان کمال سد لطافت و
طراوت آن بیزاید و بیحد بیکار بی کند در صدف سوت از زیاده کند مال دنیا چنین مصلحت معنی و اخبار مرید
نعم المال الصالح للرجل الصالح را که بدست مفید باده ف و در عادا در زر بازیاده بند نظم
زر محاک سمان آید گران ٭ لقمه مال کسی کرده عیان ٭ چون کوری بدست افتد زر ٭ از زر شل سود
کرد و کنوز ٭ عام باشد کار سایه آید ٭ روح بخشد و نوار آسمان آید ٭ مغله کرد باید بی گنج ٭ خلق را
از دست باشد غیر رنج ٭ و گفته اند چون آب باران بر زمین رسد زار نگردد بلکه باطراف جوانب روان
گردد و مال دنیا نیز بجا قرار ندارد و بلکه هر روز در دست دیگری باشد و شرب بعلی عقده مواد آب بند در سمند
و ریشه و وند فتاحی و ارا بقا نشد نظم کنج امانی بی غیر خاکدان ٭ مغروز فانست رسیر سمان ٭
کهنه سرا نیست بصد ماکرد ٭ کهنه اندر کرد دنیو ٭ و در تفسیر فرموده که حق سبحانه بندگان خود را میخواند بدنیا
که جهان آفات بلکه سرای دعوت میکند که بمنزل سلامتی موسوم است چنانچه فرمود والله یدعو الی دار السلام و خدای میخواند
بندگان خود را الی صراط مستقیم سوی سرای سلامت که آن بهشت است یعنی میخواند بحالی که موجب خلود و بهشت
دار السلام بجهت آنکه گفته تحیت ما یکدیگر را بسلام یا تحیت فرشتگان بر یکدیگر سلام یا سلام خاص حق سبحانه
باشد و اضافه بسلام بدان جهت تعظیم جهان جنت است که بر یکدیگر می بر و تکبر در فصول آورده که حق سبحانه بندگان
میخواند از سرای که او و لقا و مقاصد عالی و آموزش فنا است بسرای که آسایش و عافیت باشد و بیاباش رضا و تسلیم
لطف آن ویهدی من یشاء و راه مینماید هر که را میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که نهایتی بدار السلام باشد
و آن دار السلام یا طریق منهاج ترقی و صورت عالم بدلالت معرفت و سالکه بنا شد و بدرت عاصیت و دوا بنده
الی شیخ الاسلام فرموده که بهر را میخواند اما که از هر مستقبل الثانه مصرع تا بار کرد خواهد و مسلک بکمال
لا تغیر بما اخسنوا هر آنکه نیکوئی کرده اند بیضا ایمان آورده الحسنی منوبت حسنی و پاداش
نیکوئی بعضی هست و زیاده و افزونی بر آن یعنی رضوان و رویت رحمان یا بیع نیاشد
بهتر از آن و بعضی گویند زیاده آن که بطریق تفضل کرامت فرماید کویند حسنی هزار حسنه است یکی بی زیاده

لکی زیاده و بدیر با بنظر ما حسی مقصود است و زیاده خشنودی حضرت در مدارک آورده که زیاده محبت
در قلوب عارفان و مالا بنچه در دنیا عارفان حساب تاید و لفظ مذکور سعادت است که با ایشان مسند و رو کند و
خواهان دیدار ایشان باشد و جمعی محققان مراد اند که زیاده لقاء حضرت حق است بحیثی که هیچ مشتاق را بدان
کم سازند **وَلَا يَرْهَقُ** و بپوشیده نگرداند **وُجُوهَهُمْ** روی ایشان را **قَتَرٌ** گردی و غبار **وَلَا ذِلَّةٌ**
و نه خواری یعنی از ذلت بر بشرهٔ ایشان نمایان **أُولَٰئِكَ** آنگروه **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** اهل بهشت اند
هُمْ فِيهَا ایشان در بهشت **خَالِدُونَ** جاوید باشند که اند نفی ایشان زوال ابد بود نه دوام ایشان
انتقال نپذیرد **وَالَّذِينَ** و آنکسان که **كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ** خلاف و زیان و امتعه نزد که در سیئه فاذ دارات **جَزَاءُ سَيِّئَةٍ** و پاداش آنانکه
بِمِثْلِهَا بمانند جزا کردن بد بیمار چند شرک و کفر و نفاق **وَتَرْهَقُهُمْ** و بپوشد ایشان را **ذِلَّةٌ** خواری در سوای عقاب آنان
بر ایشان هیچ کرد **مَا لَهُمْ** نباشد مر ایشان را **مِنَ اللَّهِ** از خدا جنابی **مِنْ عَاصِمٍ** هیچ نگاه دارنده یعنی
هیچ کس ایشان عذاب باز ندارد **كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ** گویا پوشیده است **وُجُوهُهُمْ** روی ایشان **قِطَعًا**
مِنَ اللَّيْلِ بپاره از شب **مُظْلِمًا** در حالیکه تاریک و بیعنی سیاه کرده در وی سیاهی ایشان نظر
اندوه چون شب تیره **أُولَٰئِكَ** آنگروه که مشرکان و منافقان اند **أَصْحَابُ النَّارِ** ملازمان آتش دوزخ اند
هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش **خَالِدُونَ** جاوید باشند که اند یعنی هرگز روی آنرا از عذاب نیابند
وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و بترسید از آن روزیکه حشر کنیم ایشان را بدان **جَمِيعًا** همه ایشان **ثُمَّ نَقُولُ**
لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانکه شرک آورده اند **مَكَانَكُمْ** بایستید بر جای خود **أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ**
شما و شریکان شما که بر دون حق پرستیده اید یعنی بمان تا بیند که با شما چه میکنیم **فَزَيَّلْنَا**
بَيْنَهُمْ میان کافر و معبود ایشان و هر یکی از کافران بمجرد ایشان جدا کردیم و بیدید ایشان را از
بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه بمان بسخن آورد **وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ** و گویند شریکان ایشان یعنی
اصنام **مَا كُنْتُمْ** نبودید شما **إِيَّانَا تَعْبُدُونَ** که ما را پرستیده باشید بلکه نفس خود را پرستش
میکردید از آیت من تخذ آلهة هواه و در بنابیع آورده که کافران از غایت ضلالت بوده که گویند چه بت
بلکه شما را پرستش خود امر کرده بدیشان گویند **فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا** این بسنده است خدای گواه **بَيْنَنَا**
وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما **إِنْ كُنَّا** بدرستی که بودیم ما **عَنْ عِبَادَتِكُمْ** از پرستش شما **لَغَافِلِينَ** بیخبران

ذرا

ذرا که نبیدیدم وی شنیدیم و عقلا فهم بیدانیم **هُنَالِكَ** در آن مقام **تَبْلُو** بیازماید و بچشد
كُلُّ نَفْسٍ هر تنی **مَا أَسْلَفَتْ** آنچه از آنچه پیش فرستاده است از اعمال نفع و ضرر از اعمال بد
بیند و بیازند و اینده **وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ** و باز گردانیده شوند بسوی خدا **مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ** خداوند ایشان
بر حق است یا متولی امور ایشان بر حق **وَضَلَّ عَنْهُمْ** و گم گردد از کافران **مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ** آنچه بستند که
افترا میکنند از شفاعت بتان و حالانکه ایشان بزرگی نمایند **قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ** بگوی که بمدارا روزی
میدهد **مِنَ السَّمَاءِ** از آسمان که باران میبارانند **وَالْأَرْضِ** و از زمین که گیاه میرویاند **أَمَّنْ يَمْلِكُ**
السَّمْعَ آیا کیست که خداوندی کند گوشها را **وَالْأَبْصَارَ** و دیدها را یعنی تواند سمع و بصر عطا کند
وَمَنْ يُخْرِجُ و کیست که بیرون آرد زنده را که موجب حیوانست یا نبات
مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که ظلمت یا دانه **وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ** و بیرون آرد مرده را که ظلمت یا دانه
مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوانست یا نبات **وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ** و کیست که تدبیر کند کارهای عالم را
تعیین بعد از تخصیص و جنسیت سوا الهاکی از کافران از مشرکان و منع و ظهور تواند که محاربه و مخاصمه کنند
فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس زود گویند در جواب این سؤال که بر سبیل الاعتقاد و چون این اقرار بر زبان
بیچیده است در بطلان طریق ایشان از اتخاذ اصنام **فَقُلْ** پس بگوی ای محمد صلی الله علیه و آله ایشان را که بعد از
قرین اقرار **أَفَلَا تَتَّقُونَ** آیا نمیترسید از عقوبت چنین خداوند و جبار شریک میسازید **فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ**
چون آنکه در دین صفتیا **اللَّهُ** است **رَبُّكُمُ الْحَقُّ** پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او شبهه نیست که شک را
در آن مجال نبود **فَمَاذَا** پس چه چیز است **بَعْدَ الْحَقِّ** بعد از راستی و بیان حق **إِلَّا الضَّلَالُ**
مگر گمراهی **فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ** پس کجا گردانیده میشوید از حق بباطل از توحید بشرک **كَذَٰلِكَ**
همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است **حَقَّتْ** سزاوار است **كَلِمَةُ رَبِّكَ** حکم پروردگار تو یعنی واجب شد مقدر است
عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایرهٔ صلاح و مردی در زندگی خود **أَنَّهُمْ**
بر آنکه ایشان **لَا يُؤْمِنُونَ** ایمان نمی آرند **قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ** آیا هست از میان شریکان
شما یعنی همانکه بشرکت خدا میپرستید **مَنْ يَبْدَأُ** کسی که آغاز کند یعنی بیافریند خلق را
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند یعنی زنده گرداند او را بعد از موت و چون کفار ابدا را مقر و اعاده
که منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمود حق سبحانه فرمود که **قُلِ اللَّهُ** بگوی محمد علیه السلام

گرفتهای عَبَدُوا الْخَلْقَ باتمام آفرینش خلق ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده سازد وش بعد از فنا فَأَنَّى
تُؤْفَكُونَ پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست قُلْ بگو هَلْ آيَا مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از میان شما که شریک
قرار داده اید مَنْ يَهْدِي که راه نماید بازرسانی مَنْ سَبَقَ از آنکه در توفیق نظر در ازل بحضرت یعنی
نصب حجج هر آن من راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق که دین اسلام است قُلِ اللَّهُ بگو خدا يَهْدِي لِلْحَقِّ
راه نماید خلق را بسوی حق أَفَمَنْ يَهْدِي آیا هر که راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق که دین اسلام است أَحَقُّ
أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت کرده میشود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکس که راه نماید مگر خود إِلَّا أَنْ
يُهْدَى مگر آنکه راه نماید او را در تفسیر آورده که بت بر سنگی را بر چهار پایان می بستند
و از جای بجای نقل میکردند حضرت فرمود در امر بود آنکه راه را راه نماید یا آنکه تو او را راه نمائی فَمَا لَكُمْ
بعضی علت وجه بودن شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید که بر راه میدهید بسوی راه که شریک حق
است بلکه کسی که پیشوا حق و دیگران بیشمار بیفتاد در وعاجز را نظم عجز و قدرت که هر دو ضد شد
صفات کمال بود که یک شد عجز خلق میدارند بت را قادر بر کمال حضرت وَمَا يَتَّبِعُ و پیروی
نمیکند أَكْثَرُهُمْ بیشتری از کفار یعنی رؤسا ایشان در معتقدات خود إِلَّا ظَنًّا مگر گمان را که سست
بخیالات و آراء و قیاسات فاسده خلق چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستیکه
گمان لَا يُغْنِي نیاز نگرداند مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و
یقین نمیتواند بود و گفته اند گمان کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهان گردند و حق بجا نرسد
گمان ایشان سود نکند و بازنداد از عقاب حق شَيْئًا چیزی إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه
خدای تعالی داناست بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه ایشان میکنند از عبادت گمان و اعراض از حجج و برهان
وَمَا كَانَ و نیست و نشاید هذَا الْقُرْآنُ این قرآن بوجود و به بلاغت یَفْتَرَى آنکه بر یافته
خود و کسب نموده گفت مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی سزاوار است این سخن مفتری بشر بود وَلَكِنْ
ولیکن خدای فرستاده او تَصْدِيقَ الَّذِي تصدیق آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از
کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله بر نبوت وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و تبیین آنچه
بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی لَا رَيْبَ نیست شکی فِيهِ در و فایده باشد چه مشتمل
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان اما کفار بدین نمیگروند أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند

افتریه بر افتراست این کلام را محمد صلی الله علیه و آله از خود قُلْ بگو اگر این سخن از خود زیر بافت فَأْتُوا پس بیارید
شما در بلاغت سُورَةٍ سوره مانند او در بلاغت و فصاحت مِثْلِهِ شما در نظم بلیغ و در ایراد فصیح و مشهور بیان
و سرایده در ایراد و اگر بخود و حمایت بتوانید استعانه نمایید وَادْعُوا و بخوانید در استعانت خود در
سوره مثل آن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر که را توانید از سحار مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که محمد علیه السلام از خود بیاورده یک گذرد
یک سوره نیاورده اند بلکه تکذیب کرده اند و بدین بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بآن چیزیکه فرا نرسیده اند بعلمه بدانش
آن یعنی معارضه نموده در تکذیب آنچه در نیافته اند از مراد آنست که بعد از اتمام قرآن و فراغ از آیات آن
بتکذیب آنکه مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و نیامده بدیشان تَأْوِيلُهُ یعنی حقیقت
قرآن و معنی باسرار و دقایق آن نرسیده بآنکه بر کرده اند که شدند در قرآن بعد از وقوع آن بر نبوت
حاصل نخواهد آمد آن ندامت نفع نخواهد کرد كَذَلِكَ بس از دیدن شما آن کردار را كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند انبیا خود را آنانکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان فَانْظُرْ پس نگر و ببین كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ آنجا کار
تکذیب کاران و تکذیب کاران پیشینیان مثل آنها معذب و معاقب شدند درین آیت تسلیه خاطر آن حضرت و تهدید
مکذبان و منکران مندرج است وَمِنْهُمْ و از ایشان یعنی کفار مکه مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی باشد که بگرود بقرآن و تصدیق
کند در قصص خود میداند که حق است اگر دعوی ایمان نمیکند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و از ایشان کسی بود که
نگرود بآن از قرب جهان و نهایت تاول وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو داناتر است بِالْمُفْسِدِينَ به تباه کاران
یعنی معاندان که هر دو بر تکذیب کفر و بر تکذیب آیه است که بعضی از قوم تو ایمان آورند و بعضی نیاورند و از کفر توبه کنند
و بعضی باشند که از بر سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بدین امر
نمایند و تو از ایشان نا امید شوی فَقُلْ لِي عَمَلِي پس بگو مرا جزای کردار وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ و مر شما راست
پاداش عمل شما أَنْتُمْ بَرِيئُونَ شما بازیدید یعنی فرسته شما بریت مِمَّا أَعْمَلُ از آنچه من میکنم شما را حرام نیست موافقت
نخواهید کرد وَأَنَا بَرِيءٌ و من بزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید یعنی با وجود عناد شما خاتم شدن ترا
یعنی از علامات نبوت بآب السیف شوع است وَمِنْهُمْ و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود
مَنْ يَسْتَمِعُونَ کسانی اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و امت الحکم

شنوی آموزیدنا استبعاد آیات آیا تو مُسمِعُ الصُّمَّ بشنوانی کر را استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع
قادر نیستی وَلَوْ كَانُوا و اگر باشند که باجود کری لَا يَعْقِلُونَ نمی دریابند یعنی باصم ایشان عاجز فعقل
انفهام باشد آوات کاهر حاقل بعقل و تفوس از طلبی صوت و کر سماع اور ساعت لال جز بمیزاند و جز بی
سمع و عقل مفقود باشند ع ع هیچ کر عالی چه سنی لا بود و بهم و ایشان مَنْ يَنْظُرُ کسی که بسوی نظر کند
إِلَيْكَ بسوی تو در دلایل نبوت و نشانهای صدق تو مشاهده نماید و از غایت عناد و جهالت نماید کیا هیچ هر
از آیات سالار بنوی أَفَأَنْتَ آیا تو تَهْدِي الْعُمْيَ راه نمائی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت آنان وَلَوْ كَانُوا
و اگر چه هستند که باجود وجود بصر لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند بدیده بصرت یعنی مقصود از بودن بصر منافع
دلایل عبارت بچشم سر و ایشان از آن محرومند تلخیص معنی آنست که کوری بتعبد چه در ایشان جمع شده و این بابت
اعمی چه بصیرت در بایند چه بر اگر اعمی معنی ادراک آن محروم بود پیدا ان الله لَا يَظْلِمُ النَّاسَ بیشک
ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی سالک خود را سوء عقول الناظر ولکن النَّاسَ و لیکن مردمان أَنْفُسَهُمْ بر خود يَظْلِمُونَ
ستم کنند بر نفسهای خود چه منع کتاب آیات ادراک قدرت در دلایل استعمال نمایند و منافع و فواید آن بدرک
از آن نتایج قادرت کردند بعبث چشم بر آن چون آیات قدرت کوش از پند شنیدن اعتبار حکمت بر هر
که بیند و حق شنود کور و کر است بلکه از آن هر دو بدتر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی که جمع کنیم ایشان را
وحشر نیز بمعنی جمع است یعنی همه بیک کاه از زمین جمع کنیم جَمِيعًا روز قیامت بود و در دنیا و در قبر ایشان را کاه شاهد
كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا گویا نماند که نکرده اند إِلَّا سَاعَةً مگر زمان اندک مِنَ النَّهَارِ از روز در تقریر آورده که
معنی و نظیر عذاب قبر بدر آیت الا نموده کویند اگر کفار در قبر معذب بودند بنسبت بر آیات ایشان را
ساعتی بیش نبود و جواب میکویند که بر صورت بعد صفت احوال و عذرت احوال اقامت است که مدت عذاب قبر
در نسبت آن بیک ساعت نماید و چه از قبر انگیخته شوند يَتَعَارَفُونَ با شناسی دهند میان یکدیگر
یعنی بعد از انتباه شناسند کو تا که زمان مفارقت اندک بود و دنیا و احوال بعث بود بسبب ایشان بسبب تو از
احوال آن شناسی و تعارف انقطاع باید و از یکدیگر فراموش کنند بَيْنَهُمْ در بعضی تحقیق میان
کو و ندم در خطوط خیرات تا که کَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند مفارقت خدا را یعنی بعث و جزا را
منکر شدند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند راه یافتگان با یمان وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمایم ترا بعضی از آنچه
نَعِدُهُمْ وعده دادیم کفار را از عذاب آن هلاکت بعضی از ایشان بود در دنیا أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ

بلکه در آیه

یا شنوی نمایم ترا قبل از ارادت فدیدان که آن حق و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در
دنیا و تو نه بینی فَإِلَيْنَا پس سوی ما مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان و در آخرت بما هم عذاب ایشان
ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ پس خدا گواه است از ارادت تو با ایشان از قبیل قولک آیات عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بر آنچه ایشان میکنند و از آنچه
جز خواهد بیان آیات وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر کروهی را نام ماضیه رَسُولٌ فرستاده بود که بحق رسول بود مبعوث
فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ پس چون بیاید بسوی ایشان رسول ایشان که بسوی ایشان بود بدیده ایشان نکذیب او کردند قُضِيَ
بَيْنَهُمْ و حکم کرده شده میان رسول و میان کذبان او بِالْقِسْطِ براستی یعنی رسول نجات یافتند و ایشان
هلاک شدند فَهُمْ و ایشان یعنی رسول و مکذبان لَا يُظْلَمُونَ ستم زده و انشود یعنی از ثواب و عقاب
کم کرده و در عذاب کنی ان زیاده الا استحقاق حکم تو باشد آورده که بعد از نزول آیت از انکه الله
کفار را استعجال عذاب میکردند و میشود بدین آیه نازل شد که وَيَقُولُونَ و میکویند کافران از روی استهزا و
استهزا مَتَى هَذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده موعود و چرا ما را فرود نمی آید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید کو باشید
در وعید محاط حضرت و مومنان اهل شرک تخویف میکردند قُلْ بکو لَا أَمْلِكُ مالک نیستم
لِنَفْسِي برای نفس خود ضَرًّا زیانی وَلَا نَفْعًا و نه سود یعنی قادر نیستم بر دفع ضرر و جر نفع مرا خود
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدا پس چون او استعجال کنم در ایصال ضرر را کشتن و نزول عذاب مخوف
لِكُلِّ أُمَّةٍ مر هر کروهی را أَجَلٌ وقتیست رَسُولٌ اذا جاء اجلهم چون بیاید وقت عذاب
بیشک استعجال إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ چون بیاید وقت عذاب ایشان فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ پس ایشان نیابند از جای خود سَاعَةً اندک زمانی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیش نگیرند
مسرکات بانکه پیش نعوذ آلهی بر شما فرود آید و شامت بکند بر ایشان و کار شما رسد و بعد از آن
عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد و حیث ندیر خود امروز در کن ای خواجه که فردا هر چند که فریاد
کنی سود ندارد قُلْ بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید شما بعد از آن عَذَابُهُ اگر بیاید بشما
عَذَابُهُ عذاب خدای که بزوال آن نتوانید بیکند بَيَاتًا بوقت منفعت انما شبها یعنی شب أَوْ نَهَارًا یا در روز که
زمان اشتغال بطلب معیشت هر آینه نهان خبر بدانید استعجال چون جان بین عذاب آنرا مَاذَا چه چیز يَسْتَعْجِلُ مشتاق
میکند مِنْهُ از عذاب الله الْمُجْرِمُونَ کناه کاران مشرکان و حالا که بر انواع
عذاب آنان مستحق در جهان آورده چون ایمان آنها بتاخیر رفت یاد نمیدید بر عذاب و قبول نمیکنید پس اکر عذاب فرود
آید آن ایمان آیه بر آیت آمنا أَثُمَّ آیا بعد از استعجال إِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب بعد از آن آمَنْتُمْ

ایمان آورید بوی پس کیستی باایمان آوردن اما الآن
اکنون ایمان می آورید وقد کنتم و بدرستی بود شما
از پیش تکذیب بوده اند پیش از آن فتصیبون پس شتاب نمودید بر تکذیب
بعد از نزول اعلاب لیقولون ظلموا مر آنانرا که ستم کردند چون بشرک و تکذیب که ایمان باشد عقیب آنست
ذوقوا عذاب الخلد بچشید عذاب دایم را که الآن بر وی دوام بود هل یجزون آیا جزا داده میشوند
یعنی جز آنچه دهند شما را الا بما کنتم تکسبون مگر با آنچه بود که هر چه کسب کردید از کفر و عصیان آورده اند
که چون بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بمکه بتجارت رفت چون بحرم رسید و طلعت نبوت
حضرت رسالت پناه بجمال شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد صلی الله علیه و آله جاء ذات
اهم باطل انید دعوی که بسکه بحدت باطل و انید بلا اگر میخوانید بر راستی آیا بجا آوردن جانا آنچه فرستاد
ویستنبئونک و خبر میدهند از تو بقرآن و او حق هو آیا هست و راست نیز گفته اند
مشرکان از وعید و بلعنت با قرآن پرسند که حق است یا نه جواب آنکه قل بگو ای محمد ای آری
بپروردگار من انه حق بدرستیکه دعوی من با قرآن یعنی عجز بقدرت و راه جایگاه عذاب
از خوف نیاز نتوانند یافت و ما انتم و اگر باشد لتعجزین هر آنینه عاجز شوید و نتوانید
که فرار یابید ما فی الارض از آنچه در زمین است از مال و متاع ولو افتدت و هر آنینه فدا دهد بآنچه در زمین است
از عذاب از خود و اسروا الندامة و پوشیده شد پشیمانی خود را از یاران و دوستان خود که مبادا از ایشان
سرزنش و ملامت شنوند از اهل عذاب بر نظر قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در بیان
حسرت و ندامت ساده اند و در بیان حسرت گفته اند اسرار بسخنی اظهار کنند و اخبار از اخفات متضاده باشد
مضمر شوش آنکه مشرکان اظهار ندامت از اهمال خود کنند و اسروا الندامة آنچه مشرکان که بندند در بیان العذاب
و حکم کرده شود میان کافران و مومنان بالقسط بداد و درستی
وهم لا یظلمون و ایشان ستم زده نشوند بعضی عقاب قبل از فرمان عقاب الا ان لله بدرستیکه
آنکه خدای راست ما فی السموات آنچه در آسمانها و الارض و آنچه در زمین است پس چون
احتیاج ندارد در بیان اقرار عقاب قادر است الا ان وعد الله بدانید آنکه وعده خدا آورد عقوبت
و ثوبت حق راست و در آن خلاف نیست ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان کفر و ظلم لا یعلمون
نمیدانند بسبب آنکه بعد بنا معزول اند و استماع حق نمیکنند و در ندانست مانده در تنگی اند از مجالس غیر نیکو

ندیده

ندیده و حس اله چشم دل که بر دیده بر دل جانب ملک آخرت نگرد الرجع که و در بیان بود باشد
چه مستلزم کرنی چند باشد هو یحیی او است که زنده گرداند و یمیت و میرانند و الیه ترجعون و بسوی
باز گردانیده شوید جاهد شد بیرک بعث یا ایها الناس ای ای مردمان قد جاءتکم موعظة بدرستیکه آمد بشما
موعظه من ربکم از پروردگار شما و شفاء لما فی الصدور و شفا دهنده مر آنچه در دلهاست
از امراض عقاید و رحمة و رحمت و هدی و راه نمونه بسوی حق للمؤمنین مر مومنان
قرآن با نازله در آن کتابت جامع جمیع مواعظ اوست که مجامع اعمال ترغیب میکند و مفاتح افعال تنفیر
بمنابه شبهات از حرکت و از امراض شک و شبهات و اسقام عقاید فاسده باز میماند و منظوری بحکمت
نظری و هر آینه جنبش کلام الرحمن بدایت و محض رحمت خواهد بود بیت زهی کلام تو محض هدایت حکمت
زهی پیام تو عین عنایت رحمت اله کند کلام تو ابلهان فرازا اله شود نزار شبات بکشتن بحمت
و اگر نه اند قرآن موعظه تعوی و شفا صدور و هدایت ارواح و رحمت اسرار با موظفات جوارح اله رو
شفاست مرخواص را و هدی مر عوام خواص را و رحمت مر ابرار بمرکه بدان رحمت برک بمرتبه خود رسیده اند
قل بگو خدای که بفضل الله بفضل خدای که قرآن است و برحمته و برحمت و اگر نه زیر اسلام است
و گفته اند بفضل قرآن است و رحمت کرامات الاهل آن کرد اند یا بفضل قرآن است و رحمت حضرت رسالت
یا بفضل فتوت و رحمت عصمت در خانه علی رحمه الله آمد که فضل معرفت و رحمت توفیق در آن
آن در بیان العاد آورده که فضل ظاهر است و رحمت تو باطنه یا فضل خاص ایمان و رحمت بجمال
نیز آن یا فضل تنفیر عبادات و رحمت بهود و اقتدا صاحب کشف الاسرار میگوید بنده من فضل و رحمت
اعتقاد کن بنده طاعت و خدمت خود که اعتقاد بنده فضل حق و اسایل تعب جز رحمت من کس را مر سایات
و مر سایه مومنان فضل من برک حق از نعمت و خزانه مومنان رحمت من بیت کر شاه را خزانه تهاست
بود هوس اله در دیوان خزانه بجان لطف دست بس اله بعضی بر آنند که معنی آنیا بر آنکه بفضل رحمت فرود
آمد موعظه و شفا فبذلک پس بدیر فرود آمد فلیفرحوا باید که شاد شوند بر آنکه هو خیر که او خیر است
مما یجمعون از آنچه جمع میکنند از حطام دنیا که در موسوم زوال و فنا است قل بگو مشرکان را خبر بر
ارایتم خبر دهید مرا ما انزل الله آنچه فرستاد خدا لکم بر شما من رزق از روزی بعضی
چهار پایانی که خوردن آن حلال است فجعلتم پس ساختید و نام نهادید منه الآن از روزی حلالا و حراما

حرامی و حلال یعنی بعضی الان بعضی حلال و بعضی را حکم کرده بدیگر حرامست چون بحر و ساحل و ماهی دریا بعضی را گفتند
که بعضی حرامست و برخی حلال چنانکه اند نلمه بطلان بوده الاضا خالصه لذکور را و بحر حرام را و اجنا قل والله
اذن لکم بگو یا رسول خدا و اهل شما را در تحریم و تحلیل ام علی الله یا بر خدا تفترون افترا میکنید که
میگویند والله امرنا بها و ما ظن الذین یعنی چیست گمان آنها که یفترون بر بری بندند علی الله الکذب
بر خدا دروغ را در تحلیل و تحریم حلال بودن چه گمان دارند که ایشان را چه کند یوم القیامة روز رستخیز
که روز مکافات است در تنبیه بهمه بدیر بزرگی در وعید عظیمست ان الله بدرستی که خدا لذو فضل بر گرفته
خداوند مرست علی الناس بر آدمیان باترک کیر ایشان و ارسال رسل بسوی ایشان ولکن اکثرهم
ولیکن بیشتر آدمیان لا یشکرون سپاسداری نمیکنند بنعمت ما یکون و نباشی تو ای محمد علیه السلام
فی شان در کار تو از کارها و خود ما تتلوا منه و دستخط آنچه فرستاد خدا قرآن از قرآن
و لا تعملون و نیکند شما ای آدمیان من عمل هیچ کاری از کارها الا کنا مگر آنکه هستیم ما
علیکم بر شما شهودا گواه یا نگهبان اذ تفیضون آن وقت که خوض میکنید و در آیید فیه
در آن کار و ما یعزب و دور شده نیشود عن ربک از علم پروردگار تو من مثقال ذرة بهمنک
مورچه خورد یا مقدار فی الارض در زمین و لا فی السماء و نه در آسمان و لا اصغر و نه خورد تر
من ذلک از آن ذره و لا اکبر و نه بزرگتر الا فی کتاب مبین مگر آنکه مکتوبست در کتاب
روشن یعنی لوح محفوظ حفظ آنست که صحیح قوی و ضعیف بحق و شبهه نیست و بیکمکانات اصل اول و قول مناسب
آن حکم خواهد فرمود بر مومن و کافر کلام و وعده باشد موجب از عمل منوب در وعید و در مشرکان عقاب
عقوبت بسبب مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید که الا ان اولیاء الله بدانید بدرستی که اولیاء الله دوستان
خدا لا خوف علیهم هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شاید بعد الموت و نه ایشان
اندوه ناک باشند از فوت مطالب و مقاصد در عین الحیات فرموده که اولیاء خاص اند که اطاعت ایشان موجب
یاد کردن خدا باشد و در هر جا آورده که مراد اولیا آنانند که اعداد نفوس باشند و در ترک نفس اصرار صفت
اولیا بر سه وجه میکند که عنوان شریعت و بر سان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان
بانوار فقر افروخته نظم رخت میدان ایشان ناخته ۱۰ کوی بیچوگان ابد باخته ۱۰ معتکفان حرم کبریا
نشسته ز دل بر سر یکسو ز دنیا ۱۰ راه خود از آن شکسته قدم ۱۰ راز نگاشان در و بسته دم ۱۰ و گفته اند اولیاء الله

تعبیر باشند که با یکدیگر در سخنی رای کنند و بعد از آن تحمل همین کلام کسی که در مختلف گفته باشد تو از فرمود
خوف نیست که موافق مطلع را نه دل کین نشوند از هولی و مهابت و ترد بعضی اولیاء مومنان پیشه کرده
بدیشان که حق تعالی در صفت ایشان میگوید الذین آمنوا اولیاء آنانند که میگویند ما آمنا بالله و کانوا
یتقون و هستند که پرهیزکار اند میگفته اند لهم البشری ایشان را بشارت است فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا بشارت که بر زبان پیغمبر رب ایشان را بشارت داده است و در آخرت و در آن
آنرا بشارت گویند اشارت ملائکه بر ایشان بشارت مرد را بالایمان و نام نیک و فی الآخرة و در آخرت
مژده دادن سر ایشان ملائکه را بشارت بر ایشان سلی تسلی و مژده که بشارت دنیا و عده بهشت
و مژده آخرت تحقیق آن وعده عمر شیخ الاسلام تردد که وعده بشارت در دنیا خبر است و در آخرت
توافق در بشرای سرور و مجاهده در آن سر و مرجا بجا صفا و فا و ابجا رضا لقاء
از نعمت باشد چنانکه نیکی قوی است لا تبدیل لکلمات الله نیست تبدیل کردن کلمات الله
سر خدا را ذلک هم الفوز العظیم آنست بزرگ مراد و اعلی فایست و ذلک آنچه مرسوم و هو الفوز العظیم و آنست مستحقان
بزرگ فوز و نجات و رستگاری و لا یحزنک و باید که اندوه گین نکند آن ترسد و لا یحزنک و باید که اندوه گین نکند ترا
ای محمد صلی الله قولهم گفتار کفار در اشراک بربوبیت و تکذیب نبوت و مفارقت با اصحاب در قتال و با اصحاب در
خوف انا لله میگوید انا العزة بدرستی که عزت لله جمیعا مر خدا را است عزت آدمیان زیرا عزت خواهد کرد اسید و ترا
بآن خواهد داد و هو السمیع العلیم اوست شنونده آنچه میگوید و عالم میگوید و اما حوال ایشان
در عزت و رغبت که دارند و ذوالعقول آن باشد اما عزت داد الا ان بدانید که بدرستی که مر خدا را است
من فی السموات هر که در آسمانها است از ملائکه و من فی الارض و هر که در زمین است از جن و انس و چون
انبیا را شرف مکالمه بعد از آن اعتبار و رفت و صورت بسبب مکالمه الا ان بدرستی که خدا را است
در ربوبیت و جهت ذوالعقول اصحاب شرک در ربوبیت کاشف بسبب جمع اولاد به شریک حق سبحانه و تعالی
جهان و نهایت مخالف باشد و ما یتبع و پیچه چیز را که متابعت میکند الذین یدعون آنانکه میخوانند
هر سه شرکا الله شریکا چه خدا شریکان را ما متابعت میکنند آنانکه مر خدا را هر سه شرکا گرفته
و حقیقت نیست اند زیرا که شرک در ربوبیت محالست بلکه ان یتبعون هر آینه نیستند در عبادت شرکا
الا الظن مگر آنکه گمان کنند بر گمان شرکت در ربوبیت و ان هم و نیستند ایشان الا یخرصون

نگرید و روع میکوشید و ترک اولاد از شرک تنبه میکند بر کمال قدرت و ملکت تا بدان استدلال
هر فرزند اولاد و صاحب او نموده داند که اصنام بی عبادت اند و بس چنانچه میگوید مَا تَعْبُدُونَ
انکه که در قدرت کامله خود جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ ساخت سَاكِنًا تاریک وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا تابان و مدید در و
دارند تو بی در زیر و زیر او تا بیاسایند وَالنَّجُومَ ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ روشن بالا بر تمام جهات خود قیام نمایند
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بیشک در آفرینش روز و شب و نور و ظلمت ایشان لَآيَاتٍ هر آینه نشانها بر توحید
صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند یکوش هوش و در ان تفکر و تدبر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ
گفتند یهود از روی طعن و مسخر که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزند یعنی ملایکه را نوزند تنزیه کرفت سُبْحَانَهُ پاک است از فرزند
فرزند چه فَعِيلٌ هُوَ الْغَنِيُّ او بنیاز است از انکه اولاد بطلب یا صعیفی کند تا بدان قوت کیرد یا فتور
تا بیاساید و روز کار کند تا بدان تایید این عبارت و صرف یابد یا حقیری کم نام باولاد باسم و رسمی بیند
و همچنین تا هیچ کدام علامات احتیاج است پس کی غنی متعلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از روی فقر بود یا کوچک و ولد
یعنی از و وَالْكَبِيرُ بل بزرگ صورت سند بزرگ باشد و بر مرتبی که ملکت او بر ملکت محتاج بغیر واجب او بود و
مطلق است پس احتیاج بود و راه نباشد. بیت بود کمال غنا از صفات ذاتی او ۞ کسی بحث غنی کی بود
بکس محتاج ۞ او غارت بسیار قاهر بنیست کله مر او راست وَسَالِكُ فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست
از فرشتگان عالم وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از بنی آدم و سفلیات إِنْ عِنْدَكُمْ نیست نزد شما سُلْطَانٌ
حجتی بِهَٰذَا بدین بزرگ حجت از روی فکر و تدبر أَتَقُولُونَ آیا میگوئید عَلَى اللَّهِ
بر خدای بزرگ دروغ وافترا مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید قُلْ بگو ای محمد إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ
بدرستی آنانکه بر بندند و افترا کنند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ تا باشد اولاد و اصنام شریک
و شکار تا باشد یعنی نزد دروغ بندند و بهشت سستی لَا يُفْلِحُونَ نیست رستگاری و بهره وری نمکند فِي الدُّنْيَا
در دنیا یعنی دو بهره در مهمات دارند و بهمه سعی حقی نکنند و بکند مَتَاعٌ اندکی است یعنی سعی باشد
مَرْجِعُهُمْ بازگشت این ن ثُمَّ نُذِيقُهُمْ پس بچشانیم ایشان را الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذاب سخت یعنی دایم بوی
انقطاع بِمَا كَانُوا یکسبب آنکه بود که تکذیب بِمَا يَكْفُرُونَ کافر شدند وَإِذْ قَالَ و بگو ان را بیان
یعنی بر قوم او اهل مکه يَا قَوْمِ خبر نوح علیه السلام إِنْ كَانَ اگر باشد كَبُرَ مَقَامِي مرتبه و خود
یعنی آنها که منکر بودند یا قوم ای گروه من اگر باشد کبر که بزرگ شده و گران گشته مَقَامِي

بقوم یا بادی و شعیب علیه السلام یا صاحب اکثر دانایان بس فکذبوه پس دروغ نمودند رسولان را یا سایر خود
بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند ایشان مردم آنکه مؤمن باشند
آنرا بدان پیغمبران فی استقبال بدانچه کذبوا بسبب آنچه تکذیب کردند پیش از
من قبل پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت بر
همان شیوه سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بآن چیز که تکذیب کرده بودند پیش از بعثت یعنی هر روز
میثاق کذلک مثال مهر می کنیم بر دلهای نکذبان امم خاصه نهاده بودیم نطبع مهر می نهیم علی
قلوب المعتدین بر دلهای تجاوز کردگان از حد در کفر و تکذیب یعنی تکذیب فرعون و اعراب ایشان از نهایت
تجاوز بشما الکفر میان فرعون ثم بعثنا پس از پیغمبران من بعدهم از بعد رسل موسی و عمران و هارون موسی
علیه السلام الکلیم بسوی فرعون و ملائه بسوی ملأ قبطیان فاظلموا پس ستم کردند بآن
بآیاتنا بآیات ما یعنی بمعجزات روشن چون عصا و ید بیضا فانظر پس نگر ای مخاطب کیف کیست
آن متابعت نمودند و کانوا و بودند ایشان قوما مجرمین گروه جرم آرندگان یعنی معتاد
بتکذیب انبیا و تجاوز از حد بآیات کبریا فلما فاجاءهم پس آنهنگام که آمد بدیشان الحق سخن راست در
من عندنا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام آمد بدیشان و سخن ایشان اقرار نمود و معجزه بدیشان نمود
قالوا گفتند از روی عناد و تمرد ان هذا بدرستی که آنچه تو آوردهٔ و معجزه نام کرده کنجهین هر آینه
جادو آشکارا قال موسی گفت موسی علیه السلام مر فرعونیان را اتقولون آیا میگوئید للحق
مر حق را یعنی معجزه روشن را لما جاءکم چون آنهنگام که آمد شما را نیز بحرمت آسحر هذا آیا سحر است اینکه می بینم
نمودم استعظام آن را بطریق انکار یعنی از جادوی نیست ولا یفلح الساحرون و قبول نیابد جادوگران و مراد
نرسند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون از موسی را علیه السلام اجئتنا آیا آمدی تو بما لتلفتنا
تا بگردانی ما را عما وجدنا از آنچه یافتیم علیه آباءنا بر آنچه آباء ما بدان خود را مر اعوجاج در فرعون
یعنی آمدهٔ تا ما را از اعتقاد فرعون باز گردانی و تکون و باشد لکما الکبریاء مر شما بزرگی و برادر باشد
فی الارض در زمین مصر و ما نحن و ما نیستیم لکما بمؤمنین مر شما بزرگ و از تصدیق کنندگان
وقال فرعون و گفت فرعون صبر بر از ملازمان خود ائتونی بیاورید بسحار بسیار دین مر ساحر را علیم
دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی علیه السلام پس بسحره را جمع کردند و بروایتی که در سورهٔ اعراف گذشت

در مقابله با موسی علیه السلام فلما جاء السحرة پس آنهنگام که آمدند ساحران
قال لهم موسی علیه السلام مر ایشان را موسی علیه السلام القوا بیفکنید ما انتم ملقون
آنچه شما افکنندگانید بر آن از ریسمانها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان حبالها و عصاها
و بر آب جلا بر هوا و در حرکت آمده در چشم مردمان بشکل مار نمودند قال موسی گفت موسی علیه السلام
ما جئتم بالسحر آنچه آوردهٔ و بنمائی آن جادوئیست آنچه آوردهٔ و نمودهٔ امر و فریب ما را سحر میکوشد ان الله
بدرستیکه خدای سبحانه و تعالی سیبطله زود باطل گرداند و تباه کند آنچه سحر نمودهٔ و آنچه
نیاورد و ثبوت نکند ان الله لا یصلح العمل بدرستیکه خدای سبحانه و تعالی کار تباه کاران را و یحق الله الحق و ثابت گرداند خدای تعالی و تقدس
حق یعنی دین حق را و ردهٔ ام کلماته بسخنان خویش یعنی حکم و قضای خود یا بوده الصرف رد بلکه باطل
فرمودهٔ و لو کره المجرمون و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی هر چند بوده مقصر
و دوستان و فاکند دار خشه و کراهت دشمنان بلک خاردو در مثنوی معنوی اشک بدین معنی بست
نظم حق تعالی رحم و خشم و خصام ٭ کی گذارد تا دل آرد در مرام ٭ مر فنا نه فر سنگ و عوی کند ٭ سنگ خود
ماهی کرم رنج کند ٭ حق جانه مرده در پرسد ز آب ٭ آب سیلی میزد و با اضطراب ٭ مصطفی مر میگفت ای فرخ
غازه مخاید که بر لب ٭ آن مسیحا مرده زنده میکند ٭ و آن جهود از خشه میگند فما آمن لموسی
پس ایمان نیاورد بموسی علیه السلام الا ذریة مگر ذریتی از مردان و زنان از قوم موسی علیه السلام
و آن جوانان بودند که بموسی علیه السلام از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل بحق دعوت فرمود بر ایشان بر زنان
آنجا مگر دودند یعنی از جوانان ایشان بودند که در بدو امر ایمان آوردند علی خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون
و ملئهم و ترس از گروه خود یعنی از بدران و مردان و سالاران قوم فرعون و مراد آنست که بعد از بنی اسرائیل ایمان آوردند
بموسی علیه السلام آنانکه ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم آن که عذاب کند فرعون ایشان را
یا رجوع کند آبا ایشان یا فرعون باز گردانند ایشان را بکفر و ان فرعون و بدرستیکه فرعون بود در سرکشی
و طاغی لعال فی الارض در زمین مصر و غالب بر ایشان و انه لمن المسرفین و بدرستیکه بود او از حد در گذرندگان
در کفر و در سرکشی قاعده کرد دعوی ربوبیت کرد بنی اسرائیل بسجود کرد و قال موسی و گفت موسی مر آن
مؤمنان را و قیل کنانرا خوف از ایشان عاهده نمود یا قوم ای گروه من ان کنتم آمنتم اگر هستید
ایمان آورده اید بالله بخدای و در آنست آیه که اتصال منافع و دفع مضار بقضا و قدر اوست فعلیه

تَوَكَّلْنَا پس بر وی توکل کنید و بکار خود رها او کذارید اِنَّ لَنَا مَا لَا یُحْسِنُ بِهِ اِنَّ لَنَا مَا لَا یُحْسِنُ بِهِ اکر مستحق کردن بندکان مرا محل تصرف
او را و اقوال آورده که این تعلق مکم رشد طاعت بر تعلق بالایمان و وجوب توکل است بر شرط و طاب اسلام و حقوق
قوت محفوظ اکنون اعتقاد حقیقی توکل اعتقاد خود و جمادات از اسامی الله بلکه استغراق در بحر شهود مبدء الفعل
از حقایق است بسبب تعلق در نعوت دلت بحیث فاذر مطلق و نسیان غیر او و نیست خود او و غیر خود را قوت و تاثیری
اثبات نکند بلکه متفاوت نحن فلکم الآیه که بشارت بعزت در بیتی غالب نظم هر کو در دیکر توکل عرفت لا
همت ش را سوخته الله در کرکشت این نیز توکل که چه دارد رنجها لا فهو تخصیص الرّدّ لنجها لا و چون موسی علیه السلام
ایشان را توکل نمود فَقَالُوا اهل کفر عَلَى اللّٰهِ بر خدا تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق
شدیم چون در دعا سخن توکل با سبق مقرون بود بزبان نیاز آغاز کرده کفتند رَبَّنَا ای پروردکار لَا تَجْعَلْنَا
مکردان ما را فِتْنَةً مفتون لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ هر کروه ستمکاران یعنی ایشان را مسلط مکردان
تا بدین ایشان معذب شویم وَنَجِّنَا و خلاص ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ از کروه
ناکردیدکان یعنی از یک و تصلب ایشان بالا از ملاقات ایشان آوردند تا بعد از ایمان از قوم بمعبد علیه السلام
و انتقال ایشان بعبادت حق جماعه فرعون فرمود تا مساجد و معابد که بر سر محلات در میان اسواق
شهر بود خراب کنند ایشان را آزار منع مشهور حق جماعه موسی علیه السلام فرمود تا خانهای ایشان مساجد
مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نکردند چنانچه فرموده وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم بما إِلَى مُوسَى
وَأَخِيهِ بموسی و برادر او هرون علیهما السلام أَنْ تَبَوَّآ آنکه ذکر کردید جایها باز کنید لِقَوْمِكُمَا برای قوم خود بِمِصْرَ
در شهر مصر خانها که جمع کنید در آن بجهت پرستش خدا قبله غیر اشارت باشد که تخصیص معابد و قبله
آن متعلق است با کیرد قوم خود را آن وقت امام ایشان موسی و هارون بود علیهما السلام وَاجْعَلُوا و بکردانید بیکدیکر
کرداکرد بیوت بُيُوتًا خانها و بوتها اکنون در وقت آن مصرح کافر با موقوف وقت آن بندکان رشد
و چون وقت عبادت آن قوم در رسید وحی آمد موسی را که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را الحکام
عقد الله موسی علیه السلام با بنی اسرائیل بتوجه شام و کنار فلسطین رسیده و بدرد آمد موسی علیه السلام
در کنار شهر و تقاضا جبار بر واقعه در سوره شعراء ذکر خواهد پذیرفت ان شاء الله تعالی القصه
یعنی مرا بیاب سلامت از دریا بکذرانند چاره کر میزاید مِيقَاتًا زمانی مُّؤْمِنِينَ بکرل دیکر از مفید فرزندان بصورت
الْبَحْرَ در دریا بکذرانیدیم فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او

زخیاب فی الحجوة الفیکر زندکانی دنیا از هر جانب تحی الله فرموده که از قسطنطنیه زوال بین کوههای کوه آن
معاون و آب نصف نصف رود و بعد تعلق بر غرض ذات و زمان در زمین جوامع و در بین جبال
بسیار بجزه لطف قطع در آمده همه مقبول متحمل شدند و سبب بطلان اضلال ایشان پس موسی علیه السلام
بعد از آنکه دعا توقف کرد پروردکارا فرعون قوم را مال و زینت داده دیکر بار برب الفلاح در تضرع
تکرار دعا کرد که رَبَّنَا ای پروردکار ما لِيُضِلُّوا تا ایشان را داده لِيُضِلُّوا تا کمراه کردانند بندکان را عَنْ
سَبِيلِكَ از راه عبادت تو در عبادت فرعون خواندند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردکار ما از محو نمودن
عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ بر اموال ایشان یعنی صورت آنها چون متفاوت بجز دیکر خاصیت ایشان کند قتاده
مجموعه دینار از زر خالص ایشان بر سنک بر بیان تکلی نقش که داشت و سدی بر مدینه فرموده خدا
اموال ایشان از نقود و امتعه و اطعمه و اشجار و انهار همه سنک شد و نیز از آیات بینه بود و زیرا که
علیه السلام دعا می کرد که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و سخت کن و مکر بر دلهای ایشان یعنی بر سخت دل شوند
فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیارند موسی علیه السلام بوحی الهی معلوم فرموده بود که ایشان سخت دلند و بعد
لا جرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان عرض نشود و ایمان نیارند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
تا ببینند عذاب آزار دناک آن عزت در زندکانی فرعون قَالَ کفت قَدْ أُجِيبَتْ دُعْوَتُكُمَا بدرستیکه اجابت
کرده شد دعای شما هر دو را در آورد که موسی علیه السلام دعا میکرد و هارون علیه السلام آمین میکفت و کویند
بار دیکر دعا شریک آمین بخت کفت دعا هر دو را مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت
و از راه محبت تجاوز نمائید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید و کویند بعد از چهل سال قرار
دعا تاخیر شد وَلَا تَتَّبِعَانِّ و هرکز مپیکرید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنانرا که از روی جهل لَا يَعْلَمُونَ
بدرستیکه وعده حق جماعه بوفا انجامد در وقت آن مصرح کافر با موقوف وقت آن بندکان رشد
و چون وقت عبادت آن قوم در رسید وحی آمد موسی را که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را الحکام
عقد الله موسی علیه السلام با بنی اسرائیل بتوجه شام و کنار فلسطین رسیده و بدرد آمد موسی علیه السلام
در کنار شهر و تقاضا جبار بر واقعه در سوره شعراء ذکر خواهد پذیرفت ان شاء الله تعالی القصه
یعنی مرا بیاب سلامت از دریا بکذرانند چاره کر میزاید مِيقَاتًا زمانی مُّؤْمِنِينَ بکرل دیکر از مفید فرزندان بصورت
الْبَحْرَ در دریا بکذرانیدیم فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او

بنی اسرائیل برای عبور نظر کردن بر آب بسوی بنی اسرائیل وَجٰوَزْنَا از صدمه بیرون بردن در حفاظ ایشان و نجات دادن بِبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ
رسید بدان اسب فرعون بسوی ما و بایشان که جبرئیل علیه السلام سوار بود بر مادیانی آمد بلشکر متابعت همراه خود را
در آن دریا فکند و فرعون متعاقب آن بدریا در آمد یا ما مگر او را بمیرد حَتّٰٓی اِذَآ اَدْرَکَهُ الْغَرَقُ تا هنگامی که رسید
غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ اٰمَنْتُ گفت ایمان آوردم و بگرویدم اَنَّهٗ بانگه که نیست معبود
حق عبادت اِلَّا الَّذِیْٓ مگر آنکه آن خدای که بدعوت موسی علیه السلام اٰمَنَتْ بِهٖ بَنُوْٓا اِسْرَآءِیْلَ گرویدند بدو بنی اسرائیل
وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ و من از جمله گردن نهادگانم بر حکم او در ادراک درده که فرعون حقیقت واحد را سزد بعبادت
بعبارت نگذارد از غایت حیرت که چون قوای ذات درهم شود فرعون رفت مقبول افتد چه در وقت فترة و الکشف
باشد و بدانکه فرعون اثر سخن گفت موسی بجماعت با جبرئیل علیه السلام در جواب آنچه در صورت آلْئٰنَ آیا ایمان آرمی
اکنون که اختیار نمانده وَقَدْ عَصَیْتَ و حالانکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش از این و فرمان پیغمبر نشنیدی
وَکُنْتَ و بودی تو مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ از جمله گمراه کنان کسان در ادراک قبیحان و قبایح آن و تفاسیر آورده اند که
جبرئیل علیه السلام بدیدن ظالم فرعون اثر صورت خود بر نمود که حکم امیر صورت گرفتن نشنوی و مبادا در میان
مالی نعمت خواهد خود یابد و تیر بر او اندازی سایر حالات که ممتاز گردد پس آن نعمت پیش آورده و دعوی خدایی آغاز
کرده فرمان خدای خود بر فرعون بدرستی خود زبد فتنه او فترت که بسکوید ابو العباس و ابو حیان بصورت بنده
برسید خود بیرون آید و در مرداب و کافر گردد آنگاه او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام آن غلط از کرفت
و در دریا که در فرعون بگرفت فرا افتاده اظهار ایمان نمود جبرئیل علیه السلام آن خطر از آن بمنده و گفت بعد نعمتی فرو
خواهد کرد فَالْیَوْمَ نُنَجِّیْکَ پس امروز برهانیم ترا بِبَدَنِکَ نرخ ترا از آب بیفتد قوم تو بر سر آب اند با بدن
ترا برای آنکه تا مر حال ترا ببینند و یقینا دعوت تو بدانند که با این حق سبحانه و تعالی دعوی خدایی کردی و بالا بر حق
دعوی قدرت بسوی او آورده اند تا هیچ قوم فرعون فرعونی نشنوند و جاهلان را فرو نرسند که فرعون هلاک
نشده و در هم بدم کشتیها سازگر او را از دریا بکنند و اند و ارغوان بازی آمد حق سبحانه فرعون را بر سر آب قرار
آورد و بازی کرد و ذات بدان او نشناختند تا بنی اسرائیل را تر غیب روح دیده تسلی یافتند و از سر کم
بعضی علایمی از بعضی و بعضی از آنچه آمدن آن بی سالاره آب بانگه طبع او منفعت و صورت آب آیتی با تعدد از آیات
تورید ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او در مسلم شناختند و بدانکه او بود
با قوم خود در قبر فرید بحر بصید مرده که بر منشوف حق سبحانه و تعالی کرد بدریا که فرعون آیا بکنار افکند تا مر مرده

بینند پس او را در بر زمین بلند افکند چنانکه گوئی او را در بدایت نجات مشغول بجنگ فرموده انه تنبیه علی بحر و من
الاخر و در تفسیر بدین نزاد در زمین لَمَنْ خَلْفَکَ تا باشی تو لِمَنْ خَلْفَکَ برای کسی از بنی قوم آیَةً نشانه
که خود بیت کبر و ادانند که ملوک متعبد و دست از دعوی مالک و فاعلیت و بنده و خود را از غرق شدن بدر
کرد اند فرستاده بر اصل آثار بکل الاعلی جمیع جهانیان ساند نظم عاجزی کرامیه خواب خواست لا فی
نه نه حضرت اله انگه در تنعیم زبون باشد اصحاب الرحمن شاه اصحاب کبیر از بعد رسیدن که بنیاد اثر اتی کار از موجود
عَلٰی فَاِنَّهَا انه لا قدرت مَا غَافِلُوْنَ بخبر نیند بنی اسرائیل از آن حکمی و نه از آن حیثیت وَلَقَدْ بَوَّاْنَا
و بدرستی که جا دادیم بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ فرزندان موسی بعد از هلاک فرعون قوم او مُبَوَّاَ صِدْقٍ جای آسایش از اسرائیل سنه
چنانچه در صرف و عده سامره و آن ولایت شام و جا دادیم بعد از آن وَرَزَقْنٰهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّیِّبٰتِ
از نیکوترها و خوبترها فَمَا اخْتَلَفُوْا نکردند بدین بعضی انجام اراده امر ایشان و بعضی موسی علیه السلام و بعضی بر مسلمان الا بعد آنکه بر دریا جبرئیل
و بر خانه خشک بنی اسرائیل از نظاره فرمود وَمَا اخْتَلَفُوْا اهل مکه کافر بدو را و بر خود با هر شان محمد علیه السلام
حَتّٰی جَآءَهُمُ الْعِلْمُ تا آنکه آمد ایشان علم و نبوت را بحق آن و در آن اختلاف کردند چنانچه بنی اسرائیل زنده اند که عالم شدند
بعضی اسرار و صفات محمد صلی الله و بعضی بر قرآن منفعل گشتند و کفر اتفاقه علم ایشان که فرود آمد و بعضی اختلاف
نمودند اِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردگار تو یَقْضِیْ بَیْنَهُمْ حکم کند میان ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز فِیْمَا کَانُوْا
در آن چیز که بودند در آن روز که دنیا و بدان فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ در آن که اختلاف کردند و تعالی که نبوت با حکم پیغمبر صلی الله علیه
فَاِنْ کُنْتَ پس اگر است تو فِیْ شَکٍّ در گمان مِّمَّآ اَنْزَلْنَآ اِلَیْکَ از آنچه ما فرستاده ایم بر تو از نصوص احکام فَسْئَلِ
الَّذِیْنَ از آنانکه پیش یَقْرَءُوْنَ الْکِتٰبَ مِنْ قَبْلِکَ میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو بعضی از بنی اسرائیل
مختص بنزول اثر و شب در کتاب ایشان مخاطب بعبرت و مراد امت اند در زاد المسیر آورده که آن بعضی
از ما نقل بدست بعضی فور رنگ نسخی اما برای زیادة عبرت سوال کن از ایشان کتاب لَقَدْ جَآءَکَ الْحَقُّ بدرستی که آمد بتو
علیه السلام و در سبب مِنْ رَّبِّکَ از پروردگار تو فَلَا تَکُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ پس نباشی تو از زندگی در دنگان اصح قول آن که
در امثال الا ایجاب صورت خطاب بنده بر حرکت رسان باشد اما مخاطب غیر او حضرت محفوظ و معصوم است
از شک کردن بنهاد آنچه بر دیگر بنده و از مردمان قبیحت این خطاب بکنی وَلَا تَکُوْنَنَّ مِنَ الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا
اگر بنا کنند کذب و نمایانا بِاٰیٰتِ خدا را که قرآن است فَتَکُوْنَ پس باشی تو که بکنند بحق مِنَ الْخٰسِرِیْنَ
از زیان زدگان اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه وجب شده است عَلَیْهِمْ بایشان کَلِمَتُ رَبِّکَ قول پروردگار تو

یعنی قبول کرد در لوح محفوظ نوشته که ایشان را بکفر میرند و ملایکه را بعذاب خبر دادند و گفتند انه کلمة انت لا ملائکة جهنم
یا عذاب الله فلان و فلان و ابالی و در تفسیر جرجانی که در شان ایشان نازل شد الذین یؤمنون ایمان نمی آورند در کلمه
کلام حق سبحانه و در وحی بسبب حرام ایمان ایشان از فعل مراد الله باشد بدان معنی مقدوب مطلقا ایمان
نیارند کما بآمنتم و اگر چه باید ایشان کما آمنتم هر آنچه که ایمان آوردید بخدای و رسول و کتاب و ملایکه و بعث و نشر
در دنیا که انکار زوال ایشان باشد بعد از تردد عذاب ایمان ایشان واقع شد نه بیا بخود قوم فرعون سایر امم تا بعد
سوء تاثیر فلولا کانت قریة در تنبیه آورده که اکثر نحویان بر آنند که قولا اینجا بمعنی ما تافیه است یعنی نبود یک قریه
از قریه ها که بوقت تردد عذاب آمنت ایمان آورده فنفعها پس در رسانید بایشان نفع ایمان
ایمان ایشان در وقت الا قوم یونس مگر قوم یونس علیه السلام لما آمنوا آن هنگام که ایمان آوردند کشفنا
عنهم بردا شتیم و بردیم از ایشان عذاب الخزی عذاب رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و متعناهم و برخوردار
یکی گشتیم ایشان را الی حین تا هنگام رسیدن اجل ایشان و مرد نقد بر این معنی که گفته شد استثنا از قوم یونس
متصل باشد و نفع با ایمان یونس مخصوص باشد از هنگام آنکه کفار یکیست بعضی ایمان مراد با هستاد و جمعی بر آنند که منقطع
است که هر ایمانی که ایمان نیاوردند قبل معاینه عذاب و تعجیل کردند پیش از حلول آن تا تفع کردی ایشان را
لیکن قوم یونس بمشاهدت عذاب مشاهده نمودند و اخر نکردند ایمان خود را بوقت حلول او و ایمان آوردند در تفسیر
استثنا منقطع باشد و قصه قوم یونس علیه السلام بر سبیل اجمال چنان بود که حق سبحانه او را بباب نینوی فرستاد و او را که
موصل آدو سه ابن زاسحاق دعوت کرد و ایشان با او نموده و تکذیب کرده و او را میرنجانیده اند آخر تنگ آمده
و گفت خدایا قوم من تکذیب کرده اند فاتنی علیهم تعذیب حق سبحانه آمد بنزد او و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز
یا چهار روز عذاب ایشان در آید یونس ایشان را خبر داد از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد و چون
زمان موعود نزدیک رسید حق سبحانه ملائکه دوزخ را بصفت که مقدار چهل جزیره از سموم دوزخ بدیر قوم فرستاد مالک
فرمان یافتی بجا آورد آن سموم بصورت ابر سیاه یا دود غلیظ و شرارت آتش جامه مدینه نینوی را فرا گرفت
ایشان دانستند که یونس راست گفته بود روی بملائکه آوردند و امر مرد عاقل در گرفتند و او مرد یونس را طلب میکنند
طلبه نیافتند بلکه گفت اگر یونس برفت سزاست او کار ما بود و عوت میکرد یا تبت و ولا تاد شنوا اکنون هیچ
چاره نیست الا آنکه بخود شکافی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه بالای کوه بر دویده در عاها بجای
صورت رو بسحرا نهادند مرد و زن و کودک و مرغ و مرغزار و در گرفتند کودکان از مادران جدا کردند

ربیت از شب نهاد خاص صاحبه آوازها بر آوردند که ما بیجا آمد یونس از اول فی الحجه تا عاشر محرم بر بر چه نالیده
و در زمین بیابان و از انعام نالیده نمودند و در سه روز و بجایگاه بمرغ عرش بر سانید نظم چاره ما سازکه
بی یار بیچاره ایم اگر تو برنه بکه رو آوریم اسب طریم از همه سازنده ایم تو نظر ما نوازنده ایم تو فرکه صرر ما
آمدیم ما هم یا بیابد تو تعدا آمدیم ای قوی سنگفت خداوند یونس علیه السلام ما را نگرفته بود و کرد صفا بجمع گفته بود که
بندگان بجهد و از آنکه بیاید کان تو نیم تو ما را کرم خود از عذاب آن ایشان جمع کنیم که بیت الیه بیت الیه آنها
ما را یونس خبر داد که تو صدق تو نموده که بجا رکاع در دندان بادت کمر بید ما بجاره و در ماندیم
و منصف ما را بادت کمر بیت تمنی بر سانید ندکه تا حق پدر و کار ما یونس علیه السلام انقول قومی فرموده کند
بر خاستیم تا زود در کند و بیاید خدایا بجاه ما بر تو دستم که بدیم ما را نگفتن بر حق بیرون کنیم اما میکردند
خدایا یونس علیه السلام مرا میگفت که پروردگار من گفت بیا بلوا رحمت بدرگاه تو آوردیم ما را رد مکن و نعم
حال نظم ما هی مستان بر آوردیم دستی در دعا ای الفقیر فیض بیرون کنه که راه ای فاضی الحاجات
در دو جهان و محتاجان قوتی ای پس اکن اکرم حاجات بیاب ای همه الفقه که در روز جهان آدینه بود در عاشورا
اثر بجا بود زوال ان ظهور نموده برات نجات از دیوان محنت و شنیده شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته
بر صرف سایه رافت بر مغارق ایشان افکند یونس علیه السلام بعد از جهان و تر موقوفیت دی خبر کرد یونس
بر تو دیگر شد سر سید بر صورت طالع طلع کرد به بلای سیاه بر دو غایه کرده باخود گفت من ایشان را بعد از
ترا نیامد و رعذاب مبتلا گفت اگر بدین شهر روم مرا بکذب نسبت کنند و در سه روزی بجرا تعاود و قصه یونس
بدریا و مجبوس شدن در بطن ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور خواهد شد فتوفه ربک و اگر خواستی پروردگار تو
لآمن هر آینه ایمان آوردندی من فی الارض کلهم جمیعا هر که در زمین است همه جمله افتادی
که حضرت رسالت صلعم بجهد ایمان قوم خود حریص بود و جز ایمان نمی آورد و بنا بر ملال بر آینه فرمان خدا تخفیف
منشت حق سبحانه آیه در ایمان خلق بر اختیار خود ساخته باب است آیا تو مرد کافانت تکره الناس آیا تو
میکنی مرد را مانع تکرهوا مؤمنین تا مگر نه مؤمنان باشند من اثر آیه منع خبر آیه قتال ما کان لنفس
و نیست نه نفسی را هیچ معنی ان تؤمن که ایمان آورد الا باذن الله مگر باذن و توفیق قضا الهی و یجعل
الرجس و میکند عذاب را یا خشم میگیرد بر سلط میکند شیطان را و خشم علی الذین لا یعقلون بر آنانکه
یعقلون تعقل نمیکنند قل بگوای محمد علیه السلام مشرکان را که انظروا نظر کنید

انظروا اینکه بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر فی السموات چه چیز را در آسمانها از مجرات و
الارض و در زمین از بنیات قدرت اثار و الات که بر سر آن صانع الهی و بنای علو و حکمت باد شاهی و ما تغنی
الایات و نی دفع نمیکند و بدل نمیدهد آنها را و النذر و استماع کلام پیغمبران یعنی رسالت عن قوم لا یؤمنون
اگر کردی که در علو و حکمت من و اقامت کنی تخویف کرد و بدل عمل یعلمون پس آیا چشم نمیدارند و منتظر نمیشند
و منتظر نمیشند الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم مانند وقایع آنانکه گذشتند از قوم عاد و ثمود و اصحاب لیکه و اهل سبا و فکانوا منتظرین پس گفتند
پس بگو انتظار برید عذاب را که ما نیز انتظار میکشیم ثم ننجی رسلنا پس نجات دهیم رسولان خود را
و کذلک حق علینا ننجی المؤمنین همچنین حق و واجب است بر ما که نجات دهیم مؤمنان را قل یا ایها الناس بگو ای مردمان
ان کنتم فی شک از دین من پس اگر هستید در شک و تردد در دین من فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله پس نمیپرستم آنانرا که
میپرستید از غیر خدا ولکن اعبد الله الذی یتوفاکم لیکن میپرستم خدای را که میمیراند شما را و امرت ان اکون من المؤمنین
و فرموده اند بمن که باشم از مؤمنان و ان اقم وجهک للدین حنیفا و آنکه بپا دار روی خود را بسوی دین
حنیفی و لا تکونن من المشرکین و مباش از مشرکان و لا تدع من دون الله ما لا ینفعک و نخوان از غیر خدا چیزی را که نفع نمیدهد ترا
و لا یضرک و زیان نمیرساند ترا فان فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی چیزی را که نفع و ضرر ندارد فانک
اذا من الظالمین پس تو از ستمکاران خواهی بود و ان یمسسک الله بضر و اگر برساند خدا بتو ضرری فلا کاشف له
پس هیچ دفع کننده و بازدارنده نیست مر آنرا الا هو و اگر خواهد بتو صحت و راحت و خیر فلا راد لفضله
پس هیچ دفع کننده

و بازدارنده نیست مر آن فضل را و فضل و منع مر ایشان را یصیب به برآنکه میرساند بآن فضل من یشاء
بمستحقان از بندگان من عباده و هو الغفور الرحیم و مهربان است بر بندگان خود و مغفرت میکند و بیامرزد گناهان
خود و هو الغفور الرحیم و آمرزنده از نافرمانی و معصیت قل یا ایها الناس بگو ای مردمان قد جاءکم الحق
او بدید قل یا ایها الناس بگو ای مردمان قد جاءکم الحق بدرستی که آمد بشما کلام حق از جانب پروردگار شما من ربکم
من ربکم از پروردگار شما فمن اهتدی پس هر که راه یافت بایمان و متابعت فانما یهتدی لنفسه پس جز این نیست که راه یافته برای منفعت خود
و من ضل و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فانما یضل علیها پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی وبال آن ضلالت
بر وی است و ما انا علیکم بوکیل و نیستم من بر شما موکل و مامور که شما را معقول و مامون کنم تا حساب شما را بر خود
گیرم آیه السیف منسوخ است بآیه قاتلوا و در وی کنایه و دلالت است بر آنکه پیغمبر علیه السلام را یوحی الیک آن چیزی را که وحی کرده میشود
بسوی تو بامثال و متابع فاصبر و صبر کن بر دعوت و ایذا بنگر و تدبر حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدا
بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و غیر آن کما بدء و او است خیر الحاکمین بهتر و برتر حکم کنندگان زیرا که
در حکم او خطا و میل است و غرض او امر مطلع بر مصالح و احتیاج بشنیدن گواه ندارد سورة هود مکیة الا ثلاثة
کبر تاج و قلم و بلاغت و فراز خط حکمت و هو خبر طالب کلام سوره هود مکیه است مگر سه آیه
بسم الله الرحمن الرحیم الر آیات حقائق و مرده کیفیت و صفت مفهوم الدور
بیت مکتوم باشد و مورد تیر قوت آنکه شبیه لازمنه متعلقات بر سید نه فرمود که سر الله فلا تطلبوه
و یعنی بر اند که معنی الر آیت که انا الله ارى منم خدا آگهی منم خدا مطلع از مخفیات کتاب انزله کتابی است که فرستاده
هر طرف جناب علی و مزاحم او و بسل نکه شمارت بر وعده و وعید کتاب انزل کتابی است که بر صفت او
انکه احکمت استوار کرده شده آیاته آیتهای او بدلایل منتظم گشته نظم محکم چنین بنا مستحکم
که فصوص و خلل بدو راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده آیات سوره و آیات را بتفصیل
از هر قسمت از تجربه بندگان بیان محتاج یعنی بیان شده آیات سوره لدن حکیم از نزد یک حکیم کرده باشد
بخشنده خبیر دانا بهمه چیز الا تعبدوا بر آنکه نپرستید الا الله مگر خدا را انی لکم منه نذیر
بدرستی که من مر شما را از وی بیم دهنده و بشیرم و ان استغفروا و آنکه آمرزش خواهید ربکم از پروردگار
بمشورت بر توحید و ایمان ثم توبوا الیه و بازگردید بسوی او و بر احکام و تفصیلات آیات برسید تا آخر آیت طالب

رَبِّكُمْ از پروردگار خود بسوی کناهان کذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از رسوای در زمان آینده
يُمَتِّعْكُمْ تا برخورداری دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز از آرایش نامرده و از شما منقطع
کردند یا غارت زدند کالا در اینجا و اندر رسنی دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان نام نهاده که آخر عمر مقدرست
محققان کفته اند متاع حسن بر آنچه دست دهد از نعمت صبر بر آنچه دوی نماید امحنت در کفاف
امام قشیری رحمه الله میکوید که برخورداری نیکو آنست که چیزی مر آن بر دست می کذارده شود و دست
و تابید بهره ای کُلَّ ذِي فَضْلٍ مر هر دارنده فضل را در دین فَضْلَهُ ثواب جزا فضل او هم در دنیا و هم در عقبی
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات و فاضلات بیشتر بسیئات و در جای قدس مرفعه
کرد و فضل آنست که در دیوان اوست بنام شان فضل نوشته باشند و هر آینده بعد از وجود میدان عرض خواهد شد
أَصْرَحِ آنرا که بدادند آنرا باز نکرند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اکر روی کردانید از اسلام یا اعراض کنید از شریعت
مِنْ قَبْلِ پیش از پیش که من آنَا نَذِيرٌ میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرک
کرفتاری است و در تفسیر یوم روز بزرک و بعضی کفته اند روز شدت و آن ابتدا کفار بود بقحط غلا تا بحدیکه مردم
مردار خوردند إِلَى اللَّهِ بسوی مجازات خدای مَرْجِعُكُمْ بازکشت شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر هر چیز
از اعاده و آثار و تعذیب قَدِيرٌ توانا است آورده اند که چون پیغمبر کفار را بایمان و اعاده و تعذیب
می ترسانید و بجهة معنی زمان در اعتقاد آن میکوشید چند روزی بایمان یکدیکر نمیخورده میکفتند چه
بر ما میکذرانیم و خود را بجاهها میهوشیم و دستبها خود را فراهم میکیریم در عداوت محمد علیه السلام که چه جلوه
بر آن اطلاع یابد حق سبحانه و تعالی فرستاد أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ
فراهم میکیرند سینهای خود را بر عداوت چنین یاد و تا میکردانند آنرا و دوتا کردن سینه عبارت
از پوشیده داشتن کفار است لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان شوند مِنْهُ از خدا أَلَا حِينَ بدانید که آن حکام کفار ایشان
يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ در میکشند جامهای خود را و بر فراش خود جا کیرند يَعْلَمُ خدا میداند
مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند در سینهها وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند آنچه آشکارا میکنند بر زبانها هر دو
و علانیه ایشان نیست مکر بدل و بکمان إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستیکه او است دانا بذات الصدور یعنی اسرار یکه
در سینهها است و کویند ذات الصدور دلها اند و حق سبحانه مضمرات آنها میداند فظهر آیکه در دل
نهان کفته بسر له آنکه دل آزیده میداند در استحقاق نزول آورده که نیز آنه در شان اخنس بن شریق

اند و بعد از مرد سخن کفتن بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدی و بحسن خوش آمده او را کرد و دانسته بکفتن زوی
اما باطن بخلاف ظاهر بود در تشنیع خره و بر دوش و رشن نمود و حق سبحانه ثبت عقدت او بر بیزاری انکار
کرد که بصفا ظاهرش ظلمت باطنش غافل کرد و شیخ ظریف فرموده که منافق مثابه مارست در رشن زر
و در روش بر رفق و مکارت بیت صورت ظاهر فلدر اندر انار یا طمی باید بیرا از خار و خار یا تا نیز
هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین مر از هیچ حیوانات إِلَّا عَلَى اللَّهِ مکر بر خدا رِزْقُهَا روزی آن
روی قصد است مگر ارادهٔ لفظ علی که تقیید بخدا است بجهة تخویف و ترغیب مر رزق و دکفته اند علی بمعنی من
یعنی روزی هر آن جانور است با بعضی علی یعنی روزی مضمون بحق تعالی است آنرا خدا بر ذمه کند و اکر خود بر فرض نماید
وَيَعْلَمُ و میداند خدای مُسْتَقَرَّهَا قرارکاه حیوانات در جهان جیوه وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامکاه و بعضی کفته اند
جهت آنکه آمده که مستقر مکان حیوانات از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار حین صلب
و بیضه كُلٌّ همه یا هر کدام شده اند از دو یا هر از رزاق مستقر و مستودع و مایلیان نکه در مطرت فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها
و زمینها فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز یا هم دنیا که اول آن یکشنبه و آخر آدینه وَكَانَ و بود
پیش از آفریدن آسمان و زمین عَرْشُهُ عرش او بر آب بر فراز آنها سر آورده که حق سبحانه در مبدا آفرینش
یاقوت سرخ را فرو دوخته ظرفیت دو نکرابت آن جوهر آب شد پس حق سبحانه باد را میآفرید و آب بر بالای آن
و عرش را بر آب جا بود و در فوق عرش بر آب و آب بر آب و باد اعتبار عظیم مر ما بین آنها قرار داد حق تعالی
بیافرید آسمان و زمین را در شش روز عرش بر آب و آب بر باد اعتبار عظیم مر ما بین آنها قرار داد حق تعالی
لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معاملهٔ آزمایند کان کند
تا ظاهر شد که أَيُّكُمْ کدام شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر کیست مر نعمت را یا صدق قول
کاملترست در آن ترس بر آب و فوق آب باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اکر کوئی تو ای محمد صلی الله علیه مرقوم خود را
إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستیکه شما زنده کانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرکها لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
هر آینه کویند آنکه کفر ورزیده اند إِنْ هَٰذَا اینست سخن که محمد آورده است مکر بدلا سِحْرٌ مُبِينٌ
کرماند سحر آشکارا در فریب بلطان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اکر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب را که وعده
دادیم إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ تا هنکام شمرده شده یعنی وقتی معلوم لَيَقُولُنَّ هر آینه کویند آن روز که تهدید
مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقتی أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید که آن روزی که بیاید عذاب

گرد و زبد برت کیل مصر و فاعلیم یا صاحب آن بضاعت استاد ان یعنی بدون وقف خداوند رسانید
و جاء ذلک ان نبغ نبغ زود مرا قال الله تعالی یه کرا نیز بدان بهر یک مرت هزار اما بجا آنچه مصر
اما کذلک مال الیه بهان آن خبر مبدء در سوره آنچه مرا بکار خواهیاست و قال معشر و احاطه کرده خواهیاست
بر ایشان آنکه بعضی و معنی قبل بحیه تحقیق و قوع یعنی که بیاید که و اگر فرمت بست بجهان این نزد ما کما و آنچه
بود نزد ما رسیده بهمه بتسبیحون بدان استهزا میکردند بوقوع آن استهزا میکردند که و قال و قفا
از آن ان و اگر بجهان بر یعنی بدید آورد مرا بنا رحمة رحمت از نزد ما رحمت و نعمت که در باید نزد آنچه فهم عمیا
چون بیاد بنا نمیم منه از نزد ما و اگر بجهان بر او بدان نقمة عذاب بجهت بر حرب و عید و عقاب در کتاب است
و رفتن کنند بنه بلا و قفا و اگر بجهان بر او بدان نقمة عذاب نیکوی چون بعث و فنا لیقولن مختار بعد محنت که بدو رسید
باغه چون بهاء و نعمت و نعمت آنچه آنچه که بدو فرمن الرحمة برفت بدو بها یعنی مهربانی که مرا می آمد و در
شد لیقولن ازین ان هذا لی حق بدرستی که این مرا حق است و نیست مرا بعد و معذور بدان فخور نازنده و فرحت
بر دیدان فرح فخر و اندر افاده ساخته از سر نعمت و نعیم بحق آن الا الذین صبروا مگر آنانکه شکیبائی نمودند
در محنت بدان و عملوا الصالحات و کردند بدان نیکی یعنی طاعت شکر و مقدم رسانیدند در حق او اولئک مغفرة
که بصبر و صبر موصوف اند مر ایشان را مغفرة و آمرزش گناهان و اجر کبیر و مزد بزرگ که فدان بهشت نعیم العالم
که در جنت نعیم که مر ایشان را حق حضرت باشد و اگر آنکه بقا بهت تا آنکه بقا بود
در خبر است ابا بر و تجاوز نوقف حضرت آورده اند که کفار حرب از روی تعصب و عناد امر حرب آیات از حضرت
میکردند و بالا آمدند و کتاب کریم بطریق تهاون استهزا سلوک مینمودند و از اهل افراحات ایشان آن بود
هر آنچه میخواندند با ملکی تصدیق نفرستادند حضرت رسالت پناه از بعد و تهدید و عوت و استهزا و سخن مخالفان
نمکدل می بیاد آنچه آن حضرت در اوار رسالت و عدم مواظبت و اخبار ایشان آمیز فرستاد فلعلک تارک
پس شاید که تو ترک کننده امام ترمذی صلی الله علیه و سلم که استهزا هم بهمین چیست یعنی ترک مکن بعض ما یوحی
برخی از آنچه وحی کرده شد الیک بسوی تو یعنی آنچه ملائکه رای منزل کنان از سبب آمدن ایشان و ضائق
و تنگ باشد بدان صدرک سینه تو ان یقولوا از آنکه بگویند لولا انزل چرا فرو نفرستاده شد
علیه کنز بر وی گنجی که نفقه کند در مردان بعد ایشان و اتباع او شوند فیه ملک معه یا با او فرشته
بجهت گواهی بر نبوت تو و جواب خلاف از آنکه باز نمایند انما انت نذیر جز این نیست که تو بیم کننده بر انذار کنی
و الله علی کل شیء وکیل و الله بر هر چیز وکیل است

از روی آن تقصیر می نمای پس اگر از رد و انکار ایشان غمگین باشد بت در رب بهانه برابر سماک
از سکان و عمود ایشان حق مبارک الله علی کل شیء وکیل کوکب آنکه بر هر چیز وکیل است یا کار کنان آنکه کار را بر او
گذارد و تکیه بدان کند آنکه خورد بدو سپار پس تو بکار خود و کن و اگر کفت شنود هر حسود عنود مبارک آم یقولون
بلکه میگویند کافران که افتراه محمد الله علیه و سلم بر مرتفه آنچه بگوید که بر من وحی میکند یعنی قرآن خود
بسازد قل فاتوا بگو بیاورید بعشر سور مثله ده سوره مانند آن در بیان حسن نظم مفتریات بر ساخته
از روی دروغ یعنی نظم قرآن است که قرآن از خود بتوان ساخت و من استطعتم و هر کسان که بر میدارند بخود مبارزه شما
فصحای عرب و عجم بر باید که شما نیز قادر باشید و ادعوا میتوانید کرد الا مثله مگر مانند آن قادر بدیه جنه و توقف
بر فصیح و فنا بود و شهود مبارزه ادعا استعاده و ادعوا من استطعتم و بخواهید بر استعانت بر معارضه هر که
من دون الله بجز خدا ان کنتم صادقین اگر هستید گویان که این کلام مفتری مخلوق است و چون این
از معارضه بعشر سور عاجز آمد نه آیه دیگر آمد که فاتوا بسورة من مثله بجز آن این را یا ده سوره مفتری مخلوق
شدند فان لم یستجیبوا پس اگر اجابت نکردند لکم مر شما را در آنچه گفتند از اتیان سوره مخاطب حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم ضمیر مراعی تعظیم باشد گفته اند مراد مومنان اند یعنی ان بر تحدی میکردند بر آنچه صحابه میگفتند
که حضرت رسالت را تعزیر میکنند نما باشد مفتری او صحابه کنید پس حق بجانب او مومنان فرموده که اگر ایشان در معرض جواب
بمانند فاعلموا پس بدانید انما انزل که بفرو فرستاده شده است یعنی قرآن بعلم الله بعلم حقیقت
یعنی مثل علم کی خاصه الله آن علم است بصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید از معانی و معارف و ان لا الهاء
و بدانید که نیست معبودی بسزا الا هو مگر او که مالک آنچه غیر او نداند و قادر است بر آنچه غیر او نتواند فهل
انتم پس آیا هستید مسلمون فاتحان بر اسلام و استسلام یعنی امر متوالد بدین یعنی بر اسلام قادر شدید
چون این حق از قرآن نزد شما محقق شد من کان که باشد که اراده نماید الحیوة بر دنیا و زندگانی
دنیا و زینتها و آرایش آن تریدن اگر مقابله اعمال خیر خود مراد متاع نماید یا بدان یا یهود و نصاری و ورزد
زاد آن را آورده که عالم مرسوم مردان را که هر کرا ایشان بر احسان و اعمال خود خیر و جزا در دنیا خواهد و توفیر
الیهم تمام باز بگذارد بدیشان اعمالهم جزا کردار آنها فیها در دنیا و هم فیها در دنیا لا یبخسون
و کمتر نمی آورند و هم فیها و ایشان در دنیا لا یبخسون کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند
اولئک الذین آنکه و آنانند که لیس لهم نباشد مر ایشان فی الآخرة در آن سرای آخرت الا النار

مگر آتش دوزخ جاویدان است بعقاب مرد اگر بر صورت اهل ایمان مشرف بوده اند و بنات فاسد و عزائم
ایشان که موجب عذاب و عقوبت مانده اند وَحَبِطَ و بنا باطل گشت مَا صَنَعُوا آنچه کرده اند فِيهَا در آن
چه در آن آخرت سود بر اعمال ایشان در عمل و مخالف نبوده اند وَبَاطِلٌ و باطل است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند از ریا و معصیت و غیر آن أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
بر بینه مِّن رَّبِّهِ از پروردگار خود که او را دلالت کند بر طریق ثواب وَيَتْلُوهُ و پیاپی در آید بر آن
او را که دلیل عقل است شَاهِدٌ مِّنْهُ گواهی از خدا که همچنین آن گواهی بود در آن قرآن و او را پیاپی در آید
گردنت دنیا طلبند و حیات و بر روح فرا گیرند گفته اند صاحب حجت و بیان ایمان باشد یا پیغمبر موسی مجاهد و قتاده
و حسن و ابن ابی لیلی و ابن زید و ابو مالک و ابو بکر صدیق یا علی و فرض رضی الله عنهما
یا مؤمن آنحضرت صلعم که بر بینه الفاظ قرآن و بنگر بسوی الفاظ حق و قرآن رصد در شفیع او و مشاهده مسود بیت
ای صبح سعادت ترجمین تو و هر ما ابن عباس و حسن و قتاده و فعال الله و مجاهد که بینه قرآن است
و بینه بینه فرود و شاهد بینه جبرئیل علیه السلام و دلالت حضرت سایه بما انجاز و نظم و اثر خلق و بینه بینه فرود
شاهد بجهالت و در زاد المسیر آورده که آن شاهد تابع قرآن است تصدیق و بشارت و اگر چه قبل از مفارقت و بینه
و شاهد از بجهالت قرآن تابع او بود کتاب مُوسَىٰ کتاب موسی علیه السلام یعنی توریت هدًى و رحمة
و بشارت بوجود او بود آیت بعینه موافق قرآن را در حالیکه توریت مشتمل بود بر ایمان بیرا وَأُولَٰئِكَ
مشاهیر يُؤْمِنُونَ بِهِ آن بود که صاحب تفسیر یُؤْمِنُونَ میگرویند بقرآن وَمَن يَكْفُرْ بِهِ
و هر که کافر شود بقرآن مِنَ الْأَحْزَابِ از گروه جهت که ایمان نیاورده اند اگر چه جواب ایشان است در عداوت محمد صلعم
فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محالة بدان رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ
در گمان مِّنْهُ از موعد آنچه تلقی بدرستی که این وعده راست و درست است إِنَّهُ الْحَقُّ
قول زیادی أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند و بآن تصدیق نمیکنند وَمَنْ أَظْلَمُ
و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکه بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدا دروغی یعنی تلقی کی
او کن بر آن أُولَٰئِكَ آنگروه يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد بر موقف عَلَىٰ رَبِّهِمْ
بر پروردگار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام کاتبین پیغمبران بر آنکه
امتی و اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند هَٰؤُلَاءِ آنانند که افترا کرده اند بر خدا كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ

ورنج گفت بر پروردگار خود یا شخصی را ولد و شریک أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانید که لعنت الله
بر تمکار ایشان یعنی کافران را الظَّالِمِينَ دور باشند از رحمت الَّذِينَ صفت ظالمان میکنند از دیگر مردم
الَّذِينَ يَصُدُّونَ آنانکه باز میدارند مردمان را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا و از دین او وَيَبْغُونَهَا
و صفت میکنند و میجویند راه خدا را عِوَجًا کژی و انحراف در راست وَهُم و ایشان بِالْآخِرَةِ بدان
سرای هُمْ كَافِرُونَ ایشان نگروند بخدا که بر پیغمبر آید که آن راست است بآخرت أُولَٰئِكَ آنگروه
کافران لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ عاجز کنان مردم را از عذاب خدا فِي الْأَرْضِ در زمین
بیشتر وَمَا كَانَ لَهُم و نیست ایشان را مِّنْ أَوْلِيَاءَ از دوستان يُضَاعَفُ العَذَابُ دو چندان
گردد عذاب ایشان را يَوْمَ القِيَامَةِ روز قیامت مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ نتوانستند
شنید یعنی حق را چرا از شنیدن آن گریزند زیرا که نتوانستند و نبودند که بدید مدتی یعنی آیا در
چرا از دیدن آن گریزند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ آن گروه بآنان نگرند در بازار سعادت خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ
زیان کردند خویشتن را یعنی زیان ایشان بآنکه زده وَضَلَّ عَنْهُم و گم شد از ایشان
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان در خوات ملائکه لَا جَرَمَ بیگمان
و بیشتر ایشان فِي الْآخِرَةِ در آن سرای هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشان زیان کارترند زیانکارتر چه بستن
تمام بر بستن متاع دنیا گزیده اند و متاع دنیا فانی را بر نعیم باقی اختیار کرده در نیرسد انهن فانی
فهم فانی نظم نمایه دین را بدنیا دادن ای بیخرد لا از انکه دنیا همگی بیخ بیخ است دین آسایش
بیت فانی ستانی دولت باقی دهی لا اندرین سودا خود واندکه خاص فاحش إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی که آنانکه ایمان آوردند اخلاص کردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته از اداء فرایض
وَأَخْبَتُوا و آرام گرفتند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بذکر پروردگار خود یا تواضع کردند اند مراد را
یا بسوی او از مناهی منقطع شده اند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آنان یاران بهشتند هُمْ فِيهَا
آنان در آن بهشت جاودان خَالِدُونَ دایم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت این دو گروه که مؤمنند
و کافر كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ مانند کور و کر اند وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ و مانند بینا و شنوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ
آیا برابرند اینها و فرق نمایند مَثَلًا در صفت یعنی بر پرستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرند

منفعتها و تمامی نخواهند بود و آن تکبر کردند کافران نابینا بجهة عدم دیدن آیات قدرت او و نیز نشنوند بجهة
نفهمیدن آواز و نمیدهند جای آنکه آفت و گمراهی و بدبختی بر ایشان رسد احوال کافرانست در دار الجزا فرموده که
اعوذ آنست که حق را بباطل و باطل را بحق میدهند و احوال باطلان حق و حق را باطل شنوند و بصیرت حق را
حق بیند و بر عکس کند و باطل را باطل میدهند و احوال باطل میدهند و حق را حق نشنوند و ببصیرت حق را
باطل را باطل شناخته و از آن حذر فرماید و بتخفیف بصیرت سستی که دیدار بصیرتش بکلمات تصرف حالیه باشد و حق
کسی است که گوش بحق نگوید و آب بحق را راسته بود هر که بحق بیند بجز از خدا نه بیند و هر که بحق شنود جز از
خدا نشنود **نظم** کو سخنی که بحق باشد و در بحر جهان ۱ او هیچ سخن نشنود الا از خدا ۲ او و آن دین که دو فوز نور
آنرا الهام زده بود اما حجة دوست تمام ۳ **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و بدرستی که ما فرستادیم **نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ** نوح را علیه السلام
بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را **إِنِّي لَكُمْ** بدرستی که من مر شما را **نَذِيرٌ** بیم کننده ام **مُبِينٌ** هویدا و آشکارا
بیننده موجبات عذاب و بر خلاص ایمان بگیرم یا بترسیم **أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ** بآنکه نپرستید مگر خدا را که
اگر پرستش وی تمامیدانی **إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ** من میترسم بر شما **عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ** عذاب روزی دردناک
درد و مضرت دهنده بالیم از فعیل است و مجاز بر آن قوی الم در دو **قَالَ الْمَلَأُ** گفتند اشراف و رؤسا
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند **مِنْ قَوْمِهِ** از قوم نوح علیه السلام **مَا نَرَاكَ** نمی بینیم ترا **إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا**
مگر بشری مانند ما یعنی فضل نمی گیرد ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بودن به نبوت بر ما واجب دارند
اطاعت ترا در نبی یا چه ایشان اسفل کاملان بشریت دیدند و از ادراک عقاب ایشان غافل گشتند **نظم**
هر سری با انبیا بر ابتدا ۱ اولیا را همچو خود مانند ۲ گفتند اینک مالزم ایشان بشر ۳ ما و ایشان این بسته
خواهیم و خورد ۴ این نمانسته ایشان از نبی ۵ در میان بود تنها ۶ هر دو گوش نشنود خبر در ۷
یک محل ۸ زان یکی شد زهره و زان دیگر عسل ۹ هر دو گوش آهو یکی خورد نبات ۱۰ زان یکی سرگین
زد دیگر مشک ۱۱ آن دو دم خورد نداند یک ز مخور ۱۲ آن یکی خالی و دیگر پر مشک ۱۳ صد از آن همچنین اشتباه
بین ۱۴ فرق شان مفتاد سال راه بین **وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ** و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا **إِلَّا الَّذِينَ**
هُمْ أَرَاذِلُنَا آنانکه اراذل و اینان فرومایگان مانند **بَادِيَ الرَّأْيِ** در ظاهر رأی یعنی تو ایمان آوردند بظاهر
و تا ما یا متابعان وی اراذلند در بادی الرأی هر که در آن نگرد بدان ما را متابعت شما بیند **وَمَا نَرَى لَكُمْ**
عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بلکه گمان میبریم شما را **بَلْ نَظُنُّكُمْ** دروغ گویان یعنی نزاد دعوی نبوت و بر دروغ تا دعوی نبوت

وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ

قال

قال گفت نوح **يَا قَوْمِ** ای قوم من **أَرَأَيْتُمْ** آگاه شوید **إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ** اگر من هستم بر حجت و بیان
از پروردگار من که بر صحت رسولیت من گواهی دهد **وَآتَانِي** و بدهد مرا **رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ** بخشایشی از نزدیک خود و نبوت
فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما و حق نظر بین و شنوید بر شما پوشیده کرده اند آن بیان را بر شما
بسبب مرض و منع علم **أَنُلْزِمُكُمُوهَا** آیا بر خواهیم آنرا بر شما که شما را بر قبول آن و گفتند اعلما استفهام
سخنی تقریر **وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ** و شما ناگزیر آنرا بر شما و بر آن مجبور و ناگزیر و ناخواهان
کاینده فاره ترجمه **وَيَا قَوْمِ** و ای قوم من **لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا** نمی خواهم از شما بر رسالت مالی
بدرستی که من سؤال نکرده ام از شما **إِنْ أَجْرِيَ** نیست مزد من **إِلَّا عَلَى اللَّهِ** مگر بر خدای **وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا**
و نیست من راننده آنانکه گرویده اند **إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ** بدرستی که ایشان **وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا**
جوانمردی پروردگار خود را زیرا که بنده بود پس چگونه براند ایشان را **تَجْهَلُونَ** و لیکن میبینم شما را قومی
نادانان که از حال ایشان که نمیدانید قدر ایشان را **وَيَا قَوْمِ** و ای قوم من **مَنْ يَنْصُرُنِي** کیست که مرا یاری دهد و منع
کند **مِنَ اللَّهِ** از خدای **إِنْ طَرَدْتُهُمْ** اگر براند من ایشان را **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ** آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان
نمیکنید تا بدانید که قوانین معرفت الشان سبحانه و حالات ایشان ظاهر یا قومیا موافقت دارند و حالت مخالف تواند و نوح
علیه السلام فرمود **وَلَا أَقُولُ لَكُمْ** و نمیگویم شما را که **عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ** نزدیک من خزاین علم خدای **وَلَا**
أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب تا از من بر اطوار و زمان خبر دهم **وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ** و نمیگویم بدرستی که من فرشته
تا شما گوئید که **مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا** **وَلَا أَقُولُ** و نمیگویم **لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ** مر آنانرا که بحقارت در ایشان مینگرید
تَزْدَرِي چشمهای شما بجهة فقر ایشان را **لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا** هرگز نمیدهد خدا ایشان را خیر
نیکوئی چه آنچه حق سبحانه و تعالی حضرت بر ایشان آورده گرد آمده بالاتر است که شما را داده **اللَّهُ أَعْلَمُ** خدای داناتر
بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اکراه اسلام ایشان نگر در ظاهر **إِنِّي إِذًا** بدرستی که
من هنگام شما **لَمِنَ الظَّالِمِينَ** از ستمکاران چه حکم انبیا بر ظاهر است **قَالُوا** گفتند **يَا نُوحُ** ای نوح علیه السلام

قَدْ جَادَلْتَنَا یا ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار کردی جدال ما یا ما را بوده در آن کشیدی
فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه وعده میدهی إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان
در وعده خود قَالَ گفت نوح علیه السلام إِنَّمَا جز این نیست که يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ میآرد شما را بآن خدا إِنْ شَاءَ اگر خواهد وَمَا أَنْتُمْ و
آنچه شما بِمُعْجِزِينَ فوت شدگان نیستید از شما که کافر شدید یا از تعذیب خدا بگریزید یا بکریزید
إِنْ أَرَدْتُ اگر خواهم أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ که نصیحت کنم مر شما را إِنْ كَانَ اللَّهُ اگر باشد خدا يُرِيدُ
که گمراه کند شما را بعذاب هُوَ رَبُّكُمْ او پروردگار شما است وَإِلَيْهِ و بسوی او تُرْجَعُونَ باز گردانیده شوید
أَمْ يَقُولُونَ یا میگویند افْتَرَاهُ بر ساخته است آن را بلکه مُحَمَّد قُلْ بگو إِنِ افْتَرَيْتُهُ اگر بر ساخته باشم آن را
فَعَلَيَّ إِجْرَامِي پس بر من است وبال گناه من وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تُجْرِمُونَ از آنچه شما گناه میکنید
وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ و وحی کرده شد بسوی نوح علیه السلام أَنَّهُ أَنَّ لَنْ يُؤْمِنَ که ایمان نخواهد آورد
مِنْ قَوْمِكَ از قوم تو إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مگر آنکس که ایمان آورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس مباش غمناک
بِمَا كَانُوا بآنچه هستند که میکنند از تکذیب یا ظلم و چون فاصله دعوت میان ایشان منقطع گشته زمانی طویل
قدر آن رسیده شد که ای نوح علیه السلام میان ایشان جهاد بر بندد وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت
یا باعانت ما یا بکرده و بکردار موکلان ما وَوَحْيِنَا و بوحی کردن ما بتو در باره قوم آن بر این کشتی الله فرموده
کرد نوح علیه السلام نجات ایشان که گشته بکرد سازنده وحی آمد که لب را چون کشیدند مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من
فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باره آنانکه ستم کردند بنصاری من در گناه و فرع فلان الشان إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستیکه
ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق و دور خبر آمده که نوح علیه السلام چون کشتی بطلبید زمان سه سال تا درخت
ساج بکاشت و در مدت بیست سال کرد درخت بر سطح بلند بهر فرزند متولد شد تا طفل قوم بالغ شدند ستم
دلیران قوم نوح ثابت با کرده از نهال بیرون نوح علیه السلام با اکرند بدب نوح علیه السلام بساختن کشتی مشغول
فرمود وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ و بود که میساخت کشتی را وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ و هر گاه که بگذشتندی بر وی مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ
گروه چند از آن قوم او سَخِرُوا مِنْهُ استهزا کردندی بدو چون کشتی را در بیابانی نیافتند و در آن وقت کشتی
نساج آنکه در دیگر طرف کردندی که ساحل آب بود و باخر نجار سه قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا گفت نوح علیه السلام اگر شما
مکنید با ما فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ پس قوس خواهد کرد با شما کما تَسْخَرُونَ همچنانکه شما افسوس میکنید
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آن کسی که میآید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا
گرداند در دنیا وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید بر وی عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی دایم در آخرت که آن خزی آخرت
پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سیصد گز و پهنای او پنجاه گز و بالای او سی گز و دو طرف او صد
پنجاه گز و بر تسطیح کشتی سه طبقه ساخت و طبقه زیرین چهارپایان و طبقه اندر آن مردم و طبقه سیم مرغان
و فیروز مطلا کرد انداخته و زفت آلود کرد تا آبی در وی نیامد و حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه سیم بنهاد و سیصد و شصت
و پنج روز مطلا کرد انداخته و زفت آلود کرد و بعضی چهارپایان نر و ماده بنهاد و بعضی چهارپایان نر و ماده بنهاد و بعضی چهارپایان نر و ماده بنهاد
آمد عذاب یا مراد عذاب آن وَفَارَ التَّنُّورُ و جوشید آب از تنور آن تنور بود از سنگ که حوا
عذاب از آن تنور بجوشید و میراث بنوح علیه السلام رسیده بود و فشاند عذاب آن تنور بر جوشید
پس چون امارت عذاب میدید قُلْنَا احْمِلْ گفتیم نوح را علیه السلام که بردار فِيهَا در کشتی مِنْ كُلٍّ زوجین
از هر دو جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفت میکنند اثْنَيْنِ دو تا نر و ماده وَأَهْلَكَ و کسان خود را یکتنی در آرد إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنکه پیشی
گرفت عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر قول یعنی حکم بهلاک وی مراد کسان او را علیه السلام که پسر و زنان نوح علیه السلام بودند
وَمَنْ آمَنَ و بردار نشستند هر کس که ایمان آورده بود وَمَا آمَنَ مَعَهُ و ایمان نیاورده بودند
و موافقت نکرده با نوح علیه السلام إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از مردمان که زنی مسلمه بود و سی مرد حاکم و سی
زن از زنان ایشان و هشتاد و دو تن مرد و غیر ایشان که مجموع هفتاد و سه تن بودند و با نوح علیه السلام
هشتاد تن پس نوح علیه السلام آب از تنور بر کشتی آورده و بر پوشید و کشتی بر قرب آب بود و بر بالای کشتی
پوشید و از زمین آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب فرود آمد تا کار تنور وَقَالَ و گفت نوح
علیه السلام ارْكَبُوا فِيهَا سوار شوید در کشتی وَمُرْسَاهَا و بر افکندن کشتی بسم الله یعنی نام خدا بر بندید بِسْمِ اللَّهِ
در روز که انداختی کشتی وَمَجْرَاهَا و بحکم ماند اشتن آن و گفتند نوح را عذاب رفتن و ایستادن
چون خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی
که کشتی بایستد بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه السلام آب از باد چون سر تعلیم داد و گفت
إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده موحدان است رَحِيمٌ مهربان بر ایشان

نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ و کشتی میرفت با ایشان فِي مَوْجٍ در میان موجها که از عظمت بود کالجبال
کوهها وَنَادَىٰ و آواز داد نُوحٌ ابْنَهُ نوح علیه السلام پسر خود را که کنعان بود و نام او یام بود وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ
و حال آنکه بود او در کرانه از کشتی و بود او از مسلمانان پس از نظر شفقت گفت يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا
ای پسر من سوار شو و مرکب گیر با ما تا ایمن شوی وَلَا تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ و مباش با کافران و بدین کافران که در کشتی هستند
پسر منافق بود باید در اظهار اسلام رو بود و با کافران بشمار آمد قَالَ گفت در جواب
سَآوِي تزود باشد که باز گردم در پناه بر إِلَىٰ جَبَلٍ بسوی کوهی که از غرقه نعمت يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ
نگاه دارد مرا از غرقه شدن در آب قَالَ گفت نوح علیه السلام لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه دارنده نیست امروز
کسی که نگاه دارد مرا از عذاب خدای مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب خدای إِلَّا مَن رَّحِمَ مگر آنکس را که بهشت رحمت او کرده
عاصمی معصوم است چون مادر و فایق و عیشه را خدا بیعصمت رحمت از عذاب بگرگ حفظ کرد همچنین
در اشاعت از سگ کلب زبان پسر پدر طوفان استغاثه یافت وَحَالَ و حایل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر
پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ پس گشت از جمله غرقه شدگان الغرقی نوح علیه السلام از کوفه بالا رفته
با از جبل دوره که موصلیست بجزیره در کشتی نشست عاصم راه جریده کشتی تمام روی تا بلاد گشت و جهیم
را تعقیب طوفان بیامد بخانه آمد کفار غرقه شدند اما آبی در سر بسد وَقِيلَ و گفته شد یعنی حق سبحانه گفت
يَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را که بیرون آورده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي و ای آسمان باز گیر
آبی را که فرو گذاشته وَغِيضَ الْمَاءُ و کم کرده شد آب در روی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شد کاری که
حکم بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی
از موصل بلاد ارمنیه عاشورا در محرم و بدر طوفان از شش ماه تمام بود وَقِيلَ و گفته شد بَعْدًا و دوری باد
لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را و چون نوح علیه السلام باز گشتی بیرون آمد آن روز
بجهت شکر روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد اما تاریخ و غایت نصیحت طوفان در مفتاح و کشف و دلایل
و اسرار التنزیل و غیر آن در وجوه خصوصیت مستقل سخن گفته شد و در میان نظم عزیز و اسلوب عجیب و رکیب ادبیه
بدیع کلام حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و جمله در زیر جهیم ساحت میدان سخن در رویه صفت بیرون آن
قدرت و حوالهٔ قوت و فایق و فایق بر جمله طاعه جواهر التفسیر مردود من الله التوفیق بصورت بحر من
طلب الله مسجع کوه طلبی از روی دریا کن وَنَادَىٰ نُوحٌ و بخواند نوح علیه السلام رَبَّهُ پروردگار خود را

فقال رَبِّ پس گفت ای پروردگار من إِنَّ ابْنِي بدرستی که پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بود و تو
وعده فرموده بودی که اهل نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستی که وعده راست
وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو حاکمی که حکم کنند کلمه حکمت زبین است امام ترمذی در نوادر و بیان آورده که رحمت
انکه کفر بخود خود نداشت که اگر دانستی نیز بر آن نگرد زیرا که حق تعالی فرموده وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
از جهت این سؤال فرمود قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ گفت ای نوح بدرستی که پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست
از اهل تو إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ بدرستی که عمل او عمل ناشایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس مرا
مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بدان علم بآنچه از آنچه بعضی پیر بکدر رسیدن آنرا ندانی مپرس با چیزی
از بیان حکم چون کسی پرسد از سر سکان اِنِّي أَعِظُكَ بدرستی که من پند میدهم و منع میکنم أَن تَكُونَ
از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ اگر از اهل جهل غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من
إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستی که من پناه میگیرم و میخواهم از تو بعد از این أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي
بِهِ عِلْمٌ آنچه نباشد مرا بآنچه خواهانی بجز از سؤال از آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي
بر من أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیان کاران قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرود آی
از کشتی بِسَلَامٍ مِّنَّا بسلامتی از ما و رحمت بر تو وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ و برکات بر تو وَأُمَمٍ و در بعد از امم
مِّمَّن مَّعَكَ از آنها که با تو اند یعنی همه اند یعنی ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که
برخوردار کنیم ایشان را در دنیا بمتاع عیش و سعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُم بعد از آن برسد ایشان را مِّنَّا عَذَابٌ
أَلِيمٌ از ترد ما عذاب دردناک در آخرت مراد کفار ندود در وسط از قرب رحمه الله آورده که هیچ مومنی
مومنه نباشد الا آن وقت که تا روز قیامت الا که در احادیث در بر مسلم و در کتب و هیچ کافر و کافره
نبود الا که واجب الا در روز این منع وعذاب تِلْكَ آن قصه که مذکور شد مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب
که مرا مستحیل الکلام نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آنرا بسوی تو ای محمد علیه السلام مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا چنین که بودی که بدانی
أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که از نسل نوح مِن قَبْلِ هَٰذَا پیش از این وقت فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن یا بدان قوم

وشفت بتبليغ رسالة ربها بحق وجهاد بحق وجاء الله امر كذا ان العاقبة بدرستى كه عاقبت نيك للمتقين مر پرهيزكاران
در دنيا الخلق وبعاد وآخرت بدرجات عالى بر طريقت فرموده كه مر كليد نيكيها است وشيشه ملاح
خستگى تجربه نيكى بى ظلمت وكار صبر آن هر روز نيز نظم صبرست كليد كنج مقصود الا يا صبر در مرو
نكشود كار صبر كن مراد بيابى در افرقى استقامة الى فاد وز مستاديم بعود عاد اما ثمود فاهلكوا
بعود از كه آخرت بدست آنها بخو رسوده اعراف كذبت قال كفت هود عليه السلام يا قوم اى كروه من
اعبدوا الله بپرستيد خدا را بيكانگى ما لكم من اله نيست شما را معبودى غيره بجز او وشما را او را شريك
اثبات مكنيد ان انتم الا مفترون نيستيد شما مگر افترا كنان بر خدا بانحاز منكر يا قوم لا اسئلكم
اى كروه من نخواهم شما را عليه اجرا بر تبليغ رسالت مزدى و مقرر است كه بجهت رسالت قوم خود را بدهد طمع خود
خواره انه تعالى ان اجرى الا على الله وخود مى نفيس جهد وعوض وقتى نخواهد بدو مواهب آن زمان فايين رساند كه طمع
فاسد آلوده نباشد بيت طمع بند و دفتر مكن بشوى الا طمع بكذر وجه خدا بكوى الا هر بر مزد آن
مزد دهد الا امت نخواست جز اجر خود بدو بلكه امر نموده ان اجرى نيست مزد من الا على الذى فطرنى
مگر بر كسى كه بحق قدرت فطرنى فيما فريد مرا افلا تعقلون آيا فهم نميكنيد وعقل خود را كار نمى فرماييد
تا حق را از باطل و مطلب الاجر تمز كنيد آورده اند كه عاد بيان عوت بود در آنجا عليه السلام قبول نكردند حق سبحانه
بثبات آن سال باران از آسمان باز داشت و زنان ايشان را عاقر و عقيم ساخت جز اصحاب آن را بر آن دو
و دشمنان جز ماشند بر آن اجرات باران جز از دفع اعادى با اولاد محتاج شدند بود عليه السلام از سخن
وياقوم استغفروا ربكم و بكروه من استغفار كنيد و آمرزش طلبيد پروردگار خود را مما ذنوبكم
پس بسبب آن كرديد و از عبادت غير او ثم توبوا اليه پس رجوع آريد بسوى او يرسل السماء عليكم تا بفرستد از آسمان بر شما
پيوسته ويزدكم و بيفزايد و زياد كند قوة الى قوتكم قوتى با قوت شما يعنى قوت زنان و بهره شما را تا بدو
ايشان بدفع اعادى قادر شويد پس سخن من مشنويد ولا تتولوا و بر مگرديد از من اعراض منماييد از مقام
تبليغ مجرمين و در حالتيكه مصر باشيد بر كناهان قالوا گفتند يا هود ما جئتنا بينة اى هود ما را دلى
حجت كه دلالت كند بر صحت دعوى تو و ما لا نحن تاركى آلهتنا عن قولك بخدايان ما نموده بود ايشان را در
حساب نبوده و انكار نموده كفتند و ما نحن لك بمؤمنين و نيستيم با تو بايمان آورنده كان بعبادت خداى
خود را عن قولك از سخن تو كه كويد كه خدا را بپرستيد ان نقول الا اعتراك بعض آلهتنا بسوء
جز اين ما را كه ديده كان

ان نقول سكوت بمادر شان قال اني اشهد كفت بدرستى كه من كواه مى سازم
شما را بخدا و اشهدوا انى بريء و بشما كواه باشيد كه من بيزارم مما تشركون از آنچه شريك مى سازيد
بخدا من دونه بجز او فكيدوني پس مكر كنيد بمن جميعا همه با يكديكر ثم لا تنظرون پس مهلت مدهيد
بمن كه من بيم ندارم از شما و از آنچه شما را بدان مى ترسانيد انى توكلت بدرستى كه من بر خدا اعتماد كردم
ربى و ربكم پروردكار من و پروردكار شما ما من دابة نيست هيچ جنبنده الا هو آخذ بناصيتها مكر خداى كه
او كرفتار است بناصيتها موى پيشانى او است يعنى مالك اوست و دفاع و قاهر بر او خداوند ناصى نشاخ
مالكيت و قدرت و تصرف ان ربى بدرستى كه خداى من على صراط مستقيم بر طريق عدل است
كه بر دو توكل كنيد و از صانع نكذارد و در بحر الغرائب فرموده كه صراط مستقيم آن است كه متمسك بشريعت و طريقت
كما قال الله وان الى ربك المنتهى و در بعد الفصوص بعد مقدور بر رب اضافت بر ذات فعالى و در بيان
تاثير و مؤثرات كه آن ذات متعال كه تحقيقت مصدر جميع افعال اين و تمام مفعولات است بحكم
تشريف بر كل شاخت بر آنچه بسكنانند است سر آنها تحتها الانهار كه جاريست فوقها قائلين نظم
كه جاريست بر راه او است انهار فوقها بر سر كنج شاخت مى بود اثمارا نهار جمعون و انهار مفتوحات فوقها قائلين
فوقها بر سر كه بر سر ره كه است اجتمع از دو و امتداد بهم دارد بهم بدو باشد انتهاء دهد فان تولوا پس اگر بر كردند
و اعراض كنيد يعنى بر اعراض ثابت باشيد فقد ابلغتكم پس بدرستى كه رسانيدم شما را ما ارسلت به
آن چيز را كه فرستاده بودم بآن اليكم بسوى شما يعنى وحى آنچه رسانيده در بنا حجت كرفتم و حجت

نگذرید و بیجا نه شمارا هلاک کند وَيَسْتَخْلِفَ و بجا فتنین شما را بر داند رَبِّي اَفْرِدِ کار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی
غیر شما اولا وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید من را چیزی باصل امر من و ایا از قبول دعوت حق
اِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ نگهبان است یعنی افعال و اقوال و احوال
همه را نگهدارد و مجازات آنها را در قیامت بخشود و چون کفار قوم هود علیه السلام بدین سخنان حق نشنیدند
حکم بر هلاک بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا و آن هنگام که بیاید فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا
هُودًا نجات دادیم هود علیه السلام را وَالَّذِينَ اٰمَنُوْا مَعَهُ و آنکسانی که ایمان آورده بودند با او و ایشان
چهل مرد بودند که هر دو با هود علیه السلام برسانیدیم بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بخشش و بخشایش از ما یعنی نجات از عذاب
بود نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنٰهُمْ و دریافتیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذاب سخت و آن سموم و دوخ
بود که بر مناخر ایشان در آمده از دو بار بیرون شده اعضاء ایشان را پاره پاره میساخت
وَتِلْكَ عَادٌ و آن عاد بودند یعنی اشراف که از زیادتی احقاق و بیان آنها قبیله بودند جَحَدُوْا بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ کافر
شدند بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهٗ و عصیان کردند فرستادگان او و مخالفت
یک مر مر مستلزم عصیان همه پیغمبران است وَاتَّبَعُوْا و پیروی کردند اَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيْدٍ فرمان هر سرکش
ستیزه کار یعنی عاصی شدند در سرکشی ایشان را بسوی دعوت میکردند و مطیع نگشتند آنرا و ایشان
بکفر و ضلالت میخواندند وَاُتْبِعُوْا و اتباع در آمده شدند فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً در زیر سر لعنت را که
بعد و هلاکیست وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و روز قیامت نیز در پی ایشان اَلَا اِنَّ عَادًا بدانید که قوم عاد
كَفَرُوْا رَبَّهُمْ نگرویدند بپروردگار خود اَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ بدانید که دوری است مر عاد را یعنی هلاکت
دور شدند یعنی گفته اند دوری باد مر عاد را بهلاک و دعاء هلاک بر ایشان را هلاک ایشان و هلاک شخصی
عذاب و عقابست قَوْمِ هُوْدٍ طبقه هود یعنی عاد است یعنی اثر عاد که هلاک شد عاد اول بود که حضرت هود علیه السلام
بدان پیغمبر بود نه عاد اریم که ایشان را عاد ثانیه گویند که ایشان با قوم ثمود هلاک شدند
وَاِلٰى ثَمُوْدَ و فرستادیم بسوی قبیله ثمود اَخَاهُمْ صٰلِحًا برادر ایشان صالح را مراد آخر نسبیست
قَالَ گفت صالح علیه السلام يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای قوم پرستید خدای را و بوحدانیت او بکرید مَا لَكُمْ
مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ نیست شما را معبودی بجز وی هُوَ اَنْشَاَكُمْ او پیدا کرد شما را مِّنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی
آدم را که پدر شماست و مولد نطفه را که نسل آدم از آن آفریده بود و اثر خاک بکار رفت وَاسْتَعْمَرَكُمْ و زنده داشت
و بجا ماند شما را فِيْهَا در زمین و در مدارک آورده که سال آخر یک قوم ثمود را سیصد تا از سیصد تا از سیصد
تا شما را قدرت داد و بعمارات زمین تا منازل ساختند و بچه و انهار و درخت و اشجار اشتغال نمائید
فَاسْتَغْفِرُوْهُ پس آمرزش خواهید یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَيْهِ پس رجوع کنید بسوی او
از عبادت غیر او اِنَّ رَبِّيْ بدرستی که آن پروردگار من قَرِيْبٌ نزدیک است با امیدواران مُّجِيْبٌ
اجابت کننده دعا ایشان را بغفران و رحمت قَالُوْا يٰصٰلِحُ گفتند قوم که ای صالح علیه السلام قَدْ كُنْتَ
فِيْنَا مَرْجُوًّا بدرستی که بودی در میان ما امیدوار یعنی فال زدند و سلاد و رهبر حال تو میدیدیم
قَبْلَ هٰذَا پیش از این که دعوی نبوت کنی و مجوز استیم که ترا ملک مستقل خود سازیم یا امید میداشتیم
که بزیر تدبیر تو خوی حالا بدین خوی بسلوک امید از تو بریده ایم اَتَنْهٰنَا آیا ما را نهی میکنی اَنْ نَّعْبُدَ
آنکه که بپرستیم مَا يَعْبُدُ اٰبَآؤُنَا آنرا که بودند پدران ما که پرستیدند وَاِنَّنَا لَفِيْ شَكٍّ و بدرستی که ما در شکیم
مِّمَّا تَدْعُوْنَا از آنچه تو میخوانی ما را اِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام مُرِيْبٍ شکی که
اندیشه یعنی کمال که نفس را مضطرب میسازد در دل آدمی پدید و مقلق شوید میسازد قَالَ يٰقَوْمِ
گفت صالح علیه السلام ای گروه من اَرَءَيْتُمْ خبر دهید مرا از فرض کنید که من اِنْ كُنْتُ اَلْكَانم عَلٰى بَيِّنَةٍ
بر حجتی از پروردگارش مِّنْ رَّبِّيْ از پروردگار خود وَاٰتٰنِيْ رَحْمَةً و داده باشد مرا از نزد خود پیغمبری
فَمَنْ يَّنْصُرُنِيْ پس کیست که یاری دهد مرا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدا اِنْ عَصَيْتُهٗ اگر نافرمانی
کنم او را در تبلیغ رسالت فَمَا تَزِيْدُوْنَنِيْ پس نمی افزائید مرا غَيْرَ تَخْسِيْرٍ جز زیان کاری نسبت مرا در دنیا یعنی نسبت کردن شما مرا
بزیان کاری کردن من و آن در وعید که قوم ثمود بعد از جلال عقار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره
اعراف است زیر بافت بعاد و آزمنگ تدبیر بودن آمد صالح علیه السلام را بر این حجت گرفت و در بیان
دعیت فاتر کرد وَيٰقَوْمِ و گفت ای قوم هٰذِهٖ نَاقَةُ اللّٰهِ این ناقه ایست که خدا خلق کرده لَكُمْ
مر شما را آيَةً در حالتی که نشانه است بر قدرت او فَذَرُوْهَا پس بگذارید او را تَاْكُلْ تا بخورد روز بچرد
فِيْ اَرْضِ اللّٰهِ در زمین خدا یعنی روزی او بر شما نیست و نفقه او در شما نیست وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوْٓءٍ
و مرسانید بدی و آزار بکسی که بقصد او کنید فَيَاْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيْبٌ
عذاب نزدیک یک هفته منقطع آیا در معنی کلمه بیه و نهان نباید تَعْقِرُوْهَا پس پی کردند ناقه را فَقَالَ

در سوره فرمایند انا الله العزیز و بعد از عفو ناد بحمد دیگاه الاجل که برآمده سر بانگ کرد و صالح علیه السلام
آن وقت در میان قوم بود و چون بیامد میان او و قوم گفت ند فعاقروها فقال تمتعوا فی دارکم
ثلاثة ایام سه روز که چهار شنبه و پنجشنبه و آدینه است در روز شنبه
علامت عذاب فرود آید ذلک وعد غیر مکذوب وعده بلاست غیر مکذوب دروغ آورده نباشد که حادث رسیدی
ایشان زیر و زبر شد و بجنبش سخت حرکت و آمدن سیاه گردید شنبه عذاب نازل شد فلما جاء امرنا پس آن هنگام
که فرمان ما بعذاب ایشان نجیناصالحا بنجات دادیم صالح را علیه السلام والذین آمنوا معه و آنانکه ایمان
بودند از مومنان برحمة منا بفضل و بخشش از نزدیک ما یعنی بمحض فضل و رحمت ما نجات دادیم
از آن بلا برماندیم ومن خزی یومئذ و از رسوائی آن روز بشاید که مراد در روز قیامت باشد
ان ربک هو القوی العزیز بدرستیکه پروردگار تو هو القوی العزیز او است توانا بر مومنان غالب بر دشمنان
بهلاک ایشان واخذ الذین ظلموا و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود ملکه الصیحة فراد
علیه را صیحه جبرئیل زد و آواز الصیحه آورده که در آن سوراخ که بوده حیات داشتند در خانه خود بیکان
شاه قربانگ زدند منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب خدا از مکان
بیرون آمد یکدیگر را صیحه زدند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر صورت اصلی خود با تنی بر زمین سرش
بر آسمان بر پای خود در انتشر کرده از مشرق تا مغرب با هاء آوی زرد و با لهاء سبز و دندانش
سپید و براق بشاخ با جلا و نورانی و رخسار برافروخته و موی سر و سرخ برنگ جان فکاشد
فرق را بهوشیدند و شود آن جلال بر اشاره نمود روی بس کوه پاره بنور در آمد جبرئیل علیه السلام نعره زد
که موتوا علیکم لعنة الله بمیرید که لعنت خدا بر شما حواله افتاده صیحه بر ایشان فرود آمد فاصبحوا
پس گشتند فی دارهم در سرای خود جاثمین مردگان بر زمین چسبیدگان کانم لم یغنوا گویا هرگز
نبوده اند فیها در آن سرا و در وسط آورده که صدای بدان صیحه هلاک کرد آنرا از قوم ثمود بود در
در شارق و مغارب و مجتمع بغل یکی مرد کار و در البر و مال لغت ری و از حضرت رسالت پرسیدند
که ابو رغال کیست حضرت فرمود که پدر ثقیف الا ان ثمود بدانید بدرستیکه قوم ثمود کفروا ربهم
انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا بدانید بدرستیکه دور است از رحمت من لقوم ثمود مر قوم
ثمود را و لقد جاءت و بتحقیق آمدند رسلنا فرستادگان ما از ملائکه با زده و دوازده دیا هفت
بشارت

بشارت بنا گویند که سه فرشته بودند یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بصورت جوانان ساده روی و حاجب بودند
ابراهیم بسوی ابراهیم علیه السلام بمژده دادن او و فرزند با بشارت قوم لوط علیه السلام در حقایق بسی
مذکور است لکن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشاف ایراد فرموده که چون ملائکه اول مقابل با نبوت که
سخن الله ابراهیم خلیلا آخر بنا مات بشارت داده ایراد تطبیقات این ساخت و هم در حقایق آورده که
آن مژده بود بظهور رسیدن با اصحاب و آنانکه او خاتم پیغمبران و صحابه الوصی حضرت رسالت مقابله
این فواید بود و چون با جنین بسوی بشارت بشیر حنیذ بریان کرده چنین باشد شیر شانیاش آنان نصه
که چنین پرورد بار آبا آبا از و گرم و با از و عزیز صلوة الطاع الشمل و الفوز و بیاطی آورده که بیرون
بهلاک قوم لوط علیه السلام و اسرافیل بشارت له ابراهیم را و میکائیل بهلاک قوم لوط و اهلاک
و اخراج ایشان از مخلوقات القصه چون بشیر و قبل آمدند قالوا سلاما گفت سلام کنیم بر تو سلام کردی
قال سلام گفت ابراهیم جواب من سلام باشد ابراهیم تدانست که ایشان فرشتگانند بر ایشان سلام
نفرستادند فما لبث پس درنگ نکرد ان فجاء تا آنکه آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم
پس بدان بشرود و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند قال الا تاکلون پس آنگاه که بدید ابراهیم علیه السلام
ایدیهم دستهای ایشان را که مطلقا الا تصل الیه نمیرسد بدان گوساله بریان نکرده نکرهم و انکر
انکارهم انکار آن از او و بتان نکرده و اوجس و در دل آورد فی نفسه خیفة از ایشان ترسی و بطلان
زمان مگر قصد کرد اشتی از طعام و تامل نمود چون ایشان این طعام در نخوردند ترسید که
دزدان یا شیطان خبر بد رساند چنین ترسیدن احساس خوف نمود نازی قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف
مترس انا ارسلنا بدرستیکه ما فرستادگانیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی قوم لوط
طالب ترا عذاب و امرأته و زن ابراهیم علیه السلام ساره بنت هاران قائمة ایستاده بود در
پرده سخن طلبد که سماع نمود یا برای خدمت بر مهمانان ایستاده بود آنرا چهارده عمر یافته بود و بر پشت
و از کسی روی نپوشیده یعنی که سخن فرشتگان شنید فضحکت پس بخندید بجهت فرح و سرور
فرح او بجهت زوال خوف از ابراهیم بود و ابراهیم علیه السلام با زاد اهل ایشان بود و گویند خنده از تعجب بود که تعجب کرد
از خطاء قوم لوط با وجود عذاب علیه السلام ایشان با تعجب بود از شنیدن ملک صورت بشر با شگفت شنیدن از خوف
ابراهیم علیه السلام ترسید از باد جید بسیار گرم و خشم و بر مقدر بر خود بسیار تعجب نمیدید فبشرناها

پس بشارت دادیم ما او را بزنی ملایکه باسحاق او بوجود آورد نزد سحاق و از سحاق یعقوب را که اسحاق و یعقوب
جد انبیا بنی اسرائیل اند و یعقوب مخصوص بشارت آن بود که بعد از مرد و زنان بفرزند میشد و بدیگر انکه ابراهیم علیه السلام
از ایام پیری و از سارا عاقل تام و ساره را ربع فرزند شود یعنی چون مژده فرزند شود بسبب چون مژده فرزند شود قالت یا ویلتی
گفت ای
عجبا آیا بزایم من و آن عجوز و حالانکه من پیرزنم و در آن وقت نود و نه سال عمر وی کان قد بلغ
قوله ابی شیخا و اینم شوهرم پیر حالانکه پیرست صد و بیست سال یا صد و دوازده ان هذا لشیء عجیب
میگویند کشیء عجیب چون بعادت استعجاب از روی عادت بوده از روی قدرت قالوا گفتند
فرشتگان مر سارا اتعجبین آیا شگفت میدارید امر الله از کار خدا و صنع عجیب که از صنع آن فضلی علت
ایمان ما بر فرزند شود و آورد بر وی رحمت قدرت او که کمال بود از آن چنین از دو محال بود رحمة الله و بخشایش
خدا علیکم ایها علیکم یا اهل البیت بر شما اهل بیت مخصوصان برای اهل بیت
انه حمید آنچه میگویند بیشک او ستوده است باعطا انعام مجید بزرگوار است باظهار کرم فلما ذهب پس وقتی که
برفت عنه ابراهیم الروع از ابراهیم علیه السلام ترس و ترسی که داشت و جاءته البشری و آمد بوی بشارت اولاد
یجادلنا در استاد و مجادله کرد با ما بعضی فرشتگان فی قوم لوط در شان قوم لوط علیه السلام آنرا فرزند
که ملایکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل دیه را که در وی صد مومن باشد گفتند نه فرمود که اگر نود باشد نکنید هلاک
نمیکنید پنجاه بود ده که میگرد تا به ده رسید و پنج شد پس ملایکه گفتند که در این ده تا شما را هلاک
بدین فرمان است پس ابراهیم علیه السلام فرمود که آن قوم لوط نه که لوط در بنات دی در اینجا اند فرشتگان گفتند
ما لوط را بنات برابر بودن خواهیم او را در زمان میان شدن ان ابراهیم لحلیم بدرستی که ابراهیم مرد بردبار بود
و نه اغماض از بد کاران اواه آه زننده و خائف مرد زننده بر آدمیان منیب رجوع کننده بسوی حق
ذکر پیغمبران و لالت دیار و ترک کار ما بی مجادله با ابراهیم که ملایکه رفت قوم لوط و نیستم و امید داشته
که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که ملایکه گفت یا ابراهیم اعرض ای ابراهیم مرد بگذر از آن
عن هذا از تیر جدال آن قوم که آمد بدرستی که آمد امر ربک فرمان آمد کار تو بعذاب ایشان
و انهم آتیهم و بدرستی که آنها بدرستی که آمد بر ایشان عذاب غیر مردود عذابی بازگشت نبود و مجادله
ابراهیم علیه السلام و داع نموده روی بسوی ملایکه نهادند و آن چهار شهر مستاصل بود و در سه یکی صد هزار مرد

چون نزدیک لوط رسیدند که لوط علیه السلام در اینجا بسهو چون نگاه کردند دید وی را در زمین کاشت
چیزی می شنید و سلام کردند و اما جاءت رسلنا پس چون آمدند فرستگان لوطا که لوط علیه السلام
سیئ بهم اندوه گین شد بدیشان و ضاق بهم ذرعا و تنگ شد سینه او از آن چه بهمانا قدرت نداشت
ایشان را بدیدار و بر خوف صورتها بر لشکر از بیم و بیکی قوم اندیشید و قال و گفت هذا یوم عصیب
این روز سخت است و زمان آمده تا که حق تعالی بلا ملایکه کشته بود که لوط علیه السلام بهمانا بود
عذاب ایشان هلاک میکند و گفت قال دیدم و گفت بشمار رسیده خبر شهر را بدیدار کار ایشان
گفتند جاءک بدیدار ایشان لوط را شهر آمد گفت کو اهل شهر یستبشرون بر شهر آمد اهل شهر
فهرولوا بتک یک زن را پس لوط علیه السلام با ایشان روی در شهر نهاد جبرئیل بدروازه رسید و آن
تنگ در شهر بود و جهول شهر در آمد دیگر باره آماده شود چه بیخانه رسید دیگر باره او اگر در و نهان ابع و جهول
یعنی مرد خواهان لوط را علیه السلام دیدند و خبر بدیگر رسانیدند باذن لوط علیه السلام نهادند و جاءه قومه
آمدند بلوط قوم او یهرعون و بشتاب آورده شدند بسوی او و من قبل و پیش از این مرد بودند
کانوا یعملون السیئات بودند که بدیها میکردند قال لوط گفت لوط ای قوم
بر سر را بهمانا دختران من هؤلاء بدرستی که آمدند و لوط بهمانان کردند قال قوم گفت ای قوم
هن اطهر آنها پاکتر اند از آن بنات بهمانا هستند هن اطهر لکم ایشان پاکتر و زنده تر شما را تزویج بها بایشان
بشرط ایمان بود یا در شریعت وی تزویج مومنان با کافران خواهد شد و حضرت لوط از فرط خوف و حیرت
و حیرت از آنکه گمان کرد که مراد بنات مراد ایشان بوده چه هر نبی پدر امت است فاتقوا الله
و حیرت بعضی زنان شنیده اند که شما را حلال اند فاتقوا الله پس بترسید از خدا و بترسید از فضیحت
و مرا رسوا مکنید فی ضیفی در شان مهمانان من الیس منکم آیا نیست شما را رجل رشید مرد راه یاب
که شما را بهند و بدیدار بهمانان بدیدار دارد قالوا گفتند علمت گفت ای دیدم ما لنا ما نیست
لی بناتک مرا دختران تو من حق هیچ حاجتی و انک لتعلم و بدرستی که تو میدانی ما نریدن
ما میخواهیم از امتحان فاحشه فعل گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان لو ان لی بکم اگر کاشکی مرا بودی
بدفع شما قوة قوتی یا اگر قوتی باشد در نفس من بر آمدنه شما را دفع کنم او آوی الی رکن یا پناه گیرم و یار گردم
شدید بمکن سخت یعنی عشیره و قبیله که بعدد ایشان منع شما توانم کرد در اخبار صحیح آمده

که حضرت سبحان فرمود که حق تعالی با موسی و هارون گفت که بروید بسوی فرعون که او از حد بگذشته است
چه عجب در این کار که حق تعالی با آن جبار بی کاری کرد که با بشر نظم استاد کی قدر کار او بشر
انتم بعد و کون بدانست که اورند که لوط علیه السلام در خانه در بسته بود و از بیم مردم ایشان مجاهد و دیگر و ایشان
دیوار را شکافت و خود را بسته بود و لوط علیه السلام تنها مضطر شده مانده بود و از بیم ایشان مجاهد و دیگر و ایشان
قالوا یا لوط انا رسل ربک ما فرستادگان پروردگار تو هستیم و بعد از ایشان ناشناسه ام و اقرار دار
که ایشان لن یصلوا الیک هرگز نرسند بتو ضرر و آزار ایشان بتو نرسد و نوفه در زمان ایشان بر روی تو
و دار با ایشان که ایشان بسبب حرمت و شرف ایشان باز نرسند و بر خود دار و بر جماعت ایشان غالب گردند و از خانه لوط بیرون
بیرون رو و بر سبکت عذر زنید که همان بود که علیه السلام سالها نداشت چه جبرئیل علیه السلام فرمود فاسر باهلک پس بکس خود را
بقطع من اللیل پاره از شب بعد از آنکه نیمه شب غارت و لا یلتفت و باید که التفات نکند و دایم نگرد
منکم احد از شما کسی هم با شما بود الا امرأتک مگر زن خود را که او کافر است انه مصیبها بدرستی که او رسنده است
ما اصابهم آنچه رسد بر ایشان یعنی وی نیز چون ایشان کافر باشد و خواهد شد و لوط علیه السلام از ما نگفته او فرمود که خواهد
بود هلاک شدن ایشان و جبرئیل علیه السلام گفت ان موعدهم الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است
لوط علیه السلام فرمود که خود را صبح بسیار دور است جبرئیل گفت الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک است
فلما جاء امرنا پس آنوقت که آمد فرمان عذاب ایشان جبرئیل را فرمود هم بار خود از بر شهر ایشان در آرد و بر ساخت
که همانجا که ایشان آن جا بودند و آواز بر آن شهر شنوند پس حکم کرد جبرئیل و ما بفرست کردیم جعلنا
گردانیدیم عالیها سافلها زیر آن شهر را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم و امطرنا علیها و باریدیم بر آن شهر
بعد از سرنگون شدن آن حجارة من سجیل سنگهای از گل پخته و بجمله سنگ آن گل پاره آتش
پخته شده چنانچه بعد از آن بیان خواهد شد و از آسمان یا از آسمان و ثبات یا بجهان است یعنی آن سنگها که
بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود منضود هر سنگ نهاده با هم و پیوسته منسومة نشان کرده شده
مخطوط سیاه و سرخ چون مرغ یا بیاض و حمرة و در زاد المسیر آورده هر کرده شده یعنی از آنها سیاه بر و بر نقطها
سیاه و برخی سرخ عند ربک پروردگار تو بار عذاب ایشان در تفسیر آورده که سنگ که سنگ آن جبرئیل بود
و خورد و اوساخ بسوی قوم آن که سنگ بر سر جبرئیل بود آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر کسی که

سنگ

سنگ بر نام و نشان وی بر سر آن آمد و هلاک کرد و نه که کسی از ایشان بحرم که در آمده بود و شما هم در آن مسجد که نام
او را بود و در وی معلق ایستاده بودند که از حرم بیرون نرفت بر سر مرغی آمد و سنگ شد و ما هی بود سنگ
عذاب من الظالمین ببعید از ظالمان نیست و چه ایشان را ستحق آن است که کردار ایشان سنگ باشد نظم
همه سنگ سنگ زمانه بجوش چه بر سر سنگ بد بد سنگ بد که خواب سیاه چه جلا را بجوش سنگ ارسال و فرقه
شریف نیست مثل شریف که بر شریف نگذرد نیست زمانه قوم که سنگباران کرد شریف صاحب اشعار سیار بر طریق
میکند پس ابو الحکم بر اعتبار ایشان نکرد از حضرت و عذاب ایشان شد حال خود را با ایمان ایشان صالح علیه
و الی مدین و فرستادیم بمدین یعنی باشکان بلاد مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب علیه السلام قال
یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم پرستید خدای را تعالی ما لکم من اله غیره شما را نیست خدای جز او
ولا تنقصوا المکیال و کم کنید در پیمانه و ترازو در موزون بیکدیگر و زیاده و نخرید و نفروشید
انی اراکم بخیر بدرستی که من می بینم شما را توانگر و نیک حال و بعضی گفته اند که در خیرات بیشتر بسلامت
منعم و تو نگر بودید و سبب حق تعالی آنکه کم در مال از حق خود بر مردم میگرفتید و حقوق ایشان باز نمیدادید
و بدرستی من اخاف علیکم عذاب یوم محیط بر شما میترسم از عذاب روز فراگیرنده و احاطه کننده
قوم و بعضی گفته اند که صفت عذاب است بجهت آنکه در وقت بعضی در آن روز عذاب کرد و شما و دیگر کردار شما محیط بود
شما بود و عذاب قریب است یا عذاب ایشان از جهت آنکه در نقص پیمان و زیاده میکنند یا عذاب قال ابن عباس گفت
و یا قوم و ای قوم اوفوا المکیال بتمام پیمانه میکنید بتمامی پیمانه و الوزن و تمام سنجید موزون را بترازو
بالقسط بعدل راستی و آن قوم با جور و ظلم کمی کردند بر جور و جور بعدل و انصاف و اجر بیاید میکرد
و اطراف رم و دو بار از تر مر بیرون در آن باب گوید و لا تبخسوا الناس و کم کنید مردمان را اشیاءهم
چیزهای ایشان یعنی بهای هر چیز بیارا قیمت که از دنیا و درم می برید و لا تعثوا و فساد مکنید
فی الارض در زمین بد چون دزدی و محمد بن اسحاق بقیة الله خیر لکم آنچه باقی گذارد خدای
خیر است شما را از حرام بقیة الله خیر لکم بحضرت شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما
باور دارندگان بر اقوال و افعال و انا علیکم و من نیستم بر شما بحفیظ نگاهبان شما را از فرایض و احکام
بالاتر و بالحفاظ کنم بلکه من رسولم و مبلغم و رسانندهم و نصیحت کننده و من نیستم بر شما نیست بر من
شرط بلاغ است با قوم میگویم ما توخواه بخشم بعذاب کنم و خواه ملال آورده اند که انبیا علیهم السلام مردم را بنصیحت

بعضی آنکه ایشان را فرمای بر بعضی می چون موسی داود و سلیمان علیهم السلام بدیگر انبیا فرمان بحر تقدیم
و شعیب علیه السلام از آن جهت که در ضعف و عرف ثابت قوم را هر روز موعظه میکند خود بر شرف نماز میکند از
فَاذَا انْتَهَى كفت چون او کذاشتی شعیب علیه السلام أَصَلَوٰتُكَ نماز آیا نماز تو تَأْمُرُكَ
بحکم کند ترا که نَّتْرُكَ کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستیدن بدران ما از بتان أَوْ أَن نَّفْعَلَ یا بدست بدارم
از آنچه میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالها خود مَا نَشَاءُ آنچه بخواهد از نقصان کیل و وزن یا بکار فتن بی قابل اسراف
در اموال و آنا نیز آنک أَنَّكَ لَأَنتَ الْحَلِيمُ بدرستیکه بدرستیکه تو الرَّشِيدُ در راه با فایده بر خود یا بر سخن اندر
تهدید میکند و مراد از آن این اضداد انبیا صفتها بود یا بطریق استهزا میکفتند که تا تو بحلم در شده موصوف معروف
چرا بر سخن میکوئی قَالَ يَا قَوْمِ کفت شعیب علیه السلام ای قوم من أَرَأَيْتُمْ چه می بینید چه میکوئید إِن كُنتُ
اکر باشم عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر بصیرت و حجتی مِّن رَّبِّي از پروردکار خود وَرَزَقَنِي مِنْهُ و روزی داده باشد مرا
از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت و اطلاع بر خیانت و بخشی و تطفیف با مردم و دل کسان
و تکمیل ایشان را و استوار باشد و سعادت آن دعا و خواسته خطا نموده رد با تا کمر من مردی از خیانت کنم وَمَا أُرِيدُ
أَنْ أُخَالِفَكُمْ و نخواهم که من مخالفت کنم شما را و بیا مرا إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوی آنچه منع میکنم شما را از آن یعنی بسوی چیزی
از چیزها منع میکنم شما را خود مرتکب آن نشوم بلکه از سر چه باز میدارم شما را خود نیز باز ایستم إِنْ أُرِيدُ نخواهم إِلَّا الْإِصْلَاحَ
مکر اصلاح آوردن کار را تا آنچه مَا اسْتَطَعْتُ ما دامی که توانم و طاقت دارم وَمَا تَوْفِيقِي و نیست توفیق من
در اصلاح امور بار سیدن بهر مراد مگر بتوفیق الله عَلَيْهِ مکر بتوفیق و معونت خدا تَوَكَّلْتُ بر وی توکل
میکنم کنایه از بر چیزی فرو ماندن وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز میکردم در هر چیز که میکنم وَيَا قَوْمِ
و ای کروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شما را بر نیارد شِقَاقِي دشمنی من و ستیزه کاری با من أَن يُصِيبَكُمْ آنکه برسد
شما را مَّا أَصَابَ مانند آنکه برسید قَوْمَ نُوحٍ کروه نوح علیه السلام أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود یا قوم
صالح علیه السلام از قوم هود أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا کروه صالح علیه السلام از جفت وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیست کروه لوط علیه السلام
مِّنكُم بَعِيدٍ از شما دور در کار و زمان شما تا ترک شما اگر از شما کم نیست تکبر بعد وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ
و طلب مغفرت کنید از پروردکار خود با ایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت و از پرستش غیر او
إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردکار من رَحِيمٌ بخشنده بر مستغفران وَدُودٌ دوست دارنده با مهربان
و دود بمعنی فاعل یعنی بندکان را دوست دارد و بمعنی مفعول هم بود یعنی بندکان او را دوست دارند قَالُوا

قَالُوا يَا شُعَيْبُ کفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ نمی فهمیم کَثِيرًا بسیار مِّمَّا تَقُولُ از آنچه میکوئی از وعظ و نصیحت وَإِنَّا لَنَرَاكَ و بدرستیکه ما ترا فِينَا ضَعِيفًا در میان ما بی قوت و ذلیل وَلَوْلَا رَهْطُكَ و اکر نه قوم خویشان تو بودندی وَلَوْلَا رَهْطُكَ و اکر نه قوم تو بودندی لَرَجَمْنَاكَ هر آینه ترا
سنکسار میکردیم وَمَا أَنتَ و نیستی تو عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ بر ما عزیز و مکرم بر تو که عزت تو مانع رجم تو شود
رجم بسنکسار کردن قَالَ يَا قَوْمِ کفت شعیب ای قوم من أَرَهْطِي آیا قوم من أَعَزُّ عَلَيْكُم عزیزتر اند بر شما
و دورتر در مرتبه شما مِّنَ اللَّهِ از خدا وَاتَّخَذْتُمُوهُ و فرا کرفته اید شما مرا در ایذا و آزار شما وَرَاءَكُمْ
ظِهْرِيًّا همچو متروک و فراموش شده یعنی خوار شمارید و حکم او را در کار من نشنوید و نکنید
إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردکار من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید مُحِيطٌ آکاه است و بر همه چیز بر دیده شده
نیست و پنهان شما از حال شما خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا و ای کروه من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر جایکاه خود کردار
از سر کرفتن نجس إِنِّي عَامِلٌ بدرستیکه من عمل کننده ام سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید
مَن يَأْتِيهِ آن کس که بیاید بر وی عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که رسوا کند او را وَمَنْ هُوَ کَاذِبٌ و آن کس که دروغ کوید بر من
وَارْتَقِبُوا و انتظار برید آنرا که من میکویم إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ بدرستیکه با شما از منتظرانم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا
و آنکاه که آمد عذاب نَجَّيْنَا شُعَيْبًا بنجات دادیم شعیب را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که ایمان آوردند
با او بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بنجشی از نعمتها وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا و بکرفتند آنانرا که کار بد کردند الصَّيْحَةُ
آواز جبرئیل علیه السلام که از نار آلاف موتوا جمعا فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ پس کشتند در سرایهای خود

خالدین در آن مردمان اند و زمین اند کان کانوا یعنی کانوا فیها گویا که هرگز اقامت نموده نه اند یا کانوا الا بعدا
لعاد یی بر نیک هلاک قوم عاد را دور از رحمت حق لا بعدت ثمود همچنانکه ثمود را گشتند و ملعون شدند
شود قید کرده بدین را شود بجهة آنکه عذاب کرده قوم صیحه بود و صیحه آورده که اینجا مراد از صیحه دو
دو امت بیک طایفه گشتند الا قوم شعیب بصالح الا ما قوم ثمود و اصحاب الرس و اصحاب الرس بود و اصحاب الرس
و لقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم موسی را بآیاتنا موسی را معجزات گوناگون بسوی فرعون و
و سلطان مبین و حجتی آشکارا فتبعوا آن کسان عصا بود آنرا و عصا بنده که هست و مدح آن الی فرعون بسوی
فرعون و ملائه و بر کرده اشراف از قوم او فاتبعوا امر فرعون فرمان فرعون را در
کار شدن بسوی عیسی علیه السلام و ما امر فرعون و نبود کار فرعون برشید بر نیج رشد و صواب و بر راه درست
اگر در شدن او بسوی عیسی علیه السلام بود یقدم قومه پیش در رفتن قوم خود را یوم القیامة روز رستخیز فاوردهم
النار پس در آورد ایشان را در آتش دوزخ و بئس الورد الورود بد جایگاه که در آمده شده و بد جایگاه آتش و ورود
چون وارد کسی را بر آبشخور برای سیراب کردن و آتش مورد است ضد آن و اتبعوا و اتباع کرده شده امر
فرعون فی هذه الدنیا لعنة و در این دنیا لعنت و یوم القیامة و روز قیامت نیز در پی آن لعنت بئس الرفد
المرفود بد عطا داده شده به ایشان یعنی لعنت هر دو جهان ذلک این خبر از اخبار
دو جهان هلاک شده القری نقصه علیک قصه آنرا بر تو میخوانیم منها یعنی از آنها قائم باقیست یا آبادانی
و حصید و درو شده آن مقطوع باشد از بیخ کشت درو و گفته اند آن آیه آنست که از آن بنده بنفوذ چون
دیار عاد و ثمود و حصید آنکه از آن بلاد نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام و ما ظلمناهم و ما ستم نکردیم ایشان را
انبیا بر ایشان بلکه ایشان نکردند ولکن ظلموا و لیکن ایشان ستم کردند انفسهم بر نفسهای خود بار کار بکفر
و معاصی فما اغنت پس هیچ سود نکردند باقدر تی دفع نداشت عنهم از ایشان آلهتهم التی
آن خدایان که از دون جل یدعون بودند که میخواندند و میپرستیدند من شیء من عذاب الله بچیزی از عذاب الله
ایشان باز نداشتند از ایشان من شیء هیچ چیزی لما جاء امر ربک چون آمد امر پروردگار تو بعذاب
ایشان و ما زادوهم و نفزودند ایشان را جز تباهی ایشان غیر تتبیب جز زیان کاری و هلاکت و کذلک
و همچنین است اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد ایشان را بهلاکی و هی ظالمة
و حالانکه ایشان ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن او اخذ الیم شدید پروردگار تو سخت است و الیم

کرفتن کسی خلاص و رهائی نیست ربک که پروردگار تو ظالمین را مراد جمیع خلق ظلم و ستم است
گاه بر دو معنا اند کرچه دیگر بود سخت بر الیم و ذلک بدرستی که آنچه مذکور شد در این قصص لآیة عبرت
مر کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آخرت ذلک روز قیامت یوم مجموع که جمع کرده
اند در آن مردمان یعنی همه خلق را در آن روز مشهود گشته و ذلک و آن روز یوم مشهود روز شهود و حاضر شدن
همه خلق در آن روز و ما نؤخره و باز پس نمیداریم آنرا الا لاجل معدود مگر بوقت معین شمرده شده یعنی
تا شمرده رسد و قیامت نگردد یوم یأت روزی که بیاید آن روز لا تکلم نفس سخن نگوید هیچ کس و نه نفع رساند
الا باذنه مگر بفرمان او فمنهم شقی پس از ایشان بدبخت است که در واجبات سخن حق نمیزند و نشنود
الا ما شاء ربک مگر آنچه خواسته باشد پروردگار تو ان ربک بدرستی که پروردگار تو فعال لما یرید
بر آنچه خواهد و بر آنچه خواهد فاما الذین شقوا پس آنکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش
دوزخند لهم فیها مر ایشانراست در آتش زفیر فریاد سخت و شهیق و نالهٔ زار و صوت شدید در آن گویند
اند در سبد اصوات حمار و شهیق صوت ضعیف و در آخر صوت مستعمل است در حمیر یکی فریاد ایشان را بانگ صوت
اینرا بیرون آن اینرا بانگ و فغان خالدین فیها جاویدان باشند در آتش ما دامت السموات و الارض
بعدد آنکه آسمانها و زمینها باقی باشند مگر آنچه خواسته باشد پروردگار تو و مخلدند در آن دوام و در زمان بود آسمان
و زمین باز بسته باشد و به خصوص و الله بر آنچه میخواهد دوام ایشان انقطاع دوام ارض و سما و آنرا اصل اعتقاد
کرد که اگر اعتقاد باشد ایشان جاوید در دوزخ خواهند بود الا ما شاء ربک مگر آنچه خواسته
پروردگار تو که اخراج از عذاب الله بشفاعت پیغمبر صلعم یا بغیر شفاعت که عفو از گناه بی عذاب است و بی رد دوزخ
انواع عذاب و عقوبت است و بیکی از آنها آنست که آتش عذاب کشند پس مستثنا از خلود یا مستثنا از عذاب نیز از خلود

در دوزخ فی نیک بدرستی که آنچه بجا آرند فقاری بر یه که هر چه خواهد از انواع تعذیب
وانکلهم یعبدوا ولما انا تنک تحت شدند فی لظه آن ایشان بر پشت شدند فاذین ما جاء بود
در آن ما دامت السموات والارض مادامیکه باشد آسمان آخرت و زمین آن بحکم بود تبدل الارض غیر الارض
والسموات آسمان و زمین آسمان بدل الغیر زمین آسمان جواب بدیه حضرت شیخ در فتوحات آورده که دوام
آسمان و زمین از
جمله ایشان بر دوام نداشت
صورت دلکشه اند مراد فوق و تحت هر چه
هر بالا آخرت آنرا از آسمان گویند و آنچه زیر قدم ارض خوانند پس مراد آنکه تحت فوق باشد بعد از خرابی
باشند وان ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان از نعیم جنان هر مولی رساند و بابرت از آنکه رتبه
رویت رضوان باشد نه گذشته از نداند که روی که عالم است بجمیع صفات و نکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم قرة
اعین موید این قول است و حضرت ابن عباس سوره توبه در تفسیر آیه و رضوان من الله اکبر هست ذکر آیه و بالجنت
که مادام تبدیل استثنی تحقیق کیفیت اند بدیه زاد الا آنچه از زیادت استثنا بعضی اند بدیه رسانند الا آنچه از
بدیه استثنا تا آخر و اگر اقبال آورده شود بر طلب بجا آنکه در اول حضرت باشد نمیماند الا الذین
آمنوا و عملوا الصالحات عطا دایم ایشان را عطاء اوا غیر مجذوذ بی انقطاع یعنی غیر منقطع غیر
الجنة فلا تک پس مباش فی مریة در گمان مخاطب حضرت رسالت و حقوق خطاب امت
مراد بود که تنک مباشید مما یعبد هؤلاء از آنچه می پرستند اینکه کرده مشرکان در آنکه ضلالت موجب هلاک
ایشان یعنی شک نکنید از آنکه آن عبادت که بادت که بادت آن هلاک ایشان گشت چنانچه اقوام ماضیه بعذاب ایشان
الا کما یعبد ودی نمی پرستند باشک بتان را الا کما یعبد آنچه پرستیدند آباء هم من قبل
پدران ایشان پیش از زمان بت پرستی باطل آنکه لموفوهم و بدرستیکه باتمام رسانیده بدهند ایشان
بهره ایشان را از عذاب غیر منقوص در حالتیکه آن نقص نباشد و لقد آتینا موسی الکتاب و هر آینه
ما دادیم موسی را کتاب یعنی تورات فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن اختلاف
کردند بعضی بر آن کرده بعضی بعضی کافر شدند بجهت اختلاف تورات و اگر آن کلمة سبقت از کلمه سبقت
بتقدیم کرفته من ربک از خدا فرمود که اگر قوم اختلاف بر ایشان لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان قوم
موسی علیه السلام تا مستحق عذاب استعجال عذاب است و حق از ایشان نجات یافتی و هم بدرستی که اگر قوم
لفی شک هر آینه در شک شدند منه مریب از آن کتاب در ریبت افکند یعنی قصد را مضطرب و مختل انبوه

کتر و اگر و هر بدرستی که هر یکی از مختلفان لما یوفینهم البته بدرستیکه هر آینه تمام خواهیم داد
پروردگار تو اعمالهم اعمال ایشان یعنی آن اعمال صادر شده لما یعملون البته بدرستیکه خبیر هست مر بدانچه
مراد اعمال و بر وجهی که باید دارد بود رسانند تا بجای ایشان فی مودة که جهت رد اعمال ایشان طریقت انجا تقدیر محذوف
باید کرد و در هر وجه وان کلا لما لیوفینهم هر آینه ایشان کلام خدا را مشکل است اجتهاد ایشان است نمود
فاستقم پس ثابت باش کما امرت چنانکه امر کرده شدی ومن تاب معک و هر که توبه کرده
و با تو ایمان آورده و لا تطغوا و نگذرید از حد فرمان ولا تطغوا پس مباشید بدرستیکه خدا بدانچه شما میکنید بصیر
بینا ولا ترکنوا و میل مکنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه نمایند با ایشان
یا قول ایشان بر پیروی ما موافقت مکنید البته از مید ایشان فتمسکم النار که آتش فرمود که قبل از آنکه بر شما
یا بسبب در دوزخ ایشان بر زند یا آنکه قدری بدرست ایشان را بر نشانند و بر دلهای ایشان خبر کردن
و هم از ایشان بر سید بدرستیکه اگر ظالمی را بر تو نشسته باشد و بر بالای مشرف باشد آورا آنچه قبل از امر کرده کی نفسه

اگر آتش عذاب بمیرد فرمود که دعوی بموت بیت نور ایمان تابد بر آن تا بدید آن ظلمت ها بجهان بدرند کاب
هر بیت بیجا از ظلمت فرمود که دیدن ظلمت کنید فتشابه الظلمات مرسی شما را بسا اینجا شما را سید
آتش دوزخ بما ایها المجرمون ای گنهکاران اجرمتم شما را جرم کردید فی الدنیا که اندر جهان شما را بازار
تحولون بسر بسر واده شوید واذا قیل و چون گفته شود لهم الصلوة بهایا نماز را لا یرکعون رو بر طرف روز
وزلفا من اللیل و در ساعتهای شب نماز طرف اعلی روز نماز بامداد و نماز طرف اسفل ظهر و عصر
و زلفا من اللیل مغرب و عشا باشد آورده که عمر بن خطاب رضی الله عنه خواجه قیس را بحضرت رسول صلعم جمال کرد که خواجه
آمد گفت مرا خوبتر رضا نیست جز زن بنماز اندر زلفا قبیل نمود حق تعالی اسمش در مصحف حضرت
رسالت پناه آمد که بر یمان اگر نه شفیعه بعرض رسانید آیت مکرر الی الله ارجعوا بسوی الله یعنی
بنماز بخدا ارجعوا الیه بسوی او حرکت بدید بالا گریکا بر نه شفیعه حضرت رسالت صلعم اگر سید
که نماز دیگر بما الگاز گفت آدمی فرمود که بی کفارة آن نماز کفارة اگر نیست گفت یا رسول الله چنان
مرا آن نماز کفارت گفت نماز آن عورت و سوء یا زن فرمود که آن نماز جهان بر کفارة کن باشد که بر آن
این لطایف شده باشد چون آن کار بر اینجا بخلی بنده واسطه قدس سره فرموده که انوار طاعات بسیار
خوب باز نمده در حکم تطابق بسیار آورده که انوار ذکر در اقبه در طرف آسمان روز زلف الیل ظلمات و فعلها
که صحایح القلب معرفت شده و فع بکند و بیشی برانند که گفته کلما ربوت یعنی بحال الله والله والله والله
الا الله والله الله اکبر الله اکبر انیز در زمان صدره فکر نمی الله الا بهدایت مرا بکار الله الا بهدایت و حسن
بر اشغال و امر و اجتناب از نواهی فاتی الصلوة پس بسبب که حدیث الصلوة معراج کردن تا بحر الجنة بهشت
مرغ بکار کاز عمر و از مقر آشارت آنست که مشکب لحج از حسنات یذهبن السیئات و چون بعد الغروب بعد
قبل از نماز مغرب و عشا که بیشتر نماز شبانه روز ایذا الیه مذاوند الا عمل را کار و عمر و هو یوم را با و فقد
مغفر از نماز و لقد اوتیت الاخر از تمام کار در زمان نماز غذا رفتن نماز الا قلیلا مگر اندک کوچ بند
حتی یکون منهم از آنها که بخات دادیم الشرار از عقوبات از کفر مشکلان که از آن نماز نمی مگر بند
الذین ظلموا و بدی کردند تا تکلما فرو بند و اترفوا فیه آنچه برایشان منعم شده بود در آن یعنی مست آرزوی
نفس و هوام اهم تحصیل آن اسم و مجرمین آنها که اجرام آن اعمال نمودند و کانوا مجرمین و بودند کافران
مجرمان و قالوا کی گفتند مخالفات بسر و رکار تا قدیم ایمان الکفر که کیا کیا ایمان ما را بعلم شرک ما ایها المصدقین مرحالا
ایمان

ایمان صحیح صالح رانده کاران باشند در زبان کبود بگیرند بجز برنگ ملاک نکنند تا فاضل ظلمان نظر کرده از بنجا
گفته اند الملک مع الصلح و الملک مع الظلم و کفر الله تبارک و اگر خواهی پروردگار فلیؤمن الذی من
کرا الذی مر بدانو سفینة یک کشتی بیضه یک دین یا ذات بن الذی و دست باشد مخلصین
اختلاف کردگان بر حق یا باطل حق و دو نصاب و حکم الله یحکم بینهم ربک مگر آنرا که حرکت بر روز
تو بود و اراده نماید جز این اهل سنت حضرت که ساتها مخالف در روز کی تو نکرد بسوی دین و بیش از آنکه
و بر اقامت بود و ذلک و آنرا که آن اختلاف خلقهم آفریدند آنرا بعدت آنرا مردمانرا بعضی بر صفت آفریده
زیادتها کافر و آنرا که آفریده کرا آنرا بر آن صفت و تمت کلمة ربک و تمام شد سخن پروردگار تو بسخن
سخن تمام کی شبیه اند ظلمای بعضی ربک مشتری ما و تمت و تمام کلمة ربک سخن پروردگار تو بسخن
کلمه که ملایکه گفته و آن انت الناس همه را بیافریده جهنم دوزخ را من الجنة و الناس از همه جهان و جنیان
آدمیان و جنیان بعضی بر ایشان کلهم اجمعین همه چیزی که نمی خواهم تا ملئن جهنم بدوزخ من الجن
و آن جنیان جمعین و آنچه ثابت میکردانیم در جهان بدان فواد کل و هر چیز اخبار پیغمبران
فایده رسل است که احوال بلاد نعمت بیفزاید و بر اندازد رسالت ثبات نمای و بر اندازد کفار بشکل باشد
و کل آیة و هر آیت من نبأ الرسل از خبر رسول و رسالت و رسالت و رسالت و رسالت و رسالت و رسالت
خود بمعرفه و کذلک انه الحق بدین سوره و آنچه در رسالت و رسالت و رسالت و رسالت و رسالت و رسالت
مگر در دیدار کافران و موعظة و پند و ذکری و یاد کردن مر آنرا که ایمان نمی آرند للمؤمنین مر آنرا که ایمان آرند
بر حالیکه در آن تمکن اعملوا بر هر کسی باشد حرکت کنید بر حال ایشان انا عاملون ما کنیم و انتظروا و چشم دارید بما
انتظار ما را انا منتظرون بر هر کسی را سر منتظر انتظار ما را و لله غیب السموات و خدا را است غیب آسمانها
و الارض و زمین علم آنچه غایب است تا آسمانها زمینها الیه و بسوی او یرجع الامر کل کار باز گردد و حقیقت محمول خواند
یعنی باز گردانیده شود مر کار را فاعبده پس پرستش کن او را و توکل علیه و توکل کن بر وی تا بر تو
عبادت خلاف نکند بانکه نفع کند بدان سوره تا بکار دفع اضرار و ما ربک و نیست پروردگار تو
بغافل عما تعملون بخبر از آنچه میکنید بر آن یکی و حقیقت خطا بکند آنرا و بخدا اعلم و خدا داند و بر تو اخبار کرده
نقل کنند که فاتحه قدرت آنست اول سوره انعام و خاتمه آنرا آخر سوره هود لهذا و لا انا سوره یوسف
علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم آورد کشف الاسرار آورده که اخبرنا ابو نصر

لا يعلم تاويله الا الله كفته مراد از ترك حسب است اگر كسى اينجا بخواند الا و حروف الرحمن حمل شود و معنى
اشاره اين جا بجمله القرآن الله و لام و الطيف و الا از روى ما الاوصاف اينجا بخواند الفاظ الفواتح
قرآن ملقب و ابرحت كو بيا قصه ياد ميكند زيرا جبر با نفاذ من بيوت من بطلقس من بعد فرمان الله
احديث زيرا من بيگانه بدرست جواب قسم جليت تلك اين آيات الكتاب المبين اينها
كتاب مبين است يعنى سوره كفايت اخبار آن يا يوسف معاملان بر حال يوسف كه است قصه را كه تو
سوال مكرده بودند چه در روايت آمده است كه علماء يهود بعضى اشراف عرب را گفتند كه از محمد صلعم سوال كنيد كه سبب
انتقال آل يعقوب عليه السلام از شام بمصر چه بود و اين سوره نازلست يا انزلناه بدرستى كه ما فرستاديم
كتاب را قرآن را بسوره عربى قرآنا عربيا قرآن تازى بعضى از آن را قرآن گفته بعضى ما نيز سوره را بلغت عرب رسانيم
لعلكم تعقلون تا باشد كه شما ايم كنيد و بعضى آن بر سبيل حجت بر شما لازم شود چه اگر نيفت و كه تو بر آيم
شما در قرآن عذر آرند يحن نقص عليك ما بخوانيم بر تو احسن القصص بهترين قصه كه خواهد شنيد
در معالم كه بدرست بهمه اشتمال دارد بر عجايب و غريب و عبرتها در بيان الصفات آورده كه اين قصه از
قصه‌هاى آن است كه بسبب آنكه مشابهت تمام دارد با حال انسان اگر تاويل كند يوسف را بعقل و يعقوب را بروح و زليخا را
بنفس و قوى و حواس را به برادران يوسف حضرت شيخ بزرگ بر سر سؤال اسماء قصه را با حال انسان تطبيق داده
چون در بين بر طريق اختصار و رعايت حال خاطر و ديار ساعى قصه و ناوبات آن بكتاب خاتون كه
در هزارة آنكه مانند جواهر التفسير مزيد و ابخاجر ابراد و قصه و ترجمه الفاظ آنكه بنهاده آورده و نيز بعضى
از اصحاب رسول الله عليهم كفته يا رسول الله لو قصصت علينا اى ايزد آيه نازلست كه با تو خواهيم بهترين كلام كه بعضى
از آن بر ما بعضى باشد با خبر باشيم و بعضى تا ما بهترين خبرى بر ما اوحينا بوحى كردن اليك بسوى تو
هذا القرآن اين سوره مقرر را و ان كنت و بدرستى كه بودى تو من قبله پيش از نزول اين سوره لمن
الغافلين از ناكاهان بعضى از دانش اين قصه غافل بودى و از بعضى خبر نيز بودى اذ قال يوسف
يا پدر من اى محمد صلعم كفت يوسف عليه السلام لابيه مر پدر خود يعقوب را عليه السلام كه بن يوسف عليه السلام
در سن دوازده سالكى خواب آينه در كنار پدر بخواب ديد ناكاه سه ستاره از خواب كه يعقوب عليه السلام
اى پدر زاده ريكت يا ابت اى پدر خود ديدم انى رايت بدرستى كه ديدم در خواب احد عشر كوكبا
يازده ستاره و الشمس و القمر و آفتاب و ماه را و من بر سر كوه بلند بوده كه در حوالى آن آنها جاى و آنجا
بود كه اسماء اين ستاره كان اى ستاره كان يا قاب يا مناقب بر زمين فرود آمدند و من از ايشان بيگانه بودم
و بدر ايشان خيال ساجدين بجده كنندكان يعقوب عليه السلام دانست كه مرتبت رفيع با پدر و برادران
يازده كانه كه ستاره كان اشاره بر ايشان است و با يعقوب عليه السلام از درجه اوغاله بوسه شمس قمر
عبارت از ايشان است تعظيم و تكريم كه ايجاب آيتم و تكرار فرمود كه مراد از آن يوسف و اقعه شنود ايشان در
وقوف رسيد بر آنچه قصه دى كه قال يا بنى كفت اى پسر من تصغير پسر شفقت و رحمت است
لا تقصص مخواه پدر لكن رؤياك خواب خود را على اخوتك بر برادران خود فيكيدوا لك كيدا
كه حيله كنند براى تو حيله كردنى و مذهب سوء بيشان ان الشيطان للانسان يضل بدرستى كه ديو مر كشتن را كيد
عدو مبين دشمن آشكارا و ظاهر و ايشان دشمن آشكارا كه برادر مكر كنند و بدى دارند و كذلك و همچنانكه ترا بر كزيده
يا اينچنين خوابها كه ديدى از روى فطانت و تفوق ترا خواند يجتبيك ربك پروردگار تو بر خواهد كزيد ترا بر دنيا
خود و بفرمان فرماى و جهاد شاهى و يعلمك و خواهد آموخت ترا من تاويل الاحاديث از تعبير خوابها
يا تاويل اخبار امتى كه تو و يتم نعمته و تمام خواهد كرد نعمت خود كه نبوت است عليك بر تو و على
يعقوب و بر فرزندان يعقوب كه برادران تو اند كما اتمها همچنانكه تمام كرد نعمت خود على ابويك بر دو پدر تو من قبل
پيش از تو ابراهيم و اسحاق عليهما السلام باخراج يعقوب اسباط از صلب ايشان ان ربك بدرستى كه پروردگار تو
عليم دانا است بآنكه استحقاق اجتبا دارد حكيم استوار كار است در تدبير كردن كار كه كنند آنچه خواهد
لقد كان بدرستى كه بود در قصه يوسف عليه السلام و اخوته و برادران او آيات عبرتها و نشانها
للسائلين مر سؤال كنندكان را كه بر سر سؤال اند و بعضى از آن برادران يوسف كه بر سر سؤال اند
اذ قالوا هنگامى كه كفتند برادران يوسف ليوسف و يعقوب عليه السلام ليوسف و يعقوب
يا پدر ما دوازده برادر بوده كه يكى از آن برادر را عايد بوده و شش ديگر كه بر ايشان خاص بوده
يعنى دو برادر بوده بيك و شش مولود از دو مادر كان و شمعون و جهار ديگر علاوه كه از دو سر بوده بودند و آن شش
و جهار و اختر آورده اند كه چون يوسف عليه السلام خواب كه بر پدر تقرير كرد و پدر تقرير كرد يعقوب عليه السلام بكمال آن حرمت
فرمود تا ستاره را تمام نمى آمده و بعضى از آن برادران او شنيدند و نمى شناختند كه اين ستاره چه باشد
صورت حال باز نمودند التماس نمودند كه بر حركت آمد و بر حركت آمد و بر حركت مشغول شدند و قالوا و باكدكر آن كه

گفتند روز دیگر یوسف بگذر بگریوف وَاَخُوهُ برادر او یوسف و برادر او بنیامین اَحَبُّ اِلَی اَبِینَا دوستر
پدر ما را مِنَّا از ما نَحْنُ عُصْبَةٌ جماعتی که جماعت توانا و کارگذار هر دو الف اصل خود بیفکنند اِنَّ اَبَانَا بدرستی که پدر ما لَفِی
ضَلٰلٍ در گمراهی و دانستن و حمزه و عاصم بضم بهمزه مروی اخبار کرده اِذْ اَبَانَا چون که پدر ما لَفِی ضَلٰلٍ
مُّبِینٍ در گمراهی در دور افتاده نیست اسکارا از راه صواب بیفتاده زاری او در بن کار خطا واقع شده و کسی
آورده که چون شیطان از مکالمات از ایشان استماع نمود بصورت پیر بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف
میخواهد که شما را به بندگی گیرد و لغتها سی هبرته بر هیبت گفت اُقْتُلُوا یُوسُفَ بکشید یوسف را و کوینده اخبر خبر
بود گفت بکشید او را اَوِ اطْرَحُوهُ اَرْضًا یا بیفکنید بر زمین دور از عمارات یا موضعی که در وسیل عابر
بیفتد او را غایب یَخْلُ لَکُمْ تا خالی ماند برای شما وَجْهُ اَبِیکُمْ روی پدر شما یعنی چون شما بیفکنید او را
بخانه آید و بمقابل شما اقبال نماید وَتَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ و باشید از پس یوسف یعنی بعد از سانحه کار او
قَوْمًا صٰلِحِینَ گروه شایستگان یعنی توبه کنندگان و نیز از کار ابلیست که در اشتیاق بالا
آرزو را از روی حقیقت تسویف میگوید مصرع آمروز که کفید و فردا توبه آخر تا تا نخانند که کفند فردا
عمر فردا چاید بر عمر اعتماد نیست بیت کار امروز بفردا مکذار ور نهار که فردا برسد نوبت کار دگرست
قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لَا تَقْتُلُوا یُوسُفَ مکشید یوسف را که شیطان
شما را ظلم کند وَاَلْقُوهُ و بیفکنید او را فِی غَیٰبَتِ الْجُبِّ در قعر چاه تا مقاذ کیرند او را بَعْضُ
السَّیَّارَةِ بعضی از راه کیرندگان بدل سیارة سیارة در بندش نباشد بگرد و شاید و سیارة بیند بعضی
جمع عرض شاید بودن است سر بر سر جه باد کرد از لَتُمْ تَفْعَلِینَ اگر هستید کارکنان کان مشورت کن
بسر بر زمین متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزه بالا از زمین میدمد مصرع
نهال دست بنده دراز کرده کان بنده بنده دراز کرده اسرار سبزه جای تو خواهد ادلو ترسم که انگیزه بخود
کوید سفلا یا ماهرا فرستی نازوزی تفریح و شما با یکدیگر آنچه یعقوب علیه السلام فرمود که من بهار خیال
بوسف جمیل بلیک آن آرزه خواهم بود و اسلاد بیدل شما در کلزار باشید و من بخار خاری و حیران کرفتار باشم
بیت حرفان در بهار عشق خندان من از غم کریه نو چه دردمندان فرزندان از یعقوب علیه السلام
در مانده بیش یوسف علیه السلام آمدند و از شما سبزه و چهار شمه یاد بود از ریحان کفتند نیست
موسم کل و سبزه روزی است نیست و بدیده که دیگر نیست تاریخ خزان خواهد بود یوسف علیه السلام نام شما

شنید فاطر سیاه کرد متوجه شد و بار دیگر بدان شیوه آمد التماس عادت نموده مضمون اثر مقال موصوف
بیت زنیب تنگ تای خلوت خاطر مجمع آشنا بود که بر سنگ آب و حرف خوش بدید مرا مقال یعقوب علیه السلام
فکر در دور دراز قال فَلَمَّا گفتند برادران یوسف علیه السلام فَلَمَّا ذَهَبُوا اسی پدر ما اَجْمَعُوا تا متفق شدند
بهمه بر زیر کار بن بار کی عَلٰی یُوسُفَ بر یوسف تا غایب سکنند در ستادن و وَاَجْمَعُوا تا متفق شدند
بیک حرف اَنْ یَّجْعَلُوهُ که بیفکنند او را فِی غَیٰبَتِ الْجُبِّ در قعر چاه غایب و بعضی مجاب
تعیین کنند و بعضی بر بیفکنند او را بما سَمَّوْا فرود آیند بجانب صحرا بیت تا در دست غرامی
مجنون با و فقیلا خوریم و یُلْقِهُ و بیفکنند او را بر زمین و تا تا کُنَّا مُؤْمِنِینَ بدرستی که
ما مؤمنانیم که با تو ایم از کناره یا از سبع و حرام قَالَ گفت یعقوب علیه السلام اِنِّی لَیَحْزُنُنِی بدرستی که
مرا اندوه کیرد اَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه ببرید او را از پیش من چه شدند معارف قدس بر من سبات و جبر از
ترشاه بود و شوشات وَاَخَافُ و دیگر میترسم اَنْ یَّاْکُلَهُ الذِّئْبُ از آنکه او را بخورد و او را دگرک چه بدان زمین
شمار بود که کان درنده بسیاری باشد و اگر قصد کند وَاَنْتُمْ عَنْهُ غٰفِلُوْنَ و شما از و بیخبران باشید
بسبب اشتغال شما بالف اهتمام و مجاهدت مصرع نظم از آن ترسم که دو غافل شنند از غفلت صورت
حالش نبینند مصرع بر بیتر دست محنت انگیزد کسی کز بود و فرزندان کند تیر فکر گفت فرزندان یعقوب علیه السلام
قَالُوا لَئِنْ اَکَلَهُ الذِّئْبُ بحقا که اگر بخورد او را دگرک وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حالانکه ما گروهی توانا و دوی هیکلیم که هر یک از ما
باره شیر در محاربه مقاذ میتوان کرد اِنَّا اِذًا بدرستیکه ما آنوقت که بر او در ما گرسنه هیم تَاسِرُونَ آنگه
زیانکاران باشیم پس یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میان یوسف علیه السلام نسبت
و شما کرده و صحرا دور بر آن همراه نهاده و بعضی از پدر عطا زاده خبر بود و نام سروش یوسف علیه السلام نشنید
بر بوش نهاده جا جا تو شنیدند و قیل ابراهیم علیه السلام علیه السلام از صحت آمده بود و بعضی القا
خود نشنیده بود و پیوسته بود و سیرات یعقوب علیه السلام رسیده بود چه خوبتر بی بازوی
بسته و دعا به فرزندان تا نمرة الوداع که در دروازه کنعان بود بیرون آمد و دیدند که کار گرفته که میخواهد
وداع کرد بیت روز وداع که به در خود دیده بود طوفان اشک تا بکریان رسیده بود یوسف علیه السلام
که بیند پدر را کریان دید فطرات کلب بر کلبرگ خار بار بدن کرفت و دانه دانه خرقات عالم آسمان غره
سفق فاذ کرد مصرع جمالها از ترکس فرو بارید و کلها آب شد بیت که گفت اکه پدر سبک رو بیت زبان حال یعقوب
مفصل ایست سمع آن هر رشتاب بیت میان عزم سفر بسته بر سر راه ما سرشک دیده من میرود که راه بگیرد

ای یوسف زر چی نور آورده عظیم شاه این مهر سر و قبله ام که مهر ایشان کاری چرا خواهی کشید یاری
ای نشان نان ایشان مرا از هوش مکن من مرا از هوش نتوانم کرد صبح فراموشی نه مرا دیده است باب
بس فرزندان او را بیاد حفظ یوسف علیه السلام مبالغه بسیار نمودند ایشان یوسف علیه السلام را دیده روی کنعان
روی برآورد و پدر یعقوب علیه السلام را از ایشان بیگانگی داشتی فرزند را جز بدیدن بیگانگی بیت هنوز سر
روانم چشم نانده دور ... ان تصور دوری جو بیدار است و چون فرزندان از نظر دور شد نور روی کنعان
نهاده فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس آنگاه که بردند او را وَأَجْمَعُوا اَنْ یَجْعَلُوهُ و اتفاق کردند بیاو تا بجا کردند و صاحبان پدر را بر پیر
نهاده بود بر زمین زد و آغاز طعن و طعنه نمودند میگفتند ای حضرت دریا و ای کاز بجا اندوه آن کوکب که تو را بجا خود
قائم و زورت از دست رفته ماند یوسف علیه السلام است یا اخوتنا شما را بیشتر عشق پیکار خواهان گرفتن یوسف بود بیت
و ضعیف حال من بر آمد بیت بار دیگر بیاید کرد را و در مانده ام ... ام الفقرا
او التفات نامه طلب پیر و بر روی میزند و خاک و خاکستر سر و روی میکشیدند تا بلا
نزدیک رسید بود الصبر حال شاهد نموده او را بر زیر دامن محبت گرفت لطف مرحمت قدیمی آشنا
توقف کنید آخر شما بس صبر کرده اید فرزند لا تا یوسف علیه السلام بیش از شرکت شان او در کنند شدند
وَأَجْمَعُوا در آخود در مستحق شدند اَنْ یَجْعَلُوهُ آنکه بنگاه او را فِی غَیَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود
بر سر راه بحکم تعالی بلا احوال بیت القدس علی در زمین اردن در چاه بنگاه بود و بیابان او کاشته و صفا و کاهی
بادیه بود پس یوسف علیه السلام بر سر چاه آورد و بر دو چه بر دست و دامن بطرف ایشان میزد و مشتی بر دست
در دست و بر پیش کرده بچاه فرو کذاشتند و دامن پراهن بستگی که بر سر چاه بود و آویخت بر او فرو
برکشیدند و چهل سال این چاه سید و سنگ بر سر بودند از حضرت ملک اعلی خطاب علی اطهار آشنایان
سیده التفات رسید که او را کسی چه فرمند قدیمه السلام بنگاه رسید و او را با چه مقدمه خود کرد زیر بالای
صخره که در چاه بود بنشاند از اطمار و خاک آن بوی داده هر آن خلیل که بغیر و از بر باز و داشت
در شوشه بنده وَأَوْحَیْنَا اِلَیْهِ و ما وحی فرستادیم بسوی او بوسیله ملک الهام دادیم او را که اندوه مکن شاکل نرود
تلاش حضور چاه بنده رسانیم و رسانیم او را از اسما جمیع ترا بدیگر تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر
ایشان را بِأَمْرِهِمْ هذا این کار بکرده اند وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ و حالا نگاه ایشان ندانند که کردی بیچه شان
و وقت کمال خود اندک زمانی امیر مرد است و او که خدمت آمدند او را نشناختند و هم بر عشر دوم ... یوسف علیه السلام

در چاه افتاد و او را در آن چاه بار کشیده بر سر رسن و بر فراز کشیدند و بر اهل بیت بخش او آورده شاهد
وَجَاءُوا آبَاهُمْ و آمدند نزدیک خود و پدر خود عِشَاءً شبانگاه و بدر رفته یَبْکُونَ میگریستند یعقوب علیه السلام
او از گریه فرزندان شنید سر از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه شد بوسف کجا است قَالُوا
یَا أَبَانَا ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما رفتیم بصحرا و شبی کز نیز بکدیگر بدویدن و تیر
فکندن وَتَرَکْنَا یُوسُفَ و بنگذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت و بار ما فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد
او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ و نیستی تو باور دارنده لَنَا ما را بقول سخن ما را باور نمیکنی وَلَوْ کُنَّا صَادِقِینَ
و اگر چه ما راست گویانیم بر کار ما اما بنجا که بدر آمدند بیاد آمد اما در دیده وی سیه آمد و دل بیک
ناله بر دو زرد رن کب سیاه ران آمد وَجَاءُوا و آمدند عَلَی قَمِیصِهِ بر پیراهن یوسف بِدَمٍ کَذِبٍ بخون
دروغ بعضی در دند بر پیرهن یوسف از خود بر بدر بخون آلوده شتر بدر دروغ بخون علیه السلام اگر چون آلوده دغدغه
بلاک لعن علیه السلام در رشتن بر بدر آمد اما چون نیز آن درست بود فرمود عجب که بوده که یوسف را خورده
و تصرف بر پیراهن نکرده پس از روی مکر قَالَ گفت با فرزندان که نه چنین است که شما میگوئید بَلْ
سَوَّلَتْ لَکُمْ بلکه آراست برای شما أَنْفُسُکُمْ نفسهای شما امر آسان نمود أَمْرًا کاری بزرگ را تا هلاک یوسف
فَصَبْرٌ جَمِیلٌ پس کار من صبر است بنکوهیده شکیبائی که آن شکایت نباشد مگر بخدا وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدا
یاری خواسته شده بیچاره از دو مجرم هم عَلَی مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید بر آن آنچه از دروغ
سه روز یوسف علیه السلام در آن چاه بود صباح روز چهارم مژده بسحاب بوی رسید وَجَاءَتْ سَیَّارَةٌ
و آمد کاروانی تر بکب آنجاه و آن سیوم روز که از مدین عمر میرفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وارد وَارِدَهُمْ وارد
خود را سوی آن چاه وارد رسی که بکشید کاروان تعلق بود با آن روان مالک بن ذعر
سر غرائی بود از بلاد یمن بر سر چاه آمد فَأَدْلَی دَلْوَهُ پس فرو گذاشت دلو خود را وحی رسید پیر
که در دلو نشین ای یوسف آغوز فرو نمود در چاه آمن یوسف علیه السلام در دلو نشست در سالا آورده
و بوسها چاه در فراق یوسف علیه السلام میگریستند در تنهل بدین فرموده که مالک آن کشیدن جبرائیل
چه دلو را بجانب کران بچاه آن کرد شریف و آن ماه را سایه کرد قَالَ یَا بُشْرَایَ گفت ای بشارت مژده و خدا
و گفتند بشری نام صاحب او بوده او را عاشق طلبید لغت هذا غُلَامٌ این پسر است که دلو را کران هست
پیر بود کاری او یوسف از چاه برآورد بیت چو آن ماه جهان آرا برآمد ... جانش بانگ یا بشری

بشارت کرد چون نام یک جا بر آمد پس همان زن را بسرای خود آورد و مقرره و مقرر داشت او را از کار داشتن
بضاعة و در حالی که متاع تجارت بود بضاعة ابن از آن جا که قوم حاضر بودند یا پنهان ساخت امر او را با کار بازرگانی
گفت ابلاب امیر را بما داده تا بر آن بضاعت از نیکو داشتن و حسن تعهد بهت نشان کسلی بجای نیکو دلی برسد
امر آن را بخاطر بنظر بنگار داشته آن بضاعة شاید آن که سود رساند مالا زیاده کار ضیاع و مقار و سر انجام مهمات
روزگار ما و تحفة و ولدا باز آن که بر ما و ما را ثمر زنند تا مرتبه عقیم بود کفت او را ثمر زنند پس گرم
آثار رشد در شرف و نظاهر آن ذلک و همچنانکه محبت یوسف در دل عزیز جای داشت کذلک یوسف
جا بدیدم چو و مشکل ساختم علیه الاخل در زمین مقام نصرف کند و ان نتخذه تا نیکو نیز ولدا
سرنه تاویل الاحادیث و علمه حیلها و معانی آن الله غالب و دست غالب علی امره بر کار خود همچنین
چیزها از نور و توفاند در دو چیز از و مشاهده نمود با غالب بر امر خود علیه السلام که بر او را نور و رحمتی
بود و ضیاء خود بشمع واقع الا آنچه خدا حکم است بت بود بسیار کار کرد سرای که باشد کار آنچه خواهد خدا
و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که زمام امور بقبضه قدرت و مشیت اوست
و لما بلغ و آنگاه که یوسف سید اشده قوة خود به هژده سالگی و بیست سالگی و بیست سالگی و چهل
آتینا حکما و علما حکمی بخوب یا حکمت دان علمی باشد موجب علمی و دیگر او را دادیم
در دین خود و کذلک و همانندان نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکو کاران را و نزدیک چون یوسف علیه السلام
بخانه عزیز آمد سلطان مشغول رفت در دل آنجا فرستاد و حشمش تا صبر و سکون او بیفزاید بیت
زلیخا چون بر کشش بین بکنار او بیکبار شد فتاده چو فاد حسن صورت و لطف شمایل او اسیر شد
بصد دل بیکدل او بعد از آنکه عشق بیقرار کشید و شوق بهانه بخانه حمید صورت حال با یوسف در میان آورد
و راودته و در خواست یوسف التی هو فی بیتها آن زنی که یوسف در خانه او بود بنفس زلیخا مراوده کرد و بطلب
عن نفسه از نفس او بیمیل طلب او خود کرد و یوسف علیه السلام او را بمثله که صفت خانه بود در یک یک خرم
در آورد و غلقت الابواب و بست در ها را و قال هیت لک و گفت زلیخا بشتاب و بیا تا من ترا محبوب خود
این جا بیدنا معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای از آنکه فرقی انه ربی بدرستی که خدای بزرگ است
احسن مثوای و نیکو ساخته است منزل مرا و نیک با کاه قرب با عزیز نعمت مرتبت و قرب با نیکوئی داشت
من امر فرموده پس من مرتبت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت بسوی او دراز نمیکنم

خیانت زان یک زنان بیگانه بسند پس زنانی که مرا نوشی خاموش شدند عورتها و او و یوسف را همانا بزد و لقد هم به
و لقد همت و کف آنکس خرید او یوسف را من قبل از آنکه بامن عورتها و لولا ان رأی برهان ربه اگر نه زن خود را بیند
گرمی دار جاکان غلام لا کان کانت از نیکو داشتن و حسن تعهد بهت نشان کسلی بجای نیکو دلی برسد
امر آن را بخاطر بنظر بنگار داشته آن بضاعة شاید آن که سود رساند مالا زیاده کار ضیاع و مقار و سر انجام مهمات
روزگار ما و تحفة و ولدا باز آن که بر ما و ما را ثمر زنند تا مرتبه عقیم بود کفت او را ثمر زنند پس گرم
آثار رشد در شرف و نظاهر آن ذلک و همچنانکه محبت یوسف در دل عزیز جای داشت کذلک یوسف
جا بدیدم چو و مشکل ساختم علیه الاخل در زمین مقام نصرف کند و ان نتخذه تا نیکو نیز ولدا
سرنه تاویل الاحادیث و علمه حیلها و معانی آن الله غالب و دست غالب علی امره بر کار خود همچنین
چیزها از نور و توفاند در دو چیز از و مشاهده نمود با غالب بر امر خود علیه السلام که بر او را نور و رحمتی
بود و ضیاء خود بشمع واقع الا آنچه خدا حکم است بت بود بسیار کار کرد سرای که باشد کار آنچه خواهد خدا
و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که زمام امور بقبضه قدرت و مشیت اوست
و لما بلغ و آنگاه که یوسف سید اشده قوة خود به هژده سالگی و بیست سالگی و چهل
آتینا حکما و علما حکمی بخوب یا حکمت دان علمی باشد موجب علمی و دیگر او را دادیم
در دین خود و کذلک و همانندان نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکو کاران را و نزدیک چون یوسف علیه السلام
بخانه عزیز آمد سلطان مشغول رفت در دل آنجا فرستاد و حشمش تا صبر و سکون او بیفزاید بیت
زلیخا چون بر کشش بین بکنار او بیکبار شد فتاده چو فاد حسن صورت و لطف شمایل او اسیر شد
بصد دل بیکدل او بعد از آنکه عشق بیقرار کشید و شوق بهانه بخانه حمید صورت حال با یوسف در میان آورد
و راودته و در خواست یوسف التی هو فی بیتها آن زنی که یوسف در خانه او بود بنفس زلیخا مراوده کرد و بطلب
عن نفسه از نفس او بیمیل طلب او خود کرد و یوسف علیه السلام او را بمثله که صفت خانه بود در یک یک خرم
در آورد و غلقت الابواب و بست در ها را و قال هیت لک و گفت زلیخا بشتاب و بیا تا من ترا محبوب خود
این جا بیدنا معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای از آنکه فرقی انه ربی بدرستی که خدای بزرگ است
احسن مثوای و نیکو ساخته است منزل مرا و نیک با کاه قرب با عزیز نعمت مرتبت و قرب با نیکوئی داشت
من امر فرموده پس من مرتبت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت بسوی او دراز نمیکنم

قال الظالمون الظالمون بدرستی که زنان ایشان که رسنگاه نشوند ستمکاران یعنی نافرمانان که در موضع عشق
بدی کنند یا زنان کافران اجر ایشان بدترین ظاهر است و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب کرد گفت اند یب
ربی جنایت کرد پروردگار من قیامت اما کافران زنا کاران عزت اما عزت آن جهانی نیابند اما هر مرد تیر بران
نویسند و فقدت و دیدرسی که قصد کرد آن زلیخا بمخالطت یوسف علیه السلام و هم بها و قصد کرد یوسف
بدین او طریق فرار کولا ان رای برهان ربه اگر نه دیدی یوسف برهان پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطت
او کرد و آن برهان بقول اصح نور عصمت بود که لمعه نبوت بوی بود که مابین میان یوسف و میان آنچه
خشم علیه السلام بیوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد فتوت در آن حال خود را نگاه داشت کذلک همچنین کسی را
ثبات ما دادیم لنصرف ناگردانیم عنه السوء از او بدی یعنی خیانت در حرم عزیز والفحشاء و عمل زشت
یعنی زنا انه بدرستی او من عبادنا المخلصین از بندگان خالص است یعنی پاک کرده شده از هر نا خالصی
و ناپاکی آورده اند که چون یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد چهار روز بسته که هر یک بیکی مختص مفتح الابواب کرده بود
و زلیخا آن روز سید بود واستبقا الباب و بستی سبکر نیز یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و رفت
روی در وی زده باز پس کشید وقدت و دریدید در کشیدن قمیصه پیراهن یوسف من دبر از قفا والفیا
و یافتند سیدها شوهر زن یعنی عزیز را لدا الباب نزدیک بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را دید مضطر
دانست که صورت روی نموده که بر دو آنفته اند پیش از آنکه بتخلص مشغول گردد زلیخا پیش دستی کرد و زبان
بسخن در آمد قالت گفت ما جزاء من اراد ما چیست جزا آن کسی که خواهد باهلک سوءا بکسان سیدی
مراد بی نقص خود بر زن سخن خیانت که ابراز جرم خود کند از گناه و جنایت فرا نماید که مرد یوسف است پس بعقوبت
مکافات کسی محرم قصد کند چه جز زندان بود الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده خود یعنی پاداش در زندان
او عذاب الیم یا عذاب دردناک یعنی ادب کردن و زدن تا زنا چه جز یوسف علیه السلام را بر سجن کنند که زندان
و عقوبت بسیار میکند قال گفت هی راودتنی او در خواست کرد مرا عن نفسی از نفس من و من
تن ندادم بوی و از وی سبکر نیز گرفت راستی آنکه سخن عزیز بحکم دانم و بهمچنان این سر واقعه خبر داد یوسف
گفت در آن خانه کودکی چهار ماه در گهواره بود گواه من است آن کودک بر خالد زلیخا بود عزیز گفت کی کودک
چهار ماه بر حرف داند و بگوید سخن کی بدید یوسف علیه السلام فرمود خدای من فاشهد بر آنکه در آن حین در آمد در زبان
سر آورده که عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت رب العزت بسخن در آمد و گفت راست میگوید یوسف علیه السلام

وحی تعالی از این قصه خبر داد در بین کلمات وشهد و گواهی داد شاهد من اهلها گواهی از کسان زلیخا گفته اند
گواه دادند عزیز زلیخا را از روی حکمت کان قمیصه که بود پیراهن یوسف من قبل از پیش قد من دبر
قدمن قبل دریده شده از پیش فصدقت پس راست گفت زلیخا یوسف و هو من الکاذبین و یوسف دروغ
گویان است چه این صورت دلیلست بر آنکه زلیخا دنبال کرده از خود که گریان و از پیش دریده شده
و ان کان قمیصه و اگر است که پیراهن یوسف قد من دبر دریده شده از پس فکذبت پس زلیخا دروغ
میگوید و هو من الصادقین و یوسف راست گویان است چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف از و
میگریخته و او در پی او آمده و او را بخود کشیده پیراهن دریده فلما رای پس آنگاه که دید عزیز
قمیصه پیراهن یوسف را که قد من دبر دریده شده از پس روی زلیخا گرد از روی غضب قال انه
گفت بدرستی که این بکار زنان کیدکن از مکر و حیله شما زنان ان کیدکن بدرستی که مکر شما عظیم
بزرگست زود در دل در می آید و در نفس تاثیر میکند پس متوجه شد بیوسف و از روی اعتذار گفت
یوسف اعرض گذر کن و اعراض کن عن هذا از این مهم و پنهان دار واستغفری خواهی گفت زلیخا
لذنبک از برای گناه خود در تقصیر خود بجهت گفته که عذر خواه از یوسف که تو زنی و فواد را بیاد
انک کنت بدرستی که تو بودی من الخاطئین از گنده گناه کاران بتر کار زیرا که طلب آورد و نه
اگر چه عزیز تا بدین قصه تلبیس داد اما سخن عشق نهان که ماند شرار زیر واقعه دلش افواه عوام افتاد
یعنی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آینه عشق را عوانهای ملامت در کنایت سود
ملامت اظهم نسازد عشق را بکلمه ملامت تا حرمت رسوائی کوی ملامت تا عشق از ملامت تازه کرد
و زبن نو فغان آوازه کرد وقال نسوة و گفتند گروه زنان در کنایت از رده که هیچ زنان بودند از خواص
ملک زنان یعنی صاحب و سلطنه و جهان در زندان بان صاحب آب که با ملک بر نشسته گفت فی المدینة در شهر
مصر مومنی که عابن النسوة کسی بدین مضمون سخن انبا را نگاه امرأة العزیز زن عزیز یعنی زلیخا تراود فتها
طلب کرد بت غلام خود را عن نفسه از نفس یعنی او را در خواست زنا کند او را بدبود شغفها
بدرستی که گرفت غلام را در دل او حبا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف در دل وی در آمده انا لنراها
بدرستی که ما می بینیم آن زن را فی ضلال مبین در گمراهی پیدا و خطا روشن که بلاد و خرابی ماند عزیز
شیفته و فریفته درد مر دیده خود گردد فلما سمعت پس آنگاه که بشنید زلیخا مکرهن مکر ایشان را یعنی

سخن خفیه میکنند ارسکت العین در شاهد بی ایشان و استغاثه ایشان نمود که بصورت حمار شوند آوردند و نعمت
نزول ایشان طلبیده و ایشان بمحض اعلامت کرد بر رسان ایشان بود بند بسیج و بنزل وی آمده در اسم اعزاز بجا آورد
وَاَقْدَرَتْ اَمْنِ وَدَادَه بر ایشان مَحْمَاجَ نگه کاهی زیاده استطیف میاکرد اند طعام ماکوله
یا آنست مجمل طعام چه در خرست که ایشان نگه زده طعام بخورند و آنست و ابدل لَوْ اَصْرَةٌ مَنْ عربی را
از زمین نان سِیْنَا کاری ناکوفت ریزه کرده نمایل تمایند در نزدیک بوسف و مرده یوسف با جامه
در دو شانید و تاج ملکانی فرش نهاد و قَارَتْ اَجْرَةٌ وکفت بیرون آی عَلَیْهِمْ بر خیزان یوسف بجامه
اما نمود و زنجیر بسلقه فرود و تا فشکه کوید ضما بر دن آورد بیت در خلوت خواب آن کنیز نفعه ۱۰ بیرون
چو ملکان ملکوته فَلَمَّا رَاَتْ پس آنهنگام آن نان بکار دیدند اَکْبَرْنَهُ بزرگ یافتند ثم بر جمال یکبار تعظیم
و بدار آنست و خود را فراموش کردند وَقَطَّعْنَ و بریدند اَیْدِیَهُنَّ دستهای خود را و بالام آن متنبه نشدند در حقایق
سلمی ذکر کرده که حق جاهد در غیرت مرتبه مشکل بدر میان محبت را که محاذیه در رویت محفوظ بدان جهت
میسکلا احساس الفقه بدیشکند و شاه در شهور بر تو جمال عالمین باید که از بیخ بلاد عاشقان نشد بیت
کرا فرو دست در آغوش فنان کرد ۱۰ بیاد تو بسلمت فراموش فنان کرد ۱۰ القصه نان مصری از خود دی
بخود آمده زبان بکشادند وَقُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ دفکند پاک خدا از صفت مجمر در آفریدن چنین مخلوقی مَا هٰذَا بَشَرًا
بشر اشرف غلام آدمی در بیاد چند جمال معبود بشری باشد بیت فواز سالوه سفلی آب خاک نادی ۱۰ که از خلیه
روحانیان بی رنز نادی ۱۰ اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ نیست این مگر فرشته کرامی زیرا که ملک سمای چه جهان بدو تعالی
و کمال عقاد و عصمت بنیر مرتبه عزاز خواص ملکیت بیت جود بدنش که خرد الا کبرنت ۱۰ برآمد بالک زنان
کیوان بر نشست ۱۰ چون آمده در آب کلک شد نشست ۱۰ زبالا آمده قدسی از شست بیت چو بر طبایع بسانی
خود از جاهر بی الله فقان کند که حضرت رسالت ماه فرمود که حبیب ملک سلام بر من فرود آمد و گفت الله تعالی
سلام میرساند و میکوید که ای حبیب من حسن روی یوسف را نور کرم کسوت داده و کسوت حسن خلاق
فیه عرش مقرر کرده و خلقت خلقا احسن منال که رسالت حمال بود دان حضرت را کمال و جمود جمال بوسفی دستها
بریده شد و در خلوت کمال محبت زنان با قطع بانوست بیت از نور حسن یوسف صد بیت کرد بال ۱۰ در بارش بیا
سر بابریده باشد ۱۰ از عایشه رضی الله عنها نقل میکند که در صفت جمال حضرت رسالت فرمود که لو رای زلیخا
لو رایتن جمیعه لاثرن فی القطع القلوب عبارت لو سعوا شد مصراع اشعه قلبا بذو لو یوم یوسف بیت زنان مصر

بجمال سوه یوسف ۱۰ زرد وی مجود از دست تو بیل بدید ۱۰ مرتبت که بیکبار بدو باره میکردند ۱۰ اکر
بجمال الوی فرو دیده بدیدند ۱۰ القصه حیرت زلیخا حیرت و آشفتکی زنان مشاهده میکردند قَالَتْ کفت
قَدْ شَغَفَنِي الْمَحَبَّةُ این تنکی است که شَغَفَنِي ملامت میکرد بدیدار فیه در دست او اکنون دانستید
که عشق طرف من بود رَاَتْ زلیخا رَاوَدْتُهُ ۱۰ در بستیکه من بر ارادت کرده او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او در خواست
که از روی من بدو فَاسْتَعْصَمَ حرم خویش را نگاه داشت و من بر ارادت در لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ و اکر نکند
مَا اٰمُرُهُ آنچه فرمایم او را در انجام مرادی لَيُسْجَنَنَّ بزندان کرده شود وَلَيَكُونًا مِنَ الصّٰغِرِينَ
و از خوار شدکان بیت ۱۰ فطالی بیدکان یوسف علیه السلام که این سخن شنید در آن مجلس غاف
در جامی الکه او را کرد آنکه میکنم بر ایشان بعد او را بخود دعوت میکردند و صفت مقالات ایشان تنک آمد
قَالَ رَبِّ کفت ای پروردکار من السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَيَّ زندان دوست تر است مِمَّا يَدْعُوْنَنِي اِلَيْهِ
از آنچه میخوانند زنان مرا بسوی آن از طاعت تجنبا یا میل ایشان بیت بیت ۱۰ بیاد نامه در کار ایشان
مرا زندان از دیدار ایشان وَاِلَّا تَصْرِفْ و اکر بکردانی عَنِّي كَيْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان را بیفکنی اکر مرا در
عصمت بکیری اَصْبُ اِلَيْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان بعضی اجابت کنم الف استفهام اَكُنْ مِنَ الْجٰهِلِيْنَ و باشم
از نادانان بار تجاب بخود نشاید فَاسْتَجَابَ لَهُ پس اجابت کرد و مرد دعای او را رَبُّهُ آفریدکار او فَصَرَفَ
عَنْهُ پس کردانید از او كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را اِنَّهُ هُوَ السَّمِيْعُ بدرستیکه او شنوا است مر دعا کی را که بر دیا
بصیر الْعَلِيْمُ و دانا است بحال کسی که از همه دور کریزد آورد تعبد از نفوذ حیث زنان او بوی زنجیر انفصه
الصالح که او در دست روزی بزندان بازداشت که بریاضت رام کرد و قدر راحت یافت و انفصه
تسلیم بر خط فرمان شد بیت چو لوره ساز زندان بیم و کرم بود زان کرد و آتش نرم زنجیر
ایشیخ الیقول کرده زیر مرتبه آمده و کفت از نخلا بیرون بدیدم و طبع مرا از نعمت دانستم پدید آمد
صالح کدا در زندان کنج تا مرد مکان بزند کو اکناه کار دس از نهاد و مازیم عزیز را الشیخ معقول
افتاد حمل کرد زندان نرم بزند وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ پس خاص شد بر انجا زندان و در دل افتاد قَالَ اَحَدُهُمَا اِنِّي اَرٰىنِي
از ایشان آنکه دید لایق خواهد برات یوسف را چو شهادت میمی آچاک اَعْصِرُ خمرًا این قطع دستها یعنی باد بخورد
الشیخ بعضا ملوی ایشان بران در زیاده کرد برای اصلاح اَحَدُهُمَا آنکه دیده بود آنکه او را حَتّٰى يَأْكُلَ مِنْهُ
تا آنهنگامی که مقرر باشد بسبب نظر از زندان او در دند و زندان بیلان سرو قامت کلخوار رنگ کلستان

بیت چو آن فرمان نبرد در زندان آمد ای بسا محنت که در پی همان در آمد ای بسا محنت از خوشی در زندان
بر آمد گرفتاران گرد شد و گفتند دو رفیق در آمدند معه السجن با او در زندان فتیان دو جوانمرد کنعان
رسول پادشاه مصر که بر فلان گفتند یکی دو دیگر طباخ او که بسعایت خواجه تاش ملک ایشان را بر شراب و طعام گمان بردند گرفته
زر صد هزار دینار و هر گناهان کرده انفقا یوسف علیه السلام بزندان در آمدند یوسف علیه السلام در زندان در آمد
قصه عال زندانیان گردی و خواب ها بیان کردن تعبیر فرمود آن دو زندانی بتعبیر خواب ها بیرون شدند گفتند سلام
وطاعت بر ما مطلق هر دو دیده بود یوسف علیه السلام امتحان کرد قال احدهما گفت یکی از ایشان
اسقی ربه بدرستی که من دیدم خود را در خواب در باغ نیک ملک است و در وی خوشه انگور رسیده
و کاسه ملک است من خمرا خمر را می آشامم می آشامم در دو انگور و انتصب بحر اعنابا یکی از ایشان گفت
دیگری یعنی طعل فوق رأسی بدرستی که من دیدم خود را در مطبخ ملک احمل بر سر دارم فوق رأسی
بر سر خود خبزا نان را کل منه تا که طیر منه مرغان تا آن نان بر سر ایشان نبینی نبئنا خبر ده ما را
بتاویله بتعبیر دو خواب تا نرانک بدرستی که ما ترا می بینیم من المحسنین از نیکوکاران باش
زندانیان نیکوکاری کن با ما تا دیدن و یا با یوسف علیه السلام بخواب تعبیر خواب ایشان بزودی گوید چه در آن
مکروهی مرتبه چه نیکی قال یوسف لا یأتیکما طعام ترزقانه نیاید شما را طعام ترزقانه خورد
که روزی داده شوید به تأویله الا نبأتکما مگر خبر دهم شما را بتاویله قبل ان یأتیکما پیش از آنکه بیاید
ذلکما تأویلهما این آنکه بیاید شما را خبر کند شما را از خواب کند و از معجزه آن طعام
مما علمنی ربی از آنکه بیاموخت مرا پروردگار من انی ترکت من بدرستی که من بگذاشتم
ملة قوم ملک آیین قومی را که نمیگروند بالله بخدای و هم بالآخرة و ایشان بالآخرة بسرای آخرت هم کافرون ایشان کافرند
کافر شدند بکفر بر ایشان تا کفر ایشان باخرت واتبعت و پیروی کردم ملة آبائی آیین پدران خود را
ابراهیم و اسحاق و یعقوب و گر آنکه بجهت اظهار آنکه ما را نیست بهر چیز زیاده رفت
بوده باشیم ما را کان لنا روا نیست و شاید ما را که بجهت ایشان بالله شریکی آنکه ما را نباید میکنیم
بخدای چیزی را ملک او در پرستیدن ذلک این از فضل الله از فضل خدای علینا بر ما که بوحی مرا آگاهی
داده و علی الناس و از فضل است بر سایر آدمیان که انبیا را بار شاد و ایشان فرستاده ولکن اکثر الناس
ولیکن بیشتر مردمان که بیشتر ایشان بر ایشان داده اند لا یشکرون سپاس نمیدارند نیکی آن فضل و بوحی را یا صاحبی
السجن ای یاران زندان ءارباب متفرقون آیا خداوندان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آن بت پرست
سنگ و باطل و اسطرلاب و خیر بهتر ام الله الواحد یا خدای یکتا و یکانست در ذات و صفات
القهار غالب است ما تعبدون شما نمیپرستید من دونه بدون خدای الا اسماء آن نامها که چند چیز را که نام
نهاده اید شما بجهت بت ها سمیتموها که نام نهاده اید آنرا انتم و آباؤکم شما و پدران شما ما انزل الله فرو نفرستاده
بها بدان حجة هیچ حجت و برهان سلطان الحکم هیچ حکم و رسالت که دلالت کند بر تحقیق حسبان آن بت ها که شما
الا لله جز خدای را سبحانه الحکم حکم نیست الا لله مگر خدای را که مستحق عبادت است امر فرمان داد
بزندان بیرون مرشق الا تعبدوا الا ایاه آنکه نپرستید مگر او را ذلک این است الدین الدین القیم دین حق
و راست و درست ولکن اکثر الناس لیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند راه درست را و بر صواب
گرد شدن و شوند یا صاحبی السجن ای یاران زندان ءاربابٌ متفرقون خداوندان پراکنده که شما
باید تبنی ربه پس جا شما نه دیف کشته خود را خمرا شراب بجهت بیهوده و اما الآخر
صلب فیأکل پس بر آویخته شود و دار رود و بیکار زند تا مصحل در دهد فتأکل الطیر پس بخورند
مرغان رأسه سر خود را من رأسه از آنکه سر او از ایشان باید کشت و در وی گفتند هیچ خواب نه بود یوسف علیه السلام
فرمود قضی الامر الذی حکم کرده شد و صحیح حقیقت کار آن خواب که فیه تستفتیان و در آن ما طلب کنید و
و یوسف آنچه بر آن مقرر خواهید بود و قال و گفت یوسف علیه السلام للذی ظن آنکه را دانست که ناج آنکه او
رستگار است منهما از آن دو مرد یعنی ساقی گفت اذکرنی یاد کن مرا عند ربک نزدیک مخدوم خود یعنی بگو
من مرغ ملک سارق را از زندان محبت باز رهانید بیت بلوک اندکی در فلان فرمودی ا رتعل شاه دوران
بلی الیه بخشنده بنگ بهشت بر چه ملک در سال صد هزار دینار بود و سال دیگر روز بر آمد ملک فرستاد
تا مجاح کرخات آنکه ثابت شده بود و بدار کردند و سائر صفات اسرار و تحقیق یافته بر همان منصب گشتند یوسف
دانستند اما چون بر قرب رسید و از سایر خواجه و دولت مرخوش کرد یاد از زندان و یاد ملک فلبث
فأنساه الشیطان پس فراموش گردانید بر وی شیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف نزد مخدوم خود فلبث پس
السجن پس ملک در یوسف علیه السلام در زندان بضع سنین چند سال بضع در لغت عرب تا سه هم بیان
کنند یوسف بعد از خبر واقعه هفت سال در زندان بود و شش سال آخر دوازده سال در زندان ماند

در معالم التنزیل از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که روز جبرئیل علیه السلام بزندان آمد و بر یوسف علیه السلام سلام کرد
گفت یا ایها الرسول بعد من پسر مرا دو برادر کرد کار ان جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین بر تو سلام
میرساند و میگوید بزیر سر تو کاری از خواص مبدل و دیده ام سخن چینی بحضرت و بعد از اس که تو اجازت بیان در
زندان بیار تا بگفتیم که گفت در حال از من بر ان نعمت یا ما حبرئیل گفت آری از خشنودیت یوسف علیه السلام گفت
اذا لا ابالی الکون و ما فیها من هیچ باک ندارم فی التقوی العمری نظم پس جز آنکه دیده ور اصحاب
ماتم بود یوسف بس رفیع سبین ، که چو تقدیر آید آنچه و سخا که تا توجه خواهی از یک مراب ، اما چون محبت
بر رسید ملک زمان خود را مدد و مدار حکما و بدر بار الطبیب ترجمان الملک و گفت ملک را آنچه بزرگ
من بخواب دیدم سبع بقرات سمان یعنی هفت گاو فربه که از نهر بیرون آمدند و بعد از آن یاکلهن بخوردند
و فرو بردند یا ناز سبع عجاف هفت گاو لاغر و در شکمها ایشان چیزی زیاده نشد سبع سنبلات و دیدم
هفت خوشه سبز تازه که لاتهای آن از هفت خوشه شوره دیگر و اخر و هفت خوشه دیگر دیدم یابسات
خشک یعنی رسیده و بدر و آن پس آن خوشها خشک بر آن خوشها سبز پیچیده و در خاک ریزند و تمام
و بپوشیدند یا ایها الملأ ای گروه کاهنان یا معبران از اشراف قوم افتونی فتوی دهید مرا در رؤیای
در تعبیر خواب ان کنتم اگر هستید غلام از روی رؤیا تعبرون مر خواب را تعبیر میکنید قالوا
گفتند جماعت کاهنان و طبیبی بودند اضغاث احلام ابنزع خواب ها شوریده است و ما نحن و نیستیم ما بتاویل
الاحلام تعبیر خوابها شوریده بعالمین و ما کاهنان چه تعبیر خواب ها را میکنیم و ما نیز از فهم آن عاجز و بیخبر
ملک زمان از جواب ایشان محزون گشته در دریا تفکر غوطه خورده که ناگاه نیز مشکل گشت بدو راه تعبیر و افتاده تمام
بادل بخواب پریشان و تعبیر صعب سایر ملک را ساقی و مغنی و مدار حال بر ساقی بود آمد و قال الذی
نجا منهما نجات یافته دو زندان دو بنده زندانی و ادکر و یاد کرد او قول یوسف علیه السلام که او ذکر من عند ربک
فانسیه الشیطان ذکر ربه فلبث فی السجن بضع سنین پس خبر دهم شما را بتاویلها تعبیر آن خواب فارسلون پس بفرستید مرا
در زندان که در آنجا بحث علم تعبیر آنها میکوید اند ملک از خبر خواب دانا شد حکم فرمود زود در خبر و خبر چهار
ساقی را شوره بر زندان آمد گفت یوسف ایها الصدیق ای یوسف راست گوینده افتنا فتوی ده ما
فی سبع بقرات سمان در هفت گاو فربه یاکلهن بخورند آنرا سبع عجاف هفت گاو لاغر سبع سنبلات خضر
و در هفت خوشه سبز و اخر یابسات و هفت خوشه دیگر خشک بر آن پیچیده و خشک شده بر همان خوشه سبز
لعلی ارجع الی الناس شاید که باز گردم با جواب ملک الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک زمان و اعلمون تا بدانند
تا بدانند که ما تعبیر خواب میدانیم و ما نیز از فهم تعبیر خواب عاجز و بیخبر ایم قال گفت یوسف تزرعون
کشت کنید سبع سنین هفت سال پی در پی دائما بر سال دائما بر سال فما حصدتم پس هر چه بدرو کنید
پس بگذارید در سنبله اش فذروه پس بگذارید آنرا در سنبله الا قلیلا مگر اندکی از آن که بخورید
پس از آن هفت سال سنبله اش ذلک آن هفت سال یاتی من بعد بعد از آن سبع شداد هفت سال سخت
یاکلن بخورند ما قدمتم آنچه پیش فرستاده باشید ذخیره نهاده لهن برای آن سالها الا قلیلا مگر اندکی از آن که احصنون از آن
نگاه دارید و ضبط کنید یاتی من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس سال بعد از آن سال باران بر مردمان
ملک زمان و روز فاذا اتاه الرسول پس فرا رسید و رسید شوند مردمان بایاران زاده فرجه فرجی و روز رسان یا فرشته
آنچه آنرا فرمود یا زنان مذکور و تجدد ترتب و امثال آن و اینرا نیز بیت انفرت اتمامرت بیت فاسئلوه پس
بپرسید از یوسف کاو و گوسفند و نیز عبارت از نزاع سلاح و چون یوسف علیه السلام تعبیر خواب را بساقی
و بر ملک زمره در محفل آن سخنان را روی هم که شنوده بود تقریر نمود ملک بسینه افتاده خواست که
خود را بر یوسف بشنود بطرف دستاده و قال الملک گفت ملک ائتونی بیاورید یوسف را فلما جاءه الرسول
پس الوقت که آمد بدو فرستاده ملک قال الملک سبع گفت ملک ارجعی الی ربک صور مرغ خود فسئله پس بپرس او را
یعنی در خواب که بر سر قفس مرغ ما بود ما بال النسوة و الحال زنان در مجلس لتی قطعن ایدیهن که
بریدند دستها خود را ان ربی بدرستیکه آفریدگار من بکیدهن علیم بمکر زنان و فریب ایشان که آنکه یوسف
خواهد بیکبار بر او ملک اظهار کرد و تا کسی بر حال او مجال و فرصت نماند تمام تعبیر ملک گفت فرستاد ما حضر رسول از آمد
و چون یوسف رسانید ملک فرمود زنان را جمع کردند در تجارب زنان را جمع قال ما خطبکن چه بود شما را اذ راودتن
یوسف عن نفسه از آنکه مراد کرد یوسف را قلن حاشا لله معاذ الله گفتند زنان حاشا و معاذ الله ما علمنا
ما علمنا علیه من سوء ما علمنا علیه من سوء ما دانستیم بر یوسف هیچ دانستیم بسیار بد کرد خیانت
قالت امرأة العزیز زلیخا گفت زن عزیز یعنی زلیخا الآن حصحص الحق اکنون ظاهر گشت

ببند و بهر مرا آن بخیرات و بدرستی انا راودته عن نفسه من جستم یوسف را عن نفسه از نفس او را زرد تقی و ضلال کردم و انه
لمن الصادقین و بدرستیکه او از راستگویانست در آنچه گفت بجائیکه با عزیز گفت هی راودتنی عن نفسی نظم بحر خوش کرد اقرار
مطلق آنها برآمد ز صدای حصحص الحق بگفتا نیست یوسف را گناهی منم در عشق او گمراه راهی انا حصحت او را
بوصال خویش خواندم من بکام آن نداد از پیش راندم ملک چون یوسف جناب دید کز زبان یکتا و خود اعتراف کردند ما
ما بخون و ایشان را عقوبت کنم یوسف علیه السلام فرمود غرض من عقوبت ایشان نبود ذلک این درخواست برای آن کردم لیعلم
تا بداند عزیز انی لم اخنه آنکه من خیانت نکردم او را بالغیب در غیبت او و حرمت تربیت وی نگاه داشتم و ان الله
و دیگر تا معلوم کند که خدای لا یهدی براه نماید یعنی بصلاح خاوند دارد بیش در نگذارد کید الخائنین مکر خیانت
کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست که تجربه کند براکه ایمنی از روی تزکیه نفس کنم یا بعجب خویش بخود آیدم بلکه شکر گذاردم
برعصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اکتفا ظاهر بما بحسابت نماید معاملت که از نقص عذر خود کار آید کلمات ... آورد
و ما ابرئ نفسی و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من از میل آرزوها و مرادات ان النفس لامارة بالسوء
بدرستیکه نفس فرماینده است ببدی یعنی بمعصیت الا ما رحم مگر آنرا که بخشیده باشد پروردگار من از زیان
نفس و او را ایمن آید ان ربی بدرستیکه پروردگار من غفور آمرزنده است قصد بدی را که بفعل نیامده رحیم مهربانست که
بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون بملک سخنان یوسف علیه السلام باز گفتند آرزومندی او بدیدار یوسف
زیاده گشت و قال الملک و گفت ملک مصر ائتونی به بیارید یوسف را نزد من استخلصه لنفسی تا خاص گردانم
او را برای خود و مهمات بوی فرمایم در تیسیر آورده که ملک هفتاد حاجب با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه
بزندان فرستاد و بتعظیم هرچه تمامتر یوسف را از زندان بیارگاه آوردند و در خبر است که چون یوسف علیه السلام از زندان
بیرون می آمد زندانیان گریه بسیار کردند ... یوسف علیه السلام ایشان را دلنوازی نموده
و دعا کرد که اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و لا تعم علیهم الانباء و الاخبار و چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده
استقبال نمود نظم ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت باستقبال او چون بخت بشتافت کشیدش در کنار خویش تنگ
تنگ او جو سرو گلرخ ... بپهلوی خودش بر تخت بنشاند بر سریر آموخت خوش با وی سخن راند فلما کلمه
پس آنگاه که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب بی بند یوسف شنیده قال گفت ای یوسف
انک الیوم بدرستیکه تو امروز لدینا نزدیک ما مکین با جاه و قدری امین مؤتمن بر همه چیزها
میخواهم از تو تدبیر آنچه آرزو داری با من بگوی قال اجعلنی گفت یوسف علیه السلام گردان مرا حکم کننده

علی خزائن الارض بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصلات ثابت مصر است از نقود و اطعمه خازن گردان انی حفیظ
بدرستیکه من نگاه دارنده ام چیزی را از آن ضایع نکنم علیم دانا بمصالح ملک در هرچه سازم خالی از صلاحی نباشد
یا نگاه دارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که یوسف علیه السلام هفتاد و دو زبان میدانست
در تفاسیر معتبره مذکورست که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف علیه السلام مقرر کرد و تاج ملکی
بر سر وی نهاد و کلید خزاین تسلیم نمود و زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را عزل نموده مهمات
نیز بعهده یوسف کرد و بعد از اندک زمانی عزیز درگذشت و ملک الناس تمام زلیخا را بعقد یوسف آورده جمیع
یوسف را در بر او داد و تفاصیل آن انجالات حواله بجوانب التفسیر و کذلک و همچنین که ملک را
مهربان ساختیم مکنا جا دادیم لیوسف فی الارض مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم یوسف را بحکومت یتبوأ منها
تا بود که جا میگرفت از آن زمین که چهار صد فرسخ در فرسخ است حیث یشاء هر جا که میخواست نصیب برحمتنا میرسانیم
برحمت خود از نعم دینی و دنیوی و صوری و معنوی من نشاء هر کرا میخواهیم و لا نضیع و ضایع و باطل نگردانیم
اجر المحسنین مزد نیکوکاران را و لاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خیر بهتر است للذین آمنوا
مر آنانرا که گرویدند بخدای و کانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از نواهی چون یوسف علیه السلام که با جامه
و تقوی از قعر چاه بتخت جاه رسید بیت بدین یاد عقبی که قدر یافت کا ... جانب مصر و تقوی شتافت
القصه یوسف مهمات ملکی از پیش خود گرفته حاکم گردید و تمام مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارخانها عالی بنیاد نهاد
و هفت سال از هر غله که حاصل شد بقدر کفاف هر یک مردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط داشت تا سالهای قحط
درآمد و در زمین مصر و شام تنگی عام مردمان مصر رو بیوسف آوردند سال اول بنقود ... غله بهای از وی خریدند
سال دوم بحلی و پیرایه و در سال سوم بغلام و کنیزک و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم
بفرزندان و در هفتم همه خطا بجای باز داد یوسف علیه السلام صورت حال را بملک عرض نمود ملک گفت همه بنده تواند
و اختیار بدست یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرد و اسباب و اولاد و ضیاع و عقار هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان
باز داد و در این حکمت آن بود که مصریان یوسف را بوقت خریدن و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت الهی
طرز بندگی او در کردن نهاد تا کسی در باره او سخن با زبان نرساند آورده اند که اثر قحط بزمین کنعان رسیده کار بر
اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غربا را بجمیل
بدلخواه ایشان میسازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر وز دولت خوشدل غریب و فقیر مقابل کمانش

زغابت برون ما بخشش را بر بهاران فرزندان اگر زمانی بردیم و طعامی بجهت گرسنگان و بی نوایان کنعان
بیاریم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود بنیامین را بجهت خدمت باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با ملکی جداگانه
داشتند روی بکنعان آوردند و بنیامین را بجهت بنیامین با اتباع او همراه بردند وَجَاءَ و آمدند إِخْوَةُ يُوسُفَ
برادران یوسف از کنعان بمملکت یوسف علیه السلام فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس در آمدند بر وی و رسم خدمت بجا آوردند
فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف علیه السلام ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ و ایشان او را نا شناسندگان
بودند بجهت طول عهد و تغیر احوال چه چهل سال از وقت افگندن ایشان گذشته بود و یا آنکه یوسف از پس پرده با ایشان
سخن میگفت او را نشناختند پس یوسف علیه السلام ایشان را پرسید که شما چه کسانید چه جاسوسان را میمانید گفتند حاشا
معاذ الله ما پسران یک پدریم که یعقوب اسرائیل الله گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت
یکی را در صحرا گرگ خورده و یکی را برای خدمت خود نگهداشت و ما ده تن بملازمت تو آمده ایم یوسف علیه السلام گفت
اینجا کسی باشد که شما را بشناسد گفتند نه مردم مصر ما را نمیدانند یوسف علیه السلام گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید
و آن برادر را که نزدیک پدر است بیارید و حال شما بر من محقق گردد و روایت است که قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس او را
بازداشت و یوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعت ستدند و عوض آن گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ و آنهنگام
که راست ساخت یوسف کار ایشان و هر یک را شتر بار گندم داد بجهت برادر گفتند برادر ما که در خدمت پدر است باید
یوسف علیه السلام بشمار مردم میداد به شمار شتر ایشان مبالغه نمیدادند قَالَ ائْتُونِي گفت یوسف که بیارید نزد من
بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ برادری که شما را است از پدر شما یعنی علاتی است نه عیانی أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ
آنرا که من تمام پیمایم پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در
انزال مهمانان و اکرام و احسان ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید آن برادر را بمن
فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِندِي پس شما را نزدیک من پیمانه نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک مشوید بمن و در
ولایت من میایید قَالُوا گفتند سَنُرَاوِدُ زود باشد که در یابیم عَنْهُ أَبَاهُ از پدر او و جهد کنیم در آن
وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و بدرستی که ما کننده ایم آنچیز را که گفتیم وَقَالَ و گفت یوسف علیه السلام لِفِتْيَانِهِ کیالان
مر غلامان را که تعلق بدیشان داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید بارهای ایشانرا که بهای گندم آورده اند و آن ادیمها
و کفش چرمی بود و یوسف علیه السلام نخواست که گندم بدیشان بها فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان
درج کنید فِي رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان و دیگر دانست که در یافتن بهای ایشان اقتضای آن خواهد کرد که

بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و از بجهت گفت لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که بشناسند ایشان بضاعت خود را
إِذَا انقَلَبُوا چون باز گردند إِلَىٰ أَهْلِهِمْ بسوی کسان خود و بارها بگشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند و برادر را
بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب إِلَىٰ أَبِيهِمْ بسوی پدر خود قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند
ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ باز گرفته منع کرده شد از ما پیمان طعام یعنی ملک حکم کرد که دیگر طعام بر ما نپیمایند اگر بنیامین
نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ تا بگیریم کیل را برای خود و برای او وَإِنَّا لَهُ
لَحَافِظُونَ و بدرستیکه ما مر او را نگهدارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قَالَ گفت یعقوب علیه السلام که ای فرزندان
هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ آیا شما را امین دارم بروی إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ مگر چنانکه امین ساختم شما را عَلَىٰ أَخِيهِ بر برادر او مِن قَبْلُ
پیش ازین که گفتید وانا له لحافظون من به محافظت شما اعتماد ندارم فَاللَّهُ خَيْرٌ پس خدای بهتر است حَافِظًا از جهت نگاهداشتن
و حفص حافظا خوانده یعنی از جهت بهتر نگهدارنده است پس نزد او میسپارم و کار خود بدو میگذارم وَهُوَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ و خدای بخشاینده ترین بخشایندگان است شاید که بمحافظت وی بر من بخشاید و مصیبت دو فرزند
مرا جمع نسازد وَلَمَّا فَتَحُوا و آنهنگام که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت خود را که تسلیم
ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف علیه السلام رُدَّتْ إِلَيْهِمْ بازگردانیده بودند بر ایشان قَالُوا يَا أَبَانَا
گفتند ای پدر ما مَا نَبْغِي چه مطلب دیگر از احسان وی داریم اینک هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا این است بضاعت ما که غله بدین بضاعت بما فروخته
رُدَّتْ إِلَيْنَا بازگردانیده اند بما بضاعت ما پس با بدین اکرام رجوع کنیم بملک وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم کسان
خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ و زیاده بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن
شتری یعنی یک شتر وار از مصر بجهت برادر زیادت بیاریم ذَٰلِكَ این کار و شتر وار كَيْلٌ يَسِيرٌ کیلی اندک است ملک
بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قَالَ گفت یعقوب علیه السلام لَنْ أُرْسِلَهُ نمیفرستم بنیامین را مَعَكُمْ با شما
حَتَّىٰ تُؤْتُونِ تا بدهید مرا مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ پیمان سوگند بذکر خدای و در زبان زموده که او را بشما دهیم تا سوگند خورید
بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین لَتَأْتُنَّنِي بِهِ که هر آینه بیارید او را بمن إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه بگرد شما
آورده شود عذاب و همه هلاک شوید ایشان قبول کردند و بحضرت پیغمبر ما سوگند خوردند که در هیچ حال بنیامین
نکنند فَلَمَّا آتَوْهُ پس چون دادند پدر را مَوْثِقَهُمْ پیمان و عهد خود را قَالَ اللَّهُ گفت یعقوب علیه السلام اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ
بر آنچه میگوییم از عهد و پیمان وَكِيلٌ نگهبان و گواه و مطلع است وَقَالَ و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت
يَا بَنِيَّ ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوا در میایید در مصر مِن بَابٍ وَاحِدٍ از یک دروازه یعنی همه یک دروازه

بشهر در مروید تا ناگاه چشم بد بر شما نرسد چون شما را با این جمال و هیأت و شوکت به اتهمت ببینید وَادْخُلُوا
و در آیید هر دو سه مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود در لطائف آورده که یعقوب علیه السلام
بهر دری بیداکرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد بعث وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم مِنَ اللَّهِ از قضای
خدای مِنْ شَيْءٍ چیزی را که دفع حذر قدر نمیکند عربیه ذوق تدبیرنا الله تقدیر بیت من جهد همی کنم قضا میگوید
بیرون ز کفایت تو کاری دیگر است إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم و فرمان إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را در هر چه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
برو توکل کردم وَعَلَيْهِ و برو فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجه توکلست
برو وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَلَمَّا دَخَلُوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ
از آنجا که فرموده بود ایشان را أَبُوهُمْ پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه مَا كَانَ يُغْنِي نبود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان
رای یعقوب علیه السلام مِنَ اللَّهِ از قضای خدای که درباره ایشان واقع بود مِنْ شَيْءٍ چیزی را بلکه تهمت دزدی بر ایشان
افتاد و برادر ایشان را بند کردند و محنت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب علیه السلام فایده
نداد إِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ در نفس یعقوب علیه السلام یعنی شفقتی در اولاد که در آن قَضَاهَا
ظاهر کرد آنرا وصیت کرد بآن وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستی که یعقوب علیه السلام خداوند دانش بود و صاحب لِمَا عَلَّمْنَاهُ
مر آن چیزی را که بیاموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت مَا أُغْنِي عَنْكُمْ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند سر قدر را یا جاهلند بآنکه تدبیر تقدیر را غلبه نمیتواند کرد بیت تدبیر کند بنده و تقدیر نداند
تقدیر خداوند بتدبیر نماند وَلَمَّا دَخَلُوا و در آن وقت که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام عَلَى يُوسُفَ بر یوسف
دیار رکابدار رسیدند یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب بر روی فرو گذاشته پرسید که شما چه کسانید گفتند کنعانیان
که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف علیه السلام گفت نیکو دانستیم
بنشینید حکم شد که سه خوان آراسته پیش ایشان بنهادند پس یوسف علیه السلام گفت که هر دو برادر از یک
پدر و مادر از یک خوان بخورید هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها بماند بگریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد
یوسف علیه السلام فرمود تا گلاب آوردند و بر روی وی زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد گفت ای ملک
حکم فرمودی که هر کس با برادر عینی خود بر یک خوان نشیند مرا برادری پدری و مادری بود که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود
گفتم اگر او بودی با من بر خوان نشستی تنها نماندمی از شوق این خیال متأثر شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود
یوسف علیه السلام گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینم پس فرمود تا خوان وی را برداشتند و در پیش وی نهادند

آوردند و در آن نشستند طعام بخوردند بهانه آوَى إِلَيْهِ جای داد بسوی خود أَخَاهُ برادر خود را و یوسف نقاب بسته در طعام
در آن گرد و چشم بنیامین بر افتاد نظر بر دست یوسف افتاد و بگریست یوسف علیه السلام گفت باز نیز چه گریه گفت ای ملک
دست تو بدست برادر من میماند که یوسف علیه السلام این کلمه شنید طاقتش نماند نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قَالَ
گفت إِنِّي أَنَا أَخُوكَ بدرستی که من برادر توام فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه کردند
برادران در حق ما بنیامین چون بدیدن یوسف رسید و این سخن شنید نعره بزد و از هوش برفت باز با خود آمده در گردن یوسف
افکند و بزبان حال گفت بیت یا رب این بیداری است یا رب بخواب
خویشتن را اندر چنین راحت پس از چندین عذاب القصه آنکه
دست در دامن یوسف علیه السلام زد و گفت دیگر از تو جدا نمیشوم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر در شان تو دانستم
اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا با امر شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت
از آن باک ندارم پس فرمود تا توشه برادران بدهند و نیز امر را مخفی دارد بنیامین از پیش بیرون آمد حکم شد که
کار ساز کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که کار ساز کرد ایشان را جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را آن
مشربه بود از نقره یا زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب از آن خوردی و در وقت تنگی بجهت عزت و نفاست طعام
پیمانه ساخته اند یوسف فرمود تا محرم او آنرا تعبیه کرد فِي رَحْلِ أَخِيهِ در بار برادر او و بارهای دیگر [illegible]
اجازت رفتن داد بیرون از شهر رفته براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند
ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده أَيَّتُهَا الْعِيرُ ای کاروانیان إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ بدرستی که شما دزدانید
بدان معنی که یوسف را از پدر دزدیده بودید گفته اند منادی این سخن را نه بفرمان یوسف گفته القصه چون این ندا بسمع فرزندان
یعقوب علیه السلام رسید قَالُوا گفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ و روی آوردند بر آن جمع که شما مَاذَا تَفْقِدُونَ چه چیز گم کرده اید
که میجویید قَالُوا نَفْقِدُ گفتند میجوییم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملک را که پیمانه غله بود وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ و برای هر کس که بیارد
آنرا حِمْلُ بَعِيرٍ شتر بار طعام مزد است وَأَنَا بِهِ و من که منادی کننده ام بآن زَعِيمٌ کفیلم و پایندانم باین شتر طعام
قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُمْ که شما میدانید که ما مردم امینیم چنانکه در بار ما نهاده بود دیدید زر که بار اول
چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و طمع بسته که دهن شتران بستیم تا از زرع کسان نخورند مَا جِئْنَا بیامدیم از کنعان
لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یعنی مال مردم بناحق در تصرف آریم وَمَا كُنَّا و نبوده ایم ما هیچ نوبت
سَارِقِينَ دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای دزدان إِنْ كُنْتُمْ
كَاذِبِينَ اگر باشید شما دروغ گویان در این کار یعنی شما میگویید که ما دزد نیستیم اگر در رخت ما در میان

بار شما را خواهد شد اگر از هم جدا شوید قالوا جزاؤه کذلک جزاء السارق من وجد فی رحله فهو جزاؤه گفتند کیفر
یافت دزد دزدیده در بار او همچنین جزاء دزد آنست که دزدیده شود در بار او یعنی بنده او باید گرفت در هر دین کذلک
همچنین نجزی الظالمین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان پس آغاز کرد یوسف بدرون الف در بار برادران
بار کاه بار بار بستند فلما اسکن آنگاه پس آغاز کرد مؤذن که گفتند مؤذن یوسف علیه السلام و اذن اعلام آمدن این بار
قبل بار بار بستن بیش از بار دادن برادران بر او را آنست ثم استخرج بعد از آن بیرون آورد سقایه را پیمانه
از بار برادران برادر او کذلک همچنین کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را بالا بر برادران یوسف را در حیله
در پیش افکند در زندان ملک مصر نباید که کشتند ما کان نبود یوسف علیه السلام یعنی نشایست سزاوار نبود یاخذ
اخاه که گیرد برادر خود را در دین الملک در کیش ملک مصر حکم ملک بر باب صرف ضرب نبود یوسف را سرقت
پس گرفت یوسف برادر خود را الا ان یشاء الله مگر که بخواست خدا و بدستوری او رفع درجات بر میدارد
از روی درجها بعلوم حکمت من نشاء هر که را بخواهیم و فوق کل ذی علم و زیر هر خداوند دانش علیم دانا
که درجه او بلند و آنگاه یوسف علیه السلام فرمود آنچه حرکت کرد از شما هر دو سرقتی نکرده که ما بعوض آن دیگر گفتند
ان یسرق کند اگر دزدی کند بنیامین حبیب فقد سرق پس بتحقیق که دزدی کرد قال انتم برادران گفت
اورا بوده من قبل پیش از این یعنی یوسف در دار آرک بوده کرد در خانه خالهٔ یوسف زنان خانه یعقوب یا
بود سایل بر خاله مادر بنیامین قال بگفت خاموش فرمود یوسف آن سرقه را بار برادران را و برادران را و بنیامین
و دیگر نیست قما یوسف پس یوسف پنهان داشتن آن مقاله را فاسرها و ترس خود را فی نفسه و نفاق نکرد
آن را برادران قال انتم گفت شما شرّ مکانا شرّ منزلت و منزلت صفون با آنچه شما صفت میکنید یوسف بنیامین را یک ذره
برادران استحقاق چه دانا آنکه گفت بخدای مرسید روی بنیامین آتش خشم شعله زدن گرفت و همچنان او را سرزنش
جامه خود را کرد و دست بر او مالید و اگر نه فرزند آدم که در حالت بار بر بنیامین از اهل آن یاد بنده یوسف علیه السلام
دیگر روی بنیامین غضب بسر خود و خود را گفت بر دست برشاد و فرزند آن حضرت وی بر روی بنیامین سیه شعله
غضب را انتظار یافته روی بر برادران کرد که شما مرا سر کوبید گفتند فرمود سجده کنید که در بنیاد تخم برادر یوسف
بلت بی الکی کاری الزیف خشم آمدی چه حرکت کرد از آل یعقوب آن را سر کوبی نشکنی در مقام آورده که گیر
بار دوم شده آهنگ تخت یوسف علیه السلام کرد و بر تخت یوسف نشست و تخت فرود آمد او را و بر بود و بر سر
آورده و در زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزرگ خود معزز بعزت خود و عجب شده آیدی بنیاد برید که کسی که تخت

بیارید و بیرحمیه عالم الغیب و الشهادة یعنی یوسف و بنیامین را بیارید دیگر که در حضرت انه هو العلیم بیشک او دانا است
بحال من الحکیم و امور بکار است و اعلم بحکمت کسی یعقوب علیه السلام از آنجا که بعد از جلالت پدرت الله را آن نمود و قوله تعالی
بگرد پسران از زندان و قال یا ابتا و گفت ای پدر من برزان یوسف صاحب تاج و زرده که حضرت
از جبرئیل علیه السلام بسر یعقوب و حسن و حسین و چه صورت بود در مصاف یوسف علیه السلام جبرئیل که فرمود که اندوه و ابراهیم
بهقاد مادر و فرزند مرده حضرت یعقوب را و چه مقدار مرده داد و تدکفت مرده صنعت آری همچنان در فراق مفارقت
برادر یوسف بیت چه سال و ماه و شتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او و چشم یعقوب علیه السلام با گریه
خشک نشده بار فراق و بکر و نشد بیت مبارک و حمید که گرفت و امیضت عیناه بر دو چشم او و هو کظیم
از اندوه فهو کظیم بس ابر بود از خشم در زندان یعنی و نفس محتمل بود از غیظ اولاد و خاطر مکروه بیت
در پس سینه کفتن نتوانم لب من جلد در آن نتوانم تراغم اه اما چو در زندان فراد با استغاثه نمود
اضطرار بی را مشاهده نمودند قالوا تالله تفتؤا گفت سبحان الله کمر یاد باشی بکره و آزاد تذکر یوسف ای
یوسف حتی تکون حرضا تا دیگر باشی مشرف بموت او تکون من الهالکین یا باشی از هلاک شدگان قال گفت ای
فرزندان انما اشکوا بثی و حزنی جز این نیست که شکایت میکنم و بحث خود را اندوه خود را نه بدیگران که یوسف شبیه
آن فوق طاقت باشد و حزن آن اندوهی را گویند که بر گذشته و قادر و قوانین الی الله بخدای آن شکایت و بشر شاید زیرا که
کس میان چاره که بجاری کمان آن نظم حاجتی را که تو میجوی اه بات بسی که با تو سکوییم اه زاد کوی بخلق خاتم
با تو گویم بزرگوار شوم اه در بعضی تفاسیر است که چون یعقوب علیه السلام گفت انما اشکوا بثی و حزنی الی الله جبرئیل
فرستاد که ای یعقوب بیت جدا از تو خبر داده بود که یعقوب علیه السلام و اعلم من الله ما لا تعلمون از وحی خدا الا تعلمون آنچه
نمی دانید از حیات یوسف و ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام
سوگند زد و او که روح یوسف را قبض کرده گفت من یعقوب را امید دارم گفت یا بنی اذهبوا ای پسران من
بروید فتحسسوا پس تجسس کنید من یوسف و اخیه و از حال یوسف و برادر او ولا تایئسوا و ناامید مباشید
من روح الله از فضل و رحمت خدا انه لا ییئس بدرستی که ناامید نشوند من روح الله از رحمت و فضل
خدا الا القوم الکافرون مگر گروه ناکرده آن پس یعقوب علیه السلام نامه نوشت بر نبوت چهار یعقوب ابراهیم الله
بن اسحاق و اسماعیل ذبیح الله و اسرافیل جبرئیل سوی ملک مصر اما بعد ما اهل بیت تو که بلا و صوحال ما گرد و اینده اند

و دیگر اهل بیت ما در حبس بسته در آتش نمرود فکند و حق سبحانه او را نجات داد بدرم اسماعیل کار در حق
خداوند عالم ابراهیم او را فرستاد و مرا بسر بود در سه پسر فرزندان مرا در آن ابتلا بصورت الله آن را بصحرا بردند و مرا بر من خون آلوده
پس آن را دیگر گفت او را گرگ خورد و در فراق او جهان کرد شد که چشم بیست و او را برادر جانی کمی بود که نسل آدم
قوانا بود بزرگ که زنده نگاه داشتند و ما فرزندان خاندان ما دیگر دی بلا زمانه دیگر و کار بر آنچه بر من و نسب فیها
بر تو خدای کمر کرا فرو بفرستند قوله سد و السلام پس نامه بفرزندان او را آنک بنیامین حسن و حسین و جبرئیل
ترتیب نیست بنیامین بصحرا فرستاد یا زندان صحرا آمده برادر را بجا بود ملاقات کرد و با فتاق روی بیاد کاه پیر
آورد و نعمت فلما دخلوا علیه پس چون بنیامین که در زندان بود برادران یوسف می قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا و اهلنا الضر
رسیده ما را و کسان ما را سختی و بیماری و جئنا ببضاعة مزجاة و آورده ایم بضاعت اندک بنیامین و فاوف لنا الکیل پس تمام
کن برما پیمانه را و تصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما بزیاده از مقدار متاع ما ان الله یجزی
المتصدقین بدرستی که خدا پاداش دهد نیکوئی آنان را که تصدق میکنند از روی تفضل آنگاه نامه یعقوب که نوشته
سخن خواند یوسف علیه السلام چون نامه را بخواند گریه آمد و عنان خاک از دست رفته قال هل علمتم گفت آیا
برادران آیا دیده اید ما فعلتم بیوسف و اخیه همچه کردید با یوسف و برادر او بنیامین گفت خاندان یعقوب فصل
بنیامین با یوسف ظاهر است و با بنیامین نکرد در خواروی اعتبار بسته اند تا بمرگ که بیچ یک سخن نیکفته الا
بار بیچ عمود و بیت پس یوسف زمود ایا و انه انت بیچ تمیز آن که با یوسف و برادر او کردید آیا آن تو به نمود و باید
اذ انتم جاهلون چه از وقت شما جاهلان بودید بیعقوب و شرع یا جاهلان بودید بحقوق و قطع رحم و
موقوف تقسیم یوسف علیه السلام ایشان را روی ما نصحت گفت زبر وجه صاحب آنکه قاب آنکه تاج از سر
خیشه اشارت کرد نظر بر آن شکل و تمثال فتاد قالوا گفتند آیا گفت انک لانت یوسف استفهام تقریر یعنی البته تو
یوسف که برسال و کمال بکر برا نمیتوانند بود بیت که دار و از همه رخ چنین کو قوله تعالی تبارک الله آفرین روی
نازنین بود خود آرای قال گفت انا یوسف و هذا اخی من و این برادر من بنیامین قد من الله علینا
بدرستی که منت نهاد خدا بر ما بسلامت و اکرام ما انه من یتق و یصبر و بدرستی که هر که بترسد از خدا و صبر کند بنکاه از مصیبت
فان الله لا یضیع اجر المحسنین پس بتحقیق خدا ضایع نکند مزد نیکوکاران را و ضع مظهر و موضع ضمیر و نیست
برای آنکه محسنین اگر بنیامین نبودی و همه برادران یوسف را بشناختند رو بتخت آورده خواستند که با یوسف
بوسند یوسف علیه السلام از تخت فرود آمد و با ایشان در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدا سوگند که بحق حال

لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا هرآینه برگزید ترا خدای تعالی بر ما وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ و بدرستیکه هستیم ما گناهکاران بدانچه
کرده ایم قَالَ گفت یوسف در جواب ایشان لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ هیچ سرزنشی نیست بر شما امروز یعنی من هرگز
گناه شما بر روی شما نیاورم يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را که اعتراف کردید بگناه وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشاینده
ترین بخشایندگانست نظم باری بیوزش همه افی کناه ها باشد که بشوید ورق سیاه ها بدر مانده بتخت شاهی
بدر ماندگان هر چه خواهی بده پس چون نوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت بکار پدر دلفگار پرداخت گفت
اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَٰذَا ببرید این پیراهن مرا و آن پیراهن خلیل بود که جبرئیل علیه السلام در قعر چاه بوی پوشانیده و وحی بدو رسید
که او را بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي پس بیفکنید آنرا بر روی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا تا باز گردد بینا
و چشمش بحال اول باز رود وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ و بیایید بمن همه کسان خود از احفاد و خدام آورده اند که یهودا گفت
ای یوسف که این خون آلوده پیش پدر من برده ام این پیراهن نیز من حواله کن که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک حزن
آن قمیص خون آلوده کند یوسف علیه السلام پیراهن بوی داد و اسباب راه جهة پدر و متعلقان مهیا ساخته برادران تسلیم
یهودا از مصر بیرون آمد همراه برادران متوجه کنعان گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آن وقت که جدا گشت قافله بیرون آمد کاروان
از عمارات معمور بفضاء صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف بمشام یعقوب رسانید
قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ بدرستیکه من می یابم بوی یوسف
لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ اگر شما بنقصان عقل نسبت نکنید و مگویید که پیر شده و سخن خرف میگوید قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ
گفتند آنها که نزد او بودند بخدای که تو هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف که
بسیار ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال یا هشتاد سال فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ پس آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی
یهودا آورده اند یهودا برادران باز گذاشت تا الستاد و سر و پای برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید تردد
آمده أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ بیفکند پیراهن یوسف را بر روی پدر فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس گشت بینا با حال خود قَالَ گفت یعقوب
أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ آیا نمیگفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ بدرستیکه من میدانم از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید
و آن حیات یوسف بود و پیوستگی میان ما و اوست پس تهیه راه نموده هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث
متوجه مصر شدند و برادران دیگر رسیده در دست و پای پدر افتاده قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا
ذُنُوبَنَا آمرزش طلب از برای ما از خدای گناهان ما را إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ بدرستیکه هستیم ما گناهکاران
قَالَ گفت یعقوب علیه السلام سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از پروردگار خود

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدرستیکه او آمرزنده است گناهان را و مهربان به بندگان گفته اند که تاخیر کرد تا شب جمعه که وقت
سحر که مظنه اجابت دعوات است یا خواست که بداند که یوسف از ایشان عفو کرده یا نه و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتیکه
بمصر رسید برخاست نماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف در قفا خود بایستاد و برادران در عقب
آنحضرت دعا کرد و برادران آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یوسف نزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام
با ملک ریان و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمد و یعقوب علیه السلام با فرزندان بر بالای تلی
برآمده نظاره آن کوکبه و آراستگی تعجب مینمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت ای یعقوب علیه السلام را آن لشکر
و تجمل مشغول کرده بالا نگر که جنود ملک از زمین تا فلک آمده بنظاره تو سرور شدند چنانچه در زمین مدت اندوه تو بگریستند
رنجور بوده اند پس یوسف علیه السلام پدر را دید از مرکب فرود آمد و خواست تا سلام کند جبرئیل علیه السلام گفت بگذار تا ابتدا بسلام
کند در خبرست که یعقوب علیه السلام بر بناگوش چون چشمش بر صورت یوسف افتاد و گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو
دستها در گردن یکدیگر آورده از شادی بگریستند نظم چه خوش باشد که بعد از دوری ها بامید رسیدن ها بیکدیگر
بیکدیگر رسیدن ها دو دلبر حال هجر آغاز کردند ها ز عشق آن دفتر غم باز کردند ها پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن
یوسف که در بیع در آنجا خیمه زده بود یوسف ایشان را آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوا پس آنهنگام که درآمدند عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف علیه السلام
در آن منزل آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد بسوی خود أَبَوَيْهِ پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود بعد دیگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله
پرسش نمود و برادر زادگان را نوازش کرد وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ و گفت در آیید در مصر إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ اگر خواهد
خدای در حالتی که ایمنان باشید و از قحط و عناد و مشقت و بلا استثنا داخل است در امن نه در دخول چون بمصر درآمدند
ایشان را در منزل خود فرود آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ بر داشت پدر و خاله را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوا و در
افتادند پدر و خاله و برادران لَهُ مر او را سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنان بودند و تحیه و تعظیم ایشان در آن زمان
سجده بود یوسف آن حال مشاهده نموده اظهار مسرت و بهجت فرمود وَقَالَ و گفت يَا أَبَتِ ای پدر من هَٰذَا این سجده
کردن شما را تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ تعبیر خوابیست که دیده بودم مِن قَبْلُ پیش از این در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستیکه گردانید
آنرا رَبِّي حَقًّا پروردگار من راست وَقَدْ أَحْسَنَ بِي و بدرستیکه نیکویی کرده است بمن آفریدگار من إِذْ أَخْرَجَنِي چون بیرون
آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ و آورد شما را از بادیه و آن
موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب علیه السلام در آنجا نشسته و آن نزدیک کنعان بود و یوسف علیه السلام
جهة شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا بیکدیگر رسیدیم

حق تعالی بر من و بر آل من آنکه اندر دست ایشان و مخالفت و عصیان من برادران من برادران من
بیت لقد اثرنک الله علی البریة ای پروردگار من ساخته و نیکو کرده مرا بر آنچه خواسته الله اعلم بالحکم حکایت فرستادن
مواضع تقدیرات در لطائف آورده که حضرت رسالت از پیر واقف بکرخه معتبر احمد السلام و فاء سید و بعد
بدست رسالت یکی یوسف علیه السلام بود بر راه واقع دید که میگوید ای یوسف بعاریت مشتاق قرآن تو ام شتاب
تا بار روز دیگر بر دیدن حق تعالی یوسف علیه السلام از خواب آمد و برادران را طلبید و صحبتها کرده بیهوده آواز داد علیه
خورشید فرزند از بدو بهره و بطریق مناجات گفت رب ای پروردگار من قد آتیتنی مرا بدادی
من الملک پادشاهی و علمتنی آموختی و علمتنی تعبیر خوابها فاطر السموات والارض
ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها انت ولی تو پناه من و متولی کار من فی الدنیا والآخرة در تعبیر آن
سر تو فی الدنیا در جهان توفنی بمیران مرا در جهان که زندگی بهتر از بیشتر توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین و در زمره
مرا بیندگان شایستگان آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروزه و صیام حالت قصور حضرت خاتم
در قصه یوسف و تنجا کرد بس تکلم دلبند بر شانه و تحریر بعضی بیانات از آن در سر از واقع اتفاق افتاده
بعضی منظور ذکر فرمایند بیت یکشب مصحب جنات در رات همی کرد یاد خلد از آن بیدار شد پس چو یوسف بیدار شد از آن
بنهاد بر روان آن بیت بلند و صیام از بیان نعمت بیان مقامات از آن نعمت بیوی بیان نشانات از آن
آنچه باد کرد شده از قصه یوسف من انباء الغیب از خبرهای غیب که ما بجهت ظهور دلایل علم و تعبیر الیک وحی
میکنیم ترا انواع خبر صلعم و ما کنت لدیهم و نبودی تو نزدیک ایشان یوسف اذ اجمعوا امرهم آنگاه که جمع کردند
رای خود را بر افکندن یوسف بچاه و هم یمکرون و ایشان مکر میکردند بجنون یوسف علیه السلام بجهت قرابت بنیامین
و دیگران فرمیدانند که اسف نشنیده و خبر میدهد حاجه بود پس دلبند عشرت بر گذشت و حاجی نشسته
ما اکثر الناس و بیشتر آدمیان ولو حرصت و اگر حرص بورزی تو بر ایمان ایشان مؤمنین گروه بیگمان
بهره نیافتند و تصمیم ایشان در مکر و فساد و ما تسئلهم و نمیخواهی از ایشان علیه بر تبلیغ و ادا احکام یا بر خواندن قصه
قرآن اجرا اجری چنانچه قصه گویان مزد میستانند ان هو الا ذکر نیست قرآن مگر پندی از خدا للعالمین
مر عالمیان را و بنا مشرکان یا از مجوس و روا تو میکرد اند و کاین من آیة و چه بسیار نشانهای قدرت و دلایل الله
بر وجود صانع و حکمت او فی السموات والارض در آسمانها و زمینها که آن معاینه میکردند و میگذرند بر آن
و هم عنها معرضون و ایشان از آنها روی گردانند که نه در آن فکر کنند و نه از آن عبرت گیرند و ما یؤمن اکثرهم

بالله و نگرویدند بخدا مشرکان مکه الا و هم مشرکون مگر ایشان شرک آورندگان باشند که گویند مرا در زیر کرده کفار
مکه اند و گفته اند مراد بالله نیز الله تعالی از اراده اند که تا بگویند ایمان آوردند بخدا که خالق آسمان و زمین است
بالاصنام و بجهت آن گرد بندند و گفتند لیس الله افامنوا آیا ایمن شدند مشرکان ان تاتیهم غاشیة آنکه بیاید
بدیشان عقوبت پوشنده ایشان را تا بیاید عذاب الله من عذاب الله یا بیاید ایشان را
ساعة آنگاه که بیاید ایشان بغتة ناگهان و هم لا یشعرون و ایشان ندانند آن را بیگمان که آن صاحب
بیت قل بگو ای محمد صلعم هذه سبیلی این راه من است ادعوا الی الله میخوانم بخدا
بصیرة بر بینائی و حجت روشن انا من بیگمان من و من اتبعنی و پیروی کرده من سبحان الله و منزه است خدا
از شریکی که مشرکان در او وصف میکنند و ما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو
الا رجالا مگر مردانی را نوحی بیوحی الیهم بایشان من اهل القری از اهل شهرها و در دیگر آیه امام حسن
نقل میکند که وحی بجهت آنکه بعضی قوم استاذ از اهل بدیه و نه از زنان از اهل آنکه نه که دعوی نبوت میکند و بطریق
اصحاب خیال اثنی ظرف سامع و اهل الخیال الله و در کار افلم یسیروا آیا سیر نمیکنند که از آن در زمین
و سیر در دیار عاد و ثمود نمیکنند و دیار بکنند فینظروا تا نظر عبرت کنند کیف کان چگونه بود عاقبة
الذین من آنکه از آنها از زنگیان و منکران که بودند من قبلهم پیش از ایشان پس ما نشده از نگاه بر پیغمبر از آن
عذاب که بود ولدار الآخرة و قرار آخرت سرای آخرت بیشتر بهتر للذین اتقوا مر پرهیزگاران را
مرتقیان را که بهم کرده اند از شرک افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید و تمیز نمیدهید که آن بهتر است
بیت بر جهت حاجی علی باتر حکایه روز دوشنبه بکلشکاه باطلیه بیتی بیاید مرا معاذ آن حال
بتا آیا مجازات دلت خود معزور فرستد که ام ما صبر بر همین ایم متوانا ایتم الیل تا آنگاه که فرو شد
از شب آیا ایمان آوردند ایشان و استغفروا ربکم و بگمان بردند رسولان با آنکه ایشان قد کذبوا
بیت که کذب شدند یعنی کفار بعد از ایمان ایشان جاءهم نصرنا آمد ایشان را نصر ما بیت پیغمبران با کردن بالله صدق
بران قوم فرود آید فنجی من نشاء پس رهانیده شد هر کرا ما خواستیم و بیشتر متاعلین او و لا یرد بأسنا
و باز گردانیده نشود عذاب ما عن القوم المجرمین از گروه کافران فتی که بدیشان فرود آید لقد کان فی قصصهم
بیت که بود در قصه‌های ایشان

در قصهٔ انبیا و اولیا و مادر زنده بر وصف قدرت او ان هم قوله تعالی اولی الالباب اعتبار و تدبر کنند اولی الالباب
ارصول و ادنی و مفرد عقل و عقل کنند مراد از اولی الالباب کسی که اصول اعمال و اثر نیز فضیلت بر اهل الالباب و عقول و علوم و اتمه
ان اصول فنان یوتی نمایند یا رب ای پروردگار اسرار صحابه اگر بر دشت و خورجا و دو گاه و هو ثانیه نیست از آن
که بر بالا باشد و لکن تصدیق الکتب و لیکن هست تصدیق آن چه پیش از او آمده بین یدیه پیش از او ادراک آن یعنی صدق
آن قرآن راست و درست و تفصیل کل شیء و بیان هر چیز که محتاج الیه باشد لقوم یؤمنون و راه نمایندهٔ
مر ایشان را لقوم یؤمنون که مردمی که ایمان آورند بخدا و رسول و بستاند اهل آن اشیین تاکید
زندیقان کما هو اراب العرب فلما ام نفخ الصور جون بنواختند و بر مشک شب بلند روز و تاه بعد از آنکه
روشن بوده تاریک شود از سنجیدن در تو آن که قضیه رند نیز روز شب با و بعد از تیرگی روشنی در آن است
اذا ذکر بدرستی که زنار قدرت که در روز لآیات هر آینه نشانها لقوم یتفکرون مر قومی را که
فکر کنند در آن و اندیشه کنند کنون این شاه و خصم و هر یک بحق نیک است بعد وجود حکم و یؤمن الارض و در زمین
قطع متجاورات بارات و موسوعه یکدیگر بدین نزدیکی از اثاث قدرت که قطعه زمین بر یکدیگر موسوعه تبعیضی
زراعات و برخی خوره نازه و قدری بر یک نیز و قطعه ستان و جنات و دیگر در زمین بوستانها من اعناب
انگورستان و زرع و کشتها و نخیل و خرمابنان صنوان چند شاخ از یک بیخ و غیر صنوان و دیگر آن
متفرق الاصول یسقی هر یک شاخ از یک بیخ رسته بماء واحد آب واحد بخورند همه بنمار و زرع یک آب
و نفضل بعضها و تفضیل میدهیم بعضی را از آن علی بعض بر بعضی دیگر الاکل در میوه بخلاف اکل و میوه
در طعم ان فی ذلک الآیات بدرستی که در وجود آن کرده شده هر آینه نشانها لآیات عبرت لقوم یعقلون مر گروهی را که تفکر کنند
و تامل نمایند که اختلاف میوها را بر اشجار با تکرار یک آب بر درش می بینند و تدبر در الاثار الات قادر مختار
در جهان آورده که اختلاف میوها در وصف در اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق و احوال و آنکه بدیهه
یک است در مدارک گفته که شاخ اختلاف قدرت است در آثار و انوار و اسرار بر دلی را که مفتخر و مرصف و متوجه در آن
موصوف بیکار شکار که قلوبهم منکرة و هم مستکبرون باز بوده آورده بذکر پروردگار که اظلمی قلوبهم
بذکر الله مع و بین نفوذ و ما کانت تاملجا و ان محب و اگر چه مرد ای صاحبان ملعله از نا کردید که الآن
بدلایل صدق فی الم اگر که پیغمبر فلک یعنی بعد از مرگ ما فلک شویم آیا انا لفی خلق جدید آیا ما باشیم در آفرینش
قرینی با ما را زنده کرده شدن و موت آب آسمان زمین میرسانند و هیچ فلک بنگر دیده که بر سر
ابد قادر تا بآن عاده مر قادر و قوات بود بت آنکه پیدا ساخته کار شر بود زندگی ادرین هر دو شرش دانی که بکل

بر روز کار خود مخفی بدین گرامی که تو هر دو در ریاضت فتوی بیکان کرد بدر زنده که فارست از زندگی
آن سبب قدرت را بر اعاده و ابتدا و هو الذی مد الارض و دارست آنکه کشید زمین را بر روی آب بسطار
بطول آن عرض منقطع بر آن بسبب و جعل فیها و در آفرید در آن رواسی کوهها محکم با بر جای کنج زمین بود و انهارا
و پیدا کرد در زمین جویها آب آن من کل الثمرات و از همه میوها جعل فیها و در آفرید در زمین زوجین دو جفت
زوج خلاف سیاه و سپید و حمرة و دو بر رنگ سرخ و غیر زرد و بر ستاند اهل آن اشیین تاکید
زندیقان کما هو اراب العرب الیل النهار نغشی الیل النهار بپوشاند و در شب بشب روز و تاه بعد از آنکه
روشن بوده تاریک شود از سنجیدن در تو آن که قضیه رند نیز روز شب با و بعد از تیرگی روشنی در آن است
ان فی ذلک بدرستی که در آن زنار قدرت که در روز لآیات هر آینه نشانها لقوم یتفکرون مر گروهی را که
فکر کنند در آن و اندیشه کنند کنون این شاه و خصم و هر یک بحق نیک است بعد وجود حکم و یؤمن الارض و در زمین
قطع متجاورات بارات و موسوعه یکدیگر بدین نزدیکی از اثاث قدرت که قطعه زمین بر یکدیگر موسوعه تبعیضی
زراعات و برخی خوره نازه و قدری بر یک نیز و قطعه ستان و جنات و دیگر در زمین بوستانها من اعناب
انگورستان و زرع و کشتها و نخیل و خرمابنان صنوان چند شاخ از یک بیخ و غیر صنوان و دیگر آن
متفرق الاصول یسقی هر یک شاخ از یک بیخ رسته بماء واحد آب واحد بخورند همه بنمار و زرع یک آب
و نفضل بعضها و تفضیل میدهیم بعضی را از آن علی بعض بر بعضی دیگر الاکل در میوه بخلاف اکل و میوه
در طعم ان فی ذلک الآیات بدرستی که در وجود آن کرده شده هر آینه نشانها لآیات عبرت لقوم یعقلون مر گروهی را که تفکر کنند
و تامل نمایند که اختلاف میوها را بر اشجار با تکرار یک آب بر درش می بینند و تدبر در الاثار الات قادر مختار
در جهان آورده که اختلاف میوها در وصف در اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق و احوال و آنکه بدیهه
یک است در مدارک گفته که شاخ اختلاف قدرت است در آثار و انوار و اسرار بر دلی را که مفتخر و مرصف و متوجه در آن
موصوف بیکار شکار که قلوبهم منکرة و هم مستکبرون باز بوده آورده بذکر پروردگار که اظلمی قلوبهم
بذکر الله مع و بین نفوذ و ما کانت تاملجا و ان محب و اگر چه مرد ای صاحبان ملعله از نا کردید که الآن
بدلایل صدق فی الم اگر که پیغمبر فلک یعنی بعد از مرگ ما فلک شویم آیا انا لفی خلق جدید آیا ما باشیم در آفرینش
قرینی با ما را زنده کرده شدن و موت آب آسمان زمین میرسانند و هیچ فلک بنگر دیده که بر سر
ابد قادر تا بآن عاده مر قادر و قوات بود بت آنکه پیدا ساخته کار شر بود زندگی ادرین هر دو شرش دانی که بکل

آنکه زیاده کنانیان کفروا زیرا که بیشتر کافر بودند بر بزرگ کار خود بجهت ناکردیدن قدرت او بر نفرت حضرت و قوله لیکن الله لیغفر
لهم لیکن الله لیغفر لهم ظلما فیهم در گرد و بیان بعضی مفسرین بر ظلم ظلما الایمان را میبرد یعنی ظلم بار و
بر حق الله نیست در گرد و ان نیست و عادت کفار در دوزخ نیز شود و قوله کما اصحاب النار و آنکه بود ملازمان آتش دوزخ
خالدون فیها خالدون ایشان در آن جاوید اند در حسرت که نفرا امر الحارث و اشعار او استحال عذاب بسکه بر نزدیک
استحق حق بجا میرسانیدند و یستعجلونک و طلب تعجیل عذاب میکنند از تو ای محمد صلعم بالسیئة بعقوبت و آن را نیز عمرو
قبل الحسنة بعذاب عافیت حق بجا آمد اتصال الانتقام مرفوع که وعده تعذیب بکنان آنحضرت صلعم تاخیر فرمود
بیانی الکفر و آن تاخیر حسرت و آن استحصال شد و کان اول استعجال عذاب استعجال کردند قبل الحسنات آن تاخیر
بتاخیر آن حسرت از ایشان کی خدای تعالی و قد خلت و حالانکه گذشته من قبلهم الامثال تنبیه ایشان عبرت و بکار آمد
چون حسن و سمع و حفظ و ان ربک لذو مغفرة للناس بدرستی آنکه پروردگار تو بیامرزنده آن بیطلب مرادی که بدی کرده
لذو مغفرة مرد آمرزنده خداوند آمرزش قوله ان ربک و بدرستی آنکه پروردگار تو لشدید العقاب
بیامرزنده بشارا کلی ظلمهم بر وجود ظلمی که داشتند یعنی کفر جهان بادم مرا بر جهان کفرت قال ربک و بدرستی
آفریدگار تو ای محمد صلعم الشدید العقاب بدانکه سخت عقوبت بر کافران و اشکار محققان آنکه الله
که تمیز قاعده خوف در جهاد و در سزا بیت که میکوید آفرینندگان را رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده نا امید
او یکی نیستند و صدر آنکه که اگر عقوبت خدا نبودی بعضی بعضی اعتماد کلا بر نبودی اگر وعده حق تعالی نبودی
حق تعالی بعضی بعضی را عذاب نمودی و قوله زجی سیر تا فاطر کردی و قوله الذین
کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند لولا انزل چرا نه فرستاده شدند علیه محمد صلعم آیة من ربه نشانه
از پروردگار او بیشک معجزه که ما مر علیه حجر عصا موسی و احیا عیسی انما انت منذر و همانا که تو نیستی مگر ترسانیدن
یا بیم کردن بر قومی یا نعمت دهنده تو از اهل ارتیاب چه اختیار و لکل قوم هاد و مر هر گروه را بر راه نشانه هست
یعنی هر یکی که مخصوص است بحجتی در صور آنچه غالب بر قوم او بحجر محمد در زمان موسی علیه السلام و طلب حال
عیسی علیه السلام معجزه موسی و عیسی بطلب اخفش در زمان ایشان استعداد چه نصاحت بر شان غالب قوی تر
معجزه ایشان آنست فاتوا بسوره من مثله الله یعلم ما تحمل کل انثی آنچه میداند بار هر مادر و بار زنان
فرو زاده و سیاه و سفید و خوب و زشت در دل و گلو و ماه و دوران و ما تغیض الارحام و داند آنچه کاهد رحمها یعنی
حق سبحانه کاهد و زیاده کردن کی تمام خلقت بیرون نمی آید و ما تزداد و آنچه زیاده شود یعنی خدا آنچه فزون کرد تمام

از جهة ولد از اعضا زیاده و کفته اند از زیاده و کم عدد ولدت بر مه آنچه مشتمل است بر یک ضعف تمام یا نهایت
اولاد در رحم چهار سال نزد امام اعظم رحمه الله ذمود و در نزد او از امام شافعی رحمه الله تعالی مشکل کرد بر من آنچه
حق تعالی او در مرتبه نیج نزند و الله قادر علی ان تا آیا را مدت حمل و اقل آن باتفاق شش ماه است
و اکثر نزد امام اعظم رحمه الله دو سال و نزد امام شافعی رحمه الله چهار سال و بیش امام مالک رحمه الله پنج سال عالم
الغیب و الشهادة هر چه پنهان و نزدیک و باندازه بالک که آنان کردند و بزیاده تفوق تعالی الکبیر
الاشرف بزرگ و برتر و بزرگ نعمه سواء منکم من اسر القول
ارزش علا و من جهر به و آنکه پنهان کند سخن و آنکه بلند کند سخن و هر که پوشیده کند سخن
و من هو مستخف که کرد بشب اللیل و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا
سخن و هر که رود بشب و پوشیده اند در بالنهار
سخن و هر که ظاهر و آشکارا کند سخن
سارب بالنهار و هر که رود بروز آشکارا

اوست آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بنماید بشما برق را و آن دلیلیست بر صنع الهی که از سحاب ظاهر گردد و او نشانهٔ باران یا آتش خوف بما
برق بیمانید خَوْفًا از بیم مسافر که باران ویرا ضرر کند وَطَمَعًا برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشد وَيُنْشِئُ
و پدید آرد السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرها را که بار آب گران باشد وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح میکوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدا
یعنی تسبیح را با تحمید مقرون میسازد و رعد ملکیست که سحاب را میراند و برق تازیانهٔ اوست و در حقایق سلمی از ابن عباس
نقل میکند که رعد و صاعقه فرشتگان‌اند و برق آب برسوز و باران گریهٔ ایشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح میکنند همه فرشتگان
تا آنها که اعوان رعدند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس جلال وی وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و میفرستد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا
پس میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده‌اند که در سال نهم از هجرت
عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه برادر لبید بن ربیعه را گفته که بمدینه محمد صلعم میرویم چون من او را بسخن مشغول کردانم تو از پس
در آی و شمشیر بر مغفل او زن چون بمجلس در آمدند عامر آنحضرت را بسخن مشغول کردانید بعد از زمانی بسیار گفت
بر دوم ای محمد و لشکر بسیار بر سر تو آورم این گفت و با اربد بیرون آمد حضرت فرمود اللهم اکفنیهما پس عامر باربد
گفت که آن همه دمیت کجا شد اربد گفت که هر گاه که ارادهٔ تیغ زدن کردم تو میان من و او حایل شدی القصه چون
از مدینه آمدند صاعقه بر اربد زد و اربد را بسوخت و عامر نیز در راه بیمار شد بمرد و گویند یهودی بجناب
نبوت مآب آمد و گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیزست از مروارید یا از یاقوت یا از زر
یا از نقره فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه پیدا شد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیه فرستاد که صاعقه بهر که خواهد
فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ و ایشان جدال میکنند در حق خدای تعالی که از چه چیزست یا جدال ایشان بتکذیب
پیغمبرست در آنچه خدای را وصف میکند از علم و قدرت و بعث و در اوست وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و خدای سخت عقوبتست
بر مجادلان لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ مر خدای راست خواندن بحق که کلمهٔ لا اله الا الله است یا مر او راست آنکه بعبادت او خوانند
یا مر او راست دعوة مجابت یعنی چون بخوانندش اجابت کند وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنان را که میخوانند مِنْ دُونِهِ بجز وی یعنی
بتان را که مشرکان میخوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ اجابت نمیکنند مر ایشان را بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر همچون
کسی که بگشاده هر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاه رسید و دلو و رسن نبود هر دو دست خود را
بسوی چاه بگشاید و بزبان زاری دعا برای طلب لِيَبْلُغَ فَاهُ تا بدهن او برسد وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ و نیست آن آب رسنده
بدهن او زیرا که آب جمادیست که از امانت نگذاشته و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمی‌تواند که از مرکز بمحیط
حرکت کند و اصنام نیز همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست خواندن کافران مر بتان را

الا فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان بی‌فایده و ضایع بودن وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدای را سجده کند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمین طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مومنانند که در آسانی و در سختی
فرمان برند و سجده کنند وَكَرْهًا و از روی کراهت و ناخوشی دلی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت
سجده میکنند وَظِلَالُهُمْ و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدای را بتبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامداد بسوی مغرب
وَالْآصَالِ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص این دو وقت بجهة آنکه امتداد ظلال در این اوقات ظاهر است و دوام سجده
از سجهٔ آفریننده و حضرت شیخ در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود کرده میکند اثر سجود ظلال و سجود العالم گفته
در تو و کل لا به لم که بنده تصدیق کند خدای را در خبر سجده آنرا در باب ... از سفر ثانی آورده که از اسرار
یکی آنست که هیچ چیز شما رفت نیست الا آنکه او را سایه ایست و آن سایه ساجدست مرحق را از قائم است بعبادت او
بهر حال خواه آن حادث مطیع باشد خواه عاصی اگر از اهل توافقست و با طلعوحی در آن سجده یکی اند
علانه در آن جماعت ما بت مناسب وست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازلی نهال ایمان در زمین
دل ایشان نشانده و نفرت و کراهت صفت آنهاکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعهٔ نفس نافرمان ایشان نشانده
بیت. بران زخمی زند کین بغنا رست بر این مرهم نهد کین دلنوا رست قُلْ بگوای محمد صلعم مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمین یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده
از قبل ایشان قُلِ اللَّهُ بگو خدایست چه ایشان را جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را
قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ بگو ای محمد صلی الله آیا فرا میگیرید مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز وی معبودان و ایشان را دوست میدارید یعنی
چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را میپرستید و میگیرید دوستان که ایشان لَا يَمْلِكُونَ
نمیتوانند و مالک نیستند لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا و نه زیانی یعنی برای خود جر نفعی
نمیتوانند نمود و دفع ضرر از خود قادر نیستند پس دیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع از وی زیان باز
توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى بگو آیا برابر باشد نابینا که عابد صنمست وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستندهٔ خدایست
أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ یا برابر کند تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ و روشنی توحید و معرفت أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ
یا کافران ساختند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازان که بیافریده‌اند كَخَلْقِهِ مانند آفرینش خدای فَتَشَابَهَ
الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ پس متشابه شد آفریده بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدامست و آفریدهٔ شرکا کدام
حاصل آنکه ایشان شریکان نگرفته‌اند برای خدای که مثل آفریده باشد تا کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز آفریننده

یعنی سخن عبارت باشد چنانچه آفرین الله بمعنی آفریننده و بمعنی بسیار و خوب بعد از در آفرین تاخیر
او بسیار رسیدن در عهد الواحد و ادامت بجا شد در الوجیت الغیاث ابر جانب سر جمع را انزل فرو فرستاد من السماء
از سحاب ماء از آب فاخرج پس بیرون آورد به بسبب فرود و ما نباتا از آب لغیر یا با اندازه خود یعنی هر چیزی را
خود بجوز بسیر کرد و شکل و زاغی بر داشت یا با اندازه که خدای مقرر کرده لآن سوره سازند و زیان نیک فاخرجنا
پس بیرون آوردیم از آن قریب نبتا گوناگون یعنی بر زر آورد و دیگر چیزها و صنعتها از بخور در کوزه نهاده
صافور بدو حشیش نشب خانه بیرون مردمان مخالف در زمین مخالف بر رود و آتش یعنی میکند زنده از خلاف حرمان زنده
فقره و من ماء و من آن اخضرا حبا یعنی ابر سبز خلق و اما مراع یا بار آولها و آلات محاربه بر ذات سر زنند خدای
حق را و باطل را تشبیه میکند بدین حکمت که بیت مثل آنکه که بر دی آب شد لغو ذلک همین که ذکر کرده شد بمعنی المذکور
لآیات مثلهای زنند خدای حق را و باطل را آتش تشبیه میکند بحق جز از اثار و مویات بمیکند چه منافع خلق از
آسمان فرود آید و باطل را تشبیه بر سرمه محقق صحاح الدنیا و قوی یا باطل را در قلب نفس و صرحت خلل کلی در بدن
آب و زیر فلزی یا دود آنچه صعود سازند و مرد را از آب فاما الزبد فاما کف بی دی آب جنب بالای فلز
فیذهب جفاء پس در دور حالتی مطرح ساختند یا ما ینفع الناس و اما آنچه سود رساند و مرا از چون آب
صافیا فلو کذلک اینچه هش فیمکث فی الارض پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند کذلک همچنین یضرب الله
الامثال میزند خدای مثلها را تنقیل ملک ان در زمین آب علما ترسیل و ارباب دلها الطیب سبب
یعنی برابر که مراد از زر آیه و آنست که حیات از اهل ایمان و اده بر دلها اند ذاخر استعداد خود از انوار
میکنند و زبد و هاجس تقلیل و وساوس نفسانی آب استمتع نخع بیت و اگر کسی داعیه اطلاق یعنی ارزان
و دقایق آیه را باشد میکن که در مطالعه بین محمل از جواهر التفسیر بیان یعنی فایز قواند شد و الله الموفق للذین استجابوا
مر آنان را که اجابت کنند ربهم مر فرمان پروردگار خود الحسنی یاد اخیر نیکی بار ادرسی که مرضیت و الذین
لم یستجیبوا له و آنانکه اجابت نکردند خدا را لو ان لهم اگر ایشان را ما فی الارض آنچه در زمین است جمیعا همه آنچه
و مثلهم معه و مانند اینها همه دیگر آن با سنبا آن قدر که مقرون و استعداد افتد و نیکی
یا آن ایمان نیک و هم در ضرف کافران بشارت در قیامت لافتدوا بدو آرند فدا کنند آنرا از عذاب بر خود
اولئک لهم آنکه مر ایشان را سوء الحساب بدی حساب حسابات ایشان قبول نکند و حساب ایشان
ماوهم و آنکه مر ایشان را جهنم مسکن و بئس المهاد و بد بدی جایگاه است در دوزخ افمن یعلم
آیا کسی میداند انما انزل الیک آنکه مر بر تو فرستاده شده است من ربک از پروردگار تو الحق در راست
یعنی مرد من عبد المطلب می الله قد کمن هو اعمی همچون کسیست که نابینا باشد بدل انکار قرآن که یعنی بر جهت الله القلوب
انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر میشوند اولوا الالباب صاحبان عقلها خاشیه و اسرار شده هم الذین
یوفون آنانکه وفا میکنند بعهد الله بعهد خود بیمان خود در روز میثاق بسته اند و لا ینقضون الغیاث و نمیشکنند آن پیمان را و الذین
یصلون و آنانکه پیوند میکنند ما امر الله به آنچه امر کرده است خدای آن ان یوصل آنکه پیوند کردن و یعنی رحم با ایشان
میکنند بکتب رسالت جدا کردن ایشان را و یخشون ربهم و میترسند از عذاب پروردگار خود و یخافون سوء الحساب و خوف میکنند
سوء الحساب از حساب القدر بد و لما صبروا و آنانکه صبر کردند بر بیچاره قسم یا مخالف طاعی دو بار بیچاره ابتغاء وجه ربهم
از برای آرزو پروردگار خود و اقاموا الصلوة و بپا داشتند نماز موضوعه را و انفقوا و انفاق کردند مما رزقناهم
یعنی خدا از آنچه بدیشان داده بودیم سر آنکه و ادرءون بالحسنة و دفع کردند و دور کردند
السیئة السیئة بنیکی بدی را یعنی بعوض بدی نیکوی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم و عفو و تحمل و الصبر
و منکر را بمعروف یا کفار را دفع کردند توبه با مصیبت را بطاعت بحدیث ادرع السیئة الحسنة یمحها
یعنی ارباب تحقیق آمرزوده اند که بدی را بنیکی محو کنند اولئک لهم عقبی الدار آنانکه مر ایشان را عاقبت
دار اند و اگر کسی از ایشان بوده هر بر سنت عدن که مقام ایشان در خلد سایه فلک و هر که سلک زند عمر مخلص
از نسبت آنکه جنات هر که بر رسد نیکو بخشش و یدخلون آنکه در آنکه به بیشه صفات موصوف هم ایشان است
شفیع الفلک صلاح نیکو یعنی هزار در فضل بر حسرت جنات عدن و بر سوتها با بدار که بعضی در آن باشند
یدخلونها در آیند در آن و من صلح و هر که خالص باشد بایمان طاعت من آبائهم از پدران ایشان و ازواجهم
و مر زنان ایشان و ذریاتهم و فرزندان ایشان و الملائکة یدخلون و فرشتگان در آیند علیهم بر ایشان من کل باب
از هر در از آسمانها ایشان سلام بعین آنکه آورده که مقدار سنبا نرز و سی هزار نزد ایشان آیند و لو بعد ما دخلوها
بشارت بدوام ایشان است بعین بعینه است ربنا خدایا بجا آورده ایم آنچه مر بر دید در قوت العقل آورده که شکیب بود
بر فرد ربی فقرد و سر بر مخفت ربنا خدایا بجا آورده ایم آنچه مر بر دید در قوت العقل آورده که شکیب بود
تجهیز خدای سر بر نفی کا بجا نفوا الله هم مقبول اند فوعد الله وعده خدای حق الذی که یعنی نیک است مر انجام آن سرای که ایشان
یاق الذین یفسدون فی الارض و آنکه رد از آن کنند همان قدر ایشان را بر پیشه اولئک آنکه همان لهم
بهر سنتی زیان بر دارد و یقطعون و آنانکه بر بندند ما امر الله به آنچه خدای آزموده است با بخیر ان یوصل

آنکه خود تو کرد یعنی رحم با همان مومنان و کسانیکه بر ایشان تقدیم بیع الاولی و فنای میکند هر دو این کفر را عظیم یا صفت
یا قسم آنکه بر ایشان الکذبة الفتنة مراد ایشانکه آزمودند وهم الفاتنون مراد ایشانکه بر دین آزمودند
و آخرت لعذاب الحریق عذاب کنان و بسوختن اندر دنیا ولهم عذاب جهنم یعنی مر کفر بخواهد یقین و شک اندر بر
اراده میکند و فرجوا و نشاد شد اندر ایشان ولئن اصابته فتنة بزند کاندر دنیا و آنچه از منافع او بدیشان باشد
وانقلب انقلب فتنة بازگشت بزند کاندر آخرت خسر الدنیا والآخرة هر دو جهان زیان کرد یعنی عورت آنکه با شاهد در صفت
کردن در بقای خود و ما ادوات عاده یدعوا لمن ضره بخواند آنانکه نگر دیدند لمن نفعه آنکه سود دهد
ذلک هو الضلال الذی یدعو من دون الله آنکه زیان دهد و ادیران جمله خواهد بود ما لا یضره و سود نمی دهد ذلک هو الضلال البعید
گمراهی دور مراد آنها که فرو آیان کرده اند بعد از نظر و معجزات یا اگر خواهد یا دو مرد شهود و اگر آیه سازد یعنی آیه و راه نماید
بسوی خود و منافع بدانچه آیه من یشاء بر کار بازرد و دیوی و دانها چون کنند الذین آمنوا آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند
و آرام ای باشیها الذین آمنوا ان یدخل الذین آمنوا بدرستی که بدرستی که جهان در آرد خدای آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات
بتوحید طیبات با بندگی و با جلال او که قوی زین معجزات است و در فصول و بر عقیده رحمه الله نعمات سند که
مراد از ذکر حضرت رسالت که در ها مومنان بود آرام دارد الا بذکر الله تطمئن القلوب خانه کند بذکر خدای
آرام یابد دلها مومنان بجا بد رحمه الله میزاید که مراد اصحاب اند و خواجه علیه السلام صلی الله علیه و حقایق آورده که
آرام دل عوام بتسبیح و تنبیه اوست و اهل خواص و صفای دل و آسایش دل اعلا بحقایق اسمی حسنی الاهلال
مومنان را آرام خواهد یا بنده بود لقاء ربها الفقه الذین آمنوا آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند
عملها شایسته طوبی لهم خوشی مر ایشانرا و حسن مآب و نیکوئی بازگشت طوبی بشارت است و شادی
و خرمی در راحت یا نام بهشت است بعضی و آخر آن که طوبی درختیست در بهشت عدد کوچ قرآن در ظل
حضرت صلعم در بیع عرفه و فهم جماعت که شکران را بنجا بود و در چشمه سلسبیل و کافور زیرا آن منتهی باشد
کذلک همچنانکه رسالت انزلناه فرستادیم ترتیلا آیه فرقناه آیه فرقناه بسوی امتی که در عشت
رتل بعضها بعض بعضی از ایشان از امتان یکدیگر تا بگوناه علیهم بر ایشان الکتاب امتحان کرده
کرد ام مومنین فرقان یؤمنون و حالانکه ایشان نمی کردند بالرحمن محمد که در رحمن نام است مراد مشرکان که منکر
بودند کفرت ایشانرا سجده کنید رحمن را قالوا و مراد الرحمن و در صحیح حدیث میگوید حضرت رسالت صلعم فرمود که خدای را فرمود که
بنویس بسم الله الرحمن الرحیم بهمان مسجد رفت الا الرحمن ما هی شناسم رحمن را قال موسی بگوای محمد رحمن

آنرا بدرستی که الا الذین آمنوا جمع صعود مر آنانی را صفت کرد که ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و کردند
اندر ایمان مراد شمال دل و الا الحق جانب و دست و اوست مانند آورده اند مجمعی اندر فضل خدای تعالی و شرح کشاد
مجمع قرآن خود کو بهمارا از خواطر که بر دارا نزاتین بر ما کشاده گردد در دیگر زمین یا شکاف و چشمها و تو بهمانا
در صفت کیم و قصی کار بر آنرا نزد کردان نابود ان اندر باتب با ما حق آنچه آمد کتاب آن قرآنا و اگر کتاب بودی
در زمین ما قطعت به الجبال اندوه شدی و کوه بیاسیخته زدرت خواندن وی اندر موضع خود فتحت
به الارض یا شکافته شدی بدو زمین جهیزه و خواندندی او کلم به الموتی یا سخن آورد زندی اندر آن
قدرت او زمرگان مرگانرا نیز قرآن بودی که غایت است در مجاز و بهست نظیر در اثر قدرت مل
بیشان است که اگر قرآن دیدی بقرآن خود بقرآن و تا بیند که اینها واقع شود یقین الامر جمیعا مر خدای را است کار یا یعنی
قدرت و حکم جمیع کارها که خواهد این اینها ظاهر گرداند افلم ییأس آیا نومید نشدند آنها که گرویدند و دانستند
مومنان الایمان یعنی معجزات آیات با آنکه دانسته اند ان لو یشاء الله آن اگر اگر خواهد لهدی الناس جمیعا
بر آنچه راه نماید مر مردمانرا مسلمان گفته که با اسلام لف نحن بعضی ملک یعنی دانسته اند مومنان که همه
بیشک الذین کفروا تا بدانند آنانکه کافر شدند تصیبهم صنعوا بسر ایشانرا بدی صنعوا بدانچه کرده اند
از کفر و بت پرستی و عذاب بوده در راحت از نیاز بر کنند او تحل یا فرود آید نزدیک دار صلعم قریبا من دارهم
بموضع نزدیک مر سرای آن یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بنات بکنند بر آن بسوخته در مکه
در سرای آنحضرت بحلال آن بر قدر اموال و موالی اثر زلاعات شکر دهند بسبب عقوبت نمود که بیاید ایشان بکار
ربیعه تاتی وعد الله تا وعده بیاید وعده مراد کیوت یا قیامت یا فتح مکه ان الله لا یخلف الوعد بدرستی که خدای خلاف
خلاف نکند وعده را پس آنچه آنحضرت صلعم میگوید فلا تستعجل مشتاب در کار آنها کرده اند رسلا من قبلک
پیغمبران از پیش از تو چنانکه انبیا بودند فکانت لهم نصرتی فرقوا پس بود مر آنها را نصرت دیدند و بکار آنها رسیدم
این نزاد در راحت و قرن ساختم ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت فکیف کان عقاب پس چگونه بود عقوبت کردن
ایشانرا این چون بر بیت قطعه تو بیت افتاد افمن هو آیا هر کس او مانند قائم علی کل نفس کاهبان بر هر نفسی
یا بالاشی عنده بما کسبت با بکردند آن نفس از نیکی و بدی بر ایست با کسی جنین با صد بعضی قدرت کرد سازنده
و کاهبار و کارسازنده کاست بر نیز نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوان است یعنی جهان و جعلوا و بیاسازند کانرا از این
لله شرکاء مر خدای را انبیا بعضی اصنام که بر پرستند قل سموهم بگو نام برید و صفت کنید نیز شرکا را یا سماوا و

لا ایشان و بنگرید که استحقاق شرک ایشان عبادت دارند یا مولا آنرا که حق راحم و فاعل و مولی و رازق و
سمیع و علیم و بصیر و حکیم است یعنی طاعت و تسبیح یکی از امر او بارا و امام مثل ان کردام مَا لَا یَمْلِکُ لَهُمْ رِزْقًا آیا بگذارید
خدایرا بالا یَمْلِکُ لَهُمْ رِزْقًا چیزی نمیدهد وَالْأَرْضِ و زمین بعضه شریک حق در ملک الوهیت فرق علاوه آنرا استغنای مطلق
از خلایق بر عرض الفعل ماه می خورد تا از شرکا ایشان سبحان یعنی پاک و منزه است بحر تنزیه زنی یکا فَلَا تَضْرِبُوا بلکه از راه اتقا لِلَّهِ
کفروا بر آنکه شرک ورزیدند کَرِیمٌ یکدیگر کنید و کذب ایشان اَمْثَالَ بر آنکه شرک ورزیدند وَالْعَبْدَ السَّبِیلِ از راه راست و درست
وَمَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ و هر که گمراه کند خدای او را و در راست نکند فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست مر او را توفیق دهنده که
راه نماید او را هم مر کافر را نیست عَذَابُ الْخِزْیِ لَهُمْ فِی الْحَیَاةِ در زندگانی دنیا عذاب قتل و اسیر و قحط و سایر مصایب
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و در آنکه عذاب آنست اَشَقُّ سخت تر است و دشوار تر بر ایشان وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ و نیست ایشان را از
عذاب حق مِنْ وَاقٍ نگاه دارنده که نگاه دارد و تا صد رشید مَثَلُ الْجَنَّةِ آنچه آنچه بر خوانده ام صفت آن بهشت
که وعده داده شده است بِهِ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران که بوی در آیند تَجْرِی صبر و پیدا مِنْ تَحْتِهَا
از زیر درختان یا از بیخ ساکن شیان جریها اُکُلُهَا میوه آن بوستان دَائِمٌ همیشه باشد و هرگز منقطع
نشود میوه آن دنیا وَظِلُّهَا و همچنین سایه آن منوع نگردد چنانچه سایه دنیا بلکه همه دوام آنام قشیری رحمه الله
زمیوه که اهل آن اهل مرور در ظلال عبارت اند نه فرد از در ظلال غایت و عارفان بر بناء عبارت در ظلال غایت بوده ظلیند
بیت سایه دولت و درد و جهان جاویست ای خوش آن بین که این سایه فتد بر سر تو تِلْکَ آن جنت و بهشت
عُقْبَی الَّذِینَ اتَّقَوْا عاقبت اهل پرهیزگاری که پرهیزکاری کردند وَعُقْبَی الْکَافِرِینَ النَّارُ و عاقبت همه کافران النار
آتش دوزخ وَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ و آنانرا که عطا دادیم ایشانرا کتاب مراد مومنان اهل کتاب چون عبد الله سلام
و اصحاب او و مشتاقان از نصاری چون نجاشی و اصحاب او و بنو دیست یعنی و بسیاری و در حبشه اخراجت یَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ
بر آنچه فرستاده بسوی تو از آنچه مِنَ الْأَحْزَابِ و از اهل کتاب کفر و ملت یعنی کفر و ملت
جرجه ان اخلاق من الربعه و اهل ایشان از یهود و اسید و عاص و اضیه ایشان را نصاری مَنْ یُنْکِرُ
کسی که انکار کند بَعْضَهُ یعنی از آنکه مخالف خواهش ایشان است قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بگو من نشانه امر کرده اند
که من مامور شده ام اَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ تا که بپرستم خدایرا بیکی وَلَا أُشْرِکَ و شرک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید
و فرد و مسیح را بسجده کرده اید إِلَیْهِ أَدْعُو بسوی او میخوانم خلق را وَإِلَیْهِ مَآبِ و بسوی او است بازگشت
وَکَذَلِکَ و همچنانکه فرستادیم کتب بر انبیا که گذشته بر ایشان أَنْزَلْنَاهُ فرستادیم قرآن را حُکْمًا

کتاب کتاب و تمیز میان راه نجات بما حکم کننده میان حق و باطل عَرَبِیًّا مترجم بلغت عرب یا لسان اهل و حقیقت
و اسلام اهل اسلام وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی آرزوهای شرکا ایشان را بعد از آنکه نازل شد بر تو قرآن و معرفت بیکی یا ملت و دانستی
از راه حق و نشناختی و نخواندند بعد تا کار که بعد از آنکه تو خود مِنَ الْعِلْمِ از راه حق بعد از آنکه تو دانستی بطلان کیش
بت پرستان مَا لَکَ هم کسی صلوة بَعْدَکَ بعد از تو اگر ایشان مَا لَکَ مِنَ اللَّهِ نیست ترا از خدا ضلالت وَلِیٍّ
هیچ یار کسی که رساند الا و نه نگهدار که عقاب حق از تو بدور دارد آورد و عاید بسوی دیگر بیند حیرت
بغیر قسم و بکلمه مرا تجرد من ازواج صروف قسم و مولود ما نزوج مراج از ازواج منصوب و اگر او مجرور
عرب آورده اند و الا استقلال توان یا زوج استثنا آیه آنکه وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رَسُولًا و بتحقیق فرستادیم رسولان
مِنْ قَبْلِکَ همچون تو مِنْ قَبْلِکَ و پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و ساختیم مر ایشانرا أَزْوَاجًا زنان وَذُرِّیَّةً و فرزندان وَمَا کَانَ
و نباشد و نیاید فرستاده را یعنی در روح او نباشد لِرَسُولٍ آیه آنکه بیارد بِآیَةٍ آیتی از قرآن فرخوانده ام صفت آن
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدا وَعده داده شده است اند بر پیغمبران که بوی در آیند تجرب صبر و پیدا لِکُلِّ أَجَلٍ
از زیر درختان یا از بیخ ساکن شیان جریها أُکُلُهَا میوه آن بوستان دَائِمٌ همیشه باشد و هرگز منقطع
نشود میوه آن دنیا وَظِلُّهَا و همچنین سایه آن منوع نگردد چنانچه سایه دنیا بلکه همه دوام آنام قشیری رحمه الله
زمیوه که اهل آن اهل مرور در ظلال غایت اند نه فرد از در ظلال غایت و عارفان بر بناء عبارت در ظلال غایت بوده ظلیند
بیت سایه دولت و درد و جهان جاویست ای خوش آن بین که این سایه فتد بر سر تو تِلْکَ آن جنت و بهشت
عُقْبَی الَّذِینَ اتَّقَوْا عاقبت اهل پرهیزکاری که پرهیزکاری کردند وَعُقْبَی الْکَافِرِینَ النَّارُ و عاقبت همه کافران النار
آتش دوزخ وَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ و آنانرا که عطا دادیم ایشانرا کتاب مراد مومنان اهل کتاب چون عبد الله سلام
و اصحاب او و مشتاقان از نصاری چون نجاشی و اصحاب او و بنو دیست یعنی و بسیاری و در حبشه اخراجت یَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ
بر آنچه فرستاده بسوی تو از آنچه مِنَ الْأَحْزَابِ و از اهل کتاب کفر و ملت یعنی کفر و ملت
جرجه ان اخلاق من الربعه و اهل ایشان از یهود و اسید و عاص و اضیه ایشان را نصاری مَنْ یُنْکِرُ
کسی که انکار کند بَعْضَهُ یعنی از آنکه مخالف خواهش ایشان است قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بگو من نشانه امر کرده اند
که من مامور شده ام اَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ تا که بپرستم خدایرا بیکی وَلَا أُشْرِکَ و شرک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید
و فرد و مسیح را بسجده کرده اید إِلَیْهِ أَدْعُو بسوی او میخوانم خلق را وَإِلَیْهِ مَآبِ و بسوی او است بازگشت
وَکَذَلِکَ و همچنانکه فرستادیم کتب بر انبیا که گذشته بر ایشان أَنْزَلْنَاهُ فرستادیم قرآن را حُکْمًا

بجای آورد و رموز اسرار سلمی از محمد رازی رحمة الله نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که میگفت آنچه خواهد از شهود
عبودیت و لوازم آن را اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از فرق حق
ربانی سرزده اخلاص فی بهد شک سبب زد و یقین می آرد و بحکم محو میکند چون ثابت میسازد ثمره میسرزد فنا حق
حسد می سرزد شفقت مینهد و انزل راحی اختیار ببرد و تسلیم می آرد تفرقه محو میکند جمع اثبات میفرماید از درگاه حق
رسوم انسانیت می سترد نعوت ربانیت مینهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات
حقوق ربانی آرد یا شهود خلق ببرد یا آثار بشریت محو کند و انوار هدایت ثابت گرداند و از آن بنده بیگانه
دانان خود میتراید تا چنانکه اول خود بود باخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الهی جلال عزت تو
بجای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت برداشت از آن من مکاشفت از آن تو افزود تا بآخر همان شد که اول بود
نظم محب همه در تنها دایه بگذاشت بشنو اکنون که دل چه بود آن حاصلت ما در خانه خانه داشته ایم رفتیم تنها
کرمتر وإما نرينك واگر بنمایم ترا بعض الذي برخی از آنچه نعدهم وعده داده ایم کافران را أو نتوفينك یا بازا
بمیرانیم پیش از ان فإنما عليك البلاغ پس جز این نیست که بر تو رساندن پیغام و تبلیغ احکام است وعلينا الحساب و بر ماست
حساب بازخواست ایشان أولم يروا أنا نأتي الأرض آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند و بدرستیکه ما می آییم یعنی فرمان ما می آید
بزمین کفار ننقصها میکاهانیم پاره پاره من أطرافها از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بحوزه تسخیر
مسلمانان در می آریم و گویند این سخن راجعست بیهود حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشان یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود
بمسلمانان میدهیم والله يحكم و خدای حکم میکند و نقصان راضی یهود و ادبار ایشان و از زیادت بلاد اهل اسلام و اقبال
ایشان لا معقب لحكمه هیچ رد کننده نباشد مر حکم او را وهو سريع الحساب و او زود حساب
یعنی بزودی حساب کند مر ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا وقد مكر الذين من قبلهم
و بدرستیکه مکر کردند آن جهودان با سرکشان که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند با پیغمبران خود فلله المكر
جميعا پس مر خدایراست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرها یعلم ما تكسب كل نفس میداند حق تعالی هر چه میکند
هر نفسی از خیر و شر و جزا را آماده میسازد وسيعلم الكفار و زود باشد که بدانند کافران یا از یهود و عبده اصنام
نزدیک قیامت لمن عقبى الدار مر کرا باشد عاقبت پسندیده در این سرای ويقول الذين كفروا و میگویند
آنانکه نگرویدند از سرکشان جمله در روسای یهود که تو که محمدی صلعم لست مرسلا نیستی فرستاده از پیش خدای
بنبوت دعوت قل كفى بالله بگو که خدای بسندست شهيدا بيني وبينكم گواه میان من و میان شما با آنکه من پیغمبرم شما

ومن عنده علم الكتاب و دیگر آنکه نزد یکست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیلست علیه السلام که وحی از لوح فرو
با علم قرآن که آن مومنانند و در زاد المسیر آورده که مجاهد مرتضی است یا علم توریت دان عبدالله بن سلام را اخراب
رضی الله عنهم سورة ابراهيم بسم الله الرحمن الرحيم الر در شرح تاویلات امام ترمذی رحمه الله
مذکورست که حروف مقطعه ابتلاست بر تصدیق مومن و تکذیب کافر تا خدای بنده را هر چه خواهد امتحان کند و گفتی
کاین حروف اسامی قرآنند و بهر توجه توان گفت که الر یعنی قرآن كتاب أنزلناه إليك کتابیست که فرو فرستادیم
بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن من الظلمات از تاریکیهای کفر و نفاق و ریب و شک
الى النور بروشنی ایمان با اخلاص یا یقین یا سنت بإذن ربهم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری
گفته که از ظلمات تدبیر بنور شهود تقدیر یا از تحکم تدبیر به ظلمات صفت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات
که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استعار صفات بنور وحدت ذات و ضعف آنست که ظلمه بر آئینه
بند از هستی تست چه زنگاریست که از آئینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مناقشه زدوده گردد نور هستی ازو حق بتجلی
برمرآت باطن پرتو افکند و سالک را از وجود از مزاحمت جبر او باز رهاند تا نه بخودش شعور ماند و نه بعدم شعور بخود
رباعیه یارب بدهی که خود بر هم از هر چه بود ز خود برهم از هستی خود مرا ز خود کن تا از خود
بجوی خود برهم وگفته اند انواع ضلال در ظلمات داخلست و نور است هدایت را شاملست یعنی بدعوت قرآن بیرون آری
از گمراهی برسانی و براه راست برسانی و از یست که میگوید الى صراط العزيز بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنائی یعنی براه
خداوند غالب الحميد ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید میفرماید الله الذي معبود بحق آنکه
له ما في السموات مر اوراست آنچه در آسمانهاست از موجودات وما في الأرض و آنچه در زمین است از مبدعات وويل
للكافرين و دریغ مر ناگرویدگانرا بر آن من عذاب شديد از عذاب سخت که بدیشان رسیده الذين کافران
آنانند که از روی جهالت يستحبون الحيوة الدنيا دوست میدارند زندگانی دنیا را على الآخرة بر آن سرای
ويصدون و باز میدارند مردمانرا عن سبيل الله از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان پیغمبر و از آن ويبغونها
و میطلبند عوجا برای راه حق کژی یعنی میگویند این راه کجست و بمنزل مقصود نرسید أولئك آنگروه که بدین
صفتها موصوفند في ضلال بعيد در گمراهی اند دور از حق بعید در تحقیق صفت ضلالست و صفت ضلال بعید دادن
اسناد مجازیست در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند که چه حالست که همه کتب منزله بلغت عجم فرود آمده و کتابی که بعلم
می آید عربیست آیه آمد که وما أرسلنا و نه فرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری را إلا بلسان قومه مگر بزبان قوم او یعنی

کریم که او بان ایمان بوده و در میان ایشان آمده و مبعوث بر ایشان شده عهد را و اول موت تند بکان ما بیکنا
پس چون آنها بایمان در ایمان و استاد بیعتکم تا ما بان کند بر آن شان و امر و نواهی را و ایشان را هم
کنند و عذر نکوید که سخن بی ذلت ری یا بهم و گفته شود بر قومیکه رسالت بحضرت مسلم و جمیع کتب بلغت عربی نازل
شده حیر جنگ صلعم یا بهم بر قومی ترجمه کرده اند آنرا بلغت منزل علیه در رسالت کیفی تقریر مستاد بهم بعبوت
نکرد بزبان قومی که بدان ایمان مبعوث بوده و ترا و استاد بهم بزبان قوم تو بهمه مردمان در جواب بس که گوید که
بعبوت بکم مبعوث بالعلم مختلف است بالتبعی که کتب متعدده بر آن لسان و قومی که آنها قوت است
موسی باختلاف کلمات و اختلاف فضل همه را تعلم الفظ و معنا که و تعبیر که بزبان ایشان است و همراهی اعلام
منعه از آن پس علوم نزول آن بیک لغت محقق فضل بیک حکمت فیضلوا الدین پس گمراه کرد اند خدا آنها را
هر کرا خواهد بعینی و گمراه و ناکراه شود یهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد بعینی توفیق و هدایت باید و هو
العزیز و او است غالب حاکم خود الحکیم راست کار کرا اضلال و هدایت در وجه حکمت و لقد ارسلنا موسی
و بدرستیکه ما فرستادیم موسی را بایاتنا بدلالت و قدرت و معجزات روشن همچو عصا و ید بیضا و گفتیم ان اخرج
قومک آنکه بیرون آر گروه خود را که بنی اسرائیل اند من الظلمات از تاریکیهای بیچارگی و شبهت الی النور
بروشنی علم و یقین بیرون آر قوم خود را بر ایمان بعبوت از تاریکی کفر و روشنی ایمان و ذکرهم و بیاد بده
ایشان را بایام الله روزهای خدا که کارهای گذشته را در آن یاد آورد بنی اسرائیل را از روز بلا
بلا که فرا گرفتند بدست فرعونیان ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه یاد کردیم لآیات بر آنند و الاعتبار
بر قدرت الهی لکل صبار مر صبر کننده را مر بلا شکور و شکر کننده بر آلا و نعما و قال موسی و بدان آنرا که
گفت موسی لقومه مر قوم خود را بنی اسرائیل اذکروا یاد کنید نعمة الله نعمتها خدا را که انعام فرموده علیکم
بر شما اذ انجاکم چون برهانید شما را من آل فرعون از فرعونیان یسومونکم میجستند شما را
سوء العذاب بدی بی عذاب مضی عذابها بد بشتر است مسلمانان بر بنده که گرفته کارهای سخت میفرمودند
یذبحون و میکشتند ابناءکم پسران شما را که بمجان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک
فرعون است بر دست او یستحیون و زنده میگذاشتند نساءکم و دختران شما را خادمه زنان اشراف کنند
و فی ذلکم و در این محنت شدت بلاء من ربکم از آفریدگار شما یا در آن نجات نعمتی بود عظیم
ارجو عظیما بزرگ و اذ تأذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام داد و آگاهی کرد ربکم خداوند شما

لئن شکرتم اگر شکر کنید بنعمای ما لازیدنکم هر آینه افزون کنم شما را نعمت و لئن کفرتم
و اگر ناسپاسی نمائید در آن ان عذابی بدرستیکه عذاب من لشدید سخت است و بدانید
عذاب سخت بود در زیادت و نوع عقوبت تحقیق شیخ ابو جعفر حسن الزاهد علیه رحمة الله نقل میکند که اگر شکر نعمت کنید
زیاده کنم ترا یا ایمان و اگر سپاسی کنید افزون کنم مالی و اگر بدان شکر کنید تا بدانه سازم مصرف اگر بزبان شکر
باشید سازم مقام و صفت و آنرا شکر کوید بدل یا بزبان بدیه تزیت و شکر آن نعمت دارم بجلب کاملان فرمودند
و از بعض اهل اعلام معلوم شود که شکر بر قات ترقیه و مراح اصلاحه در حیات کفی الفتوی المعنوی نظم
شکر نعمت نعمت افزون کند ناکس زبان بر شکر گفتن چه کند شکر بشر دفع علتها چل اسود و شکر اگر از سر باشد
و قال موسی و گفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود ان تکفروا اگر اگر کافر شوید شما و من فی الارض
جمیعا هر که در زمین که آن لسان از بری و ادمی فان الله لغنی پس بدرستیکه خدا بی نیاز است از ایمان و شکر شما
حمید ستوده است بستایش خلق در ذات خود و بتحقیق و ناطق اند و است جمیع اشیا بتسبیح بحمد او حمد
بیت بر گرفتن خلق موجود است و بیا بحمد او زنده شوند جمیعا الم یأتکم آیا نیامد بشما خبر کلام موسی علیه السلام
نبأ الذین من قبلکم خبر آنانکه از پیش شما بودند قوم نوح و قوم عاد و ثمود و قوم ثمود الذین من بعدهم و آنانکه بعد از شما
از شما بودند لا یعلمهم نمیدانند خدا را از ایشان الا الله مگر خدا و تعالی و تقدس و آنکه بیداد امر او از تدبیر و هلاک
کرده و آنکه از آن منقطع ساخته که خود بیکسی بر آن اطلاع ندارد در معالم الانام بر اساس حق النقلات میکند که
میان عدنان و ابراهیم سی قرن گذشته و از آنان اطلاع ندارد و در همین حال جز خدا و الانبیا و جاءتهم آمد و آمد
بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بمعجزات روشن که آنها بود و ندا بحجت ایشان فردوا
پس آنکه انبیا نزد و بسوی آنها خود فی افواههم در دهانهای ایشان مستبعدا خود را بدندان در گرفتند خشم
رسالت بحضرت و زبان بنهادند از سر تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که ما خوش باشید گفتند نزد
خود را بدو فواه رسالت را دند که سخن گوئید و قالوا انا کفرنا گفتند اندیشه است که ما کفر بدیه ام بما ارسلتم
بتحقیق که بشما فرستاده شده آنچه بر خود دیدانی و انا لفی شک و بدرستیکه ما در شکیم تدعونا فیه آنچه میخوانید
ما را الیه مریب بسوی آن از توحید و ایمان شکی در تهمت افکنده بعضی باد خود شک سر آنرا تهم میکشتند
یا مراضع ساده قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدا آگاه و عوت میکنیم افی الله شک آیا در وجود

عذاب آتش نیست اصحاب آن اکثر اولد بر وجود او شک کنند بحکم اشاره قالوا السماء ربنا الله آگاه فرستد آسمان
زمین را یرزقکم از آسمان و زمین یعنی لکم آگاه فرستد شما را باران تا بار آورند شما را بر زمین یعنی بنظر ایجاد آفرینش و رزق
یعنی اگر آن جان یعنی اگر خلق الایمان بود و کو یرزقکم کو تا بار نیست و عذاب نکند مگر بهمین بود شما را الا من
تاوف نام بر دهد آنرا مثل شما بود فی قلوبهم کفر ایمان در جواب سرداران ان انتم انسبتم غیر الا بشر مثلنا آدمی
مثل ما در صورت و بیت و هم فضل نیست شما را بر روی ظاهر پس شما پیغامبر انصحونه بیت خبر ایمان ما تریدون ان تصدونا
ان تصدونا عظیما که بار دارید ما را بر چیزی بزرگ و کان یعبد آباؤنا الا آنکه بودند که پرستیدند آباء ما پدران ما
اصحاب فاتونا بسلطان بیان بسیار بما حجتی مبین روشن برهان دعوی خود یا برا استحقاق فضیلت نبوت و حرمت
کو بما کیا ایشان پیغمبر که معبود بودند اجابت نمودند از روی علاج و عناد و انواع معجزات بر سبیل و بند چنانچه معاندان
زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قال لهم رسلهم گفت مر ایشان را پیغمبران ایشان ان نحن نسبتم الا بشر مثلکم
که ما نیز بشریم مثل شما یعنی مشارکت یعنی مسلم ایم ولکن الله یمن علی من یشاء ولیکن خدا منت مینهد بنبوت و کرامت
علی من یشاء من عباده بر کسی که میخواهد از بندگان خود تا او را وما کان لنا و نیست مارا که نمی توانیم ان نأتیکم بسلطان
الا بدستور آنچه بیغمبر که بیاورد بر ما بیاورد الله بفرمان الله و بر خدا باید آنچه بیغمبر ان شاء خواست خدا که نمی
کرد و بیم بتوکل بر خدا ما لنا و چیست مارا الا نتوکل که توکل نکنیم علی الله بر خدا و قد هدانا سبلنا و بتحقیق راه نمود ما را بحکم ایات یعنی راهی
بدان بنیاسیم اور او صبر کنیم که از ما صبر بدست قدرت او است ولنصبرن و بتحقیق که صبر خواهیم کرد علی ما آذیتمونا
بر آنچه آزار میرسانید ما را بکفر و مخالفت و علی الله و بر خدا فلیتوکل المتوکلون باید که ثابت باشند توکل
توکل کنندگان و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم هر آینه بیرون کنیم شما را
من ارضنا از زمین و دیار خود او لتعودن یا تکه عود کنید یعنی موافقت نمائید یا ما فی ملتنا در کیش ما یا مراد
عود جا باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم فاوحی الیهم پس وحی کرد بپیغمبران ربهم بروردگار ایشان موسی کلیم
لنهلکن هر آینه هلاک کردانیم ما الظالمین ستمکاران یعنی کافران را ولنسکننکم الارض و هر آینه ساکن کردانیم
شما را در زمین بعد از هلاک ایشان ذلک این وعده مر آنکس را که خاف مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه در روز قیامت در موقف حکم کنم بر بندگان باز داشته
بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه در روز قیامت در موقف حکم کنم بر بندگان باز داشته

وخاف وعید و ترسد از وعید من بعذاب فتح وخاف وعید و ترسد از وعید من بعذاب فتح
آنحضرت ملائکه شیطان با حکم طلب بند بان خود و دعای یا انبیا ایم حکم طلب بند یعنی کند مگر از امر مثل
عذاب فرود آید و مستحکم گردد و بند اجابت و مومنان نجات یافتند و ذی یوم و فرود کرد آنرا مثل کل جبار
هر گردنکش عنید سرکش زنده باد یا مومن از عذاب من ورائه جهنم و از پس دوزخ است یعنی در روز حشر
روح ایمان خواهد بود بر آن وجه که دار در آن الکدود و یسقی و چشانیده شود ماء صدید آب خون و چرک
بار بمانه در زود آب کرمی از دنیا جگر و کوبند آنرا ثنا بند یتجرعه مجلکند فی حق تمام جرعه مجرعه زند یکاد
یسیغه و نتواند که از گلو فرو برد تغلی و که و ویأتیه الموت و می آید بدو آیات آلام و رنج و آید مر کسی را کل مکان
از هر جا باز اعضا و در ما الکرب و بیماری انگشتها و ما هو بمیت و نیست او را یعنی مرده تا بیاسا بدو در
عذاب الیم آزار فرموده که روح او در مجرد او مانده باشد بر دل آید تا او بر درون بدن باز گردد تا زنده باشد بمثل که
بحکم او بمیرد فیها و او را بحیه جان مر او را و زندگی بسکلد من ورائه و از پس او است بعذاب جهنم
و مجیء غلیظ غلیظ یعنی از آن بر تر و آن عذاب دوزخ مثل الذین کفروا از آنچه زیر ذخائر
بنبود بر مر یعنی اعمال آنانرا که کافر شدند بربهم بر آمد بکار خود و صفت اعمال ایشان که کردند آنانرا
کرماد اشتد به هر خاکستر که سخت بکار زد الریح بر دو باد فی یوم عاصف در روز تیز سخت باشد
عصف تند آب باد از زمان را بود و صفت در نه فایده مثالست عصف تیز آب را که اعمال کافران که در صورت
خیر نیاید چه صورت ایمان و انا در کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن مانند ذره خاکستر است بر دو زر
و بهوا برده بر اطراف آکنده سازد و هیچکس جمع آن قادر نتواند بود از آن یقدرون مگر در قیامت
لا یقدرون جمعا بنبوا و از آنچه در دنیا کرده اند علی شیء بر چیزی حبط شرع باشد و دنیا شد
گشته و ضلال الدنیا در ذلک هو الضلال البعید آن بدانید ایشان که ما نگوئی کرده ایم
دکر ایم بعیدست یعنی در زمانه بسیار دور از راه حق الم تر آیا ندیده ای بیننده یا بداند شنونده ان الله آنرا که خدا
خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را بالحق بر وجهی که حق آنست در آفرینش ان یشأ یذهبکم
اگر خواهد بر شما را ای هلاک کند و معدوم کرداند ایها الناس و یأت بخلق جدید و بیارد آفریده نو بجای شما که در فرمان
مثل شما باشند و ذلک و نیست الله علی الله بعزیز بر خدا و کشوار و بعزت و قدرت باید
و قدرت او اختصاص ندارد و مقدور او دون مقدور او بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسان است

اگر آسمان بود یا جنس قدرت جملگی یکسان بود تیرگی و ظلمت نبود ایراد بصیغه ماضی بجهة تحقیق وقوع است
و اگر چه مراد آفات که ظاهر شوند و بر دوش انزل فرما لعلیه بر آخر ای هر یکا هر دو رکعتان نگاه دارند و مرسال فقال
الله تعالی هل یکون یعنی عاجزان از ایشان که بصیغه استفهام و سفلیه لا یدین سکلوه و آثار آنکه تیر بدرستیکه ما نازل کردیم از روی صواب و نگاه
یعنی آنکه تیر کرده شده باشند انا کونین فانا کلم فقا بدرستیکه بکوییم ما مر شما را بهر وان نگاه
رسالت مرا از فرمان ایشان فهل انتم منتهون فقا پس هیچ شنوید شما دفع کنید کان از ما رسالت یا لیت
تعالی از خدا و خدای حضرت یعنی ما دران عالم تمام عالم و جهان بر نیز عالم چیزی از عذاب و دفع کنید بر دل
از ما قال کونوا کونوا ای مکان بطریق اعتذار ای قوم کونوا عباد الله الاحد بنمودی سار طریق سبحان الله تعالی
لهم ثالثه هر آنکه مانند شما را و شنود و بدان اطاق خلاص شدند و دفع آفات مادر تیر درگاه مردود
نا اسیر شده کوید بیا ایند تا باتفاق و تحزب و شیم و جمع کنیم شاید که در سر ما کان و عذر راه خلاص یا ما شد
پس اصل سال خود کنند و سوی نذار و کوید بیا ایند تا صبر کنیم شاید که بگیریم و رفع مفتح کرده و
با اصل سال دیگر شکایت می رزند مرده سبحان کوید سحرا کان پس ان بر ما اثر فقا که بر شود
و رفع نمایم ام تحسبون یا بکنید یعنی از تعجب یک اصافه بسر انا انه محیطون نمیدانید
از عذاب دوزخ و فرقا الی الفتیه پس کوید و بدو پیش یعنی ابلیس لا افضح الامر آنچه هلاک کذارده شود و کار یعنی جمیع
خلق بدست دمکه الهی تا ذکر کرد و تا نکه ابلاک شت بهشت بیاید و با اهل دوزخ در دوزخ فرا برید تمام دوزخیان
جمع شده زبان ملامت بر ابلیس لا ادکته بتبری از آتش بر آید و کوید با انقیاد آنسه ای ملائکه
کنندکان ان الله وعدکم بدرستیکه وعده داد خدا شما وعد الحق وعده درست راست که حرف و بر خود بود
و وعدتکم پس وعده کرد و داد شما را وعده بدوزخ که نه قیامت و نه حساب لکی زمرا با شد شما را اتباع
شفاعت حمل کند و کرد فاخلفتکم پس خلف کرد و داد شما را و شیطان تبین خلق و وعده و خلاف میکوید یعنی
امر و زد کفار شد کمن دوزخ کفته بودیم و ما کان لی علیکم من سلطان و نبود مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه
کنم بر کفر و معصیت بلکه مجرد مراد صحت قول من الا ان دعوتکم مکر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب
بلکه مجرد بوسوسه کردم فاستجبتم پس شما مرا اجابت کردید بر بدوی و تامل نمودید در عواقب امور خود فلا تلومونی پس ملامت
مکنید بمجرد وسوسه که کردم نزد اکه من دشمن نیابید و بدوی مستعد اکه من دم تسخیر بهانه نیست چه دشمن مجرد
از آن بهتر نباشد و حق دشمن میکند و لوموا انفسکم و ملامت کنید بهتا خود را که مرا فریاب بر دید و قرآن کلام

کفت الله تعالی اشب طان تشنو بد ما انا بمصرخکم من شما را نه و فریاد رسی از عذاب و انتم و شما نیز شنید
و مصرخی کرا شما و فریاد من ان کفرت بدرستیکه من بود کافر انزدیک بما اشرکتمونی بما تو شریک کردید مرا
با خدا و فرمان بردار شدید من قبل این در دنیا یعنی بر اراده شدم از نفرت خدا ان الظالمین بدرستیکه ظالمان یعنی مشرکان
لهم عذاب الیم مر ایشان را عذابیست دردناک موصوفند بدوام و خلود و ادخل الذین آمنوا و در آورده شوند آنانکه کرویدند
بر ساحات بهشت من تحتها و کلوا الصالحات کردند کارها نیکو بدیرنه جنات تجری در روی بستانها نیکه میرود تحتها
الانهار از زیر درختان آن جاری ماخلدین فیها جاودانه در آن جاودانه در آن زنده سوختن بعمت در شکان باشند
ایشان را باکرام و تعظیم تمام بر اهل السلام در آن زنده باذن ربهم بفرمان و دستوری پروردکار ایشان تحیتهم فیها
تحیت ملائکه در آن ایشان یعنی ایشان بر یکدیکر رحمت سلام سلام باشد که دالست بر سلامتی از آفات الم تر
آیا ندیدی خطاب با کسی که صفتی خطاب میفرماید که بر دیده و نداشته ای بنده چنانچه ای بنده کرا که تعجب الیف ضربا
الله تعالی هیکونه چکونه زده خدا مثلا کلمة طیبة کلمه پاکیزه را که کوید توحید یا دعوت باسلام کشجرة طیبة
مانند درخت پاک آن شجرت پاک اصلها ثابت بیخ او ثابت است و فرعها فی السماء شاخ او در زمین استوار و محکم و فرعها
فرشاخ آن در بلندی با آسمان پیوسته تؤتی اکلها میدهد و میوه خود را کل حین هر وقتی باذن ربها
و فرمان پروردکار خود است و یضرب الله الامثال و میزند خدا مثلها للناس مر مردمان را لعلهم تا باشد که
یتذکرون پند کیرند و بیاد آرند و مثل کلمة خبیثة کلمه ناپاک کمثل شجرة خبیثة مانند درخت ناپاک
اجتثت بر کنده شده من فوق الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست مر او را قرار و ثبات
یعنی بیان کند الله تعالی للناس مر مردمان را لعلهم تا باشد که ایشان در یابند زیرا که مثال تصویر مسلمات از برای فهم
و در تبلیغ کرد اینجا مثل معقول بالحسوس مثل کلمة طیبة مثل سخن پاک که کلمه توحید یا دعوت بعبادت اصنام کشجرة
طیبة مانند درخت پاک اصلها ثابت بیخ او ثابت و فرعها فی السماء و شاخ وی در کرده طیبه سلیمه یا دعوت در ذات و ثبات
اکلها دائم تبات کشته و میوه و برکزیده تؤتی اکلها میدهد و برکزیده کل حین از روی زمین باذن ربها بفرمان
استحکام یعنی در زمین بیخی دارد و در زمین شاخی دارد و در هوا میوه تیر بیخی کران باشد و آور اسلام
بدان بر آید و ارا کما الخبیث آنانکه اند و بر روی خاک اجتثت بر کنده شده من فوق الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست مر او را قرار و ثبات
کلمه اصل در او موسی ثابت و اعمال آن بجانب اعلی علیین رفته و ثواب در زمان و در اعمال بر خت مر او را که
بیخ او ثابت است و درخت خود فرع و شاخ در هوا و بجانب علو و رفت و در وقت رسیده بخلق و تر نشاند و کلمه کفر و عبادت
اصنام که کلمه کافر مقلد کهست عدم بخت و بر باقی نباشد اندر دو عمل تا که بتصدیق قبول سازد و صادر نشود و بر خود ظلم

کاصلاح و قرابت و فرقه اعتبار بیست نعمت مخصوصها ساعت بیست و دارد بلکه بجان لطیف که مرتبه شاخص است
درخت زندو فاخت شنگ بر ساقه بیشمار بیشمار شکل مرتبه اعتبار بیست نعمت الله ثابت میکند و الذین آمنوا
آنانرا که ایمان آوردند و استحکام میدهد بالقول الثابت بسخن راست محکم که حجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دل
ایشان متمکن گشته و آنکه اند قول لا اله الا الله محمد رسول الله است رضا ثابت میدارد و مومنان را فی
الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا در زمانی ابتلا و امتحان صبر و رزند و اخلاص و استقامت تقدیر و تحمل زیرا که بعضی
دشمنان و اهل ایمان را تا بعد علیه السلام و گویند ثبات و مومنان را در دنیا یعنی تردد یک که خاتم حیات ایشان
بکلمه باشد و فی الآخرة و ثابت در دل ایشان از قرآن بسبب یعنی در قبر که منزل اول است از منازل آخرت یا جواب
منکر و نکیر که ملائکه ثابت اند و گویند در روح دادن در قبر است و در آخرت موقف ملائکه و یضل الله الظالمین
و فرو گذارد ظالمان را تا بلکه توحید راه نیابند در دنیا و در سوال قبر و یفعل الله ما یشاء و میکند خدا آنچه
میخواهد از تثبیت قومی و اضلال قومی الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا بدل کردند
نعمة الله کفرا نعمت خدا را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند تقرب نعمت را بکفر یعنی
چون نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان سلب شد و بجز کفر نعمت ایشان چیزی نماند و احلوا قومهم و فرود آوردند
کسان و مردم خود را و اتباع ایشان را دار البوار سرای هلاک و بدبختی و جهنم جهنم سزا ساخته و ایشان را بآتش
کردند الم جهنم یصلونها در آیند در آتش دوزخ و بئس القرار و بد قرارگاه است و جعلوا و قرار دادند لله
لله انداد اندادها و همتایان یعنی بت ها و اصنام ضلوا تا گمراه کنند عن سبیله از راه خدای که طریق توحید است قل تمتعوا
بگو برخورید از روزی خود بالکفر و بالعبادت بسان امر تهدید است یعنی دو سه روز که بدنیا برخورید فان مصیرکم پس بسوی
بازگشت شما الی النار بآتش دوزخ است قل بگو مر عبادی مر بندگان را که ایمان آوردند
یقیموا الصلوة تا نماز کنند و یدیموا و فنفقوا و نفقه کنند مما رزقناهم از آنچه عطا دادیم ایشان را سرا نفقه کردن پنهان مراد نفقه است علانیة و نفقه آشکارا مراد زکوة است چنانکه اخفا در صدقه

آشکارا است یا شد لخصم یخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز بگذارند و زکوة بدهند من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم
لا بیع فیه روزی که نه در و خرید و نه در و نوزف نباشد تا مقصر بخود جبر نکند بدان تقصیر توانند و لا خلال و در آن روز
دوستی نیز نبود که از دوستان طلب نفع توان کرد بلکه اعدای دشمن گردند که از خلال بود از آن مقام یعنی
عدو دوستند الله الذی خلق آن یک که آفرید السموات و الارض آسمانها و زمینها و انزل من السماء ماء
و فرستاد از آسمان آبی را و اخرج بآن آب فاخرج پس بیرون آورد بدان آب من الثمرات از میوه ها رزقا لکم
روزی برای خاک بدان روزی کنند و سخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتیها تجری فی البحر تا برود بدریا بامره
بفرمان او و سخر لکم الانهار و مسخر کرد برای شما جویها و آبها را یعنی اندازه ساخت برای انتفاع و تصرف شما
و سخر لکم الشمس و القمر و مسخر کرد بنده برای شما آفتاب و ماه را دائبین در حالیکه مستمر در سیر خود
تا بحد قرب بسیر ایشان انارت خود میکوشند و فنود و قصور در آن نمی دارند و سخر لکم الیل و النهار و رام کرد شما را
برای شما شب و روز را تا مستعد بکلی بکلی بر سر بندگی برآئید و رام ساخت و در دیگری برای کسی که ضعیف یا تبدیل
شما را من کل ما سألتموه از هر چه خواستید و آنچه خواستید بحسب آنچه محتاج الیه بود خواسته و خواسته
بفتح از لیلی دانست و ان تعدوا و اگر شمار کنید نعمت الله نعمت خدا را که نعمتهای کرم خدا داده لا
تحصوها شما نتوانید کرد آنرا و طاقت احصاء آن ندارید و سلمی فرمود که مراد از نعمت نعمت حضرت پیغمبر است
که سفینه بزرگ و راه سلامت و بکذر میان حق و خلق است و بقول اصح صفات کمال شرح انوار جمال
و جمال آن حضرت است حیرت قصور و تحیری در آن و از اندازه فکر و تامل در آن است بیت بر دو رسم مدارج قدر
رفیع قواسب عقل ما باید بود و فهم بر دل آن انسان بدرستی که آدمی لظلوم بسیار ستمکار است کفار ناسپاس
غلام بکند بر حق که از شکر آن غافلند و کفران میورزند و کفر تحقیق منعم حاهلست یا ظلوم است که در محنت مرتکب
و شمار بر خلیل کفاست که در حق بحسن زود در تحریر شاید و اذ قال ابراهیم و یاد کن چون گفت ابراهیم علیه السلام
رب اجعل ای مرد و کردگار من گردان هذا البلد آمنا این شهر بگردان ایمن از مخالف و محاربه و اجنبنی
مرا دور دار و فرزندان مرا ان نعبد الاصنام از آنکه بپرستیم تا از بت پرستی دور نموده که فرزندان اسماعیل یعنی
خلیل الرحمن بلیه است نه بت پرستند بلکه از شرک بکلی دور کرده آنرا روا دارند تا مرا نماز کردن کردید بسی
و نفرت خانه بعد هجرت پس غیر جا بجری نصب کنیم بمنزله خانه باشند و امر قول مبارک بیت و مخالف حج
باشد قرین از اهل اسماعیل در دو بت بسر ستی ابن من عبودت رب اضللن اهی آمرید بسیاری بسیاران

اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي كه ساکن کردم بعضی از فرزندان خود را بسبب کثرت بسیار کس شدند مِنْ اهل از آدمیان بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ بسکه بیرون
کنده مراد درین جا فاران است بعضی از زمین بعضی از هاجر است عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزد خانه کعبه مراد درین جا مکه است
رَبَّنَا پروردگار ما لِيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ تا بپا دارند نماز را فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ پس بگردان دلهای مردم را تَهْوِي إِلَيْهِمْ
بشتابند بسوی ایشان وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ و روزی ده ایشان را از میوه ها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ تا باشد که شکر گویند
رَبَّنَا پروردگار ما إِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستیکه تو میدانی مَا نُخْفِي آنچه پنهان میکنیم وَمَا نُعْلِنُ و آنچه آشکارا میسازیم
یعنی حال ما پوشیده نیست بر تو وَمَا يَخْفٰى عَلَى اللّٰهِ و پوشیده نیست بر خدا مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز فِي الْأَرْضِ در زمین
وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان بر آنکه عالم است بعلم و شنوست بعلم معلوم تا نیکی کسان الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي حمد و ستایش

آن خدایرا که بخشید وَهَبَ لِي بخشید مرا عَلَى الْكِبَرِ بر پیری از درازی سال إِسْمٰعِيلَ اسماعیل را وَإِسْحٰقَ و اسحاق را
در وقت کلانی یاد مرد و پیر شده بود إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ آمرزنده دعاست
کننده اجابت و بر تقدیر مضاف است یعنی دعا را بر خود فرزند را بر عادت خود استعمال رَبِّ اجْعَلْنِي ای آمرزگار من گردان مرا
مُقِيمَ الصَّلٰوةِ بپا دارنده نماز وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و از فرزندان من رَبَّنَا پروردگار ما وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ و قبول کن دعای
رَبَّنَا اغْفِرْ لِي ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مر پدر و مادر مرا اهل لسان آمده بود و ما احمد لسان آمده بود و ما عوان از لسان قبایل
خبر بود و در تفسیر این آیه بیان لسان نکرده است که آمده بود و اراد بعد ابراهیم علیه السلام آزر وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر مسلمانان را
مومنان را یعنی هر که تو آمرزیدی مرا یَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ روز که قایم شود حساب خلایق از مرده ها مفهوم مرد و زن و جماعت
از امت محمد صلی الله علیه وسلم وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ و مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم مپندار خالِيًا غافلا غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ
از آنچه میکند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه انذار کردی که موجب ایمان است چون بدان شتابند بدان خواهند
رسید و اهلاک کرده اند امثال آنرا فرمایند که صورت آنحضرت است صلوات الله علیه مراد غیر او إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ
جز این نیست که تاخیر میکند عذاب الله لِيَوْمٍ شَخِصٍ تا روزی که خیره شود فِيهِ الْأَبْصَارُ در آن روز دیده ها از شدت هول
مُهْطِعِينَ در حالتی که خواهند آن جا بشتابندگان باشند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ سر فرازندگان سر ها خود را لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ باز نگردد بدیشان چشمهای ایشان بسوی
خود و باز مانده بر وجه که نتواند بر خود نظر کرد وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهای ایشان خالی بود از خوف و هراس و سست و غلیظ و گشت
حیرت فَأَنْذِرِ النَّاسَ پس بترسان مردم را یعنی اهل مکه را ترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ روز که بیاید بدیشان عذاب فرود
مرگ یا قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گوید آنانکه ستم کردند در تکذیب رَبَّنَا پروردگار ما أَخِّرْنَا تاخیر کن ما را
یعنی تاخیر مده ما را و باز مگیر ما را إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم خواهش
تو یعنی قبول کنیم وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم رسولان را أَوَلَمْ تَكُونُوا و آیا نبودید شما که آمرزیدید شما را
أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوگند خورده بودید پیش از این در دنیا که شما را بر باشید خواهید بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ
مر شما را نیست که بیکبار بدنیا خواهید بود و بدرستی که بر فلک خواهید بود وَسَكَنْتُمْ و ساکن بودید فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا
در سکنهای آنانکه ظلم کردند بر نفسها خود بکفر و معصیت وَتَبَيَّنَ و ظاهر شد مر شما را كَيْفَ فَعَلْنَا

بحکم کرده بر بدیشان چنانچه مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ و مثلها زدیم برای شما
از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستی که اندیشیدند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ
و نزدیک خدای است جزای مکر ایشان وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ و نیست مکر ایشان از سختی و هول ساخته [illegible] لِتَزُولَ
تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ از آن کوهها یا جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر صلعم یعنی کافران حیلها اندیشیده اند تا چیزی را
که در ثبات و رسوخ چون جبال راسخ است باز زایل گردانند و این محال است [illegible] مکر ایشان [illegible] که تواند کرد
[illegible] در معالم از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل نموده که این آیه در قصه نمرود جبار است که چون [illegible] ابراهیم علیه السلام
از آتش مشاهده کرد و گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من بخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم
اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن [illegible] میسر نشود نمرود [illegible] فرمود تا مناره ساختند بمدت [illegible] سال
بلند چنانچه [illegible] آسمان [illegible] بود که از زمین [illegible] روز دیگر آن بنا از [illegible] افتادن آن در سوره
نحل [illegible] ذکر خواهیم یافت ان شاء الله العزیز [illegible] آن [illegible] از بالا [illegible] و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت
بر آسمان روم و با خدای ابراهیم [illegible] جنگ کنم [illegible] چهار کرکس پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و
صندوقی [illegible] ساخته در [illegible] فوقانی و دیگر تحتانی [illegible] و بر چهار طرف [illegible] چهار نیزه که زیر و بالا
[illegible] بود پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده [illegible]
[illegible] کرکسان [illegible] از غایت [illegible] کرده [illegible] مردار پرواز نمودند و صندوق با نمرود [illegible]
دیگر [illegible] نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانه روزی نمرود در فوقانی [illegible] نگاه کرد آسمان را همان حال دید
که بر زمین [illegible] رفیق خود را گفت که تا در تحتانی بگشاید و گفت [illegible] تا چه بینی [illegible] نگاه کرد و جواب داد که غیر [illegible]
نمی بینم بعد از یک شبانه روز دیگر باز فوقانی گشاد همان حال بود که روز سابق مشاهده نموده بود و رفیق وی که باب تحتانی
[illegible] بود [illegible] چیزی [illegible] نمرود [illegible] با مردار [illegible] ساخت [illegible]
[illegible] آمدن [illegible] کرکسان [illegible] ظاهر شد که [illegible] آن [illegible] نزدیک بود [illegible] خود [illegible]
فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ پس مپندار خدای را مُخْلِفَ وَعْدِهِ خلاف کننده وعده خود رُسُلَهُ مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت
که رسولان داده که انا لننصر رسلنا و لاغلبن انا و رسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد [illegible] رسید و لا بد ایشان بر دشمنان
مظفر و منصور خواهند شد إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام یعنی خواهد کشید از اعدا
از اعدای یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ روزی که بدل کرده شود زمین غَيْرَ الْأَرْضِ بزمین دیگر وَالسَّمَاوَاتُ و آسمان بدل کرده شود بآسمان دیگر

روز قیامت [illegible] آسمان [illegible] رنگ [illegible] نیست [illegible] دگر کرده [illegible] یاد ز تولک
آسمان را سازند و زمین [illegible] که [illegible] از زمین [illegible] بر زمینی از نقره پاک [illegible]
نکرده باشد و آسمانها با آسمان [illegible] قول [illegible] که روز قیامت بدل کنند زمین را از نقره پاک [illegible] گناهی
نکرده باشد وَبَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای حساب خدای یگانه قهر کننده وَتَرَى
الْمُجْرِمِينَ و ببینی گناهکاران یعنی مشرکان را يَوْمَئِذٍ در آن روز مُقَرَّنِينَ با هم بسته و جمع کرده بحسب [illegible] در عقاید
و اعمال یا قرین ساخته هر یک [illegible] با دیو [illegible] فِي الْأَصْفَادِ در بندها یا غلها سَرَابِيلُهُمْ پیراهنهای ایشان مِنْ قَطِرَانٍ
از قطران است و آن چیزی است سیاه [illegible] که آتش [illegible] بجوشد [illegible]
قطران [illegible] دوزخیان [illegible] آن [illegible] و لون دوزخیان [illegible] کنند [illegible]
اشتعال آتش [illegible] گفته اند تفاوت میان آتش دوزخ و آتش دنیا [illegible] قطران [illegible]
باشد وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی در آتش [illegible] لِيَجْزِيَ اللَّهُ متعلق است
یعنی برای آنکه جزا دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ هر نفسی را جزای آنچه کرده إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ
زود حساب است [illegible] زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد هَٰذَا این قرآن یا آنچه در این سوره است
از موعظه بَلَاغٌ لِلنَّاسِ کفایت است مردمان را تا پند داده شوند بآن وَلِيُنْذَرُوا بِهِ و تا بیم کرده شوند بدان وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند
بتأمل در دلایل قدرت که در وی مذکور است أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ آنکه او است خدای یگانه وَلِيَذَّكَّرَ و تا پند گیرند
أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر و نواهی سورة الحجر
بسم الله الرحمن الرحیم الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است بعضی برآنند که مطلق در آن باب
سخن گفتن [illegible] جرأت [illegible] آورده که فاروق رضی الله عنه [illegible] حروف [illegible] فرمود که [illegible]
سخن گویم [illegible] فرمود که بگو وما انا من المتکلفین و بعضی هر حرف اشارت با [illegible]
در الر الف اشاره باسم الله است و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل بر رسول
رسید تِلْكَ این آیتها که می آید آيَاتُ الْكِتَابِ آیاتها سورت [illegible] وَقُرْآنٍ مُبِينٍ و آیتهای قرآن روشن با بیدا کننده حق از
باطل و گفته اند کتاب و قرآن هر دو یکی اند اما بدو نام مذکور شده که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت
تعظیم است رُبَمَا ای بسا وقت که در آن يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شدند و آرزو میبرند لَوْ كَانُوا
مُسْلِمِينَ کاشکی بودندی مسلمانان [illegible] آرزو در دنیا [illegible] نصرت مؤمنان [illegible] کفار

یاد نمیرند در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقت صحاه موسی یا اندر نوح بمیرون آورند و در هر سه جهت الفاظ فرو
نهند و ده انکه مرغ و مانند آن بوقت خشک شدن که کاشکی ای ابلیس اعلی و ادنی در حشر بگذارند ایشان را در صحرای حشر
یعنی خاکیان در حشر جاهد بر سر ایشان بدارند و یا تاکلوا بخورند و یا تمتعوا و برخورداری بیابند و یا تلهوا و سرگرم
قوم یعلمون یا بفهمند عاقبت کار خود را انکه در بعضی توقف طول عمر بیشتر داشتند حال ایشان را از ادراک
معاد و تذکر مآل نفوس یعلمون پس زود باشد که آگاه شوند عاقبت و عاقبت کردار خود و ما اهلکنا و هلاک
نکردیم من قریة هیچ دیهی الا و لها مگر آنکه مر ایشان را کتاب معلوم نوشته شده و در محفوظ
که چهل هزار سال پیش از پیدا کردن آسمان و زمین نوشته شده و ما تسبق و پیش نمیگیرد امة هیچ
گروهی اجلها مدت هلاک خود را و ما یستأخرون و پس نمیگیرند از وقت مقرر و بعد از آن وقت و قالوا و گفتند کفار
عرب یا ایها الذی نزل الذکر ای فرود آمده بر وی قرآن انک لمجنون بدرستی که تو دیوانه که سالها از فقد
مشتهیات این کلام و عبارتی تکلم میکنی و تو را وجه اعتقاد نیست لو ما تأتینا چرا نمی آیی بما بملائکه اگر راست میگوئی
تو از پیغمبران ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راستگویان ما ننزل الملائکة فرشتگان را بما بر رسالت خود ان کنت
دعوی میکنی که راست میگوئی که بهمراه تو فرشتگان حاضر نمی آیند بر رسالت و حق تعالی جواب ایشان
میگوید که ما ننزل الملائکة نمیفرستیم فرشتگان را الا بالحق مگر بحق یعنی بحکم نصب ملائکه میخواند یعنی تا فرد تقسیم فرشتگان
و ما کانوا اذا نزول فرشتگان اگر بودند بالعقاب یعنی ملائکه بصورت اصلی خود نیستند دیده که جهت عذاب عاصیان خود چنانچه قوم ثمود
جبرئیل علیه السلام در زمان صیحه دیدند یا در وقت مرگ هر یک بعذاب ما کانوا اذا نظرین نباشند آنهنگام ملائکه بالعیان
فرستیم منتظرین از بهر هلاک ایشان فی الحال معذب شوند انا نحن نزلنا الذکر بدرستی که ما فرود فرستادیم قرآن را
که باذکر و مواعظ است و ذکر کلمه شریفه نمی آید یعنی اگر کسی بمعنی خواند یا چیزی از آن و انا له و ما مر او را لحافظون
بدرستی نگهبانیم از تحریف یعنی شیطان نمی تواند که در وی چیزی باطل نمی فزاید یا چیزی از وی کم کند یا بجهل و دهد که
و فنا یعنی و ما بجهل بر ما در دل او که خواهیم و گوئیم تیسیر یابد بصفت بسان یعنی معلم یعنی نگهبان و مهر او بر صفت
اما ذکر نظم اگر بیت عالم خصم کردند از سر سر چون نگهدار او فرو باشی ز رشتاد در هر عالم گنجم اگر بگنجد گوهر
قوی باشی و گفتار سفلی و بگذار از سنار و جهان بر خیال که بر اصل توقع شیخ الاکبر در بحر کرده اند تا بیشتر
و لقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروهها و پیشینیان
و ما یأتیهم و نیامد بایشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا به بود ند از روی تکبر و عناد و آن بیغمبر یستهزئون استهزا
میکردند یعنی همچنین معاملت بر میکنند و تسلیه حضرت رسالت است صلعم یعنی ای محمد تو محفوظ و مصون
باش

باد نیاورم بلکه شیطان بدین بلا مبتلا بوده اند کذلک همچنانکه در آورد یم استهزا را بدل کردن ایشان نسلکه
در دلهای ایشان لا یؤمنون در آنها که قرآن بدان قوله مؤمنون ایمان نمی آرند بقرآن قد خلت بدرستی که گذشت
سنة الاولین سنت قدیم از هلاک ایشان که شده بر کفر قبل حق و تکذیب رسالت و مبالغه دشمنی حق همانا نزد
که گذشت بیشتر مسلم اعراض از ظهور معجزات و اقتراح آیات مگر در نزد خدا بلکه بجهت که راهی مبالغه دشمنی حق همانا نزد
که دو فتحنا علیهم در گشادیم بر ایشان باب من السماء آسمان فظلوا پس شدند همه روز در آن
که در ظل ایشان فیه عروجون در آن در بالا میروند و از آن در زیر می آیند لقالوا هر آینه از آنجا عاد و انکار
گویند انما سکرت جز این نیست که بر بسته اند ابصارنا چشمهای ما و خیره شد تماشا آسمان بکنار و کدار بالا رفته
عجائب آنرا مشاهده نمایند که آنچه بر چشم بندی کرده اند در این صورت در خارج دیده و نداند بل نحن
قوم مسحورون کرده جادو گرانیم یعنی محمد صلعم را جادو کرده جهانیم و ظهور دیدار بکار ایشان بگفتند و خود را بسحر
و لقد جعلنا و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کرده ایم فی السماء بروجا در آسمان بروجها دوازده کاخ را بهاب صفات
و زینا و آراستیم آنرا للناظرین بیاراستیم آنرا تصور شما را آسمانرا نیز بستارها که آب لنا ظرین بر آن نگرند کان
که صورت در آن نگرند و بالی قدرت بر هر ستاره حفظناها و نگهداشتیم آسمانرا من کل شیطان رجیم
از هر دیو رانده تا نتواند که بر آن صعود کند و بر احوال و اخبار ملائکه خواهد الا من استرق السمع مگر دزدی که خواهد
بر آسمان بدزدد بدزدد بخن سمع یعنی آنچه از فرشتگان شنود فاتبعه پس از پی آید او را و بدزدد بسمع دزدی
شهاب مبین ستاره روشن در خشان از ابن عباس رضی الله عنه مفهوم که از زمین آدم تا بزمین عیسی علیهما السلام
دیوان بآسمان میرفتند از ملائکه اخبار روح محفوظ در سر مشهود بخشان می بردند و بر زمین آمده باز در ستاره حق
ارکانشان بیفتد حق تعالی و ما انزلنا و بدرستی که فرستادیم از آسمان رجع آن را بر زمین بدین ولایت با سعادت حضرت
خاتم النبیین علیه و علیهم افضل الصلوة للمصلین بر زمین آسمانها مرجوع گشتند و بجهت رجم آن شهاب ثاقبه مرجوم
و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت بیت مهی بر آمد و باز ترکی نشست بکلی نگنجد دهانها و خالی شد حرف
و الارض مددناها و زمین باز گشتیم بر روی آب زیر خانه کعبه القینا و در افکندیم و پیدا کردیم فیها
رواسی در زمین کوهها را و انبتنا فیها و رویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیزی
نیکو و موزون یعنی بر وزن و مقدار معلوم و نیکو مستعمل است علم کلیه از اشجار و مرزه و غیره و جعلنا لکم و ما ساختیم

برای شما فهما و در زمین مَعایِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه از منافع دنیا است مانند مأکول و مشروب و ملبوس و مسکن
ساختیم آنرا لام سند شما را و لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِینَ و نیستید مر آن را بخورندگان و مالک و کفیل آن شما و لا
مِنْ شَیْءٍ و هیچ چیز را و نیست هیچ چیز آدمی و بهیمی و حیوانات مگر نزد ما بالا عندنا خزائنه و خزانه آن چیزها
یعنی مقادیر بر اسباب و ذکر خزائن از این رو است که اندازه و اختیار چیزی که بر آن معدود است خود در اسباب
محتوی و کوه در اعراب اهل حجاز کلمه و نعمت غیبت و اَنْزَلْنا و فرو فرستادیم بالا اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مگر باندازه و فرستادن
و ذکر آن اندازه شاید در زمانه بدان باید وَ اَرْسَلْنَا الرِّیاحَ و فرستادیم بادها را لَواقِحَ آبستن کننده
یعنی بر دارندگان ابر را فَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ پس فرستادیم از آسمان آبی که
آن باران است فَاَسْقَیْناکُمُوهُ پس سیراب ساختیم شما را آن آب را بتصرف دادیم در آن وَ ما اَنْتُمْ و نیستید شما لَهُ
فرستاده در خزانه بِخازِنِینَ نگاه دارندگان در چاه و نیز در چاه بلکه ما حافظ شما ایم و نیز ذکر حفظ
فرموده که نیستید شما مر خزینه داران یعنی خزانه داران بعضی خزانه در دست شماست وَ اِنَّا لَنَحْنُ و ما البته ما
حیات میدهیم و نُمِیتُ و میرانیم یا حیات میدهیم ارواح را و میرانیم ارواح را و نیز گفته اند که زنده کنیم بعد از مرگ
یا بتوالد و تناسل و میرانیم تقویم را از تغیر و مجاهده یا زنده میداریم بمعارف و میرانیم بمعاصی و نیز
حسب بر الطالوح روح القدس و حمد فرموده که اهل فلوب را بسبب یکی یا نوالهای اجسام یا با ماده تقویم اینها
بسلطان نظرات کمال ما صورت حیات میدهیم مخلوق و نحن الوارثون و ما وارثانیم یعنی باقی بعد فنا خلایق
چه میراث چیزی را که گویند که بعد از مردن میگیرند بدرستیکه سر بسر همه در صوف فنا اند و حق سبحانه موصوف بصفات عالی
وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِینَ مِنْکُمْ و بدرستیکه دانستیم ما پیشی گیرندگان از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِینَ و بدرستیکه
میدانیم واپس ماندگان از دین یا میدانیم پشتبانان و پسماندگان از شما که آخر ماند یعنی مراد از زمان آدم علیه السلام
تا امروز و نیز که خلایق در قیامت یا هر که متولد شده و هر که بخواهد بود از آنانکه کان یا دانسته ایم
فرزندان گیرنده و میدانیم امت محمد صلعم یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در صفوف طاعت یا آنرا که موصوف است بسبقت
در اسباب تقدم آدم و که در اصیل در قبا آنحضرت صلعم نماز میگذارد در صفوف اول یعنی در ضرب شان در جهاد
بشمشیر رفته تا او را بشهید و صحابه بس آیند تا وقت رکوع از برای بعد حق سبحانه فرمود که مقدم
و موصوف را از آن صفوف بیشتر بود یا بشهید شدند و بر یا بشهید شدند و بدرستیکه پروردگار تو هُوَ یَحْشُرُهُمْ اوست که جمع کند همه
منافقین را در آخرت یا در دنیا و بر انگیزد اِنَّهُ بدرستیکه او حَکِیمٌ دانا است بکارها عَلِیمٌ دانا است بحال

خَلَقْنَا الْاِنْسانَ و بدرستیکه ما آدم را پیدا کردیم یعنی آدم علیه السلام مِنْ صَلْصالٍ از گل خشک که بر زنند
آواز کند مِنْ حَمَإٍ و از گل کف بر زبر یا گل سیاه مَسْنُونٍ بوی گنده بسبب بسیار بودن آب در آن یعنی آنکه در زمین
بر جوی و موضع ماند بسبب بسیار بودن آب در آن بوی گنده میشود و چه آب خاک گل را نرم نماید تا مدت و مهلت گذشت
تا تمام پس آنرا تصور کرد و مسنون بمعنی صورت آنکه گل تا تمام شد و نیز بمعنی صلصال و اِنْ الْجانَّ خَلَقْناهُ و جان
که پدر جنیان است پیدا کردیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آدم و نیز از آن مِنْ نارِ السَّمُومِ از نار یا بوده که در سایه تقویم میماند و نیز
از نور قبل متکون که در دل آن مسمود بر مورد که سموم و نیز بجهت آن در مقابل از آسمو که جهان آن آتش آفرین خود
وَاِذْ قالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ پروردگار تو مر فرشتگان را که چه فات زمین اِنِّی خالِقٌ بَشَراً آفریدهام
بَشَراً آدمی را مِنْ صَلْصالٍ از گل خشک که بانگ دارد مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ آب صورت فَاِذا سَوَّیْتُهُ پس چون درست کنم صورت و
جهات او را وَنَفَخْتُ فِیهِ و دم بر آن دمیدم مِنْ رُوحِی از روحی که آفریده بودم و دادم بدان مرا و نیز روح مَقَعُوا لَهُ پس
شایید بجهت او که کان کَلُّهُمْ اَجْمَعُونَ همه بسجده کردند مر آدم را اِلَّا اِبْلِیسَ بسجده کردن ابلیس را اَبَی
استکبار کرد اَنْ یَکُونَ سَاجِدِینَ از آنکه باشد کان مَعَ السَّاجِدِینَ با آنچه بود که کان مر آدم را قالَ یا اِبْلِیسُ گفت مر ابلیس را
ما لَکَ چیست ترا اَلَّا تَکُونَ که نباشی کان مَعَ السَّاجِدِینَ با آنچه بود که کان قالَ گفت ابلیس لَمْ اَکُنْ لِاَسْجُدَ
نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریدی مِنْ صَلْصالٍ از گل خشک مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از گل سیاه بوی گنده اورد
از آن طوفان و فاذا بعد از آن که آن گنج نهان بود الف بلوک آنکه مر زمین را در بوی یافت سلطان بر آن زمین سلیمان
قالَ گفت ابلیس فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْها از آسمان یا از بهشت
یا از زمره و یا از صورت ملکی یا از زمره که بیشتر فَاِنَّکَ رَجِیمٌ پس بدرستیکه تو رانده شده از خیر و برکات
وَاِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَةَ و بدرستیکه بر تست لعنت در دنیا و در آخرت اِلی یَوْمِ الدِّینِ تا روز جزا و بر لسان تیره ده تا روز قیامت بر لعنت
کن بعد از آن عبارت که گفت آنچه شکفته قالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار فَاَنْظِرْنِی پس مرا مهلت ده اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ تا روز
بگیخته شدن و بر خواستن آدم و ذریت او قالَ گفت خدای تعالی اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ بدرستیکه تو از مهلت یافتگانی اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق بعد
از آن نفخه صعقه که بعد از قول اهل هیبت باشد نفخه ثانیه نفخه احیا و بیان و نفوذ اهل تهیج

پس ایشان چهل سال مرده باشند آنکه برانگیخته شود فال ربت کف المیسا بر روی کار من یا اخوتی بتنی سوگند
سوگند بر اخوتی بهم مرا از حزن اهم که آنچه میدارم مرا از حزن و اندوه یا اخوتی گناه ملقی الذین در زمین مرا که در او بودند
در بیداری که در خواب و تعبیر کن یا بدرد یا اخوتی از میان بنی یعقوب فات که فهر تلک الاعوم بهم و بگذشت
فعاکن بما اخوتی و فهمانی گیر میان ایشان بزیر دو با بلاء افتاد مانند که سوگند خوردن بصفات فاتیه بیشتر
وظنوا و مرغ بیقین دسوگند بصفات قیاسیه جهد رحمت و سخط و اخلاص میان تیغ اسم آنکه ایمان
بر صرف باشد هر چه عزت و مرد مال آنرا سوگند کوئید بیان شد الا و تجربه برانند باد و فما اخوتی با سبب
یعنی سبب آنکه مرا کار او که در حق بیارام معاد را در چشم مردمان لو اخوتیهم بهم و مرا بشارت بر کرای ای دارم
الا فما ذکرتم بنی کنعان تیرا الزمان الظلمین خالص شد کان از خلیفه شرک جاه خوی در دوزخ
در ایشان باشد فاکن عبادی بنا از خواص در ایمان حرم لا تحط را بیت کسی که جهت علی
بر من برابت آن تبقیه راست بیشتر بدان ما بیت بدرستی که بندگان من بیشتر خلاف لیس لک
علیهم سلطان بدان سلطنت و قوت و اخوانا اهلالی الزمن اجمعین که کرانکه متابعت تو کنند من
لموعدهم بدرستی وعده کاه ایشان است یعنی متابعان تو بهشتیان لها سبعة ابواب مر
دوزخ هفت درست لکل باب مرور در بیرون منهم جزء مقسوم بهر بابست قسمت کرده شده
مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقه قومی مقرر و معلوم شده جهنم که کافر است بانواع توحید نظر مقام
نرسانیدن ایشان حضور آن جهود ایشان است سیر آن صاحبان آن سفر و کرانی است جهنم خداوند کان او هو که
درک سفلی کوئید مقام منافقان است امام ابو منصور رحمه الله در تاویلات زمود که مراد از ابواب
طبقات است و جهنم مثال در دوزخ باشد سبب ایشان را طبقه باشد بسبب اول نام زود مهر باشد
و دوم از آن تو سوسه کان باشد و سیوم از آن بر حرص و مطلقا منکر رسالت جهان از آن جهود جهنم از آن
مقام و ششم از آن مجوس هفتم از آن منافقان بیابید آنکه فاق رود و قوت جنانچه امام مالک رحمه الله
در احیاء العلوم آورده فقاعه است که بنده را از اهل دین و زهد و نفاق آنکه بنده را از کمال ایمان بر دوزخ
و نفاق که در مقام العبود الله کفر باشد در ظاهر ایمان باشد و نفاق دوم آنست که او علانیه بر ایمان
و پنهان آخر آنست جهنم بنهر کوید دوزخ کوید جهنم آتش زند شیاطین است و جهنم دوزخ است مخصوص کوید

الغوص من قوان جهنم

دوزخ الظاهر آورده که دوزخ بعدد مرجان کوید آنرا هفت درست مرحوم شده و هفتد خرد
هفت شده و جهنم در زمین هفت شد که بیست که دوزخ را هفت درست از آن ایشان که اعضاء شکنانه آدمی و جهنم
کوش زبانی بطن فرج درست پاها بیست هفت بدان شود اند و عصوره یا بلاء مورد طرق کرد انیده
نقسم هفت درد و رند دست نه ساخته نقش نان رود و رند هر یکی در درست تف خلق مرد
دوزخ هفت محکم کرد بند بدان المتقین بدرستی که پرهیزکاران بر دوزخ الیس و جنات و عیون
در بوستانها اخوه و بهشت چشمها یعنی در باغها که در آن چشمها روان بود و جویها از شیر و خمر و جز آن
ادخلوها کوید فرشتگان متعلمان که در روید بدین بوستانها سلام سپرد و سلامت از عذاب آنها
با امان از عذاب آنها آمنین در حالیکه ایمن باشید از زوال و نزعنا و بیرون کشیدیم ما فی صدورهم
آنچه در سینه‌های ایشان باشد غل از کینه که در دنیا با هم داشتند از رنجش علی که بر آنها نعوت
که میدیدم که من علیه و بر سر آن ایشان باشند و کوید مفسر خدا الا ایشان رنج کند تا بدرجات
بعرات بکدیگر رنگ بر بندا اخوانا در آیند در دخت در حالیکه در آن باشند بکدیگر و بر تاده و مستند
علی سرر بر آن نشسته بر تختها از زر و کلکان جوار متقابلین ریها بر بکدیگر آورد زنده بیشتر
تعالی بکدیگر بیت جهر حاضر بیند و روی بدان جانب کنند تحیاتهم ایشان نیز مرسوم و میکرد کس
در جمع احوال آنکه بکدیگر فی استدل اسمهم و نیز بر ایشان نها هفت نفس رنجی و محنتی
چه آن سرای تعب و راحت تا ما هم منها و نیستند ایشان از جهنم بجهنم که بیرون کرده شدکان
یعنی عابد و در هست باشند آورده اند که روزی عمر بر سر آن بنا و ارباب شیشه بسجد حرام در آید
جمعی از صحابه را دید که سخن میدیدند و مجلس که بالا ربه کفتکان جهت که شما و اخدان و بیوم صحابه را بجهت
استشمام آخر مخود انعا تحسرت در کذشت و منوز بجهت بار کشیده باز کشت و کفت حضرت صلی الله
بعالم من آن در دو سر اینده کان خبر آنا امید سیاسی عبادی خبر بندکان من انی انا الغفور تا بامن
آمرزنده ام که آمرزش طلبد الرحیم بخشنده ام بر کسی که نیز کند و ان عذابی هم و بدانکه عذاب من
بر عاصی از توبه و استغفار محروم است موجع العذاب الالیم آن عذاب دردناک و مستحقان آنکه اند در
توصیف ذات بصفت دون تعذیب دون عقوبت تبشیر و عده و لطف است و ذاک بصفت عفو نظر

اگرچه جرم ایشان از عدد بیشتر است هو یعنی رحمتی که از آن بیش نیست و عذاب من عذاب تام است که در گنهکاران پدید آید وَنَبِّئْهُمْ
و خبر ده بندگان مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم علیه السلام یعنی آن سه فرشته یا ده یا دوازده که بصورت آدمی بنزد
ابراهیم و بالای قوم لوط علیه السلام بر بندی ... نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون درآمدند بر وی فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند
سلام علیکم بر تو سلام کردیم قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ بدرستی که ما از شما ترسانیم و جهت ترس
آن بود که ... بی وقت آمده بودند یا آنکه ماحضر را نخوردند فرشتگان این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ
گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما ترا مژده میدهیم بِغُلَامٍ عَلِيمٍ به پسری اسحاق نام دانا یعنی
وقتیکه ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت ابراهیم آیا بشارت میدهید مرا عَلَى أَنْ
مَسَّنِيَ الْكِبَرُ بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگسالی متعجب است از آنکه پیر بزرگسال را پسر چه وجه باشد
یعنی باز جوان شوم یا بهمین پیری ... بدین صورت ... فَبِمَ تُبَشِّرُونَ پس بچه نوع و چگونه مژده میدهید مرا قَالُوا
بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی و درستی هیچ شک نیست فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ
از ناامیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادر است بر خلق بشر بی ابوین هر آینه تواناست بر اخراج ولد
از پیر هرمه و عجوزه عاقر قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام من ناامید نیستم از رحمت پروردگار وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که
ناامید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش آفریدگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته و سعت
رحمت و کمال قدرت را ندانسته اند و چون ابراهیم علیه السلام فرشتگان بسیار دید در تامل افتاد که آمدن ایشان بهر ملک
بجهت یک بشارت حاجت نبود در ضمن آمدن ایشان مهم دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت چیست کار شما
أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرشتگان بکجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند إِلَى قَوْمٍ
مُجْرِمِينَ بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر آل لوط علیه السلام یعنی
خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را
قَدَّرْنَا قضا کرده ایم تا آنکه او نیز إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ از بازماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب اسناد
ملایکه تقدیر را بجهت آنکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص توانند بود فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ پس آنهنگام
که آمدند بخانواده لوط علیه السلام فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ
قومی ناشناسید یعنی نمی شناسم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ

بانچه بودند

بانچه بودند قوم تو که از ... و عناد در آن چیز شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که این ترا وعده فرموده
و ایشان بدان شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم بتو راستی یعنی عذاب ایشان که حق است وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بدرستی که ما راستگویانیم در این خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر اهل خود را از شهر بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ بپاره
از شب که بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و تو از پی ایشان برو تا شتاب کنند ... در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ
و باید که باز پس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ یکی از شما ... وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ و بروید بجایی که فرموده شوید
بنام یا مصر یا ... شهر ... هلاک ... وَقَضَيْنَا و حکم کردیم إِلَيْهِ بسوی
ذَلِكَ الْأَمْرَ این کار را ... أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ بدرستی که بیخ ایشان مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ
بریده و برکنده است در حالتیکه صبح در آیند یعنی قوم تو در سحرگاه ... خواهند شد که یکی از ایشان باقی
نماند ... که چون زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند
اهل شهر بخانه لوط علیه السلام يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند با ایشان
قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا فضیحت
مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُونِ و خوار و خجل مسازید
مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم استفهام ... عَنِ الْعَالَمِينَ
از حمایت عالمیان یعنی غریبان ... فاحشه ایشان مخصوص بغریبان بوده قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک دختران
منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امت خود را بمنزله پدر است یا بنات خود ... شما دهم بشرط اسلام
إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید کنندگان آن چیز را ... لَعَمْرُكَ بزندگانی و بقای تو ای محمد صلی الله علیه وسلم
إِنَّهُمْ بدرستی که بودند قوم لوط علیه السلام لَفِي سَكْرَتِهِمْ هر آینه در گمراهی خود يَعْمَهُونَ سرگردان شده
یا از مستی غفلت بگمراهی ... روایت ... رحمه الله آورده که خدای به هر چه خواهد از مخلوقات
قسم ... یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسد که جز بخدای سوگند نخورد و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که خدای تعالی
هیچکس را گرامی تر از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم نیافریده و بجان هیچکس سوگند نخورد الا بجان او ...
... سوگند یاد کرد ... زیرا که ... و ... فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ
از سینه خود ... ذرق ... که ... در ... مُشْرِقِينَ ...

آورده‌اند که لوط علیه السلام همراه زن و دو دختر خود از میان قوم بیرون رفت و مهیا بود بامداد که آن زن را
بسزای اعمال زشت ناپاک بکشد فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ پس چون آن فرستادگان بر آل لوط رسیدند
خبر ایشان را نیز بدیگر کسان نداده بود قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گفت لوط که شما مردمی ناشناسید
زیرا که من شما را نمی‌شناسم وَجَاءَ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
و آمدند قوم لوط که مردمان شهر سدوم بودند بسوی او و پیش از این کار بد می‌کردند و بعضی از مفسران گفته‌اند
که مراد بعمل زشت آن است که بر مسافران راه می‌زدند و بعضی گفته‌اند که مراد آن است که بر مردان و پسران
بی‌ریش می‌افتادند و بعضی گفته‌اند که مراد آن است که بر زنان می‌افتادند قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي
گفت لوط ای قوم این دختران من‌اند هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ پاکیزه‌اند مر شما را فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ
فِي ضَيْفِي پرهیزید از خدای و رسوا مکنید مرا در مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ
آیا نیست از شما مردی که راه راست داند و بکار بندد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ
گفتند که دانسته‌ای که ما را در دختران تو حق نیست وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ و تو می‌دانی که ما چه می‌خواهیم
قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ گفت لوط اگر مرا بر شما قوتی بودی یا پناهی
بودی که بدان پناه بردمی تا شما را دفع کردمی قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ
گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار تو‌ایم هرگز نرسند بتو فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ
پس بیرون بر با کسان خود در پاره‌ای از شب وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ
و هیچ کس از شما باز نگرد مگر زن تو إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ
أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً
مِنْ سِجِّيلٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
لِلْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ
وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ
وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ
مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ
لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي
وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ
وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ
الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ
مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

آورده‌اند که لوط علیه السلام همراه زن و دو دختر خود از میان قوم بیرون رفت و مهیا بود بامداد که آن زن را
بسزای اعمال زشت ناپاک بکشد فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ پس چون آن فرستادگان بر آل لوط رسیدند
خبر ایشان را نیز بدیگر کسان نداده بود قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گفت لوط که من شما را نمی‌شناسم
زیرا که من شما را نمی‌شناسم وَجَاءَ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
و آمدند قوم لوط که مردمان شهر سدوم بودند بسوی او و پیش از این کار بد می‌کردند و بعضی از مفسران گفته‌اند
که مراد بعمل زشت آن است که بر مسافران راه می‌زدند و بعضی گفته‌اند که مراد آن است که بر مردان و پسران
بی‌ریش می‌افتادند و بعضی گفته‌اند که مراد آن است که بر زنان می‌افتادند قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي
گفت لوط ای قوم این دختران من‌اند هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ پاکیزه‌اند مر شما را فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ
فِي ضَيْفِي پرهیزید از خدای و رسوا مکنید مرا در مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ
آیا نیست از شما مردی که راه راست داند و بکار بندد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ
گفتند که دانسته‌ای که ما را در دختران تو حق نیست وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ و تو می‌دانی که ما چه می‌خواهیم
قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ گفت لوط اگر مرا بر شما قوتی بودی یا پناهی
بودی که بدان پناه بردمی تا شما را دفع کردمی قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ
گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار تو‌ایم هرگز نرسند بتو فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ
پس بیرون بر با کسان خود در پاره‌ای از شب وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ
و هیچ کس از شما باز نگرد مگر زن تو إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ
أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً
مِنْ سِجِّيلٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
لِلْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ
وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ
وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ
مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ
لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي
وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ
وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ
الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ
مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

حضرت ساله خطر فرمود که صومعان او قات کرسته دیده اند و بعضی کاز اندر سال آیه آمده که وَاِذَا رَاَوْا تِجَارَةً
او بیشتر که اندر بعضی بعضی الفاظ نقل کرده اند و آنچه در اخبار و آثار آمده و بعضی آیت و اندر عقوبت آن عبرت از معنی قاضی
فاسقست و کفتند انه و الفتنه ضرب الاول فرقوا کل آیه سبع اطوار الا کل آیه و بیشتر باشد بهمه سبع عرایس الاسرار و قرآنرا
شانی کفته بیچ بیالکه حکام فصوص و منی شده یعنی نکو آیتی اَللّٰهُ اَنْزَلَ الْقُرْآنَ الْعَظِیْمَ و دیکر دایره عرا قرآن عظیم
که تر دانا قدر او بزرکی از اندازه زیادت او بسیار است و مطلق قرآن بر سبع المثانی فرا خصوصیت تا بیچ طوال خواهیم
اندر بیان اعظم آیه شریف مناسب لا تَمُدَّنَّ بکسر نون مارکن بَعْدَ مَا مَتَّعْنَا بِهٖ هر دو جنس خود بدان اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ
آنچه برکه ایشان را دادیم زَهْرَةَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا تا بیچه جهان را از کفانی زیر حرمت بیست نه نظر بیست بیچه
لِنَفْتِنَهُمْ کوه را از خود و تعدی و دیکر عبد صنام و اوده ایم تا بدان شود که آن بنات حضرت و خواه و فلان ظاهر
افتاب است بلیت آنکه نیز از دنیا دخت ایم از نعمت بدان دیکر الا نظلم پس بدان در حرمت فی و محیط
فَاِنَّ تَحْتَهُ و در آن باطن و در نظرت و ملک کویان در حساب رِزْقُ رَبِّكَ خدای تو خیر و بیشتر
باران خیر و بیشتر و بیشتر و دیشت خَیْرٌ وَّاَبْقٰی و فراکر باشد حسد را بیشتر فوایض کن لِلَّذِیْنَ مر موسنان را
و رفق نمای با ایشان و در کند الا اسرار کفته و حفظ صلاح کتاب بیشتر خوش خوش در سرت که علت خلق عظیم
جز بر سالار الا آنکه حضرت رسالت راست نمانده عظیم فلات تا بیچه نیکو خوشست خوبرو بیانه نکو بیست
و در زمان دخت حکم قدیم بر زوتر قیامت عمل عظیم وَاْمُرْ و فرما اَهْلَكَ بدرستی که من هستند دام
بِالصَّلٰوةِ بدو بالا بیچه بیان و بر آن بکسیم کرد اصطبر بر آن بیچه کرد اکر ایمان باور بعد علما اشیا فرستم
لَا نَرْزُقُكَ مثال کنند بلا فرستادیم عَلٰی الْمُتَّقِیْنَ بر تحصیل نیک کان آنانکه ساختند قرآنرا پاره پاره
یعنی تحصیل و من قرآنرا و بجدید نیز صفا باز نمودن از هر چه و غیر و کاست و مقدری و اساطیر الاولین و عاص بن وائل
آورده که بیکبار بیک سوره آنرا آمدن و دیکری ملک آرف و دیکر بر شکیه را بخود تخصیص میداد و اما بیاز
اندر اشتهار او و کوست مقسمان و دوازده نیز بود که دل بعده در مرسل الخطاب بالمعجزات بکذر ستاره
کما بهر فلا زیاده که آنرا الشاء الا زحرت در سالت نخبه داده که دیند که هر بیک علیه السلام سوء و کاهن آنرا و آنرا
بیان و صفا اکه کوشت فکر کنند در بسیر تحیر بر دیکار تو لَا تَمُدَّنَّ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
تَعَالٰی بِهٖ مِنْهُمْ مَّا اَزْوَاجًا آنچه بدین که سکار و دوا تقسیم نکر نعمت رسالت جمع بعد از زینت هر مرد را تحیه

الذین جعلوا القرآن عضین

فرعون بر موسی بنا سال کرد نبی علیه السلام آمد آیه آورد که فَاَمَّا مَا پس آنکاران و بظاهر نمایا مَا تَاْمُرُوْنَ
تو از معجزه نازل و امر فرما اِلَّا لِلْغَیِّ روز که بدان بَیْنَ الْغَیِّ از زندکان و الغات که میان آن دو نیز
شیکه کل الشر از آن بدانند و آثار رسل خدا اسلام کرد سبب و هر بار آنچه آمده و بدین هر خصوص و اسرار آنش آمده
رد زنان آنحضرت صلعم در سجده که جبل علیه السلام که بخبر آن آمده و هر سوت مهر سخنان کفته اند بطلان
مشغول اند حضرت رسول الله صلعم زمود یا رسول الله امر فرمود که خدا را نا کهاب کنیم پس بشارت کرد بلباس اندوه
آنچه که ما صبح و آن بل بیچه غارت قبیل و مردم سوخت بیشتر و بجشم سوختن طلب بیچه بیان ما بیش از آنچه
هلاک شد زاید که آن بر زیاده کذشت ریخانه و دعا از آنچه کشت از در عظمت بر زیر که کرد که زجاجه بیاد شد
آن بیان ساق و بیچه کهر دی کهر دی کشت بنا از آن بر بیرون شد و مردم رفت و تاک در اصل آن حلیه بیان بر زمین
در آن بمرد و از بنی حارث بمرد و آن شد زمان بلاد و اسوخت فرعون بر بیچه خاک و خاشاک زد تا بیان بر آمد و سعید
بن عاص آن خاک در نظر بر زمین مرد تاک بلا و انه تزه تا از تاک که اَلْاَعْنَابُ الْجَنَّةِ بیچه که از تو کفاست
که بر نیز استهزا آن کانوا اَلْبَرِیَّةِ بِمَا تَعْمَلُوْنَ آنانکه بسازند و خدا کسی کند عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِیْمِ
حرم که بر آن کاطلی مَوْقُوْفُوْنَ پس زود بمانند که نیز آنانکه از خود بر بیند که کافرانکه اَلْقَدِیْمُ
زیدت که با مبارم اَلَّذِیْنَ تَعْبُدُوْنَ آنانکه تاک شد و سینه مبارک قریب اَلْقَوْلُ
از شرک ضرع طعن فرآن استهزا قرینه دشواری آید تر کفار کفار سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن بستایش
بحمد پروردکار تو بیشی بکوی سُبْحٰنَهٗ وَتَعٰلٰی پاک و بیچه نماز کنند مردکان مهمات الف الاسرار زموده
از تاک و اقوا کاهیه و آنچه خود سرسبز دارایم تو بجهت و زمان نماز کنند که میان شاهده آوا بیاد و دست
بلا شیدن اسان شاهیکه از بیان از تعریف کفته که در بازار بعد از دویه دیکر اصد تا زیاده زند و آنکه زند و آنکه زند و بیند
که ایچه آن مرا آن بر زنه خود سی تالیه کفت آری شیخا معذور بد و اکه معنی فرد زیر را بجود و میدیه صراحت
از زند از نظاره دی بر مرکب الی تعور نداشته بیت تبیع بیزی بکلزان میل اَلْعَالَمِیْنَ آن تجربه کاه بر بیان
وَاَعْبُدْ رَبَّكَ در پیش کل بر زند دیکار خود حَتّٰی یَاْتِیَكَ الْیَقِیْنُ تا دیکه بیاید تو مرکب الدار زمین مرموت بیرون
بیچه بیشتر شاهد اصل کلام اکر دیکه زنده جاوید و الزاد ملک در آن بیشتر اوبار بمرد حورة الجلی
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَتٰی نزدیک رسید اَمْرُ اللّٰهِ فرمان خدا آنچه انهامات با عبادت کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ

پس طالب باش که شما تا بی منت آبادی در عذر که معاندان تهمت نمودند در آنچه حضرت رسالت صلعم بدان مقید نمود
از فرمان شما باشد این نیاز آنکه نزدیک رسیده بتهمت کنند کفت و آنچه بر جمله خواتیم نمود نه بکاران چه کنند شما
ما را از من چه بر عدوی جهاز ذمه که سبحانه و تعالی پاک است استوا بر عرش الذین یحملون العرش ای آنکه بر عرش
یعنی بر زبر کرسی است آنچه او را بنهاد یا که خدا که در وقع مراد الملک یعنی صنع خدا تعالی که در تبرک العالم یکه در صنع سبحانه
فرشتگان را یا ربح بوی با تو آن که بر جانب قایمست یا ملایکه ارباب و صنع سبحانه و تعالی و حملهٔ عرش
داد که در حق یا آنچه و دفت بر و چنانچه بر آن ما حق عظیم باشد و بر و تقدیر نفر و آمدن ملایکه یحملون العرش
عظیم شان بر سر که عرش جاهد بر جماد و از تند کاخ و ذکر استغفار نمود ای انبار و مصر بر زبان ملایکه مقرب یا بنا کردیم
آنچه ذکر تا کلمه که بر و تر یا ملایکه و ترتیب یا آنکه ساز بدیه لا اله الا الله آنکه تو استغفر عبارت که مرکب کن از من و در دی و دعا و
بر له فاغفر لذین تابوا و رجع سبیل سبیل مغفرت و مراد است یکنند و مراد نیست که از من کاذبه و موبه منهم
عذاب الجحیم و الاخرین بیاد تا بیان و دلیل را بلغوه بکار و بسیار چه کلمه بیان حق فاغفر لذین تابوا و رجعوا
امام مکه بر آید که بیان ملوی الزوی ایشان بیاد تا و مراد ایشان فاغفر لذین تابوا یعنی که مراد است و حق و فهم و بیان که و صفت و بیان بر
بیل و فهم عقل ذلک فاغفر لذین تابوا آنکه و اتبعوا سبیلک جدل الکتب و الاست آشکارا یعنی شاهد ناظر که و بجاه که خوش خوه الجحیم
تا بسته و نه مراد الی ان عنفست لا یستخوان و آمر کنند و دست بخشده بحضرت رسالت آور و کفت مسجد العظام و بر جمیع
حق تعالی تا نیاز فرستاد که در اولی ادا و بعد و مالا در آسمان نطق داد و هم الذی بلیا بجاه که بکند و الا استدلال اینکه و تا
ابر اعاده که بر کرد آن ملاز بر و بی نیز قدرت مراد و الانعام و جهاد یا بیان را که آشکارا نمایند شفقا یا و تا بیند
لکم هر آنچه که و تا بیند لکم متعلق بیا صفت بیت شما فیها دفء و در انعام و بوشیدنی است که در کسوت ایشی جامها و از پشم
و موی که بر ما آورد و دیگر نیا و از ایشان منفعتها است از نتاج و شیر و نتاج و کرایه و بکوب تجارت و خواهد آن و منافع
و از ایشان میکنید یعنی شیر و پنیر و دیگر و جهیز آنچه نوال بجز و جهیز و شیر و آنکه ذیه العام چون طهور
صبر بر و بحسب و کوبا که و سعید آنکه لکم فیها و منافع و در جهاز یا بیان جمال تزیین و آرایش است یعنی در آنها و تا شما
و در تصنیف انعام میا بیند حین تسرحون و تریحون بنگاه که بار آنکاه و باز آنکاه خوش بیضه باز و زد و یحمل اثقالکم
بیرون می برند بر اطراف یعنی بار و اثقالکم که در سیر و اند بار و بار کران با آنکه ان ربکم لرءوف رحیم
شما بالغیه بنده لان بار کران با بار و که لا تذبحوها و بکی بر سخی که بیدنی بار شما رسد ایک را میکنید و بار آنکه

بیچ

بیچ خورد از نام و بین نوا تبدیر فرست که شفقت نام بر من جمع جاهه شما ذلک انعام از مراد و یحمل بر دیگر که آنرا بر کار شما
مرکز نیز بر و بر آن شفقت و ساعه نعمت بیچیم بهر بار که بآنرا بر شما آسان کرد و تا بیچیم
و بها آنرا بر سیار آنرا تحملون و استر آنرا و الخیل و خر آنرا لترکبوها نا بر نشیند آنرا و زینة و تا آن بلی کار خود و
آن بلی که تعلمون و بیاز بر چیزها آنرا لا تعلمون آنچه را که نمیدانید از حشرات و دیگر و ما
و کفته اند مراد از خیل و استر و الاغ ملایکه سماوات و عالیات بجهت و تا بر آنرا و فاف در ما بر آنرا که سکونت آنرا و قصد و حجاج
میرو اید ما الخیل و اولی الطلاق و رفتن بر اثبات بعضی و اور آنرا قصد السبیل راه میانه و راه که در مسلمات
بجز با بر و شاهانات طرق مستقیم و تعدیل بر اثر سبیل و به بلند از و به بلند از و بر تمام حرمت با بر او راه آنرا و حق بیان و اسلام
و منها جائر یعنی آنرا راه که خلافان و رند جائر و منحرف از قصد یعنی بطلان و بر تمام و اگر خواستی هدایت
که راه نمایند لهدیکم اجمعین آنرا راه نمود بر شما را و توفیق و رهنمائی شما همه را و لو شاء
لهدیکم و اگر خواستی که فرود ستاد من السماء آنرا آسمان یا سحاب ماء آسمان و سحاب ماء آب
لکم منه شراب شما را باشد از و آب آشامیدنی و منه شجر و از سر باران آب فرستاد آب ایشان که بیاز بر من
نه بنا آنرا که آسمان شما را بنه و در آن نبات ترعون چهارپایان را و ینبت لکم الزرع
یعنی بر میرویاند حق تعالی که بر آنها زرع و الزیتون باب بلیل کنت را سرا جو و النخیل و خرما و الاعناب و انگور
و من کل الثمرات و از هر میوه که در دنیا و آخرت و ان فی ذلک بدرستی که در میرویاند این چیزها و آیة لقوم
یتفکرون مر کروه را که تفکر کنند و تا بیند و تا بیند و در آنرا که در آنرا و در زمین
و آب و آنچه کرده منفعل کسوت و اعلا و منتفع نشه سعادت از نتاج و شیر و نتاج و کرایه و بکوب تجارت و خواهد آن و منافع
صراح خود بنه و بنه و مناسب عبارت زیاده مکر و دنیا و فتی کار را و مراد از مر و بین بر و بدید آید مرسوم را نکلی
و لو شاء و مرد را دیگر است و معلوم آنکه اختلاف الوان طعوم یعنی الوان طعام حال تا فطر و منه ضاحیان
بجنس و بیان آنرا و یا بجنس و بیان آنرا و یا بجنس و بیان آنرا و یا بجنس و بیان آنرا و یا بجنس و بیان آنرا
و تا بر آنرا و جلوع انزیت و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا
و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا

شما را تا رسانند در جای مسند و مقرّ آن باشد که بامر خدای در دریا کشتی روان شود ذلک
در دریا آیات بدرستی که در این علامات و دلیلها است بر وحدانیت صانع لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و احوال
جهان را که خلاصه اجتماعی است بحکیم و در غیر دلالات که مخاطبه طاهست و اگر تعقل کنند ما اذا انکم و دیگر راهم که و اخبر اگر
آخر بدست آید و بعضی خانه الارض در زمین از آنچه بدان محاجت یعنی مفاد اعیان خانه منفعت رفتن بدانها از مطلع
و مشارق طالعین و مراکب منکوحه متاعا لکم آتوا به در حالتی که مختلف است احوال و مکان آن اصناف الانهر ذلک
بدرستی که در بحر مخلوق آیات بدرستی که آن و فساد بر وقت حیات عن قوم یذکرون مر گروهی را که یاد کنند
بهذه الآیات و دلالت کنند لکم آیة مر شما را دلیلی است در باران کشتی تمکن را از انقطاع بدان یکی انکه در رود میتند
بها کما و نه تمام بخورید از آن تازه یعنی ماهی گوشت تازه و تحلوا حلیة و دیگر خرج کنید و بیرون آرید
منه حلیة تلبسونها از دریا که بپوشید یعنی استخراج کنید از دو آنچه برای آن جواهر و مرجان و صدف
تری الفلک و می بینی کشتیها چون تیر و پیکان را مواخر فیه روزه و شکافنده آب در دریا ابتغوا و دیگر تا فضیه بحر و تا بجوید در کسب
در کشتی من فضله از روزی که بدست بعضی استخراج کنید از دو لعلکم تشکرون و شاید که شکر کنید خدای را بر نعمت
تسخیر دریا و تسخیر کشتی و جز آن و تعظیم آن و تعظیم آن و تعظیم آن و تعظیم آن و تعظیم آن و تعظیم آن و تعظیم آن
تسخیر دریا و تسخیر کشتی و جز آن و تعظیم آن و تعظیم آن و تعظیم آن و تعظیم آن و تعظیم آن و تعظیم آن و تعظیم آن
دریا با آمده بقدر قلزم و ماهان و محیط و مراد آن دریای عبور بر آن کشتیها متمر رسد و آن دریا باطن و نفس می دریا با
بود یعنی کشتی در آن حال و مرده و تو قوه و منفعت آن دریای عبور بر آن کشتیها را فان عبور که در کشتی مرغ شد و از دریا بر آن مغلب
فراخ رسد و هر که در کشتی زیاد آمد آن جز بسیار مدد فرج رسد و که در کشتی فساد جایگاه آن در دیا حوض
بحالت آمده و که در کشتی نگرانشد از دریا آنجا که دریا بالا آن جای رسد و که بکشتی تو حید در آمد از دریا
قوه دنیا جمع رسد و بخشف قوه در قاد و بعضی فساد باطن و آن دریا مالک تو قسانند و بخواهان در بحر تسخیر
انظر بحساب خود بیاد کن کشتی را در حیوة علم کن تا بجا رو بالا و راه که این و هم الا الله
و آنچه فی الارض و دیا آنچه بنهاد در زمین ربوک که بدان سایل بزرگ را ان یشأ یسکن تا ساکن کند بنهاد زمین یعنی
متحرک و مضطرب نگردد رواسی ثابت نکند و حرکت کند چون بیاد زمین را بنهاد زمین بر رب تحریک بعضی
طوایف کند که بنهاد طبیعی و بعضی تمکن اندوه بیارد و بعضی که دنیا باشد و نیز نا قرار گرفت و در تمکین مهلک چون

وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً
فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا
ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ لِيَمِيزَ اللّٰهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ
وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا
يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ
كُلُّهُ لِلّٰهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ

ترجمه وما نبود خدای که عذاب کند ایشان را در حالیکه تو در میان ایشانی وما نبود خدای که عذاب کند ایشان را
در حالیکه استغفار میکنند وچرا نباشد که عذاب نکند ایشان را وحال آنکه باز میدارند از مسجد حرام
وآنجا نیستند اولیاء او نیستند اولیاء او مگر پرهیزگاران ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند ونیست نماز ایشان
نزد خانه کعبه مگر سوت وتصفیق پس بچشید عذاب را بسبب آنکه کافر شدید بدرستیکه کافران
خرج میکنند مالهای خود را تا باز دارند از راه خدا پس خرج میکنند آنرا پس باشد بر ایشان حسرت
پس مغلوب شوند وکافران بسوی جهنم حشر کرده شوند تا جدا کند خدا ناپاک را از پاک
وبگرداند ناپاک را بر بعضی دیگر پس همه را جمع کند وبیندازد در جهنم آنها زیانکاران اند بگو
کافران را اگر باز ایستند آمرزیده شود ایشان را آنچه گذشته است وبازگردند بکفر پس
بدرستیکه گذشته است سنت پیشینیان وبجنگید با ایشان تا نباشد فتنه وباشد دین همه
مر خدا را پس اگر باز ایستند پس بدرستیکه خدا بآنچه میکنند بینا است واگر روی گردانند
پس بدانید که خدا مولای شما است نیکو مولائی وخوب یاری دهنده است

مراد این عذاب بعضی صورت گرفتن نمرود وسلط دوربا فرستاده که عذاب نمرود بر ایشان کرده بود بعضی گفته
بعضی وقوعه در ایام قحط جابر گفته بزرگ کشنده چهار صد سال ایشان را عذاب نمود در زمین بدین واسطه مضر قوم
بزمین فرو نمودند ملا الحرا در معارف شیخ فریدالدین عطار در توحید نطق الطیر آورده که نظم
شیر نخچیر بود بر سر راه چار سگ آن شیر بود ناخوش حال مضطر می بود سهل تر هم قوی بر کند یکی قوم
پس فرشتهات تخریب رسول ایشان را عذاب نمیکرد تا آنکه در زمان معذب کرده اند با عذاب آن جمع
دست بیهلیشکر بوده وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وگویند مؤمنان در آن زمان که آنجا نماز ایشان بیشتر آنها که گمان میکردند بگر
مستند اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ آنانکه بودند خدا را و استغفار اَلَّا يَصُدُّونَ خلاف کردند با پیغمبر ایشان مومنان
فیه در شان ایشان عَلَى الَّذِينَ کسی که اولیاء او داده صفره اند علم را یعنی اهل علم را نماز اولیاء
یا اولیا ایمان که علی را متوجه خواهد اند کو بند اِلَّا الْمُكَاءَ بدرستیکه نخواهد بود بر سوی زیر بر مند وَتَصْدِيَةً
یعنی طلب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران اَلَّا يَصُدُّونَ آنانکه تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ فرشتگان اکبر فرستگان ایشان را یعنی
ارواح ایشان ذوق طَيِّبِينَ در حالیکه ایشان شکار اند بر شهادت خرم وخوش مرگ بسعادت بودند
فَانْفُوا اَلَّا يَصُدُّونَ پس بترسید سعادت را اگر در دند بر بوبه و در صدد اصحاب را بدان کردن نخواهند کافران وکفند
مَكْرُهُمْ نبود بر مکر ایشان کرده هیچ بدرا از غرور ظلیعنی نگرفته معصیت منکر شوند حق سبحانه فرمائی
یعنی کافر بود بدو معصیت کرده بدا اَلَّا عَلَى عَلَى بدرستیکه خدا را اَلَّا تَعْلَمُونَ بلد آنچه بود بدو که آن کرده مید
در آن بود اولی خواهد داد شمارا در باطن تاشف که گویند فَاَمْهِلْهُمْ پس بدرستیکه آمد بَيْنَهُمْ بدرستیکه
در وقع بابت کان که آماده اند برای شما فَمَا بَيْنَ فرو رسانید جاه و بنا شد در آن عَلَى سَبِيلِ مَعَ وَالْقَاسِطُونَ پس آنچه
بدو غایت مبدا در زمان اگر کافران آنکه بر ایشان جهنم آورد زند کعبا عرب و سوس جاسان نمی شوند ندیکه تا خیر
تخفیف کرد بر ایشان سانت چون سنا و بالا کفار بر سیدند که بر محمد صلعم چیز فرود میاید اما
کی تشنه بالا جهنم گفت وَيَقُولُ لَقَدْ تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ مرا آنانکه بر جهنم کرد نداز شرک مومنان
اِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ بدرستیکه بدرستیکه بدرستیکه شما وَاَنَّ حیز کفت فرستاد بیکه مراد از آن است که حاج خرات
جمع جستاد بر کاه است و نیکو بیاری دینی در نیو و حق چهار صورت و مشهوری نفی کرد اَلَّا تَعْبُدُوا مرا آنانکه
بجای کردند در تعالی و تعالی اگر کلا اِلَّا اللّٰهَ محمد الرسل الله وَاَنَّ مراد این سرای حسنة مکافات

نمیکوست انی عصب جوی ملاع صرت فیخ بصر نخاه ماس وقال الآخرة وقوات الشان ودر سرا بکر
خیر بمعنی اول ذکر والتنعیم بمکه الراحت بیدید کانا هست وکفته اند تنعم است و دعا کرد
تهیه سرا آخرت میان کهم و منلا الله بنا مرد عوه الآخرة مرد از قوات برزکان کفته اند زرع بوکان حصاد
فطه بکن شام و زر ناحی بیاغی که کوز ادر جوی فاهر بیاغی که خاک کردن بلا نور نخاه در آن
عرض میدارند بن برزی بیاغ حرث حمد بن مرد متعلمان دهستان افاف که روز قیامت نزد خلیا
در آید بدان تحب میرون الله الآخرة آن روز میان آن دو ستان نزد نیا مرا بنا آن دهست
لا نصیب که آخرت خواهد از انواع حسنات در جواب کسی که بر بنا بر ترسی که خواهد بر جار انبیا
منازل الاولیا و مراتب شهدا برسد کفته اند دهست غیط و حسد که صورت اینی نمنا باشد نیست بلکه مرکان سنت
بدانکه و اندر آنچه اند ذلک منال اجرا آنچه انفقوا بعد آنچه باشد سید بعد حسد منبا از الذین تبوءوا الدار
آنانکه بمیرانند الدار فرشتهان را امر حسد علیهم در جا البکا آنکه بنا از سرا بر شب که در مضان
باشند ملائکه مرزه دین فرشتهان الدار از روز قیامت یدخلون کوئید سلام علیکم سلام خدا
بر تو مرکز غایه که سلام فرشتهان باشد بر الدار بعد از سلام که میدند از والا مسعوت شوید ادخلوها
ذلکم در آیید در هست که بر حسب نما ما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که در اعمال دنیا خبر از حسنات
ثلث نظر دون آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان یاتیهم الملائکة آنکه آنکه بیاید بدیشان
قبض ارواح او یاتی امر ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب سنه مثال الذین کذلک با اینچنین
و کذلک بیت الذین من قبلهم آنکه بودند آنانکه بودند از پیش ایشان بدان بیرسید الذین آمنوا
رسید ما ظلمهم الله بر ایشان ستم نکرد و حد بعمل ایشان ولکن کانوا و لیکن بودند الذین آنکه بودند الذین
انفسهم یظلمون بر نفسها خود ستم میکردند فاصابهم پس رسید ایشانرا سیئات عمل سیئه ما عملوا
مزد آن بدیها که کردند وحاق بهم و فرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشانرا ما کانوا به یستهزءون
بآن استهزا میکردند بدیشان علاوه و دعا الذین آنکه اشرکوا گفتند آنانکه شرک آوردند لو شاء الله اگر خواستی خدای
ما عبدنا ما نرستی که پرستیدیم بغیر عبده از غیر او نحن ما و ما آباؤنا و پدران ما من دونه بدون او
بمعنی حاجت من شیء هیچ چیز نحرمنا حرام نکردیم بغیر عبده از غیر او من شیء هیچ چیز کذلک اینچنین
فعل الذین آنکه بودند من قبلهم از پیش ایشان هل علی آیا بر رسولان الا البلاغ مگر رسانیدن
المبین روشن ولقد بعثنا و بتحقیق فرستادیم فی کل امة در هر امتی رسولا رسولی
ان اعبدوا الله که بپرستید خدای را واجتنبوا الطاغوت و دور باشید از پرستیدن طاغوت فمنهم پس از آن
من هدی الله آنکه راه نمود خدای را ومنهم من حق علیه الضلالة و از آن کسی که واجب
شد بر او ضلالت فسیروا پس سیر کنید در زمین فانظروا پس بنگرید کیف کان چگونه بود عاقبة المکذبین
نهایت کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار ثمود
در نظر کنید و بر دیار ایشان نگرید که چگونه بود عاقبت کار ایشان که در جهان بلاک شدند از سرا بر شب که در مضان
ان تحرص اگر حرص کنی و مرص حرص علی هدیهم بر راه یافتن مشرکان فان الله پس بدرستی که خدای
لا یهدی راه نمایی نمیکند من یضل آنرا که بیراه کند از هدی و ما لهم و نیست کافران را من ناصرین هیچ یار
و نیست کافران را از یاران آورده که کیکا از مسلمانان را بر بازار دیدی مقاتل آن زنده در آنجا بیکار
مسلمانان بود آن بیکار امر کرد که بعد از مرگ زنده کردانند آن کافر تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی کفته آری آن
کافر ایمان نیاورد و اندر کفر بمرد و بدوزخ شد و اقسموا و سوکند خوردند بالله بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوکندان ایشان یعنی جهد کردند در سوکند
سوکند خوردن بالله لا یبعث خدای بر نمیانگیزد الله من یموت آنکه بمیرد بلی آری وعدا وعده کردن علیه بر خدای
حقا راست ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که بعد از مرگ زنده کردند
لیبین تا بیان کند لهم ایشانرا آنچه اختلفوا فیه در آن اختلاف کردند فیه در آن
از امر بعث و حشر و لیعلم الذین کفروا و تا بدانند آنانکه کافر شدند انهم که ایشان کانوا بودند
کاذبین دروغ کویان در انکار قیامت انما قولنا جز این نیست که قول ما لشیء مر چیزی را اذا اردناه چون خواهیم

أَنْ نَقُولَ آنست که گوییم او را كُنْ بباش آنچه را که میخواهیم فَيَكُونُ پس میباشد یعنی سخن ما آنست که تکوین ما اشیا را
متوقف بر ماده و مدت نیست پس کسی که ابتدا ایجاد بی سبق ماده فرماید بی‌شبهه بر اعادهٔ اجزا قدرت دارد از اعادهٔ آن شیء با اجزا
ماده در نخواهد ماند نظم انکه پیش از وجود جان بخشید هم تواند که بعد از آن بخشید چون در آورد از عدم بوجود
بعجب باز اگر کند موجود وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه ببریدند از اوطان خود فِي اللَّهِ در کذاردن حق خدای برای رضای او
مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم رسیده بود بدیشان و ایشان اند از اصحاب که به سبب ستمکاری قریش برایشان هجرت کردند
حق سبحانه وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هرآینه جای دهیم ایشان را فِي الدُّنْيَا در این سرای حَسَنَةً جای نیکو یعنی مدینهٔ معظم
علی ساکنها الصلوة والسلام یا غنیمتی نیکو وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هرآینه مزد آخرت ایشان أَكْبَرُ بزرگتر است از غنیمت
که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که فاروق رضی الله عنه هرگاه که یکی را از مهاجران عطا دادی گفتی بگیر خدا ترا درین برکت
دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا و ما ادخر لک فی الآخرة فهو افضل لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بدانند کفار ثواب آنکه خدای
مهاجران را در روز محشر دهد هرآینه با ایشان موافقت کنند در مفارقت وطن و آزار کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر
پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند و کار خود را بدو تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفت که خدای از آن
بزرگتر است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث کرداند تا خلق را بدو دعوت کنند در رد قول ایشان
آیه آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم برسالت مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو ای محمد إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را
از آدمیان که بزبان ملایکه نُوحِي وحی فرستاده میشود بدیشان و بعضی بصیغهٔ متکلم میخوانند یعنی وحی فرستادیم بر ایشان
ملخص سخن آنست که الهی ازلی جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ پس بپرسید از
اهل کتاب یعنی علمای ایشان إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که نمیدانید تا بدانید که انبیای گذشته همه بشر بودند
مبعوث شده با ما فرستاده بِالْبَيِّنَاتِ با معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و کتابهای نوشته وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم
إِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن که سبب پندست سبحانه و تعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن و هویدا کنی برای مردمان
مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ آنچه فرستاده شده است در ذکر بسوی ایشان از اوامر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ و شاید که ایشان
تفکر کنند در آن و بدانند که این کلام معجز است أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شدند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ
کردند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیله‌ها برانگیختند با مراد جمعی اند که به نسبت با پیغمبر صلعم مکر کردند مقرر باید که
آیا این خود را ایمن میدارند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ از آنکه فرو برد خدای بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در زمین چنانچه قارون را

فرو برد

فرو برد و از بارهم أَوْ يَأْتِيَهُمُ یا آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از جایی که ندانسته باشند و ندانند
چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا آنکه بگیرد ایشان را فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی در رفتن
و آمدن ایشان بشهرها و سفرها برای تجارت یا بوقت که ایشان در جامه خواب از دستی بدستی فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ
پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدا را از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلَىٰ تَخَوُّفٍ
به ترس از هلاک شنیدن یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده‌اند و در حالتی ترس عذاب
بر ایشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ هرآینه مهربانست که بر شما رحمت کند تا کناهها
رَحِيمٌ بخشاینده که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه
آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او را شخص است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایه‌های او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ
از راست و چپ یعنی از هر جانب سُجَّدًا سجده کنندگان لِلَّهِ مر خدای را وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع
و متواضع در تفسیر امام زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان که سایه‌های ایشان مرا
خضوع و خشوع میکنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدای را سجده میکنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از علویات وَمَا
فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ و آنچه در زمین است از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده میکنند فرشتگان و تخصیص ایشان
بآنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست یا به سبب طاعت در سجده و گویند نیز قول است آنکه میگویند وَهُمْ لَا
يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان سرکشی نمیکنند از عبادت آنان در تبیان گفته که سجده دو نوع است عبادت که وضع
جبهه است بر روی زمین از روی پرستش آن سجده ذوی العقول و سجود تذلل و خضوع و تسخیر از روی پرستش و آن سجده
غیر عقلاست و بر این سجده باید کرد و این سجده سیوم است از سجدهای قرآن و حضرت شیخ اکبر در فتوحات این را سجود عالم
و الوهیت خوانده که مقام ذلت و خضوع حق را سجده میکنند پس بنده باید که درین محل سجده کند و صفت سیوم فرشته
خود را در زمرهٔ ساجدان بنگنجانیده يَخَافُونَ رَبَّهُمْ میترسند تا آنکه از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد
مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و میکنند به طوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند
بآن از پرستش و ذکر وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید ای مشرکان إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدای
بجهت اثنین برای تاکید است إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبود یکتا یعنی وحدت لازم
الوهیت است زیرا که مرتبهٔ الوهیت غیر شرکت برنتابد چنانچه بدلایل واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد

مثل الله بود منعی نبود هیچ شیء از اشیا ملک آسمانها از ظاهر بود او اشیا فانی بود بسار در صفات از جمله
بعضی لطفهای آیاتی کریمه پس زمین رسید آنچه بخواهد بیان کند حکم آنچه است مر زمین بخود نیست و آنکه خواهد
لفظ السماء مثل الارض آسمان بود در آسمان زمین بیت یعنی مخلوق و مملوک است وَلَا الْبَحْرُ و دریا است طاعت کردن
وَاصِبًا و دائم الدهر باشد پیوسته و او را بیت باقی و ثابت باشد و او را سزاوار دائم غیر منقطع یعنی قیام مصیبت
بعد الْعَذَابُ آبادی و خدا کسی دیگر تَقُولُ میرسید و ملائکه مرا دفاع خواهد وَلَا و آنچه شما
رسید بدست مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها هر چه فَمِنَ اللَّهِ از خدا است ثُمَّ اِذَا پس چون مَسَّكُمُ الضُّرُّ
برسد بشما سختی پس مرض و فقر فَاِلَيْهِ تَجْأَرُونَ پس بسوی او نالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید ثُمَّ اِذَا
كَشَفَ الضُّرَّ چون بردارد و آن سختی را از شما غالب عَنْكُمْ از شما اِذَا فَرِيقٌ قبیله مِنْكُمْ از شما بِرَبِّهِمْ
يُشْرِكُونَ بخداوند خود شرک می آرند محتاجان را سرد کفر کردن بیماران اظهار سبب است یعنی از مسلمانان
بوجود خود از وصل طاعت و بیاسبب باز نبود لِيَكْفُرُوا تا کافران در زند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه ایشان را دادیم
از نعمت و کفر نعمت فَتَمَتَّعُوا پس خورید و برسید بسبب ای کافران فَسَوْفَ زود باشد که بدانید
بوی و برسید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید بتحقیق آنچه بر شما خواهد رسید وَيَجْعَلُونَ
و میکنند کافران لِمَا لِآنچه نمی دانند يَعْلَمُونَ برای آنچه که بدانند است یعنی بتان را نصیب آنچه
خود بیشتر نصیب خدا نهاده میکنند بجهت الْبَتَّانِ نَصِيبًا بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بدایشان داده ایم تعالی
چهار باران وَجَعَلَ الله مجاز ابراهیم الحرث والاصنام نصیبا الآیة و بجای بی کلام در سورة العام کشته
تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدا که پرسیده خواهند شد روز قیامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ از آنچه که
بستند که افترا میکنید و دروغ بر می بافتید که بتان خدایانند و ما نصیب زرع و انعام بدایشان قرب میکنیم
وَيَجْعَلُونَ و میکنند و میسازند لِلَّهِ الْبَنَاتِ مر خدایرا دختران سُبْحَانَهُ و منزه باد خدا که ملائکه دختران خدایند
و بحق تعالی بود حق تعالی با من مباهات کنند تا بایشان مرا سزاوار است و اند سُبْحَانَهُ پاکی خدا را از قول ایشان وَلَهُمْ و
خدا بجهت ایشان دارند مَا يَشْتَهُونَ و آنچه آرزو دارند و میدان دارند یعنی پسران وَاِذَا بُشِّرَ و چون
خبر داده شود اَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْاُنْثَى بدختر از ولادت دختر یعنی چون بکسی از کافران خبر دهند که ترا دختری
متولد شود ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر از

اسم

اسم پر زن خود که بر او خبر داده خواهد شد يَتَوَارَى پنهان شود خود را پوشیده شود مِنَ الْقَوْمِ از گروه آسمانها و زمین
مِنْ سُوْءِ مَا بُشِّرَ بِهِ از بد آنچه خبر داده اند ایشان را که خبر داده اند ایشان را که مراد خبر دادن در زندگی
اَيُمْسِكُهُ آیا نگهدارد آن را عَلَى هُوْنٍ بر خواری و ذلت اَمْ يَدُسُّهُ یا پوشد او را فِي التُّرَابِ
یعنی زنده در گور کند چنانچه دختر عمر بن خطاب را زنده در گور کرد اَلَا سَاءَ بد است مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنند
عرب کافران یعنی دختر که بیش ایشان شود و مرحمت ندارند بحدی که مرحمت بیند لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که
نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت مَثَلُ السُّوْءِ صفت بد است یعنی حاجت بدی از فقر و زندگی و آنانرا که بجهان زنده
در خاک میکنند لِلَّذِينَ الَّذِينَ عَلَى و مر خدایرا صفت بلند است یعنی وجود ذات او و غنای مطلق و جوب تعالی و صفت
وَلِلَّهِ الْمَثَلُ و مر خدایرا صفت عالی و قدر بر جلال کنار الْعَزِيزُ حکمت بسیار بهمان آن وقت معلوم
لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ اگر بگیرد خدا مردمان را یعنی عذاب کند بِظُلْمِهِمْ بسبب یعنی بکفر ایشان مَا تَرَكَ
عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده تفسیر مرکز کافران وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس دارد
ایشان را مهلت دهد اِلَى اَجَلٍ مُسَمًّى خاص وقتی نام برده شده بر آن مرت عذاب کند فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ
پس چون بیاید وقت مقرر ایشان بر آن عقوبت مرگ لَا يَسْتَأْخِرُونَ تاخیر نمیکنند ساعتی از آن قَالَ
يَجْعَلُونَ و پس نگه نمیدارند ایشان بلکه مرد یا صفت بنده عالی لحظه وقت صیبه وَيَجْعَلُونَ
و حکم میکنند لِلَّهِ مر خدایرا یعنی مر آنرا مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند بر آن خود یعنی دختران و با شرک در وقت هر
وَتَصِفُ آنکه دارد جوهر آن میکوید كَذِبَ الْاَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانها ایشان دروغ یعنی میگویند
اَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى آنکه ایشان را است بدانکه نیکو کافران بگفتند که از فرشتگان جرح با حسانا مارا نزدیک
مرتبه نیکو خواهد بود ایشان را عند الله لَا جَرَمَ حق سبحانه بیفزاید که دروغ میگویند اَنَّ لَهُمُ بدرستی که مر ایشان را
که ترا آنست النَّارَ بدرستی که مر ایشان را آتش دوزخ وَاَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ و بدرستی که ایشان
متروکان و مهجوران باشند تقدیم و اخبار از بعد از مدت متروکان و اگر کافران هر چه فیه حضرت رسالت
مبعوثا بالله سوگند بخدای لَقَدْ اَرْسَلْنَا ترا فرستادیم با مبعوثان اِلَى اُمَمٍ بسوی امتانی بودند
مِنْ قَبْلِكَ از پیش تو فَزَيَّنَ پس بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ بر ایشان دیو شیطان بطلبیدن اَعْمَالَهُمْ
کردار ایشان را تا کند بت انبیا را کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ دوست ایشان است امروز یعنی کافران

مرادی فرود رسی میکند و همان فرود می آرد بر حسب اقتضای عبارات نمی تاکید فرمیکند وَلَهُمْ وَلِمَنْ نزلت
بینه بلوغ بیان ان الذین کفروا الآیة علی الاول وقال الذین کفروا وقوم مستأنفا وما یکون الذین
مگر آنکه بیایدشان بینه و روشن که رسول اللهم وما تفرق الذین اوتوا الکتاب اختلاف نکردند فیه در آن امر
توحید و احوال معاد و یجب مرتبا الا من بعد ما جاءتهم البینة راه نمودن و ما امروا الا لیعبدوا الله آنچه در کتب من
اگر بگرویدند وَمَا الله لیضل قوما بعد اذ هداهم مستأنفا وَمَا السماء از آسمان مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ آب پس معلوم شد
بآن آب زمین مُخْضَرَّةً بعد پژمرده بعد از آنکه خشک شده زمین بآب باران معلوم شد که زنده کردن مردگان و بعث
قرآن بیان حشر و نشر و بیان بسر زنده کردن آب بود و دلیل بر وحدانیت و الآیة فلما بدرستی که آنچه تا کنون شد
لآیة بیّنه و حجت است اکثرهم لا یعقلون مگر دیر بر آنچه نمیکنند و بکوشش ندارند و استماع کنند بسمع انصاف
وَاِنَّ لَکُمْ و بدرستی که مر شما را فِی الْاَنْعَامِ در چهارپایان لَعِبْرَةً و دلالت و پند بر راه عبد لسیر اوجب العلیم
نُسْقِیْکُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِیْ بُطُوْنِهَا بعضی از آنچه در شکمهای آنست از خون نعم بَیْنَ فَرْثٍ
از میان سرگین و خون وَدَمٍ شیر خالص لَبَنًا شیر خالص سائغا گوارنده لِلشَّارِبِیْنَ مر شیر خوارگان
اینرا بسبب آنکه مر آنرا عبرتی علوم بخیر در دست آنچه در آن حلقه و دیده است و اسفل آن فرث و اوسط آن لبن و آخر
در پس خون و در وی چهار مسئله هر بیست مسائل میرود در دنیا و آخرت و در آن چهار آیت مرموده که مراد
ابن عباس آنست که اوسط آن ماده لبن است و اعلا آن ماده دم زیرا که آن بدم در کرسنل اثنا جهان نمیشود بلکه
خاصه شبانها که بود که بعد از آن هفتم آنچه جای میکند و فقال آنکه فرث است مسکلا زرد و آن کبود است
بعضی تمام سبزه ظاهرا از عبد حاصل میکند و دو بعضی میکند انهار ابرا عضا بحکمیکه که قادر طبیعه در دو دیت بنهاده
پس آنچه در آنها باشد بعطا و اوبر بند عدد آنچه در آن از اسیلا بر رود زنده مرطوبه بر امر بدانکه
و آن ماده زاید بر آنچه بهم صرفه بود و چه مثول بشود آنرا زاید با بعضی از آن و پس آنست بر دو آنکه کو بشیان
فوده سبب آنکه اطلاق بجاوز آن سپیکند و دو آنرا خبر میکوید و در تکوین شیر از الکلوات بعضی از
میوه آنکه خوش آن کفار و خاک ماطلعه سبز است و فرح او باد معاد لطاف آن زمان و خون آبی
الایح و عاشق و لم است بر حلک الله و در زمین شهاب است از خون سرخ غیر بسیار آب و در هر آن و در خانه
خنک کلی آور و بدید در قوت القلوب فرمود که کمار غرب بخلوص لبن بعضی بکار ذوی صفای کفرت و آن

ورت داود و فوت سیوم و چهارم ترمه و کرد از دست اسفه الصالح صدق الله و کذبت طایفه تیک بر من بیت
بدان من شرف شد کلیات شرف لواح بقه کلیات کرد و شفاء و اما چهارم بیان در ترمه و خطاب باب کافران بست
شفاء و رحمة و از اسم سعوی منفوله که علیکم بالشفاء فی من القرآن و العسل آمین حسب الله الله ظاهر و قرآن
و آن اسقام اهل آن بی ضرر اند الیه زیاد کن و اند و دیگر بیار بعلت الصلح آرد و حقیقت آنست که هر درد که
رد نمود از و بتوسط و معنه عاد آن قرآن جامه ملک که هر خوکه باشد قلبی قالبی تلاوت قرآن بر آن شفا
حاصل کالمیت مع مرغ کوشت بار شد غرق کی تحقیق و جون شفا حاصل بیار کیه لا یشفی ذلک بدرستی که
و امور مشکل کالیه هر آینه جمعی باشد رد نشین بر فرد زیر تنزیلا تقوم علیکم مگر و هر کی تفکر کند
در اختصاص محل اصناع و دقیقه و امور دقیقه و هر چه انها جود و نیکو نه از آن الهام و تو آنانی و اما که تاب و حیلت و حیا تو به
ضعیف و تو ضعیف نهاد انتقاد و از اند که هر کز از ده فرمان خوف نشنه اما نهی نه سیوم تو خوزه و هلاک خیر بیند
فرند و هر کز خیر بیاک و بالبه و تخوز بند طاعتی که زمان بصر رسان هر کز خلاف بکنند که فرستیکها بر و نه بار بوطه جود و جمع
کنه علمار که هر کز بر غارت و زشت نشند و از آن تخوز بر صاحب که اکر چه جهان عالم جمع شود جون خانها سست
زان بل تا تو اند جس بجا تکا از عیان غافل الم ظاهر حاصل فرمان فکر در احوال انسان و مقام خرابی اهل جهان
در دو مه نظم فکر دایا انیک تا ملی کیه ه کامل اجز جز شکر بکار جای سد باشی
او بمانند تا ابد و الله خالقکم و آن آن بشما او از مرد بوجود آورد ثم یتوفیکم پس میراند و دیگر بار شما را
بعد باز برد و منکم و از شما من یرد کسی که رد کند الی ارذل العمر بسوی عمار تر پیر زنده کانی یعنی سپر بی
و خرافت معنا و بیع نیز سالت بلا سنا و نود لکیلا یعلم تا نماند که آن هر چه خرف بعد علم بعد از دانستن
شیء چیز را یعنی بحال مطلوب باز رود و در دستان صبا خاص فرسه که مراد کاز انند چه سلکار زیاد نکند طفل الم
الا کرامت و عقل ان الله بدرستی که خدای علیم دانا است بجهان و اما او قادر است قدیر تو او است
بجهز و توانا آن راه نماید و الله فضل و حق تعالی افزونی داد بعضکم برخی از شما علی بعض بر برخی دیگر
فی الرزق در روزی یعنی در مال و غنی تا کی توانگر شد و دیگر درویش و کی مهتر باشد و دیگر چاکر فما الذین
فضلوا پس بدرستی آنانکه افزونی یافته اند در اموال چنانکه بسبب مال مهتر و توانگر و مالک چاکر و مالک جهان و مالک اند
رسیدند برادی رزقهم باز کردانیده مال خود بیشتر دهنده و بخشنده علی ما ملکت ایمانهم بر آنچه مالک شده اند

بر مستحقان باز نیاید خواجگان با اهل خود زیاده بندگان خود بندگان اگر با الهام مملوکان از اموال خود شریک سازند
فهم سواء پس اند مستحقان لا مملوک در مال آنها در سرزنش یکدیگر در نیز ترمه کنند خطاب باب کافران بست
کنید بیک لله ایا بالله شریک لک لا شریک لک حق سبحانه میفرماید که شما نجوز نیک که بندگان شمار مال شریک
شما با شند پس چکونه و اسید که بتان شریک من باشند و را لو بیت تعبدون الشیطان یا بعبادت خدای
یکتا و بی حکم بکنید و خصوص بسبب مبهم بعضی کافران انکار نیم او بکنند و بجهت آنست که
مسلم بجمیع لم او است پس مر که تب او شریک و خود مشکر نیست او نه و بعبادت الله و الله عدوی و دشمن
لکم مر ادی شما مبین ظاهر و آشکار از ترک یا الیان آن را مر بیکر بند و حرام الله و آنچه بدو است شما
حرمتی فرمود اجتنابش زنان بتان پسران و بنات دختران با و اولاد و یا اولاد آن باز فرستد آن زنان
از زنهر مرد دیگر و از نند در تکلم و در وی شما را حرمتی الطیبات از پاکیزه و نیز بنا آمنوا بالله آیا بیهوده
یؤمنون می کی بر بتان و بر آن منکران و بنعمت الله و بنعمت خدای کفرون بالباطل و بنعمت خدای
که بتان را نه از منعم اند و منعم اند و منافع و نعمت و بر سرشتی حق است بیکانی و یا باطل آن جبر است
که حرام کردند بحیره و سایبه و بنعمت الله بر آن حلال کرد آنانه که لعنه الله باطل شیطان است و الشیطان بتان
و نعمت حق تعالی بر سالت مسلم بدید ایمان آورند و یعبدون و وی پرستند من دون الله بجز خدای
الله علیکم آن چیز را که مالک نه بنی نه از و بر آن ایمان رزقا روزی دادن من السموات از آسمانها
یعنی باران و الارض و از زمین یعنی نبات شیء شیء آن که کافر فی عبادت بتان مسکنند لا یملکون نمی توانند
روزی دادن شیئا چیز را و پرستند کانی از بطر و نبات و لا یستطیعون و هر کز نتوانند که روزی دهند
و تقریب که بر سرشتی انها خلاف عقل بعضی زیرا که عبادت شریک و بعضی نعمت عظیم تر از آن بدین و تعظیم
و اما ثبت دین و نعمت خدا را بر شریک اصنام را فلا تضربوا پس مزنید و مانند مدهید لله الامثال
برای خدای مثلها بدان چه قیاس کنید تا از بزرگ و خرد کرد بهمه دانا و ناسی الا الله الله تعلمون بالله
علم تعلمون بدرستی که خدای میداند و شما نمیدانید که او میداند و شما نمیدانید فضربوا و مانند مزنید
اشکال بر آن تکذیب با شما آن مثال بنمای نیدید که او میداند که چکونه مثال بدهد و بنمایند اشیه پس حق سبحانه
روز تنال او کرد بر سر عبوده ان ما طلب الله ان مال نمود و ضرب الله مثلا بزد خدای بعبدا مملوکا
بزد خدای بعبدی مملوک

و آن کدام است عَبْدًا مَمْلُوكًا بنده در رق خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَا يَقْدِرُ توانائی ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ
چیز از تصرف و مرد وَمَنْ رَزَقْنَاهُ آنکه روزی دادیم او را مِنَّا از نزدیک ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بی‌جرم
که در وی متصرف تواند کرد فَهُوَ پس او میسر است يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از آن روزی سِرًّا وَجَهْرًا بنهان و
آشکارا یعنی بر نوعی که میخواهد خرج میکند و او را کسی منع نمیرسد هَلْ يَسْتَوُونَ آیا برابر اند یعنی متساوی نیستند که آن
اختیار و خواجگان صاحب اقتدار پس چون ممالک عاجز با ممالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عاجز محض اند تا انبیا
شریک قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود بیت راه تو بنور لایزالی ره از شرک و شریک بی‌زوالی ره این بنده
که عاجز است و محتاج ره که راه برد بجناب تاج ره بالاتر از بالا باب صاحب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت
شیخ ابو العباس رحمه الله در آمدم و برا دیدم که این آیه میخواند و میگریست و نعره میزد پنداشتم که از دنیا خواهد
رفت گفتم ای شیخ این چه حالت است فرمود که یازده سالست که میکوشم و در مقام ابتجارت بنده و از اینجا نمیتوانم
آرزوی مرتبه قدم نتواند رسید ممکن از که واجب نشاند و داد بیت نیست با تو چون زند پهلو ره قطره با بحر
چون کند دعوی ره و گفته اند این مثل براء مومن موقتست و کافر مخذول و مراد از مومن ابوبکر است رضی الله
و از کافر ابو جهل الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثنا و ستایش مر خدای را که مولی تمام نعمتها بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مشرکان یعنی
همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و نعم را بغیر او اضافت مینمایند پس شرک و ناسپاسی میکنند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
و آورد خدای مثلی رَجُلَيْنِ دو مرد أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ یکی از ایشان گنگ است و بی‌شبهه گنگ مادر زاد کر باشد
نشنود و نگوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز از سخن و تدبیر وَهُوَ كَلٌّ و با این همه گران است
عَلَىٰ مَوْلَاهُ بر کسی که امر او باشد یعنی وبال او بر متعاقب او در باشد أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ هر کجا فرستد او را متوجه
گرداند بمهمی لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید به نیکوئی یعنی کار تمام نکند و کفایتی نکند از ملازمت خواجه خبر داده و نه جواب گوید
در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِي هُوَ برابر است این ابکم وَمَنْ يَأْمُرُ و کسی که میفرماید بِالْعَدْلِ براستی یعنی سخنگوی باشد
با کفایت تمام رسنده کامل و فهیم درست کار امر میکند با عدل و عمل میکند است جامع جمیع فضایل و مکارم وَهُوَ
و او در نفس خود عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست و سیرت درست و طریقه پسندیده که بهیچ مطلب توجه نماید زود بمقصد مقصود
رسد یعنی چنانکه ابکم با جامع مساوی نیست کلام کامل و فاضل نیست پس بتان را چه اعتبار در نسبت مساوات با حضرت پروردگار
و گفته اند این مثل براء مومن و کافر است مومن حمزه بن عبد المطلب و کافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذو النورین

و کافر ابن ابی العیص که مولی وی بود عثمان رضی الله عنه او را با سلام دعوت میکرد و اسید او را از نفقات فی سبیل الله
منع مینمود و آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال در وقوع قیامت میکردند آیه آمد وَلِلَّهِ و مر خدا راست
غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند پس از آنچه پوشیده است از آن و شمار محسوس نمیکردد
یا مراد قطر و نبات است وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن در زیادت احیا و موت در آن بر وزند سرعت و سهولت
إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی کشتن از زنده علامت و باسفل آن و باصطلاح آن تا چشم زدن گویند
یعنی آوردن خدای قیامت را با زنده ساختن اموات را و اراده آن ساختن است از آنکه ذره بر هم زنند أَوْ هُوَ بلکه آن اقرب
نزدیکتر است چه طلوع بصر در فعلست و صنع جنین در رفع آن و انقطاع قیامت با احیا و موت یک فعالست پس حکمت
و نوع آن در نصف زمان انبیر حرکت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از حشر و نشر قَدِيرٌ
توانا یعنی تواند احیا خلایق و رفعت چنانچه قادر است بر احیا ایشان بر سبیل تدریج پس ابتدا ظهور انسان
خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال کند فرمود وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ و خدای بیرون آورد شما را مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ
از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا نمیدانستید هیچ چیزی را از جذب منافع بخود و رفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ
السَّمْعَ و داد شما را گوش وَالْأَبْصَارَ و چشمها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها یعنی ادوات و آلات دانش شما را تا جزئیات الشیاء را
بشاعر در یابید و بدلها مشارکات مباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم
بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در آن اکتساب علوم نظری درست دهد پس بدات استفاده و استفاده از کلام
کتاب که اسماع و ابصار است شما را زبانی دانست و سلاطین قلوب را که میتران متعارفات شما اند بر سند تعقلات متمکن
است لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گوئید بر نعمتها أَلَمْ يَرَوْا آیا نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت
الهی إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان تا بینند ایشان را مسخرات رام شدگان فِي جَوِّ السَّمَاءِ در هوا میان ارض و سما
مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در هوا إِلَّا اللَّهُ مگر خدای اگر نه ثقل جسد ایشان را مقتضی سقوط است
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر مرغان لَآيَاتٍ نشانهاست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی بگرویدند یعنی مومنان منتفع اند
بدانچه تفکر کنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر چه صفت آفریده که طیران میتوانند نمود و هوا را بر نحو مخلوق ساخته که بر بند
ایشان حکمت است ایشان را نگاه میدارد در هوا بخلاف طبع ایشان پس حال ایشان تفکر در پیدا آمد معرفت پرداز نموده که
خود را با نسیان گردانند تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة بر ساند بیت فکر از نهر خانه فوا زیست گشته

سر برده و از شیر بیرون آمده جعل لکم و ساخت برای شما سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ از خانها نمدها که مهیا ساختند از پوست بهائم
الْحَرَّ نگاه دارد شما را از گرما و از سرما نگاه نمیدارد وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ و ساخت برای شما زرهها که نگاه میدارد شما را
از زخم شمشیر و نیزه و تیر كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ همچنین تمام میکند نعمت خود را بر شما لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ
شاید که شما مسلمان شوید فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی گردانند از ایمان فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس نیست بر تو مگر رسانیدن
يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ میشناسند نعمت خدا را ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند آن را وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و
بیشتر ایشان کافرند وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا و روز که برانگیزیم از هر امتی گواهی را ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ
پس نیست اجازت دادن بر کافران فِي الْعَذَابِ در عذاب وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نیست ایشان را که عذر خواهند از آنچه
کرده اند و از استعتاب عذر خواستن وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون ببینند ستمکاران الْعَذَابَ عذاب را فَلَا يُخَفَّفُ
پس سبک نمیکند عَنْهُمْ از ایشان وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نه مهلت داده شوند یعنی زمانی از عذاب ایشان مهلت نمیدهند وَإِذَا رَأَى
الَّذِينَ أَشْرَكُوا و چون ببینند آنانکه شرک آوردند شُرَكَاءَهُمْ شریکان خود را که ایشان را شریک خدا میگفتند
قَالُوا رَبَّنَا گویند پروردگارا هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این شریکان ما اند الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو آنانکه میخواندیم
مُنْذِرٌ بیم کننده وَمُبَشِّرٌ و مژده دهنده وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ و نیست هیچ زمان و امتی که نیستیم در آن فرستاده
بیم کننده لَهَا الْقَوْلُ سخن بر ایشان وَلَوْ كَانَ و اگر باشد مَعَهُ الْقُرْآنُ با قرآن تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ بیان هر چیزی
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر ایشان نمیدانند إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ الرَّبَّ همانا فرموده شده ام که
بپرستم خدای را الَّذِي حَرَّمَ الَّذِي حَرَّمَ آنکه حرام کرد مَكَّةَ مکه را وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ و مر او راست هر چیزی
وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ و فرموده شده ام که باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از مسلمانان وَأَنْ أَتْلُوَ و که بخوانم الْقُرْآنَ قرآن
فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یافت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس نیست راه یافتن او مگر برای خود وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد
فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ پس بگو نیستم من مگر از بیم کنندگان وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش خدای را
سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ زود باشد که بنماید شما را نشانهای خود فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید آن را وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بغافل از آنچه میکنید وَيَوْمَ يُنْفَخُ و روز که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ
پس بترسد مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانها است وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ
مگر کسی که خواهد اللَّهُ خدا وَكُلٌّ أَتَوْهُ و همه آیند بسوی او دَاخِرِينَ خوار و ذلیل وَتَرَى الْجِبَالَ و می بینی کوهها را
تَحْسَبُهَا جَامِدَةً میپنداری آنها را ایستاده وَهِيَ تَمُرُّ و حال آنکه میروند مَرَّ السَّحَابِ مانند رفتن ابر
صُنْعَ اللَّهِ صنع خدا الَّذِي أَتْقَنَ آنکه محکم کرد كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ
همانا او آگاه است بآنچه میکنید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاورد نیکی را فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا پس مر او راست بهتر از آن
وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ و ایشان از ترس آن روز آمِنُونَ ایمن اند وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاورد بدی را
فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ پس در افکنده شود روهای ایشان فِي النَّارِ در آتش هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوید إِلَّا مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ مگر آنچه بودید میکردید إِنَّمَا أُمِرْتُ همانا فرموده شده ام أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ که بپرستم
پروردگار این شهر را الَّذِي حَرَّمَهَا آنکه حرام کرد آن را وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ و مر او راست هر چیزی وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام
أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ که باشم از مسلمانان وَأَنْ أَتْلُوَ و که بخوانم الْقُرْآنَ قرآن فَمَنِ اهْتَدَىٰ
پس هر که راه یافت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس نیست راه یافتن او مگر برای خود وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد
فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ پس بگو نیستم من مگر از بیم کنندگان وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش خدای را
سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ زود باشد که بنماید شما را نشانهای خود فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید آن را وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بغافل از آنچه میکنید

خدا را بنده محمد آن خدا را خشنود کرد زیرا که آخرت سرای نیکی است و در ماه ولایت ایام سه روز عید الله
آورده که ایشان را دستور اعتذار نمیدهند و از عذر خواهند استعتاب نمیدهند مَا فَاتَكُمْ آنچه بشما
روز نجات الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند وَاتَّقَوْا و پرهیزکاری کردند عذاب دوزخ را و در آوردند ایشان را در دوزخ زیرا
بر دارند و از آن الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا جاودانه در آن فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک نمیشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب
وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نه مهلت داده شوند یعنی زمانی از عذاب ایشان مهلت نمیدهند وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا و چون ببینند ستمکاران الْعَذَابَ عذاب را فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک نمیکند عَنْهُمْ از ایشان وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ
و نه مهلت داده شوند یعنی زمانی از عذاب ایشان مهلت نمیدهند وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا و چون ببینند آنانکه شرک آوردند
شُرَكَاءَهُمْ شریکان خود را که ایشان را شریک خدا میگفتند قَالُوا رَبَّنَا گویند پروردگارا هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا این شریکان ما اند
الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو آنانکه میخواندیم مِنْ دُونِكَ از دون تو فَأَلْقَوْا پس بیندازند إِلَيْهِمُ بسوی ایشان الْقَوْلَ سخن
إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ همانا شما دروغگویانید وَأَلْقَوْا و بیندازند إِلَى اللَّهِ بسوی خدا يَوْمَئِذٍ روز قیامت
السَّلَمَ سلم را وَضَلَّ و گم شد عَنْهُمْ از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که دروغ میبافتند
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند وَصَدُّوا و باز داشتند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا زِدْنَاهُمْ عَذَابًا
افزودیم ایشان را عذابی فَوْقَ الْعَذَابِ بر عذاب بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ بسبب آنکه بودند
جمع مر راه اسلام را بسبب کفر و فساد پس عذاب بر ایشان دیگر باشد و بر ایشان از اسلام دیگر باشد زیرا که
عذاب آنست که ایشان را بکشتند و کسانی که بر ایشان حجت بر ایشان دیگر باشد و بر ایشان از اسلام دیگر
که در میان ایشان پنهان شوند و در زیر ایشان گفته گنج جوهری از رسول الله صلعم خبر ایشان بر دوزخ در سر

معذب شوند در مقدار ساعاتی از شبهای دنیا و به جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهای آن جهان و گویند

زبانه از عذاب بجهنم بر باشد ویوم نبعث و یاد کن ای محمد روزی که برانگیزیم فی کل امة در میان هر گروهی

شهیدا علیهم گواهی بر کردار و گفتار ایشان من انفسهم از نفسهای ایشان یعنی پیغمبر از ایشان مبعوث بوده باشد

وجئنا بک و بیاریم ترا ای محمد شهیدا علی هؤلاء گواه بر این گروه یعنی بر امت با تصدیق مومنان و تکذیب کافران

گواهی دهد ونزلنا و فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را تبیانا لکل شیء بیان روشن برای همه چیز از

امور دین بعضی با جمال و بعضی به تفصیل چه بیان ارکان فرموده که بیان آنکه محتاج الیه باشد از شرعیات و احکام منصوصه ظاهر است

و در آنچه ثابت شود به سنت و اجماع و قیاس جمیع آن از آنست که در آن ماموریم به متابعت پیغمبر صلعم واطیعوا الرسول

و حث کرده ما را با جماع و تهدید بر ترک آن که ویتبع غیر سبیل المومنین و امر فرموده بعبرت و استدلال که اعتبار کن

حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار پس قرآن تبیین همه چیز باشد وهدی و راه نمودن بحق ورحمة و بخشایش

همه را که بوی بگروند وبشری و مژده بکار بهشت للمسلمین مر مسلمانان را ان الله یامر بالعدل بدرستی که خدای

میفرماید براستی یعنی توسط در همه چیز خواه در اعتقاد توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قایل شدن بکسب

متوسط میان جبر و قدر و خواه در عبادت چون تعدیل ارکان که متوسط است میان بطالت و رهبانیت و خواه در اخلاق

چون کرم که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور والاحسان و میفرماید به نیکوئی در طاعت

یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانکه سید انام فرموده الاحسان ان تعبد الله کانک تراه و از این خبر مبین

وایتاء ذی القربی و امر میکند بعطا دادن خویشان نزدیک و رسانیدن به ایشان آنچه بدان محتاج باشند وینهی

عن الفحشاء و باز میدارد از افعال زشت که افراط در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطه و غیر آن والمنکر

و از فعلی که انکار کنند بر سیاقت آن و آن افراط قوت غضبیست در غیر موقع چون قتل نفس و غضب اموال والبغی و از ستمکاری

یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت بهیمیت مانند استعلا و استیلا بر بنی نوع و تجبر و تکبر بر ایشان یعظکم

پند میدهد شما را خدای به امر و نهی لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید و این آیه جامع خیر و شر است هیچ خیری نیست

که مندرج در افراد مامورات آن نه و هیچ شری نباشد الا اندراج دارد در جمله منهیات و از جهت آنکه مواعظ است

که در جامع جمیع خطبا روز جمعه در آخر خطبه بخوانند از عثمان مظعون رضی مسطور است که در بدایت حال اسلام ایمان بنام

گرفته بواسطه آنکه شرم میداشتم از مبالغه پیغمبر صلعم در ایمان من تا روزی که نزد آن حضرت بودم این آیت

نازل شد برین شیوه که داشتم زایل گشت و بر من اسلام را تصدیق کردم از مجلس بیرون آمده این آیه را بر ولید بن مغیره خواندم

گفت ای برادر زاده یک بار دیگر اعاده کن باز خواندم گفت ان له والله لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه

لمثمر و ان اسفله لمغدق و ما هو بقول البشر ابو جهل بعد از استماع این آیه گفت بدرستی که خدای محمد بکارم اخلاق

میفرماید و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیت و علما

در بیان مامورات و منهیات سخن بسیار گفته اند عدل کلمه شهادتست یا اخلاص اعتقاد یا طاعت و رسم و ... با

بندگان زانصاف دادن در حقوق یا حکم و احسان بزلال انعامست یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل

یا نیکی نمودن در عوض بدی یا اخلاص در حالات یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای

دیگر آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن آنچه برای نفس خود کاره می شمارد و ایتاء ذی القربی صله رحم

و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه فاقه یا نیاز بعضی از ذوی القربی و رسانیدن است و افضل صدقه آنست که نزد ذی رحم

زهد اکنان و زرحمات ایشان برخوردار که ضعیف و عاجز است آن تربیت اند و دعا کند درباره ایشان و فحشا

زنانست یا آنچه پوشیده بود از گناهان زنان یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط گناه یا آنچه در شرع حد

بر آن مرتبست یا مخالفت میان قول و فعل منکر شرکست یا آنچه عقل آنرا منکر داند یا آنچه در شرع وعیدی بر آن

باشد یا هرچه بر آن وعید دوزخ عند الله موعود بود یا آنچه خدا را بخشم آرد یا آنچه اصرار بر گناه و بغی ظلمست

یا کبر یا تطاول و تعاون به بیعت یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن بر مومنان یا تجاوز از حد و طلب

زیادتی و در لطایف التفسیر در تفسیر این آیه آورده که اشعار کرده که به چیز ماموریم و اضطراب آن سه چیز منهی عنه و هر یک از اینها

ثمره و نتیجه دارد ثمره عدل ظفر و نصرتست و نتیجه احسان ثنا و مدحت و فایده صله رحم انس و الفت یا نتیجه

فحشا فساد و تیره روی دنیا و ثمره منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از تمنا و در فصول عبدالوهاب

فرموده که عدل ثبوت تست و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر علیه السلام و فرستادن صلوة بر وی و ایتاء ذی القربی

محبت اهل بیت و دعا صحابه رضی الله و در وسیط گفته که عدل از افعال باشد و احسان در اقوال پس باید که هر که

آنچه صفت عمل او است صادق آید و نباید گفت که آنچه اسم احسان بر وی راست باید بسی اعتبار وی در حقایق

آورده که فحشا اکثر وجه شان ... هر زیست که در اقوال بود و منکر از ارتکاب معاصی است و بغی دیده که در افعال

در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست که هرچه بدو داده اند از آلات جسمانی و تو بر روحانی و علوم و احوال

در طلب حق صرف کنی که صرف آنرا در طلب غیر او ظلم است و احسان آنکه هر نوع که نیکی توانی قولا و فعلا با خلق بجای
آری و ایتاء ذی القربی آنکه بر نزدیکان نیکی کنی و نزدیکتر بتو نفس تست او را از حظها آنکه حقهاء او باز دار و ینهی عن الفحشاء
که او را از حظها باز دارد و منکر آنکه اضلال و بدعت بود و منکر تر بود و بغی ... صفات نفسانیست آنرا نفس شوم
بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درست باید زیرا که بحکم اعادی عدوک دشمن ترین دشمنان تست نظم
ای سالک نفس شوم و بدکاره ... که هم آغوش تست همواره ... مدبر بر قاعده ادب نفس را ... بهجور و بعز اشتغال ترا
بش ایشان که بزا بهند ... محکمش بند که دشمن تست ... و بانی وجوه و حقایق و نکات فراوان نیز آیت
در جواهر التفسیر توان یافت واوفوا و وفا کنید بعهد الله به پیمان خدا اذا عاهدتم چون عهد بسته باشید
مراد عهد الست است یا عهدی که میان مردم بود و باشد و اصح آنست که نزول آیت در شان جمعی است که با حضرت
رسالت پناه بیعت کرده بودند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد بعضی را خیالات
البنایات بخرسید بالنقض عهد ... حق سبحانه باین آیت ایشانرا منع فرمایند که عهد را نشکنند
ولا تنقضوا الایمان و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را بعد توکیدها بعد از استوار کردن آنها که سوگند است وقد جعلتم
و حال آنکه ساخته اید شما خدا را علیکم بر پیمانهای خود کفیلا گواه ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند
ما تفعلون آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند ولا تکونوا و مباشید کالتی نقضت مانند آن زنی که بشکافت
و باز کند غزلها ریسمان رشته خود را من بعد قوة بعد از قوت یعنی استحکام انکاثا پاره پاره ازهم
غزل خود را در رسانیدن رشته‌ها را تابداده است یعنی محکم کرده فرو آوردی که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رایطه بنت
عمرو تمام داشت ملقب بود بحمقا با جمع ... غزل داد و را کنیزان بود ... از اول بامداد تا نیم روز
و کنیزکان از ریسمان پشم موی و بعد از نیم روز میگفت تا رشتهای رشته را تاب باز میدادند تا خراب
و ضایع میشد پیوسته عادت این بود و حق سبحانه تشبیه میفرماید شکستن عهد را پاره کردن رشتن
چنانکه آن زن متقارب تاب داده خود را ضایع کرد شما عهد خود را ضایع میکنید مردم عاقل
باید که سر رشته عهد خود را بسر انکشت نقض پاره نکند تا بحکم اوفوا بعهدی اوف بعهدکم
جزای بدبیت کرامت حضرت که والله ازینکه مونی نگاه دارد سر رشته نکاه دارد تتخذون ایمانکم
دخلا بینکم میگیرید عهد و سوگندان خود را دخلا بینکم خیانت و غرور و مکر در میان شما

ان تکون

ان تکون امة بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار قریش هی اربی من امة ایشان زیادت از گروهی دیگر از عدد و مال
یعنی از مسلمانان مراد آنست که مسلمانان از غلبه مشرکان بیشتر و مال ایشان افزون دیده وعده نبی ... بشکنید
نیست معاش کنید انما یبلوکم الله جز این نیست که خدای می آزماید شما را به بوفای عهد تا مر شما را امتحان کند
اعتصام زر حبل وفا که مینمایند یا بهمه حدای و بغلت حب مشورت که ظاهرا ... ولیبینن لکم و هر آینه هویدا کند
شما را یوم القیمة روز رستخیز ما کنتم فیه آنچه هستید که در آن تختلفون اختلاف میکنید در شان بعث
و جزا ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم هر آینه گردانیدی شما را امة واحدة یک گروه متفق
در اسلام ولکن یضل و لیکن فرو میگذارد در ضلالت من یشاء هر که را خواهد و یهدی من یشاء و راه مینماید
بتوفیق هر که را میخواهد ولتسئلن و هر آینه سوال خواهید شد بمحشر عما کنتم تعملون از آنچه بوده اید که
عمل میکرده اید در دنیا ولا تتخذوا ایمانکم و فرا مگیرید سوگندان خود را دخلا عذر و مکر بینکم میان یکدیگر
فتزل قدم پس بلغزد قدمها از شارع اسلام بعد ثبوتها بعد از استوار آن و تذوقوا السوء و بچشید
اندوه و رنج در دنیا بما صددتم بسبب آنکه باز ایستید عن سبیل الله از راه خدای یعنی از وفا بعهد ولکم و مر
شما راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ تهدید عظیم است ضعفاء اهل اسلام را که شکسته اند عهد
بیعت صلعم میکردند قریش ایشانرا وعده میدادند که اگر رجوع بدین باطل نمایند بدین وجه منافع بسیار رسانیم حق تعالی
ولا تشتروا و مخرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدای را و بیعت پیغمبر او را ثمنا قلیلا بها اندکی یعنی متخیله
چیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند انما عند الله بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران
از غنیمت دنیا و ثواب آخرت هو خیر لکم آن بهتر است مر شما را از آنچه قریش وعده میکنند ان کنتم تعلمون
اگر هستید که بدانید ما عندکم آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیویه ینفد نیست میشود و منقضی گردد و ما عند الله
و آنچه نزدیک خدای است از خزاین رحمت باق همیشه است نه با انقراض یکی از عزه در فرح کلف ... از نوشته
که هر عمل را اعیان موجوده فی الخارج دانند و عبارت را کی من حیث الحقیقة آن عبارت است از ظهور نور حق در صور
ممکنات و ابن ... التجلی ... من حیث التشخص و التعین و از نیز حیثیت است که اشیا را ممکن میگوید
و خلق می نامند جمیع نقایص موجودات ممکنه از نیز وجه منسوب میدارند نظم از ره صورت ... نمایند غیر دو
بجمع نظر کرد یعنی جمله ... ز آن یکی باعث ... مانده ... باعث ... ثابت

ایمان یا نافرمانی اشیا را بیان نقسم ای هر صنف بیان نمیکنیم ما هم آن قرآن را بر هر صنف از اصناف
نقص ۵ هر چه کوید زبان یا هم نقص ۶ بحمد بحق ۷ هر آینه جست از دو قرآن ۸ قرآن را کمر کردند فرقان و قهر
یا بر صفت یا کالیف و یا بر آزار یا بر اسباب نزول و چه جهان چه بعضی اهل تفسیر استعمال کرده اند مفسر
رحمه الله کفتند بر سبیل تعظیم ۹ مراد از آن تعظیم است ۱۰ و اول ضمیر ۱۱ لکانوا نیکو تر زیرا که
که بود از خود و اخلاص ۱۲ یعلمون معلوم و نداند امام ابو حنیفه رحمه الله قرمه کرکی لا الاخلاص اصلا حالا و از آنکه
چون نماز و روزه و کرکوه و نماز و زکات و حج و نماز آن صحیح و تمام نیاشد قرآن آن نیکو نیست با ما ۱۳ بیم
بیاد ۱۴ بهتر و قرآن بر یک اعراب آن بهتر از ۱۵ هم کلید و از آن بهتر ۱۶ و اگر کلید و از آن بهتر ۱۷ و اگر تمام
باران ۱۸ و نیکو ۱۹ و صالحا که مومن باشد چه اعمال بی ایمان هیچ استحقاق ثواب ندارد ۲۰ و نیکو بیه پس آمد زندگانی
و صیحه ۲۱ و بنا ۲۲ خوبه ۲۳ و نیکو ۲۴ رفتن کاه خوش ۲۵ رفتن از ۲۶ و صالحا و خوب از ۲۷ و از ۲۸ و از ۲۹ ما کان ۳۰ و کفتند
چه و طیب و بهشت چه ۳۱ و چه چیز کند در دنیا ۳۲ بنقص و نقص ۳۳ حقیقت ۳۴ از اند کهیچ ۳۵ طیب است
و بهشت ۳۶ دار و شتاب ۳۷ ای در صدق ۳۸ عاد ۳۹ و قوت ۴۰ خاص ۴۱ و ۴۲ اهل ۴۳ از عاد ۴۴ سلیمی
مذکور است که حق ۴۵ شتاب ۴۶ عاد ۴۷ سوی ۴۸ حق ۴۹ چو قوم ۵۰ و عاد ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶
این ۵۷ مرا زیان ۵۸ است ۵۹ ما کانوا یعلمون نیکو نیز تا که کردند ۶۰ فاذا قرأت القرآن پس چون خواندی قرآن را
فاستعذ بالله پس پناه جو بخدای ۶۱ من الشیطان الرجیم از دیو رانده یعنی طرد او عوذ الله من الشیطان الرجیم
خواجه بار سابه تقدیر خود از دیو رانده کشتا را بر چهار ده در آن الفاظ سعاذ او از شرت دام را سعاذه فیاب
قرائت نمود او را استحباب و باختیار حصن الحرای دیدند سیاق بخاری در تفسیر امام زمان آن را سعاذه
حضرت رسالت بنما نمود بوده قرائت فائده امر بر سنیت ۶۲ و بنا ۶۳ استعاذه و او ایک
جواب القرآن مقرر شود آمده ۶۴ لیس ۶۵ بدرستی که نیست ابلیس ۶۶ سلطان ۶۷ قسلط و غلبه ۶۸ علی الذین آمنوا بر آنکه
کردیده بر خدا پناه چون پناه جستی بکسی ۶۹ و علی ربهم و بر پروردگار خود و رفع و سلطان ۷۰ یتوکلون آنکه ایشان
۷۱ انما سلطانه بجز نیست مگر تسلط او ۷۲ علی الذین یتولونه بر آنکه ایشان کردانند او را دوست ۷۳ و دوست او را ۷۴ و الذین هم به
۷۵ و آنانکه ایشان ۷۶ بالله شریکون شرک آرند کانند ۷۷ و آورده کافر کفر و نیست
بعضی از محاکمه رحمه الله یا بالله و مشرکین ۷۸ و امر و الانسان کافر ۷۹ سفر باید و روز دیکر سر مبارک غالب که

اقرأ بسم الله بر خدای ۸۰ و بنیه ۸۱ فاقرأ خوب بخوان ۸۲ بالتی ۸۳ آنکه ۸۴ و ۸۵ و چون ۸۶ ملک تو ۸۷ آنچه ۸۸ تا
بجمال ۸۹ و مرجع ۹۰ القرآن ۹۱ و خدای ۹۲ طاغوت ۹۳ بانچه ۹۴ فرستد ۹۵ بر سبیل ۹۶ نیکو ۹۷ و مصلحت ۹۸ فالوا
کرمند ۹۹ فاذا ۱۰۰ اذا ۱۰۱ ما ۱۰۲ نحن ۱۰۳ خواننده نیست که ۱۰۴ تو ۱۰۵ از خود ۱۰۶ چون ۱۰۷ بل ۱۰۸ اکثرهم ۱۰۹ و بیشتر ایشان ۱۱۰ لا یعلمون نمیدانند ۱۱۱ حکمت ۱۱۲ شرع ۱۱۳ و ۱۱۴ حکایت ۱۱۵ کو ۱۱۶ القرآن ۱۱۷ و ۱۱۸ دور
قرآن ۱۱۹ و ۱۲۰ الروح ۱۲۱ بالحق ۱۲۲ و ۱۲۳ جبرئیل ۱۲۴ علیه السلام ۱۲۵ لیثبت ۱۲۶ آنرا بر دل ۱۲۷ و کلام ۱۲۸ لیثبت ۱۲۹ الذین
آمنوا ۱۳۰ ثابت ۱۳۱ بالایمان ۱۳۲ و هدی ۱۳۳ و راه نمودن ۱۳۴ و بشری ۱۳۵ و مژده ۱۳۶ و انعقاد ۱۳۷ للمسلمین ۱۳۸ مسلمانان ۱۳۹ و بانکه ۱۴۰ کلام
حرف ۱۴۱ یعنی چون ناسخ ۱۴۲ منسوخ ۱۴۳ در رعایت صلاح و حکمت ۱۴۴ و ۱۴۵ تدریج ۱۴۶ نماید ۱۴۷ دلها ۱۴۸ مطمئن ۱۴۹ شود ۱۵۰ و
و میکویند ۱۵۱ مراد آن بر ۱۵۲ بشر ۱۵۳ یعلمه ۱۵۴ بتحقیق ۱۵۵ بشارت ۱۵۶ مسلمانان ۱۵۷ در حرب ۱۵۸ که علما ۱۵۹ روی
بود عامر ۱۶۰ حضرت را ۱۶۱ و الکندی ۱۶۲ و کفتند ۱۶۳ و نقاله ۱۶۴ خبر ۱۶۵ بسیار ۱۶۶ که شمر ۱۶۷ اصحه ۱۶۸ زندی ۱۶۹ و ابک ۱۷۰ خوبند
بهوسه ۱۷۱ فرست ۱۷۲ لسان ۱۷۳ الذی ۱۷۴ یلحدون ۱۷۵ و جبر ۱۷۶ میل ۱۷۷ بر آن ۱۷۸ لسان ۱۷۹ یکدیکر ۱۸۰ اعجمی ۱۸۱ قرآن ۱۸۲ الشان ۱۸۳ سوی ۱۸۴ و کفته اند
علما ۱۸۵ عاجز ۱۸۶ هو ۱۸۷ ابک ۱۸۸ لسان ۱۸۹ حسن ۱۹۰ لطیف ۱۹۱ و ۱۹۲ اصح ۱۹۳ است ۱۹۴ که ۱۹۵ او ۱۹۶ علم ۱۹۷ بکفته سر شما ۱۹۸ بنی ۱۹۹ صلعم
آنچه ۲۰۰ و آن ۲۰۱ تعلیم ۲۰۲ کنند ۲۰۳ فرنک ۲۰۴ کجا ۲۰۵ بر ۲۰۶ علما ۲۰۷ آموزند ۲۰۸ با ۲۰۹ میکویند ۲۱۰ آیت ۲۱۱ که ۲۱۲ قد نعلم ۲۱۳ می دانیم ۲۱۴ انهم ۲۱۵ یقولون ۲۱۶ آنکه ۲۱۷ این ۲۱۸ میکویند ۲۱۹ انما ۲۲۰ یعلمه ۲۲۱ آدمی ۲۲۲ یعنی خبر ۲۲۳ الذی ۲۲۴ که ۲۲۵ بشر
یلحدون ۲۲۶ زبان آنکه ۲۲۷ الیه ۲۲۸ و هذا ۲۲۹ لسان ۲۳۰ عربی ۲۳۱ مبین ۲۳۲ روشن که معلوم ۲۳۳ غیر عربی ۲۳۴ است
بنی آدم ۲۳۵ و ۲۳۶ ما ۲۳۷ و ۲۳۸ ما ۲۳۹ یفتری ۲۴۰ بدروغ ۲۴۱ میکویند ۲۴۲ زبان بر ۲۴۳ بدروغ ۲۴۴ میکویند ۲۴۵ که ۲۴۶ او ۲۴۷ چون ۲۴۸ قصه ۲۴۹ و ۲۵۰ ما ۲۵۱ یفتری
قرآن ۲۵۲ ما ۲۵۳ بدروغ ۲۵۴ بتان ۲۵۵ الذین ۲۵۶ که ۲۵۷ عاجز ۲۵۸ بس ۲۵۹ عبد الله ۲۶۰ آموزد ۲۶۱ آنچه ۲۶۲ نکشته ۲۶۳ نهان ۲۶۴ آن ۲۶۵ حضرت ۲۶۶ و ۲۶۷ لا
یؤمنون ۲۶۸ نمیکروند ۲۶۹ بآیات ۲۷۰ الله ۲۷۱ بدرستی که ۲۷۲ لا یهدیهم ۲۷۳ راه نمیدهد ایشان را ۲۷۴ الله ۲۷۵ بآیات ۲۷۶ الله
خدای ۲۷۷ و ۲۷۸ لهم ۲۷۹ مر ایشان را ۲۸۰ عذاب ۲۸۱ الیم ۲۸۲ دردناک ۲۸۳ انما ۲۸۴ یفتری ۲۸۵ میکویند ۲۸۶ الذین ۲۸۷ آنانکه ۲۸۸ لا
خدای ۲۸۹ یؤمنون ۲۹۰ نمیکروند ۲۹۱ بآیات ۲۹۲ الله ۲۹۳ و ۲۹۴ اولئک ۲۹۵ هم ۲۹۶ الکاذبون ۲۹۷ دروغ کویان ۲۹۸ من ۲۹۹ کفر ۳۰۰ بالله ۳۰۱ من ۳۰۲ بعد ۳۰۳ ایمانه ۳۰۴ الا
آنانکه میکویند ۳۰۵ من ۳۰۶ اکره ۳۰۷ بآیات خدا ۳۰۸ و ۳۰۹ میکویند ۳۱۰ بر ۳۱۱ و ۳۱۲ قلبه ۳۱۳ مطمئن ۳۱۴ و ۳۱۵ لکن ۳۱۶ من ۳۱۷ شرح ۳۱۸ بالکفر ۳۱۹ صدرا
سفر ۳۲۰ فعلیهم ۳۲۱ غضب ۳۲۲ من ۳۲۳ الله ۳۲۴ و ۳۲۵ لهم ۳۲۶ عذاب ۳۲۷ عظیم ۳۲۸ بزرگ ۳۲۹ بسبب ۳۳۰ ذلک ۳۳۱ آن ۳۳۲ بانکه ۳۳۳ استحبوا ۳۳۴ دوست

بدر اخبار آمده که بعد از فتح مکه حضرت رسالت آمده بطالبان بیاید از بدر بطرف صحابه نوشته بودند جهت
خبار عمار و جهرد و یاسر را و موسی رضی الله عنهم مشغول شدند انبار زاد جمع بکلو اکره کرد تا بجهت
در جوار خیمه خبان در زبده و جهاد فرض سنگ ریزه بنا نمود که والده عمار عمار تربت بسیار چشیدند و عمار
ابو جهل و منفعت بن کرسان عمار بود گفت که ای کرسان قوم در آن عهد گفت خود بحضرت رسالت رسید که عمار بن یاسر
اختیار کرده از دین حضرت رسالت حضرت تحمل که بر بنیاد ترانی بیمار از آنها بیت و ایمان بگو نه
بوست خود را و بدید تحمیل بعضی ایمان در باطن و جان مکن بت که گفت تو هی هر زه کر ناقات بذیر دمار
کر کمانی بیمار بیت آمده با تحضرت حضرت میار کرد خطاب اعلا را که میکرد و بنعوه که رحمت از ملک
قصه بها کرا باد کرد نه بنا کاره و باز کرد به الیزن بیمان کلمه و حق صحابه آنچه فرستاده کرد سنگ فرقه بعد بعد کار
شیر بحیاسی سنگ تعذیبا یا پس از ایمان جوش مرتد کرد رجوع بجهان حق طلب و طعمه در موضع غلط الغیر باشند
الا کافرون مگر کسی که کرده شود تکلمه و دل آن آسوده باشد بایمان جون عمار رضی الله
ولکن من شرح بالکفر صدرا بلکه صبا کرد بکفار فعلیهم غضب من الله و سید بعضی آنها که بکفر خوش آیند و بدل اعتقاد کنند
ولهم عذاب عظیم پس بر آنان است خشم خدا و ایشان را است عذاب عظیم ذلک بسبب آنکه
کناه بزرگ کردند ذلک آن عذاب عظیم بر آن ایشان بما آنها استحبوا الحیوة الدنیا علی الآخرة بدین اسلام و آنها
کزیدند زندگانی دنیا را بر آخرت و ان الله لا یهدی القوم الکافرین و بدرستی که خدا راه نماید
و دوست نمیدارد آنکه بیمبر را بر آخرت و ان الله لا یهدی القوم الکافرین و بدرستی که خدا راه نماید
موجب خلاف آنان باشد بسبب آنکه آن گروه مرتد آن الذین طبع الله
علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم آن کسانی که مهر نهاد خدا بر دلهای ایشان
و بر گوشهای ایشان و بر چشمهای ایشان و اولئک هم الغافلون و آن کسی که هم غافلان بحق
الآخرة و در آخرت حق ندیدند و لا جرم انهم فی الآخرة هم الخاسرون و در آن سرای زیان کنندگان
زیان زده اند ثم ان ربک للذین هاجروا بعد ما فتنوا و بدرستی که پروردگار تو مر آنانرا که هجرت کردند
از دوست بعد از آنکه فتنه کرده در بلا و رنج شدند ثم جاهدوا و صبروا و بعد از آن جهاد کردند با کافران
و صبر کردند بر آن ان ربک من بعدها لغفور رحیم بدرستی که پروردگار تو بعد از آن
آمرزنده و مغفرت کننده گناهان کذشته رحیم مهربان است بایشان تا توفیق طاعت دهد در زمان آینده یوم تاتی
یا رکن روز که بیاید کل نفس تجادل عن نفسها هر نفسی که در آن حال جدال کند عن نفسها از نفس خود بعضی علامت
خود را ظاهر کند که بود بر اعصیت که در مطیع بود بر طاعت بعضی نکوهد یا بر سبب کسی که خواهد تا بیاید و تا
تنبیه خود را کند بر نفسی نفسی و توفی کل نفس و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزا آنچه کرده و هم لا یظلمون
و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات و ضرب الله مثلا و بیان کرد خدا مثلی را قریة کانت آمنة
قریه ایمن از نزول قباصره و قصر جبابره مطمئنة آرمیده و ایمان آسوده یاتیها می آید بدان قریه
رزقها رزق بلاد و بعضی اقوال آنان رغدا فراخ و بسیار من کل مکان از هر جا و بعضی از هر طرف
جهان فکفرت پس کافر شدند بعضی اهل آن کفران نعمت بانعم الله نعمتهای خدا و شکر نکذاردند
فاذاقها الله و پس بچشانید اهل آن را لباس الجوع و الخوف بوشش کرسنکی و ترس بما کانوا
یصنعون بآنچه بودند که کردند از عمل بد استعاره کرده فوق را بر ان و الخوف را بر الجوع
بر آنچه بر آنکسیه را فرو کرد و بوشید بعضی حق سبحانه جهان که در بلاد مرتد رجوع و خوف را که بر آن
نشسته بود بر آن جماعت از آنکه ایشان را بر آن ملک آن ابن بود نقل و غارت در فراخی و رفاهیت ملک زاید
همان بیت بحضرت رسالت صلعم کافر شدند و خدا بعد از آنکه منزل انبار خط نشانه سالی رجب و شکل سلک
مانده از تجارت جمع مردان تجر دزدند و جهاد سنا میدند و آن بد جماعت حضرت بود که اللهم اشدد وطاتک علی مضر
و الیک علیهم سنین کسی یوسف و اجعلها علیهم سنین یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان افتاد
تا مدد ملائکه بنی آدم اسلام شکر خدا نمودند و رفتن مال خود را بر هم بودند و لقد جاءهم بدرستی که آمد بدیشان
رسول منهم پیغمبر از ایشان یعنی محمد صلعم فکذبوه پس تکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا کرفت
ایشان را عذاب یعنی ترس فقط و هم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود بتکذیب او و بدرستی که
قریش مکه بحضرت رسالت صلعم فرستادند که اکر مردان با قوت بیشتر کردند کاه کوه و بلاد زمان جهت بیک تقوی

بدرد کار تو ای محمد بالتقوی فامر و امر آنانرا که بجوت کرد بجهت جناب صیب صلعم و بلال رضی الله عنهم و صهیب را
رضی الله عنهم بالسلم آنکه صلاحیت بود نه از کفار بلد تمام باشد غنیمت جاهدوا با کفار دند و صبروا و شکیبائی
نمودند بر جهاد الی سبک بدرستی که پروردگار تو من بعدها بعد از آن بعد حرب تنها و صبر لغفور آمرزنده
آمرزنده مغفرت کننده کناهان کذشته رحیم مهربان است بایشان تا توفیق طاعت دهد در زمان آینده یوم تاتی
یا رکن روز که بیاید کل نفس تجادل عن نفسها هر نفسی که در آن حال جدال کند عن نفسها از نفس خود بعضی علامت
خود را ظاهر کند که بود بر اعصیت که در مطیع بود بر طاعت بعضی نکوهد یا بر سبب کسی که خواهد تا بیاید و تا
تنبیه خود را کند بر نفسی نفسی و توفی کل نفس و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزا آنچه کرده و هم لا یظلمون
و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات و ضرب الله مثلا و بیان کرد خدا مثلی را قریة کانت آمنة
قریه ایمن از نزول قباصره و قصر جبابره مطمئنة آرمیده و ایمان آسوده یاتیها می آید بدان قریه
رزقها رزق بلاد و بعضی اقوال آنان رغدا فراخ و بسیار من کل مکان از هر جا و بعضی از هر طرف
جهان فکفرت پس کافر شدند بعضی اهل آن کفران نعمت بانعم الله نعمتهای خدا و شکر نکذاردند
فاذاقها الله و پس بچشانید اهل آن را لباس الجوع و الخوف بوشش کرسنکی و ترس بما کانوا
یصنعون بآنچه بودند که کردند از عمل بد استعاره کرده فوق را بر ان و الخوف را بر الجوع
بر آنچه بر آنکسیه را فرو کرد و بوشید بعضی حق سبحانه جهان که در بلاد مرتد رجوع و خوف را که بر آن
نشسته بود بر آن جماعت از آنکه ایشان را بر آن ملک آن ابن بود نقل و غارت در فراخی و رفاهیت ملک زاید
همان بیت بحضرت رسالت صلعم کافر شدند و خدا بعد از آنکه منزل انبار خط نشانه سالی رجب و شکل سلک
مانده از تجارت جمع مردان تجر دزدند و جهاد سنا میدند و آن بد جماعت حضرت بود که اللهم اشدد وطاتک علی مضر
و الیک علیهم سنین کسی یوسف و اجعلها علیهم سنین یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان افتاد
تا مدد ملائکه بنی آدم اسلام شکر خدا نمودند و رفتن مال خود را بر هم بودند و لقد جاءهم بدرستی که آمد بدیشان
رسول منهم پیغمبر از ایشان یعنی محمد صلعم فکذبوه پس تکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا کرفت
ایشان را عذاب یعنی ترس فقط و هم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود بتکذیب او و بدرستی که
قریش مکه بحضرت رسالت صلعم فرستادند که اکر مردان با قوت بیشتر کردند کاه کوه و بلاد زمان جهت بیک تقوی

نزدیک آمدن حضرت رسالت و دستوری یافتن تا چیزی از طعام بیارند و بیاورند کرده فکلوا پس بخورید یعنی ای
اولاد کان یکی از ترزقانکم السلوی آنچه روزی دادیم شما را و خدا آنشما را بدرستی که کان هم صلعم حلالا طیبا پاکیزه
و پاک کوئید خدا را بصفات و نعمتهای آنشما را بنوعی که حلال خوردید و شکر کنید نعمت الله
نعمت خدا را ان کنتم ایاه اگر هستید که خدا را تعبدون پرستیدن پس سیدید فرمان پذیرید انما حرم حرام نیست
که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار را والدم و خون را ولحم الخنزیر و گوشت خوک را وما اهل
آنرا که بخوانند غیر خدا به آنچه آواز برآورده شود به الله بر آن خدای تعالی فمن پس هر که اضطر
یعنی بنام بتان یا کشیشان فاضطر بیچاره شود و مجبور گردد بسوی آن یکی از مجبوریات غیر باغ
ولا عاد و نه عدول کننده بالا و نه تجاوز کننده فلا اثم پس نیست گناه علیه بر او ان الله
کان همیشه غفور آمرزنده است رحیم مهربان در خبر است و لا تقل لما یصف کسی را که فرمان داده شده
برای آن چیز که وزبانها شما یعنی بحرف و حرف زبان خود کوید هذا حلال و هذا حرام این حلال است و این حرام
از دروغ کوئید و آن دروغ کفتن است اگر کفتن افترا علی الله الکذب دروغ بر بندید بر خدا
حلال است بر مردمان ما و هذا حرام است یعنی حلال نکردند نه در شرع دارات بر زنان یا مسکین بیکدیگر
و این حرام تفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب دروغ بر خدا را بر فرمودست ان الذین
یفترون بدرستی که آنانکه بر بندند علی الله الکذب بر خدا دروغ را لا یفلحون رستکاری نیابند
از خدا و نیابند مناع قلیل آنچه بدرا اندک و حقیر است اندک است زود منقطع کردد در دنیا و لهم
و مر آنرا است عذاب الیم عذابی دردناک است در آخرت و علی الذین هادوا و بر آنانکه یهود
و آمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک آنچه خواندیم بر تو از قبل من پیش از این
یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ما ظلمناهم و نیست ستم کردیم بر ایشان
بتحریم آنچ ولکن ولیکن کانوا بودند که بواسطه کثرت کناه انفسهم یظلمون بر نفسها خود ایشان ستم میکردند
ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو ای محمد للذین عملوا السوء مر آنانرا که کناه کردند بجهالت
و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس باز کشتند من بعد ذلک از پس آن کناه و اصلحوا و بصلاح
آوردند کار خود را ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعده بآن پس از توبه لغفور هر آینه آمرزنده است

مران کناه را رحیم مهربانست بآنکه قبول میکند توبه را از بندکان ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم علیه السلام
کان امة بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل که بافته شد در وی جمع آن الاموش در او شمایل بسیار رئیس صلی الله
علیه آن مجمع العالم و الواحد بیت جهانا نوبجا نه زیاد اوفرست بیت مجموع تا کمالات همه کوئید بش
از القاب در نفس بر بدر زمین بر از دو بر موضع خوب پس انتهی اینجا بوده فانتا قانتا فرمان بردار مر خدا را و
حنیفا بالاخلاص از ایمان باطله بسوی حق ولم یک و نبود ابراهیم من المشرکین از مشرکان آنرا که
جنانچه نمرود و نمرود است و بعد شاکرا سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدا را اجتبیه برگزید خدا
مر ابنبوت و هدیه راه نمود او را و رد و عوت بحق الی صراط مستقیم بسوی راه راست طریق توحید و آتیناه
و دادیم او را فی الدنیا حسنة در دنیا نیکوئی که ذکر جمیل باو را بر ما بحق در دلها خلق که هر کرا
عالم تا روز قیامت و در عقبی و بر خدا کوئیم یا آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از نسل اوست بالاکه صلوة بر وی و بر آل
صلوة مبدء آل اسماعیل اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و انه و بدرستی که
ابراهیم فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از شایستکان است بر درجات عالیه و امام ترسیدن
مر متقیان که او را در دنیا کم خواهد کرد از حسنات و در آخرت ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم بتو
ان اتبع که اگر پیروی کن در توحید ملة ابراهیم حنیفا ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها متابع او
باش و در عبادت بحق بعضی جنانچه او بود و فرق مدار او را در دلایل که بعد از و بکسر من و اول او با هر کسی مقدر
فلهم و مر او مر صلوة نوح جنان ان حسابه تیمار و ده کلها سلوک سبیل کن متبع بر پس ما انما الحکم در صلعم
مر ابراهیم را صلوة الله و تحیته که بعد از سبعون شنبه بجهة اهل دوزخ و بوده جهت حکم ان الله الا لله لیس
و الا الله علی الله در است که آن حق مر ترا مر آنرا مبا افضال الله است و نصب بعضی از مجمع اصوات احوال
بیت تو هستی و هستی ها بطفیل تو قائم تو خاتم و جمیع خیلت قائم و نمائی و نمودی مر اسمیم علیه السلام
و جهانی که آنرا بنه کان بوس عالم از زمین است که ملکت یا ملکت بنه خطر ابراهیم دارد و آن دارد بنه حق سبحانه امر کرد
بوسی علی السلام مر ابراهیم را بکوه تا رزق آورد بنه از اشغال مهمات بر طرف شود بنه حق تعالی جنانچه
بوی ایشان سبب بنه قبل کردند بسیار کرسنه کرسنه مؤمنان و مبارکان بنه ان فی الخلاف و اختلاف و جمع کردند
زر شنبه را انما جعل کم حق سبحانه و زر آورد بنه از آن بدل خلق عالم و اخ شده و فوی از آن فتنه که بنه آنرا

زیرا که در آنروز زمین را آفتاب نزدیک گرده خداوند تعالی انسان را قرار داده انسان تعظیم شنید بر انسان فرض کرده
در آن بابت نشست بعظمت آنروز و جمله بیجا شنید بدرستی که خواهد بیست که نمایند بشنیدن تعظیم بیند بینند نشست کنند
بعزت فلا یَأْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ پس آنا که اعتذار کنند نفع و آنروز تعظیم آن بود که در دنیا تکبر و هیچ نهم
مشغول نشوند و آن روز را میشنید که در دنیا مشغول شوند و آن روز را میشنید که در دنیا مشغول شوند و آن روز را میشنید که در دنیا مشغول شوند
که حضرت موسی علیه السلام یکی را بعد از روز سنه متاع در آن سنه بجا بردی و بر فرعون آنکه فرض بودند و نشر بجان
که مقام در آخرت جهان بر آنرا و احیا او میخورد و ذلک یَوْمٌ لَا یَنْطِقُونَ هر آینه
حکم خواهد کرد بَیْنَهُمْ میان انسان وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ روز رستخیز فیا آنکه آن چیزی بود که از رستخیز جهان
بَلْ هُمْ یَسْتَعْتِبُونَ و آنکه اعتذار کنند نفع در روز مقرر بر اعتبار و بتمثال آمده حضرت صلعم غلط نفع
که خدا جمادی بر روی صحرا آورد سنه بجرک بسلسل با بود انسان در آن انتفاع نمود و خدا جمادی را بر این راه خود
فلان الیوم و علیه و غدا و الثمار سے جنه ذا اَوْ بَعْدَ بنو آدم ای مردم خلق طَالَ الْجِبَالُ وَیْکَ براه پروردگار تو
بِالْکَلِمَةِ بسخن بحکم بیچه و ابلاک حق را فاخته و سنبه بیارا بارک و اند بِالْوَلِیَّةِ بَعْدَ بند بنگر عطاهای مقتدر
و حکایتها و قصه بجبال الیوم و صبا الی بالان بیچه بما و بنمای بِالْقَوْلِ بِالْحَقِّ براهی نیکوترست بر روی فیض
و در تفسیر مقدار گفته اند جمله بر آنرا و عمر خاص است و مدعا آنست بیارا ارشاد عام و جلال آن و فتح معاد آن در
مرجع نقا آورده که اوراق قانه و عرش آنا در است بنا تاج نخلت و صل الاعظم بفقه و طریقت و رفتن بچه نیچه
از محققان حقیقت آن لکون کرده و راه سعادت حق حاصل آید و در شریعت آن بود که حصول آن بود سلوک را باشد
و طریق بر رعایت آن است و طریق سلوک و بعد یک بار بود است از چه مقصود گشته اما بنا حکمت و آن بیت
خرابات و ساطت جهر بنا فاض شده و حقیقت عبارت است اگر اسمی که خلق در آن محل فرست باشد که تعیین
حکمی بود حقیقت مناسبت دوم با بر خطه خدمت و تخصیص آن بعاطفت که بنیتی اما حاضر و ملکوت و حفاظت
رفق و معنوی است اسطرلاب سیوم با بحار اما الهی تا حق و آن مخصوص بر آن رعیت که بنا آن تکالیف
اعتبار و بیان امر جلال آن است تا بنیت و توضیح آن اشتهار و راه آن محتاج رجع و دلالت طراز زیر نگارد خلایق
تقاضا کمال عزت سید الکائنات و صحوات مرطایف خلق و علوم المعلوم و مفهوم بیکر دود و از مشتمل شیخ زاید بیکر
قطار کس نظم نو از جهز اسرار مرج بیاد بود ذات بیار جز سطح مرا از بود و واجب آید عزت در جهان

و انبیا را بدیده و قوت بر مقامات انبیا حاصل کرده و بر مجاهده بر آسمان اطلاع یافت کلیه علما بر آن که مراد بمعراج
حال آن بود که از معرفت بدیده و مراد انبیا خواهد کرده اند که مع الاول السلام یا مثال مع الاخر و اعرف من مقصد
از حرب نقل آن حضرت را که بمکه بیت المقدس منتقل ثابت شده بنقل کافر است و معراج آسمانها بود
و بر قرب بعد از معرفت صحیح شد که قربت بحق خواهد ثابت گشته و بدان اخبار آن مثال مع اشد

بیت شاه معراج غنی نامست ۞ آنکه معرفت بود بر کافر است ۞ مستمع سلطان بی مسالی ۞ بیت مادر
خیال ۞ عشاق بی تا بجه مقام سلیمان ۞ عشق شما که بجه بیت المعمور ۞ و مستقر الخیر آنست که معراج آنحضرت
بمسجد دور بوده بمقام در بعد مع الفرض و آنکه در قرب مقام قاب قوسین را مانع و اعتبار صعود بالبدن
و منکر قدرت ۞ بیت آنکه حق قبض از جبال صعود ۞ سیر عرش خیش بی آسمان بعد ۞ و در آن شب جبرئیل علیه السلام
با جبرئیل را بلا واسطه و آن حضرت را صلعم از مقام خود بمسجد الحرام برده و بعد از صعود و ضمائر قلبی
بر براق سوار شانه که فرشته بود بیت المقدس رسانید ۞ نظم شبی شاه فرخ بر براق ۞ سکون در
سر شهر جهانی ۞ رسید بیت المقدس ۞ بیت براق بر آورده از نفخه ۞ و قربت و از آن سیر و سبک تر
براق بر آن بود و بعد از آن شمل جزء ۞ و روایت صحیح آنست که حضرت صلعم بیت المقدس انبیا و ملائکه را دیده و بنا بر
امر کرد و از حجره صرح آنکه بر براق با جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم و در دوم عیسی و در سوم
یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم علیه السلام را دیده و بر آن سلام
کرده جبرئیل علیه السلام شب و سدره المنتهی و بیت المعمور و جبرئیل از نزدیک رفت نظر الحضرت الا
جبرئیل علیه السلام رسید بکجا رسیدی فرمود اگر بیش از این رسیدی بال من سوخت ۞ بیت
عجائب که دیده بود قربت عاشقان ۞ و در سدره بجای زنو باز ماند ۞ و الا بجا تنها چو نور ظلمت گرد
بجای رسید که براق هزار زنان و ماند بیش بر فرشته اگر کشته پای عرش سیمین هزار قوت از
حضرت عزت خطاب الا من اعطی شنید و در قربت آنحضرت رسید و کرامت تا قدیم بر سریر مدینه نهاد
و از آنجا نماز منظر نبیه اجله که شرف بیش کلوت خاص و بیان قاب قوسین او ادنی و در آنجا سر او فاوحی
الی عبده ما اوحی سرا و نمود ۞ نظم کلامه سر بسر نمود ۞ خاند و جهانرا بجهت دید ۞ بنده
از حد دیدن بر دو جهان ۞ مهر ای از ما که کیف بجهت ۞ و مقام صحیح نهایت شده که آنحضرت صلی الله علیه

تا بر

تا بر بکلاف و بیان الله و الصلوة و الطیبات بجا آورده و در ایام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته تحیت گفت
و در قرب نبی صلعم امامت خود را و اهل نبی و زمره که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ۞ بیت چو کرده و عدو
طلب و کوش ۞ نکرده امت خود را فراموش ۞ و در معراج امت خود در جات و درد و رنج در کنار آن قطب
آتش در آورده و هدیه نماز بر امت خود ارزش تعیین کرده اند و بیت القدس را آمده و حدیث که بنده کامل
عرش ابد بود مدت سیر فرسنگ و فقیر اجهار آنجا ۞ نظم راه از اندازه بیرون رفته ۞ نتوان بر دیگر
همی رفته ۞ عقلان نیز از فعه خانه ۞ عشق جا خانه کنا خانه ۞ و آورند که چون ما بود بهمان قصه سیر
معراج بر مومنان صدیق نمودند و کفار استهزاء و تعلیم نموده اند از جانب بیت المقدس پرسیدند و آنحضرت بنظر
تحقیق گشت و از جمله پرسیدند نشانها و از آن کاروانها خبر دهند چون بیان کشف و آن کاروان
رفیق بر نمود از آن کاروان که بنده ابی زید الصبح صبحا داخ حضرت بمعراج رفته آنجا ملائکه و ملکوت بیند
و دیگر که مکذب و تصدیق منکر و تعظیم کرده اند بدست که حدیث کرده اند ۞ بیت شنوا آیت شنوا شیطان کفار
بر مکذب ۞ بیت بنا بر اهل مومنان و تصدیق و تعظیم ۞ بیت شنوا و تصدیق حضرت صلی الله علیه
تمام از آن دلالت قدرت بر دو جهت بعینه خبر داده اند و آنحضرت را بر دو نشانه که آنحضرت بدست که
صحیح معلم شنوا بود آنچه که ملاحظه کنند الله و دنیا بود آنچه که بر آن خبر داده که نبود و هم او را
از آنکه که خصوصیت کلال جمال الله و التمتع بصحبا الصحیح ۞ نظم جو در کتب نقل در رسید
بکوکب انجاب و بود ۞ و وقتی در نوشتند که حدیث ۞ نبیند بجز هو دیدن بجز ۞ و در آیات
الصفات و متعلقات الصفات طریقه معلوم است بسیار مستفسر آورده اهم طاعت و نجات و حقایق صریح و نزول
و اهل خاصه در ثبات و در جمع مکلان بر اهل استغنا و مثلان اگر در مقام اسلام اعلام نشد رسانیده
جمع نموده مفصلات الله الصمد و التعلیم ۞ و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة ۞ نظم ای ایمان ۞ و آتوا الزکوة ۞ بیت
نور بیت تعلمنا ۞ و ساختیم کواهیت ۞ ای اهل سلیم ۞ هدی للمتقین ۞ و قال ۞ راه ما میر در نتوان حقیقت ملکیم
و لتعلیم ۞ تحیة ۞ آنکه را اسماء و الشاع ۞ من و فی ۞ نحن ۞ و کیلا ۞ بر در دکار می کنم خود و بر کنار بر
بیت ۞ بیت ۞ کیلا ۞ نیست آنکه کسی بر استغنم او را در کشتی ۞ و نوح ۞ با نوح علیه السلام ۞ مراد سام ۞ ابراهیم علیه السلام
که حضرت اسماعیل است از نسل او بود بعد نعمت بخارات موزون که بعد از آن خاطر از زنی را استغنم او کند و شکر آن

کفار بعاقبت شبیه کردانیدیم وعده کرده بودیم بسبب یاسا و زجره که در حق ایشان کفار شرف و قیام و تعذیب
مرتبه خود را بیان کنانیدیم انبیا بر ایشان بعاقبت ایشان را بدرجه شکر نعمت الکریم موجب مزید نعمت کنید شکر نعمت را زیاده
وَقَفَّيْنَا و اعلام و اوامر و نواهی بهنام فرستادیم بر اثار ایشان بِرُسُلِنَا تا قوله بِالْكِتَابِ و کتاب تورات
دیدیم که در هیچ کتب کتب کتب وَقَفَّيْنَا و آنچه فساد کنند و تباهی نشاند و جود پدید آید فِي الْأَرْضِ در زمین شام
مَرَّتَيْنِ و دیار فساد اول ایشان مخالف باحکام تورات بعد و تباهی اسرار بنی اسرائیل بر ایشان بعد
و افساد ثانی فتک بیحیی علیه السلام و از قصد عیسی علیه السلام بر ایشان بعد از خروج او که شاهد و یا فساد خواهد بود
وَلَتَعْلُنَّ و خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلند شدن بزرگ شدن سرکشی خواهید کرد از طاعت حق و بر اهل خود بیاد کردن
فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا پس چون بیاید وعده اولی از آن دو وعده بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ بر شما بفرستیم و مسلط کنیم
عِبَادًا لَنَا بندگان کریم را مراد بخت النصر و لشکر او است بر شما بر بنی اسرائیل بر خلق بیت المقدس
أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ صاحبان زور و قوت و شجاعت و صاحبان سلاح و آلات حرب فَجَاسُوا و در آمدند و بگشتند
خِلَالَ الدِّيَارِ در میان خانها و سرایها ایشان را بر تمامی غارت و اسیر کردند وَكَانَ و بود وعده
مَفْعُولًا وعده کرده شده یعنی لابد است از آنکه کرده شود ثُمَّ رَدَدْنَا پس باز کردانیدیم لَكُمُ الْكَرَّةَ
بر شما دولت و آن را غلبه کنید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل غارت کردند و بر شما غلبه زنید وَأَمْدَدْنَاكُمْ
و مدد کردیم شما را بِأَمْوَالٍ و بمالها و نعمتها وَبَنِينَ و بفرزندان وَجَعَلْنَاكُمْ و گردانیدیم شما را أَكْثَرَ
نَفِيرًا بیشتر و بزرگتر نفیرا از روی بعضی زیاده مانند آنچه بیشتر فرزند و مال جمع شده قوی و یاران
مقاومت کنند و در آن آیه أَحْسَنْتُمْ اگر نیکوئی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکوئی کرده باشید با نفسهای خود
چون ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ و اگر بدی کنید فَلَهَا پس مر آن را آن عقوبت شما را باشد و پس در حدیث
از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نقل میکند که من هرگز از کسی شکایت نکردم و هیچ مرتبه بر سر شما نرسانید پس آیه
خوانده اند یعنی هر چه بکنید با خود میکنید بعد از بدی که کرده اید جمله را خود کرده اید فَإِذَا جَاءَ
فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ و وعده عقاب نوبت دیگر بیاید افساد دوم بعد از اقامت دولت و
دولت بوده یعنی چون بیاید که چون وعده عقوبت خانه در سلطنت سیم بر ایشان بیاید طبطوس رومی قوم او

بر لشکر کریم لِيَسُوءُوا تا آن فرستادگان را بکشتن بیازارند وُجُوهَكُمْ روهای شما را بسیاه آنا غم و اندوه رشته
خواهند و گشته حزن و اسیر و مجبوس و مخذول بیند یعنی آن قوم روهای شما را بدرد آورند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند بیت المقدس
كَمَا دَخَلُوهُ چنانکه در آمدند مرتبه اول وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و تا بیاند تَتْبِيرًا هلاک کردن
و مدت قصه خلاف بسیار است در عقل بیت بود رسیده ایراد نموده بعد الصحیح و اختلاف که در مختار القصص و علما
کرتی که مدد انبیا علیهم السلام و از نسخه نامه جالب که چون جلطلت تا ایشان و ولایت شام بصدق بسیار
از اولاد سلیمان علیه السلام را مرد حنیف و اصح بود بلکه اطاعت و ولایت انبیا متوجه آمدند و شدند
اول بنی اسرائیل یک مرد مایل مرد تعاقب او سلیمانها بیاست و آنرا بجان رسیدند و نقل نشر مرتبه الفقها
نموده بالکه کرفتار محارب کردند فتاش ایمان الیان انفعال پذیرفت و در یاسا بر زانه در صحا
مسیح در آمده نظم هر دو از آن بود در تسلیم کردند جرم کردند و عام فکندند زبان عالی از الیکه
حرون و در زمین الا الکرفت عاقبت سطوت الم ظلم بنده هر دو شد از آنکه بیتوم کشتند و مسلم
بدست بنی اسرائیل فاوند بکاره بیاره روم و ملک غالبه و سلطان از بنی بیت بکار الیکه بکار از صنع
تن غزه کذار بر دست جبل عدس جمع شدند جمعیت سلطنت شکست بر تباه الیان تیر آنا تیر تاریخ کرده
بلشکر آرای و نبرد آزمای قیام انجام نمودند بیت در افتاد و همچون خبر فرزان بکمر و خنده شمشیر الیان
عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ اللهم اغفر لنا الظالمین بالظالمین و اغفر لنا بنی هاشم و اهل بیتی آنا کرد و دیگر با نکب غبار
از دار بر دیده خود غم کسان بنی اسرائیل بیشتر بود رحمت را غنیمت دانستند و بعد از قرار داده آن یکدیگر
کریزان شدند بیت جای قرار نه راه کریز نه نهاد نه نام و رود کریز اصول الیان بر یکدیگر تعلق
از جرم شریعت بیخ لشکر عظیم در خزینه تصرف در آوردند بحکم الیان لیستولی ان را استیفی سخن از کریبان بر
بر کرده رفت تغلب آسیای طغیان هر دون کرده جسم قوت بیک طرف نهاده نه هر چند از جهان هر مسلم
بندر از دولت آنچه در قوت مقرر شده ایشان دولت بیکان و دود عمل عقل الیکن بر دیدند
حق جاه بیخ در حرم که الکانه سخن آرایی بعد از فوت بحکم و بیت ملک بر سیده بر الیان بی کلافت
تا بیاید الیان هر که خالیه بند بحر خواب ساخته قوت را سوخت بنقد از حق اسلام اطلاع دوده فوت

بر یعقوب آمد و بعد از آن یوسف صدیق که نزد از نسل اسرائیل خواسته بود بعد از حال خود یافت مال بسیار کرد
و سی هزار خان و سایر علما بخود آورد و سی سال بعمارت و ولایت ایلیا اشتغال نمود و تا مجال اثار آمد کیکه
بنی اسرائیل خوف شرف شدند و اصولی اولاد ایشان در بازیه نهاد باز سوی مخالفت از نهاد ایشان
سر بر زد بختی منصور را علیه السلام تعالی رسانیدند و قصد پاک عیسی علیه السلام کردند یعقوب و روم در رسید
و بلطیطوس بر حرب الله بر ایشان غالب گردید یکبار دیگر بار و مسجد آمد و خرابی بنا از عمارت بیت و حق سبحانه
و تعالی در قرب بهود از وعده خاندان یعقوب بالیقین گفته لیسئ بکم تنادیه پروردگار شما بعد از عقوبت تنادیکم کوتوه
کند در رست آن رحمة آنکه حرکت کند بر شما و باز شما را منور سازد وان عدتم و اگر باز گردید بنا فوق بنی دیگر
بنا فسرنا عدنا باز گردیدیم الی نوب سوی یعقوب دیگر و جعلنا جهنم کوکر ولیدیم دوزخ را للکفرین
برای کافران و بدان که حصیرا زندان که در اینجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بعضی اهل تفسیر
نوب سیر بهود گردند بختنصر بخت صلعم و اندر جلاد جزیه و خواری معاف گشتند ان هذا القرآن بدرستی که
این قرآن یهدی راه نماید للتی هی اقوم برای آن راست تر و بازیده تر از همه راه را یعنی طریق امر و نهی
و یبشر المؤمنین و مژده دهد قرآن مر گروه مؤمنان را الذین یعملون الصالحات آنانرا که کار ها شایسته میکنند
ان لهم بانکه ایشانرا اجرا کبیرا مزد بزرگ یعنی بهشت و الذین لا یؤمنون و مژده بشارت میدهد مر منکران را انکه
بالآخرة بجهان میگرویند اعتدنا لهم آمادت کردیم مر ایشانرا عذابا الیما آماده کردیم مر ایشانرا عذابی
بالیم یعنی آتش دوزخ بس همانا در دنیا راست عذاب الیم عقاب عاجل ایشان و یدع الانسان و میخواند
آدمی زاد را بالشر بخواندن در وقت غضب بالخیر بمعنی نفس و مال ایشان دعاءه بالخیر خواندن او بنیکی
مراد آدمی زاد است که عذاب خدا به عاجلست که فاء مطلق عجولا شتابنده و دست آدمی
عجولا شتابنده است و در دعا بد حال و عاقبت آن نا تجربه اند و انقلاب از حال بحال در سرعت تحمل دارد
و نه در مراد و در کار با شکیبا و نه در سرا و جعلنا الیل و النهار و گردانیدیم شب و روز را آیتین دو علامت
و دلالت کننده بر غایب بکمال قدرت حکیم مطلق فمحونا پس محو کردیم آیة الیل آیتی را که شب است یعنی ظلمت را
محو ساختیم با شراق آفتاب و جعلنا آیة النهار و ساختیم آیتی را که روز است مبصرة روشن که در وی چیز بینند
لتبتغوا تا طلب کنید در روی فضلا من ربکم افزونی در معیشت از پروردگار خود و کنند اندازه روز

آفتاب را آیه شب و روز محو آیه شب نقصان نور یافت از بدر بیشتر بی در بالا بالیل این جا و آنجا که شب
زمیره و آفتاب را و ضیاء بکسر و زند و بدان حساب و روز از شب ممتاز و فوق سبحانه و تعالی علم الحساب فرستاد تا
بر خود و بر دیگران و لتعلموا عدد السنین و آفتاب حساب و زمانه بدین حساب و روز از شب ممتاز و فوق سبحانه و تعالی علم الحساب فرستاد تا
کردیم و آفتاب را روشن کنان ساختیم تا شما روز زنده کتاب آب ساختیم و فرستادیم و تعلموا و تا بدانید از اختلاف
حرکات شمس و قمر عدد السنین و شمار سالها و الحساب و حساب آجال و اسم اعمال و کل شیء و هر چیز را که
بدان محتاجید از معاملات و حاجات دنیوی و دینوی فصلناه بیان کردیم و در آن بیشتر بیان کردیم و فصلنا
بیان کردیم و کل انسان و هر آدمی را خواه مؤمن خواه کافر الزمناه لازم کردیم او را طائره عمله عمل او یعنی آنچه
تقدیر کرده اند در روز ازل اگر دار و لازم ساخته ایم و نخرج و در کردیم او را یوم القیامة روز قیامت کتابا
و آن کتاب عمل او که چنانچه ملازم او بود در عنق او الیه ایشان مجاهد رحمه الله تعالی میگفت که مؤمن را کتاب
در گردن باد و بیننه و در آن بیننه نوشته که بنزل بیننه که عوام بیننه میگویند و خرب بقال
میگوید و ذاز عالب تعالی کاین میگرفتند و طوق غل ایشان نسبت میدادند پس آنچنان اشاره کرده است طایر را
بچیزی که ضرب باشد در حق العالی گفته که طایر آن کتاب است که در روز قیامت بدان بر آن بدست میدهند یعنی
فی عنقه آنست که حصن او در گردن اوست و نخرج آن و بیرون آریم مر او را یوم القیامة روز رستخیز
کتابا نوشته که صحیفه عمل است یلقیه منشورا بینند آن کتاب باز کرده در بیابان آورده و در بیابان آورده آدمی
در سکرات انقیاد نامه اعمال او در چشم و چشم موسوت شود تا کنده بدست او دهند و گرفته اقرأ
کتابک بخوان نامه اعمال او نوشته خود را در آن روز نامه آدمیان خوانده و خواهند و بود حساب بر خود کافی
که نامه اعمال خود الملائکه بخوان کفی بنفسک الیوم بس نفس تو امروز علیک بر تو حسیبا شمار کننده
یعنی خود بس که بر کرده و مستحق چه فوق یا داشت عمر بن خطاب رضی الله عنه و چه عاصوا قال ان تستحلوا امروز
و تقدیر اعمال خود بر پیش و در نگر از نیکی و بد سابقه و بهشت و دوزخ و در نگر اعمال خویش که نگر کرد اعمال آنچه
خواهد بود و علم الحساب علم حساب بکلیه کنند الا مدار آورده که چون سر بر آنکه امروز چه امروز و چه
و هر چه الا بالحق منشورا و هر ملک که نامه نامه ماس بکوی ما و حرکات سکنات خویش بر من خویش را بسر تمام
ماس گفتی تمام یکدیگر و کرد و گفتار خود و بدر باز نکند بر روز دیگر و اعمال حال از سر در خواست بیکسی حی باید نامه

بر هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم این بیر صورت را بگذار که طاقت ندارم بدو فرمود که من نظر و بنیر کار تو بینم مدام
تا به از هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یکذره حساب نیست پدرم حساب همه عمر را
حق سبحانه جز باز خواهی داد نظم ترمیم انتخاب بسیج و تنام ای حساب عمر چنین کوتهی تمام ای زین عملها که
بر هیچ حساب نیست جز شرمندگی وقت حساب من اهتدی هر که راه یابد و بر راه راست رود فانما یهتدی پس جز این نیست
که راه می یابد لنفسه برای نفس خود یعنی راه یافتن او را نجات خواهد داد و من ضل و هر که گمراه شود
فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود یعنی گمراهی او را هلاک خواهد کرد و پس ولا تزر
و بر ندارد وازرة نفسی حمل بردارنده وزر اخری گناه نفس دیگر و ولید بن مغیره کافران را میگفت متابعت
دین کنان گناه شما بردارم حق سبحانه فرمود که نفسی بار خود بر خواهد داشت بار دیگری و ما کنا معذبین و نیستیم ما
عذاب کننده قومی حتی نبعث رسولا تا وقتیکه بر انگیزیم و بفرستیم فرستاده بر ایشان با ایشان راه راست را
خوانند و حجت بر ایشان لازم کند و اذا اردنا و چون خواهیم ان نهلک قریة آنکه هلاک کنیم اهل شهری را و دهی را
امرنا خطاب کردیم مترفیها متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را به فرمان برداری بزبان
رسولی که مبعوث شده باشد بدیشان ففسقوا فیها پس ایشان از سخن ایشان بیرون روند و تمرد کنند فیها
در آنجا در آن شهر فحق پس واجب شود علیها القول بر اهل آنجا کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی
مستوجب عقوبت شوند فدمرناها پس هلاک سازیم و بر کنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تدمیرا خراب کردنی
و هلاک کردنی و کم اهلکنا و چه بسیار هلاک کرده ایم من القرون از اهل قرنها من بعد نوح از پس فوت نوح علیه السلام
چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرن صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا بیست که اعمار اهل عصر از آن
در نگذرد و کفی بربک و بسنده است آفریدگار تو بذنوب عباده بگناه بندگان خود خبیرا دانا که ذنوب
نهان ایشان داند بصیرا بینا است که خطیات آشکارا ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزوات با
مومنان بیرون رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بوده نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که من کان هر که باشد
که از روی تجسس طلب سنت یرید العاجلة خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت دنیا را عجلنا بشتابانیم
یعنی بدهیم با او له برای او فیها در دنیا ما نشاء آنچه میخواهیم از نعمتها لمن نرید از برای آنکس که میخواهیم
ما کنیا وی ثم جعلنا پس آماده کنیم له جهنم برای او دوزخ را در آخرت یصلیها در آید بدوزخ مذموما نکوهیده

مدحورا رانده و دور شده از رحمت خدای و من اراد الآخرة و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت و سعی لها و شتابد برای
یعنی سعی کند بدان عملی که در طلب بهشت سعیها آنچه حق سعی باشد و هو مؤمن و حال آنکه او مومن باشد بایمان خالی از شائبه
شرک فاولئک پس آنگروه که جامع شروط ثلثاند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو و ثبوت ایمان کان سعیهم باشد
شتافتن ایشان مشکورا قبول و پسندیده کلا همه یکی را از این دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند نمد
امداد کنیم و عطا دهیم هؤلاء و هؤلاء آن گروه را و این گروه را یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم
بلکه بهره دهیم من عطاء ربک از عطای خداوند تو ای محمد و ما کان و نیست عطاء ربک عطای آفریدگار تو محظورا
منع کرده و باز داشته از مومن و کافر ... انظر بنگر بدیده اعتبار که اندر دنیا چگونه
کیف فضلنا چگونه افزونی داده ایم بعضهم بعضی از آدمیان را علی بعض بر بعضی دیگر از ایشان در رزق که
بعضی را وسعت در آن و جمعی را تنگ ساخته ایم ... طالب آخرت اند به توفیق ... دنیا
وللآخرة و هر آینه آن سرای اکبر درجات بزرگتر است از روی درجات و اکبر تفضیلا و بزرگتر است از جهت
تفضیلات یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه تا درجه برتر از نهایه
تا به زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکات است و از درکه تا درکه زیر تر از زمین همین قدر بعد خواهد
بود لا تجعل و فرا مگیر ای آدمی مع الله با خدای الها خدایی آخر دیگر فتقعد که بنشینی در دوزخ یا در
نکوهیده یعنی موصوف ... یعنی محروم از رحمت ... وقضی ربک و حکم کرد پروردگار تو ای محمد الا
تعبدوا با آنکه نپرستید الا ایاه مگر او را خدای او بحق است چه عبادت غایت تعظیم است و نشاید الا کسی را که
در نهایت عظمت باشد و بالوالدین و دیگر آنکه نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی عبادت خود را با حق
والدین مقرون ساخت زیرا که سبب تربیت موجودات ... اما یبلغن اگر برسد عندک الکبر نزدیک تو
به بزرگسالی و کبر سن احدهما یکی از این دو او کلاهما یا هر دو ایشان زیر دست تو پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند
فلا تقل پس مگوی لهما مر ایشان را اف و آن کلمه ضجرت که چون کسی از چیزی تنگ آید یا بر وی گران گردد
... کلمه میگوید حق سبحانه ایشان را فرمود که این کلمه مگوی یعنی از ایشان تنگ میاوی و صحبت ایشان را گران مشمر
ولا تنهرهما و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده و قل لهما و بگوی ایشان را قولا کریما
سخن نیکو ... یعنی ایشان را بنام مخوان ... گفته اند با ایشان چنان سخن گوی که بنده گنهکار عاجز با خواجه خشمناک

مذموما مخذولا

درشتی خوی مکن و گوید واخفض لهما و فرو گیر برای ایشان جناح الذل بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان تکبر
دیگر مکن بلکه بنیاز و تلطف پیش آی من الرحمة از فرط بخشش بر ایشان نه برای آنکه تو ترسی ازیشان یا محتاج ایشانی چه
هرزه این محتاج تواند در خدمت و نفقه وقل رب ارحمهما و بگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان کما ربیانی
همچنانکه پرورش دادند مرا صغیرا در حالتیکه خورد بودم و بحقیقت دعای والدین در حق والدین آنست که اگر مؤمن اند
این نعمت رحمت بسان و اگر کافر اند راه نما باسلام و ایمان نخست حضرت الهی بر رضای والدین را بسته است
من رضی عنه والداه فانا عنه راض بس بحکم سوابق حقوق ایشان را بمواجب عقوق پیش نباید رفت نظم
انگشت پارهٔ از جان او ست ۞ قطرهٔ از چشمهٔ حیوان او ست ۞ آب از دو دیده نهال بر ست ۞ شیر از دو خورده
لبان جرت ۞ ز چو شیر بشیرت بوعه خوش نفس خورده چه روز شود ربکم پروردگار شما اعلم داناتر است
بما فی نفوسکم بانچه در نفسهای شما است از بر والدین و عقوق ایشان ان تکونوا صالحین اگر باشید شایستگان
یعنی نیکوئی کنندگان بر مادر و پدر فانه کان پس بدرستیکه خدای هست للاوابین مر توبه کاران را
از عقوق بازگشت کنندگان آنحضرت او غفورا آمرزنده وآت ذا القربی و بده خداوند خویشی حقه
آنچه حق او ست از نفقه و معیشت و امام اعظم رحمه الله فرموده که حق اقارب آنست که اگر محتاج شوند نفقه بر
ایشان تکفی و کفیل مراد بذی القربی اقارب حضرت رسالت اند صلعم و ابن ان اعطای حقوق ایشان
حق سبحانه مقرر فرموده در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام حسین رضی الله عنه مردی از اهل شام را برسید که قرآن میخوانی
آری فرمود که در سورهٔ بنی اسرائیل نخوانده وآت ذا القربی حقه جواب داد که خوانده ام و گویا که شما از اهل قرابتید
که خدای امر کرده است باعطای حق شما است امام فرمود آری اهل آن قرابت مائیم والمسکین و بده درویش را
وابن السبیل و رهگذری را حق ایشان از زکوة ولا تبذر و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در اخبار
تبذیرا پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده که اگر برابر کوه احد زر در وجه خیر صرف کند اسراف نباشد
و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد ان المبذرین بدرستیکه اسراف کنندگان کانوا هستند
اخوان الشیاطین برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال بجهت آنکه الزام عادت قومی
اند بعمت امور ایشان نمایت کنند همواره آورده اند که کفار عرب اموال خود را بر باد و سمعه خرج میکردند و بجهت تکیه
بر این سعی میکنند حق سبحانه ایشانرا انکار میکند که در تضییع اموال امثال دیوان اند وکان الشیطان و هست دیو

لربه کفورا مر پروردگار خود را ناسپاس یعنی جاحد نعمت وی پس باید که نعمت از زبان نبرد در خبر است که بلال و صهیب و خباب
و بعضی از فقرای صحابه در بعضی از اوقات از حضرت پیغمبر صلعم چیزی طلب نمودی که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم
و آزرم از ایشان اعراض فرمودی آیت آمد که واما تعرضن عنهم و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة برای
انتظار روزیکه من ربک ترجوها از نزدیک پروردگار خود امید میداری فقل لهم پس بگوی ایشانرا قولا میسورا
سخن نرم بگو با دعا کن برای روزی ایشان یا تسلی کن بدان بار فرمانید بعده و آورده اند که بعد از نزول این آیت
چون از آنحضرت چیزی طلب نمودی و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا الله و ایاکم در اسباب نزول آمده که یا یهود
گرد و بسنت بمضمون بر سخن آنکه حضرت رسالت صلعم از موسی کلیم بیشتر است در سخاوت موسی علیه السلام آن بود که سایل را
رد نکرد و بجیزی که از وی خواهند بود با سخن خوش او را خشنود ساخت و از جهت از سایلی دختر خود را بجناب نبوت
فرستاد و دختر آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیراهنی میطلبد حضرت فرمود که امان نیست تا زمان بر سد ساعتی دیگر
باز آی دختر بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهن میطلبد که در بر شما است حضرت صلعم بحجره در آمد و
بیرون کرده بوی داد و خود برهنه بنشستند بلال اقامت گفت یاران جمع شدند آنسرور بسبب برهنگی
بیرون نمی آمد آیت آمد که ولا تجعل یدک و مساز دست خود را مغلولة الی عنقک ربسته بر گردن خود تا بر بسط
آن قادر نباشی یعنی کنایه است از امساک ولا تبسطها و مگشای دست را کل البسط همه گشادن بسط عبارت است از
عطا و کل البسط اشارت باسراف یعنی اسراف مکن فتقعد پس بنشینی ملوما ملامت زده محسورا
در مانده و محتاج حق تعالی باعتدال امر فرموده که سخا باید از طرفین از تقتیر و تبذیر است منع میکند در مجمع البحرین
ابریقی قطعهٔ در معنی این آیت آمده بدین نظم بند از سر امساک بر زر کردن ۞ که خصلتی نکو نبود
بخشش اهل بخا ۞ مکن بجانب اسراف نیز چندان میل ۞ که هر چه است بیکدم زدست بدهی ۞ بجو در میانه این هر دو راه
چند نفاوت است که از آفتاب تابستان ۞ تا اختیار و سطر آن در جمیع امور بدان الملک خیر الامور اوسطها
ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو یبسط الرزق گشاده میکند روزی را لمن یشاء برای هر که خواهد
ویقدر و تنگ میسازد برای هر که اراده او اقتضا کند و این بسط و قبض از محض حکمت او است و سبب ضرر هر کدام
نمی داند انه کان بدرستیکه او هست بعباده ببندگان خود خبیرا بصیرا دانا و بینا ولا تقتلوا اولادکم و مکشید
فرزندان خود را خشیة املاق از ترس درویشی نحن نرزقهم ما روزی میدهیم ایشانرا وایاکم و شما را همچنین

رندی ایشان بخوریدم که هر کس را او جان بدهد ایشان را **إِنَّ قَتْلَهُمْ** بدرستیکه کشتن ایشان **كَانَ خِطْئًا** هست خطائی
كَبِيرًا خطائی بزرگ چه مشتملست بر قطع تناسل و انقطاع بنی نوع **وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ** و نزدیک مشوید بزنا و بکردن آن نکردید
إِنَّهُ بدرستیکه زنا **كَانَ فَاحِشَةً** هست کاری زشت **وَسَاءَ سَبِيلًا** و بد راهیست در تفسیر زاهدی آورده که راه مغان
و کبرانست **وَلَا تَقْتُلُوا** و مکشید **النَّفْسَ الَّتِي** آن نفس را که **حَرَّمَ اللَّهُ** حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمانست
و ذمی و معاهد که ایشانرا نباید کشتن **إِلَّا بِالْحَقِّ** مگر بحکم راستی یعنی قصاص یا [illegible] ایام [illegible] بعد کردن یا زنا کن
بغیر احصان **وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا** و هر که کشته شود در حالیکه ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود
فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستیکه ساختیم **لِوَلِيِّهِ** مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر او است **سُلْطَانًا** تسلطی
یعنی که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند **فَلَا يُسْرِف** پس باید که ولی اسراف نکند **فِّي الْقَتْلِ** در کشتن آنکه
قصاص بر او لازم شده یعنی بعد از قتل او مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی
وارث قتیل او را نکشتی بلکه مهتر قبیله قاتل کشتی حق سبحانه ایشانرا نهی فرمود که باید که ولی غیر قاتل را نکشد **إِنَّهُ**
بدرستیکه ولی **كَانَ مَنصُورًا** هست یاری داده شده در قصاص بمعاونت امر و احکام **وَلَا تَقْرَبُوا** و نزدیک مشوید
مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در آن تصرف مکنید **إِلَّا بِالَّتِي** مگر بآن طریقه که عرفاً و شرعاً **هِيَ أَحْسَنُ** آن بهتر و نیکوترست
یعنی معامله کنید که اصل مال برای وی بماند و ربح آن بوجه معاش آن [illegible] یعنی التزام نمایید **حَتَّىٰ يَبْلُغَ**
تا برسد یتیم **أَشُدَّهُ** بقوت یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد بروی ظاهر باشد **وَأَوْفُوا** و وفا کنید
بِالْعَهْدِ بعهدی که بسته باشید با خدای یا با شما از تکالیف شرعیه یا بعهدی که با یکدیگر بندید **إِنَّ الْعَهْدَ** بدرستیکه
صاحب پیمان **كَانَ مَسْئُولًا** هست سؤال کرده شده یعنی از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید [illegible]
آورده که خداوند [illegible] با جوارح آدمی [illegible] در [illegible] از [illegible] و در [illegible] بخوف و خشیه و بروح
بانگ از مقام قرب [illegible] بانگ مشاهده [illegible] خواهند پرسید [illegible] عهده [illegible]
چون آید بیرون **وَأَوْفُوا الْكَيْلَ** و تمام بدهید کیل را **إِذَا كِلْتُمْ** چون پیمایید برای دیگری **وَزِنُوا** و بسنجید
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازوی راست یا بمکیال درست که در وی کجی نباشد **ذَٰلِكَ** این تمام پیمودن و سنجیدن
خَيْرٌ بهترست شما را از خیانت **وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** و نیکوترست از جهت عاقبت **وَلَا تَقْفُ** و از پی مرو **مَا لَيْسَ لَكَ**
آن چیزی را که نیست ترا **بِهِ عِلْمٌ** بآن چیز دانائی یعنی تقلید مکن [illegible] مگو که دیدم و ندیده و مگو که شنیدم

تا نسبت

تا نسبت دهی بگو که شنیدم و محمد بن حنفیه در معنی این آیه فرموده که [illegible] **إِنَّ السَّمْعَ** بدرستیکه گوش
وَالْبَصَرَ و چشم **وَالْفُؤَادَ** **كُلُّ أُولَٰئِكَ** و هر یکی از اینها **كَانَ عَنْهُ** باشد از نفس خود **مَسْئُولًا** پرسیده شده یعنی
از این خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سؤال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی
و چشم را گویند چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی **وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ** و مرو در
زمین **مَرَحًا** برفتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانکه متکبران خرامند **إِنَّكَ** بدرستیکه تو **لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ** هرگز نتوانی
شکافت زمین را بپای زدن [illegible] **وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ** و نرسی بکوهها **طُولًا** از روی درازی قامت یعنی که زمین را
نتوانی درید و با کوه همسری نتوانی نمود پس تکبر و تعظیم چرا باید کرد **بیت** زخاک آفریدت خداوند پاک
پس ای بنده افتادگی کن چو خاک **كُلُّ ذَٰلِكَ** همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر و نواهی که از آیت
وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ تا اینجا که مذکور گشت و آن یازده امر و چهارده نهی است و ابن عباس فرموده که
این آیتها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده **كَانَ سَيِّئُهُ** هست بدی او یعنی آنچه نهی عنه است از آن **عِندَ رَبِّكَ**
مَكْرُوهًا نزدیک پروردگار تو ناپسندیده **ذَٰلِكَ** آنچه مذکور شد از احکام **مِمَّا أَوْحَىٰ** از آن چیزیست
که وحی کرد **إِلَيْكَ رَبُّكَ** بسوی تو آمرزگار تو **مِنَ الْحِكْمَةِ** از علمیکه شناخت [illegible] و دانستن خیر للعمل
وَلَا تَجْعَلْ و مگردان **مَعَ اللَّهِ** با خدای **إِلَٰهًا آخَرَ** خدای دیگر تقریر این حکم [illegible] ابتداء احکام را
[illegible] و مختتم این امور [illegible] از شرک [illegible] که در دنیا بر آن مترتب باشد ذکر کرد که **فَتَقْعُدَ**
مَذْمُومًا مَّخْذُولًا [illegible] **فَتُلْقَىٰ** [illegible]
شوی **فِي جَهَنَّمَ** در دوزخ **مَلُومًا** در حالیکه ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند
مَّدْحُورًا در حالیکه رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند الملائکه
بنات الله و میگوید **أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم** آیا برگزید شما را پروردگار شما **بِالْبَنِينَ** بپسران **وَاتَّخَذَ** و فرا گرفت
برای خود **مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا** از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده که از دختران
ننگ میدارید **إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ** بدرستیکه شما میگوئید **قَوْلًا عَظِيمًا** سخنی بزرگ که اضافت بنات میکنید بحق سبحانه
و تعالی [illegible] **وَلَقَدْ صَرَّفْنَا** و بدرستیکه گردانیدیم
و مکرر ساختیم [illegible] **فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ** در چند جای از قرآن **لِيَذَّكَّرُوا** تا دریابند [illegible] **وَمَا يَزِيدُهُمْ**

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
اگر بود و بافتد بحق مذاب آن بر گمان بیفتد
بجهانگه خیالش فرکان بسکه بنید و متفق بجهانند بیشه بجهانگه کان
میکند بنیاد لَا إِلَّا هُوَ
الکاه آن خداوند طالب غیر الله لَهُ الْعَرْشِ سوی خداوند عرش با مالک ملک بیچون
راحم و منع آن منفعل نبود خیر خواه میکند یعنی عن سبحانه آنچه نیست فکر نفس انسان و غیر نفس اندر
بنای جهان یا نه پاک جهان بود بیت ای کرده مناری حمد بندی به عبوضه عز لا اخفه فکرش ربنا سبحانه پاک است خدای
وَتَعَالَى بزیادت عَمَّا يُشْرِكُونَ از انچه انسان میکند عُلُوًّا كَبِيرًا بزرگ بزرگ در حمیر نفاذ بسیار بسیار بلند
جناب الله الاراد بسه گفت حضرت رسالت صلعم در دور بیارک وی تسبیح میگفت غلط الجاهلیه هم مشغول بود گفتند
یا رسول الله تسبیح چنگ چگونه تسبیح میگوید آیا ندیدی که تُسَبِّحُ تسبیح میکند لَهُ مر خدای را السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُ عفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ هر که در ایشان از ایلاد و جن و انس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست چیز
از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر تسبیح میکند بر خدای به تسبیح جلیل بحمد او بنیت خیر بسبب کثرت او لا از صفات نقصان
و دست از خیر بنیاد بصفات کمال الله مقتضی عَلَى الْعَدَدِ فرمود که تسبیح میکنند زند کانه را کسانی از ملائک و من و آسمان بر بیان قال
و بیان از این بیان الحال ام او لیست دلالت میکند بر ملائکه و حدود حجب بر صانع واحد قدیم و این تسبیح مراد او
از ملازمه کمال و قوایم حدود نسب بسبب تسبیح و ساختن وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ لیکن نمیدانید غیر کمال در حق بنید
تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشان را که عبارت از آن تسبیح و عقل است اگر بر آن آنچه بیان فواکر دست إِنَّهُ مَا بدرستی
مت حلیما بردبار که تعجیل انتقام نمیکند بر غفلت غَفُورًا آمرزنده مر آنرا که بسوی حق آید و ایمان آورد
و چنانچه علی الله فهان مرتب فنا میکند که تمام کونات بالخلاف لغات تسبیح الهی بیت ما الا آنکه تسبیح
و فهم نکند که عالم را بیاد که شرط الاستاد بود و فهم ناقص نظم ذکرش چه چنین ارجو فروش است و دلی کاید
که کوش است ۞ بلبلان کلش تسبیح خوانست ۞ که هر خاری بر تسبیح زبانست ۞ در فتوحات مکیه است که اگر بدانی
از تسبیح تسبیح آن که آشنیاهان الحال کو بسیس در ایراد و لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد در بیان آنکه
از مثل فقه که با کوه سنگ خیر نشنید بر استنکار بیان قال ذکر کمال تعالی میکند و با خطاب که چنین خطابه جواب
و سخنان او المعروف که هر آدمی آنرا در نیابد و در بحر الحقائق آورده که هر ذره از ذرات هر چه و ذرات را زبانی است تسبیح
تسبیح حمد خدا و ندنا طق است بدان زبان سار در مرتبه مرتبه تسبیح گفت بشهادت اعضا لا انفقا الله

اظلم کسی که ایفارت بدان اسب بجهون زبان خواهد بود تو سمان در سر باب سیم جواهر التفسیر مطالعه نمودن
والتوفیق من الله المنان المعبود آورده اند که هو بیت اشراف قصه ایشان کرده که حضرت پیغمبر بود فرمود
اندکی سخن جماعه از حضرت رسالت آخر بیشتر او بر شنید و آیه فرستاد که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ چون بینی تو قرآن را
جَادَلُونَكَ میانم و موی آیم میان قُلْ هُوَ الَّذِي بگو مَنُوا آنانکه گرویدند بدان سبب جَاءَهُمْ
بروی هُزُوًا هو بسیار خرسند نازل نشد و آزاری نبود نو خواند رسانید که و بجهالت الطب بسیار زدن
سوره عنت سنگی بر شهادت الطلاق عبیر صلعم بر دن آمد که خواست بر آن حضرت در آنجا حضرت در آمد و خانه ابو بکر صدیق
نشان داد بیامد و حضرت از آنجا نشست و مرد و قرآن بخواند ام حبیبه بنت ابی سفیان رفت صاحب ابو بکر که مرا مجوکرده
تا از دو انتقام کنم ابو بکر گفت او را فرا حرمت که او زبان بجوکشا و مشکل گفت فتحه با حبیبه من سه بعیت داد
تا دانکه در گردن من چه چیز باید و بر حضرت رسالت صلعم صدیق را زن فرمود که از خرمن خانه نو نوشتی زبیر
صدیق گفت ابن مرسال بر خانه نو زبان من کسی مجوا بنیا گفت با سی آنرا اسکنه سخن گفت که بر هیچ بجهر زبان فاذ
بدان رفت تا آنرا تا آنکه او را تو فرمود تلاوت قرآن از نظر که فرا بود هیچ نیم گفتا بیکنه بنی فکنیم
عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوشیده أَنْ يَفْقَهُوهُ تا نیابند آنرا و آن بر مشغول بیاشد و
میان ایشان و فهم قول وَفِي آذَانِهِمْ و بنیه بود در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا نشنوند چون بگفتند و اسرار
از صفت لفظ و معنی بسبب ایشان دیگر ایشان وَإِنْ تَدْعُهُمْ اگر بخوانی ایشان را بانجات که آنچه مانع ایشان از انهم و معنی و اسرار که تفقه فَلَنْ
جهنم لا یکون تَهْتَدُوا هدایت یابند آنرا در قرآن وَهَذَا و بگانه و تنها وَلَمَّا و چون و بر گرد کفار از آن
بر نشنیدند تحریص بسیار روند تُعْرِضُونَ اعراض کنند کان بیشتر از استماع توحید عبد الله ابن ابی سلول آنکه بر آنچه
اشارت با آنچه و کرکنی مَحْوِ عَلَى ملوا انا نیز وَإِنَّهُمْ و تا بجهت انسان بنیه قرآنست بسبب آنچه
در اسرار الحقیقت و بنیه مراد آنست که قرآن بر استهزا طعن و قرآن بنیه نبود تَسْتَهْزِئُونَ و تمسکه کردن
فرا سبد ابن مسعود فَإِنَّهُمْ يَحْلِفُونَ فَنَفَى که الشان از که نبیند که انسان بیشتر با هم بیکدیگر که کلام در حرمت
و صغیر در علم الساعة آورده که حضرت الله حارث کفر من نبیند انکه محمد چه بیکدیگر بدو سیمان گفت من بیشتر سخنان
از سه صلعم انهم الجهل گفت محمد بن ابو لهب کاش خواند حرب ساعت نماید و آیه در خانه ابی سفیان
اذ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد صلعم چون قصد مشرکان صحابه که کشتند إِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت نکنید

دارند نمیرند لا یحیون ولا یموتون یا مردی مسحور کرده شده یعنی او را سحر کرده اند یعنی عقلش را که او را مسحور میگویند
باشد چون در آیه یعنی آنی انظر کیف نیز نگر که چگونه یضربوا لک الامثال بزنند برای تو مثلها را در آنها و نیز صفت
کرده اند مشرکان مسحور را مر پیغامبر را فضلوا پس گمراه شدند یا ضلال از طریق حق فلا یستطیعون پس نمی توانند
سبیلا راهی یافتن بر سر و مراد باره نمیتوانند طعنه زدن و حجت موجه یافت بلکه در کار خود گمراه شده اند
و حیران مانده و در صفت نوشتن مسکوب سر کار مسحور میدانند و خواز اکمال حقایق کفت و زمانه محمود صفت
قرآن زمان اهل مقامات و قالوا و گفتند کافران منکر بعث اند ءاذا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ
بدر زمان عظاما استخوانها ورفاتا خاکها چون در زمین شده ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگان شویم
خلقا جدیدا آفریده نو فاذا در آن استیعاب کرد بذکر خاک خشک مخلوق تر و تازه چون شود قل کونوا بگو
گردید حجارة از سنگ یا حدیدا یا آهن او خلقا مما یکبر فی صدورکم یا چیزی که بزرگتر است و سخت دارد در سینهای شما مانند آسمان و کوه و چه اقتدار
چون بیخ العبث البتة چه خاک شما را زنده کرده اند فسیقولون پس زود باشد که بگویند من یعیدنا
تا کیست که باز آورد ما را بعد از زنده شدن و بعد از تفرق اجزا قل الذی فطرکم بگو آنکسی که بیافرید شما را اول مرة
اول بار که خاک بود و بعد قبل الخاک را خواهد بیان او اول در مدارج چه خاک را زنده تواند ساخت در زمین
فسینغضون پس زود باشد که حرکت دهند الیک رؤسهم بسوی تو سرها را خود را یعنی خاک سر خود
میجنبانند از روی انکار و استهزا و میگویند متی هو قل عسی کو کو بگو شاید که نزدیک باشد
قریبا نزدیک و چه چیز آن آمدن یوم یدعوکم روزی که بخواند شما را فتستجیبون بحامدین و حامد
سجود و حمد خدا را بحامد حامد باشید و تقرب اجابت و هیچ جا بر قبور فتستجیبون پس اجابت
کنید ندای او را بحامد و در حالی که خاک بالای شما باشد یعنی حق در آخرت که خلایق از قبور برآیند خاک
سر او را نشاند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک در تفسیر بیان حمد بمعنی امر داشته چنانکه در آیت
تسبیح بحمد ربک است معنی آیت چنین بود که ضرار خبر از انجاح دنیا و اجابت کنید او را و تظنون و گمان برید
از اهوال قیامت که در خود چه ماند لبثتم درنگ کردید الا قلیلا مگر اندکی یا چه آمرزش را میان بیند
زندگی خود را در دنیا مانند شمردید لبثت یا آن پس ملایکه فرمود که آه امروز تیر حیرت و زیاده حیرت غلیل

وبدرستی که ما فضل دادیم بعضی را بر بعضی بعضی بر بعضی دیگر بفضایل و مراتب و بهنر انبیا را بر سایر
جمیع خلق و بسیار انبیا چنانچه ابراهیم را بخلت و موسی را بکلام و محمد را بصلی الله علیه وسلم معراج و بر
بعضی دادیم زبور داود را و داود را بر انبیا بدلیل کتاب زبور و فضل داود بر انبیا بجهت آنکه حق تعالی او را زبور عطا کرد و بجهت
دردا الجبال حلال و حرام و حدود و احکام شریعت بلکه غذا آنها بر موعظه و صفت حضرت رسالت بشارتها و مدایح
امت دست و ذکر و زبور نعت بر فضایل آنحضرت صلعم بود و اینجا مسطور است که از شما تمام الانبیا بامت خیر الامم
و در آیه دلیل کرده اند که الزبور الجبال جبه بمعنی مدت نظم ای وصف قدر کتاب موسی و نعت قدر زبور
داود مقصود تو بی از آنرو نشد باقی طبل بقیت موجود آورده اند که فرشتگان فقط غلط جبل اسفند
و حق تعالی جبه الزام الیشان انبیا فرستاد و قل ادعوا الذین زعمتم بگو ای محمد بکافران که بخوانید
آنانرا که گمان برید که ایشان خدایانند من دون الله از غیر الله فلا یملکون پس ایشان مالک نیستند
کشف الضر برداشتن سختی یعنی قحط عنکم از شما ولا تحویلا و نمیتوانند بغیر از داون آنرا یا بردن از شما
بغیر از آوردن که آوردن نیز هم ملایکه و عزیر و عیسی پرستیدند و بنی خزاعه آوردند و کفر ماندند و آیه آنکه
اولئک آنگروه ملایکه و جن الذین یدعون آنانکه میخوانند کافران ایشانرا می پرستیدند یبتغون
ایشان میجویند بذلک الوسیلة بسوی ربهم الوسیلة بسوی پروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب بسکنت بطاعت و عبادت بحضرت
ایهم اقرب هر کدام نزدیکتر ایشان بمنزلت و مکانت یعنی آنانکه قربان درگاه اند از ملایکه و جن و نوع انسان که بجهت
پس مقرب حضرت و اولیا اند که وجه بدا آنحضرت آرند ویرجون رحمته امید دارند رحمت او و یخافون عذابه و میترسند
رحمته و امید میدارند بخشش او را و یخافون عذابه و میترسند از عذاب او ان عذاب ربک بدرستی که
عذاب پروردگار تو کان مت محذورا سزاوار آنکه حذر کرده شود و معلوم شد که ایشان می پرستیدند
جمعی بسیار بندگان ایشان بسیار پرستش خدا الی عرش تحت وتسبیح و هر چه در ظهور الا نحن ما ملایکه
مهلکوها هلاک کنندگان آنها ان نیم مرگ و فنا قبل یوم القیامة پیش از روز قیامت او معذبوها یا عذاب
کننده آن بعقوبت قحط و جز آن عذابا شدیدا عذابی سخت اگر مالک موجود شد کافر فقط
بعذاب کان ذلک هست این حکم فی الکتاب در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده آورده اند که
فریش از حضرت رسالت صلعم تحدیا طلب نمودند از جهت آنکه کوه صفا را از زر خالص سازد و حیال کرد احمد که تمام
وسال زراعت کرده و بهار دران آمد و خلق نیاز دران آمد و خلق نیاز دران آمد و خلق نیاز دران آمد و خلق نیاز دران آمد
آن بجهت آنکه از آنجو فرستیم فرستیم ترسش الا ان کذب که تکذیب کردند بها الاولون پیشینیان
آنکه بر مقتضی جرات طلب نمودند و بردند معجزات ظاهر که بر همه آنان نکذیب کردند و الا ایشان استحقاق عذاب
پس اگر آنچه از شرط طلب نمودند از معجزات ظهور آید و بدانچه آنجمله کرده اند عذاب استیصالی بر ایشان
باز فرستاده و ما داده ایشان را مهلت دهیم آنرا ثمود ناقه ما ثمود ناقه صالح پیغمبر فرستادیم بسوی ثمود خواهیم آورد
آنجا مبصرة ناقه داده شده قوم ثمود را ناقه که ترک ایشان مبصرة بینا و بدید آمده از جهله ملایکه
تکذیب ایشان آنست که قوم ثمود از صالح علیه السلام معجزه طلب نمودند و آنرا ناقه از سنگ بیرون آورد و ظلموا
پس کافر شدند بآن ناقه و ما نرسلنا بالآیات و نمی فرستیم بمعجزات مخوفة الا تخویفا مگر برای ترسانیدن
و عذر کردن از عذاب استیصالی پس اگر بعد از نزول معجزه کفر ورزند ایشان را عذاب استیصال شوند
و اذ قلنا لک و یاد کن چون گفتیم ترا وعده کردیم که آنده محیط ان ربک بدرستی که آفریدگار تو احاطه
احاط بالناس فراخوا بر کرده است مر ایشان را یعنی ملایکه خواهد کرد و اند و فرستی لعین ملعون خود بجهت
و خوفست و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک آنخواب که نمودیم ترا الا فتنة للناس مگر فتنه آزمایش یعنی
بیشتر ایشان الناس را و درین جا مراد بیشتر است که حضرت رسالت صلعم خواب دید و موجود کفار و دعا کرد و خدا را
طواف نموده سبز خلق بعالم آورد و بسوی آنها نزول فرمود و دران سال العمره عمره و من تفاءل فرمان الله را
گرفتند که ما خواب را راست کنیم و ما لا ملایکه حکم الله آن بود که ضمیر واقعه در آنچه بظهور رسد و تقریر ملایکه
آورده اند در تفسیر آنکه سوره بنی اسرائیل طبرسی نقل کرده است آنچه خواب دیده که بنی امیه باشند و در منبر
مخالفت کرده و بقیه آنکه خواب که بنی امیه آن باشد آن بود که حضرت صلعم در خواب دیده که قوم بنی امیه
بر منبر او میدوند و آنکه بخواب بجهت محمد بن زید و فتنه آن بود که در ایام حکومت بنی امیه واقع شد و بعضی
در خواب دیده که بنی امیه بر منبر او میدوند و آنچه بخواب نمودیم در شب معراج و تو دیدی که سبب امتحان خلق شد و بعد از
حدیث معراج بعضی از مسلمانان اهل اسلام تدبیر زدند و منافقان آنرا فتنه کردند و کفار و ارتداد کردند
و در میان مسلمانان شدند و در میان آنها فتنه و کردند و اندیشه و حرکت لعنت کردند الشجرة الملعونة
در قرآن مذکور شده مراد آن آورده اند که جهله مشرکان که در درخت دوزخ نسب بندگان در دوزخ رسانند

منصب عنه مواجهة الكشف كه مى بيند كه آتش در درخت سنگ بسته و دود از ميان دود بر درخت سبز و بار بر درخت
بحيث يجذب اليه من بعد كه از درخت سبز آتش بيرون مى كند كما قال الله تعالى اجعل لى من الشجر الاخضر نارا و من كل عود
كى كه آتش در درخت و در بعضى شجر كه در درخت آتش بر دمانند با قاد يكبره با اسعد بر دارند آتش اى صاحب
محل تمكين و اشتغال نشو نور بر آفروزد و دود اعراض آتش از سوختن نگاه دارد و قوت ايمان بر اثبات شجر
در درخ و نقوم شجره معهود كفت اما الذين آمنوا فزودند ايمان آنكه فرا نشد و لعنت متوجه الناس صح ما لعود يعنى مكرو
و منهو نه باشد چه طعام مكرره و يعنى نماند يكى بر نه شجره و لا الهو جا ما حكم تنبيه كه
بار بر ملى هو دار الهو كفته كه آن شجره هو بود نه شجره و دير ساختن كه آن را با نواع تخويفات جنبش نمايد
صبر و تقوه با نشان آن فرا نيايد بس نماز ايد آن تحريص نشان الا ظنا كما كه بر كمان بر كمان بر ظن
كاه بر ستوره احمد مختار نشده و چون نيز نكر بر اعمال احمد موسوا ابليس الا استعلا بر مناقب
خير و اه و فقا و ما دركن جز كفتن للملائكة اسجدوا مر فرشتكان را كه سجده كنيد لادم
فسجدوا پس سجده كردند الا ابليس مكر ابليس كه سجده نكرد و جوهر خاك كفت كه مرا سجده نكنى
قال ءاسجد كفت آيا سجده كنم يعنى نكنم لمن خلقت طينا مر آنكه آفريده اى كل بس خاك بر نعمت كرد و از
ابر كاه خويش راند قال كفت ابليس مكر او را ارءيتك خبر ده مرا كه اكرمت ابر داد كرامى كرده و فضيلت داده
او را علي بر من مرا كه فضل او و او را از خاك است و من از نار ليس مراد كه نكرد يعنى الى يوم القيمة تا روز
قيامت لاحتنكن هر آينه استيصال كنم ذريته فرزندان او را الا قليلا جز اندكى كه ملك بنى آدم قرين مناسب شد
لاقعدن كه نشينم كه نتوانم الا اغوا كردن بس معصيت و حمار نفس قال اذهب كفت برو ابليس برو و بدان امر
لعانت و اعراض لعنت و اوبدان در كاه فرو نفتى كه در بهم خورد من تبعك بس كه مرا متابعت كند
فان جهنم دوزخ جزاؤكم آن دوزخ جزاى آدم فان جهنم بس دوزخ جزاؤكم كه باد اغوى شيطان يعنى از آن
و ابليس تغليب كرد خطاب را بر غايب يعنى نه از دمنا بعضى از ذريتهم جزاء موفورا جزاء تمام يعنى
و دام استفزز و دار آنچه بجنبان و بلغزان من استطعت هر كه را توانى از اغواى
بصوتك با آواز خوش خواننده و بنا بود كه بصوت شيطان غنا و مراد اسرت ساختن ابن عباس رضى الله عنه
ابا بنى عباس كه الله تعالى مى كند كه هر آواز كه در دمى حاجز العقل از دهان بر دل آيد آواز شيطان است و اجلب عليهم

و بر ايشان بخيلك رجلك سوار ان پياده كان خود را يعنى دعوانى كه سعادتى تواند در سوت قوا
اصدا صح كل بسلط الشيطان در اخلاف كه شاركهم و شركت كن با ايشان في الاموال در اموال ايشان
صح كنت با مر بولد و اعد بر صعف مرتكب و الاولاد و در فرزندان شر شركت كن با ايشان حاصل كنند با
بعد الحرص تو بعد تشكل سال آن تعبد نمايند و عدهم و وعده دهد ايشان را بمواعيد باطله چون شفاعت بتان و بنا
در توبه بار دكر از معصيت حضرت دوزخ و ما يعدهم الشيطان الا غرورا و وعده نمايد شيطان ايشان را الا غرورا
مكر فريب يعنى خطا را در صورت صواب آرايد ان عبادى بدرستى كه بندكان خاص من حكم هو الرحمن الجنة
بر من نيست آن فريده شده بندكان الملك نيست مر ترا عليهم بر ايشان سلطان تسلط و قدرت يعنى
و بر كسى كه تو اغوا نمى فريفت كه بندكان خاص الامام شيخ رحمه الله و مرو كه بندكان حق آنكس كه در بند غير نباشند
نفع مطلق اند پس و كفى بربك و بسنده است پروردكار تو جز بند صد جز خدا بنده جز خدا نيست كه فوز بنده بر حق كه بسنده الهى
وكيلا بسنده و كارساز ربكم پروردكار شما الذى الذى پروردكار شما كه
تزجى مى بجنبد كالبحر بر بحر اندر دريا لتبتغوا تا بطلبيد از فضله من فضله
ربحوا تا بخيزيد من فضله از فضل او يعنى روزى خويش را و كويند تفضل دنيا است كه
پيدا شود اندر بيابان كلف ابليس مكر او را بدرستى كه انه كان بدرستى كه او است بكم بشما رحيما
كه او را مشكل بر ايشان آسان مى كرداند و اسباب بخشايش شما بر شما ميسر كند و اذا مسكم الضر و چون برسد
شما را سختى يعنى خوف غرق و غوص في البحر در دريا ضل كم كمشود و بر دارد از شما عنكم عن عونكم هر كه را بخوانيد
و بر سر شدند الا اياه مكر خداوند بس كنا كه او را بر ملك اسلام نخوانند و سبحان جز او حرم ايشان را
فلما نجيكم بس آنكاه كه برسانيد غلطا از غرق شدن در سر ساحل اعرضتم بس روى بكردانيد ان اخذتم
بر كرفتند از خود غلطا ام امن و ايمن شدند در سر ستيزه ان آورد و كان الانسان آدمى كفورا ناسپاس
مرغى خداوند خود را افامنتم آيا ايمن شديد كه از دريا ان يخسف آنكه بدرستى اين مباشد بكم بشما جانب البر
از آنكه فرو برد شما را جانب البر بكرانه زمين يعنى آنكه كرانه خشك اند از دريا و قوانات بر آنكه شما را
در خاك فرو بيالى بكم حاصبا سنكى يا فرو فرستد بشما قاصفا باد يا سنك سخت آنكه يعنى فارغ كه شما را
سنك باشد ثم لا تجدوا پس نيابيد لكم مر شما وكيلا كماهدا زنده كه شما را از آن محافظت كند

آیا ایمن شدید ان یعیدکم تا آنکه باز گرداند شما را در دریا تارة اخری بار دیگر بسوی دریا فیرسل فیرسل علیکم پس فرستد بر شما قاصفا شکننده من الریح از باد پس آرد
فیغرقکم پس غرق گرداند شما را بما کفرتم بسبب آنکه ناسپاسی کردید ثم لا تجدوا پس نیابید
بر ما علینا کسی که گرفته دارد انکم شما را فیه قدرت بر آن ولقد کرمنا بنی آدم و بتحقیق گرامی داشتیم فرزندان آدم را
و حملناهم و برداشتیم ایشان را فی البر در خشکی و البحر و در دریا و رزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از پاکیزه‌ها
و فضلناهم و برتری دادیم ایشان را علی کثیر من خلقنا بر بسیاری از آنچه آفریدیم تفضیلا افزونی دادنی علما از تکریم و تفضیل انسان بر سایر حیوانات در دریا بر حیوانات
اکثر است و در صاحب الحقایق فرموده که در آیات انسان دو قسم است تسلط بر دو تا تسلط انسان و تسلط انسان
از مصدر کار و در آن تحریض طوعا انسان بدیر تسویر در رحم حسن صورت صحت مزاج قرب مال الاستیه قامت و قوت
بدین الاکل ملاح و تزیین علیه و زیادت و تمیز بعقل و افهام خلق و انسان و خط و دراه یا نقش باسباب معیشت
بمکان از حرفه و صناعات در دنیا و قسم آخر عمارت و خاصه الا آنچه عمارت موسوم کار در آن بنزدیک آنچه حیوانات
روح در انسان و اخراج اصل آدم علیه السلام و امتناع قول الرب بر کل و اطلاق بجهات و وجود عبودیت
در زبان این بر فلوک و اسرار سلسله انسان و اتراک الرب الیس و تعریف بشارات جنانه و تحذیر از عیوب
نیز شواهد اظهار آثار قدرت و زلزله صغرات در انسان الا الراحت زمانی فاصله انها با دنیا و موسوم است
بدان که ارشاد انسان بحیوت در سالک و دولت و مهابت و ایمان بدار خلود و اکمال اخلاق و آداب و سیر الی الله
و الله و بالله و عبودیت مقامات و ترقی از مضایق ناسوتیه بحجابات لاهوتیه و فنا از انانیت و بقا بهویت
و کرامت بر وجه نیابت از محمد بنسب کریم الله و کفو کرامت آدمیان بدان است که محمد صلعم از ایشان است نظم
ای خرد طینت آدم بتو ز روی خاله تو ٭ کیست در خاک که خاک قدمت نیست ٭ کیست بر خوان کل طبقه بنوت
از تو صد بال آمد ٭ نیست بیهوده ز آدم ٭ در حقایق سلسله آیده که کرامت ساخته تو سایه صفت و
تو در سلسله انسیم ان نمار بر تقی و حق تعالی گفته اند بر آن که ظهور دار از نعوت و صفات و حجب انسیه صفوت
از حقایق ذات و رضا و بلاد کافیه نکوهیده بعلم اجتهاد و تو در حجب عالم ارواح و بر دانستن انسان بر دو رکب

وَالْأَصْبَحِيُّ وَهُمْ بِوَبَرَةَ نَسْبُهُمْ وَمَوْضِعُهُمْ قَبِيلٌ بعد از فنا از وسیع که قبیل الاصبحی باشد یعنی نصر و غارت نمود
بلاد اسلام ایشان یکی بود از بنی ازد و از آنکه هر که اسلام برب حب دین و از مجالس و معبرت را اسلام اتفاق
در ماند و بیش قال و مدد کرد است فَنَزَلَ مبین نزول نمایند آخِرَ مِنْ بنا آخر بعد بوده و پس از صوات بعد بعد لَهُوَ الْأَرْجَاءِ
پس او در آخرت أَمْرُ نا نما بعد یعنی داد و بجات پایه وَالْأَصْبَحِيُّ و که او نزول نما بنا بعد در آن استوار
دو عام زمت محققان که منبه که نا بعد بود در دنیا اطاعت نما جاهد و در عقبی ثواب بجا و رو تقریب نمایند
انجا حال مقرب مشاهده نکند آورده اند که وقتی گفتند از محمد ابا هاشم خبر مرتبه تا وی یکیا اما نا بر
پرست نکند ز و بین طاقه که آرام گاه تا بجو مرحوم که محترم کرد انه و ملاد و زنا نماز رکوع بجو صاف آرام
و اگر از قرب رسند که مرا جهت بکی حق تعالی و اجلیل موعود آنانه که وَالْأَقْرَبُونَ و بدرست که
خواست تقریب لَيَقُولَنَّ که بگویند نزد او معین سازند وَيَقُولُ أَوْحَيَا از آنچه در که وحی کردیم
إِلَيْكَ بتو لَتَقْرَبَ نا آنرا کی بر دی بدی قَبْلَ عَمْرِهِ بر باطن آنچه و تمکن بود یا بیم یعنی بکوش حق تعالی این نبی
وَلَا تَحْمَدُ وَلَا تَكُ نا آنچه او تو جنبی که بآمنه ذکر نمی کند و گفته اند که قریش با آنحضرت صلعم
گفت میگذاریم تو را که استلام حجر الاسود کنی نا خدا را و اگر چه بسه انکار باشد آنحضرت را نه
غایت شوق که بطواف مرد و انند در خاطر با یکی خطور کرد که چه خوب چنین کنم و خدا آمد بنا که از بر اهل عالم
آیه آمد که اثبات نمی خواهند که نزد بکر داشتند از حرمان بدرست که بزند وَلَوْ أَنَّهُمْ فَتَنَّاكَ و اگر آنست که ترا بنا
داد یم بر راستی یا بعد حق فَتَنَّاكَ ترا آزمند بدرست که ترا در بکنند لَقَدْ كِدْتَ بسر لغت
شَيْئًا قَلِيلًا مهمل کرد و اند که ترا در محقق آن خطر که تو دمک نکو رسند محقق نبت بلا میکو میسند الْآيَةَ
آنکه در صد و سیاه ایم اگر اثبات قوم مرکز نام را اعصم با نزد و بر فشاه صنع ع ای از آنکه نزد و با نبی
بهمان نفرت بحرت بلکه نزد یک نشد بسیل کاهی بوده باشد در نبان کنند که آنحضرت صلعم معصوم بود اما اگر
تحمل خواست نسبت تمام نبی مرتبه کان نکن اینایه آمد که وَإِذًا لَأَذَقْنَاكَ آنگاه که میان سبکر و چه آیه سپنجانه نمو
الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ عذاب زندگی در دنیا ضِعْفَ الْعَذَابِ عذاب که بعضی در آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ
پس نیافتی تو برا کسی تَحْتَنَا مرتبه عذاب با نَصِيرًا یار کسی و از عذاب یاری مرا مانند فعلیه آورده که
بعد از نزول این آیه آنحضرت صلعم فرمود اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین فضله الهی بر ره خود دار ما له و مرا با نفس

کلکار ما له آورده اند که ابلیس در اخر آن حضرت مقاومت کرد در اثبات اهل بلاد قرار کرفت در دیگر
خود سه هزار اثبات نمایند که آنحضرت را صلعم مبعوث از آنکه بیرون بعث نشد پیغمبر تا بلاد وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ
حتی نشد بنا که لَيَسْتَفِزُّونَكَ ترا آزار اخراج شد مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا ترا
بیرون کنند از آن زمین وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ و آنگاه که چنان شود نه نکنند خِلَافَكَ پس از رفتن تو إِلَّا قَلِيلًا
مگر زمان اندک و آن چنان بود که بعد از هجرت اندک زمانی واقعه بدر رسید و بلاک کشتند و قریش آنست که بهوده
اتفاق است آنحضرت صلعم در یزید سبب آنکه کشید ابا الحاسم خاتم انبیا بنیم رسالم بوده و اگر تو خواهی که ترا بهتر
تعبیر کنم بلکه بنام ترا و آنجا اگر خبر می آنحضرت صلعم خام صفت موعود و بلند آمدی در آنکه بهوده بود که از
از زمین بر بیفتد انکند و آنچنان باشد پس از تعجیل نابود آنحضرت صلعم نفع عزت نمود و اندک زمانی قبایل
بقبایل ابلاد سعد بنی بکر پس بیرون آمد از آنجا بود و تعجیل میکن بر مراد بود که کنف نهاد هم سَنَّةَ
مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا سنت بنا بدای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما
وَلَا تَجِدُ و نیابد بنا بلکه بخلاف سُنَّةً وَلَا تَجِدُ و نیابد تَحْوِيلًا مرسن را از تغیر و تبدیل
أَقِمِ الصَّلَاةَ بپا دار نماز را لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی شب بعد از
زوال تا بیشتر لیل و تا شب اللیل نماز خاص وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز بامداد را و نماز
قرآن گفت برای آنکه قرات قرآن در فرض إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ و بدرست که نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا
بهت دیده و در روشن شب یعنی مبعث او در ملائکه بدان نماز فرشتگان آن و در آخر و بدان اعمال
نیک بنمایند و ملائکه و ملائکه و عبد و افتتاح و بدان اعمال نماز بدرستی مَنَ اللَّيْلِ و بعضی از آخر و بدان اعمال
پس بیدار شو بِهِ قرآن یعنی نماز نَافِلَةً لَكَ زیاده و فی از برای صلوات مفروضه با فضیلتی مر ترا بانچه که بر
مخصوص نبوی إِنْ يَبْعَثَكَ شاید و البته چنین بود که بدارد رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا در مقام
بستاید و بعضی مقامی که نمایم در روز سؤال مر ترا بر استایش بنا بر سنا بدان کال آن خاتم شفاعت که حضرت
در آن عام شفاعت کنی خلق اولین و آخرین و آنحضرت بعد صفر فرمایند و در زاد المسیر آورده که حق تعالی آنحضرت
را در قیامت بر عرش نشاند و در لباب از امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه که حضرت صلعم را بر مقام محمود تفسیر کرد
نزدیک کنانه در آنجا و نشاند با خود بر عرش لفظ بعضی است که بعدی العقد فیقعد علی العرش معنی آنست

که قدر بر آن آب گران الدین قدر یک سنگ مکاری شد مکاری شد است مثل الامام نعله آورد که
استوار خی جانه بر سر شد و حجی که مالک از خود باشکال او در دو بلکه کنون بر عالی صفت که بیش از آن زمین
رخش موجه جمالا و ابدا فاغم بنات خوبست پس شاه نادر مصطفی صلعم بر عرش با بیز زمین نسبت بر است چه یکی است
و مقصود از اسباب معرفش بکرم نعظیم آنحضرت است در بین المعلا نموده که مقام محمود مقامیست اخر شرک بجهت
بر دو اگر قرار است که مقام محمود اینجاست که لواء حمد بدست آنحضرت بدند و هیچ پیغمبر نیست خواهد آدم علیه السلام
خواه غیر آدم که در سخت تو آدم باشد بیت ۱۰ همین مرتبه آدم نیست ۱۰ آدم بود من و مو سخت
لا تصعد صفات خصوصیات آورده که مقام محمود مقامیست که مرجع جمیع مقامات و منتهی قرار اسما را که اهل تحقیق
بمقامات و اسما محمد محمد صلعم و باب خاصه در بیرون مقامات کشاده نشود و در بحر الفنا که محمود الصفات در مقام حضرت
بهر بیت صلعم مرجع منتهی حوض و سال اسارت مقام محمود بیت ۱۰ ای ذات تو در دو کون مقصود وجود ۱۰ نام تو
محمود و مقام محمود ۱۰ و بعد از بر دو کاس آن خلق در آمد از قبر منتظر حمد در آمد و در بیت
دیده ندامت آخر شبی در مدا از دو خوی صفات بیرون آورده ستوده دیا کالات بدار عبد
خاتم با هر دون آزاد که سالم باد و آمد کهت فتح بر دو دل آزاد و بر جنین یا در آمد هیچ بیرون بر مرا
از دنیا بار در بعوت بیرون بر دو دل آزاد بعد و تبلیغ رسالت ۱۰ و بعد مراد از قبلک از تردد کنی خود
مثلی انا بشر بیت ۱۰ حجت بار بیت و وقت اعانت کنی ۱۰ و دلی طالع ۱۰ و مکو آمد عین بعد در اسلام ۱۰ یحاول الطاعون
و تا جهت با طاعت شکر کند اندوخی قرآن در بلاطات شیطان بر کنار قرآن ظهور کشیطان و مخرک در دم ۱۰ و دیو بر زند
از آن قرآن که قرآن جوا غنوا آبا اهل بدرستی که باطل کانوا قوما نعمت شده و تا جهت کرد آیه آنحضرت
فرمود که حق آنست بر بدر هلاکو و باطل آنکه بر دو او باشد و حسا تا بیان بر آتش که حق جهود و اجتهاد خواهد
کلانیت ما بدیت باطل بر حق نیز بر اسکلاه که قابل فرزند دل آن و جهود اغنیا معات و جهود حقا ظاهر گردد و جهود مومن
ممکن جهود آن خلاصی شوند صحیح شوند بیت ۱۰ هر حسنا زان کرتند ۱۰ که با تسبیح تاج حسینی بر بنه
بر سلاطین نزل علم کرنه ۱۰ همان بر جهت عیدم در گرفت و تبرک و ذر تسبیح نوا از آن ما هو
آنچه بر کلام و شفاء فضایات مرض اهین فاتحه و آبات شفایا شفاء آنچه جهود شفی مدا و اصح آنست که سل
بیماری دانند تعبیه یعنی همه قرآن شفاء از مرضهای صوری و معنوی قلبی و قالبی رحمة و تحفی آیات الیقین

مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی نسبت با علم خدای، شیخ ابو مدین مغربی فرموده که این اندک که خدای ما را داده
از آن نیست بلکه عاریت نزدیک ما و بسیاری از آن نزدیک ماست پس علی الدوام ما جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش
نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا و اگر خواهیم لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه ببریم آن چیز را که از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم
بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو ای محمد لَكَ برای خود بِهِ بآن یعنی بیاب بعد از بردن آن
عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی که آن را استرداد کند بر سینه‌ها و مصحف‌ها باز آرد إِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی مِنْ رَبِّكَ
از پروردگار تو که آن را باقی میگذارد و محو نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که فضل او هست عَلَيْكَ كَبِيرًا بر تو بزرگ
که ترا سید عالم و ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده
و در میان امت تو باقی میگذارد قُلْ بگو ای محمد لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ اگر جمع شوند آدمیان وَالْجِنُّ و پریان که بعوث
بدایع و الفاظ رکیکه عَلَى أَنْ يَأْتُوا بر آنکه بیارند بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ بمانند این قرآن یعنی بیاورند مثل آن
در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیاورند مانند او را در این صفتها با آنکه در میان
ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند اینجا در جواب نضر بن حارث فرموده آمد که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم
مثل این قرآن بگوئیم حق سبحانه فرمود که جن و انس تمام مثل این نتوانند گفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگر چه باشد برخی
از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر برخی را معین و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم
بر بار نه تقدیر و بیان لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَذَا الْقُرْآنِ در این قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و معنی چون عجب
و ترتیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ پس باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند
إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی را که انکار حق است آورده‌اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفت ای محمد
تو دانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ عیش‌تر و کم آب‌تر نیست پس این کوه‌ها را از حوالی ما دور کن تا زمین فراخ
پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا ما را یکی بر صدق دعوی تو بفرستد
و این کوه‌ها را از زر و نقره بدهد تا ترا از زر و زینت باز رهد و بگو تا آسمان را بر ما فرو آرد تا از عذاب
آگاه شویم و امثال این سخنان از روی طعنت مکرر کردند و بعد الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن ما نیز آنها درخواستند
و عبد الله بن امیه مخزومی گفت که ایمان نیاریم بتو تا نردبانی نهی بر آسمان بر روی و من در نگرم و نسخه‌ای بیاری
از هر یکی که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با چهار ملک که گواهی دهند که ترا تصدیق نخواهیم کرد حق سبحانه این آیه فرستاد

وَقَالُوا و گفتند متعنتان قریش لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا تا وقتیکه روان سازی
از برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه يَنْبُوعًا چشمه پر آب که هرگز نگسلد أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ
بوستانی مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بر درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان گردانی
جویهای آب را خِلَالَهَا در میان آن بوستان تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا ساقط کنی آسمان را
كَمَا زَعَمْتَ همچنانکه گمان بردی و خبر کردی عَلَيْنَا بر سر ما افتد كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ
یا بیاری خدای را وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتگان را قَبِيلًا در مقابله یعنی عیان بما نمائی یا بیاری ایشان را بگواهی
بر رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد ترا بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ خانه از زر که در اینجا نشینی أَوْ تَرْقَى
فِي السَّمَاءِ یا بر روی بر آسمان وَلَنْ نُؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر بر آمدن ترا بر آسمان حَتَّى تُنَزِّلَ
تا وقتیکه فرود آری عَلَيْنَا بر ما كِتَابًا نَقْرَؤُهُ کتابی که بخوانیم او را و در آن تصدیق تو نوشته باشد
قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بگو ای محمد پاکست پروردگار من از آنکه بر وی تحکم کنند یا از آنکه کسی در قدرت شریک وی سازند
و شما از آنچه از من مطالبه میکنید جز ذکری بر آن قادر نیست هَلْ كُنْتُ آیا هستم من إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی رَسُولًا
فرستاده یعنی همچون سایر رسولان دلالت برای قوم خود ظاهر نمیکند الا معجزه که مناسب ایشان بود و آنها
آیات بارادت قدرت حق است نه باختیار رسول و اینجا جواب بود سخنان ایشان از انجمات تعنت بود چه
در آیات متعدد تصریح کرده است بقوله ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله تعالی ولو انزلنا ملکا و قوله تعالی
ولو فتحنا علیهم بابا من السماء وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان
آرند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وقتیکه آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلعم إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند أَبَعَثَ اللَّهُ
آیا برانگیخت خدای بَشَرًا رَسُولًا آدمی را رسول یعنی این منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت با نبوت
و رسالت ایشان جمع نمیکردند زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم
باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کفار میگفت که رسول خدای میباید و فرشته باید حق سبحانه
شبهات ایشان را میفرماید قُلْ لَوْ كَانَ بگو اگر بودی بجای آدمیان فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ در زمین فرشتگان
کما تند آدمی يَمْشُونَ میرفتند بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ در حالتیکه مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین
لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ هر آینه میفرستادیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَلَكًا رَسُولًا فرشته را به پیغمبری

یعنی از جنس انسان رسولی بر ایشان میفرستادیم تا با هم مجمع توانند بود و از وی تلقین توانند گرفت چه در تعلیم
و تعلم مجانست شرط است چون فرشته در زمین او میباشند پس رسول ایشان را نیز از وی می‌باید نظم او فرشته بود
مثالکم نا بجنس آید که گردیدکم ● زانکه جنسیت عجایب جاذبیست ● جاذب جنس است هر جا طالبست ● در لباب آورده که
کافران گفتند گواه رسالت تو کیست که آمد قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بگو بسنده است خدای گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما
و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت صلعم چه معجزه بزبان حال ناطق است بانکه محمد صلعم رسول اوست
بس گواهی معجزه جاری مجری قول اوست بر صدق دعوی وی إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست بِعِبَادِهِ به بندگان
خَبِيرًا دانا که احوال پوشیده ایشان را میداند بَصِيرًا بینا که اعمال آشکارای ایشان را می‌بیند وَمَن يَهْدِ اللَّهُ
و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند به هدایت و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است وَمَن يُضْلِلْ
و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد فَلَن تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو مر ایشان را أَوْلِيَاءَ دوستان
نصرت کننده ایشان را مِن دُونِهِ بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَلَىٰ
وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان و در صحیحین از روایت انس مالک رض وارد است که از حضرت پیغمبر پرسیدند که چگونه بروی
بر رویها حشر خواهند شد ... عُمْيًا و حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نبینند روز رستخیز آنچه چشم ایشان
بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهده آیات قدرت نمیکردند وَبُكْمًا و گنگان یعنی نگویند آنچه از زبان ایشان
مقبول افتد زیرا که در دنیا سخن حق نمیگفتند وَصُمًّا و کران یعنی نشنوند آنچه ایشان را شاد سازد چه در عالم
استماع سخن حق نمیکردند مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است كُلَّمَا خَبَتْ هرگاه که ساکن شود زبانه دوزخ
یعنی چون آتش دوزخ گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان ... انگشت شوند زبانه آتش فرو نشیند
بجای آتش ... زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا بیفزاییم مر ایشان را آتشی سوزان یعنی
برافروزیم آتش را بالا که جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بگیرد ذَٰلِكَ آن عذاب
جَزَاؤُهُم پاداش ایشانست بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بِآيَاتِنَا بدلائل ما واضحه تا بر صدق
پیغمبر صلعم که معجزات اوست با آیات قرآن وَقَالُوا و گفتند أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا آنوقت که گردیم بعد استخوانها
وَرُفَاتًا و خاکهای ریزیده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِيدًا آفریده نو ... خلق جدید
منکر بودند ... سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان تازه سازند تا عذاب بکشند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند

و نمیدانند أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنرا که خدای بقدرت خود خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را با عظمت وی
قَادِرٌ توانا است عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُم مانند ایشان را دیگر بار به بنیات نظیر از نفس ... کند
چنانچه مثالک الافعال ... است پس میباید که اگر از جز ... قادر است که باز ... زنده شده را باز آرد
وَجَعَلَ لَهُمْ و مقرر کرد خدای برای فنای ایشان أَجَلًا مدتی لَّا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در آن و آن زمان
مرگ است یا اعادت ایشان اجلی که ... قیامت فَأَبَى الظَّالِمُونَ پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران بر وجه
در خروج حق إِلَّا كُفُورًا مگر انکار حشر و بعث ... قُل بگو ای محمد مر کافران را لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ اگر شما مالک شوید
و در تصرف آرید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلق میدهد إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آینه باز
میداشتید خَشْيَةَ الْإِنفَاقِ از ترس درویشی و از خوف ... نفقه دادن ... یکی از
... ... خواهد بود ...
گرفته از کم شدن آن ... وَكَانَ الْإِنسَانُ و هست آدمی
قَتُورًا بخیل جمع کننده وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ و بدرستی که ما دادیم موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا ... و طوفان و جراد و قمل و ضفادع
و دم و نقص ثمرات و غیر آن نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال
... و ازاله عقده از زبان ... صاحب ... آنچه در حدیث ... آن
آنکه روزی ... از حضرت رسالت صلعم از تسع آیات پرسیدند ... جواب داد که شرک میارید و خون ناحق
مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربوا و سعایت و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد ...
... روز شنبه از حد ...
فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان ... آیات ...
... إِذْ جَاءَهُمْ چون موسی آمد بدیشان که چه گذشت میان موسی و فرعون فَقَالَ
لَهُ فِرْعَوْنُ پس گفت مر موسی را فرعون إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ بدرستی که من گمان میبرم ترا ای موسی مَسْحُورًا
جادو کرده و عقل تو مختبط شده قَالَ گفت موسی علیه السلام لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که دانسته تو بدل اگر چه
بزبان ... مَا أَنزَلَ هَٰؤُلَاءِ نفرستاد این آیات نه‌گانه را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها

بزمین آیسه آیه جائیکه رسیدن که هر یک بلبات بیشمار سر وَإِذْ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ و من قبل و ما تم تو آل
فرعون وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ما ملوک سر ما مشغول بفعل السفه فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ تا که بر کند
دور از ملک موسی و قوم او مِنَ الْأَرْضِ از زمین مصر فَأَغْرَقْنَاهُ پس غرق کردانیدیم او را وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا
دیگر را از همه فَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ و گفتیم پس از غرق شدن فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را که شما
اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در زمین که ایشان شما را بسخر در کنند فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ پس چون بیاید
وعده آخرت وعده حق دیگر یعنی قیامت جِئْنَا بِكُمْ بیاوریم ما شما را لَفِيفًا بجماعت بسیار که همه
جماعت بیشتر باهم پس ما گردیم میان شما نمیرسد الا از شقیا وَبِالْحَقِّ و بدرستی که أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآن را
وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و بدرستی که قرآن در جهان بایستی عزت و مرادی حق حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم محمد
در دار آخرت که گفتیم که تو بیدار کردیم بیدار شد بیدار شد و رده او را بطلب سابر دوم مرد بیکه بر دیگر شوید
جامه بگیرد پوشیده بیار سید و صورت حال رسید بر کفر و گفتند سُبْحَانَ اللَّهِ و هر دو سر نشستند
خدا آشنا میکند با کردیم بیدار کردیم بیدار سالک بگو سر که در وقت تنهد بر موضع جمع و دلبون طلوع از نماه و وَبِالْحَقِّ نَزَلَ
و از خزینه غایب شد بار کشیم و قصد امر حق صحیح رسانیدیم و در بر آن موضع نهاد و انجا کلمات گفت
فی الله علیه السلام که گفته اند آنکه تنهر بود علیه السلام وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا که محمدی إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده
دهنده مطیعان را بثواب وَنَذِيرًا و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلی الله علیه و سلم و مژده دهنده آنرا که ادا
رو بر گردانند و بیم کننده آنرا که روی بر گردانند یعنی بدیگر از انبیا نیز در بعث حضرت مکمل مژده تا در دیدن
ملائکه خلیل کار از انبیا از کرد زیادت حالی از هر بار اهل آنها وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و قرآن را جدا کردیم
قرآن را بیست آیت و سی سوره سوره لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی آنرا بر مردمان عَلَى مُكْثٍ بر طریق درنگ
و مهلت بر آن بر سر هفت آسمان بر سبب و بعضی نزدیک تَنْزِيلًا و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث شیئا
فرو فرستادنی در مدت بیست سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو مردمانرا که ایمان آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان
میارید است بر سبیل تخییر یعنی ایمان آورید و در کفر باشید یعنی ایمان شما بود در کفر ایمان شما زیاده و مع نقصان نیز سد
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شدند علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که
اسلام خوانده اند و تصنیف و صحف آنرا و اما ایمان بنبوت معلوم کرده چنانکه مسلمانند و اتباع آنها از یهود و نصاری
و اصحاب از صحابه یا اهل ایمان نیز مثل سلمان و بوذر و رفیع و غیر ایشان رضی الله عنهم إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ
چون خوانده شود قرآن ایشان را يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سجده کنند بر ذقنها سجده بر روی ها سُجَّدًا
بسجده تعظیم مر خدا را وَيَقُولُونَ و گویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاک است پروردگار ما إِنْ كَانَ الْوَعْدُ بدرستی که وعده خداوند
مَفْعُولًا آنرا که کرده شده یعنی واقع است الا محالة وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و بیفتند در روی خود یعنی در سجده و گریه کنند
تنگ که اول خبر که وجه جاید بر زمین بر آنها خواهد آمد یعنی اول بر آنها سجده بر زمین بر خاک و
سواطع آنرا الی الوجوه در زمین سجده فرموده بگویند و یَزِيدُهُمْ و زیاده کند اشتراع ایشان را خُشُوعًا
گروهی و خضوع ایشان سجده بر آنها در سجدات و از آن حضرت شیخ قدس سره نقل است که بعضی از علما خوانده و زیر که
بحقیقت ایشان سجود تجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی با سفر بر نقاط و باطن با رعد و دو بحر خیر و از آنکه خشوع
ایشان زیاده میشود و خشوع بحسب الاتجلی تجلی پس زیاده خشوع ایشان زیاده بود تجلی باشد بر زیر تقدیر
سجود تجلیات و سجود با بدر کنند که بر کسانیکه زیر سجود از فیض تجلی بهره مند گردند و خضوع و خشوع را مقرر اند
تجلی تجلی شیئی الا خضوع بیت لغو فرمود تجلی تقدم بر صورت تا فرو زیر زیر هم و خضوع و خشوع انجمال
هست و دلیل بیشتر جلب است بسی است اور و انکه حضرت صلی الله علیه و سلم در سجده بیافت یا الله یا رحمن مشرکان
بگمان کردند محمد ما را از پرستیدن دو معبود میکند و خود دو خدا را میخواند آیت که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگو بخوانید
خدا را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ یا بخوانید رحمن را هر دو لفظ را بر ذات واحد اطلاق میکنند و مقصود از دو اسم
یعنی بگویند ای رحمن یا ای رحمن یا ای رحمن هر دو لفظ را بر ذات واحد اطلاق میکنند و مقصود از دو اسم
که بر یک ذات اطلاق میکنند تقریر و تاکید است زیرا که اگر کسی بسیار بر کسی کرده و تو بر زبان اسم که بار میکنی اتیاب آن شد
کرد بیطه سر بر سر الطاف و ایراد تقیا تا مَا تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
و مهلت بر آن بر سر هفت آسمان بر سبب و بعضی نزدیک تَنْزِيلًا و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث شیئا
فرو فرستادنی در مدت بیست سال قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو مردمانرا که ایمان آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا و یا ایمان
میارید است بر سبیل تخییر یعنی ایمان آورید و در کفر باشید یعنی ایمان شما بود در کفر ایمان شما زیاده و مع نقصان نیز سد
الَّذِي الَّذِي بدرستی که آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شدند علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که
اسلام خوانده اند و تصنیف و صحف آنرا و اما ایمان بنبوت معلوم کرده چنانکه مسلمانند و اتباع آنها از یهود و نصاری

تو تصاریر و صور موجودست آورده اند که صهیب رضه قرآن تمامه میخواند و میگفت یا رب حاجاتی بکنم
و حاجات میداند و فارق رضه میخواند و هیچ مقصود که خواسته اما حاجات بکنم و شنیدند ابراهیم ادهم رحمه الله
میگفتم حضرت رسالت صلعم بعد از نزول آیت ادعونی استجب لکم فرمود که فرآواز بلند ترک نکنید الا مرد که خدا را می خواند
فرمود آرو کوست بیشتر آمدست بسبب که چون بر مرد نماز واجب شود و صهیب را نیز چون رود آمد بیشتر
بیشتر در صلی بود به اضعاف و بسیار بود و بکوستانی فناء قوله تعالی الطیر یلوذ و بکوستانی فناء قوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب
و کذا در بهجت و صاحب و نوح الکلم الطیب از زندگانی میکردند و کذا الکلم الطیب یرفعه العمل الصالح و نیت مراد از آن
در بخاری بر سر کتاب که نماز انبار میکند و کذا الکلم الطیب و نیت مراد از آن بیان و دستی حق الذی
ابجهت منزلتی که داشت بیان جانب دستی عزیز کرد و علم الهدی حق الله فرموده که حق سجاده دوست بگیرد نما
بود از این فضل از این رسد بلکه دوست که و فایفه ضعیفا از ضعیف و ذلت یا بوج عزت تو ذکر کنم و تعظیم
و تعظیم کن او را تکبیر تعظیم کردن تکبیر حق را بزرگ دانی از روی صدق و اصفای معرفت عارفان نظم
فکر یا عاشقت ز ابتهال ۞ عقلها حیرت و میزند لافش ۞ عقلها عقلت ز جان جان ۞ دلها کرد از بیرت آن ۞ نظم
و گفته اند که هر آنت که بگوید الله اکبر تعظیما از قدر و حق الله تعالی تمکین کند بنده را لا اله الا الله اکبر بهیبت
از دنیا و هر چه در دست آیت آخر سوره را نیز سوره آیة العرش کویند و هر کو الحمد لله الذی عبد الطالب کی بعض مفسر
انتشار کرده بود یا موضع سورة الکهف بسم الله الرحمن الرحیم الحمد
لله فنا مستایش بود مر الذی انزل علی عبده مر فرود آورد بر بنده خود محمد صلی الله علیه و سلم
الکتاب قرآن را قرب استغفار خود را که آن قرآن نیست بر اگاه قرآن اعظم تعظیم ها ملک منازل کرد بنده کان
از زنا و اخذ نه له عوجا و نه جعل له عوجا و نه جعل له عوجا بیچ کجی و بیچ لفظ تفاوت نیست و بیاعدول از حق و میل کان
قیما راستی بیعنی مستقیم است و مراد خطوط و صف نقطه را صفحه قلیه و مرجع الیه با قایم بمصالح عباد و در
آورده که صهیب را رجع بعبادت و معنی انکه بنده خود را مستقیم و رجع احوالی
لینذر تا بترساند محمد صلعم بعذاب از حق مر کافران را بأسا شدیدا بسختی که بسبب عذاب دوزخ و نار مادر شد
من لدنه از نزدیک خاص که معذب است غیر و یبشر المؤمنین و مژده دهد بمحمد با قرآن مر کسی را که کانوا الذین
یعملون الصالحات آنانکه میکنند کارها را بسته ان لهم بانکه مر ایشان را اجرا حسنا مزدی نیکو بعنی بهشت
بسته

بسته بده و دنیا ماکثین در حالیکه مقیم اند فیه در آن ابدا ابدا و انقطاع و انتقال مر عذاب الله مر
حرام که هر آینه حقه بود و حرمت بیا کلم مانع و دور ما نابود و ینذر الذین و بترساند آنرا که زر دی میکنند
قالوا اتخذ الله ولدا گفت فرزند گرفت سبحانه و تعالی ما لهم نیست ایشان مر
را بهم الغیر خدا بدین سخن که میگویند ما علم هیچ آنچه بلکه نه مر کانوا لآبائهم خام میکنند کذبا الا کبرت
بود سر بزرگ از ایشان نزد پروردگار ایشان تعظیم آیا میکنند کبرت کلمة بزرگ کلمه ایست که بزرگ تخرج
بیرون آید من افواههم از دهانهای ایشان از سخن ایشان که کافر اند بر اطراف منقطع از فرموده سنتهای
نشیند تنگ کرد بلیغ و الفاظ صاحب عظیم ان یقولون مگر میگویند الا کذبا دروغ از زر کرد
که زر دیگر بسته آن آسمان و زمین بکاند که بهما انفطرت و شقت السموات و تنفطر و شق الارض
و تخر الجبال هدا دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت رسالت از استماع این کلمه غمناک شد و امید که ایمان آن
فرا قطاع نزول برکت سید جهان بر سر صلی الله علیه و سلم مکه فلعلک پس مگر تو باخع نفسک
کشنده نفس خود علی آثارهم بعد از رفتن ایشان از قبول ایمان از آثار ایشان نزد ایشان که کار ایشان محمد
آسمان کبر و غم بر ایشان عاشت ان لم یؤمنوا اگر ایمان نیاورند بهذا الحدیث باین سخن یعنی قرآن در بیشتر کفر
و حصیان ابن الصور اهلاک آنرا زود آنرا زود و مرغ و حسرت و غضب اسفا تحسرا از دریغ
کرد اند یعنی ما علی الارض آنچه بر زمین است معادن و نبات و حیوانات زینة لها آرایش ایشان
زمین را محققا گفته اند که ما بیشتر مرا و مراد نباشد ما علما تا خود آن که زینت زمین ایشان اند
و هر یکی بر آرایش زمین بر حال انبیا ان بدریشان مال و بوجه مرغوب ایشان با بدیده اند نظم
روی زمین طلعت ایشان دوست ۞ بر روی همان زمره و خورشید و مشتری ۞ و گفته اند مراد از ما علی الارض
متاع محبت است که حق سبحانه و تعالی که من آرایش خلق ساخته ایم یعنی در جسم مردم آراسته ایم
لنبلوهم تا بیازمائیم ایشان را معاملات زمانه کدام کنند ظاهر و دو که انهم کدام از ایشان احسن
عملا نیکوتر عملا آنچه در عبادت یک که آن محبت ترک کنند و لا تبدیل ما نکنیم و مدد سیکه ما زنده کنیم
ما علیها آنچه بر آنکه بر روی زمین است اگر که در خت و نبات صعیدا جرزا زمین یعنی ناموس که بیابان بی خواهد
عمارتها و اطراف جمله ایم بس ان آن نمیشود و نیست نابود بلند زمین منیر نظم جهان ای نیک بد نیکو

ولی نزدیک بما بیش رست ۞ نه از نزدیک و انکشتی اعجاب است ۞ نه بوسی و انرجل لا اعلم است ۞ اورند که چون بیوسیدند
فرش را در آخوند کذاشتند در حضرت صلعم پرسید یا ملک بکو بکفت فرشته جواب آن بکو جواب آن واند کی
آیه فرستاد که اتم تسبحت بتحالت که بکویی آیا می بدانی قوله اتی اصحاب الکهف و الرقیم اکر اصحاب غار
و رقیم که سیصد و سه سال در خواب بودند عجبا بودند ۞ یا عجبا از دلایل و رسالت ما عجبا جهود بکفت یعنی قصه
ایشان نسبت آیات قدرت ما که در قرآن شرح ساختا ما بیست چندان عجب نیست مراد از کهف غار است
جنیه بناه در کوه تا ملوک اهل حوالی شهر افسوس که دار الملک آن را افسوس کفتند و رقیم نام قریه آن بود یا نام آن کوه
تا ملوک ایشان کویند و بعضی کویند جوار سامان جهود بود اصحاب کهف نزدیک آن فرقه بودند و از دقیانوس بخته
و صاحب غنیمت و اسب و سلاح و شهر بسیار بودند که در کوه آن غار پناه کرفته بودند و از دقیانوس بکریختند و سکنی فرود آمدند
و بهر شب بیرون شدند و بهر یک توشه ملک خورده جوهر قیمتی مراد بود و صاحب الف بهاء بعضی و بر والد نبیل بر تجارت
بجهات خواستند آن سکه از پیش غار درست خلاصی یافته اند در باب اصحاب کهف اقوال اصحاب بسیار است
و در تفسیر زیاده از پنجاه هزار سال بر آن ملوک بیدار آورده اند که دقیانوس در زمان ظهور عالمکیر و مدت ظهور یک
رسید ایشان صد بر آن سال بودند که از زندی صدق دار ایشان را بود و ساخته بانک شهر الکیند بر سر شق ایشان کرد هر سخن
اوشیشه خلاص یافته هر که ترد و نیز فرار سید شق جوان فرسیده حاجت آمد زیر زبان کشید
کرفته و بها ایشان منقول کشتند و از حی بجانه در خواب رفتند که بشارت از نزد آن جبار بر سازند القصه
جاهلیت بر حق دقیانوس رسید و اجتهاد الزمان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ
در زیده مطلقا از آن دقیانوس ایشان دیده دقیانوس نمود و ناملی و هلاک در سر داشت ندا از ایشان
انتزاع کرد و کفت شما جوانید و خرد سال شما را دست روزی هست و ادم نمار کار خود بمال بیندیشید که
مصلحت غار بر آن است که ما در رواق پس آن مجتهد و صبر دیکر کنند جوانان بقول او اعتماد داشتند و در جهان
خود غار نمودند و بر اصحاب قرار یافته هر یک از خانه بر قدر بایست توشه از او برداشته رهیکر کرد بیک بود
آورد و در راه شبانی بر ایشان رسید و بایشان در آمد در آن مراقبت بعضی سک شبان تیر در نقب ایشان
دید آنکار کرد و چنان بخفت که بیست تن در آن آورد و آن سحر آورد و تا بر زبان تصحیح کفت از من تیر سید
که من دوست خدا را دوست میدارم و دشمن خدا را دشمن خدا را بر خواب تا بیا تا بخواهیم تو بیک کنیم

شبان

شبان شخص سن در زیر کوه غاری بیدا نمر که بر دهنه او آن کرفت و بسیلی اطراف روی انجا کرد و ندوس جهانا نمر دقیانوس
غار بر دهنه جهت خود بیدا نمر قوله الفتیة ۞ یاران کی چون یار کرفت کرد جوانان منفرد شدند قوله الی الکهف
بناه بسیم فقالوا پس کفتند ربنا آتنا ۞ ای پروردکار ما بده ما را من لدنک از نزد یک خود رحمة
مخصوصه یعنی از مزید باروزی یا اهل از عدد وهیئ لنا و مهیا ساز برای ما من امرنا در کار ما که فرقت
لکفار ندهد راست در یکدیکر و مسلمه رشدا ۞ و بنا دهیم علی اذانهم بر کوش شبانان جابلا که سخنه
نشنوند یعنی بخواب نیم ۞ فی الکهف سنین عددا ۞ در غار سالها زیاده عدد شده بسیار
ثم بعثناهم پس بر انکیختیم یعنی بیدار کردیم انما ازدادوا لنعلم تا بیاموزیم ما بدانند کان
که در میان قوله لنعلم ۞ کدام از دو فرقه مراد ایک بیاموزند یا بیاموزیم ما فرمایند تقدیر و بر تقدیر
معلوم کردد که کدام از ایشان احصی ۞ شمار لما لبثوا ۞ اندازه تر مدت لبث ایشان را از نزدیک
کردند در زمانیکه انسته شدند که مطرا زمان لبث ایشان کدام بوده کرده اند شمار که راست تر است
نحن نقص ۞ ما بیان کنیم یعنی بیاموزیم علیک بر تو که جهود نبأهم خبر ایشان را بالحق براستی
انهم فتیة ۞ بدرستی که جوانان بودند که از زندی صدق دار ایشان را آمنوا بربهم ایمان آوردند بر پروردکار خود
وزدناهم و بیفزودیم ایشان را هدی راه صواب یعنی ثبات بر یقین وربطنا و بستیم علی قلوبهم
بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرات از قلب اشعیم در تحمل
دقیانوس اذ قاموا چون بایستادند و بر شق وی داد ایشان را بر شق بیرون رسید فقالوا پس کفتند
ربنا پروردکار ما رب السموات والارض آفریدکار آسمانها و زمین لن ندعوا نخواهیم پرستیدن
من دونه بجز خدا الها معبودی را که لقد قلنا بکفتیم اذا آنکاه که دیکر بار
پرستیم شططا سخن خطا و دروغ هؤلاء قومنا اینکه قوم ما اند در نسب یعنی جمع از ایشان
اتخذوا اکرفتند یعنی پرستیدند دقیانوس هم قبله من دونه بجز خدا آلهة خدایان دیکر
کر یا بلطف لولا یأتون چرا نمی آرند بکار ایشان علیهم بر پرستش ایشان بسلطان بیان و استحقاق ایشان عباد ترا
فمن اظلم پس کیست ستمکارتر از آنکه افترا کند و بندد علی الله کذبا بر خدا دروغی

کسیست بیگانگی که دیگر قبایل نیز گفتند که دقیانوس بعد از معاودت اهل اهلیت باو و ایشان را در کهف بنشانید
که نزد ایشان بود و در اثنا طریق مالیان گفتند هر نظر ایشان در کهف ما تنگی جلوه کرده اند و بر دل اهالی جوان ایشان بیاید
بنی کنند تا نتایج اند و زر و سنان زر الجلان باطل تست اظهار بشمار بهتر به کار بصورت در کهف
خواهد آمد بیاورد و در سر کهف ۞ باطنی اخلوا ابدا حیث ۞ ابن عباس آنرا که اصحاب کهف در شش ماه از جای بجای
تا سیمین بگردند و دست ایشان نخورد و کوه بنده در سالی ۞ و روغانشد اسیکرد اند پس هر تقدیر نقلب ایشان
تا بیست و هفت ۞ اقال القدیلا ۞ تقلیبهم ۞ و میکرد انیم ایشان طبقه طبقه ملایکه را میکرد اند ۞ ذلک ۞ تقلیبهم
بدست راست ۞ و ذات الشمال ۞ و کسک ایشان ۞ باسط ۞ کسترنده ۞ ذراعیه ۞ دست خود ۞ بالوصید ۞
پیشگاه غار با سنا و آن کسی که زیر بلعبد بالرجع ۞ خاک کون باجلد در زلا ۞ الیر آورده که سرش مرغ بود
و دستش سیاه و شکمش سفید بود و دستش اعلی و اسفل فطیر با خطیر با جرآن زبان با بهما در نصیر
الیه ۞ مذکور ۞ که کوه که در شبا زنده ۞ بحضرت نوح علیه السلام ۞ در ۞ و در ذات ۞ از کنز مزی بوی زر مزی که
زیر بگذار ۞ کلبهم ۞ باسط ذراعیه بالوصید ۞ نوشته ۞ خود ۞ و ۞ از سگ منفر نگردد ۞ لو اطلعت ۞ علیهم ۞ اگر اطلاع یابد و نظر
بالبنان ۞ لولیت ۞ هر آینه ۞ و بگریختی ۞ منهم ۞ از ایشان ۞ رعبا ۞ بهیبت که شفقت ۞ و لملئت ۞ منهم ۞ رعبا
و ترسیدی بر گروه شوم ۞ ایشان ۞ ترس ۞ هم ۞ بیشه ۞ دل ۞ از ترس ایشان ۞ برسانده ۞ مراد آنست که کسی که طاقت دیدن ایشان
بیشه ایشان کشاده ۞ و موهبا ۞ تنها ۞ ایشان ۞ از زنده ۞ و ایشان ۞ مکان ۞ ظلم ۞ موضع اند ۞ مرد ۞ بیشه ۞ مخالف
که گفت ۞ ایشان ۞ موهبم ۞ علم ۞ و مراد ۞ غیر ۞ مرد ۞ القصه ۞ دقیانوس ۞ غار ۞ بر ایشان ۞ آموزگرده ۞ باز گرفت ۞ و ۞ ایشان ۞ ملک
آنرا ۞ ملک ۞ رسانی ۞ باز ۞ تا حیات ۞ نفس ۞ بر آنکه ۞ و آن ۞ سه ۞ ملک ۞ چاه ۞ و مال ۞ حلال ۞ نگذاشت ۞ فطه ۞ و ۞ چند ۞ غرور ۞ ناچیز ۞ شد
تا ۞ بیشه ۞ بکلبهم ۞ بر ۞ بعد ۞ الله ۞ ملک ۞ دیگر ۞ در ۞ ایشان ۞ ملک ۞ تصرف ۞ کرد ۞ نافوس ۞ بملک ۞ علم ۞ سدر ۞ روس ۞ سید
گوینده ۞ و مراد ۞ موهم ۞ عذاب ۞ نوح ۞ کنند ۞ هلاک ۞ ال ۞ و مراد ۞ سر ۞ شد ۞ قاده ۞ و ۞ نگران ۞ آن ۞ سند ۞ ملک ۞ الناظر ۞ بند ۞ داد ۞ سوگوند
حق ۞ بیاید ۞ خواب ۞ که ۞ دلهای ۞ ترسند ۞ بسیار ۞ ایشان ۞ یاد ۞ اصحاب ۞ کهف ۞ لا ۞ خواب ۞ ایشان ۞ که ۞ و ۞ لا ۞
و همچنانکه ایشان را در خواب بودیم ۞ نقلبهم ۞ بر ۞ طبیعت ۞ کمال ۞ قدرت ۞ و ۞ بدار ۞ کردیم ۞ که ۞ حیات ۞ ایشان ۞ طولان ۞ تا
تقدیر ۞ اقامه ۞ در ۞ جاهلیت ۞ ایشان ۞ فسود ۞ گشته ۞ البته ۞ قوم ۞ دانیم ۞ همچنانکه ۞ ایقاظا ۞ و ۞ تا ۞ ملک ۞ میان ۞ یکدیگر ۞ حال
خواب ۞ نشانده ۞ تبیین ۞ ایشان ۞ در کمال ۞ قدرت ۞ ما ۞ بفرماید ۞ و ۞ ذات ۞ کف ۞ گوینده ۞ منهم ۞ از ایشان ۞ بسبب ۞ کس ۞ ملک ۞ ایشان ۞ از ۞ همه ۞ از

همه ایشان زیر ۞ چشمها ۞ حال ایشان ۞ باز ۞ ماند ۞ آنچه ۞ مرقوم ۞ و حالا که ایشان ۞ خفتگان ۞ خود ۞ کشف ۞ الله ۞ اسرار ۞ آورده ۞ که آنچه
حال ۞ خود ۞ کار ۞ آموزان ۞ طایفه ۞ جز ۞ بطور ۞ ایشان ۞ در ۞ کار ۞ تا ۞ حیات ۞ کرده ۞ اند ۞ و ۞ بدل ۞ اهالی ۞ جوان ۞ ایشان ۞ ایشان ۞ بنی ۞ کنند ۞ تا ۞ نتایج ۞ اند ۞ و ۞ زر ۞ و ۞ سنان ۞ زر ۞ الجلان ۞ باطل ۞ تست ۞ اظهار ۞ بشمار ۞ بهتر ۞ به ۞ کار ۞ بصورت ۞ در ۞ کهف ۞ آمد
خواهد ۞ آنرا ۞ سر ۞ و ۞ سر ۞ باطنی ۞ اخلوا ۞ ابدا ۞ حیث ۞ ابن عباس ۞ آنرا که اصحاب ۞ کهف ۞ در ۞ شش ۞ ماه ۞ از جای ۞ بجای ۞ میگردانیدند
تا سیمین ۞ آنچه ۞ دست ۞ ایشان ۞ نخورد ۞ و ۞ کوه ۞ بنده ۞ در ۞ سالی ۞ و ۞ روغانشد ۞ اسیکرد ۞ اند ۞ پس ۞ هر ۞ تقدیر ۞ تقلب ۞ ایشان
تا ۞ بیست ۞ و ۞ هفت ۞ اقال ۞ القدیلا ۞ تقلیبهم ۞ و ۞ میکرد ۞ انیم ۞ ایشان ۞ طبقه ۞ طبقه ۞ ملایکه ۞ را ۞ میکرد ۞ اند ۞ ذلک ۞ تقلیبهم
بدست ۞ راست ۞ ذات ۞ الیمین ۞ و ۞ ذات ۞ الشمال ۞ و ۞ کسک ۞ ایشان ۞ باسط ۞ کسترنده ۞ ذراعیه ۞ دست ۞ خود ۞ بالوصید ۞
پیشگاه ۞ غار ۞ با ۞ سنا ۞ و ۞ آن ۞ کسی ۞ که ۞ زیر ۞ بلعبد ۞ بالرجع ۞ خاک ۞ کون ۞ باجلد ۞ در ۞ زلا ۞ الیر ۞ آورده ۞ که ۞ سرش ۞ مرغ ۞ بود ۞
و ۞ دستش ۞ سیاه ۞ و ۞ شکمش ۞ سفید ۞ بود ۞ و ۞ دستش ۞ اعلی ۞ و ۞ اسفل ۞ فطیر ۞ با ۞ خطیر ۞ با ۞ جرآن ۞ زبان ۞ با ۞ بهما ۞ در ۞ نصیر
الیه ۞ مذکور ۞ که ۞ کوه ۞ که ۞ در ۞ شبا ۞ زنده ۞ بحضرت ۞ نوح ۞ علیه ۞ السلام ۞ در ۞ و ۞ در ۞ ذات ۞ از ۞ کنز ۞ مزی ۞ بوی ۞ زر ۞ مزی ۞ که
زیر ۞ بگذار ۞ کلبهم ۞ باسط ۞ ذراعیه ۞ بالوصید ۞ نوشته ۞ خود ۞ و ۞ از ۞ سگ ۞ منفر ۞ نگردد ۞ لو اطلعت ۞ علیهم ۞ اگر ۞ اطلاع ۞ یابد ۞ و ۞ نظر ۞ کند
بالبنان ۞ لولیت ۞ هر ۞ آینه ۞ و ۞ بگریختی ۞ منهم ۞ از ۞ ایشان ۞ رعبا ۞ بهیبت ۞ که ۞ شفقت ۞ و ۞ لملئت ۞ منهم ۞ رعبا
و ۞ ترسیدی ۞ بر ۞ گروه ۞ شوم ۞ ایشان ۞ ترس ۞ هم ۞ بیشه ۞ دل ۞ از ۞ ترس ۞ ایشان ۞ برسانده ۞ مراد ۞ آنست ۞ که ۞ کسی ۞ که ۞ طاقت ۞ دیدن ۞ ایشان ۞
بیشه ۞ ایشان ۞ کشاده ۞ و ۞ موهبا ۞ تنها ۞ ایشان ۞ از ۞ زنده ۞ و ۞ ایشان ۞ مکان ۞ ظلم ۞ موضع ۞ اند ۞ مرد ۞ بیشه ۞ مخالف ۞ که
گفت ۞ ایشان ۞ موهبم ۞ علم ۞ و ۞ مراد ۞ غیر ۞ مرد ۞ القصه ۞ دقیانوس ۞ غار ۞ بر ۞ ایشان ۞ آموزگرده ۞ باز ۞ گرفت ۞ و ۞ ایشان ۞ ملک ۞ را ۞ بکار ۞
آنرا ۞ ملک ۞ رسانی ۞ باز ۞ تا ۞ حیات ۞ نفس ۞ بر ۞ آنکه ۞ و ۞ آن ۞ سه ۞ ملک ۞ چاه ۞ و ۞ مال ۞ حلال ۞ نگذاشت ۞ فطه ۞ و ۞ چند ۞ غرور ۞ ناچیز ۞ شد
تا ۞ بیشه ۞ بکلبهم ۞ بر ۞ بعد ۞ الله ۞ ملک ۞ دیگر ۞ در ۞ ایشان ۞ ملک ۞ تصرف ۞ کرد ۞ نافوس ۞ بملک ۞ علم ۞ سدر ۞ روس ۞ سید
گوینده ۞ و ۞ مراد ۞ موهم ۞ عذاب ۞ نوح ۞ کنند ۞ هلاک ۞ ال ۞ و ۞ مراد ۞ سر ۞ شد ۞ قاده ۞ و ۞ نگران ۞ آن ۞ سند ۞ ملک ۞ الناظر ۞ بند ۞ داد ۞ سوگوند
حق ۞ بیاید ۞ خواب ۞ که ۞ دلهای ۞ ترسند ۞ بسیار ۞ ایشان ۞ یاد ۞ اصحاب ۞ کهف ۞ لا ۞ خواب ۞ ایشان ۞ که ۞ و ۞ لا ۞
و ۞ همچنانکه ۞ ایشان ۞ را ۞ در ۞ خواب ۞ بودیم ۞ نقلبهم ۞ بر ۞ طبیعت ۞ کمال ۞ قدرت ۞ و ۞ بدار ۞ کردیم ۞ که ۞ حیات ۞ ایشان ۞ طولان ۞ تا
تقدیر ۞ اقامه ۞ در ۞ جاهلیت ۞ ایشان ۞ فسود ۞ گشته ۞ البته ۞ قوم ۞ دانیم ۞ همچنانکه ۞ ایقاظا ۞ و ۞ تا ۞ ملک ۞ میان ۞ یکدیگر ۞ حال
خواب ۞ نشانده ۞ تبیین ۞ ایشان ۞ در ۞ کمال ۞ قدرت ۞ ما ۞ بفرماید ۞ و ۞ ذات ۞ کف ۞ گوینده ۞ منهم ۞ از ۞ ایشان ۞ بسبب ۞ کس ۞ ملک ۞ ایشان ۞ بسبب ۞ کس ۞ ملک ۞ ایشان ۞ از ۞ همه ۞ از

کنتم چند وقتی درنگ کردید در سفر فارسی مقصود آن بود که مدت لبث را مقید و نماز فوت شده را قضا کنید
لبث یا بلد بفتا زده بودند و بگرفت در آفتاب وقت حاضر شده رسیده و بیند قالوا کنیا گفتند درنگ
کردیم اینجا یوما روزی اگر بپرورد در خواب شده باشیم او بعض یوم یا پاره از روز اگر در تیر روز خفته باشیم
پس حق تعالی خواب را مالیده دو سه ساعت دراز یافته قالوا ربک گفتند بعضا از لبث بعضی را که بر پروردگار ما
اعلم بما لبثتم و الله است با آنچه خواب درنگ کردید فابعثوا پس بفرستید احدکم یکی را از ما و اصحاب خود
بورقکم بدین درم خود را بدینه الی المدینة بشهر افسوس فلینظر پس باید که بنگرد فرستاده و درنگرد ایها ازکی
اشکی طعاما بکدام زمانه از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام که آن کس حلال و پاکیزه است چه در زمان اصحاب کهف
سکن بود که اصحاب حضرت عیسی شهر افسوس بود آن جمله که بیخبر از آن جمله بود فلیأتکم پس بیاید بشما برزق پس بیاید بشما خوردنی
منه از آن طعام پاک و لیتلطف باید که در فرستاده نرم و مدارا در در عهد و فرخت ولا یشعرن و خبردار
نکرد اند بکم احدا یکی را از اهل این شهر انهم بدرستی که اهل این دیه که آن مناقع دقیانوس باشند
ان یظهروا اگر مطلع شوند یا ظفر کردند یا ظفر یابند علیکم بر شما یرجموکم سنگسار سازند شما را
او یعیدوکم فی ملتهم یا باز گردانند شما را در ملت خود ولن تفلحوا اذا و درست رستگار نشوید
که بدان شهر در آیید و در سخت عهد ابدا همیشه یعنی بود سوخته در عذاب باشید همیشه که عقل و ایمان
و همینها قبول فرموده روشن آورده بدر دروازه و مقام آنرا مشغول و جهت مشهد در آمده بازار و محلات
باشکال آن مردم را از خطر یکی که آنت حسرت بر وی علیکه که آن اولاد مردمان خیار آید در آن آنچه همراه داشت
بود و از ناموس آن بستانه غافل از روز دینه منفق تمام و قیانوس جهان کرد آن بقایه آن زر بیازار و یکی تعیین
و یک طعام خرید بازار فرستاد و بشهر رسید مطعام اطیبه باید عظیم طعام نیکو بر آنکه بوده سیما گفت
من کیست خانه در بود و زر نهاده بدر بر آمد و زر بازار آورده ام نام پدر من رسید بگفت
کدام مردم آن شهر الشهر و بنگرید و بنگرید و داد از قیامت رحمت گفت در اهل قیانوس بر سید گفت
آگاه باز در مردم آغاز اسنهر کرد که در قیانوس در سیه سال که مردم است قیانوس را قیانوس مکیر بر سیا گفت
شما با مرج خیت میکند که پدر و زر از شما اخترهای از دیگر کنیه بگو رفتم و امروز مرا طلب طعام فرستاده بود مرج
چیزی دیگر سید امام الصلوة و از دیگر ملک بر زند مصر حال تو بر آورده ملک همه مردمان اخبار بطلب در طلب آن زر

میگفتها

مه بیلها در آمد و باز از صورت عمال خبر داد و علی القوم ملک رسید و آن لوح که در دیار غار بود بر خواند
و اسامی و احوال اصحاب را مسلم گردید و باقوم بغار در آمد الرسالة در دیار بهار نازه و جهانها فرو تمیم
شده بدیدار آن سلام گفت جمله از آنچه حق سبحانه از سر اخبار عمود و کذلک و همچنانکه اصحاب را بیدار کردیم
اعثرنا علیهم مطلع دانیدیم مشغول و قوم آن شهر را لیعلموا تا بدانند ان وعد الله اگر وعده خدا
بعث و حشر حق راست و درست بر خواهد بود بیدار کردن اصحاب را بصورت و معنی و مشاهده تا مژده و ان الساعة
و دیگر آنکه باطل تدبه قیامت لا ریب فیها هیچ شکی نیست و در حق حق تعالی اطلاع دادیم بر اهل آن
اذ یتنازعون چون تنازع میکردند اهل آن زمان بینهم میان یکدیگر امرهم در میان خود را بعضی میگفتند
حشر ارواح را و خواهد بود بر تن قایم بود بحشر و حشر و بعضی بود بکه بی بدن آن طاهر بود که
روح با جسد باهم صورت بود بدین خداوند که تو تفتیش آن کن که راست بیدار کنند اصحاب الغار را بر علی
و تفسیر کنند اهل را و بر سال سال را و مکن فاعلم آن قادرست پس تو فیقش بهم مردمان و اسامی آنرا و آن
دیگر اراده فرستادن ارواح بآن بنیه بنفس قدرت کار باد خواهد عجز با قدرت حق کار
آورد و نه جوانان ملک را و عاکر زنده در دو مضاجع جمع بخفته و ارواح آن مشغول شدند در تفسیر امام قبلی
ذکر کرد اسلام حضرت رسالت صلعم که روز آمدند اصحاب کهف بر زند و بیدار کردند بر زبان الله تعالی و ذا
در دنیا نخواهیم بود اما از اخبار اصحاب کهف بر زبان آمدند الیشان را بر زبان قوم عزت آنحضرت فرمود که چگونه در آسمان
و کرا برفق فرمایم حیرت علیه السلام گفت زمان مبارک خود ملک زمان و صدیق و فاروق و ذو النورین و مرتضی و ذو الفقار
علی رضی الله عنهم بگو تا بر ملک بطلب فرستند و باز آنکه سنجر سلیمان علیه السلام ملک را اعلام مطلع ملک و کرد اشیده
و فرمان کرد الیشان بر دم آنچه آن غار بود حضرت آنجا آن غار بود و صحابه بدر غار رسیدند سنگ را نشستند
ملک الیشان را دست دیدار کرد و صحابه آنرا بجهت خشم در الیشان زاد بدم و جنبانید آغاز کرد و اطاعت
که در آید و الیشان را در آن گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح بالیشان باز آورد
تا زنده استند و جواب سلام باز دادند صحابه گفتند ای الله خدا را سلام رسانید الیشان گفتند
و علی محمد رسول الله و السلام پس دعوت کردند الیشان علیه السلام و الیشان را قبول کرد و حضرت صلعم
سلم بجا از دو مضاجع جمع شد یکی بعد بار دیگر نزد مرج امام مهدی را از بابت محمد صلعم زنده شوند و مهدی بر الیشان

بلا کند و جماعت خندیس بر دو در قیامت مبعوث کردند الفقیر حقیر خندر دو بی فرد را و ایشان را ساقط کو تنبه
مشاهده نمودند فَقَالُوا هٰذَا عَلَيْهِ پس گفتند شاهد بر ایشان بُهْتَانٌ و دروغ که بر خیر مردم پوشیده شده
یا بدان بنا موضع ایشان ثابت شده مُبِينٌ پدیدار و بکار ایشان وَلَمَّا رَجَعُوا و ما آنگاه که ایشان را بمکه مشرفه
بنماند در ایشان قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گفت آنانکه غالب شدند عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بر دو نیز ایشان یعنی اسلام بر گشتند
اجداد و غالب بودند مُحَمَّدٌ محمد عَلَيْهِ بر ایشان صَلَّى مصیبت کرد در ایشان نماز کند وَسَلَّمَ و زیاده
گفتند که بود یهود یا بعضی بر ایشان نصاری که صحابه گفتند قَالَ گفت مَا كَانَ نیست بود لَهُ أَنْ يُصَلِّيَ کلمه چرا او صلی
وَيَقُولُونَ و گویند نظر بر از ترسایان مُحَمَّدٌ بیغمبر قَدْ بتحقیق بودند مَا وَجَدْنَا كَلِمَةً نیافتیم ایشان
و گویند بیغمبر را إِنَّمَا نَعْبُدُ اندر خاطر همین بیست که کفار که به بنداری با اختراع خود گویند وَلَقَدْ
و گویند سلمانان با خبار رسول علیه السلام سَبَقَ ایشان و اند وَنَاسُوا عَلَيْهِ و بیشتر ایشان اسلام
فَأَتَيْتُ بگو آمدند کافران عَلَيْهِ تَحْرِيمٌ و دانا ترست خدا بآنچه ایشان
مکر نیکی از آن ما کی بیغمبر علیه السلام و اصحاب آنحضرت رضی الله عنهم نیز بر اساس گویند یا امری فلک القیامة و اصحاب
جلال الله منفرد کی اصحاب کتب بیغمبر بودند و اسما ایشان است بمکتبا مسلمان مانوس در بود
نماز نوش و اسم او عمر بن طرس و اسم کلب قطمیر و در وایات دیگر و اسما ایشان است آنچه الله مجید طار و اسم
بدر جمیله در عبد الله بن عمر که اقتال مکند و چون النفس در موضع اقتدا بنا اسما ابرکا قدر نوشته و اسحاب الکهف
فرو میرد و ایشان یک دیار باصحاب کهف بخیر بسیار بیشتر گویند بنا بیرون قصه شده و ایشان اهل الرسد بیست
که بوت اقلیم عالم و جود الشام قایم است و که منظور نگاه الیشان همین و کلب تفسیر جهاد است و نزد بعضی ایشان
بدرج و عقل قلب نظر بر هیئت و فترت قدیمه و سر و حق که تعلق بکهف دل دارد و دقایق مسل اشاره است
و احوال ایشان بجوار الغدیر میرود وَاثَامَ پس قبول حال کمال محمد صلعم فِيهِمْ در ایشان اصحاب کهف کرد الکتاب
جدال کند وَاذْكُرْ و یاد کن حال ایشان نفس بنا بر اصحاب و بنا الیشان خیال آنچه رفت قرآن سنت وَلَا
و نفتی مجوی یعنی مپرس فِيهِمْ در ایشان إِلَّا مِرَاءً خاطر الکتاب أَحَدًا یکی را و در ندکه همه سلامت
نکوره از حضرت رسالت صلعم پرسید فرمود که دو اما بیارت تا خبار کنم نگفت انشاء الله بیازده روز
یا کم و بیش وحی فرو نیامد و در آنست قصه آغاز کردند و بنا بر ایشان مراد بر اصحاب کهف تحقیق نشست حق جل جلاله تسلیه آنحضرت

وَلَا تَقُولَنَّ

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ و گوید مر چیزی را که بگیرد که قصد دارد إِنِّي فَاعِلٌ بدرستی که کننده ام ذٰلِكَ
امروز و الا فردا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ مگر که خدا خواهد یعنی کسی را که خدا خواهد وَاذْكُرْ و یاد کن مشیت پروردگار
خود را إِذَا نَسِيتَ و نیک فراموش کنی از خود چیزی که فراموش کردی و ذکر کرده حضرت شیخ الاسلام نوشته
ذکر حق آنست که وقتی که ذکر رسد و یاد بر رسد خود شود و یاد بر رسد صفت عیان بر زبان و در دیگر نظر
نه زبان در کنجد بجایی یا نه نام و نشان نه ذکر و ذاکر محو که دو اتمام بیجای نه ذکر و ذاکر و ذکر و ذاکر
وَقُلْ عَسَىٰ و گو شاید أَنْ يَهْدِيَنِ آنکه دلالت کند مرا رَبِّي آفریدگار من لِأَقْرَبَ باقرب نزدیکتر مِنْ
هٰذَا نشان خالی صحابه کهف بر سید رَشَدًا از زیاده صواب چنین که ایزد سبحانه لایت اولی تا
بنزدیکتر جز از قصه اصحاب کهف و آن اخبار و انبیا و امم متقدمه و قرآن اخراج حواد ثانیه مَرْيَمَ و زنگ
کردند آیچه مرد آن وَلَبِثُوا و در درنگ خود در غار فِي كَهْفِهِمْ در غار ثَلَاثَ مِائَةٍ سیصد سال
سیصد و زیاده گرد کردند وَازْدَادُوا و زیاده شدند سال دیگر در بلاد آن زیاده سیصد سال شمسی بود و سه سال قمری افزودند تا سال
قرب شیخ صاحب فاخرت بیان آنچه در رسالهٔ نوشته بود روز بنا بر تحقیق بسیار سیصد و نود سال
و زیاده و فزوده روز بنا بست و بر حیرت که در سال کفیل ساختیم بسال ایشان بود سال آنست تا سیصد عوض سال
قُلِ اللَّهُ بگو خدا أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا داناترست بمقدار یکه درنگ کردند لَهُ مر او را غَيْبُ السَّمَاوَاتِ
آسمانها وَالْأَرْضِ و زمین بیننده مخبیات ما بین آنچه أَبْصِرْ بِهِ بینا بدو چه بینا بدو وَأَسْمِعْ و شنوا بدو چه شنوا بدو
مَا لَهُمْ نیست ایشان را مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ وَلِيٍّ دوستی که متولی امور ایشان باشد
وَلَا يُشْرِكُ و نباز نمیکند فِي حُكْمِهِ در فرمان او أَحَدًا یکی را از موجودات علوی و سفلی
وَاتْلُ و بخوان مَا أُوحِيَ آنچه وحی کرده شد إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردگار
که قرآنست لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر کننده لِكَلِمَاتِهِ مر حرفهای او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده وَلَنْ تَجِدَ
و نیابی دیگر تو بجز وی مُلْتَحَدًا پناهگاه کشاف آنچه در آورده که قبول نمود و بسا کفار حضرت رسالت
گفتند که بر شیخ و شان بنشد در اجمعیت مصاحبت و جناب الله که در قبر ایشان را سنا فرد ایشان اصحاب کهف
در سار اصحاب کهف که بر آیت الله در آنچه انفسهم تنگ بیرون نیست خود با دار الحجر صلعم مَعَ الَّذِينَ
با آنانکه يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بر سر بندند پروردگار خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه يُرِيدُونَ بر اراده طرد التماس

يا اصلى فى حجره وعمر يا اجاج اوقات يعنى نرب در دو بهشتش حق منعقد شده وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ روى رضا الله
بالاهرا بجز انبيا و جهاد اين عمر فرو نشست و نزد بعضى آنيز آيه ديگر و بيت ترجمه آن بوده كه كسى از مواد قدر جنين بعضى
صحيفه واقع شد جبرئيل اعلى الى ميكائيل گفتند يا رسول الله ما كه نزد عمر بعد ما مهاجر و انصار و مؤمنان مسلمانان
نشسته خوانيم و فوائد زاد در ساحت ما نزد يك كه آيه تعليه و الحكام عرع قيام نمايم آيه آمد كه بر كيست بحث
فردين كه اوقات صبح و شام سر خدا خدا بعبادت مشغول اند و مبتدا رفتند وَلَا تَعْدُ و بايد كه در گذرد عَيْنَاكَ
هستم فرو از ايشان يعنى نظر از ايشان مدار و خبر از الف الى الفات مكن تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مجموع
آله الف نى كه دنيا باشد و دنيا باشد و دانست كه حضرت رسالت را هرگز نبيند و زينت آن ميدهد كه آيه انست
كه بر اهل كسى ايشان نيز و دنيا چه ما بدين دنيا آنرا مرغ هر را غنيا مقابل است وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر
مَنْ أَغْفَلْنَا آنرا كه غافل دانيديم قَلْبَهُ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از ياد كه ما و انكار مبر بعقاب و اتباع
وَاتَّبَعَ هَوٰىهُ و پيروى كرد هوا و آنكه تسخير بدا خود فرمانبر مقهور حق سبحانه فرموده كه ما او را غافل كردانيديم وَكَانَ أَمْرُهُ و بود
كار او فُرُطًا آزرده و نفس خود را وَقُلِ الْحَقُّ و بگو حق را مِنْ رَبِّكُمْ از خداوند شما فَمَنْ شَاءَ پس هر كه خواهد
بگرويدن بدو فَلْيُؤْمِنْ پس كه گرويد وَمَنْ شَاءَ و هر كه خواهد بنا كرويدن
بدو فَلْيَكْفُرْ كو كفر ورزد اما مؤمن تا بدو آورده و كافر تو عهد و تهديد است تا طاعت و تا معصيت
فرمود كه ما رسالت را حق است و خواهد كه ايمان آورد و هر كه خواهد كه كافر شود و آنچه آمده بود اين آيه
آنچه شد اين را بدان معلوم شده است نفس تو بر ما و از صفت تو بدان است وَعَرَضْنَا و عرضه كرديم
بجهان و بر اخوانى مجهان حكم كرد كه سبب چاره جز نصيحت إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستى كه آماده كرديم لِلظّٰلِمِينَ
براى ستمكاران يعنى ناكاران نَارًا آتشى كه عرض آمده و آنرا سُرَادِقُهَا سراپرده
آن شب كه در آتش را كه محيط بدو كافران بسراپرده كه شهاب شديد الطاف آن در حديث عبد الله بن عمر عذر عن
هر يك سه اوراق نامه جاريه و كوك غلاظ هر يكى از آن چهار ساله كه بگرد كافران در آيد إِنْ يَسْتَغِيثُوا اگر فرياد
كنند از تشنگى يُغَاثُوا بِمَاءٍ آب فرياد رسيده يا كَالْمُهْلِ مانند درد زيت يا مس كه اخته پس كه اخته
يَشْوِي الْوُجُوهَ بريان كند و سوزد در دريا را از روى حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد نيز آب است وَسَاءَتْ و بد است

مُرْتَفَقًا جايگاه و بدى آن النَّبِيُّ آنَّهُ بدرستى كه آنكه كه در مدينه بود بسوى او وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و كرد كارها نيك إِنَّا لَا نُضِيعُ بدرستى كه ما ضايع نكرديم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ مزد نيكو ست
نزد كه نيكو ست أُولٰئِكَ آنگروه مؤمنان و پسندند يكدگر لَهُمْ مر ايشان را جَنّٰتُ عَدْنٍ بهشتها
اقامت يعنى هستها كه در آن مقيم باشند تَجْرِي مى رود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهٰرُ از زير منازل ايشان يا مر ايشان
جويها يُحَلَّوْنَ بر ايشان بسته شوند فِيهَا در آن بوستانها مِنْ أَسَاوِرَ از دست و آنها شمشير شده مِنْ ذَهَبٍ
از زر و زر از الف از سر جمر جمله الله تعالى مسك كه هر يك از ايشان زينت را سوا بود يكى از زر و يكى از نقره
يكى از لؤلؤ و يكى از ياقوت وَيَلْبَسُونَ و پوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامها سبز مِنْ سُنْدُسٍ از ديبا تا نازك وَإِسْتَبْرَقٍ
و ديبا ستبر از خور آزرده بر يك تُتَّكِئُونَ فِيهَا تكيه زده كان باشند در هفت عَلَى الْأَرَائِكِ
بر تختها كه عادت متعلقات نِعْمَ الثَّوَابُ نيك پاداشى است و نعيم وَحَسُنَتْ و نيكو است آن تختها
مُرْتَفَقًا تكيه گاه يا جلوه آنست مثل و آرامگاه وَاضْرِبْ و بده اى سيد مثل مثال وَاذْكُرْ
و آن مثل كه ما جَعَلْنَا بدو مرد كه برادران بهر از آنها ما آنيك يكى را هو يا بلعام و دوم هو و دوم
يا قوس و اذكار عمر و عاص و مناع خانه خود و مؤمن بدر برادر در جوه خرم و فرق كه اصل بهجا از انصار و مهاجر
و كافر و اهل جاه و عمار و مناع خانه خود و مؤمن بدر برادر در جوه خرم و فرق كه اصل بهجا از انصار و مهاجر
جَنَّتَيْنِ دو بهشت مِنْ أَعْنَابٍ دو بوستان از انگور حَفَفْنٰهُمَا و فرا گرفتيم
بر يكى از ايشان يعنى نظر و سر بر يكى از ايشان يعنى دو بوستان را بِنَخْلٍ و خرما وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا و ميان
و ساختيم ميان آن دو بوستان زَرْعًا كشت تا آن موضع انهار و فواكه آن كُلْتَا الْجَنَّتَيْنِ هر دو بوستان آتَتْ أُكُلَهَا بدادند ميوه خود
خود را تمامى وَلَمْ تَظْلِمْ و نستم مِنْهُ شَيْئًا از ميوه مصحف بر زيادتى و از اعلى آنست كه سيل بيان
و ساختيم ميان آن دو بوستان خرما و كشت وَفَجَّرْنَا و روان كرديم خِلٰلَهُمَا نَهَرًا ميان آن دو بوستانها جويى
تا خرما را بآب وَكَانَ لَهُ و بود مر كافر را ثَمَرٌ ميوه غنيمت از آنكه و خرما سوا بر دو ذات و آنها خصاص
غايت بهره آورد نه كه بيوه احتياج و رجوع بر برادر مؤمن را در مصيبت فوت صاعات كه فطر و كفت زر مسلم
و زر فرو برد بجوب نيز عمرى و مناع بيد الله و طلقا و حاضر قوم را اندك بود بر ايشان جاها بكفت آب را بر و بيك
يا تا بر شود و مى بوست نامت حسرت بر تو مرا در دنيا شاخ من در جنب خانه كه فرض تو محتاج آتش مى مرج جوز آن

بادام تو غلامان کنیزکان جمع کرده اند من طلب الدنیا غلامان شود قطرس را ولادت کردن خاموشان در زقوم بوده
نب از دوست دوست و خورد رسول احتجاج کرد تا نمی فقال پس گفت قطرس صاحب مرا جواب بدهد برادر
وَهُوَ يُجَاوِرُهُ و جدال میکرد با او بخشم باز میکرد اندیشه آن سگفت در آن جواب بدهد کافر گفت أَكَافِرٌ
من پیغمبر را از تو مالا از جهت مال و فَدَا و عزیزتر ما قبیله از حشم و فرزند یهود گرفت و
وَأَعَزُّ نَفَرًا و در آمد باغ خود وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و حال آنکه او ستمکار بود بعبرت مفاخرت آنکه
از روی عجب دنیا قَالَ مَا أَظُنُّ گفت گمان نمیبرم أَنْ تَبِيدَ آنکه فنا شود و باطل گردد هذِهِ
أَبَدًا این بوستان من هرگز یا عظمت من که کنیز بنا کرده و وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمیبرم بر قیامت را
قَائِمَةً پاینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ و اگر باز گردانیده شوم بر خود بر پروردگار خود بسوی پروردگار خود
لَأَجِدَنَّ هر آینه بیابم خَيْرًا مِنْهَا بهتر از این بوستان جا مُنْقَلَبًا جای بازگشتن یعنی استحقاق مقتضی
آنکه گزارد بهشت بمن بدهد چنانچه مرا در این باغ بمن داده قَالَ لَهُ گفت مر قطرس را صاحبش وَهُوَ يُحَاوِرُهُ
و حال آنکه او جدال میکرد با او أَكَفَرْتَ آیا کافر شدی بآنکه بعث نبود و مردان بالا
خَلَقَكَ بآنکه بیافرید ترا یعنی پدر ترا که آدم است یا خود آدم را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ نُطْفَةٍ
پس از نطفه که آمده از نیک ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا پس راست کرد ترا مرد تمام الخلقه
لیکن میگویم هُوَ اللَّهُ اوست خدای من رَبِّي پروردگار من وَلَا أُشْرِكُ و انباز نمیگردانم
بِرَبِّي با پروردگار خود أَحَدًا هیچ انباز وَلَوْلَا و چرا نه چون درآمدی جَنَّتَكَ بوستان خود
قُلْتَ إِذْ دَخَلْتَ گفتی آنگاه که در آن بستان یعنی آنگاه که خود را گذاشتی در دنیا نیز بات اگر خدا تعالی و اگر
خدا نخواهد تعالی گرداند و خبر لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوت بچیزی مگر بخدای یعنی با اسباب
بعون خدا مرا فرستی و روانی که ترا از عمارت و باغ و تو به امر او آن میسر شود پروردگار لطف آیا دولت من
تَرَنِ اگر می بینی مَالًا گفت مال کمتر از تو وَوَلَدًا از جهت مدد فرزند فَعَسَى رَبِّي پس امید دارم پروردگار
من خیانت که بدهد رَبُّكَ پروردگار تو بوستان تو خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ بهتر از بوستان تو در دنیا و آخرت از جهت ایمان
وَيُرْسِلَ و فرستد عَلَيْهَا بر بوستان تو حُسْبَانًا صاعقه یعنی عذاب مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان تو صَعِيدًا زمین ناموزون زَلَقًا یکجا که پا بر وی بلغزد أَوْ يُصْبِحَ

باران گردد أَوْ يُصْبِحَ آب آن بوستان غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيعَ پس نتوانی قوله مر آن آب
بزمین فرو رفته را طَلَبًا جستن یعنی طلب آن آب مقدور تو نشود پس بعد بیرون آوردن جمعه
بکوه نتواند بیاورد و بانکه حق تعالی آنرا فرو برد را رسانید و عذاب ابدی آنکه و استیصال آن باغ
فرستاد وَأُحِيطَ و فرا گرفته شد عذاب الهی بِثَمَرِهِ بمیوه باغ کافر و بناه شد بخیر اشجار و اثمار آن
و خراب گشت هر آنکه ساخته بود فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد قَلِّبُ آن حال را تا بوده شود یُقَلِّبُ میگردانید
كَفَّيْهِ هر دو کف دست را یعنی از حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا بر آنچه خرج کرد
در بستان آن وَهِيَ و حال آنکه بنا کرده بود خَاوِيَةٌ افتاده بود عَلَى عُرُوشِهَا بر سقفها خود یعنی اول سقف
خود بر دیوار آن بود افتاد و جمعه گشته بود یَقُولُ و میگفت يَا لَيْتَنِي آنکاه مرا بود لَمْ أُشْرِكْ
بِرَبِّي انباز نگرفتمی با پروردگار خود دیگر را تا بوستان من سرنگون نگشتی وَلَمْ يَكُنْ
و نبود مر او را فِئَةٌ جماعتی يَنْصُرُونَهُ که بر وی یاری دهند در دفع عذاب از جمع او مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای که
بر آن قادر بود او را نصرت نکند وَمَا كَانَ و نبود قطرس مُنْتَصِرًا یاری دهنده بخود و بر خود
هُنَالِكَ آنجا یعنی بوقت نزول عذاب یا در روز قیامت یا بر طریق جزا الْوَلَايَةُ لِلَّهِ نصرت و یاری
دادن کردن مر خدای را تعالی را بس الْحَقِّ حق است که در کار نصرت یُعْقِبُ او بهتر است ثَوَابًا از جهت پاداش
مر او را که بدو امید دارد و بهتر است خَيْرٌ عُقْبًا و بهتر است از جهت عاقبت مبدء زیرا که عاقبت خاتمت عاقبت
از عاقبت طاعت مر غیر او مستعار است تا بر اختیار میکند بر جان بر نفس کار فرقت و جستن بر هوا و دنیا که
مشتمل بر لعاب شهوات و منحل مشتهیات و زرق شعبات بهمه در بوالهوس اهل ایمان اینرا مثال حال دار
دنیا و نعیم جهان آن چه را الغرض است وَاضْرِبْ و بیان کن برای جهانیان مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مثال زندگانی دنیا
كَمَاءٍ مانند آب که باران ستانی که فرو فرستادیم و آنرا أَنْزَلْنَاهُ از سحاب و باران مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ پس آمیخت
بِهِ بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ آن گیاه رستنی از زمین و فرو گرفت و نشو و نما نمود کمال آن گیاه و زمین بدو مر بنده
فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا هَشِيمًا خشک شده ریزه ریزه
تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ باد آن گیاه را و باد از زمین بر میکند و بر هر طرف میبرد وَكَانَ اللَّهُ

لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ بر هر چیز از اقوال و افعال خاطر مُقَرِّرٌ اقوال و افعال نفسیه که در زمانه کلاه دنیا را بکمال ادراک آب سینه شطبه و بالا و بکمال اشتهاء
وقت آن در آید که از نفس که بنا کاه آن از منقطع کرده و جنگ و بیخایه بر مانند بحمل امور زیرکه تا زاد که دلالت
بهمین که نماند از عوام جهان بست منقاص اجابت آمده نماند و در امور فرا خشک نماند و در خرمنها آرد و جامها
نیست بر دیده بیت بهار عمر است دلفریب و نیکیست ٭ ولی چو دیده که دارد خزان ایام ادراک آورده که در مساعد
بهمان فرزند خود میباشد که دنیا است و نمیرد اسلوب نگاه بدر و فرش است بدیر نداد و طعنه میزند حق سبحانه فرمود اَلْمَالُ
وَالْبَنُونَ مال و پسران زِينَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا آرایش زندگی دنیا اند زاد فیروزه قرینه راه معاد چون اند که آنها
تا دو وقت نظا خواهیم شد وَالْبٰقِيٰتُ الصّٰلِحٰتُ و کارها را شایسته باید که خواه اول ابدالا باشد تا بنا خَيْرٌ عِنْدَ
رَبِّكَ بهتر است نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از جهت باداش وَخَيْرٌ اَمَلًا و بهتر است از جهت امید صحت آن اعمال
بر چه امید دارد از حق سبحانه در آخرت بدیر بیقصد اعلا بآنکه باقیات صالحات خانه بهشت بجهت آن کلمات خیر است
بسبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم باکلمه کان لا اله الا الله
و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و سلم یا سبحان حق بیش که سبب فتح قلوب زنده باشد بسندیده که بهمین قرب الله
بود باقیات صالحات که بحکام حق سبحانه آن را رب خلق الله نیز باشند اما تقریر فرموده باقیات صالحات الف
که مشوب بسطح و خوف نباشد بلکه خالصا لوجه الله بود و تا نتیجه آن باید است مقدار امور موهوم توانند بود و هیچ امر
که خلوص عمل آن نسبت که رویت عمل آن قرب نفع ضرور عمل را نرفته بیش وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبٰلَ و یاد کن روزی که
برانیم کوهها را یعنی بر کنیم و در هوا برانکنیم سایر وَتَرَى الْاَرْضَ و میبینی زمین را بارزة آشکارا بر زده از زیر کوهها
و در کاخ بر دیده بیان آمده وَحَشَرْنٰهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در وقت فَلَمْ نُغَادِرْ پس نگذاریم مِنْهُمْ
از ایشان یعنی کافران هیچ اَحَدًا و هیچ کس را که شنوند عَلٰى رَبِّكَ بر حیات آفریدگار تو صَفًّا بر ایستاده و گفته
بجهت آنکه بدیر بَلْ زَعَمْتُمْ آیا آنچه آمد بیاد بر مانند و نهاد خود حرمت اَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ هیچ
آورده بدیر شما را مَوْعِدًا وقت و بارگاه هیچ چیز نداشته اید بلکه وَعَرَضْنَا بلکه نمائیم بر بیند بندگان عَلٰى جَهَنَّمَ
انگشت زیر مالک يَوْمَئِذٍ یوم ایشان عُرْضًا و عرضه آمده عده بالمثال که عرضه بر ایجاب بدیر خطاب خاص بر کافران
جهنم الَّذِينَ الَّذِينَ خَاطَبَ مُنْهَا اهل و در منها اهل خشیه بکار آمدها کرد الذین الکافرین الَّذِينَ كَانَتْ بودند بهمین کنند کافران
فِي غِطَاءٍ در پرده عَنْ ذِكْرِي از یاد من و از اعراض کردن از یاد من وَكَانُوا و بودند لَا يَسْتَطِيعُونَ
نمی توانستند سَمْعًا شنیدن را اقوال و هیچ چیز در کتاب الله شنیدن را که از خوش آمده و از خوش آمده باشند بجهت برابر مطلع
مستغفرین نمی توانستند اقوال کتاب کافران مَا اَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا گمان بردند کافران شنیدن را که از خوش آمده باشند بجهت برابر

کردند

کردند خوف بر ایشان منع نمی کردند وَيَقُولُونَ و گویند اَوْلِيَاءَ اى ولای برما اَفَحَسِبَ جهود است
بهمین معبود که طلب اَفَحَسِبَ فرد نکند سَيِّئَةٍ و فرد بلا اَفَحَسِبَ کافران خورد و بر زبان که اَفَحَسِبَ
بر زبان طاعت کرده و نگاه کرده و نشسته وَقُودُهَا النَّارُ و دنیا بند بکرده اند هاهنا در دنیا تا من آن لَا يَحْطِمُونَ
و نگاه دارند پروردگار تو قَصَدَ بر کسی قصد آن زیاده نیست خدا را وَاَنَّا و دیده کن آنرا که فهمیدیم الْمَلٰٓئِكَةِ
اسْجُدُوا مر زنده فرشتگان را که سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند اِلَّا اِبْلِيسَ مگر ابلیس كَانَ بود
مِنَ الْجِنِّ از جن یعنی قوم بری الجان باشد که در اند از ملائکه کمال تالف آورده شد بدیر ابلیس الجان بود و مخدوم
الجنان ملائکه مخلوق از نور و خواص اهل امر است و در دو جهان آیت او در قدرت اثبات میکند و ملائکه را در قدرت
و دلیل بر آنست که میگوید فَفَسَقَ فَكَانَ مِنَ پس بدان رفت از امر پروردگار خود و بود از جمله خاص
بجهت آنکه در اصل خیر بود فَتَتَّخِذُونَهُ آیا آن را میگیرید شیطان را وَذُرِّيَّتَهُ و فرزندان او را اَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِي
بجز من یعنی ابلیس و دوستان میگیرید و فرمان بر آنکه میکنید و در من عاصی میگردید وَهُمْ و حالانکه ایشان دشمن شما
عَدُوٌّ شما دشمنانند بِئْسَ لِلظّٰلِمِينَ بدل ظالمان بدل بجهت کافران بدل بجهت زیاده و گویند و زیرا که بسبب اجتماع آن
و نسبت ایشان بدیر خالص بجا نبود و اگر بر تقدیر کرده اند و از دیر است در زمان ایشان و در کتاب حق سبحانه ابلیس را بر آنکه
از سجده بر نبود و حاصل آن کرده تمام دارند میافریده و از اشرار یکی جایگاه در فرزند اند اولاد او دیگر صورت
کتابت بدیر باشد و دیگر الغیوب و اهل زمان در میان العقاد آورده اگر الا قیس محسوس شمار است و ایمان مرسوس صلاح
و نیست بکمال شناسند و اتفاق نمی پسندد ایشان را اولاد او و مشاهده آن است که بدیر و فرع و کم فروختی و خیانت در سوء میکنند
و اعود شمار بانت نام نسبت مولود اشرار اجتهاد و راسخ جاهد بدیر طلب کرد الله تعالی مخلفه باشند مذکر میکنند
تجارت و دیدن مکملات که از اشرار بر آن مختلف میدارد و نیستی کنند اند که تیر بزرگ اعوان اولاد و اقوام حاصلات
کسی که جمع فرع در روز میماندن کسی بان بار در دین و انهوا له کافران مرغ عیار اند اَفَحَسِبَ حاطر کرد الله بدیر شیطانا
جاه الاولاد و تعلم اَنَّهُمْ و الاولاد و بوقت آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند که گویا دیده بدیر طلب لَا تَعْلَمُونَ
و نیوفت آفرینش قسمان الشیاطین العقاد و جمع کنان آن محکم کمین علوم عیبی مطلع مرغ بیر آن میکنند آنرا و میگویند کالجان
و آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند و نیافته اند و آنرا و فرق آسمان خوش تر بزرگ بر نفس میکنند الانسان و رحمت
من بدان میگرید اَنَّكَ و قسم من بدیر اَنَّكَ بدیر کرامات کار کرد الله بدیر بر زیاده عَلَيْهِمْ

یا ارانی هر دو کبار یعنی مرا خالقه نیازمند بار دیدیکار ذلک بوجهین ویا بود کرا آمده بر الا کونین عنده یا فرشته
مقرب کبار ایشان خطاب خطاب ایشان مرا خطاب خطاب ایشان مرا خطاب خطاب ایشان مرا خطاب خطاب ایشان مرا خطاب خطاب ایشان مرا
بر دیدیکر لانی یا نیاز ان بیت لضافه شیء کبار کبار نیاز بیت بجهت فرج و شرح تفسیر حسابات لهم بس بحق ایشان
کار از ان نیاز ایشان مشکات لا تبخسوا بس جابت کنید لهم مر ایشان را و بدیه یاد نرسند و بجعلتم مذکور و فرمود
لقاره الایه ان هذا لهو البلاء المبین هر آینه جایل ایشان و آزمودن ایشان و بجهل بر کنیم بر ایشان البلاء و بجهل خطاب خود و بر ایشان
بعد بیل معذب بیاریم و اذ بعد الله بر سر مفعول است که موقع و آیات تفصیل و جهت که بلاء جهل آن مر ایشان را بلاء
الا الله و یا سوء ایشان الا الله و یا سوء بدیه بر کان الا الله القش و نرخ را معاینه جهل اسلام بطرة فعلوا
آنهم پس ایشان و ایشان الذین استخفوا قومه و اراقند و بیان و لم یجدوا و نیابند الطلاق نفس و مرد مکان
که باز کردن بیدان یا کرد یا کشتن یا جهت انکه زمین جایا جا کرده باشد و ارانی و ارانی و مدد ستایا
بیان کرم و منصلک را نیم الا الفوا و در نیز آن الکتاب بر امر و یا و امر و یا و امر خلق و بیان محاجات
از تصمیم کرد نشد که سبب عبرت و دور دلان باقی رات کاملا مهاب اراد و مصیبت شود کلهم تا مرکوب
حق تعالی بجهل فضل اعلم و در کنار نیم علم کریم آنچه جهل آید کفت آنچه جهل آید کفت آنچه جهل آید
و مت آمدی اشرفت بیشتر از حرکه عدا آذیه جهل آید جهل دار و خصومت باطل یعنی آمدی از بر مخاری
جهل آید و خصومت اندر کار حق بیت انه عباس فرمود مراد نظر و تجارت کرد و در آن جهل آید
بالباطل حاکم که در امر بعضی جنس خصومت میکند و ذلک اشکت و مع ذلک که و بدان شد و اذا
از انکه کردند و تصدیق کرد فیما ارسلهم جهل آید بدیه الرسل بسبب انعقاد که محاجات سلیم باد آن اذا
و منع نمود الرسل از انکه استغفار کنند از کناه و تقریر شیء طلب از آن یکجا خود اعلاء بما جاء آن الا و ما
کر طلب آنکه بیاید بدان الرب سنة الاولین سنت تعالی از بیاک کرد و بر دین اولین فرعون العذاب و بیاید
عذاب فبئس و رد بیاید و مسلک یعنی در روز بدر ما یرجعون الا بالبینات و تقریر تا دیم ما فرستادیم ایشان را
الا بالبینات کر مرده بیان کان مر ایشان را خواهی و ویکر کان مر ایشان را محال حرب
ذلک بما ان ذلک و مجاهد کشتند آنانکه کافرند بدین بما ان پیوده که فرمود آیات بعد از تصور
و بر اجتهاد بیان کرد تا ایشان را دانند از حرف و اطاعت از غیر خلق بآن عدل حق را که فرمود آن یکسر
فهم محمد یا اشهد فرمود فرا کرد آنها کن یا دایشان قدیم و آنچه را که تبر کرده شد خواند
بدان از شماست و عدالت آنانی موضع آنچه بر دیکر کشتند هذا آن نیز کرده شده هان من قبل کویت
شما کرد من قبل ان قبل آنکه بنده داده شود یا تجهیز باتها بر دو کار اول که زان آیت فرمود بس روی
آبد از آن قبول آنکه شد و قبل و فرمود شکر اقرار شد عاقبت آن علما که از بر نفس فرستاده اند بر روز آنچه
یعنی فراموش کرد نداند مر و معاشر و نفکر تمکن در عواقب آن اما جعلنا بدر سینکها نهادیم علی قلوبهم
بر دلهای ایشان ان یفقهوه تا نفهمند آن نفقوه نار بر ایشان و در بر و نهادیم ایشان را و فی آذانهم
و فی آذانهم کرانه نا شنوند آن را حتی اسمعهم تا بشنوند و اکر تو بخواند ایشان را الی الهدی باتجه بیت
علی ایمان و قرآن لن یهتدوا بسر اراده نیابند ابدا آنکاه که دعوت کنی بعد دعوت فرا نیابند ابدا اکر مرد
مر ایشان را از کار کرد که عجب هدیه ایمان ایشان معلق بوده و ربک الغفور و پروردکار تو آمرزنده است و صاحب
ذو الرحمة خداوند رحمت لو یؤاخذهم اکر بکیرد خدا ایشان را بما کسبوا باتجه مکن و کرده اند که شرک
و تکذیب بقرآن لعجل لهم العذاب بر ایشان عذاب بل لهم موعد بر ایشان وعده است بل لن یجدوا
شود که یابند از ان ملجا کر روز بدر یا روز حشر الغفره و آمرزیده و آید و یجدوا نیابند من دونه بجز او موئل
و کریز کاه ذلک القری و آن دیها که بر تو خوانده ایم محمد و اهلاک کردیم اهلکناهم هلاک کردیم جاهلیت آن ظلموا
آنکه که شرک ورزیدند خبر و تکذیب پیغمبر و مقاتل و مجاهد و جعلنا و مقرر کردانیدیم لمهلکهم
مر هلاک ایشان موعدا وقتی معلوم که جهت هلاک آن مشیل پس نفقه و پس از آن مشیل عبرت میکنید و از فرعون اثر فانی درست بیاید
السعیدی خطاب غیره و رشید الرشد و هو اسم الله تعبد در تو جمله بنده کلام سعادت علامه موسی بیت نکلخت
آنکه کرد و آنش الا انکه نیکی بدست بهیز بدو و دیکر اما جهد داده شود و اما آن بنده بهره کیرد آورد بنده
موسی علیه السلام مر هلاک کرد فتیان اسم ایشان را جمع کرده خلیفه خواند فتیان را صلت بر آورد و مر در آن هلاک
و فتیان مجاهد حقایق شخص شرف بنده یکی از علما و فرمود کشف یا الحلیم ایشان بیچاره باش در بر مدیر بیان از قوم او نا سر سری
فرمود بنیاد نام در عالم از خطا نازی دکو نید در ضرر میا کسل آنیه مورث که نسبت الکه بدان لفظ نما بدو حق تعالی
بدان می زنند او کمار ادر بیچه العزیز بنده الیک کنا خصما من ایم او را بعلم خاص بر دبایکی از خواص خود تا ترا بی
و بیاید بر ایشان هر او بر او قرابه و راه خواهد نمود موسی علیه السلام تهیه نموده و براه آورد و اذ قال موسی و یاد کن آنچه

بدین موسی علیه السلام لقیه ۞ و مناظره خادم خود را بیوشع بن نون علیه السلام که ملازم خدمت علیه السلام الی مجمع البحرین
رفت حتی اذا بلغا ۞ تا بر سیدند بمجمع البحرین ۞ بمجمع بحر کاملی است در آن مقام بحر فارس و روم بوده و گویند بدین موضع است از دریای
و در زمان الحال خلیج معتبر آب دریا اند و در بند و شهر بندر ملاقی شده اند لقد موسی علیه السلام گفت مدام میرود تا بسر بحر تا بی در
آنا حوتهما ۞ ماهی خود را بمیرد در دریا و آن که مستاد ماهی بیج بیج جدوی از نمک نهاده ۞ نسیا حوتهما ۞ فراموش کردند ماهی را
بر آید ای یوشع بدریا مرا مواقفت نمای در طلب خضر بندر مصالح و یوشع فرمود آری من با تو موافقت میرفاقت نمایم ۞ فارتدا علی آثارهما
قصصا ۞ خوش بر آثار آنکه هر دو بدین همین راه را پس شد علیه السلام بر جند نان و ماهی بر پای بر داشته با تفاق موسی علیه
روان شدند ۞ فلما بلغا ۞ پس منکه کردند آن دو بندر رسیدند ۞ مجمع بینهما ۞ بمجمع که میان دو دریا است بحار البحر
که بر کنار خیز بود و موسی علیه السلام در خواب شد یوشع در آن چشمه وضو ساخت قطره از آن در آب افتاد ماهی بر پای جهید
نسیا حوتهما ۞ آن ماهی را فراموش کرده در دریا نهاده و از غایت تعجب سفر نسیا حوتهما ۞ فراموش کردند ماهی را ۞ فاتخذ سبیله ۞ پس راه گرفت
ماهی راه خود ۞ فی البحر ۞ در دریا ۞ سربا ۞ مانند آبی که در آن قنوات جاری باشد و جوی طاق مرتفع شده
در زمین خشک ساخت ۞ فلما جاوزا ۞ پس آن دو فتیه در گذشتند از مجمع البحرین ۞ قال ۞ گفت موسی علیه السلام ۞ لفتیه ۞
مر جوانمرد خود را یعنی یوشع را که رفت چاشت ۞ آتنا غداءنا ۞ بیار طعام چاشت ما را بیچ که گرسنه شدیم ۞ لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا ۞
جند بر آسایم ۞ قال ارءیت ۞ بر آنچه دیدیم ۞ اذ اوینا الی الصخرة ۞ از سر فرگذر کردیم ۞ فانی نسیت الحوت ۞ یوشع گفت موسی را
قصه ماهی بیاد نیاید ۞ وما انسانیه ۞ گفت خضر را ۞ الا الشیطان ۞ جز شیطان که گفت بودیم ۞ ان اذکره ۞ که یاد کنم خضر را ۞ واتخذ سبیله فی البحر عجبا ۞
پس بندر سبیل که ۞ قال ذلک ما کنا نبغ ۞ فرمود آن چیزی که ما طلب میکردیم ۞ فارتدا علی آثارهما قصصا ۞ پس بر آثار
خود باز گشتند ۞ فوجدا عبدا من عبادنا ۞ بندگی از بندگان ما که خضر علیه السلام بود ۞ آتیناه رحمة من عندنا ۞ بدادیم
او را رحمت از نزد خود ۞ وعلمناه من لدنا علما ۞ و آموختیم او را علمی از نزد خود ۞ قال له موسی ۞ گفت موسی خضر را ۞ هل اتبعک
علی ان تعلمن مما علمت رشدا ۞ آیا بر تو بیایم تا بیاموزی مرا از آنچه آموخته اند ترا ۞ قال انک لن تستطیع معی صبرا ۞ گفت خضر که
هرگز نتوانی با من صبر کردن ۞ وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا ۞ و چگونه صبر کنی بر آنچه احاطه نکرده ۞ بآن چیز خبرا ۞ از روی دانش و علم
بدان نارسیده باشد ۞ قال ستجدنی ان شاء الله صابرا ۞ گفت موسی علیه السلام زود باشد که بیابی مرا ۞ ولا اعصی لک امرا ۞ اگر خواهد خدای
صبر کنم عاقبت ۞ قال فان اتبعتنی ۞ و گفت خضر ۞ فلا تسئلنی عن شیء ۞ مرا در کار ۞ حتی احدث لک منه ذکرا ۞ گفت خضر علیه السلام موسی را
پس اگر پیروی کنی مرا ۞ فانطلقا ۞ پس رفتند ۞ حتی اذا رکبا فی السفینة ۞ تا چون بکشتی نشستند و بحر بآن ۞ خرقها ۞ سوراخ کرد
لتغرق اهلها ۞ تا غرق شوند اهل آن کشتی ۞ قال اخرقتها ۞ گفت موسی خضر را ۞ لتغرق اهلها ۞ تا غرق شوند اهل آن کشتی ۞ لقد جئت شیئا امرا ۞
بدرستی که آمدی بکاری ناشایسته ۞ قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا ۞ گفت خضر ۞ قال لا تؤاخذنی بما نسیت ۞ مرا
مگیر بآنچه فراموش کردم ۞ ولا ترهقنی من امری عسرا ۞ و بر من مگیر کار دشوار ۞ فانطلقا ۞ پس رفتند ۞ حتی اذا لقیا غلاما ۞ تا چون
بکودکی رسیدند ۞ فقتله ۞ پس کشت خضر ۞ قال اقتلت نفسا زکیة ۞ گفت موسی خضر را ۞ بغیر نفس ۞ بی کشتن کسی ۞ لقد جئت شیئا نکرا ۞
بدرستی که آمدی بکاری ناشایسته ۞ قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا ۞ گفت خضر ۞ قال ان سألتک عن شیء بعدها ۞ اگر
بپرسم از تو ۞ فلا تصاحبنی ۞ مرا مگیر ۞ قد بلغت من لدنی عذرا ۞ بدرستی که رسیدی از نزد من عذر ۞ فانطلقا ۞ پس رفتند ۞ حتی اذا اتیا اهل قریة ۞
تا چون بآن دیه رسیدند ۞ استطعما اهلها ۞ طعام خواستند از اهل آن دیه ۞ فابوا ان یضیفوهما ۞ ابا کردند که مهمان کنند ۞ فوجدا فیها ۞ پس یافتند در آن دیه ۞
جدارا ۞ دیوارا ۞ یرید ان ینقض ۞ میخواست که بیفتد ۞ فاقامه ۞ پس راست کرد آن دیوار را ۞ قال لو شئت ۞ گفت خضر ۞ لتخذت علیه اجرا ۞
اگر خواستی ۞ هذا فراق بینی وبینک ۞ این جدایی است میان من و تو ۞ سأنبئک بتأویل ما لم تستطع علیه صبرا ۞ خبر دهم ترا بتأویل آنچه
نتوانستی بر آن صبر کردن ۞ اما السفینة ۞ اما کشتی ۞ فکانت لمساکین ۞ بود از آن درویشان ۞ یعملون فی البحر ۞ کار میکردند در دریا ۞
فاردت ان اعیبها ۞ خواستم که عیب کنم آن کشتی را ۞ وکان وراءهم ملک ۞ و پادشاهی بود از پس ایشان ۞ یأخذ کل سفینة غصبا ۞
میستد هر کشتی را بزور ۞ واما الغلام ۞ اما کودک ۞ فکان ابواه مؤمنین ۞ پدر و مادر او مؤمن بودند ۞ فخشینا ۞ ترسیدیم ۞ ان یرهقهما ۞
که بیفکند ۞ طغیانا وکفرا ۞ سرکشی و کفر ۞ فاردنا ۞ خواستیم ۞ ان یبدلهما ربهما ۞ که بدل دهد ایشان را پروردگار ایشان ۞ خیرا منه زکاة ۞
بهتر از او پاکی ۞ واقرب رحما ۞ و نزدیکتر بمهربانی ۞ واما الجدار ۞ اما دیوار ۞ فکان لغلامین یتیمین ۞ بود از آن دو کودک یتیم ۞ فی المدینة ۞
در شهر ۞ وکان تحته کنز لهما ۞ و زیر آن دیوار گنجی بود ۞ وکان ابوهما صالحا ۞ و پدر ایشان نیکوکار بود ۞ فاراد ربک ۞ خواست پروردگار تو ۞
ان یبلغا اشدهما ۞ که برسند بحد بلوغ ۞ ویستخرجا کنزهما ۞ و بیرون آرند گنج خود را ۞ رحمة من ربک ۞ رحمت از پروردگار تو ۞

در دور دوند فتمنی دار کیا تا بهوش شتند فی الفقیه در گشتند و بهمان در سر سیدند حضرت تدبیر برگرفت و دنیها را بقوم
خود فقال لو رخت رکشتی را فقال اصرفتها گفت موسی آیا سوار شدی کشتی را فقال اهلها تا صرف کردند آنها کشتی را چه
سوار آنها دخول آنست در آن و دخول آب موجب غرق شدن بعضی لقد جئت شیئا امرا و بدرستی که آوردی چیزی شگفت
بضیع بدیدن کردن قال الم اقل لک گفت خضر آیا نگفتم که تو لن تستطیع معی صبرا نتوانی با من صبر کردن
گفت موسی علیه السلام مدان که خبر از غاطر من رفته بود لا تؤاخذنی مواخذه مکن مرا بما نسیت بآنچه فراموش کردم
ولا ترهقنی و در مرسان مرا ز امری بکار من عسرا و دشواری یعنی سختی بر من در امر تیسیر و باسر یسر مقدار یعنی
تنگی فانطلقا پس رفتند هر دو تا چون بر خشکی رسیدند در خارج ده چون کودکان بازی میکردند در بازی
بازی خاطره بزیر پشت طاق سر شده نادانی خون بود با حسود و نام پدر را و سلام بر ملائکه و نام مادر را و سلام بر مادر
در مراد ایشان بود و موسی و خضر علیهما السلام فاذا غلام یا فتند جوانی پلید یا پسری خضر علیه السلام او را از میان کودکان کشید
در پس دیوار برد فقتله پس بکشت او را بیخ در باخاق فقال گفت موسی آیا بکشتی نفسا زکیة
نفس پاک را بغیر نفس که او کشته باشد یعنی او را که بکشی از غیر قصاص بی سبب و قصاص حلول و اوجب
لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا نکرا چیزی ناپسندیده قال الم اقل لک گفت خضر که آیا نگفتم ترا
در اول صحبت که تو لن تستطیع قوت نداری و نتوانی معی با من در مقام صحبت صبرا شکیبائی در زیدی قال
گفت موسی علیه السلام ان سألتک اگر سوال کنم ترا عن شیء از چیزی بعد هذه بعد از این فلا تصاحبنی
بعد از این رفاقت لا تصاحبنی پس مصاحبت کن با من قد بلغت عذرا بدرستی که رسیدی در عذر از ترک
بعد از این یعنی حجت ساز ترا و تحقیق عذر آنچه بدر ترک صحبت من معذور باشی و در سر خانه آمده که عذر آمد صحبت
برای او در موسی علیه السلام که از در شرع گفت فلا تصاحبنی اگر جدا کنم ترا و با من صحبت نکنی دوری مرا آنچه بدرستی
شگفت دیدی فانطلقا پس رفتند فتمنی دار آتیا تا چون آمدند اهل قریة باهل دیه که انطاکیه بود
با اهل دیه یا با جزایر اهل آن زمین بار خورد میان بزیر زمین یا اهل آن دیه که بر شب شتی در دروازه در بستند بی دربانی
همچنان کشتی و دیگر نیز فاستطعما طلب طعام نمودند اهلها اهل آن دیه را که آن دیه را بجانب سبد ام در گرسنه
بیخبر هستند چون بالا آمدند دیه جای بنده و نداد دیه یا بر طعام بر آنها فابوا پس باز زدند اهل آن قریه ان یضیفوهما
که مهمان کنند

و آنکه این را جمله آنکه از آن نیست کرسنه در سر دون رو بودند و با او در روی بیراه نمادند فوجدا پس یافتند فیها در آن دیه
جدارا دیواری یا ملک بالطرف یریدان میخواست دیوار ان یقض انکه بیفتد و بیفتد که در زمان خواراد دیوار
مجاهد آنچه نزدیک بیفتادن باشد فاقامه پس تعمیر کرد و آنرا بانگه استوار شد کلان استحکام دارد قال
گفت موسی که اهل دیه ما آیا خداوند و طعامی خبر فرستاده بسبب جهت دیوار ان شاء کردی لو شئت اگر
میخواستی لاتخذت هر آینه فرا گرفتی علیه بر تعمیر او اجرا مزدی قال گفت خضر این
فراق بینی بیوستگی بینی بینی و میان من و تو بینی که کرد و بود که اگر نوبت فانبئک پس بر سد ترا بسبب مدارا نیک تفسیر آن رسید
بتاویله بوقایع تاویل آن و تفسیر آنکه زود باشد که آگاه سازم ترا بما لم تستطع بعضی آنچه نتوانستی علیه صبرا بر آن شکیبائی نمودن
و از خیف ظاهر آن انکار کردی اما السفینة فکانت اما کشتی بود لمساکین مر مسکینان یعملون مر کار میکردند
فی البحر در دریا و بر جانب دریا که ملاحان بسبب محمد صلی الله علیه وسلم کار میکرد و در زیر فاردت پس خواستم
بعیبها که آنرا عیب سازم و عیب کنم و کان و حال آنست که کل سفینة هر کشتی که ملک یاخذ میگرفت و بر میستد
ملک پادشاهی که او را بسلطان کرده گویند غصبا میگرفت و میکند بکشتی که درست می باشد غصبا
غصب بمعنی اکراه بسلطان بر درستی خانه می آنکشتی را معیوب کرده تا او غصب نکند و آن صاحبان کشتی محروم نگردند
بیت حرف اگر در سر کشتی را نشانت ٭ صد درستی را بشکست خرمت ٭ واما الغلام اما جوانی که کشته شد
فکان ابواه پس بود پدر و مادر او مؤمنین گرویدگان فخشینا پس ترسیدیم ما ان یرهقهما
آنکه در رساند پدر ایشان طغیانا کفر و بلای کفر و کفر و الغیب یعنی ظاهر که بکفر و فسق او در رساند مادر روی بهر آنی
کرد الدین پدر و مادر سه آن در ساختن موجب کفر و طغیان باشد فاردنا پس خواستیم ان یبدلهما آنکه بدل دهد
ربهما پروردگار ایشان خیرا منه فرزندی بهتر از او زکوة از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از روی نیکو و خوش
اخلاق و رحمة و رحمت آنکه باشد اقرب و نزدیکتر بر پدر و مادر و آورد و ند که حق سبحانه و تعالی
آن پسر را بدختری داد و پیغمبر بود از العقد در آورده بنکاح پیغمبر از فرزند پدید آمدند فقتلها آن پسر را کشت خضر
بر دست خلق و صد آنرا در نیاورد و بیخ خلق و آنکه بکشتند و کشتند و نیابت دوست در دست حلال پس بعد از آن
او را بر خود پس خدا بهمه که معاش او بود و اما الجدار و اما دیوار که دست لغلامین یتیمین برای دو پسر
بنیم نام ایشان اصرم و صریم و ابن اسحق هستند فی المدینة در شهر مراد قریه مدینه کورت و کانت و دوست در زیر آن

قَوْمًا کجی بسبب آن مردمان دیگر آن دیوار بمقداری که نگاه شدی مردمان بر دیوار نشدی وَكَانَ تحقیق بود پدر این
صَالِحًا مرد نیکو استوار و کار او مانند میان ایشان و پدر صالح ایشان بود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست آفریدگار تو أَنْ يَبْلُغَا آنکه برسند غُلَامَيْنِ
آن هر دو غلام که فرمود وَأَنْ يَسْتَخْرِجَا و بیرون آرند کَنْزَهُمَا گنج خود را رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بخشایشی از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ و نکردم
آنچه دیدید عَنْ أَمْرِي از خاطر خود بلکه از فرمان خدای و کردم بخواست و کنم مستحقان رسد آورده اند که کعبی از زر
نقره بود که بنده بنت علی بود و اسد آنکه کعبی بود از زر و بر وی نوشته بسم الله الرحمن الرحیم صبر دار هر آنکه که
ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوه گنهگار شود و تکلف صبر آنکه از آنکه گرد بنده بر ذلی خوف و اندوه و نقصان
و غربت اگر کسی نصیبی هم کند بر آن چه رسد اشاره آن کند زاهد تکلف صبر آنم آن شخص که ایمان دارد بحساب ثابت
بر آنچه خلف در روز بعث از نکوئی و بنای قادر و نقصان و افتقار اصل الا ربا ایمان دارد اما آن چنین و لا اله الا الله
محمد رسول الله فَلَا يَظْلِمُ پس نیست ستم کرده تأویلا تَسْتَطِعْ حقیقت آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بر وی شکیبائی کردن وی در
موسی و خضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هر یک بر مکان خود رفتند و مفسران را در مفسر قصه بسیار سخنها است که
حضور صاحب کشاف جار الله فاضل ادب مرید صادق و اشفاق و بر محقق بعبارت مشرق آورده بعضی از آن در
جواب تقریر فرمان باشد وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ و می پرسند ترا مشرکان مکه با مشرکان یهود از ذو القرنین
که بلغاء مشرق و مغرب بوده اند چون ذو القرنین کیست که بگرد مشرق و مغرب طواف کرده بادر زمان او ذو قرن
از مردم کوشش یا ملک حاوه و مناخ داشته باید و در کار بر سکه کرده با کریم الطرفین بوده با ایمان علم
ظاهر و باطن جمع کرده یا بود ظفر و شجاعت بعضی دو کعبی که آنها زر و جانب زر و اشهر آنست که اسکندر رومی است
و در بعضی روایات اختلاف کرده اند قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ بگو ای محمد صلعم می خوانم بر شما مِنْهُ ذِكْرًا از وی چیزی
و بیان إِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که ما تمکن کردیم بعضی وی را رسیدیم فِي الْأَرْضِ در
زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق بدان محتاج بودند و ما آنچه بسیار طلبیدند
بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا یا او را در آنچه ملک بخواست سَبَبًا وسیلت آوردیم که بدان سبب بجهت
او را میسر شود و آورده اند که حق سبحانه و تعالی او را مسخر و ظلمت را مسخر او کرد و انبیا و رسل آورده که سلیمان را
گرد بنده بود و تا بر دو سال شده هر جا میخواست میرفت روزی از روز بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و باشکال

دور شد و از زیر زمین بیرون آمده ما بر گرفتاری و ما فرار بر ایشان کرده خود و ندری یاجوج و یاجوج قوم ملک
قوی ملک همچنان که داستند یاجوج و یاجوج یاجوج اینجا صحرا و بیابان بسیار بود و بیابان قطر الیه رود و باشد
و بقعر رسید که افزاز اندازه باشی اینجا و ایشان همان سلوک کردند با قوم هابیل و قوله تعالی و بر دست که ما خلاصه
داشتیم بنا کرده باشد تا بحد تردیک بود حرجا از دو کوه عالی اسکل و اوبدان حرب اسباب جهانگیر کرد بود
جمع شده بود صحیح بود و مجموع راه انسیم نافع پس سکندر از پنه در آمد سبا راه وطنی و گرد
از فرق نهال حتی اذا بلغ تا بجو رسید بقطعه از ارض ترک بین السدین میان دو کوه ما بین آنها بین
یاجوج و یاجوج وجد یافت من دونهما در پیش آن دو کوه قوما که دیدن ایشان بیک شکل عجب
لا یکادون نزدیک نبود اذا که خطاب کنند یفقهون قولا در باب تجزیه و ایکه اشکرد القرنین یا ذا
ذو القرنین یا ذا القرنین کفت بیشتر مجمع الفرقین اسلام اند القرنین یا یاجوج و یاجوج بدرستی که یاجوج و
یاجوج مفسدون هماناکه تا مانند ارض فی الارض در زمین هماکه که زمین کوهها بر دو آیند کار کرد آنجا
سنه باشند بخورند و آنچه شاک باشد باجوجه برند و نعام انعام مال بکشند و بخورند و از چهار پایان بنا نقد
آدمیرا بنوع آن در برند و ایشان فیجلون اذا ولا دیا فت بسیار نوح علیه السلام و در بعض العقاید آورده که آدم علیه السلام
مخلد شد و آب او خاک آورد و کاشت آنچه از آن حال آنرو مسلک شد معدا آنبوه و قوم هابیل آن خاک آورده منتهی الغیبه
جابر فرمود و قول آنکه که کوید ایشان علیه السلام محتلم نشدند نیز قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف و در نقل
از نقل کرم الله وجهه منقولست که تا مسند بعضی از ایشان مقدار شبر است و قد بعضی بقامت و در آنه و در حدیث
که صنف از ایشان مرغابی خوره از زنده آن در خواب در دو آیت خام و حوالی و صدر بیک کرد و صنف بطول
عرض قامت و صنف آنند که از یک گوش تا ش سازند و از دیگر لحاف سازند و در صنف ایشان کفتند نظم
بکوتاه چو سلی سبیقه جوی ه بلوش دراز از خوان برد کوی ه نه مرد میانه نه زن کوی ه و ز اجسام کوتاه و شوی دراز
همکاه خفتن بجنب سر ه یکی گوش للا دیگر بزیر ه شکی بر شکی هر دو ابرو شان ه کشان بر زمین تا بزیر القوی
بروز آن ه انگ شان چون کزار ه شکی هم باخود دیگر دیدن ه نه جو بوز بنه کال آمده در وجود ه نه زه زرد و نه
سرخ و دیده کبود ه ندارند خوار و چو باجوج کار ه نمیرد یکی تا نرا بر دیار ه القصه اکر وه کفند با اسکندر
که از زمین تنک آمده ایم مهد نجعلا پس آن ما یکدیکه هنر سازیم الملک برا آنچه بیرون آیم از میان ایشان

مرجا

خرجا نمودی علی ان تجعل بر شرط آنکه بکنی بیننا و بینهم میان ما و ایشان سدا بندیکه منع کند ایشان
از بیرون آمدن قال کفت سکندر ما مکنی آنچه خدا بمن داده است من قوة آن قوتی که بمن داده است بهتر از آنچه
شما بما بدهید که من بهتر فاعینونی پس مرا یاری دهید بقوة بنا آنی دیوار بنا بر دادن قوتها یا چیز که بدان قوت بر آیم
در بسیار اجعل بینکم بینهم میان شما و ایشان ردما بجای سد تا بحد بیشتر که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد آتونی
بیارید بمن زبر الحدید قطعها آن قطعات که از معدن تاختن آن ساخته بقاع دلی جای بجای تا نوع
بسر روز و نشست آهن زند ناگاه حکم کرد که میان دو کوه را بچهار هزار قدم بود و سه شصت و پنج تکر عرض
بکند بنه آن رسید پس زبر بر دروی آب که جوی آب که از سنک خالی نهاد و خشتهای آهنین بالای آن فرش
کردند حتی اذا ساوی بین الصدفین چون برابر شد دو کوه بدو بر دند تا بمیان آن
آن رسیدند و بهار جهانکیر آن ترک کرد بنفخوا کفت بدمید که بدمید بر زیر قال انفخوا جعله نار چون بدمیدند
آن خشتهای آهن را نار تا مانند آتش قال آتونی قوله بیارید زبر بر بالای آن آهن پس بنده قطرا
روی کداخته بر زیت بهر روی که آن کرده بر سر خشت و بر زیر کوه دیوار صدوبیست قدم و بیست
ارتفاع بر آمد تا مانند کوهی یک باره و هموار و ملسا فما اسطاعوا پس نتوانستند یاجوج ان یظهروه
که بالا روند بدیوار سدت از ارتفاع با انقلاب و ما استطاعوا له نقبا و نتوانستند که نقب
مرور و سوراخ کردن
بر آن سد اسلام ایشان قال کفت ذو القرنین بعد از آن که هذا این سد با قدار با نام آن رحمة
من ربی بخشش است از پروردکار من بما که می رسید از زنده یاجوج و یاجوج فاذا جاء وعد ربی پس چون بیاید
وعده پروردکار من بخروج یاجوج و یاجوج جعله کرد این سد را دکا تا زمین هموار شده و اورا نیز بلند
برابر دکا وکان وعد ربی وعده پروردکار من حقا درست و راست و حق و خبر کرده از ما و راست کفتن از عادت
قیامت و در آخر سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد و ترکنا میکذاریم بعضهم برخی از یاجوج و یاجوج یومئذ
آن روز بعضی روز خروج یاجوج یموج فی بعض اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی و بر دیکر دفعه اند در آن
روز قیامت اتفق چون از روز خروج اضطراب در هم آویزند و نفخ فی الصور و دمیده شد در صور بر آواز قیامت
فجمعناهم پس جمع کنیم همه خلایق را جمعا جمع کردنی برای حساب و سزا در عرصه محشر و عرضنا جهنم
و ظاهر کردانیدیم دوزخ را یومئذ آن روز للکافرین برای ناکردیدکان عرضا ظاهر کردنی و اظهار کردن آن

انبیا و رسل در آن چه زیر و زبر خواهد یافتند الذین آن کسانی که فرا گرفته اند غفلت کانت هست اعینهم چشمهای
دل ایشان فی غطاء در پوشش عن ذکری از یاد من یعنی از شاهد و آیات کریمان الا که بنوم خود بود و بقیه تو
اهل ایمان و کانوا و هست ایشان یستطیعون نا شنوندگان حق الذین کفروا آنانکه کافر شدند حسبوا پنداشتند
مجرمان اند از استماع قرآن بسبحان الله سبحان الله و اذا قرأت القرآن چنانکه بیک در بیان الذین آنانکه
آمنوا بها ایمان آوردند بآیات ما سجدوا سجده کنند خوانی ای صدر الهم از کوشش شنا را بر سازم انصه نا بر بینند
و کلامت شنوند الخر سجدا و سجده کنند و آیات خود را نه تا نکه کردن لا یستکبرون و عبادی آیا فرا میکرد بینند کا
مرا که عبد عزیز در دلایل علیه السلام من دون بجز من اولیاء دوستان بجهت آنکه آیا می بینند
کافران که گرفته اند ایشان بندگان مرا از آنچه اثر ایشان را نفع خواهد رسانید استهلکهم بیفکنند ایشان
ان ما نحن اعتدنا جهنم للکافرین در دوزخ که آماده کرده ایم
هر آنکه را بر کافران نزلا منزلها اثر در زیر معنی حکم است و خوبه بر آنکه این اثر اعداد جهنم که دوزخ
محفوظ است قل بگو ای محمد هل انبئکم آیا خبر دهیم شما را بالاخسرین اعمالا زیانکاران کار زیر بر دو ان از دو کار
الذین ضل آنانکه گم شد و ضایع سعیهم مستفاد ایشان کار ایشان فی الحیوة الدنیا در زندگانی
گشتیان در جهان و هم الذین آنانکه یحسبون پندارند انهم صنعا که کار با طاعت و تو ابد آن
ضایع نیست و نفعشان در آخرت خارج از بیان ارباب حیست با جمله عمل بر اد سعدت و مطلبان آنها
و ذهب کرده و هم یحسبون و ایشان پندارند انهم یحسنون صنعا آنکه این میکنند کار را اولئک آنانکه
ذکر کرده شدند الذین آنانکه کفروا بآیات ربهم بآیات پروردگار خود و بلقائه و بدیدار
بالبلا بدو جهد و لقاء و دیدار آن حضرت در حشر که در آن وقت که رویت بسر خواهد شد فحبطت باطل گشت اعمالهم
بسبب شد کار آنانکه آنکه کافر شدند در صورت نیکو نمود و بر آن جزا چه خواهد یافت فلا نقیم لهم پس قائم
نخواهیم کرد در اعمال ایشان یوم القیمة وزنا ترازوی که بدان سنجند آن عملها را چه حبط شده
دنیا بود کشته بالیان از و شخص آن نهاد بعضی اعتبار و مقدار و تحاجد و نشد بلکه خوار و مذلل آن اند بعضی
ذلک آفت که کار کفره شد از بطلان عمل و فسق قدر ایشان جزاؤهم جهنم بادا ایشان دوزخ است
بما کفروا بآنکه کافر گرفته اند آیات کتاب ما و رسلی و فرستادگان مرا هزوا فسوس کرده شده بعضی با کتاب

فلیعمل پس باید که بکند عملاً صالحاً که دار شایسته یعنی پسندیدهٔ خدای و در بحر آورده که
عمل صالح متابعت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و سلوک منهاج نسبت او بظاهر ترک دنیاست و اخشاء
فقر و دوام عبودیت است و بباطن بریدن است از خلق و پیوستن بحق یعنی دیدهٔ همت از مشاهدهٔ
ماسوی بربستن و جز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال تبارک الله و تعالی ما زاغ البصر و ما طغی
بیت روی ار همه بر تافتم سوی تو کردم ٭ چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم ٭ آورده‌اند که چندین زهر
عامری بحضرت رسالت عرض کردند فرمود که عمل را غیری در آن شریک باشد قبول نمیکند حق سبحانه
تصدیق پیغمبر در آیت فرستاد که ولا یشرک و باید که بنده که عمل صالح دارد شرک نیارد و انباز
نسازد بعبادة ربه در پرستش پروردگار خود احداً یکی را یعنی بریا تضییع عمل نکند که ریا شرک
اصغر است و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریاء و نعتصم به من وقوع الذلک و النقص و الحرمان تمت تمام

از راه پارسائی و اشغال دنیا و تردد خاطر
اگر در جای سهوی یا خطائی بوقوع آید
آنرا صحیح کرده عفو فرمایند
بتاریخ بیست چهارم
شهر ذی الحجه سنه ۱۲۷۲
تحریر یافت
اللهم اغفر لکاتبه و لوالدیه و لقاریه و لجمیع المؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
برحمتک یا ارحم
الراحمین

MSS NO. 37
UNIVERSITY OF KASHMIR